
نسخه ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1388

عنوان و نام پدیدآور:

دانستنیهای پیامبر اکرم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان / علی غزالی اصفهانی.

مشخصات نشر:

اصفهان:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1388.

مشخصات ظاهری:

نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی:

فیپا

موضوع:

پیامبران-- دانستنیها

موضوع:

محمد(ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت، - 11 ق.

زندگینامه

تولد و کودکی

پژوهش:

علی غزالی اصفهانی 1384 ه. ش

بیش از هزار و چهار صد سال پیش در روز 17 ربیع الاول (برابر 25 آوریل 570 میلادی) کودکی در شهر مکه چشم به جهان گشود. پدرش عبدالله در بازگشت از شام در شهر یثرب (مدینه) چشم از جهان فروبست و به دیدار کودکش (محمد) نایل نشد.

زن عبدالله، مادر محمد آمنه دختر وهب بن عبد مناف بود. برابر رسم خانواده های بزرگ مکه آمنه پسر عزیزش، محمد را به دایه ای به نام حلیمه سپرد تا در بیابان گسترده و پاک و دور از آلودگی های شهر پرورش یابد.

حلیمه زن پاک سرشت مهربان به این کودک نازنین که قدمش در آن قبیله مایه خیر و برکت و افزونی شده بود، دلبستگی زیادی پیدا کرده بود و لحظه ای از پرستاری او غفلت نمیکرد.

کسی نمیدانست این کودک یتیم که دایه های دیگر از گرفتنش پرهیز داشتند، روزی و روزگاری پیامبر رحمت خواهد شد و نام بلندش تا پایان روزگار با عظمت و بزرگی بر زبان میلیون ها نفر مسلمان جهان و بر مأذنه ها با صدای بلند برده خواهد شد، و مایه افتخار جهان و جهانیان خواهد بود. حلیمه بر اثر علاقه و اصرار مادرش، آمنه، محمد را که به سن پنج سالگی رسیده بود به مکه باز گردانید. دو سال بعد که

آمنه برای دیدار پدر و مادر و آرامگاه شوهرش عبدالله به مدینه رفت، فرزند دلبندش را نیز همراه برد.

پس از یک ماه، آمنه با کودکش به مکه برگشت، اما در بین راه، در محلی به نام ابواء جان به جان آفرین تسلیم کرد، و محمد در سن شش سالگی از پدر و مادر هر دو یتیم شد و رنج یتیمی در روح و جان لطیفش دو چندان اثر کرد.

سپس زنی به نام ام ایمن این کودک یتیم، این نوگل پژمرده باغ زندگی را همراه خود به مکه برد. این خواست خدا بود که این کودک در آغاز زندگی از پدر و مادر جدا شود، تا رنجهای تلخ و جانکاه زندگی را در سرآغاز زندگانی بچشد و در بوته آزمایش قرار گیرد، تا در آینده، رنجهای انسانیت را به واقع لمس کند و حال محرومان را نیک دریابد.

از آن زمان در دامان پدر بزرگش عبدالمطلب پرورش یافت.

عبدالمطلب نسبت به نوه والا تبار و بزرگ منش خود که آثار بزرگی در پیشانی تابناکش ظاهر بود، مهربانی عمیقی نشان میداد. دو سال بعد بر اثر درگذشت عبد المطلب، محمد از سرپرستی پدر بزرگ نیز محروم شد.

نگرانی عبدالمطلب در واپسین دم زندگی به خاطر فرزند زاده عزیزش محمد بود. به ناچار محمد در سن هشت سالگی به خانه عموی خویش (ابو طالب) رفت و تحت سرپرستی عمش قرار گرفت. ابوطالب پدر علی بود. ابوطالب تا آخرین لحظه های عمرش، یعنی تا چهل و چند سال با نهایت لطف و مهربانی، از برادرزاده عزیزش پرستاری و حمایت کرد. حتی در سخت ترین و ناگوار ترین پیشامدها که همه اشراف قریش و

گردنکشان سیه دل، برای نابودی محمد دست در دست یکدیگر نهاده بودند، جان خود را برای حمایت برادرزاده اش سپر بلا کرد و از هیچ چیز نهراسید و ملامت ملامتگران را ناشنیده گرفت.

نوجوانی و جوانی

آرامش و وقار و سیمای متفکر محمد از زمان نوجوانی در بین همسن و سالهایش کاملا مشخص بود. به قدری ابوطالب او را دوست داشت که همیشه میخواست با او باشد و دست نوازش بر سر و رویش کشد و نگذارد درد یتیمی او را آزار دهد. در سن 12 سالگی بود که عمویش ابوطالب او را همراهش به سفر تجارتی - که آن زمان در حجاز معمول بود - به شام برد.

درهمین سفر در محلی به نام بصری که از نواحی شام (سوریه فعلی) بود، ابوطالب به راهبی مسیحی که نام وی بحیرا بود برخورد کرد. بحیرا هنگام ملاقات محمد - کودک ده یا دوازده ساله - از روی نشانه هایی که در کتابهای مقدس خوانده بود، با اطمینان دریافت که این کودک همان پیغمبر آخر الزمان است.

باز هم برای اطمینان بیشتر او را به لات و عزی - که نام دو بت از بتهای اهل مکه بود - سوگند داد که در آنچه از وی میپرسد جز راست و درست بر زبانش نیاید. محمد با اضطراب و ناراحتی گفت، من این دو بت را که نام بردی دشمن دارم. مرا به خدا سوگند بده! بحیرا یقین کرد که این کودک همان پیامبر بزرگوار خداست که بجز خدا به کسی و چیزی عقیده ندارد.

بحیرا به ابوطالب سفارش زیاد کرد تا او را از شر دشمنان بویژه یهودیان نگاهبانی کند، زیرا او در

آینده مأموریت بزرگی به عهده خواهد گرفت. محمد دوران نوجوانی و جوانی را گذراند. در این دوران که برای افراد عادی، سن ستیزه جویی و آلودگی به شهوت و هوسهای زودگذر است، برای محمد جوان، سنی بود همراه با پاکی، راستی و درستی، تفکر و وقار و شرافتمندی و جلال.

در راستی و درستی و امانت بی مانند بود. صدق لهجه، راستی کردار، ملایمت و صبر و حوصله در تمام حرکاتش ظاهر و آشکار بود.

از آلودگیهای محیط آلوده مکه بر کنار، دامنش از ناپاکی بت پرستی پاک و پاکیزه بود به حدی که موجب شگفتی همگان شده بود، آن اندازه مورد اعتماد بود که به محمد امین مشهور گردید. امین یعنی درست کار و امانتدار. در چهره محمد از همان آغاز نوجوانی و جوانی آثار وقار و قدرت و شجاعت و نیرومندی آشکار بود. در سن پانزده سالگی در یکی از جنگهای قریش با طایفه هوازن شرکت داشت و تیرها را از عموهایش بر طرف میکرد.

از این جا میتوان به قدرت روحی و جسمی محمد پی برد. این دلاوری بعدها در جنگهای اسلام با درخشندگی هر چه بیشتر آشکار میشود، چنانکه علی علیه السلام که خود از شجاعان روزگار بود درباره محمد صلی الله علیه و آله گفت:

هر موقع کار در جبهه جنگ بر ما دشوار میشد، به رسول خدا پناه میبردیم و کسی از ما به دشمن از او نزدیکتر نبود با این حال از جنگ و جدالهای بیهوده و کودکانه پرهیز میکرد.

عربستان در آن روزگار مرکز بت پرستی بود. افراد یا قبیله ها بتهایی از چوب و سنگ یا خرما میساختند و آنها را میپرستیدند.

محیط زندگی محمد به فحشا و کارهای زشت و می خواری و جنگ و ستیز آلوده بود، با این همه آلودگی محیط، محمد هرگز به هیچ گناه و ناپاکی آلوده نشد و دامنش از بت و بت پرستی همچنان پاک ماند. روزی ابوطالب به عباس که جوانترین عموهایش بود گفت:

هیچ وقت نشنیده ام محمد صلی الله علیه و آله دروغی بگوید و هرگز ندیده ام که با بچه ها در کوچه بازی کند.

از شگفتیهای جهان بشریت است که با آن همه بی عفتی و بودن زنان و مردان آلوده در آن دیار که حتی به کارهای زشت خود افتخار می کردند و زنان بدکار بر بالای بام خانه خود بیرق نصب مینمودند، محمد صلی الله علیه و آله آنچنان پاک و پاکیزه زیست که هیچکس - حتی دشمنان - نتوانستند کوچکترین خردهای بر او بگیرند. کیست که سیره و رفتار او را از کودکی تا جوانی و از جوانی تا پیری بخواند و در برابر عظمت و پاکی روحی و جسمی او سر تعظیم فرود نیاورد؟!

یادی از پیمان جوانمردان یا حلف الفضول

در گذشته بین برخی از قبیله ها پیمانی به نام حلف الفضول بود که پایه آن بر دفاع از حقوق افتادگان و بیچارگان بود و پایه گذاران آن کسانی بودند که اسمشان فضل یا از ریشه فضل بود.

پیمانی که بعدا عدهای از قریش بستند هدفی جز این نداشت. یکی از ویژگیهای این پیمان، دفاع از مکه و مردم مکه بود در برابر دشمنان خارجی. اما اگر کسی غیر از مردم مکه و هم پیمانهای آنها در آن شهر زندگی میکرد و ظلمی بر او وارد میشد، کسی به دادش نمیرسید. اتفاقا روزی مردی از قبیله بنی

اسد به مکه آمد تا اجناس خود را بفروشد. مردی از طایفه بن سهم کالای او را خرید ولی قیمتش را به او نپرداخت. آن مرد مظلوم از قریش کمک خواست، کسی به دادش نرسید.

ناچار بر کوه ابو قبیس که در کنار خانه کعبه است، بالا رفت و اشعاری درباره سرگذشت خود خواند و قریش را به یاری طلبید. دادخواهی او عده‌ای از جوانان قریش را تحت تأثیر قرار داد. ناچار در خانه عبدالله پسر جدعان جمع شدند تا فکری به حال آن مرد کنند. در همان خانه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم بود پیمان بستند که نگذارند به هیچکس ستمی شود، قیمت کالای آن مرد را گرفتند و به او برگرداندند. بعدها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این پیمان، به نیکی یاد میکرد.

از جمله فرمود:

در خانه عبدالله جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر حالا هم - پس از بعثت به پیامبری - مرا به آن پیمان دعوت کنند قبول میکنم.

یعنی حالا نیز به عهد و پیمان خود وفا دارم. محمد صلی الله علیه و آله در سن بیست سالگی به این پیمان پیوست، اما پیش از آن - همچنان که بعد از آن نیز - به اشخاص فقیر و بینوا و کودکان یتیم و زنانی که شوهرانشان را در جنگها از دست داده بودند، محبت بسیار میکرد و هر چه میتوانست از کمک نسبت به محرومان خودداری نمی نمود. پیوستن وی نیز به این پیمان چیزی جز علاقه به دستگیری بینوایان و رفع ستم از مظلومان نبود.

ازدواج حضرت

وقتی امانت و درستی محمد صلی الله علیه و آله زبانزد

همگان شد، زن ثروتمندی از مردم مکه به نام خدیجه دختر خویلد که پیش از آن دوبار ازدواج کرده بود و ثروتی زیاد و عفت و تقوایی بی نظیر داشت، خواست که محمد صلی الله علیه و آله را برای تجارت به شام بفرستد و از سود بازرگانی خود سهمی به محمد صلی الله علیه و آله بدهد. محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت. خدیجه میسره غلام خود را همراه محمد صلی الله علیه و آله فرستاد.

وقتی میسره و محمد از سفر پر سود شام برگشتند، میسره گزارش سفر را جزء به جزء به خدیجه داد و از امانت و درستی محمد صلی الله علیه و آله حکایتها گفت، از جمله برای خدیجه تعریف کرد:

وقتی به بصری رسیدیم، امین برای استراحت زیر سایه درختی نشست. در این موقع، چشم راهبی که در عبادتگاه خود بود به امین افتاد.

پیش من آمد و نام او را از من پرسید و سپس چنین گفت:

این مرد که زیر درخت نشسته، همان پیامبری است که در (تورات) و (انجیل) درباره او مژده داده اند و من آنها را خوانده ام. خدیجه شیفته امانت و صداقت محمد صلی الله علیه و آله شد. چندی بعد خواستار ازدواج با محمد گردید. محمد صلی الله علیه و آله نیز این پیشنهاد را قبول کرد.

در این موقع خدیجه چهل ساله بود و محمد صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال داشت. خدیجه تمام ثروت خود را در اختیار محمد صلی الله علیه و آله گذاشت و غلامانش را نیز بدو بخشید. محمد صلی الله علیه و آله بیدرنگ غلامانش را

آزاد کرد و این اولین گام پیامبر در مبارزه با بردگی بود.

محمد صلی الله علیه و آله میخواست در عمل نشان دهد که میتوان ساده و دور از هوسهای زود گذر و بدون غلام و کنیز زندگی کرد. خانه خدیجه پیش از ازدواج پناهگاه بینوایان و تهیدستان بود.

در موقع ازدواج هم کوچکترین تغییری - از این لحاظ - در خانه خدیجه به وجود نیامد و همچنان به بینوایان بذل و بخشش میکردند.

حلیمه دایه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سالهای قحطی و بی بارانی به سراغ فرزند رضا عیاش محمد صلی الله علیه و آله میآمد. محمد صلی الله علیه و آله عبای خود را زیر پای او پهن میکرد و به سخنان او گوش میداد و موقع رفتن آنچه میتوانست به مادر رضاعی (دایه) خود کمک میکرد.

محمد امین به جای اینکه پس از در اختیار گرفتن ثروت خدیجه به وسوسه های زودگذر دچار شود، جز در کار خیر و کمک به بینوایان قدمی بر نمی داشت و بیشتر اوقات فراغت را به خارج مکه میرفت و مدتها در دامنه کوه ها و میان غار می نشست و در آثار صنع خدا و شگفتیهای جهان خلقت به تفکر میپرداخت و با خدای جهان به راز و نیاز سرگرم میشد.

سالها بدین منوال گذشت، خدیجه همسر عزیز و باوفایش نیز میدانست که هر وقت محمد صلی الله علیه و آله در خانه نیست، در غار حرا به سر میبرد.

غار حرا در شمال مکه در بالای کوهی قرار دارد که هم اکنون نیز مشتاقان بدان جا میروند و خاکش را توتیای چشم میکنند.

این نقطه دور از غوغای شهر و

بت پرستی و آلودگیها، جایی است که شاهد راز و نیازهای محمد صلی الله علیه و آله بوده است به خصوص در ماه رمضان که تمام ماه را محمد صلی الله علیه و آله در آنجا به سر میبرد. این تخته سنگهای سیاه و این غار، شاهد نزول وحی و تابندگی انوار الهی بر قلب پاک عزیز قریش بوده است. این همان کوه جبل النور است که هنوز هم نور افشانی میکند.

آغاز بعثت

محمد امین صلی الله علیه و آله قبل از شب 27 رجب در غار حرا به عبادت خدا و راز و نیاز با آفریننده جهان میپرداخت و در عالم خواب رؤیاهایی میدید راستین و برابر با عالم واقع. روح بزرگش برای پذیرش وحی - کم کم - آماده میشد. درآن شب بزرگ جبرئیل فرشته وحی مأمور شد آیاتی از قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله بخواند و او را به مقام پیامبری مفتخر سازد.

سن محمد صلی الله علیه و آله در این هنگام چهل سال بود. در سکوت و تنهایی و توجه خاص به خالق یگانه جهان جبرئیل از محمد صلی الله علیه و آله خواست این آیات را بخواند:

اقرأ باسم ربک الذی خلق. خلق الانسان من علق. اقرأ و ربک الاکرم. الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم یعلم.

یعنی:

بخوان به نام پروردگارت که آفرید. او انسان را از خون بسته آفرید. بخوان به نام پروردگارت که گرامیتر و بزرگتر است. خدایی که نوشتن با قلم را به بندگان آموخت. به انسان آموخت آنچه را که نمیدانست.

محمد صلی الله علیه و آله - از آنجا که امی و درس ناخوانده

بود –

گفت:

من توانایی خواندن ندارم. فرشته او را سخت فشرد و از او خواست که لوح را بخواند. اما همان جواب را شنید - در دفعه سوم - محمد صلی الله علیه و آله احساس کرد میتواند لوحی را که در دست جبرئیل است بخواند. این آیات سرآغاز مأموریت بسیار توان فرسا و مشکلش بود. جبرئیل مأموریت خود را انجام داد و محمد صلی الله علیه و آله نیز از کوه حرا پایین آمد و به سوی خانه خدیجه رفت.

سرگذشت خود را برای همسر مهربانش باز گفت. خدیجه دانست که مأموریت بزرگ محمد آغاز شده است. او را دلداری و دلگرمی داد و گفت:

بدون شک خدای مهربان بر تو بد روا نمیدارد زیرا تو نسبت به خانواده و بستگانت مهربان هستی و به بینوایان کمک میکنی و ستمدیدگان را یاری می نمایی.

سپس محمد صلی الله علیه و آله گفت:

مرا بپوشان خدیجه او را پوشاند. محمد صلی الله علیه و آله اندکی به خواب رفت. خدیجه نزد ورقه بن نوفل عمو زاده اش که از دانایان عرب بود رفت، و سرگذشت محمد صلی الله علیه و آله را به او گفت.

ورقه در جواب دختر عموی خود چنین گفت:

آنچه برای محمد صلی الله علیه و آله پیش آمده است آغاز پیغمبری است و ناموس بزرگ رسالت بر او فرود میآید. خدیجه با دلگرمی به خانه برگشت.

نخستین مسلمانان

پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به اسلام را از خانهاش آغاز کرد. ابتدا همسرش خدیجه و پسر عمویش علی به او ایمان آوردند. سپس کسان دیگر نیز به محمد صلی الله علیه و آله و دین اسلام گرویدند. دعوتهای نخست

بسیار مخفیانه بود. محمد صلی الله علیه و آله و چند نفر از یاران خود، دور از چشم مردم، در گوشه و کنار نماز میخواندند.

روزی سعد بن ابی وقاص با تنی چند از مسلمانان در درهای خارج از مکه نماز میخواند. عدهای از بت پرستان آنها را دیدند که در برابر خالق بزرگ خود خضوع میکنند. آنان را مسخره کردند و قصد آزار آنها را داشتند. اما مسلمانان در صدد دفاع بر آمدند.

دعوت از خویشان و نزدیکان

پس از سه سال که مسلمانان در کنار پیامبر بزرگوار خود به عبادت و دعوت میپرداختند و کار خود را از دیگران پنهان میداشتند، فرمان الهی فرود آمد:

فاصدع بما تؤمر ... آنچه را که بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. بدین جهت، پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که دعوت خویش را آشکار نماید، برای این مقصود قرار شد از خویشان و نزدیکان خود آغاز نماید و این نیز دستور الهی بود:

وأنذر عشیرتک الاقربین. نزدیکانت را بیم ده. وقتی این دستور آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی که سنش از 15 سال تجاوز نمیکرد دستور داد تا غذایی فراهم کند و خاندان عبدالمطلب را دعوت نماید تا دعوت خود را رسول مکرم صلی الله علیه و آله به آنها ابلاغ فرماید. در این مجلس حمزه و ابوطالب و ابولهب و افرادی نزدیک یا کمی بیشتر از 40 نفر حاضر شدند. اما ابولهب که دلش از کینه و حسد پر بود با سخنان یاوه و مسخره آمیز خود، جلسه را بر هم زد. پیامبر صلی الله علیه و آله مصلحت دید که این دعوت فردا

تکرار شود. وقتی حاضران غذا خوردند و سیر شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنان خود را با نام خدا و ستایش او و اقرار به یگانگیش چنین آغاز کرد:

... به راستی هیچ راهنمای جمعیتی به کسان خود دروغ نمیگوید. به خدایی که جز او خدایی نیست، من فرستاده او به سوی شما و همه جهانیان هستم. ای خویشان من، شما چنانکه به خواب میروید میمیرید و چنانکه بیدار میگردید در قیامت زنده میشوید، شما نتیجه کردار و اعمال خود را میبینید. برای نیکوکاران بهشت ابدی خدا و برای بدکاران دوزخ ابدی خدا آماده است.

هیچکس بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای شما نیاورده. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. من از جانب خدا مأمورم شما را به جانب او بخوانم.

هر یک از شما پشتیبان من باشد برادر و وصی و جانشین من نیز خواهد بود. وقتی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله پایان گرفت، سکوت کامل بر جلسه حکم فرما شد. همه در فکر فرو رفته بودند. عاقبت حضرت علی علیه السلام که نوجوانی 15 ساله بود برخاست و گفت:

ای پیامبر خدا من آماده پشتیبانی از شما هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد بنشیند. باز هم کلمات خود را تا سه بار تکرار کرد و هر بار علی بلند میشد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به خویشان خود کرد و گفت:

این جوان (علی) برادر و وصی و جانشین من است میان شما. به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید. وقتی جلسه تمام شد، ابولهب و برخی

دیگر به ابوطالب پدر علی علیه السلام می گفتند:

دیدی، محمد دستور داد که از پسرت پیروی کنی! دیدی او را بزرگ تو قرار داد!

این حقیقت از همان سرآغاز دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله آشکار شد که این منصب الهی:

نبوت و امامت (وصایت و ولایت) از هم جدا نیستند و نیز روشن شد که قدرت روحی و ایمان و معرفت علی علیه السلام به مقام نبوت به قدری زیاد بوده است که در جلسهای که همه پیران قوم حاضر بودند، بدون تردید، پشتیبانی خود را - با همه مشکلات - از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله اعلام میکند.

دعوت عمومی

سه سال از بعثت گذشته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از دعوت خویشاوندان، پیامبری خود را برای عموم مردم آشکار کرد.

روزی بر کوه صفا بالا رفت و با صدای بلند گفت:

یا صباحاه! (این کلمه مانند زنگ خطر و اعلام آمادگی است). عدهای از قبایل به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند.

سپس پیامبر رو به مردم کرده گفت:

ای مردم اگر من به شما بگویم که پشت این کوه دشمنان شما کمین کرده اند و قصد مال و جان شما را دارند، حرف مرا قبول میکنید؟

همگی گفتند:

ما تاکنون از تو دروغی نشنیدهایم.

سپس فرمود:

ای مردم خود را از آتش دوزخ نجات دهید. من شما را از عذاب دردناک الهی میترسانم. مانند دیده بانی که دشمن را از نقطه دوری میبیند و قوم

خود را از خطر آگاه میکند، منهم شما را از خطر عذاب قیامت آگاه میسازم. مردم از مأموریت پیامبر بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه تر شدند. اما ابولهب نیز

در این جا موضوع مهم رسالت را با سبکسری پاسخ گفت.

نخستین مسلمین

به محض ابلاغ عمومی رسالت، وضع بسیاری از مردم با محمد صلی الله علیه و آله تغییر کرد. همان کسانی که به ظاهر او را دوست میداشتند، بنای اذیت و آزارش را گذاشتند. آنها که در قبول دعوت او پیشرو بودند، از کسانی بودند که او را بیشتر از هر کسی میشناختند و به راستی کردار و گفتارش ایمان داشتند.

غیر از خدیجه و علی و زید پسر حارثه - که غلام آزاد شده حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود -، جعفر فرزند ابوطالب و ابوذر غفاری و عمرو بن عبسه و خالد بن سعید و ابوبکر و ... از پیشگامان در ایمان بودند، و اینها هم در آگاه کردن جوانان مکه و تبلیغ آنها به اسلام از کوشش دریغ نمیکردند. نخستین مسلمانان:

بلال - یاسر و زنش سمیه - خباب - أرقم - طلحه - زبیر - عثمان - سعد و ...، روی هم رفته در سه سال اول، عده پیروان محمد صلی الله علیه و آله به بیست نفر رسیدند.

آزار مخالفان

کم کم صفها از هم جدا شد. کسانی که مسلمان شده بودند سعی میکردند بت پرستان را به خدای یگانه دعوت کنند. بت پرستان نیز که منافع و ریاست خود را بر عدهای نادان تر از خود در خطر می دیدند می کوشیدند مسلمانان را آزار دهند و آنها را از کیش تازه برگردانند. مسلمانان و بیش از همه، شخص پیامبر عالیقدر از بت پرستان آزار می دیدند.

یک بار هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه مشغول نماز خواندن بود و سرش را پایین انداخته بود، ابوجهل - از دشمنان سرسخت اسلام -

شکمبه شتری که قربانی کرده بودند روی گردن مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله ریخت. چون پیامبر، صبح زود، برای نماز از منزل خارج میشد، مردم شاخه های خار را در راهش می انداختند تا خارها در تاریکی در پاهای مقدسش فرو رود. گاهی مشرکان خاک و سنگ به طرف پیامبر پرتاب میکردند.

یک روز عدهای از اعیان قریش بر او حمله کردند و در این میان مردی به نام عقبه بن ابی معیط پارچه ای را به دور گردن پیغمبر صلی الله علیه و آله انداخت و به سختی آن را کشید به طوری که زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در خطر افتاده بود. بارها این آزارها تکرار شد. هر چه اسلام بیشتر در بین مردم گسترش می یافت بت پرستان نیز بر آزارها و توطئه چینی های خود میافزودند.

فرزندان مسلمان مورد آزار پدران، و برادران مسلمان از برادران مشرک خود آزار میدیدند. جوانان حقیقت طلب که به اعتقادات خرافی و باطل پدران خود پشت پا زده بودند و به اسلام گرویده بودند به زندانها در افتادند و حتی پدران و مادران به آنها غذا نمیدادند.

اما آن مسلمانان با ایمان با چشمان گود افتاده و اشک آلود و لبهای خشکیده از گرسنگی و تشنگی، خدا را همچنان پرستش میکردند. مشرکان زره آهنین در بر غلامان میکردند و آنها را در میان آفتاب داغ و روی ریگهای تفتیده میانداختند تا اینکه پوست بدنشان بسوزد.

برخی را با آهن داغ شده می سوزاندند و به پای بعضی طناب میبستند و آنها را روی ریگهای سوزان میکشیدند. بلال غلامی بود حبشی، اربابش او را وسط روز، در آفتاب بسیار گرم،

روی زمین می انداخت و سنگهای بزرگی را روی سینه اش میگذاشت ولی بلال همه این آزارها را تحمل میکرد و پی در پی (احد احد) می گفت و خدای یگانه را یاد میکرد.

یاسر پدر عمار را با طناب به دو شتر قوی بستند و آن دو شتر را در جهت مخالف یکدیگر راندند تا یاسر دو تکه شد. سمیه مادر عمار را هم به وضع بسیار دردناکی شهید کردند. اما مسلمانان پاک اعتقاد - با این همه شکنجه ها - عاشقانه، تا پای مرگ پیش رفتند و از ایمان به خدای یگانه دست نکشیدند.

روش بت پرستان با محمد

وقتی مشرکان از راه آزارها نتوانستند به مقصود خود برسند از راه تهدید و تطمیع در آمدند، زیرا روز به روز محمد صلی الله علیه و آله در دل تمام قبایل و مردم آن دیار برای خود جایی باز مینمود و پیروان بیشتری می یافت. مشرکان در آغاز تصمیم گرفتند دسته جمعی با ابوطالب عم و یگانه حامی پیغمبر صلی الله علیه و آله ملاقات کنند.

پس از دیدار به ابوطالب چنین گفتند:

ابوطالب، تو از نظر شرافت و سن بر ما برتری داری. برادرزاده تو محمد به خدایان ما ناسزا میگوید و آیین ما و پدران ما را به بدی یاد میکند و عقیده ما را پست و بی ارزش میشمارد. به او بگو دست از کارهای خود بردارد و نسبت به بتهای ما سخنی که توهین آمیز باشد نگوید.

یا او را اختیار ما بگذار و حمایت خود را از او بردار. مشرکان قریش وقتی احساس کردند که اسلام کم کم در بین مردم و قبایل نفوذ میکند و آیات قرآن بر دلهای مردم مینشیند

و آنها را تحت تأثير قرار ميدهد بيش از پيش احساس خطر كردند و براى جلوگيرى از اين خطر بار ديگر و بار ديگر با ابوطالب بزرگ قريش و سرور بنى هاشم ملاقات كردند و هر بار ابوطالب با نرمى و مدارا با آنها سخن گفت و قول داد كه به برادرزاده اش پيغام آنها را خواهد رساند.

اما پيامبر عظيم الشأن اسلام در پاسخ به عمش چنين فرمود:

عمو جان، به خدا قسم هر گاه آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند كه دست از دين خدا و تبليغ آن بردارم حاضر نمى شوم. من در اين راه يا بايد به هدف خود كه گسترش اسلام است برسم يا جانم را در اين راه فدا كنم. ابوطالب به برادرزادهاش گفت:

به خدا قسم دست از حمايت تو بر نمى دارم. مأموريت خود را به پايان برسان. سرانجام فرعونيان مكه به خيال باطل خود، از در تطميع در آمدند، و پيغام دادند كه ما حاضريم هر چه محمد صلى الله عليه و آله بخواهد از ثروت و سلطنت و زنهاى زيباروى در اختيارش قرار دهيم، به شرط اينكه از دين تازه و بد گفتن به بتهاى ما دست بردارد.

اما پيامبر صلى الله عليه و آله به سخنان آنها كه از افكارى شايسته خودشان سرچشمه ميگرفت اعتنايى نكرد و از آنها خواست كه به الله ايمان بياورند تا بر عرب و عجم سرورى كنند. آنها با انديشه هاى محدود خود نمى توانستند قبول كنند كه به جاى 360 بت، فقط يک خدا را بپرستند.

از اين به بعد - همانطور كه گفتيم - ابوجهل و

دیگران بنای آزار و اذیت پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و دیگر مسلمانان را گذاشته و آنچه در توان داشتند در راه آزار و مسخره کردن پیامبر و مؤمنان به اسلام، به کار بردند.

استقامت پیامبر

با این همه آزاری که پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم میدید مانند کوه در برابر آنها ایستاده بود و همه جا و همه وقت و در هر مکانی که چند تن را دور یکدیگر نشسته میدید، درباره خدا و احکام اسلام و قرآن سخن می گفت و با آیات الهی دلها را نرم و به سوی اسلام متمایل میساخت. می گفت الله خداوند یگانه و مالک این جهان و آن جهان است.

تنها باید او را عبادت کرد و از او پروا داشت. همه قدرتها از خداست. ما و شما و همه، دوباره زنده می شویم و در برابر کارهای نیک خود پاداش خواهیم داشت و در برابر کارهای زشت خود کیفر خواهیم دید. ای مردم از گناه، دروغ، تهمت و دشنام بپرهیزید. قریش آن چنان تحت تأثیر آیات قرآنی قرار گرفته بودند که ناچار، برای قضاوت از ولید که داور آنها در مشکلات زندگی و یاور آنها در دشواریها بود، کمک خواستند. ولید پس از استماع آیات قرآنی به آنها چنین گفت:

من از محمد امروز سخنی شنیدم که از جنس کلام انس و جن نیست. شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی، شاخسار آن پر میوه و ریشه های آن پر برکت است. سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نیست.

مشرکان وقتی به حلاوت و جذابیت کلام خدا پی بردند و در برابر آن عاجز شدند، چاره

کار خود را در این دیدند که به آن کلام آسمانی تهمت سحر و جادو بزنند، و برای اینکه به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورند بنای بهانه گیری گذاشتند.

مثلا از پیامبر میخواستند تا خدا و فرشتگان را حاضر کند! از وی میخواستند کاخی از طلا داشته باشد یا بوستانی پر آب و درخت! و نظایر این حرفها. محمد صلی الله علیه و آله در پاسخ آنها چنین فرمود:

من رسولی بیش نیستم و بدون اذن خدا نمیتوانم معجزهای بیاورم.

مهاجرت به حبشه

در سال پنجم از بعثت یک دسته از اصحاب پیغمبر که عده آنها به 80 نفر میرسید و تحت آزار و اذیت مشرکان بودند، بر حسب موافقت پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه رفتند. حبشه، جای امن و آرامی بود و نجاشی حکم روای آنجا مردی بود مهربان و مسیحی. مسلمانان میخواستند در آنجا ضمن کسب و کار، خدای را عبادت کنند. اما در آنجا نیز مسلمانها از آزار مردم مکه در امان نبودند. مکی ها از نجاشی خواستند مسلمانان را به مکه برگرداند و برای اینکه پادشاه حبشه را به سوی خود جلب کنند هدیه یی هم برای وی فرستادند.

اما پادشاه حبشه گفت:

اینها از تمام سرزمینها، سرزمین مرا برگزیده اند من باید تحقیق کنم، تا بدانم چه میگویند و شکایت آنها و علت آن چیست؟ سپس دستور داد مسلمانان را در دربار حاضر کردند. از آنها خواست علت مهاجرت و پیامبر خود و دین تازه خود را معرفی کنند.

جعفر بن ابیطالب به نمایندگی مهاجرین برخاست و چنین گفت:

ما مردمی نادان بودیم. بت می پرستیدیم. از گوشت مردار تغذیه میکردیم. کارهای زشت مرتکب میشدیم.

حق همسایگان را رعایت نمی کردیم. زورمندان، ناتوانان را پایمال میکردند. تا آن گاه که خداوند از بین ما پیامبری برانگیخت و او را به راستگویی و امانت میشناسیم.

وی ما را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد. از ما خواست که از پرستش بتهای سنگی و چوبی دست برداریم. و راستگو، امانتدار، خویشاوند دوست، خوش رفتار و پرهیزگار باشیم.

کار زشت نکنیم. مال یتیمان را نخوریم. زنا را ترک گوئیم. نماز بخوانیم. روزه بگیریم، زکوه بدهیم، ما هم به این پیامبر ایمان آوردیم و پیرو او شدیم. قوم ما هم به خاطر اینکه ما چنین دینی را پذیرفتیم به ما بسیار ستم کردند تا از این دین دست برداریم و بت پرست شویم و کارهای زشت را دوباره شروع کنیم. وقتی کار بر ما سخت شد و آزار آنها از حد گذشت، به کشور تو پناه آوردیم و از پادشاهان تو را برگزیدیم. امیدواریم در پناه تو بر ما ستم نشود.

نجاشی گفت:

از آیاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شما خوانده است برای ما هم اندکی بخوانید. جعفر آیات اول سوره مریم را خواند. نجاشی و اطرافیانش سخت تحت تأثیر قرار گرفتند و گریه کردند.

نجاشی که مسیحی بود گفت:

به خدا قسم این سخنان از همان جایی آمده است که سخنان حضرت عیسی سرچشمه گرفته. سپس نجاشی به مشرکان مکه گفت:

من هرگز اینها را به شما تسلیم نخواهم کرد. کفار قریش از این شکست بی اندازه خشمگین شدند و به مکه باز گشتند.

محاصره اقتصادی

مشرکان قریش برای اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را در تنگنا قرار دهند عهد نامه ای نوشتند و امضا کردند

که بر طبق آن باید قریش ارتباط خود را با محمد صلی الله علیه و آله و طرفدارانش قطع کنند. با آنها زناشویی و معامله نکنند. در همه پیش آمدها با دشمنان اسلام هم دست شوند. این عهدنامه را در داخل کعبه آویختند و سوگند خوردند متن آن را رعایت کنند. ابوطالب حامی پیامبر صلی الله علیه و آله از فرزندان هاشم و مطلب خواست تا در درهای که به نام شعب ابی طالب است ساکن شوند و از بت پرستان دور شوند.

مسلمانان در آنجا در زیر سایبانها زندگی تازه را آغاز کردند و برای جلوگیری از حمله ناگهانی آنها برجهای مراقبتی ساختند.

این محاصره سخت سه سال طول کشید. تنها در ماه های حرام (رجب - محرم - ذیقعده - ذیحجه) پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان از شعب برای تبلیغ دین و خرید اندکی آذوقه خارج میشدند ولی کفار - به خصوص ابولهب - اجناس را میخریدند و یا دستور میدادند که آنها را گران کنند تا مسلمانان نتوانند چیزی خریداری نمایند. گرسنگی و سختی به حد نهایت رسید. اما مسلمانان استقامت خود را از دست ندادند.

روزی از طریق وحی پیامبر صلی الله علیه و آله خبردار شد که عهد نامه را موریانه ها خورده اند و جز کلمه بسمک اللهم چیزی باقی نمانده. این مطلب را ابوطالب در جمع مشرکان گفت. وقتی رفتند و تحقیق کردند به صدق گفتار پیامبر پی بردند و دست از محاصره کشیدند.

مسلمانان نیز نفسی به راحت کشیدند ... اما ... اما پس از چند ماهی خدیجه همسر با وفا و ابوطالب حامی پیغمبر صلی الله علیه و آله

دار دنیا را وداع کردند و این امر بر پیامبر گران آمد. بار دیگر اذیت و آزار مشرکان آغاز شد.

انتشار اسلام در یثرب (مدینه)

در هنگام حج عدهای در حدود شش تن از مردم یثرب با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و از آیین پاک اسلام آگاه گردیدند. مردم مدینه به خاطر جنگ و جدالهای دو قبیله (اوس) و (خزرج) و فشارهایی که از طرف یهودیان بر آنها وارد میشد، گویی منتظر این آیین مقدس بودند که پیام نجات بخش خود را به گوش آنها برساند. این شش تن مسلمان به مدینه رفتند و از پیغمبر و اسلام سخنها گفتند و مردم را آماده پذیرش اسلام نمودند. سال دیگر در هنگام حج دوازده نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله و آیین مقدس اسلام آشنا شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از یاران خود را برای تعلیم قرآن و احکام اسلام همراه آنها فرستاد.

در سال دیگر نیز در محلی به نام عقبه دوازده نفر با پیامبر بیعت کردند و عهد نمودند که از محمد صلی الله علیه و آله مانند خویشان نزدیک خود حمایت کنند. به دنبال این بیعت، در همان محل، 73 نفر مرد و زن با محمد صلی الله علیه و آله پیمان وفاداری بستند و قول دادند از پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر دشمنان اسلام تا پای جان حمایت کنند. زمینه برای هجرت به یثرب که بعدها مدینه نامیده شد، فراهم گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اجازه فرمود که کم کم اصحابش به مدینه مهاجرت نمایند.

معراج

پیش از هجرت به مدینه که در ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت اتفاق افتاد، دو واقعه در زندگی پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد که

به ذکر مختصری از آن میپردازیم:

در سال دهم بعثت معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و آن سفری بود که به امر خداوند متعال و به همراه امین وحی (جبرئیل) و بر مرکب فضا پیمایی به نام براق انجام شد. پیامبر صلی الله علیه و آله این سفر با شکوه را از خانه ام هانی خواهر امیر المومنین علی علیه السلام آغاز کرد و با همان مرکب به سوی بیت المقدس یا مسجد اقصی روانه شد، و از بیت اللحم که زادگاه حضرت مسیح است و منازل انبیا علیه السلام دیدن فرمود.

سپس سفر آسمانی خود را آغاز نمود و از مخلوقات آسمانی و بهشت و دوزخ بازدید به عمل آورد، و در نتیجه از رموز و اسرار هستی و وسعت عالم خلقت و آثار قدرت بی پایان حق تعالی آگاه شد و به سدره المنتهی رفت و آن را سراپا پوشیده از شکوه و جلال و عظمت دید. سپس از همان راهی که آمده بود به زادگاه خود مکه بازگشت و از مرکب فضا پیمای خود پیش از طلوع فجر در خانه ام هانی پائین آمد. به عقیده شیعه این سفر جسمانی بوده است نه روحانی چنانکه بعضی گفته اند.

در قرآن کریم در سوره اسرا از این سفر با شکوه بدین صورت یاد شده است:

منزه است خدایی که شبانگاه بنده خویش را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که اطراف آن را برکت داده است سیر داد، تا آیت های خویش را به او نشان دهد و خدا شنوا و بیناست. در همین سال و در شب معراج خداوند دستور داده

است که امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هر شبانه روز پنج وعده نماز بخوانند و عبادت پروردگار جهان نمایند، که نماز معراج روحانی مومن است.

سفر به طائف

حادثه دیگر سفر حضرت محمد صلی الله علیه و آله است به طائف. در سال یازدهم بعثت بر اثر خفقان محیط مکه و آزار بت پرستان و کینه توزی مکیان، پیامبر صلی الله علیه و آله خواست به محیط دیگری برود. یکه و تنها راه طائف را در پیش گرفت تا با سران قبایل ثقیف تماس بگیرد، و آیین اسلام را به آنها بشناساند. اما آن مردم سخت دل به سخنان رسول مکرم صلی الله علیه و آله گوش ندادند و حتی بنای اذیت و آزار حضرت محمد صلی الله علیه و آله را گذاشتند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چند روز در نخله بین راه طائف و مکه ماند و چون از کینه توزی و دشمنی بت پرستان بیمناک بود، میخواست کسی را بجوید - که بنا به رسم آن زمان - او را در بازگشت به مکه امان دهد. از این رو شخصی را به مکه فرستاد و از مطعم بن عدی امان خواست. مطعم حفظ جان رسول مکرم صلی الله علیه و آله را به عهده گرفت و در حق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیکی کرد. بعدها حضرت محمد صلی الله علیه و آله بارها از نیکی و محبت او در حق خود یاد میفرمود.

هجرت به مدینه

مسلمانان با اجازه پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله به مدینه رفتند و در مکه جز پیامبر و علی علیه السلام و چند تن که یا بیمار بودند و یا در زندان مشرکان بودند کسی باقی نماند. وقتی بت پرستان از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر شدند، در

پی نشستها و مشورتها قرار گذاشتند چهل نفر از قبایل را تعیین کنند، تا شب هجرت به خانه پیامبر بریزند و آن حضرت را به قتل رسانند، تا خون وی در بین تمام قبایل پخش گردد و بنی هاشم نتوانند انتقام بگیرند، و در نتیجه خون آن حضرت پایمال شود.

اما فرشته وحی رسول مکرم صلی الله علیه و آله را از نقشه شوم آنها با خبر کرد. آن شب که آدم کشان قریش میخواستند این خیال شوم و نقشه پلید را عملی کنند، علی بن ابیطالب علیه السلام به جای پیغمبر خوابید، و آن حضرت مخفیانه از خانه بیرون رفت. ابتدا به غار ثور (در جنوب مکه) پناه برد و از آنجا به همراه ابوبکر به سوی یثرب یا مدینه النبی که بعدها به مدینه شهرت یافت، هجرت فرمود.

ورود به مدینه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همراهان روز دوشنبه 12 ماه ربیع الاول به قبا در دو فرسخی مدینه رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر هفته در آنجا توقف فرمود تا علی علیه السلام و همراهان برسند. مسجد قبا در این محل، یادگار آن روز بزرگ است. علی علیه السلام پس از هجرت محمد صلی الله علیه و آله، مامور بود امانتهای مردم را به آنها برگرداند و زنان هاشمی از آن جمله:

فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و مادر خود فاطمه دختر اسد و مسلمانانی که تا آن روز موفق به هجرت نشده بودند همراه ببرد.

علی علیه السلام با همراهان به راه افتاد. راهی پر خطر و سخت. علی علیه السلام با پاهای خون آلود و ورم کرده،

پس از سه روز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوست و مورد لطف خاص نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت. مردم مدینه با غریو و هلهله شادی - پس از سه سال انتظار - از پیامبر خود استقبال کردند.

اهمیت هجرت

ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه، فصل تازه‌ای در زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام گشود. مانند کسی که از یک محیط آلوده و خفقان آور به هوای آزاد و سالم پناه برد. بی جهت نیست که هجرت در راه خدا و برای گسترش دین خدا برابر با جهاد است و این همه عظمت دارد. هجرت، یعنی دست از همه علاقه های قبلی کشیدن و پا بر روی عادات و آداب کهنه نهادن و به سوی زندگی نوین رفتن. رفتن شخص از جهل به سوی نور و دانایی، هجرت است.

رفتن از ناپاکی به سوی پاکی هجرت است. هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مکه (محیط اختناق و آلودگی و کینه) به سوی مدینه (شهر صفا و نصرت و برادری) و به سوی پیریزی زندگی اجتماعی اسلامی، نخستین گام بلند در پیروزی و گسترش اسلام و جهانی شدن آن بود. نظر به اهمیت هجرت بود که بعدها در زمان خلیفه دوم به پیشنهاد علی علیه السلام، این سال مبدا تاریخ اسلام یعنی (هجری) شد.

نخستین گام

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن همه استقبال و شادی و شادمانی را از مردم مدینه دید، اولین کاری که کرد این بود که، طرح ساختن مسجدی را برای مسلمانان پی افکند. مسجد تنها محلی برای خواندن نماز نبود. در مسجد تمام کارهای قضائی و اجتماعی مربوط به مسلمانان انجام میشد. مسجد مرکز تعلیم و تربیت و اجتماعات اسلامی از هر قبیل بود. شعرا اشعار خود را در مسجد میخواندند. مسلمانان در کنار هم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله در کنار آنها با عشق و علاقه به ساختن مسجد پرداختند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود سنگ بر دوش میکشید و مانند کارگر ساده ای کار میکرد. این مسجد همان است که اکنون با عظمت بر جاست و بعد از مسجد الحرام، دومین مسجد جهان است. پیامبر بین دو قبیله اوس و خزرج که سالها جنگ بود، صلح و آشتی برقرار کرد. بین مهاجران و مردم مدینه که مهاجران را در خانه های خود پذیرفته بودند یعنی انصار، پیمان برادری برقرار کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله، توحید اسلامی و پیوند اعتقادی و برادری را جایگزین روابط قبیلگی کرد. با منشوری که صادر فرمود، در حقیقت قانون اساسی جامعه اسلامی را در مدینه تدوین کرد و مردم مسلمان را در حقوق و حدود برابر اعلام فرمود. طوایف یهود را که در داخل و خارج مدینه به سر میبردند امان داد. به طور خلاصه، پیامبر صلی الله علیه و آله از مردمی کینه توز، بی خبر از قانون و نظام اجتماعی و گمراه، جامعه ای متحد، برادر، بلند نظر و فداکار به وجود آورد. به تدریج از سال دوم برابر حملات دشمنان اسلام، اقدامات رزمی و دفاعی صورت گرفت.

جنگها یا غزوه های پیغمبر

دشمن کینه توز دیرین اسلام یعنی کفار مکه، در صدد بودند، به هر صورتی امکان دارد - جامعه نو پای اسلامی را با شکست مواجه کنند - بدین جهت به جنگهایی دست زدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای دفاع دستور آمادگی مسلمانان را صادر فرمود. بنابراین در مدینه از آغاز گسترش اسلام جنگهایی اتفاق افتاده است که به اختصار از آنها یاد

میکنیم. این نکته را هم باید بیاد داشت که: جنگهایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شخصا در آن شرکت فرموده است، غزوه و بقیه جنگهایی را که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده، سریه مینامند.

غزوه بدر

در سال دوم هجرت جنگ بدر پیش آمد. در این جنگ نابرابر تعداد لشکر دشمن 950 نفر بود، با آمادگی رزمی، اما عده مسلمانان فقط 313 نفر بود. مسلمانان با نیروی ایمان و با فداکاری کامل جنگیدند و در مدتی کوتاه دشمنان خود را شکست دادند. کفار با 70 کشته و 70 اسیر و بر جای گذاشتن غنائم جنگی بسیار فرار کردند. و دشمن سرسخت اسلام ابوجهل نیز در جنگ کشته شد. این پیروزی سر فصل پیروزیهای دیگر شد.

تغییر قبله

در همین سال از سوی خداوند متعال، دستور آمد مسلمانان از سوی بیت المقدس به سوی کعبه نماز بگزارند. علت این امر آن بود که، یهودیان نداشتن قبله دیگری را برای اسلام دین کامل، نقص شمردند و به جهانی بودن اسلام باور نداشتند. مسجد ذو قبلتین (دارای دو قبله) یادگار آن واقعه مهم است.

جنگ احد

یک سال بعد از جنگ بدر، دشمنان اسلام با تجهیزاتی سه برابر جنگ بدر، به قصد انتقام به سوی مدینه حرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله با یاران مشورت کرد و در نتیجه قرار شد در کناره کوه احد، صف آرائی کنند.

در آغاز جنگ، مسلمانان - با عده کم، ولی با نیروی ایمان زیاد - پیروز شدند، ولی به خاطر آن که محافظان درهای که در پشت بود، سنگر را به طمع غنیمت های جنگی ترک کردند، شکستی بر لشکریان اسلام وارد شد و عده ای از جمله حمزه عموی دلاور پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شدند، ولی بر اثر فداکاریهای علی علیه السلام که زخم بسیار برداشته بود و دیگر دلاوران و شیوه تازهای که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد به کار بست، دیگربار مسلمانان گرد آمدند و به تعقیب دشمن زبون شده پرداختند و سرانجام این جنگ به پیروزی انجامید.

غزوه خندق یا (احزاب)

جمعی از یهودیان از جمله قبیله بنی نضیر در مدینه به سر میبردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای کار، با آنان پیمان دوستی و همکاری بست ولی اینان همیشه با نفاق و دورویی، درصدد بودند که ضربت خود را بر اسلام وارد کنند. پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله با همه رافت و رحمت، در برابر نفاق و توطئه، گذشت نمی فرمود و منافق را تنبیه میکرد. طایفه بنی نضیر وقتی در مدینه نقشه های خود را نقش بر آب دیدند، با مشرکان مکه و چند طایفه دیگر همدست شدند و در سال پنجم هجرت، سپاه عظیمی که شامل ده هزار نفر مرد

شمشیر زن بود به فرماندهی ابوسفیان به قصد ریشه کن کردن اسلام به مدینه حمله کردند.

زمان آزمایش و فداکاری بود.

مسلمانان با مشورت سلمان فارسی و پذیرش پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله، خندقی در اطراف مدینه کندند. دشمن به مدینه آمد. یکباره با خندقی وسیع روبرو شد. یهودیان بنی قریظه مانند دیگر یهودیان بنای خیانت و نفاق گذاشتند. لحظه های سخت و بحرانی در پیش بود. پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله با طرحهای جالب جنگی صفوف دشمن را آشفته ساخت.

عمرو بن عبدود، سردار کم نظیر مکه در جنگ تن به تن با علی علیه السلام کشته شد، با ضربتی که از عبادت جن و انس بیشتر ارزش داشت ضربتی کاری و موثر، دشمن به وحشت افتاد. بدبینی بین مهاجمان و یهودیان - کمی آذوقه - تندبادهای شدید شبانه - خستگی زیاد - همه و همه باعث شد که، پیروزی نصیب لشکر اسلام گردد و لشکریان کفر به سوی مکه فرار کنند.

سال ششم هجرت - صلح حدیبیه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پی رؤیای شیرینی دید که، مسلمانان در مسجد الحرام مشغول انجام فریضه حج هستند. به مسلمانان ابلاغ فرمود برای سفر عمره در ماه ذیقعده آماده شوند. همه آماده سفر شدند. قافله حرکت کرد.

چون این سفر در ماه حرام انجام شد و مسلمانان جز شمشیری که هر مسافر همراه خود میبرد چیزی با خود نداشتند و از سوی دیگر با مقاومت قریش روبرو شدند و بیم خونریزی بسیار بود، پیامبر صلی الله علیه و آله با مکیان پیمانی برقرار کرد که به پیمان حدیبیه شهرت یافت. مطابق این صلح نامه پیامبر صلی الله علیه

و آله و مسلمانان از انجام عمره صرف نظر کردند.

قرار شد سال دیگر عمل عمره را انجام دهند. این پیمان، روح مسالمت جوئی مسلمانان را بر همگان ثابت کرد. زیرا قرار شد تا ده سال حالت جنگ بین دو طرف از بین برود و رفت و آمد در قلمرو دو طرف آزاد باشد. این صلح در حقیقت پیروزی اسلام بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه دشمن داخلی خطرناکی آسوده خاطر شد و مجال یافت تا فرمانروایان کشورهای دیگر را به اسلام دعوت فرماید.

نامه های رسول مکرم به پادشاهان

میدانیم که به موجب آیات قرآن، دین اسلام، دین جهانی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، آخرین سفیر الهی به جانب مردم است. بنابراین ماموریت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سران معروف جهان، مانند:

خسرو پرویز (پادشاه ایران)، هرقل (امپراطور روم)، مقوقس (فرمانروی مصر) و ... نامه نوشت و آنها را به دین اسلام دعوت کرد. نامه های حضرت که هماکنون موجود است، روشن و قاطع و کوتاه بود. این نامه ها را مامورانی با ایمان، فداکار و با تجربه برای فرمانروایان میبردند. در این نامه ها پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به اسلام و کلمه حق و برادری و برابری دعوت میکرد و در صورت نافرمانی، آنها را از عذاب خداوند بیم میداد. همین پیامها زمینه گسترش جهانی اسلام را فراهم آورد.

جنگ خیبر

خیبر یا بهتر بگوییم وادی خیبر، هفت دژ بود، در سرزمین حاصلخیزی در شمال مدینه به فاصله سی و دو فرسنگ، که پناهگاه مهم یهودیان بود. یهودیان بیش از پیش توطئه میکردند و مزاحم مسلمانان بودند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت این افراد منافق را سر جای خود بنشاند و شر آنها را دفع کند.

بدین جهت دستور فرمود مسلمانان برای فتح خیبر عازم آن دیار شوند. پس از تلاش و مقاومت بسیار این سنگرها - یکی پس از دیگری - فتح شد. پس از فتح دژهای خیبر یهودیانی که در قریه فدک - در 140 کیلومتری مدینه میزیستند - بدون جنگ و مقاومت تسلیم شدند و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خود پذیرفتند.

برابر قوانین اسلام، جاهایی که بدون جنگ

تسلیم میشوند مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است. این قریه را رسول مکرم صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشید، که ماجرای غصب آن، تا زمان عمر بن عبد العزیز در تاریخ ثبت است و ما در زندگی نامه فاطمه زهرا علیها السلام از آن سخن میگوییم.

فتح مکه

در سال هشتم هجرت جریانی پیش آمد، که پیمان شکنی قریش را ثابت مینمود. بدین جهت پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله، تصمیم گرفت مکه را فتح کند و آن را از ناپاکی بتها و بت پرست ها پاک سازد. بنابراین با رعایت اصل غافلگیری، بی آنکه لحظه فرمان حرکت و مسیر و مقصد حرکت برای کسی روشن باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله روز دهم ماه رمضان، فرمان حرکت صادر فرمود.

ده هزار سرباز مسلمان به حرکت آغاز کرد. شهر مکه بدون مقاومت تسلیم شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان وارد زادگاه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند. بتها در هم شکسته شد و اسلام به پیروزی بزرگی نائل آمد. در این فتح، پیامبر صلی الله علیه و آله که اختیار کامل داشت و میتوانست از دشمنان سرسخت دیرین خود انتقام بگیرد، همه را مورد عفو و رحمت قرار داد و به تمام جهان ثابت کرد که هدف اسلام گسستن بندهای اسارت و بندگی از دست و پای افراد بشر است و فراخواندن آنها به سوی الله و نیکی و پاکی و درستی.

از این سال به بعد، گروه گروه به اسلام روی آوردند و با احکام حیات بخش و انسان ساز آن، آشنا شدند. پس از

فتح مکه، غزوه حنین و غزوه طائف و غزوه تبوک و ... اتفاق افتاد. در دو غزوه اول پیروزی با مسلمانان بود، اما در غزوه تبوک، اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمن رو به رو نشد و نبردی نکرد، ولی یک سلسله بهره های معنوی و روانی - در این غزوه بسیار پر مشقت - عاید مسلمانان گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله با این سفر پر رنج، راه را برای فتح شام و روم هموار ساخت و شیوه جنگ با قدرتهای بزرگ را به اصحاب وفادار خود آموخت.

فوت فرزند دلبند پیامبر

در سالهای گذشته پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مرگ سه فرزند خود به نامهای قاسم و طاهر و طیب و سه دختر به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم رو به رو شد و در فراق آنها متاثر گردید. اما این بار کودک دلبندش ابراهیم که از ماریه بود، قلب حساس پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله را سخت آزرده کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که ابراهیم را در آغوش داشت و آن نو گل بوستان رسالت جان به جان آفرین تسلیم میکرد، این کلمات آتشین را فرمود:

ابراهیم عزیز! کاری از ما برای تو ساخته نیست. مقدر الهی نیز بر نمیگردد. چشم پدرت در مرگ تو گریان و دل او اندوهبار است، ولی هرگز سخنی را که موجب خشم خداوند باشد، بر زبان جاری نمی سازم ... برخی از اصحاب از گریه پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب میکردند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله در این جا مثل همه مراحل،

به مسلمانان درسی بزرگ آموخت:

درس مهر و محبت نسبت به اولاد. مهر و مودت به اولاد، از عالیترین و پاکترین تجلیات روح انسانی است و نشانه سلامت و لطافت آن میباشد پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله پیوسته میفرمود:

(اکرموا اولادکم)، فرزندان خود را گرامی دارید و نسبت به آنها مهر بورزید. باری، یگانه فرزندی که از آن حضرت به یادگار ماند و رشته تابناک ولایت و امامت را - در صفحه روزگار - پایدار ساخت، دخت ارجمند آن سرور صلی الله علیه و آله یعنی فاطمه زهرا علیها السلام زوجه وصی آن حضرت، علی علیه السلام بود.

حجه الوداع آخرین سفر پیامبر به مکه

چند ماه از عمر پربار پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله باقی نمانده بود. سال دهم هجرت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام فرمود:

مردم برای انجام مراسم عظیم حج آماده شوند. بیش از صد هزار نفر گرد آمدند. پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله، با پوشیدن دو پارچه سفید، از مسجد شجره در نزدیک مدینه احرام بست و مسلمانان نیز همچنین.

صدای گوش نواز:

لبیک اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک، در فضا طنین انداز شد. هزاران نفر این ندای ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله را تکرار میکردند. شکوه عظیمی بود: وحدت اسلامی، برابری و برادری تبلور یافت. پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله، برای اولین و آخرین بار مراسم و مناسک حج را، به مسلمانان آموخت. این سفر بزرگ نمایشگر ثمرات بزرگ و تلاشهای چند ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که جان و مال و زندگی خود را، خالصانه در راه تحقق آرمانهای اسلامی و فرمانهای

الهی بذل کرد، و پیامهای الهی را به مردم جهان رسانید. پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین عرفات - پس از نماز ظهر و عصر - هزاران نفر از مسلمانان پاک اعتقاد را، مخاطب ساخته چنین فرمود:

ای مردم! سخنان مرا بشنوید - شاید پس از این شما را در این نقطه ملاقات نکنم - ای مردم، خونها و اموال شما بر یکدیگر تا روزی که خدا را ملاقات نمائید مانند امروز و این ماه، محترم است و هر نوع تجاوز به آنها، حرام است. سپس مردم را به برابری و برادری فراخواند و به رعایت حقوق بانوان سفارش کرد و از شکستن حدود الهی بیم داد و از ستمکاری و تجاوز به حقوق یکدیگر بر حذر داشت و به تقوی توصیه کرد.

در صحنه غدیر خم

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ده ها هزار نفر در بازگشت به مدینه به محلی به نام غدیر خم رسیدند، امین وحی، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و پیام الهی را بدین صورت به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد:

ای پیامبر، آنچه از سوی خداوند فرستاده شده به مردم برسان و اگر پیام الهی را مردم نرسانی رسالت خود را تکمیل نکرده ای، خداوند تو را از شر مردم حفظ میکند. مردم میپرسیدند آن چه چیزی است که کامل کننده دین است و بی آن، دین حق کامل نیست؟ آن آخرین اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله است برای تعیین خط وصایت و امامت. پیامبر صلی الله علیه و آله باید - به امر خدا - تکلیف مردم را پس از

خود معین کند. در زیر آفتاب سوزان و در روی رملها و شنهای داغ بیابان، ضمن خطبه بلندی، پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را، به عنوان ولی و جانشین خود، به مردم معرفی فرمود، و به ویژه این جمله را - که محدثان شیعه و سنی همه نقل کرده اند - گفت:

من کنت مولاه فعلی مولاه ... مردم در آن روز که هجدهم ماه ذیحجه بود، با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند. دو ماه و چند روز بعد، در اواخر صفر سال یازدهم هجری، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه چشم از جهان فروبست و در جوار مسجدی که خود ساخته بود مدفون شد. این قبر منور، امروز زیارتگاه نزدیک به یک میلیارد مردم مسلمان جهان است.

قرآن و عترت

حدیثی از پیامبر گرانقدر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است بدین صورت:

انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا:

کتاب الله و عترتی اهل بیتی.

یعنی:

من در میان شما دو چیز گرانبها میگذارم، تا از آن دو پیروی نمایید، هرگز گمراه نمی شوید. این دو چیز گرانبها عبارتند از:

کتاب خدا (قرآن) و عترتم (اهل بیت من).

قرآن

قرآن شامل آیاتی است که در مدت 23 سال به تدریج بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. قرآن شامل 114 سوره کوتاه و بلند و نزدیک 640. آیه است. همه سوره های قرآن با (بسم الله الرحمن الرحیم) آغاز میشود، جز سوره برائه یا توبه. تنظیم آیات قرآن بر مبنایی است که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرموده است. سوره هایی که در مکه نازل شده مکی و آنها که در مدینه نازل شده است مدنی نامیده میشود. هر سوره، نامی دارد که آن نام، در متن سوره آمده است،

مانند:

نحل، بقره، علق و ... به محض این که یک سوره یا یک آیه یا چند آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل میشد افراد مورد اعتمادی که به آنها نویسندگان وحی می گفتند، آیات را مینوشتند.

معروفترین آنها عبارتند از:

علی بن ابیطالب علیه السلام - عبدالله بن مسعود - زید بن ثابت - معاذ بن جبل - ابی بن کعب و ...، امتیاز قرآن بر دیگر کتابهای آسمانی اینست که، در قرآن کوچکترین تحریف و تغییری وارد نشده است. قرآن معجزه باقیه و همیشگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در چند جای قرآن به صراحت

آمده است که اگر در قرآن شک و تردید دارید چند سوره، حتی یک سوره کوچک که سه آیه است، مانند آن را بیاورند که هرگز دشمنان اسلام به چنین کاری توفیق نیافته و نخواهند یافت.

قرآن فقط از جهت لفظ و فصاحت و شیوایی معجزه نیست، بلکه از جهت معنی و دارا بودن احکام و نظامات استوار و قوانین ابدی نیز معجزه است - هر چه علم بشر پیشرفت کند و پرده از اسرار جهان برگرفته شود، رمز جاودانی اسلام و قرآن روشنتر خواهد شد - قرآن تاکنون به بیش از صد زبان دنیا و به فارسی و انگلیسی و فرانسوی، چندین بار ترجمه شده است.

در قرآن بیش از همه چیز، به پرستش خدای واحد و صفات جلال و جمال خداوند و عظمت دستگاه آفرینش و سیر در آفاق و عوالم طبیعی و مطالعه در احوال گذشتگان و قوانین و احکام عبادی، اجتماعی و قضائی و روز رستاخیز و سرگذشت انبیا بزرگ الهی و پند گرفتن از زندگانی اقوام گذشته توجه داده شده است. برای اینکه بتوانیم به لطف ظاهر و باطن عمیق قرآن پی ببریم باید - در درجه اول - با زبان فصیح و بلیغ قرآن آشنا شویم. قرآن راهنمایی است راستگو، پایدار و خیرخواه.

عترت یا اهل بیت

همان علی علیه السلام و فرزندان پاک گوهرش و نیز فاطمه زهرا علیها السلام دختر بسیار عزیز و فداکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که از طرف پدر بزرگوار خود به (ام ابیها) یعنی مادر پدرش ملقب گردید. علی علیه السلام وصی و جانشین و امامی است که بارها پیامبر صلی الله علیه و آله

او را جانشین خود و در حکم هارون نسبت به موسی علیه السلام معرفی میفرمود و فرزندانی که از صلب علی علیه السلام و بطن پاک فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمدند و آخر آنها به حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه ختم میشود همه معصوم و از رجس و گناه بدورند. اولاد دیگر از این شجره طیبه نیز بسیارند و در همه جا و همه وقت منشا خیر و برکت و فضل و فضیلت بوده و هستند.

زنان پیامبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول عمر نه زن داشته است و این امر زاییده اوضاع و احوال جامعه آن روز و موقعیت شخصی آن حضرت بوده است. پیش از اسلام تعدد زوجات به نحو گسترده و نا محدودی در میان اقوام مختلف رواج داشته است. بعدها اسلام تا چهار زن را اجازه داد، آن هم به شرط برقراری عدالت بین آنان. میدانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله تا 25 سالگی زن نگرفت و در 25 سالگی با خدیجه علیها السلام که 15 سال از پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگتر بود ازدواج کرد و در حدود 25 سال تنها با خدیجه بود.

پس از فوت خدیجه علیها السلام با زن بیوه دیگری به نام سوده ازدواج کرد. سپس با عایشه ازدواج فرمود. زنان دیگری که پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت، به غیر از سوده، همه بعد از عایشه بودند و همه اینها بیوه زن و بزرگسال بودند. پیامبر حق و عدالت و نوبت را درباره آنها کاملا رعایت میفرمود و با همه به مهربانی رفتار میکرد.

زنانی که

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میگرفت، یا از بیوه زنانی بودند بی سرپرست که شوهرشان در جنگ شهید شده بودند، یا از اسیران جنگی بودند که در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله با نهایت احترام زندگی میکردند. ازدواج های پیغمبر صلی الله علیه و آله عموما و به خصوص در ده سال آخر عمر، جنبه اجتماعی و تحبیب قلوب داشته است و خویشاوندی با قبیله ها برای پیوند داشتن با کسانی که مسلمان شدن آنها موجب تقویت اسلام و مسلمین بوده است. برخلاف آنچه برخی از دشمنان اسلام یا مستشرقین خارجی گفته اند، به هیچ وجه نظر پیامبر صلی الله علیه و آله، مسائل جنسی و لذت جویی نبوده است - به خصوص که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنابر آنچه در قرآن آمده است، یک ثلث و گاهی دو ثلث از شب را به عبادت و تلاوت قرآن میگذراند - و روزها نیز در مسائل اجتماعی و جنگها اشتغالات فراوان داشته است، و این ازدواج ها در سن جوانی نبوده است.

رفتار و خلق و خوی پیامبر

خداوند در حق رسول مکرمش محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میفرماید:

انک لعلی خلق عظیم.

به راستی که بر خلق عظیمی هستی (سوره قلم آیه 4) بنده ناتوانی چه میتواند در حق پیامبری که سراپا فضیلت و رحمت و منبع خیر و نیکی و بزرگواری است بگوید؟ آنچه میگویم قطره ای است از دریا. خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار آن بزرگوار و کردار آن حضرت، سرمشق مسلمین و بلکه نمونه عالی همه انسانها است و در حقیقت تجسم اسلام. پیغمبر صلی الله علیه و آله به

همه مسلمانان با چشم برادری و با نهایت مهر و محبت رفتار میکرد. آن چنان ساده و بی پیرایه لباس میپوشید و بر روی زمین می نشست و در حلقه یاران قرار میگرفت که اگر ناشناسی وارد میشد، نمیدانست پیغمبر صلی الله علیه و آله کدام است. در عین سادگی، به نظافت لباس و بدن خیلی اهمیت میداد.

وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه با مسواک کردن دندانها همراه بود. از استعمال عطر دریغ نمی فرمود. همیشه با پیر و جوان مؤدب بود. همیشه در سلام کردن پیشدستی میکرد. تبسم نمکینی همیشه بر لبانش بود، ولی از بلند خندیدن پرهیز داشت. به عیادت بیماران و تشیع جنازه مسلمانان زیاد میرفت. مهمان نواز بود. یتیمان و درماندگان را مورد لطف خاص قرار میداد. دست مهر بر سر یتیمان میکشید.

از خوابیدن روی بستر نرم پرهیز داشت و میفرمود:

من در دنیا همچون سواری هستم که ساعتی زیر سایه درختی استراحت کند و سپس کوچ کند. با همه مهر و نرمی که با زیردستان داشت در برابر دشمنان و منافقان بسیار شدت عمل نشان میداد. در جنگها هرگز هراسی به دل راه نمیداد و از همه مسلمانان در جنگ به دشمن نزدیکتر بود.

از دشمنان سرسخت مانند کفار قریش در فتح مکه عفو فرمود و آنها هم مجذوب اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و دسته دسته به اسلام روی آوردند. از زر و زیور دنیا دوری میکرد. اموال عمومی را هرچه زودتر بین مردم تقسیم میکرد و با آن که فرمانروا و پیامبر خدا بود، هرگز سهمی بیش از دیگران برای خود برنمی داشت. به راستی آن وجود

مقدس مظهر و نمونه و سرمشق برای همگان بود.

عترت در یک نگاه

نام - لقب - کنیه - نام پدر - نام مادر - تاریخ ولادت - محل ولادت - مدت امامت - مدت عمر - تاریخ شهادت - علت شهادت - نام قاتل - محل دفن - شماره فرزندان -

1 - محمد - مصطفی - ابوالقاسم - عبدالله - آمنه - 17 ربیع الاول عام الفیل - مکه معظمه - 23 سال - 63 سال - 28 ماه صفر سنه 1 هجری - ذراع زهرآلود - ذبیحه زن یهودیه خیبری - مدینه طیبه - 3 پسر و 4 دختر -

2 - علی - مرتضی - ابوالحسن - عمران ابوطالب - فاطمه - 13 ماه رجب 30 عام الفیل – مکه مکرمه خانه کعبه - 30 سال - 63 سال - 21 ماه رمضان سنه 40 هجری - تحریکات قطام – عبدالرحمن بن ملجم - نجف اشرف - 12 پسر و 16 دختر

3 - فاطمه - زهراء - ام ابیها - محمد – خدیجه کبری - 20 جمادی الثانیه سنه 5 بعثت - مکه خانه خدیجه - - 18 سال - 3 جمادی الثانیه سنه 11 هجری - صدمات وارده - ثانی یا قنفذ - مدینه طیبه - 3 پسر و 2 دختر

4 - حسن - مجتبی - ابومحمد - علی - فاطمه - 15 ماه رمضان سنه 3 هجری - مدینه طیبه - 10 سال - 47 سال - 7 یا 28 صفر سنه 5 هجری – تحریک معاویه و زهر جعده - جعده دختر اشعث - بقیع - 8 پسر و 7 دختر

5 - حسین -

سیدالشهداء - ابوعبدالله - علی - فاطمه - 3 ماه شعبان سنه 4 هجری - مدینه طیبه - 11 سال - 57 سال - 10 ماه محرم سنه 61 هجری - عدم بیعت با یزید لعین – شمر بن ذی الجوشن - کربلا معلی - 3 پسر و 2 دختر

6 - علی – زین العابدین - ابومحمد - حسین – شهربانو بنت یزدگرد - 5 شعبان یا 15 جمادی الاول سنه 38 هجری - مدینه طیبه - 35 سال - 57 سال - 25 ماه محرم سنه 95 هجری - زهر ولید – هشام بن عبدالملک - بقیع - 11 پسر و 4 دختر

7 - محمد - باقر العلوم - ابوجعفر - علی – فاطمه بنت الحسن – غره رجب یا 3 ماه صفر سنه 57 هجری - مدینه طیبه - 19 سال - 57 سال - 7 ذی الحجه سنه 114 هجری - به تحریک هشام – ابراهیم بن ولید زهرآلود - بقیع - 5 پسر و 2 دختر

8 - جعفر - صادق - ابوعبدالله - محمد - ام فروه - 17 ربیع الاول سنه 83 هجری - مدینه طیبه - 34 سال - 65 سال - 25 شوال المکرم سنه 148 هجری - مسمومیت به زهر - منصور دوانیقی - بقیع - 7 پسر و 3 دختر

9 - موسی - کاظم - ابوالحسن - جعفر - حمیده - 7 ماه صفر سنه 128 هجری - مدینه طیبه - 35 سال - 55 سال - 25 ماه رجب سنه 183 هجری - خرمای زهرآلود – هارون یحیی برمکی سندی - کاظمین - 18 پسر

و 19 دختر

10 - علی - رضا - ابوالحسن - موسی - نجمه تکتم - 11 ذی القعده سنه 148 هجری - مدینه طیبه - 20 سال - 55 سال - آخر ماه صفر سنه 203 هجری - انگور زهرآلود - مأمون ملعون – سناباد خراسان - 1 پسر و 1 دختر

11 - محمد - جواد تقی - ابوجعفر - علی - سبیکه نوبیه - 15 یا 19 رمضان یا 10 رجب سنه 195 هجری - مدینه طیبه - 17 سال - 25 سال - آخر ذی القعده سنه 220 – مسمومیت به زهر – دختر مامون معتصم عباسی - کاظمین - 2 پسر و 2 دختر

12 - علی - هادی نقی - ابوالحسن - محمد - سمانه مغربیه - 15 ذی الحجه سنه 212 هجری - مدینه طیبه - 33 سال - 42 سال - 3 ماه رجب سنه 254 هجری - طعام زهرآلود - متوکل عباسی - سامراء - 4 پسر و 1 دختر

13 - حسن – زکی عسکری - ابومحمد - علی - حدیث سلیل - 8 ربیع الثانی سنه 232 هجری - مدینه طیبه - 6 سال - 28 سال - 8 ربیع الاول سنه 260 هجری - شربت زهرآلود - معتمد عباسی - سامراء - 1 پسر

14 - محمد - مهدی - ابوالقاسم - حسن - نرجس خاتون - 15 ماه شعبان سنه 255 هجری - سامراء – بسیار طولانی

تاریخ

تاریخ 1

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر که تحت عنوان درسهائی از تاریخ تحلیلی اسلام تقدیم امت پاسدار اسلام می شود مجموعه سلسله مقالاتی است که تحت همین عنوان طی بیست شماره ماهنامه

پاسدار اسلام به چاپ رسیده است. از آنجا که درسهای مزبور موضوع بحث نویسنده دانشمند جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای رسولی محلاتی در دانشگاه امام صادق علیه السلام و دانشکده الهیات بوده و مجموعه این درسها مورد علاقه و استفاده دانشجویان عزیز و سایر علاقمندان به تاریخ اسلام قرار گرفته است بر آن شدیم تا سلسله مقالات مذکور با تجدید نظر و اصلاحات مختصری که از سوی استاد معظم روی آن انجام گرفت به صورت یک کتاب مستقل تجدید چاپ نموده و در اختیار امت پاسدار اسلام قرار دهیم. پاسدار اسلام ضمن تشکر از زحمات بیدریغ استاد محترم توفیق ایشان را در ادامه این سلسله درسها، را از خداوند متعال خواستار است.

قسمت اول

معیار هائی برای استفاده صحیح از تاریخ اسلام

کسی که می خواهد از تاریخ اسلام به طور صحیح استفاده کند وبرای نوشتن تاریخ و بهره برداری از آن دچار انحراف و اشتباه نشود و به خصوص برای کسانی که می خواهند تاریخ اسلام را از طریق نوشتن و یا سخنرانیهای عمومی به دیگران منتقل کنند باید شرائط و معیارهائی را در نظر داشته باشند و از هر نویسنده و گوینده ای مواد خام کار خود را نگیرند که، به عنوان نمونه برخی از این معیارها را که به نظرمان لازم می رسد یادآوری می کنیم.

1 - آشنائی به ادبیات عرب:

از آنجا که تقریبا مصادر اصلی و منابع اولیه تاریخ اسلام وسیره رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی بزبان عربی نوشته شده، برای یک نویسنده و یا گوینده تاریخ اسلام احاطه کامل و در حد لازم بزبان و ادبیات و واژه های لغت عرب ضرورت دارد و در غیر این صورت دچار اشتباهات غیر قابل جبرانی خواهد شد.

الف - از باب نمونه در رژیم سابق - که معیار در هر نویسنده و گوینده فقط تملق و چاپلوسی و بوقلمون صفتی بود، و هر کسی که در این خصلت نکوهیده قوی تر و زبر دست تر بود مقرب تر، و اثرش پر تیراژتر می شد - یکی از همان قماش افراد، کتابی در زندگانی پیغمبر اسلام نوشته بود و چندین بار به چاپ رسیده و به گفته خودش به چند زبان زنده

دنیای روز هم ترجمه شده بود، اینجانب وقتی در زندگانی پیغمبر اسلام کتاب می نوشتم آن کتاب را هم گرفتم و گاهی بدان نگاه می کردم، خوب یادم هست که در داستان سفر رسول خدا به طائف، که آن بزرگوار در نزد سه برادر به نامهای

عبد یا لیل، و مسعود، و حبیب، فرزندان عمرو بن عمیر - که سمت ریاست قبائل ثقیف و ساکنان طائف را به عهده داشتند رفت در آنجا مطلبی نوشته بود به این مضمون که یکی از آنها رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را مخاطب ساخته و گفت:

«تو تا دیروز، یا پیش از این، پرده خانه کعبه را می دزدیدی، حالا ادعای پیغمبری می کنی؟» ! من از این عبارت تعجب نموده و پی گیری کردم تا ببینم این جمله را از کجا نقل کرده است، زیرا مشرکین هر نوع تهمتی به پیغمبر اسلام زدند، کذاب، ساحر، مجنون، اما تهمت سرقت کسی به آن حضرت نزده بود، و امانت آن حضرت حتی برای دشمنان اسلام وآن بزرگوار یک امر مسلم و غیر قابل انکاری بود ! ناچار شدم دفتر تلفن عمومی را آورده و تلفن نویسنده را پیدا کردم، و تلفنی از او پرسیدم که این عبارت را از کجا گرفته و در کتاب خود آورده ای !

گفت:

از سیره ابن هشام گرفته ام.

من به سیره ابن هشام مراجعه کردم و عبارتی را که در آنجا دیدم این گونه بود که یکی از آن سه برادر (در مقام رد و تکذیب) به آن حضرت گفت:

«هو یمرط ثیاب الکعبه ان کان الله ارسلک» و معنای این عبارت این است که «او جامه کعبه را کنده و دور انداخته است، اگر خدا تو را فرستاده باشد» ! و این عبارت هیچگاه معنائی را که او کرده بود نمی داد ! به بحار الانوار مراجعه کردم دیدم در آنجا از اعلام الوری نقل می کند که آن شخص به رسول خدا گفت:

«انا اسرق استار الکعبه ان کان الله

بعثک بشیء قط» یعنی «من پرده های کعبه را دزدیده باشم اگر خدا تو را هیچگاه به چیزی مبعوث کرده باشد»! و بهر صورت به آن نویسنده تلفن کردم که نه عبارت سیره و نه عبارتهای دیگری که نقل شده چنین معنائی نمی دهد! و عبارتها را برای او خواندم و بدو گفتم:

«مرط» در لغت چند معنا دارد که یکی از آنها جائی است که به لباس و مو و پشم و غیره نسبت داده شود و گفته شود «مرط الثیاب» مثلا، که معنایش کندن و به دور انداختن است (همانگونه که معنا کردیم). آن آقا، تازه فهمیده بود که طرف او شخص نسبتا مطلعی می باشد، و شروع کرد به توضیح خواستن، من که فکر می کردم چنین نویسنده ای که به قول خودش کتاب او، حدود بیست بار، آن هم در تیراژی قریب به پنجاه هزار نسخه (آن هم در آن زمان) چاپ شده و به چند زبان خارجی ترجمه شده، در اینجا حالت دفاعی به خود خواهدگرفت، و از نوشته خود دفاع خواهد کرد، و به این زودیها قانع نخواهدشد، بر خلاف انتظار دیدم خود را گم کرد و خاضعانه زبان به معذرت خواهی و تشکر از من گشود، و گفت:

خیلی ممنونم، و در چاپ بعدی حتما اصلاح خواهم کرد ... گوشی را زمین گذاردم، ولی مدتی در فکر فرو رفتم که این چه مملکتی است و این چه وضعی است، و چرا باید یک کتاب در این تیراژ وسیع، با این همه تبلیغات در این سطح و نویسنده آن در این حد از معلومات باشد ... و بعد هم که به جاهای دیگر کتاب مراجعه

کردم اشتباهات و غلطهای بسیاری از این قبیل در آن کتاب مشاهده کردم، و گذشته بی سلیقگیهائی دیدم که ناشی از همان بی اطلاعی وی بود مثل اینکه در داستان غدیر خم، او که خود را شیعه علی و دوازده امامی می دانست، به قول معروف کاتولیکتر از پاپ شده –

و چنین نوشته بود:

از اینجا دیگر قلم را به دست علمای شیعه می دهیم ... و سپس از زبان علمای شیعه داستان غدیر را - دست و پا شکسته نقل کرده بود، و با این طرز بیان این مطلب را می رساند که داستان غدیر را فقط علمای شیعه نقل کرده اند، در صورتی که برای یک نویسنده متتبع مسلم است که داستان غدیر خم را صدها نفر از علمای اهل سنت نیز به اجمال و تفصیل در کتابهای خود از رسول خدا – صلی اله علیه و آله - نقل کرده اند، که از آن جمله مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه، نام سیصد و شصت نفر از این علما را با روایات شان در باب غدیر خم - در جلد اول کتاب نفیس الغدیر - ذکر کرده است، و آنچه موجب کمال تاسف و تاثر است این مطلب است که در این اواخر همین نویسنده که مقدار معلومات ادبی و تاریخی اش را دانستید، در اثر همان چاپلوسی ها و تملق گوئیها تفسیری برای قرآن کریم نوشت و آن را به زن شاه هدیه کرد، و یک میلیون تومان پول گرفت ... و خدا می داند در آن تفسیر چه چیزهای خلاف واقع و نادرستی نوشته است.

ب - نمونه دیگر از این بی اطلاعی و بی خبری را در کتاب «اعلام قرآن» هنگام تدوین

داستان اصحاب فیل دیدم که نویسنده آن برای اینکه بتواند داستان اصحاب فیل، و آن معجزه بزرگ را با یک تاریخ موهوم و افسانه ای که در یک روایت تاریخی دیده تطبیق کند، آمده و چند خلاف ظاهر صریح مرتکب شده و اساس این سوره را از اعجاز خارج ساخته و با زحمت و توجیهات زیادی خواسته است صورت عادی و معمولی بدان بدهد! اکنون شما در این عبارت شاهد گفتار ما را ببینید و برای توضیح بیشتر به خود کتاب مزبور مراجعه کنید «... به عقیده نگارنده «ابابیل» جمع آبله است، و مؤید این عقیده روایتی است که به موجب آن هلاک قوم ابرهه به وسیله و باء جدری، که همان آبله باشد صورت گرفته است لکن وجود کلمه طیر در آیه سوم از سوره فیل موجب آن شده که طیور عجیب دریائی سنگها به کف و منقار بگیرند و به جنگ ابرهه و لشگریان فیل سوار او بیایند، درصورتی که ممکن است کلمه «طیر» در این آیه چنانکه در کتب لغت هم مضبوط است به معنای ناگهان و سریع باشد. به عبارت ادبی طیر در این آیه مصدر به معنای فاعل است، و در معنای مجازی به عنوان حال استعمال شده است ...» که باید گفت:

ما نمی دانیم در کدامیک از کتابهای لغت «ابابیل» جمع آبله آمده است، زیرا اهل لغت مانند جوهری و دیگران نوشته اند:

«الابابیل:

الفرق جمع لا واحد له، و قیل:

واحده ابول» (1). و در فرهنگ عمید این گونه است:

«ابابیل - ء - (بفتح همزه) «کلمه جمع بدون مفرد» گروه ها، دسته های پراکنده، و نام پرنده ای است که در فارسی پرستو نامیده می شود. و

بهر صورت بهر جا مراجعه کردم «ابابیل» را جمع آبله ندیدم، و اساسا واژه «ابابیل» همانگونه که در فرهنگ عمید علامت گزارده عربی است، و آبله فارسی است، و چه ارتباطی می تواند میان آن دو باشد، جز همان که گفتیم، که نویسنده خواسته است آن را با یک روایت بی نام و نشان تطبیق دهد ... و تازه اگر این قسمت را هم درست کردیم، و ابابیل را جمع آبله گرفتیم، آیا توجیه و تفسیر بعدی می تواند منظور نویسنده را تامین کند. حالا کار نداریم به طرز نقل داستان که آن را به صورتی موهن وانکار آمیز نقل کرده، به صورتی که گویا خود، آن را قبول نداشته و مسخره می کند، آنجا که می گوید:

«... وجود کلمه طیر در آیه سوم از سوره فیل موجب آن شده که طیور عجیب دریائی سنگها را به کف و منقار بگیرند و به جنگ ابرهه و لشکریان فیل سوار او بیایند ...» با این حال اگر کلمه «ابابیل» هم طبق دلخواه ایشان درست شد آیا کلمه «طیر» را می توان بمعنای ناگهان و سریع گرفت، آنچه در کتابهای لغت آمده این گونه است:

«طار - الطائر، یطیر، طیرا

تحرک فی الهواء بجناحیه ... و طار الی کذا: اسرع الیه»

که برای آشنا به ادبیات عرب روشن است که لغت «طیر» در صورتی به معنای سرعت می آید که با حرف «الی» متعدی شود، و لفظ «طیر» به تنهائی به معنای سرعت و سریع نمی آید.

2 - ایمان نویسنده به نوشته و گفتار خود.

علمای اصول فقه در باب خبر واحد برای پذیرفتن و صحت خبر شرائطی ذکر کرده اند که از آن جمله است:

بلوغ، عقل، عدالت، حفظ، و از آن جمله:

اسلام و ایمان است یعنی

اگر خبر و روایتی بخواهد مورد اعتماد قرار گیرد و برای دیگران ارزش داشته باشد باید نویسنده و گوینده آن اضافه بر شرائط عمومی دیگر به آنچه می گوید یا می نویسد اعتقاد و ایمان داشته باشد، بنابراین نوشته و یا گفته یک نفر غیر مسلمان و یا غیر مؤمن (به معنای اصطلاحی آن) می تواند برای ما به عنوان یک سند برای دشمنان و هم مسلکان راوی و گوینده ارزش داشته باشد و ما نیز به عنوان:

«الفضل ما شهد به الاعداء» از آن در برابر دشمن استفاده کنیم، و به رخ آنها بکشیم، اما نمی تواند برای ما سندیت و اعتبار داشته باشد که آن را به عنوان یک عقیده و یک سند تاریخی به دیگران منتقل سازیم. مثلا روایت یک نفر مسیحی و غیر مسلمان در مورد سیره پیامبرگرامی اسلام و رهبران دینی و ائمه معصومین علیهم السلام برای ما سندیت و اعتبار ندارد، اگر چه گاهی می توان از آن به عنوان حربه ای برای خود مسیحیان و دشمنان اسلام استفاده کرد!

و علت آن نیز روشن است، زیرا یک نفر غیر مسلمان مثلا که به نبوت پیامبر اسلام عقیده ندارد نمی تواند پیامبر اسلام را به عنوان یک پیامبر الهی که با عالم غیب از طریق وحی ارتباط داشته بپذیرد و همین معنی سبب می شود تا اگر در نقلی هم دچار اشتباه نشود، در برداشتها و محاسبات و استنباطات خود دچار اشتباه و انحراف گردد زیرا بالاترین عقیده ای را که می تواند به پیامبر اسلام مثلا داشته باشد آنست که او را مردی فوق العاده و نابغه ای عظیم الشان در امور اجتماعی و رهبریهای نظامی و سیاسی بداند اما آن

حقیقتی را که باید بدان اعتراف کند و آن سبب شده تا پیغمبر بزرگوار را از سایر هم نوعانش جدا سازد، که همان ارتباط با عالم غیب و رسول بودن او از طرف خدای جهان باشد نمی کند، و همین سبب لغزش و اشتباه و تحت تاثیر قرارگرفتن او از طرف دشمنان اسلام و مغرضان خواهد شد، اگر خود مغرض نباشد و نخواهد سخنان دشمنان را به دیگران منتقل سازد !

در اینجا نیز برای نمونه به قسمتهای زیر توجه کنید:

الف - چند سال پیش کتابی به نام «محمد پیامبری که از نو باید شناخت» بقلم یک نفر غیر مسلمان ترجمه و منتشر شد که در آغاز در میان قشر عظیمی از جامعه ما جائی باز کرد و به عنوان یک اثر مهم و باارزش درباره زندگی پیغمبر اسلام پذیرفته شد و چند بار چاپ شد، با اینکه نویسنده دانسته یا ندانسته به همان علت که گفتیم در بسیاری از جاها مقام پیامبر اسلام را تا سر حد یک انسان معمولی و یا پائین تر تنزل داده، و حتی جائی که خواسته است از آن حضرت مدح و تعریف کند زیرکانه و یا جاهلانه منکر نبوت آن حضرت گردیده ... اکنون برای نمونه فقط یک قسمت از آن را برای شما نقل می کنیم، و بقیه نیز به همین منوال است:

وی در شرح حال رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در دوران کودکی می نویسد:

«... محمد بن عبدالله یک رنجبر به معنای واقعی بود ... هیچکس را نمی توان یافت که باندازه پیغمبر اسلام در کودکی و جوانی رنج برده باشد، من تصور می کنم یکی از علل اینکه در

قرآن به دفعات توصیه شده نسبت به یتیمان و مساکین ترحم نمایند و از آنها دستگیری کنند همین بوده که محمد بن عبدالله دوره کودکی را با یتیمی گذرانده ... و پس از یکی دو صفحه می نویسد:

«... در دوره ای از عمر، که اطفال دیگر تمام اوقات خود را صرف بازی می کنند، محمد خردسال مجبور شد که تمام اوقات خودرا صرف کار برای تحصیل معاش نماید آنهم یکی از سخت ترین کارها یعنی نگاهداری گله». حالا شما به بینید این نویسنده غیر مسلمان و غربی قسمتی از تاریخ را با اجتهاد و استنباط شخصی خود مخلوط کرده و چه نتیجه گیری نادرستی می کند. این نویسنده خوانده است که محمد صلی الله علیه و آله یتیم بود، و چند سالی در صحرای مکه گوسفندانی را چرانیده، آن وقت این دو مطلب تاریخی را گرفته و چون به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آسمانی بودن قرآن کریم عقیده نداشته یک اجتهادی هم از پیش خود کرده که لا بد این گوسفند چرانی هم برای تحصیل معاش بوده، آن هم تمام اوقات خودرا، و آن هم یکی از سخت ترین کارها یعنی گله داری ... آن وقت از این قسمت تاریخ و افزودن و ضمیمه کردن یک قسمت اجتهاد شخصی نتیجه گیری کرده که بنابراین علت اینکه در قرآن نسبت به یتیمان و مساکین دستور ترحم و دستگیری داده شده همین عقده هائی بوده که آن حضرت از دوران کودکی در دل داشته ...! و این بدان مثل می ماند که گویند:

شخصی به دیگری گفته بود:

«حضرت امام زاده یعقوب را در شهر مصر بالای مناره شیر درید!» شخصی

که این را شنید به گوینده گفت:

اولا - امام زاده نبود، و پیغمبر زاده بود !

ثانیا - یعقوب نبود، و یوسف بود !

ثالثا و رابعا - در شهر مصر نبود، و قریه کنعان بود !

خامسا - بالای مناره نبود، و ته چاه بود !

سادسا - شیر نبود و گرگ بود !

سابعا - اصل قضیه هم دروغ بود !

در اینجا نیز باید گفت:

درست است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یتیم بود، اما به شهادت تاریخ تا جدش عبدالمطلب زنده بود، و پس از او نیز ابوطالب آنقدر به او محبت می کردند که هیچگاه احساس یتیمی در زندگی نکرد، تا چه رسد به اینکه از این بابت عقده پیدا کند! و این مطلب را ما در تاریخ زندگانی رسول خدا مشروحا نوشته ایم، و ثانیا بر فرض که رسول خدا مدتی گوسفندانی را می چرانید، اما آن گوسفندان معدود از کسی نبود، که آن حضرت اجیر شده باشد تا گوسفندان مردم را بچراند، زیرا ظاهرا مسلم است که آن حضرت اجیر کسی نشد ... چنانچه پس از این خواهیم گفت، و آن گوسفندان از خود آن حضرت و چند عدد هم از عمویش ابوطالب بود، گذشته از اینکه به گفته نویسندگان:

گوسفند چرانی در زندگی بدوی یکی از رسوم معمولی مرد و زن خانه و از کارهای تفریحی کودکان قبیله بوده است ... و بلکه در مورد پیغمبر اسلام و پیغمبران الهی دیگری همچون حضرت موسی علیه السلام - و شاید همه پیمبران که در حدیثی آمده است که فرمود:

پیغمبری نیامده جز اینکه در آغاز، مدتی از عمر خودرا به چوپانی گذرانده. مسئله چوپانی یک نوع آمادگی برای آینده نبوت آنها بوده -

بدانگونه که در جای خود ذکر شده ... و از این رو گوسفند چرانی آن حضرت برای تحصیل معاش نبوده! و سخت ترین کارها هم برای آنها نبوده! و آن هم در دوران کودکی که بچه های دیگر اوقاتشان را صرف بازی می کردند نبوده! و از همه اینها که بگذریم چه ارتباطی است میان یتیمی و رنجبری و فقر و سختی معیشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دستور قرآن به ترحم فقرا و مساکین ... و تازه اصل این مطلب، یعنی مسئله گوسفند چرانی آن حضرت نیز مورد بحث و تردید است چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد. جز اینکه نویسنده مزبور می خواهد دانسته و یا ندانسته، زیرکانه و یا جاهلانه، مغرضانه و یا بی طرفانه بگوید:

که قرآن ساخته و پرداخته و گفتار پیامبر اسلام است ... یعنی همان نسبت باطل و ناروائی را که مسیحیان می دهند! و همان که قرآن کریم هم درصدر اسلام از قول مشرکان نقل می کند:

ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون.

ب - نمونه دیگر کتاب تاریخ تمدن گوستاولوبون است که با تمام اهمیتی که این کتاب از نظر تاریخی و موضوعات دیگر دارد، اما همین اشکال در آن نیز هست که ما به عنوان شاهد به ذکر چند نمونه در اشتباهات آن به طور فهرست وار اکتفا می کنیم:

وی درباره پیغمبر اسلام می گوید:

«گویند:

پیغمبر درس نخوانده بود، و ما نیز این سخن را می پذیریم، زیرا اگر درس خواند بود، ترتیب بهتری در قرآن ملحوظ داشته بود ...» (2) که باز همان معنی را تداعی می کند، و دانسته یا ندانسته ترتیب و تنظیم قرآن را برسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت

داده ! و یا اینکه جمع آوری قرآن را روی ترتیب نزول پنداشته، و یا در مورد تعدد زوجات رسول خدا زیرکانه مطالب خلاف واقعی را به آن بزرگوار نسبت داده ... و امثال آن.

3 - عدالت و وثوق راوی و گوینده

همانگونه که گفته شد یکی از معیارها برای پذیرفتن یک خبر و حدیث عدالت و درستی گوینده است، و دلیل آن نیز روشن است زیرا کسی که تقوای در کردار و گفتار نداشته باشد و به اصطلاح فاسق و دروغگو باشد گفتار و کردارش قابل اعتماد و عمل نیست، و دلیل نقلی و قرآنی آن نیز آیه معروف «نبا» است که در سوره حجرات، آیه 6 آمده که خدای تعالی فرماید:

یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد تفحص و تحقیق کنید (و بدون تحقیق به گفته او عمل نکنید) مبادا به مردمانی از روی نادانی آسیبی رسانید و از آنچه کرده اید پشیمان شوید. مفسران عموما گویند این آیه در شان ولید بن عقبه نازل شد، (3) که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله او را برای گرفتن زکات از حارث بن ضرار خزاعی فرستاد و این حارث پیش از آن نزد رسول خدا آمده بود و از آن حضرت خواسته بود تا در تاریخ معینی کسی را برای گرفتن زکات نزد او بفرستد، و در تاریخ تعیین شده رسول خدا ولید را فرستاد، اما ولید مقداری که از مدینه خارج شد ترسید، و بدون اینکه به نزد حارث خزاعی و قبیله او برود به نزد پیغمبر باز گشت

و به دروغ گفت:

حارث زکات نداد و میخواست مرا بکشد! رسول خدا گروهی را برای گرفتن زکات و دستگیری حارث به سوی او گسیل داشت.

از آن سو حارث بن ضرار که دید در موعد مقرر فرستاده رسول خدا نیامد نگران شده گفت:

رسول خدا برای گرفتن زکات با من موعدی را مقرر کرده بود و لابد اتفاقی افتاده و باید برای تحقیق به مدینه برویم. و به همین منظور با چند تن از افراد قبیله خود به سوی مدینه حرکت کرد، و فرستادگان رسول خدا نیز به طرف قبیله حارث به راه افتادند. و در راه به یکدیگر رسیده و چون حارث از آنها پرسید:

به کجا مامور هستید؟

گفتند:

به نزد تو.

پرسید - برای چه؟

گفتند:

برای آنکه رسول خدا ولید بن عقبه را برای گرفتن زکات به نزد شما فرستاده و شما از دادن زکات خود داری کرده و خواسته اید او را به قتل برسانید! حارث که سخت ناراحت شده بود سوگند یاد کرد که نه ولید را دیده ام و نه او به نزد من آمد. و به دنبال این گفتگو همگی به نزد رسول خدا باز گشتند و جریان را به عرض رساندند و به دنبال آن ماجرا، این آیه شریفه نازل گردید. و این ولید بن عقبه که قرآن به فسق او شهادت داده برادر مادری عثمان بن عفان بود که چون عثمان به خلافت رسید او را به حکومت کوفه منصوب کرد، و پیوسته شراب میخورد تا آنکه روزی در حالی که کاملا مست بود برای نماز صبح به مسجد آمد و به جای دو رکعت، چهار رکعت نماز صبح خواند و تازه پس از سلام

نماز رو به مامومین کرده گفت:

«ا فلا ازیدکم» ؟ آیا میخواهید باز هم بخوانم؟ که این عمل مسلمانانی را که در مسجد بودند بخشم آورده و با مشت و لگد و ضرب و شتم او را بیرون کردند. و در نقل دیگری است که سجده ها را طولانی کرد و به جای ذکر سجده مرتبا می گفت:

«اشرب و اسقنی» ! خود بیاشام و جامی هم به من ده ! باری این آیه شریفه به صراحت میگوید:

اگر فاسقی برای شما خبری آورد تحقیق کنید و به گفته او عمل نکنید ! و به گفته علماء و دانشمندان این آیه ارشاد به همان حکم عقل است که به گفته فاسق و گناهکار بی بند و باری که پای بند راستگوئی و صداقت نیست نمی شود عمل کرد. از آن سو ما وقتی تاریخ را می نگریم و می بینیم که تاریخ اسلام بیش از هشتاد سال در دست بنی امیه و پس از آن حدود پانصد سال در دست بنی عباس قرار گرفت و آنها که اکثرا مردمانی فاسق و بی بند و بار بوده و پیوسته به نفع خود پول خرج می کردند و با تطمیع و تهدید و حقوق و حبس و شکنجه و غیره افرادی همانند خود را اجیر کرده بودند تا به نفع آنها و به ضرر رقبای ایشان که بنی هاشم و اولاد علی علیه السلام بودند از زبان پیغمبر خدا و صحابه حدیث جعل کنند و در منبرها و مجامع عمومی برای مردم بخوانند، ما چگونه می توانیم بدون تحقیق روایاتی را که در کتابهای تاریخی و غیره رسیده است بپذیریم.

و بالاتر آنکه در آغاز خلافت بنی امیه معاویه بن ابی

سفیان جمعی از خود همین صحابه را اجیر کرده بود تا از زبان پیغمبر اسلام در مدح ابوسفیان و معاویه، و در مذمت علی بن ابیطالب علیه السلام و نزدیکان آن حضرت حدیث دروغی جعل کنند! و با سابقه ای که از معاویه و دودمان بنی امیه داریم که جزبه ریاست و حکومت به هیچ چیز دیگر نمی اندیشیدند و همه را فدای آن میکردند، و بلکه طبق نقل اهل تاریخ در صدد محو اساس اسلام و نام پیغمبر اسلام نیز بودند، به خوبی می توانیم بفهمیم که چه جنایتی به دست اینها در تاریخ اسلام انجام شد، و چگونه حقایق و مقدسات اسلام بازیچه و ملعبه دستهای ناپاک اینان قرارگرفت. مسعودی در مروج الذهب از مطرف بن مغیره بن شعبه نقل می کند که:

«مطرف بن مغیره گفت من با پدرم در شام مهمان معاویه بودیم و پدرم در دربار معاویه، زیاد تردد می کرد و او را ثنا می گفت. شبی از شبها پدرم از نزد معاویه برگشت ولی زیاد اندوهگین و ناراحت بود. من سبب آن را پرسیدم.

گفت:

این مرد، یعنی معاویه مردی بسیار بد بلکه پلیدترین مردم روزگار است.

گفتم مگر چه شده؟

گفت من به معاویه پیشنهاد کردم اکنون که تو، به مراد خود رسیدی و دستگاه خلافت اسلامی را صاحب گشتی، بهتر است که در آخر عمر با مردم به عدالت رفتار می نمودی و با بنی هاشم اینقدر بد رفتاری نمی کردی چون آنها بالاخره ارحام تواند و اکنون چیزی دیگر برای آنها باقی نمانده که بیم آن داشته باشی که بر تو خروج کنند،

معاویه گفت:

هیهات، هیهات! ابوبکر خلافت کرد و عدالت گستری نمود و بیش از این نشد که

بمرد و نامش هم از بین رفت و نیز عمر و عثمان همچنین مردند با اینکه با مردم نیکو رفتار کردند اما جز نامی باقی نگذاشتند و هلاک شدند ولی برادر هاشم (یعنی رسول خدا) هر روز پنج نوبت بر نام او در دنیای اسلام، فریاد می کنند، اشهد ان محمدا رسول الله می گویند «فای عمل یبقی مع هذا لا ام لک، لا و الله الا دفنا دفنا» پس از آن که نام خلفاء ثلاث بمیرد و نام محمد زنده باشد دیگر چه عملی باقی خواهد ماند، جز آن که نام محمد دفن شود و اسم او هم از بین برود» (4) و گویند:

مامون عباسی وقتی این حدیث را شنید دستور داد معاویه را علنا لعن کنند، و سپس جریانی پیش آمد و دوباره جلوی این کار را گرفت. و این حدیث پرده از روی باطن معاویه که سر سلسله این شجره خبیثه است به خوبی برمیدارد، و در مورد خلفای پس از او خیلی بدتر از این نقل کرده اند.

و در مورد اجیر کردن اصحاب رسول خدا برای جعل حدیث در مذمت امیر المؤمنین علیه السلام و مدح دشمنان آن حضرت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«استاد ما ابو جعفر اسکافی گفته:

... معاویه جمعی از صحابه و تابعین را گمارده و برای آنها پاداش و حقوقی معین کرده بود تا اخبار زشتی در مذمت علی بن ابیطالب علیه السلام جعل کنند که از آن جمله بود (در اصحاب) ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه، و از تابعین عروه بن زبیر ...» (5) و پس از نقل قسمتی از خبرهای جعلی

و دروغی که به وسیله آنها منتشر شد داستان جالبی از یکی دیگر از حدیث سازان حرفه ای به نام:

«سمره بن جندب» نقل میکند بدین شرح:

«... معاویه یکصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا روایتی جعل کند که آیه شریفه «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام ...» (6) که درباره شخص منافقی به نام اخنس بن شریق نازل شده بود، درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده و آیه بعدی که فرماید «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد» (7) که مفسران شیعه و سنی گفته اند و روایت کرده اند که در شب هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فداکاری بی نظیر امیر مؤمنان علیه السلام که حاضر شد در بستر آن حضرت بخوابد و در شان آن حضرت نازل شده، درباره ابن ملجم مرادی نازل گردیده. سمره حاضر نشد با صد هزار درهم چنین جنایتی مرتکب شود و معاویه صد هزار درهم دیگر اضافه کرد، باز هم حاضر نشد تا بالاخره با چهار صد هزار درهم معامله جوش خورد، و سمره حاضر شد و این کار را انجام داد». و از مدائنی نقل شده (8) که گفته است:

«معاویه به کارگزاران خود در همه جا نوشت:

شهادت هیچ یک از شیعیان علی بن ابیطالب را نپذیرید ... و بنگرید تا هر کس از طرفداران عثمان نزد شما هستند و فضائل او را نقل می کنند آنها را به خود نزدیک کنید و گرامی دارید، و هر کس در فضیلت عثمان حدیثی نقل کرد

نام او و پدر و فامیل او را برای من بنویسید ... کارگزاران نیز به کار افتاده و همین امر سبب شد تا احادیث بسیاری در فضیلت عثمان در هر شهری نقل و جمع آوری شد، و به خاطر جایزه های زیاد و جامه و زمین و باغ و غیره که از معاویه می گرفتند سیل «حدیث» و کاروانهای «خبر» به دربار معاویه و کارگزاران او سرازیر شده و جریان یابد ... و مدتی بر این منوال گذشت. کار به جائی رسید که معاویه به کارگزاران مزبور نوشت:

حدیث در فضیلت عثمان زیاد شده و از حد گذشته و همه شهرها و قراء و قصبات را پر کرده، از این پس با رسیدن این بخشنامه دستور دهید در فضیلت دیگر صحابه و خلفاء حدیث گویند، ولی اجازه ندهید احدی از مسلمانان حدیثی درباره ابوتراب روایت کند ... و همین سبب شد تا حدیثهای جعلی و دروغی که هیچ حقیقت نداشت در مناقب دیگر صحابه نقل کنند و آنها را در منابر ذکر کرده و به معلمان یاد دهند و آنها نیز برای بچه ها در مدرسه ها بازگو کرده و تدریجا جزء درسهای روزانه آنها قرارگرفت و آنها روایت کرده و همچون قرآن کریم به یکدیگر یاد میدادند تا آنجا که به دختران و زنان و خدمتکاران خود نیز یاد دادند ... و مدتی هم بر این منوال گذشت ...

سپس به همان کارگزاران نوشت:

از این پس بنگرید تا هر کس که ثابت شد شیعه علی و دوستدار او و یا دوستدار خاندان او است نام او را از حقوق بگیران بیت المال قطع کرده و همه امتیازات و عطایای او

را حذف کنید ... و به دنبال آن نامه دیگری رسید به این مضمون:

که هر کس به دوستی علی بن ابیطالب و خاندان او متهم شد او را دستگیر نموده و خانه اش را خراب کنید، که در آن موقع سخت ترین بلاها و گرفتاریها متوجه مردم عراق و به خصوص مردم کوفه شد، و کار به جائی رسید که شیعیان علی بن ابیطالب با ترس شدید به خانه دوستان خود که آنها را می شناختند رفته و در پنهانی با یکدیگر سخن بگویند، و جرات آنکه نزد زن و بچه و یا خدمتکار آنها نیز سخنی بگویند نداشتند. اینجا بود که حدیثهای دروغ و بهتان بسیار شد و قاضیان و والیان بر این منوال روزگار خود می گذراندند،

و آن وقت بود که آزمایش سختی پیش آمد و از همه گروهها بیشتر، قاریان ریا کار و افراد ضعیف الایمانی که تظاهر به خضوع و عبادت می کردند دچار لغزش شده و به خاطر نزدیکی به کارگزاران معاویه و کسب مال و منال و زمین و باغ و خانه و تقرب به دربار حدیثهای زیادی را به دروغ جعل کردند، و این حدیثهای جعلی و دروغ تدریجا به متدینین و کسانی که از دروغ پرهیز می کردند منتقل گردید، و بخیال اینکه آنها صحیح و راست است آن حدیثها را پذیرفته و روایت کردند، و اگر میدانستند دروغ و باطل است هیچگاه نقل نمی کردند ... و کار بر همین منوال گذشت تا آنگاه که حسن بن علی علیهما السلام از دنیا رفت که بلاء و آزمایش سخت تر و فزونتر گردید ...» و این بود شمه ای از تاریخ حدیث و سرگذشت اخباری

که در فضائل اصحاب و دیگران از زبان مورخین اهل سنت نقل شده، و جنایتی که دستگاه خلافت معاویه با سنت رسول خدا انجام داد، و به نفع خود و بستگان خود آن همه حدیث جعلی و دروغ در میان اخبار و روایات وارد سازند. و این وضع تاسف بار و تاریک و خفقان سیاه را خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز پیش بینی می کرد که در آن خطبه فرموده (خطبه 57 نهج البلاغه):

«اما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم، مندحق البطن، یاکل ما یجد، و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه! الاو انه سیامرکم بسبی و البراءه منی فاما السب فسبونی فانه لی زکاه و لکم نجاه، و اما البراءه فلا تتبراؤا منی فانی ولدت علی الفطره، و سبقت الی الایمان و الهجره» - آگاه باشید که به زودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم بزرگ بر شما چیره شود، می خورد آنچه را بیابد و طلب کند آنچه را نیابد، پس او را بکشید و گر چه هرگز نخواهیدش کشت.

آگاه باشید که او شما را به دشنام دادن و بیزاری جستن از من دستور می دهد، اما دشنام را بدهید که برای من سبب پاکی و علو مقام است و برای شما وسیله نجات و رهائی، و اما در مورد بیزاری جستن، از من بیزاری نجوئید که من بر فطرت اسلام تولد یافته ام و در ایمان و هجرت، به دیگران پیشی جسته ام ...! و از این کلمات جانگداز ضمن مظلومیت بسیار آن حضرت، از وضع آینده اسلام و فشار بر دوستان و شیعیان امام علیه السلام نیز خبر داده و به عنوان یکی

از خبرهای غیبی در تاریخ اخبار غیبیه امیر المؤمنین علیه السلام به ثبت رسیده و گویای دامنه وسیع تبلیغات دروغ و لکه دار کردن چهره های تابناک و اصیل اسلام به وسیله خبرهای جعلی که مورد بحث ما بود نیز می باشد.

تازه آنچه گفته شد درباره خود معاویه بود که سعی می کرد تا حدودی ظواهر اسلام را حفظ کند، و پس از وی کار بی دینی و بی بند و باری و دشمنی با رسول خدا و قرآن و اسلام امویان به جائی کشید که یزید بن معاویه وقتی نظرش به سر مقدس ابا عبدالله الحسین علیه السلام افتاد در حال مستی و غرور حکومت، آن اشعار معروف را سرود که پیغمبر و قرآن و همه چیز را انکار کرده و به باد مسخره گرفت و گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل

ولید بن یزید بن عبد الملک - یکی دیگر از این خاندان کثیف و خلفای بنی امیه - نیز به پیروی از او گفته است:

تلعب بالخلافه هاشمی بلا وحی اتاه و لا کتاب فقل لله یمنعنی طعامی و قل لله یمنعنی شرابی (9) و تدریجا کار به جائی رسید که اینها برای مردم سخنرانی کردند و در بخشنامه ها نوشتند که مقام خلیفه از مقام رسول خدا بالاتر است و اگر باور ندارید به این روایت گوش دهید:

این حجاج بن یوسف ثقفی است که در کوفه سخنرانی کردو در ضمن سخنرانیش در مورد کسانی که به مدینه رفته و قبر رسول خدا را زیارت می کردند گفت:

«تبا لهم انما یطوفون باعواد و رمه بالیه هلا طافوا بقصر امیر المؤمنین عبد الملک؟ الا یعلمون ان خلیفه المرء خیر

من رسوله؟» (10) مرگ بر اینها که به دور یک مشت چوب پوسیده می گردند؟ چرا به دور قصر امیر المؤمنین عبد الملک نمی گردند؟ مگر نمی دانند که خلیفه هر کس بهتر از فرستاده و رسول او است؟!!!

و در نامه ای که به عبد الملک می نویسد می گوید:

«ان خلیفه الرجل فی اهله اکرم علیه من رسوله الیهم و کذلک الخلفاء یا امیر المؤمنین اعلی منزله من المرسلین ...» (11). به راستی که خلیفه مرد در میان خاندان او گرامی تر از فرستاده او است، و به همین سبت خلفاء ای امیر المؤمنین منزلت و مقامشان از مرسلین برتر است. و این خالد بن عبدالله قسری - یکی دیگر از جیره خواران کثیف این خانواده است - که در مکه سخنرانی کرد و گفت:

«... و الله لو امرنی ان انقض هذه الکعبه حجرا حجر النقضتها، و الله لامیرالمومنین اکرم علی الله من انبیائه» (12) به خدا سوگند اگر عبد الملک به من دستور دهد سنگهای این خانه کعبه را یکی یکی بشکنم خواهم شکست و به خدا سوگند امیر المؤمنین - عبد الملک - درپیشگاه خدا گرامی تر از پیمبران و انبیاء او هستند!! و این هم همان ولید بن یزید یکی از این خلفای بی آبرو و دائم الخمر است که گویند:

از جام سیراب نمی شد و حوضی برای او ساخته بودند و آن را پر از شراب می کردند، و ولید لخت می شد و خود را در آن حوض می انداخت و آنقدر می خورد که نقص در حوض شراب پدید می آمد، و همین ولید روزی به قرآن تفال زده و آن را گشود و این آیه آمد: «و استفتحوا و خاب کل جبار عنید،

من ورائه جهنم و ...» (13) ولید که آن را بر خود منطبق می دید عصبانی شد و قرآن را در گوشه ای نهاد و تیر و کمان خود را خواسته و قرآن کریم را هدف قرار داده و با تیر آن را پاره پاره کرد و این دو شعر را نیز گفت:

تهددنی بجبار عنید فها انا ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید! باری اسلام عزیز در طول قریب به 80 سال در دست چنین زمامدارانی قرار گرفت که هر چه خواستند با این آئین مقدس و اخبار و روایات آن انجام دادند. و به راستی معجزه ای از این بالاتر نیست که با این همه احوال، این همه فضائل از علی بن ابیطالب علیه السلام به دست ما رسیده! نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام به دست ما رسیده!

حدیث غدیر، و حدیث طیر و حدیث منزله، و حدیث یوم الدار ... و آن همه احادیث جالب که در باره آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده با آن همه اسناد و روایات صحیحه به دست ما رسیده ...! و شما فکر نکنید که بنی عباس مثلا بهتر از اینها بودند،

زیرا در اصل عداوت با بنی هاشم و علویان همه یکسان بودند، و در فسق و فجور و شراب خواری هم بنی عباس دست کمی از بنی امیه نداشتند با این تفاوت که اینها قدری بیشتر حفظ ظاهر می کردند، و نسبت به شخص پیغمبر اسلام نیز جسارتی روا نمی داشتند، مگر متوکل عباسی نبود که مردی را به خاطر روایت یک حدیث در فضیلت امیر المؤمنین

علیه السلام هزار تازیانه زد ! و زبان «ابن سکیت» را که حاضر نشده بود فرزندانش را بر حسنین علیهما السلام ترجیح دهد از بیخ برید !

و دستور ویران کردن قبر امام حسین علیه السلام و دست و سر بریدن زائران آن حضرت را صادر کرد !

و یا اجداد او نبودند که آن همه سادات فرزند امام حسن و علویان را سر بریدند و یا زندانها را بر سرشان خراب کردند و ... و هزاران جنایات دیگر، و بالاخره در این جهت با هم شرکت داشتند که از نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و نزدیکان آن حضرت و مدایح آنان به شدت جلوگیری می کردند، و به جای آن برای خود واجداد خود فضیلت تراشی کرده و بازرگانان حدیث و حدیث سازان را می خریدند ... و از این رو است که می بینیم ابوسفیان جنایتکاری که پیمان بسته بود تا جلوی پیشرفت اسلام را بهر نحو که می تواند بگیرد (14) و روزی که عثمان به خلافت رسید در اطاقی که بنی امیه در آن بودند نگاهی به اطراف کرده، گفت:

آیا بیگانه ای در میان شما نیست؟

گفتند:

نه،

آنگاه گفت:

«ای فرزندان امیه ... این حکومت را مانند چوگان بازی به چنگ گیرید ... به آن کسی که ابوسفیان سوگند به نام او یاد می کند پیوسته همین را برای شما آرزومند بودم ... و باید بچه های شما آن را به ارث دست به دست رسانند ...» (15) و روزی بر قبر حمزه سید الشهدا گذر کرد و پای خود را به قبر حمزه زد و گفت:

ای ابا عماره آنچه را دیروز ما بر سر آن به روی هم شمشیر می کشیدیم، اکنون در دست

بچه های ما قرار گرفته که بدان بازی می کنند ... (16) چنین منافق بی دینی، با آن همه لشکرکشیها و پولهائی که برای نابود کردن اسلام خرج کرد و آن همه توطئه ها، به عنوان یک مسلمان و صحابی پیغمبر در تاریخ معرفی شده ... و یا عباس بن عبدالمطلب به عنوان مشاور رسول خدا و مدافع آن بزرگوار، حتی در شب عقبه و بیعت مردم مدینه با رسول خدا نامش در تاریخ ذکر شده، با اینکه مسلما در آن موقع مشرک بوده و در سلک مشرکان می زیسته، و در جنگ بدر از سرکردگان لشکر شرک و جیره دهندگان آنها بوده ...

اما جناب ابوطالب به جرم اینکه پدر امیر المؤمنین علیه السلام بوده با آن همه حمایت بی دریغی که از رسول خدا در سخت ترین شرایط کرده و با آن همه کلمات و اشعار بسیاری که از او به ما رسیده و صریحا به نبوت پیغمبر اسلام اعتراف کرده و دیگران را نیز به ایمان و دفاع از آن حضرت دعوت کرده، و سه سال تمام برای پیشرفت اسلام در شعب ابی طالب سخت ترین شرائط زندگی را بر خود، و قبیله اش تحمل کرده و در برابر همه سختیها به منظور انجام این هدف مقدس مقاومت کرد ... - نعوذ بالله مشرک از دنیا رفته، و تا زانوانش در آتش قرار داد که مخ سرش از حرارت آن آتش می جوشد! ... و یا به گفته برخی دیگر تا دم مرگ ایمان نیاورده بود و لحظات آخر عمر برای دلخوشی رسول خدا فقط یک کلمه بر زبان جاری کرد که همان سبب خوشحالی رسول خدا گردید و فرمود:

راضی شدم

و سپس از دنیا رفت ! ... و یا جعفر بن ابی طالب برادر امیر المؤمنین علیه السلام به همین جرم که برادر آن حضرت بوده با آن همه فضیلت و بزرگواری که پیغمبر فرمود:

در بهشت با فرشتگان پرواز می کند ... و آن سخنرانی شجاعانه و جالب را در محضر نجاشی می کند و سبب اسلام نجاشی و جمعی دیگر می شود، و در برابر داهیه عرب یعنی عمرو بن عاص حیله گر - که در خدعه و نیرنگ و شیطنت نظیر نداشت - نقش او را خنثی کرد ... این گونه مورد بی مهری این راویان قرار می گیرد، که برای خدشه دار کردن همان سخنرانی تاریخی آن را مخدوش دانسته و درصدد انکار آن بر آمده اند، و یا در جنگ موته او را امیر دوم لشکر دانسته و ... همه این حق کشیها انگیزه ای جز همین ارتباط و پیوند اینان با علی علیه السلام نداشته و همانگونه که گفته شد این بزرگان اسلام و تاریخ جرمی جز همین نزدیکی با امیر المؤمنین نداشته اند وهمه آن فضیلت تراشیها و جعلیات نیز درباره امثال ابوسفیان و عباس و وابستگانشان دلیلی جز همان جایزه دادن به اینان و شخصیت تراشیدن در برابر این خاندان نداشته است ...!

و گرنه کدام متتبع خبیر و دانای احوال تاریخی است که باور کند ابو هریره ای که به گفته مورخین در سال هفتم هجرت مسلمان شد «5374» حدیث از رسول خدا نقل کند. اما به گفته همان مورخین علی بن ابیطالب که از آغاز بعثت و بلکه سالها قبل از بعثت در خانه رسول خدا و در کنار آن حضرت بوده و به شهادت تاریخ نخستین مسلمان

از جنس مردان به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده.

و در تمام سفرها و جنگها جز تبوک و یکی دو سفر کوتاه دیگر همراه آن بزرگوار بوده ... و کمتر شب و روزی اتفاق می افتاد که ساعتی و یا ساعتها درکنار پیغمبر نباشد ... و تا آخرین دقایق زندگی آن حضرت درکنار بستر آن حضرت بود ... و طبق نقل صحیح در حالی که سر رسول خدا در دامن علی علیه السلام بود از این دنیا رحلت فرمود ... و با آن علاقه ای که پیغمبر داشت تا دانستنیها را به علی علیه السلام یاد دهد ... و با آن حافظه و عشق و علاقه وافر و نبوغ خارق العاده ای که علی علیه السلام برای فراگیری علوم و حدیث داشت ... تا آنجا که به گفته شیعه و سنی رسول خدا در باره اش فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها» آن وقت با تمام این احوال این علی بن ابیطالب به گفته همان مورخین 586 حدیث از رسول خدا نقل کرده.

یعنی یک دهم کسی که به جای بیست و سه سال علی علیه السلام فقط سه سال با پیغمبر بوده و آن هم سه سالی که در هیچ سفر جنگی و در غیر سفر جنگی نامی از او دیده نمی شود، و سه سالی که نصف بیشتر آن را رسول خدا در سفرهای جنگی وغیر جنگی همچون تبوک و سفر حجه الوداع و جنگ حنین وجنگ طائف و دیگر سفرهای طولانی گذراند.

آیا جز غرض ورزی و عناد نسبت به آن حضرت، و جعل و تزویر و دروغ نسبت به دیگران وجه دیگری

برای این آمار وجود دارد؟! و ما عین عبارت «ذهبی» را که در کتاب «شذرات الذهب»

ابن عماد حنبلی نقل شده بدون شرح و توضیح برای شما نقل می کنیم تا در مورد دیگران نیز این نسبت را خودتان بسنجید و غرض ورزیها و حق کشیها و جعل و تزویرها را طبق همان معیار و نمونه هائی که ما گفتیم دریابید و خودتان حدیث مفصل را ازاین مجمل بخوانید.

«قال الحافظ الذهبی:

المکثرون من روایه الحدیث من الصحابه رضی الله عنهم اجمعین:

ابو هریره، مرویاته خمسه الآف و ثلاثماه و اربعه و سبعون، ابن عمر الفان و ستماه و ثلاثون، انس الفان و ماتان و سته و سبعون، عائشه الفان و ماتان و عشر. (17) ابن عباس الف و ستماه و سبعون، جابر الف و خمساه و اربعون، ابو سعید الف و ماه و سبعون، علی خمسماه و سته و ثمانون ...» (18)

و ابن عماد این قسمت را در همان داستان مرگ ابو هریره ذکر کرده و همانجا دنباله این قسمت در تاریخ اسلام ابو هریره می نویسد:

«اسلم عام خیبر سنه سبع ...» (19)

اکنون با این ترتیب شما خود قضاوت کنید که ما می توانیم بدون تحقیق و بررسی هر خبر و روایتی که در کتابها نقل شده بپذیریم، و آن را پایه اعتقاد فکری و خط مشی زندگی خود و دیگران قرار دهیم اگر چه راوی آن صحابه پیغمبر و همان مسلمانان صدر اسلام باشند، و آیا صحابی بودن پیغمبر نیز می تواند در ردیف ملاکهای دیگری که ذکر کردیم ملاکی برای صحت خبر و روایت راوی آن باشد ...! و این ملاکی است که جمعی از برادران اهل سنت آن را نیز

در ردیف ملاکهای دیگر قرار داده اند و ما ناچاریم ذیلا در باره این ملاک نیز قدری توضیح دهیم.

آیا صحابی پیغمبر بودن میتواند ملاک باشد

در برابر آنچه گفته شد جمعی از برادران اهل سنت صحابی پیغمبر بودن را نیز به عنوان یکی از ملاکها برای صحت روایت و اعتبار راوی آن ذکر کرده اند، و بلکه گفته اند:

اگر کسی افتخار مصاحبت پیغمبر را پیدا کرده ما باید او را ازهر گناهی پاک و مبرا دانسته، و چشم و گوش بسته - و به اصطلاح تعبدا - بگوئیم که او عادل است و گناهی نکرده است. و اگر باور کردن این حرف برای شما دشوار است به عبارت زیر توجه کنید:

ابن حجر عسقلانی - یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت - در کتاب «تطهیر اللسان» که به دنبال «الصواعق المحرقه» چاپ شده می گوید:

«اعلم ان الذی اجمع علیه اهل السنه و الجماعه انه یجب علی کل مسلم تزکیه جمیع الصحابه باثبات العداله له ...» یعنی بدان که آنچه اهل سنت و جماعت بر آن اجماع کرده اند آن است که واجب است بر هر مسلمانی تزکیه همه صحابه به اینکه عدالت را برای آنها ثابت کند ... یعنی واجب است هر مسلمانی به زور و بی چون و چرا بگوید که همه صحابه رسول خدا عادل هستند، و چشم و گوش بسته بگوید آدمهای پاک و خوبی بوده اند ... حالا ما برای تحقیق بیشتر در باره صحت و سقم این ادعا باید قدری بیشتر توضیح دهیم.

و ابتدائاً میگوئیم:

در اینکه درک مصاحبت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - یک افتخاری بوده بحثی نیست، اما بحث این است که آیا این افتخار سبب تطهیر همه اعمال

بد انسان هم میتواند باشد یا نه؟ اگر ما بخواهیم این ادعای زور را به پذیریم باید همه معیارهای اسلامی و قرآنی را به هم بریزیم، و به قول معروف کاتولیکتر از پاپ شویم، زیرا ما وقتی می نگریم که در زمان خود رسول خدا افراد منافق و فاسق و گنهکار بسیاری وجود داشته و رسول خدا از آنها بیزاری جسته و آنها را از خود طرد کرده، و خدای تعالی به فسق آنها گواهی داده و دستور تحقیق و بررسی اخبار ایشان را داده، و از عمل کردن به خبرشان نهی فرموده ... و کار به جائی رسیده که پیغمبر خدا سخنرانی کرده و مردم را از دروغ بستن به آن حضرت نهی فرموده و آنها را از عذاب جهنم بیم داده ... چگونه میتوانیم همه آنها را نادیده گرفته و همان صحابی بودن آنها را ملاک صحت روایت و گفته شان قرار دهیم ... مگر همان ولید بن عقبه صحابی نبود که آیه «نبا» درباره اش نازل شد ... به شرحی که گذشت؟ و مگر خالد بن ولید صحابی رسول خدا نبود که طبق نقل بخاری در صحیح و ابن سعد در طبقات و ابن اثیر در اسد الغابه و دیگر محدثین و مورخین در داستان بنی جذیمه که رسول خدا او را برای ویران کردن بتکده هاشان بدان سو فرستاد و بدو دستور داد کسی را نکشد ... او بر خلاف دستور آن حضرت و روی سوابق قومی و پدر کشتگی ... مردان آنها را کشت ... و جنایاتی را انجام داد که چون به اطلاع رسول خدا - صلی الله علیه و آله – رسید

دست به درگاه خدای تعالی بلند کرد و سه بار گفت:

«اللهم انی ابرء الیک مما صنع خالد ...» (20) خدایا من از کار خالد به درگاه تو بیزاری میجویم ... و پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام را برای جبران کار خالد فرستاد و خون بهای کشتگان و بهای اموالشان را که خالد از بین برده بود همه را پرداخت ...! حالا در اینجا ما باید بگوئیم که خود رسول خدا هم برخلاف اجماع مسلمین عمل کرده ...! و از آقای ابن حجر می پرسیم آیا شما معتقدید که این اجماع ادعائی شما قرآن کریم را نیز تخصیص میزند که میفرماید:

و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزائه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما (سوره نساء آیه 92) یعنی - هر کس مؤمنی را عمدا بکشد کیفرش دوزخ است که در آن مخلد است و خشم خدا بر او است و خدا او را لعنت کرده و عذاب بزرگی برای او مهیا کرده است! و آیا این معاویه را که شما به خاطر تطهیر او این ادعای زور را کرده و این حرف نادرست را زده اید با آن همه مؤمنین بزرگی که به قتل رساند و عمدا آنها را کشت همچون عمار یاسر و اویس قرنی و عمرو بن حمق خزاعی و مالک اشتر و هزاران مؤمن دیگری که در جنگ صفین و دیگر جاها به قتل رسانید ... با این اجماع ادعائی میتوانید از حکم این آیه خارج کرده و غضب و لعنت خدا و آتش دوزخ و عذاب عظیم را از او دور کنید ...؟ و آیا

آن کسانی را که در جنگهای احد و خیبر و حنین و دیگر جنگهای صدر اسلام از برابر دشمنان اسلام گریختند و بر طبق آیه شریفه:

یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار، و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئه فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر (سوره انفال آیه 16 - 17) - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که کافران را در حال تعرض و تهاجم (در جنگ) دیدار کردید بدانها پشت نکنید و نگریزید، و هر کس بدانها پشت کند - جز آنکه روی مصالحی حمله انحرافی کند یا در صدد یاری دادن به گروه دیگری باشند و گرنه بخشم خدا برگشته و جایگاهش دوزخ است و بد منزلگاهی است. اهل جهنم و مورد غضب الهی هستند:

با این گفتار بی دلیل و نامربوط میتوانید تطهیر کنید؟ آیا ما حرف خدا را قبول کنیم و این گونه افراد را، جهنمی بدانیم؟ یا حرف ابن حجر عسقلانی را و آنها را پاک و پاکیزه و عادل و بهشتی ...!؟ مگر خود پیغمبر نفرمود در روز قیامت که میشود من در کنار حوض کوثر ایستاده ام که جمعی از اصحاب مرا میآورند ولی مانع نزدیک شدن آنها به من میشوند و آنها را دستگیر نموده و برای عذاب میبرند و من میگویم خدایا اینان اصحاب منند!! و خدای تعالی میفرماید:

تو نمیدانی که اینان بعد از توجه کردند؟! اینان بعد از تو مرتد شده و به قهقری برگشتند و حوادث ناگواری ایجاد کردند! و این هم متن حدیث که بخاری در چند جا از کتاب صحیح

خود و مسلم در صحیح خود و احمد بن حنبل در مسند و دیگران با مختصر اختلافی نقل کرده اند، و ما متن یکی از روایات صحیح بخاری را انتخاب می کنیم، و زحمت پیدا کردن حدیثهای دیگر را خودتان بکشید:

«... عن ابی هریره عن النبی - صلی الله علیه و آله –

قال:

یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی فیجلون عن الحوض فاقول:

یا رب اصحابی؟

فیقول:

انک لا علم لک بما احدثوا بعدک، انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری ...» (21) ابو هریره از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت کرده که فرمود:

در روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من در آیند ولی آنها را از حوض کوثر دور کنند، من (روی علاقه به آنها)

میگویم:

پروردگارا اینان اصحاب منند؟ خدای تعالی گوید:

تو نمیدانی اینها بعد از تو چه کردند، اینان به پشت های خود و به قهقری باز گشته و مرتد شدند! و از این گفتار معلوم میشود که در میان همان صحابه پیغمبر کسانی بودند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شده و از دین خارج شدند، حالا ما نمی دانیم در باره آنها با گفتار علیه آقای عسقلانی چه موضعی بگیریم؟! و بهتر آن است که این بحث را با سخن امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که جامعترین کلمات را در این باب فرموده خاتمه دهیم که می فرماید:

ان فی ایدی الناس حقا و باطلا. و صدقا و کذبا. و ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا. و محکما و متشابها. و حفظا و وهما.

و لقد كذب على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على عهده حتى قام

خطیبا فقال:

«من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار».

و انما اتاک بالحدیث اربعه رجال لیس لهم خامس:

رجل منافق مظهر للایمان، متصنع بالاسلام لا یتاثم و لا یتحرج، یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدا، فلو علم الناس انه منافق کاذب لم یقبلوا منه و لم یصدقوا قوله، و لکنهم قالوا صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله رای و سمع منه و لقف عنه فیاخذون بقوله، و قد اخبرک الله عن المنافقین بما اخبرک، و وصفهم بما وصفهم به لک، ثم بقوا بعده علیه و آله السلام فتقربوا الی ائمه الضلاله و الدعاه الی النار بالزور و البهتان، فولوهم الاعمال و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس، و اکلوا به هم الدنیا.

و انما الناس مع الملوک و الدنیا الا من عصم الله فهو احد الاربعه. و رجل سمع من رسول الله شیئا لم یحفظه علی وجهه فوهم فیه و لم یتعمد کذبا فهو فی یدیه و یرویه و یعمل به و یقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله، فلو علم المسلمون انه و هم فیه لم یقبلوه منه، و لو علم هو انه کذلک لرفضه. رجل ثالث سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا یامربه ثم نهی عنه و هو لا یعلم، او سمعه ینهی عن شیء ثم امر به و هولا یعلم، فحفظ المنسوخ و لم یحفظ الناسخ، فلو علم انه منسوخ لرفضه، و لو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه.

و آخر رابع لم یکذب علی الله و لا علی رسوله، مبغض للکذب خوفا من الله و تعظیما لرسول الله صلی الله علیه

و آله و لم يهم، بل حفظ ما سمع على وجهه، فجاء به على ما سمعه لم يزد فيه و لم ينقص منه، فحفظ الناسخ فعمل به، و حفظ المنسوخ فجنب عنه، و عرف الخاص و العام فوضع كل شیء موضعه، و عرف المتشابه و محكمه. و قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه و آله الكلام له وجهان:

فكلام خاص و كلام عام، فيسمعه من لا يعرف ما عنى الله به، و لا ما عنى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فيحمله السامع و يوجهه على غير معرفه بمعناه و ما قصد به و ما خرج من اجله. و ليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من كان يساله و يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجیء الاعرابی و الطاریء فيساله عليه السلام حتى يسمعوا. و كان لا يمر بی من ذلک شیء الا سالت عنه و حفظته فهذه وجوه ما عليه الناس فی اختلافهم و عللهم فی رواياتهم. (22) و طبق گفته سيد رضی (ره) اين سخنان را امير مؤمنان هنگامی بيان فرمود كه شخصی از آن بزرگوار در مورد خبرهای جعلی و اختلافی كه در احاديث موجود در دست مردم ديده ميشود پرسش كرد و امام عليه السلام در پاسخ او فرمود:

در ميان احاديثی كه در دست مردم است حق هست، باطل نيز هست، راست هست، دروغ هم هست، ناسخ هست، و منسوخ نيز هست، عام هست، خاص نيز هست، محكم هست، متشابه نيز هست، حفظ (و مصون از خطا و اشتباه) هست، موهوم هم هست. و به راستی كه در زمان رسول

خدا - صلی الله علیه و آله – آنقدر دروغ بر پیغمبر بستند که آن حضرت ایستاده سخنرانی کردو فرمود:

کسی که عمدا بر من دروغ به بندد، باید برای خود جایگاهی در آتش دوزخ فراهم کند (و جایگاه او دوزخ است). امیر المؤمنین علیه السلام سپس فرمود:

و جز این نیست که حدیث را چهار گونه از مردم برای تو آورده و نقل میکنند که پنجمی ندارند:

1 - مرد منافقی که تظاهر به ایمان میکند و اسلام او ساختگی است پرهیزی و باکی از گناه ندارد، و عمدا به رسول خدا دروغ می بندد، و اگر مردم میدانستند که او منافق و دروغگو است سخنش را نمی پذیرفتند و گفتارش را تصدیق نمیکردند، ولی مردم میگویند:

او صحابی رسول خدا است که آن حضرت را دیده و از او شنیده و فرا گرفته است، و روی همین باور (غلط) گفتارش را میگیرند و می پذیرند!! در صورتی که خدا وضع منافقان را به تو خبر داده و توصیف آنها را برای تو کرده است. و همین افراد پس از رسول خدا ماندند، و به دربار زمامداران گمراهی و آنها که مردم را با زور و بهتان به سوی آتش دوزخ خواندند (مانند معاویه و دیگران) تقرب جستند، و آنها نیز این افراد را بر سر کارها گماردند، و بر گردن مردم سوار کرده و (به جان و مال مردم) حاکم کردند، و به کمک آنها دنیا را خوردند. (23) و مردم نیز (همیشه) به دنبال زمامداران و (مادیات) دنیا هستند مگر آن کس را که خدای یکتا نگهداری کند! این یکی از چهار دسته:

2 - دوم مردی است که چیزی

از رسول خدا شنیده ولی آنطور که باید و شاید آن را حفظ نکرده و در آنچه شنیده اشتباه کرده (و روی همان اشتباه حدیث را نقل میکند) و از روی عمد دروغ نمی گوید، و این شخص نیز همان (حدیث اشتباهی) در نزد او است و همان را روایت میکند و بدان عمل میکند و میگوید:

من آن را از رسول خدا شنیدم. و اگر مسلمانان بدانند که وی (در نقل حدیث) اشتباه کرده از او نمی پذیرند، و خود او نیز اگر بداند که اشتباه است آن را به یک سو می اندازد (و از رسول خدا نقل نکرده و بدان عمل نمی کند).

3 - مرد سوم کسی است که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیده است که به چیزی دستور داده (و همان را شنیده) و سپس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از همان چیز نهی کرده ولی این شخص آن نهی را خبر ندارد (فقط همان امر و دستور را شنیده و نقل می کند). و یا از آن حضرت شنیده که از چیزی نهی فرموده (و تنها همان نهی را شنیده) سپس رسول خدا بدان امر فرموده ولی او نمیداند (و از امر اطلاعی ندارد) و از این رو این شخص منسوخ (یعنی همان امر و نهی و حکم قبلی را) حفظ کرده و از آن خبر دارد ولی ناسخ (یعنی نهی و امر بعدی) را حفظ نکرده (چون خبر نداشته) و اگر میدانست که آن نسخ شده (و دیگر قابل عمل و نقل نیست) آن را به یک سو می انداخت، و مسلمانان نیز که از او

می شنوند اگر میدانستند که آن حکم نسخ شده آن را ترک میکردند (و عمل نمیکردند) !

4 - و چهارمین نفر کسی است که بر خدا و رسول او دروغ نمی بندد، و از ترس خدا و احترام پیامبرش دروغ را مبغوض دارد و در نقل حدیث نیز اشتباه نمی کند بلکه همانگونه که شنیده با تمام خصوصیات آن را حفظ کرده، و به همانگونه نیز که شنیده است صحیح نقل میکند نه در آن زیاد میکند و نه چیزی از آن کم می کند، ناسخ را حفظ کرده و بدان عمل نموده، و منسوخ را نیز حفظ کرده و از آن پرهیز نموده، حکم خاص و عام را به خوبی شناخته و هر یک را در جای خود نهاده، و به متشابه و محکم نیز آشنائی پیدا کرده و شناخته است ... و گاه میشد که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - (روی مقتضیات زمان و مکان) سخنی صادر میشد که دو چهره و دو صورت داشت (ولی در ظاهر یک چیز دیده میشد) سخنی که مخصوص (به جائی و زمانی) بود، و سخنی که عمومیت داشت، و کسی که در این باره شناختی نداشت آن را می شنید و بدون توجه به معنا و منظور اصلی آن را به معنای دیگری که خود فهمیده بود حمل و توجیه میکرد. و همه اصحاب رسول خدا چنان نبودند که هر چه را می پرسیدند معنای آن را نیز بدانگونه که هست بفهمند (بلکه همین اندازه دل خوش بودند که چیزی را از پیغمبر شنیده و یا بشنوند) تا جائی که دوست می داشتند یک مرد بادیه نشین و یا

رهگذری بیاید و از آن حضرت چیزی بپرسد و آنها بشنوند (و بدون توجه به جهات و به مسائل دیگر بروند و آن را از آن حضرت نقل کنند). ولی من چنان بودم که در این باب چیزی بر من نگذشت جز آنکه از آن حضرت می پرسیدم و آن را حفظ و ضبط میکردم! و این بود جهات و علل اختلاف در روایات مردم.

پی نوشتها

1 - اقرب الموارد «حرف الالف».

یعنی ابابیل به معنای گروه ها، جمعی است که مفرد ندارد و برخی گفته اند:

مفرد آن «ابول» است.

2 - تاریخ تمدن - ترجمه سید هاشم حسینی ص 114.

3 - و در برخی از تفاسیر نیز روایت شده که این آیه در شان برخی از زوجات رسول

خدا نازل شد که به ماریه قبطیه تهمت زنا زده بود و ابراهیم فرزند رسول خدا را فرزند جریح قبطی خوانده بود به شرحی که در بحار الانوار ج 79 ص 103 آمده است.

4 - الموفقیات ص 577 و مروج الذهب ج 3 ص 454 و شرح ابن ابی الحدید ج 5 ص 129 - 130.

5 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 358.

6 - سوره بقره - آیه 204.

7 - سوره بقره - آیه 207.

8 - النصایح الکافیه ص 72 - 73.

الصحیح من السیره ج 2 ص 284 - 285.

9 - مروج الذهب ج 3 ص 216.

و الحور العين ص 190 بهج الصباغه ج 5 ص 339.

10 - النصايح الكافيه ص 81.

البدايه و النهايه ج 9 ص 131.

شرح ابن ابی الحدید ج 15 ص 242.

11 - عقد الفرید اندلسی ج 2 ص 354.

12 - الاغانی ج 19 ص 60.

13 - سوره

ابراهیم آیه 15.

14 - متن عبارت باب 5 کتاب «المنتقی فی مولود المصطفی» که در بحار (ج 19 ص 133) نقل شده در حوادث سال اول هجرت این گونه است:

«و فیها مات من المشرکین العاص بن وائل و الولید بن المغیره بمکه و روی من الشعبی قال:

لما حضر الولید بن المغیره جزع،

فقال له ابوجهل:

یا عم ما یجزعک قال:

و الله ما بی جزع من الموت ولکنی اخاف ان یظهر دین ابن ابی کبشه بمکه.

فقال ابو سفیان

لا تخف انا ضامن ان لا یظهر».

15 - الامام علی بن ابی طالب نوشته عبد الفتاح عبد المقصود ج 1 ص 467.

16 - قاموس الرجال ج 10 ص 89 - نقل از ابن ابی الحدید.

17 - و در نقل دیگری است که از عایشه چهل هزار حدیث نقل شده و آن شاعر عرب نیز در این باره گفته است:

«سمعت اربعین الف حدیث و من الذکر ...»

18 - شذرات الذهب ج 1 ص 63.

19 - و جالب این است که خود اینان در جائی که ابو هریره به نفعشان چیزی نمی گفت همین ایراد را به او می کردند که از تاریخ ابن عساکر نقل شده که در داستان شهادت حسن بن - علی علیه السلام ابو هریره حدیثی در فضیلت امام حسن نقل کرده و مروان بن حکم در مقام رد او گفت:

«انک و الله اکثرت علی رسول الله فلا نسمع منک ما تقول ! ... و لقد جئت من جبال دوس قبل وفاه رسول الله بیسیر ...».

20 - صحیح بخاری (کتاب بدء الخلق، باب بعث النبی خالد بن الولید الی بنی جذیمه)

صحیح نسائی ج 2 باب الرد علی الحاکم اذا قضی بغیر الحق.

و

مسند احمد بن حنبل ج 2 ص 150.

طبقات ابن سعد ج 2 قسم 1 ص 106 و اسد الغابه ج 2 ص 102.

کنز العمال ج 2 ص 420. و غیره

21 - صحیح بخاری (فی الرقاق باب فی الحوض) مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 384 و 402 ...

22 - نهج البلاغه خطبه 208.

23 - با توجه بدانچه در پیش گفتیم بهترین و کوتاهترین و در عین حال رساترین عبارتها را امام علیه السلام در این باب بیان فرموده و کسی که سرگذشت معاویه و دیگران را بخواند به خوبی به سخنان امام علیه السلام واقف گردد.

قسمت دوم

داستان ولادت

و اینک در بحث اصلی خود یعنی تاریخ تحلیلی اسلام وارد می شویم، و در آغاز بحثی داریم در باره نسب رسول خدا و اجداد آن بزرگوار:

نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله

اجداد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به گونه ای که اهل تاریخ ذکر کرده اند تا ابراهیم علیه السلام حدود سی نفر و تا نوح پیغمبر قریب چهل نفر و تا آدم ابو البشر حدودا پنجاه نفر میباشند که از «عدنان» به بالا، هم در اسامی آنها و هم در عدد آنان اختلاف زیادی است، و هر که خواهد میتواند به کتاب های تاریخی و کتابهای دیگری که در انساب تدوین شده مراجعه نمایند (1) و همه آن نامها را با اختلاف هائی که دارد ببیند و به همین علت نیز ما عدد آنها را «حدودا» گفتیم. و در چند حدیث از آن بزرگوار نقل شده که فرمود:

«اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا» یعنی - هنگامی که نسب من به عدنان رسید توقف کنید. و «عدنان» بیست و یکمین جد آن بزرگوار است

که مورخین بدون اختلاف، نسب آن حضرت را تا به وی این گونه ذکر کرده اند:

«محمد» بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ... و همانگونه که گفته شد از عدنان ببالا تا برسد به حضرت آدم ابو البشر علیه السلام، هم در عدد و هم در نام آنها اختلاف فراوانی در روایات و تواریخ دیده می شود، و شاید

یکی از جهاتی هم که سبب شده تا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - طبق این روایت دستور داده اند از ذکر بقیه آنها خود داری شود همین جهت باشد، و در حدیثی نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«کذب النسابون قال الله تعالی:

و قرونا بین ذلک کثیرا» (2) و بدین ترتیب آن حضرت در مقام تکذیب اهل انساب نیزبر آمده است.

مردان بزرگی در میان اجداد رسول خدا بوده اند

گذشته از پیمبران بزرگ الهی که در طول نسب رسول خدا و اجداد آن حضرت - صلی الله علیه و آله - دیده می شوند مانند اسماعیل، ابراهیم، نوح، ادریس، شیث و آدم علیهم السلام، در میان اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا عدنان نیز که ذکر شد مردان بزرگی دیده میشوند مانند:

عبد المطلب، هاشم، قصی بن کلاب، نضر بن کنانه، فهر بن مالک، و عدنان. که از نظر سیاسی و اجتماعی در جزیره العرب و شهر مکه هر کدام از بزرگترین شخصیتهای زمان خود بودند، و بدون دستور و نظر آنها کاری انجام نمی شد. و ما به طور اختصار در بخش «نسب رسول خدا» در تاریخ زندگانی آن حضرت قسمتی از آنها را تدوین کرده (3) و نوشته ایم. که چون ذکر آنها در بحث تحلیلی مادر تاریخ اسلام ارتباط چندانی ندارد از نقل آن خود داری میشود، فقط یکی دو مطلب هست که در باره اجداد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - باید مورد بحث قرار گیرد و از آن جمله بحث زیر است که جمع بسیاری از علماء اسلام و مورخین گفته اند:

اجداد رسول خدا همگی موحد بوده اند

ملا محمد باقر مجلسی (ره) در بحار الانوار فرموده:

«اتفقت الامامیه رضوان الله علیهم علی ان والدی الرسول و کل اجداده الی آدم علیه السلام کانوا مسلمین بل کانوا من الصدیقین، اما انبیاء مرسلین او اوصیاء معصومین، و لعل بعضهم لم یظهر الاسلام لتقیه او لمصلحه دینیه» (4) یعنی - شیعه امامیه متفقا گفته اند که پدر و مادر رسول خدا و همه اجداد آن بزرگوار تا به آدم ابو البشر همگی مسلمان (و معتقد به خدای یکتا)

بوده و بلکه از «صدیقین» بوده اند که یا پیامبر مرسل و یا از اوصیاء معصومین بوده اند، و شاید برخی از ایشان به خاطر تقیه یا مصالح دینی دیگری اسلام خود را اظهار نکرده اند و شیخ طبرسی (ره) در مجمع البیان در مورد «آزر» که در قرآن به عنوان پدر ابراهیم نامش ذکر گردیده گوید:

«ان آزر کان جد ابراهیم علیه السلام لامه، او کان عمه من حیث صح عندهم ان آباء النبی - صلی الله علیه و آله - الی آدم کلهم کانوا موحدین، و اجمعت الطائفه علی ذلک ...» (5) یعنی - اصحاب ما - علماء شیعه - گفته اند که «آزر» جد مادری ابراهیم علیه السلام و یا عموی آن حضرت بوده چون این مطلب نزد آنها ثابت شده که پدران رسول خدا - صلی الله علیه و آله - تا آدم همه شان موحد بوده اند، و طائفه شیعه بر این مطلب اجماع دارند ... و چنانچه مشاهده می کنید در گفتار این دو عالم بزرگوار شیعه ادعای اجماع و اتفاق بر این مطلب شده و بلکه این مطلب نزد دانشمندان اهل سنت نیز معروف بوده که فخر رازی در تفسیر خود گوید: (6) یعنی - شیعه گفته اند که احدی از پدران رسول خدا و اجداد آن حضرت کافر نبوده اند ... و از اینکه به طور عموم این مطلب را به شیعه نسبت میدهد چنین استفاده میشود، که این مطلب از مسائل مورد اتفاق و اجماع شیعه بوده همانگونه که از مرحوم مجلسی و شیخ طبرسی نقل کردیم.

و اما دانشمندان اهل سنت

ولی در میان علماء اهل سنت در این باره اختلاف زیادی است، و جمعی از آنها مانند سیوطی

و برخی دیگر همانند شیعه عقیده دارند که پدر و مادر رسول خدا و اجداد آن حضرت همگی موحد بوده اند، و به خصوص سیوطی در این باره به طور تفصیل سخن گفته و این مطلب را از نظر عقل و نقل به اثبات رسانده (7)، و جمعی نیز آنها را و حتی عبدالله پدر آن حضرت را کافر و مشرک دانسته اند (8)

برخی از دلیل های نقلی بر این مطلب

و گاهی دیده می شود که برای این مطلب به این آیه شریفه نیز استدلال شده که خدای تعالی فرموده:

«و توکل علی العزیز الرحیم، الذی یراک حین تقوم، و تقلبک فی الساجدین ...» (9) و بر خدای مقتدر و مهربان توکل کن، آن خدائی که تو رادر هنگامی که به نماز می ایستی می بیند، و به کشتنت در میان سجده کنندگان، که بر طبق پاره ای روایات و استدلال برخی از اهل تفسیر آمده که منظور از «تقلب در میان ساجدان» دوران تحول رسول خدا از صلبهای شامخ و رحمهای پاک است، و از این آیه استفاده میشود که اجداد آن بزرگوار همگی موحد و ساجد درپیشگاه خدای تعالی بوده اند و روایتی هم در این باره از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده که فرمود:

«لم ازل انقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات» (10) یعنی پیوسته من منتقل شدم از صلبهای مردان پاک به رحمهای زنان پاک ... و در روایتی نیز که در مجمع البیان طبرسی (ره) پس از عبارتی که قبلا ذکر شد آمده این گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«... لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات، حتی اخرجنی فی

عالمکم هذا، لم یدنسنی بدنس الجاهلیه».

یعنی پیوسته خداوند مرا از صلبهای مردان پاک به رحمهای زنان پاک منتقل کرد تا وقتی که در این عالم شما وارد کرد و به چرکیهای جاهلیت آلوده ام نکرد.

و در زیارت وارث در باره امام حسین علیه السلام نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر همین عبارت را میخوانیم:

«اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره، لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها» ولی باید گفت:

اثبات این مطلب از روی این تفسیر و روایت کار دشواری است زیرا این اثبات، فرع بر صحت روایاتی است که در تفسیر این آیات وارد شده و هم چنین فرع بر صحت این روایت نبوی است که اثبات آن نیز مشکل و قابل خدشه است چنانچه منظور از صلبهای طاهر و رحمهای مطهره نیز ممکن است پاکی و طهارت مولد در برابر ازدواجهای ناصحیح و شبهه ناک و سفاح زمان جاهلیت باشد، و از تعبیر «دنس جاهلیت» نیز ظاهرا همین معنی استفاده می شود (11)، و بنابراین مهم برای ما در اینجا، همان اجماع و اتفاقی است که در گفتار علمای اعلام و دانشمندان بزرگوار ما آمده است.

پاره ای اشکالات بر این مطلب

یکی از اشکالهائی که بر این مطلب شده این اشکال است که چگونه مردان موحدی مانند عبدالمطلب و قصی بن کلاب نام فرزندان خود را عبد مناف، و عبد العزی گذارده اند ... (12) و چنانچه میدانیم «مناف» و «عزی» نام دو بت بوده است؟ ولی با توجه به اینکه مسئله نامگذاری در گذشته و بلکه هم اکنون نیز غالبا به دست مادران و یا مادر بزرگان و یا بزرگ قبیله و

یا دیگران انجام میشده و در بسیاری از موارد پدران چندان دخالتی نداشته اند، و یا زیاد دیده شده که پدر و مادر برای فرزند نامی انتخاب کرده اند ولی همان فرزند در میان مردم به نام دیگری مشهور شده و همان نام مشهور روی او مانده است، چنانچه در باره خود عبدالمطلب آمده است که نامش «شیبه الحمد» بود (13) ولی چون در وقت ورود به مکه پشت سر عمویش مطلب بر شتر سوار بود مردم خیال کردند او بنده مطلب است که او را از یثرب خریداری کرده و به مکه آورده است – به شرحی که در زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته ایم - (14) و یا در باره خود عبد مناف در تاریخ آمده که نام اصلی او «مغیره» بوده ولی مادر و یا کسان او نامش را «عبد مناف» گذارده اند و ما هم اکنون پس از گذشت قرنها از ظهور اسلام، و با همه سفارشهائی که در باره نام گذاری و اهمیت آن از طریق ائمه بزرگوار و رهبران الهی شده است می بینیم هنوز در مسئله نام گذاری دقت نمی شود، و روی چشم و هم چشمی و رسوم و سنتهای محلی، و به تعبیر ساده نامهای «من در آوری» نامهای بی معنی و غلطی مثل «شمس علی» و «چراغ علی» و «زلف علی» و امثال آنها روی فرزندان خود می گذارند که بدون توجه به معنی آنها این نامها را روی بچه ها نهاده اند ...

اشکالی دیگر

باری این سئوال و اشکال چندان مهم نیست که ما وقت خود و شما را روی جواب آن زیاد بگیریم، و در اینجا اشکال دیگری است که

لازم است قدری روی آن بحث و تحقیق شود و آن این اشکال است که ظاهر قرآن کریم مخالف با این اجماع و اتفاق است. زیرا در قرآن نام پدر ابراهیم - که یکی از اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله است - «آزر» ذکر شده و او به صریح آیات قرآنی مرد بت پرستی بوده که ابراهیم پیوسته با او در این باره محاجه میکرد.

بحث در باره «آزر» و ارتباط او با ابراهیم خلیل علیه السلام

این اشکال را با توضیح بیشتری این گونه طرح کرده اند که در قرآن کریم در چند جا نام «آزر» بت پرست و طرفدار بت به عنوان پدر ابراهیم، و در برخی از جاها نام پدر ابراهیم به عنوان شخص بت پرست و مدافع بت پرستی که ابراهیم را در مبارزه اش با این مرام مورد تهدید و مؤاخذه قرار داده است آمده مانند این آیات: «و اذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهه، انی اراک و قومک فی ضلال مبین» (15) «و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا، اذ قال لابیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا» (16) (17) که پدر ابراهیم علیه السلام را - که در یکجا یعنی در همان (18) سوره انعام نامش را «آزر» ذکر کرده است - به عنوان مردی بت پرست، و طرفدار بت نام برده، و بلکه در سوره مریم به دنبال آیات فوق از زبان پدر ابراهیم نقل شده که با او به محاجه پرداخته و در پایان ابراهیم علیه السلام را سرزنش و تهدید کرده و میگوید:

(19) اکنون گفته میشود با توجه به اینکه ابراهیم علیه السلام

از اجداد رسول خدا است و پدرش آزر بت پرست و حامی بت پرستی بوده چگونه پاسخ میدهید؟ جواب این اشکال هم آنست که در لغت عرب و بلکه زبانهای دیگر که یکی از آنها هم زبان فارسی خودمان است لفظ «اب» و «پدر» همانگونه که به پدر صلبی گفته میشود، به سر پرست و عمو و پدر مادر و معلم و شوهر مادر انسان و بهر کس که نوعی حق تربیت و سرپرستی انسان را داشته باشد اطلاق می شود، چنانچه از آنطرف لفظ «ابن» و «پسر» نیز هم بر پسر صلبی گفته می شود، و هم بر پسر دختر و شاگرد و هر کس که بنوعی تحت تکفل و تربیت انسان باشد.

در قرآن کریم در سوره بقره آنجا که حضرت یعقوب در وقت مرگ به پسرانش وصیت میکند آمده است که به آنها گفت:

پس از من چه چیز را می پرستید؟

«قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحق ...» (20)

گفتند:

ما معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم که اطلاق پدر بر اسماعیل شده در صورتی که اسماعیل عموی یعقوب بود و پدرش اسحاق بوده. و از آنطرف نیز در سوره انعام عیسی علیه السلام را از ذریه و پسران ابراهیم علیه السلام شمرده در صورتی که نسبت آن حضرت از طرف مادرش مریم به ابراهیم میرسد،

آنجا که فرماید:

«و من ذریته داود و سلیمان ...» تا آنجا که فرماید «... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس» (21) و بدانچه گفته شد باید این مطلب را نیز اضافه کرد که بنا به گفته اهل تاریخ میان اهل انساب

اختلافی نیست در اینکه نام پدر ابراهیم «تارخ» به خاء معجمه، و یا «تارح» به حاء مهمله بوده است (22)، چنانچه از تورات نیز نقل شده که نام پدر ابراهیم را «تارخ» ذکر کرده (23) و از اثبات الوصیه مسعودی نقل شده که گفته است:

آزر جد مادری ابراهیم و منجم نمرود بود، و پدر ابراهیم نامش تارخ بود که در هنگام کودکی ابراهیم، وی از دنیا رفت و ابراهیم تحت سرپرستی «آزر» جد مادری خود قرار گرفت (24). و مرحوم استاد علامه طباطبائی در این باره استدلال جالبی از روی خود آیات کریمه قرآن آورده و از آنها استفاده کرده است که طبق آیات قرآن کریم «آزر» پدر صلبی ابراهیم نبوده و پدر صلبی او شخص دیگری بوده که از او تعبیر به «والد» شده است، و خلاصه گفتار ایشان در تفسیر آیه 74 سوره انعام این گونه است که فرموده:

دقت و تدبر در آیات کریمه ای که در باره حضرت ابراهیم علیه السلام و داستانهای آن حضرت در قرآن آمده انسان را به این مطلب راهنمائی می کند که ابراهیم علیه السلام در آغاز با مردی روبرو میشود که قرآن میگوید وی پدر ابراهیم و نامش آزر بوده و اصرار داشته که او دست از بت پرستی بردارد و از مرام توحید پیروی کند، و آن مرد نیز ابراهیم را تهدید کرده و طرد نموده و بدو دستور هجرت و دوری از وی را داده است. (25) ابراهیم علیه السلام که چنان می بیند به او درود فرستاده و وعده آمرزش خواهی و استغفار از درگاه حق را بدو میدهد، و به دنبال آن از آزر و

قوم او اعتزال جسته و دوری می گزیند، زیرا که به دنبال همان آیات فوق (سوره مریم) است که میفرماید:

... قال سلام علیک ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا، و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و ادعو ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا (26)

و آیه دوم بهترین شاهد و قرینه است بر اینکه این وعده استغفار در دنیا بوده نه وعده شفاعت در قیامت اگر چه به حال کفر از دنیا برود آنگاه خدای تعالی در سوره شعراء (آیه 89) حکایت میکند که ابراهیم علیه السلام به این وعده خود عمل کرده و برای آزر استغفار کرده آنجا که در مقام دعای به درگاه پروردگار متعال ازجمله گوید:

«... و اغفر لابی انه کان من الضالین ...»

و پدرم را بیامرز که او از گمراهان بود ... و از لفظ «کان» که در این آیه است معلوم می شود که این دعا پس از مرگ پدرش و یا پس از دوری گزیدن و هجرت از وی انجام گرفته، و این هم به خاطر وفای به وعده ای بوده که داده بود، چنانچه خدای تعالی نیز در سوره توبه از این حقیقت پرده برداشته و چنین گوید:

ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم، و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعده وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه ... (27) که خلاصه ترجمه آن است که پیغمبر و مؤمنین نمی توانند برای مشرکان اگر چه نزدیکانشان باشند استغفار کنند ... و استغفار ابراهیم نیز برای پدرش به خاطر

وعده ای بود که بدو داده بود، و چون برای او معلوم شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست ... و سیاق آیه گواهی دهد که این دعاء و بیزاری جستن همه در دنیا و عالم تکلیف بوده نه در آینده و در قیامت ... و همه این جریانات پیش از مهاجرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین مقدس بوده، و سپس خدای تعالی عزم ابراهیم علیه السلام را بر مهاجرت به سرزمین مقدس (بیت المقدس) نقل فرموده که گوید:

فارادوا به کیدا فجعلنا هم الاسفلین، و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین، رب هب لی من الصالحین (28) که داستان هجرت ابراهیم علیه السلام و به دنبال آن دعای آن حضرت را برای روزی فرزندان صالح و شایسته نقل فرموده ... و سپس در جای دیگر داستان ورود آن حضرت را به سرزمین مقدس و دارا شدن وی فرزندان صالحی را همچون اسحاق و یعقوب نقل فرموده و گوید:

... و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین، و نجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین، و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین (29) و در جای دیگر گوید:

فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله وهبنا له اسحاق و یعقوب و کلا جعلنا نبیا (30) و پس از همه این ماجراها و دارا شدن فرزندان صالح و سکونت وی در سرزمین مقدس و تعمیر خانه کعبه دعای آن حضرت را در مکه و در پایان عمر این گونه نقل می کند:

و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا ... (31) تا آنجا که گوید:

الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر

اسماعیل و اسحاق ...- و در پایان همین آیات بالاخره فرماید:

ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب (32) که در اینجا می بینیم بعد از آن بیزاری جستن و تبری از پدرش «آزر» باز هم برای پدر و مادرش که در اینجا تعبیر به «والدی» شده است برای روز جزا طلب آمرزش و استغفار می کند، و از روی هم رفته همه آیاتی که ذکر شد «والد» در این آیه با قرائنی که در کار است پدر صلبی و واقعی ابراهیم علیه السلام بوده و او شخص دیگری غیر از «آزر» بوده، و لطف مطلب در همان تعبیر به «والد» است که معمولا به پدر صلبی اطلاق میشود، بر خلاف «اب» که همانگونه که گفته شد بر پدر و سرپرست و عمو و پدر مادر و شوهر مادر نیز اطلاق میگردد ...

و این بود خلاصه ای از گفتار مرحوم استاد علامه طباطبائی در کتاب شریف المیزان (33) که چون برای بحث ما جالب بود در اینجا آوردیم، و خلاصه این بود که در اطلاق و استعمال لفظ «اب» و «والد» فرق است، استعمال و اطلاق لفظ «اب» و مشتقات آن دائره وسیعی دارد که بر پدر و دیگران همانگونه که گفته شد اطلاق می گردد، ولی لفظ «والد» و مشتقات آن مانند «ولد» و «والده» و «مولود» این گونه نیست، و «والد» معمولا بر پدر صلبی اطلاق میگردد، چنانچه «ولد» بر فرزند صلبی، و «والده» بر مادر حقیقی اطلاق میگردد.

پی نوشتها

1 - برای اطلاع بیشتر میتوانید به کتاب مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 106 - 107 و بحارالانوار ج 15 ص 104 -

و تاريخ يعقوبى ج 2 ص 97 و سيره ابن هشام ج 1 ص 1 و 2 و مروج الذهب ج 2 ص 272 و تاريخ طبرى ج 2 ص 29 و كتابهاى ديگر مراجعه كنيد.

2 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 107

3 - به زندگانى رسول خدا كه بقلم نگارنده نوشته شده (بخش اول ص 2 - 34) مراجعه نمائيد.

4 - بحار الانوار ج 15 ص 117.

5 - مجمع البيان ج 4 ص 322.

6 - مفاتيح الغيب ج 4 ص 103. و

7 - به كتاب مسالک الحنفاء ص 17 سيوطى به بعد مراجعه شود.

8 - به تفسير فخر رازى مراجعه شود.

9 - سوره شعراء 217 - 219.

10 - بحار الانوار ج 15 ص 118 (متن) و 119 (پاورقى)

11 - چنانچه در روايتى نيز كه از دلائل النبوه بيهقى نقل شده (پاورقى ج 15 بحار الانوار ص 119) اين گونه است كه فرمود:

«ما افترق الناس فرقتين الا جعلنى الله فى خيرهما، فاخرجت من بين ابوى فلم يصبنى شىء من عهد الجاهليه، و خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهيت الى ابى و امى ...»

كه تصريح به اين مطلب شده است و با تامل و دقت منظور روشن است.

12 - بر طبق گفته اهل تاريخ نام ابولهب عبد العزى بوده، و نام ابوطالب هم مطابق روايتى عبد مناف بوده كه عبدالمطلب در هنگام مرگ خود سفارش رسول خدا - و يتيم عبدالله - را بدو كرده و ميگويد:

اوصیک یا عبد مناف بعدی به موحد بعد ابیه فرد

13 - معنای «شیبه الحمد» را ما در زندگانی رسول خدا ص 13 -

در پاورقی - نقل کرده ایم.

14 - زندگانی رسول خدا صفحه 14.

15 - سوره انعام آیه 74 یعنی و هنگامی که ابراهیم به پدرش آزر گفت:

آیا بتان را برای خود خدا و معبود گرفته ای، به راستی که من تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینیم.

16 - سوره مریم آیه 41 - 42، یعنی ابراهیم را در کتاب یاد کن که بسیار راستگو و پیغمبر بود، آنگاه که به پدرش گفت چرا می پرستی چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و بی نیاز نمی کند تو را چیزی.

17 - سوره شعراء آیه 69 - 71 یعنی بخوان برایشان خبر ابراهیم را هنگامی که به پدرش و قوم او گفت چه می پرستید؟

گفتند:

بتها را می پرستیم و در برابر آنها پیوسته پرستش کرده و هستیم.

18 - مانند آیه 52 سوره انبیاء، و صافات آیه 85 و زخرف آیه 26.

19 - سوره مریم آیه 46 یعنی گفت:

ای ابراهیم آیا از معبودان من روگردانی؟ اگر دست بر نداری تو را سنگسار کرده و سالهای بسیار از من دوری کن.

20 - سوره بقره آیه 133

21 - سوره انعام آیه 83 - 84.

یعنی و از فرزندان ابراهیم است داود و سلیمان ... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس.

22 - بحار الانوار ج 12 ص 48.

23 - المیزان ج 7 ص 168.

24 - پاورقی بحار الانوار ج 12 ص 49.

25 - آیات سوره مریم (45 - 49)

26 - سوره مریم آیه 48.

27 - سوره توبه آیه 114.

28 - سوره صافات آیه 100

29 - سوره انبیاء آیه 72.

30 - سوره مریم آیه 49.

31 - سوره بقره آیه 126.

32 - سوره ابراهیم آیات 31 - 41.

33

- الميزان ج 7 ص 168 - 171.

قسمت سوم

داستان نذر عبد المطلب

از جمله مطالبی که در مورد اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله باید دراینجا مورد بحث قرار گیرد، داستان نذر عبدالمطلب و ذبح عبدالله و حدیث «انا ابن الذبیحین» است که از نظر ثبوت و اثبات و نیز کیفیت ماجرا مورد بحث قرار گرفته، و ما در اینجا نیز به طور اجمال می گوئیم.

اصل حدیث «انا ابن الذبیحین» که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده در کتابهای محدثین شیعه و اهل سنت آمده است. مانند کتاب عیون الاخبار و خصال صدوق «ره» و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی (1) و منظور از ذبیح اول، عموما گفته اند حضرت اسماعیل علیه السلام بوده، و منظور از «ذبیح» دوم نیز را گفته اند «عبد الله» پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

و داستان ذبح عبدالله را نیز بسیاری از اهل حدیث و تاریخ وسیره نویسان با مختصر اختلافی در کتابهای خود آورده اند (2) و داستان - که خود در کتاب زندگانی پیغمبر اسلام برشته تحریر در آورده ایم - از اینجا شروع می شود که سالها قبل از ریاست اجداد رسول خدا در مکه دو قبیله به نام جرهم و خزاعه در آنجا حکومت داشتند که نخست جرهمیان بودند و سپس قبیله خزاعه آنها را بیرون کرده و خود در مکه به حکومت رسیدند.

و آخرین کسی که از طایفه جرهم در مکه حکومت داشت و در جنگ با خزاعه شکست خورد شخصی بود به نام عمرو بن حارث که چون دید نمی تواند در برابر خزاعه مقاومت کند و به زودی

شکست خواهند خورد به منظور حفظ اموال کعبه از دستبرد دیگران به درون خانه کعبه رفت و جواهرات و هدایای نفیسی راکه برای کعبه آورده بودند و از آن جمله دو آهوی طلائی و مقداری شمشیر و زره و غیره بود همه را بیرون آورد و به درون چاه زمزم ریخت و چاه را با خاک پر کرده و مسدود نمود و برخی گفته اند:

حجر الاسود را نیز از جای خود برکند و با همان هدایا در چاه زمزم دفن کرد، و سپس به سوی یمن گریخت و بقیه عمر خود را با تاسف بسیار در یمن سپری کرد.

این جریان گذشت و در زمان حکومت خزاعه و پس از آن نیز در حکومت اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی از جای زمزم و محل دفن هدایا اطلاعی نداشت و با اینکه افراد زیادی از بزرگان قریش و دیگران درصدد پیدا کردن جای آن و محل دفن هدایا بر آمدند اما بدان دست نیافتند و به ناچار چاه های زیادی در شهر مکه و خارج آن برای سقایت حاجیان و مردم دیگر حفر کردند و مورد استفاده آنان بود. عبدالمطلب نیز پیوسته در فکر بود تا بوسیله ای بلکه بتواند جای چاه را پیدا کند و آن را حفر نموده این افتخار را نصیب خود گرداند، تا اینکه روزی در کنار خانه کعبه خوابیده بود که در خواب دستور حفر چاه زمزم را بدو دادند، و این خواب همچنان دو بار و سه بار تکرار شد تا از مکان چاه نیز مطلع گردید و تصمیم به حفر آن گرفت. روزی که می خواست اقدام به این

کار کند تنها پسر خود راکه در آن وقت داشت و نامش «حارث» بود همراه خود برداشته و کلنگی به دست گرفت و به کنار خانه آمده شروع به کندن چاه کرد. قریش که از جریان مطلع شدند پیش او آمده و بدو گفتند:

این چاهی است که نخست مخصوص به اسماعیل بوده و ما همگی نسب بدو می رسانیم و فرزندان اوئیم، از این رو ما را نیز در این کار شریک گردان، عبدالمطلب پیشنهاد آنان را نپذیرفته و گفت:

این ماموریتی است که تنها به من داده شده و من کسی رادر آن شریک نمی کنم، قریش به این سخن قانع نشده و در گفتار خود پافشاری کردند تا بر طبق روایتی طرفین، حکمیت زن کاهنه ای را که از قبیله بنی سعد بود و در کوه های شام مسکن داشت، پذیرفتند و قرار شد به نزد او بروند و هر چه او حکم کرد گردن نهند، و به همین منظور روز دیگر به سوی شام حرکت کردند و در راه به بیابانی برخوردند که آب نبود و آبی هم که همراه داشتند تمام شد و نزدیک بود به هلاکت برسند که خداوند از زیر پای عبدالمطلب یا زیر پای شتر او چشمه آبی ظاهر کرد و همگی از آن آب خوردند و همین سبب شد که همراهان قرشی او مقام عبدالمطلب را گرامی داشته و در موضوع حفر زمزم از مخالفت با وی دست بردارند و از رفتن به نزد زن کاهنه نیز منصرف گشته، به مکه باز گردند. و در روایت دیگری است که عبدالمطلب چون مخالفت قریش را دید به فرزندش حارث گفت:

اینان را از

من دور کن و خود به کار حفر چاه ادامه داد، قریش که تصمیم عبدالمطلب را در کار خود قطعی دیدند دست از مخالفت با او برداشته و عبدالمطلب زمزم را حفر کرد تا وقتی که به سنگ روی چاه رسید تکبیر گفت، و همچنان پائین رفت تا وقتی آن دو آهوی طلائی و شمشیر و زره و سایر هدایا را از میان چاه بیرون آورد و همه را برای ساختن درهای کعبه و تزئینات آن صرف کرد، و از آن پس مردم مکه و حاجیان نیز از آب سرشار زمزم بهره مند گشتند.

گویند:

عبدالمطلب در جریان حفر چاه زمزم وقتی مخالفت قریش و اعتراض های ایشان را نسبت به خود دید و مشاهده کرد که برای دفاع خود تنها یک پسر بیش ندارد با خود نذر کرد که اگر خداوند ده پسر بدو عنایت کرد یکی از آنها را در راه خدا - و درکنار خانه کعبه - قربانی کند، و خدای تعالی این حاجت او را برآورد و با گذشت چند سال ده پسر پیدا کرد که یکی از آنها همان حارث بن عبدالمطلب بود و نام نه پسر دیگر بدین شرح بود:

حمزه، عبدالله، عباس، ابوطالب - که به گفته ابن هشام نامش عبد مناف بود - زبیر، حجل - که او را غیداق نیز می گفتند مقوم، ضرار، ابولهب.

داستان ذبح عبد الله

با تولد یافتن حمزه و عباس عدد پسران عبدالمطلب به ده تن رسید، و در این وقت عبدالمطلب به یاد نذری که کرده بود افتاد، و از این رو آنها را جمع کرده و داستان نذر خود را به اطلاع ایشان رسانید. فرزندان اظهار کردند:

ما در

اختیار تو و تحت فرمان تو هستیم. عبدالمطلب که آمادگی آنها را برای انجام نذر خود مشاهده کرد آنان را به کنار خانه کعبه آورد، و برای انتخاب یکی از ایشان قرعه زد، و قرعه به نام عبدالله در آمد، که گویند:

عبد الله از همه نزد او محبوبتر بود.

در این هنگام عبدالمطلب دست عبدالله را گرفته و با دست دیگر کاردی بران برداشت و عبدالله را به جایگاه قربانی آورد تا درراه خدا قربانی نموده به نذر خود عمل کند. مردم مکه و قریش و فرزندان دیگر عبدالمطلب پیش آمده و خواستند بوسیله ای جلوی عبدالمطلب را از این کار بگیرند ولی مشاهده کردند که وی تصمیم انجام آن را دارد، و از میان برادران عبدالله، ابوطالب به خاطر علاقه زیادی که به برادر داشت بیش از دیگران متاثر و نگران حال عبدالله بود تا جائی که نزدیک آمد ودست پدر را گرفت و گفت:

پدر جان ! مرا به جای عبدالله بکش و او را رها کن ! در این هنگام دائیهای عبدالله و سایر خویشان مادری او نیز پیش آمده و مانع قتل عبدالله شدند، جمعی از بزرگان قریش نیز که چنان دیدند نزد عبدالمطلب آمده و بدو گفتند:

تو اکنون بزرگ قریش و مهتر مردم مکه هستی و اگر دست به چنین کاری بزنی دیگران نیز از تو پیروی خواهند کرد و این به صورت سنتی در میان مردم در خواهد آمد. پاسخ عبدالمطلب نیز در برابر همگان این بود که نذری کرده ام و باید به نذر خود عمل نمایم. تا بالاخره پس از گفتگوی زیاد قرار بر این شد (3) که شتران چندی از شتران بسیاری

که عبدالمطلب داشت بیاورند و برای تعیین قربانی میان عبدالله و آنها قرعه بزنند و اگر قرعه به نام شتران در آمد آنها را به جای عبدالله قربانی کنند و اگر باز به نام عبدالله در آمد به عدد شتران بیافزایند و قرعه را تجدید کنند و همچنان به عدد آنها بیفزایند تا وقتی که به نام شتران در آید، عبدالمطلب قبول کرد و دستور داد ده شتر آوردند و قرعه زدند باز دیدند به نام عبدالله درآمد ده شتر دیگر افزودند و قرعه زدند باز دیدند قرعه به نام عبدالله در آمد ده شتر دیگر افزودند و قرعه زدند باز هم به نام عبدالله در آمد و همچنان هر بار ده شتر اضافه کردند و قرعه زدند و همچنان عبدالله در می آمد تا وقتی که عدد شتران به صد شتر رسید قرعه به نام شتران در آمد که در آن هنگام بانگ تکبیر و صدای هلهله زنان و مردان مکه به شادی بلند شد و همگی خوشحال شدند، اما عبدالمطلب قبول نکرده گفت:

من دو بار دیگر قرعه می زنم و چون دو بار دیگر نیز قرعه زدند به نام شتران در آمد و عبدالمطلب یقین کرد که خداوند به این فدیه راضی شده و عبدالله را رها کرد و سپس دستور داد شتران را قربانی کرده گوشت آنها را میان مردم مکه تقسیم کنند. و شیخ صدوق «ره» گذشته از اینکه این داستان را در کتاب عیون و خصال به تفصیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده، در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز از امام باقر علیه السلام اجمال آن را در باب

احکام قرعه روایت کرده است (4).

ولی در پاورقی همان کتاب من لا یحضره الفقیه فاضل ارجمند و صدیق گرانقدر آقای غفاری حدیث مزبور را سخت مخدوش دانسته و از نظر سند، ضعیف و بی اعتبار خوانده، و این داستان را ساخته و پرداخته دست داستان سرایان و محدثان عامه ذکر کرده که در مقابل عقیده شیعیان که معتقد به ایمان اجداد بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند، خواسته اند با جعل این حدیث جناب عبدالمطلب را در زمره مشرکانی قلمداد کنند که برای خدایان خود فرزندانشان را قربانی می کرده و یا نذر می نموده اند و خداوند تعالی این عمل آنها را در قرآن کریم یک عمل زشت و شیطانی معرفی کرده و می فرماید:

و کذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولاد هم شرکاؤهم لیردوهم و لیلبسوا علیهم دینهم ... (5) و ملخص آنکه این عمل عبد المطلب، با آن شخصیت روحانی و مقام و عظمتی که از وی نقل شده و رسول خدا بدو افتخار می کند سازگار نیست زیرا در روایات آمده که وی سنتهائی را بنا نهاد که اسلام نیز آنها را تایید نمود،

مانند:

حرمت خمر، و زنا، و قطع دست دزد، و جلوگیری از کشتن دختران و نکاح محارم و طواف خانه کعبه عریان، و وجوب وفاء به نذر و امثال آن ... ولی در مقابل ایشان برخی دیگر از دانشمندان معاصر، همین سنتها را که ایشان دلیل بر ضعف داستان گرفته با توجه به آغاز حال عبد المطلب، دلیل بر سیر تکاملی ایمان عبدالمطلب دانسته و نشانه قوت آن گرفته و در تصحیح همین روایت «انا ابن الذبیحین» و داستان ذبح عبدالله این

گونه قلم فرسائی کرده اند:

... ما ملاحظه می کنیم که عبدالمطلب در آغاز زندگی در حدی بوده که حتی فرزندان خود را به نامهائی چون عبد مناف و عبد العزی (6) نامگذاری کرده، ولی تدریجا به حدی از تسلیم و ایمان به خدای تعالی می رسد که ایمان وی ابرهه - صاحب فیل - را مرعوب خود می سازد، و بدانجا می رسد که سنتهائی را مانند قطع دست دزد، و حرمت خمر و زنا و حرمت طواف عریان، و وجوب وفاء به نذر ... بنا می نهد، و مردم را به مکارم اخلاق ترغیب نموده و از اشتغال به امور پست دنیائی باز می دارد، ... و بالاخره به مقامی می رسد که مستجاب الدعوه شده و بتها را یکسره رها می کند ... و به خصوص پس از ولادت نوه عزیز و مورد علاقه اش حضرت محمد صلی الله علیه و آله، بدان حد از ایمان می رسد که بسیاری از نشانه های نبوت آن حضرت را به چشم دیده و بسیاری از کرامات و نشانه های قطعی نبوت آن حضرت را مشاهده می کند ... و بنابراین چه مانعی دارد که گفته شود:

اعتقاد اولیه وی آن بود که چنین تصرفی در باره فرزند خود و چنین نذری را می تواند بکند ... و این مطلب را هم به گفته بالا اضافه کنید که در شرایع گذشته حرمت و جایز نبودن چنین نذری ثابت نشده بود، چنانچه در قرآن کریم آمده که مادر عمران در مورد فرزندی که در شکم دارد نذر می کند که او را به خدمت خانه خدا بسپارد تا خدمتکاری خانه خدا را انجام دهد، یا آنکه خدای تعالی پیامبر خود ابراهیم علیه السلام

را به ذبح فرزندش اسماعیل دستور داده و امر می فرماید ...! (7) و دوست دیگرمان دانشمند گرانمایه جناب آقای سبحانی نیز در کتاب فروغ ابدیت بدون دغدغه و خدشه و به صورت یک داستان مسلم و قطعی، داستان مزبور را نقل کرده، و در پاورقی آن را نشانه عظمت و قاطعیت جناب عبدالمطلب دانسته و گوید:

این داستان فقط از این جهت قابل تقدیر است که بزرگی روح و رسوخ عزم و اراده عبدالمطلب را مجسم می سازد، و درست می رساند که تا چه اندازه این مرد پای بند به عقاید و پیمان خود بوده است ...! (8) و ما در امثال این گونه روایات که نظیرش را در آینده نیز خواهیم خواند - مانند داستان شق صدر - می گوئیم:

اگر روایت صحیحی در این باره به دست ما برسد، و اصل داستان و یا اجمال آن در حدیث معتبری نقل شده باشد ما آن را می پذیریم، و استبعاد و بعید دانستن داستان با ذکر شواهد و دلیل هائی نظیر آنچه شنیدید نمی تواند جلوی اعتقاد و پذیرفتن حدیث و روایت معتبر را بگیرد، و خلاصه استبعاد نمی تواند به جنگ حدیث معتبر برود، زیرا اگر بنای قلم فرسائی و ذکر شاهد و دلیل باشد طرفین می توانند برای مدعای خود قلم فرسائی کرده و دلیل بیاورند، و بلکه همان گونه که خواندید، همان دلیل هائی را که یک طرف دلیل بر ضعف و بطلان داستان دانسته، طرف دیگر همان ها را شاهد و دلیل بر صحت و تقویت داستان می داند، و از این رو باید به سراغ سند این روایت برویم و برای ما بی اعتباری این روایات و احادیث در حدی

که برادر ارجمندمان آقای غفاری گفته اند هنوز ثابت نشده است.

و بلکه می توانیم بگوئیم اگر ما این داستان را از بعد دیگری بنگریم، همانگونه که ذکر شد می توانیم دلیل بر کمال ایمان عبدالمطلب بگیریم نه دلیل بر ضعف ایمان او به خدای تعالی و یا خدای نکرده نشانه بی ایمانی او، زیرا عبدالمطلب این کار را برای تقرب هر چه بیشتر به خدای تعالی انجام داد نه برای هدفهای دیگر که برخی عمدا یا اشتباها فهمیده اند چنانچه در گفته های برادر محترم ما بود، و از این رو می بینیم محدث خبیر و متتبع بزرگوار شیعه مرحوم ابن شهر آشوب داستان را با همین بعد مورد بحث قرارداده و از روی همین دید می نگرد، و بدون ذکر سند و به عنوان یک داستان مسلم در کتاب نفیس خود «مناقب آل ابی طالب» این گونه عنوان می کند:

و تصور لعبد المطلب ان ذبح الولد افضل قربه لما علم من حال اسماعیل علیه السلام فنذر انه متی رزق عشره اولاد ذکور ان ینحر احدهم للکعبه شکرا لربه، فلما وجدهم عشره قال لهم، یا بنی ما تقولون فی نذری؟

فقالوا:

الامر الیک، و نحن بین یدیک

فقال:

لینطلق کل واحد منکم الی قدحه و لیکتب علیه اسمه ففعلوا و اتوه بالقداح فاخذها و قال:

عاهدته و الان او فی عهده اذ کان مولای و کنت عبده نذرت نذرا لا احب رده و لا احب ان اعیش بعده فقدمهم ثم تعلق باستار الکعبه و نادی:

«اللهم رب البلد الحرام، و الرکن و المقام، و رب المشاعر العظام، و الملائکه الکرام، اللهم انت خلقت الخلق لطاعتک، و امرتهم بعبادتک، لا حاجه منک فی کلام له» ثم امر بضرب القداح و قال:

«اللهم الیک

اسلمتهم و لک اعطیتهم، فخذ من احببت منهم فانی راض بما حکمت، و هب لی اصغرهم سنا فانه اضعفهم رکنا»

ثم انشا یقول:

یا رب لا تخرج علیه قدحی و اجعل له واقیه من ذبحی فخرج السهم علی عبدالله فاخذ الشفره و اتی عبدالله حتی اضجعه فی الکعبه،

و قال:

هذا بنی قد ارید نحره و الله لا یقدر شیء قدره فان یؤخره یقبل عذره و هم بذبحه فامسک ابوطالب یده و قال:

کلا و رب البیت ذی الانصاب ما ذبح عبدالله بالتلعاب

ثم قال:

«اللهم اجعلنی فدیته، وهب لی ذبحته» ،

ثم قال:

خذها الیک هدیه یا خالقی روحی و انت ملیک هذا الخافق

و عاونه اخواله من بنی مخزوم و قال بعضهم:

یا عجبا من فعل عبد المطلب × و ذبحه ابنا کتمثال الذهب فاشاروا علیه بکاهنه بنی سعد فخرج فی ثمان ماه رجل و هو یقول:

تعاورنی امر فضقت به ذرعا و لم استطع مما تجللنی دفعا نذرت و نذر المرء دین ملازم و ما للفتی مما قضی ربه منعا و عاهدته عشرا اذا ما تکملوا اقرب منهم واحدا ما له رجعا فاکملهم عشرا فلما هممت ان افیء بذاک النذر ثار له جمعا یصدوننی عن امر ربی و اننی سارضیه مشکورا لیلبسنی نفعا

فلما دخلوا علیها قال:

یا رب انی فاعل لما ترد ان شئت الهمت الصواب و الرشد فقالت:

کم دیه الرجل عندکم؟

قالوا:

عشره من الابل،

قالت:

و اضربوا علی الغلام و علی الابل القداح، فان خرج القداح علی الابل فانحروها، و ان خرج علیه فزیدوا فی الابل عشره عشره حتی یرضی ربکم، و کانوا یضربون القداح علی عبدالله و علی عشره فیخرج السهم علی عبدالله الی ان جعلها ماه، و ضرب فخرج القداح علی الابل فکبر عبدالمطلب و کبرت قریش، و

وقع عبدالمطلب مغشیا علیه، و تواثبت بنو مخزوم فحملوه علی اکتفاهم، فلما افاق من غشیته قالوا:

قد قبل الله منک فداء ولدک، فبینا هم کذلک فاذا بهاتف یهتف فی داخل البیت و هو یقول:

قبل الفداء.

و نفذ القضاء، و آن ظهور محمد المصطفی، فقال عبد المطلب: القداح تخطیء و تصیب حتی اضرب ثلاثا، فلما ضربها خرج علی الابل فارتجز یقول:

دعوت ربی مخلصا و جهرا یا رب لا تنحر بنی نحرا فنحرها کلها فجرت السنه فی الدیه بماه من الابل (9) که چون تقریبا ترجمه آن بجز اشعار جالب آن قبلا در نقل داستان گذشته، از ترجمه آن خودداری می کنیم.

اما روایت را به تمامی برای دوستان متتبعی که به خصوص با تاریخ و ادبیات عرب آشنا هستند نقل کردیم تا معلوم شود که هدف عبدالمطلب از آغاز تا به انجام و در همه فصلها و فرصت ها یک هدف الهی بوده و به منظور تقرب به خدای تعالی این کار انجام گرفته، و همه جا سخن از خدا و ایثار و فداکاری در راه او و دعا و نیایش به درگاه او بوده، و می توان این داستان را به گونه ای که ابن شهر آشوب «ره»

نقل کرده نمونه ای از عالی ترین تجلیات روحی و ایثار و گذشت و فداکاری عبدالمطلب دانست، و بهترین پاسخ برای امثال فخر رازی به شمار آورد، و این شبهه را نیز با این روایت به گونه ای که نقل شد برطرف کرد، اگر چه نقل مزبور در برخی از جاها خالی از نقل اجتهادی نیست ولی از مثل ابن شهر آشوب که خود خریت این فن و امین در نقل می باشد، پذیرفته است.

پی نوشتها

1 - عیون الاخبار ص

1170 و خصال صدوق ص 56 و 58. تفسير قمی ص 559 و مفاتيح الغيب ج 7 ص 155.

2 - مصادر گذشته و سيره ابن هشام ج 1 ص. 151 - 155.

3 - و در پاره ای از تواريخ است كه قرار شد به نزد زن «كاهنه» قبيله بنی سعد كه نامش «سجام» و يا «قطبه» بود و در خيبر سكونت داشت بروند و هر چه او گفت به همان گفته او عمل كنند، و پس از آنكه به نزد وی آمدند او اين راه را به آنها نشان داد، و در روايت صدوق است كه اين پيشنهاد را عاتكه دختر عبدالمطلب كرد و عبدالمطلب نيز آن را پسنديد.

4 - من لا يحضره الفقيه چاپ مكتبه صدوق ج 3 ص 89.

5 - سوره انعام آيه 137.

6 - در بحث قبلی گفتيم كه عبد مناف نام ابوطالب و عبد العزی نام ابولهب بوده.

7 - الصحيح من السيره ج 1 ص 70 - 69.

8 - فروغ ابديت ج 1 ص 94.

9 - مناقب آل ابيطالب ج/1 ص 15 و 16

قسمت چهارم

مادر رسول خدا صلی الله عليه و آله و ازدواج عبد الله

در تاريخ آمده كه پس از داستان ذبح عبدالله و نحر يكصد شتر، عبد المطلب، عبدالله را برداشته و يک سر به خانه وهب بن عبد مناف ... كه در آن روز بزرگ قبيله خود يعنی قبيله بنی زهره بود آورد و دختر او آمنه را كه در آن روز بزرگترين زنان قريش از نظر نسب و مقام بود به ازدواج عبدالله در آورد (1).

و يكی از نويسندگان اين كار را در آن روز - و بلا فاصله پس از داستان ذبح - غير عادی دانسته و در

صحت آن تردید کرده است، ولی به گفته برخی با توجه به خوشحالی زائد الوصفی که از نجات عبدالله از آن معرکه به عبدالمطلب دست داده بود، و عبدالمطلب می خواست با این کار زودتر ناراحتی خود و عبدالله را جبران کرده باشد، این کار گذشته از اینکه غیر عادی نیست، طبیعی هم به نظر می رسد. و البته این مطلب طبق گفته ابن اسحاق است که در سیره از وی نقل شده، ولی طبق گفته برخی دیگر این ازدواج یک سال پس از داستان ذبح عبدالله انجام شده است، (2) و دیگر این بحث پیش نمی آید.

یک داستان جنجالی

در اینجا باز هم یک داستان جنجالی در تاریخ آمده که برخی از نویسندگان حرفه ای هم آن را پر و بال داده و به صورت مبتذل و هیجان انگیزی در آورده و سوژه ای به دست برخی دشمنان مغرض اسلام داده و از این رو برخی از سیره نویسان در اصل آن تردید کرده و آن را ساخته و پرداخته دست دشمنان دانسته اند و البته این داستان به گونه ای که در سیره ابن هشام نقل شده مخدوش و مورد تردید است، ولی بر طبق نقل محدث بزرگوار ما مرحوم ابن شهر آشوب و برخی از ناقلان دیگر، قابل توجیه بوده و وجهی برای رد آن دیده نمی شود.

آنچه را ابن هشام از ابن اسحاق نقل کرده این گونه است که گوید:

«هنگامی که عبدالمطلب دست عبدالله را گرفته بود و از قربانگاه باز می گشت، عبورشان به زنی از قبیله بنی اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب افتاد که آن زن کنار خانه کعبه بود و خواهر ورقه بن نوفل بوده (3) و

هنگامی که نظرش به صورت عبدالله افتاد بدو گفت:

ای عبدالله کجا می روی؟

پاسخ داد: به همراه پدرم!

زن بدو گفت:

من حاضرم به همان تعداد شتری که برای تو قربانی کردند به تو بدهم که هم اکنون با من در آمیزی!

عبد الله گفت:

من به همراه پدرم هستم، و نمی توانم با او مخالفت کرده و از او جدا شوم ...!» ابن هشام سپس داستان ازدواج عبدالله را با آمنه به همانگونه که ذکر شد نقل کرده و سپس می نویسد:

«گفته اند:

پس از آنکه عبدالله با آمنه هم بستر شد، و آمنه به رسول خدا حامله شد، عبدالله از نزد آمنه بیرون آمده نزد همان زن رفت و بدان زن گفت:

چرا اکنون پیشنهاد دیروز خود را امروز نمی کنی؟

آن زن پاسخ داد:

برای آنکه آن نوری که دیروز با تو بود امروز از تو جدا شده، و دیگر مرا به تو نیازی نیست! و آن زن از برادرش ورقه بن نوفل - که به دین نصرانیت در آمده بود و کتابها را خوانده بود - شنیده بود که در این امت، پیامبری خواهد آمد ...» (4) ابن هشام سپس داستان دیگری نیز شبیه به همین داستان از زن دیگری که نزد آمنه بوده نقل می کند که آن زن نیز قبل از ازدواج عبدالله با آمنه از وی خواست با وی در آمیزد ولی عبدالله پاسخ او را نداده به نزد آمنه رفت و پس از هم بستر شدن با آمنه به نزد آن زن برگشت و بدو پیشنهاد آمیزش کرد ولی آن زن نپذیرفت و گفت:

دیروز میان دیدگان تو نور سفیدی بود که امروز نیست ... (5) البته نقل مذکور نه تنها با شان

جناب عبدالله بن عبدالمطلب - که در ایمان و عفت او جای تردید نیست - مناسب نیست، بلکه با شیوه هیچ مرد آزاده و با کرامتی که پای بند مسائل خانوادگی و عفت عمومی باشد سازگار نخواهد بود، و ما هم نمی توانیم آن را بپذیریم، و با دلیل عقلی و نقلی آن را مردود می دانیم، اگر چه دیگر سیره نویسان نیز نوشته و نقل کرده باشند! اما بر طبق نقلی که مرحوم ابن شهر آشوب و دیگران کرده اند (6) داستان این گونه است:

«کانت امراه یقال لها:

فاطمه بنت مره قد قرات الکتب، فمر بهاعبد الله ابن عبد المطلب،

فقالت:

انت الذی فداک ابوک بماه من الابل؟

قال:

نعم،

فقالت:

هل لک ان تقع علی مره و اعطیک من الابل ماه؟

فنظر الیها و انشا:

اما الحرام فالممات دونه و الحل لا حل فاستبینه فکیف بالامر الذی تبغینه

و مضی مع ابیه فزوجه ابوه آمنه فظل عندها یوما و لیله، فحملت بالنبی صلی الله علیه و آله، ثم انصرف عبدالله فمر بها فلم یر بها حرصا علی ما قالت اولا، فقال لها عند ذلک مختبرا:

هل لک فیما قلت لی فقلت:

لا؟

قالت:

قد کان ذاک مره فالیوم لافذهبت کلمتا هما مثلا !

ثم قالت:

ای شیء صنعت بعدی؟

قال:

زوجنی ابی آمنه فبت عندها،

فقالت:

لله ما زهریه سلبت ثوبیک ما سلبت؟

و ما تدری ثم قالت:

رایت فی وجهک نور النبوه فاردت ان یکون فی و ابی الله الا ان یضعه حیث یحب،

ثم قالت:

بنی هاشم قد غادرت من اخیکم امینه اذ للباه یعتلجان کما غادر المصباح بعد خبوه فتائل قد شبت له بدخان و ما کل ما یحوی الفتی من نصیبه بحرص و لا ما فاته بتوانی و یقال:

انه مر بها و بین عینیه غره کغره الفرس.» که

خلاصه ترجمه اش چنین است که گفته اند در مکه زنی بود به نام:

«فاطمه دختر مره» ، که کتابها خوانده و از اوضاع گذشته و آینده اطلاعاتی به دست آورده بود، آن زن روزی عبدالله را دیدار کرده بدو گفت:

توئی آن پسری که پدرت صد شتر برای تو فدا کرد؟

عبد الله گفت:

آری.

فاطمه گفت:

حاضری یک بار با من هم بستر شوی و صد شتر بگیری؟

عبد الله نگاهی بدو کرده گفت:

اگر از راه حرام چنین درخواستی داری که مردن برای من آسان تر از این کار است، و اگر از طریق حلال می خواهی که چنین طریقی هنوز فراهم نشده پس از چه راهی چنین در خواستی را می کنی؟

عبد الله رفت و در همین خلال پدرش عبدالمطلب او را به ازدواج آمنه در آورد و پس از چندی آن زن را دیدار کرده و از روی آزمایش بدو گفت:

آیا حاضری اکنون به ازدواج من در آئی و آنچه را گفتی بدهی؟ فاطمه نگاهی به صورت عبدالله کرد و گفت:

حالا نه، زیرا آن نوری که در صورت داشتی رفته، سپس از او پرسید:

پس از آن گفتگوی پیشین تو چه کردی؟ عبدالله داستان ازدواج خود را با آمنه برای او تعریف کرد،

فاطمه گفت:

من آن روز در چهره تو نور نبوت را مشاهده کردم و مشتاق بودم که این نور در رحم من قرار گیرد ولی خدا نخواست، و اراده فرمود آن را در جای دیگری بنهد، و سپس چند شعر نیز به عنوان تاسف سرود.

و گفته اند:

هنگامی که عبدالله بدو برخورد سفیدی خیره کننده ای میان دیدگان عبدالله بود همانند سفیدی پیشانی اسب ... و همانگونه که مشاهده می کنید تفاوت میان این دو نقل بسیار

است، و بدین صورت که در نقل مرحوم ابن شهر آشوب است منافاتی هم با مقام شامخ جناب عبدالله ندارد، و برای ما نیز نقل مزبور قابل قبول و پذیرش است، و دلیل بر رد آن نداریم، و الله العالم.

داستان ولادت

و بهر حال ثمره این ازدواج میمون و مبارک تنها یک فرزند بود، و او همان وجود مقدس رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود که متاسفانه پس از ولادت آن حضرت به فاصله اندکی که در برخی از روایات دو ماه، و در نقل دیگری هفت ماه و به قولی یکسال ذکر شده، عبدالله در مدینه و در سفری که از شام باز می گشت نزد دائیهای خود در قبیله «بنی النجار» از دنیا رفت، و در همانجا دفن شد.

مکان ولادت

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بوده، و در خانه ای در شعب ابی طالب که بعدها رسول خدا آن را به عقیل بن ابی طالب بخشید، و فرزندان عقیل آن را به محمد بن یوسف ثقفی فروختند ومحمد بن یوسف آن را جزء خانه خویش ساخت و به نام او مشهور گردید.

و در زمان هارون، مادرش خیزران آنجا را گرفت و از خانه محمد بن یوسف جدا کرد و مسجدی ساخت و بعدها به صورت زیارتگاهی در آمد، و بعدا که وهابیون در حجاز تسلط یافته و مکه را گرفتند روی نظریه عبد الوهاب مؤسس مذهبشان که تبرک به قبور پیمبران و مردان صالح الهی را شرک می دانستند، و به همین جهت قبور ائمه دین و بزرگان اسلام را در مکه و مدینه ویران کردند، آنجا را نیز ویران کرده و به صورت مزبله و طویله ای در آوردند. زمان ولادت و برخی گفته اند:

ولادت آن حضرت در خانه ای در نزدیکی کوه «صفا» بوده است. (7) شاید یکی از پر اختلاف ترین مسائل تاریخ زندگانی پیغمبر اسلام اختلاف موجود

در تاریخ ولادت آن بزرگوار باشد که اگر کسی بخواهد همه اقوال را در این باره جمع آوری کند به بیش ولی همین گونه که می دانید مشهور نزد محدثین شیعه (9) آنست که ولادت آن حضرت در هفدهم ربیع الاول و نزد دانشمندان اهل سنت در دوازدهم آن ماه بود، و در مورد روز آن نیز مشهور نزد ما آنست که این ولادت فرخنده در روز جمعه پس از طلوع فجر بوده و نزد آنان مشهور آن است که در روز دوشنبه بوده است.

حمل در ایام تشریق

در چند جا از کتابهای حدیثی و تاریخی مانند کافی و مناقب ابن شهر آشوب و کتاب عدد (10) و برخی دیگر از کتابهای اهل سنت نیز دیده می شود که گفته اند:

زمان حمل در یکی از ایام تشریق - یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه حج - انجام شده و روی این جهت گفته اند:

شاید قول به اینکه ولادت در ماه رمضان بوده صحیح تر باشد، چون مدت حمل به طور طبیعی انجام شده و اعجازی در این باره نقل نشده و کمتر یا بیشتر از نه ماه نبوده است و روی حساب فاصله مدت حمل تا نه ماه باید ولادت درماه رمضان بوده باشد. ولی پاسخ این اشکال را مرحوم شهید و مجلسی «ره» و دیگران به این گونه داده اند که این تاریخ روی حساب «نسیء» است که در زمان جاهلیت انجام می دادند، و خلاصه معنای «نسیء» با تفسیرهای مختلفی که از آن شده این بوده است که آنها روی اغراض و هدفهای نامشروع و نادرستی که داشتند طبق دلخواه بزرگانشان ماه های حرام را - که یکی از آنها ماه ذی حجه

بوده - پس و پیش و جلو و عقب می انداختند، و به جای ماه حرام اصلی و واقعی، ماه دیگری را به صورت قراردادی برای خود ماه حرام قرار میدادند، و اعمال حج را به جای ذی حجه در آن ماه دلخواه خود انجام می دادند، که قرآن کریم این عمل را «زیاده در کفر» نامیده و نادرست خوانده، آنجا که فرماید:

انما النسیء زیاده فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطئوا عده ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله، زین لهم سوء اعمالهم و الله لا یهدی القوم الکافرین (11) و روی این حساب حج در آن سال در ماه جمادی الآخره بوده چنانچه حمل نیز در آن سال در همان ماه بوده همانگونه که در برخی از روایات آمده - مانند روایت کتاب اقبال که در بحار الانوار نقل شده - (12) و برخی از نویسندگان احتمال دیگری نیز داده و گفته اند:

اعراب در دو موقع حج می کرده اند یکی در موقع ذی الحجه ودیگری در ماه رجب، و تمام اعمال حج را در این دو فصل انجام می دادند، و بنابراین ممکن است منظور از ایام تشریق، (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) ماه رجب باشد که در این صورت تا هفدهم ربیع الاول هشت ماه و اندی می شود. (13)

حدیث:

ولدت فی زمن الملک العادل

این حدیث نیز در برخی از روایات بدون سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«ولدت فی زمن الملک العادل انوشیروان» (14)

من در زمان پادشاه دادگر یعنی انوشیروان متولد شدم ... ولی این حدیث گذشته از اینکه از نظر عبارت فصیح نیست و به

سختی می توان آن را به یک ادیب عرب زبان نسبت داد تا چه رسد به پیامبر اسلام و فصیح ترین افراد عرب از چند جهت جای خدشه و تردید است:

1 - از نظر سند که بدون سند و به طور مرسل نقل شده ... و از کتاب «الموضوعات الکبیر علی قاری» - یکی از دانشمندان اهل سنت - نقل شده که در باره این حدیث چنین گفته:

«... قال السخاوی لا اصل له، و قال الزرکشی کذب باطل، و قال السیوطی قال البیهقی فی شعب الایمان:

تکلم شیخناابو عبدالله الحافظ بطلان ما یرویه بعض الجهلاء عن نبینا صلی الله علیه و آله ولدت فی زمن الملک العادل یعنی انوشیروان». (15)

یعنی سخاوی گفت:

این حدیث اصلی ندارد، و زرکشی گفته:

دروغ باطلی است، و سیوطی از بیهقی در شعب الایمان نقل کرده که استادش ابو عبدالله حافظ در باره بطلان آنچه برخی از نادانان از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

«ولدت فی زمن الملک العادل یعنی انوشیروان» سخن گفته ...

2 - طبق این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله انوشیروان ساسانی را به عدالت ستوده، و دادگر و عادل بودن او را گواهی داده، و بلکه به ولادت در زمان وی افتخار ورزیده، ولی با اطلاعی که ما از وضع دربار ساسانیان و انوشیروان داریم نسبت چنین گفتاری برسول خدا صلی الله علیه و آله و تایید عدالت او از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل قبول و توجیه نیست، و ما در اینجا گفتار یکی از نویسندگان معاصر را که در باره زندگی چهارده معصوم علیهم السلام قلم فرسائی کرده

و اکنون چشم از این جهان بر بسته ذیلا برای شما نقل می کنیم، تا به بینیم واقعا سلطان عادلی در گذشته وجود داشته؟ و آیا انوشیروان عادل بوده یا نه؟ نویسنده مزبور چنین می نویسد:

انوشیروان کسری به عدالت مشهور است ولی اگر نگاهی بی طرفانه باوضاع اجتماعی ایران در زمان سلطنت وی بیفکنیم خواه و ناخواه ناچاریم این عدالت را یک «غلط مشهور» به نامیم. زیرا در زمان سلطنت انوشیروان عدالت اجتماعی بر مردم ایران حکومت نمی کرد. در اجتماع از مساوات و برابری خبری نبود. ملت ایران در آن تاریخ با یک اجتماع چهار طبقه ای به سر می برد که محال بود بتواند از عدالت و انصاف حکومت بهره ور باشد.

درست مثل آن بود که ملت ایران را در چهار اتاق مجزا و مستقل جا بدهند و هر یک از این چهار اتاق را با دیواری محکم تر از آهن و روی، از اتاق دیگر سوا و جدا بسازند. گذشته از شاه و خاندان سلطنتی که در راس کشور قرار داشتند نخستین صف، صف «ویسپهران» بود که از صفوف دیگر ملت به دربار نزدیکتر و از قدرت دربار بهره ورتر بود.

طبقه ویسپهران از امیر زادگان و «گاه پور» ها تشکیل می یافت. و بعد طبقه «اسواران» که باید از نجبا و اشراف ملت تشکیل بگیرد ... امرای نظام و سوارکاران کشور از این طبقه بر می خواسته اند.

طبقه سوم طبقه دهگانان بود که کار کتابت و دبیری و بازرگانی و رسیدگی بامور کشاورزی و املاک را به عهده داشت.

طبقه چهارم که از اکثریت مردم ایران تشکیل می شد پیشه وران و روستاییان بودند، سنگینی این سه طبقه زورمند واز خود راضی بر دوش طبقه چهارم

یعنی پیشه وران و روستاییان فشار می آورد. مالیات را این طبقه ادا می کرد. کشت و کار به عهده این طبقه بود رنج ها و زحمت های زندگی را این طبقه می کشید و آن سه طبقه دیگر که از دهگانان و اسواران و ویسپهران تشکیل می یافت به ترتیب از کیف ها و لذت های زندگی یعنی دسترنج طبقه چهارم استفاده می کرد.

میان این چهار طبقه دیواری از آهن و پولاد بر پا بود که مقدور نبود بتوانند با هم بیامیزند. اصلا زبان یکدیگر را نمی فهمیدند. اگر از طبقه ویسپهران پسری دل به یک دختر دهگانی یا دختری از دختر اسواران می بست ازدواجشان صورت پذیر نبود. انگار این چهار طبقه چهار ملت از چهار نژاد علیحده و جداگانه بودند که در یک حکومت زندگی می کردند. تازه طبقه ممتازه دیگری هم وجود داشت که دوش به دوش حکومت بر مردم فرمان می راند.

این طبقه خود را مطلقا فوق طبقات می شمرد زیرا بر مسند روحانیت تکیه زده بود و اسمش «موبد» بود. فکر کنید. آن کدام عدالت است که می تواند براین ملت چهار اشکوبه به یک سان حکومت کند. این طبقه بندی در نفس خود بزرگترین ظلم است. این خود نخستین سد در برابر جریان عدالت است تا این سد شکسته نشود و تا عموم طبقات به یک روش و یک ترتیب به شمار نیایند، تا ویسپهران و پیشه وران دست برادری به هم نسپارند و پنجه دوستی همدیگر را فشار ندهند محال است از عدالت اجتماعی و برابری در حقوق عمومی به یک میزان استفاده کنند.

در حکومت ساسانیان حیات اجتماعی بر دو پایه «مالکیت» و «فامیل» قرار داشت. ملاک امتیاز در خانواده ها لباس شیک و قصر

مجلل و زنهای متعدد و خدمتگذاران کمر بسته بود. «خسروانی کلاه و زرینه کفش علامت بزرگی بود» طبقات ممتاز یعنی مؤبدان و ویسپهران در زمان ساسانیان از پرداخت مالیات و خدمت در نظام مطلقا معاف بودند. پیشه وران زحمت می کشیدند، پیشه وران به جنگ می رفتند، پیشه وران کشته می شدند و در عین حال نه از این همه رنج و فداکاری تقدیر می شدند و نه در زندگی خود روی آسایش و آرامش می دیدند.

تحصیل علم و معارف ویژه مؤبدان و نجبا بوده، بر طبقه چهارم حرام بود که دانش بیاموزد و خود را جهت مشاغل عالیه مملکت آماده بدارد. حکیم ابو القاسم فردوسی در شاهنامه خود حکایتی دارد از «کفشگر» و «انوشیروان» روایت می کند که خیلی شنیدنی است و ما اکنون عین روایت را از شاهنامه در اینجا به عنوان شاهد صادق نقل می کنیم:

به شاه جهان گفت بوذرجمهر

که ای شاه با داد و با رای و مهر /

سوی گنج ایران دراز است راه

تهیدست و بیکار مانده سپاه /

بدین شهرها گرد ما، در کس است

که صد یک ز مالش سپه را بس است /

ز بازارگانان و دهقان درم

اگر وام خواهی نگردد دژم /

بدان کار شد شاه همداستان

که دانای ایران بزد داستان /

فرستاده ای جست بوذرجمهر

خردمند و شادان دل و خوب چهر /

بدو گفت از ایدر دو اسبه برو

گزین کن یکی نام بردار گو /

ز بازارگانان و دهقان شهر

کسی را کجا باشد از نام بهر /

ز بهر سپه این درم وام خواه

به زودی بفرماید از گنج شاه /.

فرستاده بزرگمهر در میان دهقانان و بازرگانان شهر مرد کفشگری را پیدا کرد که پول فراوان داشت. یکی کفشگر بود موزه فروش به گفتار او پهن

بگشاد گوش درم چند باید؟ بدو گفت مرد دلاور شمار درم یاد کرد چنین گفت کی پر خرد مایه دار چهل مر درم، هر مری صد هزار بدو کفشگر گفت کاین من دهم سپاسی ز گنجور بر سر نهم بیاورد قپان و سنگ و درم نبد هیچ دفتر به کار و قلم کفشگر با خوشرویی و رغبت ثروت خود را در اختیار فرستاده بزرگمهر گذاشت.

بدو کفشگر گفت ای خوب چهر

نرنجی بگویی به بوذرجمهر /

که اندر زمانه مرا کودکیست

که آزار او بر دلم خوار نیست /

بگویی مگر شهریار جهان

مرا شاد گرداند اندر نهان /

که او را سپارم به فرهنگیان

که دارد سرمایه و هنگ آن /

فرستاده گفت این ندارم به رنج

که کوتاه کردی مرا راه گنج /.

فرستاده به کفشگر وعده داد که استدعای او به وسیله بزرگمهر به عرض انوشیروان برسد. و بزرگمهر هم با آب و تاب بسیار تقاضای کفشگر را که این همه درهم و دینار به دولت تقدیم داشته بود در پیشگاه شاه معروض داشت و حتی خودش هم خواهش کرد:

اگر شاه باشد بدین دستگیر که این پاک فرزند گردد دبیر ز یزدان بخواهد همی جان شاه که جاوید باد و سزاوار گاه

اما انوشیروان بیرحمانه این تقاضا را رد کرد و حتی پول کفشگر راهم برایش پس فرستاد و در پاسخ چنین گفت:

بدو شاه گفت ای خردمند مرد چرا دیو چشم ترا خیره کرد برو همچنان باز گردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و در چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر چو فرزند ما بر نشیند به تخت دبیری ببایدش پیروز بخت هنر باید از مرد موزه فروش سپارد بدو

چشم بینا و گوش به دست خردمند مرد نژاد نماند بجز حسرت و سرد باد شود پیش او خوار مردم شناس چو پاسخ دهد زو نیابد سپاس و دست آخر گفت که دولت ما نه از این کفشگر وام می خواهد و نه اجازه می دهد که پسرش به مدرسه برود و تحصیل کند زیرا این پسر پسر موزه فروش است یعنی در طبقه چهارم اجتماع قراردارد و «پیروز بخت» نیست در صورتی که برای ولیعهد ما دبیری «پیروز بخت» لازم است. آری بدین ترتیب پسر این کفشگر و کفشگران دیگر و طبقاتی که در صف نجبا و روحانیون قرار نداشتند حق تحصیل علم و کسب فرهنگ هم نداشتند.

البته انوشیروان به نسبت پادشاهان دیگر از دودمانهای ساسانی و غیر ساسانی که مردم را با شکنجه و عذاب های گوناگون می کشتند عادل است. آنچه مسلم است اینست که کسری انوشیروان دیوان عدالتی به وجود آورده بود و تا حدودی که مقتضیات اجتماعی اجازه می داد به داد مردم می رسید ولی این هم مسلم است که در یک چنین اجتماع ... در اجتماعی که به پسر کفشگر حق تحصیل علم ندهند و ویرا از عادی ترین و طبیعی ترین حقوق اجتماعی و انسانی محروم سازند عدالت اجتماعی برقرار نیست. گناه کفشگر به عقیده شاهنشاه ساسانی این بود که «پیروز بخت» نبود ... در اینجا باید به عرض خسرو انوشیروان رسانید که آیا این کفشگر زاده «نا پیروز بخت» ایرانی هم نبود؟

نگارنده گوید:

تازه معلوم نیست چگونه این داستان از لابلای تاریخ ساسانیان و پادشاهان که پر از مدیحه سرائی و تمجیدهای آنچنانی است نقل شده، و فردوسی که معمولا افسانه پرداز آنان بوده

و گاهى به گفته خودش كاهى را به كوهى جلوه مى داده چگونه اين داستان را با اين آب و تاب نقل كرده؟ و گويا اين بيدادگرى را عين عدالت و داد مى دانسته، كه آن را در كتاب خود به نظم درآورده و زحمت سرودن آن را به خود داده است!! و شايد - چنانچه بعضى احتمال داده اند - هدف فردوسى نيز همين افشاگرى بوده كه از اين دروغ مشهور پرده بردارد و عدالت دروغين انوشيروان را بر ملا سازد!

3 - اختلاف در نقل حديث و به خصوص اختلاف در متن آن كه سبب ترديد در اصل حديث و تضعيف آن مى شود زيرا در برخى از روايات همانگونه كه شنيديد «ولدت فى زمن الملک العادل انوشيروان» است، و در برخى ديگر بدون لفظ «انوشيروان» و در برخى با اضافه كلمه «يعنى» است، به گونه اى كه از نقل «على قارى» استنباط مى شد كه معلوم نيست كلمه «يعنى» از اضافات راوى است يا جزء متن روايت است، و در برخى از نقلها متن اين روايت به گونه ديگرى نقل شده كه نه لفظ «عادل» در آن است و نه لفظ «انوشيروان» مانند روايت اعلام الورى طبرسى و كشف الغمه كه در آن اين گونه است:

«... ولدت فى زمان الملک العادل الصالح» كه همين عبارت در نقل مجلسى «ره» در بحار الانوار لفظ «العادل» هم ندارد و اين گونه نقل شده «ولدت فى زمان الملک الصالح» كه طبق اين نقل معلوم نيست اين پادشاه عادل صالح، يا اين پادشاه صالح و شايسته چه كسى بوده، چون بر فرض صحت حديث روى اين نقل معلوم نيست منظور رسول خدا صلى

الله علیه و آله انوشیروان باشد، و از این رو مرحوم طبرسی و اربلی که خود متوجه این مطلب بوده اند قبل از نقل این قسمت در مورد سال ولادت آن حضرت می نویسند:

«... و ذلک لاربع و ثلاثین سنه و ثمانیه اشهر مضت من ملک کسری انوشیروان بن قباد ... و هو الذی عنی رسول الله - صلی الله علیه و آله - علی ما یزعمون:

ولدت فی زمان الملک العادل الصالح». عام الفیل مشهور در میان اهل تاریخ آن است که ولادت رسول خدا در عام الفیل بوده، و عام الفیل همان سالی است که اصحاب فیل به سرکردگی ابرهه به مکه حمله بردند و به وسیله پرنده های ابابیل نابود شدند. و اینکه آیا این داستان در چه سالی از سالهای میلادی بوده اختلاف است که سال 570 و 573 ذکر شده، ولی با توجه به اینکه مسیحیان قبل از اسلام تاریخ مدون و مضبوطی نداشته اند نمی توان در این باره نظر صحیح و دقیقی ارائه کرد، و از این رو از تحقیق بیشتر در این باره خودداری می کنیم، و به داستان اصحاب فیل که از معجزات قرآن کریم به شمار می رود می پردازیم، و البته داستان اصحاب فیل با اجمال و تفصیل و با اختلاف زیادی نقل شده، و ما مجموعه ای از آنها را در زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین کرده و برشته تحریر در آورده ایم که ذیلا برای شما نقل می کنیم، و سپس پاره ای توضیحات را ذکر خواهیم کرد:

داستان اصحاب فیل

کشور یمن که در جنوب غربی عربستان واقع است منطقه حاصلخیزی بود و قبائل مختلفی در آنجا حکومت کردند و از آن جمله

قبیله بنی حمیر بود که سالها در آنجا حکومت داشتند. ذو نواس یکی از پادشاهان این قبیله است که سالها بر یمن سلطنت می کرد، وی در یکی از سفرهای خود به شهر «یثرب» تحت تاثیر تبلیغات یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرارگرفت، و از بت پرستی دست کشیده بدین یهود در آمد. طولی نکشید که این دین تازه به شدت در دل ذونواس اثر گذارد و از یهودیان متعصب گردید و به نشر آن در سرتاسر جزیره العرب و شهرهائی که در تحت حکومتش بودند کمر بست، تا آنجا که پیروان ادیان دیگر را به سختی شکنجه می کرد تا بدین یهود درآیند، و همین سبب شد تا در مدت کمی عربهای زیادی بدین یهود درآیند. مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانشان اثر کرده بود و به سختی از آن دین دفاع می کردند و به همین جهت از پذیرفتن آئین یهود سر پیچی کرده و از اطاعت «ذونواس» سرباز زدند.

ذونواس بر آنها خشم کرد و تصمیم گرفت آنها را به سخت ترین وضع شکنجه کند و به همین جهت دستور داد خندقی حفر کردند و آتش زیادی در آن افروخته و مخالفین دین یهود رادر آن بیفکنند، و بدین ترتیب بیشتر مسیحیان نجران را در آن خندق سوزاند و گروهی را نیز طعمه شمشیر کرده و یا دست و پا و گوش و بینی آنها را برید، و جمع کشته شدگان آن روز را بیست هزار نفر نوشته اند و به عقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن

کریم (در سوره بروج) ذکر شده است اشاره به همین ماجرا است.

یکی از مسیحیان نجران که از معرکه جان بدر برده بود از شهر گریخت، و با اینکه ماموران ذونواس او را تعقیب کردند توانست از چنگ آنها فرار کرده و خود را به دربار امپراطور – در قسطنطنیه - برساند، و خبر این کشتار فجیع را به امپراطور روم که بکیش نصاری بود رسانید و برای انتقام از ذونواس از وی کمک خواست. امپراطور روم که از شنیدن آن خبر متاثر گردیده بود در پاسخ وی اظهار داشت:

کشور شما به من دور است ولی من نامه ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می نویسم تا وی شما را یاری کند، و به دنبال آن نامه ای در آن باره به نجاشی نوشت.

نجاشی لشکری انبوه مرکب از هفتاد هزار نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و بقولی فرماندهی آن لشکر را به «ابرهه» فرزند «صباح» که کنیه اش ابو یکسوم بود سپرد، و بنا به قول دیگری شخصی را به نام «ارياط» بر آن لشکر امیر ساخت و «ابرهه» را که یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد.

«ارياط» از حبشه تا کنار دریای احمر بیامد و در آنجا به کشتیها سوار شده این سوی دریا در ساحل کشور یمن پیاده شدند، ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته به جنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را به دریا زد و در امواج دریا غرق شد.

مردم حبشه

وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند، و «ابرهه» پس از چندی «ارياط» را کشت و خود به جای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «ارياط» خشمگین شده بود بهر ترتیبی بود از خود راضی کرد. در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بت پرستان و چه دیگران توجه خاصی به مکه و خانه کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان احترام خاصی دارد و هر ساله جمع زیادی به زیارت آن خانه می روند و قربانیها می کنند، و کم کم به فکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه ای برای او و حبشیان دیگری که در جزیره العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود، و آنها را به فکر بیرون راندن ایشان بیاندازد، و برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جائی که ممکن است در زیبائی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را بهر وسیله ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن به زیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد «قلیس» نام نهاد و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلای کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی هر ساله

برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج به مکه می روند، و هیچگونه توجهی به معبد با شکوه او ندارند. و بلکه روزی به وی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانه» به معبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس به سوی شهر و دیار خود گریخته است.

این جریانات، خشم ابرهه را به سختی تحریک کرد و با خود عهد نمود به سوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و به یمن باز گردد و سپس لشگر حبشه را با خود برداشته و با فیلهای چندی و با فیل مخصوصی که در جنگها همراه می بردند بقصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد. اعراب که از ماجرا مطلع شدند در صدد دفع ابرهه و جنگ با او بر آمدند و از جمله یکی از اشراف یمن به نام «ذونفر» قوم خود را به دفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک کرده حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده به جنگ ابرهه آمد ولی در برابر سپاه بیکران ابرهه نتوانست مقاومت کند و لشکریانش شکست خورده خود نیز به اسارت سپاهیان ابرهه در آمد و چون او را پیش ابرهه آوردند دستور داد او را به قتل برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت:

مرا به قتل نرسان شاید زنده ماندن من برای تو سودمند باشد. پس از اسارت «ذونفر» و شکست او، مرد دیگری از رؤسای قبائل عرب به نام «نفیل بن حبیب خَثعَم ی» با گروه

زیادی از قبائل خَثعَم و دیگران به جنگ ابرهه آمد ولی او نیز به سرنوشت «ذونفر» دچار شد و به دست سپاهیان ابرهه اسیر گردید.

شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آن جمله قبیله ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند:

ما مطیع توایم و برای رسیدن به مکه و وصول به مقصدی که در پیش داری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و به دنبال این گفتار مردی را به نام «ابورغال» همراه او کردند، و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغمس» که جائی در چهار کیلومتری مکه است راهنمائی کرد و چون بدانجا رسیدند «ابو رغال» بیمار شد و مرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و چنانچه ابن هشام می نویسد:

اکنون مردم که بدانجا می رسند به قبر ابو رغال سنگ می زنند. همینکه ابرهه در سرزمین «مغمس» فرود آمد یکی از سرداران خود را به نام «اسود بن مقصود» مامور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را غارت کرده و به نزد او ببرند. «اسود» با سپاهی فراوان به آن نواحی رفت و هر جا مال و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده به نزد ابرهه بردند.

در میان این اموال دویست شتر متعلق به عبدالمطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سپاهیان «اسود» آنها را به

یغما گرفته و به نزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از ماجرا مطلع شدند نخست خواستند به جنگ ابرهه رفته و اموال خود را باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت سپاهیان با خبر شدند از این فکر منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند. در این میان ابرهه شخصی را به نام «حناطه» حمیری به مکه فرستاد و بدو گفت:

به شهر مکه برو و از بزرگ ایشان جویا شو و چون او را شناختی به او بگو:

من برای جنگ با شما نیامده ام و منظور من تنها ویران کردن خانه کعبه است، و اگر شما مانع مقصد من نشوید مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم. و چون حناطه خواست به دنبال این ماموریت برود بدو گفت:

اگر دیدی بزرگ مردم مکه قصد جنگ ما را ندارد او را پیش من بیاور. حناطه به شهر مکه آمد و چون سراغ بزرگ مردم را گرفت او را به سوی عبدالمطلب راهنمائی کردند، و او نزد عبدالمطلب آمد و پیغام ابرهه را رسانید، عبدالمطلب در جواب گفت: به خدا سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز در ما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد، وگرنه به خدا قسم ما قادر به دفع ابرهه نیستیم. «حناطه» گفت: اکنون که سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا به نزد او برویم. عبدالمطلب با برخی از فرزندان خود حرکت کرده تا به لشگرگاه ابرهه رسید، و پیش از اینکه

او را پیش ابرهه ببرند «ذونفر» که از جریان مطلع شده بود کسی را نزد ابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ عبدالمطلب او را آگاه ساخت و بدو گفته شد:

که این مرد پیشوای قریش و بزرگ این سرزمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند. عبدالمطلب - که صرفنظر از شخصیت اجتماعی - مردی خوش سیما و با وقار بود همین که وارد خیمه ابرهه شد و چشم ابرهه بدو افتاد و آن وقار و هیبت را از او مشاهده کرد بسیار از او احترام کرد و او را در کنار خود نشانید و شروع به سخن با او کرده پرسید:

حاجتت چیست؟

عبدالمطلب گفت:

حاجت من آنست که دستور دهی دویست شتر مرا که به غارت برده اند به من باز دهند!

ابرهه گفت:

تماشای سیمای نیکو و هیبت و وقار تو در نخستین دیدار مرا مجذوب خود کرد ولی خواهش کوچک و مختصری که کردی از آن هیبت و وقار کاست! آیا در چنین موقعیت حساس و خطرناکی که معبد تو و نیاکانت در خطر ویرانی و انهدام است، و عزت و شرف خود و پدران و قوم و قبیله ات در معرض هتک و زوال قرار گرفته در باره چند شتر سخن می گوئی؟! عبدالمطلب در پاسخ او گفت:

«انا رب الابل و للبیت رب»! من صاحب این شترانم و کعبه نیز صاحبی دارد که از آن نگاهداری خواهد کرد!

ابرهه گفت:

هیچ قدرتی امروز نمی تواند جلوی مرا از انهدام کعبه بگیرد!

عبدالمطلب بدو گفت:

این تو و این کعبه! به دنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را به او باز دهند و عبدالمطلب نیز

شتران خود را گرفته و به مکه آمد و چون وارد شهر شد به مردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند و به کوه ها و دره های اطراف مکه پناهنده شوند تا جان خود را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند. آنگاه خود با چند تن از بزرگان قریش به کنار خانه کعبه آمد و حلقه در خانه را بگرفت و با اشک ریزان و قلبی سوزان به تضرع وزاری پرداخت و از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشگریانش را درخواست کرد و از جمله سخنانی که به صورت نظم گفته این دو بیت است: یا رب لا ارجو لهم سواکا

یا رب فامنع منهم حماکا /

ان عدو البیت من عاداکا

امنعهم ان یخربوا قراکا /.

پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم پروردگارا حمایت و لطف خویش را از ایشان بازدار که دشمن خانه همان کسی است که با تو دشمنی دارد و تو نیز آنان را از ویرانی خانه ات بازدار. آنگاه خود و همراهان نیز به دنبال مردم مکه بیکی از کوه های اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد. از آن سو چون روز دیگر شد ابرهه به سپاه مجهز خویش فرمان داد تا به شهر حمله کنند و کعبه را ویران سازند. نخستین نشانه شکست ایشان در همان ساعات اول ظاهر شدو چنانچه مورخین نوشته اند، فیل مخصوص را مشاهده کردند که از حرکت ایستاد و به پیش نمی رود و هر چه خواستند او را به پیش برانند نتوانستند، و در این خلال مشاهده کردند که دسته های بیشماری از پرندگان که

شبیه پرستو و چلچله بودند از جانب دریا پیش می آیند. پرندگان مزبور را خدای تعالی مامور کرده بود تا به وسیله سنگ ریزه هائی که در منقار و چنگال داشتند - و هر کدامیک از آن سنگ ریزه ها باندازه نخود و یا کوچکتر از آن بود - ابرهه و لشگریانش را نابود کنند. ماموران الهی بالای سر سپاهیان ابرهه رسیدند و سنگ ریزه ها را رها کردند و بهر یک از آنان که اصابت کرد هلاک شد و گوشت بدنش فرو ریخت، همهمه در لشگریان ابرهه افتاد و از اطراف شروع به فرار کرده و رو به هزیمت نهادند، و در این گیر و دار بیشترشان بخاک هلاک افتاده و یا در گودالهای سر راه، وزیر دست و پای سپاهیان خود نابود گشتند. خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگ ریزه ها به سرش اصابت کرد، و چون وضع را چنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند دستور داد او را به سوی یمن باز گردانند، و پس از تلاش و رنج بسیاری که به یمن رسید گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی جان سپرد. عبدالمطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانست که خدای تعالی به منظور حفظ خانه کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را به مردم داد و به آنها گفت:

به شهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان به جای مانده برگیرید، و مردم با

خوشحالی و شوق به شهر باز گشتند.

و گویند:

در آن روز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد، و قبیله خَثعَم که از قبائل دیگر در چپاول گری حریص تر بودند بیش از دیگران غنیمت بردند، و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی به چنگ آوردند. و این بود آنچه از روی هم رفته روایات و تفاسیر اسلامی استفاده می شود.

و اینک چند تذکر

1 - برخی خواسته اند داستان اصحاب فیل را بر آنچه در کتب تاریخی اروپائیان و ساسانیان و لشکرکشی انوشیروان به یمن و نابود شدن لشکر ابرهه در سر زمین حجاز به وسیله آبله وامثال آن منطبق ساخته و با تصرفاتی که در کلمات و تاویلاتی که در عبارات کرده اند به نظر خود جمع بین قرآن کریم و تواریخ نموده اند که نمونه هائی از آن را در ذیل می خوانید:

فرید وجدی در دائره المعارف خود در ماده «عرب» داستان اصحاب فیل و حمله آنها را به مکه ذکر کرده و سپس می گوید:

«فاصابت جیش ابرهه مصیبه اضطرته للرجوع عن عزمه» پس لشکر ابرهه به مصیبتی دچار شد که ناچار شد از تصمیمی که در ویران کردن کعبه و مکه داشت باز گردد ... و سپس سوره مبارکه فیل را ذکر کرده و آنگاه گوید:

«مفسران در تفسیر پرنده های ابابیل گفته اند:

آنها پرندگانی بودند که از دریا بیرون آمده و لشکر ابرهه را با سنگهائی که در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند ...» وی سپس گوید:

«ولی صحیح است که کلام خدا را بر خلاف ظاهر آن حمل کرد به خاطر کثرت استعارات و مجازات در زبان عرب، و قرآن به زبان لغت ایشان نازل شده و صحیح است که گفته

شود آن اتفاق مهمی که بی مقدمه برای لشکر ابرهه پیش آمد به صورت پرندگانی تصویر شد که از آسمان آمده و آنها را به وسیله سنگهای خود سنگ باران کرده اند». (16) و در ماده «ابل» و ابابیل پس از تفسیر لغوی و معنای لفظ ابابیل گوید:

«اما روایات در باره شکلهای این پرندگان بسیار است و همین کثرت اقوال دلیل آنست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره نص صحیح و صریحی یافت نمی شود ...» «و ابن زید گفته:

که آنها پرندگانی بودند که از دریا آمدند، و در رنگ آنها اختلاف کرده اند، برخی گفته اند سفید بودند،

و برخی گویند:

سیاه بوده، و قول دیگر آنکه سبز بودند و منقارهائی همچون منقار پرندگان و دستهائی همچون دست سگان داشتند،

و برخی گفته اند:

سرهاشان همچون سران درندگان بوده ...» «و در باره «سجیل» گفته اند:

گل متحجر بوده، و قول دیگر آنکه گل بوده، و قول سوم آنکه:

سجیل، همان «سنگ و گل» است، و قول دیگر آنکه سنگی بوده که چون به سوار می خورد بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می کرد،

و عکرمه گفته:

پرندگان سنگهائی را که همراه داشتند می زدند و چون به یکی از آنها اصابت می کرد بدنش آبله در می آورد، و عمروبن حارث بن یعقوب از پدرش روایت کرده که پرندگان مزبور سنگ ها را به دهان خود گرفته بودند، و چون می انداختند پوست بدن در اثر اصابت آن تاول می زد و آبله در می آورد».

مؤلف دائره المعارف پس از نقل این سخنان گوید:

«و برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرندگان عبارت بودند
از میکروبهائی که حامل طاعون بودند، و یا پشه مالاریا بودند، و یا میکروب

آبله بوده اند، و در آیه شریفه هم کلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهدشد ...»

وی سپس گوید:

«و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می کنیم، به خصوص که هیچ مانعی نه لغوی و نه علمی برای رد این نظریه وجود ندارد که مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد، و بسیار اتفاق افتاده که طاعون در لشکرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت و نابودی کشانده.» و سپس داستان لشکر کشی ناپلئون را به عکا نقل کرده که پس از چند ماه محاصره لشکرش به طاعون مبتلا شده و به ناچار جان خود و لشکریانش را برداشته و به مصر بازگشت ... (17) که اظهار عقیده کرده بود (18) که «ابابیل» جمع آبله است، و «طیر» هم به معنای سریع است، و اشکال آن را هم ذکر کرده ایم، و نویسنده «اعلام قرآن» یک اظهار نظر دیگری هم کرده که جالب تر از نظر قبلی است و احتمالا جنگ ابابیل و نابودی ابرهه را به خود یمن کشانده و اظهار عقیده کرده که منظور از «حجاره من سجیل» سنگهائی باشد که برای ویران کردن صنعا و شکست ابرهه در منجنیق گذارده بودند،

و در این باره چنین گوید:

«به عقیده بعضی سجیل لغتی از سجین است، و سجین که در قرآن نیز نام آن ذکر شده درکه ای است از جهنم یا طبقه هفتم زمین است. اگر تصویر اخیر را برای سجیل قبول کنیم و از قسمت استعارات ادبی بهره ور شویم با عقیده ای که نسبت به ابابیل در فوق ذکر گردید منافات

و مباینتی به وجود نمی آید. لکن اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به یمن در سال 570 و یا 576 است و مغلوبیت ایشان به وسیله لشکر انوشیروان حمله و جسارت ایشان به کعبه بوده است، و خداوند به وسیله انوشیروان پیروان جسور ابرهه و فرزندان او را کیفر داده است. در صورتی که سومین آیه از سوره فیل اشاره به لشکرکشی ایرانیان باشد دور نیست که «طیر» با «تیار» یا تیاره که بر لشکر ساسانیان اطلاق می شده رابطه ای داشته باشد، و در این صورت آیه چهارم «ترمیهم بحجاره من سجیل» با نوع جنگ ایرانی آن زمان تناسب دارد، زیرا مسلما ایرانیان از قلل جبال یمن استفاده کرده و با منجنیق آنان را سنگ باران کرده اند و یا با منجنیق و سنگ، حصارهای ایشان را به تصرف در آورده اند ...» (19) و نظیر این گونه تاویلات عجیب و غریب را در برخی کتابهای دیگر روز نیز می توانید مشاهده کنید که ما برای نمونه به همین دو قسمت اکتفا می کنیم و وقت خود و شما را بیش از این نمی گیریم ... و ما قبل از هر گونه پاسخی به این سخنان و تاویلات می خواهیم از این آقایان بپرسیم چه اصراری دارید که آیات کریمه قرآن را با تاریخی تطبیق دهید و میان آنها را جمع کنید که صحت و سقم آن معلوم نیست و دستهای مرموز و غیر مرموز و تاریخ نویسان جیره خوار و درباری ساسانیان و دیگران هر یک به نفع خود و اربابانشان و برای کوبیدن حریفان، تاریخ را تحریف کرده اند

تا جائی که گفته اند:

«تاریخ» «تاریک» است و واژه تاریخ از همان واژه تاریک گرفته شده ...!!
و به راستی ما نفهمیدیم منظور از این گفتار فرید وجدی که می گوید:

«... با این ترتیب معقول و منقول با هم موافق خواهند شد» معقول کدام و منقول کدام است، آیا قرآن معقول است یا منقول، و ما نمی دانیم چرا یک معتقد به قرآن کریم و وحی الهی باید این گونه قضاوت کند و چنین رایی را مورد تایید قرار داده و به پسندد ! و یا این گفتار مؤلف اعلام قرآن خیلی عجیب است که می گوید:

«... اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به یمن در سال 570 یا 576 است ...» و این چه ملازمه ای است که میان این دو مطلب برقرار کرده و چه «باید» ی است که خود را ملزم به اعتقاد آن کرده، و چه اصراری به این انطباق ها دارید؟ و اساسا ما در برابر قرآن و تاریخ چه وظیفه ای داریم؟ آیا وظیفه داریم قرآن را با تاریخ منطبق سازیم یا تاریخ را با قرآن، آن هم تاریخ آن چنانی که گفتیم؟ و بهتر است در اینجا برای دقت و داوری بهتر اصل این سوره مبارکه را با ترجمه اش برای شما نقل و آنگاه پاسخ جامعی به این گونه تاویلات داده شود

بسم الله الرحمن الرحیم

«الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل، الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجاره من سجیل، فجعلهم کعصف ماکول».

ترجمه:

آیا ندیدی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟ مگر نیرنگشان را در تباهی نگردانید و

بر آنان پرنده ای گروه گروه نفرستاد و آنها را به سنگی از «سجیل» میزد، و آنان را مانند کاهی خورد شده گردانید. اکنون با توجه و دقت در آیات کریمه این سوره، به خوبی روشن می شود که سیاق این آیات و لسان آن، صورت معجزه و خرق عادت دارد، و یک مطلب تاریخی را نمی خواهد بیان فرماید، مانند سایر داستانهائی که در قرآن کریم با جمله «الم تر ...» آغاز شده مانند این آیه:

«الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت ...» (20)

که مربوط است به داستان گروهی که از ترس مردن از شهرهای خود بیرون رفتند و به امر خدای تعالی مردند و سپس زنده شدند ... به شرحی که در تفاسیر و تواریخ آمده که همه اش صورت معجزه دارد ... و چند آیه پس از آن نیز که داستان طالوت و جالوت در آن ذکر شده و آن نیز به صورت اعجاز نقل شده که فرماید:

«الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی ...» (21)

و هم چنین چند آیه پس از آن که در مورد نمرود و پس از آن داستان یکی دیگر از پیغمبران الهی که معروف است «عزیر» پیغمبر بوده و چنین می فرماید:

«الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ...» (22)

و پس از آن بدون فاصله می فرماید:

«او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحیی هذه الله ...» (23) و به خصوص در آیاتی که به دنبال این جمله «الم تر کیف» نیز آمده مانند:

«الم تر کیف فعل ربک بعاد ...» (24)

که خدای تعالی می خواهد قدرت کامله خود را

در کیفیت نابودی ستمکاران و یاغیان و طغیان گران زمان های گذشته با تمام امکانات و نیروهائی را که در اختیار داشتند گوشزد دیگر طاغیان تاریخ نموده تا عبرتی برای اینان باشد. و هم چنین آیات دیگری که لفظ «کیف» در آنها است، و منظور بیان کیفیت خلقت موجودات و یا کیفیت ذلت و خواری ملتها و نابودی آنها به صورت. اعجاز، و خارج از این جریانات طبیعی می باشد مانند این آیات:

«و امطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبه المجرمین» (25) و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبه المنذرین» (26) (27) و به خصوص آیه اخیر که در باره کیفیت نابودی قوم ثمود نازل شده و از نظر مضمون با داستان اصحاب فیل شبیه است با این تفاوت که در آنجا لفظ «کید» آمده و در اینجا لفظ «مکر» باری این آقایان گویا با این تاویلات و توجیهات خواسته اند جنبه اعجاز را از این معجزه بزرگ الهی بگیرند و آن را قابل خوراک برای اروپائیان و غربیان و دیگر کسانی که عقیده ای به معجزه و کارهای خارق عادت نداشته اند بنمایند، در صورتی که تمام اهمیت این داستان به همین اعجاز آن است، واین داستان به گفته اهل تفسیر از معجزاتی بوده که جنبه ارهاص (28) داشته، و به منظور آماده ساختن زمینه برای ظهور رسول خدا صادر شده، و ملا جلال الدین رومی به صورت زیبائی آن را به نظم آورده و بیان داشته است که گوید:

چشم بر اسباب از چه دوختیم

گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم

هست بر اسباب اسبابی دگر

در سبب منگر در آن افکن نظر

انبیاء در قطع اسباب آمدند

معجزات خویش بر کیوان

زدند

بی سبب مر بحر را بشکافتند

بی زراعت جاش گندم کاشتند

ریگها هم آرد شد از سعیشان

پشم بر ابریشم آمد کشکشان

جمله قرآنست در قطع سبب

عز درویش و هلاک بولهب

مرغ بابیلی دو سه سنگ افکند

لشکر زفت حبش را بشکند

پیل را سوراخ سوراخ افکند

سنگ مرغی کو ببالا پر زند

دم گاو کشته بر مقتول زن

تا شود زنده هماندم در کفن

حلق ببریده جهد از جای خویش

خون خود جوید ز خون پالای خویش

هم چنین ز آغاز ز قرآن تا تمام

رفض اسباب است و علت و السلام

2 - ما در آنچه گفتیم جمودی هم به لفظ نداریم و اگر بتوان معنای صحیحی که با اعجاز این آیات و معنای ظاهری آن منافات نداشته باشد برای آنها پیدا کرد که با سایر نقلها و تواریخ انطباق پیدا کند آن را می پذیریم، و خیال نشود که ما نظر خاصی روی نقلی یا تاریخی از تواریخ اسلامی و یا

غیر اسلامی داریم که نمی خواهیم آنها را بپذیریم بلکه ما تابع واقعیاتی هستیم که قابل پذیرش باشد، مثلا در پاره ای از نقلها و تفاسیر مانند تفسیر فیض کاشانی «ره» آمده که این سنگها به هر کس می رسید بدنش آبله می آورد، و پیش از آن هرگز آبله در آنجا دیده نشد.

و فخر رازی از عکرمه از ابن عباس و سعید بن جبیر نقل کرده که گفته اند:

«لما ارسل الله الحجاره علی اصحاب الفیل لم یقع حجر علی احد منهم الا نفط جلده و ثار به الجدری» (29)

یعنی آن هنگامی که خداوند سنگ را بر اصحاب فیل فرستاد هیچ یک از آن سنگها بر احدی از آنها نخورد جز آنکه پوست بدنش زخم شده و آبله بر آورد. و یا

نقل دیگری که از ابن عباس شده که گفته است چون آن سنگها به لشکریان ابرهه خورد ... «فما بقی احد منهم الا اخذته الحکه، فکان لا یحک (30) هیچ یک از آن لشکریان نماند جز آنکه مبتلا به خارش بدن گردید، و چون پوست بدن خود را می خارید گوشتش می ریخت ... چنانکه پاره ای از این تعبیرات در روایات ما نیز از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده مانند روایتی شده که در روضه کافی و علل الشرایع از امام باقر علیه السلام روایت شده که پس از ذکر وصف آن پرنده ها که سرها و ناخن هائی همچون سرها و ناخن های درندگان داشتند و هر کدام سه عدد از آن سنگها به همراه داشتند یعنی دو عدد به پاها و یکی به منقار.

آنگاه فرمود:

«فجعلت ترمیهم بها حتی جدرت اجسادهم فقتلهم بهاو ما کان قبل ذلک رؤی شییء من الجدری، و لا رؤا ذلک من الطیر قبل ذلک الیوم و لا بعده ...» (31)

یعنی مرغهای مزبور همان سنگها را به ایشان زدند تا اینکه بدنهاشان آبله در آورد و بدانها ایشان را کشت، و پیش از این واقعه چنین آبله ای دیده نشده بود، و نه آنگونه پرنده هائی دیده بودند نه پیش از آن روز و نه بعد از آنروز. اکنون اگر بگوئیم منظور مورخین هم همین است که این سنگها که به وسیله آن پرندگان به بدن لشکریان ابرهه خورد موجب زخم شدن بدنشان و تاول زدن و زخم شدن و سپس مرگ آنها گردید، و همان گونه که قرآن کریم فرمود بدنشان همچون کاه جویده و خورد شده گردید ما از پذیرش آن

امتناعی نداریم، اما اگر بخواهید «سنگ» را بر ذرات گرد و غبار و «طیر» را بر میکروبهای حامل آن ذرات و ابابیل بر خود آبله ها و «عصف ماکول» را بر چرک و خون بدنهای آنها، و یا امثال اینها حمل کنید نمی توانیم بپذیریم، چون مخالف صریح آیات و کلمات قرآنی است.

این داستان از ارهاصات بوده

3 - همانگونه که گفته شد داستان اصحاب فیل جنبه اعجاز داشته، و اگر کسی سئوال کند مگر در معجزه شرط نیست که به دست پیغمبر انجام شود؟ در پاسخ می گوئیم:

برخی از معجزات بوده که جنبه ارهاصی داشته و از ارهاصات بوده، و آنها به اتفاقات خارق العاده و معجزاتی اطلاق می شود که معمولا مقارن با ظهور و یا ولادت پیغمبری اتفاق می افتد مانند اتفاقات شگفت انگیز و خارق العاده دیگری که در شب ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهان واقع شده و در روایات زیادی از روایات ما آمده مانند آنکه در آن شب دریاچه ساوه خشک شد، و آتشکده فارس خاموش گشت و چهارده کنگره در ایوان کسری فرو ریخت ... و امثال آن که شاید در بحثهای آینده بدان اشاره شود، که اینها زمینه ساز ظهور پیغمبری بزرگ بوده است. و ارهاص در لغت عرب به معنای آماده باش و آژیر خطر و آماده کردن مردم برای یک اتفاق مهم می باشد که معمولا مقارن با ولادت پیغمبران بزرگ دیگر نیز چنین اتفاقاتی به وقوع می پیوسته، چنانچه در ولادت موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام نیز وجود داشته است.

پی نوشتها

1 - سیره ابن هشام ج 1 ص 156.

2 - تاریخ پیامبر اسلام تالیف مرحوم آیتی ص 47.

3 - در پاورقی سیره آمده که نامش رقیه بوده.

4 - سیره ابن هشام ج 1 ص 157 - 155.

5 - سیره ابن هشام ج 1 ص 157 - 155.

6 - مناقب آل ابیطالب - ط قم - ج 1 ص 26. و پاورقی سیره ابن هشام ج 1 ص 156.

7 - سیره

ابن هشام (پاورقى) ج 1 ص 158.

8 - مقريزى كه بيشترين قولها را در اين باره جمع آورى كرده در كتاب خود «امتاع الاسماع: «3» گويد:

تاريخ ولادت آن حضرت را برخى روز دوشنبه 12 ربيع الاول، و برخى شب دوم همين ماه، و برخى شب سوم، و برخى دهم و برخى هشتم اين ماه گفته اند،

و برخى گفته اند:

ولادت آن حضرت در روز دوازدهم رمضان در وقت طلوع فجر انجام شد. و اين گفتار زبير بن به كار است كه گر چه شاذ است ولى با گفتار ديگرى كه از علماء نقل شده كه زمان حمل ايام تشريق (يعنى يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ذى الحجه) بوده سازگار است. و سال ولادت را نيز «عام الفيل» گفته اند كه برخى 50 روز پس از آمدن اصحاب فيل، وبرخى يک ماه، و برخى 40 روز و برخى حدود دو ماه، و برخى 58 روز، و برخى ده سال، و برخى سى سال دانسته و برخى گفته اند:

آن حضرت پانزده سال پيش از داستان اصحاب فيل به دنيا آمد،

و برخى گفته اند:

چهل سال،

و برخى گفته اند:

همان روز

و برخى گفته اند:

بيست و سه سال پس از عام الفيل. و قول ديگر تاريخ ولادت آن حضرت آن است كه در ماه صفر به دنيا آمد، و قول ديگر روز عاشورا، و قول سوم ربيع الآخر مقريزى پس از نقل اقوال ذكر شده گويد:

راجح در اين اقوال آن است كه بگوئيم:

آن حضرت در همان عام الفیل در سال چهل و دوم سلطنت انوشیروان به دنیا آمده که مصادف با سال 881 غلبه اسکندر مقدونی بر دارا است، و آن سال 1316 از سلطنت بخت نصر بوده است.

نگارنده

گوید:

تازه این آقای مقریزی قول هفدهم ربیع الاول را که بیشتر شیعیان گفته اند، و نیز قول دهم ربیع الاول را که ابن اثیر در اسد الغابه ذکر کرده، و برخی اقوال دیگر را نیز نقل نکرده است.

9 - البته در میان محدثین شیعه نیز مرحوم ثقه الاسلام کلینی با اهل سنت در تاریخ ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم عقیده است و دوازدهم ربیع الاول را اختیار کرده که مرحوم مجلسی احتمال تقیه را در آن داده است.

10 - بحار الانوار ج 15 ص 254 - 250.

11 - سوره توبه آیه 37 یعنی «نسیء» افزایش در کفر است که کافران را به جهل و گمراهی کشد سالی ماه حرام را حلال می شمرند و سالی دیگر حرام تا ماه هائی را که خدا حرام کرده پایمال کنند و حرام خدا را حلال گردانند، اعمال زشت آنها در نظرشان جلوه کرده وخدا مردمان کافر را هدایت نخواهد کرد.

12 - بحار الانوار ج 15 ص 251.

13 - فروغ ابدیت ج 1 ص 125.

14 - بحار الانوار ج 15 ص 250. مناقب ج 1 ص 172.

15 - «الموضوعات الکبیر» علی قاری - ط کراچی - ص 136.

16 - دائره المعارف ج 6 ص 254 - 253.

17 - دائره المعارف ج 1 ص 34 - 33.

18 - به قسمت (ب) از صفحه 9 تا 11 همین کتاب مراجعه نمائید.

19 - اعلام قرآن خزائلی ص 159 - 160.

20 - سوره بقره آیه 243.

21 - آیه 246.

22 - آیه 258.

23 - آیه 259.

24 - سوره فجر آیه 6.

25 - سوره اعراف آیه 84.

26 - سوره یونس آیه 73.

27 -

سوره نمل آیه 51.

28 - معنای ارهاص را در صفحات آینده انشاء الله تعالی می خوانید.

29 - تفسیر مفاتیح الغیب ج 32 ص 100.

30 - بحار الانوار ج 15 ص 138.

31 - بحار الانوار ج 15 ص 142 و 159.

قسمت پنجم

بشارتهای انبیاء الهی و دیگران در باره ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله

این بحث را ما با تفصیل بیشتری در کتاب «زندگانی پیغمبر اسلام» آورده ایم، و برخی از اهل تحقیق به تفصیل در این باره قلم فرسائی کرده و حتی جداگانه کتاب نوشته اند که از آن جمله می توان کتاب «راه سعادت» استاد فقید و محقق ارزشمند مرحوم شعرانی و مقاله محققانه دیگری را که در کتاب «خاتم پیغمبران» در این باره درج شده نام برد که چون با مقاله ما که درباره تاریخ تحلیلی اسلام است چندان ارتباطی ندارد و بیشتر با بحث نبوت خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط دارد تا با بحث ما و به اصطلاح یک بحث کلامی است نه تاریخی، نمی توانیم وقت خود و شما را با این بحث گسترده و عمیق بگیریم، ولی به همان مقدار که مربوط به تاریخ می شود یک اشاره اجمالی نموده و می گذریم:

طبق روایات زیادی که در کتابهای تاریخی و حدیث وسیره داریم بشارتهای زیادی از پیمبران گذشته و دانشمندان و کاهنان در باره ظهور پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده که به اجمال و تفصیل از ظهور و ولادت و بعثت آن حضرت خبر داده اند، و علامه مجلسی «ره» در کتاب بحار الانوار در این باره بابی جداگانه تحت عنوان «باب البشائر بمولده و نبوته» منعقد کرده که بسیاری از آن روایات را در آنجا گرد آورده. و بهر صورت قسمتی

از این روایات همان هائی است که در تورات و انجیل آمده مانند:

آیه 14 و 15 از کتاب یهودا که می گوید:

«لکن خنوخ «ادریس» که هفتم از آدم بود در باره همین اشخاص خبر داده گفت اینک خداوند با ده هزار از مقدسین خود آمد تا برهمه داوری نماید و جمیع بی دینان را ملزم سازد و بر همه کارهای بی دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی دین بخلاف او گفتند ...» که ده هزار مقدس فقط با رسول خدا صلی الله علیه و آله تطبیق می کند که در داستان فتح مکه با او بودند. به خصوص با توجه به این مطلب که این آیه از کتاب یهودا مدتها پس از حضرت عیسی علیه السلام نوشته شده. و از آن جمله در سفر تثنیه باب 33 آیه 2 چنین آمده:

«و گفت خدا از کوه سینا آمد و برخاست از سعیر به سوی آنها و درخشید از کوه پاران و آمد با ده هزار مقدس از دست راستش با یک قانون آتشین ...». که طبق تحقیق جغرافی دانان منظور از «پاران» - یا فاران مکه است، و ده هزار مقدس نیز چنانچه قبلا گفته شد فقط قابل تطبیق با همراهان و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و در فصل چهاردهم انجیل یوحنا: 16، 17، 25، 26 چنین است:

«اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید، و من از پدر خواهم خواست و او دیگری را که فارقلیط است به شما خواهد داد که همیشه با شما خواهد بود، خلاصه حقیقتی که جهان آن را نتواند پذیرفت زیرا که

آن را نمی بیند و نمی شناسد، اما شما آن را می شناسید زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود. اینها را به شما گفتم مادام که با شما بودم اما فارقلیط روح مقدس که او را پدر به اسم من می فرستد او همه چیز را به شما تعلیم دهد و هرآنچه گفتم بیاد آورد». که بر طبق تحقیق کلمه «فارقلیط» که ترجمه عربی «پریکلیتوس» است به معنای «احمد» است و مترجمین اناجیل از روی عمد یا اشتباه آن را به «تسلی دهنده» ترجمه کرده اند و در فصل پانزدهم: 26 چنین است:

«لیکن وقتی فارقلیط که من او را از جانب پدر می فرستم و او روح راستی است که از جانب پدر عمل می کند و نسبت به من گواهی خواهد داد».

و در فصل شانزدهم: 7، 12، 13، 14 چنین است:

«و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم فارقلیط نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم اکنون بسی چیزها دارم که به شما بگویم لیکن طاقت تحمل ندارید، اما چون آن خلاصه حقیقت بیاید او شما را بهر حقیقتی هدایت خواهد کرد، زیرا او از پیش خود تکلم نمی کند آنچه می شنود خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد» و قسمتی دیگر آنهائی است که از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی و کاهنان و منجمان و دیگران نقل شده مانند سخنان دانشمندان یهودی بنی قریظه که با «تبع» پادشاه یمن گفتند (1) و سخنان عبدالله بن سلام (2) و آنچه از سیف بن ذی یزن نقل شده (3)، و سخنان «بحیرا»

و «نسطورا» (4) و «سطیح» و «شق» (5) و «قس بن ساعده» (6) یکی از بزرگان مسیحیت و روایت ابو المویهب راهب (7) و «زید بن نفیل» (8) که باز هم برای نمونه بداستان زیر که خلاصه ای از نقل ابن اسحاق در سیره است توجه نمائید:

ابن هشام مورخ مشهور در تاریخ خود می نویسد:

(9) ربیعه بن نصر که یکی از پادشاهان یمن بود خواب وحشتناکی دید و برای دانستن تعبیر آن تمامی کاهنان و منجمان را به دربار خویش احضار کرد و تعبیر خواب خود را از آنها خواستار شد.

آنها گفتند:

خواب خود را بیان کن تا ما تعبیر کنیم؟

ربیعه در جواب گفت:

من اگر خواب خود را بگویم و شما تعبیر کنید به تعبیر شما اطمینان ندارم ولی اگر یکی از شما تعبیر آن خواب را پیش از نقل آن بگوید تعبیر او صحیح است.

یکی از آنها چنین گفت:

چنین شخصی را که پادشاه می خواهد فقط دو نفر هستند یکی «سطیح» و دیگری «شق» که این دو کاهن می توانند خواب را نقل کرده و تعبیر کنند. ربیعه به دنبال آن دو فرستاد و آنها را احضار کرد، سطیح قبل از «شق» به دربار ربیعه آمد و چون پادشاه جریان خواب خود را بدو گفت،

سطیح گفت:

آری در خواب گلوله آتشی را دیدی که از تاریکی بیرون آمد و در سرزمین تهامه در افتاد و هر جانداری را در کام خود فرو برد!

ربیعه گفت:

درست است اکنون بگو تعبیر آن چیست؟

سطیح اظهار داشت:

سوگند بهر جانداری که در این سرزمین زندگی می کند که مردم حبشه به سرزمین شما فرود آیند و آن را بگیرند.

پادشاه با وحشت پرسید:

این داستان در زمان سلطنت من

صورت خواهد گرفت یا پس از آن؟

سطیح گفت:

نه: پس از سلطنت تو خواهد بود.

ربیعه پرسید:

آیا سلطنت آنها دوام خواهد یافت یا منقطع می شود !

گفت:

نه پس از هفتاد و چند سال سلطنت شان منقطع می شود !

پرسید:

سلطنت آنها به دست چه کسی از بین می رود؟

گفت:

به دست مردی به نام ارم بن ذی یزن که از مملکت عدن بیرون خواهد آمد.

پرسید:

آیا سلطنت ارم بن ذی یزن دوام خواهد یافت؟

گفت:

نه آن هم منقرض خواهد شد.

پرسید:

به دست چه کسی؟

گفت:

به دست پیغمبری پاکیزه که از جانب خدا بدو وحی می شود.

پرسید:

آن پیغمبر از چه قبیله ای خواهد بود؟

گفت:

مردی است از فرزندان غالب بن فهر بن مالک بن نصر که پادشاهی این سرزمین تا پایان این جهان در میان پیروان او خواهد بود.

ربیعه پرسید:

مگر این جهان پایانی دارد؟

گفت:

آری پایان این جهان آنروزی است که اولین و آخرین در آن روز گرد آیند و نیکو کاران به سعادت رسند و بد کاران بدبخت گردند. ربیعه گفت:

آیا آنچه گفتی خواهد شد؟

سطیح پاسخ داد:

آری سوگند به صبح و شام که آنچه گفتم خواهد شد. پس از این سخنان «شق» نیز به دربار ربیعه آمد و او نیز سخنانی نظیر گفتار «سطیح» گفت و همین جریان موجب شد تا ربیعه در صدد کوچ کردن به سرزمین عراق برآید و به شاپور – پادشاه فارس - نامه ای نوشت و از وی خواست تا او و فرزندانش را در جای مناسبی در سرزمین عراق سکونت دهد و شاپور نیز سرزمین «حیره» را - که در نزدیکی کوفه بوده - برای سکونت آنها در نظر گرفت و ایشان را بدانجا منتقل کرد، و نعمان بن منذر - فرمانروای مشهور حیره - از فرزندان ربیعه بن

نصر است. و بالاخره می رسیم به اشعاری که ادیب الممالک فراهانی در آن قصیده معروف خود سروده و مطلع آن چنین است:

برخیز شتربانا بر بند کجاوه

کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه

وز طول سفر حسرت من گشت علاوه

بگذر به شتاب اندر از رود سماوه

در دیده من بنگر دریاچه ساوه

وز سینه ام آتشکده فارس نمودار

تا آنکه گوید:

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید

کاری که تو می خواهی از فیل نیاید

رو تا به سرت طیر ابابیل نیاید

بر فرق تو و قوم تو سجیل نیاید

تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید

تاکید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند به تو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه

بسپار به زودی شتر سبط کنانه

برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه

بنویس به نجاشی اوضاع، شبانه

آگاه کُنَش از بد اطوار زمانه

وز طیر ابابیل یکی بر بنشانه

کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

تا آنجا که در باره ولادت آن حضرت گوید:

این است که ساسان به دساتیر خبر داد

جاماسب به روز سوم تیر خبر داد

بر بابک برنا پدر پیر خبر داد

بودا به صنم خانه کشمیر خبر داد

مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد

وان کودک ناشسته لب از شیر خبر داد

ربیون گفتند و نیوشیدند احبار

از شق و سطیح این سخنان پرس زمانی

تا بر تو بیان سازند اسرار نهانی

گر خواب انوشروان تعبیر ندانی

از کنگره کاخش تفسیر توانی

بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی

آرد به مدائن درت از شام نشانی

بر آیت میلاد نبی سید مختار

فخر دو جهان خواجه فرخ رخ اسعد

مولای زمان مهتر صاحبدل امجد

آن سید مسعود و خداوند مؤید

پیغمبر محمود ابو القاسم احمد

وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد

این بس که خدا گوید «ما کان

محمد»

بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

اندر کف او باشد از غیب مفاتیح

و اندر رخ او تابد از نور مصابیح

خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح

نوش لب لعلش به روان سازد تفریح

قدرش ملک العرش به ما ساخته تصریح

وین معجزه اش بس که همی خواند تسبیح

سنگی که ببوسد کف آن دست گهر بار

ای لعل لبت کرده سبک سنگ گهر را

وی ساخته شیرین کلمات تو شکر را

شیروی به امر تو درد ناف پدر را

انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را

تقدیر بمیدان تو افکنده سپر را

واهوی ختن نافه کند خون جگر را

تا لایق بزم تو شود نغز و بهنجار

موسی ز ظهور تو خبر داد به یوشع

ادریس بیان کرده به اخنوخ و همیلع

شامول به یثرب شده از جانب تبع

تا بر تو دهد نامه آن شاه سمیدع

ای از رخ دادار برانداخته برقع

بر فرق تو بنهاده خدا تاج مرصع

در دست تو بسپرده قضا صارم تبار

و البته در مورد بشارتهائی که نمونه اش را در عهد جدید و قدیم و انجیل و غیره خواندید تذکر این نکته که در سخن بعضی از نویسندگان نیز دیده می شود ضروری است که چون غرض از ذکر این بشارتها در کلمات انبیاء و بزرگان گذشته اطلاع یافتن طبقه خاصی از آیندگان یعنی دانشمندان و محققانی بود که تا حدودی ملهم باشند و مغرضان و منحرفان نتوانند به آنها دستبرد زده و از تحریف و تصحیف مصون بماند از این رو این بشارتها معمولا دارای خصوصیات زیر است:

1 - بشارتها معمولا واضح و روشن نیست و عموما در قالب استعارات و کنایات ذکر شده ...

2 - در این بشارتها نام رسمی پیمبران که بدان نام خوانده می شدند ذکر نشده

و معمولا اوصاف و خصوصیات اخلاقی آنان ذکر شده مانند لفظ «مسیح» که در باره حضرت عیسی در بشارات آمده و «فارقلیط» که در بشارات رسول خدا ذکر گردیده ...

3 - در بشارات زمان و مکان نیز معمولا بدان معنی و مفهومی که نزد ما دارد ذکر نشده و به طور رمز و کنایه ذکر شده چنانچه در اخبار غیبیه ائمه اطهار و به خصوص امیر مؤمنان علیه السلام و روایات علائم ظهور نیز این خصوصیت بچشم می خورد که به خاطر رعایت همان جهتی که ذکر شد به صورت رمز و اشاره و کنایه مطلب را بیان فرموده اند ... و به گفته یکی از نویسندگان «مصلحت خداوندی ایجاب می کرد که این بشارات مانند زیبائیهای طبیعت که محفوظ می ماند یا مانند صندوقچه جواهر فروشان که به دقت حفظ می شود در لفافه ای از اشارات محفوظ بماند تا مورد استفاده نسلهای بعد که بیشتر با عقل و دانش سر و کار دارند قرار گیرد». (10)

چه حوادثی در شب ولادت رخ داد

در روایات ما آمده است که در شب ولادت آن حضرت حوادث مهم و اتفاقات زیادی در اطراف جهان به وقوع پیوست که پیش از آن سابقه نداشت و یا اتفاق نیفتاده بود که از جمله «ارهاصات» بوده بدانگونه که در داستان اصحاب فیل ذکر شد، و در قصیده معروف برده نیز آمده که چند بیت آن چنین است:

یوم تفرس منه الفرس

انهم قد انذروا بحلول البؤس و الفئم

و بات ایوان کسری و هو منصدع

کشمل اصحاب کسری غیر ملتئم

النار خامده الانفاس من اسف علیه

و النهر ساهی العین من سدم و ساء ساوه ان غاضت بحیرتها و رد واردها بالغیظ حین ظم کان بالنار ما

بالماء من بلل حزنا و بالماء ما بالنار من ضرم

و شايد جامعترين حديث در اين باره حديثى است كه مرحوم صدوق «ره» در كتاب امالى به سند خود از امام صادق عليه السلام روايت كرده و ترجمه اش چنين است كه آن حضرت فرمود:

ابليس به آسمانها بالا مى رفت و چون حضرت عيسى عليه السلام به دنيا آمد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آسمان بالا مى رفت، و هنگامى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله به دنيا آمد از همه آسمانهاى هفت گانه ممنوع شد، و شياطين به وسيله پرتاب شدن ستارگان ممنوع گرديدند، و قريش كه چنان ديدند گفتند:

قيامتى كه اهل كتاب مى گفتند بر پا شده ! عمرو بن اميه كه از همه مردم آن زمان به علم كهانت و ستاره شناسى داناتر بود بدانها گفت:

بنگريد اگر آن ستارگانى است كه مردم به وسيله آنها راهنمائى مى شوند و تابستان و زمستان از روى آن معلوم گردد پس بدانيد كه قيامت بر پا شده و مقدمه نابودى هر چيز است و اگر غير از آنها است امر تازه اى اتفاق افتاده. و همه بتها در صبح آن شب به رو در افتاد و هيچ بتى در آن روز بر سر پا نبود، و ايوان كسرى در آن شب شكست خورد و چهارده كنگره آن فرو ريخت. و درياچه ساوه خشك شد. و وادى سماوه پر از آب شد. آتشكده هاى فارس كه هزار سال بود خاموش نشده بود در آن شب خاموش گرديد. و مؤبدان فارس در خواب ديدند شترانى سخت اسبان عربى را يدک مى كشند و از دجله عبور كرده و در بلاد آنها

پراکنده شدند، و طاق کسری از وسط شکست خورد و رود دجله در آن وارد شد. و در آن شب نوری از سمت حجاز بر آمد و همچنان به سمت مشرق رفت تا بدانجا رسید، فردای آن شب تخت هر پادشاهی سرنگون گردید و خود آنها گنگ گشتند که در آن روز سخن نمی گفتند.

دانش کاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گردید، وهر کاهنی که بود از تماس با همزاد شیطانی خود ممنوع گردید و میان آنها جدائی افتاد.

آمنه گفت:

به خدا فرزندم که بر زمین قرار گرفت دستهای خود را بر زمین گذارد و سر به سوی آسمان بلند کرد و بدان نگریست، و نوری از من تابش کرد و در آن نور شنیدم گوینده ای می گفت:

تو آقای مردم را زادی او را محمد نام بگذار. آنگاه او را به نزد عبدالمطلب بردند و آنچه را مادرش آمنه گفته بود به عبدالمطلب گزارش دادند، عبدالمطلب او را در دامن گذارده گفت:

الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطیب الاردان قد ساد فی المهد علی الغلمان ستایش خدائی را که به من عطا فرمود این فرزند پاک و خوشبو را که در گهواره بر همه پسران آقا است. آنگاه او را به ارکان کعبه تعویذ کرد. (11) و در باره او اشعاری سرود.

و ابلیس در آن شب یاران خود را فریاد زد (و آنها را به یاری طلبید) و چون اطرافش جمع شدند بدو گفتند:

ای سرور چه چیز تو را به هراس و وحشت افکنده؟

گفت:

وای بر شما از سر شب تا به حال اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می بینم و به طور قطع در روی زمین اتفاق

تازه و بزرگی رخ داده که از زمان ولادت عیسی بن مریم تاکنون سابقه نداشته، اینک بگردید و به بینید این اتفاق چیست؟ آنها پراکنده شدند و برگشتند و اظهار داشتند:

ما که تازه ای ندیدیم.

ابلیس گفت:

این کار شخص من است آنگاه در دنیا به جستجو پرداخت تا به حرم - مکه - رسید، و مشاهده کرد فرشتگان اطراف آن را گرفته اند، خواست وارد حرم شود که فرشتگان بر او بانگ زده مانع ورود او شدند، به سمت غار حری رفت و چون گنجشکی گردید و خواست در آید که جبرئیل بر او نهیب زد:

برو ای دور شده از رحمت حق !

ابلیس گفت:

ای جبرئیل از تو سؤالی دارم؟

گفت:

بگو،

پرسید:

از دیشب تاکنون چه تازه ای در زمین رخ داده؟

پاسخ داد:

محمد - صلی الله علیه و آله - به دنیا آمده.

شیطان پرسید:

مرا در او بهره ای هست؟

گفت:

نه.

پرسید:

در امت او چطور؟

گفت:

آری.

ابلیس که این سخن را شنید گفت:

خشنود و راضیم. و در حدیث دیگری که در کتاب کمال الدین نقل کرده چنین است که در شهر مکه شخصی یهودی سکونت داشت و نامش یوسف بود، وی هنگامی که ستارگان را در حرکت و جنبش مشاهده کرد با خود گفت:

این تحولات آسمانی به خاطر ولادت همان پیغمبری است که در کتابهای ما ذکر شده که چون به دنیا آید شیاطین رانده شوند و از رفتن به آسمانها ممنوع گردند. و چون صبح شد به مجلسی که چند تن از قریش در آن بودند آمد و بدانها گفت:

آیا دوش در میان شما مولودی به دنیا آمده؟

گفتند:

نه.

گفت:

سوگند به تورات که وی به دنیا آمده و آخرین پیمبران است و اگر اینجا متولد نشده حتما در فلسطین متولد گشته

است. این گفتگو گذشت و چون قریشیان متفرق شدند و به خانه های خود رفتند داستان گفتگوی با آن یهودی را با زنان و خاندان خود بازگو کردند و آنها گفتند:

آری دیشب در خانه عبدالله بن عبدالمطلب پسری متولد شده. این خبر را به گوش یوسف یهودی رساندند،

وی پرسید:

آیا این مولود پیش از آنکه من از شما پرسش کردم به دنیا آمده یا بعد ازآن؟

گفتند:

پیش از آن !

گفت:

آن مولود را به من نشان دهید.

قریشیان او را به درب خانه آمنه آوردند و بدو گفتند:

فرزند خود را بیاور تا این یهودی او را به بیند، و چون مولود را آوردند و یوسف یهودی او را دیدار کرد جامه از شانه مولود کنار زد و چشمش به خال سیاه و درشتی که روی شانه وی بود بیفتاد در این وقت قرشیان مشاهده کردند که حالت غش بر آن مرد یهودی عارض شد و بزمین افتاد قرشیان تعجب کرده و خندیدند.

یهودی برخاست و گفت:

آیا می خندید؟ باید بدانید که این پیغمبر پیغمبر شمشیر است که شمشیر در میان شما می نهد ... قرشیان متفرق شده و گفتار یهودی را برای یکدیگر تعریف می کردند. و در حدیثی که مرحوم کلینی شبیه به روایت بالا از مردی از اهل کتاب نقل کرده آن مرد کتابی به قرشیان که ولید بن مغیره و عتبه بن ربیعه و دیگران در میانشان بود رو کرده و گفت:

نبوت از خاندان بنی اسرائیل خارج شد و به خدا این مولود همان کسی است که آنها را پراکنده و نابود سازد! قریش که این سخن را شنیدند خوشحال شدند، مرد کتابی که دید آنها خشنود شدند بدیشان گفت:

خورسند شدید!

به خدا سوگند این مولود چنان سطوت و تسلطی بر شما پیدا کند که زبانزد مردم شرق و غرب گردد.

ابوسفیان از روی تمسخر گفت:

او به مردم شهر خود تسلط می یابد! و نظیر آنچه در روایات ما آمده برخی از این حوادث در روایات اهل سنت نیز ذکر شده اما در بسیاری از آنها این حوادث قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر شده نه مقارن ولادت. مانند روایاتی که در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و جاهای دیگر است و در صحیح بخاری نیز از ابن عباس روایت شده (12) و فخر رازی نیز در تفسیر آیه شریفه «فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا» (13) در مورد منع شیاطین از نفوذ در آسمانها و تیرهای شهاب همین گفتار را داشته و اقوالی در این باره نقل کرده (14) و از ابی بن کعب نیز حدیثی در این مورد نقل کرده اند که گفته است:

«لم یرم بنجم منذ رفع عیسی علیه السلام حتی بعث رسول الله - صلی الله علیه و آله -» (15) و در اشعار بعضی از شاعران عرب نیز قسمتی از این حوادث در مورد مبعث آمده مانند اشعار زیر که از شاعری به نام قیروانی نقل شده که می گوید:

و صرح کسری تداعی من قواعده و انفاض منکسر الاوداج ذامیل و نار فارس لم توقد و ما خمدت مذالف عام و نهر القوم لم یسل خرت لمبعثه الاوثان و انبعثت ثواقب الشهب ترمی الجن بالشعل یک سئوال اکنون جای یک سئوال هست که اگر کسی بگوید:

آیا نظیر آنچه در این روایات آمده در کتابهای تاریخی و روایات غیراسلامی هم

ذکری از آنها شده یا نه؟ که ما در پاسخ این سئوال می گوئیم:

اولا اگر حدیث و روایتی از نظر سند و صدور از امام معصوم علیه السلام برای ما ثابت شد دیگر کدام روایت و تاریخی برای ما معتبر تر از آن حدیث و روایت می تواند باشد، و همه بحثها در همان قسمت اول واعتبار سند و به اصطلاح «صغرای قضیه» است، ولی پس از اثبات دیگر استبعاد و زیر سئوال بردن حدیث، جز ضعف ایمان و تاریخ زدگی محمل دیگری نمی تواند داشته باشد، وگرنه کدام تاریخ و روایتی معتبر تر از آن تاریخ و روایتی است که از منبع وحی الهی سرچشمه گرفته باشد و کدام داستان و حدیثی محکمتر از داستان و حدیثی است که از زبان پیمبران و ائمه معصوم علیهم السلام صادر گردیده باشد! مگر نه این است که سرچشمه پر فیض و زلال همه علوم آنهایند؟ و معیار صحت و سقم همه دانشهای بشری گفتار آنها است؟ و ثانیا - می گوئیم:

مگر تاریخ صحیح و دست نخورده ای از گذشتگان و زمانهای قدیم در دست داریم که ما بتوانیم این روایات را با آنها منطبق ساخته و یا تاییدی از آنها بگیریم؟ جائی که مقدس ترین کتابها مانند تورات و انجیل با آن همه نسخه های متعددی که معمولا از آنها در دست مردم آن زمانها بوده و جمله جمله و کلمه به کلمه آنها مورد احترام و متن دستورات دینی آنها بوده از دستبرد و تحریف و تصحیف و اسقاط در امان نبوده، و طاغوتهای زمان و جیره خوارانشان احکام و فرامین آنها را به نفع ایشان تغییر داده و یا اسقاط کرده اند،

دیگر چگونه کتابهای تاریخی معدودی که در زوایای کتابخانه ها با نسخه های خطی منحصر به فرد یا انگشت شماری وجود داشته می تواند مورد اعتماد باشد؟ و ثالثا - بر فرض که چنین تاریخی وجود داشته باشد که اوضاع و احوال آن زمانها را نوشته و ثبت کرده باشد آیا همه وقایعی که در آن زمانها اتفاق افتاده در تاریخها ثبت و نگارش شده؟ و آیا وسائل ارتباطی آنچنان بوده که تاریخ نگاران بتوانند از هر اتفاقی که در گوشه و کنار جهان آن روز اتفاق می افتاده مطلع گردند و آن را در تاریخ ثبت کنند؟ مگر امروزه با تمام این وسائل ارتباطی و مخابراتی و رادیوها و تلویزیونها و ماهواره ها و ... چنین کاری انجام شده و چنین ادعائی می توان کرد؟ ... مگر وسائل ارتباطی جهان آزادند و مستقلانه و به دور از سیاستها و اختناقها و خارج از کانالهای مخصوص و صافیهای انحصاری می توانند کوچکترین خبری را منتشر کنند؟ آن هم خبری که به صورت معجزه آسمانی برای شکست یک قدرت طاغوتی و یک دربار سلطنتی به وقوع پیوسته باشد ...؟ مگر معجزاتی امثال «شق القمر» که وقوع آن مورد اتفاق همه مسلمانان می باشد و به گفته دکتر سعید بوطی - نویسنده مصری - در کتاب فقه السیره از امور متفق علیه در نزد علماء و دانشمندان اسلامی است در تاریخهای گذشته نقل شده ...؟ و بلکه معجزات انبیاء گذشته مانند سرد شدن آتش بر ابراهیم خلیل علیه السلام و شکافته شدن دریا به وسیله عصای موسی و اژدها شدن و بلعیدن آن تمام مارهای جادوئی ساحران و زنده شدن مردگان به دعای حضرت مسیح

وامثال آن جز در کتابهای مقدس و مذهبی در تاریخها و روایات دیگر آمده و ذکری از آنها دیده می شود؟! ... و حقیقت آن است که تاریخ نویسان و وقایع نگاران گذشته در انحصار طاغوتهای زمان بوده - چنانچه امروزه نیز عموما این گونه است و بشر هنوز نتوانسته خود را از قید و بند ایشان آزاد سازد – و انبیاء الهی نیز پیوسته بر ضد همان طاغوتها قیام می کرده و مبارزه داشتند، و آنها همواره در صدد از بین بردن انبیاء و محو نام و آثار ایشان بوده و بهر وسیله می خواسته اند آنها را افرادی ماجراجو و بی شخصیت و افساد گر معرفی کنند، و هرگز اجازه نمی دادند آنها را به عنوان مردانی الهی که قدرت انجام معجزه را دارند معرفی کنند، و به همین دلیل معجزاتی را که به وسیله ایشان انجام می شده انکار کرده و یا توجیه می نمودند، و اگر کتابهای آسمانی و روایات مذهبی نبود اثری از این معجزات به جای نمانده و به دست ما نرسیده بود ... چنانچه اکنون نیز ما در انقلاب اسلامی خود که یک انگیزه مذهبی داشته و ادامه آن را نیز بیاری خدا همان انگیزه مذهبی و عشق شهادت طلبی در راه خدا و دین، تضمین کرده و بر ضد طاغوتهای شرق و غرب قیام کرده همین شیوه تبلیغی را می بینیم که هر حرکتی به نفع این انقلاب در داخل و یا خارج بشود مانند راهپیمایی میلیونی و غیر میلیونی که در داخل و یا خارج انجام می گیرد اصلا منعکس نمی شود و در رادیوها و وسائل ارتباط جمعی ذکری از آن نمی شود، اما کوچکترین حرکت

ضدانقلاب - مانند اجتماعات اندکی که جمعا به صد نفر نمی رسد با آب و تاب در همه رسانه های گروهی به عنوان یک حرکت ضد رژیم نه یک بار بلکه چند بار پخش می گردد. و به همین دلیل ما می گوئیم انگیزه و نیازی برای تحقیق در تاریخهای گذشته نداریم و اگر هم تتبع کنیم معلوم نیست به جائی برسیم، مگر اینکه بخواهیم بهر وسیله و هر ترتیبی که شده تاییدی از تاریخ برای این روایات پیدا کنیم اگر چه مجبور شویم برای تطبیق این روایات با تاریخ دست به توجیه و تاویلهای نامربوط بزنیم، چنانچه نظیر آن را در داستان اصحاب فیل ذکر کرده و شنیدید و خواندید، که ما آن عمل را محکوم کرده و دلیل بر ضعف ایمان و غرب زدگی و تاریخ زدگی و غیره دانستیم ...

پی نوشتها

1 - زندگانی پیغمبر اسلام تالیف نگارنده ص 40.

2 - بحارالانوار ج 15 ص 180 - 186.

3 - بحارالانوار ج 15 ص 180 - 186.

4 و 5 و 6 - زندگانی پیغمبر اسلام ص 77 و 89 و 38 و 42.

7 - اکمال الدین ص 111 و 112.

8 - زندگانی پیغمبر اسلام ص 41.

9 - آنچه ذیلا از سیره ابن هشام نقل کرده ایم تلخیص شده است.

10 - خاتم پیغمبران ج 1 ص 502.

11 - یعنی او را به کنار خانه کعبه آورد و برای سلامتی و پناه او از شر شیاطین و دشمنان، بدنش را به چهار گوشه کعبه مالید.

12 - صحیح البخاری ج 6 ص 73.

13 - سوره جن آیه 9.

14 - مفاتیح الغیب ج 8 ص 241.

15 - بحار الانوار ج 15 ص 331.

قسمت ششم

پیوند رسول خدا صلی الله علیه و آله با یثرب (مدینه) و ماجرای دوران رضاع و شیرخوارگی

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم است و شاید لازم بود پیش از این تذکر داده شود، و در سفر رسول خدا در شش سالگی به یثرب، دخالت داشته و بلکه می توان گفت در هجرت آن حضرت به یثرب و انتخاب آن شهر برای هجرت بی اثر نبوده، پیوند نسبی آن حضرت با یثرب بود، زیرا همانگونه که می دانیم هاشم بن عبدمناف جد آن بزرگوار در یکی از سفرهای خود به یثرب با «سلمی» دختر عمر بن زید ... خزرجی - که از طائفه بنی عدی بن نجار بود - ازدواج کرد، و عبدالمطلب پدر عبدالله - و جد رسول خدا – از همین زن متولد شد، و مدتی هم در همان شهر یثرب (مدینه) بود تا هنگامی که هاشم بن عبد مناف از دنیا رفت برادرش - مطلب

بن عبد مناف - به مدینه رفت و عبدالمطلب را که نامش «شیبه الحمد» و نام اولش «عامر» بود با اصرار زیادی از مادرش سلمی باز گرفته و با خود به مکه برد، و چون هنگام ورود به مکه پشت سر عمویش مطلب سوار شده و صورتش در اثر آفتاب بیابان حجاز رنگین شده بود مردم مکه خیال کردند آن پسرک برده مطلب است که از یثرب یا جای دیگر خریداری کرده و به او «عبد المطلب» گفتند، و با اینکه مطلب بارها به مردم گفت که او برادرزاده وی و فرزند هاشم است ولی همان نام عبدالمطلب برای او معروف گردید و نام اصلی وی یعنی «شیبه الحمد» از یاد رفت.

وفات عبد الله

مشهور آن است که عبدالله قبل از آنکه فرزند بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا بیاید در مدینه از دنیا رفت، و در همان شهر در جائی به نام «دار النابغه» او را دفن کردند، ولی قول دیگر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده بود و دو ماه یا بیشتر از عمر شریف آن حضرت گذشته بود که عبدالله از دنیا رفت (1) و یعقوبی وبرخی دیگر معتقدند که این قول دوم اجماعی است و مورد قبول بیشتر علماء و دانشمندان است (2). ولی ابن اثیر در کتاب اسد الغابه قول اول را ثابت تر و محکم تر می داند (3) و ماجرای وفات عبدالله را نیز این گونه نوشته اند که به منظور تجارت به همراه کاروان قریش رهسپار شام گردید، و در مراجعت از شام بیمار شد، و روی همان پیوند خویشاوندی که گفته

شد در میان «بنی عدی بن نجار» توقف کرد، ولی بیماری او طولانی شده و پس از یک ماه که بستری بود از دنیا رفت، و چون کاروان قریش به مکه رفت و عبدالمطلب از حال وی جویا شد و دانست که در مدینه بیمار است بزرگترین فرزند خود یعنی حارث را نزد او به مدینه فرستاد، ولی هنگامی که حارث به مدینه آمد متوجه شد که عبدالله از دنیا رفته !

آنچه از عبدالله به رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان ارث رسید:

چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه نوشته آنچه از عبدالله به رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسید عبارت بود از یک کنیز به نام «ام ایمن» و پنج شتر و یک گله گوسفند و شمشیری و مقداری پول (4). و نظیر همین گفتار از واقدی در کتاب «المنتقی فی مولود المصطفی» نقل شده که بجز شمشیر و پول اموال دیگر را ذکر کرده (5). و باید دانست که «ام ایمن» همان کنیزکی است که پس از وفات آمنه تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده گرفت و پیوسته با آن حضرت بود تا وقتی که رسول خدا بزرگ شده و او را آزاد کرده و به همسری زید بن حارثه در آورد، و تا پنج یا شش ماه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز زنده بود و آنگاه از دنیا رفت.

دوران رضاع و شیرخوارگی رسول خدا صلی الله علیه و آله

چنانچه مورخین نوشته اند رسول خدا پس از ولادت، هفت روز از مادرش آمنه شیر خورد و چون روز هفتم شد جد بزرگوارش عبدالمطلب گوسفندی برای او عقیقه کرد و سپس آن حضرت را به «ثویبه» کنیز عبدالمطلب دادند و چند روز نیز «ثویبه» آن حضرت را شیر داد (6)، و پس از آن تا پایان دوران رضاع این سعادت نصیب حلیمه سعدیه گردید، و «ثویبه» حمزه بن عبدالمطلب را نیز شیر داده بود و از این رو حمزه برادر رضاعی آن حضرت بود، و این ثویبه تا سال هفتم هجرت زنده بود و آنگاه از دنیا رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته او را اکرام کرده و

مورد مهر و محبت خویش قرارش می داد.

حلیمه سعدیه

حلیمه دختر ابو ذؤیب «عبد الله بن حارث» و از قبیله بنی سعد و نسبش به قبائل هوازن می رسد، چنانچه شوهرش حارث بن عبد العزی (که پدر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله است) از همان قبیله است و نسبش به «هوازن» می رسد. و فرزندان حلیمه نیز از شوهرش حارث بن عبدالله سه فرزند بود یک پسر به نام «عبد الله» و دو دختر به نامهای «انیسه» و «حذافه» که این حذافه نام دیگری هم داشت و آن «شیماء» بود، و به همان نام دوم معروف شد، و همین «شیماء» بود که در جنگ حنین، یا پس از آن، هنگام محاصره طائف به دست مسلمانان اسیر شد و چون خود را معرفی کرد، او را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و آن حضرت او را آزاد کرده و مورد اکرام خویش قرار داد - به شرحی که در جای خود مذکور است (7) و این حلیمه عمو زاده رسول خدا (یعنی ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب) را نیز شیر داده بود، و او نیز برادر رضاعی آن حضرت بود. و چنانچه از مقریزی در کتاب «امتاع الاسماع» نقل شده که حمزه بن عبدالمطلب نیز در همین قبیله «بنی سعد» شیر خورده و بزرگ شده، و زنی که حمزه را شیر داده بود روزی به نزد حلیمه رفت و رسول خدا را نزد وی دید و به آن حضرت شیر داد، و از این رو حمزه از دو سوی برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، یکی از

سوی «ثویبه» و دیگری از سوی زن شیر ده قبیله سعدیه.

انگیزه اینکه رسول خدا را به دایه سپردند - آن هم به حلیمه - چه بود؟

در اینجا جای این سؤال هست و در پاره ای از نوشته ها نیز عنوان شده که علت اینکه رسول خدا را به دایه سپردند چه بود؟ و بر فرض اینکه این کار ضرورت و لزومی داشت در قبیله بنی سعد و حلیمه خصوصیتی بوده که آن حضرت را بدان قبیله و بدان زن سپردند و یا اینکه از باب اتفاق و به صورت برخوردی این ماجرا به وقوع پیوسته؟ در پاسخ سئوال نخست باید بگوئیم بر خلاف آنچه پاره ای از نویسندگان مغرض و یا بی اطلاع مسیحی نوشته اند و در مقطعهائی از زندگانی پیامبر اسلام مسئله فقر و تنگدستی و یتیمی آن حضرت را عنوان کرده و قسمتی از آنها را معلول همان فقر و تنگدستی دانسته اند، قدر مسلم آن است که انگیزه سپردن آن حضرت به دایه این مسئله نبوده، زیرا بر فرض آن که عبدالله پدر آن حضرت قبل از ولادت آن بزرگوار از دنیا رفته باشد ولی همانگونه که در آغاز همین سمت خواندید رسول خدا از پدر خود، اموال بسیاری را به ارث برده بود و فقیر و تنگدست نبود، گذشته از اینکه مادرش آمنه نیز دختر رئیس قبیله بنی زهره و دارای ثروت بوده، و جدش عبدالمطلب نیز که کفالت آن حضرت را به عهده داشت، رئیس قریش و مردی ثروتمند بوده که یک قلم ثروت او طبق تاریخی که در داستان اصحاب فیل خواندید دویست عدد شتر بارکش بوده ...! و بنابراین، علت سپردن آن حضرت به دایه مسلما فقر و تنگدستی نبوده، و باید علت دیگری داشته باشد،

و در روایات دو علت برای این کار ذکر شده یکی نبودن شیر برای آن حضرت ودیگری رسم و عادت اهل مکه در اینکار.

1 - در کتاب شریف کافی و مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام روایت شده که چون رسول خدا به دنیا آمد چند روز گذشت که آن حضرت شیر نداشت و ابوطالب در صدد بر آمد تا حلیمه را پیدا کرده و آن نوزاد شریف را به وی سپرد. (8) 2 - در بحار الانوار از کتاب الانوار ابو الحسن بکری روایت کرده که گوید:

بزرگان و گذشتگان ما روایت کرده اند که عادت مردم مکه چنان بود که چون نوزادشان هفت روزه می شد به جستجوی دایه ای برای او می رفتند تا او را به دایه دهند، و از همین رو به عبدالمطلب گفتند:

برای فرزند خود دایه ای پیدا کن تا او را به دایه دهیم ... (8) و این دو روایت اگر چه از نظر سند ضعیف است اما می توانند راه گشائی برای ما باشند تا به علت و انگیزه ای در این راه دست یابیم، و از این رو در توضیح این دو روایت می گوئیم هیچ بعید نیست که آمنه، با اینکه جوان بوده و علاقه مند به نگهداری تنها فرزندش در نزد خود بوده ولی احتمالا در اثر اندوه بسیاری که از مرگ شوهر جوان و محبوب خود بدو دست داده شیرش خشک شده و پاسخگوی غذای کودک عزیزش نبوده، و یا اینکه طبق عادت و شیوه مردم مکه - با اینکه شیر داشته – ناچار بوده نوزادش را به دایه بسپارد، که البته برای این رسم و عادت مردم مکه نیز

جهاتی را ذکر کرده اند مانند اینکه گفته اند:

1 - شهر مکه و با خیز بوده و به خصوص نوزادان بیشتر مورد خطر سرایت این بیماری خطرناک بودند، و مردم مکه برای حفظ سلامت آنها نوزادان خویش را به دایه هائی که در خارج شهر مکه سکونت داشتند می سپردند تا دوران شیرخوارگی را بگذرانند. چنانچه در روایت کازرونی در کتاب «المنتقی فی مولود المصطفی» - باب 4 قسم

2 - آمده که حلیمه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در سن چهار سالگی به نزد آمنه آورد ولی آمنه بدو گفت:

«ارجعی بابنی فانی اخاف علیه وباء مکه ...» پسرم را بازگردان که من از وبای مکه بر او بیمناکم ... (9) 2

هوای آزاد و محیط بی سر و صدا و دور از جنجال صحرا موجب محکم شدن استخوان، و رشد بهتر و تربیت سالم جسم و جان نوزاد می گردید، همانگونه که بطریق وجدان مشاهده می کنیم افرادی که در روستاها و بیابانها تربیت می شوند از نظر جسم و جان نیرومندتر از مردمانی هستند که در شهرها و مراکز تمدن پرورش می یابند ... (10)

3 - زنانی که بچه های خود را به دایه می دادند فرصت بیشتر و بهتری برای شوهر داری و جلب رضایت شوهر داشتند و این مسئله در زندگی داخلی و محیط خانه آنان بسیار مؤثر بود که البته این جهت در آمنه نبوده چون شوهرش از دنیا رفته بود.

4 - اعراب صحرا عموما - و قبیله بنی سعد خصوصا - زبانشان فصیح تر از شهریان بود، و این یا بدان جهت بود که زبان مردم شهر در اثر رفت و آمد کاروانیان و اختلاط و آمیزش

با افراد گوناگون اصالت خود را از دست می داد، و یا اینکه هوای آزاد بیابان در این جهت مؤثر بود، و اتفاقا قبیله بنی سعد به فصاحت لهجه مشهور بود، و به همین منظور مردم مکه بیشتر بچه های خود را برای شیرخوارگی به همین قبیله می سپردند. و این حدیث نیز می تواند مؤید این مطلب باشد که از رسول خدا نقل کرده اند که فرمود:

«انا اعربکم، انا قرشی و استرضعت فی بنی سعد» (12) من از همه شما فصیح ترم زیرا هم قرشی هستم، و هم در قبیله بنی سعد شیر خورده ام.

در میان قبیله بنی سعد

و به ترتیبی که گفته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حلیمه سعدیه سپردند، و از حلیمه در این باره روایاتی نیز نقل شده که کیفیت بردن آن حضرت و خصوصیات زندگی او را در آن مرحله از زندگی و رعایت عدل و انصاف آن کودک معصوم را در شیرخوارگی با برادر رضاعی خود ذکر کرده، و نیز خیر و برکت بسیاری را که در اثر ورود آن حضرت نصیب قبیله بنی سعد گردید بیان می دارد که در کتابهای تاریخی به تفصیل نوشته اند، و به نظر ما نقل آنها دراینجا ضرورتی ندارد جز قسمتهائی از آن که مورد بحث و رد و ایراد قرار گرفته است مانند اینکه ابن هشام در سیره از ابن اسحاق به سند خود از حلیمه روایت کرده که گوید:

چون ما به مکه آمدیم با زنان دیگر قبیله بودیم که برای پیدا کردن نوزادی از مردم مکه به جستجو پرداختیم ... «فما منا امراه الا و قد عرض علیها رسول الله - صلی الله علیه و

آله - فتاباه اذا قیل لها انه یتیم، و ذلک انا انما کنا نرجو المعروف من ابی الصبی، فکنا نقول:

یتیم ! و ما عسی ان تصنع امه و جده ! فکنا نکرهه لذلک». (13) «یعنی هیچ زنی از آنها نبود جز آنکه رسول خدا را نزد او بردند ولی همینکه به آنها می گفتند او یتیم است از پذیرفتن او خودداری می کرد، زیرا ما امید کمک از پدر نوزاد داشتیم و با خود می گفتیم:

او یتیم است ! و مادر و جدش چه کمکی می توانند در مورد او بکنند، و از همین رو پذیرفتن آن کودک یتیم را خوش نداشتیم ...»

وی سپس نقل می کند که چون دیگر هنگام رفتن شد و نوزاد دیگری پیدا نشد ناچار شدم همان کودک را بگیرم که دست خالی از مکه نرفته باشم ...» اما با توجه به شخصیت عظیم عبدالمطلب در مکه، و هم چنین مادرش آمنه که دختر رئیس قبیله بنی زهره بود، و ثروت بسیاری که نزد آنها بود این نقل مخدوش به نظر می رسد، و از این رو برخی از اهل تحقیق گفته اند راوی این حدیث هر که بود - اگرچه خود حلیمه باشد - خواسته است تا با ذکر این مقدمه عظمت رسول خدا را جلوه گر سازد، ولی از روی بی اطلاعی برخلاف یک واقعیت تاریخی سخن گفته، و ندانسته رسول خدا را مورد اهانت خویش قرار داده ... در صورتی که با توجه به شخصیت اجتماعی عبدالمطلب و مادرش آمنه نه تنها هیچ دایه ای از پذیرفتن آن بچه خودداری نمی کرد بلکه برای گرفتن چنین نوزادی بر حسب معمول و قاعده بر یکدیگر سبقت جسته و آن را افتخار و بهره بزرگی

برای خود می دانستند ...

نگارنده گوید:

مرحوم ابن شهر آشوب (ره) در مناقب داستان را به گونه ای دیگر نقل کرده که این اظهار نظرها و اجتهادهای راوی در آن نیست و در نتیجه چنین خدشه و ایرادی بر آن وارد نیست و به واقعیت نزدیکتر است، وی می نویسد:

«ذکرت حلیمه بنت ابی ذؤیب عبدالله بن حارث من مضر، زوجه الحارث بن عبد العزی المضری ان البوادی اجدبت، و حملنا الجهد علی دخول البلد فدخلت مکه و نساء بنی سعد قد سبقن الی مراضعهن فسالت مرضعا فدلونی علی عبدالمطلب و ذکر ان له مولودا یحتاج الی مرضع له فاتیت الیه ...» (14) یعنی حلیمه دختر ابی ذؤیب - عبدالله بن حارث از قبیله مضر و همسر حارث بن عبد العزی مضری - گوید:

خشک سالی شد، و سختی زندگی ما را ناچار کرد از بادیه به شهر بیائیم و به همین منظور به مکه آمدیم و زنان قبیله بنی سعد هر کدام نوزاد شیرخوار خود را یافتند، و من نیز سراغ نوزاد شیر خواری را گرفتم و مرا به عبدالمطلب راهنمائی کرده و گفتند:

او را نوزادی است که نیاز به دایه دارد، و من به نزد او رفتم ... سپس گفتگوی عبدالمطلب را با حلیمه و پذیرفتن نوزاد و اوصاف بارز نوزاد را از زبان حلیمه بازگو می کند ...

پی نوشتها

1 - قول دو ماه در روایتی از امام صادق علیه السلام روایت شده و مرحوم کلینی هم آن را اختیار فرموده (اصول کافی ج 1 ص 439) و اقوال دیگری نیز مانند یکسال و 28 ماه و 7 ماه پس از ولادت آن حضرت نیز نقل شده (تاریخ پیامبر اسلام

«آیتی» ص 47، و پاورقی سیره ابن هشام ج 1 ص 158)

2 - تاریخ پیامبر اسلام ص 47 پاورقی سیره ابن هشام ج 1 ص 158 و از اشعار عبدالمطلب که هنگام مرگ خود خطاب به ابوطالب و در مورد سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است نیز همین قول تایید می شود، و آن اشعار در صفحات آینده خواهد آمد.

3 - اسد الغابه ج 1 ص 13 و 14

4 - اسد الغابه ج 1 ص 13 و 14

5 - بحار الانوار ج 15 ص 125

6 - جزری و یعقوبی و دیگران نوشته اند که این «ثویبه» حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالب و عبدالله بن جحش را نیز شیر داده و از این رو آنها برادران رضاعی رسول خدا بوده اند و در فروغ ابدیت آمده که «ثویبه» چهار ماه آن حضرت را شیر داد، و این مطلب را از کتاب بحار الانوار (ج 15 ص 384) و مناقب (ج 1 ص 119) نقل می کند، ولی نگارنده به هر دو کتاب طبق همان آدرس مراجعه کردم و در هر دوی آنها با مختصر اختلافی عبارت چنین بود:

«ارضعته ثویبه بلبن ابن لها یقال له «مسروح» ایاما قبل ان تقدم حلیمه ...» و به هر صورت مدت چهار ماه را در جائی ندیدم.

7 - می توانید برای اطلاع بیشتر به زندگانی پیغمبر اسلام - تالیف نگارنده ص 588 – مراجعه نمائید.

8 - اصول کافی ج 1 ص 448. مناقب ج 1 ص 32.

9 - بحار الانوار ج 15 ص 371.

10 - بحار الانوار ج 15 ص 401.

11 - علی علیه السلام در نامه ای که بعثمان بن

حنیف می نویسد در مورد اینکه چگونه با غذای اندک آن شجاعت بی نظیر از آن حضرت دیده می شد می فرماید:

«الا و ان الشجره البریه اصلب عودا و الروائع الخضره ارق جلودا، و النباتات البدویه اقوی وقودا و ابطا خمودا ...»

12 - سیره ابن هشام ج 1 ص 176

13 - سیره ابن هشام ج 1 ص 162.

14 - مناقب آل ابیطالب ج 1 ص 32 - 33.

قسمت هفتم

داستان شق صدر

داستان دیگری که مورد بحث و ایراد قرار گرفته و در برخی از روایات و کتابهای اهل سنت آمده داستان «شق صدر»

آن حضرت است، که قبل از ورود در آن بحث باید این مطلب را تذکر دهیم که بر طبق نقل اهل تاریخ رسول خدا صلی الله علیه و آله حدود پنج سال در میان قبیله بنی سعد و در نزد حلیمه ماند بدین ترتیب که پس از پایان دو سال دوران شیرخوارگی، حلیمه آن کودک را طبق قرار قبلی نزد آمنه و عبدالمطلب آورد ولی روی علاقه بسیاری که به آن حضرت پیدا کرده بود با اصرار زیادی دو باره آن فرزند را از مادرش گرفته و به میان قبیله برد، و این جریان شق صدر به گونه ای که نقل شده در سالهای چهارم یا پنجم عمر شریف آن حضرت اتفاق افتاده است، و ما ذیلاً اصل داستان را از روی کتابهای اهل سنت برای شما نقل کرده و سپس ایراد و اشکال آن را ذکر می کنیم و از این رو می گوئیم:

این داستان را بسیاری از محدثین و سیره نویسان اهل سنت روایت کرده اند مانند «مسلم» در کتاب صحیح، در ضمن چند حدیث و ابن هشام در سیره و

طبری در کتاب تاریخ خود، و کازرونی در کتاب المنتقی و دیگران (1)، و ما در آغاز یکی از روایاتی را که در صحیح مسلم آمده ذیلا برای شما نقل می کنیم و سپس به بحثهای جنبی و صحت و سقم آن می پردازیم:

«روی مسلم بن حجاج عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتاه جبرئیل و هو یلعب مع الغلمان فاخذه و صرعه، فشق عن قلبه فاستخرج القلب فاستخرج منه علقه فقال:

هذا حظ الشیطان منک، ثم غسله فی طست من ذهب بماء زمزم، ثم لامه ثم اعاده فی مکانه. «و جاء الغلمان یسعون الی امه - یعنی ظئره –

فقالوا:

ان محمدا قد قتل فاستقبلوه و هو منتقع اللون،

قال انس:

و قد کنت اری اثر ذلک فی صدره».

یعنی مسلم از انس بن مالک روایت کرده که روزی جبرئیل هنگامی که رسول خدا با پسر بچگان بازی می کرد نزد وی آمده واو را گرفت و بر زمین زد و سینه او را شکافت و قلبش را بیرون آورد و از میان قلب آن حضرت لکه خونی بیرون آورده و گفت:

این بهره شیطان بود از تو، و سپس قلب آن حضرت را در طشتی از طلا با آب زمزم شستشو داده آنگاه آن را به هم پیوند داده و بست و در جای خود گذارد ... پسر بچگان به سوی مادر شیرده او آمده و گفتند:

محمد کشته شد! آنها به سراغ او رفته و او را در حالی که رنگش پریده بود مشاهده کردند!

انس گفته:

من جای بخیه ها را در سینه آن حضرت می دیدم. و در سیره ابن هشام از حلیمه روایت کرده که گوید:

آن حضرت به

همراه برادر رضاعی خود در پشت خیمه های ما به چراندن گوسفندان مشغول بودند که ناگهان برادر رضاعی او به سرعت نزد ما آمد و به من و پدرش گفت:

این برادر قرشی ما را دو مرد سفید پوش آمده و او را خوابانده و شکمش را شکافتند و میزدند!

حلیمه گفت:

من و پدرش به نزد وی رفتیم و محمد را که ایستاده و رنگش پریده بود مشاهده کردیم، ما که چنان دیدیم او را به سینه گرفته و از او پرسیدیم:

ای فرزند تو را چه شد؟

فرمود:

دو مرد سفیدپوش آمدند و مرا خوابانده و شکمم را دریدند و به دنبال چیزی می گشتند که من ندانستم چیست؟

حلیمه گوید:

ما او را برداشته و به خیمه های خود آوردیم. (2) و در هر دوی این نقلها هست که همین جریان سبب شد تا حلیمه آن حضرت را به نزد مادرش آمنه باز گرداند. و این داستان تدریجا در روایات توسعه یافته تا آنجا که گفته اند:

داستان شق صدر در دوران زندگی آن حضرت چهار یا پنج بار اتفاق افتاده، در سه سالگی (همانگونه که شنیدید) و در ده سالگی، و هنگام بعثت، و در داستان معراج ... و در این باره اشعاری نیز از بعضی شعرای عرب نقل کرده اند (3) و بلکه برخی از مفسران سوره انشراح و آیه «الم نشرح لک صدرک» را بر این داستان منطبق داشته و شان نزول آن دانسته اند (4)

ایراد هائی که به این داستان شده

این داستان به گونه ای که نقل شده و شما شنیدید از چند جهت مورد خدشه و ایراد واقع شده:

1 - اختلاف میان این نقل و نقل های دیگر در مورد علت بازگرداندن رسول خدا صلی الله علیه و

آله به مکه و نزد مادرش آمنه که در این دو نقل همانگونه که شنیدید سبب باز گرداندن آن حضرت همین جریان ذکر شده و این ماجرا طبق این دو روایت در سال سوم از عمر آن حضرت اتفاق افتاده، در صورتی که در روایات دیگر و ازجمله در همین سیره ابن هشام (ص 167) برای باز گرداندن آن حضرت علت دیگری نقل کرده و آن گفتار نصارای حبشه بود که چون آن کودک را دیدند به یکدیگر گفتند ما این کودک را ربوده و به دیار خود خواهیم برد چون وی سرنوشت مهمی دارد ... و سال بازگرداندن آن حضرت را نیز در روایات دیگر سال پنجم عمر آن حضرت ذکر کرده اند (5) و در کیفیت اصل داستان نیز میان روایت ابن هشام و طبری و یعقوبی اختلاف است، چنانچه در سیره المصطفی آمده و در روایت طبری آمده است که چند نفر برای غسل و التیام باطن آن حضرت آمده بودند که یکی از آنها امعاء آن حضرت را بیرون آورده و غسل داد و دیگری قلب آن حضرت را و سومی آمده و دست کشید و خوب شد و آن حضرت را از زمین بلند کرد (6) که همین اختلاف سبب ضعف نقل مزبور می شود.

2 - خیر و شر و خوبی و بدی قلب انسانی، از امور اعتقادی و معنوی است و چگونه با عمل جراحی و شکافتن قلب و شستشوی آن می توان ماده شر و بدی را به صورت یک لخته خون بیرون آورد و شستشو داد؟ و آیا هر انسانی می تواند این کار را انجام دهد؟ و یا این غده

بدی و شر فقط در سینه رسول خدا بوده و دیگران ندارند ...؟ و امثال این گونه سئوالها؟ و از این رو مرحوم طبرسی در مجمع البیان در داستان معراج فرموده:

«اینکه روایت شده که سینه آن حضرت را شکافته و شستشو دادند ظاهر آن صحیح نیست و قابل توجیه هم نیست مگر به سختی، زیرا آن حضرت پاک و پاکیزه از هر بدی و عیبی بوده و چگونه می توان دل و اعتقادات درونی آن را با آب شستشو داد؟ ...» (7) و مسیحیان به همین حدیث تمسک کرده و گفته اند جز عیسی بن مریم هیچیک از فرزندان آدم معصوم نیستند و همگی مورد دستبرد شیطان واقع شده اند و تنها عیسی بن مریم بود که چون فوق مرتبه بشری و از عالم دیگری بود مورد دستبرد وی قرار نگرفت ...! و از این گذشته چگونه این عمل چند بار تکرار شد و حتی پس از نبوت و بعثت آن بزرگوار باز هم نیاز به عمل جراحی پیدا شد؟ و آیا این غده هر بار که عمل می شد دوباره عود می کرد و فرشته های الهی مجبور می شدند به دستور خدای تعالی مجددا مبادرت به این عمل جراحی نموده و موجبات ناراحتی آن بزرگوار را فراهم سازند؟ ...

3 - به گونه ای که نقل شده این شکافتن و بستن به صورت اعجاز و خارق العاده بوده و همانند یک عمل جراحی و معمولی نبوده که احتیاج به زمان و مدت و ابزار و وسائل جراحی و نخ و سوزن و بخیه کردن و غیره داشته باشد، و همانگونه که می دانیم معجزه از نشانه های نبوت و ابزار کار پیمبران الهی برای

اثبات مدعای آنان بوده و چگونه در حال کودکی آن حضرت چنین معجزه ای از آن حضرت صادر گردیده؟ مگر اینکه بگوئیم از «ارهاصات» بوده همانگونه که پیش ازاین در داستان اصحاب فیل گفته شد.

4 - چگونه می توان معنای این روایت را با آیاتی که در قرآن کریم آمده و هر نوع تسلط و نفوذی را از طرف شیطان در دل پیغمبران و مردان الهی و حتی مؤمنان و متوکلان سلب و نفی کرده جمع کرد و میان آنها را وفق داد، مانند آیه شریفه ای که می فرماید:

و آیه دیگری که فرموده:

(8) «... انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون» (9) و آیه «... و لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین ...» (10) و بهر صورت این روایت از جهاتی مورد خدشه و ایراد واقع شده، و حتی بعضی گفته اند:

این حدیث ساخته و پرداخته مسیحیان و کلیساها است و مؤید روایت دیگری است که در صحیح بخاری و مسلم آمده که جز عیسی بن مریم همه فرزندان آدم هنگام ولادت مورد دستبرد شیطان واقع شده و شیطان در او نفوذ می کند و همین سبب گریه نوزاد می گردد ... فقط عیسی بن مریم بود که در حجاب و پرده بود و از دستبرد شیطان محفوظ ماند ... (11)

پاسخی که به این ایرادها داده اند

در برابر این ایرادها پاسخ هائی داده اند، از آن جمله:

1 - دکتر محمد سعید بوطی در کتاب فقه السیره گوید:

حکمت الهی در این حادثه ریشه کن کردن غده شر و بدی از جسم رسول خدا نبوده تا این اشکال ها لازم آید، زیرا اگر منبع و ریشه شرور غده های جسمانی یا لکه های خونی در بدن باشد لازمه اش همان

است که افراد شرور و بد خواه را با یک عمل جراحی به صورت افرادی نیکوکار و خیرخواه در آورد، بلکه ظاهر آنست که حکمت در این داستان آشکار کردن امر رسالت و آماده ساختن رسول خدا برای عصمت و وحی از زمان کودکی با وسائل مادی بوده، تا برای ایمان مردم و تصدیق رسالت آن حضرت نزدیکتر و اقرب باشد، و در نتیجه این عمل یک تطهیر معنوی بوده لکن به این صورت مادی و حسی تا این اعلان الهی وسیله ای برای رساندن به گوشها و دیدگان مردم باشد ... و حکمت هر چه باشد، وقتی خبری صحیح و ثابت بود دیگر جائی برای بحث و توجیه و یا رد آن نیست که ما ناچار به توجیهات و این گونه تاویلهای بعیده باشیم، و کسی که در چنین روایاتی تردید کند منشای جز ضعف ایمان به خدای تعالی ندارد.

و این را باید بدانیم که میزان پذیرفتن خبر و حدیث، درستی و صحت آن است، و هنگامی که خبر و حدیثی از این جهت به اثبات رسید دیگر چاره ای جز پذیرفتن و قبول آن نداریم و آن را روی سر می گذاریم، و میزان فهم ما در معنای آن دلالت لغت عرب و احکام آن است، و اصل در کلام نیز حقیقت است، واگر قرار باشد که هر خواننده و بحث کننده ای بتواند کلام را از معنای حقیقی خود به معانی مجازی آن برگرداند ارزش لغت از میان رفته و دلالتی برای آن باقی نمی ماند و مردم در فهم معانی الفاظ دچار سرگردانی می شوند. و گذشته از این چه انگیزه و اجباری برای این کار هست؟

جز آنکه کسی دچار ضعف ایمان به خدای تعالی گردد، و یا ضعف یقین به نبوت رسول خدا و صدق رسالت آن حضرت، و گرنه یقین پیدا کردن به آنچه روایت و نقل آن صحیح و ثابت است خیلی آسانتر از این حرفها است چه حکمت و سر آن معلوم باشد و چه نباشد ! (12)

2 - از نویسندگان و دانشمندان معاصر شیعه، هاشم معروف حسینی نیز نظیر همین گفتار را در کتاب سیره المصطفی اختیار نموده و پس از آنکه اختلاف نقلها را ذکر می کند گفته است:

این اختلافات، اگر چه موجب می شود تا انسان در اصل داستان تردید کند به خصوص اگر سندهای آن را بر اصولی که در روایات مورد قبول است عرضه کنیم، ولی با این حال این مطلب به تنهائی برای انکار این داستان از اصل و اساس و متهم ساختن نقل کنندگان کافی نیست، زیرا آنچه را اینان نقل کرده اند نوعی از اعجاز است و عقل چنین حوادثی را محال ندانسته و قدرت خدای تعالی را برتر می داند از آنچه عقل ها بدان احاطه ندارد و اوهام و پندارها درک آن نتواند، و زندگی رسول اعظم خداوند مقرون است با امثال این گونه حوادثی که برای دانشمندان و محققان قابل تفسیر و توجیه نبوده و جز اراده ذات باریتعالی انگیزه ای نداشته «و لیس ذلک علی الله بعزیز» (13)

3 - علامه طباطبائی در کتاب شریف المیزان در دو جا داستان را نقل کرده یکی در ذیل داستان اسراء و معراج در سوره «اسری» و دیگری در ذیل آیه «الم نشرح لک صدرک» و در هردو جا آن را حمل بر «تمثل برزخی» نموده

که در عالم دیگری شستشوی باطن آن حضرت به این کیفیت در پیش دیدگان رسول خدا مجسم گشته و مشاهده گردیده است، و داستانهای دیگری را نیز که در روایات معراج آمده مانند مجسم شدن دنیا در نزد آن حضرت با آرایش کامل، و انواع نعمت ها و عذابها برای اهل بهشت و جهنم همه را از همین قبیل دانسته و به همین معنا حمل کرده است (14)

نگارنده گوید:

این داستان را محدث جلیل القدر مرحوم ابن شهر آشوب به گونه ای دیگر نقل کرده که بسیاری از این اشکالها برآن وارد نیست و اصل نقل این محدث بزرگوار شیعه در داستان منشا زندگی و دوران کودکی آن حضرت در کتاب مناقب این گونه است که از حلیمه نقل کرده که در خاطرات زندگی آن بزرگوار در سالهای پنجم از عمر شریفش می گوید: «... فربیته خمس سنین و یومین فقال لی یوما:

این یذهب اخوانی کل یوم؟

قلت:

یرعون غنما،

فقال:

اننی ارافقهم، فلما ذهب معهم اخذه ملائکه و علوه علی قله جبل و قاموا بغسله و تنظیفه، فاتانی ابنی و قال:

ادرکی محمدا فانه قد سلب،

فاتیته فاذا بنور یسطع فی السماء فقبلته و قلت:

ما اصابک؟

قال:

لا تحزنی ان الله معنا، و قص علیها قصته، فانتشر منه فوح مسک اذفر،

و قال الناس:

غلبت علیه الشیاطین و هو یقول:

ما اصابنی شیء و ما علی من باس». (15) یعنی - من پنج سال و دو روز آن حضرت را تربیت کردم، در آن هنگام روزی به من گفت:

برادران من هر روز کجا می روند؟

گفتم:

گوسفند می چرانند،

محمد گفت:

من امروز به همراه ایشان می روم، و چون با ایشان رفت فرشتگان او را گرفته و بر قله کوهی بردند و به شستشو و

تنظیف او پرداختند، در این وقت پسرم به نزد من آمد و گفت:

محمد را دریاب که او را ربودند! من به نزد وی رفتم و نوری دیدم که از وی به سوی آسمان ساطع بود،

او را بوسیده گفتم:

چه بر سرت آمد؟

پاسخ داد:

محزون مباش که خدا با ما است و سپس داستان خود را برای او بازگو کرد، و در این وقت از وی بوی مشک خالص بمشام می رسید و مردم می گفتند:

شیاطین بر او چیره شده اند و او می فرمود:

چیزی بر من نرسیده و باکی بر من نیست ... و اینک بر طبق این نقل می گوئیم: گذشته از اینکه نقلهای گذشته مورد اشکال بود و با یکدیگر اختلاف داشت با این نقل هم مخالف است، و اگر بنای پذیرفتن این داستان باشد همین نقل که خالی از اشکالات است برای ما معتبر تر است و نیازی هم به توجیه و تاویل نداریم و تاویلی هم که مرحوم استاد طباطبائی کرده اند اگر داستان مربوط به معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها بود توجیه خوبی بود، چون در پاره ای از روایات که در مورد مشاهدات دیگر آن حضرت رسیده به همان لفظ تمثیل آمده و با قرینه آنها می توان این داستان را نیز همانگونه توجیه و تفسیر کرد، اما شنیدید که این داستان در کودکی آن حضرت اتفاق افتاده و اگر در موارد دیگر هم اتفاق افتاده باشد این تفسیر و توجیه در همه جا دشوار به نظر می رسد، مگر آنکه همان توجیه را با قرینه ای که ذکر شد شاهد و نمونه ای برای موارد دیگر بگیریم. و در پایان این بحث ذکر این قسمت هم جالب

است که در پایان روایت صحیح مسلم همانگونه که خواندید آمده که انس بن مالک گفته بود:

من جای بخیه ها را در سینه رسول خدا می دیدم. و راوی، یا انس بن مالک تصور کرده بودند که این شکافتن و بستن، با چاقو و کارد و نخ و سوزن بوده، در صورتی که اگر هم ما داستان را این گونه که نقل شده بود بپذیریم به عنوان یک معجزه و امر خارق عادت می پذیریم، و در متن حدیث هم لفظ التیام آمده بود نه دوختن!

پی نوشتها

1 - صحیح مسلم ج 1 ص 101 - 102 سیره ابن هشام ج 1 ص 164 - 165. طبری ج 1 ص 575.

المنتقی فی مولود المصطفی «الباب الرابع من القسم الثانی».

2 - سیره ابن هشام ج 1 ص 164 - 165.

3 - الصحیح من السیره ج 1 ص 83. و پاورقی فقه السیره ص 63.

4 - تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی ج 32 ص 2.

5 - بحار الانوار ج 15 ص 337 و 401.

6 - سیره المصطفی ص 46.

7 - مجمع البیان ج 3 ص 395.

8 - سوره الاسراء آیه 65.

9 - سوره النحل آیه 99.

10 - سوره الحجر آیه 40 - 41.

11 - الصحیح من السیره ج 1 ص 87.

12 - فقه السیره ص 63.

13 - سیره المصطفی ص 46.

14 - المیزان ج 13 ص 33 و ج 20 ص 452.

15 - مناقب آل ابیطالب ج 1 ص 33.

قسمت هشتم

بازگشت به مکه و درگذشت مادر

به ترتیبی که گفته شد حلیمه سعدیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس از گذشت پنج سال از توقف آن حضرت در میان قبیله، به مکه و نزد مادرش آمنه باز گرداند، و با اینکه این کار بر خلاف میل و خواست قلبی او بود ولی روی قرار قبلی و وعده ای که به جدش عبدالمطلب و مادرش آمنه داده بود آن حضرت را به مکه آورد و تحویل داد. و در تاریخ برای این کار حلیمه که بر خلاف رضای قلبی او بود جز آنچه گفته شد جهات دیگری نیز ذکر کرده اند:

مانند اینکه:

1 - ابن هشام در سیره و طبری در تاریخ خود از حلیمه روایت کرده اند که گوید:

پس از ماجرای

شق صدر شوهرم به من گفت:

من ترس آن را دارم که این پسر دچار جن زدگی - یا جنون - شده باشد، او را به نزد خانواده اش باز گردان.

حلیمه گوید:

من آن حضرت را برداشته و به نزد مادرش - آمنه - آوردم، و او به من گفت:

چه شد با آن اصراری که برای نگهداری این فرزند داشتی او را باز گرداندی؟

گفتم:

فرزندم بزرگ شده و من وظیفه خود را نسبت به او انجام داده ام و اینک از پیش آمدها و حوادث ناگوار بر او بیمناکم، و روی همین جهت همانگونه که شما مایل بودید او را به شما می سپارم.

آمنه گفت:

داستان این نیست راست بگوی!

حلیمه گوید:

و به دنبال این گفتار مرا رها نکرد تا بالاخره من اصل ماجرا را برای او نقل کردم.

آمنه گفت:

آیا از شیطان بر او بیمناکی؟

گفتم:

آری،

گفت:

هرگز نگران نباش که به خدا سوگند شیطان را بر او راهی نیست و فرزند مرا داستانی است، می خواهی داستانش را برای تو باز گویم؟

گفتم:

آری ...

حلیمه گوید:

سپس آمنه داستان دوران حاملگی و ولادت آن حضرت و معجزاتی را که مشاهده کرده بود برای من باز گفت ... - که ما قبل از این در داستان ولادت نقل کرده و تکرار نمی کنیم - و آنگاه گفت:

فرزندم را بگذار و برو (1)

2 - و نیز در همان سیره ابن هشام آمده که از جمله انگیزه های حلیمه در باز گرداندن رسول خدا به نزد مادرش آمنه آن بود که چند تن از نصارای حبشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را با حلیمه دیدند، و نگاههای دقیق و خیره ای به آن حضرت نموده و او را بررسی کردند، و آنگاه بدو

گفتند:

ما این پسرک را ربوده و به شهر و دیار خود خواهیم برد که او در آینده داستان مهمی دارد که ما دانسته ایم و همین سبب شد تا حلیمه آن حضرت را پیوسته از نظر آنان دور داشته و بالاخره هم ناچار شد او را به نزد آمنه بازگرداند. (2) و نظیر این روایت در کتابهای دیگر نیز با مختصر اختلافی نقل شده است.

و اما داستان وفات آمنه

پیش از این گفته شد که هاشم بن عبد مناف زنی از قبیله بنی النجار مدینه را به همسری گرفت که جد رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی عبدالمطلب از آن زن متولد شد، و از این رو پیامبر خدا با قبیله بنی النجار مدینه قرابت نسبی داشت و دائیهای پدری و فامیلهای دیگر ایشان در مدینه به سر می بردند، و پس از آنکه حلیمه آن حضرت را به مکه آورد و به مادرش آمنه سپرد، آمنه فرزند عزیز خود را برداشته و برای زیارت قبر شوهرش عبدالله و دیدار خویشان وی به مدینه آورد. و در این سفر «ام ایمن» را نیز همراه خود به مدینه برد، و در مراجعت از همین سفر بود که آمنه در هنگامی که حدود سی سال از عمرش گذشته بود - چنانچه گفته اند (3) - در جائی به نام «ابواء» (4) از دنیا رفت و بنابر نقل مشهور آن مخدره را در همانجا دفن کردند. ابن سعد در کتاب «طبقات» خود روایت کرده که آمنه و ام ایمن با دو شتر که همراه داشتند آن حضرت را به مدینه بردند ومدت یکماه در مدینه نزد خویشان خود ماندند و از خود آن

حضرت نقل می کند که رسول خدا بعدها که به مدینه هجرت کرد.

خانه ای را که در آن ورود و منزل کرده بودند و قبر پدرش عبدالله در آن خانه بود نشان می داد و خاطراتی از روزهای توقف در مدینه را بازگو می کرد. (5) و به دنبال آن نقل کرده که ام ایمن می گفت:

مردمی از یهودیان می آمدند و به آن حضرت نگریسته و من شنیدم که یکی از آنها می گفت: این پیامبر این امت است و هجرتگاه او همین شهر خواهد بود، و من این سخن را به خاطر سپردم.

وی گوید:

پس از آن، آمنه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برداشته و به سوی مکه حرکت کرد و چون به «ابواء» رسیدند آمنه در همانجا وفات یافت و قبر او در همانجا است. سپس ام ایمن آن حضرت را برداشته و با همان دو شتری که همراه داشتند به مکه آورد، و ام ایمن در زمان حیات آمنه و پس از وفات او نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهداری می کرد.

ابن سعد دنباله داستان را این گونه ادامه داده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حدیبیه به «ابواء» عبور کرد و به زیارت قبر ما در رفته و آنجا را مرمت نمود و در کنار قبر او گریست و مسلمانان نیز گریستند، و چون از آن حضرت در این باره پرسیدند فرمود:

مهر و محبت او بیادم آمد و گریستم ! (6)

نگارنده گوید:

در اینجا تذکر دو مطلب لازم است:

1 - این قسمت از حدیث پاسخ خوبی برای سخن دیگری نیز که مورد بحث واقع شده می باشد، و آن سخن این

است كه برخى گفته اند:

گريه براى مردگان و همچنين زيارت قبور مردگان جايز نيست و در چند جا نيز نقل شده كه عمر بن خطاب از گريه كردن براى مردگان نهى مى كرده و حتى دستور مى داد زنانى راكه براى مردگان خود گريه مى كنند با تازيانه بزنند (7)، و از رسول خدا صلى الله عليه و آله روايت كرده اند كه فرمود:

«ان الميت يعذب ببكاء الحى» (8) يعنى به راستى كه مرده بواسطه گريه زندگان شكنجه مى بيند ...! زيرا گذشته از اينكه عايشه در روايات بسيارى كه دانشمندان اهل سنت از وى نقل كرده اند اين حديث را كه از عمر و پسرش عبدالله بن عمر نقل شده بود تكذيب كرده و گفته است:

آن دو نفر خطا كرده و اشتباه شنيده اند (9) و مرحوم علامه امينى (قدس سره) روايات زيادى در اين باره از كتابهاى معتبر اهل سنت نقل كرده (10)، همانگونه كه شنيديد با عمل خود رسول خدا صلى الله عليه و آله دراينجا و در جاهاى بسيار ديگرى كه خود بر مردگان مى گريست و يا به ديگران دستور گريه بر مردگان را مى داد، منافات دارد، كه ان شاء الله در جاى خود ذكر خواهيم كرد، و در اينجا همين تذكر مختصر كافى است.

2 - همانگونه كه در اين روايات خوانديد و آنچه پيش از اين نيز در داستان وفات عبدالله آمده بود، و مشهور ميان اهل تاريخ و محدثين نيز همين است كه عبدالله در مدينه از دنيا رفت و در همانجا او را دفن كرده و قبرش در همانجا است. (11) و آمنه مادر آن حضرت نيز در «ابواء» از دنيا رفت و همانجا او را

دفن کردند، ولی در برخی روایات و کتابهای شیعه و اهل سنت آمده که قبر عبدالله و آمنه هر دو در مکه است و در برخی از آنها است که تنها قبر آمنه در مکه است. (12) و مجلسی (ره) در بحار الانوار پس از نقل چند حدیث از کتابهای شیعه که ظهور در همین مطلب دارد که قبر آن دو در شعب (13) مکه یا - قبرستان مکه - است و رسول خدا در این دو جا آمده و با آنها گفتگو کرده، گفته است:

این اخبار با آنچه مشهور است که پدر و مادر آن حضرت در غیر مکه از دنیا رفته اند مخالف می باشد و جمع میان آنها ممکن است بدینگونه باشد که پس از فوت بدن آن دو را به مکه منتقل کرده باشند - چنانچه برخی از سیره نویسان گفته اند - و ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را صدا زده و به صورت اعجاز روحشان - یا روح و بدنشان با هم در مکه - حاضر شده باشد. (14)

نگارنده گوید:

گذشته از اینکه مجلسی (ره) نام این برخی از سیره نویسان را ذکر نکرده خیلی بعید به نظر می رسد که با توجه به فاصله زیاد مدینه و همچنین ابواء با شهر مکه و به خصوص با وسائل نقلیه آن زمان چنین انتقالی انجام شده باشد، و چنان نیازی هم در کار نبوده که احتیاج به صدور معجزه ای در این باره باشد و الله اعلم. و بهر صورت این بحث را رها کرده و به دنبال بحث خود باز می گردیم. و در بحار الانوار از کتاب «عدد» نقل

شده که آمنه آن حضرت را در مدینه به خانه مردی از بنی عدی بن النجار برد و یک ماه درآنجا توقف کردند، و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن توقف یک ماهه خاطراتی به جای مانده که از آن جمله فرمود:

در آن روزها مردی از یهود دیدم که به نزد من رفت و آمد می کرد و دقیقا مرا زیر نظر می گرفت تا اینکه روزی تنهائی مرا دیدار کرده پرسید:

ای پسر، نامت چیست؟

گفتم:

احمد در این وقت مرد یهودی نگاهی به پشت من کرد و شنیدم که می گفت:

این پسر پیامبر این امت است، و سپس به نزد دائیهای من رفت و جریان را به آنها نیز گزارش داد، و آنها نیز به مادرم گفتند، و او بر حال من بیمناک شده و از مدینه خارج شدیم.

و از ام ایمن روایت کرده که گفت:

روزی دو مرد از یهودیان مدینه هنگام نیمه روز به نزد من آمده و گفتند:

احمد را پیش ما بیاور، من آن حضرت را به نزد آنها بردم، و آن دو نفر یهودی دقیقا او را زیر نظر گرفته و پشت و روی بدن آن حضرت را بررسی کردند،

سپس یکی از آنها به دیگری گفت:

«هذا نبی هذه الامه و هذه دار هجرته و سیکون بهذه البلده من القتل و السبی امر عظیم».

این پیامبر این امت است و این شهر هم هجرت گاه او است و در آینده در این شهر از کشتار و اسارت، داستان بزرگی اتفاق می افتد (15). و بهر صورت ام ایمن آن حضرت را به مکه آورد، و هم چنان از آن حضرت نگهداری کرد و تا پایان

عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خدمت آن بزرگوار بود، و تا پنج یا شش ماه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز زنده بود و آنگاه از دنیا رفت. و رسول خدا صلی الله علیه و آله محبتها و خدمت های او را پیوسته یادآوری می کرد، تا جائی که بر طبق نقلی به دیدار او می رفت و می فرمود:

«ام ایمن، امی بعد امی» (16) ام ایمن پس از مادرم، مادر من بود. و بر طبق روایت کتاب «عدد» که مجلسی (ره) از آن نقل کرده پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه ازدواج کرد ام ایمن را آزاد فرمود (17) و چون شوهر نداشت مسلمانان را به ازدواج با وی تشویق فرمود تا جائی که بر طبق نقل کتاب «انساب بلاذری» در این باره فرمود:

من سره ان یتزوج امراه من اهل الجنه فلیتزوج ام ایمن» (18) کسی که دوست دارد با زنی از اهل بهشت ازدواج کند با ام ایمن ازدواج کند. و به دنبال همین گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که زید بن حارثه (19) با او ازدواج کرد، و اسامه بن زید که بعدها از مسلمانان بزرگ و مشهور گردید و در چند مورد به ماموریت هائی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مفتخر گردید، و فرمانده لشکر از سوی آن حضرت شد ثمره و محصول همین ازدواج بود.

در کنار عبد المطلب

و از آن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار جدش عبدالمطلب و تحت سرپرستی و کفالت او قرار گرفت.

ابن اسحاق گفته است:

رسم

چنان بود که برای عبدالمطلب در کنار خانه کعبه فرش مخصوصی می گستراندند و پسران وی در اطراف آن می نشستند تا عبدالمطلب بیاید، و به خاطر گرامی داشت و احترام وی کسی روی آن فرش نمی نشست. گاه می شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در آن وقت پسرکی کوچک بود می آمد و روی آن فرش می نشست، عموهایش که چنان می دیدند او را می گرفتند تا از آن فرش دور سازند، ولی عبدالمطلب که آن منظره را مشاهده می کرد بدانها می گفت:

«دعوا ابنی فو الله ان له لشائا»

فرزندم را واگذارید که به خدا سوگند او را مقامی بزرگ است ... و سپس او را در کنار خود روی آن فرش مخصوص می نشانید و دست بر پشت او می کشید و از حرکات و رفتار او خرسند می شد (20) و ابن سعد در طبقات روایت کرده که پس از فوت آمنه، عبدالمطلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد خود برد و بیش از فرزندان خود نسبت به او محبت و مهر می ورزید و او را به خود نزدیک می کرد و در وقت تنهائی و خواب به نزد او می رفت و از او مراقبت می کرد ...

و نیز روایت کرده که مردمی از قبیله «بنی مدلج» به عبدالمطلب گفتند:

از این فرزند محافظت کن که ما جای پائی را شبیه تر از جای پای او با جای پائی که در مقام «ابراهیم علیه السلام» است ندیده ایم، و عبدالمطلب با شنیدن این سخن به ابوطالب گفت:

بشنو که اینان چه می گویند و ابوطالب نیز پس از شنیدن این گفتار از آن حضرت محافظت می کرد. و عبدالمطلب به ام

ایمن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهداری می کرد و دایگی و پرستاری او را به عهده داشت می گفت:

از این فرزند من محافظت کن که اهل کتاب او را پیغمبر این امت می پندارند.

و عبدالمطلب چنان بود که غذائی نمی خورد جز آنکه می گفت:

پسرم را نزد من آرید، و او را نزد وی می بردند. (21) و در کتاب اکمال الدین صدوق (ره) به سندش از ابن عباس روایت کرده که گوید:

در سایه خانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی می گستراندند که احدی به خاطر حرمت عبدالمطلب بر آن جلوس نمی کرد و فرزندان عبدالمطلب می آمدند و اطراف آن فرش می نشستند تا عبدالمطلب بیاید. و گاه می شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله - در حالی که پسر کوچکی بود - می آمد و بر آن فرش می نشست واین جریان بر عموهای آن حضرت (که همان فرزندان عبد المطلب) بودند گران می آمد و به همین جهت او را می گرفتند تا از آن جایگاه و فرش مخصوص دور سازند و عبدالمطلب که آن وضع را مشاهده می کرد می گفت:

پسرم را واگذارید که او را مقامی بس بزرگ خواهد بود، و من روزی را می بینم که او بر شما سیادت و آقائی خواهد کرد، و من در چهره او می بینم که روزی بر مردم سیادت می کند ...

این را می گفت و سپس او را برداشته و کنار خود می نشانید و دست بر پشت او می کشید و او را می بوسید و می گفت:

من از این فرزند پاک تر و خوشبوتر ندیده ام ... آنگاه متوجه ابوطالب - که با عبدالله از یک مادر بودند - می شد و می گفت:

ای ابوطالب به راستی که برای این پسر

مقام بزرگی است او را نگهداری کن و از وی دست باز مدار که او تنها است وبرای او همانند مادری مهربان باش که صدمه ای به او نرسد ... سپس او را بر دوش خود سوار می کرد و هفت بار اطراف خانه طواف می داد و نظیر این روایت به طور اختصار در کتاب هائی نظیر مناقب ابن شهر آشوب و اصول کافی کلینی (ره) و جاهای دیگر نقل شده. (22) و در همین روایت اکمال الدین آمده که چون هنگام مرگ عبدالمطلب فرا رسید به سراغ فرزندش ابوطالب فرستاد و چون وی در بالین او حاضر شد در حالی که عبدالمطلب در حال احتضار بود و می گریست و محمد صلی الله علیه و آله روی سینه او قرار داشت به سوی ابوطالب متوجه شده و می گفت:

«یا ابا طالب انظر ان تکون حافظا لهذا الوحید الذی لم یشم رائحه ابیه. و لم یذق شفقه امه. انظر یا ابا طالب ان یکون من جسدک بمنزله کبدک ...»

ای ابا طالب بنگر تا نگهدار این فرزندی که تک و تنها است و بوی پدر را استشمام نکرده و مهر مادر را نچشیده است باشی بنگر تا همانند جگر خود او را عزیز داری ... «یا ابا طالب ان ادرکت ایامه فاعلم انی کنت من ابصر الناس و اعلم الناس به، فان استطعت ان تتبعه فافعل و انصره بلسانک و یدک و ما لک فانه و الله سیسودکم ...»

ای ابوطالب اگر روزگار او را درک کردی بدان که من نسبت به وضع او از همه مردم بیناتر و داناترم و اگر توانستی از او پیروی کن و با دست وزبان

و مال و دارائی خود، او را یاری نما که به خدا سوگند وی بر شما سیادت خواهد نمود ...» (23)

وفات عبد المطلب

بر طبق گفته مشهور از اهل حدیث و تاریخ، رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت ساله بود که عبدالمطلب در حالی که به گفته ابن اثیر در اسد الغابه بینائی خود را از دست داده بود (24) از دنیا رفت و درباره اینکه خود عبدالمطلب در هنگام مرگ چند سال داشته اختلاف زیادی در تاریخ دیده می شود که برخی عمر او را در هنگام وفات هشتاد و دو سال و برخی یکصد و چهل سال ذکر کرده اند (25)، که تفاوت آنها حدود شصت سال می شود، که البته این گونه اختلافات در تاریخ گذشتگان تازگی ندارد، و در تاریخ و روایات نمونه های فراوانی دارد.

و گفته اند:

خداوند به عبدالمطلب ده پسر و شش دختر عنایت کرد که پسران عبارت بودند از:

حارث، ابوطالب، حمزه، زبیر، عبدالله، عیذاق، مقوم، حجل، ابولهب، عباس. که البته در برخی از اینها اختلاف نیز هست و یعقوبی در تاریخ خود «عیذاق» و «حجل» را یکی دانسته و دهمی را «قثم» دانسته است. (26) چنانچه برخی مقوم و حجل را یکی دانسته اند (27) و شیخ صدوق (ره) بجز عباس عدد آنها را ده نفر ذکر کرده و مانند برخی دیگر فرزندی به نام «ضرار» نیز برای عبدالمطلب ذکر کرده است. (28) دختران او عبارتند از:

عاتکه، امیمه، ام حکیم، بره، اروی، صفیه (مادر زبیر بن عوام)

پی نوشتها

1 - سیره ابن هشام ج 1 ص 165. تاریخ طبری ج 1 ص 579.

2 - سیره ابن هشام ج 1 ص 167.

3 - سیره المصطفی ص 47.

4 - «ابواء» نام جائی است در چند میلی مدینه که از روستاهای مدینه به شمار می رفته و گویند فاصله اش تا

جحفه - از سمت مدینه - 23 میل بوده.

5 - الطبقات الکبری ج 1 ص 116.

6 - طبقات ابن سعد ج 1 ص 116 - 117.

7 و 8 - الاصابه ج 3 ص 606 و کنز العمال ج 8 ص 118.

9 - صحیح بخاری ابواب الجنائز صحیح مسلم ج 1 ص 344 سنن نسائی ج 4 ص 17.

10 - الغدیر ج 6 ص 159 - 167

11 - بلکه در تاریخ طبری از واقدی روایت کرده که گفته است در این باره میان اصحاب ما اختلافی نیست (تاریخ طبری ج 2 ص 8).

12 - طبقات ابن سعد ج 1 ص 117 - و پاورقی سیره ابن هشام ج 1 ص 168. اسد الغابه ج 1 ص 15.

13 - شعب به معنای دره است و مکه دارای دره هائی بوده که در اینجا ذکر نشده کدام شعب و دره هم بوده تنها در پاورقی سیره «شعب ابی ذر» ذکر شده. و در اسد الغابه «ابی رب»

آمده که به نظر می رسد تصحیف شده باشد.

14 - بحار الانوار ج 15 ص 111.

15 - بحار الانوار ج 15 ص 116.

16 و 17 - قاموس الرجال ج 10 ص 387 – به نقل از استیعاب.

18 - بحار الانوار ج 15 ص 116.

19 - زید بن حارثه نیز کسی بود که از زمان ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه در خانه آن حضرت بود و چندین سال افتخار خدمتگزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشت تا اینکه در جنگ

موته به شهادت رسید به شرحی که ان شاء الله تعالی در جای خود مذکور خواهد

گردید.

20 - سیره ابن هشام ج 1 ص 168.

21 - طبقات ابن سعد ج 1 ص 118.

22 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 24 و 25 و اصول کافی ج 1 ص 448.

23 - اکمال الدین (ط جدید) ج 1 ص 171 - 172.

24 - اسد الغابه ج 1 ص 15.

25 - طبقات ابن سعد ج 1 ص 119 - و بحار الانوار ج 15 ص 162 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 8.

26 - تاریخ یعقوبی ج 1 ص 7.

27 و 28 - خصال ج 1 ص 150.

قسمت نهم

شخصیت عبد المطلب

چند جمله در باره شخصیت عبد المطلب:

ما پیش از این در داستان نذر عبدالمطلب برای ذبح عبدالله شمه ای از حالات او و شخصیت الهی و اعتقاد و ایمان او را به خدای یکتا بیان داشتیم (1) و پیش از آن نیز در باره ایمان اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله تفصیلا مطالبی ذکر شد (2) چنانچه در خلال همین چند روایتی هم که در این قسمت بیان شد شواهد زیادی بر این مطلب وجود داشت (3) و در اینجا نیز اضافه می کنیم که به عقیده بسیاری از دانشمندان شیعه و اهل سنت عبدالمطلب در مکه معظمه منادی توحید و یکتا پرستی و مخالف با هر نوع شرک و بت پرستی بوده است، اگر چه برخی معتقدند که از اظهار عقیده خویش تقیه می کرد و روی مصالحی در اجتماعات و مراسم بت پرستان شرکت می نمود. چنانچه شیخ صدوق (ره) گوید:

«و کان عبدالمطلب و ابوطالب من اعرف العلماء و اعلمهم بشان النبی - صلی الله علیه و آله - و کانا یکتمان ذلک عن

الجهال و اهل الكفر و الضلال» (4) عبدالمطلب و ابوطالب از جمله دانشمندانی بودند که بیش از دیگران دانائی و معرفت در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و چنان بودند که معرفت خود را نسبت به آن حضرت از نادانان و کافران و گمراهان کتمان می کردند. و از اصبغ بن نباته روایت کرده که گوید:

از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود:

به خدا سوگند نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب و نه هاشم و نه عبد مناف هیچکدام هرگز بتی را پرستش نکردند، بدان حضرت عرض شد:

پس آنها چه چیزی را پرستش می کردند؟

فرمود:

«کانوا یصلون علی البیت علی دین ابراهیم علیه السلام متمسکین به».

آنها بر طبق آئین ابراهیم علیه السلام به سوی خانه کعبه نماز گذارده و بر دین او تمسک می جستند (5) و یعقوبی در تاریخ خود درباره عبدالمطلب گوید:

و رفض عباده الاصنام، و وحد الله عز و جل و وفی بالنذر و سن سننا نزل القرآن باکثرها ... او کسی بود که پرستش بتها را ترک کرد و خدای عز و جل را به یکتائی شناخت، و وفای به نذر کرد و سنتهائی را مقرر داشت که بیشتر آنها را قرآن امضاء کرد ... و سپس سنتهای او را ذکر کرده آنگاه گوید:

فکانت قریش تقول عبدالمطلب ابراهیم الثانی یعنی چنان شد که قرشیان عبدالمطلب را ابراهیم دوم می گفتند. و در پایان، داستان خشک سالی مکه و قحطی زدگی قریش و به دنبال آن دعای عبدالمطلب و آمدن باران به دعای او را به تفصیل ذکر کرده و اشعار برخی از قرشیان را در این باره بیان داشته که گوید:

بشیبه الحمد

اسقى الله بلدتنا و قد فقدنا الكرى و اجلوز المطر منا من الله بالميمون طائره و خير من بشرت يوما به مضر مبارک الامر يستسقى الغمام به ما فى الانام له عدل و لا خطر و ثقه الاسلام كلينى (ره) در اصول كافى به سند خود از زراره از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود:

«يحشر عبدالمطلب يوم القيامه امه واحده عليه سيماء الانبياء و هيبه الملوک» (6) محشور مى شود در حالى كه سيماى (7) پيمبران و هيبت پادشاهان را دارد. و در حديث ديگرى كه از مقرن و محمد بن سنان و مفضل بن عمر از امام صادق عليه السلام روايت كرده با مختصر اختلافى اين گونه است:

«يبعث عبدالمطلب امه وحده عليه بهاء الملوک و سيماء الانبياء ...» (8) - عبدالمطلب به صورت يک امت مبعوث شود، و درخشندگى پادشاهان و سيماى پيمبران را داراست ... و از فخر رازى در كتاب «اسرار التنزيل» و شهرستانى در كتاب «الملل و النحل» نيز دليلهائى درباره ايمان و اسلام عبدالمطلب سخنانى نقل شده و تا جائى كه شهرستانى گويد:

عبدالمطلب به بركت نور نبوت سخنان حكمت آميز و بزرگى اظهار كرد كه حكايت از ايمان او به روز جزا و اسلام او مى كند مانند اينكه در وصاياى خود مى گفت:

هرگز از دنيا ستمكارى بيرون نخواهد رفت جز آنكه كيفر ستم و ظلم خود را خواهد ديد، تا آنكه هنگامى مرد ستمكارى از دنيا رفت بى آنكه كيفر ببيند، و چون به عبدالمطلب جريان را گفتند او در پاسخ گفت:

«و الله ان وراء هذه الدار دار يجزى فيها المحسن باحسانه و يعاقب فيها المسىء باساءته» - به خدا

سوگند از پس این خانه خانه دیگری است که نیکوکار پاداش نیکو کاری خود را دریافت کند و بد کار در برابر عمل بد خود کیفر بیند. و به برکت همان نور مقدس بود که به ابرهه گفت:

«ان لهذا البیت ربا یحفظه». به راستی که این خانه را پروردگاری است که او را نگهبانی خواهدکرد ... (9) و شیخ صدوق (ره) در کتاب خصال به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت آمده که بدو فرمود:

ای علی به راستی که عبدالمطلب پنج سنت را در جاهلیت مقرر داشت که خدای تعالی آنها را در اسلام امضاء فرمود. آنگاه آن سنتهای پنجگانه را به تفصیل ذکر فرموده که به طور خلاصه این گونه است:

1 - حرمت زن پدر بر پسران

2 - خمس گنجها و غنائم

3 - سقایت حاجیان

4 - دیه قتل به صد شتر

5 - عدد طواف به هفت شوط.

و سپس فرمود:

«یا علی ان عبدالمطلب کان لا یستقسم بالازلام. و لا یعبد الاصنام و لا یاکل ما ذبح علی النصب، و یقول:

انا علی دین ابراهیم» (10) ای علی، به راستی که شیوه عبدالمطلب چنان بود که (مانند مردم زمان جاهلیت) به وسیله ازلام (تیرهای مخصوص آن زمان) قرعه نمی زد و قسمت نمی کرد، و بتها را پرستش نمی کرد، و از آنچه برای بتان می کشتند (طبق رسوم مردم جاهلیت) نمی خورد،

و می گفت:

من بر دین و آئین ابراهیم هستم. و بالاخره از مجموع آنچه در گذشته و در اینجا گفته شد ایمان عبدالمطلب به مبدا و معاد و رسالت انبیاء الهی و

شخصیت والای او

از روی روایات و تواریخ به خوبی روشن گردید و ما و شما را از تحقیق و بحث بیشتر مستغنی و بی نیاز گردانید و اینک به دنباله بحث تاریخی خود باز گردیم.

کفالت ابوطالب

پیش از این گفتیم که ابوطالب با عبدالله - پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله - از طرف پدر و مادر برادر بود و از عموهای دیگر آن حضرت نسبت به آن حضرت مهربانتر و علاقه مند تر بود. و شاید به همین سبب نیز بود که عبدالمطلب چه در زمان سلامت و چه در هنگام بیماری و احتضار سفارش آن حضرت را به ابوطالب کرده و بالاخره هم کفالت آن حضرت را پس از مرگ خود به ابوطالب سپرد، چنانچه در چند صفحه پیش از این خواندید. و در اسد الغابه چند قول در این باره نقل کرده مانند اینکه چون هنگام مرگ عبدالمطلب فرا رسید پسرانش را جمع کرده و سفارش رسول خدا را به آنها کرد، و به دنبال آن زبیر و ابوطالب - دو تن از پسران عبدالمطلب - درباره کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرعه زدند و قرعه به نام ابوطالب در آمد، و قول دیگر آن است که این انتخاب را خود عبدالمطلب کرد و ابوطالب را برای کفالت آن حضرت انتخاب نمود چون ابوطالب در میان عموهای آن حضرت مهربانتر از دیگران نسبت به او بود، و قول سوم آن است که عبدالمطلب در این باره مستقیما به ابوطالب وصیت کردو محمد صلی الله علیه و آله را تحت کفالت او قرار داد، و قول چهارم آن است که نخست زبیر از

آن حضرت کفالت کرد و چون زبیر از دنیا رفت کفالت آن حضرت را ابوطالب به عهده گرفت (11) که البته خود ابن اثیر این قول آخر را از نظر تاریخی غلط دانسته و رد می کند. ولی در کتابهای تاریخی و سیره های دیگری که نوشته شده از این اقوال اثری نیست و همگی نوشته و روایت کرده اند که:

عبدالمطلب هنگام مرگ ابوطالب را کفیل رسول خدا صلی الله علیه و آله قرارداده و به او در این باره وصیت کرد مانند سیره ابن هشام و تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی و مروج الذهب و طبقات ابن سعد (12) ... و در مناقب ابن شهر آشوب از کتاب اوزاعی داستان را به گونه ای دیگر نقل کرده و آن چنین است که می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامان عبدالمطلب زندگی می کرد تا چون حدود صد و دو سال از عمر عبدالمطلب گذشت (13) و رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت ساله شده بود. عبدالمطلب پسرانش را جمع کرد و بدانها گفت:

محمد یتیم است. او را سرپرستی کنید و نیازمند است او را بی نیاز کنید و وصیت و سفارش مرا درباره او حفظ کنید!

ابولهب گفت:

من این کار را خواهم کرد؟

عبدالمطلب بدو گفت:

شرت را از او باز دار!

عباس اظهار داشت:

من این کار را به عهده خواهم گرفت؟ عبدالمطلب - تو مرد خشمناکی هستی می ترسم او را آزار دهی! ابوطالب - من این دستور را اجرا می کنم و کفالت او را به عهده می گیرم؟ عبدالمطلب - آری تو سرپرستی او را به عهده گیر! و سپس به دنبال این سخن رو به محمد صلی الله علیه

و آله کرده و گفت:

«یا محمد اطع له» ای محمد از وی اطاعت کن! محمد صلی الله علیه و آله گفت:

«یا ابه لا تحزن فان لی ربا لا یضیعنی»! - پدر جان غمگین مباش مرا پروردگاری است که تباهم نخواهد کرد (و به حال خود وا نخواهد گذارد) و از آن پس ابوطالب او را در کنار خود گرفت و از وی حمایت کرد (14) ... و بهر صورت عموم سیره نویسان و اهل تاریخ اشعاری نیز از عبدالمطلب در این باره نقل کرده اند که ابوطالب را مخاطب ساخته و بدو می گوید:

اوصیک یا عبد مناف بعدی

بموحد بعد ابیه فرد

فارقه و هو ضجیع المهد

فکنت کالام له فی الوجد

تدنیه من احشائها و الکبد

فانت من ارجی بنی عندی

لدفع ضیم او لشد عقد

در این اشعار عبدالمطلب فرزندش ابوطالب را - که طبق این اشعار نامش عبد مناف بوده - مخاطب ساخته و او را به حمایت و سرپرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله توصیه می نماید.

درباره نام ابو طالب

اکنون که سخن بدین جا رسید این چند جمله را نیز درباره نام ابوطالب بشنوید: مسعودی در مروج الذهب - پس از نقل وصیت عبدالمطلب بدان گونه که گفته شد می گوید البته در باره نام ابوطالب اختلاف شده، که برخی آن را عبد مناف دانسته و برخی هم عقیده دارند که کنیه او همان نام او است و سپس داستانی از امیر المؤمنین علیه السلام در این باره

ذکر کرده و شعر زیر را هم از عبدالمطلب نقل می کند که در مورد وصیت درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله در شعر دیگری (غیر از آنچه در بالا ذکر شد) گوید:

اوصیت

من کنیته بطالب

بابن الذی قد غاب لیس آئب

ولی مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب این شعر را نیز این گونه روایت کرده:

وصیت من کنیته بطالب عبد مناف و هو ذو تجارب بابن الحبیب اکرم الاقارب بابن الذی قد غاب غیر آیب (15) که ابوطالب نیز - طبق آنچه از اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله از راهبها شنیده بود - در پاسخش گفت:

لا توصنی بلازم و واجب

انی سمعت اعجب العجائب

من کل حبر عالم و کاتب

بان بحمد الله قول الراهب

این محدث بزرگوار پس از نقل این ابیات از کتاب شرف المصطفی از ابو سعید واعظ روایت کرده که چون هنگام مرگ عبدالمطلب فرا رسید پسرش ابوطالب را طلبید و بدو گفت:

ای پسر تو به خوبی شدت علاقه و محبت مرا نسبت به محمد دانسته ای، اکنون بنگر تا چگونه وصیت مرا درباره او عمل خواهی کرد.

ابوطالب در پاسخ گفت:

یا ابه لا توصنی بمحمد

فانه ابنی و ابن اخی.

پدر جان مرا به محمد سفارش نکن که او پسر من و برادرزاده من است؟ و به دنبال این روایت گوید:

چون عبدالمطلب از دنیا رفت ابوطالب آن حضرت را بر خود و همه خاندانش در خوراک و پوشاک مقدم می داشت. (16) و ابن حجر عسقلانی در کتاب «الاصابه»

در این باره گفته است:

ابوطالب بن عبدالمطلب که به کنیه اش مشهور گردیده، نامش بنابر مشهور عبد مناف است و برخی هم نام او را «عمران» گفته اند، و حاکم گفته:

بیشتر گذشتگان بر این عقیده بوده اند که نام او همان کنیه او است. (17)

پی نوشتها

1 - به قسمت سوم مراجعه نمائید.

2 - به قسمت دوم مراجعه نمائید.

3 - آنجا که به ابوطالب می گوید:

«یا ابوطالب

ان ادرکت ایامه فاعلم انی کنت من ابصر الناس و اعلم الناس به ...» و نیز سفارشهائی که در جاهای دیگر در باره آن حضرت می نمود.

4 - اکمال الدین ج 1 ص 171.

5 - اکمال الدین ج 1 ص 174.

6 - اصول کافی ج 1 ص 446.

7 - معنای «امه واحده» یا «وحده» چنانچه مفسران در تفسیر آیه «ان ابراهیم کان امه قانتالله» (سوره نحل آیه 120) گفته اند این است که او به تنهائی به جای یک امت محشور می شود چون در دنیا نیز در برابر مرام کفر و شرک تنها بود و شخص دیگری با او هم عقیده وهم آهنگ نبود.

8 - اصول کافی ج 1 ص 447.

9 - بحار الانوار ج 15 ص 118 - 122 و الملل و النحل ج 3 ص 282.

10 - خصال ج 1 ص 150.

11 - اسد الغابه ج 1 ص 15.

12 - سیره ابن هشام ج 1 ص 179. تاریخ طبری ج 2 ص 32، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 8، مروج الذهب ج 1 ص 313. طبقات ابن سعد ج 1 ص 118 ...

13 - پیش از این گفته شد که در مدت عمر عبدالمطلب در هنگام مرگ اختلاف است واین یکی از آن اقوال است.

14 - مناقب آل ابیطالب (ط قم) ج 1 ص 35.

15 - منظور از جمله «الذی قد غاب غیر آیب» در هر دو مورد ظاهرا «عبد الله» پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به یثرب رفت و باز نگشت.

16 - مناقب آل ابیطالب (ط قم) ج 1 ص 36.

17 - الاصابه ج 1 ص 115.

قسمت دهم

در دامان ابو طالب

تا بدینجا

هشت سال از عمر پر برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله را با خاطرات و حوادث ناگواری که برای آن بزرگوار به همراه داشت پشت سر گذاردیم. و اکنون آن حضرت در خانه ابوطالب وارد شده و دامن پر مهر عموی عزیزش آماده تربیت و پرورش و کفالت یتیم گرانقدر برادرش عبدالله بن عبدالمطلب می گردد، و برکسی که از تاریخ اسلام مختصر اطلاعی داشته باشد پوشیده نیست که ابوطالب یعنی آن مرد بزرگ، با چه فداکاری و گذشتی، و با چه اخلاص و ایثاری، این وظیفه سنگین الهی واجتماعی را تا پایان عمر که حدود چهل و سه سال طول کشید به انجام رسانید، و از این رهگذر چه حق بزرگی بر عموم مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد «فجزاه الله عن الاسلام و عن المسلمین خیر الجزاء».

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابن عباس روایت کرده که ابوطالب به برادرش عباس گفت:

من (از وقتی که محمد صلی الله علیه و آله را در کفالت خود در آورده ام) از او جدا نمی شوم و اطمینان به کسی نمی کنم (که او را به وی بسپارم) ... ابوطالب در اینجا داستانی از شرم و حیای آن حضرت نقل کرده و در پایان گوید:

رسم ابوطالب چنان بود که هر گاه می خواست شام و نهار به فرزندان خود بدهد به آنها می گفت:

صبر کنید تا پسرم (محمد) بیاید، و (آنها صبر می کردند) محمد صلی الله علیه و آله می آمد (و با آنها غذا می خورد ...) (1) و نیز روایت کرده که این فرزند چنان بود که در وقت خوردن و نوشیدن غذا و آب «بسم الله الاحد» می گفت

و شروع می کرد و پس از فراغت نیز «الحمد لله کثیرا» می گفت. و هیچگاه از او دروغی نشنیدم ... و هیچگاه او را ندیدم که مانند دیگران بخندد ... و ندیدم که با کودکان بازی کند ... و تنهائی و تواضع برای او محبوبتر بود (و بیشتر به تنهائی علاقه داشت). و شبیه این گفتار در کتاب طبقات ابن سعد نیز روایت شده که هر که خواهد می تواند برای اطلاع بدانجا مراجعه کند (2) و البته باید دانست که به همان مقدار که ابوطالب نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه و محبت داشت و در تربیت و حفاظت او می کوشید همسرش فاطمه بنت اسد نیز حد اعلای محبت را نسبت به آن بزرگوار می نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تا پایان عمر محبتهای او را فراموش نکرد و این روایت را کلینی (ره) و دیگران در داستان وفات فاطمه از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن خود را برای کفن او فرستاد و در تشییع جنازه وی حاضر گردید و تابوت او را بردوش کشید و پیش از دفن در قبر او خوابید، و پس از دفن برای او تلقین خواند ... و کارهای شگفت انگیز دیگری که موجب سئوال و پرسش عموم یاران و اصحاب آن حضرت گردید و ما ان شاء الله تعالی در جای خود - در حوادث سال چهارم هجرت نقل خواهیم کرد –

از آن جمله در پاسخ پرسش کنندگان فرمود:

«الیوم فقدت بر ابی طالب، ان کانت لتکون عندها الشیء فتؤثرنی

به علی نفسها و ولدها ...» (3). - امروز نیکیهای ابوطالب را از دست دادم، و شیوه فاطمه چنان بود که اگر چیزی نزد او پیدا می شد مرا بر خود و فرزندانش مقدم می داشت ... چنانچه در استیعاب هم نظیر این گفتار با تلخیص و اجمال نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از دفن او فرمود:

«انه لم یکن احد بعد ابی طالب ابر بی منها ...» (4). - به راستی که غیر از ابوطالب کسی نسبت به من از فاطمه (همسرش) مهربانتر نبود. و در تاریخ یعقوبی نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فاطمه فرمود:

«الیوم ماتت امی» ، امروز مادرم از دنیا رفت، و سپس نظیر آنچه را در بالا نقل شد ذکر می کند (5) و ما بخواست خدای تعالی شرح حال این بانوی بزرگ اسلام و ایمان و سبقت او در اسلام و هجرت و فضائل دیگر او را در جای خود ذکر خواهیم کرد. و اکنون باز گردیم به دنباله بحث خود و تحقیق درباره مراحل بعدی زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از کفالت و سرپرستی ابوطالب یعنی از هشتمین سال زندگانی آن حضرت به بعد.

آمدن باران به برکت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعای ابو طالب

قاضی دحلان در کتاب سیره خود از ابن عساکر به سند خود از مردی به نام جلهمه بن عرفطه نقل می کند که در سال قحطی و خشک سالی به مکه رفتم و مردم مکه را که در کمال سختی به سر می بردند مشاهده کردم که در صدد چاره بر آمده و می خواهند برای طلب باران دعا کنند،

یکی گفت:

به نزد لات و عزی

بروید،

و دیگری گفت:

به «مناه» متوسل شوید.

در این میان پیری سالمند و خوش صورت را دیدم که به مردم می گفت:

چرا بی راهه می روید؟ با اینکه یادگار ابراهیم خلیل و نژاد حضرت اسماعیل در میان شما است!

بدو گفتند:

گویا ابوطالب را می گوئی؟

گفت:

آری منظورم اوست! مردم همگی برخاسته و من نیز همراه آنها آمدم و در خانه ابوطالب اجتماع کرده در را زدند و همینکه ابوطالب بیرون آمد مردم به سوی او هجوم برده و او را در میان گرفتند و بدو گفتند:

ای ابوطالب تو به خوبی از قحطسالی و خشکی بیابان و گرسنگی و تشنگی مردمان با خبری اینک وقت آن است که بیرون آیی و برای مردم از درگاه خدا باران طلب کنی!

گوید:

ابوطالب که این سخن را شنید از خانه بیرون آمد و پسری همراه او بود که همچون خورشید می درخشید، و در حالی که اطراف او را جوانان دیگری گرفته بودند همچنان بیامد تا به کنار خانه کعبه رسید سپس آن پسر زیبا روی را بر گرفت و پشت او را به کعبه چسبانید و با انگشتان خود به سوی آسمان اشاره کرد و با زبانی تضرع آمیز به درگاه خدا دعا کرد و طولی نکشید که پاره های ابر از اطراف گرد آمده باران بسیاری بارید و مردم را از خشکسالی نجات داد، و به دنبال آن قصیده معروف لامیه ابوطالب را که بعدها پس از بعثت درباره رسول خدا سروده و حدود 90 بیت است نقل کرده و مطلع آن این بیت است:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمه للارامل

نگارنده گوید:

این داستان - صرفنظر از مقام ارجمندی را که برای رسول خدا ثابت می کند -

شاهد زنده ای برای گفتار ما است که ما نیز به خاطر همان آن را برای شما نقل کردیم و آن توجه عمیقی است که مردم مکه نسبت به ابوطالب از نظر روحانی داشتند و نفوذ معنوی و عظمت وی را در میان قریش به خوبی ثابت می کند، و این مطلب را هم می رساند که میراث انبیاء گذشته نیز نزد ابوطالب بود و چنانچه در روایات معتبر شیعه آمده مقام شامخ وصایت پس از عبدالمطلب بدو واگذار شده بود. ابوطالب صرفنظر از علاقه ای که از نظر خویشاوندی به یتیم برادر داشت، همانند جدش عبدالمطلب از آینده درخشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با خبر بود و از روی اخبار گذشتگان و علائمی که در دست داشت به نبوت و رسالت الهی وی در آینده واقف وآگاه بود، و همین سبب علاقه بیشتر او به محمد - صلی الله علیه و آله - می گردید. و این مطلب از روی اشعار بسیاری که از ابیطالب نقل شده به خوبی واضح و روشن است و تعجب از برخی راویان و نویسندگان اهل سنت است که با این همه در ایمان ابی طالب تر دید کرده و سخنانی گفته اند، و ما ان شاء الله در جای خود با شرح و تفصیل بیشتری در این باره بحث خواهیم کرد، و در اینجا نیز یکی دو بیت از همان قصیده را برای شما نقل کرده و به دنبال بحث خود باز می گردیم، که از آن جمله است این چند بیت:

لقد علموا ان ابننا لا مکذب

لدینا و لا یعنی به قول الاباطل

فاصبح فینا احمد فی ارومه

تقصر عنه سوره المتطاول

فایده رب العباد

بنصره

و اظهر دینا حقه غیر باطل (6)

و به نظر نگارنده اگر در باره ایمان ابوطالب جز همین قصیده و همین اشعار نبود برای اثبات مطلب کافی بود تا چه رسد به دلیلها و شواهد و روایات بسیار دیگری که در این باره رسیده و انشاء الله در جای خود مذکور خواهد شد.

خاطراتی از دوران کودکی آن حضرت از زبان ابو طالب

باری ابوطالب از هیچگونه محبت و فدا کاری در مورد تربیت و نگهداری رسول خدا در دوران کودکی دریغ نکرد و پیوسته مراقب وضع زندگی و رفع احتیاجات وی بود، و به گفته اهل تاریخ سرپرستی و تربیت آن حضرت را خود او شخصا به عهده گرفته بود و به کسی در این باره اطمینان نداشت تا جائی که به برادرش عباس می گفت:

برادر! عباس به تو بگویم که من ساعتی از شب و روز محمد را از خود جدا نمی کنم و به کسی اطمینان ندارم تا آنجا که در هنگام خواب خودم او را می خوابانم و در بستر می برم، و گاهی که احتیاج به تعویض لباس و یا کندن جامه دارد به من می گوید:

عمو جان صورتت را بگردان تا من جامه ام را بیرون بیاورم و چون سبب این گفتارش را می پرسم به من پاسخ می دهد:

برای آنکه شایسته نیست کسی به بدن من نظر افکند، و من از این گفتار او تعجب می کنم، و روی خود را از او می گردانم.

و هم چنین نوشته اند:

شیوه ابوطالب آن بود که هر گاه می خواست نهار یا شام به بچه های خود بدهد بدانها می گفت:

صبر کنید تا فرزندم – محمد بیاید و چون آن حضرت حاضر می شد بدانها اجازه می داد دست بطرف غذا ببرند.

ابن هشام در سیره خود می نویسد:

در

حجاز مرد قیافه شناسی بود که نسب به طائفه «از دشنوءه» می رسانید و هر گاه به مکه می آمد قرشیان بچه های خود را به نزد او می بردند و او نگاه به صورت آنها کرده از آینده آنها خبرهائی می داد. در یکی از سفرهائی که به مکه آمد، ابوطالب رسول خدا را برداشته و به نزد او آورد. چشم آن مرد برسول خدا افتاد و سپس خود را به کاری مشغول و سرگرم ساخت، پس از آن دو باره متوجه ابوطالب شده گفت:

آن کودک چه شد؟ او را نزد من آرید، ابوطالب که اصرار آن مرد را برای دیدن رسول خدا دید، آن حضرت را از نظر او پنهان کرد، قیافه شناس چندین بار تکرار کرد:

آن پسرک چه شد؟ آن کودکی را که نشان من دادید بیاورید که به خدا داستانی در پیش دارد، ابوطالب که چنان دید از نزد آن مرد برخاسته و رفت. این اظهار علاقه شدید و اهمیتی را که ابوطالب در حفظ و حراست رسول خدا نشان می داد سبب شده بود که خانواده او نیز محمد صلی الله علیه و آله را بسیار دوست می داشتند و در همه جا او را بر خود مقدم می داشتند، گذشته از اینکه ابوطالب به طور خصوصی هم سفارش او را کرده بود.

می نویسند:

روزی که ابوطالب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را از عبدالمطلب باز گرفت و به خانه آورد به همسرش – فاطمه بنت اسد –

گفت:

بدان که این فرزند برادر من است که در پیش من از جان و مالم عزیزتر است و مراقب باش مبادا احدی جلوی او را از آنچه می خواهد

بگیرد. فاطمه که این سخن را شنید تبسمی کرده گفت:

آیا سفارش فرزندم محمد را به من می کنی! در صورتی که او از جان و فرزندانم نزد من عزیزتر می باشد! و در روایت دیگری است که ابوطالب می گفت:

گاهی مرد زیبا صورتی را که در زیبائی مانندش نبود می دیدم که نزد او می آمد و دستی به سرش می کشید و برای او دعا می کرد، و اتفاق افتاد که روزی او را گم کردم و برای یافتن او به این طرف و آنطرف رفتم ناگاه او را دیدم که به همراه مردی زیبا که مانندش راندیده بودم می آید،

بدو گفتم:

فرزندم مگر به تو نگفته بودم هیچگاه از من جدا مشو!

آن مرد گفت:

هر گاه از تو جدا شد من با او هستم و او را محافظت می کنم.

زندگی اجتماعی و سفرها و برخوردها

چنانچه از روی همرفته روایات و تواریخ اسلامی به دست می آید از همان اوائل ورود محمد صلی الله علیه و آله به خانه ابوطالب زندگی اجتماعی و برخورد و ورود آن حضرت در اجتماع شروع می شود، زیرا چنانچه مشهور است در همان سال نهم زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین سفر آن حضرت به شام و برخورد با بحیرای راهب اتفاق افتاده، و سپس به ترتیب «داستان چوپانی کردن» و شرکت در «حلف الفضول» و احیانا برخی از جنگها شروع می شود، و ما قبل از نقل داستان بحیرا و نخستین سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله ناگزیر از تذکر و توضیح یک مطلب هستیم، و آن تذکر این مطلب است که قریش در آنروزگار برای ادامه زندگی نیاز شدیدی به تجارت و مسافرت به شام و یمن داشتند و

تابستان که هوا گرم بود به شام می رفتند و زمستان به یمن، و به تعبیر قرآن کریم «رحله الشتاء و الصیف» داشتند.

و چنانچه پیش از این گفته شد پدر آن حضرت یعنی عبدالله بن عبدالمطلب هم در یکی از همان سفرهای تجارتی که به شام رفته بود در مراجعت در یثرب بیمار شد و همانجا از دنیا رفت. و ابوطالب هم با اینکه سیادت و ریاست بر بنی هاشم داشت و از بزرگان قریش به شمار می رفت، ولی از نظر زندگی فقیر بود و همچون برخی از برادران دیگر خود مانند عباس بن عبدالمطلب ثروتمند نبود، و از همین رو برای تامین زندگی خانواده پر عائله ای که داشت ناچار به چنین سفرهائی بود. و این حدیث را یعقوبی و دیگران از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که می فرمود:

«ابی ساد فقیرا و ما ساد فقیر قبله» پدرم با فقری که داشت سیادت کرد، و پیش از وی فقیری سیادت نکرد.

و این هم عبارت خود یعقوبی است که قبل از این حدیث گفته:

«و کان ابوطالب سیدا شریفا مطاعا مهیبا مع املاقه» (7).

یعنی ابوطالب با اینکه فقیر بود بزرگی شریف بود که فرمانش مطاع و دارای هیبت و عظمت بود.

پی نوشتها

1 - مناقب آل ابیطالب (ط قم) ج 1 ص 36.

2 - طبقات ابن سعد ج 1 ص 119 - 120.

3 - بحار الانوار ج 35.

4 - بحار الانوار ج 35.

5 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 9.

6 - تمامی این قصیده را ابن هشام در سیره ج 1 ص 272 - 280 ط مصر نقل کرده و به دنبال آن گفته است:

آنچه نقل شده صحت روایت آن

از ابوطالب نزد من ثابت شده.

7 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 9.

قسمت یازدهم

نخستین سفر محمد صلی الله علیه و آله به شام و داستان سفر بحیرا

و ماجرای گوسفند چرانی و جنگهای فجار ... عموم مورخین و اهل حدیث از دانشمندان شیعه و اهل سنت با اندک اختلافی داستان سفر محمد صلی الله علیه و آله را به شام در معیت عمویش ابوطالب و بر خورد آن حضرت را با «بحیرا» نقل کرده اند، مانند شیخ صدوق (ره) در اکمال الدین و ابن شهر آشوب در مناقب و ابن هشام در سیره و طبری و یعقوبی و ابن سعد نیز در کتابهای خود آن را نقل کرده اند و نویسندگان معاصر نیز عموما بدون نقد و ایرادی آن را ترجمه و نقل کرده اند (1) و بلکه برخی از آنها در برابر برداشتهای غلطی که دشمنان اسلام از این داستان کرده، و خواسته اند از این راه تهمت هائی به اسلام و رهبر بزرگوار آن بزنند از آن دفاع کرده و در صدد پاسخگوئی دشمنان بر آمده و بدین ترتیب اصل داستان را پذیرفته و چنان است که در صحت آن تردید نداشته اند (2). ولی در برابر اینان برخی از نویسندگان و ناقلان این داستان، در صحت آن تردید کرده و راویان یا راوی آن را دروغگو و جعال خوانده و بلکه برخی آن را ساخته و پرداخته دشمنان اسلام دانسته اند، و برخی نیز قسمتهائی از آن را مردود و مجعول دانسته ولی اصل آن را بنوعی پذیرفته اند، و ما در آغاز اصل داستان را به تفصیلی که ابن هشام در سیره از ابن اسحاق روایت کرده با مختصر اختلافی که از دیگران ضمیمه آن کرده ایم از روی کتاب زندگانی پیامبر اسلام خود

برای شما نقل می کنیم و سپس گفتار نویسندگان و ناقدان و یا منکران را می آوریم.

اصل داستان

بنابر نقل مشهور نه سال و به قولی دوازده سال از عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود (3) که ابوطالب به همانگونه که گفتیم مانند سایر مردم قریش - عازم سفر شام شد، تا با مال التجاره مختصری که داشت تجارت کند و از این راه کمکی به مخارج سنگین خود بنماید. قرشیان هر ساله دو بار سفر تجارتی داشتند یکی به «یمن» در زمستان و دیگری به «شام» در تابستان «رحله الشتاء و الصیف». مقصد در این سفر شهر بصری بود که در آن زمان یکی از شهرهای بزرگ شام و از مهمترین مراکز تجارتی آن عصر به شمار میرفت. در نزدیکی شهر بصری صومعه و کلیسائی وجود داشت و مردی دیر نشین و ترسائی گوشه گیر به نام «بحیرا» در آن کلیسا زندگی میکرد، و مسیحیان معتقد بودند که کتابها و هم چنین علومی که در نزد دانشمندان گذشته آنان بوده دست به دست و سینه بسینه به بحیرا منتقل گشته است. و برخی گفته اند:

صومعه «بصری» - که تا شهر 6 میل فاصله داشت مانند صومعه های عادی و معمولی دیگر نبود بلکه مخصوص به سکونت آن دانشمند و عالمی از نصاری بود که علم و دانشش از دیگران فزونتر و در مراحل سیر و سلوک از همگان برتر باشد، و «بحیرا» دارای چنین اوصافی بود. هنگامی که ابوطالب تصمیم به این سفر گرفت به فکر یتیم برادر افتاد و با علاقه فراوانی که به او داشت نمیدانست آیا او را در مکه بگذارد یا

همراه خود به شام ببرد. وقتی هوای گرم تابستان بیابان حجاز و سختی مسافرت با شتر را در کوه و بیابان به نظر میآورد ترجیح میداد محمد را – که کودکی بیش نبود و با این گونه ناملایمات روبرو نشده بود – در مکه بگذارد و از رنج سفر او را معاف دارد، ولی از آنطرف با آن علاقه شدید و توجه خاصی که در حفاظت و نگهداری او داشت نمی توانست خود را حاضر کند که او را در مکه بگذارد و خیالش در این باره آسوده نبود، و تا آن ساعتی که میخواست حرکت کند همچنان در حال تردید بود. هنگامی که کاروان قریش خواست حرکت کند ناگهان ابوطالب فرزند برادر را مشاهده کرد که با چهره ای افسرده به عمو نگاه می کند و چون خواست با او خداحافظی کند چند جمله گفت که ابوطالب تصمیم گرفت محمد را همراه خود ببرد. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با همان قیافه معصوم و جذاب رو به عمو کرده و همچنان که مهار شتر را گرفته بود آهسته گفت:

عمو جان! مرا که کودکی یتیم هستم و پدر و مادری ندارم به که می سپاری؟ همین چند جمله کافی بود که ابوطالب را از تردید بیرون آورد و تصمیم به بردن آن بزرگوار بگیرد، و از این رو بلا درنگ به همراهان خود گفت:

به خدا سوگند او را با خود می برم و هیچگاه از او جدا نخواهم شد. کاروان قریش حرکت کرد اما مقداری راه که رفتند متوجه شدند که این سفر مانند سفرهای قبلی نیست و احساس راحتی و آرامش بیشتری می کنند آفتاب آن

سوزشی را که در سفرهای قبل داشت ندارد و از گرما بدان مقداری که سابقا ناراحت می شدند احساس ناراحتی نمی کنند. این اوضاع برای همه مردم کاروان تعجب آور بود تا جائی که یکی از آنها چند بار گفت:

این سفر چه سفر مبارکی است. ولی شاید کمتر کسی بود که بداند اینها همه از برکت همان کودک دوازده ساله است که در این سفر همراه کاروان آمده بود. بالاتر از همه کم کم متوجه شدند که روزها لکه ابری پیوسته بالای سر کاروان در حرکت است و برای آنها در آفتاب گرم سایه می افکند، و این مطلب وقتی برای آنها به خوبی واضح شد که به صومعه و دیر «بحیرا» نزدیک شدند. خود بحیرا وقتی از دور گرد و غبار کاروانیان را دید به لب دریچه ای که از صومعه به بیرون باز شده بود آمد و چشم به کاروانیان دوخته بود و گاهی نیز سر به سوی آسمان می کشید و گویا همان لکه ابر را جستجو میکرد که بر سر کاروانیان سایه می افکند. و هیچ بعید نیست که روی صفای باطنی که پیدا کرده بود و اخباری که از گذشتگان بدو رسیده بود منتظر دیدن چنین منظره و چشم به راه آمدن آن قافله بود، و جریانات بعدی این احتمال را تایید میکند، زیرا مورخین مانند ابن هشام و دیگران می نویسند:

کاروان قریش هر ساله از کنار صومعه بحیرا عبور میکرد و گاهی در آنجا منزل میکردند و تا آن سفر هیچگاه بحیرا با آنان سخنی نگفته بود، اما این بار همینکه کاروان در نزدیکی صومعه منزل کردند غذای زیادی تهیه کرد و کسی را به نزد

ایشان فرستاد که من غذای زیادی تهیه کرده ام و دوست دارم امروز تمامی شما از کوچک و بزرگ و بنده و آزاد، هر که در کاروان است بر سر سفره من حاضر شوید. بحیرا از بالای صومعه خود به خوبی آن لکه ابر را دیده بود که بالای سر کاروان میآید و همچنان پیش آمد تا بر سر درختی که کاروانیان زیر آن درخت منزل کردند ایستاد. ابن هشام از ابن اسحاق نقل کرده که:

خود بحیرا پس از دیدن این منظره از صومعه بزیر آمد و از کاروان قریش دعوت کرد تا برای صرف غذا به صومعه او بروند، یکی از کاروانیان بدو گفت:

ای بحیرا به خدا سوگند مثل اینکه این بار برای تو ماجرای تازه ای رخ داده زیرا چندین بار تاکنون ما از اینجا عبور کرده ایم و هیچگاه مانند امروز به فکر پذیرائی ما نیفتادی؟ بحیرا گویا نمی خواست راز خود را به این زودی فاش کند از این رو در جواب او گفت:

راست است، اما مگر نه این است که شما میهمان و وارد بر من هستید، من دوست داشتم این بار نسبت به شما اکرامی کرده باشم و به همین جهت غذائی آماده کرده و دوست دارم همگی شما از آن بخورید. قرشیان به سوی صومعه حرکت کردند، اما محمد - صلی الله علیه و آله - را به خاطر آنکه کودکی بود و یا به ملاحظات دیگری همراه نبردند، و بعید هم نیست که خود آن حضرت که بیشتر مایل بود در تنهائی به سر برد و به اوضاع و احوال اجتماعی که در آن به سر می برد اندیشه کند از آنها

خواست تا او را نزد مال التجاره بگذارند و بروند، وگرنه معلوم نیست ابوطالب به این سادگی حاضر شده باشد تا او را تنها بگذارد و برود. هر چه بود که بحیرا در قیافه یکایک واردین نگاه کرد و اوصافی را که از پیامبر اسلام شنیده و یا در کتابها خوانده بود در چهره آنها ندید، از این رو با تعجب پرسید:

کسی از شما به جای نمانده؟ یکی از کاروانیان پاسخ داد:

بجز کودکی نورس که از نظر سن کوچکترین افراد کاروان بود کسی نمانده !

بحیرا گفت:

او را هم بیاورید و از این پس چنین کاری نکنید !

مردی از قریش گفت:

به لات و عزی سوگند برای ما سرافکندگی نیست که فرزند عبدالله بن عبدالمطلب میان ما باشد ! این سخن را گفته و برخاست و از صومعه بزیر آمد و محمد - صلی الله علیه و آله - را با خود بصومعه برد و در کنار خویش نشانید. بحیرا با دقت بچهره آن حضرت خیره شد و یک یک اعضاء بدن آن حضرت را که در کتابها اوصاف آنها را خوانده بود از زیرنظر گذرانید. قرشیان مشغول صرف غذا شدند ولی بحیرا تمام حرکات و رفتار محمد - صلی الله علیه و آله - را دقیقا زیر نظر گرفته و چشم از آن حضرت بر نمیدارد، و یکسره محو تماشای او شده.

میهمانان سیر شدند و سفره غذا بر چیده شد در این موقع بحیرا پیش یتیم عبدالله آمد و بدو گفت:

ای پسر تو را به لات و عزی سوگند میدهم که آنچه از تو می پرسم پاسخ مرا بدهی؟ - و البته بحیرا از سوگند به لات و عزی منظوری

نداشت جز آنکه دیده بود کاروانیان بدان قسم میخورند. اما همینکه آن بزرگوار نام لات و عزی را شنید فرمود:

مرا به لات و عزی سوگند مده که چیزی در نظر من مبغوض تر از این دو نیست.

بحیرا گفت:

پس تو را به خدا سوگند میدهم سؤالات مرا پاسخ دهی!

حضرت فرمود:

هر چه میخواهی بپرس! بحیرا شروع کرد از حالات و زندگانی خصوصی و حتی خواب و بیداری آن حضرت سؤالاتی کرد و حضرت جواب میداد، بحیرا پاسخ هائی را که می شنید با آنچه در کتابها در باره پیغمبر اسلام دیده و خوانده بود تطبیق میکرد و مطابق میدید، آنگاه میان دیدگان آن حضرت را با دقت نگاه کرد، سپس برخاسته و میان شانه های آن حضرت را تماشا کرد و مهر نبوت را دید و بی اختیار آنجا را بوسه زد. قرشیان که تدریجا متوجه کارهای بحیرا شده بودند به یکدیگر گفتند:

محمد نزد این راهب مقام و منزلتی دارد، از آن سو ابوطالب نگران کارهای بحیرا شد و ترسید مبادا دیر نشین سوء قصدی نسبت به برادرزاده اش داشته باشد که ناگاه بحیرا را دید نزد وی آمده پرسید:

این پسر با شما چه نسبتی دارد؟ ابوطالب - فرزند من است! بحیرا - او فرزند تو نیست، و نباید پدرش زنده باشد! ابوطالب - او فرزند برادر من است. بحیرا - پدرش چه شد؟ ابوطالب - هنگامی که مادرش بدو حامله بود وی از دنیا رفت. بحیرا - مادرش کجاست؟ ابوطالب - مادرش نیز چند سالی است مرده! بحیرا - راست گفتی. اکنون بشنو تا چه میگویم:

او را به شهر و دیار خود بازگردان و از یهودیان محافظتش کن و

مواظب باش تا آنها او را نشناسند که به خدا سوگند اگر آنچه من در مورد این جوان میدانم آنها بدان آگاه شوند نابودش می کنند.

و سپس ادامه داده گفت:

ای ابوطالب بدان که کار این برادرزاده ات بزرگ و عظیم خواهد گشت و بنابراین هر چه زودتر او را به شهر خود باز گردان.

و در پایان سخنانش گفت:

من آنچه لازم بود به تو گفتم و مواظب بودم این نصیحت را به تو بنمایم. سخنان بحیرا تمام شد و ابوطالب در صدد بر آمد تا هر چه زودتر به مکه باز گردد و از این رو کار تجارت را به زودی انجام داد و به مکه بازگشت و حتی برخی گفته اند:

از همانجا محمد صلی الله علیه و آله را با بعضی از غلامان خود به مکه فرستاد و خود به دنبال تجارت رفت. و در پاره ای از تواریخ آمده که وقتی سخنان بحیرا تمام شد ابوطالب بدو گفت:

اگر مطلب اینطور باشد که تو می گوئی او در پناه خدا است و خداوند او را محافظت خواهد کرد. و در روایتی که طبری و برخی دیگر در این باره از ابو موسی اشعری نقل کرده به دنبال داستان بحیرا آمده است که بحیرا هم چنان ابوطالب را سوگند داد تا اینکه ابوطالب آن حضرت را به مکه باز گرداند ... واین جمله را هم اضافه کرده که:

«و بعث معه ابوبکر بلالا، و زوده الراهب من الکعک و الزیت» یعنی ابوبکر بلال را به همراه آن حضرت فرستاد، و راهب نیز توشه راهی از «کاک» (4) و زیتون به آن حضرت داد (5) بهانه ای در دست برخی از مغرضان ما قبل

از آنکه به نقد و بررسی این داستان بپردازیم باید به اطلاع شما برسانیم که این داستان به این شکلی که نقل شده بهانه ای به دست مغرضان و برخی از خاور شناسان داده است آنها که پیوسته می گردند تا از تاریخ و روایات پراکنده اسلامی بهانه ای به دست آورده و به صورت حربه ای علیه اسلام و رهبر گرامی آن استفاده کنند، اینان این داستان و امثال آن را وسیله ای برای تشکیک در نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده و چنانچه در کتاب فروغ ابدیت از آنها نقل شده گفته اند:

«محمد بر اثر عظمت روح و صفای قلب، و قوت حافظه ودقت فکر که طبیعت بر او ارزانی داشته بود، به وسیله همان ملاقات سرگذشت پیامبران و گروه هلاک شدگان را مانند عاد و ثمود و بسیاری از تعالیم حیات بخش خود را از همین راهب فرا گرفت» (6). که در پاسخ باید بگوئیم:

صرفنظر از صحت و سقم حدیث بحیرای راهب که بعدا در آن بحث خواهیم کرد، بطلان این تهمت و پندار واضح تر از آن است که ما بخواهیم وقت زیادی از شما و خود را روی آن صرف کنیم زیرا با توجه به اینکه:

اولا - عمر رسول خدا در این سفر آنقدر نبود که بتواند آن همه مطالب متنوع و گوناگون را در ذهن خود بسپارد و دهها سال پس از آن با آن زیبائی و فصاحت معجزه آمیز برای مردم بیان دارد ... و ثانیا - عمر آن سفر و به خصوص مدت دیدار آن حضرت با بحیرابه آن مقدار نبود که بتواند یک دهم از آن مطالب متنوع

و بسیار را بیاموزد و یا دیرنشین نصرانی (و یا یهودی) به آن بزرگوار یاد دهد، به خصوص آنکه طبق تحقیق و مدارک قطعی آن بزرگوار «امی» بوده و سواد خواندن و نوشتن هم نداشته است و معمولا این گونه امور احتیاج به ضبط و یاد داشت و داشتن سواد خواندن و نوشتن دارد. و ثالثا - آنچه پیغمبر بزرگوار اسلام دهها سال بعد از این م اجرا در ضمن آیات بسیار زیاد قرآنی ابراز فرمود با بسیاری از آنچه نزد راهبان و دیر نشینانی همچون بحیرا بوده و ریشه آن از تورات و انجیل است تفاوت بسیار دارد، و اثری از خرافاتی که به دست خرافه سازان در آن دو کتاب مقدس وارد شده در این آیات مبارکه دیده نمی شود و جائی برای این پندار باطل که این از آن گرفته شده باقی نمی ماند ... و رابعا - همه این پندارهای غلط و تهمتهای ناروا روی این فرض است که اصل این داستان صحیح و بدون خدشه و تردید باشد، در صورتی که ذیلا خواهید خواند که صدور این داستان مورد تردید جمعی از تاریخ نویسان و ناقلان حدیث بوده، و راویان آن را عموما تضعیف کرده و روایتشان را مخدوش داشته اند ... و در پایان این را هم بد نیست بدانید که این گونه اتهامات و نسبتهای ناروا تازگی نداشته و در زمان خود آن بزرگوار هم از این گونه سخنان و گفتارهای نادرست وجود داشته تا آنجا که خدای تعالی در صدد پاسخگوئی و دفاع از پیامبر بزرگوار خویش بر آمده و میفرماید:

و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر، لسان الذی

يلحدون اليه اعجمى و هذا لسان عربى مبين

ان الذين لا يؤمنون بآيات الله لا يهديهم الله و لهم عذاب اليم

انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله و اولئک هم الكاذبون (7)

يعنى - و به راستى ما مى دانيم كه اينان مى گويند قرآن را بشرى به او تعليم كرده و ياد داده، در صورتى كه زبان آن كس كه بدو اشاره مى كند عجمى است، و اين (قرآن) زبان عربى روشنى است، همانا آنها كه آيات خدا را باور ندارند خدا هدايتشان نمى كند و عذابى دردناک دارند. دروغ را فقط آنهائى مى سازند كه به آيات خدا ايمان ندارند، و آنها خودشان دروغگويانند. كه البته اين سخن ناروا را در باره مردى مسيحى مذهب رومى كه نامش «ابو فكيهه» يا «مقيس» يا «ابن حضرمى» و يا «بلعام» بوده مى گفتند كه ساكن مكه بود و رسول خدا گاهى نزد او رفت و آمد مى كرد. بارى بهتر است اين بحث را رها كرده و به دنباله بحث خود، يعنى تحقيق و بررسى اين داستان باز گرديم.

نقد و بررسى داستان بحيرا

اكنون كه اصل اين داستان را شنيديد بايد بدانيد كه اين داستان از چند نظر مورد انتقاد و ايراد قرار گرفته و صحت آن مورد ترديد و خدشه واقع شده است:

اولا - اينكه در چند روايت آمده بود كه ابوبكر آن حضرت را از همان «بصرى» پيش از آنكه به شام بروند به همراه بلال به مكه باز گرداند از چند نظر مخدوش و بلكه غير قابل قبول است:

1 - از اين نظر كه بر طبق رواياتى كه خود راويان و مورخان نقل كرده اند ابوبكر دو سال يا بيشتر از رسول خدا كوچكتر بوده

و بلال نيز چند سال از ابوبكر كوچكتر بوده (8)، و با توجه به آنچه در مورد عمر رسول خدا صلى الله عليه و آله در آغاز اين داستان شنيديد ابوبكر در آن زمان شش ساله و يا نه ساله و ده ساله بوده و بلال هم شايد هنوز به دنيا نيامده بود و اگر هم به دنيا آمده بوده دو سه سال بيشتر از عمرش نگذشته بود، و بدين ترتيب حضور ابوبكر در كاروان درآن سنين از عمر بسيار بعيد به نظر مى رسد چنانچه تولد بلال و به دنيا آمدن او نيز در آن روز خيلى بعيد است، و اگر هم به دنيا آمده بوده در حبشه بوده نه در مكه.

2 - فرض مى كنيم ابوبكر شش ساله و يا نه ساله و ده ساله در اين سفر حضور داشته و به همراه كاروان مزبور به بصرى و شام رفته، ولى اينكه ابوبكر در آن سنين از عمر داراى ثروت و تجارت و غلام و نوكرى بوده كه بتواند امرى و يا نهيى صادر كند، و غلام و يا نوكر خود را به اين سو و آن سو بفرستد بسيار بعيد و به طور معمول غير قابل قبول است.

3 - فرض مى كنيم هر دو مطلب فوق را تعبدا بپذيريم. اساسا بلال حبشى در آنروزگار چه ارتباطى با ابوبكر داشته! مگر نه اين است كه خود اينان نوشته اند:

بلال در آغاز بعثت در خانه اميه بن خلف به صورت برده اى زندگى مى كرد، و با ايمان به رسول خدا و پذيرش اسلام از جانب وى تحت آزار و شكنجه ارباب خود يعنى اميه بن خلف قرار گرفت تا

آنجا که او را در روزهای گرم طاقت فرسای مکه برهنه می کرد و روی ریگهای داغ مکه می خواباند و سنگ بزرگی روی سینه اش می گذارد ... تا آنجا که می نویسند:

تا اینکه روزی ابوبکر بر وی گذشت و آن منظره را دید و به امیه اعتراض کرد و پس از مذاکره ای که کردند قرار شد ابوبکر بلال را از امیه خریداری کند و از این شکنجه و عذاب آسوده اش گرداند. و بالاخره او را با غلامی دیگر که ابوبکر داشت مبادله کردند و ابوبکر او را آزاد کرد. (9)

گذشته از اینکه این قسمت، یعنی آزاد شدن بلال به دست ابوبکر نیز مورد اختلاف و تردید زیادی است، و در بسیاری از روایات آمده که بلال را رسول خدا خریداری کرده و آزاد فرمود، چنانچه از واقدی و ابن اسحاق نقل شده (10) و بلکه در پاره ای از روایات نیز آمده که عباس بن عبدالمطلب این کار را کرد (11) و اختلافات دیگری در این باره که اگر خواستید می توانید به کتاب «الصحیح من السیره» مراجعه نمائید. (12)

4 - همه این مطالب را هم که بپذیریم آیا این مطلب را چگونه می توان پذیرفت که ابوطالب با شدت علاقه ای که به یتیم برادر داشت و همانگونه که قبلا شنیدید حاضر نبود ساعتی این کودک را از خود جدا کند و حتی در این باره به عموهای دیگر آن حضرت نیز اعتماد نمی کرد، در اینجا او را با یک کودک کوچکتر از خود یعنی «بلال» از آن فاصله دور به مکه بفرستد، و به قضا و قدر و آن بیابان بی آب و علف و پر از خطر بسپارد، و

بدین ترتیب او را از خود جدا کرده و با خیالی آسوده به دنبال تجارت و ادامه سفر تجارتی رفته باشد! به خصوص پس از آن سفارشی که راهب مزبور به ابوطالب کرده که آن کودک را از شر یهود و دیگران محافظت کن و هر چه زودتر او را به مکه بازگردان! و ثانیا - از همه اینها گذشته اصل این داستان از نظر سند مخدوش است چه آنها که در کتب شیعه نقل شده و چه آنها که در کتابهای اهل سنت آمده، زیرا ابن شهر آشوب آغاز آن را از مفسران و دنباله آن را نیز از طبری روایت کرده، و ضمانت آن را از عهده خود برداشته است. و مرحوم صدوق نیز از دو طریق آن را روایت کرده که طریق اول از نظر سند مقطوع و ضعیف است، و روایت دوم نیز مرفوعه است که هیچکدام قابل اعتماد نیست گذشته از آنکه روایت نخست مشتمل بر امور غریبه ای است که به افسانه شبیه تر است تا به یک داستان واقعی (13) و روایات اهل سنت نیز هیچکدام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا معصومی دیگر منتهی نمی شود، و آنچه درسیره ابن هشام و تاریخ طبری و طبقات و جاهای دیگر نقل شده یا از ابن اسحاق و یا از داود بن حصین و یا از ابوموسی اشعری روایت شده که هیچکدام در آن زمان - یعنی زمان سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر خورد با بحیرا - به وجود نیامده و متولد نشده بودند، و سند خود را نیز در این باره

نقل نکرده اند تا در صحت و سقم آن تحقیق شود، و از این رو از ابو الفدا نقل شده (14) که گفته است یکی از راویان این حدیث ابو موسی اشعری است که وی در سال هفتم هجرت مسلمان شد و از این رو این حدیث را باید از احادیث مرسله اصحاب به شمار آورد ... گذشته از اشکال دیگری که ما در بحث قبلی در ذیل خدشه و ایراد - 4 - نقل کردیم. و ترمذی نیز چنانچه از وی نقل شده این روایت را غریب دانسته و گفته است:

در سند آن عبد الرحمان بن غزوان دیده می شود که روایتهائی بر خلاف موازین از او نقل شده (15) و ذهبی نیز گفته:

«گمان می رود که ساختگی باشد و قسمتی از آن دروغ است» (16) و ابن کثیر و دمیاطی و مغلطای نیز در آن تردید کرده اند (17) و مرحوم استاد شهید آیت الله مطهری قدس سره الشریف در کتاب «پیامبر امی» فرموده:

«پرفسور ماسینییون» اسلام شناس و خاور شناس معروف، در کتاب سلمان پاک در اصل وجود چنین شخصی، تا چه رسد به برخورد پیغمبر با او تشکیک می کند و او را شخصیت افسانه ای تلقی می نماید،

می گوید:

«بحیرا سرجیوس و تمیم داری و دیگران که روات در پیرامون پیغمبر جمع کرده اند اشباحی مشکوک و نایافتنی اند.

و ثالثا - مطلب دیگری که موجب تضعیف این داستان می شود اختلاف در مورد شخصیت بحیرا است که آیا نام اصلی او جرجیس یا سرجس یا جرجس بوده، و یا اینکه از علماء یهود و از احبار یهود «تیماء» بوده - چنانچه برخی گفته اند - و یا از کشیشهای مسیحی و از قبیله عبد

القیس بوده چنانچه برخی دیگر گفته اند، (18) که این خود موجب ضعف در روایاتی که رسیده می شود.

و اینها قسمتی است از بحثهائی که در باره این داستان در کتابها بچشم می خورد، و شاید روی آنچه گفته شد برخی از سیره نویسان این داستان را یکسره ساخته و پرداخته دشمنان اسلام که پیوسته در صدد تضعیف اسلام و زیر سؤال بردن رسول گرامی آن و ایجاد شبهه و تردید در سلامت عقل و دستورات روح بخش اسلام بوده اند دانسته و نویسنده کتاب سیره المصطفی در این باره چنین گوید:

... در روایاتی که در مورد سفرهای تجارتی رسول خدا در آن برهه از زندگی رسیده اختلافهائی دیده می شود که موجب تردید در صدور آنها می شود به خصوص که راویان آنها از کسانی هستند که متهم به کذب بوده و روایاتشان در عرض حوادث تاریخی به ثبت نرسیده ... و سپس گوید:

و من در کتاب خود به نام «الموضوعات» این مطلب را ترجیح داده ام که نقل این سفرها با این کرامات ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است که می خواسته اند بدین وسیله ابواب تشکیک و تردید را در رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نبوت آن بزرگوار باز کنند ... و این افسانه ها را در تاریخ اسلام وارد کرده تا موجبات تشویش در باره پیامبر بزرگوار اسلام و رسالت آن حضرت را فراهم سازند ... و شاید کعب الاحبار و ابو هریره و وهب بن منبه و تمیم الدارمی وامثال آنها قهرمانهای این افسانه پردازان بوده چنانچه شیوه اینان در وارد ساختن اسرائیلیات و مسیحیاتی که در احادیث اسلامی وتفسیر و غیره وارد کرده اند این موضوع ایشان را

تایید می کند ... (19) نگارنده گوید:

نظر ما در قسمت اول این بحث همان است که گفتیم، و وجود ابوبکر و یا بلال در این سفر با هیچ معیاری جور در نمی آید و اما در مورد اصل داستان نظر ما همان نظری است که در باره شق صدر و امثال آن گفتیم که اگر روایت صحیحی در این باره داشتیم آن را می پذیریم و اگر نه اصراری بر اثبات آن نداریم اگر چه در همه کتابهای تاریخی و سیره هم نقل شده باشد، و ظاهرا به چنین روایتی در این داستان دست نخواهیم یافت، چنانچه گذشت و العلم عند الله. و بنابر آنچه گفته شد دیگر مجالی برای یاوه گوئی برخی از مستشرقین مزدور کلیساها و کشیشان مغرض باقی نمی ماند که به منظور خدشه دار کردن نبوت رسول خدا و وحی، این داستان را دستاویزی قرار داده و گفته اند:

«پیامبر اسلام در آن سفر از بحیرا تعلیماتی آموخت و در مغز فراگیر و حافظه قوی خود نگهداری کرد و پس از گذشت سی سال از آن دیدار همان تعلیمات را اساس دین خود قرار داد، و به عنوان وحی وقرآن به پیروان خود آموخت». زیرا گذشته از همه آنچه گفته شد و بر فرض صحت این داستان از نظر سند و دلالت، مگر مدت توقف آن حضرت نزد بحیرا چقدر طول کشیده که بتواند منشا این همه معارف عالیه و داستانهای شگفت انگیز شده و آن آئین انقلابی و جهانی را پی ریزی کند! آیا یک ملاقات نیم ساعته و یا حداکثر یک ساعته در ده سالگی یا دوازده سالگی پیامبر امی درس نخوانده می تواند پس از گذشت سی

سال منشا آن همه تحولات و بیان آن همه آیات معجزه آسا باشد که همه فصحا و سخنوران را به مبارزه و تحدی دعوت کرده و بگوید:

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین، فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین (20)

داستان ها و خاطرات دیگری از دوران جوانی آن حضرت (گوسفند چرانی)

در چند روایت که از طریق اهل سنت و پاره ای از کتابهای شیعه نقل شده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران جوانی مدتی هم گوسفند چرانی می کرد، و این موضوع نیز نزد برخی از نویسندگان مورد خدشه و ایراد قرار گرفته، که ما در آغاز روایاتی را که در این باره رسیده نقل می کنیم و سپس به بحث و بررسی در باره آنها می پردازیم.

1 - بخاری در کتاب صحیح خود (در کتاب الاجاره) به سندش از ابو هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما بعث الله نبیا الا راعی الغنم، قال له اصحابه و انت یا رسول الله؟

قال:

نعم، و انا رعیتها لاهل مکه علی قراریط» (21)

یعنی - خداوند پیغمبری نفرستاد جز گوسفند چران (جز اینکه گوسفند چرانی می کرد) اصحاب آن حضرت عرض کردند:

شما نیز ای رسول خدا؟

فرمود:

آری، من نیز برای اهل مکه در برابر چند قیراط (22) گوسفند چراندم! و نظیر این روایت در کتابهای دیگر حدیث و سیره نیز روایت شده مانند سیره نبویه قاضی دحلان و سیره حلبیه و فتح الباری و طبقات ابن سعد (23).

2 - و در روایت دیگری که در طبقات از زهری از جابر بن

عبدالله روایت شده گوید: ما به همراه رسول خدا بودیم و میوه درخت اراک (24) را جمع کرده و می چیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیاه رنگهای آن را بچینید که گواراتر و پاکیزه تر است و من نیز هنگامی که گوسفند می چراندم !، آنها را می چیدم !

ما عرض کردیم:

شما نیز گوسفند می چراندی ای رسول خدا؟

«قال: نعم، و ما من نبی الا قد رعاها»

فرمود:

آری و هیچ پیغمبری نبوده جز آنکه گوسفند چرانده !

3 - و در روایت دیگری که از ابن اسحاق روایت کرده گوید:

میان گوسفند داران و شتر داران نزاعی در گرفت و شتر داران بر گوسفند داران تکبر می ورزیدند، و چنانچه برای ما نقل کرده اند رسول خدا در این باره فرمود:

«بعث موسی علیه السلام و هو راعی غنم و بعث داود علیه السلام و هو راعی غنم، و بعثت و انا ارعی غنم اهلی باجیاد».

موسی علیه السلام مبعوث شد در حالی که گوسفند می چرانید، و داود علیه السلام مبعوث شد و گوسفند می چرانید و من مبعوث شدم و گوسفند خاندانم را می چراندم در «اجیاد». و ظاهرا «اجیاد» نام جائی بوده که طبق این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا گوسفند چرانی می کرده. چنانچه قراریط را نیز برخی گفته اند:

نام جائی در مکه بوده (25) اگر چه بعید به نظر می رسد. و به دنبال این مطلب داستان موهن دیگری در تاریخ طبری از آن حضرت نقل شده که متن آن چنین است که فرمود:

«... ما هممت بشیء مما کان اهل الجاهلیه یعملون به غیر مرتین کل ذلک یحول الله بینی و بین ما ارید من ذلک ثم ما هممت بسوء حتی اکرمنی الله

عز و جل برسالته، فانی قد قلت لیله لغلام من قریش کان یرعی معی باعلی مکه لو ابصرت لی غنمی حتی ادخل مکه فاسمر بها کما یسمر الشباب فقال افعل فخرجت ارید ذلک حتی اذا جئت اول دار من دور مکه سمعت عزفا بالدفوف و المزامیر، فقلت ما هذا؟ قالوا فلان بن فلان تزوج بفلانه بنت فلان، فجلست انظر الیهم فضرب الله علی اذنی فنمت فما ایقظنی الامس الشمس، قال فجئت صاحبی فقال ما فعلت؟ قلت ما صنعت شیئا ثم اخبرته الخبر، قال ثم قلت له لیله اخری مثل ذلک فقال افعل فخرجت فسمعت حین جئت مکه مثل ما سمعت حین دخلت مکه تلک اللیله فجلست انظر فضرب الله علی اذنی، فوالله ما ایقظنی الا مس الشمس، فرجعت الی صاحبی فاخبرته الخبر، ثم ما هممت بعدها بسوء حتی اکرمنی الله عز و جل برسالته» (26)

... من آهنگ انجام کاری از کارهای زمان جاهلیت نکردم جز دو بار که در هر بار میان من و کاری را که آهنگ انجامش را کرده بودم خداوند حائل و مانع شد، و پس از آن دیگر آهنگ کار بدی نکردم، تا وقتی که خدای عز و جل مرا به رسالت خویش مفتخر ساخت، و داستان بدینگونه بود که در یکی از شبها به پسرکی از قریش که در قسمت بالای مکه با من گوسفند می چرانید گفتم:

چه خوب بود اگر تو از گوسفندهای من مواظبت می کردی تا من به مکه بروم و همانند جوانهای مکه شبی را به شب نشینی و قصه گوئیهای شبانه بگذرانم؟

آن پسر قرشی گفت:

من این کار را می کنم! من هم به دنبال منظور خود به راه

افتادم و همچنان تا به نخستین خانه های شهر مکه رسیدم و در آنجا صدای نواختن «دف» و مزمارهائی (27) شنیدم، پرسیدم:

این چیست؟ (چه خبر هست؟)

گفتند:

فلان پسر با فلان دختر ازدواج می کند، من هم به تماشای ایشان نشستم ولی خدا گوشم را بست و خوابم برد، و چیزی جز تابش خورشید مرا بیدار نکرد (و هنگامی بیدار شدم که ماجرا به پایان رسیده بود).

رسول خدا فرمود:

من به نزد رفیق خود (یعنی همان پسرک قرشی) باز گشتم وی از من پرسید:

چه کردی؟

گفتم:

هیچ کاری نکردم ! و جریان را برای او شرح دادم. این جریان گذشت تا دو باره در یکی از شبها همان سخن را تکرار کردم و او مانند شب قبلی حفاظت گوسفندانم را به عهده گرفت و من به مکه آمدم و همانند گذشته در آن شب نیز صدای دف و مزمار شنیدم و به تماشا نشستم و خدا به همانگونه گوشم را بست و بخواب رفتم و به خدا سوگند جز تابش خورشید چیز دیگری مرا بیدار نکرد، آنگاه به نزد رفیق خود باز گشتم و داستان را برای او باز گفتم، و از آن پس دیگر آهنگ کار بدی را نکردم تا اینکه خدای عز و جل مرا به مقام رسالت خود مفتخر فرمود.

4 - و در کتابهای شیعه از علل الشرایع صدوق (ره) نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما بعث الله نبیا قط حتی یسترعیه الغنم یعلمه بذلک رعیه الناس» (28).

یعنی هیچگاه خداوند پیامبری نفرستاد تا آنکه او را به چرانیدن گوسفندان وا می داشت تا بدین وسیله راه تربیت مردم را بدو یاد دهد.

نگارنده گوید:

قبل از آنکه به بررسی و

تحقیق در باره این داستان و این روایات بپردازیم بد نیست پاره ای از توجیهات فیلسوف مآبانه و عارفانه ای را نیز که در توجیه این روایات کرده اند بشنوید، و آنگاه این روایات را از جهات دیگر مورد بررسی قرار دهیم.

توجیهاتی در باره این روایات

از آنجا که این روایات در نظر بسیاری از اهل سنت مورد قبول واقع شده و نتوانسته اند در سند و یا متن آنها تردید کنند اصل مطلب را پذیرفته و با سخنانی عارفانه و فیلسوف مآبانه درصدد توجیه آن بر آمده اند که از آن جمله گفتار زیر است:

اول - «و حکمت خدای عز و جل در این باره چنان بوده که انسان وقتی گوسفندان را که ناتوان ترین حیوانات چهار پا هستند بچراند مهر و عطوفتی در دلش جای گیر می شود و چون به سر پرستی انسانها مامور گردد دلش از تندیهای طبیعی و ستمهای غریزی پاک و مهذب می شود و به حد اعتلای اعتدال می رسد» (29). که البته به این گفتار ایراد هائی شده،

از آن جمله اینکه:

1 - گفته شده:

چگونه کسی می تواند باور کند که پیامبر بزرگوار الهی و نبی اعظم - صلی الله علیه و آله - نیازی به تهذیب و پاک کردن دل از تندیهای طبیعی و ستمهای غریزی داشت. آن پیامبری که خدا در باره اش فرمود:

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم؟ (30)

2 - اگر هم ظلمی در وجود آن حضرت بود آیا مدرسه ای بهتر از مدرسه گوسفند چرانی برای تهذیب آن نبود؟ !

3 - این مطلب مخالف است با حدیثی که در باره آن حضرت از ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده که فرمودند:

«و لقد

قرن الله به من لدن ان كان فطيما اعظم ملک من ملائکته يسلک به طريق المکارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره ...» (31).

يعنى و به راستى که خداى تعالى از زمان شيرخوارگى، بزرگترين فرشته خود را قرين آن حضرت قرار داد که راههاى کرامت و اخلاقهاى نيکوى جهانيان را در شب و روز به وى بياموزد ...

4 - اساسا مگر ظلم و ستم و يا ساير اخلاق زشت و ناپسند غريزى است که احتياج به تهذيب داشته باشد؟ ! ...

5 - از همه اينها گذشته اين گفتار نيز مورد سئوال و خدشه است که چرانيدن گوسفندان دشوارتر از چرانيدن حيوانات چهار پاى ديگر است؟ و خلاصه آنکه اين توجيه از جهاتى مورد خدشه است گذشته از اينکه خود اين روايات از جهاتى مخدوش است که در بحث آينده خواهيد خواند. دوم - و نظير اين توجيه، گفتار ديگرى است که در شرح صحيح بخارى در ذيل همين حديث آمده که گفته اند:

حکمت در گوسفند چرانى پيغمبران الهى آن بود که چون اينان با گوسفندان مخالطت و آميزش داشته باشند بر حلم و شفقتشان افزوده گردد، زيرا وقتى اينان در برابر دشواريهاى گوسفند چرانى و گرد آوردن گوسفندان مختلف الطبيعه و چراگاههاى پراکنده و به خصوص با توجه به ناتوانى و نياز گوسفندان صبر و بردبارى بخرج دادند، در اين صورت در مقابل دشواريهاى مردمان امت خود با اختلافى که در طبيعت و اصناف خود دارند سزاوارتر و شايسته تر خواهند بود ... (32). و البته بايد دانست که اين گفتار مضمون همان روايت علل الشرايع است که اگر صحت آن روايت تاييد شود نيازى به اين

گفتار نیست و همان روایت برای ما معتبر است، ولی ظاهرا روایت از نظر سند ضعیف است.

سوم - توجیه دیگری که قدری بی اشکالتر از دو توجیه سابق است آنست که گفته شود:

از آنجا که محیط شهر مکه محیطی آلوده به گناه و ظلم و شرک و بت پرستی و بی عدالتی و مفاسد دیگری بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کودکی با انواع مفاسد و مظالم مبارزه می کرد واز مشاهده آن وضع رقت بار و ظلم و ستمهائی که به وسیله سرکرده های شهر به افراد ضعیف و ناتوان می شد و بی عدالتیهائی که عموم مردم آن زمان بدان دچار بودند رنج می برد، و از طرفی قدرت جلوگیری آنها را نداشت، به دنبال وسیله ای می گشت تا هر چه بیشتر از آن منطقه و محیط و مشاهده آن وضع ناهنجار، کنار و دور باشد و بهترین وسیله برای وصول به این منظور خروج از شهر و سرگرمی با آن حیوانهای صامت وزبان بسته و محیط بیابان بی سر و صدا و به دور از فحشاء و فساد بود، و روی همین منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله بی آنکه نیازی به اصل این کار و یا دریافت مزدی در این باره داشته باشد داوطلب این کار شد و خود وسائل این سرگرمی را برای خود فراهم کرده و مشتاقانه به دنبال آن می رفت.

گذشته از اینکه برای مردم مکه چرانیدن گوسفندان و شتران بهترین سرگرمی و شغل محسوب می شد و بسیاری از آنها بی آنکه نیازی به این کار و یا دریافت مزدی در برابر آن داشته باشند علاقه مند به انجام آن بودند و

آن را شغل خوبی می دانستند و مورد پسندشان بوده. و البته اگر اصل مسئله مورد قبول باشد و صحت آن مورد تردید و خدشه نباشد این توجیه خوبی است و شاید در صفحات آینده نیز توضیحی بیشتر برای آن بدهیم.

سخنی در باره اصل این داستان و روایات وارده در این باره

ما بهتر است این روایات را جداگانه تحت بررسی و تحلیل قرار دهیم و از این رو می گوئیم:

روایت نخست که در صحیح بخاری نقل شده از چند جهت مورد خدشه است:

1 - از نظر سند، چون راوی حدیث ابو هریره است و او کسی است که به بازرگان حدیث معروف شده و پیش از این در قسمت اول بحث در باب معیارها (33) شواهدی براین مطلب ذکر کردیم و گویند:

کار وی به جائی رسید که هر کس کسب و کارش کساد می شد و کالای تجارتی روی دستش می ماند با پرداخت مال و یا وجه و یا آش و پلوئی به ابو هریره و جعل حدیثی در آن باره از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله از ورشکستگی نجات می یافت (34) و به همین خاطر است که برخی گفته اند:

هیچ بعید نیست که ابو هریره خود این نوع حدیثها را جعل کرده تا برای شغل خود آبروئی تحصیل کند زیرا وی در دوران حیات زندگی خود را به چوپانی می گذرانید و به همین خاطر نیز این نام بر او غالب گردید زیرا وی «هره» - یعنی گربه ای – را پیوسته همراه خود داشت که با آن بازی می کرد، و چون در زمره مسلمانان در آمد این نام ملازم او گشت، ولی وی این نام را خوش نداشت و از این رو این نوع احادیث را

جعل کرد تا آبروئی به خود بدهد، و در زیر پوشش این گونه روایات وجهه ای برای خود دست و پا کند. (35)

2 - این حدیث مخالف است با روایت دیگری که ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه، و یعقوبی در تاریخ خود از عمار بن یاسر روایت کرده اند که در باره آن حضرت گفته:

«... و لا کان اجیرا لاحد قط» (36) یعنی هرگز آن حضرت اجیر کسی نبود - و به صورت کارگر و مزدور برای کسی کار نکرد - و اگر نوبت به ترجیح نیز میان این دو روایت برسد روایت عمار بن یاسر نزد ما ترجیح دارد.

3 - این حدیث با روایت دیگری نیز که ذکر شد و در آن آمده بود که فرمود:

«... و بعثت و انا ارعی غنم اهلی باجیاد» مخالف است زیرا در روایت ابو هریره «اهل مکه» است، و در این روایت «اهلی» است، و از این نظر نیز روایت ابو هریره غیر قابل اعتبار و ضعیف می شود. این در مورد روایت ابو هریره. و اما در مورد روایات دیگر نیز باید بگوئیم از نظر سند ضعیف است، گذشته از اینکه اصل پذیرفتن این مطلب یعنی تن دادن ابوطالب به چنین کاری برای رسول خدا مورد تردید و قابل خدشه است.

زیرا با توجه به علاقه شدید ابوطالب در حفاظت و نگهداری آن حضرت و به خصوص با سخنانی که از کاهنان و پیشگویان و دیگران در باره آینده آن حضرت و دشمنی یهود با وی شنیده بود وخود همین راویان و تاریخ نویسان آن را با آب و تاب و طول و تفصیل نقل کرده اند چنانچه در داستان

بحیرا نمونه ای از آن سخنان را شنیدید، و روایات دیگری که ابوطالب پس از شنیدن آن اخبار لحظه ای رسول خدا را از خود جدا نمی کرد و سخت در حراست و حفاظت آن حضرت می کوشید، پذیرفتن این مطلب که آن حضرت را روزها و شبها به تنهائی رها می کرد تا در بیابانهای مکه تک و تنها برای مردم مکه گوسفند چرانی کند بسیار بعید به نظر می رسد.

و با توجه بدانچه گفته شد این قسمت از تاریخ نیز که بسیاری از سیره نویسان و اهل حدیث آن را به صورت یک خاطره مسلمی در زندگانی آن حضرت آورده و نقل کرده اند مورد خدشه و تردید است و در نتیجه موردی برای اظهار نظر و اجتهاد نویسندگانی همچون نویسنده کتاب «محمد پیامبری که از نو باید شناخت» باقی نمی ماند که می گوید: «... در دوره ای از عمر که اطفال دیگر تمام اوقات خود را صرف بازی می کنند محمد خردسال مجبور شد که تمام اوقات خود را صرف کار برای تحصیل معاش نماید، آن هم یکی از سخت ترین کارها یعنی نگاه داری گله». زیرا همانگونه که گفتیم اصل قضیه مورد تردید است تا چه رسد به اجتهاد های دیگر ... که ما با تفصیل بیشتری در قسمت اول از همین سلسله مقالات پاسخ آن را ذکر کردیم. و در خاتمه باید بگوئیم:

با توجه به همه روایات و احادیثی که در باره گوسفند چرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران کودکی و یا جوانی وارد شده و با جرح و تعدیل و جمع و تفریقی که میان آنها بکنیم و بخواهیم اصل قضیه را بنحوی پذیرفته و

مردود ندانیم، و از اشکالات و ایرادها نیز تا حدودی در امان باشیم باید همان گفتاری را که در مقاله نخست ذکر کرده ایم بپذیریم، و بگوئیم:

از آنجا که تلاش برای تحصیل معاش و تحمیل نشدن بر دیگران در زندگی، یکی از برنامه های سازنده و شیوه های آموزنده زندگی پیمبران الهی بوده و پیوسته سعی می کرده اند تا کارهای خود را به دیگران واگذار نکنند و خود انجام دهند، دیگران را نیز به این شیوه پسندیده تشویق و تحریص می نمودند ... و از آنجا که چرانیدن گوسفندان نیز یکی از شغلهای پسندیده و کارهای مورد پسند پیمبران الهی بوده و در شرح حال و زندگی ابراهیم خلیل و موسای کلیم و حضرت شعیب و دیگر از انبیاء عظام نمونه هائی از آن دیده می شود، و در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده ... (37) و شاید یکی از علل آن نیز همان باشد که در روایت علل الشرایع ذکر شده، البته اگر از نظر سند ضعیف نباشد ... و از آنجا که گوسفند چرانی در زندگی اعراب آن زمان نیز یکی از رسوم معمولی و بلکه از کارهای تفریحی کودکان و جوانان آن زمان بوده ... و از آنجا که رسول خدا خود دارای شتران و گوسفندانی بوده که از پدرش عبدالله و احیانا از مادرش آمنه به ارث برده بود (38)، و احتمالا گوسفندان و شترانی نیز از عمویش ابوطالب بوده که نیاز به چرا داشته اند ... و از آنجا که محیط شهر مکه محیطی آلوده به شرک و فساد وظلم و فحشاء و زنا و میخوارگی و ده ها آلودگی و زشتی های دیگر بوده، و روح پاک و

با صفای رسول خدا که از آغاز زندگی و اوان جوانی با این نوع آلودگیها مخالف بود و سخت از مشاهده آنها رنج می برد و قدرت مبارزه و دفاع مظلومان را نیز نداشت، و دنبال بهانه ای می گشت تا از آن محیط آلوده و پر از فساد به دور باشد و حتی المقدور آن مناظر زننده و زشت را نبیند ... می توان قبول کرد که برای مدتی آن وجود مقدس روزها که می شده گوسفندان و شتران خود و خاندانش را - همانگونه که درآن روایت به تعبیر «اهلی» نیز آمده بود - بصحرا می برده و به بهانه چرانیدن آنها خود را از محیط شهر مکه به کناری می کشیده و شب هنگام به شهر می آمده و گاهی شبها را نیز در همان محیط بی سر و صدای بیابان به سر می برده است، و این هایت سخنی است که می توان در این باره پذیرفت، وگرنه اصل مطلب خالی از خدشه نیست به همان گونه که شنیدید، و ماجرای حلف الفضول نیز که در صفحات آینده می خوانید می تواند شاهدی بر این گفتار باشد، و الله اعلم.

جنگهای فجار و شرکت رسول خدا

فجار در لغت از مفاجره و فجور به معنای فسق و عصیان گرفته شده، و چنانچه گفته اند در زمان جاهلیت جنگهای چندی میان قبائل عرب اتفاق افتاده که چون در ماههای حرام بوده و حرمت ماه حرام را شکستند و یا به خاطر اینکه مشتمل بر خلافهای دیگری بوده است این جنگها را «فجار» نامیده اند، و گویند:

آنها چهار فجار بوده که در آخرین آنها - که در سن چهارده سالگی یا پانزده سالگی و یا هفده سالگی و یا بیست سالگی عمر رسول

خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده - آن حضرت نیز به همراه عموهای خویش شرکت داشته است. و این داستان در روایت ابن هشام این گونه آمده که گوید:

«چون رسول خدا به سن چهارده سالگی و یا پانزده سالگی رسید چنانچه ابو عبیده نحوی از ابی عمرو بن علاء حدیث کرده است جنگ فجار میان قریش و کنانه از یک سو و قبیله قیس عیلان از سوی دیگر در گرفت ... و سپس انگیزه این درگیری و جنگ را ذکر کرده تا آنجا که گوید:

«... رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در برخی از روزها در جنگ حاضر می شد و عموهای آن حضرت او را به همراه خود میبردند، و خود آن حضرت فرموده:

که من چوبه های تیری را که بطرف عموهایم پرتاب می کردند بر می گرداندم ...» و بالاخره در پایان حدیث از ابن اسحاق نقل کرده که گفته است:

«رسول خدا در آن روز بیست سال از عمر شریفش گذشته بود» (39) و ابن سعد نیز در کتاب «الطبقات الکبری» پس از آنکه به تفصیل داستان فجار را ذکر کرده در پایان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«... من نیز با عموهایم در آن جنگ حاضر شدم و تیرهائی نیز زدم و دوست هم ندارم که نکرده باشم ...» و در پایان گوید:

عمر آن حضرت در آن روز بیست سال بود.

و سپس از حکیم بن حزام روایت کرده که گوید:

من رسول خدا را دیدم که در جنگ فجار شرکت کرده بود (40) و یعقوبی در تاریخ خود در این باره بیش از دیگران مطلب نقل

کرده ولی پراکنده و مختلف و تردید آمیز، زیرا در آغاز فصل گوید:

«و شهد رسول الله الفجار و له سبع عشره سنه، و قیل عشرون سنه».

یعنی - رسول خدا در فجار حضور داشت و در آن وقت هفده سال داشت و برخی گفته اند بیست سال داشته و سپس داستان جنگ فجار را نقل کرده و آنگاه گوید:

... «آنها در ماه رجب مقاتله و کارزار کردند و جنگ در اثناء آن ماه نزد آنها حرام بود که خونریزی نمی کردند و از این جهت آن را فجار نامیدند زیرا حرمت ماه حرام را شکستند و هر قبیله ای را سر کرده ای بود و سر کرده بنی هاشم زبیر بن عبدالمطلب بود ...» و به دنبال آن گوید:

«و در روایتی آمده که ابوطالب مانع شد از اینکه احدی از بنی هاشم در این جنگ شرکت کنند و علت آن را نیز این گونه بیان کرده فرمود:

«هذا ظلم و عدوان و قطیعه و استحلال للشهر الحرام و لا احضره و لا احد من اهلی فاخرج الزبیر بن عبدالمطلب مستکرها..» این ستمگری و تجاوز و قطع رحم و شکستن حرمت ماه حرام است و نه من و نه هیچیک از خاندانم در آن حاضر نخواهیم شد، ولی بالاخره زبیر بن عبدالمطلب را اجبارا و اکراها به جنگ بردند. و علت این اجبار و اکراه را نیز این گونه ذکر کرده که گوید:

عبد الله بن جدعان تیمی و حرب بن امیه گفتند:

کاری که بنی هاشم در آن حضور نداشته باشند ما هم حاضر نمی شویم و بدین جهت زبیر از روی ناچاری شرکت کرد ... و سپس قول دیگری نقل می کند که ابوطالب

روزها در جنگ حاضر می شد و رسول خدا نیز با وی حضور می یافت، و هر گاه آن حضرت در جنگ حاضر می شد قبیله کنانه بر قبیله قیس پیروز می شد، و آنها دانستند که این پیروزی از برکت حضور آن حضرت است و از این رو به آن حضرت گفتند:

«یابن مطعم الطیر و ساقی الحجیج لا تغب عنا فانا نری مع حضورک الظفر و الغلبه» - ای پسر غذا دهنده پرندگان و سیرآب کننده حاجیان، ما را از حضور خود در جنگ محروم مکن که ما ببرکت حضور تو شاهد پیروزی و ظفر بر دشمن خواهیم بود. و رسول خدا در پاسخشان فرمود:

«فاجتنبوا الظلم و العدوان و القطیعه و البهتان فانی لا اغیب عنکم»

شما نیز از ستم و تجاوز و قطع رحم و بهتان خودداری کنید تا من نیز در کنار شما باشم ! و آنها چنین قولی دادند، و رسول خدا پیوسته با ایشان بود تا بر دشمن پیروز شدند یعقوبی گوید:

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«شهدت الفجار مع عمی ابی طالب و انا غلام» من در جنگ فجار به همراه عمویم ابوطالب حاضر شدم و در آن وقت پسرکی بودم و در پایان گوید:

«و روی بعضهم انه شهد الفجار و هو ابن عشرین سنه، و طعن ابا براء ملاعب الاسنه فاراده عن فرسه و جاء الفتح من قبله» و برخی روایت کرده اند که آن حضرت در فجار شرکت کرد و در آن وقت بیست ساله بود، و نیزه ای بر ابو براء «ملاعب الاسنه» زد و او را از اسب بر زمین افکند، و همان سبب

پیروزی ایشان گردید (41).

نظر تحقیقی در اینباره

نگارنده گوید:

برای آنکه ما وقت زیادی از خود و شما را نگیریم به طور اجمال می گوئیم:

داستانی که روایت معتبری در باره آن نرسیده ... و آنها نیز که به ما رسیده از جهاتی مختلف است:

1 - از نظر سن رسول خدا در آن روز که یکی 14 ساله و جای دیگر 15 ساله، و در حدیث دیگر 17 ساله، و در چند جا 20 ساله آمده بود و در یک جا نیز به تعبیر «غلام» آمده که معمولا به سنین 7 تا 14 سال اطلاق می شود ...

2 - از نظر شرکت و عدم شرکت بنی هاشم، و در نتیجه شرکت و عدم شرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در برخی اثبات شده و در برخی نفی شده ...

3 - و از نظر شرکت سایر افراد و قبائل نیز مانند حرب بن امیه و دیگران در این روایات اختلاف زیادی دیده می شود.

4 - و از نظر سال وقوع این جنگ که در برخی آمده بیست سال پس از داستان فیل و در برخی 14 سال ذکر شده ... و از اینها گذشته این داستان در بسیاری از کتب قدیم و جدید تاریخی و حدیثی ذکر نشده و بحثی از آن به میان نیامده، مانند تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و کتابهای شیعه و دیگران ... و با توجه به اینکه به گفته خود اینان، این جنگ در ماه حرام واقع شد و این گناه بزرگی بود که موجب ظلم و عدوان و قطع رحم گردید و بدان خاطر آن را «فجار» گفتند ... و از آن سو ما

در قسمتهای گذشته گفتیم که رسول خدا از کودکی با اعمال خلاف و فسق و فجور و گناهان مردم زمان جاهلیت مبارزه می کرد، و هر جا که می توانست مخالفت خود را با کارهای ناشایست ایشان ابراز می نمود و ابوطالب عموی آن حضرت نیز صرف نظر از مقام والا و سیادتی که بر بنی هاشم داشت طبق روایاتی که به برخی از آنها قبلا اشاره کردیم، و در صفحات آینده نیز شاید روایات بیشتری در این باره نقل کنیم، از اوصیاء پیمبران الهی و تابع دین حنیف ابراهیم علیه السلام بود، و دارای مقام وصایت و حامل اسرار پیمبران الهی بوده ... و چگونه می توان پذیرفت که رسول خدا و عمویش ابوطالب در چنین جنگی شرکت جسته و حتی کمک به جنگجویان قریش و کنانه کنند ...

بنابراین اصل پذیرفتن این داستان مشکل و دلیل معتبری برآن نداریم.

پی نوشتها

1 - تاریخ پیامبر اسلام دکتر آیتی ص 256 - به کتاب فروغ ابدیت ج 1 ص 141 به بعد مراجعه فرمائید.

2 - به گفته یعقوبی و جمعی دیگر آن حضرت آن روز نه ساله بود و به گفته مسعودی در مروج الذهب (ج 1 ص 399) سیزده سال داشت و بسیاری هم گفته اند از عمر آن حضرت در آن روز دوازده سال گذشته بود.

3 - «کعک» که در عبارت عربی آمده معرب «کاک» است که نوعی نان روغنی و کلوچه است.

4 - تاریخ طبری ج 2 ص 34 - و البدایه و النهایه ج 2 ص 285 سیره حلبیه ج 1 ص 120

و جالب است بدانید که در سالهای اخیر دیری در کشور اردن - در نزدیکی شهر

درعا - کشف شده که گویند «دیر» همین بحیرا است و توریستها را برای تماشا و زیارت بدانجا می برند.

5 - فروغ ابدیت ج 1 ص 142

6 - سوره نحل آیه 103 - 105

7 - برای اطلاع از مدرک این گفتار به کتاب «الصحیح من السیره» ج 1 ص 91 - 92 مراجعه شود.

8 - سیره ابن هشام ج 1 ص 318 و کتابهای دیگر.

9 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 13 ص 273.

10 - سیره قاضی دحلان ج 1 ص 126 و سیره حلبیه ج 1 ص 299.

11 - ج 2 ص 34 - 38.

12 - برای اطلاع بیشتر به اکمال الدین چاپ مکتبه صدوق ج 1 ص 182 - 187 و پاورقی های آن مراجعه شود.

13 - سیره المصطفی ص 54.

14 - پاورقی فقه السیره ص 64.

15 - الصحیح من السیره ج 1 ص 93.

16 - الصحیح من السیره ج 1 ص 93.

17 - به پاورقی ج 1 سیره ابن هشام ص 180 مراجعه شود.

18 - سیره المصطفی ص 54 - 55.

19 - سوره بقره آیه 22 - 23.

20 - صحیح بخاری ج 10 (کتاب الاجاره باب رعی الغنم علی قراریط) ص 96 - طدار احیاء التراث العربی.

21 - قیراط کمترین واحد پول آن زمانها بوده که به گفته برخی هر قیراطی نیم دانگ و -

22 - هر دانک یک ششم درهم بوده.

23 - سیره دحلان ج 1 ص 97 و سیره حلبیه ج 1 ص 150 و فتح الباری ج 4 ص 364 و طبقات ج 1 ص 125.

24 - اراک نوعی از درختهای بیابانی است که از چوب آن مسواک

تهیه می کنند.

25 - فتح الباری ج 4 ص 364.

26 - تاریخ طبری ج 2 ص 34.

27 - «دف» در فارسی به دائره ساده و دائره زنگی گویند و مزامیر جمع مزمار به معنای نی و ترانه آمده.

28 - بحار الانوار ج 11 ص 64 - 65.

29 - سیره الحلبیه ج 1 ص 150 - سیره زینی دحلان (حاشیه سیره حلبیه) ج 1 ص 97.

30 - سوره توبه - آیه 128.

31 - نهج البلاغه قسمت خطب و اوامر خطبه 190.

32 - شرح صحیح بخاری ج 8 ص 96 - شرح کرمانی.

33 - به صفحه 37 تا 40 همین کتاب مراجعه نمائید.

34 - برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب «ابو هریره بازرگان حدیث» تالیف علامه شیخ محمود ابوریه - یکی از علماء مصری اهل سنت - که به فارسی ترجمه شده و کتاب فروشی محمدی تهران آن را چاپ کرده مراجعه نمائید.

35 - سیره المصطفی صفحه 61.

36 - البدایه و النهایه جلد 1 صفحه 295. 296. تاریخ یعقوبی ج 2 ص 12.

37 - به سوره قصص و داستان رفتن موسی به مدین و ازدواج با دختر شعیب و گوسفند چرانی آن حضرت که در تفاسیر و تواریخ نقل شده مراجعه شود.

38 - در مقالات گذشته ذکر شد که بنا به گفته ابن اثیر در اسد الغابه (ج 1 ص 14) و واقدی (چنانچه در بحار الانوار ج 15 ص 125 از وی نقل شده):

رسول خدا از پدرش عبدالله پنج راس شتر و یک گله گوسفند به ارث برده بود.

39 - سیره ابن هشام ج 1 ص 184 - 186.

40 - الطبقات الکبری ج 1 ص

.128 - 126

41 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 9 - 10.

قسمت دوازدهم

حلف الفضول

قبل از ورود در بحث «حلف الفضول» و شرح معنای آن بد نیست بدانید قبل از اسلام در میان اعراب و سران برخی از قبائل پیمانهائی بسته شده بود که به احلاف مشهور است و هدف ازاین پیمانها عموما جلوگیری از بی نظمی و اغتشاش و مقاومت در برابر دشمنان قریش و حمایت از خانه کعبه و اهداف دیگری بود، که از جمله آنها است «حلف المطیبین» و «حلف اللعقه» که در سبب نامگذاری آنها نیز به این نامها سخنانی گفته اند (1) و از جمله این پیمانها که طبق روایات رسیده، اسلام نیز آن را امضاء کرده و به عنوان پیمان مقدسی از آن یاد شده «حلف الفضول» است که به شرحی که ذیلا خواهیم گفت برای جلوگیری از ظلم و تعدی زورگویان و به منظور دفاع از ستمدیدگان بسته شد، و چون این پیمان در هدف مشابه پیمان دیگری بوده که سالها قبل از آن به وسیله «جر همیان» بسته شد و انعقاد آن به وسیله چند نفر بوده که نام همگی آنها «فضل» یا فضیل بوده (یعنی فضل بن فضاله و فضل بن وداعه و فضیل بن حارث و یا به گفته بعضی:

فضل بن قضاعه و فضل بن مشاعه و فضل بن بضاعه) (2) بدین جهت به این پیمان نیز «حلف الفضول» گفتند، و برخی نیز در وجه تسمیه و این نامگذاری وجوه دیگری گفته اند که جای ذکر آن نیست (3) پیمان مزبور پس از جنگ های فجار و در بیست سالگی عمر رسول خدا و در خانه عبدالله بن جدعان انجام پذیرفت

(4)، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که پس از بعثت می فرمود:

«لقد شهدت فی دار عبدالله بن جدعان حلفا ما احب ان لی به حمر النعم و لو ادعی به فی الاسلام لاجبت» (5) به راستی که در خانه عبدالله بن جدعان شاهد پیمانی بودم که خوش ندارم آن را با هیچ چیز دیگر مبادله کنم، و اگر در اسلام نیز مرا بدان دعوت کنند اجابت خواهم کرد و می پذیرم. و ماجرا - چنانچه گفته اند - از اینجا شروع شد که مردی از قبیله «زبید» و یا قبائل دیگر حجاز (6) به مکه آمد و مالی را به عاص بن وائل سهمی فروخت، و هنگامی که به سراغ پول آن رفت عاص بن وائل از پرداخت آن خودداری کرد و مرد زبیدی را از نزد خود راند. مرد زبیدی به نزد جمعی از سران قریش رفت - و به گفته برخی به نزد افرادی که پیمان «لعقه» را منعقد کرده بودند رفت - واز آنها برای گرفتن حق خود استمداد کرد، ولی آنها پاسخی به او نداده و حاضر به گرفتن حق او نشدند. مرد زبیدی که چنان دید بر فراز کوه ابی قبیس - که مشرف به شهر مکه و خانه کعبه بود - رفت و به وسیله این دو بیت فریاد مظلومانه و ستمی را که به او شده بود به گوش مردم مکه و اشراف شهر رسانده چنین گفت:

یا آل فهر لمظلوم بضاعته ببطن مکه نائی الدار و القفر و محرم اشعث لم یقض عمرته یا للرجال و بین الحجر و الحجر ان الحرام لمن تمت کرامته

و لا حرام لثوب الفاجر الغدر یعنی - ای خاندان «فهر» برسید بداد ستم دیده ای که در وسط شهر مکه کالایش را به ستم برده اند و دستش از خانه و کسان دور است، و ای مردان برسید به داد محرمی ژولیده که هنوز عمره اش را به جای نیاورده و میان حجر (اسماعیل) و حجرالاسود گرفتار است. به راستی که حرمت و احترام برای آن کسی است که در بزرگواری تمام باشد، و دو جامه فریبه کار احترامی ندارد. و بر طبق نقل دیگری شخصی که کالای او را خریده و پولش را نداده بود امیه بن خلف بود و شعری که گفت این بود:

یال قصی کیف هذا فی الحرم؟ و حرمه البیت و اخلاق الکرم؟ اظلم لا یمنع منی من ظلم - ای خاندان «قصی» این چه نا امنی و زندگی ظالمانه ای است در حرم امن خدا؟ و این چه حرمتی است که برای خانه خدا نگاه داشته اید و چه اخلاق پسندیده ای؟ که به من ستم می شود و کسی نیست که از من دفع ظلم کرده و جلوی ستم را بگیرد؟

و بهر صورت، گفته اند:

این فریاد مظلومانه که در شهر مکه طنین افکند، زبیر بن عبدالمطلب - عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله – از جا حرکت کرده گفت:

این فریاد را نمی توان نشنیده گرفت، و به سراغ بزرگان قبائل قریش رفت، و توانست قبائل زیر یعنی بنی هاشم و بنی زهره و بنی تیم بن مره و بنی حارث بن فهر را با خود همراه کند و در خانه عبدالله بن جدعان (7) اجتماع کرده و درآنجا پیمان «حلف الفضول» را منعقد ساخته، و

دستهای خود را به نشانه تعهد در برابر پیمان در آب زمزم فرو بردند و به مضمون زیر پیمان بستند که:

«لا یظلم غریب و لا غیره، و لئن یؤخذ للمظلوم من الظالم» - نباید به هیچ شخص غریب یا غیر غریبی ستم شود، و باید حق مظلوم از ظالم گرفته شود! و به دنبال این پیمان به نزد عاص بن وائل رفته، و حق مرد زبیدی را از او گرفته و به آن مرد دادند.

دست تحریف

از آنجا که این پیمان مقدس در آن روز توانست جلوی ظلم وستم یک قلدر زورگو را در مکه بگیرد، و در روزهای بعد از آن نیز در مسیر تاریخ قریش – به شرحی که در ذیل خواهد آمد - بازهم توانست جلوی ظلمهای دیگری را نظیر آنچه گذشت بگیرد، و موجب قداست و احترام این پیمان شود، تحریف کنندگان تاریخ اسلام یعنی بنی امیه که پیوسته می کوشیدند برای چهره بی آبروی خود آبروئی تحصیل کنند، و متاسفانه به خاطر امکاناتی که در دست داشتند و حدود هشتاد سال خلافت اسلام را به غصب و زور تصاحب کرده و بلند گوی اسلام اموی بودند. و به خاطر نداشتن تقوی و ایمان از انجام هیچ جنایتی برای رسیدن به هدف خود یعنی ریاست و حکومت برای خود و بدنام کردن رقبای خود یعنی بنی هاشم پروا نداشتند، و چنانچه در قسمت های نخست بحث ما گذشت شواهد زیادی نیز از تاریخ برای این مطلب داریم ... در اینجا نیز جیره خواران خود یعنی امثال ابو هریره را وادار کرده تا با جعل حدیث نام بنی امیه و ابوسفیان را نیز جزء شرکت

کنندگان و بلکه پرچمداران این پیمان ذکر کنند، و بدین وسیله این گرگان درنده و ستمکاران معروف تاریخ را - که در ظلم و ستم ضرب المثل هستند - حامیان مظلوم و دشمنان ظالم معرفی کنند ... و در مقابل این جنایت تاریخی چند درهم پول سیاه بی ارزش دریافت کنند. و بلکه برخی از این حدیث سازان نام عباس بن عبدالمطلب را نیز جزء قیام کنندگان برای گرفتن حق مظلومان و دعوت کنندگان سران قریش در حلف الفضول ذکر کرده اند که به خوبی دست تحریف در آن آشکار و انگیزه این تحریف نیز همان کیسه های زر و آش و پلوهائی بوده که به شکم این بازرگانان حدیث می ریختند تا بدین وسیله بلکه بتوانند رقبای دیگر خود را در خلافت از میدان خارج کرده و خود را وارث بلا منازع رسول خدا و دستاوردهای اسلام معرفی کنند ... وگرنه کسی نیست از اینان بپرسد آخر مگر عباس بن عبدالمطلب که یکی دو سال از رسول خدا کوچکتر بوده در آن زمان چند سال داشته که چنین قدرت و نفوذی داشته باشد که بتواند سران قریش را برای عقد پیمانی به این مهمی دعوت کرده و بتواند حق مظلومی را از ظالمی همچون عاص بن وائل سهمی یا امیه بن خلف جمحی بگیرد !؟ ... و یا مگر فراموش کرده اند که عاص بن وائل سهمی هم پیمان بنی امیه بوده و ابوسفیان اموی هیچگاه بر ضد هم پیمان متنفذی همچون عاص بن وائل سهمی قیام نخواهد کرد و پیمانی علیه او امضاء نخواهد کرد؟ ! ... - مگر اینکه بگوئیم دروغگو کم حافظه می شود - !

و بهتر است داستان این تحریف را از زبان تاریخ بشنوید

ابن هشام در سیره خود

از ابن اسحاق روایت کرده که وی از شخصی به نام محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی نقل کرده که گوید:

محمد بن جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف - که داناترین مرد قریش در زمان خود بود - پس از قتل عبدالله بن زبیر به نزد عبد الملک بن مروان اموی رفت و مردم نیز نزد عبد الملک گرد آمده بودند و چون به نزد وی آمد عبد الملک بدو گفت: ای ابا سعید آیا ما و شما در حلف الفضول نبودیم؟ محمد بن جبیر - شما بهتر می دانید! عبد الملک - ای ابا سعید حق مطلب را در این باره به من بگو! محمد بن جبیر - نه به خدا سوگند ما و شما در حلف الفضول نبودیم! عبد الملک - راست گفتی!

حلف الفضول در مسیر تاریخ

این را هم بد نیست بدانید که کاربرد این پیمان مقدس واهمیت آن به قدری بود که پس از انعقاد آن نیز در طول تاریخ بارها مورد استفاده قرار گرفت و همچون پتکی بر سر ستمگران و زور گویان فرود آمده و جلوی تجاوز و تعدیها را می گرفت وهمچون سد محکمی در برابر قلدر های مکه - که خود را مالک الرقاب همگان می دانستند - قرار گرفت که از آن جمله داستانهای زیر قابل توجه است:

1 - مورخین با اندک اختلافی نقل کرده اند که مردی از قبیله خَثعَم به منظور انجام حج به مکه آمد و دختر بسیار زیبای خودرا نیز که نامش «قتول» بود به همراه خود به مکه آورد، نبیه بن حجاج - یکی از سرکردگان قریش - دختر او را ربود و به نزد

خود برد. مرد خَثعَم ی برای باز گرفتن دختر خود از مردم مکه استمداد کرد،

بدو گفتند:

تنها راه چاره این است که از حلف الفضول و اعضای آن کمک بگیری! آن مرد به کنار خانه کعبه رفته و با فریاد بلند اعضای حلف الفضول را به کمک طلبید، و آنها نیز با شمشیرهای برهنه نزد او گرد آمده و آمادگی خود را برای رفع ظلم از وی اعلام کردند، و آن مرد داستان ربودن دخترش را نقل کرده و همگی به نزد نبیه آمدند، و نبیه که چنان دید از آنها خواست تا یک شب به او مهلت دهند، ولی آنها یک لحظه هم به او مهلت ندادند، و پیش از آنکه دست نبیه بن حجاج به آن دختر برسد، دختر را از وی گرفته و به پدرش سپردند. (8)

2 - ابن هشام و دیگران به سندهای مختلف روایت کرده اند که میان حضرت حسین بن علی علیهما السلام و ولید بن عتبه اموی که از سوی معاویه در مدینه حکومت داشت نزاعی در گرفت، و مورد نزاع مالی بود که متعلق به امام حسین علیه السلام بود و ولید آن را به زور غصب کرده بود.

امام علیه السلام بدو فرمود:

به خدای یکتا سوگند می خورم که اگر حق مرا ندهی شمشیر خود را بر می گیرم و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستم و مردم را به «حلف الفضول» دعوت می کنم ...! این خبر به گوش مردم رسید و عبدالله بن زبیر و مسور بن مخرمه زهری و عبد الرحمان عثمان تیمی و برخی دیگر از غیرتمندان به حمایت از امام علیه السلام و

دفاع از پیمان «حلف الفضول» برخاسته و آمادگی خود را برای این کار اعلام کردند، که چون خبر به گوش ولید بن عتبه رسید دست از ظلم و ستم برداشته و حق امام علیه السلام را به آن حضرت باز پس داد ... (9)

محمد امین صلی الله علیه و آله

از اینجا به بعد، یعنی از سن بیست سالگی تا بیست و پنج سالگی رسول خدا صلی الله علیه و آله خاطره مهم دیگری در زندگانی آن حضرت ثبت نشده، جز آنکه عموم مورخین نوشته اند:

سیره آن بزرگوار در این برهه از زندگی و رفتار و کردار آن حضرت در این چند سال چنان بود که مورد علاقه و محبت همگان قرار گرفته و متانت و وقار و امانت و صداقت او توجه دوست و دشمن را به آن حضرت جلب کرده بود تا آنجا که به «محمد امین» معروف گردید، و هر گاه در محفلی وارد می شد آن حضرت را به یکدیگر نشان داده و می گفتند:

امین آمد! و همین امانت و صداقت او بود که توجه بانوی زنان آن زمان یعنی خدیجه دختر خویلد را نسبت به آن حضرت جلب کرده و درخواست ازدواج و همسری با آن حضرت را عنوان کرده به شرحی که انشاء الله تعالی در بخش آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت. و همین امانت و پاکدامنی و صداقت در گفتار به خصوص در این برهه از دوران زندگی بود که بعدها در پیشبرد رسالت آن بزرگوار و پذیرش آن از سوی نزدیکان و دیگران بسیار مؤثر بود، و دشمنانی که حاضر بودند هرگونه تهمتی را به آن حضرت بزنند و جلوی تبلیغات آن بزرگوار را بگیرند

اما هیچگاه نتوانستند تهمت خیانت به او زده و کوچکترین نقطه ضعفی در زندگی آن حضرت پیدا کنند ... باری این بخش را در اینجا به پایان رسانده و بخش بعدی را با عنوان ازدواج با خدیجه و پی آمدهای آن شروع خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی -.

پی نوشتها

1 - برای اطلاع بیشتر به تاریخ یعقوبی ج 2 ص 10 و سیره ابن هشام ج 1 ص 135.

1 - سیره المصطفی ص 28

2 - به پاورقی سیره ابن هشام ج 1 ص 133 و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 11 واقرب الموارد ماده «فضل» و سیره حلبیه ج 1 ص 156 مراجعه شود.

3 - طبقات ابن سعد ج 1 ص 128 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 10.

4 - سیره ابن هشام ج 1 ص 134.

5 - در مروج الذهب و البدایه و النهایه و سیره حلبیه و سیره قاضی دحلان «رجلا من زبید» آمده ولی در تاریخ یعقوبی دو قول دیگر ذکر شده یکی آنکه آن مرد مردی از بنی لبید بن خزیمه بود و دیگر آنکه وی مردی از قیس بن شیبه بوده است.

«فهر» و «قصی» که در شعر بعدی آمده نام دو تن از اجداد قریش و قبائل مکه است.

6 - عبدالله بن جدعان چنانچه در سیره قاضی دحلان (حاشیه سیره حلبیه ج 1 ص 99 - 101 ط مصر) آمده مرد سخاوتمند و با ثروتی بوده که هر روز جمع زیادی را برای اطعام در خانه خود گرد می آورد، و داستانی هم در آنجا برای ثروتمند شدن عبدالله نقل کرده که بی شباهت به افسانه نیست و الله اعلم.

7 - سیره ابن هشام ج

1 ص 135.

8 - سیره المصطفی ص 52 و سیره الحلبیه ج 1 ص 157 و سیره قاضی دحلان - حاشیه سیره حلبیه ج 1 ص 102.

9 - سیره ابن هشام ج 1 ص 134 سیره حلبیه ج 1 ص 157. الصحیح من السیره ج 1 ص 100 سیره المصطفی ص 52 - 53.

تاریخ 2

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

استقبال دانش پژوهان و علاقمندان به تاریخ اسلام ما را بر آن داشت که سلسله مقالاتی را که تحت عنوان «درسهائی از تاریخ تحلیلی اسلام» به قلم دانشمند گرانمایه جناب حجه الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی در ماهنامه پاسدار اسلام تقدیم امت اسلامی می گردد به صورت کتابی مستقل تجدید چاپ و منتشر کنیم. بخش نخست این مجموعه که به عنوان جلد اول «درسهائی از تاریخ تحلیلی اسلام» انتشار یافت طی مدتی کوتاه نایاب و تجدید چاپ گردید و همین امر موجب شد تا مجموعه بخش دوم این سلسله مقالات به صورت جلد دوم این کتاب تهیه شود و با تجدید نظر و اضافات مؤلف محترم به چاپ و نشر آن اقدام شود. پاسدار اسلام ضمن تشکر از زحمات ارزنده استاد بزرگوار و قدردانی از استقبال امت «پاسدار اسلام» نسبت به آثار علمی امیدوار است با نشر جلد دوم این مجموعه گاهی در جهت خدمت و اشاعه فرهنگ اسلامی برداشته و این کار مورد قبول خداوند منان قرار گیرد انشاء الله. پاسدار اسلام ربیع الثانی 1408

فصل اول

ازدواج با خدیجه

خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بود که نسب وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در قصی بن کلاب متحد می شود، و عموما نوشته اند که وی قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شوهر کرده بود:

اول - ابی هاله هند بن زراره تمیمی - که خدیجه از او پسری پیدا کرد و نامش را همانند نام خودش «هند» گذارد، و از این «هند» روایاتی نیز در کتابهای حدیثی نقل شده، مانند روایات معروفی

که درباره اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمائل آن حضرت از وی نقل شده و اهل حدیث آنها را در کتابهای خود نقل کرده اند نظیر روایت صدوق «ره» در عیون الاخبار و معانی الاخبار و روایت مکارم الاخلاق، و غیره و حضرت مجتبی علیه السلام به این عنوان از وی حدیث نقل فرموده و می فرماید:

«حدثنی خالی» ... (1) و گویند او مردی فصیح و سخنور بوده و بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام را درک کرده و جزء مهاجران در جنگ بدر و احد نیز شرکت داشته، و او کسی است که می گفت:

«انا اکرم الناس ابا و اما و اخا و اختا، ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و اخی القاسم، و اختی فاطمه، و امی خدیجه ...» (2) و گویند:

وی در جنگ جمل در رکاب امیر مؤمنان به شهادت رسید.

و نیز گویند:

او فرزندی نیز داشته که نام او نیز هند بوده و گفته اند او نیز در لشکریان مصعب بن زبیر بود و در جنگ او با مختار به قتل رسید ... که او را هند بن هند می گفته اند، ولی بر طبق نقل قتاده نام خود ابی هاله «هند» بوده و هند بن هند همان فرزند خدیجه بوده نه فرزند فرزند او. (3)

و برخی گفته اند:

خدیجه از ابی هاله پسر دیگری هم داشته به نام هاله که به همین جهت او را ابی هاله گفته اند، ولی برخی دیگر هاله را فرزند خواهر خدیجه دانسته و چنین فرزندی برای خدیجه ذکر نکرده اند دوم - شوهر دوم خدیجه عتیق بن عائد مخزومی است که پس از مرگ ابو

هاله به همسری وی درآمد و در برخی از تواریخ دختری به نام «هند» نیز از عتیق بن عائد برای خدیجه ذکر کرده اند،

و گفته اند:

وی مادر محمد بن صیفی مخزومی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده و به فرزندان او «بنی طاهره» می گفتند. (4) و کمالات (5) دیگری که داشت خواستگاران زیادی پیدا کرد چنانچه در برخی از روایات آمده که عقبه بن ابی معیطو صلت بن ابی اهاب و ابوجهل و ابوسفیان از او خواستگاری کرده و او همه را رد کرد (6) ولی از آنجا که خدای تعالی افتخار همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدمات بعدی او را به اسلام و رهبر گرانقدر آن برای وی مقدر کرده بود به همسری آن حضرت درآمد، و اما انگیزه این ازدواج چه بوده و داستان از کجا شروع شده، در روایات مختلف ذکر شده که ذیلا می خوانید:

انگیزه این ازدواج فرخنده

عموما نوشته اند ماجرای این ازدواج میمون و مبارک از اینجا شروع شد که بنا به پیشنهاد جناب ابوطالب، یا درخواست خدیجه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت اجیر یا به عنوان مضاربه برای خدیجه به سفری تجارتی اقدام کرد، و به خاطر سود فراوانی که در اثر تدبیر و درایت آن حضرت از این سفر نصیب خدیجه شد آن بانوی مکرمه علاقمند به این وصلت گردید و مقدمات این ازدواج فراهم شد ... که البته اصل داستان و پاره ای از خصوصیاتی که در آن ذکر شده مورد نقد و بررسی است که بعدا خواهیم گفت. و از پاره ای روایات دیگر نیز استفاده می شود که این

علاقه و اشتیاق پیش از آن سفر تجارتی در دل خدیجه پیدا شده بود و جریان سفر مزبور، بر فرض صحت، به این عشق و علاقه کمک کرد. ابن شهر آشوب «ره» در کتاب مناقب خود روایت کرده که در روز عیدی زنان قریش در مسجد گرد هم جمع شده بودند که مردی یهودی در برابر آنها آمده و گفت:

«لیوشک ان یبعث فیکن نبی فایکن استطاعت ان تکون له ارضایطاها فلتفعل». - نزدیک است در میان شما پیامبری برانگیخته شود پس هر یک از شما زنان که بتواند زمین خوبی برای گام زدن او باشد حتما این کار را بکند ... زنان قریش در برابر این گستاخی و جسارتی که به آنها کرده بود او را با مشت های سنگریزه از نزد خود راندند ولی این گفتار مرد یهودی بارقه ای در دل خدیجه که در جمع آن زنان حضور داشت ایجاد کرد و محبتی از پیامبر گرامی اسلام در قلب او جایگیر ساخت ... (7) البته باید برای توضیح بیشتر این مطلب را به این حدیث اضافه کرد که طبق روایات پسر عموی خدیجه یعنی ورقه بن نوفل نیز که از ادیان آسمانی و انبیاء الهی اطلاعاتی داشت و کتابهائی رادر این زمینه خوانده بود خبرهائی از ظهور آن حضرت داده بود، و در پاره ای از اوقات آن روایات را بر آن حضرت منطبق می دانست ... به شرحی که در داستان سفر تجارتی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد آمد و همچنین روایات و خبرها و پیشگوئیهای دیگری که در اثر آن خبرها خدیجه در حد زیادی امیدوار شده بود که آن پیامبر

مبعوث م حمد صلی الله علیه و آله خواهد بود، و البته جریان آن مسافرت نیز که نقل شده ممکن است به این علاقه و امید کمک کرده باشد ... و اما داستان سفر تجارتی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خدیجه به اجمال و تفصیل نقل شده و در کتابهای شیعه و اهل سنت روایت شده، و ما تفصیل آن را در کتاب زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده ایم که ذیلا از نظر شما می گذرد، و سپس به تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی آن می پردازیم:

سفر تجارتی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خدیجه

اینان نوشته اند روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم سفر شام و تجارت برای خدیجه گردید، و هنگامی که می خواستند حرکت کنند خدیجه غلام خود «میسره» را نیز همراه آن حضرت روانه کردو بدو دستور داد همه جا از محمد صلی الله علیه و آله فرمانبرداری کندو خلاف دستور او رفتاری نکند. عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خصوص ابوطالب نیز در وقت حرکت به نزد کاروانیان آمده و سفارش آن حضرت را به اهل کاروان کردند و بدین ترتیب کاروان بقصد شام حرکت کرد و مردمی که برای بدرقه رفته بودند به خانه های خود بازگشتند. وجود میمون و با برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بهر کجا قدم میگذارد برکت و فراخی نعمت را با خود بدانجا ارمغان می برد موجب شد که این بار نیز کاروان مکه مانند چند سال قبل، از آسایش و سود بیشتری برخوردار گردد و آن تعب و رنج و مشقت های سفرهای پیش را نبیند،

و از این رو زودتر از معمول به حدود شام رسیدند.

مورخین عموما نوشته اند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزدیکی شام - یا همان شهر بصری - رسید از کنار صومعه ای عبور کرد و در زیر درختی که در آن نزدیکی بود فرود آمده و نشست. صومعه مزبور از راهبی بود که «نسطورا» نام داشت، و با «میسره» که در سفرهای قبل از آنجا عبور میکرد آشنائی پیدا کرده بود. «نسطورا» از بالای صومعه خود قطعه ابری را مشاهده کرده بود که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و هم چنان پیش رفت تا بالای سر آن درختی که محمد صلی الله علیه و آله پای آن منزل کرد ایستاد. میسره که به دستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و از آن حضرت جدا نمی شد ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را به نام صدا میزند!

میسره برگشت و پاسخ داده گفت:

«بله»! نسطورا - این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسره - مردی از قریش و از اهل مکه است!

نسطورا به میسره گفت:

به خدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید، و سپس سفارش آن حضرت را به میسره و کاروانیان کرد و از نبوت آن حضرت در آینده خبرهائی داد. کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان به پایان رسید و آماده مراجعت به مکه شدند، میسره در راه که به سوی مکه می آمدند حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عائد خدیجه شده از این رو به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده گفت:

ما سالها

است برای خدیجه تجارت می کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده ایم، و از این رو بسیار خوشحال بود و انتظار میکشید هر چه زودتر به مکه برسند و خود را به خدیجه رسانده و این مژده را به او بدهد.

و چون به پشت مکه و وادی «مر الظهران» رسیدند به نزد رسول خدا آمده گفت:

خوب است شما جلوتر از کاروان به مکه بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع خدیجه برسانید!

نزدیک ظهر بود و خدیجه در آن ساعت در غرفه ای که مشرف بر کوچه های مکه بود نشسته بود ناگاه سواری را دید که از دور به سمت خانه او می آید و لکه ابری بالای سر او است و چنان است که پیوسته به دنبال او حرکت می کند و او را سایبانی می نماید. سوار نزدیک شد و چون بدر خانه خدیجه رسید و پیاده شد دید محمد صلی الله علیه و آله است که از سفر تجارت باز می گردد. خدیجه مشتاقانه او را به خانه درآورد و حضرت با بیان شیرین و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عائد خدیجه شده بود شرح داد و خدیجه محو گفتار آن حضرت شده بود و پیوسته در فکر آن لکه ابر بود و چون سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شد پرسید:

میسره کجاست؟

فرمود:

به دنبال ما او هم خواهد آمد.

خدیجه:

که می خواست به بیند آیا آن ابر برای سایبانی او دوباره میآید یا نه.

گفت:

خوبست به نزد او بروی و با هم بازگردید! و چون حضرت از خانه بیرون رفت خدیجه به همان غرفه رفت و

به تماشا ایستاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آن حضرت سایه افکند تا از نظر پنهان گردید. به دنبال این ماجرا میسره هم از راه رسید و جریان مسافرت و آنچه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود برای خدیجه شرح داد و با مشاهدات قبلی خدیجه و چیزهائی که از مرد یهودی شنیده بود او را مشتاق ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و شوق همسری آن حضرت را به سر او انداخت. خدیجه به عنوان اجرت چهار شتر به رسول خدا داد میسره را نیز به خاطر مژده ای که به او داده بود آزاد کرد و آنگاه به نزد ورقه بن نوفل که پسر عموی خدیجه بود و بدین مسیح زندگی میکرد و مطالعات زیادی در کتابهای دینی داشت رفت و داستان مسافرت محمد صلی الله علیه و آله را به شام و آنچه را دیده و شنیده بود همه را برای او تعریف کرد.

سخنان خدیجه که تمام شد ورقه بن نوفل بدو گفت:

ای خدیجه اگر آنچه را گفتی راست باشد بدان که محمد پیامبر این امت خواهد بود، و من هم از روی اطلاعاتی که به دست آورده ام منتظر ظهور چنین پیغمبری هستم و میدانم که این امت را پیامبری است که اکنون زمان ظهور و آمدن او است. این جریانات که بفاصله کمی برای خدیجه پیش آمده بود او را بیش از پیش مشتاق همسری با محمد صلی الله علیه و آله کرد و با اینکه بزرگان قریش آرزوی همسری او را داشتند و به خواستگارانی که فرستاده

بودند پاسخ منفی داده و همه را رد کرده بود در صدد برآمد تا بوسیله ای علاقه خود را به ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله به اطلاع آن حضرت برساند، و از این رو به دنبال «نفیسه» - دختر «منیه» که یکی از زنان قریش و دوستان خدیجه بود - فرستاد و به طور خصوصی درد دل خود را به او گفت و از او خواست تا نزد محمد صلی الله علیه و آله برود و هرگونه که خود صلاح میداند موضوع را به آن حضرت بگوید. نفیسه به نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت عرض کرد:

ای محمد چرا زن نمی گیری؟

حضرت پاسخ داد:

چیزی ندارم که به کمک آن زن بگیرم!

نفیسه گفت:

اگر من اشکال کار را بر طرف کنم و زنی مال دار و زیبا از خانواده ای شریف و اصیل برای تو پیدا کنم حاضر به ازدواج هستی؟

فرمود:

از کجا چنین زنی می توانم پیدا کنم؟

گفت:

من این کار را خواهم کرد و خدیجه را برای این کار آماده می کنم سپس به نزد خدیجه آمد و جریان را گفت و قرار شد ترتیب کار را بدهند. موضوع از صورت خصوصی بیرون آمد و به اطلاع عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و عموی خدیجه عمرو بن اسد و دیگر نزدیکان رسید و ترتیب مجلس خواستگاری و عقد داده شد. و در پاره ای از نقل ها مانند روایت ابن اسحاق در سیره نامی از «نفیسه» و وساطت او در این باره ذکر نشده، و پیشنهاد آن پس از این سفر، از طرف خود خدیجه و بدون واسطه نقل گردیده، و عبارت

سیره این گونه است:

«... و کانت خدیجه امراه حازمه شریفه لبیبه، مع ما اراد الله بها من کرامته، فلما اخبرها میسره بما اخبرها به بعثت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم، فقالت له - فیما یزعمون - ی

ابن عم:

انی قد رغبت فیک لقرابتک، وسطتک فی قومک، و امانتک و حسن خلقک و صدق حدیثک، ثم عرضت علیه نفسها، و کانت خدیجه یومئذ اوسط نساء قریش نسبا و اعظمهن شرفا، و اکثرهن مالا، کل قومها کان حریصاعلی ذلک منها لو یقدر علیه» (8)

یعنی:

خدیجه زنی دور اندیش و شریف و خردمند بود، گذشته از آنکه خدای سبحان نیز اراده بزرگواری آن زن را فرموده بود، و بدین جهت بود که چون میسره آن گزارش را بدو داد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و چنانچه گفته اند پیغام داد که ای عموزاده:

من به خاطر خویشاوندی و شرافت خانوادگی شما و امانت و حسن خلق و راستگوئی که در شخص شما وجود دارد به ازدواج با شما علاقمند شده ام.. و بدین ترتیب خود را بر آن حضرت عرضه داشت، و خدیجه در آن روز از نظر نسب در میان زنان قریش از دیگران برتر و شرافتمندتر و از نظر ثروت ثروتمندتر بود، و همه مردان مکه علاقمند به ازدواج با او بودند ... که البته این روایت با نقلهای دیگر قابل جمع است که در آغاز برای استمزاج و نظر خواهی نفیسه را نزد آن حضرت فرستاده، و پس از جلب رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله خود او مستقیما پیشنهاد ازدواج را داده باشد، چنانچه برخی گفته اند و این بود اصل

داستان و دنباله آن تا مراسم مجلس عقد، ولی تذکر چند مطلب به عنوان نقد و بررسی در این داستان لازم است:

نقد و بررسی این داستان

1 - نخستین مطلبی که مورد بحث واقع شده، صحت و سقم اصل این داستان و اثبات وقوع آن از نظر تاریخی است، زیرا این داستان نیز همانند داستان سفر قبلی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوطالب مورد خدشه و تردید است و روایت متقن و مسندی در این باره به دست ما نرسیده جز همان روایاتی که یا بدون سند و یا به صورت مرفوع از ابن اسحاق و جابر و خزیمه نقل شده که از نظر حدیث شناسان چندان اعتباری ندارد، چنانچه بر اهل فن پوشیده نیست، و همان خدشه هائی که در حدیث بحیرای راهب و سفر قبلی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در اینجا نیز وجود دارد، و خلاصه این داستان در حدیث معتبری نقل نشده ...

2 - در عموم این روایات این جمله به چشم می خورد که خدیجه رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجیر کرد ... و همین ماجرا سبب این ازدواج گردید در صورتی که در حدیث دیگری که از عمار بن یاسر نقل شده و یعقوبی در تاریخ خود آن را روایت نموده،

عمار بن یاسر گوید:

داستان ازدواج ربطی به سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجیر شدن آن حضرت برای خدیجه نداشته، و اساسا رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود نه اجیر خدیجه و نه اجیر احدی از مردم دیگر نشد ... و روایت عمار بن یاسر این گونه

است که می گوید:

«انا اعلم بتزویج رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد، کنت صدیقا له فانا لنمشی یوما بین الصفا و المروه اذ بخدیجه بنت خویلد و اختها هاله، فلما رات رسول الله صلی الله علیه و آله جائتنی هاله اختها،

فقالت:

یا عمار ما لصاحبک حاجه فی خدیجه؟

قلت:

و الله ما ادری ! فرجعت فذکرت ذلک له،

فقال:

ارجع فواضعها وعدها یوما تاتیها ...» یعنی - من از داستان ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه دختر خویلد آگاه ترم من که با آن حضرت دوست نزدیک بودم روزی به همراه رسول خدا میان صفا و مروه می رفتیم که ناگهان خدیجه و خواهرش هاله پدیدار شدند، و چون خدیجه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرد خواهرش هاله به نزد من آمد و گفت:

ای عمار دوست تو را در خدیجه نیازی نیست؟ (و علاقه به ازدواج با او ندارد؟) گفتم:

به خدا سوگند اطلاعی ندارم. و پس از این گفتگو بازگشته و مطلب را برای آن حضرت باز گفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برگرد و (برای گفتگو در اینباره) با او وعده دیداری را در روزی قرار بگذار تا نزد او برویم ... و در پایان این روایت این گونه است که می گوید:

«... و انه ما کان مما یقول الناس انها استاجرته بشیء و لا کان اجیرا لاحد قط» یعنی:

جریان این گونه که مردم می گویند نبود و خدیجه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای کاری اجیر نکرد، و آن حضرت هیچگاه اجیر کسی نشد.

و البته این روایت هم در بی اعتباری همانند روایات قبلی است، و یعقوبی

نیز آن را به این صورت نقل کرده که «روی بعضهم عن عمار بن یاسر ...» (9) و در متن روایت هم جمله ای هست که قابل خدشه است ولی می تواند آن روایات کم اعتبار قبلی را نیز کم اعتبارتر کندو موجب تردید بیشتری در صحت آنها گردد ... مگر آنکه کسی پاسخ دهد که کارگری رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خدیجه به صورت مضاربه و شرکت در سود حاصله بوده نه اجاره اصطلاحی، چنانچه در برخی از روایات نیز بدان تصریح شده مانند روایت کشف الغمه که در بحارالانوار نقل شده و عبارت آن چنین است:

«... کانت خدیجه بنت خویلد امراه تاجره ذات شرف و مال تستاجر الرجال فی مالها، و تضاربهم ایاه بشیء تجعله لهم منه ...» (10) که از این عبارت می توان (11) استفاده کرد که تعبیر به «اجیر» و «استیجار» نیز در روایات دیگر ممکن است به همین معنای مضاربه باشد و به اصطلاح تسامحی از این نظر در عبارت شده باشد ...

3 - چنانچه از روایات قبلی و همین روایت عمار بن یاسر استفاده شد بر فرض صحت اصل داستان، ارتباط آن با ازدواج خدیجه و آن حضرت نیز ثابت نشده، و از این جهت نیز این روایات قابل بحث و بررسی است و خالی از خدشه نخواهد بود.

پی نوشتها

1 - بحار الانوار ج 16 ص 148 - 155. و سیره ابن هشام (پاورقی) جلد 1 ص 118

2 - بحار الانوار ج 16 ص 148 - 155. و سیره ابن هشام (پاورقی) جلد 1 صفحه 187.

3 - بحار الانوار ج 16 ص 10.

4 - این را هم بد نیست

بدانید که در این ترتیب دو شوهر که ذکر شد نیز اختلاف است و آنچه نقل شد طبق گفته مشهور است، ولی برخی گفته اند نخست به ازدواج عتیق بن عائد مخزومی درآمد و پس از او همسر ابی هاله هند بن زراره گردید، چنانچه در کتاب فقه السیره (ص 69) و کشف الغمه اربلی (بحار الانوار ج 16 ص 10) نقل شده است.

5 - چنانچه از روایات و تواریخ به دست می آید خدیجه این ثروت بسیار را از ارث پدرو دو شوهر و تجارتهای بسیاری که برای او می کردند به دست آورده بود، و در مقدار آن رقمهای مبالغه آمیزی در تواریخ دیده می شود که سند متقن و صحیحی برای آن رقمها در دست نیست مانند هشتاد هزار شتر و امثال آن ... و الله اعلم.

6 - بحار الانوار ج 16 ص 22.

7 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 41 (ط قم) و نظیر این حدیث را ابن حجر نیز در کتاب الاصابه ج 4 ص 274 به سند خود از ابن عباس روایت کرده است.

8 - سیره ابن هشام ج 1 ص 189

9 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 12

10 - بحار الانوار ج 16 ص 9

11 - سیره ابن هشام ج 1 ص 187

فصل دوم

سخن درباره سن رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در هنگام ازدواج

درباره سن رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام ازدواج عموما گفته اند:

آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود. ولی درباره سن خدیجه علیها السلام اختلافی در روایات دیده می شود که مشهور در آنها نیز آن است که خدیجه در آن هنگام چهل سال داشت. و در برابر این

قول مشهور اقوال دیگری نیز هست مانند قول 25 سال و 28 سال و 30 سال و 35 و 45 سال ... (1) و از برخی نقل شده که قول نخست را ترجیح داده اند ولی دلیلی برای آن ذکر نکرده است (2)، و شاید توجیه دیگری را که برخی از نویسندگان کرده اند بتواند دلیل و یا تاییدی بر این قول و یا قول های دوم وسوم نیز باشد که گفته اند:

... با توجه به فرزندانی که خدیجه به دنیا آورده می توان احتمال داد که سن خدیجه کمتر از چهل سال بوده و تاریخ نگاران عرب رقم «چهل» را بدلیل آنکه رقم کاملی است انتخاب کرده اند (3).

نگارنده گوید:

تایید دیگر این گفتار نیز حمل فاطمه سلام الله علیها و ولادت آن بانوی محترمه در سال پنجم بعثت می باشد که انشاء الله در جای خود به طور تفصیل روی آن بحث خواهد شد و اکنون به طور اجمال بیان گردید، که چون طبق روایات معتبر محدثین شیعه رضوان الله علیهم فاطمه علیها السلام مولود اسلام بوده و در سال پنجم بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده موجب ایراد برخی از برادران اهل سنت که ولادت آن بانوی عالمیان را پنج سال قبل از بعثت دانسته اند قرار گرفته، و موجب استبعاد آنان شده چون روی روایات شیعه و قول مشهور درباره سن حضرت خدیجه در وقت ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم آید که خدیجه در سن 60 سالگی به فاطمه علیها السلام حامله شده باشد، و این مطلب روی جریان طبیعی و عادی بعید است، که البته این استبعاد پاسخهای دیگری هم دارد

و یکی از آنها همین است که شنیدید و بقیه را هم انشاء الله تعالی در جای خود ذکر خواهیم کرد ... و بهر صورت مشهور همان است که خدیجه در آن هنگام چهل ساله بوده ولی قول به اینکه بیست و هشت ساله بوده نیز خالی از قوت نیست چنانچه در چند حدیث آمده است، (4) و الله اعلم.

این را هم بد نیست بدانید که:

برخی عقیده دارند خدیجه سلام الله علیها در هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله باکره بوده و قبلا شوهری نکرده بود، و در این باره به حدیثی که ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده تمسک جسته اند که می گوید:

«... و روی احمد البلاذری و ابو القاسم الکوفی فی کتابیهما و المرتضی فی الشافی، و ابو جعفر فی التلخیص:

ان النبی - صلی الله علیه و آله - تزوج بها و کانت عذراء ...». «یؤکد ذلک ما ذکر فی کتابی الانوار و البدع:

ان رقیه و زینب کانتا ابنتی هاله اخت خدیجه». (5) یعنی - احمد بلاذری و ابو القاسم کوفی در کتابهای خود وسید مرتضی در کتاب شافی و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تلخیص روایت کرده اند که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه ازدواج کرد آن بانوی محترمه باکره بود، و تایید این گفتار مطلب دیگری است که در کتابهای الانوار و البدع روایت شده که رقیه و زینب دختران «هاله» خواهر خدیجه بوده اند نه خود خدیجه ... و نیز به گفتار صاحب کتاب الاستغاثه استشهاد کرده اند که گوید:

«... همه کسانی که اخبار نقل کرده و روایات از آنها به جای

مانده از شیعه و اهل سنت اجماع دارند که مردی از اشراف قریش و رؤسای آنها نمانده بود که به خواستگاری خدیجه نرود و در صدد آن برنیاید. و خدیجه همه آنها را بازگردانده و یا پاسخ رد به آنها داد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به همسری خویش در آورد زنان قریش بر او خشم کرده و از او کناره گیری کردند و به او گفتند:

بزرگان و اشراف قریش از تو خواستگاری کردند و به همسری هیچیک از آنها در نیامدی و به همسری محمد، یتیم ابوطالب که مرد فقیری است و مالی ندارد درآمدی؟ و با این حال چگونه اهل فهم می توانند بپذیرند که خدیجه به همسری مردی اعرابی از بنی تمیم درآمده و بزرگان قریش را نپذیرفته باشد؟ ... و این مطلبی است که مردم صاحب نظر آن را نمی پذیرند ...» (6). و به دنبال آن این بحث عنوان شده که آیا رقیه و ام کلثوم که به همسری عثمان درآمدند و هم چنین زینب که همسر ابو العاص بن ربیع گردید دختران صلبی و واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و یا ربیبه آن حضرت بوده اند ... (7). ولی به نظر نگارنده روایت ابن شهر آشوب با توجه به اینکه می تواند معنای دیگری داشته باشد که نمونه اش درباره برخی از بزرگ زنان عالم نیز وارد شده و اکنون جای توضیح و بحث بیشتر در آن باره نیست نمی تواند در برابر آن شهرت بسیاری که درباره ازدواج خدیجه قبل از مفتخر شدن به همسری رسول خدا با دو شوهر خود بود، مقاومت کند ...

و چنانچه علامه شوشتری در قاموس الرجال گوید:

اصل این نسبت نیز مورد تردید است و ابو القاسم کوفی نیز مرد فاسد المذهب و بی عقلی بوده و سید و شیخ رحمهما الله تعالی نیز احتمالا قول همان ابو القاسم کوفی را نقل کرده اند نه اینکه مختار خودشان بوده ... (8). و هم چنین استبعادی که در گفتار صاحب کتاب الاستغاثه بود نیروی برابری با آن شهرت را ندارد و بهتر آن است که این بحث را به همین جا خاتمه داده و به دنبال بحث در موضوع بعدی برویم.

مراسم عقد و ازدواج

مشهور آن است که خواستگاری و خطبه عقد به وسیله ابوطالب عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام گردید و پذیرش و قبول آن نیز از سوی عمرو بن اسد - عموی خدیجه - صورت گرفت. و در برابر این گفتار مشهور، اقوال دیگری نیز وجود دارد ... مانند اینکه خطبه عقد به وسیله حمزه بن عبدالمطلب یا دیگری از عموهای آن حضرت انجام شد ...

و یا اینکه پدر خدیجه - خویلد بن اسد - و یا پسر عموی خدیجه ورقه بن نوفل از طرف خدیجه قبول کرده و آن بانوی محترمه را به عقد رسول خدا درآورد ... و بلکه در پاره ای از روایات گفتار نابه جای دیگری نیز نقل شده که خدیجه به پدر خود خویلد شرابی داده و او را مست کرد.

و او در حال مستی این ازدواج را پذیرفت چون به حال عادی بازگشت و از جریان مطلع گردید بنای مخالفت با این ازدواج را گذارده و بالاخره با وساطت و پا در میانی برخی از نزدیکان به ازدواج مزبور تن

داده و آن را پذیرفت ... که پاسخ آن را چند تن از راویان و اهل تاریخ عهده دار شده که ما متن گفتار ابن سعد را در طبقات را برای شما انتخاب کرده و نقل می کنیم که پس از ذکر چند روایت بدین مضمون می گوید:

«و قال محمد بن عمر:

فهذا کله عندنا غلط و وهم، و الثبت عندنا المحفوظ عن اهل العلم ان اباها خویلد بن اسد مات قبل الفجار، و ان عمها عمرو بن اسد زوجها رسول الله - صلی الله علیه و آله -» (9).

یعنی:

محمد بن عمر گفته است که تمامی این روایات در نزد ما ناصحیح و موهوم است و صحیح و ثابت نزد ما و دانشمندان آن است که پدر خدیجه یعنی خویلد بن اسد پیش از جنگ فجار از دنیا رفته بود و عمویش عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله درآورد ... و نظیر همین عبارت از واقدی نقل شده (10) و هم چنین اقوال غیر مشهور دیگر را نیز پاسخ داده و نیازی به ذکر آنها نیست ... (11)

یک اشتباه تاریخی دیگر

و نیز در پاره ای از روایاتی که در مورد این ازدواج فرخنده رسیده ظاهرا یک اشتباه دیگری نیز رخ داده که به جای عموی خدیجه - یعنی عمرو بن اسد - ورقه بن نوفل بن اسد (به عنوان عموی خدیجه) آمده که این مطلب گذشته از آنکه در اصل، خلاف مشهور است از نظر نسبی هم اشتباه است. زیرا ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه است، نه عموی خدیجه ... و بعید نیست که این کار از تصرفات ناقلان حدیث بوده که چون نام عموی

خدیجه در حدیث آمده بوده و ورقه بن نوفل هم شهرتی افسانه ای داشته، آن عنوان را با این نام منطبق دانسته و به این صورت درآورده اند.

خطبه عقد

مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی با مقداری اختلاف خطبه عقدی را که به وسیله ابوطالب ایراد شده نقل کرده اند که متن آن طبق روایت شیخ صدوق (ره) این گونه است:

«الحمد لله الذی جعلنا من زرع ابراهیم و ذریه اسماعیل، و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شیء، و جعلنا الحکام علی الناس فی بلدنا الذی نحن فیه، ثم ان ابن اخی محمد بن عبدالله بن عبد المطلب لا یوزن برجل من قریش الا رجح، و لا یقاس باحد منهم الا عظم عنه، و ان کان فی المال قل، فان المال رزق حائل و ظل زائل، و له فی خدیجه رغبه و لها فیه رغبه، و الصداق ما سالتم عاجله و آجله، و له خطر عظیم و شان رفیع و لسان شافع جسیم». (12)

یعنی:

سپاس خدای را که ما را از کشت و محصول ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد، و برای ما خانه مقدسی را که مقصود حاجیان است و حرم امنی است که میوه هر چیز به سوی آن گرد آید بنا فرمود، و ما را در شهری که هستیم حاکمان بر مردم قرارداد. سپس برادرزاده ام محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب مردی است که با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نشود جز آنکه از او برتر است، و به هیچیک از آنها مقایسه نشود جز آنکه بر او افزون است، و او

اگر چه از نظر مالی کم مال است ولی مال پیوسته در حال دگرگونی و بی ثباتی و همچون سایه ای رفتنی است، و او نسبت به خدیجه راغب و خدیجه نیز به او مایل است، و مهریه او را نیز هر چه نقدی و غیر نقدی بخواهید آماده است، و محمد را داستانی بزرگ و شانی والا و شهرتی عظیم خواهد بود. و در کتاب شریف کافی این گونه است که پس از این خطبه عموی خدیجه خواست به عنوان پاسخ ابوطالب سخن بگوید ولی به لکنت زبان دچار شد و نتوانست، از این رو خدیجه خود به سخن آمده گفت:

عمو جان:

اگر چه شما به عنوان گواه اختیاردار من هستی ولی در اختیار انتخاب من خود شایسته تر از دیگران هستم، و اینک ای محمد من خود را به همسری تو در می آورم و مهریه نیز هر چه باشد به عهده خودم و در مال خودم خواهد بود، اکنون به عموی خود (ابوطالب) دستور ده تا شتری نحر کرده و ولیمه ای ترتیب دهد و به نزد همسر خود آی!

ابوطالب فرمود:

گواه باشید که خدیجه محمد صلی الله علیه و آله را به همسری خویش پذیرفت و مهریه را نیز در مال خود ضمانت کرد! برخی از قریشیان با تعجب گفت:

شگفتا! که زنان مهریه مردان را به عهده گیرند؟!

ابوطالب سخت به خشم آمده روی پای خود ایستاد و گفت:

آری اگر مردی همانند برادرزاده من باشد زنان با گرانبهاترین مهریه خود خواهانشان می شوند و اگر همانند شما باشند جز با مهریه گرانبها حاضر به ازدواج نمی شوند! و در روایت خرائج راوندی است که چون خطبه عقد به پایان رسید و

- محمد صلی الله علیه و آله - برخاست تا به همراه عمویش ابوطالب به خانه برود خدیجه به آن حضرت عرض کرد:

«... الی بیتک فبیتی بیتک و انا جاریتک». (13)

یعنی:

بسوی خانه خود بیا که خانه من خانه تو است و من هم کنیز توام! و از کتاب المنتقی کازرونی نقل شده که چون مراسم عقد به پایان رسید خدیجه به کنیزکان خود دستور داد حالت شادی به خود گرفته و دفها را بزنند و سپس به رسول خدا عرض کرد:

«... یا محمد مر عمک ابا طالب ینحر بکره من بکراتک و اطعم الناس علی الباب و هلم فقل (14) مع اهلک، فاطعم الناس و دخل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال مع اهله خدیجه». (15)

یعنی ای محمد به عمویت ابوطالب دستور ده شتر جوانی از شترانت را نحر کند و مردم را بر در خانه اطعام کن و بیا در کنار خاندانت چاشت را به استراحت بگذران، و ابوطالب این کار را کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد خدیجه آمده و در کنار او به استراحت روزانه پرداخت. و این دو حدیث دلالت بر کمال علاقه و عشق خدیجه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد چنانچه تا پایان عمر این عشق را نسبت به آن حضرت حفظ کرده بود. صلوات الله علیها.

مهریه چقدر بود و چه کسی پرداخت

در اینکه مهریه چقدر بود و پرداخت آن را چه کسی به عهده گرفت اختلافی در روایات دیده می شود، که از آن جمله روایت بالا است که در آن بدون ذکر مقدار آمده است که پرداخت آن را خدیجه به عهده

گرفت. و از کشف الغمه از ابن حماد و نیز از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه را با مهریه دوازده اوقیه طلا به ازدواج خویش درآورد و مهریه زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود. (16) و در اعلام الوری طبرسی دوازده اوقیه و نیم ذکر شده چنانچه از دانشمندان اهل سنت نیز مؤلف سیره الحلبیه همین قول را نقل کرده و سپس گفته است که هر اوقیه چهل درهم است که در نتیجه مجموع مهریه پانصد درهم شرعی بوده. و تفاوت دیگری که در نقل سیره حلبیه دیده می شود آن است که گوید:

پرداخت مهریه مزبور را ابوطالب به عهده گرفت. (17) و قول دیگری که در سیره حلبیه و سیره ابن هشام و برخی از تواریخ دیگر آمده آن است که گفته اند:

«و اصدقها رسول الله - صلی الله علیه و آله - عشرین بکره». (18).

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدیجه بیست شتر ماده جوان مهریه داد و در نقل دیگری نیز آمده که ورقه بن نوفل خدیجه را با مهریه چهارصد دینار به عقد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درآورد (19) و از کامل مبرد نقل شده که بیست شتر را ابوطالب به عهده گرفت و دوازده اوقیه و نیم طلا را خود رسول خدا پرداخت که مهریه مجموع آنها بود. (20)

نگارنده گوید:

روایاتی که در باب «مهر السنه» آمده همان روایت پانصد درهم را تایید می کنند، چنانچه در چند حدیث با اندک اختلافی آمده که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:

«ما زوج رسول الله -

صلی الله علیه و آله - شیئا من بناته و لا تزوج شیئا من نسائه علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش یعنی نصف اوقیه». (21) یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچیک از دختران خود و نه هیچیک از زنانش را به بیش از دوازده وقیه و نیم. و طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید:

«... و مهرها اثنتا عشره اوقیه و نَشَّ و کذلک مهر سایر نسائه». (22)

و در روایت امام صادق علیه السلام این گونه است که فرمود:

«ما تزوج رسول الله - صلی الله علیه و آله - شیئا من نسائه و لا زوج شیئا من بناته علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش، و الاوقیه اربعون درهما، و النش عشرون درهما». (23) و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمه علیه السلام با دختر مامون عباسی نیز آمده که فرمود:

«... و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله - صلی الله علیه و آله - لازواجه و هو اثنتا عشره اوقیه و نش - و علی تمام الخمسمائه ...». (24)

یعنی من صداق او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنانش بذل فرمود و آن دوازده اوقیه و نیم بود که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است ...

پی نوشتها

1 - و

2 - الصحیح من السیره ج 1 ص 126..

3 - تاریخ تحلیلی اسلام ج 1 ص 31 - 32.

4 - مناقب آل ابیطالب - ط قم - ج 1 ص 159.

5 - بحار الانوار ج 16 ص 10 و ص 12.

6 - الاستغاثه ج 1 ص 70.

7 - قاموس

الرجال ج 10 ص 431.

8 - الصحيح من السيره ج 1 ص 122 - 126.

9 - الطبقات الکبری ج 1 ص 133.

10 - بحار الانوار ج 16 ص 19. و تاريخ طبری ج 2 ص 36.

11 - برای اطلاع بيشتر می توانيد به کتاب الصحيح من السيره ج 1 ص 113 به بعد نيز مراجعه کنيد.

12 - فروع کافی ج 2 ص 19 و 20 و من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 397.

13 - خرائج راوندی ص 187.

14 - لفظ «قل» در اينجا از قيلوله به معنای استراحت در چاشت گرفته شده، و برخی که شايد معنای آن را نفهميده اند «لام» را تبديل به «ميم» کرده و «فقم» ضبط کرده اند، و خصوصيت وقت چاشت ظاهرا بدان جهت بوده که در شهر مکه غالبا هوا گرم و عموما ساعت چاشت را تا نزديک غروب در خانه ها به استراحت می گذرانده اند و آنگاه برای حوائج خود از خانه خارج می شده اند.

15 - بحار الانوار، ج 16 ص 10 و 12 و 19.

16 - بحار الانوار - ج 16 ص 10 و 12 و 219

17 - سيره حلبيه ج 1 ص 165.

18 - سيره حلبيه ج 1 ص 165 و سيره ابن هشام ج 1 ص 190 و سيره المصطفی ص 60 و سيره النبی ج 1 ص 206.

19 - بحار الانوار ج 16 ص 19.

20 - منتقی النقول ص 139 گ.

21 - اعلام الوری ص 147.

یعنی مهر خدیجه دوازده اوقیه و نیم بود چنانچه مهریه زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود.

22 - بحار الانوار ج 103 ص 347 به بعد.

23 - معانی الاخبار ص 214. فروع کافی

ج 2 ص 20.

24 - من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 398.

فصل سوم

تا خديجه زنده بود رسول خدا صلى الله عليه و آله زن ديگرى اختيار نكرد

اين مطلب از نظر تاريخ مسلم است كه تا خديجه زنده بود رسول خدا زن ديگرى نگرفت و خديجه بنا بر قول مشهور و صحيح سال دهم بعثت يعنى بيست و پنج سال پس از اين ازدواج فرخنده و ميمون از دنيا رفت، و زنهاى متعدد و زياد ديگرى را كه رسول خدا صلى الله عليه و آله به ازدواج و همسرى خويش درآورد همگى پس از وفات خديجه بود، و در جاى خود - در بحث تعدد زوجات رسول خدا صلى الله عليه و آله - انشاء الله تعالى خواهيم گفت كه اين داستان بهترين دليل و شاهد بر اين مطلب است كه انگيزه ازدواج هاى مكرر رسول خدا پس از وفات خديجه انگيزه هاى سياسى واجتماعى بوده كه آن بزرگوار مى خواسته بدين وسيله پيوندهاى محكم و بيشترى با افراد سرشناس و قبائل معروف عرب پيدا كرده و از اين طريق براى پيشرفت اسلام و مكتب مقدس خود استفاده و بهره بيشترى ببرد به شرحى كه به خواست خداى تعالى پس از اين خواهيم گفت. و گرنه معقول نيست كسى مانند رسول خدا صلى الله عليه و آله كه از هر گونه امكانات مادى بهره مند بوده و همه جاذبه هائى را كه معمولا مورد توجه زنان مى باشد همچون فصاحت زبان و زيبائى خارق العاده صورت و شهرت فاميلى و شخصيت ذاتى، و در يک جمله آنچه خوبان همه داشتند همه را دارا باشد ولى تا سن پنجاه سالگى با يک زن بيوه دو شوهر كرده بچه دارى كه از نظر سن نيز پانزده سال

یا چیزی کمتر از او بزرگتر است سازگاری کند، وهیچ به فکر ازدواج مجددی نیفتد، و پس از وفات او آن همه زن بگیرد ... و باز هم مانند دشمنان مغرض و مخالف اسلام بگوئیم هدف آن حضرت در آن ازدواجها استفاده های مالی و یا کامیابیهای جنسی بوده و به ناچار باید این حقیقت را بپذیریم که هدف، همان هدف مقدس ترویج اسلام با استفاده از یک وسیله طبیعی و اجتماعی بوده که روی بافت اجتماع آن روز بهترین وسیله بوده است و انشاء الله در جای خود توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد.

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه

رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز ابراهیم که از «ماریه قبطیه» کنیز مصری آن حضرت متولد شد همان کنیزی که مقوقس (حاکم مصر) برای آن حضرت فرستاد، فرزندان دیگر آن بزرگوار همگی از بانوی بزرگوارش خدیجه - سلام الله علیها - بود که خدای تعالی به آن حضرت عنایت فرمود، که البته در عدد آنها و بلکه در نام آنها نیز اختلاف است، و مشهور آن است که آنها شش تن بودند، یعنی دو پسر و چهار دختر، و دانشمند فقید مرحوم دکتر آیتی در تاریخ پیامبر اسلام نام آنها و ترتیب ولادت و وفات آنها را بدین گونه ذکر کرده که ذیلا می خوانید:

1 - قاسم که نخستین فرزند رسول خدا است، و پیش از بعثت در مکه تولد یافت، و رسول خدا به نام وی «ابو القاسم» کنیه گرفت، و نیز نخستین فرزندی است که از رسول خدا در مکه وفات یافت و در آن موقع دو ساله بود.

2 - زینب دختر بزرگ رسول خدا که بعد

از قاسم در سی سالگی رسول خدا تولد یافت، و پیش از اسلام به ازدواج پسر خاله خود «ابو العاص بن ربیع» درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال هشتم هجرت در مدینه وفات یافت.

3 - رقیه که پیش از اسلام و بعد از زینب، در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد «عتبه بن ابی لهب» درآمد و پس از نزول سوره «تبت یدا ابی لهب» و پیش از عروسی به دستور ابولهب و همسرش «ام جمیل» از وی جدا گشت. و سپس به عقد «عثمان بن عفان» درآمد و در هجرت اول مسلمین به حبشه با وی هجرت کرد و آنگاه به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد و در سال دوم هجرت سه روز بعد از بدر، همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید، وفات یافت.

4 - ام کلثوم که نیز در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد «عتیبه بن ابی لهب» درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از «عتیبه» جدا شد، و در سال سوم هجرت به ازدواج «عثمان بن عفان» درآمد، و در سال نهم هجرت وفات کرد.

5 - فاطمه علیها السلام که ظاهرا در حدود پنج سال پیش از بعثت رسول خدا در مکه تولد یافت (1) و در مدینه به ازدواج «امیر المؤمنین» علی علیه السلام درآمد، و پس از وفات رسول خدا به فاصله ای در حدود چهل روز تا هشت ماه وفات یافت و نسل رسول خدا تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم از دامن مطهر وی پدید آمدند.

- عبدالله که پس از بعثت رسول خدا در مکه متولد شد و «طیب» و «طاهر» لقب یافت. و در همان مکه وفات کرد و پس از وفات او «عاص بن وائل سهمی» رسول خدا را «ابتر» خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید. (2) و البته همانگونه که گفته شد آنچه ایشان انتخاب کرده و نوشته اند بر طبق قول مشهور است، ولی اقوال دیگری هم در این باره هست که در سیره ابن هشام و کتاب المنتقی فی مولد المصطفی (3) و کتابهای دیگر نقل شده، که ما چون در نظر داریم ان شاء الله تعالی در جای دیگری در این باره به تفصیل بحث کنیم در اینجا به همین اندازه اکتفا کرده و می گذریم.

شمه ای از فضائل خدیجه

گرچه مرسوم است فضائل افراد را معمولا در فصل پس از حیات و زندگی آنها ذکر می کنند، ولی نگارنده را دریغ آمد که در اینجا بدون ذکری از فضائل این بانوی اسلام بگذریم و انشاء الله تعالی در جای دیگر نیز به مناسبت های گوناگونی که در پیش است فضائل دیگری را بیان خواهیم داشت. گرچه معلوم نیست اصل این رسم نیز رسم درستی باشد.

این حدیث در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده:

«کمل من الرجال خلق کثیر و لم یکمل من النساء الا مریم، و آسیه امراه فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد» (4) یعنی از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان جز چهار زن کسی به مرحله کمال نرسید:

مریم، و آسیه همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد، و

فاطمه دختر محمد. و در حدیث دیگری که ابن حجر در کتاب الاصابه و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند این گونه است که گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار خط روی زمین ترسیم کرده آنگاه فرمود:

«افضل نساء اهل الجنه خدیجه، و فاطمه و مریم و آسیه». (5) یعنی برترین زنان اهل بهشت:

خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه هستند ... و در روایت دیگری که او و ابن عبد البر و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله با مختصر اختلافی روایت کرده اند این گونه است که فرمود:

«خیر نساء العالمین اربع، مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه» (6) یعنی بهترین زنان جهانیان چهار زن هستند:

مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه. و از عایشه روایت کرده اند که گوید:

هیچگاه نمی شد که رسول خدا از خانه بیرون رود جز آنکه خدیجه را یاد می کرد و ستایش و مدح او را می نمود، تا اینکه روزی طبق همان شیوه ای که داشت نام خدیجه را برد و او را یاد کرد، در این وقت رشک و حسد مرا گرفت و گفتم:

«هل کانت الا عجوزا فقد ابدلک الله خیرا منها». (7) خدیجه جز پیرزنی بیش نبود در صورتی که خداوند بهتر از او بهره تو کرده. !

عایشه گوید:

در این وقت رسول خدا - که این سخن مرا شنید غضبناک شد به حدی که از شدت غضب موهای جلوی سر آن حضرت حرکت کرد آنگاه فرمود:

«و الله ما ابدلنی الله خیرا منها، آمنت اذ کفر الناس، و صدقتنی و کذبنی الناس، و و استنی فی مالها اذ حرمنی الناس و رزقنی الله منها اولادا اذ حرمنی اولاد

النساء».

به خدا سوگند خداوند بهتر از او زنی به من نداده، او بود که به من ایمان آورد هنگامی که مردم کفر ورزیدند، و او بود که مرا تصدیق کرد و مردم مرا تکذیب نموده (و دروغگویم خواندند) واو بود که در مال خود با من مواسات کرد (و مرا بر خود مقدم داشت) در وقتی که مردم محرومم کردند، و از او بود که خداوند فرزندانی روزی من کرد و از زنان دیگر نسبت به فرزند محرومم ساخت.

عایشه گوید:

با خود گفتم:

دیگر از این پس هرگز به بدی او را یاد نخواهم کرد (8). و در روایت اربلی در کشف الغمه این گونه است که علی علیه السلام فرمود:

روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نام خدیجه سلام الله علیها برده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست.

عایشه که چنان دید گفت:

«... ما یبکیک علی عجوز حمراء من بنی اسد؟ فقال صدقتنی اذ کذبتم و آمنت بی اذ کفرتم، و ولدت لی اذ عقمتم،

فقالت عایشه:

فما زلت اتقرب الی رسول الله - صلی الله علیه و آله - بذکرها» (9) یعنی چه گریه ای است که برای پیرزنی سرخ رو از بنی اسد می کنی؟

رسول خدا فرمود:

او مرا تصدیق کرد هنگامی که شما تکذیبم کردید. و به من ایمان آورد در وقتی که شما کافر شدید. و برای من فرزند آورد که شما نیاوردید!

عایشه گوید:

از آن پس پیوسته من با یاد خدیجه و با نام او به رسول خدا تقرب می جستم.

(و هرگاه می خواستم رسول خدا به من توجه کرده و به سخنم گوش دهد سخنم را با نام خدیجه شروع می کردم). و در

چند حدیث از طریق شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا خدیجه را به خانه ای در بهشت مژده داد که در آن دشواری و رنجی نخواهد بود (10) و سلام خدای تعالی را که به وسیله جبرئیل برای خدیجه آورده بود به وی ابلاغ (11) فرمود و خدیجه نیز در پاسخ عرض کرد:

«... الله السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام ...» (12) و در حدیثی که عیاشی در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده این گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود. در شب معراج هنگامی که بازگشتم به جبرئیل گفتم:

آیا حاجتی داری؟

گفت:

«حاجتی ان تقرا علی خدیجه من الله و منی السلام ...».

حاجت من این است که خدیجه را از سوی خداوند و از سوی من سلام برسانی. و چون رسول خدا سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ابلاغ فرمود،

خدیجه در پاسخ گفت:

«ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام» (13).

و بالاخره خدیجه سلام الله علیها همان بانوی بزرگوار است که به اجماع اهل تاریخ نخستین زن و یا نخستین انسانی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد ... و وسیله آرامشی برای آن حضرت در برابر طوفانهای حوادث سهمگین و اندوه های فراوان آغاز رسالت بود ... و با ایثار مال فراوان خود برای پیشرفت اسلام در روزهائی که اسلام نیاز شدید به بودجه داشت بزرگترین حق را بر همه مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد ... و سخت ترین مشکلات را به خاطر حفظ ایمان به خدا و دفاع از اسلام و رهبر بزرگوار آن متحمل شد و

فضائل بسیار زیاد دیگری که در فصول آینده به مناسبت ها روی آنها بحث خواهیم کرد انشاء الله تعالی.

پی نوشتها

1 - البته نظر دانشمندان و محدثین شیعه عموما آنست که ولادت آن حضرت پنج سال بعد از بعثت بوده، و شاید به همین جهت نیز ایشان به عنوان ظاهر این قول را ذکر کرده اند.

2 - تاریخ پیامبر اسلام صفحه 69 - 71.

3 - سیره ابن هشام ج 1 ص 190 بحار الانوار ج 22 ص 166.

4 - مجمع البیان ج 5 ص 320 تفسیر کشاف ج 3 ص 250، تفسیر ابن جریر ج 3 ص 180.

5 - الاصابه ج 4 ص 366. اسد الغابه ج 5 ص 437. خصال صدوق ج 1 ص 96.

6 - الاصابه ج 4 ص 366، و استیعاب ج 2 ص 720 و 750 و تفسیر ابن جریرج 3 ص 180 و مجمع الزوائد هیثمی ج 9 ص 223. اسد الغابه ج 5 ص 437.

7 - لابد - طبق این روایت - منظورش از بهتر، خودش بوده که جوان و دختر بوده است!

8 - اسد الغابه ج 5 ص 438. الاصابه ج 4 ص 275.

9 - بحار الانوار ج 16 ص 8.

10 - بحار الانوار ج 16 ص 11. و الاصابه ج 4 ص 275. و اسد الغابه ج 5 ص 438.

11 - الاصابه ج 4 ص 274 و اسد الغابه ج 5 ص 438.

12 - بحار الانوار ج 16 ص 11.

13 - سفینه البحار ج 1 ص 379.

فصل چهارم

داستان ولادت حضرت علی علیه السلام

ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه، سبب شد تا آن بزرگوار با انتقال به خانه جدید و تشکیل خانواده، از استقلال بیشتری در زندگی خویش برخوردار گشته، و شالوده زندگی خود را بر آن اساس پی ریزی کند.

از این سال - که سال بیست و پنجم عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود - تا سال سی ام عمر آن حضرت، اتفاق مهمی که در تاریخ ضبط شده باشد در زندگانی آن بزرگوار ذکر نشده، و بنابر طبق روایات مشهور علمای شیعه و اهل سنت، در سال سی ام عمر آن حضرت بود که علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه ابوطالب به دنیا آمد، و چون این حادثه تاریخی و بزرگ از جهات متعددی - حتی در اصل خلقت - مربوط به زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله

می شود، و پس از یکی دو سال نیز – به شرحی که بعدا خواهیم گفت - این مولود جدید به خانه محمد صلی الله علیه و آله منتقل گردید و به صورت فرزندی برای آن بزرگوار درآمد، لازم است مقداری درباره ولادت علی علیه السلام، در اینجا بحث شود.

پیوند علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلقت

در روایات زیادی که از طریق دانشمندان شیعه و اهل سنت ه به ما رسیده، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

من و علی از یک نور آفریده شدیم ... و در برخی از آنها آمده است که:

من و علی از یک درخت خلق شده ایم - که ما در تاریخ زندگانی علی علیه السلام، مقداری از آنها را نقل کرده ایم - و در اینجا نیز آن روایات را برای شما نقل می کنیم:

1- علامه شیخ سلیمان قندوزی در کتاب ینابیع الموده (1) به سند مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله - روایت کرده که فرمود:

من و علی از یک نور آفریده شدیم چهار هزار سال

پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند و چون خدا آدم را آفرید این نور را در صلب آدم قرار داد، و همچنان یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم و در من نبوت جایگیر شد و در علی وصایت.

2 - علامه شیخ عبدالله حنفی مشهور به اخوانیات از ابی هریره روایت کرده که گوید. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که علی علیه السلام وارد شد،

رسول خدا فرمود:

برادر و عمو زاده ام هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند، عمودی از نور آفرید و او را در برابر عرش خود قرار داد تا چون آغاز بعثت من شد آن را دونیم کرد از نصف آن پیغمبر شما را آفرید، و نیم دیگر علی بن ابیطالب است.

4 - علامه اخطب خوارزم در کتاب مناقب (2) به سند خود از جابر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من و علی از یک درخت آفریده شدیم و مردم از درختهای گوناگون.

5- علامه ابن حسنویه در کتاب «بحر المناقب» از ثمامه باهلی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند من و علی را از یک درخت آفرید که من ریشه و اصل آن، و علی تنه و فرع آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگ آن درخت هستند. و هر کس به این درخت چنگ زند داخل بهشت شده و از آتش دوزخ امان یافته است. (3) از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که (4) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شجره من هستم و فاطمه تنه آن

و علی پیوند آن، و حسن و حسین میوه آن و شیعیان ما برگ آن هستند، و اصل آن درخت در بهشت عدن و ریشه و تنه و پیوند و میوه و برگ آن در بهشت است. و به دنبال آن اشعار زیر را از حلبی واعظ نقل کرده که گوید:

یا حبذا دوحه فی الخلد نابته

ما مثلها نبتت فی الخلد من شجر

المصطفی اصلها و الفرع فاطمه

ثم اللقاح علی سید البشر

و الهاشمیان سبطاها لها ثمر

و الشیعه الورق الملتف بالثمر

انی بحبهم ارجو النجاه غدا

و الفوز مع زمره من احسن الزمر

و نظیر احادیث فوق را در احقاق الحق (ج 5 ص 242 تا 266) در بیش از هفتاد حدیث دیگر از کتابهای اهل سنت روایت کرده که ما به خاطر رعایت اختصار همین شش حدیث را آوردیم. چنانچه مشابه این روایات در کتابهای علماء بزرگوار شیعه نیز آمده که ما برای تیمن و تبرک یکی از آنها را نقل می کنیم و تتبع بیشتر را به عهده خواننده محترم می گذاریم:

شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب خصال، و مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمه از محمد بن عبدالله از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من و علی نوری بودیم درپیشگاه خدای تعالی چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند، و چون آدم را آفرید این نور را در صلب او قرار داد، و همچنان از صلبی به صلب دیگر او را انتقال داد تا در صلب عبدالمطلب قرارش داد، و چون از صلب عبدالمطلب بیرون آورد آن را به دو قسمت تقسیم کرد، قسمت مرا در صلب عبدالله قرارداد

و قسمت علی را در صلب ابی طالب، پس علی از من و من از علی هستم. - گوشتش از گوشت من و خون او از خون من است، وهر کس علی را دوست دارد، به خاطر دوستی من است که او را دوست داشته، و هر کس او را مبغوض دارد به خاطر دشمنی با من است که او را مبغوض داشته است. (5) و البته این احادیث از دو نظر دیگر نیز قابل بحث است:

یکی از نظر اینکه آیا منظور از خلقت آنان قبل از آدم علیه السلام به چهار هزار سال یا کمتر و بیشتر چیست؟ و آیا این روایات نظیر همان روایات دیگری است که به طور عموم از معصومین علیهم السلام روایت شده که خداوند ارواح را هزاران سال قبل از اجساد آفرید، و دانشمندان اسلامی برای آنها معناهای مختلفی ذکر کرده و هر کدام بر طبق نظریه و مدعای خود، آنها را به گونه ای تفسیر کرده اند، آنها که قائل به حدوث نفس بوده آن را دلیلی بر مدعای خود دانسته، و آنها که معتقد به قدم نفس هستند بنوعی دیگر این روایات را تفسیر و معنی کرده و دلیلی بر مدعای خود دانسته اند، و برخی از علمای اسلام نیز حد وسط را گرفته و به گونه دیگری معنا کرده اند و از شیخ مفید «ره» نقل شده که لفظ «خلق» را در این روایات حمل بر «تقدیر» فرموده، و از برخی دیگر نیز حکایت شده که حمل بر نوعی از استعاره و تمثیل کرده اند، و بهر صورت این گونه روایات از جمله روایات مشکله ای است که هم در سند آنها

و هم در مفهوم و معنای آنها بحث زیادی شده و اساتید فن هر کدام بنحوی درباره آنها قلم فرسائی کرده اند.

و دیگر آنکه آیا منظور از نوری که خدای تعالی ارواح رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام از آن آفریده و بنا بر اختلاف روایات - هزاران سال قبل از خلقت آدم آن را به صورت عمودی یا درختی خلق فرمود - چیست؟ و آیا ماورای این خلقت و این عالم، عوالم دیگری وجود دارد که وجود ممکنات این عالم - که یکی از آنها نیز انسان است - پیش از آنکه در این عالم تجسم یابد به صورت و یا صورتهای دیگری در آن عالم یا عوالم دیگر آفریده شده، و حالات و اطواری در آنجا داشته تا هنگامی که به این صورت و در این عالم آمده؟ و یا به گونه ای دیگر بوده؟ پس از اثبات چنین مطلبی آیا علت نزول این ارواح مجرده و ملکوتی از آن عالم نامحدود به این عالم ناسوت و دنیای محدود، و به تعبیر شیخ الرئیس از آن «مکان شامخ و عالی» به این «قعر حضیض» چه بوده است؟ که ما در یکی از تالیفات و نوشته های دیگر خود که در مورد هدف خلقت بحث کرده ایم قسمتی از سخنانی را که در این باره گفته اند نقل کرده ایم (6) و دراینجا - که بحث تاریخی است - مجالی برای تحقیق و بحث در این باره نیست ولی یک مطلب را - که به خصوص به این احادیث مربوط می شود - باید به طور اجمال ذکر کنیم، شاید بدین وسیله مقداری از ابهام این مسئله برطرف

گردد. و آن اینکه مجموع روایاتی که در این باره رسیده است، بیش از صد روایت است که در باب های پراکنده نقل شده و از نظر مضمون بیش از حد تواتر است که قابل رد و انکار نمی باشد. و چنانچه ما نتوانیم برای آنها معنائی که قابل فهم و در کمان باشد پیدا کنیم، باید همانگونه که خود ائمه معصومین فرموده اند، علم آن را به خودشان واگذار نموده، و به خاطر آنکه معنای قابل فهمی برای آن پیدا نکردیم، نمی توانیم نسبت جعل و دروغ به آنها داده و در صدد انکار و رد آنها برآئیم. گذشته از اینکه - همانگونه که اشاره شد - فکر و درک ماهر چه هم که زیاد باشد همانند خود ما محدود و قاصر است، و چنانچه برخی گفته اند، محتمل است این روایات، اشاره به همان مراتب وجودی باشد که اصحاب حکمت متعالیه گفته اند که در باطن این عالم، عالمی است اشرف و اکمل، که در باطن آن عالم نیز عالم اشرف و اکمل دیگری است، و همچنین تا برسد به حق اول و واجب الوجود، که از این عوالم در روایات، به عالم غیب و نور و روح و عالم ذر و امثال آن تعبیر شده، و از این رو می توان گفت که آنچه در طلیعه ممکنات از ناحیه ذات حق، شرف صدور یافته، موجودی واحد و بسیط بوده که در نهایت نورانیت و لطافت بوده و تدریجا به عوالم دیگری قدم نهاده که به همان نسبت تدریجا از نورانیت و بساطت او کاسته شده تا در این عالم ناسوت که رسیده، به این صورتی که اکنون مشاهده می شود

درآمده، و از آنجا که مظهر اعلای این ظهور در عالم طبیعت و ناسوت، جسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از وی، ولی کامل و فرزندان آن بزرگوار هستند که نفوس آنها نیز پرتوی (و بضعه ای) از وجود آن حضرت است، بلکه همگی نور واحدی هستند، ائمه بزرگوار ما این حقیقت را با تعبیرهای گوناگونی که در این روایات هست برای ما بیان کرده اند و الله العالم. و بهر صورت روایات درباره اتحاد نور محمد و علی علیهما السلام در خلقت زیاد است، که به همین مقدار اکتفا می شود، و اما بحثهای دیگر مربوط به ولادت علی علیه السلام، یکی بحث درباره تاریخ ولادت آن بزرگوار است:

تاریخ ولادت آن حضرت

در مورد تاریخ ولادت علی علیه السلام نیز - همانند ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله - اختلاف زیاد است، که به گفته برخی مجموع آنها به دوازده قول بالغ میشود و از آن جمله است:

1 - سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل - ده سال قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله - که این قول را شیخ «ره» در تهذیب، و کلینی «ره» در کافی، و شهید «ره» در کتاب دروس، و مفید در ارشاد، و طبرسی در اعلام الوری، و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب اختیار کرده اند (7) و از علماء اهل سنت نیز از فصول المهمه ابن صباغ و استیعاب و طبقات ابن سعد و سیره ابن هشام و مستدرک حاکم و تاریخ الخلفاء و البدایه و النهایه و دیگران نقل شده. (8) و مشهور میان محدثین و علماء شیعه نیز همین قول

است.

2 - سیزدهم رجب دوازده سال قبل از بعثت، که این قول نیز در مصباح الشریعه از عتاب بن اسید نیز از کتاب اقبال الاعمال روایت شده (9)، و از علماء اهل سنت نیز از کتاب استیعاب ابن عبد البر و نهایه الادب شیخ شهاب الدین نقل شده است. (10) و اقوال دیگری نیز نقل شده مانند اینکه ولادت آن حضرت هفت سال، یا هشت سال و یا نه سال قبل از بعثت (11) و در هفتم شعبان و یا هفدهم و بیست و سوم شعبان بوده (12) که اینها اقوال نادری است و چندان اعتباری ندارد.

ولادت آن حضرت در خانه کعبه بود

در این باره نیز روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت رسیده که ما ذیلا برخی از آن روایات را از کتابهای اهل سنت برای شما نقل می کنیم:

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک (ج 3 ص 483) حدیث ولادت علی علیه السلام را در خانه کعبه نقل کرده و گوید:

«و قد تواترت الاخبار ان فاطمه بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه فی جوف الکعبه.»

یعنی - اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه را در خانه کعبه به دنیا آورد. و حافظ گنجی شافعی در کتاب کفایه الطالب (ص 260) از حاکم روایت کرده که میگوید:

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در مکه و در بیت الله الحرام در شب جمعه سیزدهم رجب سال سی ام از عام الفیل به دنیا آمد، و جز او مولودی در بیت الله الحرام به دنیا نیامد، نه قبل از او و نه بعد از او، و این به خاطر بزرگداشت مقام

و محل او بود که بدین افتخار نائل گردید. و علامه امینی رحمه الله در جلد ششم الغدیر صفحه 21 به بعد داستان ولادت آن حضرت را در خانه کعبه از زیاده از بیست کتاب از کتابهای اهل سنت و بیش از پنجاه کتاب از کتابهای علماء شیعه نقل کرده و اشعار زیادی نیز به زبان عربی در این باره ذکر می کند که از آن جمله است اشعار سید حمیری که دو بیت آن این گونه است:

ولدته فی حرم الاله و امنه و البیت حیث فناؤه و المسجد بیضاء طاهره الثیاب کریمه طابت و طاب ولیدها و المولد

و از آن جمله است اشعار شیخ حسین نجفی که می گوید:

جعل الله بیته لعلی مولدا یا له علا لا یضاهی لم یشارکه فی الولاده فیه سید الرسل لا و لا انبیاها و از آن جمله است قصیده سید علی نقی لکهنوی هندی که قافیه اش «لست ادری» است و در آن قصیده که در مدح علی علیه السلام است درباره ولادت آن حضرت می گوید:

لم یکن فی کعبه الرحمن مولود سواه

اذ تعالی فی البرایا عن مثال فی علاه

و تولی ذکره فی محکم الذکر الاله

ایقول الغر فیه بعد هذا: لست ادری

اقبلت فاطمه حامله خیر جنین

جاء مخلوقا بنور القدس لا الماء المهین

و تردی منظر اللاهوت بین العالمین

کیف قد اودع فی جنب و صدر؟ لست ادری

و بالجمله اصل داستان متواتر است ولی در کیفیت آن اختلافی در روایات به چشم می خورد که در روایات اهل سنت تا جائی که نگارنده دیده ام این گونه است که چون درد زائیدن فاطمه بنت اسد را گرفت و شکایت حال خود را به ابوطالب کرد، ابوطالب دست

او را گرفته و به مسجد الحرام آورد و به درون خانه کعبه برد و بدو گفت:

«اجلسی علی اسم الله» - به نام خدا در اینجا بنشین

و سپس فاطمه بنت اسد پسر زیبائی زائید و ابوطالب او را «علی» نامید، و این حدیث را ابن مغازلی در مناقب و ابن صباغ در فصول المهمه و دیگران نقل کرده اند که هر که تفصیل بیشتری را در این باره خواهد، می تواند به کتاب احقاق الحق (ج 7 - ص 486 به بعد) مراجعه و مطالعه نماید. و نظیر این ماجرا در برخی از روایات علماء شیعه نیز ذکر شده ولی عموما در روایات علماء شیعه رضوان الله علیهم این گونه است که خود فاطمه بنت اسد هنگامی که دچار درد زائیدن شد به کنار خانه آمد و از خدا خواست تا امر ولادت مولودش را بر او آسان گرداند، و به دنبال این دعا بود که دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه به درون آن رفت و علی علیه السلام به دنیا آمد. و اصل حدیث مطابق آنچه شیخ صدوق (ره) در کتابهای امالی و علل الشرایع و معانی الاخبار و محدثین دیگر شیعه رضوان الله علیهم نقل کرده اند این گونه است که از یزید بن عنب روایت شده که گوید:

من و عباس بن عبدالمطلب و جمعی از قبیله «بنی عبد العزی» روبروی خانه کعبه در مسجد الحرام نشسته بودیم که ناگهان فاطمه بنت اسد که درد زائیدن فرزند نه ماهه اش که در شکم داشت او را ناراحت کرده بود پدیدار گشته و نزد خانه آمد و گفت:

«رب انی مؤمنه بک و بما جاء من عندک

من رسل و کتب، و انی مصدقه بکلام جدی ابراهیم الخلیل، و انه بنی البیت العتیق، فبحق الذی بنی هذا البیت، و بحق المولود الذی فی بطنی لما یسرت علی ولادتی»

پروردگارا، من ایمان دارم به تو و به همه پیمبران و کتابهائی که از سوی تو آمده، و گفتار جدم ابراهیم خلیل را تصدیق دارم و به او که این خانه کعبه را بنا کرد، پروردگارا بحق همان کسی که این خانه را بنا کرد، و بحق این نوزادی که در شکم من است که ولادت او را بر من آسان گردان. یزید بن قعنب گوید:

ناگهان دیدم قسمت پشت خانه کعبه شکافته شد و فاطمه به داخل خانه رفت و از دیدگاه ما پنهان گردید و دیوار خانه نیز (مانند نخست) به هم پیوست، ما که چنان دیدیم، خواستیم قفل در را باز کنیم ولی در باز نشد، و دانستیم که (سری در این کار هست و این ماجرا) از جانب خدای تعالی است.

این مطلب به سرعت در شهر پیچید و مردم در سر هر کوی و برزن از آن بحث و گفتگو می کردند، و زنان پرده نشین نیز از این ماجرای شگفت انگیز باخبر شده و از آن سخن می گفتند. سه روز از این ماجرا گذشت و چون روز چهارم شد فاطمه از همان مکان بیرون آمد و علی علیه السلام را در دست داشت و به مردم می گفت:

خدای تعالی مرا بر زنان پیش از خود برتری بخشید، زیرا آسیه دختر مزاحم خدای عز و جل را در مکانی پرستش کرد که جزبه صورت اضطرار و ناچاری نمی بایستی پرستش او را نمود، و مریم دختر عمران

نخله خشک را حرکت داد تا از آن رطب تازه خورد، و من در خانه خدا رفتم و از روزی و میوه بهشتی خوردم و چون خواستم از خانه بیرون آیم هاتفی ندا کرد ای فاطمه نام این مولود را «علی» بگذار که خدای علی اعلی فرماید:

من نام او را از نام خود جدا کردم و به ادب خود ادب آموختم، و من بر مشکلات علم خویش او را واقف ساختم و او است کسی که بتها را در خانه من میشکند، و او است کسی که بر پشت بام خانه ام اذان گوید و مرا تقدیس کند و وای به حال کسی که او را دشمن داشته و نافرمانیش کند.

نگارنده گوید:

با توجه به حدیث فوق، سخن یکی از نویسندگان و مفسران اهل سنت یعنی «آلوسی» جالب است که پس از ذکر داستان ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه گوید:

... و این ماجرا چه به جا و شایسته بود که خدای تعالی پیشوای امامان را در جائی بنهد که قبله مؤمنان است، و منزه است آن پروردگاری که هر چه را در جای خود نهد و او است حاکم ترین داوران ... و چنانچه برخی گفته اند:

گویا علی علیه السلام نیز خواست تا در مورد خانه کعبه که موجب این افتخار برای او شده بود و در دل او متولد گشته بود جبران و تلافی کند و به همین جهت بتها را از روی خانه بزیر افکند، زیرا در پاره ای از اخبار آمده که خانه خدا به درگاه حق تعالی شکایت کرده گفت:

پروردگارا تا چه وقت در اطراف من این بتها را پرستش کنند؟ و خدای

تعالی بدو وعده داد که آن مکان مقدس را از آن بتها تطهیر کند ...

سپس گوید:

و به همین معنی اشاره کرده است علامه سید رضا هندی در اشعار خود که در مدح امیر المؤمنین علیه السلام گوید:

لما دعاک الله قدما لان تولد فی البیت فلبیته شکرته بین قریش به ان طهرت من اصنامهم بیته (13) و اینک چند بیت از شعرای پارسی زبان را نیز که در این باره سروده اند برای شما میآوریم،

از آن جمله است رباعی زیر از حاج سید اسماعیل شیرازی:

در مرحله علی نه چون است و نه چند

در خانه حق زاده به جانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی دارد

شک نیست که باشدش به جای فرزند

و از آن جمله است رباعی زیر:

رومی نشد از سر علی کس آگاه

آری نشد آگه کسی از سر اله

یک ممکن و این همه صفات واجب

لا حول و لا قوه الا بالله

روزی که علی به کعبه آمد به وجود

از بهر علی خدا در از کعبه گشود

در بسته بداد خانه خود به علی

حقا که علی است خانه زاد معبود

و این هم اشعاری است از عماد تهرانی:

رنج نابرده به کنج دل ویرانه ما

گنج از مهر تو دارد دل ویرانه ما

گل ما را ید قدرت به ولای تو سرشت

نقش روی تو بود در دل دیوانه ما

مستی از می کند آن بیخبر از مستی عشق

کی خبر دارد از این ناله مستانه ما

آنکه مست از می ناب است کجا می داند

یار ما کیست؟ که بد ساقی میخانه ما

حرم کعبه ترا مولد از آن شد یعنی

ای مهین بنده توئی صاحب این خانه ما

و البته باید دانست که در داستان ولادت امیر المؤمنین مباحث دیگری نیز هست که انشاء الله

باید در جای خود از آنها بحث شود، و در اینجا به همین مقدار اکتفا میشود.

پی نوشتها

1 - ینابیع الموده - صفحه 256 ط - اسلامبول

2 - مناقب خوارزمی - ص، 86 - چ تبریز

3 - احقاق الحق - ج 5 - ص 262

4 - کفایه الطالب - ص 278 - چ، نجف اشرف

5 - خصال - ج 2 - ص 172 - و کشف الغمه ص 86 و 87

6 - کتاب مبارزه با گناه - بخش چهارم

7 - بحار - ج 35 - ص 3 - 40

8 - الصحیح من السیره - ج 1 - ص 128 - و احقاق الحق ج 7

9 - بحار - ج 35 - ص 7

10 - احقاق الحق - ج 7 - ص 549

11 - احقاق الحق - ج 7 - ص 538 - 540 - 542

12 - بحار - ج 35 - ص 7

13 - الغدیر - ج 6 - ص 22

فصل پنجم

داستان تجدید بنای کعبه

بنابر نقل مشهور سی و پنج سال از عمر شریف رسول خدا گذشته بود که در اثر سیل و یا آتش سوزی که موجب ویرانی خانه کعبه شد داستان تجدید بنای کعبه در مکه معظمه پیش آمد، و رسول خدا نیز در آن شرکت

جسته و در هنگامی که می رفت تا میان طوائف مختلف قریش در مورد نصب حجر الاسود آتش اختلاف شعله ور شده و دست به کشتار یکدیگر بزنند خدای تعالی به وسیله آن بزرگوار جلوی این اختلاف و خونریزی را گرفت، به شرحی که ذیلا خواهید خواند. و البته در مقابل این قول مشهور در پاره ای از روایات عمر آن حضرت را در آن موقع بیست و چهار سال و قبل از ازدواج با خدیجه (1) و در برخی کمتر

از آن ذکر کرده، و به این تعبیر ذکر کرده اند « ... لما بلغ رسول الله صلی الله علیه و آله الحلم ...» (2) که از این تعبیر استفاده می شود که داستان مربوط به پانزده سالگی عمر رسول خدا بوده است. طبق روایات مشهور و بلکه به گفته مرحوم علامه طباطبائی روایات متواتر و مقطوع:

نخستین کسی که بنای کعبه به دست او انجام شد ابراهیم خلیل علیه السلام بود (3)، اگر چه در برخی از روایات، بنای اولیه آن را به آدم ابو البشر علیه السلام نسبت داده اند و در برخی نیز آن را به شیث نسبت داده اند ولی خلاف مشهور است پس از آن همچنان بر پا بود تا اینکه قومی از قبیله جرهم آن را تجدید بنا کردند و چون دوباره رو به ویرانی نهاد عمالقه آن را تجدید بنا کرده و بالاخره قصی بن کلاب جد اعلای رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را خراب کرده و به صورت اساسی و محکم آن را تجدید بنا کرد، و چنانچه برخی نوشته اند سقف آن را نیز با چوبهائی از تنه درخت خرما و الوارهای محکم دیگر پوشاند.

جانب دیگری از ناحیه کعبه نیز خانه ای برای کارهای خود و مرکزی برای مشورت و تصمیم گیری در کارهای مهم بنا کرد که به «دار الندوه» - خانه شوری - معروف شد. ولی بر طبق نقل ابن هشام در سیره و روایت ابن اسحاق تا زمانی که قریش در زمان رسول خدا به فکر تجدید بنای آن افتادند خانه کعبه سقف نداشت، و ارتفاع آن نیز چیزی بیش از قامت یک انسان بود، و عبارت سیره این

گونه است:

«فلما بلغ رسول الله صلی الله علیه و آله خمسا و ثلاثین سنه اجتمعت قریش لبنیان الکعبه، و کانوا یهمون بذلک لیسقفوها و یهابون هدمها، وانما کانت رضما فوق القامه فارادوا رفعها و تسقیفها ...» (4) بنای مزبور هم چنان تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا بود، و چنانچه گفته شد در سال سی و پنجم عمر آن بزرگوار بود که داستان تجدید بنای کعبه پیش آمد.

و علت این کار را نیز مختلف نقل کرده اند و مشهور آن است که به دنبال بارانی سیل آسا و حرکت سیلی بنیان کن از کوههای مکه و ویرانی قسمتی از خانه های مکه سیل مزبور به درون خانه کعبه نفوذ کرد و موجب ویرانی قسمت هائی از آن گردید، و پس از فروکش کردن سیل قریش به فکر تجدید بنای آن افتاده و اقدام به این کار کردند. و در پاره ای از تواریخ آمده که سبب این کار آن شد که زنی در کنار خانه کعبه به منظور بخور دادن آن، آتشی روشن کرد که جرقه ای از آن آتش به جامه کعبه افتاد و آتش گرفت و در نتیجه مقداری از دیوار آن نیز سوخت و قریش در صدد تجدید آن برآمد ... (5) و برخی از تحلیل گران احتمال داده اند که این روایت ساخته بنی امیه است و انگیزه جعل نیز، موجه جلوه دادن و کاستن عظمت آن جنایت هولناکی است که به دستور یزید بن معاویه در منجنیق بستن خانه کعبه و سوزاندن آن در جنگ با عبدالله بن زبیر اتفاق افتاد، و به دنبال آن یزید از این جهان رخت

بربست و مدتها آثار این ویرانی و سوختگی در خانه کعبه بود، و عبدالله بن زبیر برای تحریک مردم علیه بنی امیه آن را به همان حال گذارده بود، تا وقتی که در صدد تجدید بنای آن برآمد و آن را خراب کرده و از نو ساخت، و تصرفاتی نیز در آن کرد به شرحی که در ذیل خواهد آمد. و بهر صورت اصل داستان به گونه ای که ما در شرح زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته ایم این گونه بود:

از اتفاقاتی که در این دوره از زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی پس از ازدواج با خدیجه تا بعثت پیش آمد داستان تجدید بنای کعبه و حکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که مورخین با اختلاف اندکی آن را نقل کرده اند، و اجمال داستان این بود که پس از آنکه سی و پنج سال از عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود - یعنی ده سال پس از ازدواج با خدیجه - سیلی بنیان کن از کوههای مکه سرازیر شد و وارد مسجد گردید و قسمتی از دیوار کعبه را شکافت و ویران کرد، و - چنانچه ابن اسحاق گفته است - کعبه تا آن روز سقف نداشت و دیوارهای اطراف آن نیز کوتاه بود و ارتفاع آن کمی بیشتر از قامت یک انسان بود و همین موضوع سبب شد تا در آن روزگار سرقتی در خانه کعبه واقع شود، و اموال و جواهرات کعبه را که در چاهی درون کعبه بود بدزدند، و با اینکه پس از چندی سارق را پیدا

کردند واموال را از او گرفتند و دستش را به جرم دزدی بریدند، اما همین سرقت، قریش را به فکر انداخت تا سقفی برای خانه کعبه بزنند، ولی این تصمیم به بعد موکول شد. ویرانی قسمتی از خانه کعبه سبب شد تا قریش به مرمت آن اقدام کنند و ضمنا به فکر قبلی خود نیز جامه عمل بپوشانند و برای انجام این منظور ناچار بودند دیوارهای اطراف را خراب کنند و از نو تجدید بنا کنند. مشکلی که سر راهشان بود یکی نبودن چوب و تخته ای که بتوانند با آن سقفی بر روی خانه کعبه بزنند، ودیگر وحشت از اینکه اگر بخواهند دیوارها را خراب کنند مورد غضب خدای تعالی قرار گیرند و اتفاقی بیفتد که نتوانند این کار را به پایان برسانند.

مشکل اول با یک اتفاق غیر منتظره که پیش بینی نکرده بودند حل شد و چوب و تخته آن تهیه گردید، و آن اتفاق این بود که یکی از کشتیهای تجار رومی که از مصر می آمد در نزدیکی جده بواسطه طوفان دریا - و یا در اثر تصادف با یکی از سنگهای کف دریا - شکست و صاحب کشتی - که به گفته برخی نامش «یا قوم» بود - از مرمت و اصلاح کشتی مایوس شد و از بردن آن صرفنظر کرد، قریش نیز که از ماجرا خبردار شدند به نزد او رفته و تخته های آن را برای سقف کعبه خریداری کردند و به شهر مکه آوردند. در شهر مکه نیز نجاری قبطی بود که او نیز مقداری از مصالح کار را آماده کرد و بدین ترتیب مشکل کار از این جهت برطرف گردید.

و

مشکل دوم وحشتی بود که آنها از اقدام به خرابی و ویرانی، و زدن کلنگ به دیوار خانه و تجدید بنای آن داشتند، و می ترسیدند مورد خشم خدای کعبه قرار گیرند و به بلائی آسمانی یا زمینی دچار شوند و به همین جهت مقدمات کار که فراهم شد و چهار سمت خانه را برای خرابی و تجدید بنا میان خود قسمت کردند، جرئت اقدام به خرابی نداشتند تا اینکه ولید بن مغیره به خود جرئت داد و کلنگ را دست گرفته و پیش رفت و گفت:

خدایا تو میدانی که ما از دین تو خارج نشده و منظوری جز انجام کار خیر نداریم، این سخن را گفت و کلنگ خود را فرود آورد و قسمتی از دیوار را خراب کرد. مردم دیگر که تماشا میکردند و جرات جلو رفتن نداشتند با هم گفتند:

ما امشب را هم صبر می کنیم اگر بلائی برای ولید نازل نشد، معلوم میشود که خداوند به کار ما راضی است و اگر دیدیم ولید به بلائی گرفتار شد دست به خانه نخواهیم زد و آن قسمتی را هم که ولید خراب کرده تعمیر می کنیم.

فردا که دیدند ولید صحیح و سالم از خانه بیرون آمد و دنباله کار گذشته خود را گرفت دیگران نیز پیش رفته روی تقسیم بندی که کرده بودند (6) اقدام به خرابی دیوارهای کعبه نمودند. قریش دیوارهای اطراف کعبه را تا اساس خانه که به دست حضرت ابراهیم علیه السلام پایه گذاری شده بود کندند، در آنجا به سنگ سبز رنگی برخوردند که همچون استخوانهای مهره کمر درهم فرو رفته و محکم شده بود و چون خواستند آنجا را بکنند لرزه ای

شهر مکه را گرفت که ناچار شدند از کندن آن قسمت صرفنظر کنند و همان سنگ را پایه قرار داده و شروع به تجدید بنا کردند.

و در پاره ای از تواریخ است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در این عملیات بدانها کمک میکرد تا وقتی که دیوارهای اطراف کعبه به وسیله سنگهای کبودی که از کوههای مجاور میآوردند به مقدار قامت یک انسان رسید و خواستند حجر الاسود را به جای اولیه خود نصب کنند دراینجا بود که میان سران قبائل اختلاف پدید آمد و هر قبیله ای میخواستند افتخار نصب آن سنگ مقدس نصیب آنان گردد. دسته بندی قبائل شروع شد و هر تیره از تیره های قریش جداگانه مسلح شده و مهیای جنگ گردید..، فرزندان عبد الدار طشتی را از خون پر کرده و دستهای خودرا در آن فرو بردند و با یکدیگر هم پیمان شده گفتند:

تا جان در بدن داریم نخواهیم گذارد غیر از ما، کس دیگری این سنگ را به جای خود نصب کند، بنی عدی هم با ایشان هم پیمان شدند، و همین اختلاف سبب شد که کار ساختن خانه تعطیل شود. سه چهار روز به همین منوال گذشت و بزرگان و سالخوردگان قریش در صدد چاره جوئی برآمده دنبال راه حلی می گشتند تا موضوع را خردمندانه حل کنند که کار به جنگ و زد و خورد منجر نشود. روز چهارم یا پنجم بود که پس از شور و گفتگو همگی پذیرفتند که هر چه ابو امیه بن مغیره که سالمندترین افراد قریش بود رای دهد بدان عمل کنند و او نیز رای داد:

نخستین کسی که از در مسجد - که

بطرف صفا باز میشد - (و برخی هم گفته اند مقصود باب بنی شیبه بوده) وارد شد در این کار حکمیت کند و هر چه او گفت همگی بپذیرند. قریش این رای را پذیرفتند و چشمها به درب مسجد دوخته شد. ناگاه محمد صلی الله علیه و آله را دیدند که از در مسجد وارد شد، همگی فریاد زدند:

این امین است که میآید، این محمد است! و ما همگی بحکم او راضی هستیم، و چون حضرت نزدیک آمد و جریان را به او گفتند فرمود:

پارچه ای بیاورید، پارچه را آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن پارچه را پهن کرد و حجر الاسود را میان پارچه گذارد آنگاه فرمود:

هر یک از شما گوشه آن را بگیرید و بلند کنید، رؤسای قبائل پیش آمدند و هر کدام گوشه پارچه را گرفتند - و بدین ترتیب همگی در بلند کردن آن سنگ شرکت جستند - و چون سنگ را محاذی جایگاه اصلی آن آوردند خود آن حضرت پیش رفته و حجرالاسود را از میان پارچه برداشت و در جایگاه آن گذارد، سپس دیوار کعبه را تا هیجده ذراع بالا بردند. و بدین ترتیب کار ساختمان کعبه به پایان رسید و نزاعی که ممکن بود به زد و خورد و کشت و کشتار و عداوت های عمیق قبیله ای منجر شود با تدبیر آن حضرت مرتفع گردید.

و در اینجا تذکر چند مطلب نیز لازم است:

افسانه برهنه شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله

1 - همانگونه که در متن داستان ذکر شد بر طبق پاره ای از روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در کار تجدید بنای کعبه و آوردن مصالح و سنگ و گچ

با قریش همکاری می کرد و کمک می نمود، اما در این رابطه روایاتی در صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد بن حنبل و برخی کتاب های دیگر آمده که پذیرفتن آنها مشکل و بلکه غیر قابل قبول است، و اینک روایت بخاری و مسلم که به سندشان از عمرو بن دینار از جابر روایت کرده اند:

«... ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان ینقل معهم الحجاره للکعبه و علیه ازاره،

فقال له العباس عمه:

یابن اخی لو حللت ازارک فجعلت علی منکبیک دون الحجاره؟ قال فحله فجعله علی منکبیه، فسقط مغشیا علیه، فما رؤی بعد ذلک عریانا ...» (7)

یعنی ... رسول خدا صلی الله علیه و آله با قریش برای ساختمان کعبه سنگ می برد و ازارش را بر کمر بسته بود (8) عباس عموی آن حضرت بدو گفت:

ای برادرزاده خوب است ازارت را باز کنی و روی شانه ات بگذاری تا مانع آزار سنگ (بر شانه ات) بشود.

راوی گوید:

آن حضرت ازارش را باز کرد و روی شانه اش گذارد ولی ناگهان دچار غشوه شد و به زمین افتاد، و از آن پس دیگر کسی آن حضرت را برهنه ندید ...

نگارنده گوید:

از دنباله این حدیث معلوم می شود که قبل ازاین جریان - یعنی قبل از سی و پنج سالگی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله - این ماجرا - یعنی برهنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده شده بود، وآن حضرت را برهنه دیده بودند ...!! و شاید این قسمت اشاره باشد به روایات دیگری که هم اینان نقل کرده اند که چند بار قبل از آن نیز این ماجرا از آن حضرت دیده شده بود، که یکی از

آنها هنگامی بود که عمویش ابوطالب چاه زمزم را اصلاح می کرد ... (9) و دیگری در کودکی بود هنگامی که با بچه های مکه بازی می کرد، که روایت آن را نیز در سیره ابن هشام و سیره ابن کثیر و سیره حلبیه و جاهای دیگر این گونه نقل کرده اند:

و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم، فیما ذکر لی، یحدث عماکان الله یحفظه به فی صغره و امر جاهلیته انه قال:

«لقد رایتنی فی غلمان من قریش ننقل الحجاره لبعض ما یلعب الغلمان، کلنا قد تعری و اخذ ازاره و جعله علی رقبته یحمل علیه الحجاره، فانی لاقبل معهم کذلک و ادبر اذ لکمنی لاکم ما اراه لکمه وجیعه،

ثم قال:

شد علیک ازارک. قال فاخذته فشددته علی، ثم جعلت احمل الحجاره علی رقبتی و ازاری علی من بین اصحابی» ... (10)

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله - چنانچه نقل شده - از سرگذشت خود در کودکی و زمان جاهلیت خود و نگهبانی خداوند از وی این گونه حکایت کرده که فرمود:

من در میان بچه پسرهای قریش سنگهائی را برای بازی بچه ها حمل می کردیم و همگی برهنه شده بودیم و ازارمان را روی شانه گذارده و سنگ ها را روی آن می گذاردیم و من هم همانند آنها در رفت و آمد بودم که ناگهان شخصی با دست خود بر من زد که فکر نمی کنم خیلی درد آورنده بود، و به من گفت:

ازارت را ببند. و من ازارم را گرفته و بر خود بستم و تنها از میان بچه های دیگر من بودم که ازار خود را بسته و سنگ را بر دوش خود می کشیدم ... و بهر

صورت روایت دیگری را نیز که در مورد برهنه شدن آن حضرت در داستان تجدید بنای کعبه نقل کرده اند این گونه است که ابن کثیر در سیره النبویه این گونه نقل کرده که به سند خود از بیهقی از عکرمه از ابن عباس از پدرش عباس روایت کرد:

«... عن عکرمه، حدثنی ابن عباس عن ابیه انه کان ینقل الحجاره الی البیت حین بنت قریش البیت،

قال:

و افردت قریش رجلین رجلین، الرجال ینقلون الحجاره، و کانت النساء تنقل الشید».

قال:

فکنت انا و ابن اخی، و کنا نحمل علی رقابنا و ازرنا تحت الحجاره، فاذا غشینا الناس ائتزرنا. فبینما انا امشی و محمد امامی قال فخر و انبطح علی وجهه، فجئت اسعی و القیت حجری و هو ینظر الی السماء،

فقلت:

ما شانک؟ فقام و اخذ ازاره قال:

«انی نهیت آن امشی عریانا» قال:

و کنت اکتمها من الناس مخافه ان یقولوا مجنون» (11).

یعنی عباس گوید:

هنگامی که قریش خانه کعبه را بنا می کرد مردان قریش دو نفر دو نفر به حمل و نقل سنگها مشغول بودند، مردها سنگ می بردند و زنها گچ و گل تهیه می کردند.

عباس گوید:

من هم با برادرزاده ام بودم، و سنگها را با دوش خود حمل می کردیم و ازارهامان را باز کرده و زیر سنگها (روی دوشمان) گذارده بودیم و هر

وقت با مردم مواجه می شدیم ازارمان را می بستیم، در همین احوال که من می رفتم و محمد صلی الله علیه و آله نیز پیش روی من بود که ناگهان به صورت بر زمین افتاد، من دویدم و سنگم را بر زمین انداختم و او را دیدم که به آسمان نگاه می کرد، من گفتم:

تو را چه شده؟ دیدم برخاست و ازارش را

برگرفت و گفت:

من از اینکه برهنه راه بروم ممنوع شدم!

عباس گوید:

من این ماجرا را از مردم پنهان داشتم از ترس آنکه بگویند:

دیوانه است! این بود حدیث هائی که راویان اهل سنت و بزرگان ایشان درباره این داستان شرم آور و غیر قابل پذیرش و باور نقل کرده اند، و ما می گوئیم. اولا - راویان این دو حدیث که آن را از جابر و ابن عباس روایت کرده اند یعنی عمرو بن دینار و عکرمه وثاقت و اعتبارشان نزد ما ثابت نشده، بلکه عمرو بن دینار - چنانچه نقل شده - متمایل به خوارج بوده و بلکه از پاره ای روایات استشمام می شود که ناصبی بوده ... (12) و «عکرمه» نیز از شاگردان ابن عباس و موالیان او است ولی او نیز هم عقیده با خوارج و بلکه از آنها بوده چنانچه از معارف ابن قتیبه و طبقات ابن سعد و کتابهای دیگر نقل شده (13) و به دروغگوئی و جعل حدیث و روایت مشهور بوده و بر ابن عباس دروغ می بسته و به دروغ از او حدیث نقل می کرده چنانچه از ذیل کتاب طبری و میزان الاعتدال از سعید بن مسیب روایت شده که به مولای خود «برد»

می گفت:

«لا تکذب علی کما کذب عکرمه علی ابن عباس» (14) دروغ بر من نسبت نده و مبند همانگونه که عکرمه به ابن عباس دروغ می بست! و ابن قتیبه نقل کرده که پسر ابن عباس یعنی - علی بن عبدالله بن عباس - عکرمه را بر در مزبله ای با طناب و زنجیر بسته بود، برخی که این منظره را دیدند به صورت اعتراض به پسر ابن عباس گفتند:

«اتفعلون هذا بمولاکم؟» آیا با مولا -

و وابسته - خود، این گونه رفتار می کنید؟ او در پاسخ گفت:

«ان هذا کان یکذب علی ابی» ! آخر این مرد بر پدرم دروغ می بندد ! (15)
و ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته:

او مرد فاسقی بود که به غناء گوش می داد و با نرد بازی می کرد، و در خواندن نماز سستی داشت و مرد سبک عقلی بود، و مطرود و منفور مسلمانان بود و به همین دلیل وقتی از دنیا رفت مسلمانان در تشییع جنازه و نماز بر او حاضر نشدند ... (16)

و ثانیا - متن این روایات نیز با همدیگر اختلاف دارد که همین اختلاف سبب وهن و بی اعتباری آنها می شود، که در برخی از آنها آمده که در داستان در کودکی آن حضرت بوده، و در برخی آمده که در داستان اصلاح چاه زمزم به وسیله ابوطالب اتفاق افتاد، و در برخی نیز مانند همین روایات بود که این داستان شرم آور در ماجرای تجدید بنای کعبه بوده ... و از این رو برخی احتمال داده اند که این ماجرای شرم آورد و بار اتفاق افتاده یکی در کودکی و دیگری در سی و پنج سالگی آن حضرت. (17)

و ثالثا - این روایات، مخالف روایات دیگری است که خود این آقایان نقل کرده اند که احدی عورت رسول خدا را ندیدن، و یا هیچگاه عورت آن حضرت دیده نشده که از آن جمله است روایتی که مرحوم علامه امینی در الغدیر از کتاب فتح الباری و شرح المواهب زرقانی از همین ابن عباس روایت کرده اند که گفته:

«کان صلی الله و سلم یغتسل وراء الحجرات، و ما رای احد عورته قط ...» (18)

یعنی رسول خدا صلی الله علیه

و آله چنان بود که در پشت حجره ها غسل می کرد، و احدی هرگز عورت آن حضرت را ندید ... و روایتی که از سیره حلبیه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از کرامت هائی که پروردگارم نسبت به من انجام داده این است:

«ان احدا لم یر عورتی» - که احدی عورت مرا ندیده ...! (19) و روایتی که قاضی عیاض در کتاب شفاء نقل کرده که از جمله خصائص رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود:

«انه لم تر عورته قط، و لو رآها احد لطمست عیناه» که هیچگاه عورت آن حضرت دیده نشد، و اگر کسی آن را می دید چشمانش کور می شد ... (20) و نیز این روایات مخالف است با روایتی که اینان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که صراحت دارد که در بزرگی از آن حضرت چنین کاری سر نزده است و متن روایت که ابن ابی الحدید از کتاب امالی محمد بن حبیب نقل کرده این گونه است:

«و روی محمد بن حبیب فی «امالیه»

قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

اذکرو انا غلام ابن سبع سنین، و قد بنی ابن جدعان دارا له بمکه، فجئت مع الغلمان ناخذ التراب و المدر فی حجورنا فننقله، فملات حجری ترا با فانکشفت عورتی، فسمعت نداء من فوق راسی:

یا محمد، اخ ازارک، فجعلت ارفع راسی فلا اری شیئا، الا انی اسمع الصوت، فتماسکت و لم ارخه، فکان انسانا ضربنی علی ظهری، فحررت لوجهی، و انحل ازاری فسترنی، و سقط التراب الی الارض، فقمت الی دار ابی طالب عمی و لم اعد» (21).

یعنی - محمد بن حبیب در

کتاب امالی خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله -

فرمود:

یاد دارم که من پسری بودم هفت ساله که ابن جدعان (22) خانه ای در مکه می ساخت، و من با پسران دیگر خاک و خشت در دامان خود می ریختیم و برای ساختمان مزبور حمل می کردیم، و به همین منظور من دامان خود را پر از خاک کردم و در نتیجه عورتم مکشوف شد، پس از بالای سر خود ندائی شنیدم که گفت:

ای محمد دامنت را بینداز! من سرم را بلند کردم و چیزی ندیدم جز همان صدائی را که شنیده بودم، و به همین جهت من دامنم را به همانگونه نگه داشتم و نینداختم که ناگاه دیدم گویا انسانی است بر پشت من زد که من به صورت به زمین افتادم، و آن شخص دامن جامه ام را باز کردو مرا با آن پوشانید و در نتیجه خاکها روی زمین ریخت، و من برخاسته و به خانه عمویم ابوطالب رفته و دیگر باز نگشتم (و به چنین کاری دست نزدم). که البته خود این روایت نیز از نظر متن و سند مورد خدشه است، ولی بهر صورت با آن روایات نیز مخالف و سبب وهن درآنها می شود.

و هم چنین مخالف است با روایتی که مسلم در صحیح خود نقل کرده که رسول خدا مسور بن مخرمه را از چنین کاری نهی فرمود و متن حدیث این گونه است که مسلم به سند خود از مسور بن مخربه روایت کرده که گوید:

«... اقبلت بحجر ثقیل احمله و علی ازار خفیف فانحل ازاری ومعی الحجر لم استطع ان امنعه حتی بلغت به الی موضعه، فقال رسول

الله صلی الله علیه و آله ارجع الی ازارک فخذه و لا تمشوا عراه». (23) یعنی - من سنگ بزرگی و سنگینی را بر دوش می کشیدم و بر کمرم ازاری سبک بسته بودم که در وقت حمل آن سنگ باز شدو به خاطر آن سنگ نتوانستم آن را ببندم و هم چنان برهنه رفتم تا سنگ را به جای خود بردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برگرد ازارت را ببند و برهنه راه نروید ... که البته خود این حدیث نیز مورد بحث است و پذیرفتن آن مشکل می باشد، زیرا ارباب تراجم نوشته اند «مسور» در سال دوم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه متولد شد و هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت سال بیشتر از عمرش نگذشته بود و معلوم نیست در چه سالی به مدینه رفته و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و چنین عملی از او سر زده و یا در سال فتح مکه که رسول خدا صلی الله علیه و آله چند روز در مکه توقف فرمود، و طبق نقل اینها «مسور» شش ساله بوده خدمت آن حضرت رسیده و چنین اتفاقی افتاده ... و گذشته از اینها روایت «مسور» از نظر علمای ما مورد قبول و اعتماد نیست و بهر صورت آنها که این خبر را بدون این بررسیها پذیرفته اند باید پاسخ این اختلاف و تنافی را بدهند ... که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگران را در بچگی و کودکی از چنین کاری نهی می کند ولی خود مرتکب چنین کار زشتی می شود

...؟! و باز این روایات مخالف است با روایتی که هم اینان از ابوبکر روایت کرده اند که هنگامی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار بودیم یکی از مشرکین که به تعقیب ما آمده بود بیامد و جامه خود را عقب زده و عورتش را باز کرد و نشست و شروع کرد به بول کردن ... ابوبکر که ترسیده بود گفت:

ای رسول خدا اینان ما را دیدند؟!

رسول خدا در پاسخ او فرمود:

«لو رآنا لم یکشف عن فرجه» (24) اگر ما را دیده بود عورتش را این گونه باز نمی کرد؟! که از این روایت معلوم می شود این کار در نزد مشرکین هم زشت و قبیح بوده، و چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به چنین کار زشتی زده باشد!. باری بهتر است این مقوله را با چند جمله از گفتار مرحوم علامه امینی پایان داده به دنباله بحث تاریخی خود بازگردیم:

مرحوم علامه امینی پس از نقل برخی از روایات در این باره می گوید:

ای مسلمانان همگی به همراه من بیائید تا از این دو بزرگوار یعنی بخاری و مسلم که این روایات را نقل کرده اند - بپرسیم:

آیا این بود پاداش آن همه تلاش بی وقفه رسول بزرگوار اسلام و حق سپاسگزاری آن حضرت در راه اصلاح مردم؟ آیا این از تعظیم وعظمت مقام آن بزرگوار بحساب می آید؟ و آیا صحیح است که بگوئیم محمد صلی الله علیه و آله در ملا عام، در حالی که سی و پنج سال از عمر شریف آن حضرت می گذشت - چنانچه ابن اسحاق گفته – ازار خود را باز کرده و مکشوف

العوره راه می رفته؟ بگذریم از اینکه راویان مزدور و بد سابقه ممکن است روی اهداف سیاسی و در برابر ثمنی بخس و ناچیز این روایات را جعل کرده اند اما این دو بزرگوار چرا آنها را در کتاب های صحیح خود نقل کرده و در صدد تصحیح آنها برآمده اند؟ آیا خیال کرده اند این کار از مصادیق روایت دیگری است که خود همین دو بزرگوار از ابی سعید خدری روایت کرده اند که در توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته:

«کان اشد حیاء من العذرا» (25) یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختر باکره و در پرده، شرم و حیایش بیشتر بود؟ آیا این مرد - یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله - همان مردی است که طبق روایات خودشان به دیگران مانند - جرهد و معمر - دستور میدهد که حتی را نشان را در برابر دیگران برهنه نکنند، تا جائی که بحث شده که آیا «ران» نیز حکم عورت را دارد یا نه؟ (26) و آیا این روایات مخالف با روایتی نیست که قاضی عیاض در کتاب شفا از عایشه روایت کرده که گوید:

«و ما رایت فرج رسول الله صلی الله علیه و آله قط» (27) - من هرگز عورت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم. مرحوم علامه امینی در اینجا عایشه را مخاطب قرار داده و می گوید:

ای ام المؤمنین تو اکنون بیا و میان ما و راویان این سخنان نابجا و زشت حکمی عدل باش، و از روی عدالت درباره کسانی که نسبت به ساحت قدس شوهر بزرگوارت چنین نسبت ناروائی را می دهند حکم کن،

نسبتهائی که هیچ آدم پستی حاضر نیست آن را درباره خود بپذیرد !

نگارنده گوید:

نظیر آنچه در بالا ذکر شد درباره کشف عورت رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان تجدید بنای کعبه، روایت دیگری نیز درباره کشف عورت حضرت موسی علیه السلام و مشاهده بنی اسرائیل بدن برهنه آن حضرت را در صحیح بخاری و کتاب های دیگر نقل کرده اند که گرچه نظیر آن در برخی از تفاسیر ما نیز نقل شده ولی از نظر ما آن حدیث نیز مورد تردید و مخدوش به نظر می رسد و پذیرفتن آن، مشکل و دشوار است، و آن داستان «ثوبی حجر» است که چون نزد برادران اهل سنت مسلم بوده از نظر ادبی نیز در کتاب های دانشمندان علم نحو - در مبحث حذف حرف نداء در جائی که منادی اسم جنس باشد – مورد بحث قرار گرفته ... و داستان به گونه ای که در صحیح بخاری و کتاب های دیگر آمده و برخی آن را در ذیل آیه:

«یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله مما قالوا و کان عند الله وجیها». (28)

یعنی - ای کسانی که ایمان آورده اید نباشید مانند کسانی که موسی را آزردند و خداوند او را از آنچه گفتند تبرئه کرد و درپیشگاه خدا آبرومند بود ... بر طبق نقل بخاری این گونه است. «عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم:

ان موسی کان رجلا حییا ستیرا لا یری من جلده شیء استحیاء منه فآذاه من آذاه من بنی اسرائیل فقالوا:

ما یستتر هذا التستر الا من عیب بجلده اما برص و اماادره و اما

آفه و ان الله اراد ان یبرئه مما قالوا لموسی فخلا یوما وحده فوضع ثیابه علی الحجر ثم اغتسل، فلما فرغ اقبل الی ثیابه لیاخذها و ان الحجر عدا بثوبه فاخذ موسی عصاه و طلب الحجر فجعل یقول:

ثوبی حجر ثوبی حجر! حتی انتهی الی ملا من بنی اسرائیل فراوه عریانا احسن ما خلق الله و ابراه مما یقولون و قام الحجر فاخذ ثوبه فلبسه و طفق بالحجر ضربا بعصاه فو الله آن بالحجر لندبا من اثر ضربه ثلاثا او اربعا او خمسا» فذلک قوله «یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله مما قالوا و کان عند الله وجیها». (29) یعنی - از ابی هریره روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

موسی مردی با حیا بود که پیوسته سعی می کرد هر چه بیشتر بدن خود را از انظار بپوشاند، و به همین جهت چیزی از پوست بدن او دیده نمی شد، و برخی از بنی اسرائیل که می خواستند او را بیازارند گفتند:

علت این سعی و مواظبت بسیار، چیزی جز این نمی تواند باشد که عیبی مانند برص و پیسی در پوست بدن او است و یا فتقی در بیضه دارد و یا آفت دیگری در بدن او است وگرنه اینقدر مواظبت در پوشاندن بدن خود نمیکرد! و چون خدا اراده فرمود که موسی را از این گفتار اینان تبرئه فرماید روزی موسی با خود خلوت کرد و جامه اش را روی سنگ گذارد و غسل کرد، و چون از غسل فارغ شد به سراغ جامه اش آمد تا برگیرد در این وقت سنگ شروع به فرار و دویدن کرد، و موسی که چنان

دید عصای خود را در دست گرفت و به دنبال سنگ روان شد و پیوسته می گفت:

جامه ام را ای سنگ! جامه ام را ای سنگ! - یعنی جامه ام را واگذار و برو و هم چنان بیامد تا به گروهی از بنی اسرائیل رسید و آنها موسی را برهنه مشاهده کرده و دیدند که از نظر خلقت و اندام بهترین خلقت را داشته و هیچ نقصی در خلقت ندارد، و به وسیله خداوند او را از آنچه گفته بودند تبرئه کرد ... در این وقت سنگ ایستاد و موسی جامه اش را برگرفت و پوشید و شروع کرد با عصای خود به زدن آن سنگ، و به خدا سوگند که اثر عصای موسی علیه السلام که سه بار یا چهار بار یا پنج بار بر آن سنگ زد مانند اثر زخمی بر آن سنگ مانده بود، و این است معنای گفتار خدای تعالی:

«یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی ...» (30) که البته باید بدانید این یکی از دو تفسیری است که از این آیه شده است، و تفسیر دیگر آن است که بنی اسرائیل موسی علیه السلام را متهم به کشتن هارون کردند، و خداوند به وسیله ای او را از این اتهام تبرئه کرد، و این تفسیر را طبرسی (ره) و جمعی از علماء اهل سنت نیز در ذیل این آیه شریفه نقل کرده اند و از این رو باید گفت، این تفسیر بی اشکالتر، و به ذهن نزدیکتر است از آن تفسیر و روایتی که برای انسان سؤال انگیز است، و سئوالاتی را در ذهن خواننده می آورد که بگوید:

آیا برای اثبات مردانگی و سلامت جسمی موسی علیه

السلام راه دیگری - جز این طریق زننده و زشت - وجود نداشت؟ و حالا که قرار بود از طریق اعجاز و خرق عادت این مطلب برای بنی اسرائیل ثابت شود آیا هیچ راه محترمانه و مؤدبانه ای وجود نداشت جز این راه؟ و سئوال اینکه مگر در معجزه شرط نیست که به درخواست پیامبری انجام گیرد؟ و در اینجا اگر به اجازه و درخواست موسی بود پس چرا آنچنان ناراحت شد که با چوب به دنبال سنگ می دوید و بالاخره هم چند بار او را با عصا بزد؟ ... و گناه آن سنگ چه بود که باید به خشم موسی گرفتار شود؟ ... و سئوالهای دیگری که به ذهن هر خواننده ای خطور می کند و پاسخ صحیحی هم نمی توان برای آن پیدا کرد؟ و در پایان این بحث این مطلب را هم بد نیست متذکر شویم که بنا به گفته برخی از نویسندگان معاصر بعید نیست که این افسانه زشت، یعنی افسانه برهنه شدن و کشف عورت انبیاء و پیمبران الهی، از کتاب های تحریف شده اهل کتاب در روایات اسلامی آمده و از آنها بدینجا سرایت کرده و به وسیله دروغپردازان رنگ و آبی هم گرفته است، زیرا در کتاب اشعیاء آمده است که وی سه سال تمام در میان مردم با پای برهنه و بدن عریان راه می رفت تا به مردم نشان دهد که پادشاه آشور بدینگونه مصریان را به اسارت برد ... (31) (32) و در صموئیل اولی - اصحاح 19 فقره 23/24 آمده که صموئیل آمد و ادعای نبوت کرد و «نایوت» نیز بیامد و جامه خود را بیرون آورده و در

پیش روی صموئیل قرار گرفت و هم چنان شب و روز برهنه در پیش روی او بود ... (33) باری بهتر است سخن را در این باره کوتاه کرده، و به دنبال بحث تاریخی خود بازگردیم.

تاریخی اجمالی از بنای کعبه و تحولاتی که در طول تاریخ در آن ایجاد شده

اکنون که بحث تجدید بنای کعبه به میان آمد مناسب دیدیم یک تاریخ اجمالی از بنای کعبه در اینجا ذکر کنیم تا در جاهای دیگر نیازی به عنوان مجدد این بحث نباشد. و البته درباره اصل بنای کعبه و هم چنین درباره اینکه تاکنون چند بار بنای آن تجدید شده اختلافی در روایات دیده می شود که ما بهتر دیدیم ترجمه گفتار مرحوم علامه طباطبائی رادر تفسیر المیزان در این باره برای شما ذکر نموده و از نقل اختلافات و رد و ایرادهای آن خودداری کنیم.

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه شریفه «ان اول بیت وضع للناس ...» «سوره آل عمران آیه 96» به عنوان بحثی تاریخی درباره بنای خانه کعبه و سایر امور مربوط به آن چنین گوید:

این معنا، متواتر و قطعی است که، بانی کعبه ابراهیم خلیل بوده و ساکنان اطراف کعبه بعد از بنای آن، تنها فرزندش اسماعیل و قومی از قبائل یمن به نام جرهم بوده اند و کعبه تقریبا ساختمانی به صورت مربع بنا شده که هر ضلع آن به سمت یکی از جهات چهارگانه:

شمال، جنوب، مشرق و مغرب بوده و بدین جهت اینطور بنا شده که بادها هر قدر هم که شدید باشد، با رسیدن به آن شکسته شود و نتواند آن را خراب کند. و این بنای ابراهیم علیه السلام همچنان پای بر جا بود تا آنکه یک بار عمالقه آن را تجدید بنا

کردند. و یک بار دیگر قوم جرهم (ویا اول جرهم بعد عمالقه، همچنان که در روایت وارده از امیر المؤمنین اینطور آمده بود.) (34) و آنگاه، وقتی زمام امر کعبه به دست قصی بن کلاب، یکی از اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد (یعنی قرن دوم قبل از هجرت) قصی آن را خراب کرد و از نو با استحکامی بیشتر بنا نمود و با چوب دوم (درختی شبیه به نخل) و کنده های نخل آن را پوشانید، و در کنار آن بنائی دیگر نهاد به نام دار الندوه، که در حقیقت مرکز حکومت و شورای با اصحابش بود. آنگاه جهات کعبه را بین طوائف قریش تقسیم نموده که هر طایفهای خانه های خود را بر لبه مطاف پیرامون کعبه بنا کردند و در خانه های خود را بطرف مطاف باز کردند.

بعضی گفته اند:

پنج سال قبل از بعثت نیز یک بار دیگر کعبه به وسیله سیل منهدم شد، و طوائف قریش عمل ساختمان آن رادر بین خود تقسیم کردند، و بنائی که آن را می ساخت مردی رومی به نام «یا قوم» بود و نجاری مصری او را کمک می کرد، و چون رسیدند به محلی که باید حجر الاسود را کار بگذارند، در بین خود نزاع کردند، که این شرافت نصیب کدامیک از طوائف باشد؟ در آخر همگی بر آن توافق کردند که محمد صلی الله علیه و آله را که در آن روز سی و پنج ساله بود بین خود حکم قرار دهند، چون به وفور عقل و سداد رای او آگاهی داشتند.

آن جناب دستور داد تا ردائی بیاورند و حجر الاسود را در آن نهاده

و به قبائل دستور داد تا اطراف آن را گرفته و بلند کنند، و حجر رادر محل نصب یعنی رکن شرقی بالا بیاورند. آنگاه خودش سنگ را برداشت و در جایی که می بایست باشد، قرار داد. و چون خرج بنائی آنان را به ستوه آورده بود، بلندی آن را به همین مقدار که فعلا هست گرفتند.

و یک مقدار از زمین زیربنای قبلی از طرف حجر اسماعیل خارج ماند و جزء حجر شد، چون بنا را کوچک تر از آنچه بود ساختند و این بنا همچنان بر جای بود تا زمانی که عبدالله زبیر در عهد یزید بن معاویه (علیهما اللعنه و العذاب) مسلط بر حجاز شد و یزید سرداری به نام حصین به سرکوبیش فرستاد، و در اثر جنگ و سنگهای بزرگی که لشکر یزید با منجنیق بطرف شهر مکه پرتاب می کردند، کعبه خراب شد و آتش هائی که باز با منجنیق به سوی شهر می ریختند، پرده کعبه و قسمتی از چوبهایش را بسوزانید، بعد از آنکه با مردن یزید جنگ تمام شد، عبدالله بن زبیر به فکر افتاد، کعبه را خراب نموده بنای آن را تجدید کند، دستور داد گچی ممتاز از یمن آوردند، و آن را با گچ بنا نمود و حجر اسماعیل را جزء خانه کرد، و در کعبه را که قبلا در بلندی قرار داشت، تا روی زمین پائین آورد.

و در برابر در قدیمی، دری دیگر کار گذاشت. تا مردم از یک در درآیند و از در دیگر خارج شوند و ارتفاع بیت را بیست و هفت ذراع (تقریبا سیزده متر و نیم) قرار داد و چون از بنایش فارغ شد، داخل و

خارج آن را با مشک و عبیر معطر کرد، و آن را با جامه ای از ابریشم پوشانید، و در هفدهم رجب سال 64 هجری از این کار فارغ گردید. و بعد از آنکه عبد الملک مروان متولی امر خلافت شد، حجاج بن یوسف به فرمانده لشکرش دستور داد تا به جنگ عبد الله بن زبیر برود که لشکر حجاج بر عبدالله غلبه کرد و او را شکست داده و در آخر کشت و خود داخل بیت شد و عبد الملک را بدانچه ابن زبیر کرده بود خبر داد.

عبد الملک دستور داد، خانه ای را که عبدالله ساخته بود خراب نموده به شکل قبلی اش برگرداند. حجاج دیوار کعبه را از طرف شمال شش ذراع و یک وجب خراب نموده و به اساس قریش رسید و بنای خود را از این سمت بر آن اساس نهاد، و باب شرقی کعبه را که ابن زبیر پائین آورده بود در همان جای قبلیش (تقریبا یک متر و نیم یا دو متر بلندتر از کف) قرار داد و باب غربی را که عبدالله اضافه کرده بود مسدود کرد آنگاه زمین کعبه را با سنگهائی که زیاد آمده بود فرش کرد.

وضع کعبه بدین منوال باقی بود، تا آنکه سلطان سلیمان عثمانی در سال نهصد و شصت روی کار آمد، سقف کعبه را تغییر داد. و چون در سال هزار و صد و بیست و یک هجری احمد عثمانی متولی امر خلافت گردید، مرمت هایی در کعبه انجام داد، و چون سیل عظیم سال هزار و سی و نه بعضی از دیوارهای سمت شمال و شرق و غرب آن را خراب کرده بود، سلطان

مراد چهارم، یکی از پادشاهان آل عثمان دستور داد آن را ترمیم کردند.

شکل کعبه

کعبه بنائی است تقریبا مربع، که از سنگ کبود رنگ و سختی ساخته شده، بلندی این بنا شانزده متر است، در حالی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی از این کوتاهتر بوده، آنچه که از روایات فتح مکه برمی آید - که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به دوش خود سوار کرد، و علی علیه السلام از شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله توانست بر بام کعبه رفته، بت هائی را که در آنجا بود بشکند - ثابت کننده این مدعا است. و طول ضلع شمالی آن که ناودان و حجر اسماعیل در آن سمت است، و همچنین ضلع جنوبی آن که مقابل ضلع شمالی است، ده متر و ده سانتی متر است و طول ضلع شرقی اش که باب کعبه در دو متری آن از زمین واقع شده، و ضلع روبرویش یعنی ضلع غربی دوازده متر است و حجر الاسود در ستون طرف دست چپ کسی که داخل خانه می شود قرار دارد. در حقیقت حجر الاسود در یک متر و نیمی از زمین مطاف، در ابتدای ضلع جنوبی واقع شده، و این حجر الاسود سنگی است سنگین و بیضی شکل و نتراشیده، رنگی سیاه متمایل به سرخی دارد. و درآن لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد دیده می شود که اثر جوش خوردن خودبخودی ترکهای آن سنگ است. و چهار گوشه کعبه از قدیم الایام، چهار رکن نامیده می شده:

رکن شمالی را «رکن عراقی» ، و رکن غربی را «رکن شامی» ، و رکن جنوبی را

«رکن یمانی» ، و رکن شرقی را که حجر الاسود درآن قرار گرفته «رکن اسود» نامیدند، و مسافتی که بین در کعبه و حجر الاسود است «ملتزم» می نامند. چون زائر و طواف کننده خانه خدا، در دعا و استغاثه اش به این قسمت متوسل می شود.

و اما ناودان که در دیوار شمالی واقع است، و آن را ناودان رحمت می گویند چیزی است که حجاج بن یوسف آن را احداث کرد. و بعدها سلطان سلیمان در سال 954 آن را برداشت و به جایش ناودانی از نقره گذاشت. و سپس سلطان احمد در سال 1021 آن را به ناودان نقره ای مینیاتور شده مبدل کرد مینیائی کبود رنگ که در فواصلش نقشه هائی طلائی به کار رفته بود و درآخر سال 1273 سلطان عبد المجید عثمانی آن را به ناودانی یک پارچه طلا مبدل کرد که هم اکنون موجود است. و در مقابل این ناودان، دیواری قوسی قرار دارد که آن راحطیم می گویند، و حطیم نیم دایره ای است، جزء بنا که دو طرفش به زاویه شمالی (و شرقی و جنوبی) و غربی منتهی می شود. البته این دو طرف متصل به زاویه نامبرده نیست، بلکه نرسیده به آن دو قطع می شود. و از دو طرف، دو راهرو به طول دو متر و سی سانت را تشکیل می دهد. بلندی این دیوار قوسی یک متر و پهنایش یک متر و نیم است.

و در طرف داخل آن سنگهای منقوشی به کار رفته. فاصله وسط این قوس از داخل با وسط دیوار کعبه هشت متر و چهل و چهار سانتی متر است. فضائی که بین حطیم و بین دیوار است، حجر اسماعیل نامیده می شود. که تقریبا سه

متر از آن در بنای ابراهیم علیه السلام داخل کعبه بوده، بعدها بیرون افتاده است. و به همین جهت در اسلام واجب شده است که طواف پیرامون حجر و کعبه انجام شود، تا همه کعبه زمان ابراهیم علیه السلام داخل در طواف واقع شود. و بقیه این فضا آغل گوسفندان اسماعیل و هاجر بوده، بعضی هم گفته اند:

هاجر و اسماعیل در همین فضا دفن شده اند این بود وضع هندسی کعبه. و اما تغییرات و ترمیم هائی که در آن صورت گرفته، و مراسم و تشریفاتی که در آن معمول بوده، چون مربوط به غرض تفسیری ما نیست، متعرضش نمی شویم.

جامه کعبه

در سابق در روایاتی که در تفسیر سوره بقره در ذیل داستان هاجر و اسماعیل و آمدنشان به سرزمین مکه نقل کردیم، چنین داشت که هاجر بعد از ساخته شدن کعبه، پرده ای بر در آن آویخت. و اما پرده ای که به همه اطراف کعبه می آویزند، به طوری که گفته اند، اولین کسی که این کار را باب کرد، یکی از تبع های یمن به نام ابوبکر اسعد بود که آن را با پرده ای نقره باف پوشانید، پرده ای که حاشیه آن با نخ های نقره ای بافته شده بود. بعد از تبع نامبرده، جانشینانش این رسم را دنبال کردند، و سپس مردم با روانداز‌های مختلف آن را می پوشاندند، به طوری که این پارچه ها روی هم قرار می گرفت و هر جامه ای می پوسید، یکی دیگر روی آن می انداختند.

تا زمان قصی بن کلاب رسید، او برای تهیه پیراهن کعبه کمکی سالیانه به عهده عرب نهاد (و بین قبائل سهمی قرار داد) و رسم او همچنان در فرزندانش باقی بود، از آن جمله ابو ربیعه بن مغیره یکسال

این جامه را می داد و یکسال دیگر قبائل قریش می دادند. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جناب کعبه را با پارچه های یمانی پوشانید و این رسم همچنان باقی بود، تا سالی که خلیفه عباسی به زیارت خانه خدا رفت، خدمه بیت از تراکم پارچه ها بر پشت بام کعبه شکایت کردند و گفتند:

مردم اینقدر پارچه ها بر کعبه می ریزند که خوف آن هست، خانه خدا از سنگینی فرو بریزد. مهدی عباسی دستور داد همه را بردارند، و به جای آنها، فقط سالی یک پارچه بر کعبه بیاویزند. که این رسم همچنان تا امروز باقی مانده و البته خانه خدا، پیراهنی هم در داخل دارد. و اولین کسی که داخل کعبه را جامه پوشانید، مادر عباس بن عبدالمطلب بود، که برای فرزندش عباس نذر کرده بود.

مقام و منزلت کعبه

کعبه در نظر امت های مختلف مورد احترام و تقدیس بود. مثلا هندیان آن را تعظیم می کردند و معتقد بودند به اینکه روح «سیفا» که به نظر آنان اقنوم سوم است، در حجر الاسود حلول کرده، و این حلول در زمانی واقع شده که سیفا با همسرش از بلاد حجاز دیدار کردند. و همچنین صابئینی از فرس و کلدانیان، کعبه را تعظیم می کردند، و معتقد بودند که کعبه یکی از خانه های مقدس هفتگانه است - که دومین آن مارس است، که بر بالای کوهی در اصفهان قرار دارد. و سوم، بنای مندوسان است که در بلاد هند واقع شده است. چهارم نوبهار است که در شهر بلخ قرار دارد. پنجم بیت غمدان که در شهر صنعاء است، و ششم کاوسان می باشد که در شهر فرغانه خراسان واقع

است. و هفتم خانه ای است در بالاترین شهرهای چین و گفته شده که کلدانیان معتقد بودند کعبه خانه زحل است، چون قدیمی بوده و عمر طولانی کرده است. فارسیان هم آن را تعظیم می کردند، به این عقیده که روح هرمز در آن حلول کرده. و بسا به زیارت کعبه نیز می رفتند.

یهودیان هم آن را تعظیم می کردند، و در آن خدا را طبق دین ابراهیم عبادت می کردند، و در کعبه صورت ها و مجسمه هایی بود، از آن جمله تمثال ابراهیم و اسماعیل بود که در دستشان چوب های ازلام داشتند. و از آن جمله صورت مریم عذراء و مسیح بود، و این خود شاهد بر آن است که هم یهود کعبه را تعظیم می کرده و هم نصارا.

عرب هم آن را تعظیم می کرده، تعظیمی کامل و آن را خانه ای برای خدای تعالی می دانسته و از هر طرف به زیارتش می آمدند. و آن را بنای ابراهیم می دانسته، و مساله حج جزء دین عرب بوده که با عامل توارث در بین آنها باقی مانده بود.

تولیت کعبه

تولیت بر کعبه در آغاز با اسماعیل و پس از وی با فرزندان او بوده، تا آنکه قوم جرهم بر دودمان اسماعیل غلبه یافت و تولیت خانه را از آنان گرفته و به خود اختصاص داد، و بعد از جرهم این تولیت به دست عمالقه افتاد که طایفه ای از بنی کرکر بودند و با قوم جرهم جنگها کردند. عمالقه همه ساله در کوچهای زمستانی و تابستانی خود در پائین مکه منزل می کردند.

همچنانکه جرهمی ها در بالای مکه منزل بر می گزیدند. با گذشت زمان دوباره روزگار به کام جرهمی ها شد و بر عمالقه غلبه یافتند، تا تولیت خانه

را به دست آوردند، و حدود سیصد سال در دست داشتند، و بر بنای بیت و بلندی آن اضافاتی نسبت به آنچه در بنای ابراهیم بود پدید آوردند. بعد از آنکه فرزندان اسماعیل زیاد شدند و قوت و شوکتی پیدا کردند و عرصه مکه بر آنان تنگ شد، ناگزیر در صدد برآمدند تا قوم جرهم را از مکه بیرون کنند که سرانجام با جنگ و ستیز بیرونشان کردند. در آن روزگار، بزرگ دودمان اسماعیل، عمرو بن لحی بود که کبیر خزاعه بود، بر مکه استیلا یافته، متولی امر خانه خدا شد، و این عمرو همان کسی است که بت ها را بر بام کعبه نصب نموده و مردم را به پرستش آنها دعوت کرد و اولین بتی که بر بام کعبه نصب نمود، بت «هبل» بود که آن را از شام با خود به مکه آورد و بر بام کعبه نصب کرد، و بعدها بت هائی دیگر آورد، تا عده بت ها زیاد شد، و پرستش بت در بین عرب شیوع یافت و کیش حنفیت و یکتا پرستی یک باره رخت بربست.

در این باره است که «شحنه بن خلف جرهمی» ، «عمرو بن لحی» را خطاب کرده و می گوید:

یا عمرو انک قد احدثت آلهه شتی بمکه حول البیت انصابا و کان للبیت رب واحد ابدا فقد جعلت له فی الناس اربابا لتعرفن به آن الله فی مهل سیصطفی دونکم للبیت حجابا» (35) ولایت و سرپرستی خانه تا زمان حلیل خزاعی همچنان در دودمان خزاعه بود که حلیل این تولیت را بعد از خودش به دخترش همسر قصی بن کلاب واگذار نمود، و اختیار باز و بسته کردن در

خانه و به اصطلاح کلیدداری آن را به مردی از خزاعه به نام اباغبشان خزاعی داد. ابوغبشان این منصب را در برابر یک شتر و یک ظرف شراب، به قصی بن کلاب بفروخت. و این عمل در بین عرب مثلی سائر و مشهور شد که هر معامله زیانبار و احمقانه را به آن مثل زده و می گویند:

«اخسر من صفقه ابی غبشان». (36) در نتیجه سرپرستی کعبه به تمام جهاتش به قریش منتقل شد و قصی بن کلاب بنای خانه را تجدید نمود که قبلا به آن اشاره کردیم، و جریان به همین منوال ادامه یافت، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود و داخل کعبه شد و دستور داد عکسها و مجسمه ها را محو نموده، بت ها را شکستند و مقام ابراهیم را که جای دو قدم ابراهیم در آن مانده و تا آن روز در داخل ظرفی در جوار کعبه بود برداشته در جای خودش که همان محل فعلی است دفن نمودند و امروز بر روی آن محل قبه ای ساخته شده دارای چهار پایه، سقفی بر روی آن پایه ها، و زائرین خانه خدا بعد از طواف، نماز طواف را در آنجا می خوانند.

روایات و اخبار مربوط به کعبه و متعلقات دینی بسیار زیاد و دامنه دار است و ما به این مقدار اکتفا نمودیم، آنهم به این منظور که خوانندگان آیات مربوط به حج و کعبه به آن اخبار نیازمند می شوند. و یکی از خواص این خانه که خدا آن را مبارک و مایه هدایت خلق قرار داده، این است که احدی از طوائف اسلام، درباره شان آن اختلاف ندارد. (37) و این

بود گفتار مرحوم علامه طباطبائی درباره کعبه و شکل و تولیت و جهات دیگر آن مکان مقدس و اکنون به دنبال نقل حوادث تاریخی دیگری که قبل از بعثت اتفاق افتاده باز میگردیم.

تذکری درباره ولادت حضرت فاطمه علیها السلام

جمعی از مورخان و محدثان اهل سنت، ولادت حضرت فاطمه علیها السلام را نیز جزء حوادث سال تجدید بنای کعبه یعنی سی و پنج سالگی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته و ثبت کرده اند، ولی طبق تحقیقی که ما در تاریخ زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام داشته و شمه ای از آن را در همان کتاب تاریخ زندگانی آن حضرت برشته تحریر در آورده ایم، ولادت آن بانوی بزرگوار اسلام در سال پنجم بعثت رسول خدا و پس از ظهور اسلام بوده، و انشاء الله در دنباله این سلسله مقالات نیز در جای خود یعنی در حوادث پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سال پنجم بعثت دلیل های طرفین، و اثبات آن را از روی دلیل ها و شواهدی که داریم از نظر شما می گذرانیم، و از این رو در اینجا وقت خود وشما را نمی گیریم، و به همین مقدار تذکر در این باره اکتفا خواهیم کرد.

پی نوشتها

1 - و 2 - سیره نبویه ابن کثیر ج 1 ص 270 - 274.

3 - المیزان ج 3 ص 394.

4 - سیره ابن هشام ج 1 ص 192..

5 - سیره نبویه ابن کثیر ج 1 ص 274.

6 - محمد بن اسحاق گفته:

قریش برای ساختمان کعبه نزد خود این گونه تقسیم بندی کردند:

قسمتی که در کعبه در آن بود سهم بنی عبد مناف و بنی زهره گردید و ما بین رکن اسود و رکن یمانی سهم بنی مخزوم و قبائل هم پیمان ایشان. و قسمت پشت خانه کعبه در سهم بنی جمح و بنی سهم قرار گرفت.

و ساختن قسمت حجر اسماعیل، و حطیم را بنی

الدار و بنی اسد بن عبد العزی و بنی عدی بن کعب به عهده گرفتند.

7 - صحیح بخاری ج 1 ص 50 و ص 181 - مسند احمد بن حنبل ج 3 ص 295 و 310 ...

8 - باید دانست که معمولا عربهای آن زمان قسمت پائین بدن خود را با (ازار) که به صورت لنگی بر کمر می بستند می پوشاندند و رسمشان نبوده که شلوار دوخته بپوشند چنانچه هنوز هم در میانشان این رسم هست.

9 - سیره حلبیه ج 1 ص 142 و 122.

10 - سیره ابن هشام ج 1 ص 183 و سیره ابن کثیر ج 1 ص 250، و نظیر این روایت داستان دیگری نیز از آن حضرت نقل شده که در پایان این بحث خواهد آمد.

11 - سیره نبویه ابن کثیر ج 1 ص 251.

12 - قاموس الرجال ج 7 ص 147.

13 - و 14 - قاموس الرجال ج 6 ص 327، حیاه الامام الحسن ج 1 ص 87.

15 - قاموس الرجال ج 6 - ص 327.

16 - تهذیب التهذیب ج 7 - ص 263.

17 - پاورقی سیره ابن هشام ج 1 - ص 183 - 184.

18 - الغدیر ج 9 ص 288 به نقل از فتح الباری ج 6 - ص 450 و شرح المواهب ج 4 ص 284. -

19 - الصحیح من السیره ج 1 - ص 139.

20 - نقل از شفای قاضی عیاض ج 1 ص 95 و تاریخ الخمیس ج 1 ص 214.

21 - شرح ابن ابی الحدید ج 3 - ط مصر - ص 253.

22 - پیش از این در داستان حلف الفضول در پاورقی گفته شد

که عبدالله بن جدعان یکی از ثروتمندان معروف مکه و سخاوتمندان آن زمان بوده که هر روز جمع بسیاری را اطعام می کرد و درباره ثروتمند شدن او نیز قاضی دحلان در سیره خود (حاشیه سیره حلبیه ج 1 - ص 99 - 100) داستانی نقل کرده که به افسانه شبیه تر است تا به یک داستان واقعی.

23 - صحیح مسلم ج 1 ص 105.

24 - فتح الباری ج 7 ص 9 سیره حلبیه ج 2 ص 37.

25 - صحیح بخاری ج 5 ص 203، صحیح مسلم ج 7 ص 78.

26 - الغدیر ج 9 ص 282 به بعد.

27 - شفای قاضی عیاض ج 1 ص 91.

28 - سوره احزاب آیه 69.

29 - صحیح بخاری - با شرح کرمانی - ج 14 ص 55.

30 - سوره احزاب 69.

31 - و 32 - و 33 - الصحیح من السیره ج 1 ص 143 - 144.

34 - تفسیر البرهان ج 1 ص 301 ح 36.

35 - ای عمرو، این تو بودی که خدایانی گوناگون اطراف بیت پدید آورده و نصب کردی. خانه خدا، ربی واحد و جاودانه داشت، این تو بودی که مردم را به شرک و پرستش ارباب گوناگون واداشتی.

به زودی خواهی فهمید که خدای تعالی، در آینده نزدیکی، از غیر شما، پرده داری برای بیت انتخاب خواهد کرد.

36 - (این معامله) زیانبارتر از معامله ابی غبشان است.

37 - ترجمه تفسیر المیزان - چاپ جامعه مدرسین - ص 554 - 561.

فصل ششم

بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

بحثهای مقدماتی درباره نژاد عرب. قبل از ورود در داستان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تاریخ آن به عنوان مقدمه و مدخل برای این

داستان تذکر یکی دو مطلب لازم به نظر رسید زیرا در تحلیلهای تاریخی آینده و گروه بندیها و موضع گیریها اطلاع از این مطالب از نظر تاریخی ضروری بود، و شاید لازم بود این تذکرات را در آغاز بحث تاریخ تحلیلی یادآور میشدیم لکن موفق نشدیم:

1 - وضع اجتماعی و سیاسی جزیره العرب و به خصوص منطقه حجاز و شهر مکه قبل از اسلام ... عربهای ساکن جزیره العرب قبل از اسلام عمدتا به دو دسته تقسیم میشوند:

الف - عربهای بومی و به اصطلاح اهل تاریخ عرب «مستعربه» که خود را از دودمان حضرت اسماعیل علیه السلام میدانند و به آنها «عدنانیون» گویند، و اینان عموما در همان منطقه حجاز و نجد و اطراف مکه و صحراهای شمالی سکونت داشته اند ... ب - عرب یمن که همان قبائل «حمیر» هستند که به آنها عرب «عاربه» و عرب جنوبی هم می گفتند، و اینان نسبشان به «یعرب بن قحطان» و حضرت هود علیه السلام میرسد و به اینان نیز «قحطانیون» گویند، و به گفته برخی از اهل تاریخ قحطان از فرزندان نوح علیه السلام بود که از بابل به یمن آمده و در آنجا به سلطنت رسیده و فرزندان وی، پس از او به سلطنت یمن برگزیده شده و حکومت حمیریان و سبائیان را در آنجا تشکیل دادند، که قرنها در یمن حکومت کردند و تمدنهائی به وجود آوردند که اجمالی از آن را ذیلا خواهید خواند. و علت اینکه آثار عرب یمن از نظر تمدن و تاریخ بیشتر از عرب حجاز ثبت شده وضع جغرافیائی و آب و هوای عربستان بوده، زیرا منطقه یمن به خاطر آب و هوای

مناسب و وجود آب و مرتع در قدیم محل سکونت و توقف مردم و موجب ایجاد شهرها و زندگی و ایجاد تمدن و آبادی بوده است، و ما نیز بحث خود را از همان قوم سبا که در قرآن کریم نامشان آمده شروع میکنیم:

قرآن کریم درباره قوم سبا - که بزرگترین حکومت را در جنوب شبه جزیره عربستان یعنی کشور یمن تشکیل دادند و حکومت آنان چنانچه نقل شده تا سال 115 قبل از میلاد امتداد یافت –

چنین گوید:

«لقد کان لسبا فی مسکنهم آیه جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبه و رب غفور

فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط و اثل و شیء من سدر قلیل ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور

و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهره و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین

فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور» (1).

یعنی - مردم سبا را در جایگاهشان برهانی بود:

دو باغستان از راست و چپ (بدانها گفته شد) بخورید از روزی پروردگارتان و سپاسگزاری و شکر وی را به جا آرید، که شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزنده دارید: ولی آنها (از اطاعت حق و سپاسگزاری او) روی گرداندند و ما نیز سیلی سخت بر آنها فرستادیم، و دو باغستان (پر نعمت) آنها را بدو باغستان تبدیل کردیم که بار درختانش میوه تلخ و شوره گز و اندکی سدر بود، و این کیفر ما بدان جهت بود که کفران

نعمت کردند، و آیا ما جز کفران پیشه را کیفر کنیم؟ و میان آنها و دهکده های دیگری که در آنها برکت دادیم دهکده های دیگری قرار دادیم و در آنها مسیرهائی برای رفت و آمدشان معین کردیم و بدانها گفتیم:

در آنها شبها و روزها با ایمنی راه بروید،

وآنها گفتند:

پروردگارا میان منزلگاههای ما فاصله انداز و به خویشتن ستم کردند، و ما آنها را موضوع قصه ها (و عبرت دیگران) قرار دادیم و تار و مارشان کردیم، که در این داستان برای هر صبر پیشه و سپاسگزاری نشانه ها و عبرتهائی است. و به شرحی که ما در تاریخ زندگانی پیمبران و انبیاء الهی نگاشته ایم (2) به گفته مورخان پادشاهان سبا حدود سال 850 قبل از میلاد دولتی در یمن تشکیل دادند که متجاوز از ششصد سال حکومتشان طول کشید. و از آثار و کشفیاتی که اخیرا به دست آمده و اکنون در موزه های اروپا نمونه های آن موجود است معلوم شده که مردم سبا از عالیترین تمدنها برخوردار بوده اند، و در ساختن ظروف طلا و نقره و بناهای مجلل، و آبادی و تزیین شهرها مهارتی کامل داشته اند از کارهای مهم پادشاهان سبا که با نبودن وسائل امروزی انجام داده اند ساختن سد «مارب» است، و مارب نام شهری بوده که سلاطین سبا آنجا را پایتخت خود قرار داده بودند. این شهر در دامنه دره ای قرار داشته که بالای آن دره را کوههائی بزرگ تشکیل میدهد و در میان آن دره تنگهای کوهستانی وجود دارد و دو طرف آن تنگه دو کوه معروف به کوه «بلق» است که فاصله آنها ششصد قدم می باشد.

خاک یمن پهناور و حاصلخیز بود ولی مانند سایر

نقاط عربستان آب در آنجا فراوان نبود و رودخانه های مهمی نیز نداشت، گاهگاهی در اثر بارانهای فصلی سیلی بر می خاست و در میان دشت پهناور به هدر میرفت، از این رو مردم یمن به فکر ساختن سد افتادند تا آبهای زیادی باران را در پشت آن سدها ذخیره کنند و در فصل تابستان از آنها استفاده نمایند. و روی این فکر - به گفته برخی - سدهای بسیاری ساختند که مهمترین آنها سد مارب بود و سد مزبور را در میان فاصله دو کوه «بلق» زدند. و روی اصول هندسی در دو طرف آن دریچه هائی برای استفاده از آب سد قرار دادند و در اوقات لازم میتوانستند به وسیله آن دریچه ها آب را کم و زیاد کنند. طول این سد - به گفته مورخین - در حدود هشتصد قدم بوده، و عرض آن حدود پنجاه قدم. در اثر بستن این سد دو طرف آن بیابان به شهرهای سرسبزی که به گفته بعضی مجموعا سیزده شهر بود و مزارع و باغات پر میوه تبدیل شد، و آن ریگهای سوزان به باغ جنان مبدل گشت، و درباره توصیف آن شهرها و فراوانی نعمت آنها سخنها گفته اند:

بگفته برخی کسی که در آن باغها قدم میگذارد درختان میوه دار آن به حدی بود که تا ده روز راه، رنگ آفتاب را نمی دید، واین راه بسیار را در زیر سایه درختان خرم و پر میوه طی میکرد.

و برخی گفته اند:

زنها زنبیلها را روی سر میگذاردند و چون چند قدم از زیر درختان میگذشتند زنبیلهاشان پر از میوه میشد. (3) بهر صورت در اثر بستن آن سدها از هوای لطیف و میوه های

فراوان و آبهای روان و سایر نعمتهای بی حساب آنجا استفاده می کردند. و البته سزاوار چنان بود که مردم سبا در برابر آن همه نعمت بیکران که خدا به ایشان بخشیده بود سپاسگزاری او را انجام دهند، و خدائی را که از آن بیچارگی و گرسنگی نجاتشان داده بود شکر گویند، ولی تدریجا غفلت بر آنها چیره گشت و به سرکشی و خودپرستی دچار شدند. خدای تعالی برای ارشاد و هدایتشان پیمبرانی فرستاد (4) ولی آن مردم به جای اینکه سخنان پیمبران الهی را بشنوند و به موعظه ها و نصیحتهاشان گوش دل فرا دهند، به تکذیب آنها پرداخته و در عیاشی و شهوترانی مستغرق گشتند، و شاید مانند سایر ملتهای سرکش و شهوتران که انبیاء را سد راه لذت و شهوت خود میدیدند، به آزار آنها نیز کوشیدند، و بدین ترتیب مستحق عذاب الهی گشتند. خدای تعالی سیل «عرم» را بر آن سد عظیم گماشت تا آن را ویران ساخت، و آب، تمام دشت و باغات و خانه ها را بگرفت وهمه را ویران کرد و، پس از چندی آن وادی خرم را به صحرائی خشک و سوزان مبدل ساخت و به جای آن همه درختان میوه دار و باغات سرسبز چند درخت اراک و درخت شوره گز و اندکی درخت سدر به جای ماند، و آن بلبلان خوش الحان جای خود را به فغان بومان سپردند. از رهروان عشق جز افسانه ای نماند آشفته را ز سیل بلا خانه ای نماند بلبل ز دستبرد خزان خامشی گرفت الا فغان بوم به ویرانه ای نماند پراکنده شدن بسیاری از قبائل عرب یمن در نقاط مختلف جزیره العرب باری با ویران شدن

سد مارب و خشک شدن آن شهرها و مزارع خرم و سرسبز بسیاری از قبائل عرب یمن به نقاط مرکزی و شمالی جزیره العرب کوچ کردند که از آن جمله قبیله خزاعه بود که به حجاز کوچ کرده و در آنجا سکنی گزیدند، و از آن جمله قبائل غسان و نحم و تغلب و دیگران که نام دیگرشان قبائل «آل جفته» است بودند که به شامات رفته و در آنجا سکونت اختیار کرده و همان قبیله غسان بودند که بعدها حکومت غسانیان را در سرحدات شام تشکیل داده و با حمایتی که دولت روم از ایشان میکرد به قدرت زیادی رسیدند و حارث بن جبله یکی از امیران ایشان را تا سر حد پادشاهی قدرت دادند، و در برابر ایشان لخمیان بودند که تحت الحمایه پادشاهان ساسانی ایران بوده و از ایشان طرفداری میکردند ... و این دو دسته تا زمان ظهور اسلام نیز در آنجا حکومت داشته و سپس منقرض گشتند ... و قبائل اوس و خزرج نیز که در یثرب سکونت گزیدند از همین مهاجران یمن و عربهای قحطان هستند، جز اینکه برخی چون ابن اسحاق هجرت آنها را به سرزمین حجاز به زمان قبل از ویران شدن سد مارب نسبت داده اند، اگر چه اصل هجرت در رابطه با ویرانی همان سد بود ... بدین شرح که گفته اند:

قبائل مزبور یعنی قبائل خزاعه و آل جفته و اوس و خزرج همین که آثار ویرانی سد را مشاهده کردند، و دانستند که به زودی سد مزبور ویران خواهد شد به همراه عمرو بن عامر لخمی که بزرگ آنها بود از یمن کوچ کرده و به

سرزمین حجاز و نقاط شمالی جزیره العرب رفتند، و به همان گونه که گفته شد قبیله خزاعه در حجاز و نزدیکی مکه، و آل جفته در سرحدات شام، و اوس و خزرج در یثرب سکونت اختیار کردند ... و قبائل دیگر «حمیر» و «سبا» مانند قبائل «مذحج» و «کنده» و «انمار» و اشعریان در یمن ماندند، و پادشاهان «تبع» (5) در همین قبائل پادشاهی کرده و داستان «ربیعه بن نصر» که یکی از همین پادشاهان «تبع» بوده و خواب وحشتناکی که دیده بود و «شق» و «سطیح» را برای تعبیر آن خواست از همین پادشاهان یمن بود (6) چنانچه «تبان اسعد» نیز که به یثرب حمله کرد، و مدتها با آنها جنگید و بالاخره نیز نتوانست کاری از پیش ببرد (7) و پس از آنکه د و تن از عالمان یهود آن شهر را با خود برد از تصرف آن شهر منصرف شده و به یمن بازگشت و در مراجعت سر راه خود به مکه آمده و جامه ای بر خانه کعبه پوشانید از همین پادشاهان «تبع» - و به اصطلاح از «تبابعه» بوده است (8) آخرین پادشاه این خاندان که سلطنت او در یمن به دست لشگر حبشه برچیده شد و خود او نیز در جنگ با آنان کشته شد «ذونواس» بود، که در قرآن کریم در سوره بروج و داستان اصحاب اخدود به سرگذشت او اشاره شده، و هم او بود که آن حفره های آتش را که به صورت کانالهائی درآورده بود حفر کرده و مردم نجران را که حاضر نشدند از آئین مسیح دست بردارند با آن طرز دلخراش سوزاند. سرکرده لشگر حبشه

که توانسته بود ذونواس و لشکریان او را شکست داده و به فرمانروائی پادشاهان «تبع» در یمن خاتمه دهد و بر آنجا مسلط شود طبق بسیاری از روایات همان «ابرهه» بود که بعدها در یمن کلیسا و معبدی ساخت و در صدد برآمد تابه شهر مکه حمله کند و خانه کعبه را ویران سازد و خداوند او و لشکریانش را به وسیله پرندگان «ابابیل» نابود ساخت. همانگونه که در سوره فیل در قرآن کریم آمده، و ما نیز در مقالات گذشته در احوالات اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان آن را به تفصیل نقل کرده ایم. کشور یمن سالها در دست همین لشکریان حبشه و دست نشاندگان نجاشی اداره میشد که طبق نقل برخی این مدت هفتاد و دو سال بوده که به این ترتیب پس از ابرهه، فرزندش یک سوم بن ابرهه، و پس از او برادرش مسروق بن ابرهه، در آنجا فرمانروائی کردند تا اینکه «سیف بن ذی یزن» یکی از بازماندگان همان قبائل حمیر با اشاره نعمان بن منذر و کمک پادشاهان ساسانی ایران و یاری آنها توانست حکومت از دست رفته خود را در یمن باز یابد و پس از جنگ سختی که با آنها کرد به کمک سربازان ایرانی حبشیان را از سرزمین یمن بیرون رانده، و چنانچه گفته شد پس از گذشت هفتاد و دو سال حکومت حبشیان دوباره بر آن سرزمین حاکم شدند.

و اما در مورد عرب حجاز

عربهای حجاز که نسبشان به حضرت اسماعیل علیه السلام میرسد همانها هستند که پس از آن حضرت در آن سرزمین نشو و نما یافته و تدریجا نسل آنها زیاد شد، و قبائلی را

تشکیل می دادند همانگونه که اهل تاریخ نوشته اند:

پس از توقف هاجر همسر گرامی ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل علیهما السلام در مکه، قبیله ای به نام «جرهم» که از بادیه نشینان بیابانهای اطراف بودند، با اطلاع از جوشیدن و پیدا شدن آب در آن منطقه به نزد هاجر و اسماعیل آمدند و با اجازه هاجر در آن سرزمین توقف و سکنی کردند. ابراهیم خلیل علیه السلام گاهگاهی به دیدن هاجر و اسماعیل می آمد و با بزرگ شدن اسماعیل مامور به ذبح او و بنای خانه کعبه گردید به شرحی که در تواریخ مذکور است.

پس از اینکه اسماعیل دوران بلوغ را پشت سر گذارد به فکر ازدواج افتاد و از همان قبیله جرهم دختری را به زنی گرفت و پس از مدتی به دستور ابراهیم او را طلاق داده و زن دیگری از ایشان بگرفت و این زن دختر مضاض بن عمرو جرهمی بود که بگفته اهل تاریخ خداوند دوازده پسر و یک دختر از آن زن به اسماعیل عنایت فرمود که یکی از آنها «نابت بن اسماعیل» بود.

پس از وفات اسماعیل ریاست مکه را فرزندش «نابت» به عهده گرفت، و پس از او قبیله جرهم، ریاست شهر مکه و تولیت خانه کعبه را به خود اختصاص داده، و فرزندان اسماعیل را از این منصبها بی بهره ساختند. اینان سالها بر مکه فرمانروائی کردند و تدریجا به ستمکاری و فساد در آن مکان مقدس دست زدند تا جائی که گویند:

مردی از آنها به نام «اساف» بن بغی، با زنی به نام «تائله» دختر وائل در خانه کعبه زنا کرد و خداوند آن دو را به جرم این بی احترامی و گناه

به صورت دو قطعه سنگ مسخ فرمود، و مردم مکه برای عبرت دیگران آن دو صورت سنگی را در نزدیکی کعبه گذارده بودند، ومردم آن دو را تماشا میکردند ... و در اثر طول زمان و گذشت روزگار تدریجا آن دو صورت به همان نامهای «اساف» و «تائله» مورد پرستش گروههائی از قبائل خزاعه درآمدند، به شرحی که در تاریخ مذکور است. باری وضع ستمکاری و فساد به وسیله قبیله جرهم در مکه گسترش یافت تا اینکه قبیله خزاعه - که از همان قبائل مهاجر یمن بودند و پس از مهاجرت از یمن در همان نزدیکی مکه در جائی که اکنون به نام «مر الظهران» است سکنی گزیده بودند، آماده جنگ با قبیله جرهم و نجات مردم و تطهیر آن شهر از ظلم و فساد آنها شدند، و پس از جنگی که میان آنها واقع شد قبیله خزاعه، جرهمیان را شکست داده و از آن شهر بیرون کردند ... و به شرحی که پیش از این در داستان ذبح عبدالله و نذر عبدالمطلب بیان داشتیم آخرین کسی که از قبیله جرهم در مکه حکومت داشت و در جنگ با خزاعه شکست خورد «عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی» بود که چون دید نمی تواند در برابر خزاعه مقاومت کند به منظور حفظ اموال کعبه به درون خانه کعبه رفت و جواهرات و هدایای نفیسی را که برای کعبه آورده بودند واز آن جمله دو آهوی طلائی و مقداری شمشیر و زره و غیره بود همه را بیرون آورده و در چاه زمزم ریخت، و آن چاه را پر کرده و با خاک یکسان نمود، و به

گفته برخی حجر الاسود را نیز از جای خود کنده و به همراه آن جواهرات در چاه زمزم انداخت، و سپس قبیله خود را برداشته و به یمن رفت و بقیه عمر خود را با تاسف بسیار در یمن سپری کرد ... و از اشعار همین عمرو بن حارث جرهمی است که در تاسف خود نسبت به گذشته و نعمت از دست رفته اش گوید:

و کنا ولاه البیت من بعد نابت نطوف بذاک البیت و الخیر ظاهر و نحن ولینا البیت من بعد نابت بعز فما یحظی لدینا المکاثر

تا آنکه گوید:

و صرنا احادیثا و کنا بغبطه بذلک عفتنا السنون الغوابر فسحت دموع العین تبکی لبلده بها حرم امن و فیها المشاعر و تبکی لبیت لیس یؤذی حمامه یظل به امنا و فیه العصافر

و اشعار زیر هم از او است که قبیله خزاعه را مخاطب ساخته گوید:

یا ایها الناس سیروا ان قصرکم

ان تصبحوا ذات یوم لا تسیرونا

حثوا المطی و ارخوا من ازمتها

قبل الممات و قضوا ما تقضونا

کنا اناسا کما کنتم فغیرنا

دهر فانتم کما صرنا تصیرونا

قد مال دهر علینا ثم اهلکنا

بالبغی فیه و بز الناس ناسونا

کنا زمانا ملوک الناس قبلکم

بمسکن فی حرام الله مسکونا

و همانگونه که در آنجا گفتیم سالها بر این منوال گذشت و کسی از جای آن هدایا و آهوان طلائی و چاه زمزم خبر نداشت، و افراد زیادی از بزرگان قریش در صدد پیدا کردن زمزم و حفر آن برآمدند ولی موفق نشدند تا اینکه این افتخار نصیب عبد المطلب گردید ... به شرحی که گذشت ... قبائل خزاعه که بر مکه استیلا یافتند دو تیره بودند، یکی «غبشان» و دیگر «بنی بکر بن عبد

مناه». تیره غبشان تدریجا قدرت را از دست بنی بکر بن عبد مناه گرفت و حکومت مکه را خود به دست گرفتند و سالها در آن شهر حکومت کردند (9) که برخی مدت حکومت آنها را سیصد سال و برخی پانصد سال ذکر کرده اند، و چنانچه گفته اند:

دوران حکومت ایشان در مکه دوران میشومی بود، زیرا رسم میشوم بت پرستی در زمان ایشان در مکه آغاز شد و به جاهای دیگر نیز سرایت یافت، و «عمرو بن لحی» که نخستین بت یعنی بت «هبل» را به صورت سوغات از شام به مکه آورد، و مردم را به پرستش آن وادار کرد، و در اثر ثروت بسیار و نفوذی که در مکه ومردم آن سرزمین داشت جمع زیادی از مردم پرستش بت هبل را پذیرفتند ... از همین خانواده و بلکه رئیس آنها در مکه بوده است که به دنبال او بتهای دیگری به مکه آوردند و تدریجا بت پرستی در میان طوائف مختلف عرب رواج یافت به شرحی که پس از این خواهد آمد ریاست قبیله خزاعه تا زمان قصی بن کلاب (جد ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله) ادامه داشت، و در آن زمان قصی بن کلاب - که از تیره قریش و فرزندان اسماعیل بود، و در ماجرای جنگ میان دو قبیله جرهم و خزاعه از هر دو کناره گرفته و در قسمت جنوبی شهر مکه مسکن داشتند - و در میان قبیله قریش و بنی کنانه احترام و قدرتی پیدا کرده بود، به نزد رئیس خزاعه که نامش حلیل بن حبشیه بود - ریاست شهر مکه را نیز به عهده داشت - رفته و

دخترش «حبی» را برای خود خواستگاری کرد، و حلیل بن حبشیه نیز پذیرفت و دخترش را به همسری قصی بن کلاب درآورد. قصی بن کلاب از همسرش «حبی» چهار پسر پیدا کرد به نامهای:

عبد مناف، و عبد الدار، عبد العزی و عبد، و به دنبال آن فرزندان دیگری پیدا کرد و تدریجا قدرت و سیادت او در میان قبائل قریش و بنی کنانه فزونی گرفت، و به فکر باز پس گرفتن حکومت مکه و ریاست شهر و منصبهای آنجا از قبیله خزاعه افتاد، و چون با بزرگان قریش و بنی کنانه مشورت کرد آنها را نیز با خود هم عقیده و همراه دید و پس از جنگی که با آنها کرد خزاعه را شکست داده و از مکه بیرون کرد و قبائل قریش را که در اطراف مکه پراکنده شده بودند گرد آورده و در مکه جای داد، و برای هر گروه محله ای و جایگاهی قرار داد، و همانگونه که در مقاله پیشین گفته شد خانه کعبه را از نو بنا کرده و در کنار آن نیز خانه ای برای مشورت و تصمیم گیری بزرگان قریش بنا کرد و نامش را «دار الندوه» گذارد و تمام منصبهای مکه، مانند منصب کلید داری کعبه، وقایت حاجیان، و پرچمداری قریش، و پرده داری کعبه و منصبهای دیگر به او واگذار شد، و تدریجا بزرگترین قدرتها و سیادتها را در میان قبائل قریش و سرزمین حجاز پیدا کرد، و فرامین و دستورات او سالها به صورت قانون در میان قریش لازم الاجراء بود.. - به شرحی که در تاریخ زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب جداگانه ای

نوشته ایم (10). و این منصبها پس از او به فرزندش عبد الدار و پس از وی به فرزندان او و دیگران رسید و طبق مصالحه ای که میان آنها بر قرار شد منصب پرچمداری قریش و پرده داری کعبه و سرپرستی دار الندوه به فرزندان عبد الدار، و منصب میهمان داری و سقایت حاجیان به فرزندان عبد مناف واگذار شد، و تا زمان بعثت رسول خدا و ظهور اسلام نیز به همین منوال بود، به شرحی که انشاء الله تعالی در جای خود مذکور خواهد شد.

*****

1 - سوره سبا آیه 15 - 19.

2 - جلد دوم تاریخ انبیاء تالیف نگارنده ص 260.

3 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 10.

4 - از وهب بن منبه نقل شده که گفته است:

خدای تعالی سیزده پیغمبر، و از سدی روایت شده که گفته است:

دوازده هزار پیامبر برای ایشان فرستاد (سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 10).

5 - «تبع» لقب پادشاهان یمن بوده، چنانچه «کسری» لقب پادشاهان ایران و «قیصر» لقب پادشاهان روم و «نجاشی» لقب پادشاهان حبشه، و «فرعون» لقب پادشاهان مصر بوده.

6 - داستان مزبور را ابن هشام در سیره نقل کرده و ما نیز ترجمه آن را در تاریخ زندگانی رسول خدا برشته تحریر در آورده ایم.

7 - و برخی گفته اند «تبان» در این سفر بیاری عمو زادگان خود - یعنی همان قبائل اوس و خزرج که از یمن بدانجا آمده بودند - آمده بود که آنها را در برابر یهودیانی که پس از مهاجرت اوس و خزرج بدانجا آمده و سکونت کرده بودند و به ساکنان قبلی آنجا زور می گفتند یاری دهد ... و الله العالم.

- شرح این ماجرا را نیز ابن هشام در کتاب سیره به تفصیل نقل کرده و نگارنده آن را در سال 47 شمسی ترجمه نموده و کتابفروشی اسلامیه آن را به چاپ رسانده که می توانید بدانجا مراجعه نمائید.

9 - میان خزاعه و بنی بکر نیز بعدها اختلاف پدید آمد و در ماجرای صلح حدیبیه و فتح مکه همان اختلاف ایشان نقش مهمی داشت به شرحی که در جای خود خواهدآمد.

10 - تاریخ زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله بخش اول.

فصل هفتم

سنتهای اجتماعی جزیره العرب

وضع دینی و آداب و سنتهای اجتماعی مردم جزیره العرب قبل از ظهور اسلام چنانچه در خلال بحثهای گذشته یادآور شدیم و از روی هم رفته روایات و تواریخ نیز به دست می آید، در شبه جزیره عربستان و به خصوص منطقه حجاز دین یهود و مسیحیت و مجوس و نیز مرامهای صابئی و ستاره پرستی و از همه بیشتر بت پرستی پیروان زیادی داشته، که در شهرهای مختلف جزیره العرب سکونت داشتند.

و در مورد تاریخ ورود این ادیان به جزیره العرب در تواریخ، نظرها و روایات گوناگونی وجود دارد که نمی توان اظهار نظر قطعی درباره آنها نمود، و چون تحقیق زیاد و رد و ایراد در این باره از وضع تدوین این مقاله خارج است، ما در اینجا قسمتی از نوشته مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان که ضمن فشردگی و اختصار، حاوی بیشترین و عمده ترین مطالب در این باره می باشد برای شما نقل می کنیم:

ایشان در ذیل آیات 36 - 49 سوره هود و داستان حضرت نوح علیه السلام و جریان بت پرستی در جهان، در آغاز انگیزه و علت توجه مردم را به

بت پرستی در ضمن چند فصل بیان داشته، و سپس تاریخچه ای از دین صابئین و براهمه و بودائیان و غیره ذکر کرده و آنگاه درباره بت پرستی اعراب و پیدایش این آئین شیطانی در میان ایشان چنین گوید:

اعراب اولین قومی هستند که اسلام با آنان به معارضه پرداخته و ایشان را از بت پرستی به توحید فرا خوانده است. قسمت اعظم اعراب در عهد جاهلیت صحرانشین بودند و متمدنین آنان مانند یمنیها نیز صحرانشینی داشتند و یک سلسله آداب و رسوم مختلط و مختلف که از همسایگان نیرومند خود مثل فارس و روم و مصر و حبشه و هند گرفته بودند و مقداری از آن آداب دینی بود، در بین آنان حاکم بود.

اسلاف و پیشینیان اعراب یعنی اعراب اصلی و ازجمله قوم عاد در «ارم» و قوم ثمود بت پرست بودند به طوری که خدا در کتاب خود از قوم هود و صالح و اصحاب مدین و اهل سبا در قصه سلیمان و هدهد حکایت کرده است تا بالاخره ابراهیم پسر خود اسماعیل و مادر وی هاجر را به سرزمین مکه که بیابانی بی آب و علف بود و قبیله «جرهم» در آنجا مسکن داشتند آورد و در آنجا ساکن ساخت. کم کم اسماعیل رشد کرد و شهر مکه ساخته شدو ابراهیم، کعبه - بیت الله الحرام - را ساخت و مردم را به دین حنیف خود که اسلام بود دعوت کرد و دعوتش در حجاز و اطراف آن پذیرفته شد و حج را برای مردم تشریع کرد که آیه ذیل در ضمن نقل خطاب خدا به ابراهیم به طور مجمل آن را نقل می کند:

«و اذن فی الناس بالحج یاتوک

رجالا و على كل ضامر ياتين من كل فج عميق» (الحج: 27):

یعنی:

«در بین مردم اعلام حج کن که پیاده آیند و بر اسبان لاغر اندامی که از دره های عمیق می آیند». بعدا عده ای از اعراب بر اثر معاشرتی که با یهودیان مقیم حجاز داشتند یهودی شدند و نصرانیت به پاره ای از اقطار جزیره العرب و مجوسیت نیز به نقاط دیگر آن سرایت کرد. آنگاه اتفاقاتی بین آل اسماعیل و جرهم در مکه روی داد که سرانجام به پیروزی آل اسماعیل و بیرون کردن جرهم از مکه و تسلط «عمرو بن لحی» بر مکه و حومه آن منتهی شد.

پس از چندی عمرو بن لحی مریض شد و بدو گفتند:

در «بلقاء» در سرزمین شام چشمه آب گرمی است که اگر در آن استحمام کنی بهبودی خواهی یافت. وی عازم آنجا شد و در آن استحمام کرد و بهبود یافت. و عمرو در آنجا قومی را دید که بت می پرستیدند. از آنها در این باره سئوال کرد.

بدو گفتند:

اینها معبودانی هستند که ما بشکل هیاکل علوی و افراد بشری در آورده ایم و از آنها یاری می طلبیم و یاریمان می کنند و نیز طلب باران می کنیم و باران می بارد. این مطلب عمرو را به شگفت آورد و یکی از بتهای آنان را طلبید و ایشان نیز بت «هبل» را به وی دادند و او در مراجعت به مکه «هبل» را روی کعبه نهاد. عمرو دو بت دیگر نیز به نام «اساف» و «نائله» که به نقل «الملل و النحل» بشکل دو زوج و به نقل دیگران بشکل دو جوان بودند به همراه آورد، و مردم را به پرستش بتها دعوت کرد، و

بت پرستی را بین آنان رواج داد.

مردم نیز پس از مسلمانی به بت پرستی برگشتند، اینان را چون پیرو ملت ابراهیم علیه السلام بودند «حنفاء» می نامیدند و این اسم روی آنها ماند، و معنای خود را از دست داد و «حنفاء» اسم اعراب بت پرست گردید. از عواملی که اعراب را به بت پرستی نزدیک می کرد این بود که یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان همگی «کعبه مشرفه» را بزرگ می شمردند و لذا هر کس از مکه کوچ می کرد با علاقه فراوان مقداری از سنگهای حرم را برای تبرک با خود می برد و هر کجا اقامت می گزید روی زمین قرار می داد و برای تیمن و به لحاظ دوستی کعبه و حرم دور آن طواف می کرد.

روی این علل و اسباب بود که بت پرستی در بین اعراب اصیل و غیر اصیل شایع شد و از اهل توحید کسی ما بین آنان نماند مگر معدودی که قابل ذکر نبودند. بتهای معروف بین اعراب عبارت بودند از «هبل» «اساف» «نائله» که عمرو بن لحی آورد و مردم را به پرستش آنها دعوت کرد «لات» ، «عزی» ، «منات» «ود» ، «سواع» ، «یغوث» و «نسر». نام این هفت بت در قرآن ذکر شده و پنج تای آخری به قوم نوح نسبت داده شده است. در کافی سند را می رساند به عبد الرحمن بن اشل نمد فروش که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«یغوث» روبروی کعبه گذاشته شده بود و «یعوق» ، طرف راست و «نسر» طرف چپ. و در روایت نیز آمده که «هبل» بالای کعبه و «اساف» و «نائله» روی صفا و مروه بودند.

و در تفسیر قمی گوید:

- «ود» بت طایفه «کلب» -

و «سواع» متعلق به «هذیل» ، و «یغوث» از آن «مراد» - و «یعوق» وابسته به «همدان» - و «نسر» بت «حصین» بود. در بت پرستی اعراب آثاری از بت پرستی صابئین از قبیل غسل جنابت و غیره و آثاری از برهمائی مانند عقیده به «انواء» و عقیده به «دهر» وجود داشت به طوری که در بت پرستی بودائی گذشت.

خدا می فرماید:

«و وَ قالُوا ما هِیَ إِلاَّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلاَّ الدَّهْرُ» (الجاثیه: 24)

یعنی:

«چیزی جز زندگی دنیا نیست که می میریم و زنده می گردیم و جز روزگار ما را هلاک نمی کند» ، هر چند بعضی گفته اند این سخن از مادیون و منکرین صانع است. در آئین بت پرستی اعراب، اندکی از آداب دین حنیف یعنی اسلام ابراهیم علیه السلام نیز مثل ختنه و حج وجود داشت ولی اعراب این کارها را با سنن بت پرستی مخلوط کرده بودند، مثلا به بت هائی که دور کعبه بودند دست می مالیدند و برهنه طواف می کردند و با این عبارات تلبیه می گفتند:

(لبیک لبیک اللهم لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک) یعنی پاسخگویم، پاسخگویم ! خدایا پاسخگویم تو شریکی نداری و غیر از شریکی که از آن توست، مالک اوئی و هر چه او مالک اوست. بت پرستان عرب چیزهای دیگری نیز داشتند که از پیش خود درآورده بودند مثل اعتقاد به «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» و همچنین عقیده به «صدی» و «هام» و «انصاب» و «ازلام» و امور دیگری که در تاریخ ذکر شده (1). و در کتاب «المستطرف» ابشهی درباره ادیان قبائل عرب همچنین آمده است:

دین نصرانیت در قبائل «ربیعه» و «غسان» و برخی

ازقبائل «قضاعه» رسوخ یافته بود، و آئین یهود در «نمیر» و «بنی کنانه» و «بنی حارث بن کعب» و «کنده» وجود داشت، و کیش مجوس در «بنی تمیم» پیروانی داشت واز آن جمله زراره بن عدی به این کیش درآمده بود، و نیز اقرع بن حابس تمیمی که او نیز مجوس بود ... وی آنگاه در مورد انگیزه بت پرستی و زندقه در میان اعراب قلم فرسائی کرده و پس از ذکر نظریه ای در این باره گوید:

و برخی گفته اند:

نخستین باری که پرستش سنگها (و بتهای سنگی) در میان فرزندان اسماعیل رائج شد از اینجا شروع شد که مردم مکه سالها بود که از مکه خارج نمی شدند تا اینکه فشار زندگی آنها را مجبور به مسافرت و پراکنده شدن در شهرها نمود، و روی علاقه ای که به مکه و حرم داشتند هر کدام که می خواستند از مکه خارج شوند سنگی از سنگهای حرم را به منظور احترام به همراه خود می بردند و هر کجا منزل می کردند و فرود می آمدند آن سنگ را در کناری می گذاردند و اطراف آن طواف می کردند همانگونه که اطراف کعبه طواف می نمودند، واین کار تدریجا منجر به پرستش سنگها و عبادت بتها شد، نسلهای بعدی که آمدند آن سنگها و بتها را معبود خویش دانسته و انگیزه اصلی این کار را که بدان جهت نیاکانشان پایه گذاری کرده بودند فراموش کردند ... (2).

و درباره معتقدات اعراب و عادات و سنن ایشان نیز در - نهایه الارب - قلقشندی آمده است:

معتقدات اعراب قبل از اسلام متباین و مختلف بود. دسته ای منکر آفریدگار و مبدا و معاد بودند و به اصطلاح دهری و طبیعی بودند، و

دسته ای دیگر به خدای عز و جل معتقد بودند ولی معاد و قیامت را منکر بودند. و دسته ای دیگر بتهای قوم نوح را پرستش می کردند، یا خود آن بتها را، و یا اینکه بتهای خود را بدان نامها نام گذاری کرده بودند که از آن جمله:

بت «ود» مربوط به «قبیله» «کلب» بود. و بت «سواع» از آن «هذیل» و «مدلج» و بت «یغوث» مخصوص به جمعی از مردم یمن». و بت «لات» از آن قبیله «ثقیف» بود. و «عزی» به قریش و بنی کنانه اختصاص داشت. و «مناه» مخصوص به اوس و خزرج بود. و «هبل» بر پشت بام کعبه قرار داشت و بزرگترین بت آنها بود. و «اساف» و «نائله» بر صفا و مروه قرار گرفته بود. و دسته ای از آنها نیز متمایل به آئین «صابئین» و ستاره پرستان بودند، و طلوع و غروب ستارگان را درآمدن باران و حوادث دیگر مؤثر دانسته، و آنها را در فعالیت مستقل می دانستند. و دسته ای از آنها فرشتگان را پرستش می کردند. و جمعی نیز جنیان را می پرستیدند. و احکام و عاداتی نیز داشتند که شریعت اسلام برخی از آنها را امضاء کرد و برخی را از بین برد. آنها حج و عمره و احرام و طواف و سعی و وقوف در مشعر و منی را انجام می دادند، و غسل جنابت می کردند، و مضمضه و استنشاق و باز کردن فرق سر، و مسواک و استنجاء و ناخن گرفتن و موی زیر بغل را می ستردند.

و با مادران و دختران خود ازدواج نمی کردند و شریعت اسلام این احکام را امضا کرد. و بر کسی که زن پدر خود را می گرفت عیب می گرفتند،

واو را «ضیزن» می نامیدند. و دست راست دزد را می بریدند. و دو خواهر را با هم ازدواج می کردند که شریعت اسلام جلوی این کار را گرفت. و ظهار را طلاق محسوب می داشتند. و عده وفات زن یکسال بود. و چون کاری بر ایشان مشتبه می شد برای رفع تردید به نزد کاهنان می رفتند و به پرندگان در کارهای خود فال می زدند، یعنی هنگامی که آهنگ کاری می کردند هر پرنده ای را که می دیدند چه به نام آن پرنده و چه به پروازش از سمت راست و چپ و چه به آواز و صدای آن و بلکه به مقدار صدا و گاهی به جای افتادن و نشستن آن پرنده فال می زدند، که شریعت اسلام همه آنها را باطل دانسته و از بین برد. (3)

پاره ای از خرافات اعراب جاهلیت

عربهای جاهلیت عقاید خرافی بسیاری نیز داشتند که شمه ای از آنها را «ابشهی» در کتاب «المستطرف» و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (4) نقل کرده اند که از نظر اطلاع از انحطاط فکری آنان و خدمت بزرگی که آئین مقدس اسلام و پیامبر گرامی آن به آنها کرد تذکر برخی از آنها در اینجا بد نیست که از آن جمله می نویسند:

بسیاری از آنها هنگامی که می خواستند به سفری بروند شاخه گل «رتم» (5) را گره می زدند و چون باز می گشتند به سراغ آن گره می رفتند و چنانچه آن گره باز شده بود معتقد بودند که زن آنها در غیاب به آنها خیانت ناموسی کرده و اگر گره باز نشده بود مطمئن می شدند که زنشان در غیاب خیانتی به ایشان نکرده! ... و یا اینکه هرگاه دچار خشکسالی می شدند درختهائی مانند «سلع» و «عشر» را

که چوب آنها آتش زیادی داشت می کندند و قسمتی از آن را بر دم گاو می بستند و آن را آتش زده و آن گاو زبان بسته را به بالای کوه می بردند و معتقد بودند که با این کار توجه خدای را برای نزول باران جلب می کنند ...! (6) و مانند اینکه اگر شخص بزرگ و کریمی از آنها از دنیا می رفت شتر او را می آوردند و سر آن حیوان را به عقب برگردانده و محکم می بستند و او را در گودالی بدون آب و علف می انداختند تا به همان حال جان دهد. و گاه می شد که پس از مرگ آن حیوان جثه اش را می سوزاندند و یا آنکه پوستش را کنده و از گیاهی موسوم به «تمام» آن را پر می کردند و معتقد بودند که این کار سبب می شود تا آن مرد پس از اینکه محشور می شود سواره باشد و مرکب داشته باشد ... و یا اینکه اگر کسی از آنها به شهر یا قریه ای «وبا» خیز می رفت از ترس آنکه دچار وبا و یا اجنه نشود پیش از ورود بر دم دروازه آن شهر ایستاده و صدائی همانند صدای خران می کرد و استخوان خرگوش به گردن خود آویزان می کرد و عقیده داشتند که با این کار از شر وبا و جنیان در امان خواهد ماند ... و یا اینکه فرزندان خود را برای آنکه دچار جنون و یا ارواح خبیثه نشوند سر تا پا نجس کرده و یا کهنه آلوده به خون حیض و یا استخوان مردگان را بر او می آویختند ... (7). و مانند اینکه اگر مردی از آنها عاشق می شد و عشق او

بر طرف نمی شد یکی از آنها آن مرد را بر دوش خود سوار می کرد، و آن دیگری می آمد و مفتولی آهنین را داغ می کرد و در میان دو ران او می نهاد، و بدین ترتیب درد عشق را از سر او دور می کردند ...! و یا اینکه به منظور شجاع شدن گوشت درندگان را می خوردند ...! ... و برای مسافری که نمی خواستند بازگردد هنگام رفتن او پشت سرش آتش می افروختند و برخی نیز پشت سرش کوزه می شکستند ... (8) ... و برای اینکه جن زده نشوند استخوان خرگوش به گردن خود می آویختند ...! ... و دختر یا زن بی شوهری که خواستگار به سراغش نمی آمد موی یک طرف سرش را پریشان می کرد و به آن چشمی که در طرف دیگر سرش بود سرمه می کشید، و با یک پای خود راه می رفت - و همه این کار را در شب انجام می داد - و آنگاه می گفت:

«یا لکاح، ابغی النکاح قبل الصباح» ! و معتقد بودند که این کار موجب می شود تا به زودی خواستگاری به سراغ او بیاید و شوهر کند ... (9) و خرافات بسیار زیاد دیگری که ذکر تمامی آنها نیاز به تالیف کتاب جداگانه ای دارد، و با اطلاع اجمالی آنها خواننده محترم بهتر می تواند به معنای سخنان رهبران بزرگوار اسلام واقف گردد و از عمق جهالت و نادانی اعراب زمان جاهلیت اطلاع حاصل نماید، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

«بعثه و الناس ضلال فی حیره، و حاطبون فی فتنه، قد استهوتهم الاهواء، و استزلتهم الکبریاء، و استخفتهم الجاهلیه الجهلاء، حیاری فی زلزال من الامر، و بلاء من الجهل» (10) و در جای دیگر فرماید:

«... و انتم

معشر العرب علی شر دین، و فی شر دار، تنیخون بین حجاره خشن، و حیات صم، تشربون الکدر، و تاکلون الجشب، و تسفکون دماءکم، و تقطعون ارحامکم، الاصنام فیکم منصوبه، و الآثام فیکم معصوبه» (11) و از همه اینها بدتر آن عادت زشت و نکوهیده و جنایت بی سابقه یعنی دختر زنده به گور کردن بود که در قرآن کریم نیز از آن یاد شده و ذیلا می خوانید:

اجمالی از داستان دختر کشی اعراب در جاهلیت

در اینکه انگیزه این جنایت هولناک چه بود در روایات و تواریخ اختلاف است، و در قرآن کریم نیز یکجا انگیزه این کار آنها را فقر و نداری ذکر کرده که می فرماید: «... و لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقکم و ایاهم ...» (12) که البته این انگیزه اختصاصی به دختران نداشت، و هر فرزندی را در بر می گرفت ... ولی در جای دیگر داستان رادر رابطه با دختران تنها ذکر فرموده و گوید:

«و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به، ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب، الا ساء ما یحکمون» (13).

و در سوره تکویر فرماید:

و اذا الموؤده سئلت بای ذنب قتلت (14). و امیر المؤمنین علیه السلام نیز در این باره فرموده:

«فالاحوال مضطربه، و الایدی مختلفه و الکثره متفرقه فی بلاءازل، و اطباق جهل، من بنات موؤده، و اصنام معبوده، و ارحام مقطوعه، و غارات مشنونه ...» (15) و به گفته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این عادت ناروا در میان قبیله بنی تمیم پیدا شد، و به گفته برخی دیگر در میان قبائل تمیم و قیس و اسد و هذیل و بکر

بن وائل شایع شد و سبب آن نیز نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که درباره شان نفرین کرده فرمود:

«اللهم اشدد وطاتک علی مضر، و اجعل علیهم سنین کسنی یوسف». و به دنبال این نفرین بود که هفت سال دچار خشکسالی و قحطی شدند و کارشان به جائی رسید که کرک را با خون مخلوط کرده می خوردند، و نام آن خوراک را «علهز» می نامیدند، و درپی همان قحطی بود که دختران را به خاطر فقر و نداری زنده به گور می کردند ...

و جمعی دیگر گفته اند:

انگیزه این کار فقر و نداری، نبود بلکه غیرت و تعصب آنها بود، و سبب آن نیز آن شد که قبیله تمیم در یکی از سالها از دادن خراج به نعمان بن منذر (پادشاه حیره) خودداری کردند، و نعمان نیز برادرش «دیان بن منذر» را به جنگ ایشان فرستاد و او نیز فرزندان و چارپایان آنها را به صورت اسیر و غنیمت گرفته به نزد نعمان برد، و پس از این ماجرا قبیله بنی تمیم به نزد نعمان رفته از او درخواست گذشت و ترحم کرده و او نیز به حال آنها رقت کرده دستور داد فرزندان اسیر آنها را برای بازگشت نزد قبیله خود آزاد بگذارند به این شرط که هر یک از آن اسیران مایل بودند به نزد پدران خود بازگردند آنها را بازگردانند، و اگر هم مایل بودند نزد صاحبان خود بمانند آنها را مجبور به بازگشت نکنند ... و به دنبال این دستور همه دختران حاضر به بازگشت نزد پدران خود شدند جز دختر قیس بن عاصم که ماندن نزد صاحب خود که او را

اسیر کرده بود را اختیار کرد و حاضر به بازگشت نزد پدر خود نشد. قیس بن عاصم که چنان دید با خود عهد کرد که از آن پس هر دختری که پیدا کند او را زنده به گور کند (16) و جمع بسیاری از قبیله بنی تمیم نیز در این کار از او پیروی کردند ... و این عادت زشت در میان ایشان پدید آمد (17) .1

اهل حمس و بدعتهای قریش

ابن اسحاق گفته:

و از بدعتهائی که قریش گزارده بودند بدعت «حمس» (18) بود، که گفتند از آنجائی که ما فرزندان ابراهیم و اهل حرم و والیان خانه خدا و ساکنان شهر مکه هستیم و کسی دیگر دارای چنین حق و منزلتی نیست ما نباید مانند دیگران حرمت خارج حرم را مانند حرمت داخل حرم داشته باشیم و از این رو وقوف به عرفه و افاضه از آنجا را (که خارج حرم بود) ترک کردند، با اینکه اقرار و اعتراف داشتند که از مشاعر و مناسک حج و آئین ابراهیم علیه السلام است. و به تدریج قبائل خزاعه و کنانه نیز در این بدعتها و قوانین خودرا سهیم دانسته و به شیوه آنها عمل می کردند ... و اینان بدعتهای دیگری را نیز معمول داشتند مانند اینکه گفتند:

اهل «حمس» در حال احرام نباید از دوغ کشک بسازند و با روغن غذا طبخ کنند و در چادر موئی وارد شوند و جز در زیر سایه چادر چرمی نروند ... و کم کم پا را فراتر نهاده گفتند:

کسانی که از خارج حرم به منظور حج یا عمره پای در حرم می گذارند نباید از غذائی که از بیرون حرم با خود آورده اند استفاده کنند،

و جامه ای که با خود آورده اند در نخستین طوافی که انجام می دهند بپوشند بلکه باید جامه اهل «حمس» را بپوشند و اگر جامه ای از آنها نیافتند برهنه طواف کنند و چنانچه کسی از آنها به این دستور عمل نکرد و با جامه خود طواف کرد باید پس از طواف آن جامه را بیندازد و از آن پس خود او یا دیگری حق ندارد هیچگاه از آن جامه استفاده کند ... و به دنبال همین قانون بود که گاهی رسوائی ها ببار می آمد، زیرا مردان که ناچار بودند برهنه طواف کنند و زنان نیز همه جامه های خود را بیرون می آوردند جز جامه زیرین خود را که معمولا از جلو یا عقب شکافی داشت و از این رو گاهی مردانی برای تماشا و چشم چرانی می آمدند و زنان را تماشا می کردند و کار این رسوائی به جائی رسید که یکی از همان زنانی که با آن وضع طواف می کرد - و برخی نامش را قضاعه دختر عامر بن صعصعه - ذکر کرده اند در حالی که طواف می کرد به عنوان طنز این شعر را می خوانده و می گفت:

الیوم یبدو بعضه او کله و ما بدا منه فلا احلهو

به دنبال آن نیز سخنانی گفته اند که نگارنده از نقل آن در اینجا شرم دارد. (19) و البته در این میان مردان پاکدل و مؤمن به خدا و روز جزا بوده اند که با این عادات و رسوم و پرستشهای غلط ایشان مخالف بوده و احیانا با آنها مبارزه هم می کردند که در گفتار علامه طباطبائی (ره) نیز بدان اشارت شد، و اجمالی از شرح حال آن را نیز در فصل آینده خواهید خواند

انشاء

الله تعالی

پی نوشتها

1 - ترجمه المیزان ج 20 ص 140 - 143.

2 - «المستطرف فی کل فن مستطرف» ج 2 ص 88.

3 - نهایه الارب - چاپ بغداد - ص 408 - 409.

4 - المستطرف ج 2 ص 89 و شرح ابن ابی الحدید ج 19 ص 382 - 429.

5 - «رتم» گیاه و یا گلی است به نام پر طاوس که دانه هائی شبیه به عدس دارد.

6 - شاعر عرب در مذمت بنی نهشل که به گفته خود آنها را «اصحاب الحور» - یاران گاو - خوانده گوید:

قل لبنی نهشل اصحاب الحور اتطلبون الغیث جهلا بالبقر و سلع من بعد ذاک و عشر لیس بذا یجلل الارض المطر

و به گفته برخی از هوشمندان شاید این دسته اعراب زمان جاهلیت در این عادت ناپسند از هندیان پیروی کرده اند که گاو را مقدس دانسته و او را فرشته ای پنداشته که به خشم خداوند دچار گشته و به زمین در افتاده ...

7 - شاعر عرب گوید:

یقولون علق یالک الخیر رمه و هل ینفع التنجیس من کان عاشقا

و زن عربی که بچه اش را تنجیس کرده بود تا شاید از مرگ رهایی یابد اما این کار سودی نداد و بچه اش مرد می گوید:

نجسته لو ینفع التنجیس و الموت لا تفوته النفوس

8 - یکی از شاعران عرب در مدح قبیله خود گفته:

و لا نکسر الکیزان فی اثر ضیقنا و لکننا نقفیه زادا لیرجعا

9 - و یکی از آنها درباره زنی از زنان عرب گفته:

تصنعی ما شئت ان تصنعی و کحلی عینیک اولا فدعی ثم اجحلی فی البیت او فی المجمع مالک فی بعل اری من مطمع

10 - خطبه 91 نهج

البلاغه.

11 - خطبه 25 نهج البلاغه.

12 - سوره انعام آیه 151.

13 - سوره نحل آیه 58 - 59.

14 - سوره تکویر آیات 8 - 9.

15 - خطبه 187 - نهج البلاغه

16 - قیس بن عاصم از بزرگان قبیله تمیم و سخاوتمندان ایشان بوده که پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد آن حضرت آمد و مسلمان شد و گویند سی و سه فرزند داشته است، و روایاتی نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و در حدیث است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

من هشت دختر را در زمان جاهلیت زنده به گور کردم اکنون چگونه این کارم را جبران کنم؟

فرمود:

به جای هر یک از آنها بنده ای آزاد کن.

عرض کرد:

من شتران زیادی دارم؟

فرمود:

به جای هر یک از آنها شتری قربانی کن.

17 - در حدیث است که صعصعه بن ناجیه بن عقال به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد:

من در زمان جاهلیت عمل صالحی انجام داده ام آیا برای من اکنون سودی دارد؟ و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سئوال کرد چه عملی انجام داده ای داستانی نقل کرد که خلاصه اش آن بود که من در آنروزگار دو شتر گم کردم و به دنبال آنها در بیابان می گشتم و به چادری برخوردم که پیرمردی در کنار آن نشسته بود و چون سراغ شترانم را از او گرفتم گفت:

نزد ما است و من نزد او نشستم تا شترانم را بیاورند که در این وقت پیرزنی از خیمه بیرون آمد و آن مرد بدو گفت:

چه زائیده؟ اگر

پسر است که در مال ما شریک است! و اگر دختر است که او را دفن کنیم؟

پیر زن گفت:

دختر است،

من که این سخن را شنیدم به آن مرد گفتم:

آیا این دختر را به من می فروشی؟

پیرمرد گفت:

مگر عرب فرزند خود را می فروشد؟

گفتم:

من حیات و زندگی او را می خرم، نه خود او را!

گفت:

به چند میخری؟

گفتم:

خودت بگو.

گفت:

به دو شتر ماده و یک شتر نر!

من پذیرفتم و آن دختر را خریدم و پس از آن نیز این کار شیوه من بود، و بدین ترتیب دویست و هشتاد دختر را که می خواستند زنده به گور کنند خریداری کردم و از مرگ نجات دادم ... ا

18 - حمس جمع احمس به معنای متصلب و سخت کوش در دین است، و چون قریش خود را این چنین می پنداشتند این نام را بر خود نهاده و خود را

اهل حمس می دانستند.

19 - در پاورقی سیره ابن هشام (ج 1 ص 202) در ذیل این داستان از برخی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن زن خواستگاری کرد و چون به آن حضرت گفتند که او زن متکبره ای است آن حضرت از ازدواج با او صرفنظر کرد ...! و سپس در صدد توجیه برآمده که بهتر است خودتان در آن کتاب مطالعه کنید و ما را از ادامه این گفتار معذور دارید!

فصل هشتم

داستان حنفاء

نویسنده معاصر، مرحوم دکتر آیتی در کتاب تاریخ پیامبر اسلام داستان حنفاء را این گونه می نویسد:

«با آن که مقارن ظهور اسلام، چنانکه گفته شد کیش غالب عرب بت پرستی بود، معذالک در گوشه و کنار جزیره عربستان علاوه بر اقلیت های مذهبی که بدانها اشاره رفت، حنفائی بوده اند که

بر خلاف توده مردم مشرک و بت پرست، از شرک و بت پرستی بر کنار و به خدای یگانه و احیانا به ثواب و عقاب و قیامت معتقد بودند. و اینک برخی از آنها را نام می بریم:

1 - ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی (از قریش) عموزاده ام المؤمنین خدیجه کبری دختر خویلد بن اسد که به گفته محمد بن اسحاق کیش مسیحی گرفت و از کتاب های مذهبی اهل کتاب استفاده کرد.

به گفته بعضی:

ورقه، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد و مسلمان از دنیا رفت.

2 - عبید الله بن جحش، از قریش، پسر عمه و برادر زن رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که پیوسته در حیرت و طلب حق بود و بت پرستی را رها کرد، تا آنکه بعد از ظهور دین اسلام، مسلمانی گرفت، و با همسر مسلمان خویش «ام حبیبه» دختر «ابو سفیان» به حبشه مهاجرت کرد و آنجا از دین اسلام برگشت و مسیحی شد. و چنانکه نوشته اند، در حبشه بر همان کیش مسیحی بدرود زندگی گفت.

3 - عثمان بن حویرث بن اسد بن عبد العزی بن قصی (از قریش) که نزد قیصر روم رفت، و کیش مسیحی گرفت، و قیصر مقدم وی را گرامی شمارد.

4 - زید بن عمرو بن نفیل (از قریش) پدر «سعید بن زید» صحابی معروف که از بت پرستی و خوردن میته و خون و قربانی های بت ها، کناره گرفت، او مردم را از کشتن دختران نهی میکرد و خدای ابراهیم را می پرستید و اشعاری مشتمل بر توحید و ایمان به معاد می گفت، ازجمله:

عزلت اللات و العزی جمیعا کذلک یفعل الجلد الصبور و

لکن اعبد الرحمن ربی لیغفر ذنبی الرب الغفور تری الابرار دارهم جنان و للکفار حامیه سعیرو در قصیده دیگر می گوید:

و ایاک لا تجعل مع الله غیره فان سبیل الرشد اصبح بادیا (1) زید بن عمرو در جستجوی حق از مکه بیرون رفت و در هرجا گمان حق می داشت به تحقیق و جستجو می پرداخت، تا آنکه موصل و جزیره و شام را گشت و در زمین «بلقاء» (در شام) راهبی را دید که از کیش مسیحی نیک آگاه بود و دین ابراهیم را از وی جستجو کرد.

راهب گفت:

به همین زودی در همان شهری که از آن بیرون آمده ای، پیغمبری ظهور خواهد کرد و به دین ابراهیم دعوت خواهدکرد. زید از کیش یهودی و عیسوی صرف نظر کرد و با شتاب رهسپار مکه گشت و در بلاد «لخم» به دست لخمیان کشته شد. این چهار نفر در یکی از عیدهای قریش که نزد بتی فراهم شده بودند، با یکدیگر میعاد نهادند که دیگر گرد بت پرستی نگردند و در جستجوی دین حق برآیند.

5 - نابغه جعدی:

قیس بن عبدالله (از شعرای معروف عرب در جاهلیت و اسلام) که از میگساری و بت پرستی دوری گزید و در اشعار دوران جاهلیت خویش، از توحید و بعث و جزا و بهشت و دوزخ سخن گفت، در یکی از قصائد جاهلی می گوید:

الحمد لله لا شریک له من لم یقلها فنفسه ظلما (2) و نیز از اوست در توصیف بهشت:

فلا لغو و لا تاثیم فیها و ما فاهوا به لهم مقیم (3)

6 - امیه بن ابی الصلت ثقفی (از مردم طائف و طایفه بنی ثقیف) که یکی از بزرگترین شعرای دوران جاهلی عرب است و به کتاب

های آسمانی آشنائی داشت، و میگساری را تحریم کرد و درباره بت ها اظهار شک و تردید کرد و در جستجوی دین حق برآمد و خود در پیامبری طمع ورزید، به همین جهت چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نبوت مبعوث گردید، «امیه» بر آن حضرت حسد برد و گفت:

تاکنون امیدوار بودم که پیامبر شوم. «امیه» در سال دوم یا نهم هجرت، در یکی از قصرهای طایف جان سپرد و خواهرش که مسلمان شده بود یکی از قصائد طولانی او را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواند، و از این قصیده است:

لک الحمد و النعماء و الفضل ربنا و لا شیء اعلی منک جدا و امجدا (4) آنگاه قصیده دیگری از برادرش به عرض رسانید که در آن گفته است:

وقف الناس للحساب جمیعا فشقی معذب و سعید (5) رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از شنیدن اشعار امیه که صریح در ایمان به خدا و روز حساب بود چنین گفت:

امن شعره و کفر قلبه شعرش ایمان داشت، اما دلش کافر بود. امیه نخستین کسی بود که «بسمک اللهم» نوشت، و تا آمدن اسلام معمول بود (6)

7 - قس بن ساعده ایادی، حکیم و خطیب معروف عرب که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در بازار عکاظ، سوار بر شتری سرخ موی در حال سخنرانی دیده بود و خطبه ای از وی نقل فرموده و آنگاه گفت:

اشعاری هم می خواند که آنها را حفظ ندارم. پس ابوبکر آن ها را خواند خطبه ها و کلماتی مشتمل بر اعتراف به توحید و ایمان به معاد، از وی نقل شده است.

8 -

ابو قیس:

صرمه بن ابی انس، از قبیله «بنی النجار» که در زمان جاهلیت رهبانیت گرفت، و دست از بت پرستی برداشت و خواست مسیحی شود، اما از آن هم درگذشت و برای خود عبادتگاهی معین کرد و در آنجا به عبادت پرداخت و می گفت:

پروردگار «ابراهیم» را پرستش می کنم. ابو قیس پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد و اشعاری درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت که در کتب تاریخ و تراجم ضبط شده است.

9 - خالد بن سنان از قبیله «بنی عبس بن بغیض» که برحسب حدیث نبوی پیامبری بود که قومش حق وی را نشناختند. چون مرگ خالد فرا رسید، قوم خود را به نزدیکی بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد، و دخترش به دین اسلام درآمد و چون سوره قل هو الله احد را از آن حضرت شنید گفت، پدرم نیز چنین می گفت.

10 - تنان اسعد:

ابو کرب پادشاه یمن که بر حسب روایات مورخان هفتصد سال پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نبوت وی ایمان آورد و در اشعار خود به رسالت پیامبر اسلام گواهی داد.

11 - زهیر بن ابی سلمی، شاعر معروف عرب که از اشعار جاهلی وی نقل شده است: یؤخر و یوضع فی کتاب فیدخل لیوم الحساب، او یعجل فینقم (7) زهیر دو پسر داشت به نام بجیر و کعب که هر دو از صحابه و شعرای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شمار آمده اند، قصیده میمیه زهیر یکی از معلقات سبع است که پیش

از ظهور اسلام و نزول قرآن از لحاظ فصاحت و بلاغت در خانه کعبه آویخته شده بود.

12 - ابو عامر راهب که فرزندش «حنظله» از شهدای احد بود.

13 - بحیرای راهب، از قبیله عبد القیس که کیش مسیحی گرفت و چنانکه در جای خود گفته خواهد شد، به نبوت رسول خدا ایمان داشت.

14 - عَدَّاس، غلام عتبه بن ربیعه از مردم نینوی که داستان ملاقات وی با رسول خدا در جای خود گفته خواهد شد، وی از کسانی است که به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مژده می داد. و بهر صورت از روی هم رفته گفتار اهل تاریخ استفاده میشود که تدریجا مردمانی که بهره ای از علم و دانش و عقل و درایت داشتند بت پرستی را کنار گذارده و به ادیان آسمانی و الهی روی آورده و به خدا و روز جزا ایمان می آوردند، که از آن جمله است شاعر معروف عرب «اعشی» که در اشعار خود گوید: (8) و ذا النصب المنصوب لا تنسکنه و لا تعبد الاوثان و الله فاعبدا و شاعر دیگر عرب یعنی عبیده ابن ابرص که گوید من یسئل الناس یحرموه و سائل الله لا یخیب و الله لیس له شریک علام ما اخفت القلوب و به خصوص پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت با ابلاغ رسالت خود و نزول آن آیات کوبنده قرآنی و وحی الهی در مذمت بتها و پرستش آنها آن ابهت و ترس و عظمت دروغین و کاذبی که برای آنها ترسیم شده بود شکسته شد و آهنگ مخالفت با بت پرستی و شکستن آنها به دست

خود بت سازان و نگهبانان و حامیان آنها شروع شد چنانچه در پاره ای از تواریخ آمده که قبیله «مزینه» بتی داشتند به نام «نهم» که روزی نگهبان آن بت - که هر روز نزد او رفت و آمد میکرد - به خود آمده، و به ندای فطرت توحیدی و الهی خود، گوش دل فرا داده و به آن بت حمله کرده و آن را شکست و سپس این اشعار جالب را در این باره سرود که گوید:

ذهبت الی نهم لا ذبح عنده عنیزه نسک کالذی کنت افعل فقلت لنفسی حین راجعت عقلها اهذا اله ابکم لیس یعقل؟ ابیت فدینی الیوم دین محمد اله السماء الماجد المتفضل (9) و در احوالات عمرو بن جموح یکی از مردان با ایمان و بزرگوار مدینه که از قبیله بنی سلمه بود و در جنگ احد به شهادت رسید می نویسند:

که قبل از اسلام بتی داشت به نام «مناه» که بسیار بدان علاقه داشت و مورد احترام او بود، و در سالهای یازدهم و دوازدهم بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گروهی از مردم مدینه به مکه رفته و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گشته و مسلمان شدند، یکی از این تازه مسلمانان «معاذ» فرزند همین عمرو بن جموح بود که پس از ورود به مدینه در صدد تبلیغ مرام مقدس توحید و آئین انسان ساز اسلام برآمد و از کارهای جالب او داستان زیر بود که ما در تاریخ زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نگاشته ایم:

معاذ با رفقای دیگر مسلمان خود که از جوانان همان قبیله بنی سلمه بودند قرار گذاردند

که چون شب شد به دستیاری و کمک او «مناه» - یعنی بت مخصوص پدرش - را بدزدند و در مزبله های مدینه بیاندازند، و به این کار هم موفق شده و چند شب پی در پی «مناه» را به میان مزبله های مدینه که پر از نجاست بود میانداختند و عمرو بن جموح هر روز صبح به جستجوی بت گمشده خود به اینطرف و آن طرف میرفت و چون آن را پیدا میکرد شستشو می داد و به جای خود بازگردانده می گفت:

به خدا اگر میدانستم چه کسی نسبت به تو این گونه جسارت و بی ادبی کرده او را به سختی تنبیه میکردم ! و چون این عمل تکرار شد شبی عمرو بن جموح شمشیری به گردن بت آویخت و گفت: من که نمیدانم چه شخصی نسبت به تو این جسارت ها و بی ادبیها را روا میدارد اکنون این شمشیر را به گردنت میآویزم تا اگر به راستی خیری و یا نیروئی در تو هست هر کس به سراغ تو می آید به وسیله آن از خودت دفاع کنی ! آن شب جوانان بنی سلمه «مناه» را بردند و شمشیر را از گردنش باز کرده و به جای آن، توله سگ مرده ای را به گردنش بستند و با همان حال در مزبله دیگری انداختند.

عمرو بن جموح طبق معمول هر روز به دنبال بت آمد و چون او را پیدا کرد کمی بدو خیره شده و به فکر فرو رفت، جوانان بنی سلمه نیز که همان حوالی قدم میزدند تا ببینند عمرو بن جموح بالاخره چه خواهد کرد و چه زمانی از خواب غفلت بیرون آمده و فطرتش بیدار میشود وقتی آن حال را

در او مشاهده کردند نزدیک آمده شروع به سرزنش بت و بت پرستان کردند و کم کم عمرو بن جموح را به ترک بت پرستی و ایمان به خدا و اسلام دعوت کردند، سخنان ایشان با آن سابقه قبلی در دل عمرو بن جموح مؤثر افتاد و مسلمان شد و در مذمت آن بت و شکرانه این نعمت بزرگ که نصیبش شده بود اشعار زیر را سرود:

و الله لو كنت الها لم تكن انت و كلب وسط بئر فى قرن اف لملقاك الها مستدن الآن فتشناک عن سوء الغبن الحمد لله العلى ذى المنن الواهب الرزاق ديان الدين هو الذى انقذنى من قبل ان اكون فى ظلمه قبر مرتهن باحمد المهدى النبى المرتهن و ملخص ترجمه اشعار فوق این است که گوید:

به خدا سوگند اگر تو خدا بودی هرگز با این سگ مرده بسته ه بیک ریسمان نبودی !

اکنون دانستم که تو خدا نیستی و من از روی سفاهت و نادانی تو را پرستش کردم، سپاس خدای بزرگ و بخشنده را که به وسیله پیغمبر راهنمای خویش مرا نجات بخشید. و در کتابهای نحوی نیز بیتی را در «باب معانی باء جاره» آورده اند که شخصی به نام غاوی بن عبد ربه سلمی که خدمتکار بتی از بتهای بنی سلیم بود روزی دو عدد روباه را مشاهده کرد که آمده و به نزد آن بت رفتند و پاهای خود را بلند کرده و بر آن بت بول کردند. راشد که آن منظره را مشاهده کرد به خود آمده و پیش رفته بت را شکست و این بیت را گفت:

ارب يبول الثعلبان براسه

لقد ذل من بالت عليه الثعالب (10)

و پس از

این کار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و مسلمان شد و داستان خود را باز گفت و پیامبر بزرگوار اسلام ضمن تحسین از کار او نامش را به «راشد بن عبد ربه» تغییر داد ... در پایان این بحث تذکر یک نکته نیز لازم است و آن اینکه همانگونه که گفته شد گرچه خردمندان مکه و حجاز به تدریج داشتند به پرستش های غلط و عادات و سنتهای ناپسند مردم آن سامان پی می بردند، و هر روز بر تعداد آنها اضافه میشد، اما وجود این مطلب بدان معنا نیست که ما مسئله نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ظهور آن حضرت را نیز به عنوان مولود طبیعی آن محیط آلوده و جبر تاریخ بحساب بیاوریم، چنانچه برخی از نویسندگانی که درباره سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و تاریخ اسلام قلم فرسائی کرده اند، از آنجا که عقیده چندانی به وحی و نبوت و معجزه نداشته اند (مانند خاورشناسان) و یا به تقلید از آنان میخواسته اند تا بهر پدیده و اتفاقی در جهان، رنگ مادی - و به قول خودشان رنگ علمی بدهند، سعی کرده اند تا این دو پدیده را به هم مربوط ساخته، و ظهور اسلام و بعثت رسول گرامی و رهبر اسلام را در آن سرزمین، مولود همان تندروی ها و کجرویها و معتقدات و خرافات قلمداد کنند، و تحت عنوان «صله الحاضر بالماضی» (11) و امثال این عناوین، دانسته یا ندانسته، به آن معجزه بزرگ تاریخی وظهور پیامبر آسمانی و الهی که به تعبیر قرآن کریم منتی بود که خدای تعالی بر مردمان با ایمان گذارد

و آن مرد الهی را به وسیله وحی خود مامور رها ساختن مردم از آن قید و بندها و «اغلال» زمان جاهلیت فرمود (12)، رنگ عادی بدان بدهند، و پیامبر بزرگواری را که به شهادت تاریخ، مکتب نرفته و درس نخوانده بود و تا سن چهل سالگی که مبعوث به رسالت الهی گردید کلمه ای از آن همه معارف عالیه اسلامی و قوانین جامع و ابدی قرآنی به زبان نیاورده بود، با پاره ای از اتهامات و اجتهادات غلط «که نمونه هائی از آن را در داستان سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام و برخورد با بحیرا خواندید» به صورت مردی الهام گرفته از مکتبهای ادیان گذشته، و شوریده حال و ... امثال این تعبیرات ترسیم نموده و از عظمت این اعجاز بی نظیر بکاهند، که برای نمونه از این سنخ کتابها و پندارهای باطل و یا مغرضانه میتوانید به کتابهای بیست و سه سال و یا نوشته های سیره نویسان و مورخین اروپائی مانند تمدن اسلام گوستاولوبون فرانسوی و غیره مراجعه کنید.

پی نوشتها

1 - ترجمه اشعار این است:

لات و عزی همه را کنار گذاشتم، چنین می کند شخص نیرومند بردبار. لیکن بخشایشگر، پروردگار خود را می پرستم تا پروردگار آمرزنده از گناه من چشم پوشی کند. نیکوکاران را می بینی که بهشت خانه ایشان است، و برای کافران زبانه آتش سوزان است. زنهار قرار مده دیگری را با خداوند، چه راه هدایت به روشنی آشکار شده است.

2 - ستایش مخصوص خداوند است، خداوند شریک ندارد، هر کس چنین نگوید به خود ستم کرده است.

3 - در بهشت نه لغو است و نه نسبت گناه، و آنچه بدان تفوه

کنند برایشان حاضر است.

4 - پروردگار ما، ستایش و بخشش و احسان به تو اختصاص دارد، چیزی در عظمت و عزت از تو بالاتر نیست.

5 - مردم همه برای حساب ایستاده اند هم شقی معذب است و هم سعید.

6 - و از اشعار امیه بن ابی الصلت نیز که نگارنده ذکر نکرده، و شاهد بر این گفتار است این شعر است که گوید:

کل دین یوم القیامه عند الله الا دین الحنیفه زور

7 - ترجمه:

به تاخیر افکنده می شود و نهاده می شود در کتابی و آنگاه اندوخته می گردد برای روز حساب و یا به زودی کیفر داده می شود.

8 - تاریخ پیامبر اسلام دکتر آیتی ص 13 - 19.

9 - به سوی بت «نهم» رفتم تا مانند همیشه بزغاله ای را برای او قربانی کنم ولی هنگامی که به عقل خود مراجعه کردم با خود گفتم آیا این موجودی که گنگ است و عقل و شعوری ندارد خدا است؟ و به همین جهت از پرستش و قربانی خودداری کرده و آئین من امروز آئین محمد صلی الله علیه و آله است و معبودم خدای بزرگ آسمان است.

10 - آیا کسی که روباهان بر سر او بول میکنند پروردگار است؟ به راستی که خوار گشت آن کس که روباهان بر او ادرار و بول کنند!.

11 - ارتباط و بستگی دنیای روز به گذشته ...

12 - «لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم ...» سوره آل عمران آیه 164

فصل نهم

داستان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در داستان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله از چند جهت باید بحث و تحقیق شود:

1 - از نظر تاریخ و زمان و ماه و سال بعثت

2

- از نظر کیفیت بعثت و روایاتی که در این باره رسیده است

3 - بحث درباره نخستین آیات و یا سوره ای که بر آن حضرت نازل شد؟ البته در اینجا مطلب دیگری هم در کتابهای حدیثی و احیانا کتابهای تاریخی مورد بحث قرار گرفته و آن بحث در این باره است که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، تابع شریعتی بوده یا نه؟ و اگر از شریعتی پیروی میکرده آیا آن شریعت چه شریعتی بوده؟ شریعت نوح علیه السلام، یا شریعت ابراهیم علیه السلام، یا شریعت موسی علیه السلام و یا شریعت عیسی علیه السلام که البته این بحث یک بحث اعتقادی است و یا به گفته ابن کثیر بحثی است که مربوط به اصول فقه است و ارتباط مستقیمی با بحث تاریخی ما ندارد، ولی با این حال اگر خدای تعالی این فرصت و توفیق را به ما عنایت فرمود، پس از مباحث بالا، شاید مقداری هم در این باره بحث کنیم و برای اطلاع شما این تذکر را میدهیم که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گفتار دانشمندان اسلامی رادر این باره به تفصیل ذکر کرده و هاشم معروف حسنی و دانشمندان دیگر سنی و شیعه نیز مانند ابن کثیر در کتاب السیره النبویه تحقیقاتی در این زمینه دارند که میتوانید به کتابهای ایشان مراجعه نمائید (1).

بخش اول - بحث درباره تاریخ و زمان بعثت

درباره تاریخ بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایات و احادیث شیعه و اهل سنت اختلاف است و مشهور میان علماء و دانشمندان شیعه آن است که بعثت آن حضرت در بیست و هفتم رجب سال چهلم عام

الفیل بوده، چنانچه مشهور میان علماء و محدثین اهل سنت آن است که این ماجرا در ماه مبارک رمضان آن سال انجام شده که در شب و روز آن نیز اختلاف دارند، که برخی هفده رمضان و برخی هیجدهم و جمعی نیز تاریخ آن را بیست و چهارم آن ماه دانسته اند (2) و البته در پاره ای از روایات شیعه نیز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله درماه رمضان ذکر شده مانند روایت عیون الاخبار صدوق (ره) که متن آن این گونه است که:

وقتی شخصی به نام فضل از امام رضا علیه السلام می پرسد که چرا روزه فقط در ماه مبارک رمضان فرض شد و در سایر ماهها فرض نشد؟ امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

«لان شهر رمضان هو الشهر الذی انزل الله تعالی فیه القرآن ...»

تا آنجا که میفرماید:

«... و فیه نبی محمد صلی الله علیه و آله» -

یعنی بدان جهت که ماه رمضان همان ماهی است که خدای تعالی قرآن را در آن نازل فرمود ... و همان ماهی است که محمد صلی الله علیه و آله در آن به نبوت برانگیخته شد ... (3) که چون مخالف با روایات دیگر شیعه در این باره بوده است. مرحوم مجلسی احتمال تقیه در آن داده، و یا فرموده که باید حمل بر برخی معانی دیگری جز معنای بعثت اصطلاحی شود، زیرا تاریخ بیست و هفتم ماه رجب به نظر آن مرحوم نزد علمای امامیه مورد اتفاق و اجماع بوده و گفته است:

«... و علیه اتفاق الامامیه». و اما نزد محدثین و علمای اهل سنت همانگونه که گفته شد مشهور همان ماه رمضان است

(4)، اگر چه در شب و روز آن اختلاف دارند، و در برابر آن نیز برخی از ایشان دوازدهم ماه ربیع الاول و یا دهم آن ماه، و برخی نیز مانند شیعه بیست و هفتم رجب را تاریخ بعثت دانسته اند (5) و بدین ترتیب اقوال درباره تاریخ ولادت آن حضرت بدین شرح است:

1 - بیست و هفتم ماه رجب و این قول مشهور و یا مورد اتفاق علمای شیعه و برخی از اهل سنت است (6).

2 - ماه رمضان (17 یا 18 یا 24 آن ماه) و این قول نیز مشهور نزد عامه و اهل سنت است (7).

3 - ماه ربیع الاول (دهم و یا دوازدهم آن ماه) و این قول نیز از برخی از اهل سنت نقل شده (8).

و اما مدرک این اقوال:

مدرک شیعیان در این تاریخ یعنی 27 رجب، روایاتی است که از اهل بیت عصمت و طهارت رسیده مانند روایاتی که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام و فرزند بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده، و نیز روایتی که در امالی شیخ (ره) از امام صادق علیه السلام نقل شده است (9) و از آنجا که «اهل البیت ادری بما فی البیت» گفتار این بزرگواران برای ما معتبرتر از امثال عبید بن عمیر و دیگران است. و اما اهل سنت که عموما ماه رمضان را تاریخ بعثت دانسته اند مدرک آنها در این گفتار اجتهادی است که از چند نظر مخدوش و مورد مناقشه است، و آن اجتهاد این است که فکر کرده اند بعثت رسول خدا توام با نزول قرآن بوده، و نزول قرآن نیز طبق آیه

کریمه:

«شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن ...» (10) در ماه مبارک رمضان انجام شده، و با این دو مقدمه نتیجه گیری کرده و گفته اند:

بعثت رسول خدا در ماه رمضان بوده است، در صورتیکه هر دو مقدمه و نتیجه گیری مورد خدشه است زیرا:

اولا - این گونه آیات که با لفظ «انزال» آمده به گفته اهل تفسیر و لغت مربوط به نزول دفعی قرآن کریم است - چنانچه مقتضای لغوی آن نیز همین است - نه نزول تدریجی آن، و در اینکه نزول دفعی آن به چه صورتی بوده و معنای آن چیست. اقوال بسیاری وجود دارد که نقل و تحقیق در این باره از بحث تاریخی ما خارج است. و قول مشهور آن است که ربطی به مسئله بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به گفته خود آنها بیشتر از چند آیه معدود بر پیغمبر اکرم نازل نشد ندارد، و مربوط است به نزول دفعی قرآن بر بیت المعمور و یا آسمان دنیا - چنانچه سیوطی و دیگران در ضمن چند حدیث در کتاب در المنثور و اتقان از ابن عباس نقل کرده اند - و عبارت یکی از آن روایات که سیوطی آن را در در المنثور در ذیل همین آیه از ابن عباس روایت کرده این گونه است که گفته است:

«شهر رمضان و اللیله المبارکه و لیله القدر فان لیله القدر هی اللیله المبارکه و هی فی رمضان، نزل القرآن جمله واحده من الذکر الی البیت المعمور، و هو موقع النجوم فی السماء الدنیا، حیث وقع القرآن، ثم نزل علی محمد صلی الله علیه و آله بعد ذلک فی الامر و النهی و

فی الحروب رسلا رسلا» (11).

یعنی ماه رمضان و شب مبارک و شب قدر که شب قدر همان شب مبارک است که در ماه رمضان است و قرآن در آن شب یکجا از مقام ذکر به بیت المعمور یعنی محل وقوع ستارگان در آسمان دنیا نازل شد و سپس تدریجا پس از آن در مورد امر و نهی و جنگها بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد. و به این مضمون حدود ده روایت از او نقل شده است. و متن روایت دیگری که از طریق ضحاک از ابن عباس روایت کرده چنین است:

«نزل القرآن جمله واحده من عند الله من اللوح المحفوظ الی السفره الکرام الکاتبین فی السماء الدنیا فنجمه السفره علی جبرئیل عشرین لیله، و نجمه جبرئیل علی النبی عشرین سنه» (12).

یعنی قرآن یک جا از نزد خدای تعالی از لوح محفوظ به سفیران (فرشتگان) گرامی و نویسندگان آن در آسمان دنیا نازل گردید و آن سفیران در بیست شب تدریجا آن را بر جبرئیل نازل کردند، و جبرئیل نیز در بیست سال آن را بر رسول خدا نازل کرد. این درباره اصل نزول قرآن در ماه مبارک رمضان و شب قدر. و ثانیا - در مورد قسمت دوم استدلال ایشان که نزول قرآن را توام با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته اند.

آن نیز مخالف با گفتار خودشان بوده و مخدوش است، زیرا عموم مورخین و محدثین اهل سنت معتقدند که نبوت و بعثت رسول خدا در آغاز به صورت رؤیا و در عالم خواب بوده و پس از گذشت مدتها که برخی آن را شش ماه و برخی

سه سال و برخی کمتر و بیشتر دانسته اند در عالم بیداری به آن حضرت وحی شد و جبرئیل بر آن بزرگوار نازل گردید و قرآن را آورد. و این جزء نخستین حدیثهای صحیح بخاری است که از عایشه نقل کرده که گوید:

اول ما بدیء به رسول الله صلی الله علیه و آله من الوحی الرؤیا الصادقه فی النوم و کان لا یری رویا الا جاءت مثل فلق الصبح، ثم حبب الیه الخلاء فکان یخلو بغار حراء فیتحنث فیه اللیالی ذوات العدد قبل ان ینزع الی اهله و یتزود لذلک، ثم یرجع الی خدیجه فیتزود لمثلها، حتی جائه الحق و هو فی غار حراء، فجاءه الملک فقال:

اقرا ... و البته ما در آینده روی این حدیث و ترجمه آن مشروحا بحث خواهیم کرد، و این مطلب را تذکر خواهیم داد که در این حدیث جای این سئوال هست که آیا عایشه این حدیث را از چه کسی نقل کرده و آیا گوینده حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده یا دیگری، زیرا خود عایشه که در هنگام نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز بدنیا نیامده بود و قاعدتا این روایت را از دیگری نقل کرده است، ولی در اینجا از او نام نبرده ...! مگر اینکه بگویند:

این اجتهاد و نظریه خود ایشان بوده که در این باره اظهار کرده اند که در این صورت این روایت خود عایشه است و نظریه او است که در این باره اظهار داشته و از باب حجیت روایت خارج شده و مانند نظرات دیگر میشود که لابد برای امثال بخاری که کتاب خود را با امثال

آن افتتاح و آغاز کرده حجیت داشته ... و بهر صورت پاسخ این سئوال را باید آنها بدهند!

ولی این مطلب به خوبی از این حدیث معلوم میشود که میان نزول وحی بر رسول خدا و نزول قرآن فاصله زیادی وجود داشته و توام با یکدیگر نبوده و در نهایه ابن اثیر در ماده «جزء» در ذیل حدیث «الرؤیا الصالحه جزء من سبعین جزء من النبوه» (13) آمده است که گوید:

(14) و نظیر این گفتار را سیوطی در کتاب اتقان ذکر کرده (15). و بلکه برخی از ایشان فاصله میان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن را چنانچه گفتیم سه سال دانسته و به این مطلب تصریح کرده اند، که یکی از آنها روایت زیر است که ابن کثیر آن را صحیح و معتبر دانسته و آن روایت امام احمد بن حنبل است که به سند خود از شعبی روایت کرده که گوید:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله نزلت علیه النبوه و هو ابن اربعین سنه، فقرن بنبوته اسرافیل ثلاث سنین، فکان یعلمه الکلمه و الشیءو لم ینزل القرآن، فلما مضت ثلاث سنین قرن بنبوته جبرئیل، فنزل القرآن علی لسانه عشرین سنه، عشرا بمکه و عشرا بالمدینه، فمات و هو ابن ثلاث و ستین سنه» (16). و نظیر همین گفتار از دیگران نیز نقل شده (17).

و البته ما اکنون در مقام بحث کیفیت نزول قرآن کریم و نزول دفعی و تدریجی و تاریخ نزول و بحثهای دیگری که مربوط به نزول قرآن است نیستیم، و اساسا آن بحثها از بحث تاریخی ما خارج است، و مرحوم علامه طباطبائی و دیگران

در این باره تحقیق و قلم فرسائی کرده اند که میتوانید به کتاب المیزان و کتابهای دیگر مراجعه نمائید (18) و تنها در صدد پاسخگوئی به این استدلال بودیم که بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله مقارن با نزول قرآن نبوده و از این راه نمیتوان تاریخ بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست آورد.

و اما داستان کیفیت بعثت آن حضرت را بزرگان اهل سنت مانند بخاری و مسلم و ابن هشام در سیره طبق روایتی که از عایشه نقل کرده اند و آن را صحیحترین روایت در باب وحی دانسته و روی جملات آن بحث کرده و بلکه طبق پاره ای از مضامین آن فتوی داده اند این گونه است:

«قال البخاری:

حدثنا یحیی بن بکیر، حدثنا اللیث، عن عقیل، عن ابن شهاب، عن عروه بن الزبیر، عن عائشه رضی الله عنها انها قالت:

اول ما بدیء به رسول الله صلی الله علیه و سلم من الوحی الرؤیا الصالحه فی النوم، و کان لا یری رؤیا الا جاءت مثل فلق الصبح. ثم حبب الیه الخلاء، و کان یخلو بغار حراء فیتحنث فیه - و هو التعبد - اللیالی ذوات العدد قبل ان ینزع الی اهله و یتزود لذلک، ثم یرجع الی خدیجه فیتزود لمثلها. حتی جاءه الحق و هو فی غار حراء. فجاءه الملک فقال:

اقرا.

فقال:

ما انا بقاریء.

قال:

فاخذنی فغطنی حتی بلغ منی الجهد ثم ارسلنی.

فقال:

اقرا فقلت:

ما انا بقاریء. فاخذنی فغطنی الثانیه حتی بلغ منی الجهد ثم ارسلنی.

فقال:

اقرا.

فقلت:

ما انا بقارىء، فاخذنى فغطنى الثالثه حتى بلغ منى الجهد.

ثم ارسلنى فقال:

«اقرا باسم ربک الذى خلق. خلق الانسان من علق، اقرا و ربک الاکرم. الذى علم بالقلم. علم الانسان ما

لم یعلم». فرجع بها رسول الله صلی الله علیه و سلم یرجف فؤاده، فدخل علی خدیجه بنت خویلد، فقال، زملونی زملونی. فزملوه حتی ذهب عنه الروع. فقال لخدیجه - و اخبرها الخبر -:

لقد خشیت علی نفسی.

فقالت خدیجه:

کلا، و الله لا یخزیک الله ابدا. انک لتصل الرحم و تقری الضیف، و تحمل الکل، و تکسب المعدوم، و تعین علی نوائب الحق. فانطلقت به خدیجه حتی اتت ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی ابن عم خدیجه. و کان امراءا قد تنصر فی الجاهلیه، و کان یکتب الکتاب العبرانی، فیکتب من الانجیل بالعبرانیه ما شاء الله آن یکتب. و کان شیخا کبیرا قد عمی.

فقالت له خدیجه:

یابن عم ! اسمع من ابن اخیک.

فقال له ورقه:

یابن اخی ماذا تری؟ فاخبره رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر ما رای.

فقال له ورقه:

هذا الناموس الذی کان ینزل علی موسی، یا لیتنی فیها جذعا، لیتنی اکون حیا، اذ یخرجک قومک.

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم:

«او مخرجی هم؟ !»

فقال:

نعم، لم یات احد بمثل ما جئت به الا عودی، و ان یدرکنی یومک انصرک نصرا مؤزرا. ثم لم ینشب ورقه ان توفی و فتر الوحی»

تا اینجا روایتی است که بخاری در نخستین باب صحیح خود نقل کرده و این روایت دنباله ای هم دارد که بخاری آن را در کتاب التعبیر با همین سند و متن روایت کرده و دنباله آن چنین است:

«... و فتر الوحی فتره. حتی حزن رسول الله صلی الله علیه و سلم - فیما بلغنا - حزنا غدا منه مرارا کی یتردی من رؤوس شواهق الجبال.

فکلما اوفی بذروه جبل لکی یلقی نفسه تبدی له جبریل فقال:

یا محمد، انک رسول

الله حقا. فیسکن لذلک جاشه، و تقرنفسه، فیرجع. فاذا طالت علیه فتره الوحی غدا لمثل ذلک.

قال:

فاذا اوفی بذوره جبل تبدی له جبریل فقال له:

مثل ذلک» (19)

ترجمه:

بخاری به سند خود از عایشه روایت کرده که گوید:

نخستین باری که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد خوابهای راست بود که خوابی نمی دید جز آنکه مانند صبح روشن می آمد، سپس به حالت خلوت علاقه مند شد و در غار حرا خلوت گزیده و شبهای معدودی را به عبادت می گذراند پیش از آنکه به نزد خانواده بیاید و برای آن توشه گیرد، سپس به نزد خدیجه بازگشته و برای آن توشه بر می گرفت. تا وقتی که حق به نزد او آمد و آن حضرت در غار حرا بود.

پس فرشته نزد آن حضرت آمده و گفت:

بخوان:

فرمود:

من خواندن ندانم!

گوید:

پس آن فرشته مرا گرفت و به سختی فشارم داد بدان حد که طاقتم تمام شد سپس رهایم کرد و گفت:

بخوان!

من گفتم:

خواندن ندانم، دوباره مرا گرفت و برای بار دوم مرا به سختی فشار داد به حدی که طاقتم تمام شد آنگاه رهایم کرد و گفت:

بخوان !

گفتم:

خواندن ندانم، که برای سومین بار مرا گرفت و به سختی فشارم داد به حدی که طاقتم تمام شد و سپس مرا رها کرده و گفت:

بخوان به نام پروردگارت که آفرید ... (تا به آخر آیات) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت در حالی که دلش میلرزید و به همان حال به نزد خدیجه آمد و گفت:

مرا بپوشانید، مرا بپوشانید !

پس آن حضرت را پوشاندند تا اضطراب و ترس از او دور شد.

رسول خدا شرح حال خود را برای خدیجه بیان داشته و فرمود:

من

بر خویشتن بیمناکم !

خدیجه گفت:

هرگز !

به خدا سوگند که خداوند تو را خوار نخواهد کرد، زیرا تو صله رحم میکنی و مهمان نوازی و سختیها را تحمل می کنی و ناداران را دارا می کنی و بر پیش آمدهای حق کمک می کنی ! سپس خدیجه آن حضرت را برداشته و به نزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی که پسر عموی خدیجه بود آورد، و او مردی بود که در زمان جاهلیت بدین نصرانیت درآمده بود و کتابهای عبرانی و انجیل را به مقدار زیادی نوشته و پیرمردی بود که کور شده بود.

خدیجه بدو گفت:

عموزاده از برادرزاده ات بشنو !

ورقه گفت:

عموزاده چه می بینی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود بدو خبر داد،

ورقه گفت:

این همان ناموسی است که بر موسی نازل میشد و ای کاش من امروز جوانی بودم ای کاش من در آن روز که قوم تو تو را بیرون میکنند زنده بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مگر مرا بیرون می کنند؟

گفت:

آری، هر کس گفتاری مانند تو برای مردم بیاورد مورد دشمنی قرار میگیرد و اگر آن روز تو را من درک کنم پیوسته تو را یاری خواهم کرد. و پس از این جریان بمدت کمی ورقه از دنیا رفت، و وحی قطع شد ...

... چنانچه رسول خدا به سختی غمگین گردید تا بدانجا که بارها خواست خود را از بالای نوکهای کوهها پرت کند و هر بار که ببالای کوهی میرفت تا خود را پرت کند جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و می گفت:

ای محمد تو بحق رسول خدا هستی، و همان سبب میشد که دلش آرام گیرد، و جانش استقرار یابد، و

چون فترت وحی طول می کشید دوباره به همان فکر میافتاد و چون به بالای کوه میرفت جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و همان سخنان را به او می گفت ...!

و اینک تحقیقی درباره سند و متن این حدیث

اما از نظر سند:

همانگونه که شنیدید این حدیث از زهری از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده ... و زهری همان کسی است که در تثبیت حکومت مروانیان و ستمگران نقش داشته و نویسنده هشام بن عبد الملک و معلم فرزندان او بوده ... اگر چه گفته اند که در آخر عمر توبه کرده و جزء اصحاب امام چهارم علیه السلام درآمده، اما آیا این حدیث را قبل از توبه نقل کرده یا بعد از آن؟ نمیدانیم ! ...

و گذشته از این، سماع او از عروه بن زبیر نیز به اثبات نرسیده چنانچه ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته ... (20) و عروه بن زبیر - برادر عبدالله بن زبیر و خواهر زاده عایشه – نیز همان کسی است که برای تثبیت همان حکومت غاصبانه و موقت برادرش عبدالله بن زبیر در مکه و مدینه از انتساب هر دروغ و تهمتی نسبت به بنی هاشم باک نداشت تا آنجا که ابن ابی الحدید از استادش اسکافی نقل می کند که عروه بن زبیر از کسانی بود که از معاویه پول می گرفت و در مذمت علی علیه السلام حدیث جعل میکرد، و سپس از این نمونه حدیثهای جعلی، که به وسیله کیسه های پول معاویه شرف صدور و اجلال نزول فرموده بود ! حدیث زیر را - طبق همین سندی که اینجا است - نقل می کند که زهری از عروه بن زبیر از عایشه نقل کرده که گوید:

«کنت عند رسول

الله اذ اقبل العباس و علی،

فقال:

یا عایشه آن هذین یموتان علی غیر ملتی، او علی غیر دینی» ! (21) یعنی - من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که عباس و علی از درآمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عایشه این دو نفر بیگانه از کیش من و یا بر غیر دین و آئین من از دنیا بیرون میروند و میمیرند ! و در دشمنی با علی علیه السلام در حدی بود که هرگاه نام آن حضرت نزد او برده میشد آن بزرگوار را دشنام داده و دستهای خود را به عنوان اظهار تاسف به هم میزد و می گفت:

آیا علی پاسخ آن همه خون مسلمانان را که ریخت چه میدهد؟ (22) و از اینها هم که بگذریم عایشه این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا دیگری هم نقل نمی کند، بلکه به صورت ارسال و یا بهتر بگوئیم به عنوان یک نظریه و اجتهاد شخصی گفته است زیرا این مطلب از نظر تاریخی مسلم است که خود عایشه نمی تواند بدون واسطه داستان وحی را نقل کند زیرا عایشه در هنگام بعثت رسول خدا هنوز به دنیا نیامده بود و چهار سال یا پنج سال پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده ... و به همین علت محدثان اهل سنت این حدیث را جزء مرا سیل صحابه دانسته و گفته اند مراسیل صحابه همگی حجت است ... (23) اما این سخن محدثان اهل سنت نیز در مورد خصوص این حدیث بنا به گفته امام نووی در شرح صحیح مسلم با گفتار

یکی از بزرگان ایشان یعنی سخن امام ابو اسحاق اسفراینی نقض شده و از حجیت خارج گشته و این متن گفتار نووی است که گوید:

«و اما مرسل الصحابی کقول عایشه رضی الله عنها «اول ما بدیء به رسول الله صلی الله علیه و آله من الوحی الرؤیا الصالحه ...» قال الامام ابواسحاق الاسفراینی لا یحتج به» (24) و به نظر نگارنده اصل این مطلب نیز که این حدیث را جزء حدیثهای «مرسل» بدانیم مورد خدشه و تردید است و اطلاق حدیث مرسل بر این گونه حدیثها باید با نوعی تسامح و مجاز همراه باشد، زیرا حدیث مرسل –

بر طبق اصطلاح اهل درایه - به حدیثی گویند که کسی بدون واسطه آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کند، و در اینجا عایشه اساسا آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمی کند، بلکه به عنوان یک نظریه و اجتهاد شخصی ذکر کرده ... و بعید نیست این کار هم از تصرفات عروه بن زبیر خواهرزاده او بوده است که برای بازار گرمی بسود خاله اش سند آخر حدیث را حذف کرده باشد، و به عنوان نظریه او نقل کرده است، چون عروه بن زبیر عقیده داشته که در روی کره زمین در آن زمان کسی از عایشه دانشمندتر به علوم اسلامی و علوم دیگر وجود نداشته و این عبارت از عروه بن زبیر مشهور است که گفته است:

ما رایت احدا اعلم بفقه و لا طب و لا بشعر من عایشه» (25) من احدی را داناتر از عایشه در علم فقه و طب و شعر ندیدم ! و عروه بن زبیر

شاید پیش خود فکر کرده کسی که در هرعلمی داناترین مردم روی زمین باشد در امثال این گونه امور نیزمیتواند اظهار نظر کند، و امثال بخاری و مسلم نیز این اظهار نظر شخصی را به عنوان یک حدیث صحیح در کتاب خود آورده و بدان احتجاج کرده اند و الله العالم. و تازه این مطلب - که هر حدیثی در کتاب صحیح بخاری و مسلم آمده پذیرفته شده و حجت باشد - نیز مخدوش و غیر قابل قبول نزد علمای اهل سنت است، و این گفتار ابن حجر عسقلانی است که در مقدمه کتاب خود «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» گفته است:

«و قد انتقده الحفاظ فی عشره و ماه حدیث» یعنی کتاب صحیح بخاری نزد حافظان حدیث در یکصد و ده حدیث مورد انتقاد قرار گرفته و صحت آنها مورد تردید است. و در مورد صحیح مسلم نیز وضع بدتر است چنانچه قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری» گوید:

«ما انتقد علی البخاری من الاحادیث اقل عددا مما انتقد علی المسلم» (26) یعنی انتقاداتی که بر احادیث صحیح بخاری شده کمتر از انتقاداتی است که بر صحیح مسلم شده. و این بود اجمالی از وضع سند این حدیث ... و اما از نظر متن اولا - متن این روایت و مضمون آن با روایات دیگری که درباب وحی - حتی از خود عایشه نقل شده اختلاف فراوان دارد که این خود موجب ضعف و وهن این حدیث میشود که از باب مثال میتوانید موارد زیر را ملاحظه نمائید.

1 - در این روایت آمده که نخستین آیاتی از قرآن که بر رسول خدا صلی

الله علیه و آله نازل گردید آیات سوره علق بود ولی در روایت بیهقی و ابو نعیم که بسندشان از عمرو بن شرحبیل روایت کرده اند نخستین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد سوره فاتحه الکتاب بوده (27) ... و در برخی از روایات اهل سنت نیز آمده که نخستین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید سوره «یا ایهاالمدثر» بوده (28) ...

2 - در این حدیث آمده بود که وقتی جبرئیل به نزد آن حضرت آمد سه بار او را به سختی فشار داد به حدی که رسول خدا به حال مرگ افتاد ... و ... در صورتی که در حدیثی که موسی بن عقبه از زهری از سعید بن مسیب روایت کرده هیچ ذکری از این فشار و نبوت با اعمال شاقه به میان نیامده و عبارت آن روایت این گونه است:

«... ثم استعلن له جبرئیل و هو باعلی مکه فاجلسه علی مجلس کریم معجب کان النبی صلی الله علیه و آله یقول:

اجلسنی علی بساط کهیئه الدرنوک فیه الیاقوت و اللؤلؤ فبشره برساله الله عز و جل حتی اطمان رسول الله،

فقال له جبرئیل:

اقرا،

فقال:

کیف اقرا؟

فقال:

اقرء باسم ...» (29) و در یکی از دو حدیث ابن اسحاق نیز ذکری از این ماجرا نیست، که میتوانید خود حدیث را در سیره ابن هشام ببینید (30)

3 - در این روایت آمده بود که خدیجه پس از این ماجرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را برداشته و به نزد ورقه بن نوفل برد، و ... ولی در روایت سعید بن مسیب آمده که خدیجه هنگامی که

سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید آن حضرت را در خانه گذارده و نخست به نزد عَدَّاس - غلام عتبه بن ربیعه - که نصرانی و اهل نینوی بود آمد و جریان را به او باز گفت، و عَدَّاس او را دلگرم کرد که این جبرئیل همان فرشته وحی و امین خدا است ... و خدیجه از نزد عَدَّاس بازگشته پیش ورقه بن نوفل رفت ... و با او نیز گفتگو کرد ... و ... (31) و اختلافات دیگری که به طور اجمال میتوانید آن روایات را در کتابهای صحاح و کتابهای دیگر به بینید (32) و ثانیا - صرفنظر از این اشکالات، آیا به بینیم به راستی میتوانیم با توجه به سایر مدارک قرآنی و حدیثی و معیارهای عقلی و نقلی مضامین این روایت را بپذیریم؟ الف - در این حدیث آمده بود که وقتی جبرئیل بر آن حضرت نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله را سه مرتبه به سختی فشار داد به حدی که فرمود:

«حتی بلغ منی الجهد»

یعنی تا حدی که طاقتم تمام شد! و یا در حدیث ابن اسحاق - که از عبید بن عمیر - نقل شده این گونه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل چنان به سختی مرا فشار داد که «حتی ظننت انه الموت» یعنی تا جائی که گمان کردم مرگم فرا رسیده!

که در اینجا چند سؤال پیش میآید:

1 - اینکه آیا جبرئیل از پیش خود این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله را تحت فشار و شکنجه قرار داد یا از طرف خدای تعالی؟

لابد

میگوئید:

از طرف خدای تعالی این ماموریت را داشته که رسول خدا صلی الله علیه و آله را با این فشار و شکنجه به خواندن وادار کند، و گرنه از پیش خود حق چنین جسارتی و جرئت چنین شکنجه و آزاری را نسبت به آن شخصیت بزرگواری که در اثر عبادت و پرهیزکاری بدان درجه از مقام و عظمت رسیده که درآستانه نبوت و مقام رسالت الهی و خاتمیت قرار گرفته نداشته است ... و شان و مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه چنین کاری را نمیداده. اگر چه از گفتار برخی از اینان ظاهر میشود که جبرئیل از پیش خود این کار را کرده چنانچه ابن کثیر در سیره خود (ج 1 ص 393) از ابو سلیمان خطابی نقل کرده که در توجیه عبارت فوق در این حدیث گفته:

«و انما فعل ذلک به لیبلو صبره و یحسن تادیبه فیرتاض لاحتمال ما کلفه به من اعباء النبوه» یعنی جبرئیل این کار را کرد تا صبر و بردباری آن حضرت را بیازماید و نیکو ادبش کند تا برای تحمل بار سنگین سختیهای نبوت که بدان مکلف شده بود آماده گردد ...! ولی این حرف با صریح آیه کریمه قرآنی که درباره فرشتگان می فرماید:

«لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون» مخالف است، و فرشتگان الهی بدون فرمان و امر الهی کاری انجام نمیدهند.

و اگر میگوئید:

به دستور خدای تعالی این کار را انجام داده؟ اشکال بیشتر میشود و این سئوال پیش میآید که وقتی جبرئیل به آن حضرت گفت:

بخوان ! و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد:

«نمی توانم بخوانم» دیگر به

چه منظور و انگیزه ای برای بار دوم وسوم آن حضرت را تحت فشار قرار داده و دستور خواندن و فرمان کاری را که نمی تواند انجام دهد به او میدهد؟ و آیا این دستور چیزی جز تکلیف ما لا یطاق است؟ (33) و اگر میخواست با این فشار آن پیامبر درس نخوانده را به خواندن وادارد و سواد خواندن را به او یاد دهد که این هم امری نامعقول است، زیرا اگر مسئله جنبه اعجاز داشته که دیگر نیازی به انجام آن با این اعمال شاقه نداشته، و اگر هم از طریق غیر اعجاز و به طور عادی بوده که با سواد شدن جز از راه آموختن و تحصیل مقدور نیست؟! و خلاصه بهر ترتیبی که بخواهیم این مطلب را توجیه کنیم نمی توانیم!

2 - آیا این مضمون در مورد کیفیت نزول وحی با آیات کریمه قرآنی که جریان نزول وحی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی طبیعی و ساده و در عین حال محکم و جدی نقل کرده منافات ندارد.

آنجا که گوید:

«فاوحی الی عبده ما اوحی» (34) و آنجا که فرماید:

«قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» (35) و آنجا که گوید «انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده» (36) و آیا جریان وحی در مورد پیامبران دیگر الهی نیز این گونه بوده است! باری از این قسمت بگذریم، و به قسمت دیگر این حدیث بپردازیم.

ب - در این حدیث آمده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاسته و در حالی که قلبش مضطرب و لرزان بود به نزد خدیجه آمد و از اضطراب و

نگرانی که داشت به خدیجه فرمود:

«لقد خشیت علی نفسی» ! من بر خویشتن بیمناکم ! و خدیجه برای اینکه همسر بزرگوارش را از نگرانی و اضطراب بیرون آورد آن سخنان را گفت و او را دلداری داده و سپس او را به نزد ورقه بن نوفل برد و او نیز آن سخنان را گفت ورسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر سخنان آن دو از اضطراب و نگرانی بیرون آمده و آسوده خاطر شد ...! که در اینجا باز سئوالاتی پیش میآید:

1 - چگونه میتوان پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آمدن جبرئیل و آنچه بر او خوانده که آیا از جانب خدای تعالی بوده شک و تردید داشته و با گفتار خدیجه و ورقه شک و تردید آن حضرت برطرف گردیده، و آیا چنین پیغمبری در آینده چگونه میتواند در کارها تصمیم گیری کند و به وحی الهی یقین حاصل کند ! و از این رو از برخی از شارحین حدیث مانند قاضی عیاض نقل شده که گفته:

معنای این جمله شک و تردید نیست بلکه معنای آن این است که من ترس آن را دارم که نتوانم تحمل بار سنگین نبوت را بنمایم ... زیرا شک و تردید پیش از نزول فرشته الهی اگر بود معنی داشت ولی پس از نزول فرشته بر رسالت آن حضرت شک آن حضرت و ترس از تسلط شیطان معنی ندارد ...! (37) ولی شما خواننده محترم با مختصر دقتی در صدر و ذیل حدیث و دنباله آن به خوبی می فهمید که این توجیه از روی ناچاری است و مخالف با صریح حدیث است ... چنانچه نووی

گفته. (38) و از این توجیه مضحک تر و مخدوش تر توجیهی است که کرمانی (شارح بخاری) کرده که گوید:

معنای جمله:

«خشیت علی نفسی» این است که من ترس چیزی شبیه دیوانگی و جنون را بر خود دارم ! یعنی می ترسم که جن زده و یا دیوانه شده باشم !

که باید گفت:

وضع چنین پیغمبری که پس از نزول فرشته وحی و رسالت دچار چنین حالتی شده باشد معلوم نیست ! و با کمال تاسف باید گفت:

این روایت با امثال این توجیهات دستاویز خوبی برای دشمنان اسلام و کشیشان مغرض مسیحی است تا از رسول خدا به کمک این گونه احادیث همان چهره ای را ترسیم کنند که خود میخواهند و همه اسلام و پیامبر بزرگوار آن را زیر سئوال ببرند !

2 - از این روایت استفاده میشود که آگاهی خدیجه و ورقه بن نوفل و یقین آنها به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از خود آن حضرت بوده و آنها سبب شدند تا رسول خدا به نبوت خویش مطمئن گردد و از گفتارشان آرامش و یقین پیدا کند، و آن وقت این سئوال پیش میآید که آیا خدیجه و ورقه بن نوفل این علم و یقین را از کجا آموخته بودند که فرق میان فرشته و شیطان چیست، و معیار شناخت فرشته کدام است؟ و روی این حساب رسول خدا صلی الله علیه و آله به علم و دانش آنان در ادامه کار خود نیازمند بوده و جالب تر و یا مضحک تر از اینها حدیثی است که ابن هشام درسیره خود به دنبال این ماجرا یعنی آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه و گزارش کار خود

به خدیجه از ابن اسحاق نقل کرده و متن آن چنین است:

«قال ابن اسحاق:

و حدثنی اسماعیل بن ابی حکیم:

مولی آل الزبیر:

انه حدث عن خدیجه رضی الله عنها:

انها قالت لرسول الله صلی الله علیه و سلم:

ای ابن عم اتستطیع ان تخبرنی بصاحبک هذا، الذی یاتیک اذا جاءک؟

قال:

نعم،

قالت:

فاذا جاءک فاخبرنی به. فجاءه جبریل علیه السلام کما کان یصنع، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لخدیجه:

یاخدیجه، هذا جبریل قد جاءنی،

قالت:

قم یابن عم، فاجلس علی فخذی الیسری، قال فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم، فجلس علیها،

قالت:

هل تراه؟

قال:

نعم، قالت: فتحول فاجلس علی فخذی الیمنی،

قالت:

فتحول رسول الله صلى الله عليه و سلم، فجلس على فخذها اليمنى،

فقالت:

هل تراه؟

قال:

نعم.

قالت:

فتحول فاجلس فى حجرى،

قالت:

فتحول رسول الله صلى الله عليه و سلم، فجلس فى حجرها،

قالت:

هل تراه؟

قال:

نعم،

قال:

فتحسرت و القت خمارها، و رسول الله صلى الله عليه و سلم جالس فى حجرها،

ثم قالت له:

هل تراه؟

قال:

لا، قالت یابن عم، اثبت و ابشر، فو الله انه لملک، و ما هذا بشیطان» (39) یعنی - ابن اسحاق از اسماعیل بن ابی حکیم وابسته به خاندان زبیر (40) روایت کرده که گوید:

از خدیجه رضی الله عنها روایت شده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای عموزاده آیا می توانی هرگاه این کسی که می گوئی نزد تو می آید به نزدت آمد مرا خبر کنی؟

رسول خدا - آری.

خدیجه - پس هرگاه به نزدت آمد مرا خبر کن!

این گفتگو گذشت و جبرئیل همانند گذشته به نزد رسول خدا آمد، و رسول خدا به خدیجه فرمود:

خدیجه!

این جبرئیل است که آمده!

خدیجه - ای عموزاده برخیز و روی زانوی چپ من بنشین!

رسول خدا برخاست و روی زانوی چپ خدیجه نشست.

خدیجه

- آیا او را می بینی؟

رسول خدا - آری !

خدیجه - برخیز و بیا روی زانوی راست من بنشین !

رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و روی زانوی چپ خدیجه نشست.

در اینجا باز خدیجه پرسید؟

آیا او را می بینی؟

رسول خدا فرمود - آری:

خدیجه گفت:

برخیز و در دامان من بنشین و رسول خدا برخاست و در دامان خدیجه نشست.

باز خدیجه پرسید:

آیا او را می بینی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود - آری.

در اینجا خدیجه سر خود را برهنه کرد و روسری و مقنعه خود را از سر برداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان در دامان خدیجه نشسته بود، در این وقت خدیجه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

آیا باز هم او را می بینی؟

فرمود:

نه !

خدیجه گفت:

ای عموزاده ثابت قدم باش و مژده گیر که این فرشته است و شیطان نیست!! که در اینجا باز سئوالاتی پیش میآید که:

مگر فرشتگان الهی نیز مانند انسانها مامور و مکلف هستند که به سر و بدن زنان نگاه نکنند؟ و حکمت حرمت نظر در انسانها تحریک شهوت جنسی و مفاسد مترتبه بر آن ذکر شده، و مگر فرشتگان نیز شهوت جنسی دارند؟ و اساسا مگر در آن روزگاران حجاب بر زنان فرض شده بود؟

با اینکه خود اینان میگویند:

حجاب در مدینه فرض شد؟

و آیا خدیجه این دانش عظیم را درباره شناخت فرشته و شیطان از کجا آموخته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاموخته بود، و مگر خدیجه داناتر از رسول خدا بوده؟

و مگرهای دیگری که به ذهن هر خواننده ای خطور کرده و پاسخی هم ندارد! باری بهتر است از این قسمت روایت هم

بگذریم، و به قسمت های دیگر آن بپردازیم. ج - در دنباله روایت صحیح بخاری آمده بود که در اثر فترت وحی، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان غمگین شد که چندین بار خواست تا خود را از نوک کوهها پرت کند و هرگاه که خود را ببالای کوه میرساند تا خودکشی و انتحار کند جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و بدو می گفت:

ای محمد به راستی که تو پیامبر خدائی و بدین وسیله آن حضرت را دلگرم ساخته و دلش آرام میشد و از خودکشی صرف نظر میفرمود ...!

که باز این سئوالات مطرح میشود که:

مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آمدن جبرئیل و سخنان خدیجه و ورقه - به گفته اینان هنوز هم در رسالت خویش تردید داشت! و مگر جبرئیل - که واسطه ای برای نزول وحی بیش نیست

چنین مقام و عظمتی دارد که بتواند قلب مضطرب و مردد رسول خدا صلی الله علیه و آله را آرام کند؟

و بر فرض آنکه چند روزی وحی از آن حضرت قطع شد، آیا این قطع وحی مجوزی برای انتحار و خودکشی آن حضرت میشود، و آیا به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نعوذ بالله این اندازه جاهلانه و کودکانه فکر میکرده؟

و اساسا آیا ما این روایت را باید بپذیریم یا قرآن کریم را که درباره همه رهبران الهی به طور عموم فرموده:

«و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» (41) و از ایشان کسانی را به سمت رهبری و امامت انتخاب کردیم که مردم را به فرمان و دستور ما راهبری کنند پس از

آنکه استقامت و بردباری کردند و به آیات ما یقین داشتند ... و درباره خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای وحی به صراحت فرماید:

پس خدای تعالی (42) به بنده اش وحی کرد آنچه را که وحی فرمود، و دلش آنچه را دیده بود تکذیب نکرد، آیا شما او را بر آنچه دیده انکار میکنید و نسبت شک و تردید به او میدهید؟

که زمخشری و دیگران از دانشمندان اهل سنت آیه «ما کذب الفؤاد ما رای» را این گونه تفسیر کرده اند که «لم یشک فی انما رآه حق» (43) یعنی شک نکرد که آنچه دیده بود حق بود. و یا روایات دیگری را که خود شما در باب وحی از راویان دیگر نقل کرده اید مانند روایت ابن عباس که میگوید:

«... فرجع الی بیته و هو موقن ...» (44) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه بازگشت در حالی که یقین داشت! و یا روایت عبدالله بن ابی بکر بن حزم را که در این باره گوید:

«... استعلن به جبرئیل ... و بشره برساله ربه حتی اطمان» (45) و اگر این روایت - و هر روایتی که در صحیح بخاری آمده صحیح است پس چرا قاضی عیاض که از بزرگان اهل سنت است در داستان وحی گفته:

«لا یصح ان یتصور له الشیطان فی صوره الملک و یلبس علیه الامر لا فی اول الرساله و لا بعدها، و الاعتماد فی ذلک علی دلیل المعجزه بل لا یشک النبی ان ما یاتیه من الله هو الملک و رسوله الحقیقی، امابعلم ضروری یخلقه الله له، او ببرهان جلی یظهره الله لدیه لتتم کلمه ربک صدقا

و عدلا لا مبدل لکلمات الله» (46) یعنی صحیح نیست که شیطان در صورت فرشته برای او متصور شود و امر را بر او مشتبه سازد نه در آغاز رسالت و نه بعد از آن و اعتماد در اینجا بر معجزه است، بلکه پیامبر شک نمی کند که آنچه از جانب خداوند بر او نازل گشته فرشته و رسول حقیقی است یا به علمی ضروری. که خدا در او آفریده یا به برهانی آشکار و جلی که خدا بر او آشکار کند تا کلمه خود را بر او تمام سازد ... که تغییر دهنده ای بر کلمات خدا نیست ! و پیش از این نیز از قاضی عیاض گفتاری در این باره نقل کردیم !

و آیا امثال قاضی عیاض این روایت را دیده و این سخن را گفته اند ... و نظیر همین عقیده و گفتار را مرحوم علامه طبرسی قدس سره در مجمع البیان به دنبال حدیثی که از دانشمندان اهل سنت روایت کرده و ذکر اضطراب و نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال نزول وحی بر آن حضرت در آن آمده، فرموده است که ما متن حدیث و گفتار آن دانشمند بزرگ را برای مزید اطلاع خوانندگان محترم ذیلا نقل می کنیم:

ایشان در ذیل تفسیر آیه:

«یا ایها المدثر»

چنین گوید:

«قال الاوزاعی:

سمعت یحیی بن ابی کثیر یقول:

سالت اباسلمه ای القرآن انزل من قبل قال:

«یا ایها المدثر» فقلت:

او «اقرء باسم ربک» ؟

فقال:

سالت جابر بن عبدالله ای القرآن انزل قبل؟

قال:

«یا ایها المدثر» فقلت:

او «اقرء» ؟

قال جابر:

احدثکم ما حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله،

قال:

جاورت بحراء شهرا، فلماقضیت جواری نزلت فاستبطنت الوادی فنودیت، فنظرت امامی و خلفی و عن یمینی

و عن شمالی فلم ار احدا، ثم نودیت فرفعت راسی فاذا هو علی العرش فی الهواء، یعنی جبرئیل علیه السلام،

فقلت:

دثرونی دثرونی فصبوا علی ماء، فانزل الله عز و جل:

«یا ایها المدثر» و فی روایه:

فخشیت منه فرقا حتی هویت الی الارض، فجئت الی اهلی.

فقلت:

زملونی، فنزل:

«یا ایها المدثر × قم فانذر» ای لیس بک ما تخافه من الشیطان، انما انت نبی فانذر الناس و ادعهم الی التوحید» و سپس در رد این گفتار نابجا فرموده:

«و فی هذا ما فیه، لان الله تعالی لا یوحی الی رسوله الا بالبراهین النیره، و الآیات البینه الداله علی ان ما یوحی الیه انما هو من الله تعالی، فلا یحتاج الی شیء سواها و لا یفزع و لا یفزع و لا یفرق» (47) یعنی و اشکال این حدیث روشن است، زیرا خدای تعالی به پیامبر خود وحی نمی کند مگر با برهانهای روشن و آیات آشکاری که دلالت دارد بر اینکه آنچه بر او وحی شده از جانبه خدای تعالی است، پس نیازی به چیز دیگر نیست و چنان نیست که کسی او را بترساند و مضطرب سازد و نگران شود و بترسد! باری بهتر آن است که سخن را درهم پیچیم و تحقیق وبررسی بیشتر را در باب نقد جملات این حدیث به عهده خواننده محترم بگذاریم، ولی این نکته را نمی توانیم ناگفته بگذاریم که راستی جای بسیار تاسف است که درباره مهمترین مسئله اعتقادی ما یعنی مسئله وحی و نبوت که سرآغاز همه مسائل دیگر است باید امثال این گونه روایات در کتابهائی همچون صحیح بخاری و مسلم که نزد بسیاری از مسلمانان تا بدان درجه اعتبار دارند که نووی درباره شان

گوید:

«و هما اصح الکتب بعد القرآن» (48) و این دو کتاب پس از قرآن کریم صحیحترین کتابها است. و بر طبق همین روایات مقام والا و عظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بدان حد پائین آورده که در هنگام دریافت وحی الهی و انجام رسالت تاریخی و جهانی خود این گونه دچار تردید و دو دلی بشود؟

و برای رفع تردید خود ناچار به خدیجه و ورقه بن نوفل و دیگران متوسل شود، و در اثر «فترت» وحی و انقطاع موقت آن به آن اندازه دچار هیجان و اضطراب شود که چندین بار تصمیم به انتحار و خودکشی بگیرد و ... و ... و با این روایات صحیحه و معتبره خود! بهترین بهانه و دستاویز را به دست دشمنان اسلام بدهند که آغاز وحی رسول خدا صلی الله علیه و آله را با تایید امثال ورقه بن نوفل که به گفته آنها - و امثال همین روایات - سالها بدین نصرانیت درآمده و در این آئین علوم زیادی را کسب کرده بود، توام کنند ... و حالت شک و تردید را در آنچه بر رسول خدا نازل میشد وارد سازند! و مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا سرحد یک انسان چنانی با آن حالات و اعمال تنزل دهند! و امثال این سخنان!

پی نوشتها

1 - بحار الانوار ج 18 ص 271 - 381 و سیره المصطفی ص 103 و الصحیح من السیره ج 1 ص 156 و سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 391.

2 - بحار الانوار ج 18 ص 190 و سیره النبویه ابن کثیر ج 1

ص 393.

3 - عیون اخبار الرضا علیه السلام ص 361. بحار الانوار ج 18 ص 190.

4 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 392.

5 - بحار الانوار ج 18 ص 190 و ص 204 - 205 سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 392.

6 - بحار الانوار ج 18 ص 190 و تاریخ الخمیس ج 1 ص 280 و 281.

7 - و 8 - سیره النبویه ابن کثیر ص 392.

9 - بحار الانوار ج 18 ص 189 و 190.

10 - سوره بقره آیه 185، البته آیات دیگری هم مانند آیه «انا انزلناه فی لیله القدر» و «انا انزلناه فی لیله مبارکه» درباره تاریخ نزول قرآن وجود دارد ولی صراحتی در مورد نزول آن در ماه رمضان ندارد ...

11 - در المنثور ج 1 ص 189.

12 - الاتقان ج 1 ص 69.

13 - خواب خوب جزئی از هفتاد جزء نبوت است.

14 - و در آغاز کار وحی را در خواب میدید و این جریان شش ماه طول کشید، سپس فرشته را در بیداری مشاهده کرد ...

15 - الاتقان ج 1 ص 70 - 71.

16 - سیره نبویه ابن کثیر ج 1 ص 388.

17 - الصحیح من السیره ج 1 ص 194.

18 - المیزان ج 2 ص 12 - 28.

19 - صحیح بخاری - با شرح کرمانی ط بیروت - ج 1 ص 29 - 40 - و ج 24 - از همین چاپ - ص 94. و نظیر همین روایت در صحیح مسلم ج 1 ص 97 و تاریخ طبری ج 2 ص 47 و کتابهای دیگر نیز نقل شده.

20 - تهذیب التهذیب ج 9

ص 450.

21 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 ص 63.

22 - قاموس الرجال ج 6 ص 300.

23 - شرح کرمانی از صحیح بخاری ج 1 ص 30 - 31.

24 - شرح صحیح مسلم (حاشیه ارشاد الساری) چاپ مصر ج 1 ص 44.

25 - اسد الغابه ج 5 ص 504. و الاصابه ج 4 ص 349.

26 - ارشاد الساری ج 1 ص 21.

27 - برای اطلاع از متن کامل این روایت به سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 398 مراجعه کنید.

28 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 412 - 413.

29 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 405.

30 - سیره ابن هشام ج 1 ص 234.

31 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 406.

32 - برای اطلاع بیشتر می توانید به کتابهای البدایه و النهایه ج 3 ص 15 به بعد و تاریخ طبری ج 2 ص 50 به بعد و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 23 و صحیح بخاری ج 6 ص 200 و عیون الاثر ج 1 ص 83 و اسباب النزول ص 11 و عیون الاثر ج 1 ص 82 و سیره قاضی دحلان ج 1 ص 83 و سیره حلبیه ج 1 ص 244 به بعد مراجعه نمائید.

33 - جالب و خنده دار است که از برخی دانشمندان اهل سنت نقل شده که همین ماجرا را دلیل بر جواز تکلیف به ما لا یطاق دانسته و بدان استدلال کرده اند (الصحیح من السیره ج 1 ص 224).

34 - سوره نجم آیه 10.

35 - سوره فصلت آیه 6.

36 - سوره نساء آیه 163.

37 - صحیح بخاری بشرح کرمانی

ج 1 ص 35.

38 - همین مصدر ص 36.

39 - سیره ابن هشام ج 1 ص 238 - 239.

40 - این مطلب هم جالب و در خور توجه است که این گونه روایات همگی به خاندان زبیر باز میگردد، و میدانیم که زبیر برادرزاده خدیجه بوده، و خاندان زبیر گویا سعی داشته اند برای خویشان و نیاکان خود به راست و یا به دروغ فضیلتهائی ذکر کنند، چنانچه در بحث از سند این حدیث گفتیم.

41 - سوره سجده آیه 24.

42 - سوره نجم آیه 10 - 12.

43 - تفسیر کشاف ج 4 ص 420.

44 - و 45 - عیون الاثر ج 1 ص 83.

46 - التمهید ج 1 ص 50.

47 - مجمع البیان ج 10 ص 384.

48 - التقریب نووی ص 3 (مطبوع در مقدمه شرح صحیح بخاری کرمانی چاپ بیروت).

فصل دهم

نخستین کسی که اسلام آورد

نخستین فردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و مسلمان شد از نظر روایات و تواریخ مسلم است که نخستین فردی که از جنس زنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و مسلمان شد، همسر مکرمه اش خدیجه سلام الله علیها بود و بلکه بر طبق ادعای بسیاری از سیره نویسان و مورخان:

نخستین انسانی که به آن حضرت ایمان آورده و مسلمان شد خدیجه بود. و این عبارت ازابن اثیر جزری است که در کتاب خود «اسد الغابه»

گوید:

«خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی القرشیه الاسدیه ام المؤمنین زوج النبی صلی الله علیه و آله اول امراه تزوجها و اول خلق الله اسلم به اجماع المسلمین، لم یتقدمها رجل و لا امراه ...» (1).

یعنی

خدیجه دختر خویلد ... همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین زنی بود که رسول خدا با او ازدواج کرد و نخستین خلق خدا بود - به اجماع مسلمانان - که اسلام را اختیار کرد و هیچ مرد و زنی از او پیشی نگرفت. و این هم عبارت یکی از قدیمی ترین سیره ها یعنی سیره ابن اسحاق است که می گوید:

«و کان اول من اتبع رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد زوجته ...» (2) - و نخستین کسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کرد خدیجه دختر خویلد همسر آن حضرت بود. و نظیر این دو عبارت از کتابهای دیگر نقل شده. و از دانشمندان شیعه نیز مرحوم علی بن عیسی اربلی همین عقیده را دارد، پس از روایتی که از ابن عباس نقل کرده که گفته است:

«... ان اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله بعد خدیجه، علی علیه السلام». چنین گوید:

«و قد تقدم ذکر اسلامها رضی الله عنها، و انها سبقت الناس کافه ...» (3) و از آنچه ذکر شد چنین استفاده می شود که خدیجه علیها السلام نخستین انسانی بوده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده است، چه از جنس زنان و چه از جنس مردان.

ولی در تاریخ یعقوبی آمده است که گوید:

«... و کان اول من اسلم خدیجه بنت خویلد من النساء، و علی بن ابیطالب من الرجال ثم زید بن حارثه، ثم ابوذر ...» (4) - خدیجه نخستین کسی بود از جنس زنان که مسلمان شد و علی بن ابیطالب نیز نخستین کسی بود

از جنس مردان که اسلام اختیار کرد و سپس زید بن حارثه و پس از او ابوذر ... در این نقل از آن جهت که مورد بحث ما است سخنی به میان نیامده و ساکت است. و در نقل علی بن ابراهیم - از محدثین شیعه - آمده است که در تفسیر آیه مبارکه:

«فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین» (5) چنین گوید:

«انها نزلت بمکه بعد ان نبی رسول الله صلی الله علیه و آله بثلاث سنین، و ذلک آن النبوه نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم الاثنین، و اسلم علی علیه السلام یوم الثلثاء، ثم اسلمت خدیجه بنت خویلد زوجه النبی صلی الله علیه و آله ...» (6) - این آیه در مکه نازل شد پس از گذشت سه سال از نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ماجرا از این قرار بود که مقام نبوت روز دوشنبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و علی علیه السلام روز سه شنبه مسلمان شد و پس از او خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد ... و در نقل کتاب «طرف» سید بن طاووس که از کتاب وصیه عیسی بن مستفاد از حضرت موسی بن جعفر از پدرش امام صادق علیهما السلام روایت کرده این گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را با یکدیگر به اسلام دعوت فرمود و آن دو با همدیگر یک باره ایمان آورده اسلام را پذیرفتند ... (7) و اقوال و روایات دیگری هم در این باره در کتابهای

شیعه و اهل سنت آمده که در آنها درباره علی علیه السلام تعبیراتی امثال اینکه آن حضرت «اول الناس اسلاما» یا «اول الامه اسلاما» و یا «اول من آمن» بوده ذکر شده که از آنها استفاده می شود علی علیه السلام نخستین مسلمان بوده. (8) و ما فعلا در این باره بحث زیادی نداریم و به همین مقدار در این مورد اکتفا می کنیم.

البته تذکر این مطلب هم لازم است که خدیجه همانگونه که در بحث ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد:

کمال ایثار و مهربانی را نسبت به همسر بزرگوار خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تا پایان عمر پیوسته از مهر و محبت و ایثار خدیجه یاد می کرد، و خود همین سبقت ایمان او به رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل دیگری بر اعتقاد و ایمان قلبی او به صداقت وعظمت همسر گرامی خود، و در نتیجه دلیلی بر ایثار و عشق او درراه وصول به اهداف عالیه آن حضرت است. و در روایات هم آمده است که ایمان خدیجه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب تقویت قلب و رفع غم و اندوه آن حضرت بود، که هرگاه از تکذیب مشرکان و تمسخر و استهزاء دشمنان دلگیر و افسرده خاطر گشته و به خانه می آمد، خدیجه سلام الله علیها با سخنان دلنشین و دلداری دادن به آن حضرت موجبات رفع افسردگی و دلگرمی آن بزرگوار را فراهم می نمود و عبارت ذیل متن حدیث ابن اسحاق است که درسیره خود روایت کرده است:

«کانت خدیجه اول من

آمن بالله و رسوله و صدق بما جاء به، فخفف الله بذلک عن رسول الله صلی الله علیه و آله لا یسمع شیئا یکرهه من رد علیه و تکذیب له فیحزنه ذلک الا فرج الله عنه بها اذا رجع الیها، تثبته و تخفف عنه و تصدقه و تهون علیه امر الناس» (9).

و اما در مورد علی علیه السلام

و اما درباره دیگران غیر از حضرت خدیجه علیها السلام برای ما جای تردید نیست که طبق نقلهای صحیح و معتبر و سندهای دست نخورده و دست اول تاریخی و حدیثی - که برخی از آنها را شنیدید - و به گواهی بیشتر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - و از آن جمله سخنان خود امیر المؤمنین علیه السلام - و بر طبق جریان طبیعی و معمولی این ماجرا، نخستین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و دعوت آن حضرت را پذیرفت، علی علیه السلام بود.

و به نظر ما مسئله چنان روشن است که نیازی به بحث زیاد و استدلال به روایات و تواریخ بسیار نداریم، و برای کسی که بخواهد در این باره تحقیق و تتبع کند هر چه بیشتر به منابع تاریخی و روایات مراجعه می کند یک شبهه برای او تقویت می شود و آن شبهه اینکه روایات و اقوالی که در این باره نقل اختلاف کرده و یا دیگرانی همانند ابوبکر را در پذیرش اسلام مقدم بر علی علیه السلام دانسته اند گذشته از اینکه تمامی آنها با روایاتی از همان راویان متناقض و متعارض است و از نظر فن حدیث شناسی از درجه اعتبار ساقط می شود، از کانالهای ناسالم به دست ما

رسیده و یا راویان حرفه ای و خود فروخته و مزدور نقل کرده و یا غرض ورزیهای سیاسی و غیر سیاسی درآنها دخالت داشته است و گرنه در روایات و نقلهای معتبر و سالم - اعم از شیعه و اهل سنت - در این باره که علی علیه السلام نخستین مسلمان و مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده بحثی نبوده ودوست و دشمن بدان اعتراف داشته اند اما روایات و روایات در این باره تنها بیش از یکصد حدیث از طریق اهل سنت روایت شده که مرحوم علامه امینی «قدس سره» آنها را در کتاب شریف «الغدیر» (ج 3 و ج 2) به طریقهای مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و ما نیز برای تیمن و تبرک چند حدیث را انتخاب کرده ذیلا برای شما نقل می کنیم:

1 - طبرانی و هیثمی و بیهقی و حافظ گنجی و دیگران به سندهای خود از سلمان و ابوذر و حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که درباره علی علیه السلام فرمود:

«... ان هذا اول من آمن بی و هو اول من یصافحنی یوم القیامه، و هو الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامه، یفرق بین الحق و الباطل، و هذا یعسوب المؤمنین» (10) - به راستی که این مرد نخستین کسی است که به من ایمان آورده و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه کند (و دست به دست من دهد) و او است صدیق اکبر

و او است فاروق این امت که میان حق و باطل را جدا سازد و او است بزرگ و سرور مؤمنان.

2 - حاکم در مستدرک و خطیب بغدادی در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران با مختصر اختلافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

«اول الناس ورودا علی الحوض اولهم اسلاما، علی بن ابیطالب». (11) - نخستین کسی که در کنار حوض بر من درآید نخستین آنها است در پذیرش اسلام و او علی بن ابیطالب است.

3 - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از جماعتی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند ابن عباس و جابر و اسماء بنت عمیس وام ایمن و دیگران نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام به دخترش فاطمه فرمود:

«زوجتک اقدم الامه اسلاما». (12) - تو را به همسری کسی درآوردم که از همه امت در اسلام مقدم است.

4 - نسائی و ابن ماجه و طبری - در تاریخ خود - و ابی داود و خطیب بغدادی و هیثمی و دیگران به سندهای خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایات زیر را نقل کرده اند که فرمود:

«انا اول رجل اسلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله» (13). و در نقل دیگری این گونه است که فرمود:

«انا اول من اسلم مع النبی صلی الله علیه و آله» (14).

و یا فرمود:

(15) .

5 - و در بیش از دوازده کتاب از کتابهای معروف و معتبر اهل سنت، مانند جامع ترمذی و معجم طبرانی و مستدرک

حاکم و استیعاب ابن عبد البر و فرائد السمطین حموی و دیگران به سندهای خود از انس بن مالک روایت کرده اند که گفته است:

«بعث النبی صلی الله علیه و آله یوم الاثنین و صلی علی علیه السلام یوم الثلثاء». (16)

رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه مبعوث به رسالت گردید و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز گزارد.

6 - و در بیش از هفت کتاب از کتابهای معتبر ایشان مانند مستدرک حاکم و کامل ابن اثیر و مجمع الزوائد هیثمی و استیعاب و غیره به سندهای خود از زید بن ارقم روایت کرده اند که گفته است:

«اول من آمن بالله بعد رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب».

و یا به این تعبیر که گوید:

«اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله علی». (17)

نگارنده گوید:

به همین مضمون بیش از یکصد روایت دیگر در روایات و کتابهای معتبر اهل سنت از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند عبدالله بن عباس و ابو سعید خدری و سلمان فارسی، و مقداد بن عمرو کندی و ابو رافع و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفه بن یمان و عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود و هاشم بن عقبه مرقال و عدی بن حاتم و دیگران نقل شده که مابه خاطر رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می کنیم و شما را به همان کتاب «الغدیر» که متن آنها را با مصادر و مراجع ذکر کرده ارجاع می دهیم.

7 - و در کتابهای دانشمندان و محدثین بزرگوار شیعه نیز بیش ازاین حدیث نقل شده که مرحوم علامه مجلسی (ره) بیشتر

آن احادیث را در کتاب بحار الانوار خود نقل کرده (18) و از آن جمله است حدیث ذیل که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب و فتال در روضه الواعظین و شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل کرده اند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اول جماعه کانت ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصلی و امیر المؤمنین علیه السلام معه، اذ مر ابوطالب به و جعفر معه،

فقال:

یا بنی صل جناح ابن عمک، فلما احس به رسول الله صلی الله علیه و آله تقدمهما و انصرف ابوطالب مسرورا و هو یقول:

ان علیا و جعفرا ثقتی عند ملم الزمان و الکرب و الله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب اجعلهما عرضه العدی و اذا اترک میتا انمی الی حسبی لا تخذ لا و انصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم و ابی (19)

نخستین (نماز) جماعتی که برپا شد آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند و امیر المؤمنین علیه السلام با او بود که در این هنگام ابوطالب در حالی که جعفر - فرزندش - همراه او بود بر آنها عبور کردند، ابوطالب که چنان دید به جعفر گفت:

بازوی عموزاده ات را پیوند کن (و تو هم بازوی دیگر او باش، همانگونه که برادرت یک بازوی او است) و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ماجرا را احساس کرد جلوی آن دو قرار گرفت و ابوطالب نیز با خوشحالی و سرور از نزد آنها بازگشت و اشعار فوق را می خواند.

8 - در کتاب امالی ابن شیخ (ره) به سند خود از امام صادق علیه السلام

از پدران خود روایت کرده که فرمود:

«ان علیا اول من اسلم». (20) - به راستی که علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام را اختیار کرد.

در چند حدیث از طریق روایات شیعه و اهل سنت نیز از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه شریفه «و السابقون السابقون، اولئک المقربون» (21) گفته است: «سابق هذه الامه علی بن ابیطالب». (22) - سبقت گیرنده این امت علی بن ابیطالب علیه السلام بوده.

10 - عیاشی در تفسیر خود به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ان امتی عرض علی فی المیثاق، فکان اول من آمن بی علی و هو اول من صدقنی حین بعثت و هو الصدیق الاکبر و الفاروق یفرق بین الحق و الباطل». (23) - به راستی که امتم را در عالم میثاق (آنجا که پیمان می گرفتند) بر من عرضه داشتند و نخستین کسی که به من ایمان آورد علی بود و هم او بود نخستین کسی که مرا هنگامی که مبعوث شدم تصدیق کرد، و او است «صدیق اکبر» - (راستگوی بزرگ) - و او است «فاروق» که میان حق و باطل را جدا کند.

و این بود ده حدیث که ما برای شما از میان بیش از صد و پنجاه حدیث انتخاب کردیم و بیشتر آنها را نیز اهل سنت روایت کرده بودند چنانچه خواندید. و اما گفتار علماء و دانشمندان اسلام در این باره:

ما در اینجا نخست گفتار محمد بن اسحاق - متوفای سال 151 هجری و یکی از پیش کسوتان تاریخ و حدیث نزد اهل سنت را برای شما ذکر می کنیم که مورد قبول عموم محدثین

و اهل تاریخ است، و ابن هشام نیز آن را در سیره از وی نقل کرده و متن ترجمه آن این گونه است که گوید:

«ابن اسحاق گفته:

پس از خدیجه نخستین کسی که از جنس مردان برسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با او نماز گذارد و نبوت او را تصدیق کرد علی بن ابیطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم رضوان الله و سلامه علیه بود، و آن جناب در آن روز ده ساله بود. و از نعمتهای بزرگی که خداوند بعلی بن ابیطالب علیه السلام داد این بود که پیش از اسلام در دامن تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشو و نما کرد.

مجاهد حدیث کرده گفت:

از جمله نعمتهای خداوند و کرامتهای او نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام این بود که قریش دچار قحطی سختی شدند، و ابوطالب مردی عیالمند بود که نان خور زیادی داشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عباس بن عبدالمطلب عموی خود که دارائی و ثروتش بیش از سایر بنی هاشم بود فرمود:

ای عباس نان خوران برادرت ابوطالب زیادند، و چنانچه می بینی مردم باین قحطی سخت دچار گشته اند بیا با هم به نزد او برویم و بوسیله ای نان خوران او را کم کنیم من یکی از پسران او را به نزد خود می برم و تو هم یکی را ببر؟

عباس بن عبدالمطلب این پیشنهاد را پذیرفت، و هر دو به نزد ابوطالب آمده و منظور خویش را اظهار کردند،

ابوطالب گفت:

عقیل را برای من بگذارید و برخی گویند:

گفت:

عقیل و طالب را برای من بگذارید و ما بقی را هر کدام خواهید ببرید. پس رسول خدا صلی

الله علیه و آله علی علیه السلام را برداشت و عباس نیز جعفر را برداشته و به خانه بردند. و بدین ترتیب علی علیه السلام در تمام موارد با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا هنگامی که آن بزرگوار به رسالت مبعوث شد پس علی بدو ایمان آورد و نبوتش را تصدیق کرده پیروی او را بر خود لازم شمرد.

جعفر نیز در خانه عباس بود تا هنگامی که اسلام اختیار کرده و از خانه عباس بیرون رفت.

ابن اسحاق گوید:

چون هنگام نماز می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی دره های شهر مکه می رفت و علی بن ابیطالب نیز در خفا و پنهانی از پدرش ابوطالب و سایر عموها و قریش به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و نمازهای خود را در آن جا می خواندند و چون شام می شد به خانه باز می گشتند. مدتی بر این منوال گذشت تا اینکه روزی هم چنان که آن دو مشغول نماز بودند ابوطالب سر رسید پس برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

ای برادرزاده این دین چیست که اختیار کرده ای؟

فرمود:

عمو جان این همان دین خدا و فرشتگان و پیمبران او است. و همان آئینی است که پدر ما ابراهیم آورده، خدای تعالی مرا بدان بسوی مردم فرستاده و تو ای عمو از دیگران بخیر خواهی و نصیحت من سزاوارتری و من خیر تو را خواسته و تو را به هدایت می خوانم و شایستگی تو نیز در اجابت دعوت و یاری و کمک به من بیش از دیگران است؟ ابوطالب گفت:

ای برادرزاده من نمی توانم از کیش پدران خود دست

بکشم ولی بدان که تا من زنده هستم از سوی من به تو بدی نخواهد رسید. (24) و گویند:

بعلی گفت:

ای فرزند این چه دینی است که تو برآنی؟

فرمود:

پدرجان به خدا و رسولش ایمان آورده و در آنچه از جانب خدا آورده او را تصدیق نموده و با او برای خدا نماز به جا آورم!

ابوطالب به او گفت:

ای فرزند بدان که او جز خیر و نیکی تو را نخواهد ملازم او باش (وبا این سخن او را به کار خویش دلگرم ساخت).

اسلام زید بن حارثه غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

دومین مردی که پس از علی بن ابیطالب علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با آن حضرت نماز خواند زید بن حارثه بود. و زید بن حارثه مردی از قبیله کلب است که حکیم بن حزام - برادرزاده خدیجه در سفری که از شام برمی گشت او را در زمره چند تن دیگر به صورت بردگی خریده بود و به مکه آورد - و زید در آن هنگام کودکی بود نابالغ - پس خدیجه به دیدن حکیم بن حزام آمد - و این در وقتی بود که به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمده بود –

حکیم بدو گفت:

عمه جان هر یک از این پسرها راکه می خواهی برای خود برگیر، خدیجه زید را انتخاب کرده از او گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله که زید را دید از خدیجه خواست تا او را بدان حضرت ببخشد، خدیجه نیز پذیرفته او را به آن حضرت بخشید پیغمبر اکرم نیز آزادش کرده پسر خود خواند، و این جریان قبل از بعثت بود. حارثه پدر زید

در فقدان فرزند خویش بسیار می گریست و بیتابی می کرد و اشعاری نیز در این باره گفت تا اینکه مطلع شد که او در مکه و در خدمت آن حضرت است پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد (تا او را به نزد خویش بازگرداند).

پیغمبر صلی الله علیه و آله بزید فرمود:

اگر می خواهی پیش ما بمان و اگر مایلی به نزد پدرت برو؟

زید گفت:

نزد شما می مانم، پس هم چنان در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا هنگامی که آن حضرت مبعوث به رسالت شد، زید بدان جناب ایمان آورده و چنانکه گفتیم دومین مردی بود که اسلام اختیار کرد و با آن حضرت نماز خواند. و هم چنان او را زید بن محمد می گفتند تا چون آیه کریمه نازل شد:

«... و خداوند پسر خوانده های شما را فرزندان شما قرار نداده ... و آنان را به نام پدرانشان بخوانید ...» (25)

زید گفت:

من پسر حارثه هستم و از آن پس او را زید بن حارثه گفتند.

اسلام ابوبکر و عبد الرحمن و زبیر و دیگران

ابن اسحاق گوید:

سپس ابوبکر بن ابی قحافه که نامش عتیق –

و به قول ابن هشام:

عبد الله - بود اسلام آورد. و او که مردی بازرگان و تجارت پیشه بود، و از طرفی انساب قریش را بهتر از دیگران می دانست با مردم انس و رفت و آمدی داشت، و پس از اینکه مسلمان شد اسلام خودرا اظهار کرده مردمی را نیز که با او سر و کار داشتند به این دین دعوت می نمود،

و گویند:

عبد الرحمن و عثمان و طلحه و زبیر و سعد به دعوت او مسلمان شدند.
(26) پس از این چند تن که

گفتیم مردان و زنان زیر به ترتیب مسلمان شدند:

ابو عبیده، ابو سلمه، ارقم، عثمان و قدامه و عبد الله - که هر سه پسران مظعون بن حبیب بودند - عبیده بن حارث، سعید بن زید و زنش:

فاطمه دختر خطاب – خواهر عمر - اسماء (ذات النطاقین) و عایشه دختران ابوبکر، خباب بن ارث، عمیر بن ابی وقاص - برادر سعد بن ابی وقاص -، عبدالله بن مسعود، مسعود بن القاری سلیط بن عمرو و برادرش حاطب بن عمرو، عیاش بن ابی ربیعه و زنش اسماء دختر سلامه، خنیس بن حذافه، عامر بن ربیعه، عبدالله بن جحش و برادرش ابو احمد بن جحش، جعفر بن ابیطالب و زنش اسماء بنت عمیس، حاطب بن حارث و زنش فاطمه دختر مجلل، حطاب بن حارث - برادر حاطب و زنش فکیهه دختر یسار، معمر بن حارث - برادر دیگر حاطب - سائب بن عثمان بن مظعون، مطلب بن ازهر و زنش رمله دختر ابی عوف، نحام - که نامش نعیم بن عبدالله بود عامر بن فهیره که یکی از بردگان سیاه پوست بود و ابوبکر او را خرید - خالد بن سعید و زنش:

امینه دختر خلف، حاطب بن عمرو، ابو حذیفه - و نامش مهشم بن عتبه است واقد بن عبدالله، خالد و عامر و عاقل و ایاس - که این هر چهار نفر فرزندان بکیر بن عَبْدُ یَالِیل بودند - عمار بن یاسر، صهیب بن سنان، که از قبیله نمر بن قاسط بود، و برخی گویند:

صهیب غلام عبدالله بن جدعان بوده،

و برخی دیگر گفته اند:

رومی بوده و او را از روم به مکه آورده بودند، و در حدیث است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

صهیب (در ایمان) پیشرو رو میان است.» (27) و این بود گفتار و عقیده یکی از قدیم ترین سیره نویسان که اواخر خلافت امویان و اوائل دوران خلافت عباسیان می زیسته، و از نظر اعتبار و اهمیت در آن پایه است که امثال بخاری و دیگران درباره اش «امیر المؤمنین در حدیث» و یا «امیر المحدثین» و یا «سید المحدثین» گفته اند (28) و یعقوبی - متوفای سال 292 هجری - در تاریخ خود گوید:

«و کان اول من اسلم خدیجه بنت خویلد من النساء و علی بن ابیطالب من الرجال، ثم زید بن حارثه، ثم ابوذر، و قیل ابی بکر قبل ابی ذر، ثم عمر بن عنبسه السلمی، ثم خالد بن سعید بن العاص، ثم سعد بن ابی وقاص، ثم عتبه بن غزوان، ثم خباب بن الارت، ثم مصعب بن عمیر، و روی عن عمرو بن عنبسه السلمی قال:

اتیت رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما بعث و بلغنی امره،

فقلت:

صف لی امرک فوصف لی امره و ما بعثه الله به،

فقلت:

هل یتبعک احد علی هذا؟

قال:

نعم امراه، و صبی و عبد - یرید خدیجه بنت خویلد، و علی بن ابیطالب و زید بن حارثه» (29).

و نخستین کسی که از جنس زنان اسلام آورد خدیجه بود و از مردان علی سپس زید بن حارثه و سپس ابوذر و برخی ابوبکر را پیش از ابوذر ذکر کرده اند، و سپس عمر بن عنبسه سلمی و آنگاه خالد بن سعید و پس از او سعد بن ابی وقاص، سپس عتبه بن غزوان و آنگاه خباب بن ارت و سپس مصعب بن عمیر و عمرو بن عنبسه

روایت کرده که گوید:

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد و من خبردار شدم به نزد او رفته عرض کردم:

ماجرای خود را برای من توصیف کن، و او داستان بعثت خود را برای من توصیف کرد و من پرسیدم:

آیا کسی در این ماموریت از تو پیروی کرده؟

فرمود:

آری، یک زن، و یک پسر و یک بنده.

و ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب گوید:

«اتفقوا علی ان خدیجه اول من آمن بالله و رسوله و صدقته فیما جاء به ثم علی بعدها» (30).

یعنی (علمای اسلام) اتفاق دارند که خدیجه نخستین کسی بود که به خدا و رسول او ایمان آورد و تصدیق او را کرد و پس از او علی بود. و ابن حجر عسقلانی متوفای سال 852 نیز از ابن عبد البر نقل کرده که علمای اسلام اجماع دارند بر اینکه علی علیه السلام نخستین کسی است که به سوی دو قبله نماز خواند ... (31) و ابو جعفر اسکافی معتزلی متوفای سال 240 در کتاب «النقض علی العثمانیه - گوید:

«قد روی الناس کافه افتخار علی بالسبق الی الاسلام، و ان النبی صلی الله علیه و آله استنبیء یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلثاء، و انه کان یقول:

صلیت قبل الناس سبع سنین، و انه ما زال یقول:

انا اول من اسلم و یفتخر بذلک ...» (32) - یعنی تمام مردم روایت کرده اند که علی علیه السلام به سبقت در اسلام مفتخر گردید، و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به نبوت رسید، و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد، و اینکه او می فرمود:

من هفت سال قبل

از مردم نماز گزاردم، و اینکه او پیوسته می گفت:

من نخستین مسلمان بودم و به این کار خود افتخار می کرد. و حاکم در کتاب مستدرک گوید:

«و لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابیطالب رضی الله عنه اولهم اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه». (33)

من مخالفی میان تاریخ نویسان سراغ ندارم که علی بن ابیطالب نخستین کسی است که مسلمان شده و اختلافی که هست در بلوغ او است. و طبری مورخ معروف در تاریخ خود به سندش از محمد بن سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گوید:

به پدرم گفتم:

آیا ابوبکر نخستین کسی بود که از میان شماها اسلام را اختیار کرد؟

وی در پاسخ من گفت:

«لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسین رجلا ...» (34)

نه !

و به راستی قبل از او بیش از پنجاه نفر مرد مسلمان شده بودند.

و از دانشمندان بزرگوار شیعه نیز ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

روایات مستفیض است در اینکه نخستین کسی که مسلمان شد علی علیه السلام بود و سپس به ترتیب خدیجه و جعفر و زید و ابوذر و عمرو بن عنبسه و خالد بن سعید بن عاص و سمیه مادر عمار و عبیده بن حارث، و حمزه و خباب بن ارت و سلمان و مقداد و عمار و عبدالله بن مسعود به همراه گروهی و سپس ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمان بن عوف و سعید بن زید و صهیب و بلال ... مسلمان شدند (35) و مرحوم شیخ مفید در کتاب الفصول المختاره گوید:

«اجتمعت الامه علی ان امیر المؤمنین علیه السلام اول ذکر اجاب رسول الله

صلی الله علیه و آله» ‹ (36) امت اسلامی اجماع کرده اند که امیر المؤمنین علی علیه السلام نخستین مردی بود که دعوت رسول خدا را اجابت کرد ... و از نویسندگان معاصر نیز هاشم معروف حسنی در کتاب سیره المصطفی گوید:

«لقد اتفق المورخون و المحدثون علی ان علیا علیه السلام اول الناس اسلاما و لکن اختلفوا فی سنه یوم اسلامه» (37) یعنی مورخان و محدثان اتفاق دارند بر اینکه علی علیه السلام نخستین مردمان بود در پذیرش اسلام ولی اختلاف در سن آن حضرت در روز پذیرش اسلام او دارند ...

سبقت اسلام علی علیه السلام و خدیجه و زید بن حارثه امری طبیعی بوده

با توجه به روایاتی که درباره تربیت علی علیه السلام درد امان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ورود آن حضرت به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله در کودکی - چنانچه در حدیث ابن اسحاق بود - به نظر می رسد که ایمان خدیجه و علی علیه السلام و زید بن حارثه که در نخستین روزهای بعثت در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، و هر سه آنها کمال علاقه را به آن حضرت داشته و شیفته کمالات و صداقت و درستی او بوده اند، امری طبیعی به نظر می رسد،

و به خصوص با توجه به اینکه علاقه آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله طرفینی بوده و همانگونه که آنها به بزرگ خانه و ولی نعمت خویش علاقه داشتند آن حضرت نیز نسبت به آنها علاقه مند بود، و به ویژه نسبت به علی علیه السلام و خدیجه، و کمتر حادثه و اتفاق کوچک یا بزرگی برای آن حضرت اتفاق می افتاد که همسر گرامی خود یعنی خدیجه، و

عموزاده و خانه زاد خود یعنی علی علیه السلام را که همچون فرزندی دلسوز و گوش به فرمان در کنار او زندگی می کرد در جریان آن حادثه قرار ندهد و درد دل خود و یا ماموریت خطیر و الهی خود را به آنها نگوید و اگر موظف به دعوت آنها بود از ایشان کتمان کند، و این مطلبی است که برای یک شخص مطلع و باخبر از تاریخ اسلام و سیره رسول اکرم پوشیده و مخفی نیست.

از این رو داستان سبقت ایمان خدیجه و علی علیه السلام وزید بن حارثه به آن حضرت امری طبیعی و عادی به نظر می رسد و نیازی به ذکر دلیل و برهان زیادی ندارد، و اما مسئله سبقت ایمان دیگران - که ارتباطی نزدیکتر به آن حضرت نداشتند – نیاز به ذکر دلیل و اقامه برهان دارد، و بدین ترتیب ما در اینجا نیازی به اتلاف وقت و تحقیق بیشتری نداریم.

و به نظر نگارنده همین مقدار برای اثبات مطلب از نظر علما و دانشمندان و سیره نویسان کافی است و بهتر است اکنون به سراغ مطلب دیگری برویم و وقت شریف خود و شما را برای ذکر روایات و سخنان مخالف که تعداد اندکی هم بیشتر نیست، و راویان و گویندگان آنها نیز عموما کسانی هستند که عداوت و دشمنیشان با علویون و خاندان امیر المؤمنین، آشکار بود و غرض ورزی و ساختگی و جعلی بودن آنها برای اهل روایت و حدیث روشن است نگیریم، و برای صدق مدعای ما خوب است به همان کتاب الفصول المختاره شیخ مفید که آن روایات و سخنان را دقیقا یکی پس از دیگری

موشکافی و بررسی کرده است مراجعه نمائید. (38)

تحقیقی درباره روایات «صلیت قبل الناس بسبع سنین»

و امثال آن ... در چند حدیث که از طریق شیعه و اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده آمده است که آن حضرت فرمود:

«... و لقد صلیت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنین، و انا اول من صلی معه» (39) یعنی - ... و به راستی که من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز خواندم، و من نخستین کسی بودم که با او نماز خواندند.

و در پاره ای از این روایات به جای «سبع سنین» «تسع سنین» ذکر شده، مانند روایت خصائص نسائی که متن آن این گونه است:

«ما اعرف احدا من هذه الامه عبدالله بعد نبینا غیری، عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامه تسع سنین» (40) یعنی - سراغ ندارم احدی از این امت را پس از پیامبران که خدا را پرستش و عبادت کرده باشد جز خودم که نه سال خدای را عبادت و پرستش کردم پیش از آنکه احدی از این امت او را پرستش و عبادت کند. و در برخی از روایات نیز «خمس سنین» و یا «ثلاث سنین» ذکر شده (41) و با توجه به روایاتی که پیش از این درباره اسلام خدیجه علیها السلام و زید بن حارثه و ابوذر و برخی دیگر ذکر شد که آنها همان روزهای نخست به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند لازم است برای این روایات معنای دیگری غیر از آنچه از ظاهر این روایات استفاده می شود پیدا کرد، زیرا همین اشکال سبب شده تا برخی از مورخان اهل سنت در صدد انکار

این گونه احادیث برآیند چنانچه ابن کثیر شامی در کتاب سیره النبویه پس از آنکه حدیث زیر را از ابن جریر طبری و ابن ماجه به سندشان از عباد بن عبدالله نقل می کند که گفته است:

از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«انا عبدالله و اخو رسوله، و انا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی الاکاذب مفتر، صلیت قبل الناس بسبع سنین». - یعنی منم بنده خدا و برادر پیامبر خدا، و منم صدیق اکبر، و کسی پس از من این ادعا را نکند جز دروغگوی تهمت زن، و من پیش از مردم نماز گذاردم به هفت سال ... ابن کثیر در اینجا نخست در سند حدیث خدشه کرده و پس از آن نیز گفته است:

و این حدیث بهر صورت قابل قبول نیست و علی بن ابیطالب رضی الله عنه آن را نمی گوید، و چگونه ممکن است هفت سال قبل از مردم نماز خوانده باشد، و این مطلب اصلا متصور نیست. (42) و نظیر همین تعجب و انکار از ذهبی در تلخیص مستدرک ج 3 ص 112 نقل شده است. و از این رو لازم است در این باره تحقیق بیشتری بشود، تا چنین تصوری برای دیگران پیش نیاید. و وجوهی که در تفسیر و معنای این روایات گفته شده یا می توان گفت بدین شرح است:

1 - وجه اول - وجهی است که مرحوم علی بن عیسی اربلی در کتاب شریف کشف الغمه پس از نقل حدیثی در این باره از زید بن ارقم از خوارزمی نقل کرده که گفته است: بر فرض صحت این حدیث معنای آن این نیست که قبل از همه مردم، بلکه منظور

قبل از مردمانی است که اسلام آنها در سالهای آخر بعثت در مکه انجام گردیده نه آنکه هفت سال قبل از افرادی مانند عبد الرحمن بن عوف و عثمان و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر نماز خوانده است، زیرا فاصله میان اسلام آنها و اسلام علی علیه السلام نزد همه سیره نویسان و مورخین به این مقدار نبوده ... (43) ولی برای خواننده محترم این پاسخ قانع کننده نیست، زیرا در بسیاری از این احادیث این گونه بود که فرموده:

«قبل ان یصلی احد» یا به این تعبیر که «قبل ان یعبده احد». و پر واضح است که این توجیه با متن این گونه روایات مخالف است.

2 - وجه دوم وجهی است که مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر ذکر کرده و فرموده است:

اما روایات «ثلاث سنین» یعنی روایات سه سال شاید منظور فاصله آغاز دعوت تا اظهار دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که بر طبق تواریخ سه سال بوده. و اما روایات «خمس سنین» یعنی روایات پنج سال نیز شاید منظور همان سه سال نخست به اضافه دو سال فاصله فترت وحی الهی یعنی فاصله میان نزول آیه «اقرء باسم ربک» و نزول سوره «یا ایها المدثر» بوده است ... و اما روایات «سبع سنین» یعنی هفت سال - که بیشتر از سایر روایات نقل شده و از نظر سند نیز اعتبار بیشتری هم دارد شاید منظور از آنها فاصله میان آغاز دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا فرض نماز واجب بوده، زیرا اختلافی نیست در اینکه نماز در شب معراج فرض شد، و آن

شب نیز - چنانچه محمد بن شهاب زهری گفته - سه سال قبل از هجرت بوده و توقف آن حضرت نیز در مکه ده سال بوده ... (44)

نگارنده گوید:

آنچه مرحوم علامه امینی فرموده روی این احتمال است که این روایات را حمل بر ظاهر آنها کنیم، و با توجه به روایات دیگری نیز که در این باره آمده است بعید هم نیست که سه سال و یا هفت سال رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خود را آشکار نفرموده و کسی هم جز علی علیه السلام از مردان با آن حضرت نماز نخوانده است، و آنچه مرحوم اربلی از خوارزمی نقل کرده بود استبعادی بیش نیست، و با توجه به روایاتی که ذیلا میخوانید به مقدار زیادی از این استبعاد هم کاسته خواهد شدو میتواند مورد پذیرش و قبول قرار گیرد.

البته با این توضیح که لفظ «تسع سنین» در یکی دو روایت بیشتر ذکر نشده و در بیشتر روایات لفظ «سبع» ذکر شده که به نظر نگارنده به احتمال قوی، لفظ «تسع» تصحیف همان «سبع» است، و نظیر این تصحیفها در روایات زیاد دیده شده است که به خاطر شباهت دو لفظ در هنگام کتابت - به خصوص با توجه به اینکه خط قدیم خط کوفی بوده و نقطه و اعراب نداشته - با یکدیگر اشتباه شده و به دست کاتبان و استنساخ کنندگان این گونه اشتباهات رخ میداده، و از این رو محور بحث همان روایاتی است که لفظ «سبع» در آنها آمده.

تاریخ 3

قسمت اول

آغاز دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله

برخی از سیره نویسان دوران دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را درچهار مرحله ذکر کرده اند:

مرحله اول

- مرحله دعوت سری و مخفیانه (و به قول امروزیها زیر زمینی) که سه سال یا پنج سال طول کشید.

مرحله دوم - دعوت آشکارای زبانی و تبلیغی بدون درگیری مسلحانه و جنگ و خونریزی که این مرحله نیز تا زمان هجرت به مدینه طول کشید. مرحله سوم - دعوت آشکارا همراه با جنگ دفاعی و مبارزه مسلحانه با متجاوزان بحریم اسلام و مراکز اسلامی و یا توطئه گران ... که این مرحله نیز تا صلح حدیبیه ادامه داشت. مرحله چهارم - دعوت آشکارا توام با مبارزه مسلحانه بر ضد همه کسانی که مانعی در راه پیشرفت اسلام در جهان ایجاد کرده اعم از مشرکین جزیره العرب و ملحدان و دیگران ... که تا پایان عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه داشت و حکم جهاد نیز بر این پایه مستقر گردید ... که این را می توان جنگ تهاجمی نامید. و به نظر ما این مرحله بندی با این خصوصیات زمانی شاید خیلی دقیق و حساب شده نباشد و با پاره ای از روایات نیز هم آهنگ نباشد، اما اصل مراحل چهارگانه دعوت و تقسیم بندی آن ظاهرا صحیح به نظر میرسد و ما نیز بخواست خدای تعالی روی همین تقسیم بندی بحث خود را دنبال می کنیم:

مرحله دعوت سری و مخفیانه

این مرحله همان مرحله و دورانی است که پیامبر گرامی اسلام ناچار بود دعوت خود را در خفا و سری انجام دهد، و البته این کار نه از روی ترس از دشمنان و خوف از جان خود بود بلکه روی الهام الهی و از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله میخواست در شیوه دعوت و

قیام و نهضت خود گذشته از اتکال و اعتماد بر امدادهای غیبی و کمکهای الهی از وسائل طبیعی و جریانات عادی نیز بهره گیرد، و بیهوده خود و یاران اندک و انگشت شمار خود را که بدو ایمان آورده بودند در معرض خطر قرار ندهد، و برای آئین جهانی خود زمینه ای از نظر عده و عده و بلکه از نظر آمادگی روحی خود آن حضرت و یارانش زمینه را فراهم سازد، و در فرصت مناسب دعوت خود را علنی وآشکار سازد ...

و یا جهات دیگری که برخی برای این مرحله و علت آن ذکر کرده و درباره آن قلم فرسائی نموده اند که چندان قابل ذکر نیست، و البته در مدت این مرحله در روایات اختلافی دیده میشود و مشهور آن است که این مرحله سه سال طول کشید، و در پاره ای از روایات نیز مدت آن پنج سال ذکر شده (1) ولی مشهور همان سه سال است، گرچه برخی با توجه به ترتیب نزول آیات و سوره های قرآنی آن مدت را نیز بعید دانسته اند.

کسانی که در این مدت ایمان آوردند

ابن اسحاق در کتاب سیره خود حدود پنجاه نفر مرد و زن را نام می برد که در این مدت مسلمان شدند پس از زید بن حارثه و ابوبکر که در میان آنها نام ابوذر و زبیر و طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و همسرش فاطمه دختر خطاب و خباب بن ارت و عبد الله بن مسعود و جعفر بن ابیطالب و همسرش اسماء بنت عمیس و عمار بن یاسر به چشم میخورد ... و در این میان روایتی نقل

می کند به این مضمون که هنگامی که ابوبکر ایمان آورد چون مرد تاجر و خوش خلقی بود و مردم با او الفت و انس داشتند چنانچه به من رسیده (فیما بلغنی) پنج نفر به دست او ایمان آوردند که عبارت بودند از زبیر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف، و ابوبکر آنها را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و خدمت آن حضرت معرفی کرد (2). ولی همان گونه که ابن اسحاق به طور تردید این روایت را نقل کرده و با تعبیر «فیما بلغنی» ضمانت صحت آن را از خود سلب کرده با توجه به روایات دیگری که درباره اسلام زبیر و سعد بن ابی وقاص و طلحه رسیده که اسلام آنها به طور جداگانه و بدون ارتباط با ابوبکر نقل شده منافات دارد ... (3)

داستان اسلام ابوذر غفاری

و از جمله کسانی که در این مرحله از مراحل دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورده ابوذر غفاری است که بنا بگفته برخی از علمای اهل سنت چهارمین نفر و به گفته دیگران پنجمین شخصی است (4) که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و مسلمان شده است، و چنانچه برخی گفته اند:

وی سالها قبل از اسلام بت پرست بوده و بتی داشته به نام «مناه» که همان بت قبیله اش «بنی غفار» بوده روزی برای بت خود مقداری شیر آورد و در کنار او گذارد و خود به کناری رفت تا بنگرد که «مناه» با آن شیر چه می کند و در این هنگام مشاهده کرد که روباهی بیامد و

شیر را خورد و سپس به کنار بت «مناه» آمد و پای خود را بلند کرده و بر آن بت بول کرده و رفت!.. -دیدن این منظره ابوذر را به فکر فرو برد و وجدان خفته توحیدی او را بیدار کرده به خود آمد و با خود گفت:

این بتی که به این اندازه ناتوان و مفلوک است که روباهی میتواند غذای او را بخوردو این جرات و جسارت را نسبت به او روا دارد که بر سر و روی او بول کند چگونه می تواند معبود من باشد و دفع زیان و ضرر از من و انسانهای دیگر بکند و همین سبب شد تا او دست از بت پرستی برداشته و به خدای جهان ایمان آورد و اشعار زیر را نیز در همین باره گفت:

ارب یبول الثعلبان براسه

لقد ذل من بالت علیه الثعالب

فلو کان ربا کان یمنع نفسه

و لا خیر فی رب ناته المطالب

برئت من الاصنام فالکل باطل

و آمنت بالله الذی هو غالب

و پس از سرودن این اشعار به دنبال حنفای زمان خود رفت و سالها قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست از بت پرستی برداشت و در زمره حنفای زمان خود در آمد. (5) و بلکه بر طبق پاره ای از روایات وی قبل از ظهور اسلام و بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز میخواند، و چون از او پرسیدند به کدام جهت نماز میخواندی؟

پاسخ داد:

«حیث وجهنی الله» بدان سو که خداوند مرا بدان سو متوجه میکرد (6)! و هم چنان بود تا وقتی که به او خبر ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و

به مکه آمده و به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد. و البته داستان اسلام او بدو صورت نقل شده که یکی را مرحوم صدوق در امالی و کلینی (ره) در روضه و ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده اند و دیگری را دانشمندان اهل سنت و ارباب تراجم حدیث کرده اند مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب در باب معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن بخش از معجزات آن حضرت که مربوط به تکلم حیوانات و سخن گفتن آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگران بوده حدیث را به طور مرسل از ابی سعید خدری روایت کرده و ظاهرا آن را از طریق اهل سنت روایت نموده ولی مرحوم صدوق و کلینی (ره) با شرح بیشتری نظیر آن را با سند خود از طریق شیعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که ترجمه حدیث روضه کافی - که سالهای قبل با ترجمه نگارنده به چاپ رسیده - چنین است:

مردی از امام صادق روایت کند (7) که فرمود:

آیا جریان مسلمان شدن سلمان و ابوذر را برای شما باز نگویم؟

آن مرد گستاخی و بی ادبی کرده گفت:

اما جریان اسلام سلمان را دانسته ام ولی کیفیت اسلام ابی ذر را برای من باز گوئید.

فرمود:

همانا ابا ذر در دره «مر» (دره ای است دریک منزلی مکه) گوسفند می چرانید که گرگی از سمت راست گوسفندانش بدانها حمله کرد، ابوذر با چوبه دستی خود گرگ را دور کرد، آن گرگ از سمت چپ آمد ابوذر دوباره او را براند سپس بدان گرگ گفت:

من گرگی پلیدتر و بدتر از تو

ندیدم، گرگ به سخن آمده گفت:

بدتر از من - به خدا - مردم مکه هستند که خدای عز و جل پیغمبری به سوی ایشان فرستاده و آنها او را تکذیب کرده دشنامش می دهند (8). این سخن در گوش ابوذر نشست و به زنش گفت:

خورجین و مشک آب و عصای مرا بیاور، و سپس با پای پیاده راه مکه را در پیش گرفت تا تحقیقی درباره خبری که گرگ داده بود بنماید، و همچنان بیامد تا در وقت گرما وارد شهر مکه شد، و چون خسته و کوفته شده بود سر چاه زمزم آمد و دلو را در چاه انداخت (به جای آب) شیر بیرون آمد، با خود گفت:

این جریان - به خدا سوگند - مرا بدانچه گرگ گفته است راهنمائی میکند و می فهماند که آنچه را من بدنبالش آمده ام بحق و درست است.

شیر را نوشید و به گوشه مسجد آمد، در آنجا جمعی از قریش را دید که دور هم حلقه زده و همانطور که گرگ گفته بود به پیغمبر صلی الله علیه و آله دشنام میدهند، و همچنان از آن حضرت سخن کرده و دشنام دادند تا وقتی که در آخر روز ابوطالب از مسجد در آمد، همینکه او را دیدند به یکدیگر گفتند:

از سخن خودداری کنید که عمویش آمد. آنها دست کشیدند و ابوطالب به نزد آنها آمد و با آنها به گفتگو پرداخت تا روز به آخر رسید سپس از جا برخاست،

ابو ذر گوید:

من هم با او برخاستم و بدنبالش رفتم، ابوطالب رو به من کرده و گفت:

حاجتت را بگو،

گفتم:

این پیغمبری را که در میان شما مبعوث شده (میخواهم)!

گفت:

با او چه کار

داری؟

گفتم:

میخواهم بدو ایمان آورم و او را تصدیق کنم و خود را در اختیار او گذارم که هر دستوری به من دهد اطاعت کنم،

ابوطالب فرمود:

راستی این کار را میکنی؟

گفتم:

آری.

فرمود:

فردا همین وقت نزد من بیا تا تو را نزد او ببرم.

ابوذر گوید:

آن شب را در مسجد خوابیدم، و چون روز دیگر شد دو باره نزد قریش رفتم و آنان همچنان سخن از پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده و به او دشنام دادند تا ابوطالب نمودار شدو چون او را بدیدند به یکدیگر گفتند:

خودداری کنید که عمویش آمد، و آنها خودداری کردند، ابوطالب با آنها به گفتگو پرداخت تا وقتی که از جا برخاست و من بدنبالش رفتم و بر او سلام کردم،

فرمود:

حاجتت را بگو،

گفتم:

این پیغمبری که در میان شما مبعوث شده میخواهم،

فرمود:

با او چه کار داری؟

گفتم:

میخواهم بدو ایمان آورم و تصدیقش کنم و خود را در اختیار او گذارم که هر دستوری به من بدهد اطاعت کنم،

فرمود:

تو این کار را میکنی؟

گفتم:

آری، فرمود:

همراه من بیا، من به دنبال او رفتم و آن جناب مرا به خانه ای برد که حمزه علیه السلام در آن بود، من بر او سلام کردم و نشستم حمزه گفت:

حاجتت چیست؟

گفتم:

این پیغمبری را که در میان شما مبعوث گشته میخواهم،

فرمود:

با او چه کار داری؟

گفتم:

میخواهم بدو ایمان آورده تصدیقش کنم و خود را در اختیار او گذارم که هر دستوری به من بدهد اطاعت کنم،

فرمود:

گواهی دهی که معبودی جز خدای یگانه نیست، و به اینکه محمد رسول خدا است؟

گوید:

من شهادتین را گفتم.

پس حمزه مرا به خانه ای که جعفر علیه السلام در آن بود برد، من بدو سلام کردم و نشستم،

جعفر به من گفت:

چه

حاجتی داری؟

گفتم:

این پیغمبری را که در میان شما مبعوث شده میخواهم،

فرمود:

با او چه کار داری گفتم:

میخواهم بدو ایمان آورم و تصدیقش کنم و خود را در اختیار او گذارم تا هر فرمانی دهد انجام دهم،

فرمود:

گواهی ده که نیست معبودی جز خدای یگانه ای که شریک ندارد واینکه محمد بنده و رسول او است.

گوید:

من گواهی دادم و جعفر مرا به خانه ای برد که علی علیه السلام در آن بود من سلام کرده نشستم فرمود:

چه حاجتی داری؟

گفتم:

این پیغمبری که در میان شما مبعوث گشته میخواهم،

فرمود:

چه کاری با او داری؟

گفتم:

میخواهم بدو ایمان آورم و تصدیقش کنم و خود رادر اختیار او گذارم تا هر فرمانی دهد فرمان برم،

فرمود:

گواهی دهی که معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد رسول خدا است، من گواهی دادم و علی علیه السلام مرا به خانه ای برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن خانه بود، پس سلام کرده نشستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

چه حاجتی داری؟

عرض کردم:

این پیغمبری را که در میان شما مبعوث گشته میخواهم،

فرمود:

با او چه کاری داری؟

گفتم:

میخواهم بدو ایمان آورم و تصدیقش کنم و هر دستوری به من دهد انجام دهم،

فرمود:

گواهی دهی که معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد رسول خدا است،

گفتم:

گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست، و محمد رسول خدا است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

ای اباذر به سوی بلاد خویش بازگرد که عموزاده ات از دنیا رفته و هیچ وارثی جز تو ندارد، پس مال او را برگیر و پیش خانواده ات بمان تا کار ما آشکار و ظاهر گردد ابوذر بازگشت و آن

مال را برگرفت و پیش خانواده اش ماند تا کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشکار گردید. امام صادق علیه السلام فرمود:

این بود سرگذشت ابوذر و اسلام او، و اما داستان سلمان را که شنیده ای (9). و اما صورتی که دانشمندان اهل سنت مانند بخاری و مسلم در کتاب صحیح خود و دیگران با مختصر اختلافی از ابن عباس نقل کرده اند و ما ترجمه یکی از آنها را انتخاب کرده ایم بدینگونه است که گوید:

چون خبر ظهور پیامبری در مکه به اطلاع ابوذر رسید برادرش را فرستاده بدو گفت: برای تحقیق به مکه برو و خبر این مرد را وآنچه درباره او شنیدی به من گزارش کن ... وی به مکه آمد و خبری از آن حضرت گرفت و سپس بازگشته به ابوذر گفت:

او مردی است که مردم را امر به معروف و نهی از منکر می کند و به مکارم اخلاق دستور میدهد.

ابوذر گفت:

خواسته مرا انجام ندادی ! ... و به دنبال این سخن ظرف آبی و توشه راهی برداشته و خود به مکه آمد ولی احتیاط کرد پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را شخصا دیدار کند و خواسته خویش را بکسی اظهار کند، به همین منظور آن روز را تا شب در مسجد الحرام گذراند و چون پاسی از شب گذشت علی علیه السلام در آن شب او را دیدار کرده فرمود:

از کدام قبیله هستی؟

پاسخ داد:

مردی از بنی غفار هستم.

علی علیه السلام بدو فرمود:

برخیز و به خانه خود بیا !

و بدین ترتیب علی علیه السلام در آن شب او را به خانه خود برد و از وی پذیرائی کرد

ولی هیچکدام سخن دیگری با هم نگفتند. آن شب گذشت و روز دیگر را نیز ابوذر تا غروب به جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذراند. ولی آن حضرت را دیدار نکرد و از کسی هم سئوالی نکرد و چون شب شد به جای شب گذشته خود در مسجد رفت و دو باره علی علیه السلام بدو برخورد و فرمود:

هنوز جائی پیدا نکرده ای! و به دنبال آن مانند شب گذشته او را به خانه برد و از او پذیرائی کرد و هیچکدام با یکدیگر سخنی نگفتند، و شب سوم نیز به همین ترتیب گذشت و چون روز سوم شد ابو ذر به علی علیه السلام عرض کرد:

اگر منظور خود را از آمدن به شهر مکه اظهار کنم قول میدهی آن را مکتوم و پنهان داری؟ و علی علیه السلام این قول را به او داد و ابوذر اظهار داشت:

آمده ام تا ازین پیامبری که مبعوث شده است اطلاعی پیدا کنم، و قبلا نیز برادرم را فرستادم ولی خبر صحیح و کاملی برای من نیاورد و از این رو ناچار شدم خودم بدین منظور آمده ام!

علی علیه السلام بدو فرمود:

امروز به دنبال من بیا، و هر کجا که من احساس خطری برای تو کردم می ایستم و همانند کسی که آب میریزم به سوی تو باز میگردم، و اگر کسی را ندیدم (و خطری احساس نکردم) هم چنان میروم و تو نیز دنبال سر من بیا تا بهر خانه ای که وارد شدم تو هم وارد شو! ابوذر به دنبال علی علیه السلام رفت تا به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و هدف

خود را از ورود به مکه و تشرف خدمت آن حضرت ابراز کرده و مسلمان شد،

و آنگاه عرض کرد:

ای رسول خدا اکنون چه دستوری به من میدهی؟

فرمود:

به نزد قوم خود باز گرد تا خبر من به تو برسد!

ابو ذر عرض کرد:

به خدائی که جان من در دست او است باز نگردم تا این که دین اسلام را آشکارا در مسجد به مردم مکه ابلاغ کنم! این را گفت و به مسجد آمده با صدای بلند فریاد زد:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله»

مشرکان که این فریاد را شنیدند گفتند:

این مرد از دین بیرون رفته! و به دنبال این گفتار بر سر او ریخته آنقدر او را زدند که بیهوش شد، در این وقت عباس بن عبد المطلب نزدیک آمد و خود را بر روی ابوذر انداخت و گفت:

شما که این مرد را کشتید! شما مردمانی تاجر پیشه هستید و راه تجارت شما از میان قبیله غفار می گذرد و کاری میکنید که قبیله غفار راه کاروانهای شما را نا امن کنند! و بدین ترتیب از ابوذر دست برداشتند، و روز دیگر هم ابوذر همین کار را کرد و مشرکین مانند روز گذشته او را زدند و با وساطت عباس از او دست برداشتند (10). نگارنده گوید:

با توجه به سبقت ابوذر در اسلام، و آمدن او به مکه در مرحله تبلیغ سری اسلام همانگونه که از این روایات ظاهر میشود به نظر میرسد رسیدن خبر ظهور پیامبر اسلام در مکه به ابوذر از طریق غیر عادی و به صورت خارق العاده بوده و همانگونه که در روایات شیعه بود، و بدان گونه

نبوده که به سادگی خبر ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبیله بنی غفار در بادیه های مکه رسیده باشد و او نیز به جستجوی آن حضرت به مکه آمده باشد، والله العالم.

پی نوشتها

1 - بحار الانوار ج 18 ص 177 - 179 - 188 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 14، سیره ابن اسحاق ص 126.

2 - سیره ابن اسحاق ص 121.

3 - برای اطلاع بیشتر به کتاب الصحیح من السیره ج 1 ص 254 به بعد مراجعه نمائید.

4 - الاصابه ج 4 ص 64 و الاستیعاب (حاشیه الاصابه) ص 62 و طبقات ابن سعد ج 4 ص 224 اسد الغابه ج 5 ص 186.

5 - سیره المصطفی هاشم معروف ص 136، و البته این اشعار به شخص دیگری هم به نام غاوی بن عبد ربه سلمی نسبت داده شده که ما در شماره 55 در ضمن داستان حنفاء سرگذشت او را نقل کرده ایم.

6 - الغدیر ج 8 ص 308.

7 - و در روایت امالی صدوق (ره) سند حدیث به ابو بصیر می رسد که او از امام صادق علیه السلام روایت کرده.

8 - و عبارت مناقب این گونه است:

«وا عجب من ذلک رسول الله بین الحرتین فی النخلات یحدث الناس بما خلا و یحدثهم بما هو آت و انت تتبع غنمک؟ !».

9 - روضه کافی (مترجم) ج 2 ص 123 - 126 مناقب ج 1 ص 99 و امالی صدوق ص 287 و ضمنا داستان اسلام سلمان را نیز انشاء الله تعالی در جای خود ذکر خواهیم کرد.

10 - الطبقات الكبرى ج 4 ص 224. الاصابه و الاستيعاب ج 4 ص 63 و اسد

الغابه ج 5 ص 187.

قسمت دوم

مسلمانان صدر اسلام

شکنجه های سختی که مسلمانان در راه اسلام متحمل شدند و منجر به شهادت برخی از آنان گردید.

همانگونه که در روایت ابن اسحاق خواندید، جمعی از بزرگان و صحابه معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان مرحله نخست و سالهای اول بعثت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند که اسامی عده ای از آنان ذکر شد و چون برخی از ایشان در این راه شکنجه های سخت و مشکلات طاقت فرسائی را متحمل شدند، و بدین ترتیب توانستند حقائق اسلام را به نسلهای بعد از خود که ما نیز از آن جمله هستیم منتقل سازند، و از این طریق حقوق زیادی بر ما و همه مسلمانان دارند.

لازم است در اینجا شرح حال چندتن از آنان و سرگذشت دلخراششان را ذکر کنیم، باشد تا از این طریق شمه ای از حقوق زیادی را که بر گردن ما دارند ادا کرده باشیم:

و قبل از ورود در اصل بحث باید این نکته را تذکر دهیم که افراد تازه مسلمانی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان می آوردند دو دسته بودند:

دسته اول:

کسانی بودند که از قبائل معروف و سرشناس مکه بودند مانند قبیله بنی هاشم و بنی زهره و بنی مخزوم و بنی امیه و بنی تیم و دیگران ... که از این جمله می توان نام علی علیه السلام از قبیله بنی هاشم - و سعید بن زید از بنی عدی و سعد بن ابی وقاص از بنی زهره - و عیاش بن ابی ربیعه را از بنی مخزوم - نام برد ...

دسته دوم:

آنهائی بودند که از قبائل

مزبور نبودند بلکه جزء مهاجرین و آوارگان از شهرهای دیگر و یا قبائل دور دست بادیه نشین بودند که از شهرها و یا مناطق خود روی احتیاج و نیازی که داشتند به مکه آمده و تدریجا در مکه سکونت اختیار کرده و مانده بودند، و یا به صورت برده به مکه آورده شده بودند و از آنجا که در زندگی های قبیلگی و عشایری مکه - به خصوص در آن زمان و بافت مخصوصی که زندگی آنها داشت هر کس که می خواست در آن شهر سکونت کند ناچار بود خود را به یکی از قبائل سرشناس مکه وابسته کرده و به صورت حلیف و هم پیمان ایشان در آید تا در مواقع نیاز از نفوذ آن قبیله برای احقاق حق خویش استفاده کند، که از این دسته نیز می توان نام عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه را ذکر کرد که جزء مهاجرینی بودند که از یمن یا شهرهای دیگر به مکه آمده بودند و با بنی مخزوم هم پیمان شده بودند، و یا عبدالله بن مسعود که اهل بادیه بود و در مکه حلیف بنی زهره بود و پدرش مسعود در زمان جاهلیت در پیمان بنی زهره در آمده بود ... و یا مانند بلال که به صورت برده در شهر مکه زندگی می کرد و بنا به قولی خباب بن الارت - که او نیز برده زنی بود به نام ام انمار که آن زن نیز از حلفاء وهم پیمانان بنی زهره بود ... و بیشترین شکنجه ها را این دسته دوم متحمل می شدند زیرا دسته اول تحت حمایت سران قبیله و نزدیکان خود بودند و روی

عادات و سنن قبیلگی هر یک از افراد قبیله که مورد تعرض فردی از قبائل دیگر قرار می گرفت، افراد قبیله خود را ملزم و موظف می دانستند که رفع تعرض از فرد قبیله خود بنمایند اگر چه به خونریزی و جنگ میان دو قبیله منجر گردد، که تاریخ اعراب زمان جاهلیت نمونه های زیادی از این قبیل جنگها دارد که به خاطر یک اهانت کوچک و یا یک مشاجره لفظی میان دو نفر دو قبیله بجان یکدیگر افتاده و سالها و بلکه قرنها میان آنها جنگ و خونریزی وجود داشته است.

اما دسته دوم از آنجا که از چنین حمایت زیادی برخوردار نبودند، و حلیف بودن با یک قبیله به این مقدار تعهد را برای آن قبیله به دنبال نداشت که به خاطر وابستگان خود جان و مال و ناموس خود را به مخاطره بیندازند و بیشتر اوقات حمایت ها از دائره لفظ و احیانا پرداخت دیه مقتول و فدیه اسیر و این گونه امور تجاوز نمی کرد، از این رو وقتی مورد تعرض قبائل و به خصوص بزرگان آنها قرار می گرفتند مانند ابوجهل که بزرگ قبیله بنی مخزوم بود و یا ابوسفیان و عتبه و شیبه که از بزرگان بنی امیه بودند قبائل دیگر حاضر نبودند برای دفاع و حمایت آنها جان خود و اهل قبیله را به مخاطره بیندازند، و از این رو این گونه افراد در صدر اسلام به خصوص آنها که زودتر از دیگران مسلمان شده بودند سخت ترین شکنجه ها را متحمل شده و حتی برخی از آنان زیر شکنجه به شهادت رسیدند که نمونه ای از آنها را ذیلا خواهید خواند ... البته دسته اول نیز چنان

نبود که از شکنجه مشرکان آسوده باشند، زیرا بسیاری از آنان نیز مورد شکنجه نزدیکان خود و یا رؤسای قبائل خود قرار می گرفتند، و برای امثال ابوجهل و ابوسفیان - و حتی خود عمر بن خطاب پیش از آنکه مسلمان شود این مطلب به صورت شغل و وظیفه ای در آمده بود که مراقب باشند و پیوسته به وسیله افراد قبیله در تفحص و جستجو باشند تا اگر مرد و یا زنی از افراد قبیله، دین اسلام را پذیرفته و به گفته آنها در زمره «صباه» و از دین بیرون رفتگان در آمده هر چه زودتر او را طلبیده و اگر شد از راه نصیحت و مذاکره و اگر نشد از طریق شکنجه و فشار او را به آئین خود باز گردانده و از پیشرفت اسلام و نفوذ آن در قبیله جلوگیری کنند ... که این ماجرا نیز نمونه های زیادی دارد، و شاید در خلال بحثهای آینده – به خواست خدای تعالی نمونه هائی از آن را برای شما ذکر کنیم.

و روی هم رفته مسلمانانی که در مرحله نخست به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند بیشترین و سخت ترین شکنجه ها را درراه اسلام دیدند به طوری که بر طبق روایتی که سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس روایت کرده گوید:

به ابن عباس گفتم:

آیا مشرکان به این اندازه مسلمانان را تحت شکنجه قرار می دادند که آنها ناچار شوند از دین خود دست بردارند؟

«فقال:

نعم و الله ان کانوا لیضربون احدهم و یجیعونه و یعطشونه حتی ما یقدران یستوی جالسا من شده الضر الذی به حتی انه لیعطیهم ما سئلوه من الفتنه،

و حتی یقولوا له:

اللات و

العزی الهک من دون الله؟

فیقول:

نعم و حتی ان الجعل لیمر بهم فیقولون له هذا الجعل الهک من دون الله فیقول:

نعم، افتداءلما یبلغون من جهده» (1).

گفت:

آری به خدا سوگند آنقدر آنها را می زدند و گرسنگی و تشنگی می دادند که از شدت ناراحتی قدرت نشستن نداشتند و در آن وقت بود که ناچار می شدند آنچه را آنها می خواستند بگویند، و تا آنجا که بدانها می گفتند:

لات و عزی خدای شما است و آنها می گفتند:

آری، و تا آنجا که «جعل» (سرگین غلطان) بر آنها می گذشت و بدانها می گفتند:

این جعل خدای شما است؟

و آنها به ناچار برای اینکه از شکنجه راحت شوند می گفتند:

آری! و اکنون نام برخی از این بزرگان و ماجرای جانگدازشان را بشنوید:

عمار و پدر و مادرش:

یاسر و سمیه

مؤلف کتاب سیره المصطفی می نویسد:

(2) زمان اسلام ابوذر و عمار بن یاسر به یکدیگر نزدیک بود و هر دوی آنها در همان روزهای نخست و آغاز دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی روزهای پنهانی دعوت در خانه ارقم بن ابی ارقم (3) به آن حضرت ایمان آوردند. و آن روزهائی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروان خود را به صبر و بردباری در برابر آزار مشرکان دعوت می فرمود.

و سپس در شرح حال عمار و پدر و مادرش می نویسد:

وی در اصل اهل یمن بود که پدرش یاسر بن عامر با دو برادرش حارث و مالک - پسران دیگر عامر - به دنبال برادر گمشده دیگرشان که خبری از وی نداشتند به مکه آمدند ولی او را نیافته و حارث و مالک باز گشتند اما یاسر و پدرش در مکه مانده و چون غریب بودند با ابو حذیفه

بن مغیره که از قبیله بنی مخزوم بود هم پیمان شده و جزء هم پیمانان - و موالیان - ایشان در آمدند. ابو حذیفه کنیز خود - سمیه دختر خیاط - را به همسری و ازدواج یاسر در آورد و سپس آن کنیز را آزاد کرد و خداوند پس ازاین ازدواج عمار را به آن دو عنایت فرمود. و پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث گردید خاندان یاسر از نخستین کسانی بودند که به آن حضرت ایمان آورده و با کمال اخلاص در ایمان خود پایداری کرده و در برابر انواع شکنجه ها پایداری و مقاومت نمودند.

پسر عمار - یعنی محمد بن عمار - داستان اسلام پدرش را از خود او این گونه نقل کرده که عمار گفت:

روزی که به منظور ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله به سمت خانه ارقم رفتم صهیب بن سنان را بر در خانه دیدم که برای اجازه ورود چشم به راه است، از او پرسیدم:

چه می خواهی؟

گفت:

می خواهم بر محمد صلی الله علیه و آله در آیم تا سخنش را بشنوم.

بدو گفتم:

من نیز به همین منظور آمده ام. پس از آن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و آن حضرت اسلام را بر ما عرضه کرد و ما ایمان آوردیم و آن روز را تا به شام نزد آن بزرگوار ماندیم و چون شب شد از آنجا بیرون رفته و اسلام خود را از ترس مشرکان پنهان می داشتیم ...

مؤلف مزبور سپس می نویسد:

و چون داستان اسلام عمار و پدر و مادرش و دیگر موالیان و مستضعفان آشکار گردید. قرشیان تصمیم بر شکنجه

و فشار آنها را گرفتند تا عبرتی برای دیگران باشد، و به همین جهت ابوجهل و جمعی از مشرکین به خانه یاسر آمده و آنجا را به آتش کشیدند و عمار و پدر و مادرش را نیز به زنجیر کشیده و جلو انداخته و با سرنیزه و تازیانه به سوی محله «بطحاء» (4) مکه سوق دادند و درآنجا آنها را چندان زدند که خون از بدنشان جاری شد، آنگاه آتشهائی را افروخته و بر سینه و دست و پای ایشان قرار دادند و سپس سنگهای سخت و سنگینی روی سینه شان گذاردند ... و به همین ترتیب انواع شکنجه ها را بر ایشان وارد ساختند وآنها تحمل میکردند ... و چنان شد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار محله «بطحاء» عبور کرد و عمار و پدر و مادرش را که تحت شکنجه مشرکان و زیر تازیانه و آتش بودند بدید که جلادان دشمن روی سینه هر کدام سنگی گذارده و همچنان زیر آفتاب سوزان مکه تحمل آن شکنجه های سخت را میکردند ... در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نجات آنها دعا کرده و به بهشت مژده شان داد. (5)

و آنگاه به عمار فرمود:

«تقتلک الفئه الباغیه» گروه ستمکار تو را خواهند کشت! چنانچه در مناسبتهای دیگری نیز این خبر را به عمار میداد. در اینجا صدای «سمیه» مادر عمار بلند شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«اشهد انک رسول الله و ان وعدک الحق» گواهی دهم که به راستی تو رسول خدا هستی و به راستی که وعده ات حق و مسلم است.

و به دنبال این

سخنان جلادان بر سر آنها میریختند و شکنجه ایشان را تکرار میکردند تا وقتی که آنان به حال غشوه میافتادند واز حال میرفتند و پس از آنکه بهوش میآمدند دو باره همان وضع را تکرار میکردند، و آنها نیز شکنجه ها را تحمل کرده و ذکر خدا را بر زبان جاری میکردند. تا اینکه خشم ابوجهل نسبت به ایشان زیاد شده و بر سر سمیه فریاد زد:

که باید خدایان ما را به نیکی یاد کنی و محمد را به زشتی نام بری یا اینکه کشته خواهی شد؟!

سمیه گفت:

«بؤسا لک ولآلهتک»

مرگ بر تو و خدایانت! در اینجا بود که ابوجهل او را مهلت نداده و نخست لگد خودرا بر شکم آن زن با ایمان زد و سمیه نیز او و خدایانش را دشنام می داد که ناگاه ابوجهل با حربه ای که در دست داشت به شرمگاه سمیه زد و همچنان این عمل وحشیانه و شرم آور خود را ادامه داد تا آنکه سمیه در زیر آن رفتار ناهنجار و شکنجه شرمگین از دنیا رفت و نام آن زن با ایمان به نام نخستین شهید در راه سالت پیامبر اسلام در تاریخ ثبت گردید.

ابوجهل پس از اینکه سمیه را به شهادت رسانید به سراغ شوهرش یاسر رفت و او را که با بدن برهنه بزنجیر کشیده بودند زیر ضربات لگد خود گرفت و آنقدر لگد به شکم او زد که او نیز به شهادت رسید. در این وقت به سراغ عمار آمدند و با وحشیگری بی نظیری شروع به شکنجه او کردند و بالاخره عمار برای نجات از دست آن وحشیان تاریخ ناچار شد خدایان آنها را به نیکی

یاد کند و آنچه از او خواستند بر زبان جاری سازد تا آنها او را آزاد کردند، و عمار پس از این ماجرا گریان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد وآن حضرت او را در شهادت پدر و مادرش تسلیت گفت ولی عمار همچنان می گریست و از سخنانی که به منظور رهائی خود گفته بود سخت ناراحت بود، رسول خدا بدو فرمود:

«کیف تجد قلبک یا عمار» ؟

دلت را چگونه یافتی؟

عرض کرد:

«انه مطمئن بالایمان یا رسول الله»

ای رسول خدا دلم به ایمان محکم و مطمئن است !

فرمود:

پس ناراحت نباش و باکی بر تو نیست و اگر از این پس نیز تو را تحت شکنجه و فشار قرار دادند باز هم همین گونه رفتار کن که در باره ات نازل شده است:

«... الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان» (6) (پایان گفتار مؤلف سیره المصطفی) و در پاره ای از نقلها داستان شهادت سمیه را این گونه نقل کرده اند که پاهای آن زن با ایمان را از دو جهت مخالف بر دو شتر بستند و سپس با حربه ای بدنش را از وسط دو نیم کردند ... و از بلاذری نقل شده که عمار برادری نیز داشت به نام عبدالله که او را نیز پس از پدر و مادر به شهادت رسانده و کشتند. (7) و در کتاب «الاصابه» ابن حجر عسقلانی آمده است که چون ابوجهل در جنگ بدر به دست مسلمانان به قتل رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله بعمار فرمود:

«قتل الله قاتل ابیک» ! (8) خداوند قاتل پدرت را کشت !

بلال حبشی

بلال بن رباح از زمره بردگانی بود که هنگام بعثت رسول خدا صلی

الله علیه و آله - در مکه به سر می برد و بنا بر مشهور برده امیه بن خلف - یکی از سران مشرکین - بود و در خانه او به سر می برد، بلال همچون افراد بسیار دیگری که از علائق مادی آسوده بودند و با قلبی پاک و آزاد از هر گونه تعصب غلط و هواهای نفسانی نور تابناک اسلام در دلش تابش کرده و دین حق را پذیرفته بود و مال و منالی نداشت تا ناچار باشد به خاطر حفظ آنها حقیقت را انکار کند، تحت شکنجه و آزار مشرکان و افراد قبیله «بنی جمح» که در آنان زندگی می کرد قرار گرفت، ابن هشام نقل کرده که امیه بن خلف روزها هنگام ظهر که میشد او را از خانه بیرون می برد و روی سنگهای داغ و تفتیده مکه می خواباند و سنگ بزرگی روی سینه اش می گذارد و بدو می گفت:

به خدا سوگند به همین حال خواهی بود تا بمیری و یا از خدای محمد دست برداری و لات و عزی را پرستش کنی. بلال در همان حال که بود می گفت:

احد ... احد ... (خدای من یکی است). روزی ورقه بن نوفل (پسر عموی خدیجه) بر او بگذشت و بلال را دید که شکنجه اش می دهند و او در همان حال شکنجه می گوید:

احد ... احد ... ورقه نیز گفت:

احد ... احد ... به خدا سوگند ای بلال که خدا یکی است ... آنگاه به امیه بن خلف و افراد دیگر قبیله بنی جمح که او را شکنجه می کردند رو کرده گفت:

به خدا سوگند اگر او را به این حال بکشید من قبرش را زیارتگاه مقدسی قرار خواهم داد

و بدان تبرک می جویم، و در کتاب «اسد الغابه» داستان شکنجه او را نسبت به ابی جهل نیز داده است. بلال به همین وضع دشوار و اسفناک به سر می برد تا آنکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او را خریداری کرده و در راه خدا آزاد کرد، و در پاره ای از نقلها نیز آمده که ابوبکر او را از امیه بن خلف خریداری کرد و آزاد ساخت،

و ابن اثیر گفته:

رسول خدا صلی الله علیه و آله - به ابوبکر فرمود:

اگر چیزی داشتیم بلال را خریداری می کردیم! و ابوبکر پیش عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رفته و جریان را بدو گفت، و عباس وسیله آزادی او را فراهم ساخته و از صاحبش که زنی از قبیله بنی جمح بود خریداری نمود. اکنون بد نیست دنباله ماجرا و پایان زندگی امیه و بلال را نیز بشنوید:

ابن هشام در کتاب سیره خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که گفت:

امیه بن خلف در مکه با من دوست بود، و نام من پیش از آنکه مسلمان شوم عبد عمرو بود و چون مسلمان شدم نام خود را بر گردانده عبد الرحمن گذاردم، امیه بن خلف که اطلاع یافت من اسمم را تغییر داده ام روزی به من گفت:

ای عبد عمرو نامی راکه پدر و مادرت برای تو نهاده بودند تغییر دادی؟

گفتم:

آری.

گفت:

من که «رحمن» را نمی شناسم پس نام دیگری انتخاب کن که من هم آن را بشناسم و تو را به آن صدا بزنم؟ من به سخنش اعتنائی نکرده از او گذشتم و از آن پس هر زمان

مرا می دید صدا می زد:

ای عبد عمرو!

من پاسخش را نمی گفتم تا بالاخره روزی به او گفتم:

تو نامی برای من انتخاب کن (که مطابق عقیده من و میل تو باشد) گفت:

نام «عبدالله» چطور است؟

گفتم:

خوب است. و بدین ترتیب از آن پس مرا «عبد الله» صدا می زد و من هم پاسخش را می گفتم. تا روزی که جنگ بدر پیش آمد هنگام فرار قریش من برای پیدا کردن غنیمت به دنبال ایشان در میان کشتگان می گشتم وهر کجا زرهی در تن آنها بود بیرون می آوردم و بدین ترتیب چند زره پیدا کرده بودم به ناگاه چشمم به امیه بن خلف افتاد که دست پسرش علی بن امیه را در دست دارد و متحیر ایستاده، چشمش که به من افتاد صدا زد:

ای عبد عمرو! من پاسخش را ندادم.

دوباره صدا زد:

عبدالله! این مرتبه پاسخش را داده ایستادم.

گفت:

به سراغ من بیا (و پیش از آنکه مرا بکشند به اسارت بگیر) که استفاده این کار برای تو بیش از این زره ها است. پیشنهاد او را پذیرفته زره ها را به طرفی انداختم و دست او و پسرش را گرفته به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله - به راه افتادم، و در آن حال او مرتبا می گفت:

راستی عجیب است! تاکنون چنین وضعی ندیده بودم! آیا هیچیک از شما شیر را دوست نمی دارد (9)؟

قدری که خیالش آسوده شد از من پرسید:

ای عبدالله آن که بود که در میان لشگر شما شمشیر می زد و برای اینکه شناخته شود پر شتر مرغی به سینه اش نصب کرده بود؟

گفتم:

او حمزه بن عبدالمطلب بود.

گفت:

ای عبدالله ! او بود که ما را باین روز انداخت و لشگر ما را درهم

شکست. در همین احوال بلال حبشی از دور چشمش بامیه بن خلف افتاد و (گویا آن شکنجه هائی که در مکه به او داده بود یادش آمد زیرا) همین امیه بن خلف بود که روزها هنگام ظهر بلال را در مکه برهنه می کرد و او را روی ریگهای تفتیده بیابان مکه می خوابانید و سنگ بسیار بزرگی روی سینه اش می گذارد و می گفت:

دست از دین محمد بردار، و بلال در همان حال می گفت:

احد ... احد ... (خدا یکی است ...).

از این رو به سوی او دویده فریاد زد:

این ریشه و اساس کفر امیه بن خلف است! روی رستگاری را نبینم اگر امروز بگذارم او نجات یابد!

من داد زدم:

ای بلال این هر دو اسیر من هستند، آیا با اسیران من چنین رفتار می کنی؟

بلال به سخن من وقعی ننهاده همان حرف را تکرار کرد.

دو باره صدا زدم:

ای بلال گوش کن چه می گویم؟

دیدم همان کلام را تکرار کرده و دنبالش با صدای بلند فریاد زد:

ای یاران خدا

بیائید ... بیائید که ریشه کفر اینجاست!

بیائید ... که امیه بن خلف اینجاست. چیزی نگذشت که مسلمانان از چهار طرف حلقه وار ما را احاطه کردند من هر چه خواستم از آن دو دفاع کنم نشد تا بالاخره یکی از مسلمانان شمشیر کشیده و پای پسر امیه را قطع کرد چنان که بزمین افتاد. امیه که آن منظره را دید چنان فریادی زد که تاکنون نشنیده بودم و به دنبال او سایرین نیز حمله کردند و آن دو را با شمشیر قطعه قطعه کردند.

عبد الرحمن پس از این قصه بارها می گفت:

خدا بلال را رحمت کند که هم زره ها را از دست ما داد و هم اسیران

را (و بااین ترتیب ضرر زیادی به من زد) (10).

خباب بن الارت

در شهر مکه جوانی بود به نام «خباب» که به عنوان بردگی در خانه زنی از قبیله خزاعه یا بنی زهره به سر می برد و کار او نیز آهنگری و اصلاح شمشیرها بود، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بااین جوان الفت و انسی داشت و نزد او رفت و آمد می کرد، خباب نیز روی صفای باطن و پاکی طینت در همان اوائل بعثت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به وی ایمان آورد و گویند:

ششمین مردی بود که مسلمان گردید و در ایمان خود نیز محکم و پر استقامت بود و بهر اندازه که او را شکنجه کردند دست از آئین خود برنداشت. مشرکان مکه او را می گرفتند و مانند بسیاری دیگر زره آهنین بر تنش کرده در آفتاب داغ و روی ریگهای مکه می نشاندند تا بلکه از فشار حرارت هوا و آهن و ریگها به ستوه بیاید و از دین اسلام دست بردارد، و چون دیدند این عمل در خباب اثری ندارد هیزمی افروخته و چون هیزمها سوخت و به صورت آتش سرخ درآمد بدن خباب را برهنه کرده و از پشت روی آن آتشها خواباندند،

خباب گوید:

در این موقع مردی از قریش نیز پیش آمد و پای خودرا روی سینه من گذارد و آنقدر نگهداشت تا گوشت و پوست بدن من آتش را خاموش کرد و تا پایان عمر جای سوختگی آن آتشها در پشت خباب به صورت برص و پیسی نمودار بود، و چون عمر به خلافت رسید روزی خباب را دیدار کرد و از شکنجه هائی

که در صدر اسلام از دست مشرکان قریش دیده بود سؤال کرد،

خباب گفت:

به پشت من نگاه کن، و چون عمر پشت او را دید گفت:

تاکنون چنین چیزی ندیده بودم.

و از شعبی نقل شده که گوید:

خباب از کسانی بود که در برابر شکنجه مشرکین بردباری می کرد و حاضر نبود از ایمان به خدای تعالی دست بردارد، مشرکان که چنان دیدند سنگهائی را داغ کرده و پشت او را آنقدر به آن سنگها فشار دادند تا آنکه گوشتهای پشت بدنش آب شد. باز هم در مورد خباب بشنوید:

مشرکین، گذشته از آزارهای بدنی از نظر مالی هم تا آنجا که می توانستند تازه مسلمانان را در مضیقه قرار داده و زیان مالی به آنها می زدند. درباره همین خباب، طبرسی مفسر مشهور و دیگران می نویسند:

خباب از عاص بن وائل پولی طلبه کار بود، و پس از آنکه مسلمان شد به نزد وی آمده مطالبه حق خود را کرد، عاص بدو گفت:

طلب تو را نمی دهم تا دست از دین محمد برداری و بدو کافر شوی، و خباب با کمال شهامت و ایمان و مردانگی گفت:

من هرگز بدو کافر نمی شوم تا هنگامی که تو بمیری و در روز قیامت مبعوث گردی، عاص گفت:

باشد تا آن وقت که من مبعوث شدم و به مال و فرزندی رسیدم طلب تو را می پردازم! به دنبال این گفتگو خدای تعالی این آیات را نازل فرمود:

افرایت الذی کفر بآیاتنا و قال لاوتین مالا و ولدا، اطلع الغیب ام اتخذ عند الرحمن عهدا کلا سنکتب ما یقول و نمد له من العذاب مدا، و نرثه ما یقول و یاتینا فردا».

«آیا دیدی آن کس را که به آیات ما

کافر شد و گفت:

مال و فرزند بسیاری به من خواهند داد، مگر از غیب خبر یافته یا از خدای رحمان پیمانی گرفته، هرگز چنین نخواهد بود ما آنچه را گوید ثبت خواهیم کردو عذاب او را افزون می کنیم، و آنچه را گوید بدو می دهیم ولی نزد ما به تنهائی خواهد آمد». (سوره مریم آیه 77) ابن اثیر و دیگران از شعبی نقل کرده اند که چون شکنجه مشرکان به خباب زیاد شد به نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله –

آمده عرض کرد:

آیا از خدا برای ما درخواست یاری و نصرت نمی کنی؟

خباب گوید:

در این هنگام رسول خدا - صلی الله علیه و آله -:

که صورتش برافروخته و سرخ شده بود رو به من کرده فرمود:

آنها که پیش از شما بودند به اندازه ای بردبار و شکیبا بودند که گاهی مردی را می گرفتند و زمین را حفر کرده او را در زمین می کردند آنگاه اره برنده روی سرش می گذاردند و با شانه های آهنین گوشت و استخوان و رگهای بدنشان را شانه می کردند ولی آنها دست از دین خود بر نمی داشتند ...

و این هم پایان کار خباب و ام انمار

و از داستانهای جالبی که در این باره نقل کرده این است که می نویسد:

کار خباب این بود که شمشیر می ساخت. و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با وی الفت و آمیزش داشت و پیش او می آمد، خباب که برده زنی به نام ام انمار بود ماجرا را به آن زن خبر داد، آن زن که این سخن را شنید از آن پس آهن را داغ می کرد و روی سر خباب می گذارد و بدین ترتیب می خواست تا خباب را از آمیزش با

پیغمبر اسلام و پذیرفتن آئین وی باز دارد، خباب شکایت حال خود را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کردو پیغمبر - صلی الله علیه و آله - درباره او دعا کرده گفت:

«اللهم انصر خبابا» - یعنی خدایا خباب را یاری کن - پس از این دعا «ام انمار» بدرد سری مبتلا شد که از شدت درد همچون سگان فریاد می زد، و بالاخره کارش به جائی رسید که بدو گفتند:

باید برای آرام شدن این درد، آهن را داغ کرده بر سرت بگذاری و از آن پس خباب پاره آهن داغ می کرد و بر سر او می گذارد.

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام درباره خباب

امیر المؤمنین - علیه السلام - در مرگ خباب سخنانی فرموده که شدت آزار و شکنجه هائی را که در راه اسلام کشیده به خوبی معلوم می گردد. خباب بنا بر مشهور در سال 37 هجری در کوفه از دنیا رفت وطبق وصیتی که کرده بود بدنش را در خارج شهر کوفه دفن کردند (11)، و در آن هنگام علی - علیه السلام - در صفین بود، و خباب که هنگام رفتن آن حضرت به صفین بیمار بود به خاطر همان بیماری نتوانسته بود در جنگ شرکت کند در غیاب آن بزرگوار از دنیا رفت، و چون علی - علیه السلام - مراجعت کرد و از مرگ وی مطلع شد درباره اش فرمود:

«یرحم الله خباب بن الارت فلقد اسلم راغبا، و هاجر طائعا، و قنع بالکفاف، و رضی عن الله، و عاش مجاهدا» (12).

خدا رحمت کند خباب بن ارت را که از روی رغبت و میل اسلام آورد و مطیعانه (و سر به فرمان) هجرت کرد و به

مقدار کفایت (زندگی) قناعت کرد و از خداوند (در هر حال) خشنود و راضی بود، و مجاهد زندگی کرد. و در نقل ابن اثیر و دیگران است که به دنبال این جملات فرمود:

و به بلای بدنی مبتلا گردید، و خدا پاداش کسی را که کار نیک کند تباه نخواهد کرد. این بود شمه ای از آزار و شکنجه افراد تازه مسلمان که ازدست مشرکین و کفار مکه دیدند، و ما به عنوان نمونه ذکر کردیم و در تاریخ زندگی بسیاری از مسلمانان صدر اسلام مانند عبدالله بن مسعود و صهیب و دیگران نمونه های فراوانی از این گونه آزارهای بدنی و زیانهای مالی که به جرم پیروی از حق از سوی مشرکین دیدند در تاریخ به چشم می خورد، و به نوشته اهل تاریخ تدریجا کار به جائی رسید که ابوجهل و جمعی از مردمان قریش دست از کار و زندگی کشیده و جستجو می کردند تا به بینند چه کسی بدین اسلام در آمده و چون مطلع می شدند که شخصی تازه مسلمان شده به نزدش می رفتند، اگر شخص محترم و قبیله داری بود و از ترس قوم و قبیله اش نمی توانستند او را به قتل رسانده یا بیازارند، زبان بملامت وی گشوده سرزنش می کردند مثل آنکه می گفتند:

آیا دین پدرت را که بهتر از این دین و آئین بود رها ساخته ای! از این پس ما تو را نزد مردم به بی خردی و نادانی معرفی خواهیم کرد و قدر و شوکتت را بی ارزش خواهیم ساخت. و اگر مرد تاجر و پیشه وری بود او را تهدید به کسادی بازار و نخریدن جنس و ورشکستگی و امثال اینها می کردند، و اگر از مردمان

فقیر و مهاجران و بردگان بودند به انواع آزارها دچار می ساختند، تا آنجا که گاهی دست از دین بر می داشتند.

آیا چه حکمتی در این بلاها بوده

به دنبال بحث از شکنجه مسلمانان و شهادت جمعی از آنان در زیر شکنجه به شرحی که گذشت، برخی از نویسندگان مانند مؤلف کتاب «فقه السیره» بحثی را به صورت سئوال مطرح کرده و در مقام پاسخگوئی برآمده و پاسخهائی هم داده اند که به نظر ما نیز بحث جالبی است و طرح آن در اینجا بد نیست اگر چه اختصاصی به این مورد و نظائر آن ندارد و یک بحث علمی و دینی و جامع و مفیدی است برای هر جائی نظیر مورد بحث ما، و با توجه به اینکه بحثی تاریخی نیست ... و متن سئوال این گونه است که گفته اند نخستین چیزی که در اینجا به ذهن یک انسان کنجکاو خطور می کند این سئوال است که: وقتی انسان داستان شکنجه هائی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران بزرگوارش در راه تبلیغ اسلام دیده اند می بیند این سئوال به ذهن خطور می کند که چگونه این مردان الهی - با اینکه بر حق بودند - این شکنجه ها را دیدند؟ و چرا خدای تعالی آنها را – با اینکه لشکریان او بودند و مردم را به آئین او دعوت کرده و در راه او جهاد می کردند - از گزند دشمنان محافظت نفرمود (13)؟ و ما همانگونه که گفتیم اگر چه طرح این سئوال و پاسخ آن از بحث تاریخی ما خارج است، اما برای تنوع بحث و توجیه خواننده محترم در مواجه شدن با این گونه سئوالات و خلجانها لازم است به طور

فشرده و اختصار هم که شده قدری بحث شود، و از اینرو در پاسخ این سئوال مقدمتا باید چند مطلب را در نظر بگیریم:

مقدمه اول

همانگونه که می دانیم و از نظر قرآن و سنت نیز مسلم است خلقت موجودات این جهان هستی که یکی از آنها نیز انسان است روی غرض و هدفی صحیح انجام یافته و مسلما بی هدف وبیهوده و به تعبیر قرآن کریم «باطل» آفریده نشده است و این مطلب در آیات زیاد و روایات بسیاری با تعبیرهای گوناگون آمده است مانند این آیه:

«و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا ...» «(14). و یا این آیه که می فرماید:

«ا فحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون». (15) و آیه مبارکه «و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لا عبین ...» (16).

مقدمه دوم

پس از این مقدمه می رسیم به بحث دیگری که مقدمه دوم بحث ما است و آن بحث در این باره است که اکنون که خلقت بی هدف نیست آیا هدف از خلقت انسان چیست؟ در اینجا هم می گوئیم آنچه از روی هم رفته آیات و روایات قرآنی استفاده میشود این مطلب است که هدف از خلقت رساندن انسان به کمال مطلوب او و به تعبیر روایات نعیم ابدی است، و گرنه برای خدای تعالی خلقت او نفعی نداشت چنانچه اگر او را نمی آفرید زیانی متوجه او نمی شد و چیزی کم نداشت ...

و به گفته آن شاعر خلق نکرده تا سودی کند، بلکه تا بر بندگان جودی کند. و این مطلب نیز در آیات و روایات زیادی آمده است مانند:

«و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» ...» (17). و یا در آن حدیث آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ان الله تبارک و تعالی لم یخلق

خلقه عبثا، و لم یترکهم سدی، بل خلقهم لاظهار قدرته و لیکلفهم طاعته، فیستوجبوا بذلک رضوانه، و ما خلقهم لیجلب منهم منفعه و لا لیدفع به هم مضره بل خلقهم لینفعهم و یوصلهم الی نعیم الابد». (18) خدای تبارک و تعالی خلق را عبث و بیهوده نیافرید و آنها را به حال خود بی هدف وا نگذارد، بلکه برای اظهار قدرت خود آنها را آفرید و تااینکه آنان را به طاعت خویش وادار کند و بدین سبب مستوجب رضوان و مقام قرب او گردند، و آنها را نیافرید تا سودی از آنها ببرد و یا به وسیله آنها دفع زیان و ضرری از خویش بنماید بلکه آنها را آفرید تا سودی عاید آنها کند و آنان را به نعمتهای جاویدان برساند. و در حدیث دیگری از عبدالله بن سلام خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله - روایت شده که می گوید:

در صحف موسی بن عمران این جملات هست که خدای تعالی فرموده:

«انی لم اخلق الخلق لاستکثر به هم من قله، و لا لانس به هم من وحشه، و لا لاستعین به هم علی شیء عجزت عنه و لا لجر منفعه و لالدفع مضره و لو ان جمیع خلقی من اهل السماوات و الارض اجتمعواعلی طاعتی و عبادتی لا یفترون عن ذلک لیلا و لا نهارا ما زاد ذلک فی ملکی شیئا ...» (19). من خلق را نیافریدم تا به وسیله آنها از قلت همدم وارهم و افرادی را زیاد گردانم، و نه به منظور اینکه از وحشت تنهائی آسوده شوم و نه به خاطر آنکه در کاری فرو مانده باشم و خواستم از آنها

کمک بگیرم، و نه برای جلب منفعت و نه به خاطر دفع ضرری آنها را آفریدم. و اگر همه آفریدگانم از آسمانیان و زمینیان یکسره فرمانبرداریم کنند و همواره شب و روز پی در پی به عبادت من قیام کنند در ملک من چیزی نیفزایند و به من سودی نرسانند ...

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

مقدمه سوم

خداوند تعالی برای رساندن انسانها به کمالات برنامه هائی و تکالیفی معین کرده که بدون عمل به آن برنامه ها و یا به تعبیر دیگر بدون طی کردن آن راهها و آن مراحل، انسان به کمال مطلوب خود نمی رسد و در جاهائی از قرآن کریم نام آن برنامه ها را سنتهای الهی نامیده که قابل تغییر و تبدیل نیست، و به طور قطعی و مسلم فرموده:

فلن تجد لسنه الله تبدیلا، و لن تجد لسنه الله تحویلا (20).

مقدمه چهارم

برنامه های مزبور نیز بی هدف و بیهوده و بی جهت نیست، بلکه جنبه تربیتی دارد و به گفته یکی از اساتید:

خدا برای تربیت و پرورش جان انسانها دو برنامه تشریعی و تکوینی دارد و در هر دو برنامه شدائد و سختیها را گنجانیده است. در برنامه تشریعی، عبادات را فرض کرده و در برنامه تکوینی، مصائب را در سر راه بشر قرار داده است. روزه، حج، جهاد، انفاق، نماز، شدائدی است که با تکلیف ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام آنها موجب تکمیل نفوس و پرورش استعدادهای عالی انسانی است. گرسنگی، ترس، تلفات مالی و جانی شدائدی است که در تکوین پدید آورده شده است و به طور قهری انسان را در بر می گیرد.

از این رو است که وقتی خدا نسبت به بنده ای از بندگانش لطف مخصوصی دارد او را گرفتار سختی ها می کند و جمله معروف «البلاء

للولاء» مبین همین اصل است. و در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که:

«ان الله عز و جل لیتعاهد المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الرجل اهله بالهدیه من الغیبه» (21).

یعنی خدا از بنده مؤمنش تفقد میکند و برای او بلاها را اهداء می کند

همانطوری که مرد در سفر برای خانواده خودش هدیه ای می فرستد. در حدیث دیگر از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

«ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا» (22).

یعنی خدا زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه ور می سازد.

یعنی همچون مربی شنا که شاگرد تازه کار خود را وارد آب می کند تا تلاش کند و دست و پا بزند و در نتیجه ورزیده شود و شناگری را یاد بگیرد، خدا هم بندگانی را که دوست می دارد و می خواهد به کمال برساند، در بلاها غوطه ور می سازد. (23)

سنت ابتلاء

پس از ذکر این سه مقدمه و اینکه:

آفرینش بی هدف نبوده ... و دیگر آنکه هدف آن نیز رسیدن به کمال مطلوب آنها و سودی بوده که عاید خود آنها می شد ... و اینکه برای رسیدن به این هدف عالی و کمال نیز برنامه ها و راههائی تعیین شده که بدون طی کردن آن راهها کسی نمی تواند به آن برسد ...، و اینکه:

این برنامه ها نیز جنبه تربیتی دارد و برای تربیت و پرورش جسم و جان انسان لازم است ... اکنون می گوییم:

یکی از این راهها که هر فرد و یا اجتماع طالب کمال باید آن را طی کند و بدون طی کردن آن به کمال مطلوب خود و بهشت موعود نمی رسد و به صورت یک سنت قطعی سر راه همگان قرار دارد «سنت ابتلاء» است که حتی در برخی از آیات به صورت هدف خلقت نیز ذکر شده مانند این آیه که می فرماید:

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر، الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملا ... (24). بزرگ است

آن خدائی که پادشاهی به دست او است و او بر هر چیز توانا است، آنکه مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک در عمل بهتر هستید ... و در جای دیگر فرمود:

و هو الذی خلق السماوات و الارض فی سته ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا ... (25).

یعنی او است خدائی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب استوار بود (26) تا بیازماید شما را که کدامیک در عمل بهتر هستید. و دلیل بر این مطلب نیز که گفتیم رسیدن به کمال مطلوب، جز با طی کردن مرحله ابتلاء و آزمایش الهی و انجام آن به نحو مطلوب، و خوب امتحان دادن، و از بوته آزمایش خوب و صحیح بیرون آمدن، میسور نیست آیات زیر است:

الم، احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون، و لقدفتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین» (27). آیا مردم گمان دارند که رها می شوند به همین که گفتند:

ایمان آوردیم و آزمایش نمی شوند در صورتی که به راستی آزمایش کردیم آنها را که پیش از ایشان بودند و خداوند راستگویان را از دروغگویان کاملا معلوم می سازد. ام حسبتم ان تدخلوا الجنه و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم الباساء و الضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا متی نصر الله، الا ان نصر الله قریب». (28)

آیا پنداشته اید که داخل بهشت می شوید و هنوز بر شما نیامده است حکایت آنچه گذشته بر گذشتگان شما که سختیها و دشواری ها بر ایشان رسید و متزلزل شدند

تا جائی که پیامبر و آنها که ایمان آوردند گفتند:

یاری خدا کجاست؟ هان که یاری خدا نزدیک است. ام حسبتم ان تدخلوا الجنه و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین» (29).

که مضمون معنای آن همانند آیه بالا است. و یا این آیه که می فرماید:

ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب ... (30) خداوند چنان نیست که مؤمنان را بر آنچه شما بر آن هستید واگذارد تا آنکه ناپاک را از پاک متمایز کند ... و این آیه هم میتواند دلیلی بر این قانون الهی و سنت غیر قابل تغییر باشد که میفرماید:

و ما ارسلنا فی قریه من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء و الضراء ... (31) و ما نفرستادیم پیامبری را در قریه ای جز آنکه مردم آن را دچار سختیها و دشواریها کردیم ... و بلکه در برخی از آیات با تاکیدهای بسیاری فراگیر بودن «سنت ابتلاء» و انواع گوناگون و مختلف آن را برای همگان بیان فرموده، مانند اینکه میفرماید:

و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین ... (32) و به راستی که ما شما را می آزمائیم به چیزهائی از ترس و گرسنگی و کم کردن مالها و جانها و میوه ها، و صابران را مژده ده ... و در جای دیگر میفرماید:

«لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور» (33) محققا شماها در مالها و جانهاتان آزمایش می شوید، و محققا از آنها که

پیش از شما به ایشان کتاب داده شده و نیز از آنها که شرک ورزیده اند آزاری بسیار خواهید شنید و اگر پایداری کنید و تقوی بورزید این از کارهای پسندیده و محکم است.

نتیجه بحث

و در اینجا به این نتیجه میرسیم که در میان توده انسانها هر کس که وارد جرگه مؤمنان گردید، و جامه ایمان الهی بر تن کرد و مصمم شد تا به کمال مطلوب انسانی و بهشت سعادت خویش برسد و یا به دستور خدای تعالی مسئولیت بزرگ اصلاح خود و جامعه ای را به عهده گیرد باید خود را برای تحمل بلاهای گوناگون و سخت و دشوار آماده سازد و بداند که راهی را که در پیش گرفته از گذرگاههای بلا و مصیبت باید بگذرد و به گفته آن شاعر:

یا مکن با پیل بانان دوستی

یا بنا کن خانه ای در خورد پیل

یا مکش بر چهره نیل عاشقی

یا فرو بر جامه تقوی به نیل

یا بنه بر خود که مقصد گم کنی

یا منه پا اندر این ره بی دلیل

و از این رو است که گفته اند:

«حفت الجنه بالمکاره» اطراف بهشت را مکاره و ناملایمات فرا گرفته. و یا فرموده اند:

«البلاء للولاء» بلا مخصوص اولیاء و دوستان الهی است.

و یا فرموده اند:

«ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا و ثجه بالبلاء ثجا». (34) به راستی که خدا چون بنده ای را دوست بدارد او را در بلاء (و گرفتاری) غوطه ور سازد و باران بلاء را بر سرش فرو ریزد ... و یا در حدیث دیگر فرمود:

«ان عظیم الاجر لمع عظیم البلاء، و ما احب الله قوماالا ابتلاهم». (35) به راستی که اجر بزرگ به دنبال بلای بزرگ است و خداوند

هیچ قومی را دوست نداشته جز آنکه گرفتار و مبتلایشان ساخته است. و در روایت دیگری است که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«ان الله لیتعهد عبده المؤمن به انواع البلاء کما یتعهد اهل البیت سیدهم بطرف الطعام» (36). همانا خدای تعالی بنده مؤمن خود را بانواع بلا یاد آوری میکند و مورد نوازش قرار میدهد چنانچه بزرگ خانوار با غذاهای تازه و متنوع اهل خانه را مورد نوازش خود قرار میدهد.

و در روایت دیگری که از امام باقر علیه السلام است:

«... کما یتعهد الغائب اهله بالهدیه ...» (37) چنانچه شخصی که از خاندان خود دور است با فرستادن هدیه آنها را مورد نوازش قرار می دهد. و البته تذکر این مطلب نیز در اینجا لازم است که «بلاها» و آزمایشات الهی همیشه به صورت ناملایمات و مصائب نمودار نمی شود، بلکه گاهی به صورت نعمتها و فراخیهای زندگی وقدرت و شوکت خود را ظاهر میکند، چنانچه خدای تعالی فرموده:

و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه (38). ما شما را به شر و خیر به عنوان آزمایش می آزمائیم. و در داستان سلیمان بن داود و نعمتها و شوکت و قدرتی که در قضیه ملکه سبابه او داده بود از قول او این گونه نقل می کند. «قال هذا من فضل ربی لیبلونیء اشکر ام اکفر» (39) گفت:

این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاسگزاری کنم یا ناسپاسی ... و البته دامنه بحث در اینجا وسیع و سخن بسیار است ولی مابه همین مقدار اکتفا کرده به دنباله بحث تاریخی خود باز میگردیم ...

پی نوشتها

1 - اسد الغابه ج

4 ص 44.

2 - سیره المصطفی ص 143.

3 - ارقم بن ابی ارقم از مسلمانان صدر اسلام است که به گفته ابن اثیر جرزی در اسد الغابه دوازدهمین نفری بود که مسلمان شد و خانه اش در پائین کوه صفا قرار داشته و چون رسول خدا و مسلمانان اندکی که به او ایمان آورده بودند از آزار مشرکان بیمناک گشتند به خانه او پناه برده و در آنجا پنهان شدند تا وقتی که عدد آنها به چهل نفر رسیده و نیروئی پیدا کردند از آنجا خارج گشتند.

4 - بطحاء به مسیل و جلگه ای گفته میشود که در اثر جریان سیل پر از شن و ماسه شده و در مکه چنین جایگاهی بوده که به «بطحاء مکه» معروف گشته است.

5 - و متن گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کتابها ذکر شده این بود که می فرمود:

«صبرا آل یاسر موعدکم الجنه»

6 - سوره النحل آیه 106.

7 - قاموس الرجال ج 10 ص 458.

8 - الاصابه ج 4 ص 327.

9 - ابن هشام گوید:

مقصودش این بود که هر که مرا به اسارت بگیرد من برای آزاد شدنم به او شتران پر شیری می دهم.

10 - ترجمه سیره ابن هشام بقلم نگارنده ج 2 ص 30 - 32.

11 - گویند:

خباب نخستین کسی بود که جنازه اش را در خارج شهر کوفه دفن کردند، و تا به آن روز هر یک از مسلمانان در کوفه از دنیا می رفت در خانه خود یا

درکنار کوچه بدنش را دفن می کردند، و پس از آنکه خباب از دنیا رفت و طبق وصیتی که کرده بود بدنش را در خارج شهر دفن

کردند مسلمانان دیگر نیز از او پیروی کرده و بدن مردگان را در خارج شهر دفن کردند.

12 - نهج البلاغه - فیض - ص 1098 و به دنبال آن فرمود:

«طوبی لمن ذکر المعاد و عمل للحساب و قنع بالکفاف، و رضی عن الله» یعنی خوشا به حال کسی که در یاد معاد (و روز جزا) باشد و برای حساب کار کند و باندازه کفایت قانع باشد و از خدای (خود) راضی و خشنود باشد.

13 - فقه السیره ص 106

14 - سوره ص - آیه 27.

یعنی ما آسمانها و زمین و آنچه را در آنها است بیهوده نیافریدیم و این پندار کسانی است که کافرند.

15 - سوره مؤمنون - آیه 115.

یعنی آیا پنداشته اید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

16 - سوره انبیاء - آیه 16. و ما آسمان و زمین را بازیچه نیافریدیم.

17 - سوره ذاریات - آیه 56. نیافریدم جن و انس را جز برای آنکه مرا پرستش کنند (و ازاین راه به کمال برسند).

18 - علل الشرایع ج 1 ص 9 و 13.

19 - علل الشرایع ج 1 ص 9 و 13.

20 - سوره احزاب - آیه 43.

21 - بحار الانوار جلد 15 جزء اول ص 56 چاپ کمپانی نقل از کافی

22 - بحار الانوار جلد 15 جزء اول ص 55 چاپ کمپانی نقل از کافی

23 - عدل الهی مرحوم شهید مطهری ص 140 به بعد ...

در اینجا بد نیست این قسمت را نیز از یکی از دانشمندان روز یعنی «آویبوری انگلیسی» بشنوید که در کتاب خویش یعنی کتاب «در جستجوی خوشبختی ص 87 - 90» می گوید:

«بعضی اوقات

سعادت قیافه خود را عوض میکند و به صورت نکبت ظاهر میشود، غالب آلام و هموم زندگی اگر چه به ظاهر در شمار مصائب است ولی اگر در مقابل آن پایداری کنیم همت ما را بلند میکند، سرمای زمستان برای اشخاص سست و تنبل مایه مصیبت است ولی برای پرورش اراده و تقویت جسم وسیله بسیار خوبی است، از این قرار بسیاری چیزها را ما فقط از یک طرف می بینیم و از فوائد آن غفلت می کنیم وبیجهت خود را بدبخت می شماریم.

بایگون میگوید:

در روزگار قدیم خوشگذرانی در ردیف برکات زندگی بود ولی در عصر جدید مشکلات و مصائب را از مواهب حیات میشمارند ...

مور میگوید:

گاهی اوقات صلاح ما در این است که به مقصود نرسیم زیرا مقصود برای ما ضرر دارد ... در حقیقت هیچ چیز به قدر رنج و بدبختی روح انسان را بزرگ نمیکند ...

خداوند کسی را که دوست دارد تادیبش میکند، همانطور که پدر مهربان فرزندان خود را ادب مینماید. فرض کنیم اینطور نباشد باز هم باید قدر مصائب را بدانیم که همت ما را بلند کرده از ضعف و زبونی نجاتمان میدهد، غلبه بر مصائب و مشکلات در میدان حیات مظفریتی به شمار می رود، و مظفریت غایت مطلوب انسان و مایه افتخار او است ...

بسا میشود مصائب و نکبتها فوائدی دارد که بمرور ایام ظاهر میشود، فلزات را در آتش میاندازند تا آن را از مواد خارجی پاک و خالص سازند، مصائب زندگی برای انسان همین خاصیت را دارد و او را از آلایشها پاک میکند، بنابراین چه خوب است مصائب اگر قدر آن را بدانیم !»

24 - سوره ملک - آیه 1

و 2.

25 - سوره هود - آیه 7.

26 - شرح و توضیح اینکه عرش او بر آب استوار بود را باید در تفاسیر بخوانید و اکنون جای توضیح و شرح بیشتر نیست.

27 - سوره عنکبوت - آیه 1 - 3.

28 - سوره بقره - آیه 214.

29 - سوره آل عمران - آیه 142.

30 - سوره آل عمران - آیه 179.

31 - سوره اعراف - آیه 94.

32 - سوره بقره - آیه 155.

33 - سوره آل عمران - آیه 186.

34 و 35 - اصول کافی ج 3 ص 352 - 351.

36 و 37 - بحار الانوار ج 67 ص 241 - 240.

38 - سوره انبیاء - آیه 35.

39 - سوره نمل - آیه 40.

قسمت سوم

داستان انذار عشیره (یوم الدار)

یکی از بزرگترین مدارک خلافت بلا فصل علی علیه السلام داستان مزبور را که در ذیل آیه مبارکه «و انذر عشیرتک الاقربین» و تفسیر و شان نزول آن وارد شده و در همان سالهای نخست بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده بسیاری از مورخین به اجمال و تفصیل ذکر کرده اند که

شاید جامعترین آنها روایت طبری است در کتاب تاریخ خود که ذیلا با ترجمه اش میخوانید که گوید:

«حدثنا ... ابن حمید قال:

حدثنا سلمه قال:

حدثنی محمد بن اسحاق، عن عبد الغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمرو، عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، عن عبدالله بن العباس عن علی بن ابی طالب قال:

لما نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه و آله:

و انذر عشیرتک الاقربین (1) دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال:

یا علی ! ان الله امرنی ان انذر

عشیرتک الاقربین فضقت بذلک ذرعا و عرفت انی متی ابادئهم بهذا الامراری منهم ما اکره فصمت علیه حتی جاء جبریل فقال:

یا محمد! انک الا تفعل ما تؤمربه یعذبک ربک. فاصنع لنا صاعا من طعام و اجعل علیه رجل شاه و املا لنا عسا من لبن ثم اجمع لی بنی عبدالمطلب حتی اکلمهم و ابلغهم ما امرت به. ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم له و هم یومئذ اربعون رجلا یزیدون رجلا او ینقصونه، فیهم اعمامه:

ابوطالب و حمزه و العباس و ابولهب فلما اجتمعوا الیه دعانی بالطعام الذی صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول رسول الله صلی الله علیه و آله حذیه من اللحم فشقهاباسنانه ثم القاها فی نواحی الصحفه ثم قال:

خذوا بسم الله. فاکل القوم حتی ما لهم بشیء حاجه و ما اری الا موضع ایدیهم، و ایم الله الذی نفس علی بیده و ان کان الرجل الواحد منهم لیاکل ما قدمت لجمیعهم، ثم قال:

اسق القوم. فجئتهم بذلک العس فشربوا حتی رووا منه جمیعا، و ایم الله ان کان الرجل الواحد منهم لیشرب مثله، فلما اراد رسول الله صلی الله علیه و آله ان یکلمهم بدره ابولهب الی الکلام فقال:

لقدما سحرکم صاحبکم. فتفرق القوم و لم یکلمهم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الغد:

یا علی! ان هذا الرجل سبقنی الی ما قد سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم فعدلنا من الطعام بمثل ما صنعت ثم اجمعهم الی.

قال:

ففعلت ثم جمعتهم ثم دعانی بالطعام فقربته لهم، ففعل کما فعل بالامس، فاکلوا حتی ما لهم بشیء حاجه ثم قال:

اسقهم. فجئتهم بذلک العس فشربوا حتی رووا منه جمیعا ثم تکلم رسول الله صلی الله

علیه و آله فقال:

یا بنی عبد المطلب ! انی و الله ما اعلم شابا فی العرب جاء قومه بافضل مما قد جئتکم به، انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخره، و قد امرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم !

قال:

فاحجم القوم عنها جمیعا و قلت و انی لاحدثهم سنا، و ارمصهم عینا، و اعظمهم بطنا، و احمشهم ساقا:

انا یا نبی الله ! اکون وزیرک علیه.

فاخذ برقبتی ثم قال:

ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا قال:

فقام القوم یضحکون و یقولون لابی طالب:

قد امرک آن تسمع لابنک و تطیع» (2).

ترجمه:

محمد بن اسحاق - به سندش از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که چون آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» (یعنی فامیلهای نزدیک خود را بیم ده) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید آن حضرت مرا طلبید و فرمود:

ای علی، خدای بزرگ به من دستور داده که فامیلهای نزدیکت را بیم ده، و این ماموریت مرا سخت تحت فشار قرار داده و میدانم که هر گاه این ماموریت را با آنها در میان بگذارم پاسخ ناراحت کننده ای از ایشان دریافت دارم و به همین خاطر دم فرو بستم (تا فرصتی پیش آید و آن را انجام دهم) تا اینکه جبرئیل بیامد و گفت:

ای محمد اگر ماموریت خود را انجام ندهی پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد. رسول خدا مرا طلبید و به من فرمود:

برای ما یک «صاع» (3) غذا تهیه کن و ران گوسفندی هم بر آن ضمیمه بنما و قدحی نیز از شیر پر کن، آنگاه پسران

عبدالمطلب را گرد آور تا من با ایشان گفتگو کرده و ماموریت خویش را به آنها ابلاغ کنم. من دستور آن حضرت را انجام داده و آنگاه فرزندان عبدالمطلب را به مهمانی او دعوت کردم و آنها در آن روز چهل نفر مرد بودند با یکی کم و زیاد، که در میان آنها عموهای آن حضرت مانند ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب نیز بودند. و چون آنها نزد آن حضرت گرد آمدند رسول خدا دستور داد غذائی را که تهیه کرده بودم برای ایشان بیاورم، و من نیز غذا را حاضر کرده و آوردم، و چون بر زمین نهادم رسول خدا صلی الله علیه و آله تکه ای از گوشت را برگرفت و با دندانهای خود تکه کرد و در گوشه ای از ظرف غذا انداخت سپس فرمود:

به نام خدا برگیرید! آنها نیز همگی خوردند تا آنجا که دیگر نیازی به خوراکی نداشتند (و همگی سیر شدند) و من جز جای دستشان را ندیدم (و از غذا چیزی کم نشده بود) و سوگند به خدای یکتائی که جان علی به دست او است که یک مرد از آنها (چنان بود که) همه آنچه را برای همه شان آورده بودم میخورد! آنگاه (رسول خدا) فرمود:

آنها را بنوشان، و من آن جام را آوردم و آنها نوشیدند تا همگی سیراب شدند، و به خدای یکتا سوگند که مردی تنها همانند آن قدح را مینوشید. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست با آنها سخن بگوید،

ابولهب پیشدستی کرده گفت:

این مرد از زمانهای قدیم شما را جادو کرده و به دنبال سخن او آنها پراکنده

شده و رسول خدا با ایشان سخنی نگفت.

فردای آن روز رسول خدا فرمود:

ای علی این مرد با گفتاری که شنیدی بر من پیشدستی کرد و آنها پیش از آنکه من سخنی بگویم پراکنده شدند، و تو به همان مقدار غذائی که تهیه کرده بودی دوباره تهیه کن و آنها را نزد من گرد آور.

علی علیه السلام گوید:

من نیز طبق دستور آن حضرت غذا را تهیه کرده و آنها را گرد آوردم و رسول خدا دستور فرمود غذا را نزد آنها آوردم وآن حضرت نیز همانند روز گذشته عمل کرد و همگی از آن غذا خوردند تا سیر شدند،

سپس فرمود:

آنها را بنوشان و من نیز همان قدح را آوردم و نوشیدند تا همگی سیراب شدند سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز سخن کرده فرمود:

ای فرزندان عبد المطلب! من به خدا سوگند در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام آورده باشد، من برای شما خوبی دنیا و آخرت آورده ام و خدا به من دستور داده تا شما را بدان دعوت کنم، اینک کدامیک از شما است که مرا در این ماموریت کمک کند تا به پاداش آن برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ در اینجا بود که آنها سرباز زده و من که از همه آنها کم سن و سال تر و کم دیدتر و (در اثر کودکی) شکم بزرگتر، و ساق پایم نازکتر از همه بود گفتم:

ای پیامبر خدا!

من کمک کار تو در این ماموریت خواهم بود! رسول خدا صلی الله علیه و آله (که چنان دید)

گردنم را گرفت و فرمود:

به راستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما و شما از او شنوائی داشته و پیرویش کنید! و آن گروه برخاسته در حالی که میخندیدند به ابوطالب گفتند:

تو را مامور کرد تا از پسرت شنوائی داشته و از او اطاعت کنی! و چنانچه مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس الغدیر گوید:

با همین عبارات و الفاظ دیگران نیز مانند ابو جعفر اسکافی در کتاب «نقض العثمانیه» روایت کرده (4) و گفته است:

این داستان با همین عبارات در خبر صحیح روایت شده. و نیز به همین ترتیب این روایت را برهان الدین فقیه در کتاب «انباء نجباء الابناء» (ص 46 و 48) روایت نموده، و نیز ابن اثیردر کتاب کامل (ج 2 ص 24) و ابو الفداء در تاریخ خود (ج 1 ص 116) و خفاجی در «شرح الشفاء قاضی عیاض» (ج 3 ص 37) و علاء الدین بغدادی در تفسیر خود (ص 390) و سیوطی در جمع الجوامع - چنانچه در کتاب ترتیب او است - (ج 6 ص 392) از طبری نقل کرده، و در (ص 397) از حافظان سته یعنی:

ابن اسحاق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی روایت کرده، و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه (ج 3 ص 354) و جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی (ج 1 ص 31) و محمد حسین هیکل در کتاب زندگانی محمد صلی الله علیه و آله (5) آن را با همین عبارات و الفاظ روایت کرده اند مؤلف الغدیر پس از نقل روایت گوید:

راویان سند این

حدیث همگی موثق و مورد اعتماد هستند جز ابو مریم عبد الغفار بن قاسم که برخی او را تضعیف کرده اند، و علت این تضعیف نیز چیزی جز شیعه بودن او نیست، و با این حال ابن عقده (چنانچه در لسان المیزان ج 4 ص 43 مذکور است) او را مدح کرده و از او حدیث نقل می کند، و حافظان حدیث نیز از او روایت کرده اند همانگونه که شنیدید ... و دیگران نیز همانند ابو جعفر اسکافی و سیوطی روایت را تصحیح کرده اند ... روایت دیگری در این باره:

امام احمد بن حنبل در کتاب مسند خود (ج 1 ص 159) به سندش از علی بن ابیطالب روایت کرده که فرمود:

«جمع رسول الله صلی الله علیه و آله او:

دعا رسول الله صلی الله علیه و آله. بنی عبد المطلب فیهم رهط کلهم یاکل الجذع و یشرب الفرق قال:

فصنع لهم مدا من طعام فاکلوا حتی شبعوا قال:

و بقی الطعام کما هو کانه لم یمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا و بقی الشراب کانه لم یمس. او:

لم یشرب.

ثم قال:

یا بنی عبد المطلب:

انی بعثت الیکم خاصه و الی الناس عامه و قد رایتم من هذا الامر ما رایتم، فایکم یبایعنی علی آن یکون اخی و صاحبی و وارثی؟! فلم یقم الیه احد فقمت الیه و کنت اصغر القوم قال:

فقال:

اجلس قال:

ثم قال ثلاث مرات، کل ذلک اقوم الیه فیقول لی:

اجلس. حتی کان فی الثالثه فضرب بیده علی یدی».

رسول خدا فرزندان عبدالمطلب را گرد آورده یا دعوت کرد و در میان ایشان گروهی بودند که بزغاله ای را میخورد و پیمانه ای می آشامید آن حضرت، به مقدار «مد» (6) ی طعام برای ایشان

تهیه کرد و همه از آن خوردند تا آنکه سیر شدند و غذا هم چنان مانده بود که گویا دست نخورده سپس قدحی طلبید و همگی نوشیدند تا سیراب شدند و نوشابه چنان بود که گویا دست نخورده یا نوشیده نشده.

سپس فرمود:

ای پسران عبدالمطلب من به سوی شما به طور خصوصی و به سوی مردم به طور عموم مبعوث گشته ام و شما معجزه مرا نیز دیدید پس کدامیک از شما با من بیعت می کند تا برادر من و مصاحب من و وارث من باشد؟

هیچکدام بر نخاستند و من که کوچکترین همه آنها بودم برخاستم،

آن حضرت به من فرمود:

بنشین، و تا سه بار این کار تکرار شد که هر بار من بر میخاستم و آن حضرت به من میفرمود:

بنشین، تا اینکه در بار سوم دستش را (به عنوان بیعت) بر دست من زد، و با او بیعت کردم. و البته در سند این حدیث کسی خدشه نکرده و همه وسائط مورد وثوق هستند.

روایت سوم

حافظ ابن مردویه به سندش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«لما نزلت هذه الآیه:

و انذر عشیرتک الاقربین.

دعا بنی عبدالمطلب و صنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال:

کلوا باسم الله من جوانبها فان البرکه تنزل من ذروتها.

و وضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم ثم سقاهم فشربوا حتی رووا، فقال ابولهب:

لقدما سحركم.

و قال:

یا بنی عبدالمطلب انی جئتکم بما لم یجیء به احد قط ادعوکم الی شهاده ان لا اله الا الله و الی الله و الی کتابه. فنفروا و تفرقوا، ثم دعاهم الثانیه علی مثلها فقال ابولهب کما قال المره الاولی، فدعاهم ففعلوا مثل ذلک،

ثم قال لهم و

مد يده:

من بايعنى على آن يكون اخى و صاحبى و وليكم من بعدى؟!

فمددت يدى و قلت:

انا ابايعک، و انا يومئذ اصغر القوم عظيم البطن فبايعنى على ذلک قال:

و ذلک الطعام انا صنعته» (7) - هنگامى که آيه «و انذر عشيرتک الاقربين» نازل شد رسول خدا فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و براى ايشان غذاى کمى ترتيب داد و به آنها فرمود:

به نام خدا از اطراف آن بخوريد که برکت از بالاى آن نازل خواهد شد و خود آن حضرت نخستين آنها بود که دست بر غذا گذارد، پس همگى خوردند تا سير شدند آنگاه قدحى طلبيد و نخست خود آشاميد و سپس آنها را سيراب کرد و آنها آشاميدند تا سيراب شدند. ابولهب که چنان ديد گفت:

از قديم او شما را جادو کرده؟ آنگاه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

من چيزى را براى شما آورده ام که احدى نياورده من شما را به شهادت به يکتائى خدا و خدا و کتاب او دعوت مى کنم، آنها که اين سخن را شنيدند دور شده و پراکنده شدند. براى بار دوم همانگونه ايشان را دعوت کرد و ابولهب دوباره همان سخنان را گفت، پس آن حضرت ايشان را دعوت کرد و آنها نيز همان گونه عمل کردند. سپس آن حضرت در حالى که دستش را دراز کرده بود فرمود:

کيست که با من بيعت کند تا در نتيجه برادر من و مصاحب من و اختيار دار شما پس از من باشد؟ على عليه السلام گويد:

من دستم را دراز کرده گفتم:

من با تو بيعت مى کنم - و من در آن روز کوچکترين آنها بودم و شکمم پيش آمدگى داشت.

رسول خدا با همان شرائط (که فرموده بود) با من بیعت کرد.

علی علیه السلام گوید:

آن غذا را نیز من تهیه کرده بودم. و البته روایات دیگری هم باین مضمون از طریق اهل سنت با اجمال و تفصیل نقل شده که مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر روایت کرده (8) و ما به همین چند حدیث اکتفا می کنیم، و از طریق شیعه نیز روایات زیادی در این باره نقل شده که مرحوم مجلسی در بحار الانوار آورده است (9)

نکته هائی در این روایات

از روی هم رفته این روایات که ما برای نمونه به ذکر سه روایت از آنها اکتفا کردیم تذکر چند مطلب به نظر میرسد:

1 - علت و یا حکمت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز کار خودمامور میشود تا خویشاوندان نزدیک خود را «انذار» کند و آنها را به دین خدا دعوت نماید شاید جهات زیر بوده:

الف - هر مصلحی که بخواهد به اصلاح اجتماعی که در آن زندگی میکند دست بزند و آنها را از آلودگی بر حذر داشته و ازعذاب الهی بیم دهد باید از خود و نزدیکان خود شروع کند تادیگران سخنش را پذیرا گشته و از اتهام مبرا باشد!

ب - از آنجا که اساس زندگی عربهای آن زمان، و بافت اجتماعی آنان، بر زندگی قومی و قبیلگی بنا شده بود، و هر کس میخواست به کاری اجتماعی و عمومی و به خصوص کارهای اصلاحی اقدام کند ناچار بود تا کمک کارانی مخلص و متعهد داشته باشد، و بهترین راه را برای دستیابی به چنین کمک کارانی استمداد از خویشان نزدیک بود که روی ارتباط محکم قبیلگی خود را موظف

به دفاع از افراد قبیله در برابر دشمنان میدانستند، و از این رو آن حضرت نیز مامور شد تا در آغاز دعوت خود را از آنها شروع کند و برای کمک کاری و معاونت از ایشان کسی را انتخاب نماید.

ج - شریعت مقدس اسلام مائده ای الهی و یا به تعبیر خودآن حضرت خیر دنیا و آخرت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله میخواست بر جهان آن روز عرضه کند، و این یک منتی بود که خدای تعالی بر خویشان نزدیک آن حضرت گذارده که آنها را به استفاده از این مائده آغاز فرمود، و به دنباله آن رهبری این آئین مقدس را نیز درآینده به عهده آنها نهاد، و این افتخار را نصیب آنها فرمود که هر کدام بخواهند آن را نصیب خویش سازند ...

2 - از اینکه در پایان روایت آمده است که چون حاضران در آن مجلس برخاستند با تمسخر و ریشخند به ابوطالب می گفتند:

«بتو دستور داد تا از پسرت شنوائی داشته و از او پیروی کنی» معلوم میشود معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«... ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا» همان خلافت الهیه و رهبری دینی است و همان اولی بودن رهبر به اموال و انفس است که مدعای ما است، و از این رو حاضران در آن مجلس نیز همین معنا را از حدیث فهمیدند، و از این رو برخی ازاهل حدیث که برای تردید در این حدیث در این معنی وسوسه و تردید کرده اند بیجا و بی مورد است که ما با همین مقدار تذکر و اشاره

از آن میگذریم.

3 - از آنجا که این احادیث همانگونه که گفته شد بهترین سند برای عقاید شیعه در باب امامت و خلافت بلا فصل علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد برخی از متعصبان و مخالفان و احیانا معاندان در صدد رد این احادیث و خدشه دار کردن سند و یا دلالت آنها بر آمده و سخنانی گفته اند که بیشتر جنبه فنی و تخصصی دارد و از بحث تاریخی خارج است و از این رو ما بهتر دیدیم که وقت خود و شما را نگیریم به خصوص که دانشمندان بزرگوار ما همانند مرحوم علامه امینی و مظفر و محمد جواد مغنیه و علامه شرف الدین و دیگران به خوبی پاسخ آنها را داده اند و هر که خواهد میتواند برای تحقیق بیشتر به کتابهای الغدیر ودلائل الصدق و تفسیر مغنیه و اعیان الشیعه و الصحیح من السیره و سیره المصطفی و غیره مراجعه کند و ایرادها و پاسخها را ببیند ولی برای نمونه ماجرای زیر را برای شما نقل میکنیم و از این بحث میگذریم.

یک داستان جالب و یک جنایت تاریخی

نگارنده در چند سال قبل از این از بعضی دوستان شنیده بودم که برخی از نویسندگان اهل سنت روایاتی را که در کتابهای معتبر و سیره و تاریخ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا صحابه آن حضرت نقل شده و در آن روایات کلمه و یا جمله ای به نفع مذهب شیعه وجود دارد آنها را تحریف و دستکاری کرده اند تا مستمسکی برای مذهب شیعه نباشد ...! و به دنبال همین گفتار آن دوست ما مصمم بود که نسخه های قدیمی (خطی و چاپی) کتابهای اهل سنت را بهر قیمتی

شده تهیه و جمع آوری کند که در آینده از این دستکاریها و تحریفها مصون بماند ... ولی برای این گفتار مدرک و شاهدی نیافته بودم تا وقتی به همین حدیث «یوم الدار» برخوردم با کمال تعجب و یا واضحتر بگویم با کمال تاسف مشاهده کردم که اینان در این حدیث شریف این دستکاری و یا بهتر بگویم «جنایت تاریخی» را انجام داده اند که باید نام چند نفر را در اینجا برای نمونه به اطلاع شما برسانیم:

1 - نخستین کسی که دست به چنین کاری زده خود طبری است که همانگونه که شنیدید در کتاب تاریخ خود در مورد دعوت رسول خدا این گونه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم ...» و دو سطر بعد از این عبارت نیز آنجا که سخن علی علیه السلام را در پذیرفتن دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند و رسول خدا درباره اش می فرماید:

«ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا ...» سپس از آنجا که دیده است این روایت بهترین دلیل بر مدعای شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام است که معتقد به خلافت بلا فصل آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشند آمده و در کتاب تفسیر خود چند کلمه را برداشته و به جای آن «... کذا و کذا ...» گذارده تا هم تغییر معنائی واقع نشود و هم مدرکی برای شیعه نباشد و اجمال داشته باشد، و به همین منظور در تفسیر خود این گونه نقل کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و کذا و کذا ...» (10) و در پایان حدیث نیز سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را این گونه نقل کرده که فرمود:

«ان هذا اخی و کذا و کذا ...» که هر کس این حدیث را بخواند به یقین میداند که دست کاری شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به این گونه با اجمال سخن نمیگوید و «کذا و کذا» نمیگوید و به طور مسلم این کار راویان حدیث بوده که نمیخواسته اند متن حدیث را نقل کنند ... و نظیر کار طبری و این جنایت بزرگ را در این حدیث، ابن کثیر شامی نیز در کتاب «البدایه و النهایه» و «السیره النبویه» و تفسیر خود نیز انجام داده (11) ... چنانچه از نویسندگان معاصر زمان ما نیز محمد حسین هیکل در کتاب خود «حیاه محمد» در برابر مقداری پول سیاه و یا فروش مثلا هزار جلد کتاب به کتاب فروشیها همین جنایت را انجام داده و در طبع اول کتاب خود در صفحه 104 حدیث را همانگونه که بوده نقل کرده و در چاپ دوم یعنی چاپ سال 1354 جمله:

«و خلیفتی فیکم ...» را از حدیث حذف کرده و به همان جمله:

«و یکون اخی و وصیی» اکتفا کرده (12) !!

نگارنده گوید:

برای متتبع در احادیث تاریخی روشن است که این جنایت اختصاص به این روایت ندارد و اینان در جاهای دیگر نیز نظیر این کار را کرده اند که نمونه اش را میتوانید در داستان جنگ احد و حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه

و آله نقل کرده اند که در مورد فرار کردن برخی از مردان و استقامت و پایداری برخی از شیر زنان در آن گیر و دار و جنگ سخت فرمود:

«... لمقام نسیبه بنت کعب الیوم خیر من مقام فلان و فلان ...» (13) که چون برای هر خواننده ای این سئوال پیش می آید که مسلمااین کنایه گوئی از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده، و آن حضرت نام برده ولی راوی نامها را نبرده و به جای آن «فلان و فلان» گفته، از این رو ابن ابی الحدید به دنبال نقل حدیث گوید:

«قلت: لیست الراوی لم یکن هذه الکنایه و کان یذکر هما باسمهما حتی لا تترامی الظنون الی امور مشتبهه، و من امانه المحدث آن یذکر الحدیث علی وجهه و لا یکتم منه شیئا فما باله کتم اسم هذین الرجلین؟».

ای کاش راوی به صورت کنایه نام نمی برد و نام این دو مرد را آشکارا ذکر میکرد تا گمانها به چیزهای مشتبه و مشکوکی نرود، و این لازمه امانت شخص محدث است که حدیث را همانگونه که هست نقل کند و چیزی را از حدیث کتمان نکند، پس چه انگیزه ای او را بر آن داشته تا نام این دو مرد را پوشیده و مکتوم دارد؟ ... (پایان کلام ابن ابی الحدید).

که ما در جای خود گفته ایم:

شاید آن دو نفر از کسانی بوده اند که بعدها دارای منصبهای مهمی شدند و راوی حدیث از ترس و یا جهات دیگری نتوانسته نام ایشان را ببرد و این بی امانتی را در نقل انجام داده، که البته این علت انگیزه ای جز ترس و بی تقوائی نمی تواند داشته باشد، و مجوزی

برای ارتکاب چنین جرمی نخواهد بود ...

پی نوشتها

1 - سوره شعرا - آیه 214.

2 - تاریخ طبری (ط مصر سال 1357) ج 2 ص 62 - 63.

3 - صاع: به مقدار سه کیلو است.

4 - چنانچه در شرح. ابن ابی الحدید ج 3 ص 263 آمده است.

5 - ص 104 از چاپ اول.

6 - «مد» به معنای چارک یعنی ده سیر و کمتر از یک کیلو است.

7 - الغدیر ج 2 ص 281.

8 - الغدیر ج 2 ص 282 - 283.

9 - بحار الانوار ط جدید ج 18.

10 - تفسیر طبری ج 19 ص 74.

11 - البدایه و النهایه ج 3 ص 40 و تفسیر ابن کثیر ج 3 ص 351 و السیره النبویه ج 1 ص 459.

12 - برای توضیح بیشتر به کتاب سیره المصطفی ص 131 و فلسفه التوحید و الولایه ص 179 و 136 مراجعه شود.

13 - شرح ابن ابی الحدید ط مصر ج 3 ص 377.

قسمت چهارم

دعوت آشکارا و عمومی و مرحله دوم دعوت

پس از ماجرای «انذار عشیره» و دعوت خصوصی نزدیکان فامیل، مرحله دعوت علنی و آشکارا پیش آمد که طی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله مامور شد آشکارا دعوت عمومی خود را اعلان کند. مفسران و اهل تاریخ و سیره نویسان عموما گفته اند این دستوربا نزول آیه مبارکه «فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشرکین ... (1) به آن حضرت داده شد، و با توجه به حرف «فاء تفریع» که در آغاز این آیه آمده و نیز با توجه به اینکه این آیه در زمره آخرین آیات سوره حجر می باشد باید زمینه و مقدمات این دستور را در آیات پیش از آن جستجو کرد، و از این رو قبل از ورود

در اصل ماجرا به بحث و تحقیق در آیات قبلی این سوره می پردازیم:

همانگونه که گفته شد این آیه در اواخر سوره مبارکه حجر است، و اگر کسی بخواهد به خوبی از کم و کیف و علل و موجبات این دستور آگاهی پیدا کرده و به آن واقف گردد لازم است همه آیات این سوره مبارکه را از آغاز تا انجام بخواند تا دورنمای آن روز مکه و فضای دشوار کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و پی آمدهای آن را از زیر نظر بگذراند. خدای متعال در آغاز این سوره می فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحیم» الر، تلک آیات الکتاب و قرآن مبین، ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ...» (2).

آنگاه پس از ذکر چند آیه می فرماید:

و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون ... - انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ...». و باز پس از بیان چند آیه می گوید:

و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن ... سپس شروع به شمردن آیات الهی در ماجرای خلقت آسمانها و ستارگان و زمین و انسان و داستان سرپیچی شیطان از سجده در برابر آدم و بالاخره معاد و جهنم و بهشت نموده و پس از آن برای دلداری رسول خدا داستان آمدن فرشتگان الهی را برای عذاب قوم لوط و عذاب سخت و هولناکی که دچار شدند را بیان فرمود، آنگاه می فرماید:

و لقد کذب اصحاب الحجر المرسلین، و آتیناهم آیاتنا فکانواعنها معرضین ... و باز هم برای دلداری رسول خدا و پایداری آن حضرت در برابر تکذیبها و تمسخرها و استهزاء آنان فرموده:

و ان الساعه آتیه فاصفح الصفح الجمیل ...

لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم و لا تحزن علیهم و اخفض جناحک للمؤمنین، و قل انی انا النذیر المبین ...». و پس از ذکر چند آیه دیگر نوبت میرسد به آیه مبارکه «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین»

و پس از آن نیز با این آیات سوره مبارکه ختم میشود که فرمود:

انا کفیناک المستهزئین، الذین یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون، و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون، فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین، و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین». که از روی هم رفته آیات این سوره که 99 آیه است و در مکه نازل شده استفاده میشود که:

اولا - این آیات و این سوره پس از یک دوران طولانی سه ساله یا بیشتر همانگونه که گفته شد نازل شده که آیات قرآنی و داستان رسالت پیغمبر گرامی و تبلیغات دینی آن حضرت، کم و بیش به گوش مردم خورده بود و در گوشه و کنار سخن از نبوت آن حضرت و آیات نازله از قرآن کریم به میان آمده و مورد تجزیه و تحلیل و رد و ایراد قرار گرفته بوده است ... ثانیا - رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد استهزاء و تکذیب قرار گرفته بوده، تا آنجا که او را مجنون خوانده و متهم بدیوانگی و بی عقلی کرده و در صدد اذیت و آزار آن بزرگوار بر آمده بودند و تا آنجا که موجبات «ضیق صدر» آن حضرت را فراهم ساخته و رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخنان کفر آمیزشان دلتنگ شده و تحت فشار روحی قرار گرفته ...

به حدی که خدای تعالی برای تقویت روحی و دلداری پیامبر خود نمونه هائی از تکذیب اقوام دیگری را که در طول تاریخ از پیامبران خود کرده اند بیان میدارد، و بلکه این شیوه ناپسند را به صورت یک سنت و قانون در زندگی انبیاء الهی ذکر فرموده و درهمان آیات دهم تا دوازدهم این سوره می فرماید:

و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن، کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین، لا یؤمنون به و قد خلت سنه الاولین ...». و ضمن بیان این سنت دیرینه، این دلداری را به رسول خود، و بلکه به همه رهروان و پیروان ادیان الهی می دهد که این تکذیبها و مسخره کردن ها چیز تازه ای نیست و شیوه همه نامردان روزگار این بوده، و مبادا موجب دلتنگی شما شود ... و ثالثا - این مژده را نیز به رسول خدا می دهد که گذشته از اینکه نباید از اینان دلتنگ و افسرده خاطر باشی بلکه مطمئن باش که تو پیروز خواهی شد و دشمنان و تکذیب کنندگان تو هلاک و نابود خواهند گشت همانگونه که دشمنان لوط و اصحاب حجر به جرم تکذیبی که از فرستادگان ما کردند بهلاکت رسیدند ... و به همین خاطر تو بزرگوارانه از اینها در گذر و در برابر مؤمنان نیز برخوردی متواضعانه داشته باش و بدان که ما معجزه بزرگی چون «سبع مثانی و قرآن عظیم» (3) به تو داده ایم و خود نیز حافظ و نگهبان آنیم. اکنون با تذکر به آنچه بر تو فرو فرستادیم (که معنای همان فاء تفریع است) «ای پیامبر ماموریت خود را آشکار کن و از مشرکان کناره گیر که ما شر مسخره

کنندگان را از تو کفایت کردیم ...». و اینک برگردیم به اصل ماجرا از روی تاریخ. عموم اهل تاریخ و تفسیر و از آن جمله شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین و دیگران روایت کرده اند که دستور اظهار دعوت سه سال پس از بعثت بر آن حضرت نازل شد،

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود داستان اظهار دعوت عمومی را این گونه نقل کرده که گوید:

این آیه یعنی آیه «فاصدع بما تؤمر» در مکه نازل شد پس از آنکه سه سال بود رسول خدا به نبوت مبعوث گشته بود،

تا آنجا که گوید:

رسول خدا برخاست و بر حجر (اسماعیل) ایستاد و چنین گفت:

«یا معشر قریش، یا معشر العرب، ادعوکم الی شهاده ان لا اله الا الله و انی رسول الله، و آمرکم بخلع الانداد و الاصنام، فاجیبونی تملکون بها العرب و تدین لکم العجم و تکونون ملوکا فی الجنه». ای گروه قریش، و ای مردم عرب، من شما را دعوت می کنم به اینکه شهادت دهید خدائی جز خدای یکتا نیست و اینکه من فرستاده اویم، و من شما را دستور می دهم به اینکه بتها را به دور افکنید، و دستور مرا بپذیرید تا بدین وسیله بر عرب فرمانروا شوید و مردمان غیر عرب نیز فرمانبردار شما شوند و در بهشت نیز فرمانروایان باشید ...! «فاستهزؤا منه و قالوا جن محمد بن عبدالله، و لم یجسروا علیه لموضع ابی طالب» (4) یعنی پس از این سخن بود که آنها آن حضرت را استهزاء کرده و گفتند:

محمد بن عبدالله دیوانه شده ولی به خاطر ابوطالب جرئت جسارت او را نداشتند ... و برخی از دانشمندان اهل سنت نیز

روایت کرده اند که چون آیه

«فاصدع بما تؤمر» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کوه صفا رفت و با صدای بلند ندا کرد:

«یا بنی فهر، یا بنی عدی». ای فرزندان فهر، و ای فرزندان عدی ...».

و چون آنها اجتماع کردند فرمود:

«ارایتم لو اخبرتکم ان خیلا بالوادی ترید ان تغیر علیکم اکنتم مصدقی؟».

یعنی آیا اگر من به شما خبر دهم که سوارانی در این وادی هستند که می خواهند بر شما یورش برند، آیا مرا تصدیق می کنید؟

«قالوا ما جربنا علیک کذبا».

گفتند:

ما از تو دروغی سراغ نداریم !

فرمود:

«فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید».

پس من شما را بیم دهم از عذاب سختی که در پیش رو داریم !.

ابولهب که این سخن را شنید گفت:

«تبا لک سائر الیوم الهذا جمعتنا» ؟

از این پس دستت بریده باد آیا به خاطر همین ما را گرد آوردی ...! و به دنبال آن بود که خداوند آیه «تبت یدا ابی لهب و تب» را نازل فرمود ...

نگارنده گوید:

روایت فوق را دکتر سعید بوطی در «فقه السیره» (5) به همین ترتیب در تفسیر این آیه ذکر کرده، ولی سیره نویسان دیگر چون ابن کثیر و دیگران

این داستان را بامختصر تفاوتی در تفسیر آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» شان و نزول آن ذکر کرده اند که به نظر میرسد وایت بالا صحیح تر باشدو داستان انذار عشیره همان بود که ما قبلا بیان داشتیم ... و از تاریخ طبری نیز همانگونه که نقل کردیم استفاده می شود که داستان در تفسیر آیه «فاصدع کما تؤمر» روایت شده است.

و کازرونی در تفسیر آیه «فاصدع بما تؤمر» داستان آمدن رسول خدا بر کوه صفا و اعلان دعوت عمومی

خود را به گونه ای دیگر نقل کرده و به دنبال آن عکس العمل مشرکین مکه و سنگسار کردن آن حضرت و پناه بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوه و آمدن علی علیه السلام و خدیجه به دنبال آن بزرگوار را با تفصیل بیشتری نقل کرده و در ضمن آن معجزاتی هم از آن حضرت روایت کرده که چون روایت مزبور بدون سند بود و به همین جهت از اعتبار کافی برخوردار نبود از ذکر آن خودداری شد و هر که خواهد می تواند به کتاب بحار الانوار مراجعه نموده و روایت مزبور را به تمامی مطالعه کند (6).

بازتاب دعوت عمومی رسول خدا در قریش

ابن هشام در سیره خود از ابن اسحاق نقل می کند که مشرکین قریش پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خود را آشکار کرد با این حال از وی دوری نکرده و به مبارزه با او برنخاستند، تا وقتی که نام خدایان آنها را برده و بر آنها عیب گرفت، که در این وقت به مخالفت با او برخاسته و در دشمنی او همداستان شدند ... (7). و چنانچه برخی از نویسندگان معاصر پس از نقل این قسمت گفته است:

سخن این مورخان بسیار طبیعی می نماید، زیرا سران قریش از دعوت مردم به خدای یکتا نگران نبودند زیرا آنان جز به کار تجارت یا رباخواری یا سودی که از این کار میبردند توجهی نداشتند، دین برای آنان مفهوم معنوی نداشت دین یکی از صدها ابزار استیفای منافع بود و تا این منفعت به خطر نیفتاده است ضرورتی ندارد که محمد و بنی هاشم را از خود برنجانند ... باری گفتن ذکر

«لا اله الا الله» تا جائی که بمنافع مادی آنان لطمه نمی زد و از گفتن آن احساس خطر نمی کردند برای آنها ایجاد مزاحمتی نمی کرد و داعی نداشتند خود را بزحمت و گرفتاری بیندازند اما وقتی مشاهده کردند که پیامبر گرامی اسلام و پیروان آن حضرت در صدد نفی بتها و عیب جوئی و دشنام آنها بر آمده و بی خاصیتی و پوچی آنها و بلکه مانع بودن آنها را بر سر راه کمال و ترقی و سعادت انسانها به مردم گوشزد می کنند در صدد مبارزه و خنثی کردن تبلیغات آنان بر آمده و به عنوان طرفداری از خدایان و دفاع از مقدسات دینی به جنگ حق وحق پرستان رفتند، و این شیوه عموم مال اندوزان و استعمارگران جهان بوده که از دین و مذهب چه حق و چه باطل آن به عنوان ابزارو وسیله ای برای رسیدن بهدف مادی خود یعنی بهره کشی از محرومان و در تحت تیول و استعمار قرار دادن آنان استفاده می کردند و به همین جهت تا این مرز و حد با دین و دینداران همراه بودند و چون میدیدند که آن هدف اصلی به خطر افتاده دین حق را نیز منکر می شدند تا چه رسد به باطل آن ... و این سخن سرور آزادگان حضرت ابا عبدالله مشهور است که میفرمود:

«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» (8).

یعنی مردم بندگان دنیایند و دین مزمزه ای است بر زبانشان که تا زندگی آنها بچرخد آن را نگاه داشته و حفظ می کنند ولی هنگامی که دربوته آزمایش قرار گرفتند دینداران اندکند.

و تازه این سخن حکیمانه و گفتار

واقع بینانه در مورد دین حق است و در مورد دینهای باطل مطلب بدتر از این بوده.

زیرا امثال ولید بن مغیره و ابوجهل و امیه بن خلف و دیگر بزرگان قریش به این اندازه نادان و کودن و بی عقل نبودند که ندانند آن بتهای چوبی و سنگی و یا فلزی که از زیر دست نجاران و سنگتراشان و یا چکش مسگران و طلا سازان بیرون آمده بود قدرتی و یا سود و زیانی برای آنها ندارد، و اصلا شعور و درکی ندارند تا بتوانند سود و زیان دیگران را درک کنند ... اما بتخانه ها و بتهای چوبی و سنگی و فلزی و غیره برای آنها وسائل بی درد سر و بی سر و صدائی بود که برای سرگرم نگهداشتن مردم و دوشیدن و بار کشیدن از آنها وسیله ای بهتر از آن نمی توانستند پیدا کنند، و چون جنبه دینی و قداست مذهبی هم به آنها و کارهای مربوط به آنها داده بودند و پیرایه ها و خرافاتی هم به آنها بسته بودند از احترام خاصی نیز برخوردار بودند و پر واضح است که خادمان این بتها و نگهبانان این بتکده ها نیز یا از خود آنها بودند و یا مزدوران و منصوبان از طرف ایشان ... و بهر صورت همه تشکیلات بتخانه و بتکده در مسیر منافع و در آمد نامشروع و استعمارگرانه آنها بود، و روشن بود که هر آوای مخالف و ندای اعتراضی در برابر آن وضع با مخالفت سخت ایشان مواجه میشد و برای خفه کردن و خاموش کردن آن همه گونه تلاش و کوشش و خرجی را می کردند تا مبادا مردم واقعیات را درک

کرده و به آن خدایان دروغین بدبین شده و آن زنجیرهای اوهام را پاره کنند، و در فضائی آزاد زندگی کرده و بار و سواری ندهند ... قرآن کریم شیوه های مخالفت آنها و تهمتهائی را که به منظور جلوگیری و خنثی کردن تبلیغات رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اظهار حق و آشکار کردن دعوت از سوی آن حضرت وارد کردند این گونه بیان فرموده:

«و عجبوا ان جائهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب، اجعل الآلهه الها واحدا ان هذا لشیء عجاب، و انطلق الملا منهم آن امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یراد، ما سمعنا بهذافی المله الآخره ان هذا الا اختلاق، ءانزل علیه الذکر من بیننا ...» (9) - و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان برای ایشان آمد و کافران گفتند این ساحری است دروغگو، آیا خدایان را یک خدا قرار دهد این چیزی است شگفت؟ و بزرگان ایشان انجمن کردند که بروید و در برابر او بر اعتقاد به خدایان خود پایداری کنید که چنین چیزی مطلوب است، چنین مطلبی را از ملت دیگر نشنیده ایم و این آئین ساختگی است، چگونه از میان همه ما قرآن تنها بر او نازل گشته ...؟ باری ایشان برای آرام کردن و توجیه بت پرستان از تهمت «سحر» و دروغگو استفاده کردند، و این اسلحه زنگ زده و کهنه را بمیدان آوردند، در صورتی که سالها پیش از آن نیز فرعونیان و «ملا» و اشراف قوم فرعون نیز در برابر منطق رسا و حق طلبانه موسی و هارون از همین حربه کند و بی اثر استفاده

کرده بودند که خدای تعالی در سوره نمل پس از ذکر ماجرای آمدن موسی با آیات الهی بر سر فرعونیان می فرماید:

«فلما جائتهم آیاتنا مبصره قالوا هذا سحر مبین» (10).

و به دنبال آن پرده از یک واقعیت بزرگی که گویای باطن این دشمنان حق و حقیقت در همه ادوار تاریخ بوده بر میدارد و چنین گوید:

«و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبه المفسدین» (11). و منکر آن شدند در صورتی که دلهاشان بدان یقین داشت از روی ستم و سرکشی پس بنگر که سرانجام تبهکاران چگونه بود!

پی نوشتها

1 - سوره حجر - آیه 94.

یعنی ای رسول خدا پس آشکار کن آنچه را بدان مامور گشته ای و از مشرکان روی گردان ...

2 - به خاطر کثرت این آیات شریفه در طول مقاله از ترجمه آنها خودداری شد.

3 - درباره معنای «سبع مثانی» وجوه مختلفی ذکر کرده اند که باید در کتابهای تفسیری مطالعه کنید، و شاید بهترین وجه همان است که مرحوم علامه طباطبائی اختیار کرده که منظور سوره مبارکه فاتحه الکتاب باشد به شرحی که در ج 12 ص 201 - المیزان ذکر شد.

4 - تفسیر قمی ص 354.

5 - فقه السیره ص 99.

6 - بحار الانوار ج 18 ص 241.

7 - سیره ابن هشام ج 1 ص 264.

8 - حلیه الاولیاء ج 2 ص 539 تحف العقول ص 245.

9 - سوره ص آیه 5 - 7.

10 و 11 - سوره نمل آیه 13 - 14.

قسمت پنجم

دستور مشرکین قریش به پیروان خود

در ضمن آیاتی که در بحث گذشته مورد استشهاد و استفاده قرار گرفت، این آیه کریمه بود که خدای تعالی بیان فرموده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خود را آشکار ساخت و پیام الهی را به گوش مردم مکه رسانید. بزرگان و اشراف ایشان در صدد تکذیب آن حضرت بر آمده و به دنبال چاره رفتند ... و متن آیه این گونه است:

«و انطلق الملا منهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذالشیء یراد» (1). و بزرگان ایشان به دنبال چاره رفتند و (به مردم خود) گفتند بروید و بر (اعتقاد به) خدایان خود پایداری کنید که به راستی این همان چیز مطلوب است. و در این آیه چند نکته وجود

دارد که هم می تواند شاهدی بر بحث بالا و هم مقدمه ای بر دنباله بحث و ماجرای تاریخی ما باشد که ذیلا بدان اشاره می کنیم:

1 - لفظ «ملا» که در این آیه آمده است بمه عنای اشراف وبزرگان قوم است که به خاطر آنکه هیبت و عظمت آنها چشمها و دلها را پر کرده بود آنها را به این نام خوانده اند، و این «ملا» چنانچه از موارد استعمال آن در قرآن کریم استفاده می شود معمولا در طول تاریخ بزرگترین مانع و سد راه انبیاء الهی بوده و احیانا طرف مشورت طاغوتهای زمان در راه مبارزه با پیمبران و پشتیبانی برای آنها بوده اند، و گاه نیز خود مستقیما نقشه قتل رسولان و نابودی سفیران الهی را طرح می کرده اند، که برای نمونه در آیات زیر دقت فرمائید:

درباره نوح علیه السلام آمده:

«قال الملا من قومه انا النراک فی ضلال مبین» (2).

و یا این آیه:

«و بصنع الفلک و کلما مر علیه ملا من قومه سخروا منه» (3).

در باره شعیب:

قال الملا الذین استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب و الذین آمنوا معک من قریتنا ... (4).

و درباره موسی علیه السلام:

قال الملا من قوم فرعون آن هذا لساحر علیم (5).

و گاه نیز خود اینان طاغوتهای زمان را بر ضد پیمبران تحریک و آنها را به قتل و نابودی آن رادمردان الهی تشویق مینمودند مانند این آیه:

و قال الملا من قوم فرعون اتذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذرک و آلهتک، قال سنقتل ابناءهم و نستحیی نساءهم و انا فوقهم قاهرون» (6). و آنجا که فرعون آنها را مخاطب ساخته مانند این آیات:

«قال للملا حوله ان هذا لساحر علیم». (7) و

قال فرعون یا ایها الملا ما علمت لکم من اله غیری (8). که برای کسانی که بازیهای سیاسی درباریان شاهان و سخنان دیکته شده شاهان و درباریان و سؤال و جوابهای ساختگی آنان را دیده و شنیده باشد تداعی همان بازیها وسؤال و جوابهای ساختگی را می کند، که به درباریان و اطرافیان می گفتند شما چنین بگوئید تا فرعون هم چنین بگوید، و یا به فرعون می گفتند شما چنین درفشانی کنید تا جان نثاران حلقه به گوش نیز آنگونه عرض اخلاص و ادب نمایند ...! و باز درباره مؤمن آل فرعون و گزارشی که بموسی علیه السلام میدهد این گونه میخوانیم که خدای تعالی میفرماید:

«قال یا موسی ان الملا یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین». (9) و با توجه به آیات ذکر شده روشن میشود که این «ملا» که در آیه مورد بحث آمده همان اشراف مشرکین و سران قریش بودند که میدیدند تبلیغات رسول خدا صلی الله علیه و آله با منافع نامشروع و درآمدهای ظالمانه آنها برخورد دارد و نمی توانستند بی تفاوت نظاره گر ارشادهای رسول خدا باشند، و در صدد بر آمدند تا بخیال خود از طریقی عاقلانه و مدبرانه جلوی آن حضرت را بگیرند ...

2 - مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر این آیه گوید:

نسبت «انطلاق» و رفتن در این آیه به اشراف و «ملا» و گفته ایشان

(که گفتند: بروید و بر اعتقاد به خدایان خود پایداری کنید) این مطلب را که در تاریخ نیز آمده است می رساند که اشراف مزبور به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده تا بنحوی مشکل دعوت آن حضرت به توحید و کنار زدن خدایان

ایشان را حل کرده و نوعی استمالت نمایند و چون با آن حضرت گفتگو کردند و متوجه شدند که وی حاضر به سازش و توافق با آنها نیست به نزد مردم خود باز گشته واین سخن را گفته اند که «بروید و بر اعتقاد به خدایان خود پایدار باشید ...» که ماجرای تاریخی و تفصیل آن در ذیل خواهدآمد ...

3 - مطلب دیگری که تذکر آن در این جا لازم به نظر رسید این مطلب است که در معنای جمله «ان هذا الشیء یراد» و اجمالی که دارد مفسران وجوهی ذکر کرده اند که شاید بهترین وجه با توجه به ماجرای تاریخی آن نیز همان وجهی باشد که مرحوم علامه طباطبائی اختیار کرده که منظور اشراف قریش این بوده که محمد صلی الله علیه و آله با این ادعا می خواهد بر شما ریاست کند، و به همین خاطر شما بر اعتقادی که دارید پایداری کنید و دست از خدایان خود برندارید که ادعای نبوت محمد صلی الله علیه و آله واقعیت ندارد و سرپوشی است برای اینکه بر مردم ریاست کند، نظیر گفتاری که خدای تعالی از اشراف و «ملا» قوم نوح حکایت می کند که به منظور جلوگیری مردم خود از اینکه به نوح علیه السلام ایمان آورند این گونه می گفتند:

«فقال الملا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یریدان بتفضل علیکم، و لو شاء الله لانزل ملائکه ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین، ان هو الا رجل به جنه فتربصوا به حتی حین». و شاهد بر این گفتار مرحوم علامه روایاتی است که درباره سخنان اشراف و سران قریش در برخورد با مسئله نبوت

رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که از آن جمله است روایت زیر که ابن هشام و دیگران روایت کرده اند:

داستانی جالب درباره علت مخالفت سران قریش

ابن اسحاق از زهری روایت کرده که گوید:

برای من روایت کردند که شبی ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق بدون اطلاع همدیگر از خانه خود بیرون آمده و در اطراف خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کدام در گوشه ای پنهان شدند تا به قرآنی که آن حضرت صلی الله علیه و آله در نماز شب می خواند گوش فرا دارند، و هیچکدام از جای دیگری خبر نداشت چون صبح شد و فجر طلوع کرد متفرق شدند و تصادفا در راه بهم بر خوردند و چون از مکان و منظور یکدیگر مطلع شدند همدیگر را ملامت کرده گفتند:

از این پس به چنین کاری دست نزنید زیرا اگر سفها و جهال از کار شما اطلاع پیدا کنند، ممکن است خیالی درباره شما بکنند و آن روز را به دنبال کار خود رفتند. شب دیگر که شد دو باره هر کدام به جای دیشب آمده و تا صبح در آنجا بنشستند و بقرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله گوش فرا دادند و چون صبح شد متفرق شدند و دو باره درراه به هم برخوردند و همان سخنان دیروز را تکرار کردند، تا شب سوم شد باز همچنان هر یک در اطراف خانه رسول خدا آمده و در جائی پنهان شد و تا صبح بماندند و چون صبح شد دوباره در راه به هم برخوردند و این بار با هم پیمان بستند که از این پس دست به چنین کاری نزنند. اخنس

بن شریق در آن روز به منزل رفت و عصای خود را برداشته بدر خانه ابوسفیان آمد و به او گفت:

ای ابا حنظله رای تو درباره آنچه از محمد شنیدی چیست؟

ابوسفیان گفت:

به خدا برخی از آنچه شنیدم فهم کردم و مقصود آن را دانستم و معنای برخی را ندانستم و مقصود آن را نیز نفهمیدم،

اخنس گفت:

به خدا سوگند من هم مانند تو بودم. دنباله روایت که ماجرای گفتگوی اخنس بن شریق با ابوجهل را ذکر می کند این گونه است:

«قال:

ثم خرج من عنده حتی اتی ابا جهل، فدخل علیه بیته،

فقال:

یا ابا الحکم، ما رایک فیما سمعت من محمد؟

فقال:

ما ذا:

سمعت! تنازعنا نحن و بنو عبد مناف الشرف، اطعموا فاطعمنا، و حملوا فحملنا، و اعطوا فاعطینا، حتی اذا تجاذینا علی الرکب، و کنا کفرسی رهان،

قالوا:

منا نبی یاتیه الوحی من السماء، فمتی ندرک مثل هذه! و الله لا نؤمن به ابدا، و لا نصدقه،

قال:

فقام عنه الاخنس و ترکه» (11).

یعنی - سپس به در خانه ابوجهل رفت و به او گفت:

نظر تو درباره آنچه از محمد شنیدی چیست؟

ابوجهل با ناراحتی گفت:

چه شنیدم! ما و فرزندان عبد مناف درباره رسیدن به شرف و بزرگی مانند دو اسبی که در میدان مسابقه می روند منازعه داشتیم ما می خواستیم از آنها سبقت جوئیم و آنان قصد سبقت بر ما را داشتند، آنان اطعام کردند ما نیز اطعام کردیم، آنان بخشش کرده، اموال به در خانه این و آن بردند ما هم چنین کردیم، و چون ما هر دودر موازات همدیگر قرار گرفتیم آن ها گفتند:

در میان ما پیغمبری است که از آسمان بدو وحی شود! و ما چگونه می توانیم به چنین فضیلتی برسیم! به خدا

ما که هرگز بدوایمان نخواهیم آورد و او را تصدیق نخواهیم کرد. و در حدیث دیگری که ابن کثیر شامی در سیره النبویه از بیهقی به سندش از مغیره بن شعبه روایت کرده این گونه است که مغیره بن شعبه گوید:

«ان اول یوم عرفت رسول الله صلی الله علیه و سلم انی امشی انا و ابوجهل بن هشام فی بعض ازقه مکه، اذ لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لابی جهل:

«یا ابا الحکم، هلم الی الله و الی رسوله، ادعوک الی الله».

فقال ابوجهل:

یا محمد، هل انت منته عن سب آلهتنا؟ هل ترید الا ان نشهد انک قد بلغت؟

فنحن نشهد ان قد بلغت، فو الله لو انی اعلم ان ما تقول حق لا تبعتک.

فانصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقبل علی فقال:

و الله انی لاعلم ان ما یقول حق، و لکن [یمنعنی] شیء، آن بنی قصی،

قالوا:

فینا الحجابه.

فقلنا:

نعم ثم قالوا فیناالسقایه فقلنا:

نعم، ثم قالوا فینا الندوه:

فقلنا:

نعم.

ثم قالوافینا اللواء.

فقلنا:

نعم.

ثم اطعموا و اطعمنا،

حتی اذا تحاکت الرکب قالوا:

منا نبی ! و الله لا افعل» (12).

یعنی نخستین روزی که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را شناختم روزی بود که به همراه ابوجهل در بعضی از کوچه های مکه می رفتم که ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کردیم،

پس آن حضرت به ابوجهل فرمود:

ای ابا حکم به نزد خدا و رسولش بیا تا تو را به خدای یکتا دعوت کنم !

ابوجهل گفت:

آیا تو از دشنام خدایان ما دست بر می داری؟

آیا جز این می خواهی که ما گواهی دهیم که تو ماموریت خود راابلاغ کرده ای؟

ما هم گواهی

می دهیم که تو به خوبی ابلاغ کردی!

و به خدا سوگند اگر به راستی بدانم که آنچه می گوئی حق است از تو پیروی می کردم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه خود رفت،

و ابوجهل رو به من کرده گفت:

به خدا سوگند من به خوبی می دانم که آنچه را او می گوید حق است، ولی چیزی که مانع ایمان من هست این مطلب است که فرزندان قصی (به عنوان افتخار خویش) گفتند: منصب پرده داری در میان ما است؟

گفتیم:

آری،

پس از آن گفتند:

منصب سقایت (حاجیان) در ما است؟

گفتیم:

آری

سپس گفتند:

خانه شوری در اختیار ما است!

گفتیم:

آری،

گفتند:

پرچم قریش در دست ما است؟

گفتیم:

آری، آنگاه آنها (برای جلب توجه مردم و محبوبیت) اطعام کردند و ما هم (به همین منظور) اطعام کردیم، تا وقتی که سوارکاران مسابقه با هم برخورد کردند (و نتوانستند در مسابقه فضیلت و برتری بر ما پیشی گیرند)

گفتند:

پیغمبری از ما است! و به خدا سوگند من تسلیم نخواهم شدو این کار را نخواهم کرد! و این دو حدیث پرده از روی باطن مخالفان و دشمنان انبیاء و مردان الهی در طول تاریخ بر می دارد، و به خوبی نشان می دهد که در عین آنکه آنها عموما حق را شناخته و بدان اذعان داشته اند، اما به خاطر جاه طلبی و حفظ ریاست و حسد ورزی و احیانا روی تعصبهای بی جا حاضر به پذیرش آن نبوده و در صدد انکار بر آمده اند، (13) در صورتی که اینها اشتباه می کردند، و چنانچه تسلیم حق می شدند هم سیادت دنیای آنها حفظ می گردید و هم سیادت و سعادت آخرتشان تامین می شد، همانگونه که در مقالات قبلی این مطلب را از زبان رسول خدا صلی الله

علیه و آله نقل کردیم که وقتی آنها را برای نخستین بار به اسلام دعوت کرد چنین فرمود:

«یا معشر قریش، یا معشر العرب ادعوکم الی شهاده ان لا اله الا الله و آمرکم بخلع الانداد و الاصنام، فاجیبونی تملکون بها العرب و تدین لکم العجم و تکونون ملوکا فی الجنه ...» که برای معرفی این گونه افراد نگون بخت سخنی بهتر از آنچه خدای تعالی فرموده نیست که گوید:

«افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه ...» (14). که با علم و دانائی منکر حق شده و هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده که این گونه افراد دچار گمراهی حق و مهر شدن گوش و دل و کوری دیده خواهند شد ...

پی نوشتها

1 - سوره ص - آیه 6.

2 - سوره اعراف - آیه 60.

3 - سوره هود - آیه 38.

4 - سوره اعراف - آیه 88 و در همین سوره آیه 90 هم در همین باره است.

5 - سوره اعراف - آیه 109.

6 - سوره اعراف - آیه 127.

7 - سوره شعراء - آیه 34.

8 - سوره قصص - آیه 38.

9 - سوره قصص - آیه 20.

10 - سوره مؤمنون - آیه 24 - 25.

11 - سیره ابن هشام ج 1 ص 316.

12 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 506.

13 - در همین روزها در روزنامه ها خواندیم که شاه حسین اردنی در کنفرانس امان گفته بود «اگر اوضاع جهان عرب به همین صورت ادامه یابد قم بر جهان عرب حکومت خواهد کرد» (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 2451

تاریخ (20/8/66) که شاهدخوبی برای مطلب بالا است.

14 - سوره جاثیه - آیه 23.

قسمت ششم

تصمیم سران قریش برای دیدار با ابو طالب

بزرگان قریش نخستین اقدامی که بنظرشان عاقلانه تر ازاقدامات دیگر رسید تا در مورد جلوگیری از تبلیغات رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان دست زنند این بود که تصمیم گرفتند نزد ابوطالب رفته و از او بخواهند بهر نحو که می تواند و خود مصلحت می داند جلوی تبلیغات آن حضرت را بگیرد و این کار را به جهاتی عاقلانه تر از اقدامات حاد دیگری تشخیص دادند:

1 - از این جهت که ابوطالب بزرگ قبیله بنی هاشم بود و درمیان قبائل قریش و مردم مکه نیز شخصیت و احترام زیادی داشت و می خواستند از این طریق منتی هم بر او گذارده باشند واز این احترام و شخصیت به نفع خود نیز استفاده کرده باشند و ازاین رو در یکی از این دیدارها هنگامی که نزد ابوطالب آمدند چنین گفتند:

«یا ابا طالب ان لک سنا و شرفا و منزله فینا، و انا قد استنهیناک من ابن اخیک فلم تنهه عنا، و انا و الله لا نصبر علی هذا من شتم آبائنا و تسفیه احلامنا و عیب آلهتنا حتی تکفه عنا او ننازله و ایاک فی ذلک ...» (1).

ای ابوطالب تو در میان ما از نظر سن مقامی والا داری و شرافت و منزلتی بس بزرگ داری و ما یک بار درباره برادرزاده ات به نزد تو آمده و از تو خواستیم که جلوی او را بگیری ولی تو این کار را نکردی، و ما به خدا سوگند نمی توانیم دشنام به پدران و نسبت بی خردی به بزرگانمان و عیب جوئی خدایانمان را تحمل کنیم مگر آنکه

خودت جلوی او را بگیری یا ما به جنگ تو برخاسته و با تو کارزار می کنیم !!

2 - جناب ابوطالب با اینکه طبق روایات معتبره و نظر صحیح اهل تحقیق، به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود و از شرک و بت پرستی بیزار و مبرا بود، اما به خاطر آنکه بتواند از عهده حمایت و پشتیبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان به خوبی برآید، ایمان خود را اظهار نمی کرد و در نزد آنها چنان وانمود می کرد که در سلک آنها زندگی می کند و به عقیده و آئین آنها روزگار می گذراند و به اصطلاح تقیه می کرد و به این مطلبی است که گذشته از روایات بسیاری که در این باره رسیده است و قصائد و سخنان خود ابوطالب که در طرفداری از رسول خدا و دین الهی او سروده و در کتابهای معتبر تاریخی اهل سنت آمده بهترین گواه براین مطلب است - به شرحی که انشاء الله تعالی در جای خود خواهدآمد -. از این رو مشرکان قریش، ابوطالب را از خود می دانستند و اگر سخنی می گفت می پذیرفتند چون او را از پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله بحساب نمی آوردند ...

سخنی درباره ایمان ابو طالب

و جای بسیار تعجب است از کسانی همچون ابن کثیر که ازاین واقعیت و فضیلت ابوطالب چشم پوشی کرده و او را تا لحظه های آخر عمر کافر و مشرک دانسته و بلکه درباره کفر آن جناب به توجیهاتی بیهوده مبادرت ورزیده و آن را از حکمتهای الهی دانسته با اینکه درباره حمایتهای بی دریغ و فداکاریهای او در راه پیشرفت اسلام و جانبداری از

رسول خدا قلم فرسائیها کرده و حتی سخنان و اشعار آن جناب را نیز همانگونه که گفتیم نقل کرده ... و گفتار زیر از همین ابن کثیر شامی است که می گوید: رسول خدا دو عمو داشت که هر دو کافر بودند یکی ابولهب که نامش عبد العزی بود و دیگری ابو طالب!! ابولهب از سخت ترین دشمنان آن حضرت بود ولی ابوطالب سخت با ابولهب مخالف بود ...

تا آنجا که گوید:

«و کان رسول الله احب خلق الله الیه طبعا و کان یحنو علیه و یحسن الیه و یدافع عنه و یحامی و یخالف قومه فی ذلک مع انه علی دینهم و علی خلتهم، الا ان الله تعالی قد امتحن قلبه بحبه حبا طبعیا لا شرعیا، و کان استمراره علی دین قومه من حکمه الله تعالی و مما صنعه لرسوله من الحمایه، اذ لو کان اسلم ابوطالب لما کان له عند مشرکی قریش و جاهه و لا کلمه، و لا کانوا یهابونه و یحترمونه و لاجترؤا علیه و لمدوا ایدیهم و السنتهم بالسوء الیه، و ربک یخلق ما یشاء و یختار، و قد قسم خلقه انواعا و اجناسا ...!» (2)

یعنی - رسول خدا صلی الله علیه و آله طبعا محبوبترین خلق خدا نزد او بود که نسبت به او مهر می ورزید و نیکی می کرد و از او دفاع نموده وحمایت می نمود و با قوم خود در این باره مخالفت می ورزید با اینکه بر آئین و روش آنها بود، جز آنکه خدای تعالی دل او را به محبتی طبیعی نه شرعی آزموده بود ... و این استمراری که بر آئین قوم خود داشت نیز از حکمتهای الهی بود

که خدا برای حمایت از رسولش در او قرار داد زیرا اگر ابوطالب مسلمان می شد دیگر نزد مشرکان قریش آبرو و نفوذی نداشت و هیبت و احترامی از او نمی گرفتند و نسبت به او جری ودلیر شده و دست و زبانش را به بدی بجانب او دراز می کردند، واین کار خداست که هر چه را بخواهد آفریده و انتخاب می کند، و خلق خود را به نوعها و جنسهای جداگانه ای بخش کرده ... و این سخن به قدری غیر منصفانه و دور از حقیقت است که محشی و محقق کتاب (مصطفی عبد الواحد) نیز با اینکه در مقدمه کتاب بزرگترین مدحها و تعریفها را از مؤلف می کند در اینجا در پاورقی گوید:

«و یفهم من کلام المؤلف ان الله سبحانه قضی علی ابی طالب بالکفر و هوتعلیل غیر سایغ» یعنی از کلام مؤلف چنین استفاده میشود که خدای سبحان برای ابوطالب کفر را مقدر کرده بود!! ولی این تعلیل درستی نیست ...!

نگارنده گوید:

جالب این است که همین آقای ابن کثیر در چند صفحه بعد اشعاری از ابوطالب در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که از آن جمله است:

و دعوتنی و علمت انک ناصحی فلقد صدقت و کنت ثم امینا و عرضت دینا قد عرفت بانه من خیر ادیان البریه دینا لو لا الملامه او حذاری سبه لوجدتنی سمحا بذاک مبینا. (3) آنگاه روایاتی را ذکر کرده و سپس قصیده لامیه ابوطالب را به تفصیل نقل می کند که در آن قصیده درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید:

و ایده رب العباد بنصره و اظهر دینا حقه غیر زائل فو الله لو

لا ان اجیء بسبه تجر علی اشیاخنا فی المحافل لکنا تبعناه علی کل حاله من الدهر جدا غیر قول التهازل لقد علموا ان ابننا لا مکذب لدینا و لا یعنی به قول الاباطل که خود این اشعار بهترین شاهد بر ایمان ابوطالب است حتی آن اشعاری که مضمون آنها این است که اگر ترس ملامت و یا عیبجوئی مردم نبود آشکارا و به طور جدی از او پیروی می کردیم مانند بیت سوم از قصیده اولی و بیت دوم از قصیده دومی که معلوم میشود عدم اظهار ایمان ابوطالب به خاطر ترس از ملامت و یا عیبجوئی دشمنان آن حضرت است و گرنه در دل به آن حضرت و شریعت او ایمان داشته و آن را پذیرفته بوده است، و معنای تقیه نیز که ما می گوئیم همین است، و عقیده ما نیز بر طبق روایات وارده که در جای خود مذکور خواهد شد درباره ایمان ابو طالب همین گونه است که آن جناب در دل به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود ولی به خاطر اینکه سران قریش او را از خود بدانند و موقعیت و نفوذ او در نظر آنها شکسته نشود تا در مواقع حساس و جاهائی که احساس خطر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله میشود بتواند ازاین موقعیت و نفوذ خود در دفاع و حمایت از آن بزرگوار استفاده کند ایمان خود را اظهار نمی کرد و احیانا در مراسم مذهبی آنان نیز شرکت می کرد و گاهی هم شاید بر طبق نظر آنها نیز سخن می گفت ...

علت این حق کشیها

ولی به نظر نگارنده این حق کشیها و بی انصافیها ریشه

سیاسی دیگری دارد و مسئله از جای دیگر سرچشمه گرفته، که شاید امثال ابن کثیرها نیز دانسته و یا ندانسته در مسیر آن جریانات سیاسی قرار گرفته و بی اراده و یا بی اطلاع این گونه قضاوت ها را کرده و حقیقت را نادیده گرفته اند ... و همین جریانات سیاسی و تبلیغات وسیع دستگاههای خلافتی بنی امیه و پس از آنها بنی عباس بود که هر جا به فضیلتی از خاندان امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندان آن حضرت میرسیدند آن را نادیده گرفته و یا با هزار و یک بهانه غیر موجه در صدد انکار آنها بر می آمدند ... و هر جا از پدران و یا خاندان اموی و عباسی سخن به میان آمده بهر تار موئی متشبث شده تا بلکه بتوان آن را به صورت طنابی در آورده و برای اجداد خود یعنی پدران اموی و عباسی خود فضیلتی بتراشند ... و گرنه کدام مورخ با انصافی است که نداند عباس بن عبدالمطلب که تا سال هشتم و تا ماجرای فتح مکه در میان مشرکین و در مکه به سر می برده و در جنگ بدر یکی از چند نفر از سران قریش و ثروتمندان معدود مکه بود که مخارج لشکر قریش را به عهده گرفته و می پرداخت، و از این طریق بزرگترین کمک مالی را به لشکر کفر می نمود، و خود نیز در جنگ شرکت کرده و بالاخره نیز به دست مسلمانان اسیر شد ... و حتی در فتح مکه نیز با هر تدبیری بود ابوسفیان یعنی سرسخت ترین دشمنان اسلام را از مرگ نجات داد ... و از دست سربازان اسلام و شمشیر خشم ایشان

او را رهانید و از رسول خدا برای آن دشمن خدا امان گرفت ... و ... و با این حال او را جزء مسلمانان صدر اسلام دانسته و حتی مسلمانی خالص و متعهدبحساب آورد، و جالب تر اینکه بسیاری از اهل تاریخ معتقدند او در همان سالهای قبل از هجرت مسلمان شده بود وبه دستور رسول خدا پس از هجرت در مکه ماند و اسلام خود را پنهان می داشت تا بتواند از اخبار قریش مطلع شده و برای رسول خدا جاسوسی کند و خبرها را به آن حضرت گزارش کند ... و درجنگ بدر هم از روی اکراه شرکت جست و قلبا نمی خواست شرکت جوید ولی برای هم رنگ جماعت شدن در آنجا حضوریافت (4) ...

اما ابوطالب با آن همه ایثارگریها و فداکاریها و حمایتهای علنی و تحمل سختیها و شدائد در راه دفاع از اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان صحیفه ملعونه و پناه بردن به شعب ومشکلات دیگر، و تا ساعات پایانی عمر و در بستر مرگ نیزلحظه ای از حمایت بیدریغ خود از آن حضرت دریغ نکرد و در بسیاری از موارد برای دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله جان خود وعزیزانش را به خطر انداخت با این حال آن جناب به گفته اینان کافر از دنیا رفته و در آخرت نیز در «ضحضاحی» و گودالی از آتش میباشد؟ ! و این همه دچار حق کشی و بی مهری اینان قرار گیرد؟ ! و برای اینکه سخن را کوتاه کنیم و شما را برای تحقیق بیشتر در این باره به جای خود موکول کنیم همین قدر می گوئیم جناب ابوطالب

در این باره جرمی نداشته جز اینکه پدر علی بن ابیطالب علیه السلام بوده، و چون دشمنان اموی و عباسی امیر المؤمنین در صدد محو نام علی علیه السلام و فضائل آن حضرت بوده اند کسانی هم که با آن حضرت رابطه و خویشاوندی نزدیک داشته اند مشمول این حق کشی و دشمنی شده اند،

و از ترکش گلوله های خشمگین و بغض آلود آنان جان سالم بدر نبرده اند ...!

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

اکنون که سخن بدینجا رسید این قسمت را نیز از روایت ابن شهر آشوب در مناقب آل ابیطالب بشنوید:

«روی ابو ایوب الانصاری ان النبی صلی الله علیه و آله وقف بسوق ذی المجاز فدعاهم الی الله، و العباس قائم یسمع الکلام،

فقال:

اشهد انک کذاب، و مضی الی ابی لهب و ذکر ذلک فاقبلایناديان ان ابن اخینا هذا کذاب، فلا یغرنکم عن دینکم، قال و استقبل النبی صلی الله علیه و آله ابوطالب فاکتنفه،

و اقبل علی ابی لهب و العباس فقال لهما:

ما تریدان تربت ایدیکما، و الله انه لصادق القیل،

ثم انشا ابو طالب:

انت الامین امین الله لا کذب و الصادق القول لا لهو و لا لعب انت الرسول رسول الله نعلمه علیک تنزل من ذی العزه الکتب (5)

یعنی ابو ایوب انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار «ذی مجاز» (6) ایستاد و مردم را به خدای یکتا دعوت کرد و عباس نیز ایستاده بود و سخنان آن حضرت را گوش میداد، و (چون این سخن را شنید)

گفت:

گواهی میدهم که تو به راستی دروغگو هستی! و نزد ابولهب (عموی دیگر آن حضرت) رفته و ماجرا را به او باز گفت و در

این وقت هر دوی آنها پیش آمده و فریاد می زدند: به راستی که این برادرزاده ما دروغگو است شما را از آئینتان فریب ندهد!

ابو ایوب گوید:

ولی از آن سو ابوطالب به استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و او را تحت حمایت و لطف خویش قرارداده و به سوی ابولهب و عباس رو کرده بدانها گفت:

(از او) چه می خواهید؟ ای بدبختها! (7) به خدا سوگند که او راستگو است، سپس این دو شعر را سرود (که ترجمه اش چنین است). تو به راستی امین هستی، امین خدا نه دروغگو، و راستگو هستی و از روی هوا و هوس سخن نمی گوئی تو رسول هستی رسول خدا که ما آن را می دانیم، و بر تو از سوی خدای دارای عزت کتابها نازل میشود و اکنون خود قضاوت کنید!

سران قریش در حضور ابو طالب

باری بزرگان قریش و سران ایشان به نزد ابوطالب آمده و به صورت خیر خواهی و دوستانه سخنانی گفته و در مورد جلوگیری از تبلیغات رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاداتی به او دادند که ابن هشام داستان را این گونه نقل کرده و گوید:

چون سران قریش دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله به کارهای تبلیغی خود مشغول است و ابوطالب نیز از وی حمایت می کندو مانع از آن است که کسی به او آزاری برساند ... چند تن را برای اتمام حجت به نزد ابوطالب فرستادند و آنها عبارت بودند از:

عتبه و شیبه پسران ربیعه، ابوسفیان بن حرب - که نامش صخر بوده - ابو البختری که نامش عاص بن هشام یا عاص بن هاشم است - اسود بن مطلب، ابوجهل -

که نامش عمرو بوده، و بابو الحکم نیز مکنی بوده است - ولید بن مغیره، نبیه و منبه پسران حجاج بن عامر، عاص بن وائل.

اینان به نزد ابوطالب آمده گفتند:

ای ابوطالب این برادرزاده ات به خدایان ما ناسزا گوید!

از آئین ما عیب جوئی کند، دانشمندان ما را بی خرد و سفیه میخواند، پدران ما را گمراه داند! اینکه یا خودت از او جلوگیری کن و یا جلوگیری او را به ما واگذار، زیرا تو نیز همانند ما هستی و ما کفایت او را خواهیم کرد؟

ابوطالب آن روز با خوشروئی و ملایمت آنان را ساکت کرده و از نزدش بیرون رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به کار تبلیغ دین اشتغال داشت و مردم را به خدای یگانه دعوت می نمود تااینکه رفته رفته کار مخالفت قریش با آن حضرت بالا گرفت و نزاع و جدال میان طرفداران آن جناب با مخالفین او شروع شد، و قریش نیز مردم را بر علیه آن حضرت تحریک می کردند.

سران قریش برای بار دوم به نزد ابوطالب رفتند و بدو گفتند:

ای ابوطالب تو در میان ما مردی بزرگوار و شریف هستی وما یک بار درباره برادرزاده ات به نزد تو آمدیم و از تو خواستیم جلوی او را بگیری ولی تو به سخن ما ترتیب اثری ندادی و به خدا سوگند طاقت ما تمام شد و بیش از این نمی توانیم نسبت به پدران خود دشنام شنیده و به بزرگان ما بد بگویند، بر خدایان ما عیب گیرند. اینک یا خود جلوی او را بگیر یا ما با تو کارزار می کنیم تا یکی از دو طرف از پای در آید و به

هلاکت رسد و امثال این سخنان را گفته و از نزدش بیرون رفتند، این جریان بر ابوطالب گران آمد زیرا دشمنی و جدا شدن قریش از او برایش سخت و مشکل بود و از آن سو نمی توانست رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز بدانان تسلیم کند و یا دست از یاریش بکشد.

از این رو به نزد آن حضرت فرستاده و چون پیش او بیامد بدو گفت:

ای فرزند برادر این قریشند که به نزد من آمده و چنین و چنان گویند، اکنون بر جان خود و جان من نگران باش و کاری که از من ساخته نیست. و طاقت آن را ندارم بر من تحمیل مکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله گمان کرد که عمویش می خواهد او را واگذارد و دست از یاری او بردارد از این رو فرمود:

به خدا اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپ من قرار دهند من دست از اینکار نخواهم کشید تا اینکه در این راه هلاک گردم یا اینکه خداوند مرا نصرت داده و بر آنان غالب آیم، سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و گریست و از جا برخاسته بطرف در رفت ابوطالب او را صدا زده گفت:

فرزند برادر باز گرد،

چون حضرت بازگشت ابوطالب گفت:

برو وهر چه خواهی بگو که به خدا هرگز دست از یاری تو برنخواهم داشت.

عماره را بگیر و محمد را به ما واگذار

ابن هشام دنباله ماجرا را این گونه نقل کرده که گوید:

قریش که دیدند ابوطالب دست از یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نمی دارد و حاضر نیست او را به دست آنها بسپارد، عماره

بن ولید مخزومی را که زیباترین جوانان قریش و نیرومندترین آنها بود به نزد ابوطالب آورده گفتند:

ای ابوطالب این عماره را که در میان جوانان قریش از همه نیرومندتر و زیباتر است بگیر و به جای او محمد را به ما بده، آن محمدی که با آئین تو و پدرانت به مخالفت برخاسته و میان قریش اختلاف و جدائی انداخته، و به دانشمندان وبزرگان ما نسبت سفاهت و نادانی می دهد. محمد را به ما واگذار تا ما او را به قتل برسانیم و در عوض عماره را به فرزندی خود بگیر؟!

ابوطالب گفت:

به خدا پیشنهاد زشتی به من کردید! آیا پسر شما را بگیرم و بزرگ کنم و فرزند خویش را به شما بسپارم تا او را بکشید؟! به خدا هرگز این کار را نخواهم کرد!

مطعم بن عدی بن نوفل گفت:

ای ابوطالب به خدا سوگند قوم تو از راه انصاف با تو سخن گفتند و تا جائی که می توانستندسعی کردند تا آزاری به تو نرسانند ولی گویا تو نمی خواهی پیشنهاد دوستانه و سخن منصفانه ایشان را بپذیری؟

ابوطالب گفت:

ای مطعم به خدا سوگند سخنشان منصفانه نبود بلکه تو می خواهی با این سخن اینان را به دشمنی با من تحریک کنی، حال که چنین است پس هر چه می خواهی بکن! و بدین ترتیب کار دشمنی میان ایشان سخت شد و نزاع و مخالفت آنها آشکار گردید. و در اینجا بود که ابوطالب اشعاری درباره دشمنی مطعم بن عدی و سایر قریش گفت (8).

سران قریش به تلاش خود ادامه می دهند و ...

بزرگان قریش که دیدند از دیدار با ابوطالب نتیجه ای نگرفتند و او همچنان به حمایت قاطع و بیدریغ خود از رسول خدا صلی الله علیه

و آله ادامه می دهد به نزد ولید بن مغیره و عتبه بن ربیعه رفتند و از آنها برای مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاموش کردن ندای حق طلبانه آن حضرت چاره جوئی کردند و پاسخی را که شنیدند و اقدامی راکه از طرف اینان صورت گرفت ذیلا می خوانید:

ولید بن مغیره چه گفت

ولید بن مغیره (پدر خالد بن ولید) از ریش سفیدان و بزرگان قریش بود و بلکه به گفته ابن هشام سالمندترین آنها بود (9)، که در کارهای مهم و دشواریهائی که برای آنها پیش می آمد قرشیان نزد او می آمدند و از او برای رفع مشکل و گرفتاریها استمداد میطلبیدند، و غالبا نیز رای او مشکل گشا بود، چنانچه در داستان تجدید بنای کعبه خواندیم که در آغاز قریش جرئت ویران کردن کعبه را نداشتند تا او اقدام به این کار کرد ... و هنگامی هم که میان آنها درباره نصب حجر الاسوداختلاف پدید آمد نظریه او مورد تصویب قرار گرفت و به رای او عمل کردند و اختلاف برطرف گردید ... و بهر صورت ابن هشام می نویسد:

«قرشیان که از دیدار با ابوطالب نتیجهای نگرفتند و از سوی دیگر ایام حج نزدیک میشد و قریش نگران کار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند که با آمدن حاجیان به مکه ممکن است تبلیغات آن حضرت در ایشان اثر بخشد. از این رو به نزد ولید بن مغیره که مرد سالمند و بزرگی در میان قریش بود رفتند،

ولید گفت:

شما می دانید که آوازه محمد در اطراف پیچیده و اکنون نیز موسم حج نزدیک شده و کاروانهائی از اعراب در این ایام به شهر شما می آیند،

درباره او سخن خود را یک جهت کنید، و همه به یک ترتیب درباره اش سخن بگوئید و چنان نباشد که هر دسته به طوری سخن گوید؟!

گفتند:

هر چه تو بگوئی ما همگی همان را درباره محمد خواهیم گفت.

ولید - شما سخنی را انتخاب کنید تا من هم با شما همراهی کنم!

قریش - ما می گوئیم:

محمد کاهن است

ولید - نه به خدا او کاهن نیست ما کاهنان را دیده ایم، ولی سخنان محمد به زمزمه کاهنان و اوراد آنان شباهت ندارد!

قریش - پس می گوئیم:

دیوانه است!

ولید - نه دیوانه هم نیست، زیرا ما دیوانگان را دیده ایم حرکات و سخنان محمد به دیوانگان نمی ماند!

قریش - می گوئیم:

شاعر است.

ولید - شاعر هم نیست زیرا ما انواع شعر را از رجز و هزج و مبسوط و غیره دیده و شنیده ایم ولی سخنان او شعر نیست.

قریش - پس می گوئیم:

ساحر است!

ولید - ساحران و سحر آنها را نیز ما دیده ایم و محمد ساحرهم نیست زیرا سخنان او به کار ساحران که ریسمانی راگره می زنند و سپس در آن می دمند شباهت ندارد!

گفتند:

پس چه بگوئيم؟

وليد گفت:

«و الله ان لقوله لحلاوه، و ان اصله لعذق و ان فرعه لجناه، و ما انتم بقائلين من هذا شيئا الا عرف انه باطل، و ان اقرب القول فيه لئن تقولوا ساحر جاء به قول هو سحر، يفرق بين المرء و ابيه و بين المرء و اخيه و بين المرء و زوجته، و بين المرء و عشيرته».

به خدا گفتارش با حلاوت است، و اصل و ريشه اش محكم و پا برجا است و ميوه آن پاكيزه و نيكو است، هر چه بگوئيد مردم ميدانند كه سخن شما بيهوده و باطل است، ولى باز

هم از همه بهتر همان است که بگوئید:

ساحر است زیرا سخنانش سحر و جادو است که به وسیله آنها میان پدر و پسر و برادر و زن و شوهر و فامیل و عشیره جدائی میاندازد.

قریش از نزد ولید بیرون رفته و سر راه کاروانیان نشسته و بهر که برخورد می کردند او را از تماس گرفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله برحذر داشته و از سحر و جادوی آن حضرت بیمناکش می ساختند.

پس خدای تعالی آیات زیر را درباره ولید بن مغیره و سخن او نازل فرمود:

ذرنی و من خلقت وحیدا، و جعلت له، مالا ممدودا و بنین شهودا و مهدت له، تمهیدا ثم یطمع ان ازیدکلا انه کان لایتنا عنیدا سارهقه صعودا انه فکرو قدر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر ثم نظر ثم عبس و به سر، ثم ادبر و استکبر فقال ان هذا الا سحریؤثر ان هذا الا قول البشر (10).

«مرا واگذار با کسی که او را تنها آفریدم، و برایش مالی بسیار و پسرانی گواه، قرار دادم و آماده ساختم برایش آمادگیها، سپس آرزو دارد که زیادتر گردانم، نه چنان است او آیات ما را دشمن است زود است که او را به عذابی سخت رسانیم، همانا او اندیشید و سنجید، پس کشته شود که چگونه سنجید، سپس کشته شود چگونه سنجید، پس بگریست سپس چهره درهم کشید و روی درهم کرد آنگاه پشت کرده و کبر ورزید، و گفت این نیست مگر سحری که در رسد و نیست آن مگر گفتار بشر».

و درباره قریشیان که نزد ولید بن مغیره آمدند نیز این آیات نازل گشت:

کما انزلنا علی المقتسمین،

الذين جعلوا القرآن عضين، فو ربک لنسئلنهم اجمعين، عما کانوايعملون (11).

«بدان سان که فرستاديم بر قسمت کنندگان، آنان که قرآن را بخشهائی گردانيدند، پس به پروردگارت سوگند که از همکيشان بپرسيم از آنچه که انجام ميدادند». ابوطالب که چنان ديد قصيده معروف خود را درباره جلب محبت قريش و شخصيت خود در ميان ايشان سرود و در آن تذکر داده که بهيچوجه رسول خدا صلی الله عليه و آله را به آنان تسليم نخواهد کرد، و تا پای جان از آن حضرت دفاع خواهد کرد.

و از همين قصيده است شعر معروف ابوطالب که در مدح رسول خدا صلی الله عليه و آله گويد:

«و ابيض يستقی الغمام بوجهه ثمال اليتامی عصمه للارامل (12)»

عتبه بن ربيعه نزد رسول خدا صلی الله عليه و آله می آيد

عتبه بن ربيعه نيز يکی از بزرگان قريش و خردمندان ايشان بود که در جنگ بدر به اتفاق برادرش شيبه و پسرش وليد شرکت جستند و هر سه به دست سرداران رشيد اسلام کشته شدند (به شرحی که در جای خود مذکور است) و از همان سخنان و نظرات او در جنگ بدر درايت و خردمندی او در مسائل سياسی و اجتماعی به خوبی روشن ميشود. ابن هشام می نويسد:

روزی عتبه که در انجمنی از بزرگان قريش در مسجد الحرام نشسته بود و رسول خدا صلی الله عليه و آله نيز در گوشه ديگر نشسته بود قريش هم چنان از تبليغات رسول خدا صلی الله عليه و آله رنج می بردند عتبه به حاضران گفت:

ای گروه قريش خوبست من به نزد محمد بروم و با او صحبت کنم و پيشنهاداتی به او بدهم شايد يکی را بپذيرد و دست از سخنان خود بردارد؟ حاضران سخنش

را پذیرفته و او را به نزد آن حضرت فرستادند عتبه برخاست و به نزد آن حضرت آمده پیش رویش نشست آنگاه عرض کرد ای فرزند برادر (13) تو مقامت در میان ما چنانست که خود میدانی چه ازنظر شرافت فامیلی و چه از جهت شخصیت نسبی، و اینک دست به کار بزرگی زده ای دو دستگی میان مردم انداخته ای، بزرگانشان را به نادانی و سفاهت نسبت دهی درباره خدایان ایشان و آئینشان عیبجوئی میکنی، پدران گذشته ایشان را به کفر و بی دینی نسبت دهی! اکنون پیشنهادهای مرا گوش کن شاید یکی از آنها را بپذیری واز اینکارها دست بازداری؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عتبه پیشنهاداتت را بگو تا من گوش فرا دارم عتبه گفت:

ای برادرزاده اگر منظورت از این سخنان که میگوئی اندوختن ثروت و به دست آوردن مال است، ما حاضریم آنقدر برای تو مال و ثروت جمع آوری کنیم تا آنجا که ثروت تو به دارائی تمامی ما بچربد! و اگر مقصودت آن است که کسب شخصیتی کنی ما حاضریم (بدون این سخنان) تو را بزرگ خود قرار داده و هیچکاری را بدون اذن تو انجام ندهیم! و اگر هدفت سلطنت و ریاست است ما تو را سلطان و رئیس خود قرار می دهیم، و اگر جن زده شده ای که نمی توانی آن را از خود دور سازی برایت طبیبی بیاوریم تا تو را مداوا کند و هر چه مخارج مداوای تو شد ما از مال خود بپردازیم تا بهبودی یابی و امثال این سخنان کلماتی گفت و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز گوش میداد تا چون سخنش به

پایان رسید فرمود:

ای عتبه سخنت تمام شد؟

گفت:

آری.

حضرت فرمود:

اکنون سخن مرا بشنو!

عتبه گفت:

بگو.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به خواندن سوره «فصلت» کرد عتبه هم پنجه های خود را بر زمین نهاده وبدانها تکیه کرده و گوش میداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله این سوره مبارکه را هم چنان قرائت فرمود تا به آیه سجده رسیده سجده کرد، آنگاه برخاسته فرمود:

پاسخ مرا شنیدی اکنون خود دانی!

عتبه از جا برخاست و به سوی رفقای خویش به راه افتاد،

قریش از دور دیدند عتبه میآید نگاهی بدو کرده گفتند:

عتبه عوض شده،

و آن عتبه که رفت نیست چون نزدیک شد و در انجمن ایشان نشست بدو گفتند:

چه شد؟

گفت:

من سخنی شنیدم که به خدا سوگند تاکنون نشنیده بودم،

به خدا نه شعر است، نه سحر است نه کهانت و جادوگری است.

ای رفقای قرشی من به شما سخنی گویم از من بشنوید:

این مرد را به حال خود واگذارید زیرا این سخنی که من از او شنیدم سخن بزرگی بود و آینده مهمی دارد اکنون او را به حال خود واگذارید تا اگر اعراب او را از بین بردند که مقصود شما به دست دیگران انجام شده، و اگر عرب را مطیع خود ساخت برای شما افتخاری است، زیرا سلطنت و ریاست او سلطنت شما است، و عزت او عزت شمااست، و آن هنگام شما به وسیله او به منصب بزرگی نائل خواهید شد!

حاضران به او گفتند:

به خدا محمد تو را با زبان خود سحر کرده!

عتبه گفت:

رای من این است اکنون خود دانید!» (14).

مرحله جدید مبارزه رسول خدا با مشرکین

پرتو آئین مقدس اسلام روز بروز در خانه های مکه و میان قبائل قریش شعاع بیشتری را

روشن می کرد و نور آن به جاهای تازه ای میافتاد، هر روزی که مردم مکه از خواب بر میخاستند با مرد مسلمان و یا زن مسلمان جدیدی روبرو میشدند، مشرکین مکه در برابر این موفقیتهائی که نصیب پیغمبر اسلام میشد مانند کلافه سردرگمی شده دست و پای خود را گم کرده بودند، می خواستند بهر وسیله شده مردم را از گرویدن باین دین بازدارند، بهر مسلمانی دست می یافتند او را حبس کرده شکنجه می کردند، یا اگر از این راه نمی شد با مال و ثروت او را تطمیع می کردند.

همانگونه که در گفتارهای پیشین از نظرتان گذشت.

و چون از طریق دیدار با ابوطالب و نظر خواهی بزرگانی چون ولید بن مغیره و عتبه بن ربیعه نیز نتیجه ای نگرفتند اینبار به فکر افتادند که خودشان مستقیما به طور دسته جمعی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار کرده و از راه مناظره و محاجه با آن بزرگوار شاید بتوانند او را محکوم ساخته، و یا حداقل یک حربه تبلیغاتی جدیدی علیه آن حضرت به دست آورند و به همین منظور تصمیم به این کار گرفتند. و بالاخره روزی پس از اینکه خورشید غروب کرده بود سران قبائل قریش مانند:

عتبه بن ربیعه، ابوسفیان، نضر بن حارث، ابو البختری (برادر ابوجهل) اسود بن مطلب، زمعه بن اسود، ولید بن مغیره، ابوجهل، عبدالله بن امیه، عاص بن وائل (پدرعمرو بن عاص) نبیه، منبه، امیه بن خلف ... و دیگران در پشت خانه کعبه گرد هم جمع شده با هم گفتند:

کسی را به نزد محمد بفرستید و او را بدینجا احضار کنید و با او صحبت کنید تا از این پس اگر

کاری نسبت به او انجام دادید معذور باشید! پس کسی را به نزد آن حضرت فرستاده گفتند:

بزرگان قبیله تو در اینجا اجتماع کرده تا با تو سخن گویند به نزد ایشان بیا! رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیغام آنها را شنید گمان کرد آنها دست از مخالفت با آن حضرت کشیده و فکر تازه ای به نظرشان رسیده است، و چون به هدایت و رشد آنان کمال علاقه را داشت و گمراهی ایشان آن حضرت را رنج میداد از این رو با شتاب به انجمن آنان آمده در کنار ایشان نشست، آنان بدان حضرت رو کرده گفتند:

ای محمد ما تو را در اینجا احضار کرده تا با تو راه عذر را ببندیم،

چون به خدا سوگند ما کسی را سراغ نداریم که رفتارش با قوم خود مانند رفتار تو نسبت به ما باشد:

پدران ما را دشنام دهی، از دین ما عیبجوئی کنی، به خدایان ما ناسزا گوئی، بزرگان و خردمندان را به سفاهت و نادانی نسبت دهی، میان مردم اختلاف انداخته ای! و خلاصه آنچه کار ناشایست بوده است انجام داده ای آیا منظورت از این کارها چیست؟ اگر اینکارها را به منظور پیدا کردن مال و ثروتی انجام می دهی ما حاضریم آن قدر مال و ثروت برای تو جمع کنیم که داراترین ما شوی و اگر به دنبال شخصیت و ریاستی می گردی ما بدون آنکه این سخنان را بگوئی تو را بزرگ خود قرار می دهیم، و اگر طالب سلطنت و مقامی هستی ما تو را سلطان خویش گردانیم، و اگر جن زده شده ای - چون ممکن است گرفتار جن شده باشی - ما اقدام به

مداوای تو کنیم تا بهبودی یابی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت بود و چون سخنان ایشان به پایان رسید فرمود:

اینها نیست که شما خیال می کنید، نه آمده ام که مال و ثروتی از شما بگیرم، و نه می خواهم شخصیتی در میان شما کسب کنم، نه سلطنت بر سر شما را می جویم، بلکه خدای تعالی مرا به رسالت بسوی شما فرستاده و کتابی بر من نازل کرده، و به من دستور داده تا شما را (از عذاب او) بترسانم و (بنعمتها و لذائذ بی پایان آنجهان) بشارت دهم، من نیز بدین کار اقدام کرده سالت خویش را به شما ابلاغ کردم، پس اگر پذیرفتید بهره دنیا و آخرت از آن شما است، و اگر نپذیرفتید من در برابر شماصبر می کنم تا خداوند میان من و شما حکم کند ...!

گفتند:

ای محمد حال که هیچ کدامیک از پیشنهادات ما را نپذیرفتی پس تو میدانی که در میان شهرها جائی تنگ تر و بی آب و علف تر از شهر ما نیست و مردمی تنگدست تر از ما نیستند، اینک از آن خدائی که تو را برسالت برانگیخته درخواست کن تا این کوهها را از اطراف شهر ما دور سازد و زمین ما را مسطح کند و مانند سرزمین شام و عراق نهرها و چشمه ها درآن جاری سازد، و پدران گذشته ما و بالخصوص قصی بن کلاب را که مرد بزرگ راستگوئی بود زنده سازد تا ما از آنها بپرسیم:

آیا سخنان تو حق است یا باطل؟

پس اگر آنچه ما گفتیم انجام دادی و آنان را زنده کردی و تصدیق تو را کردند ما نیز تو را تصدیق خواهیم کرد و می دانیم که

مقام و منزلت تو در نزد خدا زیاد است، و چنانکه می گوئی تو را به رسالت برانگیخته؟ ! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من برانگیخته نشده ام تا کارهائی که شما می گوئید انجام دهم بلکه من مامورم تا آنچه خدا به من دستور داده به شما ابلاغ کنم پس اگر پذیرفتید بهره دنیا وآخرت از آن شما است و گرنه صبر می کنم تا خدا میان من وشما حکم کند !

گفتند:

پس از پروردگار خویش بخواه تا فرشته ای به همراه تو بفرستد که گفته های تو را تصدیق کند و ما را از تو باز دارد، و نیز از او بخواه برای تو باغها و قصرها و گنجهائی از طلا و نقره قراردهد تا از تلاش روزی آسوده خاطر شوی و مانند ما برای امرار معاش باین طرف و آنطرف نروی؟ در این صورت ما می دانیم که تو فرستاده خداوند هستی و نزد او فضیلت و منزلتی داری ! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من چنین چیزی از خدا درخواست نمی کنم و برای امثال اینها مبعوث نشده ام، ولی مبعوث گشته ام تا شما را (از عذاب) ترسانده و (به نعمتهای ابدی) مژده دهم، (و همان است که گفتم:) اگر پذیرفتید بهره دنیا وآخرت از آن شما است ... و گرنه صبر می کنم تا خدا میان من وشما حکم کند !

گفتند:

پس پاره هائی از آسمان را بر ما فرود آر، چنانچه تو پنداری که اگر خدا بخواهد این کار را خواهد کرد چون تا تو اینکار را نکنی ما به تو ایمان نخواهیم آورد !

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

این کار با خدا است، اگر خواهد نسبت به شما انجام خواهد

داد.

گفتند:

ای محمد آیا خدای تو نمی دانست که ما چنین انجمنی خواهیم کرد و چنین درخواستهائی از تو خواهیم نمود، پس چرا قبلا این جریان را به تو اطلاع نداد و پاسخ سخنان ما را به تو نیاموخت، تا ما بدین ترتیب گفتار تو را بپذیریم زیرا ما با این گفتارهای تو سخنت را نمی پذیریم. ای محمد ما شنیده ایم تو از مردی که در شهر یمامه است و نامش رحمان است تعلیم می گیری،

و به خدا سوگند ما هرگز به رحمان ایمان نخواهیم آورد.

ای محمد ما راه عذر را بر تو بستیم و به خدا رهایت نخواهیم کرد تا اینکه یا تو را به هلاکت رسانیم یا تو ما را هلاک کنی!

یکی از آنها گفت:

ما فرشتگان را که دختران خدا هستند می پرستیم!

دیگری گفت:

ما به تو ایمان نیاوریم تا خدا و فرشتگان را رو در روی برای ما بیاوری!» (15). سخن قریش به پایان رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مجلس برخاست.

عبد الله بن ابی امیه که عمه زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود به دنبال آن حضرت برخاسته گفت:

ای محمد! این جماعت پیشنهاداتی به تو کردند و هیچکدام را نپذیرفتی،

سپس درخواستهائی کردند تا مقام و منزلت تو را در پیش خدا بدانند و در نتیجه به تو ایمان آورند آنها را هم انجام ندادی، مجددا درخواست کردند برای خودت از خدا چیزی بخواه تا بدین وسیله برتری و فضیلت تو بر آنها معلوم گردد آن را هم انجام ندادی، پس از همه اینها از تو خواستند تا برخی از آن عذابی که آنان را از

آن میترساندی برایشان فرود آری، این کار را هم نکردی ...

عبد الله بن ابی امیه دنباله سخنان خود را ادامه داده گفت:

به خدا من هرگز به تو ایمان نخواهم آورد تا نردبانی بگذاری و به آسمان بالا روی سپس با چهار فرشته از آنجا باز گردی و آن فرشتگان گواهی دهند که تو راست می گوئی، و به خدا اگر این کار را هم انجام دهی من گمان ندارم به تو ایمان آورم !

ولی بد نیست بدانید که با همه این احوال این عبدالله بن ابی امیه قبل از فتح مکه به رسول خدا ایمان آورده و مسلمان شد چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد.

پی نوشتها

1 - سیره ابن هشام ج 1 ص 265.

2 - سیره ابن کثیر ج 1 ص 461.

3 - مرحوم علامه امینی از کتاب «اسنی المطالب» سید احمد زینی دحلان (ص 14) نقل کرده که گفته اند:

این یک شعر جزء اشعار ابوطالب نبوده و مجعول است (الغدیر ج 7 ص 335).

4 - و این متن عبارت «الاصابه فی معرفه الصحابه» است که گوید:

«و حضر بیعه العقبه مع الانصار قبل ان یسلم و شهد بدرا مع المشرکین مکرها فاسر فافتدی نفسه و افتدی ابن اخیه عقیل بن ابیطالب و رجع الی مکه فیقال انه اسلم و کتم قومه ذلک و صار یکتب الی النبی بالاخبار ...» (الاصابه ج 2 ص 263). و در «تهذیب التهذیب» گوید:

«... و عن عکرمه عن ابن عباس اسلم العباس به مکه قبل بدر ...» (ج 5 ص 122) و روایات دیگری که در کتابهای تاریخی در این زمینه هست و از چند جهت مورد سؤال و تردید است.

مناقب آل ابیطالب ج 1 ص 51. بحار الانوار ج 18 ص 203.

6 - اعراب زمان جاهلیت در هر سال چند بازار مهم در جاهای مختلف سرزمین حجاز ترتیب می دادند که یکی از آنها «بازار ذی المجاز» بوده و ذی المجاز نام جائی است در نزدیکی عرفات.

7 - شیخ طریحی در معنای جمله «تربت یدیک» تحقیق جالبی دارد که برای اهل تحقیق مراجعه بدان لازم است و ما در اینجا مناسب ترین معنا را به نظر خود انتخاب کردیم.

8 - سیره ابن هشام ج 1 ص 267 - 268.

9 - سیره ابن هشام ج 1 ص 197.

10 - سوره مدثر آیات 11 - 25.

11 - سوره حجر آیات 90 - 93.

12 - سیره ابن هشام ج 1 ص 270 - 271.

13 - چون عتبه فرزند ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف بود و نسبش در عبد مناف به نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسید از این رو آن حضرت را برادرزاده خطاب می کند.

14 - سیره ابن هشام ج 1 ص 293.

15 - ترجمه سیره ابن هشام بقلم نگارنده ج 1 ص 178 - 180.

قسمت هفتم

فشار مشرکین قریش به پیامبر و مسلمانان

همانگونه که در قسمت قبلی مذکور گردید مشرکین قریش در برابر گسترش اسلام دچار سردرگمی عجیبی شده بودند و از هر طریقی به منظور مهار کردن و یا خاموش کردن این ندای حق طلبانه اقدام می کردند نتیجه ای عایدشان نمی شد و به همین خاطر فشار و شکنجه را بر مسلمانان و رهبرشان تشدید کردند.

ابن اسحاق گفته:

سران هر قبیله از قبائل قریش تصمیم گرفتند مسلمانانی را که در قبیله خود دارند تحت سخت ترین شکنجه ها و زندان و تبعید

و انواع دیگر ضرب و شتم قرار دهند، و پس از همین تصمیم بود که رؤسای بنی مخزوم مانند ابوجهل عمار و یاسر و سمیه را (به شرحی که پیش از این گذشت) در وقت داغی هوا و ظهر هنگام به صحرای مکه می بردند و شکنجه می کردند، و بلال را امیه بن خلف به سختی شکنجه میداد،

و هم چنین دیگران که مورخین نوشته اند:

مسلمانان ضعیف را می گرفتند و زره های آهنین بر تن ایشان می پوشاندند و در آفتاب داغ آنها را ساعتها نگاه می داشتند ... (1) تا آنجا که طبق روایت سعید بن جبیر از ابن عباس گاه میشد به قدری آنها را میزدند و در گرسنگی و تشنگی نگاه می داشتند که قادر به ایستادن روی پای خود نبودند، و هر چه از آنها می خواستند می گفتند،

حتی اگر می گفتند:

لات و عزی خدای شما است می گفتند:

آری!

و اگر می پرسیدند:

این جعل خدای شما است می گفتند:

آری، و بدین وسیله خود را از دست آنها نجات میدادند ... (2) و تا آنجا که محمد بن اسحاق گفته است:

کار ابوجهل این شده بود که جستجو میکرد تا ببیند چه کسی تازه مسلمان شده که اگر از اشراف بود نزد او رفته و ضمن سرزنش و ملامت اومی گفت:

«ترکت دین ابیک و هو خیر منک؟! لنسفهن حلمک، و لنفیلن رایک، و لنضعن شرفک» - آئین پدر خود را که بهتر از تو بود رها کردی؟!

بدانکه ما حتما تو را به سفاهت و نادانی در میان مردم شهره خواهیم نمود، و رای و نظرت را تخطئه می کنیم و از شرافت و منزلتت در میان مردم میکاهیم. و اگر شخص تازه مسلمان مرد تاجر و سوداگری بود به او

می گفت:

«و الله لنکسدن تجارتک و لنهلکن مالک ...».

به خدا تجارتت را کساد خواهیم کرد و دارائیت را نابود میکنیم !. و اگر مرد فقیر و ناتوانی بود او را شکنجه کرده و کتک میزد ... (3). و تا آنجا که بخاری در صحیح خود از خباب بن ارب روایت کرده که گوید:

«اتیت النبی صلی الله علیه و آله و هو متوسد ببرده و هو فی ظل الکعبه، و قد لقینامن المشرکین شده،

فقلت:

الا تدعو الله؟.

فقعد و هو محمر وجهه فقال:

قد کان من کان قبلکم لیمشط بامشاط الحدیدما دون عظامه من لحم او عصب ما یصرفه ذلک عن دینه، و یوضع المنشار علی مفرق راسه فیشق باثنین ما یصرفه ذلک عن دینه، و لیتمن الله هذا الامر حتی یسیر الراکب من صنعاء الی حضر موت ما یخاف الا الله عز و جل». (4) - نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و او در سایه کعبه بود و بردی برخود پیچیده بود، و ما در آن روزها از مشرکان آزار سختی را تحمل می کردیم پس به آن حضرت عرض کردم:

آیا به درگاه خدا دعا نمی کنی؟ در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که صورتش قرمز شده بود نشست و فرمود:

به راستی که آنها که پیش از شما بودند گوشت بدنشان را با شانه های آهنین شانه می کردند تا به استخوان یا عصب میرسید و با این حال آنها را از آئینشان باز نمی داشت، و اره بر سرشان می گذاردند و آنها را دو نیم می کردند و با این حال از آئین خود دست نمی کشیدند، و حتما این آئین (اسلام) مستقر و پابرجا خواهد

شد تا آنجا که شخص سواره از صنعاء تا حضر موت به راحتی سیر کند و در مسیر خود جز از خدای عز و جل از کسی خوف نداشته باشد. این هم داستان جالبی است ابن هشام از عروه بن زبیر نقل کرده میگوید:

نخستین کسی که در مکه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرآن را به آواز بلند قرائت کرد عبدالله بن مسعود بود و جریان این بود که روزی گروهی از اصحاب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گردهم نشسته بودند یکی از آنها گفت: به خدا هنوز قریش قرآن را به آواز بلند نشنیده اند اینک کدامیک از شما حاضر است قرآن را به آواز بلند خوانده و به گوش آنها برساند؟

عبد الله بن مسعود گفت:

من حاضرم.

گفتند:

ما میترسیم آنان تو را بیازارند، ما کسی را می خواهیم که دارای فامیل و عشیره باشد که به خاطر آنها قریش نتوانند به او صدمه و آزاری برسانند!

عبد الله گفت:

بگذارید من به دنبال این کار بروم همانا خداوند مرا محافظت خواهد کرد!

پس روز دیگر هنگام ظهر در وقتی که قرشیان در مجالس خویش انجمن کرده بودند در کنار مقام ایستاد و شروع کرد به خواندن سوره مبارکه «الرحمن» و با صدای بلند گفت: بسم الله الرحمن الرحیم. الرحمن علم القرآن ... قریش گوش فرا داده و با هم گفتند:

این کنیز زاده چه می گوید؟

گفتند:

از همان چیزهائی که محمد آورده می خواند. پس برخاسته به سوی او آمدند و با مشت به صورت ابن مسعود می زدند و او نیز هم چنان می خواند تا مقداری که خواند باروی خون آلود و مجروح به سوی اصحاب رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) باز گشت اصحاب که او را دیدند گفتند:

ما بر تو از همین وضع و حالت بیمناک بودیم !

ابن مسعود گفت:

اینها در راه خدا سهل است اگر خواهید فردا هم دوباره به نزدشان بروم و همین کار را مجددا انجام دهم؟

گفتند:

نه، کافی است زیرا تو کار خود را کردی و به گوش قریش آنچه را ناخوش داشتند رسانیدی. (5) و قبلا نیز داستان همین خباب بن ارت را با عاص بن وائل و خودداری عاص را از پرداخت بدهی خباب و تمسخر او را در این باره ذکر کردیم (6). و روی هم رفته زنان و مردان مسلمانی که تحت شکنجه مشرکان قرار گرفتند و نامشان به عنوان شکنجه شدگان صدر اسلام در تاریخ ثبت شده اینها بودند:

بلال، عمار، یاسر، سمیه، خباب بن ارت، صهیب بن سنان رومی، عامر بن فهیره - آزاد شده طفیل بن عبدالله ازدی - ابو فکیهه (که گویند به همراه بلال مسلمان شد و همانند او و بلکه سخت تر از او شکنجه اش می کردند). و از زنان نیز گذشته از سمیه (مادر عمار که همانگونه که در مقالات گذشته گفته شد زیر شکنجه ابوجهل به شهادت رسید) نام این زنان با فضیلت و فداکار در زمره شکنجه شدگان در تاریخ آمده:

لبیبه - کنیز بنی مؤمل بن حبیب - که عمر (قبل از اینکه مسلمان شود) او را می گرفت و به سختی شکنجه میداد تا دست از اسلام بردارد. زنیره - از قبیله بنی عدی یا بنی مخزوم –

که گویند:

عمر یا ابوجهل او را چندان شکنجه کرد که چشمانش کور شد. نهدیه - از قبیله بنی نهد -. ام

عبیس - از بنی زهره - که اسود بن عبد یغوث او را شکنجه میداد (7).

آزار مشرکان نسبت به خود رهبر بزرگوار اسلام

همانگونه که گفته شد شکنجه مشرکان و آزارشان از مسلمانان بیشتر به افراد ضعیف و بدون عشیره و فامیل متوجه میشد و کسانی که دارای فامیل و عشیره بودند از ترس حمایت و مقابله به مثل قبیله شان کمتر مورد آزار قرار می گرفتند. ولی با این حال گاه میشد که گویا نمی توانستند جلوی خشم و کینه خود را بگیرند و اختیار و عقل از دستشان خارج میشد و کارهای اهانت آمیزی نسبت به آن حضرت انجام می دادند که بعدا موجب سرافکندگی و پشیمانی خودشان نیز می گردید.

که از آن جمله روایت کرده اند که روزی رسول خدا در حالی که جامه ای نو پوشیده بود به مسجد الحرام آمد و به نماز ایستاد و جمعی از مشرکان قریش در آنجا نشسته و تماشا می کردند، یکی از آنها گفت:

کیست که برخیزد و این بچه دان گوسفند و یا شتر را (که پر از خون و کثافت بود و در نزدیکی مسجد افتاده بود) برگیرد و بر سر او افکند؟ یکی از آنها که بر طبق برخی از روایات –

عقبه بن ابی معیط - بود برخاست و گفت:

من این کار را انجام می دهم، و به دنبال آن برخاست و پیش رفته آن بچه دان را برگرفت و درحالی که در سجده بود بر سر آن حضرت افکند، و سبب شد تا سر و صورت و لباسهای آن حضرت ملوث و آلوده گردد، و مشرکان از دیدن آن منظره به شدت خندیدند. و در روایت بخاری و مسلم و دیگران است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله همچنان در سجده بود تا اینکه دخترش فاطمه علیها السلام بیامد و آن بچه دان را از سر آن حضرت برداشت و نسبت به آنها که چنین اهانتی کرده بودند نفرین کرد، و رسول خدا سر از سجده برداشت (8).

آنگاه بر سران مشرک قریش نفرین کرده گفت:

«اللهم علیک بهذا الملا من قریش، اللهم علیک بعتبه بن ربیعه، اللهم علیک بشیبه بن ربیعه، اللهم علیک بابی جهل بن هشام، اللهم علیک بعقبه بن ابی معیط اللهم علیک بابی بن خلف» و این نفرین سبب شد تا آنها ترسیدند و خنده شان قطع گردید.

و راوی حدیث گوید:

من همگی آنها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شان نفرین کرد دیدم که در جنگ بدر کشته شدند و جنازه هاشان را در چاه بدر افکندند. و پس از این ماجرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد عمویش ابوطالب رفت و فرمود:

«یا عم کیف حسبی فیکم» ؟ عمو جان حسب من در میان شما چگونه است؟ (و چگونه از من حمایت میکنید)؟

ابوطالب پرسید:

مگر چه شده؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان را برای ابوطالب باز گفت. در این وقت ابوطالب حمزه بن عبدالمطلب را طلبید و شمشیر خود را برگرفت و به مسجد آمد سران قریش که ابوطالب را با آن وضع و قیافه دیدند آثار خشم را در چهره اش مشاهده کرده و از جا حرکت نکردند تا ابوطالب پیش آمد و به حمزه گفت:

آن بچه دان را برگیر و بر سبیل (و صورت) همه آنها (که حاضر بودند و این کار را کرده و خندیده بودند) بمال، و حمزه این کار

را کرد و از نفر اول تا به آخر بر سبیل و صورت همه شان کشید (و آنها نیز از ترس ابوطالب و حمزه هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند) و آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله رو کرده گفت:

«یا ابن اخی هذا حسبک فینا» این است حسب تو در میان ما ! (9)

داستان دیگری که منجر به اسلام حمزه بن عبد المطلب گردید

ابن هشام و ابن اثیر جزری و دیگران از مردی از قبیله اسلم روایت کرده اند که: روزی ابوجهل در نزدیکی کوه صفا برسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذر کرد و آن جناب را آزار کرده و دشنام داد، و سخنانی که دلالت بر عیبجوئی از دین و آئین آن حضرت و تضعیف کار او بود بر زبان راند، رسول خدا (پاسخش را نداده و) با او سخن نگفت - و به خانه بازگشت - زنی ازکنیزکان عبدالله بن جدعان (این جریان را دید و) سخنان ابوجهل را نسبت به آن حضرت شنید.

ابوجهل از نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دور شده و بیامد تا در انجمنی از قریش که در کنار خانه کعبه تشکیل شده بود نشست. چیزی نگذشت که حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه در حالی که کمان خود را بر دوش داشت و از شکار برمی گشت سر رسید، و رسم او چنان بود که هرگاه از شکار بر می گشت پیش از آنکه به خانه خود برود به دور خانه کعبه طوافی می کرد، و اگر به دسته ای از قریش که دور هم جمع شده بودند بر می خورد نزد آنها میایستاد و با آنها سخن می گفت. پس بدان کنیزک برخورد،

کنیزک گفت:

ای حمزه نبودی

که ببینی برادرزاده ات محمد از دست ابوجهل چه کشید و چه دشنامها شنید! و چه صدماتی بر او وارد کرد ولی محمد در مقابل، هیچ نگفته به خانه رفت. از آنجائی که خداوند اراده فرموده بود حمزه را بدین اسلام گرامی دارد این سخن بر او گران آمده خشمناک شد و به جستجوی ابوجهل بیامد تا او را پیدا کند و سزای جسارتش را که برسول خدا کرده بود بدهد به همین منظور به مسجد الحرام آمده او را در میان گروهی دید که نشسته است، حمزه نزدیک آمد و با کمانی که در دست داشت چنان بر سر ابوجهل کوفت که سرش به سختی شکست آنگاه گفت آیا محمد را دشنام می گوئی در صورتی که من بدین او هستم؟ اکنون اگر جرئت داری آن دشنام را به من بده؟ جمعی از بنی مخزوم (قبیله ابوجهل) بطرف حمزه حمله ور شده خواستند تا به طرفداری ابوجهل با حمزه جنگ کنند،

ابوجهل گفت:

حمزه را واگذارید زیرا من برادرزاده اش را به زشتی دشنام گفتم. پس از این جریان حمزه در دین اسلام و پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثابت قدم شد، و پس از اسلام حمزه آزار قریش نسبت بدان حضرت تخفیف یافت و دانستند که حمزه از آن جناب دفاع خواهد کرد. (10)

نگارنده گوید:

در اینجا بد نیست بدانید که اسلام حمزه در همان سالهای اول بعثت بوده چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه گفته که در سال دوم بعثت بوده و ابن کثیر نیز اسلام آن جناب را قبل از اسلام ابوذر ذکر کرده و از این رو آنچه در کامل التواریخ آمده که

اسلام حمزه را بعد از هجرت حبشه ذکر کرده و یا گفتار کازرونی در کتاب «المنتقی» که اسلام او را در سال ششم دانسته صحیح نیست، و الله العالم.

و این هم داستانهائی دیگر در این باره

و نیز ابن هشام از عبدالله پسر عمرو بن عاص نقل می کند که گوید:

به پدرم گفتم:

بزرگترین آزاری که از قریش نسبت برسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیدی چه بود؟

گفت:

روزی نزد بزرگان و اشرافشان که در حجر اسماعیل (در مسجد الحرام) گردهم جمع شده بودند رفتم و مشاهده کردم که سخن از آن حضرت به میان است و با هم می گویند:

هرگز نشده بود که ما در هیچ جریان ناگواری باین اندازه که در برابر این مرد صبر و بردباری کرده ایم شکیبائی و سکوت از خود نشان دهیم، خردمندان ما را نادان خواند. پدران ما را ناسزا گوید، بر دین و آئین ما عیب گیرد.

گروههای متحد ما را پراکنده سازد. به خدایان ما دشنام دهد! راستی که ما در برابر او بیش از حد بردباری کرده ایم! در این گفتگو بودند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده و هم چنان بیامد تا رکن خانه کعبه را استلام نمود و سپس به طواف مشغول شد و چون بر آنها گذشت زبان به بدگوئی آن حضرت باز کرده و بر او طعن زدند! من آثار ناراحتی در چهره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مشاهده کردم ولی دیدم آن حضرت توجهی نفرموده از نزدشان برفت، بار دوم که بر آنها عبور فرمود دوباره هم چنان زبان به طعن و دشنام گشودند و من این بار نیز آثار ناراحتی را در چهره حضرت مشاهده کردم و

چون بار سوم شدو اینان بدگوئی و دشنام را از سر گرفتند آن جناب در برابر آنها ایستاد و فرمود:

ای گروه قریش! آگاه باشید سوگند بدان خدائی که جانم به دست او است من ماموریت جنگ (و یا هلاکت) شما را دارم! این سخن را که فرمود آنان به طوری ساکت شدند که گویا روی سرشان پرنده نشسته است، و چنان در برابرش آرام شدند که کسانی که قبل از این سخن از همه نسبت به آن حضرت خشمناکتر بودند و بیش از دیگران مردم را بر علیه او تحریک می کردند با بهترین گفتاری پاسخ آن حضرت را داده و احترامات معمول را نسبت بدو به جای آوردند،

بدان حد که می گفتند:

ای ابا القاسم از ما بگذر (و کردار بد ما را نادیده بگیر) به خدا تو مردی نیستی که بی بهره از دانش باشی (و مانند ما نادان نیستی). رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنان گذشت و چون فردای آن روز شد دوباره در همان مکان گرد آمده و من نیز با ایشان بودم،

یکی از آن میان گفت:

شما دیروز سخنانی درباره محمد گفتید و آنچه او نیز درباره شما گفته بود شنیدید ولی همینکه در برابر شما آن سخنان ناراحت کننده را اظهار کرد او را رها کرده پاسخش را ندادید؟ در این سخنان بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دور پیدا شد، اینان که او را دیدند یکباره به طور دسته جمعی به سویش حمله ور شده اطرافش را حلقه وار گرفتند و شروع کردند به پرخاش کردن و اظهار داشتند:

توئی که درباره دین و آئین و خدایان ما چنین

و چنان میگوئی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آری من گفتم!

عمرو بن عاص گوید:

در این هنگام یکی از آنان را دیدم که دو طرف عبای آن حضرت را در دست گرفت (و درصدد آزار او بر آمد) ابوبکر که در آنجا بود و آن منظره را دید گریان شده (روی دلسوزی نسبت به آن جناب)

گفت:

آیا مردی را به جرم اینکه میگوید:

پروردگار من خدای یگانه است میکشید؟ و بدین ترتیب آن جناب را رها کردند و به دنبال کار خویش رفتند، و این جریان سخت ترین چیزی بود که من از قریش نسبت به آن حضرت دیدم. و از ام کلثوم دختر ابی بکر نقل کنند که آن روز هنگامی که ابوبکر به خانه بازگشت دیدم قریش سر او را شکسته اند.

و نیز گفته اند:

سخت ترین آزاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قریش دید این بود که روزی از خانه خویش بیرون آمد، وهر که در آن روز آن حضرت را دید چه آنان که زر خرید و غلام بودند و چه آنان که آزاد بودند (به نوعی) تکذیب او را کرده و اذیت و آزارش نمودند، حضرت به خانه بازگشت و از کثرت صدماتی که دیده بود خود را در پارچه (و یا جامه) پیچیده و بخفت، پس این آیه نازل شد «ای جامه به خود پیچیده برخیز و بترسان». (11)

پی نوشتها

1 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 494.

2 - اسد الغابه ج 4 ص 44.

3 - سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 495.

4 - صحیح بخاری ج 15 ط بیروت ص 77 - بحار الانوار ج 18 ص 210.

5 - سیره ابن

هشام ج 1 ص 314.

6 - محله پاسدار اسلام - شماره 69.

7 - كامل ابن اثير ج 2 ص 68 - 70.

8 - و البته اين نقل بر طبق گفتار آنها كه ولادت فاطمه عليها السلام را پنج سال قبل از بعثت دانسته اند مى تواند مورد قبول واقع شود اما اگر ولادت آن حضرت را پنج سال پس از بعثت بدانيم چنانچه همين قول به صحت نزديكتر است بعيد به نظر مى رسد.

9 - بحار الانوار ج 18 ص 187 و 209 و اصول كافى ج 1 ص 449. سيره النبويه ابن كثير ج 1 ص 468. و در تفسير عياشى اين داستان را در تفسير آيه شريفه «و مكروا و مكر الله و الله خير الماكرين» از امام باقر و امام صادق عليهما السلام روايت كرده است.

10 - اسد الغابه ج 2 ص 46. سيره ابن هشام ج 1 ص 291. كامل ابن اثير ج 2 ص 83.

11 - سيره ابن هشام جلد 1 ص 289.

قسمت هشتم

هجرت مسلمانان به حبشه

چنانكه اهل تاريخ و جمعى از مفسرين در تفسير آيه مباركه:

«لتجدن اشد الناس عداوه للذين آمنوا اليهود و الذين اشركوا و لتجدن اقربهم موده للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى ...» (1) گفته اند:

پس از آنكه رسول خدا صلى الله عليه و آله فشار و ستم بسيار مشركان قريش را بر مسلمانان مشاهده نمود و ناتوانى خود را از كمك به ايشان و دفع ستم از آنها ملاحظه كرد دستور هجرت به حبشه را به ايشان داد و در صدد بر آمد تا بدين وسيله آنها را از شر دشمنان آسوده سازد. متن دستور آن حضرت را در اين باره به

دو گونه نقل کرده اند نقل اول - روایتی است که ابن هشام و طبری و ابن اثیر و دیگران نقل کرده اند که متن آن چنین است که بدون ذکر سند گفته اند:

چون رسول خدا آن وضع را دید به آنها فرمود:

«لو خرجتم الی ارض الحبشه فان بها ملکا لا یظلم عنده احد، و هی ارض صدق حتی یجعل الله لکم فرجا مما انتم فیه ...» (2).

یعنی - خوب است به سرزمین حبشه بروید که در آنها پادشاهی است و در کنار او به کسی ستم نمی شود، و آنجا سرزمین راستی است، تا وقتی که خداوند گشایشی برای شما از این وضعی که در آن به سر می برید فراهم سازد و ... نقل دوم –

نقلی است که در تفسیر مجمع البیان نیز به طور مرسل نقل کرده و گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که آن وضع را مشاهده نمود به آنها دستور خروج به سر زمین حبشه را داده فرمود:

«ان بها ملکا صالحا لا یظلم و لا یظلم عنده احد ...» (3) که البته جای این بحث و مناقشه هست که آیا کدامیک ازاین دو نقل صحیحتر است زیرا به خاطر قیودی که در نقل دوم است معنای حدیث فرق می کند و این شبهه به ذهن خطور می کند که شاید در نقل دوم دست تحریف کنندگان و درباریان و جیره خواران شاهان و سلاطین دخالت کرده و به قول معروف «در میان دعوا نرخ تمام کرده اند» و در ضمن نقل یک حدیث، خواسته اند یک پادشاه صالح و غیر ظالمی هم در طول تاریخ از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به

دنیا معرفی کرده باشند، همانگونه که در ذیل حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره انوشیروان - در داستان ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله - نقل شده بود یعنی حدیث «ولدت فی زمن الملک العادل ...» و به طور تفصیل بحث کرده و ساختگی و مجعول بودن آن را از روی مدارک معتبر ذکر نمودیم.

ولی به نظر می رسد در هر دوی نقلهائی که شده فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل به معنی شده و متن دقیق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نشده باشد، گذشته از آنکه این دو نقل مسند نیست و مرسل است و تنها در روایتی سند آن به ام سلمه می رسد که آنهم همان نقل او است (4) و از این رو بحث و مناقشه درباره آنها چندان موردی ندارد، و البته جریانات بعدی صدق گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را طبق نقل اول تا حدودی به اثبات رسانید و به هر صورت آنچه قابل بررسی و بحث می باشد درباره اصل این دستورو فرمان و بررسی اطراف و جوانب آن است که از چند نظر قابل بررسی است.

1 - بحث درباره اصل دستور هجرت

کلمه «هجرت» در راه خدا برای ما - به خصوص پس از آنکه هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبدء تاریخ اسلام قرار گرفت – کلمه ای آشنا و مقدس است، و قداست آن نیز بیشتر از آیات کریمه قرآنی سرچشمه گرفته که خدای تعالی فرموده:

«ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمه الله ...» (5). به راستی آنان که

ایمان آورده و آنها که مهاجرت کرده و در راه خداجهاد کرده اند اینهایند که رحمت خدا را امید دارند ... و در جای دیگر فرمود:

«الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله ...» (6). آنان که ایمان آورده و هجرت کردند و در راه خدا با مالها و جانهای خود جهاد نمودند اینها درجه بزرگتری در نزد خدا دارند ... و در سوره انفال فرموده:

«و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفره و رزق کریم» (7). و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند وآنان که آنان را پناه و ماوی داده و یاری کردند آنهایند مؤمنان حقیقی که ایشان را است آمرزش و روزی کریمانه ... و آنچه جلب توجه در این آیات می کند آنکه همه جا هجرت قبل از جهاد در راه خدا و مقدم بر آن ذکر شده، یعنی همه جاپس از ایمان به خدا بلا فاصله هجرت را به عنوان یک اصل عملی ووظیفه مقدس برای انسانهای با ایمان ذکر نموده و پس از آن مسئله جهاد در راه خدا با جان و مال آمده است ...

هجرت منشا خیرات و برکات دنیا و آخرت

و اساسا هجرت در راه خدا در قرآن کریم منشا بسیاری از خیرات و برکات و موجب پاداشهای بزرگی در دنیا و آخرت معرفی شده، آنجا که می فرماید:

«و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنه و لاجر الآخره اکبر لو کانوا یعلمون، ...» (8). و آنان که در راه خدا هجرت می کنند

پس از آنکه مورد ستم قرارگرفتند، محققا برای ایشان در دنیا نیکی و خوبی مهیا خواهیم کرد و به راستی که پاداش آخرت بزرگتر از آن است اگر بدانند. و در سوره آل عمران فرموده:

«فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لا کفرن عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب» (9) پس آن کسانی که هجرت کرده و از خانه های خویش رانده شدند و در راه من مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند همانا بزدائیم از ایشان بدیهاشان را و به راستی که در آوریم آنها را در باغهائی که از زیر آنها نهرها روان است که این پاداشی است از نزد خدا و در نزد خدا است پاداش نیکو. و از همه جالبتر و با بحث ما مناسبتر این آیات است که می فرماید:

«ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا ا لم تکن ارض الله واسعه فتها جروا فیها فاولئک ماواهم جهنم و ساءت مصیرا الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیله و لا یهتدون سبیلا فاولئک عسی الله آن یعفو عنهم و کان الله عفوا غفورا و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعه و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفورا رحیما» (10) - آنها که فرشتگان ایشان را دریابند (و جانشان بگیرند) در حالی که به خود ستم کرده (و به حال

کفر و گناه از دنیا رفته اند) فرشتگان به آنها گویند در چه وضعی بودید؟ گویند ما خوار شمردگان در زمین بودیم (و تحت سلطه زورمندان نتوانستیم دین حق را انتخاب کرده و به دستورات آن عمل کنیم) فرشتگان بدانها گویند:

آیا زمین خدا فراخ نبود که در آن هجرت کنید! که جایگاه این گونه مردم دوزخ است و بد جایگاهی است، جز آن ناتوان شمردگان از مردان و زنان و کودکانی که نه چارهای توانستند و نه راه به جائی بردند که اینان امید است خدا از ایشان در گذرد که خداوند بخشایشگر و آمرزنده است، و کسی که هجرت کند در راه خدا بیابد در زمین هجرتگاههای بسیار و فراخی، و کسی که از خانه اش بسوی خدا و رسول او هجرت کند و سپس مرگ او را دریابد همانا پاداشش بر خدا است و خدا است آمرزنده و مهربان. که در این آیات کریمه نخست آنها را که دل به خانه و کاشانه بسته و حاضر به ترک دیار خود نگشته نکوهش کرده وآنان را ستمکار به خویشتن خوانده و از اینکه در زمین پهناور خداهجرت نکرده آنها را جهنمی و دوزخی می داند.

و ثانیا به عنوان یک دستور کلی به همه آنهائی که دل به خدا بسته و به او ایمان آورده اند و در تنگنا و فشار قرار گرفته اند دستور هجرت داده و جاهای بیشتر و روزی فراخ و زندگی بهتر را برای آنها تضمین کرده ... و اگر مرگ او نیز در این راه فرا رسید اجر و پاداشش بر خدا است که خدا آمرزنده و مهربان است. و شاید چنانچه بعضی از

اساتید گفته اند تعبیری برای عظمت و بزرگی پاداش آنها، بهتر ازاین تعبیر نبوده که قرآن فرموده:

«فقد وقع اجره علی الله» که هر کس پاداشش بر خدا باشد همانند خود خدا که ابدی و ازلی وسرمدی است، پاداش او نیز حد و حسابی ندارد، همانند تعبیری که درباره شهید فرمود:

«عند ربهم یرزقون» و مانند تعبیر حدیث قدسی درباره روزه دار که می فرماید:

«الصوم لی و انا اجزی به» ... و امثال این گونه تعبیرات که در آیات و روایات آمده ...

تذکر یک نکته

برخی از نویسندگان خواسته اند از این آیه یک واقعیت تاریخی و اجتماعی را نیز استفاده کنند و آن اینکه تمدنهای بشری و بسط و رشد آنها و هم چنین تاسیس جامعه های بزرگ و فرهنگها و غیره همیشه معلول مهاجرت های اقوام و ملل نیمه وحشی به روی زمین و سرزمینهای پهناور جهان بوده است وبرای اثبات آن نمونه هائی مانند مهاجرت اقوام نیمه وحشی آریائی به سوی جنوب و مغرب و مهاجرت اقوام سامی به بین النهرین و مصر و شمال آفریقا که موجب تاسیس تمدنهای عظیم گشتند و مهاجرت قوم بنی اسرائیل از مصر به فلسطین و مهاجرت بربرها به غرب و شرق و ... و غیره را ذکر کرده اند، و حرف «برگسون» فیلسوف معاصر فرانسوی و اصطلاح جامعه بسته و بازی را که او ذکر کرده پیش کشیده، و بحث را به جنگهای صلیبی کشانده که جامعه اروپا هزاران سال در حصار اروپای در بسته خود خفته بود تا از برکات جنگهای صلیبی و باز شدن دروازه های شرق به روی آنها دروازه های تمدن و اصلاحات نیز بر روی آنها گشوده شد ... و خلاصه در فوائد هجرت

به معنای اعم قلمفرسائی زیادی کرده و سپس آیات کریمه قرآنی را نیز در بعد مهاجرت فکری و اعتقادی شاهدی بر آن گرفته و تفسیر نموده اند ... و به دنبال آن هجرت مسلمانان را به حبشه و مدینه آورده اند ... که ما در اینجا می گوئیم اصل این مطلب که هجرت منشا تحول و پیشرفت جوامع بشری و باز شدن دروازه های تمدن و اصلاحات و رشد مادی به روی آنها بوده عمومیت آن جای بحث و تردید نیست، و کلی آن یک امر مسلم و حقیقت تاریخی است، و در اینکه جنگهای صلیبی هم برای اروپائیان این فایده بزرگ را داشت تردیدی نیست، و گوستاولوبون فرانسوی و دیگران نیز در این باره به تفصیل سخن گفته اند، و به گفته یکی از نویسندگان اروپائی:

بیداری اروپا و دوران اکتشافات و اختلافات و رنسانس و آغاز مدنیت غرب یک سره معلول جنگهای صلیبی است ... (11) و یا به گفته همین نویسنده فوق الذکر:

«مطالعه مذاهب بسته و باز و نیز جامعه ها و تمدنهای بسته و باز در تاریخ بشر این حقیقت علمی را در جامعه شناسی به اثبات می رساند که هجرت - گسیختن پیوند جامعه با زمین - جهان بینی انسانی را متحول و گسترده می سازد و در نتیجه یخهای انجماد و انحطاط اجتماعی و مذهبی و فکری و احساسی ذوب می شود، و اجتماع را که جریان می یابد، و در یک عبارت مهاجرت که خود یک حرکت و انتقال بزرگ انسانی است به بینش و در نتیجه به جامعه حرکت می بخشد و آن را از چهار چوب جامد خویش به مراحل متصاعد ارتقاء و کمال منتقل می سازد ... در

پس چهره هر مدنیتی مهاجرتی پنهان است و به سخن هرجامعه بزرگی که گوش فرا می دهیم به زبان تاریخ یا اساطیرش از هجرتی حکایت می کند ...» (12) اینها به جای خود. اما سخن ما در اینجا بحث در فوائد هجرت به این وسعت و گستردگی و عمومیت و کلی آن نیست و آیات قرآنی و روایات هم هر هجرت و مهاجرتی را مورد ستایش و مدح قرار نداده است بلکه در این آیات سخن از هجرت مردمانی است که در اثر تعلیم پیامبری الهی و ابلاغ رسالت وی آئینش را پذیرفته و جان دل به سخنش داده و پذیرا گشته، و در نتیجه مورد بی مهری و آزار خویشان و شکنجه و تهدید مردمان شهر خویش قرار گرفته وحفظ دین الهی برای آنها دشوار و غیر قابل تحمل گشته است، به طوری که سخت در تنگنا و فشار زندگی قرار گرفته اند و دین خودرا در مخاطره می بینند ... این چنین افرادی برای چاره جوئی به نزد پیامبر خدا رفته و از او راه چاره می جویند و رسول خدا به کمک وحی الهی آنها را به هجرت و ترک شهر و دیار و جدائی از خویشان و مردمان مشرک و کافر دستور داده و زمین خدا را برای حفظ دین و معیشت و زندگی ایشان فراخ و وسیع معرفی کرده که اگر احیانا ترسی ازاین بابت در دل دارند و نگران وضع آینده خود در سرزمین غربت از نظر معنوی و مادی هستند ترس آنها را بر طرف نموده و آنها را به الطاف بیکران و رحمت واسعه الهی امیدوار سازد، و البته این هجرت نیز

ممکن است پی آمدها و ثمرات مادی و معنوی دیگری هم داشته باشد که مورد بحث و توجه قرار نگرفته ... و شاهد بر آنچه گفتیم خود آیات کریمه است که هجرت در این آیات همه جا مقید و محدود به هجرت در راه خدا و «مهاجرت فی الله» و یا «مهاجرت فی سبیل الله» شده (13) که از قرینه این آیات میتوان استفاده کرد که قید «فی سبیل الله» درآیات دیگری (14) نیز که به دنبال جهاد و مجاهده آمده قید «مهاجرت» هم که قبل از جهاد قرار گرفته است باشد، و البته از آنجا که قرآن برای همه زمانها و تعلیم همه انسانها آمده بر طبق شیوه و رسمی که دارد مطلب را به طور کلی و برای همه مؤمنان و همه زمانها ذکر فرموده، و گاهی هم به عنوان نمونه و الگو افراد یا اقوامی را به طور مثال ذکر می نماید. و در اینجا نیز چنانچه مرحوم علامه طباطبائی (ره) و دیگران گفته اند:

این آیات اگر چه سبب نزول آن در جزیره العرب و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هجرت به مدینه نازل شده ولی روی ملاکی که در آن هست این حکم را برای همه مسلمانها و در همه زمانها مقرر فرموده که بر هر مسلمانی لازم است در جائی سکونت گزیند که قدرت یاد گرفتن دستورات دینی و عمل به آن را داشته باشد و در غیر این صورت باید از آن سرزمین هجرت کند، چه آنکه آن سرزمین از نظر اسمی و آماری کشور اسلامی باشد یا کشور کفر و شرک ... (15). و به عبارت

دیگر از آنجا که قرآن کریم برای ساختن انسانهای نمونه و رساندن آنها به کمال مطلق و مطلوبشان که همان تقرب به خدای تعالی و وصول به اوست آمده همیشه محور تعلیمات و فرامین خود را روی ایمان و حرکت بسوی او و به نام او و در راه او و محبت به او قرار داده است و معیار قبولی و صحت آن را نیز انجام عمل بقصد قربت و خالص برای او قرار داده است زیرا چنین حرکت و جهت گیری است که انسان را به کمال انسانیت می رساند نه اصل حرکت و عمل، اگر چه آن عمل ممکن است فوائد مادی و معنوی دیگری را هم به ارمغان آورد و عائد عمل کنندگان به آن گرداند ... و از این رو می بینیم همه جا معیار ارزش اعمال و محور آنها روی آن اعمالی است که تکیه گاه الهی داشته باشد، فی المثل اگر به تقوی ارزش می دهد آن تقوائی ارزش دارد که الهی باشد «و من یتق الله ...» «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ...» و اگر شهید دارای آن همه مقامات و الا و ارزشهای و اجرهای دنیائی و آخرتی است مقید به آن گشته و شهیدی است که در راه خدا کشته شده باشد «قتلوا فی سبیل الله ...» «و لئن متم او قتلتم فی سبیل الله ...» و جهاد و هجرت و انفاق و هر عمل خیر دیگری نیز هنگامی اهمیت و ارزش دارد که انگیزه و تکیه گاهش «الله» باشد که البته باید گفت «این سخن بگذار تا جای دگر» و باید در جای دیگری روی آن به تفصیل بحث کرد.

و از این رو می گوئیم که هجرتها اگر چه منشا تمدنها و تحولهای بسیاری در جهان شده، اما در بسیاری از جاها چون با ایمان الهی و تقوای الهی توام نبوده از استعمار و استثمار ملتهای دیگر و زورگوئی و احیانا اخراج ملتهای بومی و اصیل از سرزمینها، سر در آورده که بهترین نمونه اش هجرت انگلیسی ها به سرزمین امریکا است که پس از ورود به آنجا سرخ پوستان بومی آنجا را به روز سیاه نشانده و زمینها و سرزمینهاشان را گرفتند و آنها را بیرون کرده و بسیاری از آنها را کشتند. و یا هجرت اروپائیان بسرزمین آفریقا، که منشا استعمار بسیاری از کشورهای فقیر و بدبخت آفریقا و بیغما رفتن معادن و ثروتهاشان به دست همین مهاجرین گردید، و هنوز هم دست از جان آن مردم ستم کشیده و محروم و بی رمق بر نمی دارند، و هرروز در آفریقای جنوبی پس از قرنهای متمادی عده ای از این بی گناهان به دست اقلیتی مهاجر سفید پوست یغماگر به قتل می رسند و یا آواره می شوند. و یا هجرت صهیونیستهای جهانخوار به سرزمین فلسطین مقدس که با کمک قدرتهای بزرگی چون انگلیس و امریکا میلیونها فلسطینی را از سرزمین خود آواره کرده و دولت غاصب اسرائیل را در آنجا تشکیل دادند و هر روز به قسمتی از سرزمینهای کشورهای اسلامی هم جوار خود حمله کرده و آنها را به اشغال خود در آوردند، و بیش از چهل سال است که با کمال وقاحت و بی شرمی و با کمک قدرتهای شیطانی روزانه به طور متوسط بیش از ده نفر از ساکنین اصلی آن سرزمین ها را بخاک و خون کشیده

و یا زندان و تبعید می کنند، و یا با بدترین شیوه های قرون وسطائی شکنجه کرده و زنده به گور می کنند و یا همان جنگهای صلیبی که برای اروپائیان سبب جهش علمی و تحول فرهنگی گردید، اما در اثر همان بی تمدنی و طبع خونخواری که داشتند سبب هزاران ویرانی و کشتارهای دسته جمعی و تجاوزات ناموسی به دست اروپائیان بی فرهنگ گردید که تاریخ از نقل آنها شرم دارد ... و نمونه های دیگر ... اینها هم همه آثار همین هجرت ها است! پس به طور کلی هجرتها را نمی توان منشا خیرات و تمدن و موجب ارتقاء و تکامل انسانها دانست، و از همین رو قرآن کریم نیز هجرت را با همان معیار الهی و انگیزه انسانی و دینی آن مورد ستایش و منشا پاداشها و تکاملهای مادی و معنوی می داند ...

دستور هجرت به حبشه به چه منظوری بود

دومین مطلبی که در این حدیث جلب توجه می کند انتخاب حبشه از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هجرت مسلمانان بود که با اندکی تحقیق و دقت علت این انتخاب به خوبی روشن می شود و معلوم میگردد که رهبر بزرگوار اسلام روی همان درایت و حسن سیاست و تدبیری که اشت بهترین و سالمترین و بلکه نزدیکترین جای را انتخاب فرمود که به قسمتی از آنها ذیلا اشاره می شود:

اول - وجود پادشاهی چون «اصحمه بن ابحر» که به لقب سلاطین حبشه به «نجاشی» معروف گردیده و همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود و جریانات بعدی هم نشان داد پادشاهی بود که حاضر نبود در محدوده سلطنت او بکسی ظلم شود، و این خود بزرگترین علت این انتخاب بود،

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست تا مسلمانان را به جائی راهنمائی کند که با رفتن بدانجا و تحمل دشواریهای زندگی در غربت و دوری از وطن و خانه و کاشانه و خویشان، از شکنجه و ظلم مشرکان آسوده شوند و دچار ظلم و ستم دیگری نشوند که به قول آن شاعر «از چنگال گرگی در روند و دچار گرگ دیگری شوند ...». دوم - جاهائی که مسلمانان می توانستند بدانجاها هجرت کنند عبارت بود از:

الف - استانهای دیگر جزیره العرب که قبائل بدوی و اعراب در آنجاها سکونت داشتند و با سابقه ای که از آنها داریم و در جریانات سالهای بعد از هجرت و سرایای بئر معونه و رجیع و جاهای دیگر نشان دادند نسبت به اسلام و پذیرفتن آئین آن حضرت و مؤمنان سخت ترین مردمان بودند، و هیچگاه حاضر نبودند مسلمانان مهاجر را در کنار خود بپذیرند و روی روابط و علاقه های تجاری و اقتصادی که با قریش داشتند هیچ بعید نبود که اگر مهاجرین به نزد آنها میرفتند در داد و ستدهای سیاسی و توطئه های دیگر آنها را دست بسته تحویل مشرکان قریش دهند ... چنانچه نمونه هائی از این گونه کارها و توطئه ها پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وضوح دیده می شود. و شاید به خاطر همین خوی سخت و سنگدلی آنها بوده که قرآن کریم درباره شان فرموده:

«الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله ...» (16). عربها در کفر و نفاق سخت تر هستند، و شایستگی بیشتری برای آن دارند که حدود و مرزهای آنچه را خدا فرود آورده ندانند

... و در جای دیگر فرموده:

«قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم ...». (17) عربها گفتند ایمان آوردیم به آنها بگو ایمان نیاورده اید ولی بگوئیداسلام آورده ایم ولی ایمان در دلهای شما در نیامده ... ب - جای دیگری که ممکن بود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به رفتن آنجا راهنمائی و تشویق کند کشور ایران بود، که آن هم جای امنی برای مسلمانان نبود گذشته از دوری راه آن که برای مسلمانان مستضعف و محروم آن روز - که بیشترین مهاجران از همین طبقه بودند - طی چنین راه دور و دراز و گذشتن از آن کویرها و بیابانهای خطرناک و بی سر و ته حجاز برای آنهاغیر مقدور بود. تازه وقتی به ایران می رسیدند با یک محیط پر از فساد اشرافیت و زندگی طبقاتی دوران ساسانیان و خفقان شدید و بیدادگری و سایر انحرافات فکری و اجتماعی مواجه می شدند که به قول معروف از چاله ای در آمده و در چاهی می افتادند ... مگر همین «کسری» پادشاه ایران نبود که وقتی نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست او رسید که او را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود نامه آن حضرت را پاره کرد و با کمال غرور و نخوت گفت:

«یکتب الی بهذا و هو عبدی» ! کسی که خود بنده من است به من این گونه نامه می نویسد ...!

و سپس به «باذان» که استاندار او در یمن بود نوشت:

دو نفر سرباز به سوی این مردی که در حجاز است گسیل دار تا او را به نزد من آرند

... و او نیز دو نفر را به مدینه فرستاد ... تا آخر داستان که انشاء الله در جای خود مذکور خواهد گردید ... ج - از آنچه در بند «ب» ذکر شد وضع یمن نیز روشن می شود، زیرا یمن نیز در آن روز مستعمره ایران بود و حاکم و استاندار آنجا از جانب پادشاه ایران تعیین می شد و در آن روزگار همان گونه که ذکر شد احتمالا «باذان» استاندار آنجا بوده، و هرگز بدون اجازه پادشاه ایران نمی توانست به مهاجرین مکه پناه دهد و یا اگر او دستوری می داد نمی توانست از آنها حمایت و دفاعی بکند ... د - از جاهای دیگری که آنها می توانستند بدانجا هجرت کنند سرزمین «حیره» بود که آنجا نیز صرف نظر از راه دوری که داشت و همان مشکل گذشتن از وادیهای دور و دراز و کویرهای زیاد را به دنبال داشت، آنجا نیز تحت سیطره و استعمار ایران اداره می شد به شرحی که در تواریخ مذکور است ... ه - و از آن جمله کشور شام بود که آنجا نیز گذشته از دوری وبعد مسافت و مشکل گذشتن از همان وادیهای بی سر و ته حجاز محل رفت و آمد کاروانهای قریش در فصول مختلف و بازاری بود برای فروش اجناس تجارتی مردم مکه، و روشن بود که در چنین محلی نیز اطمینان و آسایشی برای مهاجرین وجود نداشت و ممکن بود مشرکین قریش به کمک حاکمان شام و تاجران سودجو و پر نفوذ آنجا بتوانند آنها را به مکه باز گردانند ... که در این جهت کشور حیره و یمن نیز با آنجا مشترک بودند، و آنجاها

نیز محل رفت و آمد کاروانهای قریش و داد و ستد و معاملات تجارتی آنها بود. و بدین ترتیب معلوم می شود جائی نزدیکتر و مطمئن تر از حبشه نبود و به خصوص که پادشاه آنجا «اصحمه» مردی عدالت پیشه و اصلاح طلب بود، و از مسیحیان با ایمان و دانشمند به شمار می رفت، و چنانچه برخی از اهل تاریخ گفته اند:

امدادهای غیبی هم کمک کرد و هنگامی که نخستین گروه از مهاجرین برای سفر به حبشه به کنار دریای احمر رسیدند یک کشتی به گل نشسته بود و هنگامی که آنها رسیدند از گل بیرون آمد و هر کدامیک از آنها توانستند با پرداخت نصف دینار کرایه خود را با آن کشتی به حبشه برسانند.

اهداف دیگر این هجرت و دستور

در بخش اول از این قسمت قدری درباره هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصل موضوع هجرت در قرآن کریم بحث شد و خلاصه آن شد که هدف اصلی رسول خدا تایید این سنت خدائی و امضاء این قانون الهی یعنی سنت هجرت بود که در میان پیامبران دیگری چون ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و پیروانشان نیز سابقه داشت و این راه به روی آنها باز شده بود تا کسانی که نمی توانند آئین الهی خود را در میان دشمنان دین یاد گرفته و انجام دهند مجبور نباشند زیر شکنجه های جانکاه وتحمل فشارهائی که غالبا طاقت آن را هم نداشتند صبر کنند وراه گریز و نجاتی هم نداشته باشند، بلکه برای آنها و همه انسانهای مؤمن تاریخ این راه به عنوان یک قانون الهی و دستور دینی باز و بلکه گاهی به صورت الزامی واجب است که

دین و آئین خود را برداشته و به جای سالمتر و مطمئن تری که بتوانند آن را نگهداری کرده و از شر دشمنان آسوده باشند بروند و آزادانه و با اطمینان به انجام اعمال دینی و مراسم مذهبی خود بپردازند ونگران زندگی و روزی و وضع حال خود هم نباشند که سرزمین خدا فراخ و نعمتهای الهی همه جا است و به گفته آن شاعر پارسی زبان:

نتوان مرد به سختی که در اینجا زادم

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

اما هدف این هجرت تنها باین مطلب بسنده نمی شد و چنانچه معلوم است اهداف عالیه دیگری هم در این هجرت مورد نظر بوده که از گستردگی آن و چهره های سرشناسی که در میان مهاجرین دیده می شود این اهداف به دست می آید ... زیرا به گونه ای که در شرح ماجرا در صفحات آینده خواهیم خواند در میان مهاجرین افراد مستضعف و محروم و شکنجه شده ای چون عبدالله بن مسعود که از وابستگان قبائل بود و جزء آنها نبود کمتر به چشم می خورد. و بیشتر آنها از قبائل معروف و پر جمعیتی بودند که مورد حمایت سران قبیله و افراد خود بودند و کسی نمی توانست به آنها صدمه و آزاری برساند، مانند جعفر بن ابیطالب از بنی هاشم و عثمان بن عفان از بنی امیه، و عبدالله بن جحش و زبیر بن عوام از بنی اسد، و عبد الرحمن بن عوف از بنی زهره و دیگران که هر کدام از قبائل معروف و سرشناس قریش مانند قبائل تیم و عدی و بنی عبد الدار و بنی مخزوم و غیره بودند و بلکه گاهی خود آنها نیز از شخصیتهای

مورد احترام قبیله خود و یا قبائل دیگر بودند ... و از این گذشته اگر تنها این موضوع مورد هدف بوده خوب بود هنگامی که ترس آنها برطرف می شد و جای امنی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیر شهر مکه پیدا می کردند بازگشته و به زندگی در کنار رهبر اسلام و خویشان و نزدیکان خود ادامه می دادند، در صورتی که همانگونه که میدانیم و در بخشهای آینده خواهیم خواند جمع زیادی از آنها مانند جعفر بن ابیطالب حدود پانزده سال در حبشه ماندند و پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه و آماده شدن محیط آزاد و اسلامی برای تعلیم و تربیت و انجام مراسم دینی بازهم به توقف خود در آن سرزمین ادامه داده و تا سال هفتم هجرت در حبشه ماندند ... هدف عالی دیگری هم که می تواند مورد نظر قرار گرفته باشد همان صدور اسلام و انقلاب اسلامی به کشورهای همجوار و به خصوص کشور دست نخورده و آماده ای چون حبشه و به فرمایش رسول خدا «سرزمین صدق» که معلوم می شود از آلودگیها و آمیزشهای منحرف و کج به دور بوده و مرد خوش قلب و با صفا و پر قدرتی همچون نجاشی پادشاه حبشه بر آن حکومت می کرده ... و این هم خود دستور و قانونی است که همه پیمبران الهی و پیروان آنها داشته و دارند که پیام حق را به هر وسیله که می شود به گوش جهانیان برسانند و تبلیغ کنند، و بهترین وسیله برای این کار در آن روزها همین مسافرتها و هجرت ها بوده و همانگونه که میدانیم

این هجرت از این نظر هم بسیار موفقیت آمیز بود و چنانچه می خوانیم اینان توانستند مهمترین مرکز قدرت و تصمیم گیری حبشه یعنی قلب شخص شاه حبشه را تسخیر نموده و او را مسلمان کنند ... و برای قرنها اسلام را در سرزمین حبشه و کشورهای همجوار آن پا برجا نمایند که هنوز هم مسلمانان زیادی در آنجا وجود دارند. به شرحی که پس از این خواهد آمد.

آیا یک هجرت بود یا دو هجرت

مورخین عموما گفته اند:

مسلمانان دوبار به حبشه هجرت کردند بار اول یک گروه چهارده نفره یا پانزده نفره مرکب از ده مرد و چهار زن، که در ماه رجب سال پنجم بعثت در نیمه شبی از مکه خارج شده و خود را به حبشه رساندند، و اینها حدود سه ماه درآنجا ماندند و در ماه شوال در همان سال پنجم به مکه بازگشتند ... و سبب بازگشت آنها نیز آن شد که به آنها خبر رسید که اهل مکه مسلمان شده و اختلاف میان آنها و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر طرف گشته (18) و آنها نیز خوشحال و مسرور گشته و به سوی مکه بازگشتند ولی به پشت دروازه های مکه که رسیدند معلوم شد این خبر نادرست و دروغ بوده و چنانچه گفته اند:

چند تن از آنها دوباره به حبشه بازگشتند و بقیه نیز هر کدام در پناه یکی از بزرگان قریش خود را به مکه رسانده و وارد شهر شدند (19) ... و بار دوم پس از این هجرت بود که با هجرت جعفر بن ابیطالب و همسرش اسماء بنت عمیس شروع شد و به دنبال او جمع دیگری نیز تدریجا به آنها ملحق

شدند و در پایان عدد آنها به هشتاد و سه مرد و نوزده زن (20) رسید بجز بچه هائی که همراه آنها بوده اند، که البته این رقم در صورتی است که عمار بن یاسر و ابو موسی اشعری را هم جزء آنها بدانیم که مورد تردید و اختلاف است ... و این آخرین رقمی است که در هجرت دوم حبشه ذکر کرده اند، ولی ممکن ست بگوئیم هجرت به حبشه یک هجرت بیش نبوده که در دو مرحله یا بیشتر انجام شده، چنانچه هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان را به مدینه یک هجرت بیشتر محسوب نمی دارند اگر چه در طول بیش از یک سال انجام گردیده است ... و ما در اینجا نام برخی از سرشناسان ایشان را که در بخشهای بعدی نیز نیازمند به دانستن آن هستیم برای شما ذکر می کنیم و به دنبال سخن خود باز می گردیم:

جعفر بن ابیطالب - از بنی هاشم - با همسرش اسماء - که عبدالله بن جعفر نیز از آن دو در حبشه به دنیا آمد - که در هجرت مرحله دوم - و برخی هم او را جزء مهاجرین اول دانسته اند (21) زبیر بن عوام - از بنی اسد بن عبد العزی - در هجرت اول. مصعب بن عمیر - از بنی عبد الدار - در هجرت اول. عبد الرحمن بن عوف - از بنی زهره - در هجرت اول. عثمان بن عفان - از بنی امیه - در هجرت اول که همسرش رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز با خود برد. عبدالله بن جحش - از بنی

اسد بن خزیمه - که با همسرش ام حبیبه دختر ابوسفیان به حبشه هجرت کرد و چنانچه در جای خود مذکور خواهد شد وی در حبشه دست از اسلام کشید و به دین نصرانیت در آمد و همسرش «ام حبیبه» از او جدا شد و چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید برای نجات یک زن مسلمان و با ایمان و بزرگ زاده که در اثر پذیرفتن اسلام و ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله از محیط خانواده اش دور گشته بود و اکنون دچار یک شکست روحی دیگر و مشکلات تنهائی در غربت بود نامه ای به نجاشی نوشت و به وسیله او ویرا برای خود خواستگاری نموده و به عقد خود درآورد تا پس از گذشت مدتی زیاد به مدینه آمد و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله جای گرفت به شرحی که بعدا خواهید خواند - انشاء الله تعالی - عثمان بن مظعون - از بنی جمح - در هجرت اول - که با پسرش سائب بن عثمان و دو برادرش قدامه بن مظعون و عبدالله بن مظعون بدانجا رفت. عمار بن یاسر - که از حلفاء و هم پیمانان بنی زهره بود - در هجرت دوم - ابو سلمه - از بنی مخزوم - که با همسرش ام سلمه (که بعدها به همسری رسول خدا در آمد) به حبشه هجرت کردند - در هجرت اول - عبدالله بن مسعود - از حلفاء و هم پیمانان بنی هذیل – در هجرت دوم - ابو عبیده جراح - از بنی الحارث - در هجرت

دوم. عبدالله بن حارث - از بنی سهم - در هجرت دوم، و او از شعرای عرب بود که چون به حبشه رفتند و آسوده خاطر گشتند اشعاری در این باره گفت که از آن جمله است شعر زیر:

یا راکبا بلغن عنی مغلغله من کان یرجو بلاغ الله والدین کل امری من عباد الله مضطهد ببطن مکه مقهور و مفتون انا وجدنا بلاد الله واسعه تنجی من الذل و المخراه و الهون فلا تقیموا علی ذل الحیاه و خز ی فی الممات و عیب غیر مامون انا تبعنا رسول الله و اطرحوا قول النبی و عاشوا فی الموازین

علت بازگشت مهاجرین نخست و افسانه «غرانیق»

جمعی از اهل تاریخ و مفسران اهل سنت نقل کرده اند که سبب مراجعت مهاجرین اول به مکه آن بود که شنیدند مشرکان قریش به خاطر گفتاری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند و در آن گفتار از بتهای اهل مکه تمجید و مدح شده است با آن حضرت سازش و صلح کرده و دشمنیها بر طرف شده و دیگر میان آنها صفا و صمیمیت برقرار گشته است. و آن سخنی را هم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرده و موجب صلح و سازش مشرکان گشته سخنی بوده که شیطان هنگام خواندن قرآن بر زبان آن حضرت آورده و بتهای مشرکان را بخوبی و عظمت یاد کرده و آنها را «غرانیق» خوانده است. و «غرانیق» در لغت عرب جمع «غرنوق» به معنای پرندگان آبی یا جوانهای سفید رو و شاداب میباشد که بتها در زیبائی و بلندی جایگاه بدانها تشبیه شده اند و اصل این افسانه دروغ به گونه ای

که در صحیح بخاری وتفسیر طبری و در المنثور و کامل ابن اثیر و جاهای دیگر با مختصر اختلاف و اجمال و تفصیل آمده این گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی شدت مخالفت مشرکان را با خود دید در دل آرزو کرد که ای کاش از جانب خداوند دستوری یا آیه ای میرسید که موجب نزدیکی آنها می گشت و این اختلاف و دشمنی بر طرف میشد. تا آنکه روزی پس از آنکه حدود دو ماه از هجرت مسلمانان به حبشه گذشته بود رسول خدا به نزد مشرکان آمد و در کنار آنها نشسته شروع به خواندن سوره نجم کرد و هم چنان آیات این سوره را خواند تا رسید به آیه:

«افرایتم اللات و العزی، و مناه الثالثه الاخری».

یعنی آیا دیدید لات و عزی و مناه سیمین دیگر را؟ در اینجا شیطان دو جمله بر زبان آن حضرت جاری کرد که موجب خوشحالی و علاقه مشرکان گشت و آن دو جمله این بود که به دنبال آن گفت:

«تلک الغرانیق العلی، و ان شفاعتهن لترتجی».

یعنی اینهایند پرندگان آبی (یا جوانان سفید روی) بزرگ و به راستی که شفاعت آنها مورد امید است. مشرکان با شنیدن این جمله خوشحال شده و تصور کردند که خدای آن حضرت برای استمالت و دلجوئی آنها این دو جمله را بر او نازل کرده و برای بتهای آنها نیز نصیب و بهره ای قرار داده است و مسرور گشتند. مسلمانان نیز که نمیدانستند آنها وحی الهی نیست و شیطان بر زبان او جاری کرده آن جمله ها را با او قرائت کرده و یقین داشتند که وحی الهی است و

به وسیله جبرئیل نازل گشته ... و بدین ترتیب هم مسلمانان و هم مشرکان بقیه آیات این سوره را به همراه آن حضرت خواندند تا رسید به پایان سوره و آیه سجده که مسلمانان همگی سجده کردند و مشرکان نیز به همراه آنها سجده کردند و ولید بن مغیره نیز که حاضر بود ولی به خاطر پیری و کهولت نتوانست به سجده رود کفی از ریگهای زمین را برگرفت و بر آنها سجده کرد. و به گفته بخاری همه جن و انس با آن حضرت سجده کردند. و در برخی از نقلها نیز آمده که وقتی این دو جمله بر زبان آن حضرت جاری گشت مشرکان مکه از خوشحالی آن حضرت را بر دوش خود گرفته و در اطراف مکه گرداندند ... این ماجرا گذشت تا چون شب شد جبرئیل بر آن حضرت نازل گشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی را که خوانده بود از سوره نجم با همان دو جمله ای که شیطان بر زبانش جاری کرده بود برای جبرئیل خواند، و جبرئیل به آن حضرت عرض کرد:

این دو جمله در وحی الهی نبود، و تازه رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که آن را شیطان بر زبان او جاری کرده و سخت نگران شد، و در همین زمینه آیات زیر در عتاب و سرزنش رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید:

«و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لا تخذوک خلیلا، و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاقلیلا، اذا لاذقناک ضعف الحیاه و ضعف الممات ثم لا تجد

لک علینا نصیرا ...» (22). و هر آینه نزدیک بود فریبت دهند از آنچه وحی کردیم به سوی تو تادروغ بندی بر ما جز آن را و در آن هنگام تو را دوست خود می گرفتند، و اگرنبود که تو را استوار نگه داشتیم همانا نزدیک بود که اندکی به سوی ایشان نزدیک شوی، و در آن وقت می چشانیدیم تو را دو چندان زندگی و دو چندان مردن، و سپس نمی یافتی برای خویش در برابر ما یاوری. و نیز این آیات در این باره بر آن حضرت نازل گردید:

«و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم، لیجعل ما یلقی الشیطان فتنه للذین فی قلوبهم مرض و القاسیه قلوبهم و ان الظالمین لفی شقاق بعید ...» (23). و نفرستادیم پیش از تو فرستاده ای و نه پیامبری جز آنکه هرگاه آرزو میکرد می افکند شیطان در آرزوی او، پس بر می انداخت خداوند آنچه راشیطان می افکند سپس استوار میداشت خداوند آیتهای خویش را که خدادانا و فرزانه است، تا بگرداند آنچه را که شیطان می افکند آزمایشی برای آنها که در دلشان بیماری است و سنگ دلان، و به راستی که ستمگران در دشمنی دور و دراز هستند. و این بود ملخص آنچه در صحیح بخاری و تفسیر طبری و در المنثور سیوطی و کامل التواریخ ابن اثیر و کتابهای دیگراهل سنت با اجمال و تفصیل نقل شده. (24) ولی این افسانه دروغ و باطل گذشته از اینکه با مبانی اعتقادی و اصول ما مخالف است (25) و سند

معتبری هم از نظر ما ندارد، با خود همین آیات نیز یعنی با آیات سوره نجم و سوره اسراء و حج نیز سازگار نیست و مخالفت دارد، و به عبارت دیگر شاهد و دلیل بر بطلان آن در خود این آیات به وضوح دیده میشود. زیرا در خود سوره مبارکه نجم، قبل از آیه «ا فرایتم اللات و العزی ...»

خدای تعالی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید:

«... و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ...». و او از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و نیست آن (سخن او) جزوحی که بدو وحی میشود ... و پس از آن نیز میفرماید:

«... الکم الذکر و له الانثی، تلک اذا قسمه ضیزی، ان هی الاسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ...». - آیا از آن شما است نر و از آن او است ماده؟ این قسمتی است ناهنجار، نیست آن (بتها) جز نامهائی که شما و پدرانتان آنها را بدان نامیده اید و خدا برای آنها فرمانروائی نفرستاده ... که برای هر کس اطلاع مختصری از معانی قرآن و ادبیات عرب داشته باشد به خوبی روشن است که آیات قبل و بعد این دو جمله که ادعا کرده اند شیطان به دهان رسول خدا گذارده هیچگونه سازشی با آن ندارد، و چگونه ممکن است که خدا بفرماید:

این پیغمبر از پیش خود چیزی نمیگوید و هر چه میگوید وحی الهی است ... و از آن سو شیطان جملاتی بر زبان او بگذارد ...؟ و چگونه ممکن است که پیامبر گفته باشد:

این بتها همانند مرغان دریائی بلند جایگاه هستند و

امید به شفاعتشان می رود، و بلا فاصله پس از آن بگوید:

این چه نامهائی است که شما روی آنها گذارده اید؟ اینها نیست جز نامهائی که شما خود و پدرانتان بر آنها نهاده و خدا چنین فرمانروائی برای آنها فرو نفرستاده؟ ! و یا در آیات سوره اسراء که خداوند صریحا میفرماید:

ما تو را از افتراء و دروغ بستن نگاه داشتیم و گرنه نزدیک بود به آنها متمایل شوی ...؟ و آیات سوره حج نیز که به اتفاق مفسران در مدینه نازل شده نمی تواند مربوط به داستانی باشد که هفت سال قبل از هجرت اتفاق افتاده؟ و بهر صورت مربوط ساختن این آیات به داستان مزبور هیچ راه و دلیلی ندارد، و به همین جهت بسیاری از دانشمندان و اهل تفسیر نیز این داستان را منکر شده و آن را دروغ و مجعول دانسته اند مانند محمد بن اسحاق و قاضی عبد الجبار و بیهقی و رازی و دیگران و غالبا گفته اند:

این داستان از مجعولات زندیقان و دسیسه ملحدان بوده، که میخواسته اند بدین وسیله چهره مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشوه سازند و آیات قرآنی و تعلیمات اسلامی را زیر سئوال ببرند و برای اطلاع بیشتر باید به کتابهائی که به تفصیل در این باره قلم فرسائی کرده اند مراجعه نمائید. (26) و انگیزه بازگشت مهاجران نیز چنانچه برخی احتمال داده اند آن بود که پس از هجرت آنها به حبشه و اسلام جمعی از بزرگان قریش و دیگران که در همان ماهها اتفاق افتاد مشرکان قریش به فکر افتادند که این شکنجه و آزارها که سودی نداشت بلکه اثر معکوس پیدا کرد و خوب است اگر

چه موقت هم شده دست از شکنجه و آزار مسلمین بردارند و راه دیگری را برای جلوگیری از گسترش اسلام در پیش گیرند، و به همین منظور مدتی دست از آزار مسلمانها کشیدند و این خبر به گوش مهاجران رسید و خیال کردند تصمیم آنها عوض شده و یا تحولی ایجاد گردیده ... و از طرفی برای نجاشی پادشاه حبشه نیز اتفاق ناگواری افتاد و جمعی از مردم کشورش بر ضد او قیام کردند (27)، و مسلمانان مهاجر که مورد حمایت او بودند به فکر افتادند بهتر است در این موقعیت از حبشه خارج شوند تا از ناحیه آنها مشکلی برای نجاشی پیش نیاید، و این دو جهت سبب شد که آنها تصمیم به بازگشت گرفتند. به شرحی که قبل از این گذشت ...

پس از هجرت به حبشه

مهاجران در حبشه سکونت کرده و دور از آن همه آزار و شکنجه ای که در مکه به جرم پذیرفتن حق و ایمان به خدا و پیغمبر او میدیدند زندگی آرام و بی سر و صدائی را در محیطی امن شروع کردند، اگر چه هجرت از وطن مالوف و دست کشیدن از خانه و زندگی و کسب و کار برای آنها دشوار و سخت بود ولی در برابر آن همه آزار و شکنجه و ناسزا و تمسخر و محرومیتهای دیگری که در مکه داشتند این سختیها بحساب نمی آمد تا چه رسد که آنها را غمناک و متاثر سازد. از آن سو مشرکین مکه که از ماجرا مطلع شده و دیدند مسلمانان از چنگالشان فرار کرده و در حبشه به خوشی و آسایش به سر می برند در صدد برآمدند تا بهر ترتیبی شده

بلکه بتوانند آنها را به مکه باز گردانده و بدین ترتیب از مهاجرت افراد دیگر جلوگیری کرده و ضمنا از انتشار اسلام به سایر نقاط و کشورها - که از آن بیمناک بودند - ممانعت بعمل آورند. به همین منظور انجمنی تشکیل داده و قرار شد دو نفر را به نمایندگی از طرف خود به نزد نجاشی بفرستند و هدایائی هم درنظر گرفتند که به همراه آن دو برای وی ارسال دارند و از او بخواهند افراد مزبور را هر چه زودتر به مکه باز گرداند. این دو نفری را که انتخاب کردند یکی عمرو بن عاص ودیگری عماره بن ولید (28) بود، عمرو بن عاص به زیرکی و سخنوری و شیطنت معروف بود و عماره بن ولید یکی از رشیدترین وزیباترین جوانان مکه و شخص شاعر و جنگجوئی بوده، و چون خواستند حرکت کنند عمرو بن عاص همسر خود را نیز با خود برد - و شاید هم روی درخواست خود آن زن، عمرو بن عاص او را به همراه خود برده -. اینان به جده آمده و چون سوار کشتی شدند مقداری شراب نوشیدند و در حال مستی عماره به عمرو بن عاص گفت:

به زنت بگو مرا ببوسد، عمرو عاص از این کار خودداری کرد، و عماره نیز در صدد بر آمد تا عمرو عاص را به دریا انداخته غرق کند و با همسراو در آمیزد، و بدین منظور هنگامی که عمرو عاص بی خبر از منظور او به کنار کشتی آمده بود و امواج دریا را تماشا میکرد از پشت سر او را حرکت داد و به دریا انداخت ولی عمرو عاص با

چابکی خود را به طناب کشتی آویزان کرد و به کمک کارکنان کشتی و مسافران دیگر خود را از سقوط در دریا نجات داد - و هیچ بعید نیست تمام این جریانات طبق نقشه همان زن و دسیسه ای که او داشته و عماره را به اجرای آن وادار کرده انجام شده باشد و بهر ترتیب که بود عمرو عاص نجات یافت ولی روی زیرکی و سیاستی که داشت این جریان را حمل بر شوخی کرده و چنانچه عماره مدعی شده بود که غرضی جز شوخی نداشتم عمرو عاص با خنده ماجرا را برگزار کرد اما کینه او را در دل گرفت تا در فرصت مناسبی این عمل او را تلافی کند و انتقام خود را بگیرد.

در پیشگاه نجاشی

و بهر صورت عمرو عاص و عماره به حبشه وارد و به گفته برخی قبل از آنکه به نزد نجاشی بروند پیش درباریان و سرکردگان لشکر و بزرگان حبشه که سخنشان نفوذ و تاثیری در نجاشی داشت رفته و هدایائی نزد ایشان بردند، و ماجرای خود و هدف و منظور مسافرتشان را به حبشه به آنها اطلاع داده و آنها را با خود هم عقیده و همراه کردند که چون در پیشگاه نجاشی سخن از مهاجرین مکه به میان آمد شما هم ما را کمک کنید تا نجاشی را راضی کرده اجازه دهد ما این افراد را به مکه باز گردانیم، و آنها را تسلیم ماکند. آنها نیز قول همه گونه مساعدت و همراهی را بعمرو عاص وعماره دادند، و برای ملاقات آنها وقت گرفته آنان را به نزد نجاشی بردند، و چون هدایای قریشی را نزد نجاشی گذارده

و نجاشی از وضع قریش و بزرگان مکه جویا شد آن دو در پاسخ اظهار داشتند:

ای پادشاه! گروهی از جوانان نادان و بی خرد ما بتازگی از دین خود دست کشیده و آئین تازه ای آورده اند که نه دین ما است و نه دین شما، و اینان اکنون به کشور شما گریخته و بدین سرزمین آمده اند، بزرگان ایشان یعنی پدران و عموها و رؤسای عشیره و قبیله هاشان ما را پیش شما فرستاده تا دستور دهید آنها را به نزد قریش که بوضع و حالشان آگاه ترند باز گردانند. سکوتی مجلس را فرا گرفت، عماره و عمرو عاص نگرانند تا مبادا نجاشی دستور دهد مهاجرین را احضار کرده و با آنها در این باره گفتگو کند، زیرا چیزی برای به هم زدن نقشه شان بدتر از این نبود که نجاشی آنها را ببیند و سخنانشان را بشنود. در این وقت درباریان و سرکردگانی که قبلا خود را آماده کرده بودند تا دنبال گفتار فرستادگان قریش را بگیرند به سخن آمده گفتند:

پادشاها! این دو نفر سخن به راستی و صدق گفتند، و بزرگان این افراد بوضع حال ایشان داناتر از آنها هستند، و اختیارشان نیز به دست آنها است، بهتر همان است که این افراد را به دست این دو بسپارید تا به شهر و دیارشان باز گردانند و به دست بزرگانشان بسپارند! نجاشی با ناراحتی و خشم گفت:

به خدا سوگند تا من این افراد را دیدار نکنم و سخنشان را نشنوم اجازه بازگشتشان را به دست این دو نفر نخواهم داد، اینان در کنف حمایت منند و به من پناه آورده اند، نخست باید آنها را بدینجا دعوت کنم و جستجو

و پرسش کنم ببینم آیا سخن این دو نفر درباره آنها راست است یا نه، اگر دیدم این دو راست میگویند آنها را به ایشان خواهم سپرد و گرنه از ایشان دفاع خواهم کرد و تا هر زمانی که خواسته باشند، در این سرزمین بمانند و در کمال آسایش به سر برند.

مهاجرین در حضور نجاشی

نجاشی به دنبال مهاجرین فرستاد و آنان را به مجلس خویش احضار کرد، مهاجرین که از ماجرا و علت احضارشان از طرف پادشاه حبشه مطلع شدند انجمنی کرده و درباره اینکه چگونه با نجاشی سخن بگویند به مشورت پرداختند، و پس از مذاکراتی که انجام شد تصمیم گرفتند در برابر نجاشی و سرکردگان او از روی راستی و صراحت سخن بگویند و تمام پرسشهائی را که ممکن است از ایشان بکنند به درستی و از روی صدق و صفا پاسخ گویند اگر چه به آواره شدن مجدد آنها بیانجامد، و از میان خود جعفر بن ابیطالب را برای سخن گفتن و پاسخگوئی انتخاب کردند، و در پاره ای از روایات نیز آمده که خود جعفر به آنها گفت:

پاسخ سؤالات را به من واگذار کنید و کسی با آنها سخن نگوید. و بدین ترتیب مهاجرین وارد مجلس نجاشی شده و بی آنکه در برابر نجاشی بخاک افتاده و مانند دیگران او را سجده کنند هر کدام در جائی جلوس کردند. یکی از رهبانان به مهاجرین پرخاش کرده گفت:

برای پادشاه سجده کنید! جعفر بن ابیطالب بدو رو کرده گفت:

ما جز برای خداوند برای دیگری - سجده نمی کنیم، عمرو عاص که از احضار آنهاناراحت و خشمگین بود و به دنبال بهانه ای می گشت تا آنها را پیش نجاشی افرادی

تا منظم و ماجراجو معرفی کند و مانع سؤال و پاسخ آنها گردد در اینجا فرصتی به دست آورده گفت:

قربان! مشاهده کردید چگونه اینها حرمت پادشاه را نگاه نداشته و سجده نکردند و سپس به انتظار پاسخ شاه نشست. مجلسی بود آراسته و کشیشهای مسیحی در اطراف نجاشی نشسته کتابهای انجیل را باز کرده و پیش خود گذارده بودند ومنتظر گفتار پادشاه حبشه بودند تا چگونه با اینها رفتار کرده و بااین ماجرای تازه چه خواهد گفت، در این وقت نجاشی لب گشوده گفت:

این چه آئینی است که شما برای خود برگزیده و انتخاب کردید که نه آئین قوم و عشیره شما است و نه آئین مسیح و دین من است و نه آئین هیچیک از ملتهای دیگر؟ جعفر بن ابیطالب که خود را آماده برای پاسخگوئی کرده بودبا کمال شهامت لب به سخن باز کرده در پاسخ چنین گفت (29):

پادشاها! ما مردمی بودیم که به وضع زمان جاهلیت زندگی را سپری می نمودیم! بتهای سنگی و چوبی را پرستش می کردیم، گوشت مردار میخوردیم! کارهای زشت را انجام می دادیم، برای فامیل و ارحام خود حشمتی نگاه نمی داشتیم، نسبت به همسایگان بدرفتاری می کردیم، نیرومندان ما به ناتوانان زورگوئی میکردند ... و این وضع ما بود تا آنکه خدای تعالی پیغمبری را در میان ما مبعوث فرمود که ما نسب او را می شناختیم، راستی و امانت و پاکدامنی او برای ما مسلم بود، این مرد بزرگوار ما را به سوی خدای یکتا دعوت کرد و به پرستش و یگانگی او آشنا ساخت، به ما فرمود:

دست از پرستش بتان سنگی و آنچه پدرانتان می پرستیدند بردارید، و به راستگوئی و

امانت و صله رحم، نیکی به همسایه سفارش کرد، از کارهای زشت، و خوردن مال یتیمان، و تهمت زدن به زنان پاکدامن ... و امثال این کارهای ناپسند جلوگیری فرمود، به ما دستور داد خدای یگانه را بپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم، ما را به نماز و زکاه و عدالت و احسان و کمک به خویشان امر فرمود و از فحشاء و منکرات و ظلم و تعدی و زور نهی فرمود ... و خلاصه یک یک دستورات اسلام را برای نجاشی برشمرد. آنگاه نفسی تازه کرد و دنباله گفتار خود را چنین ادامه داد:

... پس ما او را تصدیق کرده و به وی ایمان آوردیم، و از وی در آنچه از جانب خدای تعالی آورده بود پیروی کردیم خدای یکتا را پرستش کردیم، آنچه را بر ما حرام کرده و از ارتکاب آنها نهی فرموده انجام ندادیم، حلال او را حلال و حرامش را حرام دانستیم ... و خلاصه هر چه دستور داده بود همه را به مرحله اجرا در آوردیم ... قریش که چنان دیدند دست به شکنجه و آزار ما گشودند و با هر وسیله که در اختیار داشتند کوشیدند تا ما را از پیروی این آئین مقدس بازدارند و به پرستش بتان باز گردانند، و به انجام کارهای زشتی که پیش از آن حلال و مباح میدانستیم وا دارند، هنگامی که ما خود را در مقابل ظلم و ستم و آزار و شکنجه و سخت گیریهای آنها مشاهده کردیم و دیدیم اینان مانع انجام دستورات دینی ما میشوند به کشور شما پناه آوردیم، و از میان سلاطین و پادشاهان

دنیا شخص شما را انتخاب کردیم و به عدالت شما پناهنده شدیم بدان امید که در جوار عدالت شما کسی به ما ستم نکند. در اینجا جعفر لب فرو بست و دیگر سخنی نگفته سکوت کرد.

ایمان نجاشی به گفته های جعفر

نجاشی - که سخت تحت تاثیر سخنان جعفر قرار گرفته بود گفت:

آنچه گفتی همانست که عیسی بن مریم برای تبلیغ آنها مبعوث گشته و بدانها دستور داده ... سپس به جعفر گفت:

آیا از آنچه پیغمبر شما آورده و خدا بر او نازل فرموده چیزی به خاطر داری؟ جعفر - آری. نجاشی - پس بخوان. جعفر شروع کرد به خواندن سوره مبارکه مریم (30) و آیات آن را خواند تا رسید به این آیه مبارکه:

«و هزی الیک بجذع النخله تساقط علیک رطبا جنیا ...» نجاشی و حاضران که سر تا پا گوش شده بودند از شنیدن این آیات چنان تحت تاثیر قرار گرفتند که سیلاب اشکشان از چهره سرازیر گشت و قطرات اشک از محاسن انبوه نجاشی سرازیر شدو کشیشان نیز به قدری گریستند که اشک دیدگانشان روی صفحات انجیلهائی که در برابرشان باز بود بریخت ... آنگاه نجاشی لب گشوده گفت:

به خدا سوگند سخن حق همین است که پیغمبر شما آورده و با آنچه عیسی آورده هر دو از یک جا سرچشمه گرفته است، آسوده خاطر باشید که به خدا هرگز شما را به این دو نفر تسلیم نخواهم کرد.

عمرو عاص گفت:

پادشاها! این پیغمبر مخالف با ما است آنها را به سوی ما باز گردان! نجاشی از این حرف چنان خشمناک شد که مشت خود را بلند کرده به سختی به صورت عمرو عاص کوفت چنان که خون از

روی او جاری گردید، سپس بدو گفت:

به خدا اگر نام او را به بدی ببری جانت را خواهم گرفت.

آنگاه رو به جعفر کرده گفت:

شما در همین سرزمین بمانید که در امان و پناه من خواهید بود. عمرو عاص که دیگر درنگ در آن مجلس را صلاح نمی دید برخاسته و با چهره ای درهم و افسرده به خانه آمد و هر چه فکر کرد نتوانست خود را راضی کند که به مکه باز گردد، و در صدد برآمد تا بهانه تازه ای برای استرداد مهاجرین نزد نجاشی پیدا کرده درخواست خود را مجددا نزد او عنوان کند،

و به همین منظور روز دیگر دوباره به دربار نجاشی رفته اظهار کرد:

پادشاها! اینان درباره مسیح سخن عجیبی دارند عقیده آنها درباره آن حضرت بر خلاف عقیده شما است آنها را حاضر کنید و عقیده شان را در این باره جویا شوید! فرستاده نجاشی به نزد مهاجرین آمد و پیغام شاه را به اطلاع آنها رسانید. آنان که تازه خیالشان آسوده شده بود دوباره به فکر فرو رفته و برای پاسخ نجاشی انجمن کرده و با هم گفتند:

درباره حضرت عیسی چه پاسخی به نجاشی بدهیم؟

همگی گفتند:

ما در پاسخ این پرسش نیز همانی را که خداوند در قرآن بیان فرموده می گوئیم اگر چه به آوارگی وبازگشت ما بیانجامد! و پس از آن تصمیم برخاسته به نزد نجاشی آمدند، و چون از آنها درباره عیسی پرسید باز جعفر بن ابی طالب به سخن آمده گفت:

ما همان را میگوئیم که پیامبر ما از جانب خدای تعالی آورده، یعنی ما معتقدیم که حضرت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح خدا و کلمه الهی است که

به مریم بتول القاء فرموده است. نجاشی در این وقت دست خود را بطرف چوبی که روی زمین افتاده بود دراز کرده و آن را برداشت و گفت:

به خدا سخنی که تو درباره عیسی گفتی با آنچه حقیقت مطلب است از درازی این چوب تجاوز نمی کند و سخن حق همین است که تو می گوئی. این گفتار نجاشی بر صاحب منصبان مسیحی که در کنار وی ایستاده بودند قدری گران آمد و نگاهی به عنوان اعتراض بهم کردند، نجاشی که متوجه نگاههای اعتراض آمیز ایشان شده بود رو بدانها کرده و به دنبال گفتار خود ادامه داده گفت:

اگر چه بر شما گران آید! سپسر و بمهاجرین کرده گفت:

شما با خیالی آسوده بهر جای حبشه که میخواهید بروید، و مطمئن باشید که در امان ما هستید، و کسی نمی تواند به شما گزندی برساند و این جمله راسه بار تکرار کرد که گفت:

بروید که اگر کوهی از طلا به من بدهند هرگز یک تن از شما را آزار نخواهم کرد! آنگاه به اطرافیان خود گفت:

هدایای این دو نفر را که برای ما آورده اند به آنها مسترد دارید و پس بدهید چون ما را به آنها نیازی نیست.

دنباله داستان و انتقام عمرو عاص از عماره

فرستادگان قریش با کمال یاس و افسردگی آماده بازگشت به مکه شده و دانستند که نمی توانند عقیده نجاشی را درباره دفاع از مهاجرین تغییر دهند، در اینجا عمرو عاص در صدد انتقام عملی که عماره درباره او انجام داده بود برآمد و در خلال روزهائی که در حبشه به سر می بردند و رفت و آمدی که به مجلس نجاشی کرده بودند متوجه شده بود که عماره نسبت به کنیزک زیبائی که

هر روزه در مجلس عمومی نجاشی حاضر میشد و بالای سر او می ایستاد متمایل گشته و از نگاههای کنیزک نیز دریافت که وی نیز مایل به عماره شده است. به فکر افتاد که از همین راه انتقام خود را از عماره بگیرد و از اینرو وقتی به خانه برگشتند به عماره گفت:

گویا کنیز نجاشی به تو علاقه ای پیدا کرده و تو هم به او دل بسته ای؟

گفت:

آری.

عمرو عاص او را تحریک کرد تا وسیله مراوده بیشتری را با او فراهم سازد و برای انجام این کار نیز او را راهنمائی کرد تا تدریجا وسیله دیدار آن دو با یکدیگر فراهم گردید، و عماره پیوسته ماجرا را برای او تعریف میکرد،

و عمرو عاص نیز با قیافه ای تعجب آمیز که حکایت از باور نکردن سخنان او می کرد بدو می گفت:

گمان نمی کنم به این حد در این کار توفیق پیدا کرده باشی،

تا روزی بدو گفت:

اگر راست میگوئی به کنیزک بگو:

مقداری از آن عطر مخصوص نجاشی - که نزد شخص دیگری یافت نمی شود - برای تو بیاورد، آن وقت است که من سخنان تو را باور میکنم؟ عماره نیز از کنیزک درخواست کرد تا قدری از همان عطر مخصوص را برای او بیاورد و کنیزک نیز این کار را کرد و چون عطر مخصوص به دست عمرو عاص رسید به عماره گفت:

اکنون دانستم که راست میگوئی!

و پس از آن مخفیانه به نزد نجاشی آمد و اظهار کرد:

ما در این مدتی که در حبشه بوده ایم به خوبی از خوان نعمت سلطان بهره مند و برخوردار گشته و پذیرائی شدیم وشما حق بزرگی به گردن ما پیدا کرده اید اکنون که قصد بازگشت داریم خواستم

به عنوان قدردانی و نمک شناسی مطلبی را - که با زندگی خصوصی پادشاه ارتباط دارد – به عرض برسانم و طبق وظیفه ای که دارم آن را به سمع مبارک برسانم، و آن مطلب این است که این رفیق نمک ناشناس من که برای رساندن پیغام بزرگان قریش به دربار شما آمده شخص خیانتکاری است و نسبت به پادشاه خیانت بزرگی را مرتکب شده و با کنیزک مخصوص شما روابط نامشروعی برقرار کرده و نشانه اش هم این عطر مخصوص پادشاه است که کنیزک برای او آورده است!

نجاشی عطر را برداشته و چون استشمام کرد به سختی خشمگین شد و در صدد قتل عماره بر آمد اما دید این کار بر خلاف رسم و آئین پادشاهان بزرگ است که فرستاده و پیغام آور را نمی کشند از این رو طبیبان را خواست و به آنها گفت کاری با این جوان بکنید که به قتل نرسد ولی از کشتن برای او سخت تر باشد، آنها نیز داروئی ساختند و آن را در آلت عماره تزریق کرده داخل نمودند و همان موجب دیوانگی و وحشت او از مردم گردید و مانند حیوانات وحشی سر به بیابان نهاد و در میان آن حیوانات با بدن برهنه به سر میبرد و هرگاه انسانی را می دید به سرعت می گریخت و فرار میکرد، عمرو عاص نیز به مکه بازگشت و ماجرا را به اطلاع بزرگان قریش رسانید و پس از مدتی نزدیکان عماره به فکر افتادند که او را در هر کجا هست پیدا کرده به مکه بازگردانند و بدین منظور چند نفر به حبشه آمدند و در بیابانها بدنبال عماره به جستجو پرداختند و

بالاخره او را در حالی که ناخنها وموهای بدنش بلند شده بود و به وضع رقت باری در میان حیوانات وحشی به سر می برد در سر آبی مشاهده کردند و هر چه خواستند او را بگیرند و با او سخن بگویند نتوانستند و بهر سو که میرفتند او میگریخت تا به ناچار به وسیله ریسمان و طناب او را به دام انداختند ولی همینکه به دست ایشان افتاد شروع بفریاد کرد و مانند حیوانات وحشی دیگر که گرفتار میشود همچنان فریاد زد و بدنش می لرزید تا در دست آنها تلف شد. و بدین ترتیب ماجرا پایان یافت و ضمنا این ماجرا درس عبرتی برای شرابخواران و شهوت پرستان گردید و در صفحات تاریخ ثبت شد. نگارنده گوید:

بر طبق پاره ای از روایات که در دست هست نجاشی پس از این ماجرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و به دست جعفر بن ابیطالب مسلمان شد، و هدایای بسیاری برای پیغمبر اسلام فرستاد، و هنگامی که نجاشی از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود و مرگ او را به اصحاب خبر داد و از همانجا بر او نماز خواندند، به شرحی که در جای خود مذکور خواهد شد. انشاء الله تعالی.

پی نوشتها

1 - سوره مائده آیه 82.

2 - سیره ابن هشام ج 1 ص 321، کامل التواریخ ج 2 ص 76 و تاریخ طبری ج 2 ص 70.

3 - مجمع البیان ج 3 ص 233.

یعنی در آنجا پادشاه شایسته و صالحی است که به کسی ظلم نمی کند و کسی نیز در کنار او

مورد ظلم و ستم واقع نمی شود.

4 - سیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 17.

5 - سوره بقره آیه 218.

6 - سوره توبه آیه 20.

7 - سوره انفال آیه 74.

8 - سوره نحل آیه 41.

9 - سوره آل عمران آیه 195.

10 - سوره نساء آیه 97 - 100.

11 - جنگهای صلیبی از 1096 تا 1291 میلادی نوشته هانز پروتز ...

12 - خاتم پیامبران ج 1 ص 237 - 243.

13 - به آیه 41 سوره نحل و 99 سوره نساء رجوع شود.

14 - منظور آیات 218 سوره بقره و آیه 20 سوره توبه و آیه 72 سوره انفال می باشد.

15 - تفسیر المیزان ج 5 ص 54.

16 - سوره توبه آیه 97.

17 - سوره حجرات آیه 14.

18 - و برخی سبب این خبر را نیز داستان غرانیق ذکر کرده اند که ما در بخش آینده بطلان آن داستان را برای شما به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

19 - سیره المصطفی هاشم معروف ص 165.

20 - سیره المصطفی - هاشم معروف - ص 177.

21 - چنانچه ابن کثیر نیز آن را ترجیح داده است (سیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 6).

22 - سوره اسراء آیه 72.

23 - سوره حج آیه 52.

24 - کامل ابن اثیر ج 2 ص 77 تفسیر طبری ج 17 ص 131 در المنثور ج 4 ص 266 الصحیح من السیره به نقل از کتابهای دیگر اهل سنت ج 2 ص 64 و تاریخ طبری ج 2 ص 75.

25 - از جمله موضوعاتی که اجماع امت اسلامی بر آن قرار گرفته مصونیت و عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسائل مربوط به احکام

شرایع و تبلیغ آیات الهی است، اگر چه در برخی موضوعات دیگر که مربوط به آن حضرت است اختلاف کرده اند.

26 - به کتاب سیره المصطفی هاشم معروف ص 169 و الصحیح من السیره ج 2 ص 66 به بعد مراجعه نمائید.

27 - شرح این ماجرا نیز در سیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 23 - 28 بتفصیل آمده است.

28 - در سیره ابن هشام به جای عماره، عبدالله بن ابی ربیعه را ذکر کرده ولی ما از روی تفسیرمجمع و تاریخ یعقوبی و کتابهای دیگر نقل کردیم، و برخی هم مانند ابن کثیر در کتاب سیره خود احتمال داده اند ماجرای عماره در سفر دیگری که پس از جنگ بدر با عمرو عاص به حبشه رفته اند اتفاق افتاده باشد.

29 - و در پاره ای از تفاسیر در تفسیر آیه «و لتجدن اشد الناس عداوه ...» - سوره مائده آیه 82 که داستان را نقل کرده اند چنین است که نجاشی به جعفر بن ابیطالب گفت:

اینان چه میگویند؟

جعفر پرسید:

چه میخواهند؟

نجاشی گفت:

میخواهند تا شما را به نزد آنها باز گردانیم،

جعفر پرسید:

چه میخواهند؟

نجاشی گفت:

میخواهند تا شما را به نزد آنها باز گردانیم،

جعفر گفت از ایشان بپرسید:

مگر ما برده و بنده آنهائیم؟

عمرو گفت:

نه شما آزادید،

گفت:

بپرسید:

آیا طلبی از ما دارند که آن را میخواهند؟

عمرو گفت:

نه ما چیزی از شما طلب کار نیستیم،

گفت:

آیا ما کسی از آنها کشته ایم که مطالبه خون او را از ما می کنند؟

عمرو عاص گفت:

نه،

پرسید:

پس از ما چه میخواهید؟

عمرو عاص گفت:

اینها از دین ما بیرون رفته ... تا به آخر آنچه در بالا نقل شده.

30 - و در بسیاری از تواریخ به جای سوره مریم سوره کهف ذکر شده ولی

آنچه ذکر شد مطابق روایات شیعه در کتاب مجمع البیان و غیره است.

قسمت نهم

برخی از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله

مورخین عموما جزء حوادث این سالها - یعنی سالهای پنج به بعد از بعثت - و به قول برخی قبل از این سالها - یعنی سالهای سوم و چهارم بعثت - یکی دو معجزه بزرگ نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، که ما نیز به طور اجمال - و روی وظیفه ای که در نگارش سیره و تاریخ زندگانی آن حضرت داریم - دو معجزه از این معجزات را که معروف تر و مهمتر است ذیلا برای شما نقل می کنیم، یکی داستان معراج و دیگری داستان شق القمر، و برای شرح بیشتر شما را به کتابهائی که درباره معجزه و نبوت عامه و خاصه نوشته اند حواله می دهیم، زیرا بحث تفصیلی در این باره از وظیفه ما که تاریخ نگاری و شرح سیره زندگانی آن حضرت است خارج است و یا به اصطلاح مربوط به مسائل کلامی و عقیدتی است نه مسائل تاریخی، ولی با این حال برای آنکه خواننده محترم تا حدودی با مسئله معجزه و اعجاز آشنا گردد ناچاریم توضیح کوتاهی در اینباره بدهیم:

معجزه چیست

معجزه - همانگونه که از لفظ آن استفاده می شود - به کار خارق العاده ای گفته می شود که مدعیان نبوت برای اثبات مدعای خود که ارتباط با عالم غیب و خدای عالم هستی بوده می آوردند و دیگران را نیز به مقابله و معارضه و آوردن مثل آن دعوت می کنند، و چون کسی مانند آن را نمی تواند بیاورد و عاجز از انجام آن است بدان معجزه می گویند. و در این تعریف قیودی به کار رفته که باید برای آنها نیز مختصر توضیحی بدهیم.

1 - آنکه گفته شد «کار خارق

العاده» و این در مقابل کارهای محال عقلی است که علماء و دانشمندان گفته اند که معجزه بر کارهائی که محال عقلی است تعلق نمی گیرد، چنانچه اراده حق تعالی نیز به این گونه امور تعلق نمی گیرد (1) یعنی معجزه به کارهائی تعلق می گیرد که به طور عادت و معمول محال به نظر می آید اما عقلا انجام آن کار محال نیست، مانند اژدها شدن عصا، و زنده شدن مرده، و بارور شدن و سبز شدن درخت خشک، و یا طی کردن صدها و یا هزاران فرسنگ راه را بدون وسائل ظاهری و در زمانهای بسیار اندک و حتی در یک لحظه و یا نقل و انتقال اجسامی را در این مدت کوتاه و فاصله زمانی و مکانی، و یا شکافتن کرات آسمانی و اجسام سخت و محکم زمینی مانند صخره ها را با وسائل معمولی مانند عصای چوبی و امثال این گونه کارها، که به طور معمول انجام آنها نیاز به داشتن وسائل و گذشت زمانهای زیاد دارد و پیمبران الهی این کارها را برای اثبات مدعای خود

که گاهی مسبوق به درخواست دشمنان و مخالفان بوده و گاهی هم بدون درخواست آنها - بدون این وسائل و در مدت بسیار اندکی انجام می دادند و دیگران را نیز به آوردن مانند آن به مبارزه «و تحدی» می طلبیدند، و نمونه هائی از این قبیل که در قرآن نیز آمده است عبارتند از:

عصای موسی (اژدها شدن و زدن همان عصای چوبی به سنگ و جوشش دوازده چشمه آب از آن و معجزات دیگری که از آن عصای مقدس و تاریخی ظاهر گردید)، و ماجرای تخت بلقیس، و زنده شدن مردگان با نفس

معجزه آسای حضرت مسیح، و داستان حضرت مریم و ولادت عیسی علیه السلام، و از همین قبیل است داستان اسراء و معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله، و داستان شق القمر، که با شرح و توضیحی که بعدا خواهیم داد این دو معجزه نیز دلیل قرآنی دارد، همه از این قبیل هستند.

2 - دومین مطلبی که از این تعریف استفاده می شود آنست که آوردن معجزه و قدرت بر انجام آن یکی از نشانه های درستی و صدق نبوت انبیاء و پیمبران الهی است، یعنی هر کس که مدعی نبوت و پیامبری الهی بود یکی از نشانه هائی که صدق این ادعا را ثابت میکند آنست که اگر از او معجزه ای طلب کنند که انجام آن از نظر عقلی امکان داشته باشد باید بتواند انجام دهد که اگر نتوانست معلوم می شود دروغگو است و به دروغ خود را پیامبر الهی دانسته است.

و این مطلب دلیلهای عقلی و نقلی فراوانی دارد که فعلا جای ذکر آنها نیست.

3 - سومین مطلبی که در اینجا مورد بحث قرار می گیرد فرق میان معجزه و سحر و جادو و چشم بندی و امثال آنها است که کسی فکر نکند معجزه نوعی سحر و جادو است زیرا معجزه به هر عملی که تعلق بگیرد آن عمل به صورت واقعی آن در خارج وقوع می یابد ولی سحر و جادو و چشم بندی حقیقت خارجی و واقعیت ندارد بلکه در نظر بیننده صورت می یابد یعنی مثلا در داستان موسی علیه السلام و ساحران فرعون آنچه موسی انجام داد حقیقت و واقعیت داشت یعنی واقعا عصای چوبی به صورت یک اژدهای بزرگ و خطرناک و حیوان درنده

و جانداری در آمده بود و دیگر چوب و عصا نبود، ولی مارهای ساحران واقعا مار جاندار نبود بلکه همان ریسمانها و طنابهائی بود که به وسیله داروهای شیمیائی به جست و خیز در آمده و به نظر مردم مارهائی جاندار شده بودند و تعبیرات قرآن در این باره بسیار جالب است، آنجا که درباره عصای موسی سخن میراند این گونه تعبیر می کند:

«قال القها یا موسی، فالقاها فاذا هی حیه تسعی، قال خذهاو لا تخف سنعیدها سیرتها الاولی» (2).

که از تعبیراتی مانند «فاذا هی حیه تسعی» و «سنعیدها سیرتها الاولی» به خوبی روشن می شود که آن عصا واقعا به صورت و بلکه به سیرت اژدهائی درآمده بود ... ولی در مورد مارهای ساختگی ساحران می فرماید:

«فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی». (3) و در جای دیگر در این باره می فرماید:

«فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم و جاؤا بسحر عظیم و اوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یافکون» (4). که در اینجا نیز از جمله های «یخیل الیه من سحرهم انها تسعی» و جمله «سحروا اعین الناس» و «ما یافکون» به خوبی معلوم می شود که عمل آنها واقعیت نداشت و به همان تعبیر ساده چشم بندی بود و در نظر حاضران آنگونه جلوه می کرد ... که البته این بحث نیز احتیاج به توضیح بیشتر دارد که ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

4 - همانگونه که بزرگان اهل علم و دانش گفته اند:

معجزه و انجام آن چیزی نیست که قانون علیت و معلولیت و اسباب و علل را در جهان به هم بزند و خارج از محدوده علت و معلول و

سبب ومسبب باشد، چون این مسئله که هیچ پدیده ای در این جهان بدون علت و بدون سبب به وجود نخواهد آمد جزء نوامیس خلقت این جهان هستی و سنت های قطعیه الهی است، منتهی از آنجا که معمولا علل و اسباب حوادث و پدیده های معمولی عموما محسوس و ملموس ما است و در معجزات این گونه نیست، از این رو برای مردم عادی این گمان به وجود می آید که آنها بدون علت و سبب به وجود آمده در صورتی که قرآن کریم برای همه حوادث جهان علت و سبب ذکر کرده، و همه را معلول اراده و تقدیر الهی می داند مانند آیات زیر:

«انا کل شیء خلقناه به قدر» (5). «و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا به قدر معلوم» (6). «ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا» (7). و البته وسائط برای ایجاد اراده حق تعالی گاهی کم و گاهی زیاد، گاهی محسوس و گاهی غیر محسوس است، و اگر گاهی ما آن وسائط را ندیدیم یا نتوانستیم با این اسباب و علل مادی واعضاء و جوارح ظاهری درک کنیم نمی توانیم آن را انکار کنیم. ملای رومی در ذیل داستان قضاوت حضرت داود درباره گاو می گوید:

چشم بر اسباب از چه دوختیم

گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم

هست بر اسباب اسبابی دگر

در سبب منگر در آن افکن نظر

انبیاء در قطع اسباب آمدند

معجزات خویش بر کیوان زدند

بی سبب مر بحر را بشکافتند

بی زراعت جاش گندم کاشتند

ریگها هم آرد شد از سعیشان

پشم بز ابریشم آمد کشکشان

جمله قرآنست در قطع سبب

عز درویش و هلاک بو لهب

مرغ بابیلی دو سه سنگ افکند

لشگر رفت حبش را بشکند

پیل را

سوراخ سوراخ افکند

سنگ مرغی کو ببالا پر زند

دم گاو کشته بر مقتول زن

تا شود زنده هماندم در کفن

حلق ببریده جهد از جای خویش

خون خود جوید ز خون پالای خویش

هم چنین ز آغاز قرآن تا تمام

رفض اسباب است و علت و السلام

که البته در تعبیر ایشان هم مسامحه ای وجود دارد و منظورش از «قطع اسباب» و «رفض اسباب» و «بی سبب» و «قطع سبب» و امثال آنها همان اسباب ظاهری است، و حرف حق همان است که در آغاز گوید که:

«هست بر اسباب اسبابی دگر»

بیانی از مرحوم علامه طباطبائی (ره) در اینباره

مرحوم علامه طباطبائی در این باره بیان جالبی دارد که بد نیست قسمتی از آن را بشنوید:

ایشان در ذیل آیه 24 - 25 سوره بقره در بحثی طولانی رشته بحث را به اینجا می کشاند که آیا خداوند متعال در مورد خرق عادات و معجزات چه می کند؟ آیا معجزه را بدون به جریان انداختن اسباب مادی و علل طبیعی و به صرف اراده خود انجام می دهد و یا آنکه در مورد معجزه نیز پای اسباب را به میان آورده ولی علم ما به آن اسباب احاطه ندارد وخود او به آنها احاطه دارد و به وسیله آنها کاری را که بخواهد انجام می دهد آنگاه می گوید:

«هر دو طریق، احتمال دارد،

جز اینکه جمله آخری آیه سوم سوره طلاق یعنی جمله:

«قد جعل الله لکل شیء قدرا» ،

که مطالب ما قبل خود را تعلیل می کند، و می فهماند بچه جهت (خدا به کارهای متوکلین و متقین می رسد؟) دلالت دارد بر اینکه احتمال دوم صحیح است، چون به طور عموم فرموده:

خدا برای هر چیزی که تصور کنی، حدی و اندازه ای و مسیری معین کرده، پس هر سببی که

فرض شود، (چه از قبیل سرد شدن آتش بر ابراهیم، و زنده شدن عصای موسی، و امثال آنها باشد، که اسباب عادیه اجازه آنها را نمی دهد)، و یا سوختن هیزم باشد، که خود، مسبب یکی از اسباب عادی است، در هر دو مسبب خدای تعالی برای آن مسیری و اندازه ای و مرزی معین کرده، و آن مسبب را با سایر مسببات و موجودات مربوط و متصل ساخته، در مورد خوارق عادات آن موجودات و آن اتصالات و ارتباطات را طوری به کار می زند، که باعث پیدایش مسبب مورد اراده اش (نسوختن ابراهیم، و اژدها شدن عصا و امثال آن) شود، هر چند که اسباب عادی هیچ ارتباطی با آنها نداشته باشد، برای اینکه اتصالات و ارتباطهای نامبرده ملک موجودات نیست، تا هر جا آنها اجازه دادند منقاد و رام شوند، و هر جا اجازه ندادند یاغی گردند، بلکه مانند خود موجودات، ملک خدای تعالی و مطیع و منقاد اویند. و بنابراین آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی بین تمامی موجودات اتصالها و ارتباطهائی برقرار کرده، هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد، و این نفی علیت و سببیت میان اشیاء نیست، و نمی خواهد بفرماید اصلا علت و معلولی در بین نیست،

بلکه می خواهد آن را اثبات کند و بگوید:

زمام این علل همه به دست خداست، و به هر جا و به هر نحو که بخواهد به حرکتش در می آورد، پس، میان موجودات، علیت حقیقی و واقعی هست، و هر موجودی با موجوداتی قبل از خود مرتبط است، و نظامی در میان آنها بر قرار است، اما نه به آن نحوی که از ظواهر موجودات و به

حسب عادت در می یابیم، (که مثلا همه جا سرکه صفرا بر باشد)، بلکه بنحوی دیگر است که تنها خدا بدان آگاه است، (دلیل روشن این معنا این است که می بینیم فرضیات علمی موجود قاصر از آنند که تمامی حوادث وجود را تعلیل کنند). این همان حقیقتی است که آیات قدر نیز بر آن دلالت دارد، مانند آیه (و ان من شیء الا عندنا خزائنه، و ما ننزله الابه قدر معلوم، هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما خزینه های آنست، و ما نازل و در خور این جهانش نمی کنیم، مگر به اندازه ای معلوم) (8) و آیه (انا کل شیء خلقناه به قدر، ما هر چیزی را به قدر و اندازه خلق کرده ایم) (9)، و آیه (و خلق کل شیء، فقدره تقدیرا و هر چیزی آفرید، و آن را به نوعی اندازه گیری کرد) (10) و آیه (الذی خلق فسوی، و الذی قدر فهدی،

آن کسی که خلق کرد، و خلقت هر چیزی را تکمیل و تمام نمود، و آن کسی که هر چه را آفرید اندازه گیری و هدایتش فرمود) (11) و همچنین آیه (ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم، الا فی کتاب من قبل ان نبراها

هیچ مصیبتی در زمین و نه در خود شما پدید نمی آید، مگر آنکه قبل از پدید آوردنش در کتابی ضبط بوده) (12)، که درباره ناگواریها است، و نیز آیه (ما اصاب من مصیبه الا باذن الله، و من یؤمن بالله یهد قلبه و الله بکل شیء علیم، هیچ مصیبتی نمی رسد،

مگر به اذن خدا، و کسی که به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا بهر چیزی

دانا است). (13) آیه اولی و نیز بقیه آیات، همه دلالت دارند بر اینکه هر چیزی از ساحت اطلاق به ساحت و مرحله تعین و تشخص نازل میشود، و این خدا است که با تقدیر و اندازه گیری خود، آنها را نازل میسازد، تقدیری که هم قبل از هر موجود هست، و هم با آن، و چون معنا ندارد که موجودی در هستیش محدود و مقدر باشد، مگر آنکه با همه روابطی که با سایر موجودات دارد محدود باشد، و نیز از آنجائی که یک موجود مادی با مجموعه ای از موجودات مادی ارتباط دارد، و آن مجموعه برای وی نظیر قالبند، که هستی او را تحدید و تعیین می کند لاجرم باید گفت:

هیچ موجود مادی نیست، مگر آنکه به وسیله تمامی موجودات مادی که جلوتر از او و با او هستند قالب گیری شده، و این موجود، معلول موجود دیگری است مثل خود. ممکن هم است در اثبات آنچه گفته شد استدلال کرد به آیه (ذلکم الله ربکم، خالق کل شیء) این الله است که پروردگار شما، و آفریدگار همه کائنات است) (14). و آیه (ما من دابه الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم) (15) چون این دو آیه به ضمیمه آیات دیگری که گذشت قانون عمومی علیت را تصدیق می کند، و مطلوب ما اثبات میشود. برای اینکه آیه اول خلقت را به تمامی موجوداتی که اطلاق کلمه (چیز) بر آن صحیح باشد، عمومیت داده، و فرموده هر آنچه (چیز) باشد مخلوق خداست، و آیه دومی خلقت را یک و تیره و یک نسق دانسته، اختلافی را که مایه هرج و مرج و جزاف

باشد نفی می کند. و قرآن کریم همانطور که دیدید قانون عمومی علیت میان موجودات را تصدیق کرد، نتیجه میدهد که نظام وجود در موجودات مادی چه با جریان عادی موجود شوند، و چه با معجزه، بر صراط مستقیم است، و اختلافی در طرز کار آن علل نیست، همه به یک و تیره است، و آن این است که هر حادثی معلول علت متقدم بر آن است» (16). و برخی هم علل زیر را که باید گفت علل طولی و علل نامرئی است در باب معجزات ذکر کرده اند:

1 - علل طبیعی ناشناخته.

2 - تاثیر نفوس و ارواح پیامبران.

3 - علل مجرد از ماده مانند فرشته. و ما با استفاده از روایات علت چهارمی هم بر آنها اضافه نموده و می افزائیم و آن دعای مستجاب مرد الهی است و برای تنوع بحث متن یکی از روایات را که به صورت داستانی در باب معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده ذیلا برای شما نقل می کنیم:

مرحوم کلینی و ابن شهر آشوب و صفار و دیگران به سندهای خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که هنگامی امام حسن علیه السلام در برخی از سفرهای خود که به منظور عمره انجام می داد، از مدینه بیرون رفت و یکی از فرزندان زبیر نیز همراه آن حضرت بود، آنها در منزلی از منزلگاهها در کنار آبی فرود آمدند و در زیر نخله خرمائی که از بی آبی خشک شده بود منزل کردند مرد زبیری سر خود را بلند کرده نگاهی به نخله خشکیده خرما نمود و گفت:

«لو کان فی هذا النخل رطب لاکلنا منه» !

چه خوب بود اگر در این

نخله خرمائی بود که از آن می خوردیم؟

امام حسن علیه السلام فرمود:

«و انک تشتهی الرطب» ؟

مگر تو میل به خوردن رطب خرما داری؟

مرد زبیری گفت:

آری.

در این وقت امام حسن علیه السلام کلماتی بر زبان جاری کرد که حاضران نفهمیدند ولی ناگهان دیدند نخله خرما سبز شد و برگ آورد و رطب در آن پدیدار گشت! ساربانی که همراه آنها بودو از وی شتر کرایه کرده بودند با تعجب گفت:

«سحر و الله!» به خدا سوگند سحر و جادو کرد! امام حسن علیه السلام فرمود:

«ویلک لیس بسحر و لکن دعوه ابن نبی مستجابه».

وای بر تو این سحر و جادو نیست، بلکه دعای فرزند پیغمبری است که مستجاب شده. (17). و خلاصه کلام آنکه معجزه و خرق عادت چنان نیست که کاری نشدنی و محال عقلی را پیمبران الهی انجام می دادند، بلکه آنها به وسیله وسائل نامرئی که سر چشمه از تاثیر نفوس نیرومند و قوی آنها می گرفت و یا به کمک فرشتگان الهی انجام میشد و یا در اثر دعا و یا خواندن اسماء اعظم الهی و یا وسائل دیگری فاصله های زمانی و یا مکانی را که معمولا برای انجام کارها لازم است به کمترین زمان و مکان تقلیل داده و یا صورتهائی را که تغییر آنها به صورت دیگر سالها و قرنها وقت لازم داشت در کمترین وقت ممکن انجام می دادند، و این امر محال و غیر ممکنی نبوده، وهم اکنون با پیشرفت علم و تکنیک با مقایسه با زمانهای قدیم نمونه هائی از انجام این گونه امور را به دست بشر و با کمک علم و صنعت مشاهده میکنیم - با این تفاوت که انبیاء الهی بدون

این اسباب و علل ظاهری و با همان وسائل غیر مرئی انجام می دادند و اینها با وسائل مادی و محسوس - مثلا در زمانهای قدیم و با وسائل سفر و نقل و انتقال انسانها و رسیدن خبرها از نقطه ای به نقطه دیگر در آن روزها، گاهی ماهها و یا سالها طول می کشید تا انسانی از نقطه ای از کره زمین به نقطه دیگر سفر کند، و یا خبر و گزارشی ازجائی به جای دیگر منتقل شود، ولی امروزه همان سفر چند ماهه و یا چند ساله و رسیدن همان خبر در آن مدت طولانی به کمک وسائل جدید در فاصله چند ساعت و یا چند دقیقه و ثانیه انجام می شود !

و یا تبدیل جسمی بی جان و مرده به صورت جسمی جاندار وزنده سابقا سالها وقت لازم داشت که امروزه خیلی از این وقتها را کم کرده اند و همچنان در کم کردن فاصله های زمانی و مکانی به پیش می روند ... این درباره اصل معجزه و اما در مورد معجزات رسول گرامی اسلام و به خصوص دو معجزه معروف و بزرگی که اشاره کردیم در آینده مقداری بحث و تحقیق میکنیم.

پی نوشتها

1 - در چند حدیث که در کتاب توحید صدوق و غیره آمده از امام معصوم سئوال شده که آیا خدا قادر است کره دنیا را در تخم مرغی قرار دهد بنحوی که نه تخم مرغ بزرگ شود نه دنیا کوچک گردد؟ امام علیه السلام می فرماید:

نسبت عجز به خدای تعالی جایز نیست ولی این کار هم شدنی نیست، یعنی قدرت خدای تعالی بر امر محال تعلق نخواهد گرفت چون نشدنی است نه اینکه خدا از این کار عاجز

است، و به تعبیر دیگر نقص در قابل است نه در فاعل.

2 - سوره طه - آیه 19 - 21.

3 - سوره طه - آیه 66.

4 - سوره اعراف - آیه 116 - 117.

5 - سوره قمر - آیه 49.

6 - سوره حجر - آیه 21.

7 - سوره طلاق - آیه 4.

8 - سوره حجر - آیه 21.

9 - سوره قمر - آیه 49.

10 - سوره فرقان - آیه 2.

11 - سوره اعلی - آیه 3.

12 - سوره حدید - آیه 22.

13 - سوره تغابن - آیه 11.

14 - سوره مؤمن - آیه 62.

15 - سوره هود - آیه 56.

16 - تفسیر المیزان ج 1 ص 78.

17 - اثبات الهداه ج 5 ص 144.

قسمت دهم

داستان شق القمر

در مقاله پیشین بحث کوتاهی درباره معجزه و معنا و کیفیت آن بمقداری که با بحث تاریخی ما تناسب داشت مطالبی به اطلاع شما رسید، و اینک برخی از معجزات مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مدرک قرآنی هم دارد و بنا به گفته اهل تاریخ در همان سالهای آخر توقف آن حضرت در مکه معظمه اتفاق افتاده برای شما نقل می کنیم و یکی از آنها داستان شق القمر است که ضمن چند بخش ذیلا می خوانید:

تاریخ وقوع این معجزه

در اینکه این معجزه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مکه انجام شده اختلافی در روایات و گفتار محدثین نیست و مسئله اجماعی است، ولی در مورد تاریخ آن اختلافی در روایات و کتابها بچشم می خورد. از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد (1) ولی مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده که این ماجرا در سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد (2) و در یک جای آن از پاره ای روایات نقل کرده که:

این داستان در آغاز شب چهاردهم ذی حجه پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاد. و مدت آن نیز اندکی بیش نبود.

چگونگی ماجرا

در روایات مختلفی که در تواریخ شیعه و اهل سنت از ابن عباس و انس بن مالک و دیگران نقل شده عموما گفته اند:

این معجزه بنا به درخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانند ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد، بدین ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند:

اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود!

رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانها گفت:

اگر من این کار را بکنم ایمان خواهید آورد؟

گفتند:

آری،

و آن حضرت از خدای خود درخواست این معجزه را کرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد به طوری که کوه حرا را در میان آن دیدند و سپس

ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله دوبار فرمود:

«اشهدوا، اشهدوا» یعنی گواه باشید و بنگرید! مشرکین که این منظره را دیدند به جای آنکه به آن حضرت ایمان آورند گفتند!

«سحرنا محمد» محمد ما را جادو کرد،

و یاآنکه گفتند:

«سحر القمر، سحر القمر» ماه را جادو کرد!

برخی از آنها گفتند:

اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده! از آنها بپرسید، و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان داشتند (3). و در پاره ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتاد ولی برخی از شارحین حدیث گفته اند:

منظور از دو بار همان دو قسمت شدن ماه است نه اینکه این جریان دو بار اتفاق افتاده باشد. (4) و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت میشود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت مانند بحار الانوار و سیره النبویه ابن کثیر و در المنثور سیوطی و دیگران نقل شده.

گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این باره

عموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه از رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده اند چنانچه مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف گفته:

«المسلمین اجمعوا علی ذلک فلا یعتد بخلاف من خالف فیه ...» (5) مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از این رو به گفتار مخالف اعتنائی نیست. و ابن شهر آشوب در مناقب گوید: «اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و

البلخی فی قوله «اقتربت الساعه ...» انه اجتمع المشرکون. و آنگاه داستان را نقل کرده» (6). و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در تفسیر سوره قمر گوید:

«المفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر حصل فیه الانشقاق ...» (7). مفسران همگی بر این عقیده اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد ... و سپس داستان را به همانگونه که ما نقل کردیم بیان می کند. و از قاضی در شفاء نقل شده که گفته:

«اجمع المفسرون و اهل السنه علی وقوع الانشقاق». (8) چنانچه ابن کثیر در سیره النبویه گوید:

«و قد اجمع المسلمون علی وقوع ذلک فی زمنه علیه الصلاه و السلام و جاءت بذلک الاحادیث المتواتره من طرق متعدده تفید القطع عند من احاط بها و نظر فیها» (9). - مسلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آن حضرت دارند و حدیثهای متواتره نیز از طرق متعدده در این باره رسیده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته و در آنها نظر افکنده موجب قطع خواهد شد. و مرحوم علامه طباطبائی از دانشمندان و مفسران معاصر نیز فرموده:

«آیه شق القمر بید النبی صلی الله علیه و آله بمکه قبل الهجره باقتراح من المشرکین مما تسلمها المسلمون بلا ارتیاب منهم». - معجزه شق القمر به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه پیش از هجرت بنا به درخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آن را مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده اند و از دانشمندان معاصر اهل سنت نیز دکتر سعید بوطی نویسنده کتاب فقه السیره در این باره گوید:

«و هذا امر

متفق علیه بین العلماء انه قد وقع فی زمان النبی صلی الله علیه و آله و انه کان احدی المعجزات» (10).

و این چیزی است که میان علماء مورد اتفاق است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست. و این بود نمونه هائی از گفتار علماء و محدثین شیعه واهل سنت در اینباره، و از این رو بهتر آنست که از ذکر گفته های مخالفان صرفنظر کرده و به دنبال بخش بعدی برویم و انشاء الله تعالی در پایان مقاله به برخی از شبهات آنها پاسخ خواهیم داد.

دلیلی از قرآن کریم

بجز برخی معدود از اهل تفسیر همانگونه که در خلال بحثهای گذشته گفته شد:

عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته اند:

آیه مبارکه:

«اقتربت الساعه و انشق القمر، و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر».

قیامت نزدیک شد و ماه شکافت، و اگر معجزه ای ببینند روی بگردانند و گویند جادوئی است مستمر. درباره همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان را بازگو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه ای کردند و چون به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند:

جادوئی است مانند جادوهای دیگر. تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته اند:

«انشق» در اینجا معنای «سینشق» است یعنی به زودی در قیامت ماه دونیم خواهد شد و اینکه بلفظ ماضی آمده به خاطر اینکه محققا واقع خواهد شد، ولی این تفسیر به گفته علامه طباطبائی و دیگران بسیار بی پایه است و دلالت آیه بعدی که می فرماید:

«و ان یرو آیه یعرضوا، و یقولوا سحر مستمر» آن را رد می کند برای اینکه
سیاق آن آیه روشن ترین شاهد است بر اینکه منظور

از «آیت» معجزه به قول مطلق است، که شامل دو نیم کردن ماه هم میشود، یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند میگویند سحری است پشت سر هم، و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست، روزیست که همه حقایق ظهور می کند، و در آن روز همه در بدر دنبال معرفت می گردند، تا به آن پناهنده شوند. و معنا ندارد در چنین روزی هم بعد از دیدن «شق القمر» باز بگویند این سحری است مستمر، پس هیچ چاره ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمر آیت و معجزه ای بوده، که واقع شده، تا مردم را به سوی حق و صدق دلالت کند، و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند و بگویند سحر است. نظیر تفسیر بالا در بی پایگی گفتار بعضی دیگر است که گفته اند:

کلمه «آیت» اشاره است به آن مطلبی که ریاضی دانان این عصر به آن پی برده اند، و آن اینستکه کره ماه از زمین جداشده، همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده، پس جمله «و انشق القمر» اشاره است به یک حقیقت علمی، که در عصر نزول آیه کشف نشده بود، بعد از صدها قرن کشف شد. وجه بی پایگی این تفسیر اینست که در صورتی که گفتارریاضی دانان صحیح باشد آیه بعدی که می فرماید:

«و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر» با آن نمی سازد، برای اینکه از احدی نقل نشده که گفته باشد خود ماه سحری است مستمر. علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است، و آنچه در آیه شریفه آمده انشقاق است، و انشقاق را جز بپاره شدن چیزی و دو

نیم شدن آن اطلاق نمی کنند، و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که قبلا با آن یکی بوده را انشقاق نمی گویند. و نظیر وجه بالا در بی پایگی این وجه است که بعضی اختیارکرده گفته اند:

انشقاق قمر به معنای برطرف شدن ظلمت شب هنگام طلوع آن است، و نیز اینکه بعضی دیگر گفته اند:

انشقاق قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق. البته این آیه خالی از این اشاره نیست، که انشقاق قمر یکی از لوازم نزدیکی ساعت است.

پاسخ از چند اشکال

یکی از اشکالهائی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و با معجزه معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این، روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می دانستند کرده اند و خلاصه فرضیه آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می پنداشتند که همانند ورقه های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می کرد، و روی این نظریه می گفتند خرق و التیام - یعنی شکسته و بسته شدن - در آنها محال است، و چون شق القمر - دو نیم شدن ماه - و هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک میشد آن را منکر شده و یا دست به تاویل و توجیه در آنها می زدند، غافل از آنکه قرنها

قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آن را مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید:

«و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم، و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم، لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون». (سوره یس آیه 38 - 40) که اولا حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت میدهد، و ثانیا «فلک» را مدار آنها دانسته و ثالثا حرکت آنها رادر این مدار به صورت «شنا» و شناوری بیان فرموده، و فضای آسمان بی انتها را به صورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری می کنند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه های فضائی و موشکها و آپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید، و بر هیئت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت (آیه 11) آمده که می فرماید:

«ثم استوی الی السماء و هی دخان» که آسمان را همانند دودی دانسته، و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست.

اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده اند اینست که اگر اینطور که میگویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیا دیده باشند، و رصد بندان شرق و غرب عالم این حادثه را در رصدخانه خود ضبط کرده باشند، چون این از عجیب ترین آیات آسمانی است، و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت

و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می کند نظیری برای آن سراغ ندارد، و قطعا اگر چنین حادثه ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را به کار می بردند، و می بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه در کتب علمی اثری از آن دیده می شود؟ پاسخی که از این اعتراض داده اند خلاصه اش این است که گفته اند:

اولا ممکن است مردم آن شب از این حادثه غفلت کرده باشند، زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می دهد که مردم از آن غافلند، و اینطور نیست که هر حادثه ای رخ دهد مردم بفهمند، و آن را نزد خود محفوظ نگهداشته، پشت به پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند.

و ثانیا سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب غیره رصدخانه ای نداشتند، تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه هائی که در آن ایام به فرضی که بوده باشد در شرق درهند، و در مغرب در روم و یونان و غیره بوده، در حالی که تاریخ از وجود چنین رصدخانه هائی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم خبر نداده و این جریان به طوری که در بعضی از روایات آمده در اوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده.

علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی به این گونه مسائل داشته اند (البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند) با مکه اختلاف افق داشته اند، اختلاف زمانی زیادی که باعث میشد آن بلاد جریان را نبینند، چون به طوری که در بعضی از روایات آمده

قرص ماه در آن شب تمام بوده، و در حوالی غروب خورشید و اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده، و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است، ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده اند که اتصال یافته بوده.

از اینهم که بگذریم، ملت های غیر مسلمان یعنی اهل کلیسا و بتخانه را در امور دینی و مخصوصا حوادثی که به نفع اسلام باشد متهم و مغرض می دانیم، و چه بسیار حوادث مهمتر از این رانادیده گرفته و نقل نکرده اند.

اشکال دیگری هم برخی با استناد به پاره ای از آیات کریمه قرآنی کرده اند که مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین آیات سوره قمر نقل کرده و جواب کافی و شافی به آن داده بتفصیلی که هر که خواهد به تفسیر المیزان آن مرحوم مراجعه نماید. و به طور کلی در پاسخ این گونه اعتراضات و شبهات باید بگوئیم:

ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب» ایمان آورده و معجزه را قبول کردیم دیگر جائی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی ماند، مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است (11)، و با کدام حساب ظاهری حاضر کردن تخت بلقیس در یک چشم برهم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است (12)، و با کدام وسیله ای – جز معجزه - میتوان عصای چوبی را به اژدهائی بزرگ «ثعبان مبین» تبدیل نمود (13)، و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آن را شکافت، و دوازده

شکاف در آن پدیدار کرد، (14) و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد. اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده و روایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آن جمله است معجزه معراج جسمانی و «شق القمر» و در برابر آنها نمی توان با تئوریها و فرضیه هائی همچون «محال بودن خرق و التیام در افلاک» و هیئت بطلمیوسی که سالها و قرنها به عنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و به صورت مضحکه ای در آمده دست به تاویل و توجیه این آیات و روایات زد، چنانچه برخی در گذشته و یا امروز متاسفانه این کار را کرده اند و اساس این توجیهات و تاویلات آن است که ظاهرا اینان معنای صحیح «نبوت» و «وحی» و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسته و یا همه را خواسته اند با فکر مادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند، و قدرت لا یزال و بی انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده اند و گرنه به گفته «ویلیم جونز» (15):

آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود! و به گفته آن دانشمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعید بوطی» (16) اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه ای فرا گرفته ولی به خاطر انس و الفتی که ما به آنها پیدا کرده ایم برای ما عادی شده

و آنها را معمولی می دانیم درصورتی که در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت انگیز است. مگر این ستارگان بی شمار، و حرکت این افلاک، و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر، و حرکت ماه و خورشید، و این نظم دقیق و حساب شده، و خلقت این همه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان - که آن دانشمندان بزرگ او را موجود ناشناخته نامیده - و گردش خون در بدن، مسئله روح، و مسئله مرگ و حیات، و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که در وجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر به کار رفته و موجود است معجزه نیست ! با اندکی تامل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه میداند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ما صورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده ایم.

یک تذکر پایانی

همانگونه که گفتیم:

در مسئله معراج و شق القمر هر چه را برای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می پذیریم، و اما پاره ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شاذ» ی را که در کتابها دیده می شود، مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دونیم شد و بگریبان رسول خدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آن حضرت خارج شد و دوباره به آسمان رفت و به یکدیگر چسبید. نمی پذیریم و بلکه این گونه نقلها را مجعول می دانیم. و به گفته ابن کثیر این گفته برخی قصه پردازانی است که هیچ اصلی ندارد و دروغی آشکار است که صحت

ندارد (17).

و یا پاره ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج و مشاهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آسمانها و بهشت ودوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آن را تایید نکرده ما نمی پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

پی نوشتها

1 - بحار الانوار - ج 17 - ص 354 و 357.

2 - المیزان - ج 19 - ص 69 و 72.

3 - بحار الانوار - ج 17 - ص 347 - 363، سیره ابن کثیر - ج 2 - ص 113 - 121.

4 - به صفحه 350 از جلد 17 بحار و پاورقی آن مراجعه شود.

5 - مجمع البیان - ج 9 - ص 186.

6 - بحار الانوار - ج 17 - ص 357.

7 - مفاتیح الغیب - ج 29 - ص 28.

8 - بحار الانوار - ج 17 - ص 349.

9 - سیره النبویه - ج 2 - ص 114.

10 - فقه السیره - ص 150.

11 - «و اوحینا الی موسی اذا استسقی قومه ان اضرب بعصاک الحجر، فانبجست منه اثنتا عشره عینا ...» (سوره اعراف - آیه 160).

12 - «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک ...» (سوره نمل - آیه 40).

13 - «فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین» (سوره شعرا - آیه 32).

14 - به آیات مبارکه سوره بقره - آیه 50 و سوره طه - آیه 77 و سوره شعرا - آیه 63 و سوره دخان - آیه 24 مراجعه شود.

15 و 16 - فقه السیره - ص 150 - 151.

17 - سیره النبویه ابن کثیر -

ج 2 - ص 120 - 121.

قسمت یازدهم

داستان معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله

در داستان معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همانند داستان شق القمر موضوعات مختلفی مورد بحث قرار گرفته که ما نیز به خواست خدای تعالی باید در چند بخش آن را مورد بحث قراردهیم:

اسراء و معراج

نخستین مطلبی که باید مورد توجه در این داستان قرار گیرد آن است که داستان معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله مرکب از دو قسمت بوده، قسمت نخست آن که از مسجد الحرام (در شهر مکه) تا مسجد الاقصی (در سرزمین فلسطین) و بالعکس انجام شده، ورسول خدا صلی الله علیه و آله این مسیر را در یکی از شبها در سالهای توقف خود در مکه از طریق اعجاز طی کرده، که این قسمت را اصطلاحا در کتابها و تواریخ «اسراء» می نامند و قسمت دوم که از مسجد الاقصی به آسمانها انجام شده و طبق روایات با انبیاء الهی دیدار و گفتگو کرده و بهشت و جهنم و آیات بزرگ دیگری از آیات الهی را مشاهده نموده است که این قسمت را اصطلاحا «معراج» می نامند. که البته دلیل هر یک از این دو قسمت در قرآن و حدیث از یکدیگر جدا است و اختلافی هم که در گفتار اهل حدیث و تاریخ دیده میشود و همچنین اعتراضها و رد و ایرادهائی که در داستان معراج شده و پاسخهائی که داده یا میدهند هر کدام مربوط به یکی از این دو قسمت است که متاسفانه در پاره ای از کتابها و کلمات برخی از بزرگان به خاطر مخلوط شدن این دو قسمت، بحثها نیز به یکدیگر مخلوط شده و موجب ابهام و اشکال گردیده است.

معراج در چه سالی اتفاق افتاد

در اینکه اسراء و معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله در چه سالی از سالهای بعثت اتفاق افتاده اختلاف است، و اجمالا وقوع آن در مکه و قبل از هجرت ظاهرا قطعی است. بدلیل اینکه آیه ای هم که

در سوره اسراء در این باره آمده و آیات سوره نجم نیز همگی در مکه نازل شده، و اما در اینکه در چه سالی از سالهای قبل از هجرت بوده اختلاف است.

الف - از ابن عباس نقل شده که گفته است در سال دوم بعثت بوده، چنانچه برخی گفته اند:

شانزده ماه بعد از بعثت آن حضرت انجام شده (1).

ب - از کتاب خرائج راوندی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که در سال سوم اتفاق افتاده (2).

ج - اقوال دیگری هم وجود دارد، مانند قول به وقوع آن در سال پنجم یا ششم یا دهم یا دوازدهم و یا اینکه گفته اند:

یک سال و پنج ماه قبل از هجرت یا یک سال و شش ماه و یا شش ماه قبل از آن ... (3).

ولی به نظر می رسد که از روی هم رفته روایات در این باره استفاده می شود که معراج آن حضرت - برخلاف آنچه برخی پنداشته اند - قبل از وفات ابوطالب و خدیجه بوده و بنابراین ظاهر آن است که معراج قبل از سال دهم انجام شده است. و الله اعلم. چنانچه در ماه و شب آن نیز اختلاف زیادی است زیرا برخی گفته اند:

در شب هفدهم ماه مبارک رمضان بوده و قول دیگر آنکه در شب هفدهم ربیع الاول و یا شب دوم آن ماه و یا در شب بیست و هفتم رجب انجام شده و یا شب جمعه اول ماه رجب بوده (4) ... و بهر صورت به گفته مرحوم علامه طباطبائی این بحث برای ما چندان مهم نیست که در تاریخ سال و روز و ماه وقوع معراج غور کرده و وقت خود

را بگیریم، و مهم برای ما بحث های آینده است، و البته تذکر این مطلب لازم است که از روی همرفته روایات استفاده میشود که معراج و اسراء رسول خدا صلی الله علیه و آله دو بارو یا بیشتر اتفاق افتاده چنانچه در فصلهای آینده روی آن مشروحا بحث خواهیم کرد - ان شاء الله تعالی -.

اسراء از کجا انجام شد

همانگونه که در تاریخ ماه و سال و شب اسراء اختلاف دیده می شود در جا و مکانی هم که آن حضرت از آن جا به اسراء رفت اختلاف است که برخی گفته اند از شعب ابی طالب اسراء انجام شده و در برخی از روایات آمده که از خانه ام هانی دختر ابوطالب آن حضرت به اسراء رفت و آیه شریفه «سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام ...» را به همه شهر مکه تاویل کرده و گفته اند:

مراد از «مسجد الحرام» همه حرام مکه است. و برخی هم گفته اند:

تاویل و حمل لفظ بر مجاز خلاف ظاهر است و اسراء از خود مسجد الحرام انجام شده. ولی با تذکری که در بخش قبلی دادیم که اسراء بیش از یک بار انجام شده میتوان میان این روایات را این گونه جمع کرد که یک بار از مسجد الحرام بوده و دفعات دیگر از خانه ام هانی و یا شعب ابی طالب. اگر چه قول آخر یعنی انجام آن از شعب ابی طالب بعید به نظر میرسد زیرا بر طبق برخی از روایات هنگامی که ابوطالب در آن شب از غیبت آن حضرت اطلاع یافت بنی هاشم را در مسجد الحرام گرد آورد و شمشیرش را برهنه کرده قریش را تهدید

به جنگ کرد، و چون صبح شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت، به مسجد الحرام آمده و آنچه را دیده بود برای قریش نقل کرد و از کاروانی که در راه دیده بود خبر داد، و خبرهای دیگر، که با بودن آن حضرت در شعب و سالهای محاصره قریش مناسب نیست. و احتمال دیگر نیز آنست که از خانه ام هانی و یا شعب ابی طالب خارج شده و به مسجد الحرام آمده و از آنجا به اسراء رفته باشد.

اسراء چگونه انجام شد

شاید بیشترین اختلاف نظرها و رد و ایرادها در ماجرای اسراء و معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بخش از داستان مزبور باشد که هر کس برای خود نظری ارائه کرده تا آنجا که عایشه - با اینکه در هنگام اسراء رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوندی با آن حضرت نداشته و سالها بعد از آن به عنوان همسر به خانه آن حضرت آمده و اساسا چند سال اندک از عمر او بیش نگذشته بود - و یا اصلا به دنیا نیامده بوده (5) در اینجا اظهار نظر کرده و گفته است:

«ما فقد (6) جسد رسول الله صلی الله علیه و آله و لکن الله اسری بروحه» (7). جسم رسول خدا صلی الله علیه و آله مفقود نشد (یا آن را ناپدید نیافتم) ولی خدا روح آن حضرت را به اسراء برد. و یا معاویه ای که در آنروزگار بچه ای بیش نبوده و درکوچه های مکه به دنبال پدرش ابوسفیان سرگرم توطئه و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله شب و روزش را سپری

می کرده و تا پایان عمر هم در دشمنی خود با بنی هاشم و خاندان آن حضرت و از بین بردن فضائل و محو نام و آوازه آنها لحظه ای دریغ نکرده و از این گونه معارف بوئی نبرده در اینجا به اظهار عقیده پرداخته و درباره اسراء گفته است:

«انها رؤیه صادقه» (8). - رؤیای صادق و خواب درستی بوده؟! و قبل از آنکه نظرات و عقاید دیگران را بیان داریم برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم باید بگوئیم این گونه نظرها مخالف اجماع دانشمندان و صریح آیات قرآنی است، که اسراء رسول خدا صلی الله علیه و آله با روح و جسم هر دو بوده، زیرا آیه شریفه سوره اسراء این گونه است:

«سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی». (9) منزه است آن خدائی که سیر شبانه داد بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد اقصی. و با توجه به اینکه آیه شریفه در مقام امتنان و منت گذاری بر رسول خدا است و این داستان را به عنوان یک معجزه و امر خارق العاده ای که از قدرت و عظمت بی انتهای خدای عز و جل سرچشمه گرفته است بیان می دارد، و آن را نشانه ای از عظمت خود میداند ... و علت آن را نیز نشان دادن آیات و نشانه های عظمت خود به پیامبر بزرگوارش ذکر کرده و به دنبال آن می فرماید:

«لنریه من آیاتنا» (10).

یعنی - تا به او نشان دهیم آیات و نشانه های خود را. بدیهی است که این تعبیرات با خواب دیدن و سیر شبانه در خواب هیچگونه تناسبی ندارد، و این خواب را همه کس میتواند به بیند چه

صالح و چه غير صالح، و به گفته مرحوم علامه طباطبائى چه بسا افراد غير صالح و گناهكار خوابهائى بهتر و جالب تر از مردمان مؤمن و با تقوى ببينند، و خواب در نزد عموم مردم جز نوعى از تخيل و خيال پردازى نيست كه نمى تواند نشانه قدرت وعظمت خداى تعالى باشد ... و نيز با توجه به اينكه «عبد» كه در آيه آمده به جسم و روح هر دو اطلاق ميشود، چنانچه در جاهاى ديگر قرآن هست. و بهر صورت اصل اين مطلب كه اسراء رسول خدا صلى الله عليه و آله با جسم و روح بوده با توجه به مدلول آيه شريفه و تواتر روايات وارده و اجماع و اتفاق كلمات دانشمندان اسلامى قابل انكار نيست (11)، تنها در مورد معراج رسول خدا صلى الله عليه و آله از بيت المقدس به آسمانها وبازگشت آن حضرت و مشاهدات او در آسمانها و ديدار و گفتگو با پيمبران الهى، بحث و مناقشه بسيار شده كه اجمالى از آن ذيلا از نظر شما مى گذرد:

مرحوم طبرسى در كتاب مجمع البيان پس از ذكر اصل داستان اسراء ميگويد:

تمامى رواياتى كه در داستان اسراء و معراج رسيده به چهار دسته تقسيم ميشود:

1 - آندسته از رواياتى كه صحت آنها مقطوع است به خاطر تواتر اخبار در اين باره و گواهى علم و دانش به صحت آن.

2 - آنچه در روايات آمده و عقول مردم صدور آن را تجويز نموده و اصول اسلامى نيز از قبول آنها ابائى ندارد و مى پذيرد، كه ماهم آنها را مى پذيريم و ميدانيم كه آنها در بيدارى بوده نه در خواب.

3 - رواياتى كه ظاهر

آنها مخالف با بعضی از اصول اسلامی است ولی تاویل آنها بنحوی که با اصول عقلی موافق باشد ممکن است که ما این گونه روایات را به همین نحو تاویل می کنیم.

4 - روایاتی که نه ظاهر آنها صحیح است و نه قابل تاویل است مگر با سختی و دشواری شدید که در این گونه روایات بهتر آنست که آنها را نپذیرفته و کنار بزنیم. مرحوم طبرسی پس از این تقسیم بندی می فرماید:

اما دسته اول که مقطوع است همان اصل اسراء و معراج آن حضرت است به طور اجمال. و اما دسته دوم مانند روایاتی است که آن حضرت در آسمانها گردش کرده و پیمبران را دیده و عرش و سدره المنتهی و بهشت ودوزخ را مشاهده نموده و امثال اینها. و اما دسته سوم مانند آنچه روایت شده که آن حضرت مردمی را در بهشت مشاهده نمود که به نعمتهای الهی متنعم بودند و جمعی را در دوزخ دید که در آن معذب بودند که این گونه روایات حمل میشود بر اینکه اوصاف و نامهای ایشان را دیده نه خودشان را. و اما دسته چهارم (که قابل پذیرش نیست) مانند آن روایاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدای تعالی رو در رو سخن گفت و او را دیده و با او بر تخت نشست و امثال این گونه روایاتی که ظاهر آنها موجب تشبیه خدا و جسمانیت او است که خدای تعالی از آنها منزه است و هم چنین روایاتی که میگوید:

در آن شب شکم آن حضرت را شکافته و شستشو دادند (12) (که اینها را نمی توان پذیرفت) زیرا آن بزرگوار

از عیب و زشتی مبرا است و چگونه ممکن است دل و معتقدات آن را با آب شستشو داد! (13). و مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پس از ذکر کلام طبرسی میگوید:

تقسیم مزبور به جا است، جز اینکه بیشتر مثالهائی که آورده مورد اشکال است، مثلا گردش در آسمانها و دیدن انبیاء و امثال آن و همچنین شکافتن سینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شستشوی آن را از دسته چهارم شمرده و حال آنکه از نظر عقل هیچ اشکالی ندارد. زیرا می توان گفت همه آنها از باب تمثلات برزخی و یا روحی بوده است، و روایات معراج پر است از این نوع تمثلات، مانند مجسم شدن دنیا در هیات زنی که همه رقم زیور دنیائی به خود بسته و تمثل دعوت یهودیت و نصرانیت و دیدن انواع نعمت ها و عذابها برای بهشتیان و دوزخیان و امثال اینها.

و از جمله مؤیداتی که گفتار ما را تایید می کند اختلاف لحن اخبار این باب است در بیان یک مطلب، مثلا در بعضی از آنها درباره صعود رسول خدا به آسمان می گوید که به وسیله براق صورت گرفته و در بعضی دیگر بال جبرئیل آمده و در بعضی نردبانی که یک سرش روی صخره بیت المقدس و سر دیگرش به بام فلک و آسمانها رفته است، و از این قبیل اختلاف تعبیر در بیان یک حقیقت بسیار است که اگر کسی بخواهد دقت کند در خلال این روایات این باب بسیار خواهد دید. بنابراین از همین جا می توان حدس زد که منظور از این بیانات مجسم ساختن امری غیر جسمی و غیر مادی است به

صورت امری مادی به نحو تمثیل و یا تمثل روحی و وقوع این گونه تمثیلات در ظواهر کتاب و سنت امری است واضح که به هیچ وجه نمی شود انکارش کرد. (14) و مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

مردم در معراج اختلاف کرده اند، خوارج آن را انکار کرده و فرقه جهمیه گفته اند معراج، روحانی و به صورت رؤیا بوده است، ولی فرقه امامیه و زیدیه و معتزله گفته اند تا بیت المقدس روحانی و جسمانی بوده، چون آیه شریفه دارد:

«تا مسجداقصی». عده ای دیگر گفته اند:

از اول تا به آخر حتی آسمانها راهم با جسد و روح خود معراج کرده است، و این معنی ازابن عباس و ابن مسعود، و جابر و حذیفه و انس و عایشه و ام هانی روایت شده است. و ما در صورتی که ادله مذکور دلالت کند آن را انکار نمی کنیم، و چگونه انکار کنیم با اینکه سابقه آن در دست هست، و آن معراج موسی بن عمران (علیه السلام) است که خدای تعالی او را با جسد و روحش تا طور سینا برد، و در قرآن درخصوص آن فرمود:

«و ما کنت بجانب الطور» «تو در جانب طور نبودی» ، و نیز ابراهیم را تا آسمان دنیا برده در قرآن فرموده:

«و کذلک نری ابراهیم ...» «اینچنین به ابراهیم نشان دادیم ...» ، وعیسی را تا آسمان چهارم برده در قرآن فرموده:

«و رفعناه مکاناعلیا» «او را تا جایی بلند عروج دادیم» و در باره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده:

«فکان قاب قوسین» «پس تا اندازه دو تیر کمان رسید» و معلوم است که این به خاطر علو همت آن حضرت بود، واین

بود گفتار صاحب مناقب (15). و مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پس از نقل کلام ابن شهر آشوب گوید:

ولی آنچه سزاوار است در این خصوص گفته شود این است که اصل «اسراء» و «معراج» از مسائلی است که هیچ راهی به انکار آن نیست چون قرآن درباره آن به تفصیل بیان کرده، و اخبار متواتره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامان اهل بیت بر طبق آن رسیده است.

و اما درباره چگونگی جزئیات آن، ظاهر آیه و روایات محفوف به قرائنی است که آیه را دارای ظهور نسبت به آن جزئیات می کنند. ظهوری که به هیچ وجه قابل دفع نیست، و بادر نظر داشتن آن قرائن از آیه و روایات چنین استفاده می شود که آن جناب با روح و جسدش از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفته، واما عروجش به آسمانها، از ظاهر آیات سوره نجم که به زودی انشاء الله به تفسیرش خواهیم رسید و صریح روایات بسیار زیادی که بر می آید که این عروج واقع شده و به هیچ وجه نمی توان آن را انکار نمود، چیزی که هست ممکن است بگوئیم که این عروج با روح مقدسش بوده است.

ولیکن نه آنطور که قائلین به معراج روحانی معتقدند که به صورت رؤیای صادقه بوده است، چه اگر صرف رؤیا می بود دیگر جا نداشت آیات قرآنی اینقدر درباره آن اهمیت داده و سخن بگوید، و در مقام اثبات کرامت درباره آن جناب بر آید.

و همچنین دیگر جا نداشت قریش وقتی که آن جناب قصه را برایشان نقل کرد آنطور به شدت انکار نمایند و نیز مشاهداتی که آن جناب در بین

راه دیده و نقل فرموده با رؤیا بودن معراج نمی سازد، و معنای معقولی برایش تصور نمی شود.

بلکه مقصود از روحانی بودن آن این است که روح مقدس آن جناب به ماورای این عالم مادی یعنی آنجائی که ملائکه مکرمین منزل دارند و اعمال بندگان بدانجا منتهی شده و مقدرات از آنجا صادر می شود عروج نموده و آن آیات کبرای پروردگارش را مشاهده و حقایق اشیاء و نتایج اعمال برایش مجسم شده، ارواح انبیای عظام را ملاقات و با آنان گفتگو کرده است، ملائکه کرام را دیده و با آنان صحبت نموده است و آیاتی از آیات الهی را دیده که جز با عباراتی امثال «عرش» «حجب» «سرادقات» تعبیر از آنها ممکن نبوده است.

این است معنای معراج روحانی ولی آقایان چون قائل به اصالت وجود مادی بوده و در عالم به غیر از خدا هیچ موجود مجردی را قائل نیستند و از سوی دیگر که کتاب و سنت در وصف امور غیر محسوسه اوصافی را بر می شمارد که محسوس و مادی است مانند ملائکه کرام و عرش و کرسی و لوح و قلم و حجب و سرادقات ناگزیر شده این امور را حمل کنند بر اجسام مادیه ای که محسوس آدمی واقع نمی شوند و احکام ماده را ندارند، و نیز تمثیلاتی که در روایات در خصوص مقامات صالحین و معارج قرب آنان و بواطن صور معاصی از نتایج اعمال و امثال آن وارد شده بر نوعی از تشبیه و استعاره حمل نموده، در نتیجه خود را به ورطه سفسطه بیندازند حس را خطاکار دانسته قائل به روابطی جزافی و نامنظم در میان اعمال و نتایج آن شوند و

محذورهای دیگری از این قبیل را ملتزم گردند. و نیز به همین جهت بوده که وقتی یک عده از انسان ها معراج جسمانی رسول خدا را انکار کرده اند ناگزیر شده اند که بگویند معراج آن حضرت در خواب بوده چون رؤیا به نظر ایشان یک خاصیت مادی است برای روح مادی، و آنگاه ناچار شده اند آیات و روایاتی را که با این گفتارشان سازگاری نداشته تاویل کنند گو اینکه از آیات و روایات یکی هم با گفتار ایشان سازگار نیست (16).

آیات سوره مبارکه نجم و داستان معراج

نگارنده گوید:

پیش از اینکه به جمع بندی و نتیجه گیری و نقل اقوال بقیه علمای اسلام و دانشمندان بپردازیم لازم است آیات شریفه سوره نجم را نیز که به گفته عموم مفسرین مربوط به داستان معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله (یعنی قسمت دوم از ماجرای اسراء و معراج) است مورد بحث و تحقیق قرار داده و سپس به جمع بندی اقوال و نتیجه گیری آنها بپردازیم، و در آغاز، متن این آیات را با ترجمه ساده آن برای شما میآوریم و سپس به تفسیر ومعنای آن میپردازیم خدای تعالی در این سوره چنین میفرماید:

«و النجم اذا هوی، ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی آن هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مره فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم ذنا فتدلی فکان قاب قوسین او اذنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای ا فتمارونه علی مایری و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عندها جنه الماوی اذ یغشی السدره ما یغشی ما زاغ البصر و ما طغی لقدرای من ایات ربه الکبری».

قسم به آن ستاره هنگامی

که فرود آید، که این رفیقتان نه گمراه شده و نه از راه بدر رفته، و نه از روی هوی سخن گوید، این نیست جز وحیی که به او میشود، و فرشته پرقدرت به او تعلیم دهد، آن صاحب نیروئی که نمایان شد، و او در افق بالا بود، آنگاه که نزدیک شد و بدو آویخت، که به فاصله دو کمان و یا نزدیکتر بود، و به بنده اش وحی کرد آنچه را وحی کرد، و دلش تکذیب نکرد آنچه را دیده بود، آیا با او در آنچه دیده بود مجادله میکنید، یک بار دیگر نیز فرشته را دید، نزد درخت سدر آخرین، که بهشت اقامتگاه نزدیک آنست، آندم که درخت سدر آنچه را فرا گرفته بود فرا گرفته بود، دیده اش خیره نشد و طغیان نکرد، و شمه ای از نشانه های بزرگ پروردگارش را بدید.

البته همانطور که مشاهده میکنید این آیات شریفه مانند آیه کریمه سوره «اسراء» آن صراحت را ندارد، و به خاطر افعال و ضمائر بسیار و واضح نبودن مرجع این ضمائر و فاعل افعال مذکوره قدری اجمال و ابهام دارد و همین اجمال و ابهام به تفسیر و معانی آنها سرایت کرده و اختلافی در گفتار مفسران در تفسیر این آیات بچشم می خورد، که ما برای نمونه توجه شما را به موارد زیر جلب میکنیم، از آن جمله است این آیه:

«علمه شدید القوی» که ضمیر «علمه» را برخی به رسول خدا برگردانده و برخی به قرآن. و مراد از «شدید القوی» نیز برخی گفته اند جبرئیل است و برخی گفته اند:

خدای تعالی است. و در آیه بعدی نیز در معنای «ذو مره فاستوی»

برخی گفته اند:

منظور از «ذو

مره» جبرئیل است و برخی گفته اند:

رسول خدا است. چنانچه در فاعل «فاستوی» نیز همین دو قول وجود دارد. و در مرجع ضمیر «هو» در آیه «و هو بالافق الاعلی» و فاعل «دنا» و «کان» نیز همین دو قول دیده میشود. و در فاعل آیه «فاوحی الی عبده ...» نیز اختلاف است که آیا جبرئیل است یا خدای تعالی. و اختلافات دیگری که با مراجعه به تفسیرهای مختلف و گفتار مفسرین شیعه و اهل نت به وضوح دیده میشود. و شاید به خاطر همین اجمال در این آیات بوده که مرحوم شیخ طوسی در داستان اسراء و معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبیان فرموده:

«و الذی یشهد به القرآن الاسراء من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی، و الثانی یعلم بالخبر» (17).

یعنی آنچه قرآن بدان گواهی دهد همان اسراء از مسجد الحرام تا مسجد اقصی است و قسمت بعدی آن یعنی ماجرای معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی اخبار معلوم شود. و یا در کلام ابن شهر آشوب آمده بود که:

«و قالت الامامیه و الزیدیه و المعتزله بل عرج بروحه و بجسمه الی بیت المقدس لقوله تعالی «الی المسجد الاقصی» (18). که ترجمه اش را قبل از این خواندید. اگر چه در انتساب این کلام به ابن شهر آشوب برخی تردید کرده و آن را از تصرفات و تحریفات کسانی دانسته اند که کتاب مناقب ابن شهر آشوب را مختصر کرده و اصل آن را از بین برده اند (19). و احتمالی هم که در کلام علامه طباطبائی درباره معراج و تمثیلات برزخیه و غیره خواندید شاید روی همین خاطر بوده است. ولی

با تمام این احوال شواهد و قرائنی در همین آیات شریفه هست که به خوبی شان نزول آن را همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند و روایاتی هم در این باره رسیده درباره معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله تایید میکند، مانند آیاتی که داستان رؤیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به لفظ ماضی یا مضارع آمده یعنی آیه 10 تا 18 که به خوبی روشن است که فاعل آنها رسول خدا است و این رؤیت هم به صورت معجزه و خرق عادت و در آسمانها و عوالم دیگری غیر از این دنیا صورت گرفته چنانچه برای اهل فن روشن است. و سخن برخی نیز که سعی کرده اند این رؤیت را به رؤیت قلبی حمل کنند و نظیر حدیث «ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه» بدانند خلاف ظاهر است، و اگر در موردی هم به خاطر محال بودن متعلق رؤیت به ناچار حمل بر معنائی شود دلیل بر حمل جاهای دیگر نمی شود، که بر اهل فن پوشیده نیست، وبحث و توضیح بیشتر هم در این باره از بحث ما که یک بحث تاریخی است خارج بوده و شما را به جاهائی که در این باره بحث علمی و تفسیری بیشتری کرده اند حواله میدهیم، و تنها در اینجا گفتار مرحوم مجلسی را نقل کرده و به دنبال نقل تاریخی خود بازمیگردیم:

ایشان پس از نقل گفتار فخر رازی از مفسران اهل سنت در اثبات معراج جسمانی و گفتار شیخ طبرسی (ره) از مفسران بزرگوار شیعه در این باره گوید:

«بدان که عروج رسول خدا صلی الله علیه و

آله به بیت المقدس و از آنجا به آسمان در یک شب با بدن شریف خود از مطالبی است که آیات و اخبار متواتر از طریق شیعه و اهل سنت بدان دلالت دارد و انکار امثال آنها یا تاویل آنها به معراج روحانی یا به اینکه این ماجرا در خواب بوده منشأی جز قلت تتبع در آثار ائمه طاهرین، یا قلت تدین و ضعف یقین، و یا تحت تاثیر قرار گرفتن تسویلات و سخنان فیلسوف مآبانه فیلسوف نمایان ندارد.

و روایاتی که در این باب رسیده گمان ندارم همانند آن در چیزی از اصول مذهب بدان اندازه رسیده باشد و بدین ترتیب من نمی دانم چه باعث شده که آن اصول را پذیرفته و ادعای علم و آگاهی آن را کرده اند ولی در این مقصد عالی توقف نموده اند؟ و به راستی سزاوار است که بدانها گفته شود:

«افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض». آیا به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر میورزید.

و اینکه برای عدم پذیرفتن آن مسئله محال بودن خرق و التیام در افلاک را بهانه کرده اند بر اهل خرد پوشیده نیست که آنچه را در این باره بدان تمسک جسته اند جز از روی شبهات اوهام نیست، با اینکه دلیل آنها در این باره بر فرض صحت مربوط است به آن فلک اعلی و فلک الافلاک که به همه اجسام محیط میباشد نه به افلاک زیرین و انجام معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله مستلزم خرق و التیام در آن نخواهدبود (20)، و اگر امثال این شکوک و شبهات بتواند مانع از قبول روایاتی گردد که تواتر آنها به اثبات رسیده

در این صورت میتوان در همه آنچه از ضروریات دین است توقف نمود! و من به راستی تعجب دارم از برخی از متاخرین اصحابمان که چگونه برای آنان در امثال این گونه امور سستی پیدا شده در صورتی که مخالفین با اینکه در مقایسه با ایشان اخبارشان کمتر و آثارشان نادرتر و پای بندیشان کمتر است رد آنها را تجویز نکرده و اجازه تاویل آنها را نمی دهند، که اینان با اینکه از پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هستند و چند برابر آنها احادیث صحیحه در دست دارند باز هم در جستجوی پیدا کردن آثار اندکی هستند که از سفهای آنان رسیده و گفتارشان را همراه گفتار شیعیان ذکر میکنند ...» (21).

و البته با توجه بدانچه گفته شد که طبق روایات بسیار معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله چند بار اتفاق افتاده، چه از نظر تاریخ و چه از نظر کیفیت و خصوصیات میتوان نوعی توافق میان اقوال مختلف برقرار نمود، و به اصطلاح با این ترتیب میان آنها را جمع کرد، به این نوع که برخی در سالهای اول بعثت و برخی در سالهای آخر و برخی در بیداری و با جسم و بدن و برخی در عالم رؤیاء و یا به صورت تمثیلات برزخی و غیر اینها بوده، و هر یک از این اقوال ناظر به یکی از آنها بوده است و الله العالم.

و در پایان این بحث بد نیست برخی از روایاتی را نیز که درباره اصل داستان اسراء و معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و ما در جاهای دیگر به طور تفصیل نقل کرده ایم برای شما

بیاوریم و به دنبال بحث تاریخی خود باز گردیم.

داستان معراج بر طبق روایات

معروف آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شب در خانه ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا به معراج رفت، و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود، و در تفسیر عیاشی است که امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد، و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند:

جبرئیل در آن شب بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق» (22) بود برای او آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن سوار شده و به سوی بیت المقدس حرکت کرد، و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گذارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانجا هجرت فرمود، و یکی هم مسجد کوفه، و دیگر در طور سیناء، و بیت اللحم - زادگاه حضرت عیسی علیه السلام - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گذارده و از آنجا به آسمان رفت. و بر طبق روایاتی که صدوق (ره) و دیگران نقل کرده اند ازجمله جاهائی را که آن آن حضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده

فرمود سرزمین قم بود که به صورت بقعه ای میدرخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخداد:

اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد میآیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد. و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو توجهی نکرده از وی در گذشت. سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید، آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان برآن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرشته ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و (بر خلاف دیگران) چهره ای در هم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت ولی خنده بر لب نداشت وچون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت:

این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده میشود، بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سر پوش را برداشت لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را

به حال خود برگرداند. (23) و بر طبق همین روایت در آنجا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگوئی که با آن حضرت داشت عرض کرد:

همگی دنیا در دست من همچون درهم (و سکه ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند، و هیچ خانه ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی میکنم و چون بر مرده ای گریه می کنند بدانها می گویم:

گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها میآیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند،

در اینجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به راستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت ترین حادثه است،

و جبرئیل در پاسخ گفت:

حوادث پس از مرگ سخت تر از آن است.

و سپس فرمود:

و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهائی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می خوردند و پاک را میگذاردند،

از جبرئیل پرسیدم:

اینها کیانند؟

گفت:

افرادی از امت تو هستند که مال حرام میخورند و مال حلال را وا میگذارند و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان را چیده و در دهانشان میگذاردند،

پرسیدم:

اینها کیانند؟

گفت:

اینها کسانی هستند که از مردمان عیبجوئی می کنند.

و مردمان دیگری را دیدم که سرشان را با سنگ میکوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخداد:

اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمیخوانده و میخفتند، و مردمی را دیدم که آتش در دهانشان میریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می آمد و چون وضع آنها را پرسیدم،

گفت:

اینان

کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم میخورند، و گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی توانستند از جا برخیزند گفتم:

ای جبرئیل اینها کیانند؟

گفت:

کسانی هستند که ربا میخورند، و زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند،

پرسیدم:

اینها چه زنانی هستند؟

گفت:

زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب میدارند، و سپس به فرشتگانی برخوردم که تمام اجزاء بدنشان تسبیح خدا میکرد (24).

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم:

اینان کیانند؟

گفت:

هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی علیهما السلام هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند، و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم. و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبائی راکه زیبائی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان دیگر بود مشاهده کردم و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت:

این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داد و تهنیت و تبریک گفت، و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم. از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت:

او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کرده پاسخ داد و برای من آمرزش خواست، و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند. سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را

گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟

جبرئیل گفت:

هارون بن عمران است، بر او سلام کردم و پاسخ داد، و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم. آنگاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می گفت:

بنی اسرائیل پندارند من گرامی ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی تر است، و چون از جبرئیل پرسیدم:

کیست؟

گفت:

برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته ای برخورد نکردم جز آنکه گفت:

ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن، و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت:

او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریاهائی از نور که از درخشندگی چشم را خیره میکرد، و دریاهائی از ظلمت وتاریکی، و دریاهائی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت:

این قسمتی از مخلوقات خدا است.

و در حدیثی است که فرمود:

چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت:

برو!

و در حدیث دیگری فرمود:

از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو!

گفتم:

ای جبرئیل در چنین جائی مرا تنها می گذاری و از من مفارقت میکنی؟

گفت ای محمد

اینجا آخرین نقطه ای است که صعود به آن را خدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم میسوزد (25)، آنگاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می کرد تا جائی که خدای تعالی میخواست مرا متوقف کند و نگهدارد آنگاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت. و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده و قرآن کریم به طور اجمال و سربسته میگوید «فاوحی الی عبده ما اوحی» - پس وحی کرد به بنده اش آنچه را وحی کرد –

و از این رو برخی گفته اند:

مصلحت نیست در این باره بحث شود زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود میفرمود، و بعضی هم گفته اند:

اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آن را نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست. و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و ذکر برخی از فضائل آن حضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود:

1 - وجوب نماز

2 - خواتیم سوره بقره

3 - آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک، و در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را به او داد. و بهر صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پس از اتمام مناجات با

خدای تعالی باز گشتم و از همان دریاهای نور و ظلمت گذشته در سدره المنتهی به جبرئیل رسیدم و به همراه او باز گشتم.

روایت دیگری در این باره

درباره چیزهائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز به طور پراکنده وارد شده که ما ذیلا قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می کنیم:

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته ای را به صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت:

چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی علیه السلام را داشتند خدای تعالی این فرشته را به صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب میشویم به دیدن این فرشته می آئیم. و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی علیه السلام را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید گفتند:

اینها حجتهای الهی پس از تو در روی زمین هستند.

و در حدیث دیگری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید:

ابراهیم خلیل در آن شب فرمودند:

ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو:

بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد

لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله» درختی در آن دشتها غرس میگردد، امت خود را دستور داده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند. (26) شیخ طوسی (ره) در امالی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده میشد و دو قبه از در و زبر جد داشت از جبرئیل پرسیدم:

این قصر از کیست؟

گفت:

از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد (و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی علیه السلام گوید:

من به آن حضرت عرض کردم:

آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟

فرمود:

هیچ میدانی سخن پاک گفتن چیست؟

عرض کردم:

خدا و پیغمبر داناترند فرمود:

کسی که بگوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ میدانی ادامه روزه چگونه است؟

گفتم:

خدا و رسولش داناترند،

فرمود:

ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند، و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟

گفتم:

خدا و رسولش داناترند،

فرمود:

کسی که برای عیال و نانخواران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ میدانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم:

خدا و رسولش داناترند،

فرمود:

کسی که نخوابد تا نماز

عشاء خود را بخواند - در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین میخوابند. این حدیث را نیز که متضمن فضیلتی از خدیجه - بانوی بزرگوار اسلام - میباشد بشنوید:

عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در آن شبی که جبرئیل مرا به معراج برد چون بازگشتیم بدو گفتم:

ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟

گفت:

حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و ازطرف من سلام برسانی و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خدیجه را دیدارکرد سلام خداوند و جبرئیل را به خدیجه رسانید و او در جواب گفت:

«ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام».

خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از کاروان قریش

ابن هشام در سیره در ذیل حدیث معراج از ام هانی روایت کرده که گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شب را در خانه من بود و نماز عشاء را خواند و بخفت، ما هم با او بخواب رفتیم، نزدیکیهای صبح بود که ما را بیدار کرد و نماز صبح را خوانده ما هم با او نماز گزاردیم آنگاه رو به من کرده فرمود:

ای ام هانی من امشب چنانچه دیدید نماز عشاء را با شما در این سرزمین خواندم سپس به بیت المقدس رفته و چند نماز هم در آنجا خواندم و چنانچه مشاهده میکنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم به طوری که جامه اش پس رفت و بدو گفتم:

ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو

که تو را تکذیب کرده و می آزارند،

فرمود:

به خدا ! برای آنها نیز خواهم گفت !

ام هانی گوید:

من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم:

به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله برو ببین کارش با مردم به کجا میانجامد و گفتگوی آنها را برای من باز گوی.

کنیزک رفت و باز گشته گفت:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند:

نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست میگوئی؟

فرمود:

نشانه اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن به شام در فلانجا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رم کرده یکی از آنها فرار کرد و من جای آن را به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز در منزل ضجنان (25 میلی مکه) به فلان کاروان برخوردم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آن را با سرپوش پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد، و نشانه اش آن است که پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می باشد.

و چون مردم این سخنان را شنیدند به سوی دره تنعیم رفته و کاروان را با همان نشانیها که فرموده بود مشاهده کردند که از دره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر به مکه آمد و داستان رم کردن شتران و گم شدن آن شتر را از آنها جویا شدند همه را تصدیق کردند.

محدثین شیعه رضوان الله علیهم نیز به همین مضمون - با مختصر اختلافی -

روایاتی نقل کرده اند و در پایان برخی از آنها چنین است که چون صدق گفتار آن حضرت معلوم شد و راهی برای تکذیب و استهزاء باقی نماند آخرین حرفشان این بود که گفتند:

این هم سحری دیگر از محمد!

پی نوشتها

1 - بحار الانوار ج 18 ص 381 و الصحیح من السیره ج 1 ص 269 - 270.

2 - بحار الانوار ج 18 ص 379.

3 - المیزان ج 13 ص 30 - بحار الانوار ج 18 ص 302، 319.

4 - بحار الانوار ج 18 ص 319 و سیره النبویه ج 2 ص 93 - 94.

5 - ابن حجر عسقلانی از دانشمندان اهل سنت در کتاب الاصابه ج 4 ص 348 ذکر کرده که عایشه چهار سال یا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به عقد خویش در آورد شش ساله بود و پس از دو یا سه سالگی در نه سالگی وی در سال اول و یا سال دوم هجرت با او زفاف نمود و روی قول اینکه اسراء و معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال سوم یا دوم بعثت اتفاق افتاده باشد عایشه در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود مگر آنکه بگوئیم ایشان در این باره اجتهاد کرده اند و همان مطالبی که در حدیث وحی مذکور شد.

6 - و در برخی از روایات «ما فقدت» به جای «ما فقد» است.

7 - سیره ابن هشام ج 1 ص 399.

8 - سیره النبویه ج 2 ص 105 - سیره ابن هشام

ج 1 ص 400.

9 - سوره اسراء - آیه 1.

10 - سوره اسراء - آیه 1.

11 - از دانشمندان معاصر شیعه مرحوم علامه طباطبائی در این باره فرموده:

«اصل اسراء چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد زیرا قرآن کریم بدان تصریح کرده و روایات از رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام در این باره متواتر است» (المیزان ج 13 ص 31) و از دانشمندان معاصر اهل سنت نویسنده فقه السیره «دکتر سعید بوطی» در ضمن بحثی درباره معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و نقل تعدادی از آنها می گوید:

«و من ذلک حدیث الاسراء و المعراج الذی نسوق هذا البحث بمناسبته و هو حدیث متفق علیه لا تنکر قطعیه ثبوته، و هو باجماع جماهیر المسلمین من ابرز معجزاته» (فقه السیره ص 150)

12 - اشاره است به پاره ای از روایات که در شب معراج فرشتگان الهی طشت و آفتابه ای آوردند و شکم آن حضرت را پاره کرده و شستشو دادند، نظیر آن چه در داستان «شق صدر» پیش از این گذشت.

13 - مجمع البیان ج 6 ص 395.

14 - المیزان ج 13 ص 33 - 34.

15 - مناقب ج 1 ص 177.

16 - المیزان ج 13 ص 31 - 32.

17 - تفسیر تبیان ج 2 ص 194.

18 - مناقب آل ابی طالب ج 1 ص 135.

19 - پاورقی بحار الانوار ج 18 ص 380.

20 - در مقاله پیشین به تفصیل در این باره بحث شد و گفتیم که اصلا این مساله لزوم خرق و التیام در افلاک روی فرضیه بطلمیوس بوده که افلاک را اجسامی بلورین تصور می کرده اند و پس از کشفیات

جدید و هیئت امروز که معلوم شد افلاک به مدار کرات و کواکب گفته می شود و اصلا جسمی در کار نیست و تا آنجا که چشم مسلح و غیر مسلح کار می کند جز جو و هوا (و به تعبیر قرآن «دخان» و دودی) بیش نیست اصلا جائی برای این حرف و شبهه باقی نمی ماند.

21 - بحار الانوار ج 18 ص 289 - 290.

22 - در توصیف براق در چند حدیث آمده که فرمود:

از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر بود، دارای دو بال بود و هر گام که بر میداشت تا جائی را که چشم میدید می پیمود، ابن هشام درسیره گفته براق همان مرکبی بود که پیغمبران پیش از آن حضرت نیز بر آن سوار شده بودند.

و در حدیثی است که فرمود:

صورتی چون صورت آدمی و بالی مانند بال اسب داشت، و پاهایش مانند پای شتر بود. و برخی از نویسندگان روز هم در صدد توجیه و تاویل بر آمده و «براق» را از ماده برق گرفته و گرفته اند:

سرعت این مرکب همانند سرعت برق و نور بوده.

23 - و در حدیثی که صدوق (ره) از امام باقر نقل کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن پس تا روزی که از دنیا رفت کسی خندان ندید.

24 - صدوق (ره) در کتاب عیون به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

من و فاطمه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتیم و او را دیدم که به سختی میگریست و چون سبب پرسیدم فرمود شبی که به آسمانها رفتم زنانی از امت خود را در عذاب سختی دیدم و

گریه ام برای سختی عذاب آنها است. زنی را به موی سرش آویزان دیدم که مغز سرش جوش آمده بود، و زنی را به زبان آویزان دیدم که از حمیم (آب جوشان) جهنم در حلق او میریختند، و زنی را به پستانهایش آویزان دیدم، و زنی را دیدم که گوشت تنش را میخورد و آتش از زیر او فروزان بود، و زنی را دیدم که پاهایش را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر سرش ریخته بودند، و زنی را کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش مشاهده کردم که مخ سرش از بینی او خارج میشد و بدنش را خورده و پیسی فرا گرفته بود، و زنی را به پاهایش آویزان در تنوری از آتش دیدم، و زنی را دیدم که گوشت تنش را از پائین تا بالا به مقراض آتشین می بریدند، و زنی را دیدم که صورت و دستهایش سوخته بود و امعاء خود را میخورد، و زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ و به هزار هزار نوع عذاب گرفتار بود، و زنی را به صورت سگ دیدم که آتش از پائین در شکمش میریختند و از دهانش بیرون میآمد و فرشتگان با گرزهای آهنین به سر و بدنشان میکوفتند. فاطمه که این سخن را از پدر شنید پرسید:

پدرجان آنها چه عمل و رفتاری داشتند که خداوند چنین عذابی برایشان مقرر داشته بود؟

فرمود ! اما آن زنی که به موی سر آویزان شده بود زنی بود که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی پوشانید، و اما آنکه بزبان آویزان بود زنی بود که با زبان

شوهر خود را میآزرد، و آنکه به پستان آویزان بود زنی بود که از شوهر خود در بستر اطاعت نمی کرد، و زنی که به پاها آویزان بود زنی بود که بی اجازه شوهر از خانه بیرون میرفت و اما آنکه گوشت بدنش را میخورد آن زنی بود که بدن خود را برای مردم آرایش میکرد، و اما زنی که دستهایش را به پاها بسته بودند و مار و عقربها بر او مسلط گشته زنی بود که به طهارت بدن و لباس خود اهمیت نداده و برای جنابت و حیض غسل نمی کرد و نظافت نداشت و نسبت به نماز خود بی اهمیت بود، و اما آنکه کور و کر و گنگ بود آن زنی بود که از زنا فرزند دار شده و آن را به گردن شوهرش می انداخت، و آنکه گوشت تنش را به مقراض می بریدند آن زنی بود که خود را در معرض مردان قرار میداد، و آنکه صورت و بدنش سوخته و از امعاء خود میخورد زنی بود که وسائل زنا برای دیگران فراهم میکرد، و آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود زن سخن چین دروغگو بود، و آنکه صورتش صورت سگ بود و آتش در دلش میریختند زنان خواننده و نوازنده بودند ... و سپس به دنبال آن فرمود:

وای به حال زنی که شوهر خود را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

25 - سعدی در این باره گوید:

چنان گرم در تیه قربت براند

که در سدره جبریل از او باز ماند

بدو گفت: سالار بیت الحرام

که ای حامل وحی برتر خرام

چو در دوستی مخلصم یافتی

عنانم ز

صحبت چرا تافتی

بگفتا فراتر مجالم نماند

بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پرم

فروغ تجلی بسوزد پرم

26 - و در حدیث دیگری که علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون به معراج رفتم وارد بهشت شده و در آنجا دشتهای سفیدی را دیدم و فرشتگانی را مشاهده کردم که خشتهائی از طلا و نقره روی هم گذارده و ساختمان می سازند و گاهی هم دست از کار کشیده به حالت انتظار می ایستند، از ایشان پرسیدم:

چرا گاهی مشغول شده و گاهی دست می کشید؟

گفتند:

گاهی که دست می کشیم منتظر رسیدن مصالح هستیم،

پرسیدم مصالح آن چیست؟

پاسخ دادند گفتار مؤمن که در دنیا می گوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» که هر گاه این جمله را میگوید ما شروع بساختن می کنیم، و هرگاه خودداری می کند ما هم خودداری میکنیم.

تاریخ 4

فصل اول

محاصره اقتصادی و ماجرای صحیفه ملعونه

مشرکین مکه که از توطئه قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله نتیجهای نگرفتند و ابوطالب و بنی هاشم را در دفاع و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدی و صمیمی دیدند، فکر کشتن آن حضرت را موقتا از سر بدر کرده و در صدد برآمدند تا بهر وسیله ای شده حمایت ابوطالب و بنی هاشم را از آن حضرت باز دارند، و به همین منظور پس از انجمنها و تبادل نظر تصمیم به محاصره اقتصادی واجتماعی و سیاسی بنی هاشم گرفتند و هدفشان این بود که بنی هاشم و به خصوص ابوطالب را در تنگنا قرار داده تا به یکی از اهداف زیر برسند:

یا اینکه در اثر فشار و سختی

دست از یاری محمد صلی الله علیه و آله بردارند. و یا اینکه خودشان ناچار شوند محمد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده و یا تسلیم کرده و نجات یابند. و اگر به هیچ کدامیک از اینها تن ندادند و همچنان مقاومت کردند، تدریجا از پای در آمده و منظور مشرکان قریش که نابودی بنی هاشم بود بدون جنگ و خونریزی به انجام برسد. و بهر صورت آنها بدین منظور تصمیم به قطع رابطه با بنی هاشم و نوشتن تعهد نامه ای در این باره گرفتند و این تصمیم را عملی کرده و به تعبیر روایات «صحیفه ملعونه» و قرار داد ظالمانه ای را تنظیم کرده و چهل نفر از بزرگان قریش (و بر طبق نقلی هشتاد نفر از آنها) پای آن را امضاء کردند. مندرجات و مفاد آن تعهد نامه که شاید مرکب از چند ماده بوده در جملات زیر خلاصه میشد:

امضاء کنندگان زیر متعهد میشوند که از این پس هرگونه معامله و داد و ستدی را با بنی هاشم و فرزندان مطلب قطع کنند. - به آنها زن ندهند و از آنها زن نگیرند. - چیزی به آنها نفروشند و چیزی از ایشان نخرند. - هیچگونه پیمانی با آنها نبندند و در هیچ پیش آمدی از ایشان دفاع نکنند. و در هیچ کاری با ایشان مجلس مشورتی و انجمنی نداشته باشند. - تا هنگامی که بنی هاشم محمد را برای کشتن به قریش نسپارند و یا به طور پنهانی یا آشکارا محمد را نکشند پای بند عمل به این قرار داد باشند. این تعهد نامه ننگین و ضد انسانی به امضاء رسید

و برای آنکه کسی نتواند تخلف کند و همگی مقید به اجراء آن باشند آن را در خانه کعبه آویختند (1) و از آن پس آن را به مرحله اجراء در آوردند. نویسنده آن مردی بود به نام منصور بن عکرمه - و برخی هم نضر بن حارث را به جای او ذکر کرده اند - که گویند:

پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اش نفرین کرد و در اثر نفرین آن حضرت انگشتانش از کار افتاد و فلج گردید. ابوطالب که از ماجرا مطلع شد بنی هاشم را گرد آورد و از آنها خواست تا در برابر مشرکان از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کنند و وظیفه خطیر خود را از نظر عشیره و فامیل در آن موقعیت حساس انجام دهند، و افراد قبیله نیز همگی سخن ابوطالب را پذیرفتند، تنها ابولهب بود که مانند گذشته سخن ابوطالب را نپذیرفت و در سلک مشرکین قریش رفته و به دشمنی خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی هاشم ادامه داد. ابوطالب که دید بنی هاشم با این ترتیب نمی توانند در خود شهر مکه زندگی را به سر برند آنها را به دره ای در قسمت شمالی شهر که متعلق به او بود - و به شعب ابی طالب موسوم بود - منتقل کرده و جوانان بنی هاشم و به خصوص فرزندانش علی و طالب وعقیل را موظف کرد که شدیدا از پیغمبر اسلام نگهبانی و حراست کنند، و به همین منظور گاهی در یک شب چند بار بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله میآمد و او را از

بستر بلند کرده ودیگری را جای او میخوابانید و آن حضرت را به جای امن تری منتقل میکرد، و پیوسته مراقب بود تا مبادا گزندی به آن حضرت برسد، و به راستی قلم عاجز است که فداکاری ابوطالب را در آن مدت که حدود سه سال یا بیشتر طول کشید بیان کند (2) و رنجی را که آن بزرگوار در دفاع از وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله متحمل شد روی صفحات کتاب منعکس سازد. ابن اسحاق و دیگران اشعاری از ابوطالب درباره آن روزهای سخت نقل کرده اند که از آن جمله اشعار زیر است:

الا ابلغا عنی علی ذات بیننا لویا و خصا من لوی بنی کعب الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب و ان علیه فی العباد محبه و لا خیر فیمن خصه الله بالخب و ان الذی الصقتم من کتابکم لکم کائن نحسا کراغیه السقب فلسنا و رب البیت نسلم احمدا علی الحال من غض الزمان و لا کرب (3) که از شعر دوم آن ایمان ابوطالب به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکین قریش گذشته از اینکه خودشان داد و ستد و معامله ای با بنی هاشم نمی کردند از دیگران نیز که می خواستند چیزی به آنها فروشند و یا آذوقه ای برای ایشان برند جلوگیری میکردند و حتی دیده بانانی را گماشته بودند که مبادا کسی برای آنها خوراکی و آذوقه ببرد، و در موسم حج و عمره (مانند ماههای ذی حجه و رجب) و فصل های دیگری هم که معمولا افراد برای خرید و فروش آذوقه از خارج به مکه میآمدند آنها را نیز بهر

ترتیبی بود تا جائی که می توانستند از داد و ستد با ایشان ممانعت میکردند، مثل اینکه متعهد میشدند اجناس آنها را به چند برابر قیمتی که بنی هاشم خریداری میکنند از ایشان خریداری کنند، و یا آنها را به غارت اموال تهدید میکردند، و امثال اینها. برای مقابله با این محاصره اقتصادی، خدیجه آن همه ثروتی راکه داشت همه را در همان سالها خرج کرد، و خود ابوطالب نیز تمام دارائی خود را داد، و خدا میداند که بر بنی هاشم در آن چند سال چه گذشت و زندگی را چگونه به سر بردند، و چه سختیهاو مرارتها را متحمل شدند. البته در میان قریش مردمانی هم بودند که از اول زیر بار آن تعهد ستمگرانه نرفتند مانند مطعم بن عدی - که گویند حاضر به نیز به خوبی روشن میشود برخلاف آنچه برخی از اهل تاریخ گفته اند.

امضاء آن نشد - و یا افرادی هم بودند که بواسطه پیوند خویشاوندی با بنی هاشم یا خدیجه، مخفیانه گاهگاهی خوار و بار و یا آرد و غذائی آن هم در دل شب و دور از چشم دیده بانان قریش به شعب میرساندند، اما وضع به طور عموم بسیار رقت بار و دشوار می گذشت، چه شبهای بسیاری شد که همگی گرسنه خوابیدند، و چه اوقات زیادی که در اثر نداشتن لباس و پوشش برخی از خیمه و چادر بیرون نمی آمدند. در پاره ای از تواریخ آمده که گاه میشد صدای «الجوع» و فریاد گرسنگی بچه ها و کودکان که از میان شعب بلند میشد به گوش قریش و مردم مکه میرسید، و آنها را ناراحت میکرد. و طبق برخی از روایات

از کسانی که در آن مدت بطور مخفیانه آذوقه برای بنی هاشم میآورد حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه بود (4)، که روزی ابوجهل او را مشاهده کرد و دید غلامش را برداشته و مقداری گندم برای عمه اش خدیجه می برد، ابوجهل بدو آویخت و گفت:

آیا برای بنی هاشم آذوقه می بری؟ به خدا دست از تو بر نمی دارم تا در مکه رسوایت کنم. ابو البختری (برادر ابوجهل) سر رسید و به ابوجهل گفت:

چه شده؟

گفت:

این مرد برای بنی هاشم آذوقه برده است!

ابو البختری گفت:

این آذوقه ای است که از عمه اش خدیجه پیش او امانت بوده و اکنون برای صاحب آن می برد، آیا ممانعت می کنی که کسی مال خدیجه را برایش ببرد؟ جلوی او را رهاکن، ابوجهل دست برنداشت و همچنان ممانعت میکرد. بالاخره کار به زد و خورد کشید و ابو البختری استخوان فک شتری را که در آنجا افتاده بود برداشت، چنان بر سر ابوجهل کوفت که سرش شکست و به شدت او را مجروح ساخت، وآنچه در این میان برای ابوجهل دشوار و ناگوار بود این بود که می ترسید این خبر به گوش بنی هاشم برسد و موجب دلگرمی و شماتت آنها از وی گردد، و از این رو ماجرا را به همان جا پایان داد و سر و صدا را کوتاه کرد ولی با این حال حمزه بن عبدالمطلب آن منظره را از دور مشاهده کرد و خبر آن را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگران رسانید.

و از جمله - بر طبق برخی از روایات - ابو العاص بن ربیع داماد آن حضرت و شوهر زینب دختر رسول خدا صلی الله

علیه و آله بود که هرگاه میتوانست قدری آذوقه تهیه میکرد، و آن را بر شتری بار کرده شب هنگام به کنار دره و شعب ابی طالب میآورد سپس مهار شتر را به گردنش انداخته او را به میان دره رها میکرد و فریادی میزد که بنی هاشم از ورود شتر به دره با خبر گردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعدها که سخن از ابو العاص به میان میآمد این مهر ومحبت او را یادآوری میکرد و میفرمود:

حق دامادی را نسبت به مادر آن وقت انجام داد. باری در این مدت بنی هاشم و فرزندان مطلب روزگار سختی را در شعب ابی طالب گذارندند، و مسلمانان دیگری هم که از بنی هاشم نبودند و در شهر مکه رفت و آمد می کردند تحت سخت ترین شکنجه ها و آزارهای مشرکین قرار گرفتند به طوری که ابن اسحاق در سیره خود مینویسد:

«ثم عدوا علی من اسلم فاوتقوهم و آذوهم، و اشتد البلاء علیهم، و عظمت الفتنه فیهم و زلزلوا زلزالا شدیدا» (5).

یعنی پس از آنکه بنی هاشم به شعب پناه بردند مشرکین مکه به سراغ مسلمانان دیگر رفته و آنها را به بند کشیده و آزار کردند وبلا و گرفتاری آنها شدت یافت و دچار فتنه بزرگی شده و به سختی متزلزل گردیدند. در این چند سال فقط در دو فصل بود که بنی هاشم و به خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبتا آزادی پیدا می کردند تا از شعب ابی طالب بیرون آمده و با مردم تماس بگیرند و اوقات دیگر را بیشتر در همان دره به سر میبردند. این دو فصل

یکی ماه ذی حجه و دیگری ماه رجب بود که درماه ذی حجه قبائل اطراف و مردم جزیره العرب برای انجام مراسم حج به مکه میآمدند و در ماه رجب نیز برای عمره به مکه رو میآوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای تبلیغ دین مقدس اسلام و انجام ماموریت الهی خویش در این دو موسم حد اکثر استفاده را میکرد و چه در منی و عرفات، و چه در شهر مکه و کوچه و بازار نزد بزرگان قبائل و مردمی که از اطراف به مکه آمده بودند میرفت و آئین خود را بر آنها عرضه میکرد و آنها را به اسلام دعوت می نمود، ولی بیشتر اوقات به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله پیر مردی را که گونه ای سرخ فام داشت مشاهده میکردند که به آنها می گفت:

گول سخنان او را نخورید که او برادرزاده من است و مردی دروغگو و ساحر است. این پیرمرد دور از سعادت کسی جز همان ابولهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود. و همین سخنان ابولهب مانع بزرگی برای پذیرفتن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب مردم می گردید و به یکدیگر می گفتند:

این مرد عموی او است و به وضع او آشناتر است و او را استقامت و پایداری بنی هاشم در برابر مشرکین و تعهدنامه ننگین آنها و تحمل آن همه شدت و سختی - با همه دشواریهائی که برای آنان داشت – به سود رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشرفت اسلام تمام شد، زیرا از طرفی موجب شد تا جمعی از بزرگان قریش

که آن تعهد نامه را امضاء کرده بودند به حال آنان رقت کرده و عواطف و احساسات آنها را نسبت به ابوطالب و خویشان خود که در زمره بنی هاشم بودند تحریک کند و در فکر نقض آن پیمان ظالمانه بیفتند، و از سوی دیگر چون افراد زیادی بودند که در دل متمایل به اسلام گشته ولی از ترس قریش جرئت اظهار عقیده و ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشتند ونگران آینده بودند، این استقامت و پایداری برای این گونه افراد بهتر می شناسد چنانچه پیش از این نیز ذکر شد.

تصمیم چند تن از بزرگان قریش برای دریدن صحیفه ملعونه

باری سه سال یا چهار سال - بنابر اختلاف تواریخ - وضع به همین منوال گذشت و هر چه طول می کشید کار بر بنی هاشم سخت تر میشد و بیشتر در فشار زندگی و دشواریهای ناشی از آن قرار می گرفتند، و در این میان فشار روحی ابوطالب و رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه بیشتر بود. حقانیت اسلام و ماموریت الهی پیغمبر صلی الله علیه و آله را مسلم کرد و سبب شد تا عقیده باطنی خود را اظهار کرده و آشکارا درسلک مسلمانان درآیند.

از کسانی که شاید زودتر از همه به فکر نقض پیمان افتاد وبیش از سایر بزرگان قریش برای این کار کوشش کرد - به نقل تواریخ - هشام بن عمرو بود که از طرف مادر نسبش به هاشم بن عبد مناف میرسید و در میان قریش دارای شخصیت و مقامی بود، و در مدت محاصره نیز کمک زیادی به مسلمانان و بنی هاشم کرده بود و از کسانی بود که در خفا و پنهانی

خوار و بار و آذوقه بار شتر کرده و بدهانه دره میآورد و آن را به میان دره رها میکرد تابه دست بنی هاشم افتاده و مصرف کنند. روزی هشام بن عمرو به نزد زهیر بن ابی امیه که - او نیز بابنی هاشم بستگی داشت و - مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بودآمده و گفت:

ای زهیر تا کی باید شاهد این منظره رقت بار باشی؟ تو اکنون در آسایش و خوشی به سر می بری، غذا میخوری، لباس می پوشی با زنان آمیزش می کنی، اما خویشان نزدیک تو به آن وضع هستند که خود میدانی! نه کسی به آنها چیز میفروشد و نه چیزی از ایشان میخرند، نه زن به آنها میدهند و نه از ایشان زن میگرند؟ ... هشام دنباله سخنان خود را ادامه داده گفت:

به خدا اگر اینان خویشاوندان ابو الحکم (یعنی ابوجهل) بودند و تو از وی می خواستی چنین تعهدی برای قطع رابطه با آنها امضاء کند او هرگز راضی نمیشد! زهیر - که سخت تحت تاثیر سخنان هشام قرار گرفته بود –

گفت:

من یکنفر بیش نیستم آیا به تنهائی چه میتوانم بکنم و چه کاری از من ساخته است، به خدا اگر شخص دیگری مرا در این کار همراهی میکرد من اقدام به نقض آن میکردم.

هشام گفت:

آن دیگری من هستم که حاضرم تو را در این کار همراهی کنم!

زهیر گفت:

ببین تا بلکه شخص دیگری را نیز با ما همراه کنی. هشام به همین منظور نزد مطعم بن عدی و ابو البختری (برادر ابوجهل) و زمعه بن اسود که هر کدام دارای شخصیتی بودند رفت و با آنها نیز به همان گونه گفتگو کرد و آنها

را نیز بر اینکار متفق و هم عقیده نمود و برای تصمیم نهائی و طرز اجرای آن قرار گذاردند شب هنگام در دماغه کوه «حجون» در بالای مکه اجتماع کنند و پس از اینکه در موعد مقرر و قرارگاه مزبور حضور به هم رسانیدند زهیر بن ابی امیه به عهده گرفت که آغاز به کار کند وآن چند تن دیگر نیز دنبال کار او را بگیرند. چون فردا شد زهیر بن ابی امیه به مسجد الحرام آمد و پس از طوافی که اطراف خانه کعبه کرد ایستاد و گفت:

ای مردم مکه آیا رواست که ما آزادانه و در کمال آسایش غذا بخوریم و لباس بپوشیم ولی بنی هاشم از بی غذائی و نداشتن لباس بمیرند و نابود شوند؟ به خدا من از پای ننشینم تا این ورق پاره ننگین را که متضمن آن قرار داد ظالمانه است از هم پاره کنم! ابوجهل که در گوشه مسجد ایستاده بود فریاد زد:

به خدا دروغ گفتی، کسی نمی تواند قرار داد را پاره کند،

زمعه بن اسود گفت:

تو دروغ میگوئی و به خدا سوگند ما از همان روز اول حاضر به امضای آن نبودیم،

ابو البختری از گوشه دیگر فریاد برداشت:

زمعه راست میگوید و ما از ابتدا به نوشتن آن راضی نبودیم، مطعم بن عدی از آن سو داد زد:

حق با شما دو نفر است و هر کس جز این بگوید دروغ گفته، ما از مضمون این قرارداد و هر چه در آن نوشته است بیزاریم، هشام بن عمرو نیز سخنانی به همین گونه گفت،

ابوجهل که این سخنان را شنید گفت:

این حرفها با مشورت قبلی از دهان شما خارج میشود و

شما شبانه روی این کار تصمیم گرفته اید!

خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از سرنوشت صحیفه

و بر طبق برخی از تواریخ:

در خلال این ماجرا شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از طریق وحی مطلع گردید و جبرئیل به او خبر داد که موریانه همه آن صحیفه ملعونه را خورده و تنها قسمتی را که «بسمک اللهم» در آن نوشته شده و یا نام «الله» در آن ثبت شده باقی گذارده و سالم مانده است، (6) حضرت این خبر را به ابوطالب داد، و ابوطالب به اتفاق آن حضرت و جمعی از خاندان خود به مسجد الحرام آمد و در کنار کعبه نشست، قرشیان که او را دیدند پیش خود گفتند:

حتما ابوطالب از این قطع رابطه خسته شده و برای آشتی و تسلیم محمد بدینجا آمده از این رو نزد وی آمده و پس از ادای احترام بدو گفتند:

ای ابوطالب گویا برای رفع اختلاف و تسلیم برادرزاده ات محمد آمده ای؟

گفت:

نه! محمد خبری به من داده و دروغ نمی گوید او میگوید:

پروردگارش به وی خبر داده که موریانه را مامور ساخته تا آن صحیفه را به استثنای آن قسمت که نام خدا در آن است همه را بخورد اکنون کسی را بفرستید تا آن صحیفه را بیاورد اگردیدید که سخن او راست است و موریانه آن را خورده بیائید و ازخدا بترسید و دست از این ستمگری و قطع رابطه با ما بردارید، واگر دروغ گفته بود من حاضرم او را تحویل شما بدهم!

همگی گفتند:

ای ابوطالب گفتارت منصفانه است و از روی عدالت و انصاف سخن گفتی و به دنبال آن، تعهدنامه را که در خانه کعبه و یا نزد مادر ابوجهل بود آورده

و دیدند به همانگونه که ابوطالب خبر داده بود جز آن قسمتی که جمله «بسمک اللهم» در آن بود بقیه را موریانه خورده است. این دو ماجرا سبب شد که قریش به دریدن صحیفه حاضر گردند و موقتا دست از لجاج و عناد و قطع رابطه بردارند ولی با این همه احوال، بزرگان ایشان حاضر به پذیرفتن اسلام نشدند و گفتند:

باز هم ما را سحر و جادو کردید، اما جمع بسیاری از مردم با مشاهده این ماجرا مسلمان شدند. و در باره این ماجرا بنابر مشهور که سه سال و بنابر قولی چهار سال طول کشید ابوطالب اشعاری گفت که از آن جمله است اشعار زیر:

و قد جربوا فیما مضی غب امرهم و ما عالم امرا کمن لا یجرب و قد کان فی امر الصحیفه عبره متی ما یخبر غائب القوم یعجب محا الله منها کفرهم و عقوقهم و ما نقموا من باطل الحق مغرب فاصبح ما قالوا من الامر باطلا و من یختلق ما لیس بالحق یکذب فامسی ابن عبدالله فینا مصدقا علی سخط من قومنا غیر معتب فلا تحسبونا مسلمین محمدا لدی عزمه منا و لا متعزب

پی نوشتها

1 - و برخی گفته اند:

ابتدا آن را در کعبه آویختند و سپس از ترس آنکه مورد دستبرد قرار گیرد آن را به مادر ابوجهل سپردند.

2 - دوران این محاصره را عموما سه سال و برخی هم مانند طبرسی در اعلام الوری چهار سال ذکر کرده اند.

3 - سیره ابن اسحاق - ط ترکیه - ص 138.

4 - برخی این مطلب را بعید دانسته و گفته اند حکیم بن حزام مردی سودجو و مال پرست و به احتکار مواد

خوراکی معروف بوده و از چنین شخصی گذشت و ترحم به این اندازه بعید است مگر آنکه بگوئیم:

این کار را هم به منظور سود جوئی و فروش مواد خوراکی به چند برابر قیمت واقعی آن به بنی هاشم انجام میداده، و بهر صورت گفته اند:

چون وی از طایفه زبیر و حامیان عثمان و دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام بوده احتمال اینکه حدیث سازان حرفه ای و مزدور خواسته باشند درباره او فضیلتی جعل کرده و بتراشند بعید به نظر نمی رسد. چنانچه درباره ابو العاص بن ربیع داماد رسول

خدا صلی الله علیه و آله نیز که از قبیله بنی امیه بود و در ذیل داستانش را می خوانید همین احتمال را داده اند، و الله العالم

5 - سیره ابن اسحاق - ط ترکیه - ص 137.

6 - و در برخی نقلها مانند روایت کازرونی در کتاب «المنتقی» بعکس این ذکر شده است، ولی نقل اول صحیح تر به نظر میرسد و اشعار ابوطالب نیز که در ذیل خواهدآمد می تواند شاهدی بر صحت آن نقل باشد.

فصل دوم

وفات ابوطالب و خدیجه

مورخین عموما نوشته اند:

سه سال قبل از هجرت رسول خدا به مدینه مرگ ابوطالب و خدیجه اتفاق افتاد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ آن دو به اندوه سختی دچار شد و آن سال را «عام الحزن» نامیدند. ابوطالب و خدیجه دو پشتیبان بزرگ و کمک کار نیرومند و با وفائی برای پیشرفت اسلام و حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، خدیجه با دلداری دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن آن حضرت کمک میکرد، ابوطالب با نفوذ سیاسی و

سیادتی که در میان قریش داشت پناهگاه و حامی مؤثری در برابر آزار دشمنان بود. و معروف آنست که مرگ هر دو در سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد، و ابوطالب پیش از خدیجه از دنیا رفت و برخی نیز مانند یعقوبی عکس آن را نوشته اند، و فاصله میان مرگ خدیجه و ابوطالب را نیز برخی سه روز و جمعی سی و پنج روز، و برخی نیز شش ماه نوشته اند، و در کتاب مصباح، وفات ابوطالب را روز بیست و ششم رجب ذکر کرده، و یعقوبی وفات خدیجه را در ماه رمضان نوشته و گوید:

خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت ...- و پس از چند سطر - گوید:

و ابوطالب سه روز پس ازخدیجه در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و برخی هم سن او را نود سال نوشته اند.

ابن هشام در سیره می نویسد:

هنگامی که بیماری ابوطالب سخت شد قریش با یکدیگر گفتند:

کار محمد بالا گرفته و افراد سرشناس و دلیری چون حمزه بن عبدالمطلب نیز دین او را پذیرفته اند اگر ابوطالب از میان برود بیم آن می رود که محمد به جنگ ما برخیزد خوب است تا ابوطالب زنده است به نزد او رفته و با وساطت او از محمد پیمانی (پیمان عدم تعرض) بگیریم که ما و او به کار همدیگر کاری نداشته باشیم و به دنبال این گفتگو عتبه و شیبه و ابوجهل و امیه بن خلف و ابوسفیان و چند تن دیگر به خانه ابوطالب آمده و پس از احوالپرسی و عیادت

گفتند:

ای ابوطالب مقام و شخصیت تو در میانه قریش چنان است که خود میدانی، و اکنون بیماری تو سخت شده و بیم آن می رود که این بیماری تو را از پای درآورد، و از سوی دیگر اختلاف ما را با برادرزاده ات محمد میدانی، خواهشی که ما از تو داریم آنست که او را به اینجا دعوت کنی و از او بخواهی تا دست از مخالفت با ما و اعمال و رفتار و آئین ما بردارد، ما نیز مخالفت با او نخواهیم کرد و در مرام و آئینش او را آزاد خواهیم گذارد. ابوطالب به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و چون حضرت حاضر شد جریان را بدو گفت،

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: -

من از اینها چیزی نمی خواهم جز گفتن یک کلمه که آن را بگویند و بر تمام عرب سیادت و آقائی کرده، عجم را نیز زیر قدرت و فرمان خود گیرند!

ابوجهل گفت:

بحق پدرت سوگند ما حاضریم به جای یک کلمه ده کلمه بگوئیم،

بگو آن یک کلمه چیست؟

فرمود:

آن کلمه این است که بگوئید:

«لا اله الا الله» و به دنبال آن از بت پرستی دست باز دارید ... ابوجهل و دیگران نگاهی به هم کرده دستها را (به عنوان مخالفت با این حرف) به هم زده گفتند:

آیا میخواهی همه خدایان را یک خدا قرار دهی! به راستی که این کاری شگفت انگیز است! و به دنبال آن به یکدیگر گفتند:

به خدا این مرد حاضر به هیچ گونه قول و پیمانی با ما نیست برخیزید و به دنبال کار خود بروید. هنگامی که خبر مرگ ابوطالب را به

رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند اندوه بسیاری آن حضرت را فرا گرفت و بی تابانه خود را به بالین ابوطالب رسانده و جانب راست صورتش را چهار بار و جانب چپ را سه بار دست کشید آنگاه فرمود: عمو جان در کودکی مرا تربیت کردی و در یتیمی کفالت و سرپرستی نمودی و در بزرگی یاری و نصرتم دادی خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد، و در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن میرفت و درباره اش دعای خیر می فرمود.

در بالین خدیجه

هنوز مدت زیادی و شاید چند روزی از مرگ ابوطالب و آن حادثه غم انگیز نگذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مصیبت اندوه بار تازه ای دچار شده بدن نحیف همسر مهربان و کمک کار وفادار خود را در بستر مرگ مشاهده فرمود و با اندوهی فراوان در کنار بستر او نشسته و مراتب تاثر خود را از مشاهده آن حال به وی ابلاغ فرمود آنگاه برای دلداری خدیجه جایگاهی را که خدا در بهشت برای وی مهیا فرموده بدو اطلاع داده و خدیجه را خرسند ساخت.

هنگامی که خدیجه از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنازه او را برداشته و در «حجون» (مکانی در شهر مکه) دفن کرد، و چون خواست او را در قبر بگذارد، خود به میان قبر رفت و خوابید و سپس برخاسته جنازه را در قبر نهاد، و خاک روی آن ریخت.

در تاریخ یعقوبی است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیها السلام نزد پدر آمده ست بدامن او آویخت و با چشم گریان می گفت:

مادرم کجاست؟

در این وقت جبرئیل نازل شده

عرض کرد:

به فاطمه بگو:

خدای تعالی در بهشت خانه ای برای مادرت بنا کرده که در آنجا دیگر هیچ گونه دشواری و رنجی ندارد. این دو مصیبت ناگوار آن هم در این فاصله کوتاه به مقدار زیادی در روحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بلکه در پیشرفت اسلام و هدف مقدس آن حضرت اثر داشت و کار تبلیغ دین را براو دشوار ساخت تا بدانجا که از عروه بن زبیر نقل شده که گوید:

روزی همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوچه های مکه میگذشت مقداری خاک بر سرش ریختند و حضرت با همان وضع به خانه آمد، یکی از دختران آن بزرگوار که آن حال رامشاهده کرد از جا برخاسته و از مشاهده آن وضع به گریه افتاد و با همان حال گریه مشغول پاک کردن خاکها شد، پیغمبر خدا او را دلداری داده فرمود:

دخترکم گریه مکن که خدا پدرت را محافظت و نگهبانی خواهد کرد، و گاهی نیز می فرمود:

تا ابوطالب زنده بود قریش نسبت به من چنین رفتار ناهنجاری نداشتند، و ما در داستان ازدواج خدیجه شمه ای از فضائل آن بانوی بزرگوار را نوشته ایم که دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم (1). در اینجا قبل از اینکه وارد بحث دیگری بشویم لازم است چند جمله ای درباره ایمان ابوطالب - که متاسفانه برخی از نویسندگان اهل سنت درباره اش تردید کرده اند (2) - ذیلا برای شما ذکر کرده و به دنبال بحث تاریخی خود برویم، گرچه مطلب از نظر ما و هر شیعه دیگری مسلم و جای بحث نیست.

این مطلب مسلم است که چون پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام دستگاه

خلافت و زمامداری مسلمانان به دست بنی امیه و پس از آن به دست بنی عباس افتاد، و آنها نیز بنی هاشم و به خصوص فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام را رقیب خود درخلافت می پنداشتند و برای کوبیدن رقیب و استقرار پایه های حکومت خود از هیچگونه تبلیغ به نفع خود و تهمت و افتراء و انکار فضیلت رقیب دریغ نداشتند اگر چه منجر به انکار فضیلت رهبر اسلام و اهانت به شخص پیغمبر گرامی و شریعت مقدسه اسلام گردد.

چون برای آنها هدف اساسی و مسئله اصلی همان حکومت و ریاست بود و بقیه همگی وسیله بودند، و این مطلب برای هر محقق و متتبع بی نظر و منصفی قابل تردید نیست. و ظاهرا برای هر کس که کمترین آشنائی با تاریخ اسلام داشته باشد برای اثبات این مطلب نیازی به اقامه دلیل و برهان، و ذکر شاهد تاریخی و حدیثی نباشد.

تا جائی که می توانستند فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و هر کس را که به آن بزرگوار ارتباط و بستگی داشت انکار کرده

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید

معاویه مردم شام و عراق و دیگران را مامور ساخت تا در منابر و مجامع علی علیه السلام را دشنام داده و از او بیزاری جویند، واین کار عملی گردید، و در زمان بنی امیه این جریان سنتی شد تااینکه عمر بن عبد العزیز از آن جلوگیری کرد. و از ابی عثمان روایت کرده که جمعی از بنی امیه به معاویه گفتند:

تو اکنون به آرزوی خود رسیدی خوب است جلوی لعن این مرد را بگیری!

گفت:

نه به خدا، تا وقتی که خردسالان به لعن او بزرگ شوند، و بزرگ سالان با آن پیر گردند.

و سپس داستانهائی درباره کسانی که نسبت به علی علیه السلام عداوت داشته و از معاویه پول میگرفتند و در مذمت امیر المؤمنین حدیث جعل میکردند نقل کرده و اسامی آنها را ذکر میکند مانند ابو هریره، و مغیره بن شعبه، و عروه بن زبیر، و زهری و سمره بن جندب، و انس بن مالک، و سعید بن مسیب و ولید بن عتبه و امثال ایشان (4) و از هر کدام نیز برخی از احادیث جعلی آنها را ذکر میکند. و در همین رابطه فضائل بسیاری را از فاطمه زهراعلیها السلام و بانوی محترم آن بزرگوار و حسن و حسین علیهما السلام و دیگر فرزندان آن حضرت و ابوطالب و جعفر و عقیل پدر و برادران آن امام مظلوم انکار کرده و علتی جز همین رابطه با امیر المؤمنین علیه السلام نداشته است. و به گفته یکی از نویسندگان:

«جناب ابوطالب هیچ جرمی و گناهی نداشته که این چنین مورد اتهام ناروای کفر و شرک قرار گیرد جز آنکه پدر امیر المؤمنین علیه السلام بوده، و در حقیقت هدف واقعی در این اتهام شنیع و ناروا فرزند برومند او بوده که همچون خاری در چشم امویان و فرزندان زبیر و همه دشمنان اسلام فرو میرفت، واز اعمال خلاف و ضربه هائی که میخواستند به پیکر اسلام جوان بزنند جلوگیری میکرد». «و بسیار عجیب و شنیدنی است که ابوسفیان پدر معاویه که در مجلس عثمان آشکارا گفت:

سوگند بدان که ابوسفیان بدو قسم میخورد که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! او مؤمن و پرهیزکار و عادل است، اما ابوطالب و پدر امیر المؤمنین کافر، و مشرک، و

در گودال آتش است ...!!!» (5). و گرنه کسی که با تاریخ اسلام و حمایت های بی دریغ ابوطالب از رسول خدا و آئین مقدس آن حضرت یعنی اسلام آشنا باشد، و آن همه فداکاری و ایثار او را در این راه از نظر بگذراند، و سخنان و اشعار زیاد او را که در دفاع از رسول خدا به عنوان پیامبر برگزیده از طرف خدا گفته است بشنود جای تردید برای او در این باره باقی نمی ماند که او والاترین مؤمنان و سابقه دارترین مسلمانان بوده است. کسی که وقتی پیغمبر و علی علیهما السلام را می بیند که نماز میخوانند و علی در طرف راست آن حضرت ایستاده به جعفر فرزند دیگرش نیز دستور میدهد تا با آن دو نماز بگذارد و در این باره بدو میگوید:

«صل جناح ابن عمک و صل عن یساره» (6).

و در این باره آن اشعار معروف را میگوید که از آن جمله است:

ان علیا و جعفرا ثقتی

عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما

اخی لامی من بینهم و ابی

و الله لا اخذل النبی و لا

یخذله من بنی ذو حسب (7)

و شخصیت بزرگواری که وقتی مسلمانان به حبشه هجرت میکنند قصیده ای انشاد فرموده و برای نجاشی پادشاه حبشه می فرستد و در آن قصیده میگوید:

لیعلم خیار الناس ان محمدا

وزیر لموسی و المسیح بن مریم

اتانا بهدی مثل ما اتیا به

فکل بامر الله یهدی و یعصم (8)

و یا در قصیده دیگری که راویان شعر و حدیث نقل کرده اند درباره آن حضرت گوید:

امین حبیب فی العباد مسوم

بخاتم رب فاهر فی الخواتم

نبی اتاه الوحی من عند ربه

و من قال لا یقرع بها سن نادم (9).

و یا در

جای دیگر که گوید:

الم تعلموا انا وجدنا محمدا

رسولا کموسی خط فی اول الکتب (10)

و چون هنگام مرگ آن جناب فرا میرسد فرزندان عبد المطلب را گرد آورده و بدانها میگوید:

«یا معشر بنی هاشم ! اطیعوا محمدا و صدقوه تفلحوا و ترشدوا» (11).

و اشعار و سخنان بسیار دیگری که هر که خواهد باید به همان کتاب شریف الغدیر و شرح ابن ابی الحدید (ج 3 ص 318310) مراجعه نماید. و اگر بخواهیم همه را در اینجا برشته تحریردر آوریم کتاب جداگانه ای خواهد شد (12).

و آیا کسی بعد از آن همه اشعار و سخنان بسیار میتواند برای تردید در ایمان ابوطالب محملی و توجیهی جز همان که گفتیم بیابد. و مضمون سخن ابن ابی الحدید در اینجا جالب است که میگوید:

این اشعار را وقتی به صورت مجموع بنگریم متواتر است اگر چه آحاد آن متواتر نباشد - و مجموعه آنها دلالت بر امر واحد مشترکی دارد و آن تصدیق حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، چنانچه هر کدام از داستانهای شجاعت علی علیه السلام به صورت خبر واحد نقل شده ولی مجموع آنها متواتر است و برای ما موجب علم بدیهی به شجاعت علی علیه السلام میگردد.

و این تواتر مانند تواتر در اخبار سخاوت حاتم و حلم احنف و ذکاوت ایاس و غیر اینها است که جای تردید در آنها نیست (13). اکنون پس از ذکر این مقدمه بد نیست بدانید روایاتی که درباره عدم ایمان ابی طالب و یا ایمان او در پایان عمر و هنگام مرگ، و یا بودن او در گودال آتش و امثال آن رسیده سند آنها بیشتر به همان عروه بن

زبیر و یا زهری و یا سعید بن مسیب بازمیگردد (14) که دشمنی و انحراف آنها نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام آشکار و به اثبات رسیده، و یا از کسانی نقل شده که نزد خود اهل سنت نیز متهم به دروغ و وضع حدیث هستند (15).

و از نظر علماء شیعه نیز مطلب اجماعی و اتفاقی است چنانچه شیخ مفید (ره) در اوائل المقالات فرموده:

«امامیه اتفاق دارند بر اینکه ابوطالب مؤمن از دنیا رفت» (16). و شیخ طوسی (ره) در تبیان فرماید:

از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که ابوطالب مؤمن و مسلمان بود، و اجماع امامیه نیز بر آن است که در آن اختلافی ندارند (17). و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گوید:

شیعیان اجماع دارند بر اسلام ابوطالب، و اینکه او در آغاز کار به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد، و هیچگاه بتی را پرستش نکرد، بلکه او از اوصیاء ابراهیم علیه السلام بوده است ... (18). و از نظر روایات نیز بیش از حد تواتر در این باره از رسول خدا و ائمه اطهار حدیث به ما رسیده که مرحوم علامه امینی (ره) بیش از چهل حدیث از آنها را در کتاب شریف الغدیر (19) نقل کرده وما برای تیمن و تبرک به ذکر سه حدیث از آنها اکتفا می کنیم:

1 - از ابو بصیر روایت شده که گوید:

به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

ای آقای من مردم میگویند:

ابوطالب در گودالی از آتش است که مغز سرش از آن بجوش میآید؟

فرمود:

دروغ گویند به خدا سوگند، به راستی اگر ایمان ابوطالب را در کفه ای از ترازو بگذارید و

ایمان این مردم را در کفه دیگری، قطعا ایمان ابوطالب بر ایمان ایشان میچربد ... (20).

2 - از امام سجاد علیه السلام درباره ایمان ابوطالب پرسیدند که آیا مؤمن بود؟

فرمود:

آری!

عرض شد:

در اینجا مردمی هستند که می پندارند او کافر بوده؟

فرمود:

خیلی شگفت است! آیا اینان به ابوطالب طعن زده و ایراد میگیرند یا برسول خدا؟ با اینکه خدای تعالی پیغمبر خود را در چند جای قرآن نهی فرموده از اینکه زن با ایمانی را در نزد مرد کافری نگاه دارد! و کسی شک ندارد که فاطمه بنت اسد از زنهائی است که به ایمان برسول خدا سبقت جست و او پیوسته در خانه ابوطالب و در عقد او بود تا وقتی که ابوطالب از دنیا رفت (21).

3 - شیخ مفید (ره) به اسناد مرفوعی روایت کرده که چون ابوطالب از دنیا رفت امیر المؤمنین علیه السلام به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و رحلت او را به اطلاع آن حضرت رسانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت غمگین شد و به شدت محزون گردید سپس به علی علیه السلام فرمود:

ای علی برو و کار غسل و کفن و حنوط او را به عهده گیر، و چون جنازه او را برداشتید مرا خبر کن! امیر المؤمنین دستور رسول خدا را انجام داد و چون پیغمبر گرامی آمد اندوهناک گشته و فرمود:

ای عمو جان صله رحم کردی و پاداش خیر و نیکو دادی! به راستی که در کودکی تربیت و سرپرستی کردی، و در بزرگی یاری و کمک دادی!

سپسر و به مردم کرده فرمود:

هان به خدا سوگند که من برای عموی خود شفاعتی

خواهم کرد که اهل دو عالم را به شگفت اندازد (22). و در پایان تذکر این نکته لازم است که چون طبق روایات بسیار جناب ابوطالب ایمان خود را مخفی میداشت و برای اینکه بهتر بتواند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع و حمایت کند و مشرکین در برابر او موضع نگیرند و او را از خویش بدانند اسلام خود را ظاهر نمیکرد و شاید همین امر برای برخی از برادران اهل سنت سبب اشتباه شده که نسبت کفر به آن جناب داده اند، و گاهی نیز شیعه را در مورد این عقیده زیر سؤال برده اند که اگر ابوطالب مسلمان بود چرا هیچ کجا دیده نشد نماز بخواند و مانند فرزندانش و دیگر مسلمانان در نماز آنها شرکت جوید؟ و چرا در «یوم الدار» و ماجرای دعوت رسول خدا از خویشان سبقت به ایمان به آن حضرت نجست؟

و چرا در هیچ یک از مراسم اسلامی شرکت نمی کرد؟ و همانگونه که گفتیم پاسخ آن را ائمه اطهار داده اند چنانچه در یک حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود: براستی که ابوطالب تظاهر به کفر کرد و ایمان خود را پنهان داشت، و چون وفات او فرا رسید خدای عز و جل به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی فرمود که از مکه خارج شو که دیگر درمکه یاوری نداری، و رسول خدا به مدینه هجرت کرد (23). و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده که فرمود:

حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان خود رامخفی داشته و تظاهر به شرک کردند، و خدای تعالی دوبار به ایشان پاداش عنایت

فرمود. (24) و این بود فشرده و خلاصه ای از این بحث که ما قبلا نیز در تاریخ زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاشته ایم، و تحقیق و تحلیلی بیش از این در این باره از وضع تدوین این مقاله و بحث تاریخی ما خارج است و چنانچه بخواهید میتوانید به جلد هفتم و هشتم الغدیر مرحوم علامه امینی (ره) و یا کتاب «ابوطالب مؤمن قریش» عبدالله خنیزی مراجعه نمائید.

گفتار ابن کثیر درباره تاریخ وفات خدیجه

دانسته و برخی بعکس آن ذکر کرده اند، ولی در اینجا ابن کثیر گفتاری دارد که از چند نظر مورد خدشه و ایراد است که ذیلا میخوانید:

همانگونه که گفته شد وفات ابوطالب و خدیجه هر دو در یکسال اتفاق افتاد و آن سال دهم بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، بااین تفاوت که برخی مرگ خدیجه را قبل از وفات ابوطالب گفته اند

و اینک چند جمله درباره تاریخ وفات خدیجه

ابن کثیر در سیره النبویه (ج 2 ص 132) از عروه بن زبیر وزهری نقل کرده که گفته اند:

«توفیت خدیجه قبل ان تفرض الصلاه». خدیجه پیش از فرض نماز وفات یافت ... ابن کثیر سپس گوید:

منظور آنها این بوده که قبل از فرض نمازهای پنجگانه در شب معراج وفات یافته ... نگارنده گوید:

این گفتار از دو نظر مخدوش است:

یکی از نظر تاریخ معراج، زیرا همانگونه که قبلا در داستان معراج گفته شد از نظر روایات و تواریخ آنچه قوی تر به نظر میرسد آن است که معراج، قبل از وفات ابوطالب و خدیجه اتفاق افتاده و شواهدی نیز بر این مطلب وجود دارد که از آن جمله است اینکه:

الف - از نووی نقل شده که گفته است:

«ان معظم السلف و جمهور المحدثين و الفقهاء على ان الاسراء و المعراج كان بعد البعثه بسته عشر شهرا» (25).

يعنى بيشتر گذشتگان و جمهور محدثين و فقهاء برآنند كه اسراء و معراج رسول خدا صلى الله عليه و آله شانزده ماه پس از بعثت آن حضرت بود.

ب - و از آن جمله روايت ذيل كه در بيش از بيست كتاب از كتابهاى شيعه و اهل سنت از ابن عباس و سعد بن مالک وسعد بن ابى وقاص

و عایشه و دیگران روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را زیاد می بوسید، و این کار بر عایشه گران آمد و چون به رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره اعتراض کرد آن حضرت در پاسخ عایشه فرمود:

«... نعم یا عایشه لما اسری بی الی السماء دخلنی جبرئیل الجنه فناولنی منها تفاحه فاکلتها فصارت نطفه فی صلبی، فلما نزلت واقعت خدیجه ففاطمه من تلک النطفه، ففاطمه حوراء انسیه، و کلما اشتقت الی الجنه قبلتها» (26).

یعنی - فرمود:

آری ای عایشه هنگامی که به معراج رفتم جبرئیل مرا داخل بهشت کرد، و سیبی از بهشت به من داد که آن را خوردم و به صورت نطفه در صلب من در آمد، و چون فرود آمدم باخدیجه در آمیختم و فاطمه از آن نطفه است، پس فاطمه حوریه ای است به صورت انس، و هرگاه اشتیاق به بهشت پیدا میکنم او را می بوسم.

ج - روایتی که میگوید:

شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت و ابوطالب از مفقود شدن آن حضرت مطلع گردید سخت نگران شد و به همراه بنی هاشم به مسجد الحرام آمده و شمشیر خود را برهنه کردند و در کنار حجر اسماعیل ایستاده و ابوطالب رو بدانها کرده گفت:

«لو لم اره ما بقی منکم عین تطرف». اگر او را دیدار نکنم کسی از شما را زنده نخواهم گذارد ... و ثانیا از نظر تاریخ فرض نمازهای پنجگانه که آن هم موردخدشه است زیرا محدث بزرگوار ابن شهر آشوب در مناقب به طور جزم گوید:

نمازهای پنجگانه در سال نهم بعثت فرض شد (27) و

ابن اسحاق و ابن هشام نیز در سیره های خود فرض نماز را در سال اول بعثت و قبل از اسلام علی علیه السلام ذکر کرده اند و در روایتی که ابن هشام از ابن اسحاق روایت کرده این گونه است که پس از ماجرای بعثت و نزول وحی و اسلام خدیجه میگوید:

«و افترضت الصلاه علیه فصلی رسول الله صلی الله علیه و آله». سپس داستان تعلیم وضوء را به وسیله جبرئیل به آن حضرت نقل کرده و به دنبال آن گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد خدیجه آمد و به همانگونه که جبرئیل به آن حضرت تعلیم کرده بود وضوء را به خدیجه نیز یاد داد آنگاه روایت زیر را از ابن اسحاق از نافع بن جبیر بن مطعم از ابن عباس روایت کرده که گوید:

«... لما افترضت الصلاه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتاه جبریل علیه السلام، فصلی به الظهر حین مالت الشمس، ثم صلی به العصر حین کان ظله مثله، ثم صلی به المغرب حین غابت الشمس، ثم صلی به العشاء الآخره حین ذهب الشفق، ثم صلی به الصبح حین طلع الفجر، ثم جاءه فصلی به الظهر من غد حین کان ظله مثله، ثم صلی به العصر حین کان ظله مثلیه، ثم صلی به المغرب حین غابت الشمس لوقتها بالامس، ثم صلی به العشاء الآخره حین ذهب ثلث اللیل الاول، ثم صلی به الصبح مسفرا غیر مشرق، ثم قال:

یامحمد، الصلاه فیما بین صلاتک الیوم و صلاتک بالامس» (28)

یعنی - هنگامی که نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرض شد جبرئیل آمده و نماز

ظهر را در هنگام تمایل خورشید (از دائره نصف النهار) خواند، و نماز عصر را پس از رفتن سایه باندازه او، ونماز مغرب را هنگام غروب خورشید، و نماز عشاء را پس از رفتن شفق و نماز صبح را پس از طلوع فجر خواند، و روز دیگر آمده نماز ظهر را باندازه رفتن سایه او و نماز عصر را هنگامی که سایه دو مقابل آن شد خواند و نماز مغرب را هنگام غروب خورشید، وعشاء را پس از گذشتن ثلث اول شب بخواند و نماز صبح راهنگامی که هوا روشن شده بود و هنوز آفتاب نزده بود بخواند و گفت:

نماز را در میان این اوقات باید خواند ... و در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر نیز در حوادث سال اول بعثت و قبل از ماجرای معراج و ایمان علی بن ابیطالب و دیگران و هم چنین قبل از اظهار دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در سال سوم بعثت اتفاق افتاده داستان فرض نماز را ذکر کرده و عبارت کامل ابن اثیر این گونه است که پس از ذکر ماجرای وحی و نزول قرآن بر رسول خدا گوید:

«ثم کان اول شیء فرض الله من شرایع الاسلام علیه بعد الاقرار بالتوحید و البراءه من الاوثان الصلاه ...» (29) یعنی نخستین چیزی را که خدای تعالی پس از اقرار به توحید و بیزاری جستن از پرستش بتها فرض نمود نماز بود ...

یک تذکر

ممکن است منظور ابن کثیر از این گفتار ماجرای مناظره رسول خدا صلی الله علیه و آله با موسی بن عمران علیه السلام درباره فرض نماز در داستان معراج رسول خدا

صلی الله علیه و آله باشد که در پاره ای از روایات اهل سنت و کتابهای شیعه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شب در هنگام مراجعت از معراج به موسی علیه السلام برخورد و موسی از آن حضرت پرسید:

خداوند چند نماز بر امت تو فرض کرد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

پنجاه نماز،

موسی علیه السلام به آن حضرت گفت:

من بنی اسرائیل را آزموده ام و مردم طاقت انجام آن را ندارند باز گردو از خدای تعالی تخفیف بخواه، و رسول خدا بازگشته و ده نماز تخفیف گرفت، و باز موسی به آن حضرت گفت باز هم تخفیف بگیر ... و هم چنان هر بار ده نماز تخفیف گرفت تا به پنج نماز رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دیگر حیا می کنم که برگردم ... و فرض روی همین پنج نماز مقرر شد ... (30) که این گفتار نیز گذشته از اشکال فوق یعنی تاریخ معراج که عموما آن را قبل از سال دهم بعثت ذکر کرده اند همانگونه که نقل کردیم، اصل این روایات نیز مورد خدشه است، و سؤالاتی را به دنبال دارد که چگونه خدای تعالی نمیدانست که امت رسول خدا طاقت آن را ندارند و موسی علیه السلام آن را به رسول خدا تذکر داد؟ و اینکه آیا مصلحت فرض نماز با گفتن موسی و درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بار عوض میشد؟ و سؤالات دیگر که بر خواننده محترم پوشیده نیست!.

و از این رو مرحوم سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء که متوجه این اشکالها گردیده فرموده

است:

اینها روایات آحادی است که موجب علم نمی شود و از نظر سند نیز ضعیف است (31). یک تذکردر پایان این بحث تذکر این مطلب نیز مناسب است که در پاره ای از نقلها مانند روایتی که ابن شهر آشوب از کتاب «المعرفه» ابن منده نقل می کند این گونه آمده است که:

«توفیت خدیجه بمکه من قبل ان تفرض الصلاه علی الموتی». (32) یعنی خدیجه در مکه از دنیا رفت پیش از آنکه نماز مردگان واجب شده باشد ... و روی این نقل ممکن است کسی بگوید:

در گفتار ابن کثیر هم ممکن است تصحیف یا سقطی رخ داده و جمله «علی الموتی» افتاده باشد و منظور همین نماز مردگان باشد.. ولی صرفنظر از اصل مطلب که باید در جای خود درباره صحت و سقم آن بحث شود که آیا نماز میت چه زمانی فرض شد و آیا جدای از سایر نمازها فرض شده ... در ذیل همین روایت ابن شهر آشوب که از کتاب مزبور نقل می کند مطلبی هست که بر خلاف مشهور و بلکه نقل متواتر اهل تاریخ است و باز هم موجب ضعف این روایت میشود، زیرا به دنبال عبارت فوق که ذکر شد چنین است که میگوید:

«و سمی ذلک العام عام الحزن، و لبث بعدهما بمکه ثلاثه اشهر، فامر اصحابه بالهجره الی الحبشه فخرج جماعه من اصحابه باهالیهم، و ذلک بعد خمس من نبوته ...».

یعنی و آن سال سال اندوه نامیده شد و رسول خدا پس از مرگ آن دو (یعنی خدیجه و ابو طالب) سه ماه در مکه ماند سپس به یاران خود دستور هجرت به حبشه را داد و گروهی از یارانش به

همراه خانواده های خود بدانجا هجرت کردند، و همه این ماجرا پنج سال پس از بعثت آن حضرت بود ... که همانگونه که میدانید این مطلب برخلاف همه نقلها است که هجرت به حبشه و مرگ ابوطالب و خدیجه همگی در سالهای هفتم و دهم بوده و با این عبارت سازگار نیست ... باری بهتر آن است که این بحث را به همین جا خاتمه داده و به بحث دیگری بپردازیم و آن ماجرای سفر رسول خدا به طائف است که ما در آغاز اصل ماجرا را از روی کتابهای تاریخی نقل می کنیم و سپس به تذکراتی که لازم است می پردازیم:

سفر طائف

از روی هم رفته تواریخ چنین بر می آید که پس از فوت ابوطالب و از دست دادن آن حامی و پناه بزرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدد برآمد تا در مقابل مشرکین حامی و پناه تازهای پیدا کند و در سایه حمایت او به دعوت آسمانی خویش ادامه دهد، از این رو در موسم حج و ایام زیارتی دیگر به نزد قبائلی که به مکه می آمدند میرفت و ضمن دعوت آنها به اسلام از آنها میخواست او را در پناه حمایت خویش گیرند تا بهتر بتواند رسالت خویش را تبلیغ کند و از آن جمله به ایشان میفرمود:

من شما را مجبور به چیزی نمی کنم، هر که خواهد از روی میل و رغبت دعوتم را بپذیرد وگرنه من کسی را مجبور نمی کنم، من از شما میخواهم مرا از نقشه ای که دشمنان برای قتل من کشیده اند محافظت کنید تا تبلیغ رسالت پروردگار خود را بنمایم و بالاخره هر چه خدا میخواهد نسبت به

من و پیروانم انجام دهد. ابولهب نیز که همه جا مراقب بود تا پیغمبر خدا با قبائل عرب تماس نگیرد و از پیشرفت اسلام جلوگیری میکرد بدنبال آن حضرت میآمد و می گفت:

این برادرزاده من دروغگو است سخنش را نپذیرند، و برخی هم مانند قبیله بنی حنیفه آن حضرت را به تندی از خود راندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این میان به فکر قبیله ثقیف افتاد و در صدد برآمد تا از آنها که در طائف سکونت داشتنداستمداد کند و به همین منظور با یکی دو نفر از نزدیکان خود چون علی علیه السلام و زید بن حارثه و یا چنانچه برخی گفته اند:

تنهادر یکی از شبهای آخر ماه شوال سال دهم بعثت (33) به سوی طائف حرکت کرد (34) و در آنجا به نزد سه نفر که بزرگ ثقیف و هر سه برادر و فرزندان عمرو بن عمیر بودند رفت، نام یکی عَبْدُ یَالِیل و آن دیگری مسعود و سومی حبیب بود. پیغمبر خدا هدف خود را از رفتن به طائف شرح داد و اذیت و آزاری را که از قوم خود دیده بود به آنها گفت و از آنها خواست تا او را در برابر دشمنان و پیشرفت هدفش یاری کنند، اما آنها تقاضایش را نپذیرفته و هر کدام سخنی گفتند یکی از آنها گفت:

من پرده کعبه را دریده باشم اگر خدا تو را به پیغمبری فرستاده باشد !

دیگری گفت:

خدا نمی توانست کس دیگری را جز تو به پیامبری بفرستد !

سومی - که قدری مؤدب تر بود گفت:

به خدا من هرگز با تو گفتگو نمی کنم زیرا اگر تو چنانچه میگوئی فرستاده از جانب خدا هستی

و در این ادعا که میکنی راست می گوئی پس بزرگتر از آنی که من با تو گفتگو کنم، و اگر دروغ میگوئی و بر خدا دروغ می بندی پس شایستگی آن را نداری که با تو سخن بگویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله مایوسانه از نزد آنها برخاست - وبه نقل ابن هشام - هنگام بیرون رفتن از آنها درخواست کرد که گفتگوی آن مجلس را پنهان دارند و مردم طائف را از سخنانی که میان ایشان رد و بدل شده بود آگاه نسازند، و این بدان جهت بود که میخواست سخنان عَبْدُ یَالِیل و برادرانش گوشزد مردم طائف و موجب گستاخی آنان نسبت بدان حضرت گردد، و شاید هم نمیخواست گفتار آنها به گوش بزرگان قریش در مکه برسد و موجب شماتت آنها شود.

اما آنها درخواست پیغمبر خدا را نادیده گرفته و ماجرا را به گوش مردم رساندند، و بالاتر آنکه اوباش شهر را وادار به دشنام و استهزاء آن حضرت کردند، و همین سبب شد تا چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست از میان شهر عبور کند از دو طرف او را احاطه کرده و زبان به دشنام و استهزاء بگشایند و بلکه پس از چند روز توقف، روزی بر آن حضرت حمله کرده سنگ بر پاهای مبارکش زدند و بدین وضع ناهنجار آن بزرگوار را از شهر بیرون کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بهر ترتیبی بود از دست آن فرومایگان خود را نجات داده از شهر بیرون آمد، و در سایه دیواری از باغهای خارج شهر آرمید تا قدری از خستگی رهائی یابد و خون پاهای

خود را پاک کند، و در آن حال رو به درگاه محبوب واقعی و پناهگاه همیشگی خود - یعنی خدای بزرگ کرده و شکوه حال بدو برد، و با ذکر او دل خویش را آرامش بخشید و از آن جمله گفت:

«اللهم الیک اشکو ضعف قوتی، و قله حیلتی و هوانی علی الناس یا ارحم الراحمین، انت رب المستضعفین و انت ربی، الی من تکلنی، الی بعید یتهجمنی، ام الی عدو ملکته امری، ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی اوسع لی، اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا و الآخره من ان تنزل بی غضبک او یحل علی سخطک، لک العتبی حتی ترضی و لا حول و لا قوه الا بک».

پروردگارا من شکوه ناتوانی و بی پناهی خود و استهزاء مردم را نسبت به خویش به درگاه تو می آورم ای مهربانترین مهربانها! تو خدای ناتوانان و پروردگار منی، مرا در این حال به دست که می سپاری؟

به دست بیگانگانی که با ترشروئی مرا برانند یا دشمنی که سرنوشت مرا بدو سپرده ای! خداوندا! اگر تو بر من خشمناک نباشی باکی ندارم ولی عافیت تو بر من فراختر و گواراتر است. من بنور ذاتت که همه تاریکیها را روشن کرده و کار دنیا و آخرت را اصلاح می کند پناه می برم از اینکه خشم تو بر من فرود آید یا سخط و غضبت بر من فرو ریزد، ملامت (یا بازخواست) حق تو است تا آنگاه که خشنود شوی و نیرو و قدرتی جز به دست تو نیست. دیوار باغی که آن حضرت بدان تکیه زده و به راز و نیاز

با خدای خود مشغول بود، تاکستانی بود متعلق به عتبه و شیبه دو تن از بزرگان مکه که خود در آنجا بودند، و چون از ماجرا مطلع شدند به حال آن بزرگوار ترحم کرده و به غلامی که در باغ داشتند و نامش «عَدَّاس » و به کیش مسیحیت می زیست دستور دادند خوشه انگوری بچیند و برای آن حضرت ببرد. عَدَّاس طبق دستور آن دو خوشه انگوری چیده و در ظرفی نهاد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، عَدَّاس دید چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست دست بطرف انگور دراز کند و خواست دانه ای از آن بکند و تناول نماید «بسم الله» گفت و نام خدا را بر زبان جاری کرد، عَدَّاس با تعجب گفت:

این جمله که تو گفتی در میان مردم این سرزمین معمول نیست،

رسول خدا پرسید:

تو اهل کدام شهر هستی و آئین تو چیست؟

عَدَّاس - من مسیحی مذهب و اهل نینوی هستم! رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهر همان مرد شایسته - یعنی یونس بن متی؟ عَدَّاس - یونس بن متی را از کجا می شناسی؟ فرمود - او برادر من و پیغمبر خدا بود و من نیز پیغمبر و فرستاده خدایم. عَدَّاس که این سخن را شنید پیش آمده سر آن حضرت را بوسید و سپس روی پاهای خون آلود وی افتاد. عتبه و شیبه که ناظر این جریان بودند به یکدیگر گفتند:

این مرد غلام ما را از راه بدر برد! و چون عَدَّاس به نزد آن دو برگشت از او پرسیدند:

چرا سر و دست و پای این مرد را بوسیدی؟

گفت:

کاری برای من بهتر

از این کار نبود، زیرا این مرد ازچیزهائی خبر داد که جز پیغمبران کسی از آن چیزها خبر ندارد ! عتبه و شیبه بدو گفتند:

ولی مواظب باش این مرد تو را از دین و آئینی که داری بیرون نبرد که آئین تو بهتر از دین او است.

ضمنا مدت توقف آن حضرت را در طائف، برخی ده روز و برخی یک ماه ذکر کرده اند (35).

بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه

طبرسی (ره) از علی بن ابراهیم نقل کرده هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طائف بازگشت و به نزدیکی مکه رسید چون به حال عمره بود و میخواست طواف و سعی انجام دهد در صدد بر آمد تا در پناه یکی از بزرگان مکه در آید و با خیالی آسوده از دشمنان اعمال عمره را انجام دهد، از این رو مردی از قریش را که در خفاء مسلمان شده بود دیدار کرده فرمود:

به نزد اخنس بن شریق برو و بدو بگو:

محمد از تو میخواهد او را در پناه خود در آوری تا اعمال عمره خود را انجام دهد ! مرد قرشی به نزد اخنس آمد و پیغام را رسانید و او در جواب گفت:

من از قریش نیستم بلکه جزء هم پیمانان آنها هستم و ترس آن را دارم که اگر این کار را بکنم آنها مراعات پناه مرا نکنند و عملی از آنها سر زند که برای همیشه موجب ننگ و عار من گردد. مرد قرشی بازگشت و سخن او را به حضرت گفت،

پیغمبر به او فرمود:

نزد سهیل بن عمرو برو و همین سخن را به او بگو، و چون مرد قرشی پیغام را رسانید سهیل نپذیرفت و برای

بار سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به نزد مطعم بن عدی فرستاد و مطعم حاضر شد که آن حضرت را در پناه خود گیرد تا طواف و سعی و عمره را انجام دهد، و بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و برای طواف به مسجد الحرام آمد. ابوجهل که آن حضرت را دید فریاد زد:

ای گروه قریش این محمد است که اکنون تنها است و پشتیبانش نیز از دنیا رفته اکنون شما دانید با او!

طعیمه بن عدی پیش رفته گفت:

حرف نزن که مطعم بن عدی او را پناه داده!ا

بو جهل بیتابانه نزد مطعم آمد و گفت:

از دین بیرون رفته ای یا فقط پناهندگی او را پذیرفته ای؟

مطعم گفت:

از دین خارج نشده ام ولی او را پناه داده ام،

ابوجهل گفت:

ما هم به پناه تو احترام میگذاریم، و از آن سو رسول خدا صلی الله علیه و آله چون طواف و سعی را انجام داد نزد مطعم آمده و ضمن اظهار تشکر فرمود:

پناه خود را پس بگیر!

مطعم گفت:

چه میشود اگر از این پس نیز در پناه من باشی؟

فرمود دوست ندارم بیش از یک روز در پناه مشرکی به سر برم، مطعم نیز جریان را به قریش اطلاع داده و اعلان کرد:

محمد از پناه من خارج شد.

برخی از سیره نویسان چون ابن هشام در سیره و ابن اثیر در کامل و طبری در تاریخ خود (36) ماجرای ایمان جنیان برسول خدا راکه در سوره احقاف و سوره جن در قرآن کریم ذکر شده مربوط به همین سفر دانسته و گفته اند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از

طائف باز میگشت بجائی رسید به نام «نخله» (37) در آنجا در دل شب به نماز ایستاد، و در آن حال چند تن از جنیان عبورشان بدانجا افتاد، و قرآنی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله میخواند شنیدند و پس از استماع آیات قرآنی ایمان آورده و به نزد قوم خود بازگشته و آنها را به اسلام و ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت نمودند ... متن آیاتی که در سوره مبارکه احقاف است این گونه است:

و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوافلما قضی ولوا الی قومهم منذرین، قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعدموسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم، یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم، و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض و لیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین (38) یعنی - و چون تنی چند از جنیان را سوی تو آوردیم که قرآن را بشنوند و چون نزد او حاضر شدند به یکدیگر گفتند:

گوش فرا دهید، و چون به پایان رسید آنها به نزد قوم خود در حالی که بیم دهندگانی بودند بازگشتند، و بدانها گفتند:

ای قوم ما، ما کتابی را استماع کردیم که پس از موسی نازل شده و تصدیق کننده کتابهای پیش از آن است و به حق و راه راست هدایت میکند، ای قوم ما ! دعوتگر خدا را اجابت کنید و بدو ایمان آورید، تا گناهان شما را بیامرزد واز عذاب دردناک شما

را برهاند، و کسی که پاسخ دعوت گر خدا را ندهد در روی زمین فرار نتواند کرد. و جز خدا دوستدار و پشتیبانی ندارد که آنها در گمراهی آشکار هستند. و در آغاز سوره مبارکه جن این گونه است:

... قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا، یهدی الی الرشد فآمنا به و لن نشرک بربنا احدا ... تا به آخر آیاتی که در آن سوره مبارکه درباره جنیان ذکر شده ... اما بیشتر مفسران برای این آیات و ماجرای ایمان جنیان شان نزول دیگری ذکر کرده و آن را مربوط به سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه جمعی از اصحاب به بازار «عکاظ» دانسته اند، و به همین مضمون روایاتی هم در صحیح مسلم و بخاری آمده است.

و در حدیث دیگری که در تفسیر مجمع البیان آمده از علقمه بن قیس روایت کرده که گوید:

به عبدالله بن مسعود گفتم:

چه کسی از شما در داستان شب جن همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودید؟

وی گفت:

کسی از ما با آن حضرت نبود،

سپس داستان را این گونه بیان کرده گفت:

شبی آن حضرت را نیافتیم و مفقود گردید، و ما نگران شده فکر کردیم دشمنان او را ربوده و یا از ترس آنها گریخته و به همین منظور به جستجوی آن حضرت به دره های مکه رفتیم و ناگهان دیدیم که از طرف «حراء» میآید،

عرض کردیم:

ای رسول خدا کجا بودی که ما نگران شدیم و شب را در ناراحتی و نگرانی به سر بردیم؟

حضرت فرمود:

«انه اتانی داعی الجن فذهبت اقرئهم القرآن». دعوت کننده جنیان نزد من آمد و من رفتم

تا قرآن را برایشان بخوانم ...

عبد الله بن مسعود گوید:

سپس آن حضرت ما را به همراه خود برد و جای آنها و جائی را که آتش در آن افروخته بودند به ما نشان داد، ولی قبل از آن کسی از ما همراه آن حضرت نرفته بود (39). و در پاره ای از روایات و تفاسیر نام و عدد آنها را نیز ذکر کرده و گفته اند:

آنها هفت نفر بودند، و در روایت دیگری آمده که ایشان از قبیله «بنی شیصبان» بودند که شماره شان از جنیان دیگر بیشتر و عموما لشکر شیطان از همانها است (40). و بهر صورت در این روایات نامی از سفر طائف و برخورد آن حضرت با جنیان در آن سفر ذکر نشده و برخی آن را مربوط به سالهای نخست بعثت دانسته و برخی از سیره نویسان و تحلیل گران احتمال تعدد آن را داده و گفته اند ممکن است:

ماجرای ایمان جنیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرائت قرآن برایشان چند بار اتفاق افتاده باشد (41) و الله العالم.

پی نوشتها

1 - می توانید به جلد دوم تاریخ تحلیلی (سلسله مقالات) ص 55 - 60 مراجعه نمائید 2 - چنانچه ابن هشام در حدیثی که صدر آن در صفحه قبل گذشت دنباله حدیث را این چنین نوشته که گوید:

آنان رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ابوطالب در اطاق تنها گذاردند.

ابوطالب برسول خدا گفت:

ای فرزند برادر به خدا سوگند پیشنهادی که تو به ایشان کردی بیجا و زوری نبود!

رسول خدا که این سخن را از ابوطالب شنید در اسلام او طمع بست و فرمود:

عمو جان آن کلمه

را تو بگو تا تو را در روز قیامت شفاعت کنم! ابوطالب که اشتیاق محمد صلی الله علیه و آله را در اسلام او دید گفت:

ای برادرزاده به خدا اگر ترس آن نبود که قریش تو و فامیلت را سرزنش کنند و بگویند:

من از ترس مرگ این کلمه را گفتم هرآینه آن را بر زبان جاری میکردم، و اکنون نیز فقط به خاطر اینکه تو خوشحال شوی آن را میگویم و چون مرگش نزدیک شد عباس بن عبدالمطلب دید لبان ابوطالب حرکت میکند، گوش فرا داد و برسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

ای فرزند برادر به خدا سوگند آن کلمه راکه تو میخواستی گفت، و بدین ترتیب ابوطالب از دنیا رفت (سیره ابن هشام ج 1 ص 418).

و ابن کثیر در سیره النبویه خود حتی در این حدیث هم تردید کرده و طبق روایتی که از بخاری نقل کرده این مطلب را که ابوطالب کافر از دنیا رفته است ترجیح می دهد.

2 - شرح نهج البلاغه ج 1 ص 356.

3 - شرح نهج البلاغه ج 1 ص 356 - 364.

4 - الصحیح من السیره ج 2 ص 156.

5 - اسد الغابه ج 1 ص 287 شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 315. الاصابه ج 4 ص 116.

6 - دیوان ابی طالب ص 36 و شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 314.

7 - مستدرک حاکم نیشابوری، ج 2، ص 623.

8 - دیوان ابی طالب ص 32 و شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 314.

9 - سیره ابن هشام ج 1 ص 373 و خزانه الادب ج 1 ص 261 و تاریخ ابن

کثیر ج 3 ص 87.

10 - تذکره ابن جوزی ص 5. الخصائص الکبری ج 1 ص 87 سیره حلبیه ج 1 ص 372 اسنی المطالب ص 10.

11 - مرحوم علامه امینی نام حدود بیست نفر از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه و اهل سنت را در الغدیر (ج 7 ص 400) نقل کرده که درباره ایمان ابوطالب به طور جداگانه کتاب نوشته و برای کتاب های خود نامهائی گذارده اند مانند کتاب «اسنی المطالب فی ایمان ابی طالب» و کتاب «الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب» و کتاب «القول الواجب فی ایمان ابی طالب». و چنانچه میدانیم در سالهای اخیر نیز یکی از دانشمندان سعودی از منطقه احساء و قطیف - استاد عبدالله خنیزی - کتابی در این باره نوشت و «ابوطالب مؤمن قریش» نام نهاد، و پس از انتشار با سعایت علماء سعودی دولت آنجا او را به زندان افکنده و محکوم به اعدام کردند که با وساطت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) از مرگ نجات یافته و آزاد گردید.

12 - شرح نهج البلاغه ج 2 ص 315.

13 - 14 - سیره المصطفی ص 216 - 219.

15 - اوائل المقالات ص 45.

16 - تبیان - چاپ سنگی - ج 2 ص 287.

17 - بحار الانوار - ج 9 چاپ کمپانی - ص 29.

18 - الغدیر ج 7 ص 342 - 400.

19 - الغدیر ج 7 ص 390.

20 - الغدیر ج 7 ص 389.

21 - الغدیر ج 7 ص 386.

22 - الفصول المختاره ص 80 - اکمال الدین صدوق ص 103.

23 - روضه الواعظین ص 121 - امالی صدوق ص 366. الغدیر ج 7

ص 390. شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 312.

24 - شرح الشفاء للقاری ج 1 ص 222.

25 - تاریخ بغداد ج 5 ص 87 و ذخائر العقبی ص 36 و میزان الاعتدال ج 2 ص 297 و مستدرک حاکم ج 3 ص 156 و بحار الانوار ج 18 ص 315 و علل الشرایع ص 72 و کتابهای دیگری که در پاورقی ج 1 الصحیح من السیره ص 271 نام آنها ذکر شده.

26 - بحار الانوار ج 18 ص 384 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 180.

27 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 43.

28 - سیره ابن هشام ص 243 - 245.

29 - تاریخ طبری ج 2 ص 53 و ص 55 و کامل التواریخ ج 2 ص 50 و 55 و بحار الانوار ج 8 ص 335 و 348.

30 - به زیر نویس شماره 1 صفحه 20 مراجعه شود.

31 - تنزیه الانبیاء ص 121.

32 - مناقب - ج 1 ص 150.

33 - الصحیح من السیره - ج 2 ص 164.

34 - در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج 14 ص 97 - ط جدید) نقل کرده که فقط علی علیه السلام همراه آن حضرت بود، و در همان کتاب (ج 4 ص 127) از مدائنی روایت کرده که علی علیه السلام و زید هر دو با آن حضرت بودند، و در سیره ابن هشام آمده که تنها به طائف سفر کرد.

35 - سیره المصطفی ص 221 و الصحیح من السیره ج 2 ص 164.

36 - سیره ابن هشام - ج 1 ص 422، کامل - ج 2 ص 92،

تاریخ طبری - ج 2 ص 82.

37 - نخله - چنانچه گفته اند - نام دو وادی است در یک منزلی مکه که به یکی از آنها نخله شامی و به دیگری نخله یمانی گویند.

38 - سوره احقاف - آیات 29 - 32.

39 - و 40 - مجمع البیان - ج 5 ص 368.

41 - فقه السیره دکتر بوطی ص 142.

فصل سوم

داستان سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله به طائف

و اما چند تذکر در مورد این داستان در این داستان بنحوی که خواندید و آن خلاصه و مجموعه ای از روایات وارده در این باره بود مواردی دیده میشود که برای انسان حالت تردیدی در صحت قسمتهائی از این داستان ایجاد میکند که از آن جمله است:

1 - «عَدَّاس » که نامش در این داستان آمده، به گونه ای که نقل کرده اند، به نظر میرسد که تا به آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار نکرده بود. و اطلاعی از بعثت و نبوت آن بزرگوار نداشته.

و چیزی در این باره نشنیده بوده ... و اساسا چنین استفاده میشود که وی ساکن طائف بوده وسالها در آنجا میزیسته و از اوضاع مکه و آنچه در آن شهر می گذشته بی اطلاع بوده ... در صورتی که در روایات دیگری مانند روایت کازرونی در کتاب «المنتقی» و روایت ابن کثیر و دیگران آمده که در آغاز بعثت و نزول وحی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غار حرا به خانه آمد و جریان نبوت و دیدار با جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه آن حضرت را در خانه گذارده و به نزد «عَدَّاس » راهب آمد و دنباله روایت و متن آن این

گونه است:

«و اتت عَدَّاس الراهب و كان شيخا قد وقع حاجباه على عينيه من الكبر فقالت:

يا عَدَّاس اخبرنى عن جبرئيل عليه السلام ما هو؟

فقال:

قدوس قدوس و خر ساجدا،

و قال:

ما ذكر جبرئيل فى بلده لا يذكر الله فيها و لا يعبد قالت:

اخبرنى عنه؟

قال:

لا و الله لا اخبرک حتى تخبرنى من اين عرفت اسم جبرئيل؟

قالت:

لى عليک عهد الله و ميثاقه بالكتمان؟

قال:

نعم،

قالت:

اخبرنى به محمد بن عبدالله انه اتاه!

قال عَدَّاس :

ذلک الناموس الاكبر الذى كان ياتى موسى و عيسى عليهم السلام بالوحى و الرساله، و الله لئن كان نزل جبرئيل على هذه الارض لقد نزل اليها خير عظيم، و لكن يا خديجه ان الشيطان ربما عرض للعبد فاراه امورا، فخذى

كتابى هذا فانطلقى به الى صاحبک فان كان مجنونا فانه سيذهب عنه، و ان كان من امر الله فلن يضره! ثم انطلقت بالكتاب معها، فلما دخلت منزلها اذا هى برسول الله صلى الله عليه و آله مع جبرئيل عليه السلام قاعد يقرؤه هذه الآيات:

ن × و القلم و ما يسطرون × ما انت بنعمه ربک بمجنون × و ان لک لاجرا غير ممنون × و انک لعلى خلق عظيم × فستبصر و يبصرون × بايكم المفتون اى الضال، او المجنون فلما سمعت خديجه قراءته اهتزت فرحا،

ثم رآه صلى الله عليه و آله عَدَّاس فقال:

اكشف لى عن ظهرک! فكشف فاذا خاتم النبوه يلوح بين كتفيه، فلما نظر عَدَّاس اليه خر ساجدا يقول:

قدوس قدوس، انت و الله النبى الذى بشر بک موسى و عيسى عليهما السلام اما و الله يا خديجه ليظهرن له امر عظيم، و نبا كبير، فوالله يا محمد ان عشت حتى تؤمر بالدعاء لاضربن بين يديک بالسيف، هل امرت

بشیء بعد؟

قال:

لا،

قال:

ستؤمر ثم تؤمرثم تکذب ثم یخرجک قومک و الله ینصرک و ملائکته» (1).

یعنی خدیجه از نزد آن حضرت بیامد به نزد «عَدَّاس راهب» و او پیرمردی بود که از شدت پیری ابروانش بر روی چشمانش افتاده بود،

خدیجه بدو گفت:

ای عَدَّاس به من بگو جبرئیل کیست؟ عَدَّاس (که نام جبرئیل را شنید)

گفت:

پاک است! پاک و منزه! و سپس به حالت سجده بر خاک افتاده و پاسخ داد:

نام جبرئیل در آن آبادی که نام خدا در آنجا نیست و پرستش نمی شود برده نخواهدشد!

خدیجه گفت:

برایم بازگو که او کیست؟

عَدَّاس گفت:

نه به خدا نخواهم گفت تا به من بگوئی از کجا نام جبرئیل را شناخته ای؟

خدیجه گفت:

پیمان خدائی و تعهدی الهی با من میکنی که آن را پوشیده و پنهان داری؟

گفت:

آری،

در این وقت خدیجه فرمود:

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به من خبر داد که جبرئیل نزدش آمده.

عَدّاس گفت:

این همان ناموس اکبری است که به نزد موسی و عیسی علیهما السلام میآمد و وحی و رسالت را بر آنها آورد. و به خدا سوگند اگر جبرئیل در این سرزمین فرود آید خیر بزرگی را بر اینجا آورده. ولی ای خدیجه بدان که شیطان گاهی بر بنده خدا درآید و چیزهائی بر او بنمایاند، اکنون این نامه مرا بگیر و به نزد او ببر پس اگر دیوانه شده با این نامه از نزدش برود و دیوانگیش بر طرف گردد و اگر از جانب خدا باشد به او زیان نرساند. خدیجه نامه را گرفت و چون به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد جبرئیل را در کنار آن حضرت نشسته دید و مشاهده کرد که آیات

سوره قلم را بر آن حضرت میخواند ... «ن و القلم» ... تا آیه ... «بایکم المفتون» ... خدیجه که آن منظره را دید از خوشحالی به وجد آمد ... و پس از این ماجرا نیز خود عَدَّاس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرد و از آن حضرت خواست تا پشت خود را (جای مهر نبوت) به او نشان دهد، چون نشان داد و مهر نبوت را که در میان دو کتف آن حضرت مشاهده کرد که میدرخشد به سجده افتاد و گفت:

«قدوس، قدوس» توئی به خدا سوگند همان پیغمبری که موسی وعیسی بدان مژده داده اند به خدا سوگند ای خدیجه به طور حتم از وی داستانی بزرگ و خبری عظیم پدید خواهد آمد، و به خدا سوگند ای محمد! اگر من زنده بمانم تا وقتی که مامور به دعوت گردی در راه یاری تو شمشیر خواهم زد، آیا مامور به چیزی شده ای؟

فرمود:

نه.

عَدَّاس گفت:

به همین زودی مامور خواهی شد و هم چنان دوباره مامور شوی و تو را تکذیب کنند و قوم تو بیرونت کنند، ولی خدا و فرشتگانش تو را یاری خواهند کرد. که از این روایت معلوم میشود:

اولا - عَدَّاس قبل از آن از نبوت آن حضرت اطلاع داشته و با خبر بوده ...

و ثانیا - ظاهر میشود که وی در مکه سکونت داشته، نه درطائف..

و ثالثا - آزاد بوده نه غلام و زر خرید ...

و رابعا - در سنینی بوده که تا هنگام سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله به طائف یا از دنیا رفته بوده و اگر هم زنده بوده از نظر جسمی در وضعی

نبوده که بتواند خدمتکاری و یا باغبانی عتبه و شیبه را بکند.

و تنها احتمالی که میتواند این اشکالات را برطرف سازد آنست که بگوئیم آنها دو نفر بوده اند، و آن عَدَّاسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در طائف دیدار کرده و به آن حضرت ایمان آورده غیر از عَدَّاسی بوده که در آغاز نبوت در مکه بوده و این سخنان را به خدیجه و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است ... و اگر این احتمال قوتی پیدا کند میتواند به قول آقایان وجه جمعی میان این روایات باشد ... ولی با توجه به چند روایت که ابن کثیر در سیره النبویه خود از سعید بن مسیب و سلیمان بن طرخان تیمی نقل کرده این احتمال نیز از بین می رود و اشکال قوی تر میگردد، زیرا متن روایتی که وی از سعید بن مسیب در داستان وحی و تلاش خدیجه برای شناختن جبرئیل ذکر میکند این گونه است:

«... ثم انطلقت من مکانها فاتت غلاما لعتبه بن ربیعه بن عبد شمس، نصرانیا من اهل نینوی یقال له عَدَّاس،

فقالت له:

یا عَدَّاس اذکرک بالله الاما اخبرتنی:

هل عندک علم من جبرئیل؟

فقال:

قدوس، قدوس ...» تا به آخرروایت (2) که نظیر همان روایتی است که ما با ترجمه اش ازکازرونی نقل کردیم. ابن کثیر پس از این بلا فاصله روایت دیگری از ابن عساکربسندش از سلیمان بن طرخان تیمی روایت میکند که در آن نیز پس از داستان نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و رفتن نزد خدیجه و نقل ماجرا و آمدن خدیجه نزد ورقه و راهبی دیگر گوید:

«... ثم اتت عبدا

لعتبه بن ربیعه یقال له عَدَّاس فسالته فاخبرها بمثل ما اخیرها ...» (3).

و بدین ترتیب برای اهل فن روشن است که جائی برای احتمال مذکور باقی نمیماند و رفع شبهه نمیشود ... جز اینکه بگوئیم اصل آن روایات - یعنی روایاتی که در مورد آمدن خدیجه به نزد ورقه و راهب نصرانی و عَدَّاس و دیگران رسیده - مخدوش است و پایه ای از اعتبار و صحت ندارد، به شرحی که در داستان وحی در مقالات گذشته مشروحا بیان داشتیم (4) و الله اعلم.

گذشته از اینکه روایاتی که دلالت دارد بر اینکه خدیجه به نزد «ورقه بن نوفل» رفت و گفتگوئی که از وی با «ورقه» نقل شده در بسیاری از آنها مثل روایت طبری با این روایات از نظر جملات و مضمون خیلی با همدیگر شباهت دارند که از این نظر نیز احتمال اتحاد آنها می رود ... و بهر صورت روایات مغشوش ودرهم ریخته ای به نظر میرسند. و آخرین مطلبی که موجب تردید در این روایت میشود اینکه ظاهر روایت آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه عتبه و شیبه را قبول کرد، در صورتی که این مطلب نیز بر خلاف سیره آن حضرت است که حاضر نبود به هیچ نحوی از مشرکین حقی بر گردن او بیاید و زیر بار منت احدی از مشرکین قرار گیرد، و هدیه یا چیزی از آنها بپذیرد.

2 - در مورد اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراجعت از طائف ازترس آنکه مورد اهانت یا سوء قصد و خطر جانی قرار گیرد ناچار شد به نزد اخنس بن شریق و سهیل بن

عمرو و بالاخره مطعم بن عدی بفرستد و از آنها درخواست کند تا او را در پناه خود قراردهند، و در پناه آنها به مکه در آید - چنانچه مورخین نقل کرده اندبرخی تردید کرده و احتمال جعل آن را داده اند ... که ما ذیلااصل خبر را نقل کرده و سپس ضمن بیان چند مطلب تذکراتی درباره آن خواهیم داد:

و اصل این خبر به گونه ای که طبری و دیگران نقل کرده اند این گونه است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراجعت از سفر طائف به نزدیکی های مکه رسید از مردی به نام «اریقط» خواست تا به نزد اخنس بن شریق برود و از او بخواهد تا آن حضرت را در پناه خود قرار داده که بتواند وارد شهر مکه شود و به دور از آزار مشرکین طواف خود را انجام داده و زندگی کند، ولی اخنس بن شریق در پاسخ گفت:

«ان حلیف قریش لا یجیر علی صمیمها».

یعنی - حلیف و هم پیمان قریش نمی تواند کسی را که از خود قریش است در پناه خود گیرد. سپس رسول خدا همان مرد (و یا دیگری) را به نزد سهیل بن عمرو فرستاد و از او خواست تا آن حضرت را در پناه گیرد و سهیل بن عمرو نیز پاسخ داد:

«ان بنی عامر بن لوی لا تجیر علی بنی کعب بن لوی».

یعنی من که از بنی عامر بن لوی هستم نمیتوانم کسی را که از بنی کعب بن لوی است در پناه خود گیرم. و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ناچار کسی را به نزد مطعم بن عدی فرستاد و همین

درخواست را از او کرد و او به آن حضرت پناه داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در پناه او به مکه درآمد و شب را در نزد او بیتوته کرد، و چون صبح شد از خانه مطعم بیرون آمد و مطعم بن عدی و پسران ششگانه و یا هفتگانه او نیز در حالی که شمشیر خود را حمائل کرده (و مسلح شده) بودند به همراه آن حضرت خارج شده و به مسجد الحرام آمدند، آنگاه مطعم به رسول خدا گفت:

طواف کن. و خود و فرزندانش نیز اطراف محل طواف را با شمشیرهای خود پوشانده بودند. ابوسفیان که چنان دید پیش مطعم آمده گفت:

آیا پناهش داده ای یا پیرو او گشته ای؟

گفت:

نه، بلکه پناه داده ام.

ابوسفیان گفت:

در این صورت ما پناه تو را محترم می شماریم در این وقت مطعم با ابوسفیان نشستند تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف را تمام کرد و به خانه رفتند. و در برخی از روایات به جای «ابو سفیان» ابوجهل ذکر شده که همان گفتگو را با مطعم بن عدی انجام داده است و در روایت ابن کثیر این روایت دنباله ای دارد بدینگونه که راوی میگوید:

«... فمکث ایاما ثم اذن له فی الهجره».

یعنی - چند روزی که از این ماجرا گذشت، خدای تعالی اجازه هجرت (به مدینه) را به او داد. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود پس از اندک زمانی مطعم بن عدی از دنیا رفت و حسان بن ثابت گفت:

من برای او مرثیه خواهم گفت، و قصیده ای در مرثیه او سرود. و ابن کثیر پس از

نقل ابیاتی از آن قصیده گوید:

و به همین خاطر بود که رسول خدا درباره اسیران جنگ بدر فرمود:

«لو کان مطعم بن عدی حیا ثم سئلنی فی هؤلاء النتنی لوهبتهم له».

یعنی - اگر مطعم بن عدی در این روز زنده بود و از من آزادی ابن خبیتان (بدبو) را درخواست میکرد به خاطر او آنها را آزاد میکردم ! (5).

و اینک چند تذکر

تذکر 1 - درباره نام «اریقط» که در این حدیث آمده این حقیر تا جائی که فرصت و وقت اجازه میداد در کتب تراجم مراجعه کردم ولی اثری از این نام ندیدم و احتمال تصحیف هم دادم ولی باز هم به جائی نرسیدم، و در پاره ای از روایات نامی از کسی ذکر نشده و تنها نوشته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی، و یا کسی را به نزد اخنس بن شریق و دیگران فرستاد ... و اما «اخنس بن شریق» ، او مردی است در قبیله ثقیف و از هم پیمانان و خلفاء بنی زهره، و از اشراف قوم خود و صاحب نفوذو قدرت در میان آنها بود، و به گفته برخی از اهل تفسیر، آیات سوره قلم که خدا فرموده:

و لا تطع کل حلاف مهین، هماز مشاء بنمیم ... درباره او نازل گشته، چون نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت و مخالفت میکرد ... و ما داستانی از وی در مورد تاثیر روانی قرآن در وی با ابوسفیان و ابوجهل پیش از این نقل کردیم که خواندنی و جالب است ... و انشاء الله تعالی پس از این نیز در جای خود خواهیم خواند، که در جنگ بدر وی مانع

شد از اینکه بنی زهره در آن جنگ شرکت کنند، چون قبیله مزبور از وی اطاعت کرده و حرف شنوی داشتند ... و برخی گفته اند:

از همین جهت نیز او را «اخنس» گفتند، چون «خنس» در لغت به معنای کناره گیری کردن وغیبت از حضور در جمع مردم است (6). و «سهیل بن عمرو بن عبد شمس» نیز مرد زبان آور و سخنوری بود، که پیوسته از رسول خدا مذمت کرده و بدگوئی مینمود و در میان قریش مقام و منزلتی داشت، و به شرحی که در جای خود ذکر خواهد شد در جنگ بدر اسیر شد، و برخی خواستند زبان او را قطع کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع اینکار شده و فرمود:

امید است در آینده جبران کند ... و فرزندی داشت به نام «عبد الله» که جزء جوانان مکه مسلمان شده بود ولی پدرش او را میآزرد، و پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه نیز نتوانست جزء مهاجرین به مدینه بیاید تا در جنگ بدر که به همراه پدرش به بدر آمد و در آنجا از فرصت استفاده نموده و فرار کرد و خود را به لشگریان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. و داستان سهیل بن عمرو در ماجرای صلح حدیبیه و تنظیم صلحنامه مشهور است ... و بالاخره پس از فتح مکه مسلمان شد و همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود با سخنرانیهائی که به نفع رسول خدا صلی الله علیه و آله و به طرفداری از آن حضرت انجام میداد جبران گذشته خود

را نمود.

و اما مطعم بن عدی او فرزند نوفل بن عبد مناف است که در جد اعلای خود نسبش با رسول خدا صلی الله علیه و آله به یک نفر میرسند، واو در میان سران قریش دشمنی کمتری نسبت به آن حضرت ابراز میکرد و بلکه در برخی از جاها به نفع آن بزرگوار اقدامهائی داشته، که از آن جمله در ماجرای نقض صحیفه ملعونه و رفع حصر از بنی هاشم و مسلمانان - به شرحی که در جای خود گذشت - نقش مؤثری داشت. و از حدیث بالا که در نهایه ابن اثیر هم در ماده «نتن» ذکر شده معلوم میشود که وی قبل از جنگ بدر در مکه از دنیا رفته و مرگش فرا رسیده است. تذکر

2 - ذیل روایت مزبور به ترتیبی که ابن کثیر نقل کرده که راوی گوید:

«فمکث ایاما ثم اذن له فی الهجره» و ظهور این جمله در اینکه هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چند روز پس از سفر طائف انجام شده، مخالف با همه روایات و تواریخی است که ماجرای سفر طائف رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کرده اند، زیرا همگی گفته اند:

که سفر طائف در سال دهم بعثت انجام شده و این مطلب ی است که کازرونی در کتاب المنتقی بدان تصریح کرده (7) و در حوادث سال دهم گفته:

«و فی هذه السنه خرج الی الطائف و الی ثقیف». و ابن اثیر نیز در کامل پس از اینکه میگوید: «سه سال قبل از هجرت ابوطالب و خدیجه وفات کردند ... و اذیت و آزار مشرکین بر آن حضرت زیادتر شد ...»

پس از

آن میگوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله که چنان دید به همراه زید بن حارثه به نزد ثقیف در طائف رفت ... (8) و این مطلب ضعف و وهن این نقل نیز میشود.

3 - سومین مطلبی که موجب ضعف این روایت میشود اصل این مطلب است که چگونه میتوان پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امنیت ورود به مکه بمشرکی پناهنده شود و آیا این داستان اگر صحیح باشد با آیه شریفه:

و لا ترکنوا الی الذی ظلموا فتمسکم النار (9) چگونه جمع میشود، و اساسا با عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول زندگی آن حضرت سازگار نیست که سعی میکرد هیچگاه از مشرکی حقی بر گردن بر گردن آن حضرت نباشد!

4 - چهارمین سؤالی که بر طبق این روایت بنظر میرسد و باز هم موجب ضعف آن میشود این مطلب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه خود اهل مکه بود و بیش از پنجاه سال از عمر شریف او گذشته بود و از سنتها و قوانین اجتماعی شهر مکه و قبائل آن اطلاع کامل داشت چگونه از این مطلب بی اطلاع بود که «حلیف» نمی تواند به «صمیم» پناه دهد، و یا اینکه «بنی عامر» نمی توانند «بنی کعب» را در پناه گیرند ...؟! و از همه اینها گذشته مگر بنی هاشم و حمزه بن عبد المطلب و دیگران که به شجاعت و غیرت معروف بودند نبودند که این مقدار نتوانند از آن حضرت دفاع کنند تا آنجا که مجبور شود در پناه مشرکی وارد مکه شود ... و بدین ترتیب به این نتیجه میرسیم

که اصل داستان سفر طائف رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر تاریخ و روایات مسلم است، اما این جزئیات و قسمتهای دیگر آن مورد تردید و اختلاف است که نمی توان درباره آنها و صحت آن مطلبی اظهار کرد ... و الله العالم.

پی نوشتها

1 - بحار الانوار - ج 18 ص 228. سیره نبوی دحلان - ج 1 ص 83. سیره حلبیه - ج 1 ص 243.

2 - و 3 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 1 ص 406 - 408.

4 - برای تحقیق بیشتر میتوانید به جلد دوم تاریخ تحلیلی که مجموعه این مقالات را به صورت کتابی جداگانه به چاپ رسانده اند مراجعه نمائید.

5 - تاریخ طبری - ج 2 ص 82. سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 153 - 154. سیره ابن هشام - ج 1 ص 381.

6 - سیره ابن هشام - ج 1 ص 282.

7 - به نقل بحار الانوار - ج 19 ص 22.

8 - کامل ج 2 ص 90 - 91.

9 - سوره هود آیه 113 - یعنی به کسانی که ستم کرده اند امید نبندید که آتش جهنم شما را فرا خواهد گرفت.

فصل چهارم

حوادث بعد از سفر طائف

از جمله حوادثی که برخی از مورخین و اهل تفسیر در سالهای پس از سفر طائف ثبت کرده اند داستانی است که در تفسیر آیه مبارکه انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون (1) ... نقل کرده و گفته اند:

پس از آنکه مشرکین رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و تحت فشار و آزار قرار دادند آن حضرت درباره ایشان نفرین کرده و به

درگاه خدا عرض کرد:

«اللهم اجعل سنیهم کسنی یوسف». - خدایا سالهای ایشان را همچون سالهای زمان یوسف قرار ده ... (2) و به دنبال آن باران از ایشان قطع شد و دچار خشکسالی و قحطی شدند تا آنجا که به خوردن استخوانها و مردارها و گوشت سگها روی آوردند، و تا

آنجا که گورها را می شکافتند و مرده ها را بیرون آورده میخوردند و زنها بچه های خود را خوردند ... و تا آنجا که همانگونه که در آیات پیشین آمده بود و خدای تعالی فرموده:

یوم تاتی السماء بدخان مبین (3). کار چنان سخت شده بود که از شدت گرسنگی و تشنگی آسمان در نظر مردم همچون دودی به چشم میخورد و هوا در نظرشان تیره و تار گشته بود ... مشرکان که خود را در معرض نابودی و هلاکت دیدند به نزد ابوسفیان آمده و از او چاره جوئی کردند، وی نیز به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و او را سوگند داده عرض کرد:

«یا محمد جئت بصله الرحم و قومک قد هلکوا جوعا فادع الله لهم»

ای محمد تو مردم را به صله رحم دعوت میکنی و قوم و قبیله ات از گرسنگی نابود شدند پس درباره اینها به درگاه خدا دعا کن ... و به دنبال آن وعده داد که اگر این بلا و عذاب از آنها برطرف شود بدو ایمان آرند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دعا کرد و خدای تعالی عذاب را از آنها برطرف کرد ولی متنبه نشده و باز به کفر و شرک خود اصرار ورزیدند و همانگونه که خدای تعالی در این آیات فرموده:

«ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون». آنها باز هم روی گردانده و گفتند:

او تعلیم داده ای دیوانه است ...

نگارنده گوید:

باید دانست که تفسیر مزبور یکی از دو تفسیری است که از این آیات شده است و تفسیر دیگر آنست که این آیات مربوط به نشانه های قیامت و ظهور حضرت مهدی درآخر

الزمان است، که از آن جمله است نزول عیسی بن مریم برزمین، و ظهور دجال، و دابه الارض، و طلوع خورشید از مغرب، ویکی از آنها هم «دخان» است. و آن دودی است که در هوا آشکار گردد و مؤمنان را دچار حالتی شبیه زکام گرداند، و کافران را سرگیجه ای سخت گیرد ... که برای توضیح بیشتر باید به تفاسیری که در این آیه نوشته و روایاتی که رسیده است مراجعه شود (4). مطلب دیگری که از این تفسیر و تاریخ استفاده میشود، آنکه بر فرض صحت این روایت، این تفسیر میتواند شاهدی بر روایات دیگری باشد که به طور متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که میفرمود:

هر آنچه در بنی اسرائیل و امتهای انبیاء سلف، گذشته بر شما نیز بی کم و کاست خواهد گذشت مانند روایت ذیل:

«کل ما کان فی بنی اسرائیل یکون فی هذه الامه مثله حذو النعل بالنعل و القذه بالقذه» (5). و داستان مزبور همانند داستان حضرت موسی و قبطیان و آیات نه گانه ای است که در قرآن کریم نقل شده که هر بار یکی از آن آیات و عذابهای الهی بر آنها فرود میآمد به نزد موسی میآمدندو از آن حضرت میخواستند تا دعا کند و عذاب مرتفع گردد تا آنهاایمان آورند، و موسی دعا میکرد و عذاب برطرف میشد ولی آنها به وعده خود وفا نمیکردند و همچنان در کفر خود اصرار میورزیدند ... به شرحی که در تاریخ انبیاء مسطور است (6).

استمداد رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبائل عرب

و از جمله حوادث دیگری که در سالهای یازده و دوازده بعثت نوشته اند استمداد رسول خدا صلی الله علیه و

آله از قبائل عرب و عرضه خود و دین اسلام را بر آنها بود که بر طبق روایات وارده آن حضرت مراقب بود تا ایام حج و عمره و یا موسمهای دیگر زیارتی و یا بازارهای تجاری عرب فرا رسد و از فرصت استفاده نموده خود را به قبائل عرب که برای زیارت و یا تجارت در آن مراسم حضور یافته بودند برساند و دست به کار تبلیغ آئین جهانی اسلام،

و استمداد از آنها برای یاری خود و تبلیغ اسلام در جهان گردد، که برخی هم کم و بیش تحت تاثیر سخنان جان بخش آن حضرت قرار گرفته و متمایل به اسلام میشدند به خصوص جوانان، ولی عموما با مخالفت بزرگان و سران خود مواجه میشدند و چیزی که به این مخالفتها نیز کمک میکرد تبلیغات خنثی کننده و سخنان زهرآگین ابولهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که همه جا سایه وار آن حضرت را تعقیب میکرد و چنان بود که از طرف مشرکان در این کار ماموریتی داشت و یا خود را موظف و مامور به این کار میدانست، که چون سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله با افراد قبیله ای به پایان میرسید، بلا فاصله او خود را به آنها میرساند، و می گفت:

ای مردم سخن این جوان را گوش ندهید که او برادرزاده من است و ما او را بزرگ کرده ایم و او دیوانه و دروغگو است، مبادا تحت تاثیر سخنان او قرار گرفته و دست از آئین خویش بردارید ... و همین سبب میشد که از ایمان آوردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام

منصرف گشته و یا سکوت کنند که شاید به برخی از آنها ذیلا اشاره ای بشود.

ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله ازاین تکذیبها و کارشکنیها خسته نمی شد، و همچنان به کار خود ادامه میداد تا بالاخره هم در اثر استقامت و پایداری و امدادهای غیبی و الهی از آنجا که خدا میخواست از همین طریق موفق شد که با افرادی از قبائل خزرج ساکن یثرب سخن گفته و افتخار یاری و نصرت رسول خدا و ایمان به آن حضرت نصیب آنان گردد به شرحی که در صفحات آینده خواهید خواند. از واقدی نقل شده که همه قبائلی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام را بر آنها عرضه کرد یکایک استقصاء کرده و نامهای آنها از این قرار بوده:

بنی عامر، غسان، بنی فزاره، بنی مره، بنی حنیفه، بنی سلیم، بنی عبس، بنی نضر بن هوازن، بنی ثعلبه بن عکابه، کنده و کلب، بنی حارث بن کعب، بنی عذره، قیس بن حطیم، و دیگران ... (7). از ربیعه بن عباد روایت شده که گوید:

در جوانی من به همراه پدرم در منی بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در برابر منزلگاه های عرب میایستاد و می گفت:

«یا بنی فلان انی رسول الله الیکم، آمرکم ان تعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا، و ان تخلعوا ما تعبدون من دونه من هذه الانداد، و ان تؤمنوا بی و تصدقوا بی، و تمنعونی حتی ابین عن الله ما بعثنی به».

یعنی ای قبیله فلان من رسول خدا هستم به سوی شما که شما را دستور میدهم که خدای یکتا را بپرستید و چیزی

را شریک او قرار ندهید، و جز او از هر چه از این بتها که پرستش میکنید دست بردارید و به من ایمان آورده و مرا تصدیق کنید و از من حمایت کنید تا ماموریت خود را ابلاغ کنم ... گوید:

و به دنبال او مردی احوال و گونه افروخته که دو گیسو داشت و جامه ای عدنی بر تن داشت بود که چون رسول خدا از گفتار و دعوت خود فارغ شد آن مرد به سخن آمده گفت:

ای قبیله فلان این مرد شما را دعوت میکند که دست از پرستش لات و عزی بردارید و به بدعتها و گمراهی های او روی آرید سخنش را نشنوید و از او پیروی ننمائید. من از پدرم پرسیدم:

این مرد کیست؟

گفت:

عمویش ابولهب است. و احمد بن حنبل از همین مرد - یعنی ربیعه بن عباد - روایت کرده که گوید:

من در بازار ذی المجاز رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که می گفت:

«یا ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا». و مردم دور او گرد آمده بودند، و پشت سرش نیز مردی سرخ گونه که دو گیسو داشت ایستاده بود و به مردم می گفت:

او از دین بیرون رفته و دروغگو است ... و چون پرسیدم:

این کیست؟

گفتند:

عمویش ابولهب است. و ابن اسحاق در سیره خود از شخصی به نام طارق روایت کرده که گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دو بار دیدم، او را در بازار ذی المجاز دیدم و من در کار تجارت بودم، آن حضرت را دیدم که جامه سرخ رنگی در تن داشت و شنیدم که میفرمود:

«يا ايها الناس قولوا لا اله

الا الله تفلحوا».

گوید:

و به دنبال آن حضرت مردی او را دنبال میکرد و بر اوسنگ میزد، و پاهای آن حضرت را خون آلود کرده بود.

و آن مرد می گفت:

مردم از این شخص پیروی نکنید که او دروغگو است و من پرسیدم:

این مرد کیست؟

گفتند:

او جوانی است از فرزندان عبد المطلب.

پرسیدم:

اینکه او را سنگ می زد کیست؟

گفتند:

عمویش ابولهب (8).

دو حدیث جالب

از جمله روایات جالبی که در این باب آمده و میتواند اساسی برای بحث امامت و خلافت طبق عقیده شیعیان امامیه باشد این دو روایت است:

1 - از زهری و دیگران روایت شده که گفته اند:

در همان روزها رسول خدا نزد قبیله بنی عامر بن صعصعه رفت و آنها را به پرستش خدای یکتا دعوت نمود، پس مردی از ایشان که نامش «بیحره» بود گفت:

به خدا سوگند اگر من این مرد را از قریش بگیرم عرب را به وسیله او خواهم خورد، سپسر و به آن حضرت کرده گفت:

آیا تو این تعهد را میکنی که اگر ما با تو در این دعوتی که میکنی بیعت کنیم و یاریت دهیم تا وقتی که خداوند تو را بر دشمنانت پیروز گرداند کار حکومت پس از خود را به ما واگذاری؟

حضرت فرمود:

«الامر لله یضعه حیث یشاء».

یعنی - کار به دست خدا است که در هر کجا بخواهد می نهد.

«بیحره» - با تعجب - گفت:

آیا ما سینه های خود را سپر تو قرار دهیم تا وقتی خداوند تو را پیروز کرد، آنگاه حکومت پس از خود را به دیگری واگذار کنی؟ ما را نیازی به کار تو نیست ... و بدین ترتیب از پذیرش دعوت آن حضرت سرباز زدند ... و چون به محل خود بازگشتند نزد

پیر و بزرگی که داشتند و به خاطر عمر زیاد می توانست به همراه افراد قبیله در مراسم حج حاضر شود رفتند، و آنچه را دیده بودند باز گفتند ...

آن مرد دست بر سر گذارده گفت:

ای بنی عامر! این را دیگر نمی شود جبران کرد، و از این چیزی مهمتر نبوده! سوگند بدان که جانم به دست او است، این سخن را هیچ یک از فرزندان اسماعیل بنا حق بر زبان نیاورده! پس چرا نپذیرفتید! ... (9)

2 - و ابو نعیم به سند خود از ابن عباس داستانی از رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد قبیله کنده نقل می کند که آن حضرت به نزد آنها آمده فرمود:

شما از کدام محل هستید؟ گفتند - از یمن!

فرمود:

از کدام قبیله؟

از بنی کنده.

فرمود:

از کدام تیره؟

از بنی عمرو بن معاویه!

فرمود:

پیشنهاد خیری برای شما دارم!

گفتند:

چیست؟

فرمود:

«تشهدون ان لا اله الا الله و تقیمون الصلاه، و تؤمنون به ما جاء من عند الله». - گواهی دهید که معبودی جز خدای یکتا نیست و نماز بر پا دارید، و بدانچه از نزد خدای تعالی آمده ایمان آورید! قبیله کنده در پاسخ گفتند:

«ان ظفرت تجعل لنا الملک من بعدک» ؟ - اگر پیروز شدی سلطنت پس از خود را برای ما قرار میدهی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخشان فرمود:

«ان الملک لله یجعله حیث یشاء». - سلطنت از آن خدای تعالی است که در هر جا که بخواهد آن را قرار میدهد! قبیله مزبور که این سخن را شنیدند پاسخ دادند:

«لا حاجه لنا فیما جئتنا به». - ما را در آنچه برایمان آورده ای نیازی نیست! (10). نگارنده گوید:

از این روایت چند مطلب

استفاده میشود:

1 - نخستین مطلبی که از این گونه روایات استفاده میشود وجود فرق کلی و امتیاز اساسی میان دعوت انبیاء الهی و سیاستمداران مادی روز و زور مداران متکی به زر و زور است، زیرا دنیا طلبان روز هنگامی که ظهور میکنند برای جلب افکار و آراء مردم و جذب نیرو از هرگونه وعده و وعید باکی ندارند و به خصوص اگر بتوانند آراء توده هائی پر جمعیت و پرقدرت را کسب کنند که در مبارزه، حریف را از میدان خارج کنند، و چون بر خر مراد سوار گشته و به هدف مادی خود رسیدند، عمدا یا سهوا همه وعده های خود را فراموش کرده و آنچه را نفع خود و ریاست شان باشد انجام میدهند ... اما رسول گرامی اسلام به خاطر اینکه دو قبیله سنگین و پر جمعیت مثل بنی عامر بن صعصعه و قبیله کنده دعوتش را بپذیرند حاضر نیست یک وعده دروغین بدهد، و حقیقت را برای آنها بیان میدارد، خواه بپذیرند و خواه نپذیرند ...!

2 - از این دو روایت یک حقیقت دیگر نیز که قرنها است برای بسیاری از نویسندگان متعصب و به دور از انصاف پوشیده مانده و پرده تعصب مانع از دیدن آن گشته روشن میشود، و آن این مطلبی است که دانشمندان بزرگوار شیعه با بیانهای شافی و استدلالهای کافی در کتابهای خود در باب امامت و رهبری و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده اند که رهبری و امامت پس از رسول خدا به دست خدا است و خدا باید او را از طریق وحی و از زبان رسول خدا صلی الله

علیه و آله برای مردم تعیین کند ... «و ان الامر لله یضعه حیث یشاء» ... و بقالها و کفش دوزهای مدینه و یا پائین تر و بالاتر از آنها نیز نمیتوانند در این باره نظر داده و یا انجمن کرده و با سخن پردازیها و صحنه سازیها کسی را تعیین و یا تحمیل کرده و بر دیگران هم تا قیامت تحمیل کرده و واجب باشد از آنها پیروی کنند، که البته این رشته سر دراز دارد، و باید گفت:

این سخن بگذار تا جای دگر ... و بیش از این مقدار عقده گشائی شاید اکنون مصلحت نباشد. «حتی یاتی الله بامره، و هو علی کل شیء قدیر».

3 - هدف دیگری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از عرضه خود و اسلام بر قبائل عرب داشت - گذشته از اینکه میخواست تا بدین وسیله شاید آنها اسلام را بپذیرند - یک هدف سیاسی و تبلیغ عملی و گسترش اصل این خبر یعنی ظهور اسلام در مکه بود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین اینکه میدانست به سختی ممکن است این قبائل دست از آئین ریشه دار و عمیق خود و تعصب های قومی و قبیلگی آمیخته با بافتهای اجتماعی خود بردارند، به خصوص با تبلیغات خنثی کننده امثال ابولهب و دیگران ... اما این دیدارها و برخوردها طبیعتا این هدف را برای آن حضرت تامین میکرد، که افراد قبائل مزبور این خبر را به عنوان یک خبر تازه و سوغات خبری مکه برای افراد دیگر قبیله و قبائل دیگر همجوار خود می بردند، و خود این مطلب زمینه ای برای آمادگی و گسترش و احیانا پذیرش

اسلام میگردید، و چنانچه شواهد تاریخی نشان میدهد، این هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله از این طریق به خوبی تامین شد، و زمینه ای برای تبلیغات اسلام و پذیرش آن از سوی قبائل عرب در جریانات بعدی گردید ... نکته های دیگری هم در این گونه روایات هست که انشاء الله تعالی در جای خود روی آنها بحث خواهیم کرد.

پی نوشتها:

1 - سوره دخان - آیه 15 - یعنی ما کمی از عذاب را بر طرف می کنیم شاید شما بازگردید ...

2 - و در نقل ابن اثیر در نهایه این گونه «اللهم اعنی علیهم سنین کسنی یوسف» - یعنی خدایا مرا بر اینها کمک بده به سالهایی همچون سالهای خشکسالی مردم زمان یوسف.

3 - سوره دخان - آیه 10 - یعنی روزی که آسمان به صورت دودی آشکار بیاید.

4 - تفسیر کبیر فخر رازی - ج 27 ص 241.

5 - بحار الانوار - ج 53 ص 108. و هر کس بخواهد مجموعه این روایات را ببیند می تواند در کتاب «الایقاظ من الهجعه ...» شیخ حر عاملی که در اثبات رجعت نوشته مطالعه نماید.

6 - به کتاب تاریخ انبیاء - ج 2 ص 112 - 119 تالیف نگارنده مراجعه شود.

7 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 171.

8 - سیره ابن اسحاق - چاپ قونیه ترکیه - ص 215.

9 - سیره ابن هشام - ج 1 ص 424. - 10 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 159.

فصل پنجم

فراهم شدن مقدمات هجرت به مدینه

با توجه به بحث گذشته اینک به دنباله آن که موجب اسلام مردم مدینه و هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

و مسلمانان به آن شهر گردید توجه کنید، و این قسمت را ما قبلا در شرح حال رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور مشروح نگاشته ایم که ذیلا از نظر شما می گذرد:

در شهر یثرب - که بعدها به مدینه موسوم گردید - دو قبیله به نام اوس و خزرج زندگی می کردند و در مجاورت ایشان نیز تیره هائی از یهود سکونت داشتند که به کار تجارت و سوداگری مشغول بودند و تدریجا سرزمینها و مزارعی در اطراف شهر خریداری کرده و محله هائی مخصوص به خود داشتند، و تاریخ مهاجرت این یهودیان به یثرب به سالهای زیادی قبل برمی گشت و طبق برخی از روایات، نخستین گروهی که به منظور مجاورت به یثرب آمدند چند تن از بزرگان و دانشمندان یهود بوده که چون در کتابهای خود دیده بودند که آخرین پیامبر الهی بدان شهر هجرت می کند ولی زمان آن را نمی دانستند برای دیدار آن حضرت و ایمان به وی به یثرب مهاجرت کرده و در آنجا ماندند، و تدریجا فرزندان ایشان رو به تزاید گذارده و به کار تجارت و زراعت مشغول شدند.

میان قبیله اوس و خزرج سالها آتش جنگ و اختلاف زبانه می کشید و هر چند وقت یک بار بجان هم می افتادند و گروهی را به خاک و خون افکنده و گاهی به دنبال جنگ آنکه پیروز می شد خانه و نخلستان قبیله شکست خورده را ویران کرده و به آتش می کشیدند، و بحث در اینکه آیا ریشه این اختلاف چه بوده و از کجا سرچشمه گرفته بود ما را از وضع تدوین این مختصر خارج می کند، و بعید نیست - چنانچه برخی از مورخین

نوشته اند - این جنگ و خونریزی به تحریک و دسیسه یهودیان ساکن یثربه صورت گرفته و آنها برای آنکه به آسودگی بتوانند به کار تجارت و اندوختن پول و ثروت و تشکیل دادن بانک زمین و قبضه کردن اقتصاد و بازار کشاورزی و محصول مردم مشغول باشند صاحبان اصلی سرزمین یثرب را بجان هم انداختند و این سرگرمی خانمان برانداز را برای آنها فراهم ساختند و خودشان با آسایش خاطر به تعقیب هدفشان پرداختند.

و با این حال گاهی هم متعرض یهود میشدند و با آنها نیز به جنگ و ستیز می پرداختند. یهودیان که اهل کتاب بودند و مژده ظهور پیغمبری را در سرزمین حجاز و هجرت او را به شهر یثرب از علماء و دانشمندان خود شنیده و در کتابها خوانده بودند، گاهگاهی در بحثها و نزاعهائی که میان آنها و اعراب یثرب پیش می آمد به آنها می گفتند پیغمبری ظهور خواهد کرد و چون او بیاید ما بدو ایمان آورده و به دستیاری او شما را نابود خواهیم کرد.

اوس و خزرج روی اختلافات قبلی، خود را برای جنگ تازه ای آماده می کردند و هر دو دسته می کوشیدند قبائل دیگر عرب را نیز با خود هم پیمان کرده نیروی بیشتری برای سرکوبی و شکست حریف پیدا کنند تا در هنگام برخورد و جنگ از قدرت بیشتری برخوردار باشند. این جنگ که دو سال پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه اتفاق افتاد همان جنگ «بعاث» بود که افراد بسیاری از دو طرف در آن کشته شده و خانه ها و نخلستانهائی ویران و به آتش کشیده شد. دو قبیله اوس و خزرج به

سوی قبائل مکه متوجه شده و هر کدام در صدد برآمدند تا آنها را با خود هم پیمان و همراه کرده واز نیروی آنها علیه دشمن خود کمک گیرند. و طبق نقل ابن اسحاق در سیره، اوسیان زودتر از قبیله خزرج به این فکر افتاده و چند تن از افراد آن قبیله که در راس آنها شخصی به نام «انس بن رافع» بود به مکه آمدند تا با قریش علیه خزرج پیمان ببندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه پیش از این گفتیم پیوسته مترصد بود تا افراد تازه ای را بدین خود دعوت کند، و به خصوص هنگامی که می شنید از قبائل اطراف و مردم شهرهای دیگر جزیره العرب افرادی به مکه آمده اند خود را به نزد آنها رسانده و اسلام را برایشان عرضه می کرد،

و به گفته ابن هشام:

برای حرکت آن حضرت کافی بود که بشنود مرد محترمی - یا افراد تازه ای - از رؤسای قبائل یا گروهی از افراد معمولی آن قبیله به منظور زیارت یا منظورهای دیگری به مکه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمحض آنکه مطلع می شد از جای بر می خاست و به دنبال آنها میرفت و ایشان را بدین خود دعوت کرده و از آنها یاری می طلبید. وقتی پیغمبر خدا از ورود قبیله اوس به مکه با خبر شد به نزد آنها آمده و پیش از آنکه آنها را به اسلام و ایمان به خدای تعالی دعوت کند فرمود:

من کاری را به شما پیشنهاد می کنم که از آنچه به خاطر آن به این شهر آمده اید بهتر است.

پرسیدند:

آن چیست؟

فرمود:

به خدای یگانه ایمان آورید و اسلام را

بپذیرید، سپس جریان نبوت خویش را به آنها اظهار کرده و چند آیه از قرآن نیزبر آنها تلاوت کرد. در میان افراد مزبور جوانی بود به نام ایاس بن معاذ که چون سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید رو به همراهان کرده گفت:

به خدا سوگند! این مرد راست می گوید و این کار بهتر از آنی است که شما برای انجام آن به این شهر آمده اید، ولی انس بن رافع مشت خاکی برداشته به دهان او زد و او را ساکت کرده گفت:

ما برای این کار به مکه نیامده ایم، و بدین ترتیب آن مجلس بهم خورد، ولی ایاس در باطن برسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با اینکه پس از ورود به مدینه چندان زنده نبود و به دنبال همان جنگ «بعاث» از دنیا رفت، ولی هنگام مرگ، نزدیکانش دیدند زبانش به ذکر «الله» گویاست و «لا اله الا الله» و «الحمد لله» می گوید و همه دانستند که او در همان دیدار مکه به رسول خدا ایمان آورده و مسلمان شده است.

ولی بر طبق نقل دیگران نخستین کسی که از مردم یثرب برای پیمان بستن با قریش به مکه آمد دو تن از قبیله خزرج بودند به نامهای اسعد بن زراره و ذکوان ابن عبد القیس. و این در سال دهم بعثت و قبل از شکسته شدن محاصره اقتصادی بنی هاشم بود.

داستان اسعد بن زراره و ذکوان ...

طبرسی (ره) در اعلام الوری می نویسد:

دو تن از افراد قبیله خزرج به نام اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس به مکه آمدند و چون با عتبه بن ربیعه سابقه دوستی و رفاقت داشتند یک

سر به خانه او رفته و منظور خود را بدو اظهار کرده از او خواستند بر ضد اوس با ایشان پیمان منعقد کند، عتبه در جواب آنها گفت:

اولا - سرزمین شما از شهر ما دور است و فاصله زیادی میان ما و شما وجود دارد. و ثانیا - پیش آمد تازه ای در شهر ما اتفاق افتاده که همه فکر ما را به خود مشغول ساخته و مجال هر گونه فکر و کار و تصمیم گیری را از ما گرفته است و ما را مستاصل و درمانده کرده !

اسعد پرسید:

چه کار مهمی است که شما را نگران کرده با اینکه شما در حرم خدا و محل امن و امانی به سر می برید؟

عتبه گفت:

مردی از میان ما برخاسته و مدعی شده که من رسول و فرستاده خدایم. این مرد خردمندان ما را به سفاهت و بی خردی نسبت داده، به خدایان ما دشنام میدهد، جوانان ما را از راه به در برده و جمع ما را پراکنده ساخته است !

اسعد پرسید:

چه نسبتی در میان شما دارد و نسبش چیست؟

عتبه - او فرزند عبدالله بن عبدالمطلب و از اشراف و بزرگترین خاندان شهر مکه است !

اسعد که این سخن را شنید به یاد حرف یهودیان یثرب افتاد که می گفتند:

زمان ظهور پیغمبری که از مکه بیرون آید و به یثرب مهاجرت کند همین زمان است و چون بیاید ما به وسیله او شما را نابود خواهیم کرد !

از این رو تاملی کرده و از عتبه پرسید:

آن مرد کجاست؟

عتبه گفت:

در حجر (اسماعیل) می نشیند. و چون احساس کرد که اسعد مایل به دیدن او شده بلا فاصله دنبال گفتار خود را گرفته و ادامه داد:

اما مواظب

باش با او تکلم نکنی و سخنش را نشنوی که وی جادوگر است و با جادوی کلام خود، تو را سحر می کند! اسعد گفت:

من به حال عمره وارد مکه شده ام و به ناچار برای طواف خانه کعبه باید به مسجد بروم پس چه بکنم که حرف او را نشنوم؟

عتبه گفت:

در هر دو گوش خود پنبه بگذار! اسعد به دستور عتبه پنبه در گوشهای خود گذارده وارد مسجد شدو به طواف مشغول گردید. در شوط اول (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که در همان حجر (اسماعیل) نشسته و گروهی از بنی هاشم نیز اطرافش را گرفته اند، اسعد از آنجا گذشت و چون در شوط دوم به آنجا رسید با خود گفت:

راستی که کسی از من نادان تر نیست آیا می شود که چنین داستان مهمی در مکه اتفاق افتاده باشد و من بدون اطلاع و تحقیق از حال این مرد به شهر خود باز گردم، چه بهتر آنکه نزد او بروم و از حال او مطلع گردم و خبر آن را برای قوم خود در یثرب ببرم! به همین منظور پنبه را از گوش خود بیرون آورده و به کناری انداخت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و به عنوان تحیت به رسم مردم آن زمان و بت پرستان به جای سلام گفت:

«انعم صباحا» رسول خدا صلی الله علیه و آله سربلند کرده و بدو فرمود:

خداوند به جای این جمله تحیت بهتری را برای ما مقرر فرموده و آن تحیت اهل بهشت است:

«السلام علیکم».

اسعد گفت:

ای محمد ما را بچه چیز دعوت می کنی؟

فرمود:

شهادت به یگانگی خدا و نبوت خویش -

و سپس قسمتی از دستورات اسلام را بر او خواند. اسعد که این سخنان شنید گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله» گواهی می دهم به یگانگی خدا و اینکه توئی رسول خدا، سپس اظهار کرد ای رسول خدا! پدر و مادرم بفدایت، من از اهل یثرب و از قبیله خزرج هستم و میان ما و برادرانمان از قبیله اوس رشته های بریده بسیار هست که امید است خداوند به وسیله تو آن رشته های بریده را پیوند دهد و به دست تو این جدائی و دشمنی بر طرف گردد و آن وقت است که کسی نزد ما عزیزتر و محبوبتر از تو نخواهد بود ... اسعد سخنان خود را ادامه داده گفت:

یکی از مردان قبیله من نیز همراه من آمده و اگر او نیز مانند من این آئین را بپذیرد امید آن می رود که خدای تعالی به دست تو کار ما را سرانجامی عنایت فرماید. اسعد پس از این ماجرا به نزد ذکوان آمد و او را نیز به اسلام دعوت کرد و با سخنان تشویق آمیزی که گفت او را نیز بدین اسلام در آورد.

سال یازدهم بعثت و اسلام شش یا هشت تن از مردم یثرب

طبق برخی از روایات یکسال از ماجرای اسلام اسعد بن زراره گذشت موسم حج فرا رسید و اسعد بن زراره با پنج تن و یا هفت تن دیگر از مردم یثرب به مکه آمد و رسول خدا را در عقبه دیدار کرده و به آن حضرت ایمان آوردند، که در اسامی آنها اختلاف است، و نام جابر بن عبدالله و عوف بن حارث، و رافع بن مالک در آنها دیده شود.

و اینان پس از این ماجرا به یثرب باز می گردند و با

نزدیکان خود در آن شهر موضوع را در میان گذاشته و آنها را به اسلام دعوت می کنند و جمعی را به دین اسلام در می آورند.

سال بعد فرا میرسد، و باز هم اسعد بن زراره با جمعی دیگر در موسم حج به مکه آمده و اینبار با نیرو و جسارت بیشتری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و قرار دیداری را با آن حضرت در عقبه گذاردند که آن را عقبه اولی مینامند.

پیمان عقبه اولی و آمدن مصعب بن عمیر به یثرب در سال دوازدهم

سال دوازدهم بعثت بود و همانگونه که اشاره شد اسعد بن زراره با یازده تن دیگر که دو تن آنها نیز از قبیله اوس بودند - به مکه آمدند و طبق قراری که گذاردند در عقبه منی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و آنها که ایمان نداشتند نیز ایمان آورده و با آن حضرت پیمانی بستند که آن را «بیعه النساء» گفته اند و متن پیمان این گونه بود که «شرک نور زند، و دزدی و زنانکنند و فرزندان خود را نکشند، بهتان نزنند ...» و هنگامی که خواستند به شهر خود «یثرب» باز گردند از رسول خدا درخواست کردند تا کسی را برای تعلیم قرآن و تبلیغ اسلام به همراه ایشان به یثرب گسیل دارد.

در میان جوانان مکه که به اسلام گرویده و با شوق و شورفراوانی قرآن و دستورات دین را فرا گرفته بودند جوانی بود به نام «مصعب بن عمیر» که بیشتر قرآنی را که تا به آن روز به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود حفظ کرده و بیاد داشت، و به خاطر پذیرفتن اسلام نیز رنجها و سختیهای

زیادی را تحمل کرده بود، زیرا پیش از آنکه مسلمان شود در خانه خود و پیش پدر و مادر از همه محبوبتر و عزیزتر بود و در وضع مرفهی زندگی می کرد، اما پس از اینکه مسلمان شد مورد بی مهری پدر و مادر قرار گرفت تا آنجا که او را از خانه خود بیرون کردند و چون مسلمانان به حبشه هجرت کردند با آنان به حبشه رفت، و با گروهی که پس از چندی به مکه بازگشتند به مکه آمد، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی هاشم در شعب ابی طالب محصور گشتند مصعب نیز با آنها بود و همه آن دشواریها و گرسنگیها و رنجها را در طول آن چند سال تحمل کرده و به چشم مشاهده کرده بود.

باری رسول خدا صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر را برای رفتن به شهر یثرب انتخاب کرده، و خود همین انتخاب میتواند معرف شخصیت والای مصعب بن عمیر باشد، و جریانات بعد نیز شایستگی و لیاقت او را در این انتخاب ثابت کرد! مصعب بن عمیر به همراه اسعد و همراهان به مدینه آمد و چند روزی از ورود او به شهر یثرب نگذشته بود که گروهی از جوانان خزرج به اسلام گرویدند و کمتر خانه ای بود که چون افراد آن خانه گرد هم جمع می شدند سخن از دین اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان نیاید.

اسعد بن زراره هر روزه مصعب را با خود بر می داشت و به هر کجا انجمنی از خزرجیان میدید او را می برد و آنها را به اسلام دعوت می نمود

تا روزی به فکر قبیله اوس افتاد و به مصعب گفت:

دائی من «سعد بن معاذ» از رؤسای قبیله اوس (2) و مردی خردمند و بزرگوار است و در میان تیره «عمرو بن عوف» نفوذ و سیادتی دارد و اگر بتوانیم او را بدین اسلام وارد کنیم کار ما تمام و کامل خواهد شد اکنون بیا تا به محله ایشان برویم، مصعب پذیرفت و به همراه اسعد به محله سعد بن معاذ آمد و سر چاهی (که معمولا محل اجتماع مردم بود) نشست و جمعی از نوجوانان گردش را گرفته و مصعب برای آنها قرآن میخواند.

این خبر به گوش سعد بن معاذ رسید و او شخصی را که نامش «اسید بن حضیر» و از بزرگان قبیله (و دلاوران) ایشان بود.

خواست و بدو گفت:

خبر به من رسیده که اسعد بن زراره به محله ما آمده و جوانی قرشی را با خود آورده و جوانهای محله ما را از راه بدر کرده اینک به نزد او برو و از این کارش جلوگیری کن. «اسید» حرکت کرد و چون چشم اسعد به او افتاد به مصعب گفت:

این شخص مرد بزرگی است و اگر به آئین ما درآید در پیشرفت کار ما تاثیر بسیاری دارد،

و چون اسید به نزد آنها رسید گفت:

ای ابا امامه (لقب اسعد بوده) دائی تو مرا فرستاده و می گوید:

به محله ما میا و جوانان ما را از راه بیرون نبر و از خشم قبیله اوس بر جان خویش بیمناک باش!

بقیه از فراهم شدن مقدمات هجرت به مدینه

مصعب رو به اسید کرده گفت:

ممکن است قدری بنشینی تا ما مطلبی را به تو عرضه داریم اگر دوست داشتی آن را بپذیر واگر دوست نداشتی

ما از اینجا دور خواهیم شد. اسید پذیرفت و نشست، مصعب نیز یک سوره از قرآن را برای او خواند ... آیات جانبخش قرآن (که لا بد بالحن و صوت حجازی مصعب همراه بوده) چنان در دل اسید اثر کرد و روح او را جذب کرد که بی اختیار پرسید:

هر کس بخواهد به این دین در آید چه باید بکند؟

مصعب گفت:

باید غسل کند و دو جامه پاک بپوشد و شهادتین را بر زبان جاری سازد و نماز بخواند. اسید که شیفته آئین مقدس اسلام شده بود و می خواست هرچه زودتر در زمره پیروان قرآن در آید در کنار خود آبی که در آن غسل کند جز همان چاهی که بر سر آن نشسته بودند ندید ازاین رو خود را با همان لباسی که در تن داشت به درون چاه انداخت و سپس از چاه بیرون آمد و جامه اش را فشار داده پیش مصعب آمد و گفت:

اکنون بگو چه باید بگویم؟ مصعب شهادتین را به او یاد داد و اسید گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله».

آنگاه دو رکعت نماز هم به او یاد داده و اسید انجام داد،

و چون خواست برود رو به اسعد کرده گفت:

من هم اکنون دائیت سعد را هم پیش شما می فرستم و کاری می کنم که او به نزد شما بیاید، این را گفت و بطرف خانه سعد حرکت کرد. سعد بن معاذ در خانه نشسته و چشم به راه اسید بود که ناگاه اسید را دید می آید اما وضع حال او دگرگون است. سعد به نزدیکانش گفت:

سوگند می خورم که اسید غیر از آن اسیدی است که

از پیش ما رفت، و عوض شده! و چون از ماجرا مطلع شد خودش بلند شد و به نزد مصعب آمد، مصعب نیز سوره مبارکه حم تنزیل من الرحمن الرحیم ... را برای او خواند.

مصعب گوید:

به خدا سوگند همینکه آن سوره را گوش داد پیش از آنکه سخنی بگوید ما اسلام را در چهره اش خواندیم (و دانستیم که آن سوره کار خود را کرده و نور قرآن در دلش تابیده است). سعد - با شنیدن همان سوره - کسی را به خانه اش فرستاد و دو جامه پاک برای او آوردند آنگاه غسل نموده شهادتین را بر زبان جاری کرد و به دنبال آن، دو رکعت نماز خواند، آنگاه دست مصعب را گرفت و به نزد خود برد و گفت:

از این پس آزادانه آئین خود را بر مردم آشکار و ترویج کن و از کسی بیم نداشته باش. سپس به میان قبیله عمرو بن عوف آمد و فریاد زد:

ای بنی عمرو بن عوف! هیچ مرد و زن و پیر و جوانی در خانه نماند و همگی بیائید. و چون همه آمدند گفت:

مقام و مرتبه من در نزد شما چگونه است؟

همه گفتند:

تو بزرگ ما و فرمانروای ما هستی و هر چه دستور دهی انجام خواهیم داد.

سعد گفت:

سخن با شما:

مردانتان و زنانتان و بچه هایتان بر من حرام است مگر اینکه این دو جمله را گواهی دهید:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله» و سپاس خدای را که ما را به این آئین، گرامی داشت و این محمد همان پیغمبری است که یهود از ظهورش خبر می دادند. و چون بازگشتند خانه ای نبود که پس از شنیدن سخنان سعد

مرد مسلمان یا زن مسلمانی در آن وارد نشود و بدین ترتیب آئین مقدس اسلام به سرعت در مدینه انتشار یافت و پیروان بسیاری ازهر دو قبیله اوس و خزرج پیدا کرد، و مصعب بن عمیر نیز با قدرت و نیروی بیشتری شروع به تبلیغ دین اسلام کرده و جریان کار خودرا نیز مرتبا به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش میداد، پیغمبر خدا نیز به مسلمانانی که در مکه بودند و تحت شکنجه و آزار مشرکان قرار داشتند دستور داد به مدینه مهاجرت کنند و تدریجا مقدمات هجرت فراهم می شد.

پیمان عقبه دوم

مصعب که در انجام ماموریت خود به خوبی موفق شده بود پس از چندی به مکه بازگشت و چون ایام حج فرا رسید گروهی از مسلمانان شهر مدینه نیز به همراه کاروانی که برای حج حرکت کرده بود به مکه آمدند تا ضمن انجام مناسک حج از نزدیک پیغمبر بزرگوار خود را نیز زیارت کنند. اینان جمعا هفتاد و سه مرد و دو زن بودند که در میان کاروان مدینه مانند حاجیان دیگر به انجام مناسک مشغول وبسیاری از ایشان نیز در افشاء دین خود احتیاط میکردند.

چند تن از مردان آنها پیش از روز عید و رفتن به عرفات و منی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را در مسجد الحرام دیدار کرده و پیغمبر خدا با آنها قرار ملاقات و گفتگو را در شب دوم تشریق (شب دوازدهم) در منی گذارد، و برای آنکه این ملاقات در خفاء انجام شود و مشرکین مکه از ماجرا مطلع نشوند به آنها فرمود:

آخرهای شب که شد یکی یکی به خانه عبدالمطلب

که در عقبه منی است بیائید. کعب بن مالک - یکی از راویان حدیث - میگوید:

ما آن شب را تا ثلثی از شب در چادرهای خود به سر بردیم، و پس از آن در کمال خفا یکی یکی بطرف میعادگاه به راه افتادیم و همانند راه رفتن مرغ «قطا» گامها را آهسته آهسته برداشته و بر زمین میگذاردیم و بدین ترتیب همه هفتاد و سه نفر و آن دو زن مسلمانی که همراه ما بود به میعادگاه رفتیم. منظور از این دیدار چنانچه بعدا معلوم شد دعوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به مدینه و عقد پیمانی در این باره بود.

و از آنجا که این پیمان از نظر تاریخی پیمانی سرنوشت ساز بوده و سر فصل حوادث بعدی گردیده و از هفتاد و پنج تن مرد وزنی که در آن شب در عقبه منی حضور یافته اند به عنوان تاریخ سازانی در آن مقطع تاریخ اسلام یاد شده، خوب است درآغاز نام ایشان را برای شما ذکر کرده سپس به دنبال ماجرا بازگردیم، به خصوص آنکه اکثر اینان در حوادث آینده اسلام و سیاستگذاریها و جنگها و صلحها و ماموریتهای مهم نقش مهمی را به عهده داشتند، و بسیاری از آنها نیز در جریانات بعدی به شهادت رسیدند، که ما انشاء الله تعالی هر کدام را در جای خود ذکر خواهیم کرد و در اینجا نیز اشاره ای اجمالی خواهیم داشت. و بنا بر نقل ابن کثیر در کتاب سیره خود از تیره اوس یازده نفردر عقبه دوم شرکت داشتند که عبارت بودند از:

1 - اسید بن حضیر - که پس از شهادت

سعد بن معاذ ریاست این تیره را نیز به عهده گرفت ...

2 - ابو الهیثم بن تیهان - که از بدریون است.

3 - سلمه بن سلامه بن وقش - که او نیز از بدریون است.

4 - ظهیر بن ابی رافع.

5 - ابو برده بن تیار.

6 - نهیر بن هیثم.

7 - سعد بن خیثمه که یکی از نقباء بود و در جنگ بدرنیز شرکت داشت و در همان جنگ به شهادت رسید.

8 - رفاعه بن عبد المنذر - که او نیز از نقباء بود و از بدریون است.

9 - عبدالله بن جبیر بن نعمان - که از بدریون است، و در جنگ احد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر تیر اندازان امیر ساخت، و به خاطر نافرمانی سربازان تحت فرماندهی او و خالی شدن سنگر، دشمن بر آنها حمله کرد و او و نه نفر دیگر را به شهادت رساند.

10 - معن بن عدی که در جنگ بدر و جنگهای بعدی نیز شرکت داشت، و در جنگ یمامه (3) به شهادت رسید.

11 - عویم بن ساعده - که در جنگ بدر و جنگهای دیگر شرکت داشت

و از خزرجیان شصت و دو نفر بودند بشرح زیر:

1 - خالد بن زید - که در جنگ بدر و جنگهای دیگر نیز شرکت داشت - و در زمان معاویه در یکی از جنگها در سرزمین روم به شهادت رسید.

2 - 4 - معاذ بن حارث و دو برادرش عوف و معوذ - که در جنگ بدر شرکت داشتند، و معوذ همان کسی است که ضربهای کاری در همان جنگ به ابوجهل زد و در هلاکت او

بسیار مؤثر بود.

5 - عماره بن حزم - که از بدریون است و در جنگهای دیگر نیز شرکت داشته و سرانجام در جنگ یمامه به شهادت رسید.

6 - اسعد بن زراره - که اجمالی از شرح حال او را در مقالات گذشته قبل خواندید، و او چندی پس از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه در اثر بیماری از دنیا رفت و توفیق شرکت در جنگهای بدر و دیگر جنگها را پیدا نکرد.

7 - 10 - سهل بن عتیک، اوس بن ثابت، زید بن سهل، قیس بن ابی صعصعه - که همگی از بدریون هستند.

11 - عمرو بن غزیه.

12 - سعد بن ربیع که یکی از نقیبان بود، و در جنگ بدر واحد نیز شرکت داشت، و در همان جنگ احد پس از رشادت بسیاری به شهادت رسید (4).

13 - خارجه بن زید - که او نیز از بدریون است و در جنگ احد به شهادت رسید.

14 - عبدالله بن رواحه - که او نیز از بدریون بود و در جنگ احد و خندق نیز شرکت کرد، و در سال هشتم هجرت در جنگ موته به عنوان سومین فرمانده جنگ پس از فداکاریهای بسیار به شهادت رسید.

15 - و 16 - بشیر بن سعد و عبدالله بن زید (5) که این دو نیز از بدریون هستند.

17 - خلاد بن سوید - که او نیز در جنگ بدر و احد و خندق شرکت داشت و در جنگ بنی قریظه یهودیان سنگی بر سر او انداختند و او را به شهادت رساندند،

و چنانچه گفته اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وی اجر دو

شهید دارد.

18 - عقبه بن عمرو - که به گفته ابن اسحاق جوانترین افرادی بود که در عقبه حضور داشت.

19 - زیاد بن لبید - که از بدریون بود.

20 - رافع بن مالک - که یکی از نقیبان بود.

21 - خالد بن قیس - که او نیز از بدریون بود.

22 - ذکوان بن عبد قیس - که داستانش را در مقاله قبلی و ایمان او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندید و نقل شده که به او «مهاجری، انصاری» می گفتند چون وی پس از اینکه ایمان آورد در مکه و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند تا وقتی که آن حضرت هجرت فرمود، و او نیز از بدریون است که در جنگ احد به شهادت رسید.

23 - و 24 - عباد بن قیس بن عامر و برادرش حارث بن قیس که هر دو در جنگ بدر شرکت داشتند.

25 - براء بن معرور - که به عقیده برخی - نخستین کسی بود که در عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد، ولی قبل از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه بروند وی از دنیا رفت و در هنگام مرگ وصیت کرد ثلث مال او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدهند، و آن حضرت نیز آن را به ورثه اش باز گرداند.

26 - فرزند او یعنی بشر بن براء بن معرور - که در جنگهای بدر و احد و خندق حضور داشت و در جنگ خیبر نیز به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و

در اثر خوردن از همان گوسفند بریان کرده مسمومی که به وسیله زن یهودیه مسموم شده بود و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد به شهادت رسید.

27 - سنان بن صیفی - از بدریون است.

28 - طفیل بن نعمان که او نیز از بدریون بود و در جنگ خندق به شهادت رسید.

29 - 37 - معقل بن منذر، و برادرش یزید بن منذر، ضحاک بن حارثه، جبار بن صخر بن امیه، طفیل بن مالک بن خنساء، سلیم بن عامر و برادرش قطبه بن عامر، و برادر دیگرش ابو المنذر یزید بن عامر و کعب بن عمرو - که همگی از بدریون هستند.

38 - 44 - مسعود بن زید، یزید بن حرام (یا خذام) کعب بن مالک، صیفی بن سواد، عمرو بن غنمه، خالد بن عمرو بن عدی عبد الله بن انیس.

45 - ثعلبه بن غنمه، عبس بن عامر، که این هر دو نیز از بدریون هستند.

46 - و 47 - عبدالله بن عمرو بن حرام که یکی از نقیبان بود و در جنگ بدر نیز حضور داشت و در جنگ احد به شهادت رسید، و پسرش جابر بن عبد الله.

48 - معاذ بن عمرو بن جموح - که در جنگ بدر شرکت داشت،

و همان کسی است که از آغاز جنگ در پی فرصتی بود تا ابوجهل را از پای درآورد، و همچنان سایه وار او را تعقیب میکرد تا چنین فرصتی به دست آورد شمشیر خود را چنان بر ساق پای ابوجهل - که سوار بود و معاذ پیاده - بزد که قسمت جدا شده پای او (بگفته خود معاذ) همچون هسته

خرمائی که از مغز خرما جدا شود بهوا پرتاب شد، و به دنبال این ماجرا بود که عکرمه فرزند ابوجهل که این ماجرا را مشاهده نمود به معاذ حمله کرد و با شمشیر دست او را جدا کرد به طوری که به پوست آویزان شد ... دنباله ماجرا را معاذ این گونه نقل می کند، که من با همان دست به پوست آویزان شده تا پایان روز میجنگیدم، و چون مشاهده کردم که آن دست آویزان شده جز مزاحمت فایده دیگری برای من ندارد به کنار میدان آمدم و انگشتان دست را زیر پای خود گذارده و بدنم را با فشار به عقب کشیده و بدین ترتیب آن را جدا کرده و خود را آسوده ساختم.

49 - ثابت بن جذع - که او نیز بدری است و در جنگ طائف به شهادت رسید.

50 - عمیر بن حارث - بدری است.

51 - خدیج بن سلامه - از هم پیمانان قبیله عمر بن حارث.

52 - معاذ بن جبل - که در جنگ بدر و جنگهای دیگر شرکت داشت و در زمان خلافت عمر بن خطاب در اثر بیماری طاعون وفات یافت.

53 - عباده بن صامت - و او یکی از نقیبان بود که جنگ بدر و جنگهای دیگر پس از آن را درک نمود.

54 - عباس بن عباده بن نضله که پس از بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقبه به مدینه نرفت و در همان شهر بماند تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرد، و از این رو به او «مهاجری، انصاری» گویند، وی در جنگ احد به

شهادت رسید.

55 - عقبه بن وهب - که او نیز همانند عباس بن عباده بود واز این رو به او نیز مهاجری انصاری گفته شده.

56 - و 57 - یزید بن ثعلبه و عمرو بن حارث بن لبده.

58 - رفاعه بن عمرو بن زید - بدری است.

59 - سعد بن عباده - از نقیبان بود، و بعدها مقام ریاست خزرج را نیز عهده دار شد، و همان کسی است که سقیفه را براه انداخت، به شرحی که در جای خود ذکر خواهد شد. انشاء الله تعالی.

60 - منذر بن عمرو - از نقیبان بود، و در بدر و احد نیز حضور داشت، و در جنگ بئر معونه به شهادت رسید.

61 - فروه بن عمرو بن و ذفه.

62 - عمرو بن زید بن عوف - که در جنگ بدر فرماندهی افراد دنباله لشکر را به عهده داشت.

و اما آن دو زن - یکی «نسیبه» بود که کنیه اش «ام عماره» است و دختر کعب بن عمرو بن عوف است، و از زنان فداکار و با شهامت است که در جنگها به همراه لشکر اسلام میرفت، و گاه همانند مردان میجنگید، و خواهرش نیز با او بود، و شوهرش زید بن عاصم و دو فرزندش حبیب و عبدالله را نیز به جنگ با دشمنان اسلام می برد، و پسرش حبیب را مسیلمه کذاب به جرم دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرز فجیعی پس از قطع دست ها و پاهایش به شهادت رساند. اهل تاریخ نوشته اند:

نسیبه در جنگ احد با پسران و شوهرش بمیدان رفته بود و مشگ آبی با خود برداشت و به احد آمد تا

زخمیان را مداوا کند و اگر آب خواستند به آنها آب بدهد.

در گیر و دار جنگ که مسلمانان رو به هزیمت نهادند ناگاه نسیبه یکی از دو پسر خود را دید که فرار می کند سر راه او را گرفت و بدو گفت:

پسرم به کجا فرار می کنی آیا از خدا و رسول او می گریزی؟ پسر که این حرف را از مادر شنید باز گشت ولی به دست یکی از مشرکین کشته شد، نسیبه که چنان دید پیش رفته شمشیر فرزند خود را به دست گرفت و به قاتل او حمله کرد و شمشیر را بر ران او زده و او را کشت چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او دعا کرد. آنگاه شروع به دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و ضرباتی را که حواله آن حضرت می کردند با سر و سینه دفع می کرد تا آنجا که به گفته واقدی دوازده زخم کاری از نیزه و شمشیر برداشت و در همانجا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی از مهاجرین را مشاهده کرد که سپر خود را به پشت سر آویزان کرده و می گریزد،

حضرت او را صدا زده فرمود:

سپر خود را بینداز و به سوی دوزخ برو! آن مرد سپر را انداخته و گریخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای نسیبه این سپر را بردار، نسیبه نیز سپر را برداشت و شروع به جنگ کرد. و هنگامی که «ابن قمئه» - یکی از مشرکان و دشمنان سرسخت پیغمبر - به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله کرد و ضربتی به شانه آن حضرت

زد و به دنبال آن فریاد زد: به لات و عزی سوگند محمد را کشتم! همین نسیبه بر او حمله کرد و ضرباتی بر او زد اما چون دو زره بر تن داشت کارگر نشد و او ضربتی بر شانه نسیبه زد که تا زنده بود جای آن به صورت وحشتناکی باقی ماند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود:

«لمقام نسیبه الیوم افضل من مقام فلان و فلان». سهم نسیبه در آن روز و فداکاریهایش از فلان و فلان برتر و بهتر بود. ابن ابی الحدید معتزلی - پس از نقل این داستان - گوید:

ای کاش راوی حدیث نام آن دو نفر را به صراحت می گفت و به طور کنایه بلفظ «فلان و فلان» نمی گفت تا همگان آن دو نفر رامی شناختند و نسبت به دیگران گمان ها نمی بردند، و از این بابت تاسف می خورد که چرا راوی مراعات امانت حدیث را نکرده و نام آن دو نفر را به صراحت ذکر نکرده (6).

و دنباله داستان را ابن ابی الحدید از واقدی نقل می کند که عبدالله بن زید پسر نسیبه گوید:

من در آن حال پیش رفتم و دیدم مادرم مشغول دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و روی شانه اش زخم گرانی برداشته،

پیغمبر به من فرمود:

پسر «ام عماره» هستی؟

عرض کردم:

آری،

فرمود:

مادرت! مادرت را دریاب و زخمش را ببند، خدا به شما خانواده برکت (وپاداش خیر) دهد.

مادرم رو به آن حضرت کرده گفت:

ای رسول خدا از خدا بخواه که منزل ما با تو در بهشت یک جا باشد و ما را در آنجا رفیق و همراه تو قرار دهد و حضرت

در آن حال دعا کرده گفت:

«اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنه». مادرم که این دعا را شنید گفت:

اکنون باکی ندارم از هر مصیبتی که در دنیا به من برسد. و اما آن زن دیگر نامش «اسما» دختر عمرو بن عدی است. دنباله ماجرا ... و بالجمله این هفتاد و سه مرد و دو زن در میعادگاه حاضر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به اتفاق حمزه و علی علیه السلام و به گفته برخی عمویش عباس بن عبدالمطلب نیز همراه آنان بود (7) بیامد و پس از حضور تمامی افراد - بنا به نقل ابن هشام در سیره - نخستین کسی که لب به سخن گشود عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر بود که رو به مسلمانان مدینه کرده و به این مضمون سخنانی گفت:

ای مردم یثرب شما مقام و شخصیت محمد را در میان ما میدانید، ما تا به امروز او را بهر ترتیبی بوده در مقابل دشمنان حفظ کرده ایم اکنون که شما میخواهید او را به شهر خود دعوت کنید باید بدانید که موظفید ویرا در برابر دشمنان یاری کرده واز آزار و گزند آنها محافظتش کنید چنانچه به راستی آمادگی این کار را دارید با او پیمانی ببندید و او را به شهر خود ببرید و گرنه ویرا به حال خود واگذارید تا در شهر خود و در میان قوم و قبیله اش بماند.

می نویسند:

سخن عباس که به پایان رسید مسلمانان یثرب رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده گفتند:

شما سخن بگوی و هر پیمانی که میخواهی برای خود و خدای خود از ما بگیر!

رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود:

اما آنچه مربوط به خدا است آنکه او را به پرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و اما آنچه مربوط به من است آنکه چنانچه از زنان و فرزندان خود دفاع می کنید از من نیز بهمان گونه دفاع کنید، و در برابر شمشیر وجنگ پایداری کنید اگر چه عزیزانتان کشته شوند! پرسیدند:

اگر ما چنین کردیم پاداش ما در برابر این کار چیست؟

و خدا به ما چه خواهد داد؟

فرمود:

اما در دنیا آنکه بر دشمنان خویش پیروز خواهیدشد،

و اما در آخرت:

رضوان و بهشت ابدی پاداش شما است. براء بن معرور - که یکی از آنها بود - دست خود را به عنوان بیعت دراز کرده عرض کرد:

سوگند به آنکه تو را بحق مبعوث فرموده ما تو را همانند عزیزانمان محافظت خواهیم کرد، و همانگونه که از نوامیس خود دفاع می کنیم از تو نیز به همان گونه دفاع خواهیم کرد، پیمانت را با ما ببند که ما به خدا فرزند جنگ و شمشیر هستیم و جنگجوئی را از پدران خود ارث برده ایم ... ابو الهیثم بن تیهان - یکی دیگر از آنان - سخن براء را قطع کرده گفت:

ای رسول خدا هم اکنون میان ما و دیگران پیمانهائی وجود دارد که ما با این پیمان باید خود را برای قطع همه آنها آماده کنیم، چنان نباشد که چون به نزد ما بیائی و بر دشمنانت پیروز شوی ما را رها کرده و به سوی قوم خود باز گردی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی کرده و آنها را مطمئن ساخت که چنین نخواهد بود. عباس بن عباده - یکی دیگر از ایشان

- که دید همگی آماده بستن پیمان شده اند بپاخاست و هم شهریان خود را مخاطب ساخته گفت:

هیچ میدانید چه پیمانی با این مرد می بندید؟

گفتند:

آری !

گفت:

شما با مبارزه و جنگ با همه مردم از سرخ و سیاه بیعت می کنید، اکنون خوب دقت کنید اگر احیانا با از دست دادن اموال خود و کشته شدن اشراف و بزرگانتان دست از یاری او خواهید کشید و تسلیم دشمنش خواهید کرد از بیعت با او خودداری کنید و او را به حال خود واگذارید که به خدا سوگند اگر چنین کاری بکنید ننگ ابدی را برای خود خریداری کرده اید.

همگی گفتند:

ما چنین نخواهیم کرد. و بدین ترتیب با آن حضرت بیعت کرده و نام این بیعت را «بیعه الحرب» گذاردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال این بیعت و پیمان بدانها فرمود اکنون از میان خود دوازده نفر را انتخاب کنید که آنها نقیب و مهتر شما در کارها باشند و آنها نیز دوازده نفر را - که نه تن از قبیله خزرج و سه تن دیگر از قبیله اوس بودند - برای این منصب به رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کردند، آن نه تن که از خزرج بودند نامشان:

اسعد بن زراره، سعد بن ربیع، براء بن معرور، منذر بن عمرو، عبدالله بن رواحه، رافع بن مالک، عبدالله بن عمرو بن حرام، عباده بن صامت و سعد بن عباده بوده. و آن سه تن که از قبیله اوس بودند نامشان:

یکی همان اسید بن حضیر بود که شرح اسلام او را قبلا ذکر کردیم، و دیگر سعد بن خیثمه و سوم رفاعه بن عبد المنذر بود.

پس از اینکه کار پیمان و انتخاب نقیبان به اتمام رسیدیثربیان به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به چادرهای خودبازگشتند و بقیه شب را در زیر چادرهای خود در منی به سر بردند. قریش با خبر شدند ... با اینکه همه این جریانات در دل شب و در خانه سر پوشیده و در کمال خفا انجام گردید اما شیطان کار خود را کرد و بانگ خود را به گوش قریش و ساکنان منی رسانید و به آنها بانگ زد:

محمد و از دین بیرون شدگان از قبیله اوس و خزرج برای جنگ با شما در عقبه هم پیمان شدند! خبر به گوش قرشیان که رسید لباس جنگ به تن کرده به سوی عقبه به راه افتادند و همینکه به تنگنای عقبه رسیدند جناب حمزه و علی علیه السلام را دیدند که با شمشیر در آنجا ایستاده اند، و چون حمزه را دیدند پیش آمده گفتند:

چه خبر شده و برای چه اجتماع کرده اید؟

حمزه گفت:

اجتماعی نکرده ایم و کسی اینجا نیست و به خدا سوگند هر کس از عقبه عبور کند با این شمشیر او را خواهم زد. قریش که چنان دیدند بازگشتند.

کعب بن مالک گوید:

فردا صبح قرشیان پیش ما آمده گفتند:

ما شنیده ایم شما بر ضد ما با محمد پیمان بسته و میخواهید او را به یثرب ببرید! ما که با شما سر جنگ نداریم و چیزی نزد ما مبغوض تر از جنگ با شما نیست. گروهی از همراهان ما که در حال شرک بودند و از ماجرای شب گذشته خبری نداشتند از جا برخاسته و برای آنها قسم خوردند که چنین ماجرائی نبوده و ما هیچگونه اطلاعی

از آن نداریم. قریش نزد عبدالله بن ابی بن ابی سلول که مورد احترام همگی بود آمده و جریان را از او پرسیدند، او نیز که از ماجرا بی خبر بود اظهار بی اطلاعی کرده و برای اطمینان ایشان گفت:

اینکه میگوئید موضوع کوچکی نیست و هیچگاه قوم من بدون اطلاع و مشورت با من ست به چنین کاری نمی زنند، قریش هم به سوی خانه های خود بازگشتند، اما از آنجا که رفت و آمد مردم یثرب به شهر مکه و هجرت گروهی از مسلمانان به آن شهر و اخباری که از پیشرفت اسلام در مدینه گوشزد آنها شده بود از این سخنان مطمئن نشده و بنای تحقیق بیشتری را گذاردند و هنگامی مطلب برای آنها مسلم شده بود که حاجیان از منی کوچ کرده و کاروان یثرب از شهر مکه خارج شده بود.

قریش در تعقیب کاروانیان مقداری از شهر مکه بیرون آمدند و چون مایوس شدند به سوی مکه بازگشتند و با این حال دو تن از مسلمانان را در «اذاخر» که نام جائی در نزدیکی مکه است دیدار کردند و آن دو را تعقیب کردند، یکی سعد بن عباده و دیگری منذر بن عمرو - که هر دو از نقیبان بودند -. منذر که خود را در محاصره قرشیان دید با چابکی و سرعت از میان حلقه محاصره خود را بیرون انداخته و فرار کرد و قرشیان نتوانستند او را دستگیر سازند، اما سعد بن عباده به دست ایشان اسیر گردید و دستهای او را با همان طنابی که پالان شتر خود را با آن بسته بود به گردنش بستند و زیر ضربات مشت و چوب

ولگدش گرفته بدين ترتيب وارد شهر مكه اش كردند. خود سعد گويد:

هم چنان هر كس ميرسيد كتكى به من ميزد تا آنكه ابو البخترى دلش به حال من سوخت و پيش آمده گفت:

كسى را در مكه نمى شناسى كه او را پناه داده و حقى از اين راه بر او داشته باشى و او را بيارى خود بخوانى تا تو را نجات دهد؟

گفتم:

چرا دو تن را مى شناسم يكى جبير بن مطعم و ديگرى حارث بن حرب كه من در يثرب نسبت به آنها چنين و چنان كرده ام و داستان پناه دادن جبير بن مطعم را ذكر كرد و بالاخره به آن دو خبر داده و آمدند و مرا از دست قريش نجات دادند.

جوانان مدينه و بت عمرو بن جموح

ابن هشام مى نويسد: كسانى كه در عقبه با رسول خدا صلى الله عليه و آله بيعت كرده بودند عموما از جوانهاى مدينه بودند، و پيرمردان قبائل بيشتر در همان حالت بت پرستى وشرك به سر مى بردند، در ميان سالمندان قبيله بنى سلمه پيرمردى بود به نام «عمرو بن جموح» كه مانند شيوخ ديگر قبائل بت مخصوصى براى خود تهيه كرده بود به نام «مناه» و او را در خانه خود در جايگاه مخصوصى گذارده بود. در ميان جوانان تازه مسلمان همانگونه كه قبلا ذكر شد يكى هم «معاذ» پسر همين عمرو بن جموح بود كه تازه از سفر مكه و بيعت با رسول خدا صلى الله عليه و آله بازگشته بود. معاذ با رفقاى ديگر مسلمان خود كه از جوانان همان قبيله بنى سلمه بودند قرار گذاردند كه چون شب شد به دستيارى و كمك او «مناه» - يعنى بت مخصوص پدرش -

را بدزدند و در مزبله های مدینه بیاندازند، و به این کار موفق هم شده و چند شب پی در پی «مناه» را به میان مزبله های مدینه که پر از نجاست بود می انداختند و عمرو بن جموح هر روز صبح به جستجوی بت گمشده خود به اینطرف و آنطرف میرفت و چون آن را پیدا میکرد شستشو میداد و به جای خود باز گردانده می گفت:

به خدا اگر میدانستم چه کسی نسبت بتو این گونه جسارت وبی ادبی کرده او را به سختی تنبیه میکردم! و چون این عمل تکرار شد شبی عمرو بن جموح شمشیری بگردن بت آویخت و گفت:

من که نمیدانم چه شخصی نسبت بتو این جسارت ها و بی ادبیها را روا میدارد اکنون این شمشیررا بگردنت میآویزم تا اگر به راستی خیری و یا نیروئی در توهست هر کس به سراغ تو میآید به وسیله آن از خودت دفاع کنی! آن شب جوانان بنی سلمه «مناه» را بردند و شمشیر را از گردنش باز کرده و به جای آن، توله سگ مرده ای را به گردنش بستند و با همان حال در مزبله دیگری انداختند.

عمرو بن جموح طبق معمول هر روز به دنبال بت آمد و چون او را پیدا کرد کمی بدو خیره شد و به فکر فرو رفت، جوانان بنی سلمه نیز که در همان حوالی قدم میزدند تا ببینند عمرو بن جموح بالاخره چه خواهد کرد و چه زمانی از خواب غفلت بیرون آمده و فطرتش بیدار میشود وقتی آن حال را در او مشاهده کردند نزدیک آمده شروع به سرزنش بت و بت پرستان کردند و کم کم عمرو بن جموح را

به ترک بت پرستی و ایمان به خدا و اسلام دعوت کردند، سخنان ایشان با آن سابقه قبلی در دل عمرو بن جموح مؤثر افتاد و مسلمان شد و در مذمت آن بت و شکرانه این نعمت بزرگ که نصیبش شده بود اشعار زیر را سرود:

و الله لو کنت الها لم تکن

انت و کلب وسط بئر فی قرن

اف لملقاک الها مستدن

الآن فتشناک عن سوء الغبن

الحمد لله العلی ذی المنن

الواهب الرزاق دیان الدین

هو الذی انقذنی من قبل ان

اکون فی ظلمه قبر مرتهن

باحمد المهدی النبی المرتهن

و ملخص ترجمه اشعار فوق این است که گوید:

به خدا سوگند اگر تو خدا بودی هرگز با این سگ مرده بسته بیک ریسمان نبودی! اکنون دانستم که تو خدا نیستی و من از روی سفاهت و نادانی تو را پرستش کردم، سپاس خدای بزرگ و بخشنده را که به وسیله پیغمبر راهنمای خویش مرا نجات بخشید.

پی نوشتها

1 - طواف خانه کعبه مرکب از هفت شوط است، و هر بار که به دور خانه می گردند آن را یک شوط می گویند.

2 - آنچه ذکر شده ترجمه حدیث کتاب اعلام الوری است و در نقل ابن کثیر در سیره النبویه (ج 2 ص 182) اسعد را پسر خاله سعد بن معاذ دانسته و

ما فرصت تحقیق بیشتر نیز در این باره نداشتیم تا صحت و سقم این دو قول را بررسی کنم و الله العالم.

3 - جنگ یمامه در سال یازدهم هجرت، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد که مسلمانان برای سرکوبی مسیلمه کذاب بدانجا رفتند، و پس از درگیری سختی که با او و طرفدارانش پیدا کرده و

جمع زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند و بالاخره با پایداری و مقاومت کم نظیری که از خود نشان دادند به پیروزی رسیده ودشمن را از پای درآوردند.

4 - ابن هشام و دیگران نقل کرده اند که چون سر و صدای جنگ احد خوابید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کیست که از حال سعد بن ربیع ما را با خبر کند؟

مردی از انصار برخاست و گفت:

من به دنبال این کار می روم، و سپس میان کشتگان آمد و او را در حالی که رمقی در تن داشت و دقایق آخر عمر را می گذرانید مشاهده کرده بدو گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاد تا تو را پیدا کنم و وضع حال تو را بدو اطلاع دهم!

سعد گفت:

من جزء کشتگانم، سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و بگو از خدا می خواهم تا بهترین پاداشی را که خداوند از سوی امتی به پیغمبرشان

می دهد آن را به تو عنایت کند، و به مردم نیز سلام مرا برسان و بگو:

سعد بن ربیع می گوید:

چشم برهم زدنی از حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست برندارید واز دفاع او غافل نشوید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شود و یکی از شما زنده بماند هیچگونه عذری در پیشگاه خداوند ندارید! این را گفت و از دنیا رفت.

و چون این سخن را به آن حضرت گفتند فرمود:

«رحمه الله نصح لله و لرسوله حیا و میتا».

خدا سعد را رحمت کند که در حیات و مرگ از خیرخواهی و حمایت خدا و رسول او ست برنداشت.

واقدی از مالک بن دخشم نقل

کرده که گفت:

من بر سعد بن ربیع گذارم افتاد و دیدم دوازده زخم کاری برداشته که هر کدام برای مرگ او کافی بود بدو گفتم:

می دانی که محمد کشته شد؟

سعد گفت:

گواهی میدهم که محمد رسالت پروردگارش را به خوبی انجام داد، تو برو و از دین خود دفاع کن که خدای بزرگ زنده است و هرگز نخواهد مرد.

و در نقل علی بن ابراهیم است که آن مردی که به سراغ وی آمده بود گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله جائی را نشان داد و گفت:

آن جا برو و او را پیدا کن زیرا من او را در آن جا دیدم که دوازده نیزه بالای سرش بلند شده بود،

گوید:

من همانجا آمدم و او را میان کشتگان دیدم دو بار او را صدا زدم پاسخی نداد بار سوم گفتم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای تفحص حال تو فرستاده، چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید سربلند کرد و مانند جوجه ای که با شنیدن صدای ما در به شعف می آید گویا جان تازه ای گرفت دهان باز کرده گفت:

مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است؟

گفتم:

آری،

با خوشحالی گفت:

«الحمد لله ...» آنگاه پیغام و سلام او را - چنانچه در بالا ذکر شد نقل کرده - و در پایان گوید:

در این وقت نفس عمیقی کشید که دیدم خون زیادی - مانند خونی که از گلوی شتر در وقت نحر بیرون

می آید - از بدنش خارج شد و از دنیا رفت.

و چون جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم فرمود:

«رحم الله سعدا، نصرنا حیا و اوصی بنا میتا».

خدا

رحمت كند سعد را كه تا زنده بود ما را يارى كرد و در مرگ نيز سفارش ما را نمود.

5 - عبدالله بن زيد همان كسى است كه اهل سنت عقيده دارند اذان نماز در ما بين خواب و بيدارى به او تلقين شد، و او به نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله آمد و جريان را به عرض آن حضرت رسانيد، و آن حضرت به بلال دستور داد بر طبق گفته او اذان بگويد، كه ما انشاء الله تعالى در جاى خود روى آن بحث خواهيم كرد، و بطلان اين عقيده را از روى روايات و شواهد ديگر به اثبات خواهيم رساند

6 - نگارنده گويد:

شايد آن دو نفر از كسانى بودند كه بعدها داراى منصبهاى مهمى شدند و راوى به خاطر مقامى كه پيدا كردند نتوانسته نام آن دو را به صراحت بگويد و از روى تقيه به كنايه گفته است، چنانچه مجلسى (ره) و ديگران گفته اند كه كنايه از خليفه اول و دوم است، اگر چه پيروان ايشان حاضر نيستند چنين چيزى را درباره آن دو بشنوند و آن را بپذيرند، و به همين جهت در گوشه و كنار تاريخ ديده مى شود كه گاهى نام آن دو را در زمره افرادى كه در آن روز با پيغمبر صلى الله عليه و آله پايدارى كرده و ماندند ذكر كرده اند،

اما تعجب اينجا است كه معلوم نيست اگر آن دو نفر در كنار پيغمبر ماندند چطور شد كه كوچكترين زخمى بدانها نرسيد و هيچ تير و نيزه اى به كار نبردند، و هيچ كس را به قتل نرساندند، و چگونه مى شود چند زخم و ضربه

به صورت و شانه و بدن پیغمبر برسد، و یک زن مانند نسیبه که معمولا مورد ترحم جنگجویان قرار می گیرد دوازده زخم کاری بر بدنش برسد، و یا علی بن ابیطالب علیه السلام نود زخم بر می دارد و یا ابو دجانه و دیگران آن همه زخم بردارند، اما آن دو نفر خراشی هم برندارند ولی نام هر دوی آنها یا یکی از آنها جزء ثابت قدمان با رسول خدا در آن روز ثبت شده باشد!

7 - این روایت که عباس همراه آن حضرت بود مطابق نقل ابن هشام و ابن اسحاق است ولی در نقل امام احمد بن حنبل که آن را از چند طریق نقل کرده و سند همه آنها بجابر بن عبدالله میرسد این گونه است که گوید:

ما در گردنه عقبه به نزد آن حضرت رفتیم و چون به نزد ما آمد عرض کردیم:

یا رسول الله علام نبایعک؟

ای رسول خدا روی چه چیز با تو بیعت کنیم؟

فرمود:

«تبایعونی علی السمع و الطاعه فی النشاط و الکسل، و النفقه فی العسر و الیسر، و علی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، و ان تقولوا فی الله لا تخافوا فی الله لومه لائم و علی ان تنصرونی فتمنعونی اذا قدمت علیکم مما تمنعون منه انفسکم و ازواجکم و ابناءکم و لکم الجنه! ... فقمنا الیه فبایعناه ...» تا به آخر حدیث یعنی با من بیعت میکنید بر فرمانبرداری و شنوائی دستور در خوشی و سختی، و پرداخت مال در فراخی و تنگی و امر به معروف و نهی از منکر و اینکه در راه خدا سخن حق را بگوئید و در این راه از سرزنش کسی

بیم نداشته باشید و مرا یاری کرده و از من دفاع کنید آنگاه که به نزد شما آمدم همانگونه که از خود و زنان و فرزندانتان دفاع میکنید، و البته در برابر همه اینها پاداش شما بهشت است ...

(سیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 195)

و در این حدیث که اهل حدیث و تاریخ سنت صحت آن را تایید کرده اند نامی از عباس بن عبدالمطلب نیست، و با توجه به اینکه عباس بن عبدالمطلب در آن موقع در سلک مشرکین و از بزرگان ایشان محسوب میشده به نظر خیلی بعید میرسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به همراه خود آورده باشد و چنین سخنانی گفته باشد، و از این رو احتمال دارد این قسمت به دست جیره خواران و مزدوران بنی عباس در تاریخ افزوده

شده باشد تا بدین وسیله سابقه و فضیلتی برای جد بزرگ خود ذکر کرده و بنحوی خود را در داستان هجرت که در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است سهیم کنند. و از این گونه دخل و تصرفها در تاریخ بسیار صورت گرفته است.

فصل ششم

هجرت به مدینه

تصمیم هجرت به مدینه اهل تاریخ می نویسند پس از بیعت عقبه، رسول خدا صلی الله علیه و آله، تصمیم به هجرت به یثرب گرفت، و به مسلمانان نیز دستور داد بدانجا هجرت کنند، و آنها نیز به تدریج در گروههای چند نفره و احیانا به تنهائی به طور علنی و یا در خفا و دور از انظار مشرکین، بدانجا هجرت کردند. و درباره این تصمیم رسول خدا و انتخاب یثرب به عنوان دار الهجره سخنانی گفته اند، تا آنجا که برخی منشا آن

را خواب و یا وحی الهی دانسته، و در این باره حدیثی نیز از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود:

«رایت فی المنام انی اهاجر من مکه الی ارض بها نخل، فذهب و هلی الی انها الیمامه او هجر، فاذا هی المدینه یثرب.» (1) - یعنی در خواب دیدم که از مکه به سرزمینی هجرت می کنم که دارای نخل است، و خیالم رفت به اینکه آن سرزمین «یمامه» یا «هجر» (2) است ولی معلوم شد آنجا مدینه - یثرب - است. و نظیر این حدیث نیز حدیث دیگری از طریق زهری و عروه بن زبیر از عایشه نقل شده ... ولی به نظر نگارنده گویندگان این سخن و راویان این حدیث دانسته و یا ندانسته مقام رسول خدا و عظمت شخصیت آن حضرت را تنزل داده و کاسته اند و انجام چنین امر مهمی را که در سرنوشت اسلام و مسلمین مهمترین نقش را داشته به خواب این چنین و با خصوصیات مذکوره موکول کرده اند، و اساسا معلوم نیست این آقایان چه اصراری دارند که دستورات مهم اسلام و کارهای رسول خدا را معمولا به خواب نسبت دهند مانند داستان اذان و وضوء و ازدواج با عایشه و ... چیزهای دیگر ... و برخی هم منشا آن را وحی الهی دانسته اند، و این نظریه گرچه بهتر از نظریه بالا است ولی خود آنها روایتی را که به عنوان سند برای این نظریه ذکر کرده اند مخدوش و «منکر» و «غریب» دانسته اند، چنانچه برای هر خواننده ای نیز، حدیث مزبور، منکر و غریب می آید، و متن آن که به چند طریق ذکرشده این گونه است که رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلاثه نزلت فهی دار هجرتک:

المدینه او البحرین او قنسرین.» (3) - یعنی خداوند به من وحی فرمود که بهر یک از این سه سرزمین بروی آنجا خانه و محل هجرت تو خواهد بود:

مدینه یا بحرین یا قنسرین. (4) و غرابت و اشکال این گونه احادیث وقتی روشن می شود که ما به این مطلب توجه داشته و در نظر بگیریم که هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها به خاطر فرار از آزار مشرکان و خطری که متوجه آن حضرت شده بود صورت نگرفته،

بلکه آن یک هدف ضمنی بود و مهمتر از آن پیدا کردن سنگر و نیرو و پایگاه جدیدی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله آن بتواند وظیفه الهی و رسالت مهم تبلیغی خود را ادامه داده و حکومت اسلامی خود را تشکیل دهد و پر واضح است که قنسرین و یا بحرین هیچگاه نمی توانست این منظور مهم را تامین کند و با این حال چگونه می تواند مورد وحی الهی قرارگیرد ...؟! و تنها مدینه و یثرب بود که می توانست این هدف را به خوبی تامین کند. به شرحی که ذیلا خواهد آمد. و به نظر نگارنده اگر بخواهیم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وحی الهی منتسب سازیم بهتر است سند آن را حدیث ذیل قرار دهیم که بی اشکال تر از حدیث فوق است و آن حدیثی است که در تفسیر عیاشی از سعید بن مسیب از امام سجادعلیه السلام روایت شده که فرمود:

پس از آنکه خدیجه و

ابوطالب از دنیا رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله ماندن در مکه را خوش نداشت و اندوه فراوانی آن حضرت را فرا گرفت و ازکفار قریش برخویش بیمناک شد، و در این باره شکایت خودرا به جبرئیل کرد و در اینجا بود که خداوند به آن حضرت وحی فرمود:

«یا محمد اخرج من القریه الظالم اهلها، و هاجر الی المدینه، فلیس لک الیوم بمکه ناصر ...» (5). - یعنی ای محمد از روستائی که مردم آن ستمکارند بیرون رو و به مدینه هجرت کن که در مکه امروز دیگر تو را یاوری نیست. و به دنبال آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه مدینه شد ... ولی با همه این احوال اگر مسئله را به روال عادی و جریان طبیعی خود و فراهم شدن اسباب و علل آن که منجر به این هجرت مهم و تاریخی شد واگذار کنیم شاید بی اشکالتر و طبیعی تر باشد و تازه اگر هم بنا باشد به وحی الهی منتسب سازیم بهتر است همانگونه که در حدیث عیاشی بود آنرا به صورت یک وظیفه دینی مورد بحث قرار دهیم یعنی «وظیفه هجرت از سرزمین شرک» تا الگوئی باشد برای دیگران و صرف تعبد خشک نباشد، و انگیزه آن را هم نداشتن یاور و کمک کار برای مبارزه با بت پرستی و پاک سازی محیط از شرک و فساد بدانیم ... چنانچه در حدیث به هر دو قسمت اشاره و تصریح شده ... و محل هجرت را نیز فقط مدینه ذکر کنیم که می توانست به هدف و منظور فوق کمک کند نه جای دیگر ... البته

با توجه به این مطلب که نام «مدینه» ممکن است به وسیله راوی ذکر شده باشد و در اصل «یثرب» ذکر شده و الله العالم.

باری اگر مسئله را طبق عوامل طبیعی آن مورد بحث قرار دهیم به خوبی روشن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات خدیجه و ابوطالب احساس خطر و بی کسی می کرد، و همانگونه که در مقالات گذشته مشروحا ذکر شد، پیوسته در صدد بود تا یارانی تازه و پایگاهی دیگر برای تبلیغ آئین مقدس اسلام در میان سران قبائل و از تیره های مختلف قریش و اعراب شهرها و بدویان ساکن حجاز و جاهای دیگر پیداکند ... و از آنجا که خدا نیز بارها وعده فرموده بود که ما رسولان خود را یاری می کنیم ... (6) و هر که در راه ما تلاش و کوشش کند ما راه خود را به او نشان می دهیم ... (7) و هر کس خدا را یاری کند خدا هم او را یاری می کند.. (8) و رسول خدا نیز با اطمینان بیاری خدا و استمداد از کمکهای غیبی مترصد بود تا با آمدن افرادی از قبائل اوس و خزرج به نزد آن حضرت و اسلام و بیعت آنها این فرصت پیش آمده و آن حضرت را به فکر هجرت به یثرب انداخت، و هر چه جریانات پیش میرفت و موفقیت های بیشتری نصیب آن حضرت و فرستادگان او می گردید فکر هجرت به آن شهر را تقویت می کرد تا بالاخره تصمیم به این کار گرفت و در تاریخ معین آن را عملی کرد. و البته عوامل و جهات زیر نیز می تواند در تصمیم رسول

خدا صلی الله علیه و آله دخیل و مؤثر بوده باشد:

1 - رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهر یثرب و مدینه و قبیله خزرج و بنی النجار پیوند فامیلی و ارتباط خویشاوندی داشت و همانگونه که در سابق گفته شد مادر عبدالمطلب اهل یثرب بود و دائی زادگان پدری آن حضرت در یثرب زندگی میکردند، و به همین مناسبت هم بود که مادرش آمنه آن حضرت را در سن پنج سالگی برای دیدار خویشاوندان به یثرب آورد و حدود یک ماه نیز آن حضرت در یثرب بود، که پس از هجرت به آن شهر رسول خدا خاطراتی را از آن دوران کودکی بیاد میآورد وگاهی برای اصحاب خود ذکر میفرمود ... چنانچه توقف پدرش عبد الله نیز در آن شهر در مراجعت از شام به خاطر بیماری که منجر به رحلت آن جناب شد در میان همین بستگان و خویشان و روی همین رابطه بود. و خود همین بستگی و رابطه میتوانست عامل مؤثری در حمایت از رسول خدا و پیشرفت کار آن حضرت باشد ...

2 - موقعیت جغرافیائی شهر یثرب چنان بود که می توانست در آینده با پیشرفت اسلام و تهیه نیروئی مؤثر و کاری در آن شهر، مکه را تحت فشار سیاسی و اقتصادی قرار دهد، و قریش را وادار به تسلیم و خضوع در برابر اسلام سازد و وضع اجتماعی و سیاسی جزیره العرب نیز چنان بود که تا مکه و قریش تسلیم نمی شد مسلمین نمی توانستند موفقیتی داشته باشند و اسلام در شبه جزیره و سایر کشورها حاکمیت پیدا کند. شهر یثرب سر راه کاروانهای تجارتی قریش به شام

قرار داشت، و بمنزله گلوی قریش بود، زیرا قسمت عمده آقائی و سیادت قریش به خاطر درآمدهای سرشار و سودهای کلانی بود که از راه تجارت و وارد کردن کالاهای تجارتی به مکه و فروش آنها به حاجیان و زائران خانه خدا عایدشان میشد، و اگر این گلوگاه بسته میشد و در دست مسلمانان قرار میگرفت قریش ناچار به تسلیم میگردید چنانچه آینده هم آن را نشان داد، و درگذشته نیز تمام سعی قریش بر این بود که با مردم یثرب درگیر نشوند و میان آنها صلح و صفا برقرار باشد، که شواهد آن را قبلا بتفصیل ذکر کرده ایم.

3 - شهر یثرب و اطراف آن دارای مزارع کشاورزی و باغات حاصلخیزی بود که منشا ثروت و خیرات بسیاری بود و گذشته از اینکه از نظر آذوقه و اقتصاد خود کفا بود به جاهای دیگر نیز کمک میکرد، و در جنگها و درگیریها میتوانست ماهها و یا سالها روی پای خود به ایستد و محاصره ها را تحمل نماید، چنانچه تاریخ گذشته نشان داده بود و آینده نیز نشان داد، و این خود امتیازی بود که در جاهای دیگر وجود نداشت، و شهر طائف نیز که تا حدودی واجد این امتیازات بود رسول خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرفته بود و به شرحی که ذکر شد رهبر اسلام نتوانست از آن شهر به عنوان پایگاه جدید استفاده کند و مطرود آن شهر گردید ... و از طائف که صرفنظر میکردیم جای دیگری نبود که این امتیازها را داشته باشد ...

4 - بشارتهای یهودی که در مدینه سکونت داشتند (و جمعیت بسیاری را تشکیل میدادند) به

اینکه به زودی پیامبری ظهور خواهد کرد که هجرتگاهش این شهر خواهد بود و با آمدن او تحولی ایجاد خواهد شد و جزیره العرب را خواهد گرفت ... زمینه خوبی را برای ورود آن حضرت فراهم کرده بود، اگر چه پس از آمدن آن حضرت، خود همان مبشران ظهور، اکثرا دعوتش را نپذیرفته و روی حسادت و بهانه جوئیهای دیگر در مقابل آن حضرت ایستاده و دشمنان سرسختی برای اسلام و مسلمین شدند ... و جنگها به راه انداختند ... ولی با این حال همان بشارتها و تبلیغات زمینه خوبی برای ورود آن حضرت و آماده سازی مردم فراهم کرده بود ...

5 - جنگهای «بعاث» و درگیریهای پی در پی و مستمر میان قبائل اوس و خزرج که سبب شده بود تا آنها روز آسوده و خواب راحتی نداشته و آب خوشی از گلویشان فرو نرود و کار به جائی رسیده بود که از ترس دشمن حتی در موقع خواب نیز اسلحه خود را بر زمین نگذارند، آنها را کاملا خسته و درمانده کرده و از پای درآورده بود، و تمام ساعات روز و شب را در ترس و وحشت و اضطراب به سر میبردند، و به دنبال کسی بودند که بتواند به آن دشمنی ها خاتمه داده، و صلح و صفا و آرامشی در میان آنها ایجاد کند که در سایه آن بتوانند، اسلحه را بر زمین نهاده و نفس راحتی بکشند، و پس از اینکه با رسول خدا برخورد کرده و سخنان آن حضرت را شنیدند گمشده خود را پیدا کرده، و اسلام را بهترین وسیله برای ایجاد صلح و صفا و الفت و

دوستی یافتند و همانگونه که پیش بینی میشد همین جریان سبب شد تا اسلام به سرعت در یثرب گسترش یافته و آن را بپذیرند ... اگر چه با کمال تاسف پس از رحلت رسول خدا به خاطر انحرافی که از مسیر تعیین شده از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شد، و هواهای نفسانی یکه تاز میدان گردیده وجای دستور العملهای رسول خدا و خطوط ترسیم شده آن حضرت را گرفت، مجددا همان اختلافات زنده شد و رسوبات و ریشه های اوس و خزرجی جوانه زده و کار خود را کرد، و مسلمانان را دچار آن همه بدبختی و جنگ و جدال و گروه بندی کرد تا جائی که امروز هم دود آن بچشم همه مسلمانان می رود ... ولی بهر صورت در آن روز عامل خوبی برای دعوت رسول خدا به مدینه گردید و در تصمیم گیری آن حضرت مؤثر بود ...

6 - مردم یثرب چون از مهاجرین یمن بودند از یک تمدن ریشه دار و پر سابقه ای برخوردار بوده و آن قساوت و عناد و بدوی گری اعراب بیابانی و اطراف مکه، و یا حب مقام و دواعی دیگر قریش را در انکار رسول خدا نداشتند، و آمادگی بیشتر و زمینه بهتری برای پذیرش دعوت الهی و سخنان زنده و جانبخش رسول خدا داشتند. و اینها قسمتی از عواملی بود که به نظر میرسد (صرفنظر از مسئله وحی الهی و صحت آن) در تصمیم گیری رسول خدا در هجرت به یثرب مؤثر بوده ... و اما علت تصمیم گیری در ترک مکه و خروج از آن شهر نیز صرفنظر از مسئله وحی و دستور

الهی، به خوبی روشن است، زیرا مکه دیگر جای امنی برای رسول خدا و تبلیغات و رسالت او نبود، و با وجود سران قریش و بافتی که آن شهر از نظر اجتماعی و قبیلگی داشت امید آن نبود که در آینده نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بتواند با آن شیوه و امکاناتی که داشت موفقیتی کسب کند، به خصوص آنکه پس از فوت ابوطالب و خدیجه روز به روز فشار مشرکان بیشتر، و امید موفقیت آن حضرت کمتر میگردید، تا آنجا که طبق آیه کریمه قرآنی:

و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ... نقشه حبس و یا قتل و یا تبعید آن حضرت را کشیده و درصدد اجراء توطئه قتل آن حضرت بودند که رسول خدا با اطلاع از تصمیم آنها اقدام به ترک مکه و فرار از آن شهر نمود ...

پیمان اخوت میان مهاجرین و یکی از کارهای مقدماتی

از کارهای بسیار مهمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از تصمیم هجرت به مدینه انجام داد، پیمان برادری و عقد اخوتی بود که میان مهاجران بست، و هر دو نفر از آنها را روی مناسبتها و ارتباط و سنخیتی که از نظر ظاهری یا اخلاقی داشتند طی مراسمی که انجام شد با یکدیگر برادر ساخت ... واین عقد اخوت در آن هنگامی که تصمیم به مهاجرت دسته جمعی به مدینه داشتند، و خواه ناخواه با سختیها و خطراتی مواجه بودند که نیاز به تعاون و همکاری در بالاترین سطح و با عالی ترین انگیزه - یعنی انگیزه الهی و ایمانی و روی وظیفه دینی - در میان آنها احساس میشد مهمترین عامل برای

همبستگی و اتحاد آنها بود ... و بهترین وسیله برای ایجاد صفا و صمیمیت به شمار میرفت ... چنانچه پس از ورود به مدینه نیز پیمان برادری و اخوت دیگری میان مهاجر و انصار بست، که آن نیز در جای خود در راستای همین هدف و ایجاد ارتباط و پیوستگی محکم، میان مهاجرین از یک سو (که نیاز شدیدی برای سکونت و زندگی به مردم مدینه داشتند) و مسلمانان مدینه از سوی دیگر، نقش مهمی را ایفاء کرد به شرحی که انشاء الله تعالی در جای خود ذکر خواهیم کرد. و مطلب جالب و مهمی که در هر دو جا - یعنی هم درعقد اخوت میان مهاجران در مکه، و هم در مراسم عقد اخوت میان مهاجر و انصار در مدینه - به چشم میخورد، و همه اهل تاریخ نقل کرده اند، آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خودرا در این پیمانها و عقد اخوتها شریک ساخت، و برای خود نیز برادری تعیین کرد، که آن برادر علی بن ابیطالب علیه السلام بود ... که در مورد دوم بر خلاف مرسوم بود و تنها موردی بود که میان دو مهاجر عقد اخوت بسته میشد ... باری در پیمان برادری اول که میان مهاجرین برقرار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را که با هم برادر ساخت از آن جمله بود:

عمر را با ابوبکر، حمزه را با زید بن حارثه، عثمان (9) را با عبد الرحمن بن عوف، زبیر را با ابن مسعود، عباده بن حارث را با بلال، مصعب بن عمیر را با سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح

را با سالم مولی ابی حذیفه، سعید بن زید را با طلحه ... (10)

پی نوشتها

1 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 213.

2 - یمامه - نام قسمتی از سرزمین جزیره العرب می باشد - و «هجر» نام شهری است در بحرین و در حدیث عمار یاسر در حلیه الاولیاء و دیگر کتابها آمده که در روز آخر عمر خود قبل از شهادت در جنگ صفین و در مورد حقانیت راه و پیروی از علی علیه السلام گفت:

«و الله لو ضربونا حتی یبلغوا بنا السعفات من هجر لعلمنا اناعلی الحق و انهم علی الباطل» که پاسخ خوبی است برای منطق نادرست «الحق لمن غلب».

3 - سیره النبویه - ج 2 ص 214.

4 - قنسرین سرزمینی است در شام.

5 - تفسیر عیاشی - ج 1 ص 257.

6 - انا لننصر رسلنا - سوره غافر آیه 51.

7 - و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا - سوره عنکبوت آیه 69.

8 - ان تنصروا الله ینصرکم ... - سوره محمد آیه 7.

9 - البته عثمان آن روز در حبشه بود و رسول خدا غیابا او را با عبد الرحمن بن عوف برادر ساخت.

10 - کتاب محبر ابو خطیب بغدادی. ص 70 - 71 و سیره حلبیه ج 2 ص 20 و سیره دحلان ج 1 ص 155 و الصحیح من السیره ج 2 ص 229.

فصل هفتم

دستور مهاجرت به مدینه

به شرحی که در مقاله پیشین گذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه تصمیم به هجرت به یثرب و مدینه را گرفت تدریجا به مسلمانانی که در تحت فشار و شکنجه مشرکان قرار داشتند دستور مهاجرت به آن شهر را داد و احیانا تصمیم هجرت خویش را نیز، به آن شهر به آنها

گوشزد میفرمود. و متن سخنانی که از آن حضرت در این باره نقل شده این عبارت است که پس از دستور رفتن به مدینه به آنها فرمود:

«ان الله قد جعل لکم اخوانا و دارا تامنون بها.» (1) - خداوند به راستی برای شما در آن شهر برادرانی و خانه هائی قرار داده که به وسیله آنها آرامش و امنیت خواهید یافت. و آنها نیز تدریجا به مدینه هجرت نمودند و خود آن حضرت نیز به انتظار دستور و اذن الهی در این باره روز شماری میکرد. و بلکه در برخی از روایات آمده که این هجرت را به صورت یک وظیفه و دستور دینی به آنها ابلاغ فرمود، چنانچه درمجمع البیان طبرسی (ره) در ذیل آیه:

ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا آن ربک من بعدها لغفور رحیم. (2) - آنگاه محققا بدان که خدا با مؤمنانی که از شهر و دیار خود چون به شر و فتنه کفار مبتلا شدند ناگزیر هجرت کردند و در راه دین کوشش و صبر نمودند از این پس بر آنها بسیار غفور و مهربان خواهد بود. از حسن نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنه و کان رفیق ابراهیم و محمد ...» (3) - کسی که به خاطر حفظ دین و آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر بگریزد و گر چه فاصله اش یک وجب باشد مستوجب بهشت خواهد شد و درآنجا رفیق ابراهیم و محمد صلی الله علیه و

آله خواهد بود ...

نخستين مهاجر

بارى پس از دستور مهاجرت، نخستين خانواده اى كه عازم هجرت به شهر يثرب گرديدند خانواده ابو سلمه بود، ابو سلمه كه از آزار مشركين به تنگ آمده بود قبلا نيز يک بار به حبشه هجرت كرده بود پس از اين رخصت، همسرش ام سلمه را (كه بعدها به همسرى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - در آمد) با فرزندش سلمه برداشت تا بسمت يثرب حركت كند. قبيله ام سلمه كه همان بنى مغيره بودند همينكه از ماجرا با خبر شدند سر راه ابو سلمه آمده و گفتند:

ما نميگذاريم اين زن را با خود ببرى و ابو سلمه هر چه كرد نتوانست آنها را قانع كند كه همسرش را همراه خود ببرد و بالاخره ناچار شد ام سلمه را با فرزندش سلمه نزد آنها گذارده و خود به تنهائى از مكه خارج شود. از آن سو قبيله ابو سلمه - كه بنى عبد الاسد بودند –

وقتى شنيدند فرزند ابو سلمه در قبيله بنى مغيره است پيش آنها آمده گفتند:

ما نميگذاريم فرزندى را كه به ما منتسب ميباشد در ميان شما بماند، و پس از كشمكش زيادى كه كردند دست سلمه را گرفته و به همراه خود بردند.

ام سلمه نقل كرده:

كه اين ماجرا نزديک به يک سال طول كشيد، و در طول اين مدت، كار روزنه من اين بود كه هر روز صبح از خانه بيرون ميآمدم و در محله ابطح مى نشستم و تا غروب در فراق شوهر و فرزندم گريه ميكردم، تا بالاخره روزى يكى از عموزادگانم از آنجا گذشت و چون وضع رقت بار مرا مشاهده كرد پيش

بنی مغیره رفت و به آنها گفت:

این چه رفتار ناهنجاری است؟ چرا این زن بیچاره را آزاد نمی کنید شما که میان او و شوهر و فرزندش جدائی انداخته اید؟

اعتراض او سبب شد تا مرا رها کرده گفتند:

اگر میخواهی پیش شوهرت بروی آزادی! بنی عبد الاسد نیز با اطلاع از این جریان سلمه را به من برگرداندند، و من هم سلمه را برداشته با شتری که داشتم تنها به سوی مدینه حرکت کردم، و به خاطر تنهائی و طول راه ترسناک و خائف بودم، ولی هر چه بود از توقف در مکه آسانتر بود، و با خود گفتم:

اگر کسی را در راه دیدم با او میروم. چون به تنعیم (دو فرسنگی مکه) رسیدم به عثمان بن ابی طلحه - که در زمره مشرکین بود - برخوردم او از من پرسید:

ای دختر ابا امیه به کجا میروی؟

گفتم:

به یثرب نزد شوهرم!

پرسید - آیا کسی همراه تو هست؟

گفتم:

جز خدای بزرگ و این فرزندم سلمه دیگر کسی همراه من نیست.

عثمان فکری کرد و گفت:

به خدا نمی شود تو را به این حال واگذارد، این جمله را گفت و مهار شتر مرا گرفته به سوی مدینه براه افتاد و به خدا سوگند تا امروز همراه مردی جوانمردتر و کریمتر از او مسافرت نکرده بودم، زیرا هر وقت به منزلگاهی میرسیدیم شتر مرا میخواباند و خود به سوئی میرفت تا من پیاده شوم، و چون پیاده میشدم میآمد و افسار شتر مرا به درختی می بست و خود بزیر

درختی و سایبانی به استراحت می پرداخت، تا دوباره هنگام سوار شدن که می شد میآمد و شتر مرا آماده میکرد و به نزد من میآورد و می خواباند

و خود به یک سو میرفت تا من سوار شوم، و چون سوار می شدم نزدیک میآمد و مهار شتر را می گرفت و راه میافتاد، و به همین ترتیب مرا تا مدینه آورد و چون به «قباء» رسیدیم به من گفت:

برو بسلامت، وارد این قریه شوکه شوهرت ابا سلمه در همین جا است. این را گفت و خودش از همان راهی که آمده بود به سوی مکه بازگشت. و بد نیست بدانید که این عثمان بن ابی طلحه از خاندان ابی طلحه عبدری است که منصب کلید داری خانه کعبه با آنها بود و در جنگ احد نیز او و پدر و عمو و برادرانش به همراه مشرکان به جنگ با مسلمانان آمده بودند و در همان جنگ پدر و برادرانش به دست مسلمانان کشته شدند ...، و خداوند این توفیق را به او داد که تا سال فتح مکه زنده بماند و اسلام را اختیار نموده و به شرف اسلام مشرف شود، حتی در داستان ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام و باز کردن در خانه کعبه به وسیله آن حضرت حضور یابد و کلید خانه را که در دست او بود به رسول خدا تقدیم کند، و بر طبق برخی از روایات پس از انجام این مراسم عباس بن عبدالمطلب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و تقاضا کرد که کلید خانه را به او بدهند و این افتخار نصیب او گردد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بنا به درخواست او این کار را کرد، ولی به دنبال آن این آیه نازل

شد:

ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ... (4)

خداوند به شما دستور میدهد که امانتها را به اهل آن واگذار کنید ... و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد کلید خانه را به عثمان بن ابی طلحه باز گردانند ... (5). به ترتیبی که گفته شد مسلمانان به طور انفرادی و یا به صورت جمعی مهاجرت به یثرب را آغاز کردند، و البته این مهاجرتها نیز غالبا در خفا و پنهانی انجام میشد و اگر مشرکین مطلع میشدند که فردی یا خانواده ای قصد مهاجرت دارند از رفتن آنها جلوگیری می کردند، و حتی گاهی به دنبال آنان تا مدینه میآمدند و با حیله و نیرنگ آنها را به مکه باز می گرداندند، چنانچه ابن هشام در اینجا نقل می کند که عیاش بن ابی ربیعه به همراه عمر به مدینه آمد، و چون ابوجهل و حارث بن هشام که از نزدیکان او بودند از هجرت او مطلع شدند به تعقیب او از مکه به مدینه آمدند، و برای اینکه او را که حاضر به بازگشت نبود راضی کنند بدو گفتند:

مادرت از هجرت تو سخت پریشان و ناراحت شده تا جائی که نذر کرده است که تا تو را نبیند سرش را شانه نزند، و زیر سقف و سایه نرود؟ عیاش دلش به حال مادر سوخت و آماده بازگشت به مکه شد، و با اینکه عمر به او گفت:

اینان میخواهند تو را گول بزنند واین سخن حیله ای است که برای بازگرداندن تو طرح کرده اند، ولی عیاش توجهی نکرده و به همراه آن دو از مدینه بیرون آمد، و هنوز چندان از شهر دور نشده بودند

که آن دو عیاش را سر گرم ساخته و بروی حمله کردند و دستگیرش نموده و با دستهای بسته، وارد مکه اش ساختند، و در جائی او را زندانی کرده و تحت شکنجه و آزارش قرار دادند تا اینکه مجددا وسیلهای فراهم شد و او به مدینه آمد.

مصادره اموال

روز بروز بر تعداد مهاجرین افزوده میشد و تدریجا مکه داشت از مسلمانان خالی میگردید، مشرکین با خطر تازهای مواجه شده بودند که پیش بینی آن را نمیکردند زیرا تا به آن روز فکر میکردند با شکنجه و تهدید و اذیت و آزار میتوان جلوی پیشرفت اسلام را گرفت، اما با گذشت زمان، دیدند که این شکنجه و آزارها و شدت عملها نتوانست جلوی تبلیغات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را بگیرد.

و در آغاز مهاجرت افراد تازه مسلمان نیز، خطری احساس نمی کردند، اما وقتی دیدند مسلمانان پناهگاه تازه ای پیدا کرده، و شهر یثرب آغوش خود را برای استقبال اینان باز نموده با پیشرفت سریعی که اسلام درخود آن شهر و میان مردم آنجا داشته است چیزی نخواهد گذشت که اینان در آنجا پایگاهی پیدا خواهند کرد و بدنبال آن لشکری فراهم نموده و حمله انتقامی مسلمانان از همانجا شروع خواهد شد، و با نیرو گرفتن آنها و پیوند مهاجر وانصار در شهر یثرب پاسخ آن همه اهانت ها و قتل و آزارها را خواهند داد، از این رو به فکر مصادره اموال و تهدید مسلمانان افتاده و خواستند از این راه جلوی هجرت آنان را بگیرند، و آنها را از هر سو تحت فشار و شکنجه قرار دهند.

هجرت صهیب

درباره هجرت صهیب می نویسند:

وی مردی بود که او رادر روم به اسارت گرفته و به مکه آورده بودند، و در مکه به دست شخصی به نام عبدالله بن جذعان که از ثروتمندان و سخاوتمندان عرب بود آزاد گردید، این مرد در همان سالهای اول بعثت رسول خدا - صلی الله علیه و آله -

بدین اسلام گروید، و جزء پیروان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گردید، و شغل او تجارت و سوداگری بود و از این راه مال فراوانی به دست آورد، مشرکین مکه او را هر روز بنوعی اذیت و آزار میکردند تا جائی که صهیبه ناچار شد دست از کار و کسب خود بکشد، و مانند مسلمانان دیگر به یثرب مهاجرت کند، و مالی را که سالها تدریجا به دست آورده با خود ببرد. هنگامی که مشرکین خبر شدند وی میخواهد به یثرب برود سر راهش را گرفته گفتند:

وقتی تو به این شهر آمدی مردی فقیر و بی نوا بودی و این ثروت را در این شهر به دست آورده و اندوخته ای، و ما نمی گذاریم آن را از این شهر بیرون ببری.

صهیب گفت:

اگر از مال خود صرفنظر کنم جلویم را رها میکنید؟

گفتند:

آری؟

صهیب گفت:

من هم آنچه دارم همه را به شما واگذار کردم. و بدین ترتیب خود را از دست مشرکین رها ساخته و به مدینه آمد.

و هنگامی که این خبر به سمع رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسید دو مرتبه فرمود:

«ربح صهیب، ربح صهیب.» - صهیب در این معامله سود کرد، صهیب سود کرد ...

هجرت قبیله بنی جحش

و یا در قبیله بنی جحش می نویسند که آنها هنگامی که خواستند به برادران مسلمان خود به پیوندند همه افراد خانواده و اثاثیه منزل را هم همراه خود بردند و خانه های خود را قفل کردند به امید آنکه روزی بدانجا بازگشته و یا

اگر نیازمند شدند آنها را فروخته و در شهر یثرب یا جای دیگری به جای آنها خانه و سکنائی بخرند. اما

ابوسفیان وقتی از ماجرا خبردار شد با اینکه با بنی جحش هم پیمان و هم سوگند بود خانه های آنها را تصاحب کرده و به عمرو بن علقمه - یکی از سرکردگان مکه - فروخت و پول آن را نیز به نفع خود ضبط کرد. این خبر که به گوش عبدالله بن جحش - بزرگ بنی جحش رسید متاثر شده پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمد و شکوه حال خود بدو کرد، و حضرت بدو اطمینان داد که خدای تعالی در بهشت به جای آنها خانه هائی به بنی جحش عطا فرماید و او راضی شده بازگشت.

این سخت گیریها و شدت عملها بیشتر به خاطر آن بود که به قول معروف زهر چشمی از دیگران بگیرند، و به آنها بفهمانند در صورت مهاجرت به یثرب با چنین عکس العملها و واکنشهائی مواجه خواهند شد، و گرنه امثال ابوسفیان با آن همه ثروت و مستغلاتی که داشتند به این گونه اموال و درآمدهائی که باعث ننگ و عار خود و دودمانشان میگردید احتیاجی نداشتند.

ولی این سخت گیریها نیز کوچکترین تزلزلی در اراده مسلمانان ایجاد نکرد و نتوانست جلوی هجرت آنها را بگیرد، از این رو مشرکین خود را برای تصمیمی قاطع تر و سخت تر آماده کردند و به فکر نابودی و یا تبعید و زندانی کردن رهبر این نهضت مقدس یعنی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - افتاده و با تمام مشکلات و خطراتی که پیمودن این راه برای آنها داشت ناچار به انتخاب آن شدند.

و شاید بیشتر ترس و بیمشان برای این بود که ترسیدند خود آن حضرت

- صلی الله علیه و آله - نیز به مهاجران ملحق شود و تحت رهبری و لوای او نیروئی فراهم کرده به مکه بتازند و تمام مظاهر بت پرستی و سیادت آنها از میان برود.

و از آنجا که این هجرت یکی از مهمترین حادثه های تاریخ اسلام و سرنوشت سازترین ماجراهای تاریخی است، و به همین دلیل هم آن را مبدا تاریخ اسلام قرار دادند، و کسانی هم که به این هجرت مبادرت کردند مشکلات سختی را متحمل شده و فدا کاری زیادی در این راه نمودند جای آن دارد که حد اقل نام جمعی از آنها را که در تاریخ آمده ذکر نموده و سپس به دنبال بحث خود باز گردیم.

و البته کسانی هم که در مدینه به این مهاجرین پناه و مسکن داده و از آنها در طول ماهها با کمال صفا و اخلاص پذیرائی کردند در اجر و پاداش کمتر از آنها نیستند که در قرآن کریم نیز از آنها تقدیر و سپاسگزاری شده. و بهر صورت مهاجرانی که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند و ما دسترسی به نام آنها پیدا کردیم عبارت بودند از:

عامر بن ربیعه با همسرش لیلی دختر ابی حثمه. عبدالله بن جحش با خانواده و برادرش عبد، و اینها که به بنی غنم بن دودان - یکی از اجدادشان - منسوب و معروف بودند، و همگی در مکه مسلمان شده و دست جمعی به مدینه هجرت کردند بجز عبدالله و برادرش عبارت بودند از:

عکاشه بن محصن، شجاع و عقبه فرزندان وهب، اربد بن جمیره، منقذ بن نباته، سعید بن رقیش، محرز

بن نضله، زید بن رقیش، قیس بن جابر، عمرو بن محصن، مالک بن عمرو، صفوان بن عمرو، ثقف بن عمرو، ربیعه بن اکثم، زبیر بن عبیده، تمام بن عبیده، سنجره بن عبیده، محمد بن عبدالله بن جحش ...

اینها مردان این قبیله بودند. و زنانشان نیز که به همراه ایشان هجرت کردند عبارت بودنداز:

زینب دختر جحش، حمنه دختر جحش، ام حبیب دختر جحش، جدامه دختر جندل، ام قیس دختر محصن، ام حبیب دختر ثمامه، آمنه دختر رقیش، سنجره دختر تمیم ... و اینها که همگی از یک قبیله و در یک محله در مکه سکونت داشتند، پس از اینکه تصمیم به هجرت گرفتند درهای خانه های خود را قفل کرده و دست جمعی مهاجرت کردند، وبرای کسی که پس از این مهاجرت دسته جمعی به محله آنها میرفت و آن سکوت کامل و مرگبار را مشاهده مینمود هاله ای از تاثر و اندوه او را فرا میگرفت، و خودداری نمی توانست ... از این رو می نویسند روزی چنان شد که عتبه بن ربیعه و عباس بن عبدالمطلب و ابوجهل که با یکدیگر به ارتفاعات اطراف مکه رفته بودند گذارشان به محله آنها افتاد، و چون آن درهای بسته و آن سکوت مرگبار را مشاهده کردند عتبه بن ربیعه آه سردی از دل کشید و اشگش جاری شده و این شعر را که از ابی داود ایادی بود زمزمه کرد:

و کل دار و ان طالت سلامتها

یوما ستدرکها النکباء و الحوب

یعنی - هر خانه ای اگر چه پایداری و سلامت آن طولانی شود ولی بالاخره روزی دچار نکبت و ویرانی خواهد شد. آنگاه گفت:

به راستی که خانه های بنی جحش خالی

و خاموش از ساکنان خود گردیده! ... ابوجهل که چنان دید گفت:

این چه تاثر و گریه ای است که برای اینان داری! آنگاه رو به عباس بن عبدالمطلب کرده گفت:

«هذا من عمل ابن اخیک، هذا فرق جماعتنا و شتت امرنا و قطع بیننا.» - این کار پسر برادر تو است، که جماعت ما را پراکنده و کار ما را بهم ریخته و پیوند ما را برید! و بهر صورت عامر بن ربیعه و قبیله بنی جحش در مدینه بخانه مبشر بن عبد المنذر وارد شدند.

و از آن جمله - همانگونه که قبلا نیز ذکر شد -:

عمر بن خطاب و عیاش بن ابی ربیعه بودند که در محله قباء در خانه های بنی عمرو بن عوف سکونت گزیدند. و از آن جمله بودند:

مصعب بن عمیر، و عبدالله بن ام مکتوم، وعمار، و بلال، و سعد بن ابی وقاص، و زید بن خطاب، و عمرو و عبدالله پسران سراقه، و خنیس بن حذافه - داماد عمر و شوهر حفصه - و عموزاده عمر سعید بن زید، و واقد بن عبدالله تمیمی، و خولی بن ابی خولی، و مالک بن ابی خولی، و ایاس و خالد و عاقل و عامر پسران بکیر، که اینها همگی بر رفاعه بن عبد المنذر در قبیله بنی عمرو بن عوف وارد شدند.

و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و ابی مرثد و فرزندش مرثد، و انسه و ابو کبشه که بر همان قبیله بنی عمرو بن عوف وارد شدند. و عبیده بن حارث و دو برادرش طفیل و حصین و مسطح بن اثاثه و سویبط بن سعد و طلیب بن عمیر و خباب

که بر عبدالله بن سلمه در قباء وارد شدند. و عبد الرحمن بن عوف با جمعی دیگر بر سعد بن ربیع درآمدند.

و زبیر و ابو بسره بر منذر بن محمد در آمدند. و مصعب بن عمیر به خانه دوست قدیمی خود سعد بن معاذ وارد شد. و ابو حذیفه و سالم مولای او بر سلمه در آمدند. عتبه بن غزوان بر عباد بن بشر، و عثمان بن عفان بر اوس بن ثابت در آمد. و آنها که همسری نداشتند و به اصطلاح «عزب» بودند بر سعد بن خیثمه که او هم عزب بود وارد شدند.

هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

اهل سنت به طور عموم نوشته اند که مسلمانان عموما به مدینه هجرت کردند و کسی جز رسول خدا و علی بن ابیطالب علیه السلام و ابوبکر در مکه نماند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چشم به راه دستور الهی در این باره بود تا اینکه آیه ذیل نازل شد:

و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا. (6) - یعنی بگو پروردگارا مرا داخل گردان در جایگاهی نیک و بیرون آر از جایگاهی نیک و برای من از جانب خود دلیلی نصرت آور مقرر دار. و در تفسیر آن گفته اند یعنی مرا از مکه هجرت ده و در مدینه داخل گردان و کتاب خدا و فرائض و حدود را برای من دلیلی نصرت آور مقرر فرما.

و به دنبال آن بود که آن حضرت تصمیم به هجرت از مکه گرفت و به مدینه مهاجرت فرمود. ولی باید دانست که اولا برای این آیه تفسیرهای گوناگونی شده که به پنج

تفسیر یا بیشتر میرسد و یکی از آنها تفسیر فوق میباشد. (7) و ثانیا به گفته استاد فقید علامه طباطبائی آیه شریفه اطلاق دارد و وجهی ندارد که آن را مقید و منحصر به مورد خاصی نمائیم، و خلاصه معنائی که از این آیه استفاده میشود این است که پروردگارا کار مرا سرپرستی فرما همانگونه که کار صادقان و نیکوکاران را سرپرستی فرمائی. و اگر کسی در این باره به آیه شریفه:

و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا (8) استشهاد کند شاید بهتر باشد چنانچه برخی احتمال داده وبعید ندانسته اند (9).

و اما اصل داستان

پیش از این در احوالات اجداد پیغمبر گفته شد:

قصی بن کلاب جد اعلای رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اینکه بر تمام قبائل قریش سیادت و آقائی یافت از جمله کارهائی را خانه ای را برای مشورت در اداره که در مکه انجام داد این بود که کارها و حل مشکلات و پیش آمدها اختصاص داد، و پس از وی نیز بزرگان مکه برای مشورت در کارهای مهم خویش درآنجا اجتماع می کردند و آن خانه را دار الندوه نامیدند. این جریان هم که پیش آمد، قریش بزرگان خود را خبرکرده تا برای تصمیم قطعی درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله به شور و گفتگو بپردازند، و قانونشان هم این بود که افراد پائین تر از چهل سال حق ورود به دار الندوه را نداشتند. محدث بزرگوار مرحوم طبرسی (ره) دنباله ماجرا را این گونه نقل کرده و می نویسد:

برای مشورت در این کار چهل نفر از بزرگان در دار الندوه جمع شدند و چون خواستند وارد شور و مذاکره شوند

دربان دار الندوه پیرمردی را دید با قیافه ای جالب و ظاهر الصلاح که دم در آمده و اجازه ورود به مجلس را می خواهد و چون از او پرسید:

تو کیستی؟

جواب داد:

من پیرمردی از اهل نجد هستم که وقتی از اجتماع شما باخبر شدم برای هم فکری و مشورت با شما خود را به اینجا رساندم شاید بتوانم کمک فکری در این باره به شما بنمایم، دربان موضوع را به اطلاع اهل مجلس رسانده و اجازه ورود پیر نجدی به مجلس صادر گردید. و این پیر مرد کسی جز شیطان و ابلیس نبود که طبق روایت به این صورت در آمده و خود را به مجلس رسانده بود. (و اگر شیطان واقعی هم نبوده شخصی بوده که پیشنهادات شیطانی او در روایت وی را به عنوان شیطان آن محفل معرفی نموده است) ! در اینوقت ابوجهل به سخن آمده گفت:

ما اهل حرم خدائیم که در هر سال دو بار اعراب به شهر ما می آیند و ما را گرامی دارند، و کسی را در ما طمعی نیست و پیوسته چنان بودیم تا اینکه محمد بن عبدالله در میان ما نشو و نما کرد و ما او را به خاطر صلاح و راستی و درستی «امین» خواندیم و چون به مقام و مرتبه ای رسید مدعی نبوت شد و گفت:

از آسمانها برای من خبر می آورند و به دنبال آن خردمندان ما را سفیه و بی خرد خواند، و خدایان ما را دشنام داد، و جوانانمان را تباه ساخت و جماعت ما را پراکنده نمود، و چنین پندارد که هر که از ما مرده در دوزخ است و بر ما چیزی از این

دشوارتر نیست و من درباره او فکری به نظرم رسیده !

گفتند:

چه فکری؟

گفت:

نظر من آنست که مردی را بگماریم تا او را به قتل رساند ! در آن وقت بنی هاشم اگر خون بهای او را خواستند به جای یک خونبها ده خونبها می پردازیم !

پیرمرد نجدی گفت:

این رای درستی نیست !

گفتند:

چرا؟

گفت:

به خاطر آنکه بنی هاشم قاتل او را هر که باشد خواهند کشت و هیچگاه حاضر نمی شوند قاتل محمد زنده روی زمین راه برود و در این صورت کدامیک از شما حاضر است اقدام به چنین کاری بکند و جان خود را در این راه بدهد ! وانگهی اگر کسی هم حاضر به این کار بشود این کار منجر به جنگ و خونریزی میان قبائل مکه شده و در نتیجه فانی و نابود خواهید شد.

دیگری گفت:

من فکر دیگری کرده ام و آن این است که او را در خانه ای زندانی کنیم و هم چنان غذای او را بدهیم باشد تا در همان خانه مرگش فرا رسد چنانچه زهیر و نابغه و امریء القیس (شاعران معروف عرب) مردند.

پیرمرد نجدی گفت:

این رای بدتر از آن نظر اولی است !

گفتند:

چرا؟

گفت:

به خاطر آنکه بنی هاشم هیچگاه این کار را تحمل نخواهند کرد و اگر خودشان به تنهائی هم از عهده شما برنیایند در موسمهای زیارتی که قبائل دیگر به مکه می آیند از آنها استمداد کرده او را از زندان بیرون میآورند!

سومی گفت:

او را از شهر خود بیرون می کنیم و با خیالی آسوده به پرستش خدایان خود مشغول می شویم.

شیطان محفل مزبور گفت:

این رای از آن هر دو بدتر است!

پرسیدند:

چرا؟

گفت:

برای آنکه شما مردی را با این زیبائی صورت وبیان گرم و فصاحت لهجه به دست خود به شهرها و

میان قبائل می فرستید و در نتیجه، وی آنها را با بیان خود جادو کرده پیرو خود میسازد و چندی نمی گذرد که لشکری بی شمار را بر سر شما فرو خواهد ریخت! در این وقت حاضرین مجلس سکوت کرده دیگر کسی سخنی نگفت و همگی در فکر فرو رفته متحیر ماندند و رو بدو کرده گفتند:

پس چه باید کرد؟

شیطان مجلس گفت:

یک راه بیشتر نیست و جز آن نیز کار دیگری نمی توان کرد، و آن این است که از هر تیره و قبیله ای از قبایل و تیره های عرب حتی از بنی هاشم یک مرد را انتخاب کنید و هر کدام شمشیری به دست گیرند و یک مرتبه براو بتازند و همگی بر او شمشیر بزنند و در قتل او شرکت جویند، و بدین ترتیب خون او در میان قبائل عرب پراکنده خواهد شد و بنی هاشم نیز که خود در قتل او شرکت داشته اند نمی توانند مطالبه خونش را بکنند و به ناچار به گرفتن خونبها راضی میشوند و در آن صورت به جای یک خونبها سه خونبها میدهید!

گفتند:

آری ده خونبها خواهیم داد!

این سخن را گفته و همگی رای پیرمرد را تصویب نموده و گفتند:

بهترین رای همین است. و بدین منظور از بنی هاشم نیز ابولهب را با خود همراه ساخته و از قبائل دیگر نیز از هر کدام شخصی را برای این کار برگزیدند. ده نفر یا به نقلی پانزده نفر که هر یک نفر یا دو نفر آنها از قبیله ای بودند شمشیرها و خنجرها را آماده کرده و به منظور کشتن پیامبر اسلام شبانه به پشت خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و چون

خواستند وارد خانه شوند ابولهب مانع شده گفت:

در این خانه زن و کودک خفته اند و من نمی گذارم شما شبانه با این وضع به خانه بریزید زیرا ترس آن هست که در گیر و دار حمله به اطاق و بستر محمد بچه یا زنی زیر دست و پا و یا شمشیرها کشته شود، و این ننگ برای همیشه بر دامان ما بماند، باید شب را در اطراف خانه بمانیم و پاس دهیم، و همینکه صبح شد نقشه خود را عملی خواهیم کرد. از آن سو جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و توطئه مشرکین را در ضمن آیه و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین (10). به اطلاع آن حضرت رسانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله که به گفته جمعی از مورخین خود را برای مهاجرت به یثرب از پیش آماده کرده و مقدمات کار را فراهم ساخته بود تصمیم گرفت همان شب از مکه خارج شود، اما این کار خطرهائی را هم در پی داشت که مقابله با آنها نیز پیش بینی شده بود.

زیرا با توجه به اینکه خانه های مکه در آن زمان عموما دیوارهای بلندی نداشته و مردم از خارج خانه می توانستند رفت و آمد افراد خانه را زیر نظر بگیرند رسول خدا صلی الله علیه و آله باید مردی را به جای خود در بستر بخواباند تا مشرکین نفهمند او در بستر مخصوص خود نیست و کار به تعویق نیفتد، و انتخاب چنین فردی هم آسان نبود. زیرا کسی که در آن شب در بستر پیغمبر میخوابید باید

شخصی فداکار و از جان گذشته و مؤمن باشد و از نظر خلقیات و حرکات نیز همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و با تمام خطرهائی که این کار برای او دارد آماده باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دستور داد در جای او بخوابد

و انتخاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هم روی همین جهات و با توجه به همه این پیش بینی ها بوده، و به همین منظور علی علیه السلام را که نزدیکترین شخص به آن حضرت و در عین حال فداکارترین و امین ترین افراد نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود برای این کار انتخاب فرمود، و حوادث بعدی هم نشان داد که هیچکس جز علی بن ابیطالب علیه السلام نمی توانست این ماموریت پر مخاطره را در آن شب انجام دهد، و به گونه ای عمل کند که کوچکترین بهانه ای به دست دشمنان ندهد و حرکات و رفتار او در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان باشد که دشمن حتی احتمال جابه جائی شخص خفته در بستر و هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن شب ندهد. باری پیغمبر به فرمان خدا، علی علیه السلام را برای این کار انتخاب کرد و به او فرمود:

تو باید امشب در بستر من به جای من بخوابی و پارچه مخصوص و روپوشی را که من معمولا بر سر میکشم تو آن را بر سر کشی. در روایات آمده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را به علی گزارش داد و به او فرمود:

تو امشب باید در بستر من بخوابی تا من از شهر مکه خارج شوم تنها سئوالی

که علی علیه السلام از رسول خدا کرد این بود که پرسید:

اگر من این کار را بکنم جان شما سالم می ماند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آری. علی علیه السلام سخنی دیگر نگفت و لبخندی زد - که کنایه از کمال رضایت او بود - و به دنبال انجام ماموریت رفت ودیگر از سرنوشت خود سئوالی نکرد که آیا من در چه وضعی قرار خواهم گرفت و به سر من چه خواهد آمد. و راستی این یکی از بزرگترین فضائل علی علیه السلام است که مفسران اهل سنت نیز در کتابهای خود ذکر کرده و بیشتر آنها گویند این آیه شریفه که خدا فرمود:

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله (11) درباره علی علیه السلام و فداکاری او در آن شب نازل شده و غزالی و ثعلبی و دیگر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که در آن شب خدای تعالی به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من میان شما دو تن ارتباط برادری برقرار کردم و عمر یکی را درازتر از دیگری قرار دادم کدامیک از شما حاضر است که عمر خود را فدای عمر دیگری کند؟ هیچیک از آن دو حاضر به این گذشت و فداکاری نشدند، خدای تعالی به آن دو وحی کرد:

چرا مانند علی بن ابیطالب نبودید که میان او و محمد برادری برقرار کردم و علی به جای او در بسترش خوابید و جان خود را فدای محمد کرد، اکنون هر دو به زمین فرود آئید و او را از دشمن حفظ کنید، جبرئیل بالای سر علی آمد و میکائیل پائین پای او و جبرئیل می گفت:

به

به ! ای علی ! توئی آن کس که خداوند به وجود تو به فرشتگان خویش می بالد ! آنگاه خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود:

و من الناس من یشری ... تا به آخر (12).

باری اهل تاریخ نوشته اند علی علیه السلام با توجه به حساسیت ماموریت، و اهمیت کاری را که به عهده گرفته بود به خوبی آن را انجام داد، و تا به صبح در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید، و با اینکه همه حرکتها و اعمال او زیر نظر مستقیم مشرکین و دشمنانی که اطراف خانه جمع شده بودند قرار داشت کوچکترین عملی که برای آنها حتی تردید ایجاد کند که آیا این خفته در بستر همان رسول خدا است یا شخص دیگری انجام نداد، و با اینکه بنوشته مورخین چند تن از آن مشرکین که از طرفی نمی خواستند با سخن ابولهب مخالفت کرده و شبانه بریزند و از طرفی هم به خاطر خشم درونی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و کار آن حضرت را پایان یافته تلقی میکردند نمی توانستند آسوده و بی حرکت بنشینند و پیوسته بر روی بستر آن حضرت سنگ پرتاب میکردند با این حال علی علیه السلام به خود می پیچید آن سنگها را بر سر و سینه و پشت و پهلوی خود تحمل میکرد (13) و سخنی و یا حرکتی و حتی ناله ای که موجب بشود تا آنها شخص خفته در بستر را بشناسند نمیکرد و بهر ترتیبی بود همچنان تا به صبح آنها را در پشت خانه مشغول ساخت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله با خیال راحت بتواند

از دست مشرکین نجات یافته و برنامه ای راکه تنظیم کرده و در نظر گرفته بود انجام دهد.

و اگر در آن شب این ماموریت به ابوبکر داده شده بود، و به اصطلاح ماموریت علی و ابوبکر جابجا میشد یعنی ابو بکربه جای آن حضرت خوابیده بود معلوم نبود چه وضعی پیش میآمد، با توجه به اینکه ابوبکر که همراه رسول خدا رفت به مضمون آیه شریفه ... اذ قال لصاحبه لا تحزن ... با اینکه در کنار رسول خدا بود و چنان یار و پشتوانه محکمی داشت، مضطرب ونگران شد تا اینکه بالاخره رسول خدا او را دلداری داده و او را مطمئن ساخت که دست مشرکین به آنها نخواهد رسید ... در اینجا بد نیست گفتار دو تن از دانشمندان بزرگ روز راکه یکی از نویسندگان شیعه و دیگری از اهل سنت است برای شما نقل کرده و سپس به دنبال ماجرا باز گردیم:

هاشم معروف حسنی درباره فداکاری امیر المؤمنین علیه السلام در آن شب میگوید:

و در اینجا یکی از جالب ترین داستانهای فداکاری انسانها که در تاریخ ثبت شده است جلب توجه میکند. زیرا شجاعان و پهلوانانی که در میدانهای جنگ رو در روی دشمنانشان میایستند در حالی حماسه آفریده و دفاع میکنند که سلاح جنگ در دست و یاران و انصاری به همراه دارند، و قانون معرکه وجنگ با دشمن نیز آنها را وادار به ایستادگی در برابر دشمن میکند ... اما اگر انسانی به استقبال مرگ رود با کمال علاقه و اطمینان بدون هیچگونه اسلحه و پشتیبان آنچنانکه میخواهد محبوبی را در آغوش کشد، در بستری بخوابد که همه گونه خطر و حمله ای

او را تهدید میکند و به هیچ چیز جز به ایمان و اعتماد به پروردگارش و علاقه شدید به سلامت و حفظ جان رهبر به چیز دیگری نیندیشد ... همانند کاری که علی علیه السلام درآن شب انجام داد ... چنین گذشت و پایداری در تاریخ شجاعان نامدار تاریخ نیامده، و چنین فداکاری در راه مبدء و عقیده، تاریخ به یاد ندارد.

و این نخستین باری هم نبود که علی علیه السلام به منظور حفظ جان رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر آن حضرت میخوابید بلکه پیش از آن نیز در ایام محاصره شعب ابی طالب، بارها ابوطالب فرزندش علی را در بستر پیغمبر خدا خواباند، وهر بار علی علیه السلام با رضایت خاطر و طیب نفس دستور پدر را در این باب اجرا مینمود (14). و دانشمند دیگری که در این باره قلم فرسائی کرده، و این داستان را نشانه ای بر خلافت علی علیه السلام پس از رسول خدا دانسته یکی از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت است به نام «عبد الکریم خطیب» ، که از وی نقل شده در کتابی که درباره زندگانی و شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام نگاشته میگوید:

«هذا الذی کان من علی فی لیله الهجره، اذا نظر الیه فی مجری الاحداث التی عرضت للامام علی فی حیاته بعد تلک اللیله، فانه یرفع لعینی الناظر اما رات واضحه، و اشارات داله علی ان هذا التدبیر الذی کان فی تلک اللیله لم یکن امرا عارضا بالاضافه الی علی، بل هو عن حکمه لها آثارها و معقباتها، فلنا ان نسال:

اکان لاءلباس الرسول صلی الله علیه و آله شخصیته تلک اللیله ما

یوحی به آن هناک جامعه تجمع بین الرسول وبین علی اکثر من جامعه القرابه القریبه التی بینهما؟

و هل لنا ان نستشف من ذلک انه تخلف و تمثل اذاغیاب شخص الرسول کان علیا هوالشخصیته المهیاه لان شخصه، و تقوم مقامه؟ و احسب ان احدا فبلنا لم ینظر الی هذا الحدث نظرتنا هذه الیه، و لم یقف عنده و قفتنا تلک حتی شیعه علی ...» (15) و همانگونه که ملاحظه میکنید نویسنده مزبور ضمن اینکه این داستان را نشانه ای بر جانشینی علی علیه السلام از رسول خدا دانسته و معتقد است که این موهبت و شخصیتی راکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ماجرا به علی علیه السلام داد تنها به خاطر قرابت و خویشاوندی و نزدیکی علی به رسول خدا نبود بلکه موهبتی فراتر و برتر از این مسائل بود ... و در پایان نیز تعجب میکند که این مطلبی است که کسی بدان توجه نکرده حتی شیعیان علی علیه السلام ...

نگارنده گوید:

از آنجا که اهل سنت به خاطر نداشتن دلیلی بر خلافت خلیفه اول و اعتقاد آنها به اینکه رسول خدا از دنیا رفت و جانشین خود را تعیین نکرد، عادت کرده اند تا ازحوادث و اتفاقاتی که افتاده برداشتها و استحساناتی کرده و احیانا آنها را نشانه و دلیلی بر خلافت بگیرند چنانچه برخی از آنها در همین داستان هجرت یار غار بودن خلیفه اول رانشانه ای بر جانشینی و خلافت او دانسته و آن را به رخ شیعیان کشیده اند، نویسنده مزبور هم در اینجا روی دلسوزی یا هر هدف دیگر شاید خواسته در این ماجرا راهی را به شیعیان نشان داده تا در

برابر اهل سنت بدان تمسک جویند ... ولی ما ضمن سپاسگزاری از این راهنمائی و استحسانی که ایشان کرده است به او و همه کسانی که در صدد تحقیق وقضاوت صحیح در این باره هستند میگوئیم:

شیعیان با داشتن احادیث و نصوص معتبر و متواتری همچون حدیث غدیر خم و حدیث منزلت و حدیث یوم الدار و حدیث طیر و خیبر و غیره بحمد الله تعالی نیازی در باب خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام به این استشهادات و استحسانات ندارد و مسئله روشنتر از این است که نیازی به تمسک به این گونه مطالب باشد.

و بهر صورت بهتر است به اصل ماجرا بازگشته و این بحث را که بحثی کلامی است رها کرده به بحث تاریخی خود بپردازیم:

باری علی علیه السلام در آن شب ماموریت دیگری هم پیدا کرد که خود فضیلت بزرگ دیگری برای او محسوب میشود و آن رد ودایع و امانتهائی بود که مردم مکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به امانت گذارده بودند و امیر المؤمنین علیه السلام مامور شد سه روز در مکه بماند تا آن امانتها را به صاحبانش بازگردانده و سپس چند تن از زنان را هم که در مکه بودند و از نزدیکان آن حضرت و رسول خدا بودند با خود به یثرب منتقل کند.

و اگر کسی بخواهد از این حوادث و ماموریتها استنباط و برداشتی بکند میتواند بگوید:

علی علیه السلام روی ایمانی که به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت از این ماموریت استنباط کرد که خدای تعالی او را از دست مشرکان نجات خواهد داد، و آنها صدمه ای به

او نخواهند زد، و زنده خواهد ماند تا ودائع مردم را به آنها برساند و سپس به یثرب برود، و این برداشت و استنباط در پایداری و مقاومت آن حضرت اثر خوبی داشته و او را دلگرم ساخته است.

بسوی غار ثور

موضوع دیگری را که پیغمبر خدا پیش بینی کرد، مسیری بود که برای رفتن به یثرب انتخاب نمود، زیرا به خوبی معلوم بود که چون مشرکین از خروج آن حضرت مطلع شوند با تمام قوائی که در اختیار دارند در صدد تعقیب و دستگیری آن حضرت بر می آیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله باید راهی را انتخاب کندو به ترتیبی خارج شود که دشمنان نتوانند او را پیدا کرده و به مکه باز گردانند. برای این منظور هم شبی که از مکه خارج شد به جای آنکه راه معمولی یثرب را در پیش گیرد، و اساسا به سمت شمال غربی مکه و ناحیه یثرب برود، راه جنوب غربی را در پیش گرفت و خود را به غار معروف «غار ثور» رسانید. و سه روز درآن غار ماند آنگاه به سوی مدینه حرکت کرد.

در این میان ابوبکر نیز از ماجرا مطلع شد و خود را به پیغمبر رساند و با آن حضرت وارد غار شد (16) و یا به گفته دسته ای از مورخین رسول خدا صلی الله علیه و آله همان شب او را از ماجرا مطلع کرده به همراه خود به غار برد.

ابن هشام می نویسد:

ساعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تصمیم خود را در هجرت از مکه عملی سازد به خانه ابوبکر آمد و او را برداشته از در

کوچکی که در پشت خانه ابوبکر بود، به سوی غار ثور حرکت کردند غار مزبور در کوهی در قسمت جنوبی مکه قرار داشت، شب هنگام بدانجا رسیدند و هر دو وارد غار شدند. ابوبکر به فرزندش عبدالله دستور داد در مکه بماند و اخبار مکه و قریش را هر شب به اطلاع او در همان غار برساند و ازآنسو غلام خود عامر بن فهیره را مامور کرد تا گوسفندان او را به عنوان چرانیدن به آن حدود ببرد و شب هنگام آنها را به در غار سوق دهد تا بتوانند از شیر و یا احیانا از گوشت آنها در صورت ا مکان استفاده کنند، و برای اینکه رد پای عبدالله بن ابی بکر هم که شبها به غار میآمد از بین برود و اثر پائی از او به جای نماند عامر بن فهیره هر روز صبح گوسفندان را از همان راهی که عبدالله آمده بود و در همان خط به چرا می برد.

دعائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام حرکت به سوی غار ثور خواند

در پاره ای از روایات آمده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست به سوی مدینه هجرت کند این دعا را خواند:

«الحمد لله الذی خلقنی و لم اک شیئا، اللهم اعنی علی هول الدنیاو بوائق الدهر، و مصائب اللیالی و الایام اللهم اصحبنی فی سفری و اخلفنی فی اهلی و بارک لی فیما رزقتنی، و لک فذللنی، و علی صالح خلقی فقومنی، و الیک رب فحببنی، و الی الناس فلا تکلنی. رب المستضعفین و انت ربی. اعوذ بوجهک الکریم الذی اشرقت له السماوات و الارض، و کشفت به الظلمات و صلح علیه امر الاولین و الآخرین ان تحل علی غضبک، اوتنزل بی سخطک،

اعوذ بک من زوال نعمتک و فجاه نقمتک، و تحول عافیتک و جمیع سخطک، لک العتبی عندی خیر ما استطعت، لا حول و لا قوه الا بک» (17).

یعنی - ستایش خدائی را است که مرا آفرید آنگاه که هیچ نبودم، بار خدایا مرا بر نگرانیهای هول انگیز دنیا و حوادث ناگوار روزگار و پیش آمدهای نگران کننده شبانه روزی کمکم کن، خدایا مرا در سفرم همراهی کن و در خاندانم جانشینی فرما، و در آنچه روزیم کرده ای برکت ده، و در برابر خویش افتاده گی ام ده، و بر اخلاق نیکم استواری ده، و محبتم را به سوی خودت متوجه فرما، و کارم را به مردم وا مگذار ای پروردگار ناتوانان که تنها توئی پروردگار من. پناه میبرم به جلوه کریمانه ات که آسمانها و زمینها را روشن ساخته و تاریکیها بدان منکشف گشته و کار گذشتگان و آیندگان بدان اصلاح پذیرد از اینکه خشم تو مرا فراگیرد، یا غضب تو بر من فرو ریزد، به تو پناه میبرم از اینکه نعمتت از من زائل گردد و انتقام تو بر من ناگهانی در آید و نعمتت را دگرگون سازد و از همه آنچه موجب خشم تو است. تو را است که مرا مورد عتاب و مؤاخذه قرار دهی بدانچه توان آن را دارم و قدرت و نیروئی جز به وسیله تو نیست.

خروج از خانه

و بهر صورت هنگامی که قریش در اطراف خانه نشسته وخود را برای قتل آن حضرت آماده میکردند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در میان تاریکی از خانه خارج شد و شروع کرد به خواندن سوره یس تا آیه و جعلنا من بین ایدیهم

سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون آنگاه مشتی خاک برداشته و بر سر آنها پاشیده و رفت. در این وقت شخصی از آنجا گذشت و از آنها پرسید:

آیا اینجا منتظر چه هستید؟

گفتند:

منتظر محمد!

گفت:

خداوند ناامید و ناکامتان کرد به خدا محمد رفت و بر سر همه شما خاک ریخت مشرکین بلند شده از دیوار سر کشیدند و چون بستر آن حضرت را به حال خود دیدند با هم گفتند: نه! این محمد است که در جای خود خفته و این هم برد مخصوص او است و دیگری جز او نیست!

مشرکین قریش چه کردند

قریش آن شب را تا به صبح پشت دیوار خانه پاس دادند و از آنجا که نمی توانستند آسوده بنشینند و کینه و عداوتشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آتشی از درونشان شعله می کشید گاهگاهی سنگ روی بستر پیغمبر می انداختند و علی علیه السلام آن سنگ ها را بر سر و صورت و سینه خریداری می کرد اما حرکتی که موجب تردید آنها شود و یا بفهمند که دیگری به جای محمد صلی الله علیه و آله خوابیده است نمی کرد. گاهگاهی هم برای اینکه شب را بگذرانند با هم گفتگو می کردند و چون کار محمد صلی الله علیه و آله را پایان یافته می دانستند زبان به تمسخر و استهزاء گشوده و گفته های او را به صورت مسخره بازگو می نمودند،

ابوجهل گفت:

محمد خیال می کند اگر شما پیروی او را بکنید سلطنت بر عرب و عجم را به دست خواهید آورد، و بعد هم که مردید دوباره زنده خواهید شد و باغهائی مانند باغهای اردن (و شام) به شما خواهند داد ولی اگر از او

پیروی نکردید کشته خواهید شد و وقتی شما را زنده می کنند آتشی برایتان بر پا خواهند کرد که در آن بسوزید! و شاید دیگران هم در تایید گفتار او سخنانی گفتند و بهر ترتیبی بود شب را سپری کردند و همینکه صبح شد و برای حمله به خانه ریختند ناگهان علی بن ابیطالب را دیدند که از میان بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و از جا برخاست، و بر روی آنها فریاد زد و گفت:

چه خبر است؟

مشرکین به جای خود خشک شده با کمال تعجب پرسیدند:

محمد کجاست؟

علی فرمود:

مگر مرا به نگهبانی او گماشته بودید؟ مگر شما او را به بیرون کردن از شهر تهدید نکردید؟ او هم به پای خود از شهر شما بیرون رفت. اینان که در برابر عملی انجام شده و کاری از دست رفته قرار گرفته بودند ابتداء ابولهب را به باد کتک گرفته به اوگفتند:

تو بودی که ما را فریب دادی و مانع شدی تا ما سرشب کار را یکسره کنیم سپس با سرعت به اینطرف و آنطرف و کوه و دره های مکه در جستجوی محمد رفتند.

تعقیب از طرف دشمنان

و در پاره ای از روایات آمده که در میان قریش مردی بود ملقب به «ابو کرز» که از قبیله خزاعه بود و در شناختن رد پای افراد مهارتی بسزا داشت از این رو چند نفر به دنبال او رفته و از وی خواستند رد پای محمد را بیابد. ابو کرز اثر قدمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را از در خانه آن حضرت نشان داد و به دنبال آن همچنان پیش رفتند تا جائی که ابوبکر به

آن حضرت ملحق شده بود گفت:

در اینجا ابی قحافه یا پسرش نیز به او ملحق شده ! اینان به دنبال جای پاها همچنان تا در غار پیش آمدند. و در روایات دیگری به جای ابو کرز نام سراقه بن مالک ذکر شده که او چنین کاری را کرد ... ولی بر فرض صحت این روایات کیفیت پیدا کردن رد پای رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دقت و خصوصیات جای تردید و مورد بحث است زیرا اولا رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر پابرهنه نبوده اند که کسی بتواند جای آن را با این خصوصیات بشناسد، و ثانیا مقداری از این راه روی سنگها و قسمتهای کوهستانی بوده که اثری از رفتن و جای پا در آنها نمی ماند ... و الله العالم.

در غار ثور

از آن سو رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر در غار آرمیده واز شکافی که وارد شده بودند بیابان و صحرا را می نگریستند و بر طبق روایات خدای تعالی برای گم شدن رد پای رسول خدا صلی الله علیه و آله عنکبوتی را مامور کرده بود تا بر در غار تار به تند، و کبکهائی را فرستاد تا آنجا تخم بگذارند و بهر ترتیبی بودوقتی مشرکین به در غار رسیدند، ابو کرز و یا سراقه نگاه کرد دید رد پاها قطع شده از این رو همانجا ایستاد و گفت:

محمد و رفیقش از اینجا نگذشته و داخل این غار هم نشده اند زیرا اگر بدرون آن رفته بودند این تارها پاره می شد واین تخم کبک ها می شکست، دیگر نمیدانم در اینجا یا بزمین فرو رفته اند و یا به آسمان

صعود کرده اند مشرکین دوباره در بیابان پراکنده شدند و هر کدام برای پیداکردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوئی رفتند و برخی در حوالی غار به جستجو پرداختند. اینجا بود که ابوبکر ترسید و مضطرب شد و چنانچه خدای تعالی در سوره توبه (آیه 39) فرموده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اطمینان خاطرش بدو فرمود:

«لا تحزن ان الله معنا ...» محزون مباش که خدا با ما است و در پاره ای از روایات است که با این حال مطمئن نشد، در این وقت یکی از مشرکین روبروی غار نشست تا بول کند پیغمبر به ابوبکر فرمود:

اگر اینها ما را میدیدند این مرد این گونه برابر غار برای بول کردن نمی نشست. و در روایت دیگری که اهل سنت نیز نقل کرده اند (18) آمده که چون دید ابوبکر آرام نمی شود بدو فرمود:

بنگر - و از طریق اعجاز دریائی و کشتی را بدو نشان داد که در یک سوی غار بود - و بدو فرمود:

اگر اینها داخل غار شدند ما سوار بر این کشتی شده و خواهیم رفت. باری رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز هم چنان در غار بود و در این مدت چند نفر بودند که از محل اختفای رسول خدا مطلع بودند و برای آن حضرت و ابوبکر غذا می آوردند و اخبار مکه را به اطلاع آن حضرت میرساندند، یکی علی علیه السلام بود که مطابق چند حدیث هر روزه بدانجا میآمد و سه شتر و دلیل راه به منظور هجرت به مدینه برای آن حضرت و ابوبکر و غلام او تهیه کرد و دیگری غلام ابوبکر

عامر بن فهیره بود چنانچه در پاره ای از تواریخ آمده.

راه امن شد

سه روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار ماند و در این سه روز مشرکین قریش جاهائی را که احتمال میدادند پیغمبر خدا بدانجا رفته باشد زیر پا گذاردند و چون اثری از آن حضرت نیافتند تدریجا مایوس شده و موقتا از جستجو و تفحص منصرف شدند اما جایزه بسیار بزرگی برای کسی که محمد را بیابد تعیین کردند و آن جایزه «صد شتر» بود، و راستی هم برای اعراب آن زمان که همه ثروت و سرمایه شان در شتر خلاصه میشد جایزه بسیار بزرگی بود (19). یاس مشرکین از یافتن محمد صلی الله علیه و آله سبب شد که راهها امن شود و پیغمبر خدا طبق طرح قبلی بتواند از غار بیرون آمده و به سوی مدینه حرکت کند. چنانچه قبلا اشاره شد برای این کار به دو چیز احتیاج داشتند یکی مرکب و دیگری راهنما و دلیل راه، که آنها را حتی المقدور از بیراهه ببرد، مطابق آنچه «سیوطی» در کتاب «درالمنثور» از ابن مردویه و دیگران نقل کرده علی علیه السلام اینکارها را انجام داد و سه شتر برای آنها خریداری کرده و دلیل راهی نیز برای ایشان اجیر کرد و روز سوم آنها را بر در غار آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین ترتیب به سوی مدینه حرکت کرد، و مطابق نقل ابن هشام و دیگران ابوبکر قبلا سه شتر برای انجام این منظور آماده کرده بود و شخصی را هم به نام عبد الله بن ارقط (یا اریقط) - که خود از مشرکین بود

- ولی به خاطر اینکه مورد سوء ظن قرار نگیرد او را - اجیر کردند، و دختر ابوبکر «اسماء» نیز برای ایشان آذوقه آورد.

اما همگی اینان با مختصر اختلافی نوشته اند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست حرکت کند ابوبکر یاعبد الله ابن ارقط شتر را پیش آوردند که آن حضرت سوار شود ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوار شدن خودداری کرد وفرمود شتری را که از آن من نیست سوار نمی شوم و بالاخره پس از مذاکره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شتر را از ابو بکر خریداری کرد و آنگاه سوار آن شتر شد و به راه افتادند.

سراقه در تعقیب رسول خدا

سراقه بن مالک - یکی از افراد سرشناس مکه و سوار کاران عرب در زمان خود بود - گوید:

من با افراد قبیله خود دور هم نشسته بودیم که مردی از همان قبیله از راه رسید و در برابر ما ایستاده گفت:

به خدا سوگند من سه نفر را دیدم که به سوی یثرب میرفتند گمان من این است که محمد و همراهانش بودند! من دانستم راست میگوید اما برای اینکه آنها که این حرف را شنیدند به طمع جایزه بزرگ قریش به سوی یثرب براه نیفتند بدو گفتم:

نه آنها محمد و همراهانش نبوده اند بلکه آنان افراد فلان قبیله اند که در تعقیب گمشده خود میگشته اند آن مرد که این حرف را از من شنید باور کرد و گفت: شاید چنین باشد که می گوئی و به دنبال کار خود رفت و دیگران هم سرگرم گفتگوی خود شدند، اما من پس از اندکی تامل برخاسته به خانه آمدم و اسب خود

را زین کرده و شمشیر و نیزه ام را برداشته به سرعت راه مدینه را در پیش گرفتم و بالاخره خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش رساندم اما همینکه خواستم به آنها نزدیک شوم دستهای اسب بزمین فرو رفت و من از بالای سر اسب به سختی بزمین افتادم و این جریان دو یا سه بار تکرار شد و دانستم که نیروی دیگری نگهبان و محافظ آن حضرت است و مرا بدو دسترسی نیست از این رو توبه کرده بازگشتم.
و در حدیثی که احمد و بخاری و مسلم و دیگران نقل کرده اند همینکه سراقه بدانها نزدیک شد ابوبکر ترسید و با وحشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

یا رسول الله دشمن به ما رسید! حضرت فرمود:

نترس خدا با ما است! و برای دومین بار از ترس گریست و گفت:

تعقیب کنندگان به ما رسیدند! حضرت او را دلداری داده و درباره سراقه نفرین کرد وهمان سبب شد که اسب سراقه بزمین خورده و سراقه بیفتد ...

تا به آخر.

و اینک تحقیقی درباره برخی از روایات هجرت

1 - در پاره ای از روایات آمده که سراقه گوید:

وقتی دانستم که نیروی غیبی نگهبان رسول خدا است و کسی را براو دسترسی نیست فریاد زدم و به آن حضرت و همراهانش امان داده و درخواست کردم بایستند، و چون ایستادند نزدیک رفتم وجریان صد شتر جایزه مشرکین و مطالب دیگری را که در این رابطه و تصمیم قریش بر قتل و دستگیری آن حضرت شنیده بودم به اطلاع آن حضرت رساندم و از او خواستم تا اجازه دهد قدری توشه راه برای آنها تهیه کنم و تیری

که همراه داشتم به او بدهم و عرض کردم در سر راهتان که می روید شتران من در حال چرا هستند و غلام من آنها را می چراند، این تیر را بگیر تا نشانه و علامتی باشد که اگر نیازمند شدید به غلام من بدهید و از شیر شتران من استفاده کنید ... ولی آن حضرت نپذیرفت و فرمود:

«لا حاجه لی فیما عندک ...» - مرا بدانچه در نزد تو است نیازی نیست ... و شاید علت این کار آن حضرت این بوده که نمی خواسته از شخص مشرکی مانند سراقه بن مالک بر سر او منتی باشد ... چنانچه در موارد مشابه این جریان نیز برخورد آن حضرت این گونه بود.

باز هم در مورد سراقه

2 - و نیز در برخی از روایات آمده که سراقه با مشاهده آن ماجرا دانست که آن حضرت در آینده به عظمت خواهد رسید و دشمنان خود را شکست خواهد داد از این رو تقاضاالآنکه بگوئیم حضرت به یکی از همراهان خود دستور داده و او چنین نامه ای برای سراقه نوشته چنانچه در برخی روایات دیگر نقل شده.

و این هم داستانی دیگر

3 - و نیز نقل شده که سراقه گوید:

تنها تقاضائی که رسول خدا و همراهان او از من کردند آن بود که از من خواستند خب رآنها را به کسی اظهار نکنم و او زتان محاصره طائف ذکر کرده اند ...

داستانی درباره زبیر

4 - و در کتاب سیره ابن کثیر از بخاری نقل شده که به سندش از عروه بن زبیر روایت کرده که زبیر بن عوام با جمعی از مسلمانان که از سفر تجارتی شام باز می گشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و زبیر دو جامه سفید به آن حضرت و ابوبکر پوشانید ... (27).

که با توجه به بی اعتباری عروه بن زبیر در نقل حدیث و سابقه او در جعل حدیث برای بستگان خود مانند عبد الله بن زبیر (برادرش) و عایشه (خاله اش) و به طور کلی برای آل زبیر که چند سالی به عنوان رقیبان بنی هاشم

در صحنه حکومت اسلامی ظاهر شدند، و به کمک امثال همین عروه بن زبیر روایاتی هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدح آنها شایع شد ... صحت این روایت مورد تردید است، به خصوص که از روایات دیگر ظاهر می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر پنهان کاری از راه معمولی به سوی یثرب نمی رفت تا به کاروانها برخورد کند ... و بلکه روی همین جهت پنهان کاری و به خاطر اینکه از گرمای طاقت فرسای روز در امان باشند در روایات آمده که آن حضرت معمولا شبها راه می رفتند و روزها را در جاهای امن و دور از جاده و آفتاب به استراحت می پرداختند

و همچنین از روایات دیگری که خود همین آقای ابن کثیر در چند صفحه قبل از این داستان نقل کرده (28) ظاهر می شود که مسلمانان بجز رسول خدا و علی علیه السلام و ابوبکر همگی به مدینه هجرت کرده بودند جز آنهائی که در زندان مشرکین مکه محبوس بوده و یا دچار فتنه شده و دست از دین اسلام برداشته بودند و پر واضح است که زبیر بن عوام به خاطر شخصیت و قدرتی که داشت از هیچ کدامیک از این دو دسته نبود، و روی این حساب زبیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرده بود ... و به نظر می رسد که عروه بن زبیر از این راه خواسته برای پدرش سابقه خوبی بسازد که بتواند از آن به نفع آل زبیر و برادرش عبدالله بن زبیر بهره برداری نماید.

داستان ام معبد

5 - مورخین عموما نوشته اند:

همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان به سوی مدینه می رفتند چشمشان از دور به خیمه ای افتاد و آنان برای تهیه آذوقه راه خود را به جانب آن خیمه کج کردند و چون بدانجا رسیدند زنی را در آن خیمه دیدند که با اثاثیه اندکی که داشت در میان آن خیمه نشسته و گوسفند لاغری هم در پشت آن خیمه بسته است. از آن زن که نامش «ام معبد» بود گوشت و خرمائی خواستند تا به آنها بفروشد و پولش را بگیرد ولی پاسخ شنیدند که گفت:

به خدا سوگند خوراکی در خیمه ندارم و گرنه هیچگونه مضایقه ای از پذیرائی شما نداشتم و نیازمند پول آن هم نبودم، رسول خدا صلی

الله علیه و آله بدان گوسفند نگاه کرد و فرمود:

ای ام معبد این گوسفند چیست؟

جواب داد:

این گوسفند به علت ناتوانی و ضعف نتوانسته به دنبال گوسفندان دیگر به چراگاه برود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله - آیا شیر دارد؟ ام معبد - این گوسفند ضعیف تر از آن است که شیری داشته باشد! رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و دست بر پستانهای گوسفند گذارد و نام خدای تعالی را بر زبان جاری کرد ودرباره گوسفندان ام معبد دعا کرد و سپس دستی بر پستان گوسفند کشید و ظرفی طلبید و شروع به دوشیدن شیر کرد تا آن قدر که آن ظرف پر شده نوشید، آنگاه دوباره دوشید و به همراهان خود داد تا همگی سیر و سیراب شدند و در پایان نیز ظرف را پر کرده پیش آن زن گذارد و پول آن شیر را به «ام معبد» داده و رفتند. چیزی نگذشت که شوهر او آمد و چون شیر نزد همسرش دید با تعجب پرسید:

این شیر از کجا است؟

زن در جواب گفت:

مردی این چنین بر اینجا گذشت و داستان را گفت، و چون اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای شوهرش تعریف کرد آن مرد گفت:

به خدا این همان کسی است که قریش وصفش را می گفتند و ای کاش من او را می دیدم و همراهش می رفتم و در آینده نیز اگر بتوانم این کار را خواهم کرد. و در پاره ای از روایات نیز آمده که چون ام معبد این معجزه بزرگ را از آن حضرت مشاهده کرد فرزند افلیج خود را که همچون تکه گوشتی روی زمین افتاده

بود و قادر به حرکت و تکلم نبود نزد آن حضرت آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خرمائی را برداشت و آن را جویده در دهان آن کودک نهاد و آن فرزند از جا برخاسته و شفا یافت. و هسته آن خرما را نیز در زمین انداخت و در همان حال نخله ای سبز شد و خوشه داد و رطب تازه در آن ظاهر گردید ... و همچنان بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت آن نخله رطب نداد و چون امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید خشک شد و در روز شهادت امام حسین علیه السلام نیز خون تازه از آن جاری شد. و این روایت از خرائج راوندی نقل شده و در روایات دیگر دیده نشد ... و الله العالم.

در محله قباء

«قبا» نام جائی است در نزدیکی مدینه که فاصله اش تا شهر مدینه حدود دو فرسخ یا کمی بیشتر میباشد و اکنون نیز مسجد بسیار زیبائی که اساس آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله پی ریزی کرده است در آنجا وجود دارد و اطراف آن را باغاتی سرسبز فرا گرفته. کاروانهائی که سابقا از راه مکه به مدینه می آمدند از آنجا می گذشتند و سر راه آنها بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاصله راه مکه تا یثرب را پیمود و بیشتر شبها راه میرفتند تا هم از شر دشمن محفوظ مانده و هم از گرمای طاقت فرسای صحرای حجاز آسوده باشند و بدین ترتیب تا نزدیکی مدینه رسید. از آن سو مردم مدینه که بیشتر به اسلام گرویده بودند

ولی عموما پیغمبر بزرگوار خود را ندیده بودند وقتی شنیدند آن حضرت بسوی یثرب حرکت کرده به اشتیاق دیدار آن حضرت هر روز صبح از خانه ها بیرون آمده و تا نزدیکیهای ظهر به انتظار می نشستند و چون مایوس می شدند به خانه خود باز می گشتند. روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد «قباء» شد نزدیکیهای ظهر بود و مردم «قباء» که مایوس شده بودند به خانه ها رفتند اما یکی از یهودیان که هنوز در جای بلندی نشسته و سمت مکه را می نگریست ناگهان چشمش به چند نفر افتاد که از راه رسیدند و در زیر درختی آرمیدند، حدس زد که افراد تازه وارد، پیغمبر اسلام و همراهان او باشند از این رو فریاد زد:

«یا بنی قیله هذا جدکم قد جاء». ای فرزندان «قیله» (29) آن کسی که روزها به انتظارش بودید وارد شد!. حدس او به خطا نرفته بود و مسافران تازه وارد همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان بودند. مردم که این صدا را شنیدند دسته دسته بیرون ریختند و به طرف همان جائی که پیغمبر خدا وارد شده بود هجوم آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خانه بردند.

بحثی درباره یک روایت

در اینجا باز به روایاتی برمیخوریم که با توجه به روایات دیگر و معیارهائی که در دست داریم پذیرفتن آنها مشکل و صحت آنها مورد شک و تردید قرار گرفته و مجعول به نظر میرسد مانند این روایت:

«عن انس بن مالک قال:

اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله الی المدینه و هو مردف ابا بکر و ابوبکر شیخ یعرف و رسول الله شاب

لا یعرف،

قال:

فیلقی الرجل ابابکر فیقول:

یا ابا بکر من هذا الرجل الذی بین یدیک؟

فیقول:

هذا الرجل الذی یهدینی السبیل، فیحسب الحاسب انما یهدیه الطریق، و انما یعنی سبیل الخیر» (30).

یعنی انس بن مالک گفته:

رسول خدا هنگامی که به مدینه آمد ابوبکر را پشت سر خود سوار کرده بود و در آن روز ابوبکر پیرمردی بود آشنا و شناخته شده و رسول خدا جوانی بود ناآشنا و شناخته نشده ... مردم ابوبکر را (که می شناختند) دیدار کرده و از او می پرسیدند:

ای ابوبکر این مرد کیست که جلوی تو است؟

می گفت:

این مردی است که راه را به من نشان میدهد! آنها خیال میکردند منظورش از راه یعنی جاده، ولی منظور او راه خیر بود ... و حتی در برخی از روایات نقل شده که به جای لفظ «شاب» (یعنی جوان) «غلام» (یعنی این پسرک) نقل شده ... (31) که سئوال میشود:

اولا - چگونه ابوبکر پیرمردی بود و رسول خدا جوان و یا پسرکی بوده؟ ... در صورتی که خود این آقایان مورخین نقل کرده اند که ابو بکر دو سال کوچکتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و در هنگام وفات یعنی دو سال پس از رحلت رسول خدا شصت و سه ساله بود یعنی در هنگام مرگ هم سن با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و به اندازه آن حضرت در دنیا زندگی کرده، و در این باره اختلافی نداشته و قولهای دیگر را ضعیف و مردود دانسته اند (32) ...؟

و ثانیا - چگونه بود که ابوبکر برای مردم مدینه آشنا و شناخته شده بود، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها

ناآشنا و شناخته نشده؟ مگر این مردم همانها نبودند که بسیاری از آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقبه منی بیعت کرده و آن حضرت را از نزدیک دیده بودندو به گفته همه مورخین در آن ماجرا نیز جز عباس و حمزه شخص دیگری حضور نداشته؟ و مگر برخی از همین مردم مدینه مانند اسعد بن زراره نبودند که پیش از آن بارها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده سالها قبل از داستان عقبه وبه دست آن بزرگوار مسلمان شده و ایمان آورده بودند؟ و مگر بسیاری از همین مردم مانند قبیله بنی النجار نبودند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند خویشاوندی داشتند، و به این پیوند نیز افتخار کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روی همین رابطه و پیوند در سنین کودکی به همراه مادرش آمنه به آن شهر سفر کرده و حدود یک ماه در آنجا زندگی کرد و پس از هجرت نیز از خاطرات آن دوران یاد میکرد ... در صورتی که ابوبکر هیچیک از این سابقه ها و پیوندها وآشنائی ها را با مردم مدینه نداشت ...! و آیا اساسا این مطلب را نیز که رسول خدا ابوبکر را در پشت سر خود سوار کرده بود میتوان پذیرفت در صورتی که خود این آقایان روایت کرده بودند که ابوبکر مرکبهای متعددی برای این سفر تهیه کرده بود و هر کدام بر مرکب جداگانه ای سوار بودند ! ...

راوی حدیث را بهتر بشناسیم

آیا با چنین وضعی بهتر نیست به جای پذیرفتن این مطالب مشکوک و خلاف واقع، اصل روایت را کنار گذارده و

آن را مجعول بدانیم، به خصوص که انس بن مالک سابقه خوبی در نقل حدیث ندارد و او همان کسی است که در داستان «شق صدر» رسول خدا (که پیش از این به طور تفصیل روی آن بحث کردیم و بی اعتباری آن را با دلائل و شواهدی نقل کردیم) گفته است:

من جای بخیه های فرشتگان را در سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله میدیدم ... در صورتی که اگر آن داستان درست هم باشد جنبه اعجازی و ارهاصی داشته، و احتمالا صورت تمثیلی داشته - چنانچه مرحوم علامه طباطبائی به صورت جزم آن را گفته (33) – و مانند شکافتن و دوختن شکم در اطاق جراحی و غیر آن نبوده است ... تا او بگوید:

من جای بخیه ها را در سینه آن حضرت مشاهده میکردم. و انس بن مالک همان کسی است که هنگامی که امیر المؤمنین علی علیه السلام از او خواست آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت در غدیر خم یا جاهای دیگر شنیده بود برای طلحه و زبیر و یا مردم دیگری بازگو کرده و شهادت بدهد و او که با ادای آن شهادت منافع مادی اش را در مخاطره میدید، خود را به فراموشی زده و حاضر نشد شهادت بدهد، و چون امیر المؤمنین به او فرمود:

تو که این مطلب را شنیده بودی چرا شهادت ندادی؟

در پاسخ گفت:

«انی انسیت ذلک الامر».

من آن را فراموش کردم !

و امیر المؤمنین درباره اش نفرین کرده فرمود:

«ان کنت کاذبا فضربک الله بها بیضاء لامعه لا تواریها العمامه».

اگر دروغ می گوئی خداوند تو را به سپیدی درخشانی گرفتار سازد که عمامه هم آن

را نپوشاند ...

و چنانچه اهل تاریخ گفته اند:

در اثر نفرین آن حضرت پیسی و برصی در سر و گردنش پیدا شد که هر چه عمامه اش راپائین میآورد نمی توانست آن را بپوشاند ... به شرحی که در نهج البلاغه (باب حکم، حکمت 311) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در شرح آن و جاهای دیگر ذکر شده ... و اساسا این مطلب قابل بحث است که آیا انس بن مالک درآن تاریخ درک این گونه مطالب و استنباطات را داشته که بفهمد ابوبکر پیرمردی بود شناخته شده و رسول خدا جوانی و یاپسرکی بود ناشناخته ... زیرا بنا به گفته مورخین در آنروزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد انس بن مالک هشت ساله یا نه ساله و یا ده ساله بود، و پس از آنکه آن حضرت در مدینه مستقر شدند مادرش دست او را گرفته و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برده و از آن حضرت تقاضا کرد که او را به خدمتکاری خود بپذیرند ... و از آن روز به خدمتکاری آن حضرت مشغول گردید ... (34) و بدین ترتیب اصل این استنباط و اجتهاد آقای انس بن مالک زیر سئوال می رود ... زیرا او این مطلب را به صورت روایتی از شخص دیگری نقل نکرده بلکه یک استنباط و نظر شخصی خود او است ... و این را هم بد نیست بدانید که انس بن مالک از زمره معدود افرادی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار حدیث نقل کرده (35) مانند ابو هریره و عبدالله بن عمرو

عایشه ... و چنانچه ذهبی در شذرات الذهب گفته:

روایاتی که انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده دو هزار و دویست و هفتاد و شش روایت است (36) ... که با توجه به هشت و نه سالی که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و سنین کودکی را میگذارنده ... و در سفرهای جنگی و غزوات هم بندرت نام او دیده شده و معمولا هم بچه های کم سن و سال را در آن سفرها به همراه نمی بردند ... معلوم نیست چگونه این رقم حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده و ضبط کرده ... چنانچه این سؤال و ابهام بنحوی درباره آن چند نفر دیگر نیز که هر کدام چند هزار حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند وجود دارد! ... و از باب نمونه فقط بد نیست بدانید ابو هریره که در سال هفتم هجرت مسلمان شده و مصاحبت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله تا هنگام رحلت آن حضرت فقط سه سال بوده آن هم سه سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسافرتهای طولانی و چند ماهه مانند فتح مکه، ومحاصره طائف، و جنگ تبوک، و سفر حجه الوداع داشته و نامی از ابو هریره در این سفرها نیست، با این حال به گفته همان آقای ذهبی پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار حدیث از رسول خدا روایت کرده (37).

و اما توجیه این آقایان

ولی چه میشود گفت که جواب همه این ابهامات و سئوالات را آقایان با یک جمله

داده و گفته اند:

اینان «صحابی» بوده اند، و ما حق هیچگونه سئوال و تردید و تشکیک را در اعمال و گفتارشان نداریم چشم و گوش بسته باید روایاتشان را بپذیریم، و به صورت یک تکلیف شرعی بر ما واجب است تعبدا آنها را عادل بدانیم ...! مگر گفتار ابن حجر هیثمی را (که در مقالات قبل نقل کرده ایم) فراموش کرده اید که با کمال صراحت میگوید:

«اعلم ان الذی اجمع علیه اهل السنه و الجماعه انه یجب علی کل مسلم تزکیه جمیع الصحابه باثبات العداله له ...» (38).

یعنی بدان که آنچه اهل سنت و جماعت بر آن اجماع کرده اند، این است که واجب است بر هر مسلمانی تزکیه و تطهیر همه صحابه و اینکه عدالت را برای آنها اثبات کند ... و آنها را عادل بداند ... یعنی واجب است بر هر مسلمانی که به زور و بی چون و چرا و خارج از هرگونه ضابطه و معیاری بگوید که همه صحابه عادل بوده و چشم و گوش بسته بگوید که آنها آدمهای پاک و خوبی بوده اند ... و دلیلش هم این است که خدا در قرآن فرموده:

کنتم خیر امه اخرجت للناس ...

و یا در جای دیگر فرموده:

و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ...

و به دنبال آن گفته:

فانظر الی کونه تعالی خلقهم عدولا و خیارا ...

و سپس با این استدلال و نتیجه گیری، با الفاظ بسیار رکیکی شیعه را مورد حمله قرار داده و میگوید:

«فکیف یستشهد الله تعالی بغیر عدول او به من ارتدوا بعد وفاه نبیهم الا نحو سته انفس منهم کما زعمته الرافضه قبحهم الله و لعنهم و خذلهم، ما احمقهم و اجهلهم و اشهدهم

بالزور و الافتراء و البهتان ...».

و الفاظ دیگری که او و امثال او به این نحو استدلال و نتیجه گیری خنده آور و مسخره به این گونه الفاظ شرم آور سزاوارتر از دیگران هستند و ما همانند ایشان مقاله خود را آلوده به این گونه الفاظ رکیک نمی کنیم ...

و می گوئیم:

نعوذ بالله من التعصب الاعمی و الخذلان.

فقط میگوئیم:

شما ای خواننده محترم ببینید چگونه این نعمت بزرگ یعنی نعمت عقلی را که خداوند برای درک صحیح مطالب به این آقایان داده دگرگون ساخته و خود و دیگران را به گمراهی کشانده اند که باید در اینجا همان گفتار قرآن کریم را درباره ایشان گفت که در سوره ابراهیم میفرماید:

الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله ... (39).

و گرنه کسی نیست به این شخص مدعی علم بگوید:

آیا سخن شیعه زور و بهتان است یا گفته های شما؟

و چقدر جای تعجب است از کسانی که امثال ایشان را به عنوان یکی ازعلمای بزرگ اهل سنت پذیرفته و از او پیروی می کنند؟

و باید آن بیت مثنوی را زمزمه کرد که میگوید:

چشم باز و گوش باز و این عمی × حیرتم از چشم بندی خدا و اکنون که بحث بدینجا رسید بد نیست روایت دیگری را نیز که در ماجرای ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهر مدینه از همین انس بن مالک نقل شده و ما قصد داشتیم آن را در جای خود ذکر کنیم در اینجا بیاوریم تا وضع برای شما بهتر روشن شود ... و قضاوت درباره صحت و سقم آن را نیز به عهده خود خواننده محترم میگذاریم. از بیهقی و دیگران نقل شده که به سند خود از

انس نقل کرده اند که وی در ماجرای ورود رسول خدا به شهر مدینه گفته است:

«... مر النبی صلی الله علیه و آله بحی من بنی النجار و اذا جوار یضر بن بالدفوف یقلن:

نحن جوار من بنی النجار × یا حبذا محمد من جارفقال رسول الله صلی الله علیه و آله: اتحبوننی؟

قلن:

نعم یا رسول الله،

فقال:

و الله و انا احبکن، قالها ثلاثا،

و فی روایه:

یعلم الله انی احبکن» (40).

یعنی عبور رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبیله ای از بنی النجار افتاد و در آن حال کنیزکانی از آن قبیله پیش آمده و با دف میزدند و این بیت را میخواندند:

ما کنیزکانی هستیم از بنی النجار، وه! که محمد چه نیکو همسایه ای است! رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود:

مگر مرا دوست دارید؟

گفتند:

آری ای رسول خدا،

پیامبر نیز سه بار به آنها فرمود:

من هم شما را دوست می دارم ...

ودر روایت دیگری است که فرمود:

خدا میداند که من هم شما را دوست می دارم !

البته به قول معروف مسئله آنقدر شور بوده که صدای آشپز راهم در آورده و آقای ابن کثیر به دنبال نقل آن میگوید:

«هذا حدیث غریب من هذا الوجه لم یروه احد من اصحاب السنن ...»

یعنی این حدیث غریبی است از این راه که احدی از اصحاب سنن آن را روایت نکرده اند ولی به دنبال آن (مانند کتاب وفاء الوفاء) میگوید:

حاکم در مستدرک آن را به همین گونه روایت کرده ... و جالب این است که حلبی در کتاب سیره الحلبیه بدنبال نقل این حدیث گفته:

«و هذا دلیل واضح لسماع الغناء علی الدف لغیر العرس» (41).

یعنی و این دلیل واضحی است برای جواز شنیدن غناء

با «دف» در غیر عروسی ... که به نظر میرسد طرفداران آزادی غناء و مجالس لهو و لعب و بی بند و باری برای توجیه کارهای خود به دنبال بهانه ای و دستاویزی می گشته اند و این روایت این چنینی و مخدوش را دلیلی بر جواز شنیدن آن گرفته و دستاویز عمل خود قرار داده اند و گرنه به قول برخی از اهل تحقیق این روایت هم بر فرض صحت نمی تواند دلیلی بر این مطلب باشد (42) و در این حدیث جز این نیست که زنان شعری را انشاد کرده و با ضرب دف آن را میخواندند ... و با غناء دو مقوله هستند ... ولی این گونه افراد گویا باکی ندارند برای توجیه اعمال خود حتی شخصیت بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز زیر سؤال برده و ملکوک سازند وشاهد این مطلب نیز روایت دیگری است که اینان در همین داستان ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه و محله قباء نقل کرده اند که انشاء الله تعالی در مقاله بعدی روی آن بحث خواهیم کرد.

بحث و تحقیق درباره حدیثی دیگر

در اینجا حدیث دیگری در ماجرای ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه نظیر روایت فوق رسیده که از چند نظر باید مورد بحث وبررسی قرار گیرد، و آن حدیثی است که در سیره النبویه و کتابهای دیگر روایت شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد محله قبا شد زنان و کودکان سرود خوانده و می گفتند:

طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعا لله داع ایها المبعوث فینا جئت بالامر المطاع «و فی روایه: فجعل رسول

الله يرقض باكمامه (43)».

يعنى ماه شب چهارده بر ما طلوع كرد از گردنه هاى وداع. سپاس و شكر بر ما واجب است تا هرگاه كه دعا كننده اى به درگاه خدا دعا كند. اى پيامبرى كه بر ما برانگيخته شده اى فرمانت مطاع (و همگى آماده دستور هستيم). و در برخى از روايات نيز آمده كه رسول خدا صلى الله عليه و آله نيز هماهنگ با حركات و آهنگ آنها آستينهاى خود را به حالت رقص حركت مى داد ... و اما آنچه قابل بررسى در اين حديث است:

1 - درباره سند اين حديث كه در كتاب سيره النبويه آن را از شخصى به نام ابن عايشه نقل كرده و در كتابهاى ديگر از عايشه روايت شده ... كه «ابن عايشه» شخص مجهولى است و نگارنده با تتبعى كه كردم و كتابهائى كه در دسترس من بود مانند اسد الغابه و الاصابه، در ميان صحابه به نام چنين شخصى برخورد نكردم ... و عايشه نيز كه در آن روايت ديگرى است در آن وقت در مكه بوده و همراه رسول خدا صلى الله عليه و آله نبوده تا بتواند مشاهدات خود را نقل كند و بايد همانگونه كه در حديث وحى گفته شد آن را از ديگرى نقل كند كه راوى اصلى در اينجا ذكر نشده و از اين نظر مورد خدشه خواهد بود.

2 - در اين روايت آمده كه زنان و كودكان محله قباء در سرود خود مى گفتند:

ماه تمام يعنى رسول خدا از گردنه هاى وداع بر ما در آمد ... و روى اين حساب بايد «ثنيات الوداع» - گردنه هاى وداع در قسمت جنوبى شهر مدينه و محله قبا

باشد ... و نیز باید این نام یعنی نام وداع، سالها قبل از آن روی گردنه های مزبور گذارده شده و به اصطلاح از نامهای جاهلی باشد ... در صورتی که همه اینها مورد بحث و اختلاف است.

الف - ابن منظور در کتاب مشهور و ارزشمند خود «لسان العرب» در ماده «ودع» میگوید:

«و الوداع: واد بمکه، وثنیه الوداع منسوبه الیه. و لما دخل النبی صلی الله علیه و آله مکه یوم الفتح استقبله اماء مکه یصفقن و یقلن:

طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا مادعا لله داع» و چنانچه ملاحظه می کنید ایشان بدون هیچگونه نقل قول و اختلاف و به صورت یک مطلب مسلم میگوید:

«ثنیه الوداع» نام وادی ای است در مکه ... و اصل این ماجرا هم مربوط است به سال هشتم هجرت و داستان فتح مکه و ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهر مکه و هیچ ارتباطی با مدینه و ورود آن حضرت به محله قباء ندارد.

ب - همین آقای سمهودی که این حدیث را در اینجا بدون اظهار نظر و شرح و توضیح روایت کرده در جای دیگری از کتاب خود «وفاء الوفاء» گفته:

«ثنیات الوداع» در مدینه در سمت شام یعنی قسمت شمال غربی مدینه قرار دارد نه سمت مکه (و قسمت جنوبی) و کسی که از مکه به مدینه می آید از آنجا عبور نمی کند مگر اینکه بطرف شام برود ... و سپس در صدد توجیه همین حدیث بر آمده و گفته:

شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مدینه از سمت محله «بنی ساعده» که در طرف شام (و شمال غربی مدینه) بوده وارد شده

و این سرود را زنان و کودکان قبیله بنی ساعده در هنگام عبور آن حضرت از آن محله خوانده باشند ... (44). ولی این توجیه درست نیست، زیرا همگی آنهائی که این داستان را نقل کرده اند این سرود و اشعار را در ماجرای نخستین روز ورود آن حضرت به محله قبا ذکر کرده اند نه روزهای بعد از آن ...

و بهر صورت سمهودی پس از این سخنان میگوید:

«و لم ار لثنیه الوداع ذکرا فی سفر من الاسفار التی بجهه مکه».

یعنی من نامی از «ثنیه الوداع» در هیچ یک از سفرهائی که به سوی مکه می رفته اند ندیده ام. و گفتار کسانی را که آن را درسمت مکه دانسته «و همی ظاهر» توصیف می کند (45).

ج - و بالاخره تنها کسی که «ثنیه الوداع» را در مدینه و در سمت جنوبی و طرف مکه میداند «یاقوت حموی» است که در کتاب معجم البلدان خود در ماده «ثنیه» گفته است:

«ثنیه الوداع نام گردنه ای است مشرف بر مدینه که هر کس بخواهد به مکه برود از آن می گذرد ...» ولی خود او هم در وجه تسمیه آن چند قول ذکر می کند، که یکی از آنها با این روایت سازگار است مانند اینکه میگوید:

یکی آنکه آنجا محل وداع مسافرینی است که می خواهند از مدینه به مکه بروند. دیگر آنکه این نامگذاری بدان خاطر بود که رسول خدا در یکی از سفرهائی که می خواست از شهر خارج شود با کسی که به جانشینی خود منصوب فرموده بود در آن گردنه خدا حافظی و وداع کرد ...

و قول سوم آنکه:

وداع نام وادی ای است در مدینه ... و اما دنباله این حدیث که در برخی

از روایات آمده بود انتساب آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله به هیچ وجه نمی توان پذیرفت، و همانگونه که در حدیث قبلی گفتیم به نظر می رسد:

طرفداران رقص و پایکوبی برای آنکه بتوانند برای اعمال خود محملی بسازند روایت را جعل کرده و این نسبت ناروا را به پیامبر عظیم الشان اسلام داده اند ... و گرنه به گفته مرحوم مظفر:

و چنانچه از فضل بن روزبهان نقل شده:

این عمل منافی با مروت ومخالف عدالت و یک عمل سفیهانه ای است که انتساب آن به رهبر اسلام و مرشد خلق خدا به هیچ وجه صحیح نیست (46). و اینک دنباله ماجرا. مشهور آن است که پیغمبر اسلام به خانه مردی به نام کلثوم بن هدم - که از قبیله بنی عمرو بن عوف بود - وارد شده و در آنجا منزل کرد، و ابوبکر نیز در خانه مرد دیگری منزل کرد.

روزی که حضرت از غار ثور حرکت کرد بر طبق گفتار بسیاری از مورخین روز اول ماه ربیع الاول و روز ورود به «قباء» روز دوازدهم همان ماه بود که روی این حساب پس از ورود به غار ثور و سه روز توقف در آن غار و حرکت از غار ثور تا ورود به مدینه جمعا دوازده روز طول کشیده است و در اینکه چند روز در قباء توقف کرده اختلافی در روایات هست که شرح آن خواهد آمد و آنچه از نظر مورخین مسلم است این مطلب است که توقف آن حضرت بیشتر به خاطر آمدن علی علیه السلام بود و انتظار ورود او را می کشید، و حتی در چند حدیث است که ابوبکر

در فاصله آن چند روز به شهر مدینه آمد و چون به قباء بازگشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

مردم شهر منتظر مقدم شما هستند و زودتر حرکت کنید اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

منتظر علی هستم و تا او نیاید به شهر نخواهم رفت و چون ابوبکر گفت:

آمدن علی طول می کشد!

فرمود:

نه، به همین زودی خواهد آمد.

و در برخی از روایات آمده که این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ابوبکر سخت آمد اما چیزی نگفت.

ورود علی علیه السلام

چنانچه گفته شد طبق قول مشهور سه روز از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به قباء گذشته بود که علی علیه السلام نیز از مکه آمد و بدان حضرت ملحق شد و به گفته ابن هشام، پیغمبر صلی الله علیه و آله روز دو شنبه وارد قباء شد و روز جمعه از آنجا به سوی مدینه حرکت کرد، علی علیه السلام در این چند روزه طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله امانتهای مردم راکه نزد آن حضرت گذارده بودند به صاحبانشان بازگرداند و «فواطم» یعنی فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وفاطمه بنت اسد مادر آن بزرگوار و فاطمه دختر زبیر را برداشته و به سوی مدینه حرکت کرد، و به گفته برخی از مورخین چند زن و مرد دیگر نیز که از ماجرا مطلع شدند بدانها ملحق شده و یک کاروان کوچکی تشکیل داده و راه افتادند، و خدا می داند که علی علیه السلام در این راه چه فداکاریها و گذشتی از خود نشان داد تا جائی که هفت

تن از سوار کاران قریش وقتی از حرکت آنها مطلع شده به تعقیب آنان پرداخته و در صدد برآمدند آنها را به مکه بازگردانند و در نزدیکی «ضجنان» به ایشان رسیدند و چون علی علیه السلام آنها را دیدار کرده و از قصدشان با خبر شد شمشیر خود را به دست گرفته و یک تنه به جنگشان آمد و با شجاعت عجیبی که از خود نشان داد یک تن از ایشان را با شمشیر دو نیم کرده و آن شش تن دیگر را فراری داد و به همراهان خود دستور داد کاروان را حرکت دهند و چون به مدینه وارد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو مژده داد که آیات

الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ...

تا آخر(آیات 191 - 195 سوره آل عمران)در شان او و همراهانش نازل گردیده است.

و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در این چند روزی که در محله قباء بود شالوده مسجد آنجا را ریخت و بنای نخستین مسجد را در مدینه پی ریزی کرد و اتمام آن را موکول به بعد نمود، و سپس به سوی مدینه حرکت فرمود.

مدت توقف رسول خدا صلی الله علیه و آله در قباء

در مدت توقف رسول خدا صلی الله علیه و آله در قباء اختلاف است:

در برخی از روایات این مدت را بیست و دو روز، و بنا بر نقل محمد بن اسحاق از بنی عمرو بن عوف هیجده روز، و طبق گفته واقدی چهارده روز، و بر طبق روایت بخاری از عروه بن زبیر زیاده از ده روز، و به گفته ابن اسحاق چهار روز و یا کمی بیشتر ذکر کرده اند (47). و

توقف علی بن ابیطالب علیه السلام را نیز یک روز یا دو روز نقل کرده اند (48).

داستانی جالب از سهل بن حنیف

ابن اسحاق گفته:

علی بن ابیطالب علیه السلام پس از رسول خدا سه شبانه روز در مکه ماند تا ودائعی را که رسول خدا به آن حضرت سپرده بود به صاحبانش بازگرداند، همه را به آنهاداد آنگاه در قباء به آن حضرت ملحق شد و در همان خانه کلثوم بن هدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده بود او نیز در همانجا وارد شده و منزل کرد. و سپس داستان جالبی از علی علیه السلام نقل کرده گوید:

علی علیه السلام فرمود:

در محله قباء زن مسلمانی بود که شوهر نداشت، و من مردی را دیدم که نیمه های شب می آمد در خانه آن زن را می کوبید و آن زن بیرون می آمد و آن مرد چیزی به او می داد. من که آن جریان را دیدم در کار آن زن به شبهه افتادم و بدو گفتم:

ای زن! این شخص کیست که هر شب بر در خانه تو می آید و در را می کوبد و تو میروی و در را به روی او باز می کنی و چیزی به تو می دهد که من نمی دانم چیست؟ در صورتی که تو زنی مسلمان هستی و شوهر نداری؟

پاسخ داد:

این مرد سهل بن حنیف است، که چون می داند من زنی بی سرپرست و بی کس هستم شبها که می شود به سراغ بتهای قوم و قبیله خود می رود و آنها را شکسته چوبش را نزد من می آورد و می گوید:

از چوب اینها استفاده کن ... و علی بن ابیطالب علیه السلام هنگامی که در عراق بود و سهل بن حنیف

از دنیا رفت از این خاطره ی نیک او یاد می کرد (49).

پی نوشتها

1 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 215.

2 - سوره نحل - آیه 110.

3 - مجمع البیان - ج 3 ص 100.

4 - سوره نساء - آیه 58.

5 - بحار الانوار - ج 21 ص 116 - 117 و سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 217.

6 - سوره اسراء - آیه 80.

7 - به تفسیر مجمع البیان طبرسی و مفاتیح الغیب امام فخر رازی مراجعه شود.

8 - سوره مزمل - آیه 10.

9 - بحار الانوار - ج 19 ص 36.

10 - سوره انفال - آیه 30.

11 - سوره بقره - آیه 207 - یعنی و برخی از مردم کسانی هستند که جان خود را در راه جلب رضای خدا میفروشد ...

12 - برای اطلاع کافی از کتابهای بسیاری از اهل سنت که این حدیث و شان نزول آیه را درباره علی علیه السلام ذکر کرده اند به کتاب شریف احقاق الحق - ط جدید ج 3 ص 24 - 44 مراجعه شود.

13 - این مطلب هم در روایات شیعه آمده و هم در روایات اهل سنت، به کتاب بحار الانوار - ج 19 ص 78 و احقاق الحق - ج 8 ص 336 مراجعه شود و شاید درصفحات آینده متن آن را برای شما ذکر کنیم.

14 - سیره المصطفی - ص 250، 252.

15 - نقل از کتاب علی بن ابیطالب عبد الکریم خطیب - ص 105.

16 - احمد بن حنبل یکی از امامان اهل سنت در کتاب مسند خود (ج 1 ص 331)

داستان را همین گونه نقل کرده که می گوید:

علی

به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید در این وقت ابوبکر به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خیال کرد پیغمبر است که خوابیده از این رو صدا زد: یا نبی الله، ای پیغمبر خدا - علی علیه السلام فرمود:

پیغمبر خدا اینجا نیست و به سوی «بئر میمون» - چاه میمون - رفت ... و به دنبال آن ابوبکر خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید و وارد غار گردید.

و طبری - یکی از بزرگترین مورخان ایشان - نیز داستان را به همین گونه (درج 2 ص 100) با اضافاتی نقل کرده گوید:

هنگامی که ابوبکر بالای بستر آمد و علی علیه السلام بدو فرمود:

پیغمبر رفت. ابوبکر با سرعت بدان سمت که رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته بود به راه افتاد و هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله صدای پای او را شنید دانست شخصی در تعقیب او می آید در آن تاریکی گمان کرد یکی از مشرکین است از این رو پیغمبر نیز بسرعت خود افزود و همین کار او سبب شد تا بند پیشین نعلین آن حضرت پاره شود و انگشت ابهام پای حضرت به سنگی خورد و شکافت و خون زیادی از آن رفت و با این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترس شخصی که او را دنبال می کرد پیوسته بر سرعت رفتن خود می افزود تا آنجا که ابوبکر فریاد زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را شناخت و ایستاد تا ابو بکر نزدیک شد و با یکدیگر به غار رفتند،

و از پای پیغمبر همچنان خون می رفت ...

و سیوطی نیز در درالمنثور چند حدیث به همین مضمون نقل میکند.

17 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 234.

18 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 - ص 243.

19 - جالب این است که در پاره ای از روایات اهل سنت آمده که قریش برای

دستگیری ابوبکر نیز یکصد شتر جایزه تعیین کردند ... ولی به گفته اسکافی معتزلی (بر طبق نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - ج 13 ص 269) مجعول بودن این گونه روایات روشن است، زیرا قریش نسبت به ابو بکر هیچگونه حساسیتی نداشتند که حاضر شوند صد شتر برای دستگیری او بدهند، و هیچگاه در این حد از اهمیت قرار نداشت که آن مردم مال دوست بخیل برای دستگیری او حاضر شوند چنین بهای عظیمی را بپردازند ...

20 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 248.

21 - ای بنی مدلج من بر شما بیمناکم از سفیه شما یعنی سراقه که فریب گمراهی های محمد را خورده و او را یاری کند.

22 - و این ترس را دارم که جمع شما را پراکنده نموده و پس از عزت و سیادت پراکنده و متفرق شوید.

23 - ای ابا حکم (کنیه ابوجهل است) به خدا سوگند اگر تو شاهد بودی و نظاره می کردی داستان اسب مرا هنگامی که دست و پایش در زمین فرو رفت.

24 - در شگفت می شدی و تردید نمی کردی که محمد رسول و برهانی است و چگونه کسی می تواند در برابر او ایستادگی کند.

25 - و من تو را سفارش می کنم که مردم را از دشمنی با او

بازداری که من روزی را می بینم که نشانه های او آشکار گردد.

26 - به چیزی که تو یاری آن را دوست داشته باشی که همه مردم یکجا در برابرش تسلیم شوند.

27 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 249.

28 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 227.

29 - قیله نام زنی است که نسب مردم مدینه به او میرسد.

30 - سیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 275.

31 - الصحیح من السیره ج 2 ص 298.

32 - به کتاب تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 418 و معارف ابن قتیبه ص 75 و کتابهای دیگر که در پاورقی الصحیح من السیره ج 2 ص 299 مذکور است مراجعه شود.

33 - در تفسیر سوره انشراح.

34 - اسد الغابه ج 1 ص 127.

35 - اسد الغابه ج 1 ص 128.

36 - شذرات الذهب ج 1 ص 63.

37 - به زیر نویس شماره 1 صفحه 104 مراجعه شود.

38 - الصواعق المحرقه ط مصر ص 206.

39 - سوره ابراهیم آیه 28.

40 - سیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 274، وفاء الوفاء ج 1 ص 262، و در سیره النبویه این گونه است:

«و انا و الله احبکم، و انا و الله احبکم، و انا و الله احبکم» که از نظر معنی یکی است.

41 - سیره حلبیه ج 2 ص 61.

42 - برای توضیح بیشتر به کتاب الصحیح من السیره ج 2 ص 313 مراجعه شود.

43 - سیره النبویه - ج 2 ص 269. وفاء الوفاء سمهودی ج 1 ص 262. و ذیل این حدیث نیز در کتاب «الصحیح من السیره» ج 2 ص 312 از کتاب

نهج الموعود فی دلائل الصدق روایت شده است.

44 - و 45 - وفاء الوفاء - ص 1170 و ص 1172.

46 - دلائل الصدق - ج 1 ص 390.

47 - و 48 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 270 و 271.

49 - سیره النبویه ابن کثیر - ج 2 ص 270، و سهل بن حنیف از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بود که سال 38 در کوفه از دنیا رفت و آن حضرت بر جنازه او نماز خوانده و دفن کردند.

فصل هشتم

داستان بنای مسجد مدینه

روایات جالبی در داستان بنای مسجد در داستان بنای مسجد مدینه روایات جالبی نیز نقل شده که ذکر آنها خالی از فایده و لطف نیست مانند این روایت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواندن شعر پرهیز می کرد اهل تاریخ گفته اند هنگامی که مسلمانان و مهاجر وانصار دست به کار ساختمان مسجد شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای تشویق و ترغیب آنها شخصا به کمک آنها آمد، و به همین منظور ردای خود را از دوش برگرفت و خشت و سنگ بدوش گرفته پای کار می برد. و چون مردم آن منظره را مشاهده کردند رداها را از دوش افکنده و شروع به حمل مصالح و کمک به ساختمان مسجدشدند و این ارجوزه را نیز می خواندند:

لئن قعدنا و النبی یعمل لذاک منا العمل المضلل یعنی - اگر ما بنشینیم و رسول خدا کار کند به راستی که این عمل از ما گمراهی است و کار نابخشودنی. و گاهی نیز این ارجوزه را میخواندند:

اللهم لا عیش الا عیش الآخره اللهم ارحم الانصار و المهاجره بار خدایا زندگی نیست جز

زندگی آخرت، بار خدایا انصار و مهاجرین را مورد مهر و رحمت خویش قرار ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای هماهنگی و تشویق آنان مضمون شعر را زمزمه می کرد، اما نه به صورت شعری بلکه آن را به صورت نثر در می آورد و می گفت:

اللهم لا عیش الا عیش الآخره فارحم المهاجرین و الانصار و این به خاطر آن بود که از خواندن شعر و انشاد آن پرهیز می کرد، که موارد مشابهی هم در تاریخ دارد ... و در وفاء الوفاء سمهودی آمده که علی بن ابیطالب علیه السلام نیز در کار مسجد شرکت کرده و کار می کرد و برای خود رجزی داشت و می خواند:

لا یستوی من یعمر المساجدا یداب فیه قائما و قاعدا و من یری عن الغبار حائدا یعنی مساوی نیست کسی که تعمیر مساجد می کند و ایستاده و نشسته در آن تلاش و کوشش دارد، با آن کسی که از غبار و گرد و خاک (مسجد) روگردان است (و حاضر نیست حتی گرد و خاک آن هم به بینی او برسد !).

مورخ مزبور، می گوید:

علی بن ابیطالب وقتی این رجزرا خواند که مشاهده کرد عثمان بن عفان که مردی نظیف بودوقتی خشتی را برمی دارد و بر زمین می گذارد آستین خود را تکان داده و جامه اش را می تکاند تا گرد و خاک بر آن ننشیند، و با مشاهده این وضع بود که علی علیه السلام به اونگریسته و این رجز را خواند ... عمار بن یاسر نیز که این رجز را از علی علیه السلام شنیده بود آن را می خواند - بی آنکه بداند منظور علی علیه السلام ازآن کس کیست - در

این وقت گذار عثمان به عمار افتاد و چون شنید که آن رجز را می خواند با ناراحتی و با چوب دستی که در دست داشت به او اشاره کرده گفت:

«یابن سمیه ... لتکفن او لاعترضن بها وجهک ...!». ای فرزند سمیه ... یا این که از خواندن این رجز خودداری کن یا اینکه با این چوب بر صورتت خواهم زد! و در سیره ابن هشام داستان را به همین گونه نقل کرده بی آنکه اسم عثمان را ببرد و به جای آن گفته:

مردی که در آنجا بود و چون این رجز را شنید به عمار گفت:

«قد سمعت ما تقول منذ الیوم یابن سمیه، و الله انی لارانی ساعرض هذه العصا لانفک». ای پسر سمیه من امروز مرتبا شنیدم آنچه را گفتی، و به خدا چیزی نمانده که این «عصا» را به بینی تو بکوبم! و در پاورقی آن نقل شده که ابن هشام به خاطر اینکه کسی نام آن مرد را به بدی نبرد نامش را ذکر نکرده و سپس از ابی ذر نقل کرده که نام آن مرد عثمان بن عفان بوده ... و بهر صورت در کتاب مزبور (یعنی سیره ابن هشام) آمده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله، داستان مزبور را شنیدغضبناک شده و فرمود:

«ما لهم و لعمار یدعوهم الی الجنه و یدعونه الی النار، ان عما را جلده ما بین عینی و انفی». اینها را با عمار چه کار! او اینها را به سوی بهشت میخواند و آنها او را بسوی دوزخ میخوانند! به راستی که عمار همانند پوست میان دو چشم و بینی من است! (1). و

در وفاء الوفاء سمهودی قسمت اول روایت یعنی جمله «ما لهم و لعمار یدعوهم الی الجنه و یدعونه الی النار» را نقل نکرده، وتنها همان قسمت دوم یعنی «ان عما را جلده ما بین عینی و انفی» را نقل کرده است.

یک تذکر کوتاه

در اینجا تذکر یک مطلب لازم است و آن اینکه بر طبق روایاتی که رسیده (2) مسجد مدینه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دوبار ساخته شد یک بار اصل بنای آن بود و بار دوم بنای دوم که به منظور توسعه آن انجام شد، بنای اول همان سال اول هجرت بود، و بنای دوم در سال هفتم و پس ازفتح خیبر بوده بتفصیلی که در تاریخ آمده و داستان عثمان وبرخورد او با عمار بن یاسر - چنانچه از روی هم رفته روایات استفاده میشود در بنای دوم و سال هفتم بوده ... زیرا طبق روایات دیگر، عثمان بن عفان در سال اول هجرت هنوز در حبشه بوده و در حال هجرت به سر میبرده و سال دوم هجرت به مدینه آمده است و برای تحقیق بیشتر در این باب به کتاب وفاء الوفاء سمهودی و الصحیح من السیره مراجعه فرمائید (3). 2 - و این هم فضیلتی دیگر از عمار و خبری غیبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در همین ماجرای بنای مسجد مدینه داستان جالب دیگری نقل شده که حاوی معجزه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله است یعنی خبر از آینده ای دور، و فضیلت بزرگ دیگری از عمار بن یاسر - رضوان الله تعالی علیه –

و آن داستان چنین است که درسیره

ابن هشام و صحیح مسلم و کتابهای دیگر به سندهای مختلف و با مختصر اختلافی نقل کرده اند که:

در داستان بنای مسجد مدینه و نقل مصالح ساختمانی، مردم بیشترین بار را بر دوش عمار میگذاردند و بیشترین کار را از او می کشیدند و او را خسته و کوفته کردند تا جائی که وی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد:

«یا رسول الله قتلونی». ای رسول خدا - مرا کشتند!

ام سلمه گوید:

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که موهای مجعد سر عمار را با دست مبارک خود می تکاند و به او میفرمود:

«لیسوا بالذین یقتلونک، انما تقتلک الفئه الباغیه» (4). - اینها نیستند که تو را می کشند، بلکه تو را گروه ستمکار خواهند کشت! و در نقل دیگری است که به او فرمود:

«ابن سمیه! للناس اجر و لک اجران، و آخر زادک شربه من لبن و تقتلک الفئه الباغیه». ای فرزند سمیه! مردم یک پاداش دارند و تو را دو پاداش است، و آخرین توشه تو (از دنیا) شربتی است از شیر، و تو را گروه ستمکار میکشند. و در روایت ابو سعید خدری که ابن کثیر و دیگران نقل کرده اند این گونه است که فرمود:

«ویح عمار تقتله الفئه الباغیه یدعوهم الی الجنه و یدعونه الی النار» (5). دریغ بر عمار که او را گروه ستمکار می کشند در حالی که او ایشان را به سوی بهشت میخواند و آنها او را به سوی دوزخ دعوت میکنند! و در برخی از روایات آمده که به دنبال آن نیز به عمار فرمود:

«و انت من اهل الجنه» (6). و تو از اهل بهشت

خواهی بود. و چنانچه میدانیم عمار در جنگ صفین در لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام بود و پس از آنکه مدتی از آن جنگ خانمانسوز و تاسف بار که به توطئه معاویه و همدستانش واقع شد گذشت در یکی از روزها که جنگ سختی در گرفت عمار بن یاسر به دست لشکر معاویه ستمکار و یارانش به شهادت رسید، و همانگونه که رهبر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود آخرین توشه او هم که نوشید مقداری شیر بود که غلامش برای او آورد، و جالب این است که در آن روز وقتی شیر را نوشید گفت:

«سمعت خلیلی رسول الله یقول:

ان آخر زادک من الدنیا شربه لبن».

از خلیل خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

به راستی که آخرین توشه تو از دنیا شربتی از شیر خواهد بود. و ما شرح ماجرای جانگداز شهادت عمار را در تاریخ زندگانی امیر المؤمنین علیه السلام بتفصیل نقل کرده ایم هر که خواهد بدانجا مراجعه کند. (7)

توجیهی نابجا و مضحک

ابن کثیر پس از نقل حدیث مزبور از منابع مختلف، و ذکر اختلافهای آن گفته:

و این حدیث از نشانه های نبوت است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر میدهد که عمار را گروه ستمکار می کشند ... و به دنبال آن گفته:

و عمار را اهل شام در واقعه صفین کشتند، و عمار در آنوقت به همراه علی و مردم عراق بود، و سپس گفته.

«و قد کان علی احق بالامر من معاویه» یعنی و به راستی که علی (علیه السلام) از معاویه به خلافت سزاوارتر بود ...

آنگاه گوید:

و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و

آله یاران معاویه را ستمکار خوانده موجب کفر آنها نخواهد شد و مستلزم تکفیر آنها نیست چنانچه جاهلان فرقه ضاله شیعه و دیگران پنداشته اند زیرا اینها اگر چه در واقع ستمکار و «باغی» بودند، اما درباره جنگی که میکردند آنها از روی اجتهاد خود میجنگیدند، و هر مجتهدی همیشه راه صواب نمی رود بلکه هر مجتهدی که به صواب رفت دو اجر دارد و هر که به خطا رفت یک اجر دارد. «للمصیب اجران و للمخطیء اجر واحد» (8) و در توجیه حدیث:

«یدعوهم الی الجنه و یدعونه الی النار».

گفته:

... عمار و یارانش اهل شام را به الفت و اتحاد دعوت میکردند ولی اهل شام میخواستند مردم پراکنده باشند و هرمنطقه ای برای خود امام و رهبری داشته باشد و این موجب افتراق و جدائی می شد و این لازمه راه و روش و نتیجه مسلک آنها بود اگر چه هدفشان این نبود ... و سپس برای اینکه خود را راحت کند و بیش از این ناچار نباشد دست به این گونه تاویلات و توجیهات بی معنی و رطب و یابس ها بزند میگوید:

منظور ما در اینجا نقل بنای مسجد است نه این گفتارها و ازاین رو به دنبال سخن خود باز میگردیم. (9)

و ما هم میگوئیم:

اکنون جای این بحث نیست، و باید در این باره در جای دیگری به تفصیل بحث کرد ولی برای رفع مغالطه و توجیهات بی جای ایشان ناچار به ذکر چند جمله هستیم و آن اینکه،

میگوئیم:

اولا - اینکه ایشان با این پیش داوری که کرده اند و شیعه را فرقه گمراه و ضاله خوانده و قبل از آنکه دعوا را طرح کنند قضاوت کرده ظاهرا برای این

بوده که ما را از اظهار نظر و سئوال باز دارند، ولی به راستی ما نفهمیدیم منظور ایشان از اینکه معاویه و یارانش در جنگ با علی علیه السلام اجتهاد کردند، و در اجتهادشان بخطا رفتند و این سبب تکفیر و مذمت آنها نمی شود چیست؟ مگر خلافت علی بن ابیطالب مورد تردید بود تا اینها درباره آن اجتهاد کنند؟ و اگر بخطا رفتند یک اجر داشته باشند وگرنه دو اجر! شما هر معیاری را که برای خلافت قبول داشته باشید از «نص و اجماع اهل حل و عقد و غیره» همه آنها در آن حضرت بود و روی همه آن معیارها علی علیه السلام خلیفه رسول خدا بود، دیگر چه جای اجتهادی بود؟

و خود معاویه هم یک چنین ادعائی که شما به او نسبت داده اید و دفاعیه برای او درست کرده اید نداشت و احتمال آن را هم نمیداد، و گرنه حتما آن را به زبان میآورد و اظهار میکرد و یا در نامه هائی که به امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت ذکری از آن به میان می آورد.

و ثانیا این حدیث «للمصیب اجران و للمخطیء اجر واحد» راکه در باب اجتهاد احکام آمده و به دنبال آن بحث مصوبه و مخطئه پیش آمده بر فرض صحت، مربوط به شرعیات و فروع جزئی دین است نه در عقلیات و اصول مانند توحید و نبوت و امامت و معادکه در آنها جائی برای اجتهاد و تخطئه و تصویب نیست و درآنجا همه قائل به تخطئه شده اند و مسئله مورد اتفاق شیعه و سنی است که در این گونه مسائل جای اجتهاد نیست - به شرحی که در کتابهای اصولی

ذکر شده

و ثالثا - اگر شیعه قائل به تکفیر معاویه و یاران او هستند نه به خاطر این حدیث بوده تا شما این گونه توجیه کنید بلکه به خاطر احادیث زیاد دیگری است که در کتابهای اهل سنت به طور متواتر نقل شده، مانند آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علی سلمک سلمی و حربک حربی».

و حدیث:

«علی مع الحق و الحق مع علی».

و حدیث:

«لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق او کافر ...»

و حدیث:

«من سب علیا فقد سب رسول الله ...». و احادیث بسیار و متواتر دیگر که در کتابهای اهل سنت مذکور است (10) و به گفته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه درهمین باره:

«الیس یعلم معاویه و غیره من الصحابه انه قال له فی الف مقام:

«انا حرب لمن حاربت و سلم لمن سالمت؟».

و نحو ذلک من قوله:

«اللهم عاد من عاداه و وال من والاه».

و قوله:

«حربک حربی و سلمک سلمی»

و قوله:

«انت مع الحق و الحق معک».

و قوله:

«هذا منی و انا منه»

و قوله:

«هذا اخی»

و قوله:

«یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله».

و قوله:

«اللهم اتنی باحب خلقک الیک»

و قوله:

«انه ولی کل مؤمن بعدی».

و قوله فی کلام قاله:

«خاصف النعل»

و قوله:

«لا یحبه الا مؤمن و لایبغضه الا منافق».

و قوله:

«ان الجنه تشتاق الی اربعه و جعله اولهم»

و قوله لعمار:

«تقتلک الفئه الباغیه».

و قوله:

«ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی ... الی غیرذلک مما یطول تعداده جدا و یحتاج الی کتاب مفرد یوضع له ...» (11) یعنی آیا معاویه و دیگر از اصحاب نمیدانستند که رسول خدا در هزار جا به علی علیه السلام گفته بود:

من در جنگم با آن

کس که تو با او در جنگی و صلحم با آن کس که تو با او در صلح هستی، و مانند آن از سخنان دیگر آن حضرت - و پس از شمردن مقداری از این احادیث که متن آن در بالا است و نیازی به ترجمه ندارد ... گوید:

و غیر اینها از روایاتی که شمارش آنها به طور جدی طولانی خواهد شد، و نیاز به تدوین کتاب جداگانه ای دارد ... و اکنون میرسیم به این سخن که با وجود این همه روایات و تواتر آنها میان مسلمانان صدر اسلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر جائی برای اجتهاد معاویه و امثال او درباره حقانیت امیر المؤمنین علیه السلام باقی نمانده بود و ابهامی در کار نبود تا ما بیائیم و درباره اجتهاد و صواب و خطای آن بحث کنیم چون به قول معروف اجتهاد در مقابل نص بود ... و راهی و محملی جز عناد و دشمنی، و پیروی از هواهای نفسانی باقی نمی ماند،

واین همان چیزی است که شما روی تعصبی که دارید از آن فرار میکنید و همان مطلبی است که در کلمات خود امیر المؤمنین علیه السلام و نامه های آن حضرت که بمعاویه می نویسد به طور مکرر و فراوان دیده میشود که بهتر است برای اطلاع بیشتر به نامه های مذکور در نهج البلاغه و کتابهای دیگر مراجعه کنید.

و در خاتمه این را هم بد نیست بدانید که اینان در جاهای دیگر نیز که مورد سؤال قرار میگیرند مانند سؤال در مورد بر پا کنندگان جنگ جمل و دیگران همین پاسخ را داده و به همین توجیهات متوسل میشوند و

میگویند:

اجتهادی کردند و به خطا رفتند ...» یعنی به توجیهات و تشبثاتی که حتی خود بر پا کنندگان آن جنگها و معاویه و دار و دسته اش هم با همه فریب کاری و تزویر بدان متشبث نشدند.

چنانچه اهل تاریخ نوشته اند:

هنگامی که عمار کشته شد ولوله ای در لشکر معاویه افتاد، و لشکریان به سوی خیمه معاویه و عمرو عاص هجوم آورده که شما تا به حال به ما می گفتید:

ما بر حقیم، ولی اکنون که عمار کشته شد معلوم شد که «فئه باغیه» و گروه ستمکار شمائید؟ ومعاویه برای فرونشاندن غائله با عمرو عاص مشورت کرد وبالاخره گفتند:

«انما قتله الذین جاؤا به».

یعنی قاتل عمار کسانی هستند که او را به اینجا آورده اند که وقتی امیر المؤمنین علیه السلام این توجیه مسخره و خنده آور را شنید فرمود:

«فالنبی قتل حمزه حین ارسله الی قتال الکفار».

یعنی روی این توجیه باید گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمزه را کشت که او را به نبرد با کفار فرستاد؟

و اما در مورد توجیه قسمت دوم حدیث هم باید به طور خلاصه بگوئیم:

این توجیه هیچ دلیلی ندارد، جز درماندگی از پاسخ، و تعصب بی جا در پافشاری از یک عقیده نادرست که ایشان را مجبور کرده تا از هر کس که عنوان «صحابی» پیدا کرد و حتی یک لحظه پیغمبر را دیده دفاع کرده و او را تطهیر کنند و گرنه کسی که با اصطلاحات قرآن و حدیث مختصر آشنائی داشته باشد به خوبی میداند که «جنه» و «نار» همه جا بمعنای بهشت و دوزخ آمده مگر آنکه قرینه ای در کار باشد. و روی همین جهت بوده که ابن حجر هیثمی - با

همه تعصب و حمایتی که از معاویه کرده و حتی کتابی در تطهیر معاویه نوشته به نام «تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه بثلب سیدنا معاویه بن ابی سفیان» وقتی به این حدیث میرسد دست به چنین توجیه نادرست و مخالف با لغت عرب نزده و به ناچار در صدد تضعیف سند آن بر آمده و خواسته است از این راه حدیث را از اعتبار بیندازد،

و سپس گوید:

اگر هم حدیث صحیح باشد مربوط است به مردمان عادی که همراه معاویه بودند نه خود معاویه ... (12) و این نیز حدیثی دیگر در داستان بنای اولیه مسجد حاکم نیشابوری به سند خود از عایشه روایت کرده که در داستان بنای اولیه مسجد مدینه نخستین سنگ را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برداشت، و سپس ابوبکر سنگ دوم را برداشت، و سنگ سوم را نیز عمر حمل کرد و سنگ چهارم را عثمان! عایشه گوید:

من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم:

اینان را می بینی که چگونه با تو کمک و مساعدت می کنند؟

فرمود:

ای عایشه اینان خلفای پس از من هستند! (13). و در کتابهای دیگر نیز مانند سیره ابن کثیر به همین مضمون و با مختصر اختلافی از سفینه آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را روایت کرده اند ... ولی از آنجا که حدیث مزبور اشکالاتی داشته خود همین ابن کثیر پس از نقل آن بلا فاصله گفته است:

«و هذا الحدیث بهذا السیاق غریب جدا». صدور این حدیث با این کیفیت خیلی بعید و ناآشنا است،

و سپس گوید:

آنچه معروف ست حدیث

ذیل است که امام احمد به سندش از سفینه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الخلافه بعدی ثلاثون عاما، ثم یکون من بعد ذلک الملک» (14). خلافت پس از من سی سال است سپس سلطنت خواهد بود. (15) و از حافظ ذهبی نقل شده که حدیث سنگهای خلافت را از عایشه نقل کرده و پس از آنکه سند حدیث را تضعیف کرده گفته است:

«و لا یصح بوجه فان عایشه لم تکن یومئذ دخل بها النبی صلی الله علیه و آله و هی محجوبه صغیره، فقولها هذا یدل علی بطلان الحدیث» (16).

یعنی این حدیث بهیچوجه نمی تواند صحیح باشد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن وقت با عایشه زفاف و عروسی نکرده بود، و او دختری بود در پرده و کوچک، و همین گفتار دلیل بر باطل بودن حدیث است.

نگارنده گوید:

گذشته از اشکالی که «ذهبی» بر این حدیث کرده اشکالات دیگری نیز دارد که نقلهای دیگر این حدیث – مانند حدیث سفینه –

را نیز مخدوش و بی اعتبار می سازد مانند اینکه:

1 - عثمان در سال اول هجرت در حبشه به سر می برده به شرحی که در حدیث قبلی ذکر شد، و شاید روی همین جهت بوده که سهیلی نام عثمان را در این حدیث نیاورده.(17)

2 - در پاره ای از روایات آمده که نخستین باری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسجد مدینه را بنا کرد دیوارهای آن را با شاخه های خرما و چوب ساخت و در سال چهارم با خشت و سنگ آن را تجدید کرد (18) ... که در این صورت با این

حدیث اختلاف و منافات دارد و موجب ضعف حدیث مزبور می گردد.

3 - این حدیث مخالف است با حدیثهای دیگر که درباره خلافت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و به طور کلی اساس و زیربنای خلافت ابوبکر و عمر و عثمان - که به گفته خود علماء و دانشمندان اهل سنت در تصحیح داستان سقیفه و مسائل بعدی همه جا و همیشه گفته اند این بوده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه ای تعیین نکرد و نام کسی را به عنوان خلیفه خود ذکر نکرد، و این گفتار خود عایشه است که از همین حاکم نیشابوری که آن حدیث را از عایشه روایت کرده از وی نقل کرده که گفته است:

«لو کان رسول الله مستخلفا لاستخلف ابا بکر و عمر». (19)

یعنی عایشه گفته است:

اگر رسول خدا قرار بود خلیفه تعیین کند ابوبکر و عمر را به خلافت خود تعیین میکرد ... و اگر قرار باشد که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره خلافت و جانشین پس از آن حضرت بپذیریم چرا آن همه روایات معتبر و متواتر مانند حدیث غدیر و حدیث منزلت و حدیث ثقلین و غیره که علی علیه السلام را به خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده و صحابه و تابعین نقل کرده اند نپذیریم، و به این گونه روایات مخدوش و ضعیف و اخبار واحد متشبث شویم ! و شاید روی همین اشکالات و جهات بوده که امثال ابن کثیر با همه سهل انگاری هایی که درباره این گونه احادیث

دارند نتوانسته آن را بپذیرد، و ناآشنا بودن حدیث را تایید کرده است.

خانه هائی که اطراف مسجد ساخته شد

چنانچه از روی هم رفته روایات استفاده می شود، پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کار ساختمان مسجد (به شرحی که ذکر شد) فراغت یافت در صدد برآمد تا برای خود و خاندان خود و مسلمانانی که از مکه بدانجا هجرت کرده بودند و جا و مکانی نداشتند و عموما به صورت میهمان در خانه های مردم مدینه زندگی می کردند خانه هائی بسازد و از این رو دستور داد در کنار همان مسجد و پشت دیوارهای آن اتاق هایی بسازند، و در آن سکونت گزینند ... و از آنجا که این کار هم نتوانست مشکل بی خانمانی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برطرف سازد (20) و گروهی بودند که از مکه به مدینه آمده بودند و هیچگونه جا و مکان وحتی وسائل خوراک و پوشاکی هم نداشتند آن حضرت ناچار شدآنها را به صورت دسته جمعی در داخل مسجد جای دهد و آنها رادر تاریخ به «اصحاب صفه» نامیده اند.

بدین ترتیب که جایی را در آخر مسجد اختصاص به سکونت و خوابیدن آنها داد، و مجموع این افراد که به نام اصحاب صفه معروف شده اند، و چنانچه ابو نعیم نام آنها را ذکر کرده حدود یکصد نفر بودند که به تناسب فصول و سفرها و مرگ و میر و ازدواج گاهی این عدد کم و زیاد می شد ... و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز متکفل مخارج و آذوقه و لباس آنها بود و گاهی می شد که چند روز

آنها در گرسنگی به سر می بردند و یا به اندک خرما و شیری اکتفا می کردند ... (21) نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند امیر المؤمنین علیه السلام و حمزه و ابوبکر و عثمان و دیگرانی که در پشت مسجد برای خود اطاقی ساخته بودند هر کدام دری یا دریچه ای از خانه خود به داخل مسجد باز کرده بودند تا از وضع داخل مسجد آگاه شده و یا در هنگام نماز نیز به راحتی بتوانند از آن دریچه داخل مسجد شده و ناچار نباشند از درب بیرونی خود به سوی مسجد بیایند، که پس از گذشت مدتی رسول خدا دستور داد بجز در خانه علی علیه السلام بقیه آن درب ها را ببندند، و این مطلب بر بعضی گران آمد تا آنجا که زبان به اعتراض گشوده و گفتند چرا جوان نورسی را بر ما ترجیح داده، و آن حضرت را به افراط درباره دوستی علی علیه السلام متهم سازند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناچار شد،

در یک سخنرانی عمومی پاسخ آنها را داده و فرمود:

«من این کار را از پیش خود نکردم، بلکه دستوری بود از طرف خدای تعالی که من مامور به ابلاغ آن گردیدم ...». و جالب این است که دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام که همه جا و پیوسته در صدد محو فضائل و افتخارات آن بزرگوار بودند، چنانچه در مقالات گذشته نمونه هایی از آن را ذکر کردیم، وقتی دیدند این فضیلت بزرگی برای آن حضرت به شمار می آید در صدد تضعیف این روایات - که از حد تواتر می گذرد و یا تاویل

آنها برآمده، و برخی هم نظائر آن را برای دیگران نقل کرده و از این راه خواسته اند آن را تحت الشعاع قرار داده و یا به گفته امروزیها کمرنگ کنند - که انشاء الله تعالی در حوادث سال دوم هجرت به تفصیل روی آن بحث خواهیم کرد ... و اگر اجمال آن را بخواهید می توانید به گفتار ابن ابی الحدید - که خود از بزرگان علمای اهل سنت است مراجعه کنید که میگوید:

بکریه و طرفداران ابوبکر هر کجا فضیلتی برای علی علیه السلام دیدند مانند حدیث «مواخاه» و پیوند برادری که تفصیل آن بعدا خواهد آمد - و حدیث «سد ابواب» آمدند ومثل آن را برای ابوبکر جعل کردند ... (22)

پی نوشتها

1 - سیره ابن هشام - ج 1 ص 497، وفاء الوفاء سمهودی - ج 1 ص 329.

2 - برای اطلاع از این گونه روایات به کتاب وفاء الوفاء - ج 1 ص 338 به بعد مراجعه شود.

3 - وفاء الوفاء - ج 1 ص 332 و 338 و الصحیح من السیره - ج 3 ص 20.

4 - سیره ابن هشام - ج 1 ص 496.

5 - سیره ابن کثیر - ج 1 ص 307.

6 - وفاء الوفاء سمهودی - ج 1 ص 331 - 332.

7 - زندگانی امیر المؤمنین - ج 2 ص 121 الی 131.

8 - سیره النبویه - ج 1 ص 308 و 309.

9 - به زیر نویس شماره 1 صفحه 118 مراجعه شود.

10 - برای اطلاع بیشتر به جلدهای 6 و 7 و 8 احقاق الحق مراجعه کنید.

11 - شرح ابن ابی الحدید - ج 4 ص 221.

12 - مستدرک

حاکم - ج 3 ص 69 و 97.

13 - کتاب تطهیر الجنان و اللسان - ص 35.

14 - و از ترمذی و نسائی روایت کرده که حدیث را این گونه نقل کرده اند:

«... ثم یکون ملکا عضوضا» یعنی سپس سلطنتی گزنده و خبیث خواهد بود ... و ابن اثیر در نهایه این حدیث را نقل کرده و «عضوض» را بمعنای «خبیث شریس» معناکرده یعنی خبیث منفور ...

15 - سیره ابن کثیر - ج 2 ص 309 - 310.

16 - تلخیص المستدرک ذهبی - که در حاشیه مستدرک حاکم چاپ شده - ج 3 ص 97.

17 - وفاء الوفاء - ج 1 ص 252.

18 - وفاء الوفاء - ج 1 ص 327.

19 - مستدرک حاکم - ج 3 ص 78.

20 - در برخی از روایات مساحت مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درآن روز صد متر در صد متر ذکر کرده اند که در چنین صورتی اطاقهای اطراف مسجدهم نمی توانست پاسخگوی همه مهاجران باشد.

21 - وفاء الوفاء - ج 1 ص 453.

22 - شرح ابن ابی الحدید - ج 11 ص 49.

سیره

کتاب

ترجمه مختصر الشمائل المحمدیه تألیف حاج شیخ عباس محدّث قمی ترجمه ابوالفضل موسوی گرمارودی

مقدمه

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم این بخش که از نظر شما می گذرد ترجمه فارسی کتاب «مختصر الشمائل المحمدیّه» از تألیفات مرحوم حاج شیخ عباس محدّث قمی است که او آن را از کتاب «الشمائل المحمدیّه» تألیف حافظ ابوعیسی تِرمذی) 279 - 209 هجری) صاحب یکی از صحاح شش گانه اهل سنّت، تلخیص کرده است.

مرحوم محدّث در این «مختصر» از کتاب «المواهب اللدنیّه» در شرح شمائل محمدیّه تألیف «شیخ ابراهیم بیجوری» که از بهترین شروح کتاب شمائل محمدیّه بوده و بارها چاپ شده است نیز توضیحاتی نقل و اضافه کرده است. این جانب مدّتها پیش متن عربی کتاب «مختصر الشمائل المحمدیّه» را به خواهش برخی دوستان و اساتید ترجمه کردم، و اینک در این قسمت جهت مزید استفاده خوانندگان عین آن ترجمه را ضمیمه می نمایم. مشهد مقدس رضوی - تابستان 1377 ابوالفضل موسوی گرمارودی بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدلِلّه ربّ العالمین، و الصلوه علی محمد و آله الطاهرین پس از ستایش خدا و درود بر پیامبران و خاندان پاک او، مؤلف کتاب (عباس بن محمد رضا قمی) می گوید:

این رساله فشرده ای است درباره سیمای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که آن را از کتاب «شمائل محمدیّه» محمد بن عیسی بن سوره ترمذی که از حافظان بزرگ (اهل سنّت) و صاحب یکی از کتب صحاح ستّه.

معروف به «سنن ترمذی» است، گرد آورده ام.

در قیافه پیامبر

از «انس بن مالک» روایت شده که:

پیامبر صلی الله علیه و آله نه خیلی دراز قد بود و نه کوتاه، و نه سپید رنگ پریده و نه گندمگون سیه چرده، و مویش نه بسیار مجعد و پرچین و شکن

بود و نه کاملاً صاف و بی چین

و شکن؛ خداوند او را در سنّ چهل سالگی به پیامبری برانگیخت، سپس ده سال در مکّه بماند و ده سال نیز در مدینه اقامت گزید، و خدای متعال او را در سنّ شصت سالگی به سرای آخرت برد، و به هنگام وفات در سر و روی آن گرامی ده عدد موی سپید نبود. (اینکه در این روایت وفات آن بزرگوار در شصت سالگی ذکر شده سخنی تقریبی است و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در شصت و سه سالگی بوده است).

«براء ابن عازب» گفته است:

گیسوداری را در جامه گلگون زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده ام، گیسوی آن گرامی به دوش می رسید، شانه و کتفی گشاده داشت و اندامش نه کوتاه پست بود و نه بلند دراز. از مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله نه دراز بود و نه کوتاه، دست و پایی ضخیم و مردانه داشت، بزرگ سر و درشت استخوان بود، یک رشته باریک مو از سینه تا ناف آن گرامی رسته بود، چون راه می رفت متمایل به جلو حرکت می کرد چنانکه گویی در سراشیب قدم بر می دارد، نه پیش از او و نه بعد از او همانند او را ندیده ام.

و نیز از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که در توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله نه بلند دراز بود و نه کوتاه در هم فرو رفته بلکه میانه بالا بود، و مویش نه پرچین و شکن بود و نه کاملاً صاف و بی چین و شکن؛ چاق و

پر گوشت نبود و صورتش نیز کاملاً گرد و دایره مانند نبود بلکه تا اندازه ای مدّور بود، چهره ای سپید آمیخته به سرخی و چشمانی کاملاً سیاه و مژگانی بلند و کشیده داشت، درشت استخوان و فراخ شانه و بدنش صاف و خالی از مو بود و فقط یک رشته باریک مو از سینه تا ناف او رسته بود، دست و پایی قطور و مردانه داشت، نیرومند و استوار راه می رفت چنانکه گویی در سراشیبی قدم بر می دارد، چون به کسی رو می کرد با تمام بدن به او رو می آورد، در میان دو کتف از مُهر نبّوت وجود داشت و آن گرامی آخرین پیامبران بود، از همه مردم سخاوتمندتر و راستگوتر و ملایم تر و خوشرفتارتر بود، کسی که بی سابقه او را می دید از او هیبت می برد، و کسی که با او معاشرت می کرد دوستدارش می شد، توصیف گر او می گوید:

نه پیش از او و نه بعد از او کسی را همانند او ندیده ام».

«جابر بن سمره» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شبی مهتابی دیدم که جامه ای گلرنگ بر تن داشت، و من پیایی به او و به ماه نگاه می کردم، به نظر من او از ماه زیباتر بود. و روایت شده که آن گرامی صلی الله علیه و آله سایه نداشت و چون در آفتاب می ایستاد فروع او بر فروع آفتاب پیشی می گرفت و همچنین در نور چراغ.

مردی از «براء ابن عازب» پرسید:

آیا چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون شمشیر (درخشنده) بود؟

گفت:

نه بلکه (درخشنده تر از آن و) همانند ماه تابان بود.

مرحوم مؤلف می گوید:

«کعب بن زهیر» در قصیده «بانَتْ سُعادُ ...»

به همین

تشبیه اشاره کرده است:

«اِنَّ الرَّسُولَ لَسَیْفٌ یُسْتَضاءُ بِه مُهَنَّدٌ مِنْ سُیُوفِ اللَّهِ مَسْلُولٌ» (همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر برّان و کشیده از شمشیرهای الهی است که از آن فروع و درخشش می یابند).

و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«اِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ یُسْتَضاءُ بِه». (همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله نوری است که از آن فروع و درخشش می یابند). از «ابن عباس» روایت شده که:

دندانهای جلو رسول خدا صلی الله علیه و آله از هم جدا و گشاده بود، وقتی سخن می گفت چنان می نمود که نور از میان دندانهایش ساطع است.

درباره مهر نبوت

«جابر بن سمره» گفته است:

مُهر نبّوت را در میان دو کتف رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم، بر آمدگی سرخ رنگی همانند تخم کبوتری بود. و از «ابو زید عمرو بن اخطب انصاری» روایت شده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود ای «ابو زید» نزد من بیا و بر پشتم دست بکش. و من بر پشت او دست کشیدم و انگشتانم بر مُهر (نبّوت) قرار گرفت.

را وی از ابو زید پرسید:

مُهر چه بود؟

گفت:

مقداری مو که در یکجا کنار هم روئیده بود. و از «ابو سعید خدری» درباره مُهر رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند،

گفت:

در پشت او تکّه گوشتی بر آمده بود.

و «عبدالله بن سرجس» گفته است:

به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و او در میان گروهی از یارانش قرار داشت، و من همین طور پشت سر او می گشتم و او منظورم را دریافت و ردا را از پشت در افکند و من جای مُهر

را بر شانه های او دیدم که همانند مشتی بود و گرد آن خالهایی همانند زگیل وجود داشت، آنگاه باز گشتم و چون روبروی او قرار گرفتم گفتم:

خدا ترا بیامرزد ای رسول خدا،

و او فرمود:

و ترا نیز.

مردم از «عبدالله بن سرجس» پرسیدند:

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو طلب آمرزش کرد؟

گفت:

آری و برای شما نیز (طلب آمرزش کرده است)؛ آنگاه این آیه را تلاوت کرد «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ [1] - ای پیامبر برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش کن».

[1] سوره محمّد صلی الله علیه و آله:

آیه 22.

درباه موی رسول خدا

«انس بن مالک» گفته است:

موی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا میانه گوش او بود. و «امّ هانی» دختر ابوطالب علیه السلام گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از دفعاتی که به مکّه آمدند چهار گیسوی بافته داشتند.

در شانه کردن آن گرامی

از «انس بن مالک» روایت شده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله موی سر را بسیار روغن می زد و محاسن را بسیار شانه می کرد و خیلی از اوقات پارچه ای بر سر می افکند تا روغنی که بر سر و موی مالیده عمامه و لباس را چرب نکند، و از بسیاری استعمال روغن گاه لباسش همچون لباس روغن فروشان به نظر می آمد.

«عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست می داشت که در وضو و شستشو و در شانه کردن و کفش پوشیدن از طرف راست شروع کند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن گرامی یک روز در میان، موها را شانه می کرد.

و از «عبدالله بن مغفل» روایت شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود که موها را جز یک روز در میان شانه نکنند.

درباره پیری و موی سپید پیامبر

«انس بن مالک» گفته است:

من در سرو روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از چهارده موی سپید مشاهده نکرده ام.

از «جابر بن سمره» در مورد موی سپید رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، گفت:

وقتی سر را روغن می زد موی سپیده دیده نمی شد و هنگامی که روغن نمی زد اندکی موی سپید دیده می شد. از «ابوجحیفه» نقل شده که برخی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند:

ای رسول خدا می بینیم پیر شده اید و مویتان سپید نشده است!

فرمود:

سوره هود و نظایر آن مرا پیر و مویم را سپید کرده است [1]. [1] برخی از علماء فرموده اند چون در سوره هود خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ - استقامت نما چنانکه مأمور

شده ای» به جهت سختی و صعوبت استقامت و انجام این فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

سوره هود مرا پیر کرده است (مترجم).

در مورد خضاب پیامبر

از «ابوهریره» پرسیدند:

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله موی خویش را خضاب می فرمود؟

گفت:

آری.

«جهذمه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که از منزلش بیرون می آمد و شستشو کرده بود و سر خود را خشک می کرد و بر آن اثر رنگ و خضاب مثل زعفران دیده می شد. «انس»

گفته است:

موی رسول خدا صلی الله علیه و آله را خضاب شده مشاهده کرده ام.

فصل:

در مورد سرمه کشیدن پیامبر صلی الله علیه و آله از «ابن عباس» روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

با اثمد (نوعی سرمه که از سنگ اثمد ساخته می شود) [1] سرمه بکشید که بینائی را جلا می دهد و موی را می رویاند. و نیز گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله سرمه دانی داشت و هر شب از آن سرمه دان سه بار پیایی در چشم راست و سه بار در چشم چپ سرمه می کشید.

و باز همو گفته است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از خواب در هر چشم سه بار با «اثمد» سرمه می کشید. و به همین مضمون ها روایات دیگری نیز نقل شده است. [1] به واژه «سرمه» و «اثمه» در تحفه حکیم مؤمن مراجعه شود (مترجم).

درباره لباس پیامبر

«امّ سلمه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان لباسها پیراهن را بیشتر می پسندید. و «اسماء» دختر یزید (بن سکن انصاری) گفته است:

آستین پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آرنج آن گرامی بود. و نیز نقل شده است که آن گرامی صلی الله علیه و آله پیراهنی می پوشید که بلندی آن تا پشت پا و آستینش تا انگشتان دست بود. «معاویه بن قرّه»

از پدرش نقل کرده است که گفت: من همراه چند نفر از قبیله «مزینه» به خدمت پیامبر شرفیاب شدیم تا با او بیعت نمائیم و پیراهن آن گرامی گشوده و باز بود، (یا گفته است:

تکمه پیراهنش باز بود)،

سپس گفت:

من دست در گریبان پیراهن بردم و مُهر نبّوت را لمس کردم.

«عبد بن حمید» از «محمد بن الفضل» از «حمّاد بن سلمه» از «حبیب بن شهید» از «حسن» از «انس بن مالک» نقل کرده است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بر «اسامه بن زید» تکیه کرده بود بیرون آمد و جامه ای قطری در برداشت که به گردن آویخته بود و با مردم نماز خواند. (قطری یک نوع پارچه منسوب به قطر و نوعی از جامه های یمنی است که از پنبه بافته می شد و در آن رنگ سرخ و نشانه هایی وجود داشت و پارچه ای خشن بود). «عبد بن حمید» می گوید که «محمد بن فضل» گفت:

«یحیی بن معین» تا نزد من نشست از من همین حدیث را پرسید و من گفتم:

روایت کرد برای ما «حمّاد بن سلمه» ...

«یحیی» گفت:

چه خوب بود اگر حدیث را از روی کتابت برایم می خواندی. من برخاستم تا کتابم را بیاورم و او لباس مرا گرفت و گفت:

خودت برایم از حفظ بگو زیرا می ترسم (عمر وفا نکند و) دوباره ترا نبینم ! آنگاه من حدیث را از حفظ برای او گفتم سپس کتابم را آوردم و برایش خواندم.

«ابو رمثه» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دو جامه سبز بر تن داشت.

و «قيله» دختر «مخرمه» گفته است:

پيامبر صلى الله عليه و آله را ديدم كه دو جامه كهنه و

مندرس که با زعفران رنگ شده بود بر تن داشت و به جهت کهنگی رنگ آن رفته بود.

«ابن عباس» گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

بر شما باد که از لباسهای سفید استفاده نمائید، باید زندگانتان آن را بپوشند و مرده هایتان را در آن کفن کنید که لباس سپید از بهترین لباسهای شماست.

و «عائشه» گفته است:

بامدادی پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و عبائی پشمینه و سیاه بر تن داشت. «ابراهیم بیجوری مصری» که بر کتاب «شمائل محمّدیّه» شرح نوشته است می گوید:

«از سخن راویان در مورد لباس پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته می شود که آن حضرت لباس مندرس و سطح پائین را برای خود برگزیده و بیشتر اوقات لباسش ساده و خشن بود، و همیشه از یک نوع لباس نمی پوشید و خواهان لباسهای گران قیمت نبود بلکه به مقدار نیاز و ضرورت اکتفا می فرمود، در عین حال گروهی لباس عالی و گران قیمت نیز می پوشید چنانکه وقتی جامه ای به او هدیه کردند که به سی و سه شتر خریداری شده بود و یک بار آن را پوشید».

تا آنجا که می گوید «مسلمانان گذشته در سادگی و سطح پائین بودن لباس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کردند و چیزهایی (از لذایذ فانی دنیوی) را که خداوند حقیر و ناچیز شمرده حقیر و بی ارزش می شمردند چرا که می دیدند افرادی که اهل عیش و نوش (و غافل و بی ایمانند) به زیور و لباس می نازند؛ امّا امروزه دلها قساوت و تیرگی یافته و آن گونه زهد و معنویت به فراموشی سپرده شده و غفلت پیشگان از فقیرانه بودن لباس

دامی برای نیل به خواسته های مادّی و دنیوی درست کرده اند و وضع کلّی باژگون و معکوس شده است.

سپس می گوید:

ژنده پوشی بر «شخصی که لباس و ظاهری آراسته داشت ایراد گرفت (و او در پاسخ گفت):

شکل ظاهر و لباس من می گوید سپاس خدای را، و ظاهر و لباس تو می گوید:

به من کمک کنید!» (پس به تو باید ایراد گرفت نه به من).

درباره وضع زندگی پیامبر

«محمد بن سیرین» گفته است:

ما نزد «ابوهریره» حضور داشتیم و دو جامه کتانی رنگ شده داشت و با یکی بینی گرفت و گفت:

به به! ابوهریره با پارچه کتانی بینی می گیرد! یک وقتی مرا می دیدید که (در مسجد مدینه) میان منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجره عائشه بیهوش می افتادم و کسی می آمد و پا بر گردنم می گذاشت و گمان می کرد من دیوانه و جن زده ام در حالی که دیوانگی نبود و از گرسنگی بود.

مؤلف می گوید:

این حدیث را در فصل زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده زیرا حاکی از تنگی معیشت آن گرامی صلی الله علیه و آله است چرا که اگر چیزی می داشت نمی گذاشت ابوهریره به چنان وضعی دچار شود که از گرسنگی بیهوش بیفتد به طوری که مردم او را جن زده بپندارند و کسی - طبق معمول مردم آن زمان برای بهوش آوردن جن زدگان بیاید و پا بر گردن او بگذارد.

«مالک بن دینار» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از نان و گوشت به قدری که سیر شود تناول نفرمود مگر وقتی که میهمان داشت و همراه دیگران غذا می خورد.

فصل:

درباره کفش پیامبر صلی الله علیه و آله «بریده» گفته است:

نجاشی (پادشاه حبشه)

یک جفت موزه سیاه ساوه برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد و آن گرامی آنها را پوشید.

«مغیره بن شعبه» گفته است:

«دحیه» به پیامبر صلی الله علیه و آله یک جفت موزه اهدا کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را پوشید.

از «ابن عباس» روایت شده که:

کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای دو دوال بود که هر یک دو بند داشت. از «ابوهریره» نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

با یک لنگه کفش راه نروید یا هر دو را بپوشید و یا هر دو را از پا در آورید.

و از «جابر» روایت شده که:

پیامبر صلی الله علیه و آله از غذا خوردن با دست چپ و راه رفتن با یک لنگه کفش، نهی فرمود.

و «ابوهریره» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

وقتی کفش می پوشید از راست شروع کنید، و وقتی کفش از پا در می آورید از چپ شروع کنید که پای راست قبل از چپ کفش بپوشد و بعد از چپ از کفش در آید.

درباره انگشتر پیامبر

«انگس بن مالک» گفته است:

انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله نقره و نگین آن حبشی (از نوع جزْع که معدن آن در حبشه است) می بود.

«ابن عمر» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری از نقره داشت که آن را در دست نمی کرد و با آن (نامه هایی را که برای پادشاهان می فرستاد) مُهر می فرمود.

و «انس بن مالک» گفته است:

انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله از نقره و نگین آن نیز نقره بود.

و همو گفته است:

نقش انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و

آله چنین بود:

«محمّد» در یک سطر، و «رسول» در یک سطر، و «اللّه» در یک سطر.

و نیز گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به کسری (پادشاه ایران) و قیصر (پادشاه روم) و نجاشی (پادشاه حبشه) نامه نوشت، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد آنان نامه ای را بدون مُهر نمی پذیرند، و پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری تهیّه فرمود که حلقه آن نقره و نقش نگین آن «محمّد رسول اللّه» بود [1].

و گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به بیت الخلا (توالت) می رفت انگشتر را از دست بیرون می آورد.

فصل:

در مورد آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به دست راست انگشتر می کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله انگشترش را به دست راست خود می کرد.

«ابن عمر» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری از نقره داشت و نگین آن را در طرف کف دست قرار می داد و بر آن نقش کرده بود:

«محمد رسول اللّه» ، و نهی فرمود که کسی بر آن نقش ننماید، و این همان است که از دست معیقیب (یکی از صحابه) در چاه «اریس» افتاد.) حضرت امام صادق از پدرش علیهما السلام و آن گرامی از «جابر بن عبدالله» نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به دست راست خود انگشتر می کرد). [1] عین برخی از نامه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به سران و پادشاهان نوشته اند هم اکنون در موزه ها و کتابخانه ها موجود است، و عکس و گراور آن در بعضی کتب مربوطه درج شده و ما آن را ملاحظه کرده ایم

و در ذیل نامه ها که بر روی پوست و به خطّ کوفی نوشته شده نقش مهرِ مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله با عبارت «محمد رسول الله» کاملاً آشکار است، این تذکّر را لازم می دانیم که در مُهر پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه «اللّه» در بالای مُهر و «رسول» در وسط و «محمّد» در پائین قرار دارد که مشهود است آن گرامی به احترام نام مقدّس الهی مُهری را به این صورت ترتیب داده است. (مترجم).

در چگونگی شمشیر پیامبر

از «انس» نقل شده:

بر آمدگی انتهای قبضه شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود.

«ابن سیرین» گفته است:

من شمشیرم را مانند شمشیر «سمره بن جندب» ساخته ام، و «سمره» می گفت که شمشیرش را همانند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته، و شمشیر آن گرامی «حنفی» بود، (توسط قبیله «بنی حنیفه» که در ساختن شمشیر مهارت داشتند ساخته شده بود).

در چگونگی زره پیامبر از «زبیر بن عوام»

روایت شده:

پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد «اُحُد» دو زره بر تن داشت، و چون خواست از تخته سنگی بالا رود ممکن نشد و «طلحه» را نشاند و پا بر او گذاشت و بر تخته سنگ بر آمد.

و گفت:

شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

طلحه واجب ساخت.

(توضیح: در معنی جمله اخیر گفته اند:

یعنی کاری کرد که به جهت آن بهشت را بر خود واجب و لازم ساخت؛ و آن یاری پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا رفتن از تخته سنگ بود که موجب نجات مسلمانان از تفرقه و پراکندگی گردید).

در مورد کلاه خود پیامبر

«انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به مکّه وارد شد و کلاهخود بر سر داشت،

به ایشان عرض کردند:

این «ابن خطل» است که به پرده های کعبه چنگ زده است؛

فرمود:

او را بکشید. («ابن خَطَل» یک بار مسلمان شد سپس مرتّد گردید و مسلمانی را به قتل رساند، و نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان هجو و بدگوئی می کرد).

درباره عمامه پیامبر

«عمرو بن حریث» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که عمامه ای سیاه بر سر داشت برای مردم خطبه خواند.

فصل:

درباره ازار [1] پیامبر صلی الله علیه و آله «عبید بن خالد» گفته است:

در مدینه راه می رفتم که ناگهان شخصی از پشت سر گفت:

ازارت را بالا بیاور که پاکیزه تر می ماند و بیشتر دوام می کند؛ دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

عرض کردم:

ای رسول خدا، لباسی قیمتی نیست (یعنی اهمیتی ندارد که کثیف یا ضایع شود). فرمود:

آیا از من پیروی نمی کنی؟ نگاه کردم دیدم ازار آن گرامی تا میان ساق پاهای اوست. [1] اِزار» هم بر شلوار اطلاق می شود و هم بر پارچه ندوخته ای که قوم عرب مثل لُنگ و حوله به کمر می بستند و از کمر تا پاها را می پوشاند، و در روایت فوق ظاهراً نوع دوّم مورد نظر است. (مترجم).

درباره راه رفتن پیامبر

«ابوهریره» گفته است:

نیکوتر از رسول خدا ندیده ام، گویی آفتاب در چهره اش می درخشید، و هیچکس را ندیدم که در راه رفتن از رسول خدا سریع تر باشد، گویی زمین برایش پیموده می شد، ما (در همراهی با او) به خود فشار می آوردیم و او آسوده بود و براحتی راه می رفت. و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی راه می رفت متمایل به جلو حرکت می کرد چنانکه گویی در سراشیب قدم بر می دارد.

فصل:

درباره دستمال بر سر افکندن پیامبر صلی الله علیه و آله «انس بن مالک» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی از اوقات پارچه ای بر سر می افکند (تا روغنی که بر سر و موی مالیده عمامه و لباس را چرب نکند) و از استعمال

فراوان روغن (گاه) لباسش همچون لباس روغن فروشان به نظر می آمد.

درباره نشستن پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله - گاه چمپاتمه می نشست و دستها را دور زانو حلقه می کرد، و وقتی به پشت می خوابید یک پا را روی پای دیگر می گذاشت.

و از «ابو سعید خدری» نقل شده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در مسجد می نشست دستها را به دور زانو حلقه می کرد.

در تکیه کردن پیامبر

«انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار بود و در حالی که بر «اسامه بن زید» تکیه کرده بود بیرون آمد، و جامه ای قطری بر تن داشت که به گردن آویخته بود و با مردم نماز خواند.

و «فضل بن عباس» گفته است:

بر رسول خدا به هنگام بیماریش که در پی آن رحلت فرمود، وارد شدم، و او پارچه ای زرد بر سر بسته بود،

بر او سلام کردم و فرمود:

ای فضل !

عرض کردم:

لبیّک ای رسول خدا.

فرمود:

با این پارچه سرم را محکم ببند؛ و من بستم، آنگاه نشست و دست بر شانه من نهاد و برخاست و به مسجد درآمد.

درباره غذا خوردن پیامبر

«انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از غذا خوردن) سه بار انگشتان خود را می لیسید. و در روایت دیگری گفته شده:

سه انگشت خود را (که با آن غذا میل می فرمود) می لیسید. و از آن گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

... امّا من تکیه داده غذا نمی خورم. و از «انس» نقل شده که:

بر ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خرمائی آوردند و دیدم او در حالی که از ضعف و گرسنگی تکیه داده بود از آن میل می فرمود.

در چگونگی نان رسول خدا

از «عائشه» نقل کرده اند که گفت:

خاندان محمّد صلی الله علیه و آله تا رحلت آن بزرگوار دو روز پی در پی از نان جو سیر نخوردند.

و از «ابن عباس» نقل شده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شبهای زیادی را با خانواده خود گرسنه و بی شام می گذراند، و غالباً نانشان نان جو بود.

از «سهل بن سعد» پرسیدند:

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آرد سفید و غربال شده میل می فرمود؟

سهل گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا هنگامی که به لقای الهی شتافت آرد غربال شده و تمیز ندید.

گفتند:

آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله غربال داشتید؟

گفت:

غربال نداشتیم.

گفتند:

پس چگونه (آرد) جو را تمیز می کردید؟

گفت:

با دمیدن و فوت کردن تمیز می کردیم، سپس خمیر می ساختیم.

درباره نان خورش پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

سرکه نان خورش خوبی است و نیز فرمودند:

روغن زیتون بخورید و با آن سر و رو را روغن بزنید که از درختی مبارک است. برای «ابوموسی اشعری» گوشت مرغی آوردند و فردی از حاضران روی بر تافت، پرسید:

چه شده؟

آن مرد گفت:

من دیدم مرغ چیزی می خورد و قسم خوردم که مرغ نخورم.

ابوموسی گفت:

بیا جلو (و بخور) زیرا من رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم که گوشت مرغ می خورد.

و «انس بن مالک» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله کدو را دوست می داشت، وقتی غذائی برایش آوردند یا به صرف غذائی دعوت شد من کدو را بر می داشتم و جلوی

پیامبر صلی الله علیه و آله می گذاشتم چون می دانستم آن را دوست دارد.

و «ابن مسعود» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله پاچه (گوسفند) را دوست داشت،

و

گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله پاچه گوسفندی مسموم شد، و ابن مسعود معتقد بود که یهودان او را مسموم ساختند. و «عبدالله بن جعفر» گفته است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بهترین گوشت، گوشت شانه و پشت (گوسفند) است.

«امّ هانی» گفته است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه من آمد و فرمود:

آیا غذائی داری؟

عرض کردم:

چیزی جز نان خشک و سرکه ندارم.

فرمود:

بیاور، خانه ای که در آن سرکه باشد خالی از نان خورش نیست.

و «عبدالله بن سلام» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که پاره ای نان جو برداشت و خرمائی بر آن گذاشت و فرمود:

این نان خورشِ این است، و خورد.

و «انس» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله «ته دیگ» را دوست می داشت (در معنای جمله «یعجبه الثفل» که در این روایت ذکر شده برخی گفته اند یعنی آنچه در ته ظرف و دیک می ماند، و برخی گفته اند یعنی «ترید» را دوست می داشت).

درباره گفتار پیامبر پیش از غذا خوردن

«عمر بن ابی سلمه» گفته است:

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و نزد او غذائی حاضر بود،

فرمود:

پسرم بیا جلو و بسم الله بگو و با دست راست غذا بخور، و از قسمتی که در طرف تو قرار دارد بخور.

و «ابو سعید خدری» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از صرف غذا می گفت:

ستایش خدای را که به ما خورانید و نوشانید.

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

خدای متعال از بنده راضی می شود که غذائی بخورد و یا آبی بنوشد و در پی آن او را سپاس و ستایش گوید.

درباره کاسه پیامبر

«ثابت» گفته است:

«انس بن مالک» کاسه چوبین ضخیمی را که با آهن بند زده بودند نزد ما آورد و گفت ای «ثابت» این کاسه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

درباره میوه ای که پیامبر می خورد

«عبداللّٰه بن جعفر» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله خیار را همراه خرما میل می فرمود.

و «انس» گفته است:

رسول خدا را مشاهده کردم که خربزه و خرما را با هم تناول می فرمود.

و «ابوهریره» گفته است:

مردم چون خرمای نوبر را می دیدند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می آوردند،

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آن را می گرفت می فرمود:

بار خدایا به میوه های ما برکت عطا فرما، و به شهر ما برکت عطا فرما، و در کیل (یک من) وکیل (یک چارک) ما برکت عطا فرما، بار خدایا ابراهیم بنده و خلیل و پیامبر تو بود و من نیز بنده و پیامبر توام، و او برای مکّه دعا کرد، و من برای مدینه مثل آنچه او برای مکّه دعا کرد دعا می کنم و همانند آن را همراه آن از تو می خواهم. آنگاه کوچکترین کودکی را که مشاهده می فرمود فرا می خواند و آن خرمای نوبر را به او می داد.

«ربیع» دختر «معوّذ بن عفراء» گفته است:

من برای پیامبر صلی الله علیه و آله طبقی خرما و خیار نورش که کُرک داشت بردم و او یک مشت نقره (یا طلا) به من عطا فرمود.

درباره آشامیدنی پیامبر

«ابن عباس» گفته است:

من و «خالد بن ولید همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه «میمونه» - همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاله «ابن عباس» و «خالد بن ولید» - وارد شدیم، ظرفی شیر بر ایمان آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نوشید و من در طرف راست آن گرامی و «خالد» در طرف چپ او قرار داشت،

به من فرمود:

بقیّه اش مال

تو، و اگر خواستی آن را به خالد بده.

عرض کردم:

من باز مانده شما را به دیگری نمی دهم (و خودم برای تبّرک آن را می خواهم). آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که خداوند به او غذائی خورانده بگوید:

بار خدایا در آن به ما برکت بده و بهتر از آن را به ما عطا فرما.

و کسی که خداوند به او آبی نوشانده بگوید:

بار خدایا در آن به ما برکت بده و از آن به ما بیشتر عطا فرما.

سپس فرمود:

چیزی جز شیر هم جای غذا و هم جای آب را نمی گیرد.

در چگونگی آشامیدن پیامبر

«ابن عباس» گفته است:

پیامبر در حالی که ایستاده بود از آب زمزم نوشید.

و «انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله آب را در سه نفس می نوشید،

و می فرمود:

این طور گواراتر (و سیراب کننده تر) است.

درباره عطر زدن پیامبر

«انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله عطر را (که به او هدیه می شد) ردّ نمی کرد.

و «ابن عمر» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند سه چیز را نباید ردّ کرد؛ پشتی (برای تکیه)، روغن (که به سرو رو می مالند)، و عطر.

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

باید عطر مردان بویش آشکار و رنگش پنهان باشد، و عطر بانوان رنگش آشکار و بویش پنهان باشد.

و نیز فرموده اند:

وقتی ریحان به شما می دهند ردّ نکنید که آن از بهشت بیرون آمده است.

فصل:

درباره سخن گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله «انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله کلام را سه بار تکرار می فرمود تا بفهمی و دریابی.

و «حسن بن علی» علیهما السلام فرموده است:

از دائی خود «هند بن ابی هاله» که فردی با شناخت (و توصیف گر خوبی) بود تقاضا کردم سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایم تعریف کن.

گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هماره محزون و در اندیشه بود و آسودگی نداشت، خیلی سکوت می کرد و جز برای ضرورتی سخن نمی گفت، سخن را با نام خدا آغاز و با نام خدا تمام می کرد، و خلاصه و پر معنا سخن می گفت، و گفتارش بی افزونی و کاستی بود؛ جفا کار و خوار و بی مایه نبود و نعمت را هر چند ناچیز، گرامی می داشت و از آن بدگوئی نمی کرد، جز آنکه مزه خوردنی ها

را نه نکوهش می کرد و نه می ستود، و برای امور دنیایی و امور شخصی خود خشمگین نمی شد، ولی اگر از حق (و فرمان خدا) تجاوز می شد هیچ چیز جلوی خشم او را نمی گرفت تا انتقام آن را باز ستاند، و برای امور خود خشمگین نمی شد و انتقام نمی گرفت؛ وقتی اشاره می کرد با تمام دست اشاره می کرد، و چون تعجّب می کرد دستها را بر می گرداند، و چون سخن می گفت دستها را به هم می پیوست و با انگشت شست دست چپ بر کف دست راست می زد، و چون خشمگین می شد روی بر می تافت، و چون شادمان می گشت چشم فرو می خوابانید، خنده اش بیشتر لبخند بود، و چون دهان به خنده می گشود دندانهایی همچون تگرگ سپید و درخشان پدیدار می شد.

درباره خنده پیامبر

«عبدالله بن حارث» گفته است:

خنده رسول خدا صلی الله علیه و آله جز لبخند نبود.

از «سعد» روایت شده است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که در نبرد خندق چنان خندید که دندانهایش آشکار شد.

روایت کننده می گوید از او پرسیدم:

پیامبر صلی الله علیه و آله برای چه خندید؟

گفت:

مردی (از سپاه دشمن) سپری داشت، و «سعد» تیر انداز بود، و آن مرد با سپر اشاره می کرد و سپس سر خود را پنهان می ساخت، و «سعد» تیری برای او آماده کرد و چون سرش را بالا آورد تیر را به سوی او افکند و درست به هدف یعنی به پیشانی آن مرد اصابت کرد و او بازگشت و «سعد» (به استهزاء دشمن) پایش را بالا آورد، و پیامبر صلی الله علیه و آله خندید چنانکه دندانهایش پیدا شد.

پرسیدم:

از چه چیز خندید؟

گفت:

از حرکت استهزاء آمیزی که با پا انجام

داد.

درباره شوخی کردن پیامبر

«انس بن مالک» گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

ای صاحب دو گوش !

و همو گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما شوخی و همدمی می کرد،

حتّی گاهی به برادر (کوچک)

من می گفت:

ای ابوعُمَیْر! نُغَیْر چه شد؟ (نُغَیْر = پرنده کوچکی شبیه گنجشک است و منقاری سرخ دارد).

«ابوعیسی ترمذی» می گوید:

از این روایت استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله شوخی می کرد، و نیز در این روایت دیده می شود که کودک خرد سالی را با کنیه [1] مخاطب قرار داده و او را «ابو عمیر» خوانده است، و نیز معلوم می شود اشکالی ندارد که پرنده ای را به کودکی بدهند تا با آن بازی کند زیرا به او فرموده است «ای ابوعمیر، نغیر چه شد» ، و آن کودک پرنده ای داشت که با آن بازی می کرد و آن پرنده مرد و کودک بابت آن غمگین بود،

و پیامبر صلی الله علیه و آله با او شوخی می کرد و می فرمود:

«ای ابوعمیر، نغیر چه شد». (برخی گفته اند از این حدیث بیش از یکصد مسأله استنباط می شود که «ابن القاص» آنها را در یک باب ذکر کرده است). «ابوهریره» گفته است که به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند:

ای رسول خدا تو با ما شوخی و مزاح می کنی.

فرمود:

آری، امّا جز حق و راست چیزی نمی گویم.

و «انس بن مالک» گفته است:

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای مرکب سواری نمود،

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ترا بر بچّه ناقه (= شتر ماده) سوار می کنم.

آن مرد گفت:

ای رسول خدا، بچه ناقه به چه درد من می خورد؟!

فرمود:

مگر هر شتری بچه ناقه ای

نیست؟

«حسن» گفته است:

پیر زنی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد:

ای رسول خدا، دعا کنید خداوند مرا به بهشت برد.

فرمود:

هیچ پیر زنی به بهشت نمی رود! آن زن برگشت، و گریه می کرد،

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به او بگوئید یعنی در حالی که پیر است وارد بهشت نمی شود (و جوان می شود و به بهشت می رود) زیرا خدای متعال می فرماید:

«اِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءاً فَجَعَلْناهُنَّ أَبکاراً عُرُباً اَتْرابا» [2].

«ما آنان را به بهترین وجهی ایجاد کرده، دوشیزگان باکره قرار داده ایم که زیبا روی و شیفته شوی و همتا و همسال شوهرانند»

. [1] در میان اقوام عرب مرسوم بوده است که در مقام خطاب، به عنوان احترام اسم کوچک مخاطب را ذکر نمی کردند و به جای آن کنیه او را می گفتند؛ و «کنیه» اسم دوّم و محترمانه افراد بود که معمولاً برای مردان با کلمات «اب» ، «ابن» و «اخ» ، و برای زنان با کلمات «امّ» ، «بنت» و «اخت» آغاز می گردید مثل:

«ابوطالب» ، «ابوالحسن» ، «امّ فروه» ، «امّ عمرو» و ... (مترجم). [2] سوره واقعه، آیه 35 و 36.

در مورد گفتار پیامبر درباره شعر

«عائشه» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به شعر «ابن رواحه» تمثّل می جست، و این شعر را از او باز می گفت:

«وَ یَأْتیکَ بِالْاَخْبارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّد». «کسی که به او مزد و توشه ای نداده ای برایت خبرها را می آورد» [1].

و مصرع اوّل این بیت چنین است:

«سَتُبْدی لَکَ الْاَیّامُ ما کُنْتَ جاهِلاً». «روزگار به زودی آنچه را نمی دانی برایت آشکار می سازد». و در روایتی ذکر شده که آن گرامی صلی الله علیه و آله به این بیت تمثّل جست امّا آن را

پس و پیش کرد و فرمود:

«ستبدی لک الایّام ما کنت جاهلاً

و یأتیک من لم تزوّد بالاخبار» و ابوبکر گفت ای رسول خدا، این طور نیست،

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من شاعر نیستم.

و «ابوهریره» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

درست ترین سخنی که شاعری گفته این شعر «لبید» [2] است:

«اَلا کُلُّ شَیْئٍ ما خَلَا اللَّهُ باطِلٌ».

«آگاه باش که هر چیزی بدون خدا پوچ و بیهوده است».

و «امیّه بن الصّلت» [3] نزدیک بوده است که مسلمان شود و ایمان آورد.

توضیح:

مصرع دوّم شعر فوق این است:

«وَ کُلُّ نَعیمٍ لا مُحالَةَ زائِلٌ».

«و هر نعمتی سرانجام فانی و از دست رفتنی است» ، و اینکه فرموده است «امیّه بن الصّلت نزدیک بوده که مسلمان شود و ایمان آورد» بدان جهت است که «امیّه» در شعر خویش سخنان حکمت آمیزی ذکر کرده است.

«جندب بجلی» گفته است:

سنگی به انگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله اصابت کرد و آن را مجروح و خونین ساخت، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هَلْ اَنْتَ اِلاَّ إِصْبَعٌ دَمیتَ (وَ فی سَبیلِ اللَّهِ ما لَقیتَ)». آیا تو جز انگشتی که مجروح و خون آلوده شده چیز دیگری هستی، (و آنچه بر سر تو آمده در راه خدا و برای اوست)».

توضیح:

این قضیّه انگشت مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و اصابت سنگ بر آن در برخی از جنگها رخ داد. و کلمه «اصبع» را ده نوع می توان قرائت کرد که همه آنها صحیح است:

به فتح و ضمّ و کسر همزه اوّل آن، و فتح و ضمّ و کسر «ب» سوّمین حرف آن، که می شود نُه وجه، و دهم «اصبوع» به

اشباع ضمّه «ب» است. و شاعر همین مطلب را به ضمیمه انواع تلفّظ کلمه «انمله» به نظم کشیده و گفته است:

«وَ هَمْزَ اَنْمُلَهٍ ثَلِّثْ وَ ثالِثَه وَ التِّسْعُ فی اِصْبَعٍ وَ اخْتِمْ بِاُصْبُوعٍ» (همزه «انمله» و حرف سوّم آن یعنی «میم» را سه گونه تلفّظ کن یعنی به فتح و ضمّ و کسر - و کلمه «اصبع» نیز بر نُه وجه است و ختم کن آن را به «اصبوع» که ده وجه می شود). مردی به «براء بن عازب» گفت:

ای ابو عماره، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را (در نبرد حُنَین) واگذاشته و فرار کردید؟!

گفت:

نه به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ روی بر نتافت. ولی شتابندگان از مردم که قبیله «هوازن» با تیر به آنان حمله ور شده بودند پشت کردند، و در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله بر استر خویش سوار بود و «ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلّب» عنان مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست داشت،

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

«اَنَا النَّبِیُّ لا کَذِب اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّبِ» (من پیامبر راستینم، من فرزند عبد المطلّبم).

«جابر بن سمره» گفته است:

بیش از صد بار در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته ام، و اصحاب او شعر می خواندند و چیزهایی از دوره جاهلیّت را نقل می کردند و آن گرامی ساکت بود و گاهی همراه دیگران لبخند می زد.

«عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسّان بن ثابت (شاعر معروف) در مسجد منبری می گذاشت که حسّان بر آن می ایستاد و (با شعر خویش) از رسول خدا

صلی الله علیه و آله ستایش و تمجید می کرد.

یا گفته است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می کرد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

خدای متعال، حسّان را تا وقتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع یا ستایش و تمجید می کند به وسیله روح القدس تأیید می فرماید.

پاورقی

[1] این شعر از «طَرْفَه بن عبد» شاعر معروف جاهلی و صاحب یکی از قصاید معلّقات سبع، و از اشعار آخر معلّقه اوست که با مطلع:

«لِخُولَهَ اَطْلالٌ بِبُرْقَهِ ثَهْمَدِ» آغاز می شود، و انتساب آن به «ابن رواحه» بر ما معلوم نشد. (مترجم).

[2] ابوعقیل لبید بن ربیعه عامری» از شعر ای معروف دوره جاهلیت است که اسلام را نیز درک کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و ایمان آورد و عمری دراز نمود و در دوران خلافت عثمان یا معاویه فوت کرد، لبید صاحب یکی از قصایدءمعلقات سبع است و معلّقه او شامل 89 بیت و با مطلع «عَفَتِ الدِّیارُ مَحَلُّها وَ مَقامِها» مشهور است، و شعری که در متن ذکر شده از قصیده لامیّه اوست با مطلع «اَلا تَسْئَلانِ الْمَرْءَ ماذا یُحاوِلُ» (مترجم).

[3] امیّه بن الصلت قرشی» از شعر ای زمان جاهلیت است که اسلام را درک کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد امّا ایمان نیاورد، و از اشعار اوست: «کُلُّ عَیْشٍ وَ اِنْ تَطاوَلَ دَهْراً مُنْتَهی اَمْرِهِ اِلی اَنْ یَزُولا» (مترجم).

درباره گفتار رسول خدا در شب نشینی

«عائشه» گفته است:

یک شب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بانوانش داستانی نقل کرد،

یکی از آنان گفت:

این داستانی خرافی بود!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا می دانید «خرافه» چیست؟؛ «خرافه» مردی از قبیله «عذره» بود که جنّیان او را در زمان جاهلیت اسیر کردند و مدتی طولانی در میان جنّیان بود آنگاه او را به میان انسانها برگرداندند، و او شگفتیهایی را که در میان جنّیان دیده بود برای مردم باز می گفت،

و مردم گفتند:

سخن خرافه!

مرحوم محدّث قمی می گوید:

به

گمان من زنى كه اين جسارت و بى ادبى را بر زبان آورده (و كلام پيامبر صلى الله عليه و آله را خرافى خوانده) عائشه (دختر ابوبكر) يا حفصه (دختر عمر) است، و از همين قضيّه بسيارى ... كه از آنان سر زده نيز دانسته مى شود. و «ابوعيسى ترمذى» در «الشمائل المحمّديّه» در اين باب حديث «امّ زرع» را كه ميان محدّثان مشهور است نقل كرده است.

درباره خواب پيامبر

«براء بن عازب» گفته است:

پيامبر صلى الله عليه و آله وقتى مى خوابيد كف دست راست را زير گونه راست خود مى نهاد و مى گفت:

پروردگارا، روزى كه بندگانت را زنده مى كنى مرا از عذاب خود حفظ كن. و در روايت ديگرى ذكر شده:

روزى كه بندگانت را جمع مى كنى.

و «عائشه» گفته است:

رسول خدا صلى الله عليه و آله هر شب وقتى به بستر خود مى رفت هر دو دست را جمع كرده و در آنها مى دميد و در آنها سوره «قل هو الله احد» و «قل اعوذ بربّ الفلق» و «قل اعوذ بربّ النّاس» را مى خواند، آنگاه بهر جاى بدن خود كه ممكن بود دست مى كشيد، و از سر شروع مى كرد و سپس صورت و جلوى بدن (و اين كار را سه بار انجام مى داد).

و «ابو قتاده» گفته است:

پيامبر صلى الله عليه و آله وقتى شبها استراحت مى كرد بر طرف راست بدن مى خوابيد، و چون نزديک صبح استراحت مى كرد سر را روى كف دست مى گذاشت.

توضيح:

سر را بدان جهت روى كف دست مى گذاشت كه به بيدار شدن بيشتر كمک مى كند زيرا در اين حالت انسان به خواب عميق فرو نمى رود و بدين ترتيب اوّل وقت صبح را (براى نماز و عبادت) از دست نمى دهد.

درباره عبادت پیامبر

«مغیره بن شعبه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر نماز خواند که پاهایش آماس کرد؛

به او عرض شد:

آیا این طور خود را به زحمت می اندازید در حالی که خداوند گناه گذشته و آینده شما را آمرزیده است؟! [1] فرمود:

آیا بنده شکر گزار خدا نباشم (یعنی این عبادتها نیز به جهت شکر گزاری آنگونه احسانهای الهی است).

و «عائشه» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و

آله اوّل شب می خوابید آنگاه بر می خاست، و چون سحر می شد نماز وتر می خواند آنگاه به بستر خویش می آمد و اگر مایل بود با زوجه خویش مباشرت می فرمود، و چون بانگ اذان می شنید بر می خاست و اگر جُنب بود غسل می کرد و گرنه وضو می گرفت و برای نماز (از منزل) بیرون می رفت. از «ابن عبّاس» روایت شده که شبی را در خانه «میمونه» (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله) که خاله ابن عباس است گذرانده،

و گفته است:

من در عرض بستر خوابیدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول آن استراحت کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نیمه شب یا اندکی پیش از آن و یا اندکی بعد از آن خوابیدند، آنگاه بیدار شدند و خواب را با دست کشیدن از چهره زدودند و ده آیه آخر سوره آل عمران را قرائت کردند، سپس برخاستند و از مشک آبی که آویزان بود وضو گرفتند، و نیکو وضو گرفتند، آنگاه به نماز ایستادند. و من برخاستم و کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادم، و آن گرامی دست راست خویش را بر سرم نهاد سپس (به مهربانی) گوش راست مرا گرفت و پیچاند، آنگاه دو رکعت نماز خواند، و بعد دو رکعت دیگر، و باز دو رکعت، و باز دو رکعت، و باز دو رکعت، و باز دو رکعت. «معن» راوی این حدیث تا شش مرتبه نقل کرده است. آنگاه نماز وتر خواند، سپس خوابید تا وقتی بانگ مؤذّن را شنید برخاست و دو رکعت سبک نماز خواند، آنگاه بیرون (و به مسجد) رفت و نماز صبح

را به جای آورد.

و همو گفته است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله شبها سیزده رکعت نماز می خواند.

و «ابوهریره» گفته است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی شب برای عبادت بر می خیزید نماز را با دو رکعت سبک شروع کنید.

و «عبدالله بن مسعود» گفته است:

شبی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندم، آنقدر در نماز ایستادند که من خواستم کار نادرستی بکنم!

از او پرسیدند:

می خواستی چه بکنی؟

گفت:

خواستم بنشینم و ادامه نماز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کنم!

و «عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته نماز می خواند و قرآن تلاوت می فرمود وقتی از قرائتش به اندازه سی یا چهل آیه باقی بود بر می خاست و ایستاده می خواند سپس به رکوع و سجود می رفت، آنگاه در رکعت دوّم نیز همین طور عمل می کرد.

«حفصه» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته نماز نافله می خواند و سوره را با ترتیل قرائت می فرمود به طوری که از سوره های طولانی، طولانی تر می شد. و «ابوعیسی ترمذی» در «الشمائل المحمّدیّه» در اینجا فصلی درباره نماز چاشتگاه ذکر کرده است. [1] اشاره به آیه 3 سوره فتح که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لِيَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ - تا خداوند گناه گذشته و آینده ات را بیامرزد» (مترجم).

درباره نماز مستحبی در خانه

«عبدالله بن سعید» گفته است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نماز در خانه ام و نماز در مسجد سؤال کردم، فرمود: می بینی خانه من چقدر به مسجد نزدیک است ولی در خانه نماز بخوانم نزد من بهتر از آن است که در مسجد بخوانم،

مگر نماز واجب باشد (که در مسجد بهتر است).

درباره روزه پیامبر

«امّ سلمه» گفته است:

ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دو ماه پیاپی را روزه بدارد جز ماه شعبان و ماه رمضان را.

و «عائشه» گفته است:

ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ ماهی بیش از ماه شعبان روزه بدارد، بیشتر ماه شعبان بلکه تمام آن را روزه بود.

و «عبدالله» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز اوّل هر ماه را روزه می داشت و کمتر جمعه ای بود که روزه نباشد.

و «ابوهریره» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال (به پیشگاه الهی) عرضه می شود و دوست دارم عمل من در حالی که روزه دار هستم عرضه شود.

از «عائشه» و «امّ سلمه» سؤال شد:

کدام عمل (عبادت) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پسندیده تر بود؟

گفتند:

آنچه بر آن مداومت شود هر چند کم باشد.

درباره قرائت پیامبر

«امّ سلمه» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت خود را قطع می کرد (و متصل به هم نمی خواند)، می گفت:

«الحمدللّه ربّ العالمین» و توقف می کرد،

سپس می گفت:

«الرحمن الرحیم» و توقف می کرد؛ و «مالِک یوم الدین» قرائت می کرد (نه: مَلِک یوم الدین).

«قتاده» گفته است:

خداوند هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر آنکه زیبا چهره و خوش صدا بود، و پیامبر شما صلی الله علیه و آله نیز زیبا چهره و خوش صدا بود، و در صورت خویش (به هنگام تلاوت قرآن) ترجیع (گرداندن صدا و موج و شکن دادن به آن به حالت غنا) به کار نمی برد.

و «ابن عباس» گفته است:

قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که گاهی صدای مبارک او از داخل اطاق، در حیاط منزل شنیده می شد.

درباره گریستن پیامبر

«ابن مسعود» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود برایم قرآن بخوان.

عرض کردم:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من برای شما بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟!

فرمود:

دوست دارم آن را از غیر خودم بشنوم. و من سوره نساء را خواندم تا به این آیه رسیدم «وَ جِئْنابِکَ عَلی هؤلاءِ شَهیداً - ... و ترا برای شهادت و گواهی بر اینها بیاوریم» [1]، دیدم چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشک می ریزند. و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند و درون او از گریه صدائی همچون صدای جوشش دیک داشت.

و «عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات «عثمان بن مظعون» در حالی که گریه می کرد او را بوسید.

و «انس» گفته است:

مادر دفن یکی از دختران رسول خدا صلی

الله علیه و آله حاضر بودیم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار قبر نشسته بود و دیدم دو چشم او اشک می ریخت، و فرمود:

آیا در میان شما کسی هست که دیشب مباشرت و آمیزش نکرده باشد؟

«ابوطلحه» (= عمو و شوهر مادر اَنَس) گفت:

من هستم.

فرمود:

(برای چیدن خشت و کارهای تدفین) به درون قبر برو؛ و او به درون قبر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت.

توضیح:

شیخ ابراهیم بیجوری گفته است:

در روایتی دیگر ذکر شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

کسی که شب پیش آمیزش و مباشرت کرده نباید (برای امور دفن) داخل قبر شود، و عثمان بن عفّان (شوهر دختر فوت شده پیامبر صلی الله علیه و آله) دور شد و به کناری رفت زیرا همان شب با کنیز خود آمیزش و مباشرت کرده بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله از روی نکوهش و سرزنش عثمان را که به همسر در حال مرگ خود توجّه نکرده و در شب وفات او به مباشرت و آمیزش با کنیز خود مشغول بوده، ردّ کرد و نگذاشت داخل قبر دخترش شود.

مرحوم محدّث قمی می گوید:

تعجّب می کنم با آنکه این روایت حاکی از بد رفتاری عثمان با زوجه اش دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است به طوری که او در حال مرگ و عثمان به آمیزش با کنیز مشغول بوده چنانکه گوئی شب دامادی اوست؛ باز اهل تسنّن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند به عثمان گفته است:

به خدائی که جانم به دست اوست اگر صد دختر داشتم آنان را یکی پس از دیگری به همسری تو در

می آوردم !! [1] سوره نساء: آیه 45.

درباره بستر پیامبر

«عائشه» گفته است:

بستری که رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آن می خوابید پوستی انباشته از لیف خرما بود.

از «حفصه» پرسیدند:

بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه تو چه بود؟

گفت:

پلاسی بود که آن را دو لا می انداختیم و روی آن می خوابید، یک شب با خود گفتم اگر آن را چهار لا بیندازم برای او نرمتر خواهد بود و آن را چهار لا انداختم، چون صبح شد فرمود:

دیشب برایم چه بستری گذاشتید؟

گفتیم:

همان بستر خودتان بود فقط آن را چهار لا کردیم که برایتان نرمتر باشد.

فرمود:

آن را مثل سابق (دو لا) بیندازید زیرا نرمی آن دیشب مرا از نماز باز داشت.

درباره فروتنی پیامبر

«انس گفته است:

زنی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت با شما کاری دارم،

فرمود:

در هر راه و گذر مدینه که مایلی بنشین منهم آنجا می نشینم (و به کارت رسیدگی می کنم).

و همو گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت بیماران و تشییع جنازه ها می رفت، و بر الاغ سوار می شد، و دعوت بردگان را می پذیرفت، و روز نبرد با «بنی قریظه» بر الاغی که مهار و پالانی از جنس الیاف خرما داشت سوار بود.

توضیح:

در مورد سوار شدن بر الاغ (که کاری متواضعانه بوده است) مسلمانانِ گذشته از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کردند، به طوری که «سالم بن عبدالله بن عمر» الاغی داشت که پیر شده بود، و فرزندان سالم از او خواستند سوار آن نشود و او نپذیرفت، یک گوش الاغ را بریدند باز بر آن سوار می شد، گوش دیگر آن را بریرند باز سوار می شد، دم آن را بریدند و باز او بر

آن الاغ بی گوش و دم سوار می شد. و نیز «انس» گفته است:

نزد آنان (اصحاب یا مسلمین) شخصی محبوبتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؛ و گفته است:

هنگامی که او را می دیدند برای او از جا بلند نمی شدند زیرا می دانستند که آن گرامی از این کار خوشش نمی آید.

و به «عائشه» گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود چه می کرد؟

گفت:

او نیز انسانی از جمله انسانها بود؛ لباسش را تمیز می کرد، و گوسفندش را می دوشید، و کارهای خود را انجام می داد. («ابن ابی هاله») نقل کرده است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

از دائی خود «هند بن ابی هاله» که فردی آگاه و با شناخت بود در مورد اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم و مایل بودم در این مورد شمّه ای برایم تعریف کند؛

گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگوار و با شخصیت بود، چهره اش چون ماه تمام می درخشید ...» و تمام حدیث را ذکر کرده است [1].

و امام حسن علیه السلام فرمود:

گفته های او را مدّتی از امام حسین علیه السلام پوشیده داشتم آنگاه برای او باز گفتم و دیدم قبل از من از «هند بن ابی هاله» پرسیده و نیز از پدرش در مورد امور پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل خانه و خارج خانه و قیافه پیامبر سؤال کرده و چیزی را باقی نگذاشته است.

امام حسین علیه السلام فرموده است:

از پدرم در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله در داخل خانه سؤال کردم،

فرمودند:

وقتی به خانه اش می رفت اوقاتش را سه قسمت می کرد یک قسمت برای خدا، و یک قسمت

برای خانواده اش، و یک قسمت برای خودش؛ آنگاه قسمت خودش را نیز میان خود و مردم تقسیم می کرد، و آن را برای بستگان و بزرگان صحابه (که در منزلش به خدمت او می رسیدند) قرار می داد، و روش او در قسمت مربوط به امّت آن بود که افراد با فضیلت را به اندازه فضل و برتری دینی آنان در پذیرش و وقت مقدّم می داشت، و برخی از آنان یک حاجت و برخی دو حالت و برخی حوائج متعددی داشتند، و پیامبر صلی الله علیه و آله آنطور که صلاح ایشان و امتّ بود به خواسته هایشان رسیدگی می کرد و در خور آنان مطالبی می فرمود، و سفارش می کرد گفته هایش را حاضران به غائبان ابلاغ کنند، و می فرمود حاجت کسی را که خود نمی تواند عرض حاجت کند به من برسانید که هر کس حاجت ناتوانی را به زمامداری برساند خداوند گامهایش را روزقیامت ثابت و استوار می دارد.

نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جز این چیز دیگری ذکر نمی شد و از کسی غیر از این را نمی پذیرفت، سران و پیشاهنگان قوم به خدمتش می رسیدند و با استفاده و بهره مندی پراکنده می شدند و با هدایت و راهنمائی برای دیگران بیرون می رفتند.

فرمود:

از آن گرامی پرسیدم پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون از خانه و در اجتماع چگونه عمل می کردند؟

فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان را از سخنان زائد و بی فایده نگاه می داشت و به مردم الفت می بخشید و آنان را گریزان نمی ساخت، و بزرگ هر قومی را احترام می کرد و به حکومت و ریاست آنان می گماشت، و از مردم پرهیز و احتیاط می کرد بدون آنکه خوشروئی و خوش

اخلاقی خود را از آنان باز دارد، و از اصحاب خود جویا می شد و ملاطفت می نمود، و از مردم در مورد اموری که در جامعه می گذرد سؤال می کرد، و نیکی را تحسین و تقویت می فرمود، و بدی را نکوهش و تضعیف می کرد، رفتاری معتدل و یک رنگ و هماهنگ داشت، هیچ غفلت نمی ورزید مبادا دیگران به غفلت و انحراف دچار شوند، برای هر وضعیتی که پیش آید تهیّه و آمادگی داشت، از حقّ کوتاهی و تجاوز نمی کرد، نیکان مردم به او نزدیک بودند و برترین آنان نزد او کسی بود که برای مردم خیرخواه تر باشد، و مقام کسی پیش او بزرگتر بود که در یاری و همکاری دیگران بهتر باشد.

فرمود:

در مورد مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم.

فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با یاد خدا بر نمی خاست و نمی نشست، و چون بر گروهی وارد می شد در دنباله مجلس کنار دیگران می نشست، و به دیگران نیز فرمان می داد به همین روش عمل کنند، بهره هر یک از هم مجلسان را از مصاحبت خویش مراعات می کرد و همنشین او فکر نمی کرد کسی از او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محترمتر باشد، هر کس با او می نشست یا در مورد حاجتی با او سخن می گفت پیامبر از او روی بر نمی تافت تا خود او از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می شد و می رفت، و هر کس از او درخواستی می کرد او را جز با انجام خواسته اش یا گفتاری نرم و دلپذیر بر نمی گرداند، خوشروئی و خوش اخلاقی او همه مردم را شامل می شد، و بدین ترتیب برای آنان همچون

پدری بود، و مردم نزد او در حق مساوی بودند، مجلس او مجلس بردباری و شرم و درستکاری و شکیبائی بود، در مجلس او صداها بلند نمی شد، و از کسی عیب جوئی نمی کردند، و لغزشهای برخی افراد مجلس در جای دیگر باز گو نمی گردید، با هم به سازگاری و انعطاف رفتار می کردند بلکه نسبت به هم فروتنی می ورزیدند، بزرگتر را احترام می کردند و بر کوچکتر مهربانی می نمودند و نیازمند را بر خود مقدّم می داشتند و غریب را مراعات می نمودند. [1] به «شمائل المحمّديّه» فصل «ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه و آله» مراجعه شود.

درباره اخلاق پیامبر

«انس» گفته است:

ده سال خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، و هرگز به من کمترین سخن خشونت آمیزی نگفت، و در مورد هیچ کاری به من نفرمود چرا چنین کردی؟ و در مورد چیزی ایراد نگرفت که چرا آن را رها کردی یا چرا انجام ندادی؟؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوش اخلاق ترین مردم بود و هیچ دیبا و حریری را لمس نکرده ام که نرم تر از دست رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، و هیچ مُشک و عطری نبوئیده ام که خوشبوتر از عرق پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

و «عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام دهنده و بیهوده گو و فریاد زننده در بازارها نبود، و بدی را با بدی تلافی نمی کرد بلکه عفو و گذشت می فرمود.

و نیز گفته است:

مردی اجازه خواست که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد و من نزد ایشان حاضر بودم،

فرمود:

این شخص برای فامیل خود وابسته بدی

است، آنگاه اجازه داد بیاید، وقتی وارد شد با او به نرمی سخن گفت، چون بیرون رفت عرض کردم:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او چنان گفتی آنگاه با او به نرمی حرف زدی؟!

فرمود:

ای عائشه، از بدترین افراد کسی است که مردم به جهت پرهیز از زشتگوئیش او را ترک کنند یا از او دوری جویند.

و امام حسین بن علی صلوات الله علیهما فرموده است:

از پدرم در مورد رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در میان معاشرانش پرسیدم؟ فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هماره گشاده رو، و خوش اخلاق، و نرم رفتار بود، و خشن و سخت دل و فریاد گر و دشنام گو و عیب جو و سخن چین نبود، از آنچه خوشایندش نبود چشم پوشی می کرد، و امیدوار به خود را مأیوس نمی ساخت و در امید و خواسته اش او را محروم و ناکام نمی فرمود،

خود را از سه چیز بر کنار داشته بود:

جدل، و زیاده روی، و امور بی فایده؛

و مردم را نیز از سه چیز مصون می داشت:

از کسی بدگوئی نمی کرد، و عیب جوئی نمی نمود، و از امور پنهان و ناپسند کسی جستجو نمی فرمود. و جز در مورد چیزی که امید ثواب الهی در آن داشت سخن نمی گفت، و چون سخن می گفت معاشرانش چنان ساکت می ماندند و گوش می سپردند که گوئی مرغ بر سرشان نشسته است، و چون آن گرامی ساکت می شد سخن می گفتند، نزد او در گفتگویی جدل و دعوا نمی کردند، و هر کس در خدمت او صحبت می کرد همه به او گوش می دادند تا سخنش تمام شود، گفتگویشان در خدمت او پیرامون همان چیزی بود که نخستین ایشان می گفت، و آن

گرامی از آنچه آنان می خندیدند می خندید و از آنچه تعجّب می کردند تعجّب می کرد، و بر ناروا گوئی و ناروا خواهی افراد غریب و تازه وارد شکیبائی می فرمود تا آنجا که گاهی اصحاب او آنان را باز می داشتند،

و می فرمود:

هر وقت نیازمندی را مشاهده کردید که دنبال حاجت خویش است او را یاری نمائید، و ستایش و تعریف را نمی پذیرفت مگر از کسی که درصد جواب و جبران ستایش و تعریف او باشد، و سخن کسی را قطع نمی کرد مگر وقتی که به ناحق سخن گوید که در این صورت کلام او را با نهی کردن یا برخاستن قطع می کرد.

«جابر بن عبدالله» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز در برابر خواهش کسی «نه» نگفت.

و «انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی برای فردا ذخیره نمی کرد.

و از «عمر بن خطّاب» روایت شده که:

مردی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و تقاضا کرد چیزی به او عطا کند، فرمود:

چیزی ندارم ولی به حساب من خرید کن وقتی چیزی پیدا کردم آن را می پردازم.

«عمر» گفت:

ای رسول خدا به او بخشش کردی در حالی که خداوند چیزی را که در توان شما نیست بر شما تکلیف نکرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله از گفتار عمر بدش آمد، و مردی از انصار عرض کرد:

ای رسول خدا، انفاق کن و از جانب خدای متعال از فقر و کمبودی نترس؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسّم فرمود و از حرف آن انصاری خوشحال شد و گفت:

از جانب خدا به همین روش مأمور شده ام.

در مورد حیای پیامبر «ابو سعید خدری» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله از دوشیزه پرده نشین

پر حیاتر بود، و چنان بود که چون از چیزی خوشش نمی آمد در چهره اش معلوم می شد.

در مورد حجامت و خون گرفتن رسول خدا

از «انس» در مورد کسب کسی که پیشه اش حجامت و خون گرفتن است سؤال شد؟

گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت کردند و «ابوطیبه» - که اسمش «نافع» و غلام قبیله «بنی حادثه» بود از او خون گرفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد دو صاع غذا به او بدهند و با قبیله و اربابان او نیز صحبت کرد و آنان نیز قسمتی از مالیات و مواجبی را که از او می گرفتند کسر کردند،

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برترین معالجات شما حجامت کردن است،

یا فرمود:

از بهترین معالجات شما حجامت کردن است.

و «انس» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در رگهای دو طرف گردن و در کتف حجامت می کرد، و در روزهای هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم ماه حجامت می فرمود.

درباره نام های پیامبر

«سیوطی» رساله ای نوشته و آن را «البهجه السنیّه فی الاسماء النبویّه» نامیده است، و قریب به پانصد نام را ذکر کرده است.

«حذیفه» گفته است:

با پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی راههای مدینه مواجه شدم،

و فرمود:

من محمّدم، و من احمدم، و من پیامبر رحمتم و پیامبر توبه ام، و من مقفّی (= پیامبری که از پی سایر پیامبران گسیل شده) هستم، و من حاشر (= جمع کننده) هستم، و من پیامبر جنگ ها و نبردهایم.

در مورد وضع زندگی پیامبر

«ابوطلحه» گفته است:

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از گرسنگی شکایت کردیم و هر یک لباس را کنار زده و نشان دادیم که از گرسنگی سنگ بر شکم بسته ایم،

و پیامبر به ما نشان داد که از گرسنگی دو سنگ بر شکم بسته است. «انس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در راه خدا آنقدر خوف و خطر تحمّل کردم که هیچکس نکرده است، و در راه خدا آنقدر آزار دیدم که هیچکس ندیده است، و سی شبانه روز بر من گذشت که برای من و «بلال» غذائی که موجود زنده ای بخورد وجود نداشت مگر آنقدر کم و ناچیز که می شد زیر بغل بلال پنهان ساخت.

در مورد سن پیامبر

«ابن عباس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بعثت و نزول وحی سیزده سال در مکّه ماند، و ده سال در مدینه، و در سنّ شصت و سه سالگی رحلت فرمود.

در مورد وفات پیامبر

«عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام رحلت مشاهده کردم که کاسه ای آب نزد او بود و آب به صورت خویش می زد و می گفت:

بار خدایا مرا بر سختی های مرگ یاری فرما،

یا گفته است:

بر سكرات و بيهوشى هاى مرگ.

و گفته است:

وقتى رسول خدا صلى الله عليه و آله در گذشت در دفن او اختلاف كردند،

و ابوبكر گفت:

از رسول خدا صلى الله عليه و آله چيزى شنيده ام كه فراموش نمى كنم،

فرمود:

خداوند هيچ پيامبرى را قبض روح نمى كند مگر در مكانى كه دوست دارد در آن دفن شود؛ او را در مكان بسترش دفن كنيد.

و «انس» گفته است:

روزى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله به مدينه وارد شد همه چيز به وجود او درخشان و نورانى شد و روزى كه رحلت فرمود همه چيز تاريک و ظلمانى گرديد، و ما هنوز دست از خاک او نتكانده و دفن او را به پايان نرسانده بوديم كه دلهامان به انكار پرداخت.

و گفته است:

وقتى رسول خدا صلى الله عليه و آله در حالت احتضار بود فاطمه عليها السلام گفت:

آه از اين رنج و اندوه، و پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود:

بعد از اين بر پدر تو رنج و اندوهى نخواهد بود، اينک (مرگ) كه هيچكس را وا نمى گذارد به سراغ پدر تو آمده است، بازگشت و ديدار روز قيامت است.

در مورد ميراث پيامبر

«ابوهريره» گفته است:

فاطمه عليها السلام نزد ابوبكر آمد و فرمود:

چه کسی از توارث می برد؟

گفت:

خانواده و فرزندانم.

فرمود:

پس چرا باید من از پدرم ارث نبرم؟!

ابوبکر گفت:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

کسی از من ارث نمی برد! امّا من مخارج کسی را که رسول خدا

صلی الله علیه و آله مخارجش را می پرداخته می پردازم و به هر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نفقه می داده نفقه می دهم [1].

و «عائشه» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ... [1] جمله ای که در این حدیث به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده دروغ و جعلی است و آن حضرت چنین مطلبی نفرموده است و دلیل جعلی بودن آنها در کتابهای مفصّل بیان شده است.

درباره دیدار پیامبر در خواب

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است زیرا شیطان نمی تواند به شکل من در آید.

و فرموده است:

رؤیای من یک قسمت از چهل و شش قسمت نبّوت و پیامبری است.

فضائل

کتاب

سیمای آفتاب نویسنده:

ابوالفضل موسوی گرمارودی

سرآغاز

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمدلله ربّ العالمین و صلی اللَّه علی محمّد و آله الطّیبین الطّاهرین. سخن از ترسیم سیمای آفتاب است؛ و نور و درخشش آن که چشمها را خیره می سازد، و دلها را می رباید، هر شاخه به نور آن می بالد و هر جوانه به لطف آن می شکفد، و هیچ برگی از نور و فروغ آن بی نیاز نیست ... آفتابی که هر دلِ جویا و هر جانِ روشن با او آشناست و در پی او می رود و به نور و فروغ او ره می یابد، و به مهر او از تیرگی ها می رهد ... آفتاب سپهر هدایت، امام پیامبران، پیشوای پیشوایان، محمّد پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله؛ و ما بر آنیم که شعاعی از آن فروغ جاودان را بر دلهای مشتاق بتابانیم، و گوشه هایی از چهره مطهّر او را آن چنان که روایات اهل بیت علیهم السلام نمایانده اند برابر دیدگان دوستداران ترسیم نمائیم.

مدتی پیش به خواهش برخی اساتید و دوستان، کتاب «مختصر الشمائل المحمّدیه» از تألیفات خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه را با عنوان «سیمای پیامبر اسلام» به فارسی ترجمه کردیم. مرحوم محدّث قمی آن مختصر را از کتاب «الشمائل المحمّدیه» تألیف ابوعیسی ترمذی) 279 - 209 (صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنّت، بر آورده و تلخیص کرده است. اینک ما جهت مزید فایده، نخست مطالبی پیرامون سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله را که از طرق و کتب علما و مؤلفین شیعه گرد آورده ایم ارائه می کنیم، و سپس در بخشی جداگانه همان ترجمه سابق خود بر کتاب (مختصر الشمائل» را

می آوریم.

امید است بدین ترتیب به حقیقت نزدیکتر شده و برای خوانندگان عزیز سودمندتر باشد ... و ما توفیقی الّا باللّه علیه توکلّت و الیه انیب، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. مشهد مقدس رضوی - تابستان 1377 شمسی ابوالفضل موسوی گرمارودی

نامهای پیامبر

معروفترین نام آن بزرگوار:

«محمّد» ، و «احمد» و کنیه او «ابوالقاسم» است؛ امّا نامهای دیگری نیز برای او در قرآن و روایات آمده است که می توان گفت القاب آن گرامی هستند و از آن جمله: رسول اللّه، مصطفی، نبیّ، امّی، نذیر، بشیر، شاهد، مبشّر، داعی، مدّثّر، مزمّل، طه، یس، امین، حبیب اللّه، خیره اللّه، سیّد المرسلین، خاتم النبیّین، سیّد الاوّلین و الآخرین.

حضرت امام باقرعلیه السلام فرمودند:

نام رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم علیه السلام «ماحی» است، و در تورات موسی علیه السلام «حاذّ» ، و در انجیل عیسی علیه السلام «احمد» ، و در قرآن «محمّد».

پرسیدند:

معنای «ماحی» چیست؟

فرمود:

محو کننده تصویر صنمها و محو کننده همه بتها و تیرهای قمار و هر معبودی غیر از خدای رحمان.

پرسیدند:

معنای «حاذّ» چیست؟

فرمود:

با هر کس که با خدا مخالف باشد چه خویش و چه بیگانه، مخالفت می کند.

پرسیدند:

معنای «احمد» ؟

فرمود:

خدای متعال در کتاب آسمانی کردار او را ستوده و از او به نیکی یاد کرده است. پرسیدند:

معنای «محمّد» ؟

فرمود:

خداوند و فرشتگان و همه پیامبران و رسولان او و همه امّتهای ایشان او را می ستایند و بر او درود می فرستند؛ و همانا نام او بر عرش مکتوب است:

«محمّد رسول اللَّه» [1]. حضرت امام صادق علیه السلام به «کلبی» (مورّخ و نسب شناس عرب که خود را بسیار خبیر و آگاه می دانست) فرمود:

در قرآن برای پیامبر

صلی الله علیه و آله چند اسم آمده است؟

«کلبی» گفت:

دو یا سه اسم! امام فرمود:

ای کلبی! برای پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن ده اسم یاد شده است:

محمّد:

«و ما محمّد الّا رسول قد خلت من قبله الرسل - محمد جز رسولی که پیش از او نیز رسولانی آمده اند نیست» [2].

احمد:

«و مبشّراً به رسول یأتی من بعدی اسمه احمد - (عیسی علیه السلام گفت) و بشارت می دهم به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است» [3].

عبداللَّه:

«و لمّا قام عبداللَّه ... کادوا یکونون علیه لبداً - و چون بنده خدا (پیامبر) برای نیایش برخاست نزدیک بود پریان از ازدحام بر روی او بریزند» [4].

طه:

«طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی - طه، ما قرآن را بر تو فرود نیاوردیم که به مشقت افتی» [5].

یس:

«یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم - یس، به قرآن پر حکمت سوگند که تو از پیامبران مرسلی و بر راه راست قرار داری» [6].

ن:

«ن و القلم و ما یسطرون ما أنت بنعمه ربک بمجنون - ن، به قلم و آنچه می نویسند سوگند که تو به عنایت پروردگارت دیوانه نیستی» [7].

مزمّل:

«یا ایّها المزمّل ... ای جامه بر خود پیچیده» [8].

مدّثر:

«یا ایّها المدّثر ... ای جامه بر سر کشیده» [9].

ذِکْر:

«قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً ... خدا بر شما ذکری نازل کرده است، پیامبری که ...» [10]. پس «ذکر» نامی از نامهای محمد صلی الله علیه و آله است و مائیم «اهل ذکر» پس ای کلبی هر چه می خواهی بپرس! کلبی می گوید:

به خدا سوگند من همه قرآن را فراموش کردم و یک حرف از آن در

یادم نبود که از او بپرسم ! [11] حضرت امام باقرعلیه السلام در مورد آیه «فاسئلوا اهل الذّکر إن کنتم لا تعلمون ... اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» [12]،

فرمودند:

«ذکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما امامان «اهل ذکر» هستیم؛ و در مورد کلام الهی که می فرماید «و انّه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون ... و آن ذکری برای تو و قوم توست و از شما سؤال خواهد شد» [13]،

فرمود:

ما قوم او هستیم و از ما سؤال می شود [14]. حضرت امام رضاعلیه السلام نیز در تبیین فضایل عترت طاهرین علیه السلام فرمودند:

«ذکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما اهل او هستیم،

و این موضوع در کتاب الهی روشن است آنجا که می فرماید:

«الّذین آمنوا قد انزل اللّه الیکم ذکراً، رسولاً یتلو علیکم آیات الله مبیّنات ... آنان که ایمان آوردند همانا خدا برای شما ذکری نازل فرموده است، رسولی که بر شما آیات روشن الهی را تلاوت می کند» [15]. پس «ذکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما اهل آن ذکریم [16].

و «ابو رافع» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند وقتی فرزند خود را «محمّد» نام نهادید دیگر او را به زشتی یاد مکنید، و او را مرانید و ردّ نکنید، و او را نزنید؛ خانه ای که در آن نام «محمّد» باشد و محفلی که در آن نام «محمّد» باشد، و یاران و همنشینانی که در آنان نام «محمّد» باشد از برکت و میمنت بر خوردار است [17].

پاورقی ها

[1] امالی صدوق ص 44، من لا یخصره الفقیه ص 519، بحار الانوار ج 16،

ص 98.

[2] سوره آل عمران: آیه 144.

[3] سوره صف: آیه 6.

[4] سوره جنّ: آیه 18.

[5] سوره طه: آیه 1 و 2.

[6] سوره یس: آیه 4 - 1.

[7] سوره قلم: آیه 3 - 1.

[8] سوره مزمّل: آیه 1.

[9] سوره مدّثر: آیه 1.

[10] سوره طلاق: آیه 11 - 10.

[11] بصائر الدرجات ص 150، بحار الانوار ج 16، ص 101.

[12] سوره نحل: آیه 43.

[13] سوره زخرف: آیه 44.

[14] اصول کافی ج 1، ص 210، بحار الانوار ج 16، ص 359.

[15] سوره طلاق: آیه 10 و 11.

[16] عیون اخبار الرّضاعلیه السلام ص 132، بحار الانوار ج 16، ص 363.

[17] مکارم الاخلاق، ص 25 - بحار الانوار، ج 16، ص 240.

منتخب الهی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید، و از نسل اسماعیل، «کنانه» را، و از بنی کنانه «قریش» را، و از قریش «بنی هاشم» را، و از «بنی هاشم» مرا انتخاب فرمود [1].

و نیز فرمودند:

... خدای متعال پیوسته مرا از اصلاب پاک و طیّب به ارحام پاک و مطهّر منتقل فرمود، هدایت گر و هدایت یافته، تا آنجا که به نبّوت و پیامبری پیمان مرا و به اسلام میثاق مرا اخذ نمود، و همه چیز از وصف و چگونگی مرا مبّین و مشخصّ ساخت، و ذکر مرا در تورات و انجیل ثبت کرد، و مرا به آسمان خویش بالا برد، و برایم اسمی از اسماء خود مشتق نمود؛ امت من حمد کنندگانند، و خدای صاحب عرش محمود است، و من محمّدم صلی الله علیه و آله [2].

«ابن عبّاس» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدای متعال مردمان را به دو گروه تقسیم

کرد و مرا در قسمت بهتر قرار داد؛ و آن گفتار خداوند درباره «اصحاب یمین و اصحاب شمال» است، و من از اصحاب یمین و بهترین اصحاب یمینم. آنگاه دو گروه را سه دسته کرد که فرموده است «فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه.

و اصحاب المشئمه ما اصحاب المشئمه. و السابقون السابقون» [3]، و من از سابقان و پیشگامانم، و من بهترین سابقان و پیشگامانم. آنگاه سه دسته را قبیله هایی ساخت، که فرموده است «و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنّ اکرمکم عند الله اتقیکم ... شما را تیره ها و قبیله هائی قرار داد تا از یکدیگر شناخته شوید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست» [4] و من پرهیزکارترین همه آدمیان و گرامی ترین ایشان نزد خدای متعالم و فخر نمی کنم. آنگاه قبیله ها را به بیت ها و خاندان هایی تقسیم کرد و مرا در بهترین بیت و خانواده قرار داد، که فرموده است:

«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجّس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً - همانا خدا اراده فرموده است که هر نوع پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و در نهایت پاکی شما را پاک بدارد» [5].

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند چگونه بر همه فرزندان آدم پیشی گرفتی؟ فرمود:

من نخستین فردی هستم که به پروردگار خود ایمان آوردم و اقرار کردم؛ همانا خداوند میثاق پیامبران را گرفت «و اشهدهم علی انفسهم الست بربّکم، قالوا بلی ... آنان را بر خودشان گواه ساخت و فرمود آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند:

آری) [6] و من نخستین فردی بودم که پاسخ دادم و تصدیق کردم [7].

حضرت امام باقرعلیه السلام فرمودند:

پیامبر صلی

الله علیه و آله فرموده است به من پنج ویژگی عطا شده که به کسی پیش از من عطا نشده است:

زمین برایم هم مسجد و هم طهور و پاک کننده است. غنیمت جنگی بر من حلال است. به وسیله رعب یاری شده ام. به من «جوامع کلام» عطا شده است. به من مقام شفاعت داده شده است [8]. (علمای اسلامی در شرح این خبر فرموده اند:

«زمین برایم مسجد است» یعنی جای نماز و عبادت است و برخلاف امتّهای گذشته که مجاز نبودند جز در صومعه ها و کنیسه ها نماز بگزارند در اسلام همه جا می توان به نماز و عبادت پرداخت، و «طهور است» یعنی در وقت ضرروت به جای وضو و غسل می توان با تیمّم بر زمین کسب طهارت کرد، و در برخی موارد هم می توان به وسیله زمین رفع نجاست کرد مثل زیر پا و کفش که اگر نجس باشد با راه رفتن بر خاک پاک می شود.

و «غنیمت» یعنی غنیمت جنگی که در ادیان و امم قبل از اسلام مباح نبود و در شریعت اسلام مباح شده است.

و «جوامع الکلام» یعنی قرآن کریم که خداوند معانی بسیار را در آن در الفاظ موجز و محدودی گرد آورده است). «امّ هانی» دختر ابوطالب علیه السلام می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدای متعال اسلام را به دست من آشکار ساخت، و قرآن را بر من نازل فرمود، و کعبه را به دست من فتح کرد، و مرا بر همه آفریدگان خود برتری داد، و مرا در دنیا سرور آدمیان و در آخرت زینت قیامت قرار داد، و بر پیامبران ورود به بهشت را حرام کرد تا آنگاه که

من نخست به آن وارد شوم، و بر امتهای آنان نیز حرام کرد تا آنگاه که امّت من نخست به بهشت درآیند، و خلافت و جانشینی را بعد از من تا نفخ صور قیامت در اهل بیت من قرار داد؛ و هر کس به آنچه می گویم کفر ورزد همانا به خدای عظیم کفر ورزیده است [9].

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

روز رستخیز من سرور بنی آدمم و فخر نمی کنم، و نخستین فردم که زمین بر او شکافته می شود (وزنده بر می خیزد) و فخر نمی کنم، و نخستین شفاعت کننده ام و نخستین فردی که شفاعتش پذیرفته می شود [10]. حضرت امام صادق علیه السلام به «صفوان جمّال» فرمودند:

ای صفوان، آیا می دانی خداوند چند پیامبر بر انگیخته است؟

عرض کرد:

نمی دانم.

فرمود:

خدا یکصد و چهل و چهار هزار [11] پیامبر برانگیخت و به همین تعداد وصیّ و جانشین برای آنان، و همه آنان مبعوث و مأمور به راستگوئی وادای امانت و زهد در دنیا بودند؛ و خداوند پیامبری بر تو از محمد صلی الله علیه و آله و وصیّ و جانشینی برتر از وصیّ او (امیرمؤمنان علی بن ابی طالب) نفرستاده است [12]. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

فردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضور او ایستاد و با دقت به آن گرامی نگاه می کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای یهود چه می خواهی؟

گفت:

تو برتری یا موسی بن عمران که خدا با او سخن گفت، و تورات و عصا (ی معروف را که اژدها می شد) بر او نازل فرمود، و دریا را برای او شکافت، و ابر را سایبان او ساخت؟!

پیامبر

صلی الله علیه و آله به او فرمود:

البته خوشایند نیست که بنده خدا از خود تعریف کند اما (جهت روشن شدن حقیقت و هدایت تو) می گویم:

«آدم» علیه السلام وقتی به آن خطا مبتلا شد توبه اش آن بود که گفت «بار خدایا به حق محمد و آل محمد از تو مسئلت می دارم که مرا ببخشی و بیامرزی» و خداوند او را آمرزید؛ و «نوح» وقتی به کشتی سوار شد و از غرق شدن ترسید گفت:

«بار خدایا به حق محمد و آل محمد از تو مسئلت می دارم مرا از غرق شدن نجات بخشی» و خداوند او را از آن خطر نجات داد؛ و «ابراهیم» وقتی به آتش افکنده شد گفت:

«بار خدایا به حق محمد و آل محمد از تو مسئلت می دارم که مرا از آن نجات دهی» و خداوند آن را بر او سرد و سلامت کرد؛ و «موسی» علیه السلام وقتی عصا را افکند و در خود بیم و هراسی یافت گفت:

«بار خدایا به حق محمد و آل محمد از تو مسئلت می دارم که مرا امنیت بخشی» و خدای متعال فرمود «نترس همانا تو (بر ساحران) برتری داردی» [13]. ای یهودی! اگر موسی زمان مرا درک می کرد و به من و نبوّت من ایمان نمی آورد ایمانش برای او هیچ فایده ای نداشت و نبوّت و پیامبری به او نفعی نمی بخشید؛ ای یهودی! از نسل من است «مهدی» که وقتی قیام کند «عیسی بن مریم» برای یاری او فرود می آید و او را مقدّم می دارد و پشت سر او نماز می خواند [14].

حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند:

خدای متعال مخلوقی برتر از محمّد صلی الله علیه و

آله نیافریده است، و پس از محمّد مخلوقی برتر از علی علیه السلام نیافریده است [15].

حضرت امام رضاعلیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من سرور آدمیانم، و فخر نمی کنم [16]. حضرت امام موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من سیّد و سرور همه آفریدگان خدایم، و من از جبرئیل و اسرافیل، و فرشتگان حامل عرش و همه فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل الهی برترم، و من صاحب شفاعت و صاحب حوض شریفم؛ و من و «علی» دو پدر این امّتیم، هر کس ما را بشناسد خدا را می شناسد، و هر کس ما را انکار کند خدا را انکار کرده است، و دو سبط پیامبر در این امّت و دو سرور جوانان اهل بهشت «حسن» و «حسین» از «علی» به وجود می آید، و از فرزندان حسین نُه امام خواهد بود که اطاعت آنان اطاعت من، و نافرمانی آنان نافرمانی من است، و نهمین آنان قائم و مهدی ایشان است [17]. جناب «ابوذر غفاری» رضوان الله علیه می فرماید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«اسرافیل» بر «جبرئیل» فخر کرد و گفت:

من از تو برترم ! [18]

جبرئیل گفت:

برای چه از من برتری؟ !

گفت:

زیرا من همدم فرشتگان هشتگانه حامل عرشم، و من صاحب دمیدن صور قیامتم، و من نزدیکترین فرشتگان به خدای متعالم !

جبرئیل علیه السلام گفت:

من از تو بهترم !

گفت:

چرا از من بهتری؟ !

گفت:

زیرا من امینِ وحی خدایم، و من فرستاده خدا به سوی پیامبران و رسولانم، و منَ صاحب خسف ها و عذابهایم و خدا هر امّتی را هلاک کرد به دست من هلاک کرد ! آنگاه محاکمه و داوری به خدای متعال

بردند و خداوند به ایشان وحی فرمود:

ساکت باشید، قسم به عزت و جلالم کسی را خلق کرده ام که بهتر از شماست!

گفتند:

پروردگارا آیا بهتر از ما هم خلق می فرمائی در حالی که ما از نور آفریده شده ایم؟ خدای متعال فرمود:

آری، و به حجابهای قدرت وحی فرمود گشوده شوند و آنها گشوده شدند،

و دیدند بر جانب راست ستون عرش مکتوب است:

«لا اله الّا الله، محمد رسول اللّه و علی و فاطمه و الحسن و الحسین خیر خلق اللّه» (معبودی جز خدای یکتا نیست، و رسول خدا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بهترین آفریدگان خدایند).

آنگاه جبرئیل علیه السلام عرض کرد:

پروردگارا ترا به حق ایشان نزد تو قسم می دهم که مرا خادم آنان قرار دهی! خدای متعال پذیرفت و فرمود:

چنین قرار دادم؛ پس جبرئیل علیه السلام از اهل بیت است و خادم ایشان است [19].

پاورقی ها

[1] مجالس مفید ص 126، امالی شیخ طوسی ص 154، بحار الانوار ج 16، ص 325 - 323.

[2] امالی صدوق ص 371، بحار الانوار ج 16، ص 314.

[3] سوره واقعه: آیه 10 - 8.

[4] سوره حجرات: آیه 13.

[5] کشف الغمه ص 5، امالی صدوق ص 374، بحار الانوار ج 16، ص 120 و 315، تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ کتابخانه مرعشی قم ج 4، ص 328.

[6] سوره اعراف: آیه 172.

[7] اصول کافی، ج 2، ص 12 - 10، بحار الانوار، ج 16، ص 353.

[8] امالی صدوق، ص 130 - خصال صدوق، ص 140 و 141 - امالی طوسی، ص 35 و 36 - با قدری تفاوت، بحار الانوار، ج 16، ص 313 الی 324.

[9] خصال صدوق، ج 2، ص 42 - بحار

الانوار، ج 16، ص 326.

[10] امالی شیخ طوسی، ص 170 - بحار الانوار، ج 16، ص 326.

[11] در روایات اسلامی عمدةً 124 هزار ذکر شده امّا در این روایت و نیز در انجیل برنابا 144 هزار آمده است (مؤلّف).

[12] اختصاص چاپ جامعه مدرسین قم با تصحیح علی اکبر غفاری، ص 263 - بحار الانوار، ج 16، ص 352 و 353.

[13] سوره طه: آیه 68.

[14] امالی صدوق، ص 131 و 132 احتجاج، ص 27 و 28 - بحار الانوار، ج 16، ص 366.

[15] اختصاص - بحار الانوار، ج 16، ص 377.

[16] عیون اخبار الرضا، ص 202 - بحار الانوار، ج 16، ص 325.

[17] کمال الدین صدوق، ص 151 و 152 - بحار الانوار، ج 16، ص 364.

[18] باید توجّه داشت که مفاخره در میان برگزیدگان و مقرّبان آسمانی که از آلایش عُجب و کبر بدورند غیر از فخر فروشی و خودستائی انسانهای جاهل و مغرور است؛ که مفاخره آن گرامیان تحدیث نعمت الهی و شکر منعم حقیقی و نعمتهای نامتناهی اوست و نیز ارشاد و هدایت و بیان حقیقت و ترسیم معرفت و باز داشت از گمراهی ... و بسا رازهای دیگر که در مسیر ایمان و معرفت تفسیر می پذیرد، چنانکه در برخی روایات مفاخره ای میان امیرمؤمنان علی و سیّده بانوان زهرا علیهما السلام در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده که بسیار پر لطف و زیباست ... و «کار نیکان را قیاس از ما مگیر» (مؤلف).

[19] ارشاد القلوب، ج 2، ص 124 - بحار الانوار، ج 16، ص 364 و 365.

علم پیامبر

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

به پیامبر صلی الله علیه

و آله علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت وقوع می یابد داده شد؛ آنگاه این آیه را تلاوت فرمود که خداوند به پیامبرش می فرماید «هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی ... این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند» [1] و [2].

و امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرموده اند:

... خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده، و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را که به پیامبران داده عطا فرموده است ... [3] و از امیرمؤمنان علیه السلام در مورد علم پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد، فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود، می باشد [4].

و در روایتی دیگر حضرت امام باقرعلیه السلام فرمودند:

... رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد خدای متعال علم گذشته و آینده را به او آموخت، و بسیاری از این علم مجمل و غیر مشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید ... و پیامبر اجمال و تفسیر این علم، همه را دارا بود ... [5] و در مورد آیه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم ... و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم ...» [6]

فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل

شده به او آموخته است ... [7]

امام موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمودند:

... خداوند پیامبری نفرستاده است مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله اعلم و داناتر از او می باشد ... [8]

و «ابوحمزه ثمالی» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید:

آیا امامان (علیهم السلام) نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟

امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن به او چیزهایی عطا کرده که پیامبران نداشتند ... (یعنی امامان وارث پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند، و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته می داشتند مثل زنده کردن مردگان ... قادر و توانا بود و امامان نیز به وراثت از او این مقامات را دارا هستند) [9].

پاورقی ها

[1] سوره انبیاء: آیه 24.

[2] تفسیر فرات، ص 96 - بحار الانوار، ج 16، ص 352.

[3] اصول کافی، ج 1، ص 225 - بحار الانوار، ج 17، ص 133.

[4] بصائر الدرّجات، ص 35 - بحار الانوار، ج 17، ص 144.

[5] اصول کافی، ج 1، ص 242 و 251 و 252 - بحار الانوار، ج 17، ص 135.

[6] سوره آل عمران: آیه 7.

[7] اصول کافی، ج 1، ص 213 - بحار الانوار، ج 17، ص 130.

[8] اصول کافی، ج 1، ص 226، بحار الانوار، ج 17، ص 134.

[9] بصائر الدرّجات، ص 76 - بحار الانوار، ج 17، ص 136.

قیافه پیامبر

حضرت امام رضاعلیه السلام از پدران گرامی خود نقل فرموده است:

برخی از امیرمؤمنان علی علیه السلام تقاضا کردند پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان توصیف بفرما که گویی او را مشاهده می کنیم زیرا ما مشتاق او (و آگاهی از شمایل او) ییم؛

و آن بزرگوار فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهره ای سپید آمیخته به سرخی داشت، چشمانش کاملاً سیاه، و مویش صاف و بدون چین و شکن بود، محاسنی انبوه داشت و گیسویش تا بنا گوش می رسید، خط میان سینه او باریک و ظریف بود، گردنش گویی تنگی از نقره است و ترقوه هایش چون طلا می درخشید؛ خطّ باریکی از مو از سینه تا ناف او امتداد داشت و بر شکم و سینه او غیر از آن موئی نبود، دست و پایش ضخیم و مردانه و استخوان قوزک پایش درشت بود، چون راه می رفت محکم و استوار راه می رفت و در این حال متمایل به جلو حرکت می کرد چنانکه گویی در سرا شیب قدم بر

می دارد، چون به کسی رو می کرد با تمام بدن به او رو می آورد، نه خیلی کوتاه قد بود و نه خیلی دراز بالا، صورتش تا اندازه ای گرد و مدّور بود، وقتی در میان مردم قرار می گرفت از همه چشمگیرتر و جالب تر بود، عرق بر چهره اش چون دانه مروارید بود، و بویش از مشک خوشبوتر بود، نه ناتوان بود و نه خوارمایه، از همه مردم محترم تر زندگی می کرد و از همه نرمخوتر بود و سخاوتمندتر، هر کس با سابقه آشنائی با او معاشرت می کرد او را دوست می داشت و هر کس بی سابقه او را می دید از او هیبت می برد؛ عزت و بزرگواری او آشکار بود، و توصیف گر او می گوید:

نه پیش از او و نه بعد از او کسی را همانند او ندیده ام؛ درود و سلام خدا بر او و خاندان او [1].

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریک همانند پاره ماه نورانی بود [2].

پاورقی ها

[1] امالی شیخ طوسی، ص 217 - بحار الانوار، ج 16، ص 147.

[2] مکارم الاخلاق، ص 23 - بحار الانوار، ج 16، ص 237.

لباس و وسائل شخصی

پیامبر صلی الله علیه و آله عرق چین بر سر می گذاشت، و گاه بر روی آن و گاهی بدون آن عمامه می بست؛ گاهی نیز فقط دستمالی بر سر می افکند یا می بست. عمامه ای داشت به نام «سحاب» و آن را به علی علیه السلام بخشید،

و گاهی علی علیه السلام با آن عمامه می آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

«علی در سحاب آمد» ... [1]

وقتی لباس نوی می پوشید می گفت:

«الحمدللّه الّذی کسانی مایواری عورتی و اتجمّل به فی النّاس» (سپاس خدا را که به من لباسی پوشاند که بدنم را مستور می دارد و با آن در میان مردم آراسته و آبرومند می شوم)، آنگاه لباس کهنه اش را به نیازمندی می بخشید و می فرمود:

«هر مسلمانی برای رضای خدای متعال از لباسهای مستعمل خود به مسلمانی بپوشاند تا وقتی آن لباس بر تن اوست در ضمانت و امان و حفظ الهی خواهد بود چه زنده باشد چه در گذشته باشد». آن گرامی غیر از لباسهای دیگر دو لباس مخصوص جمعه داشت، و پارچه و دستمالی داشت که با آن آب وضوی خود را خشک می کرد، و گاه دستمال همراه نبود و با دامن ردای خود آب از چهره پاک می کرد. انگشتر را به دست راست می کرد، و انگشتر عقیق به دست می کرد، و انگشتری از نقره نیز داشت که بر آن جمله «محمد رسول الله» نقش شده بود.

نعلین به پا می کرد، و نعلین او بیشتر چرمین بود و هر لنگه آن دو دوال داشت؛ همه نوع

موزه نیز می پوشید، و وقت پوشیدن نعلین و موزه اوّل لنگه راست را بپا می کرد، و هنگام در آوردن اوّل لنگه چپ را در می آورد؛ و نیز می فرمود با یک لنگه کفش راه نروید یا هر دو را بپوشید یا هر دو پا را برهنه سازید ... امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

بستر پیامبر صلی الله علیه و آله یک عبا بود و بالش او چرمی انباشته از برگ نخل، شبی بسترش را دولا گستردند و صبحگاه فرمود:

(نرمی) این بستر امشب مرا از نماز باز داشت، و فرمان داد پس از آن آن را یک لا بیندازند ... و نیز عبائی داشت که به هر حجره می رفت آن را (جهت نشستن) دو تا کرده زیر انداز او می ساختند، و قطیفه ای فدکی و قطیفه ای مصری و کم پُرز داشت، و زیر اندازی پشمین که بر آن می نشست و گاه بر همان نماز می خواند [2].

حضرت امام باقرعلیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله، عرقچین یمنی و سپید بر سر می نهاد، و نیز عرقچینی داشت با دو زائده برای پوشاندن گوشها در جنگ (که زیر کلاهخود می پوشید)، و عصایی که در انتهای آن سر نیزه بود و بر آن تکیه می داد و در عید فطر و قربان آن را بیرون می آورد و با تکیه بر آن خطبه می خواند، و عصای (کوچکتری مانند تعلیمی) که «ممشوق» نامیده می شد، و خیمه ای که نامش «کِنّ» بود، و قدحی به نام «منبعه» ، و کاسه ای چوبین به نام «رَیّ» ، و دو اسب داشت یکی «مرتجز» و دیگری «سکب» ؛ و دو استر به نام «دلدل» و «شهباء» ، و دو

ناقه به نامهای «عضباء» و «جدعاء» ، و الاغی که «یعفور» نام داشت و دو شمشیر یکی «ذوالفقار» و دیگری «عون» ، و دو شمشیر دیگر به نام «مخذم» و «رسوم» ؛ و عمامه ای که «سحاب» نامیده می شد، و زرهی به نام «ذات الفضول» که سه حلقه نقره ای یکی از پیش رو و دو حلقه بر پشت داشت، و بیرقی به نام «عقاب» ، و شتری برای بار بری به نام «دیباج» ، و پرچمی به نام «معلوم» ، و کلاه خودی به نام «اسعد» ؛ و همه اینها را هنگام رحلت به امیرمؤمنان علیه السلام سپرد، و انگشتر خود را از دست در آورد و در انگشت علی علیه السلام کرد؛ و علی علیه السلام فرموده است که در دسته یکی از شمشیرهای او صحیفه ای یافت که در آن این سه جمله درج بود:

«صله و احسان کن به آنکه از تو بریده است، و حق بگو هر چند علیه خودت باشد، و نیکی کن به آنکه به تو بدی کرده است» [3].

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده در هم تقدیم کرد و لباس پیامبر صلی الله علیه و آله مندرس شده بود، پیامبر به علی علیه السلام فرمود این درهمها را بگیر و برایم لباسی خریداری کن.

علی علیه السلام می گوید:

به بازار رفتم و پیرهنی به دوازده درهم خریدم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم،

پیامبر صلی الله علیه و آله به آن نگاه کرد و فرمود:

یا علی، غیر این را می خواهم، آیا فروشنده آن را پس می گیرد؟

گفتم:

نمی دانم !

فرمود:

برو ببین.

من نزد فروشنده آمدم و گفتم:

رسول

خدا صلی الله علیه و آله این را نمی پسندد و پیراهنی غیر این می خواهد، آن را پس بگیر. فروشنده درهمها را به من باز گرداند، و من آنها را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله خود همراه من به بازار آمد تا پیراهنی بخرد، در راه کنیزی را دید که نشسته و گریه می کند،

رسول خدا از او پرسید:

چه شده است؟

عرض کرد:

ای رسول خدا، صاحبان من به من چهار درهم دادند که چیزی بر ایشان خریداری کنم و درهمها را گم کردم و اینک جرأت نمی کنم نزد آنان برگردم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار در هم به او داد و فرمود:

به خانه ات و نزد صاحبانت برگرد؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله به بازار رفت و پیرهنی به چهار در هم خریداری کرد و آن را پوشید و خدا را شکر و سپاس گفت، و بیرون آمد و مردی برهنه را دید که می گفت:

هر کس به من لباسی بدهد خداوند از لباسهای بهشتی به او بپوشاند! پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنی را که خریده بود از تن در آورد و به آن نیازمند پوشاند، و باز به بازار آمد و با چهار در هم باقی مانده پیرهن دیگری خریداری کرد و آن را پوشید و خدا را شکر و سپاس گفت و به سوی خانه بازگشت، در راه باز همان کنیز را دید که نشسته و گریه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

چرا نزد صاحبانت نرفتی؟

عرض کرد:

ای رسول خدا، من دیر کرده ام و می ترسم مرا بزنند!

پیامبر صلی

الله علیه و آله فرمود:

جلو بیفت و مرا به خانه اربابت راهنمائی کن.

بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه او رفت و درب منزل او ایستاد و فرمود:

سلام بر شما ای اهل خانه! امّا کسی جوابی نداد. بار دیگر پیامبر به آنان سلام گفت و جوابی نشنید. بار سوّم پیامبر سلام را تکرار کرد و آنان پاسخ دادند:

سلام بر تو ای رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود:

چرا بار اوّل و دوّم پاسخ سلام مرا ندادید؟

عرض کردند:

ای رسول خدا سلام ترا شنیدیم و دوست داشتیم بیشتر سلام شما را دریافت کنیم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

این کنیز در انجام کار شما تأخیر و دیر کرده است او را مؤاخذه نکنید.

عرض کردند:

ای رسول خدا، به جهت آمدن شما او را آزاد می کنیم و او آزاد است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سپاس خدای را، پولی با برکت تر از این دوازده در هم ندیده ام، خدا به وسیله آن دو برهنه را لباس پوشاند و برده ای را آزاد ساخت [4].

پاورقی ها

[1] مکارم الاخلاق، ص 37 و 38 - بحار الانوار، ج 16، ص 250 و 251.

[2] مکارم الاخلاق، ص 41 - 14، بحار الانوار، ج 16، ص 254 - 229.

[3] امالی صدوق، ص 44 - من لایحضره الفقیه، ص 519 - بحار الانوار، ج 16، ص 100 - 98.

[4] خصال، ج 2، ص 86 و 87 - امالی صدوق، ص 144 - بحار الانوار، ج 16، ص 214.

خوردن و نوشیدن آن گرامی

رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه نوع غذا میل می فرمود، از هر چه خدا بر او حلال کرده بود همراه خانواده و خدمتکاران وقتی آنان می خوردند می خورد، و نیز با هر مسلمانی که او را دعوت می کرد روی زمین و روی هر چه آنان غذا می خوردند و از هر غذایی که آنان می خوردند می خورد، اگر مهمانی بر او وارد می شد با مهمان خود غذا می خورد، و غذایی را که همراه جماعت مردم صرف کند بیشتر دوست می داشت. وقتی غذایی برای او می گذاشتند می گفت:

«به نام خدا، خدایا این طعام را نعمتی ساز که سپاس آن بگزاریم و آن را به نعمت بهشت متصّل کن». بیشتر اوقات از آنچه جلوی او بود می خورد، و هنگام صرف غذا زانوها و پاها را جمع می کرد و مثل نماز گزار بر دو زانو می نشست؛ و می فرمود:

من بنده ام و مثل بندگان غذا می خورم و مثل بندگان می نشینم.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله از آن هنگام که به پیامبری مبعوث شد تا پایان زندگی برای تواضع و خاکساری در برابر خدا هرگز تکیه داده چیزی نخورد،

و چون شروع به غذا می کرد و می گفت:

«به نام خدا، خدایا در

آنچه روزی ما فرموده ای برکت عطا کن، و عوض و جایگزین آن را نیز از تو می خواهیم». طعام پیامبر صلی الله علیه و آله هماره نان جوین بود؛ و دعوت بردگان را می پذیرفت، و بردگان را پشت سر خود بر مرکبی که سوار بود سوار می کرد، و طعام را روی زمین می خورد.

غذای داغ نمی خورد و می فرمود:

خدا آتش را طعام ما نساخته است، غذای داغ برکت ندارد آن را سرد کنید. سیر و پیاز و چیزهایی را که رائحه بدی داشته باشند نمی خورد؛ و از هیچ غذایی بدگویی نمی کرد اگر دوست داشت می خورد و اگر خوشش نمی آمد وامی گذاشت؛ تا ممکن بود تنها غذا نمی خورد، و می فرمود:

بدترین شما آن است که تنها غذا بخورد، و برده خود را بزند، و عطا و یاری خود را از دیگران باز دارد ... [1]

حضرت امام حسین علیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی غذایی می خورد می گفت:

بار خدایا در آن به ما برکت عطا کن و بهتر از آن را روزی ما گردان.

و هنگامی که شیر یا شربتی می نوشید می گفت:

بار خدایا در آن به ما برکت عطا کن و از آن روزی ما گردان [2].

حضرت امام رضاعلیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برترین خوردنی اهل دنیا و آخرت گوشت است و پس از آن برنج.

و فرمود:

شربت عسل را هر کس به شما تعارف کرد ردّ نکنید.

و فرمود:

انار بخورید که هر دانه آن در معده قرار می گیرد دل را روشن می سازد و شیطان را چهل روز بیرون می راند.

و فرمود:

سرکه نان خورش نیکویی است، خانواده ای که سرکه داشته باشند فقیر نمی شوند.

و فرمود:

بر شما باد به روغن

زیتون که آن تلخی صفرا و سودا را می گشاید و بلغم را می برد و عصب را قوی می سازد و مرض را بر طرف می کند و اخلاق را نیکو و وجود (یا نَفَس) را پاکیزه و غم را بر طرف می سازد.

و فرمود:

برترین خوراک دنیا و آخرت گوشت است، و برترین نوشیدنی دنیا و آخرت آب است، و من سرور فرزندان آدمم و فخر نمی کنم [3]. پیامبر صلی الله علیه و آله سرکه و روغن زیتون را بیشتر از دیگر نانخورشها دوست می داشت؛ یک بار بر «امّ سلمه» وارد شد و آن بانو پاره نانی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نانخورشی داری؟

عرض کرد:

نه ای رسول خدا، جز سرکه چیزی ندارم !

فرمود:

سرکه نانخورش خوبی است، خانه ای که در آن سرکه باشد بی چیز نیست [4]. پیامبر صلی الله علیه و آله خربزه را با شکر و با خرما می خورد، و خوردن هندوانه را نیز با خرما دوست داشت، و از سبزیها ریحان را دوست داشت، و از نگاه کردن به ترنج سبز و سیب سرخ خوشش می آمد [5]. کف پای پیامبر در اثر راه رفتن بر زمین داغ سوزش و التهاب پیدا کرد و برای علاج آن سبزی «خرفه» را زیر پای خود ضماد کرد و سوزش و التهاب آن تسکین یافت و پیامبر برای (برکت) آن دعا کرد و خرفه را دوست داشت و می فرمود چه سبزی مبارکی است [6].

به نمک نیز توجّه داشت، امام صادق علیه السلام فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار به سنگی دست برد و عقربی او را گزید،

فرمود:

خدا لعنتت کند نه مسلمان از تو در امان

می ماند نه کافر! آنگاه نمک خواست و با دست قدری نمک بر محل گزیدگی ضماد کرد و آرام شد.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند:

اگر مردم خواص نمک را بدانند به هیچ پاد زهر دیگری نیاز پیدا نمی کنند [7]. برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی بسیار گرم آوردند؛ فرمود:

خداوند آتش را طعام ما نساخته است، بگذارید خنک و قابل خوردن شود که غذای داغ بی برکت است و شیطان در آن بهره ای دارد [8]. پیامبر صلی الله علیه و آله چون آب می نوشید در آغاز «بسم الله» می گفت آنگاه به آرامی قدری می نوشید سپس نوشیدن را قطع می کرد و «الحمدلله» می گفت، و باز «بسم الله» می گفت و بار دیگر قدری می نوشید، و در دفعه سوّم بیشتر می نوشید و بعد «الحمدلله» می گفت، و بدین ترتیب آب را در سه نفس و با سه بار «بسم الله» و سه بار «الحمدلله» گفتن می نوشید، و آب را می مکید و یکباره بالا نمی کشید ... و در ظرف آب تنفّس نمی کرد، و اگر می خواست تنفّس کند ظرف را از دهان دور می داشت، گاهی نیز به یک نفس آب می نوشید، و در کاسه بلور آب می خورد و در کاسه چوبی و در ظرف چرمی در ظرف سفال، و با دو کف دست خود نیز ... و می فرمود هیچ ظرفی خوشایندتر از دست نیست؛ و از دهانه مشک و کوزه می نوشید ... و ایستاده و گاه سواره نیز می نوشید.

شربت شیرین و سرد را بیشتر دوست می داشت، و شربت آب و عسل نیز می نوشید؛ و می فرمود:

برترین نوشیدنی در دنیا و آخرت آب است [9].

حضرت امام صادق علیهما السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آب می خورد

می گفت:

«الحمدلله الذی سقانا عذباً زلالاً و لم یسقنا ملحاً أجاجاً و لم یؤاخذ نابذنوبنا». (سپاس خدای را که به ما آب شیرین و زلال داد و به ما آب شور و تلخ نداد، و ما را به گناهانمان مؤاخذه نفرمود). پیامبر صلی الله علیه و آله در قدح های شامی که از شام می آوردند و به او اهداء می کردند آب می نوشید، و آب خوردن در قدح شامی را دوست داشت و می فرمود:

این پاکیزه ترین ظرفهای شماست [10].

و فرموده اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله شامگاه پنجشنبه در مسجد قبا روزه گشودند و گفتند:

آیا چیزی برای نوشیدن هست؟ «اوس بن خولی الانصاری» قدحی بزرگ شربت شیر و عسل برای او آورد،

پیامبر صلی الله علیه و آله آن را چشید و از دهان دور کرد و فرمود:

این دو نوشیدنی است؛ یکی از آنها کافی است، من آن را نمی خورم و بر دیگران حرام هم نمی کنم ولی خودم برای خدا تواضع می ورزم، و هر کس برای خدا تواضع کند خدا او را بالا می برد، و هر کس تکبّر کند خداوند او را پائین می کشد، و هر کس در معاش به اقتصاد و میانه روی عمل کند خدا به او روزی می بخشد، و هر کس تبذیر و زیاده روی نماید خدا او را محروم می سازد، و هر کس از مرگ بسیار یاد کند خدا او را دوست می دارد [11].

پاورقی ها

[1] مکارم الاخلاق، ص 32 - 27، بحار الانوار، ج 16، ص 246 - 241.

[2] عیون الاخبار الرضاعلیه السلام، ج 2، ص 39.

[3] عیون الاخبار الرضاعلیه السلام، ج 2، ص 36 - 34.

[4] فروع کافی، ج 2، ص 172 - بحار الانوار، ج 16،

ص 267.

[5] فروع کافی، ج 2، ص 181 - بحار الانوار، ج 16، ص 267.

[6] فروع کافی، ج 2، ص 182 - بحار الانوار، ج 16، ص 291.

[7] فروع کافی، ج 2، ص 172 - بحار الانوار، ج 16، ص 291 و 292.

[8] فروع کافی، ج 2، ص 170 و 171 - بحار الانوار، ج 16، ص 267.

[9] مکارم الاخلاق، ص 32 و 33 - بحار الانوار، ج 16، ص 246 و 247.

[10] فروع کافی، ج 2، ص 186 و 187 - بحار الانوار، ج 16، ص 268.

[11] اصول کافی، ج 2، ص 122 - بحار الانوار، ج 16، ص 265.

نظافت و آراستگی

پیامبر صلی الله علیه و آله سرو محاسن خود را با سدر می شست، روغن زدن به سر و رو را دوست داشت، از غبار آلودگی و شانه نکردن و نامرتب بودن کراهت داشت، می فرمود:

روغن زدن تنگدستی را می برد. از روغنهای مختلفی استفاده می کرد، و از سر شروع می کرد و می فرمود سر را پیش از محاسن باید روغن زد؛ و با روغن بنفشه تدهین می کرد و می فرمود:

برترین روغنهاست ...

و می فرمود:

با روغن بنفشه تدهین کنید که در تابستان خنک و در زمستان گرم است. سرو روی خود را شانه می کرد، گاهی در روز دوبار محاسن خود را شانه می کرد، و به خود بسیار عطر می زد؛

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله برای عطر بیش از دیگر امور خرج می کرد، و با مُشک خود را خوشبو می ساخت به حدی که فرق سر او از اثر آن درخشنده و برّاق دیده می شد [1]. امام باقرعلیه السلام فرمودند:

سه خصلت در رسول خدا صلی الله علیه

و آله بود که در جز او نبوده است؛ سایه نداشت، از هر راهی عبور می کرد بعد از دو روز و سه روز از بوی خوش او در می یافتند که او از آنجا عبور کرده است، و از هر سنگ و درختی می گذشت برای او سجده می کردند [2].

و می فرمود:

خداوند لذّت مرا در زنان و عطر قرار داده، و روشنی چشم من در نماز و روزه است [3]. پیامبر صلی الله علیه و آله در چشمها سرمه می کشید، و در آینه نظر می کرد و گاهی (اگر آینه نبود) در آب نظر می کرد و خود را می آراست، و موی زائد بدن را (با زرنیخ و نوره) بر طرف می کرد، و در سفرها شیشه روغن و سرمه دان و قیچی و آینه و مسواک و شانه همراه داشت، و نخ و سوزن و درفش و دوال چرم نیز؛ و پارگی لباس و کفش خود را می دوخت و وصله می زد [4]. پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از خواب سرمه می کشید، چهار بار در چشم راست و سه بار در چشم چپ؛ و هر شب سه مرتبه مسواک می کرد؛ یک بار پیش از خفتن، بار دیگر پس از برخاستن از بستر و پیش از عبادتهای شبانه، و بار سوّم پیش از آنکه برای نماز صبح به مسجد برود ... دندانها را از عرض مسواک می زد،

و می فرمود:

آنقدر جبرئیل درباره مسواک کردن به من سفارش کرد که ترسیدم دندانهایم سائیده شود یا بریزد [5]. استنشاق روغن کنجد را دوست داشت و وقتی بیماری و کسالتی پیدا می کرد روغن کنجد استنشاق می فرمود [6].

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه

و آله گلی را با هر دو دست به من عطا کرد، وقتی آن را به بینی نزدیک ساختم فرمود:

همانا آن پس از آس [7] سرور گیاهان بهشت است [8].

پاورقی ها

[1] مکارم الاخلاق، ص 34 و 35 - بحار الانوار، ج 16، ص 248 و 249، و عیون اخبار الرضا 7، ج 2 ص 34 و 35 و فروع کافی، ج 2، ص 223.

[2] ممکن است این سجده مانند تسبیح همه اشیاء (ان من شیئ الا یسبّح بحمده) و سجده گیاه و درخت (و النجم و الشجر یسجدان) که در قرآن کریم به آنها تصریح شده است به چشمِ ظاهر مردم محسوس نبوده و در عالم باطن و ملکوت بوده باشد (مؤلف).

[3] مکارم الاخلاق، ص 34 و 35 - اصول کافی، ج 1، ص 442 - بحار الانوار، ج 16، ص 249 و 368.

[4] مکارم الاخلاق، ص 14، الی 41 - بحار الانوار، ج 16، ص 229 الی 254.

[5] مکارم الاخلاق، ص 14، الی 41 - فروع کافی، ج 1، ص 8، ج 2، ص 218 - بحار الانوار، ج 16، ص 229، الی 254 و 272.

[6] فروع کافی، ج 2، ص 226 - بحار الانوار، ج 16، ص 290 و 291.

[7] آس درختی است شبیه به درخت انار، برگهایش سبز و خوشبو و گلش سفید و معطر است.

[8] عیون اخبار الرّضاعلیه السلام، ج 2، ص 40 و 41.

انگشتر

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر به دست راست می کرد [1]؛

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

انگشتر عقیق به دست کنید که تا وقتی انگشتر عقیق با شماست غمی به شما نمی رسد [2]. نقش خاتم پیامبر صلی الله علیه و آله «لا اله الّا الله محمد رسول اللّه» بود [3]. و امام باقرعلیه السلام فرمودند:

نقش خاتم پیامبر صلی

الله علیه و آله «محمد رسول الله» بود [4].

و امام صادق علیه السلام فرمودند:

پیامبرعلیه السلام دو انگشتر داشت؛ بر نگین یکی «لا اله الّا الله محمد رسول الله» و بر دیگری «صدق الله» نقش بود [5]. و پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر نقره به انگشت کوچک دست راست می کرد ... [6]

پاورقی ها

[1] عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 2، ص 63.

[2] عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 2، ص 47.

[3] بحار الانوار، ج 16، ص 95 و ج 11، ص 63.

[4] بحار الانوار، ج 16، ص 95، قرب الاسناد ص 31.

[5] خصال، ج 1، ص 32 - بحار الانوار، ج 16، ص 96.

[6] مناقب شهرآشوب، ج 1، ص 100 و 101.

معالجه و حجامت

حضرت امام باقرعلیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای معالجه هر درد و بیماری حجامت می کرد.

و «ابو ظبیه» می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله را حجامت کردم و به من یک دینار عطا فرمود، و خون او را نوشیدم و به من فرمود:

آیا خون را نوشیدی؟!

عرض کردم:

آری !

فرمود:

چرا چنین کردی؟

عرض کردم:

به آن تبرّک جستم !

فرمود:

از همه دردها و بیماری ها و از فقر و مسکنت امان یافتی، و به خدا سوگند هرگز آتش با تو تماس نمی یابد [1].

پاورقی ها

[1] طبّ الائمه، ص 69 و 70 - بحار الانوار، ج 17، ص 33.

راه رفتن و نشستن

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام روایت کرده است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله سه گونه می نشستند؛ چمپاتمه و آن چنان بود که دو ساق خود را بلند می کردند و دو دست را جلوی آن می آوردند و با یک دست ساعد دست دیگر را می گرفتند؛ و نیز بر دو زانو می نشستند، و نیز یک پا را تا کرده و پای دیگر را روی آن قرار می دادند؛ امّا هرگز دیده نشد که چهارگوش (چهار زانو) بنشیند [1]. امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر وقتها روبه قبله می نشست [2].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر کدامتان به محفلی وارد می شود در انتها و دنباله مجلس بنشیند.

و فرمودند:

هر کس از جایی که نشسته است برخیزد سپس به آنجا برگردد او به آن مکان سزاوارتر (از دیگران) است.

و فرمودند:

در جایگاههایی که می نشینید حق آن را ادا کنید.

عرض کردند:

حق آن چیست؟

فرمودند:

چشمها را (از نگاه حرام) فرو بپوشانید، و سلام (گذرندگان) را پاسخ دهید، و افراد نابینا را راهنمائی کنید، و امر به معروف و نهی از منکر نمائید.

«ابن عباس» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله طوری راه می رفت که معلوم بود راه رفتن فرد عاجز و تنبل و بی حال نیست.

و «جابر بن عبدالله» می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی بیرون می آمد اصحاب و یارانش جلوی او راه می رفتند و پشت سر او را برای فرشتگان می گذاشتند.

و دیگری می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما می آمد به صورت حلقه و دایره وار می نشستیم. پیامبر صلی الله علیه و

آله وقتی سوار بر مرکب بود نمی گذاشت کسی پیاده همراه او برود، یا او را با خود سوار می کرد و یا اگر نمی پذیرفت به او می فرمود:

جلوتر برو، فلان جا مرا می بینی [3].

حضرت امام رضاعلیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از راهی می رفت از راه دیگری بر می گشت [4].

پاورقی ها

[1] اصول کافی، ج 2، ص 661 - بحار الانوار، ج 16، ص 259.

[2] مکارم الاخلاق، ص 26 - بحار الانوار، ج 16، ص 240.

[3] مکارم الاخلاق، ص 26 - 21 - بحار الانوار، ج 16، ص 236 و 241.

[4] فروع کافی، ج 1، ص 420 - بحار الانوار، ج 16، ص 276.

منبر پیامبر

پیش از آنکه برای پیامبر صلی الله علیه و آله منبری بسازند آن بزرگوار هنگام ایراد خطبه به ستونی در مسجد که از تنه درخت خرما بود تکیه می داد و خطبه می خواند؛ سپس منبری سه پلّه برای او ساختند که بر پلّه سوّم آن می نشست؛ و چون نخستین بار بر آن منبر بر آمد آن ستون به ناله درآمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و آن ستون را در آغوش گرفت و ستون ساکت شد،

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر او را در آغوش نمی گرفتم تا قیامت همچنان می نالید؛ و از آنجا به «ستون حنّانه» نامیده شد ... [1]

پاورقی ها

[1] مناقب شهرآشوب، ج 1، ص 80 و 81 - اثبات الهداه، ج 2، ص 131 - خرائج، ص 189 - بحار الانوار، ج 17، ص 365 و 370 و 380.

خواب و بیداری پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی روی بوریائی بدون هیچ زیر انداز دیگری می خفت، و پیش از خواب مسواک می کرد، و چون به بستر می رفت بر پهلوی راست می خوابید ودست راست زیر گونه راست قرار می داد، و آیه الکرسی و دعا می خواند، و از آن جمله چنین دعا می کرد:

«بسم الله أموت و أحیا، و الی الله المصیر اللهم آمن روعتی و استر عورتی، و أدّ عنّی أمانتی» (به نام خدا می میرم و زنده می شوم، و باز گشت به سوی خداست، بار خدایا ترس و هراسم را تسکین ده و امنیتم بخش، و عورتم را پوشیده و مستور بدار، و امانتم را بپرداز).

حضرت امام باقرعلیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت از خواب بر می خاست برای خدای متعال سجده می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وقت خواب مسواک را بر بالین خود می نهاد و چون بر می خاست اوّل مسواک می کرد، و فرمود:

چنان به مسواک کردن مأمور شدم که بیم داشتم بر من واجب شده باشد [1].

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله یک عبا بود و بالش او چرمی پر شده از برگ خرما؛ شبی بستر او را دو لایه گستردند بامداد فرمود:

(نرمی و راحتی) این بستر شبِ گذشته مرا از نماز باز داشت، و فرمان داد بسترش را همچنان یک لا بیفکنند ! [2]

پاورقی ها

[1] مکارم الاخلاق، ص 14، ص 41 - بحار الانوار، ج 16، ص 229 الی 254.

[2] امالی صدوق، ص 297 - بحار الانوار، ج 16، ص 216 و 217.

زهد و فقر و قناعت و گرسنگی

حضرت امام رضاعلیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فرشته ای نزد من آمد و گفت:

ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکّه را برای تو پر از طلا سازم!

پیامبر صلی الله علیه و آله سر به آسمان برداشت و گفت:

پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم، و روز دیگر گرسنه باشم و از تو تقاضا و مسئلت نمایم [1].

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم، فاطمه علیها السلام با پاره نانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آن را به او داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:

این پاره نان چیست؟

فاطمه علیها السلام گفت:

یک قرص نان برای حسن و حسین تهیّه کردم و این تکّه از آن را برای شما آوردم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

از سه روز پیش تاکنون این اوّلین غذائی است که پدرت به دهان می گذارد! [2]

«ابن عباس» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریائی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود.

«عمر بن خطاب» بر او وارد شد و گفت:

ای پیامبر خدا چرا برای خود بستر و زیر اندازی فراهم نمی کنید؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود آنگاه ساعتی در

سایه درختی پناه بگیرد سپس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود !

و نیز «ابن عباس» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود نزد مردی یهودی گرو بود ! [3]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به خدمتکاری که خرما را آورده بود فرمود:

برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟

خدمتکار داخل شد بعد بیرون آمد و عرض کرد:

ظرف یا طبقی نیافتم ! پیامبر صلی الله علیه و آله با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود:

خرما را اینجا روی زمین بریز؛ آنگاه فرمود سوگند به آنکه جانم به دست اوست اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد ! [4]

«عمرو بن سعید بن هلال» می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

من هر از چند سال می توانم شما را ملاقات کنم به من توصیه ای بفرمائید که به آن عمل کنم !

فرمودند:

تو را به تقوای الهی سفارش می کنم و به راستگویی، و اجتناب از گناه، و کوشش؛ و بدانکه کوششی بدون اجتناب از گناه فایده نمی بخشد، و مبادا به کسی که (از جهت مادّی و مال و خواسته دنیوی) از تو بالاتر است چشم بد روزی؛ در این باره کلام خدای متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله کفایت می کند که فرموده است:

«فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم ... از مال و ثروت و بسیاری فرزندان

آنان (کافران) شگفتی مکن» [5]

و باز فرموده است:

«و لا تمدّن عینیک الی ما متّعنا به ازواجاً منهم زهره الحیوه الدّنیا ... و به مال و ثروت و خوشیهای دنیوی که ما به گروههایی از آنان (کافران) داده ایم چشم مدوز» [6]، و اگر چیزی از این امور بر تو گران آمد از زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کن که قوت و غذایش نان جوین بود و شیرینییش خرما، و هیزمش شاخه های نخل؛ اگر می یافت؛ و اگر مصیبتی به تو رسید مصیبت فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد کن که آفریدگان هر گز دچار مصیبتی همانند آن نشده اند [7].

و نیز فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و قرضدار بود [8].

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله تا وقتی از دنیا رفت هرگز سه روز پیایی از نان گندم سیر نخورد [9].

پاورقی ها

[1] عیون اخبار الرّضا، ج 2، ص 30 - صحیفه الرّضا، ص 22 - امالی شیخ مفید، ص 72 و 73 - مکارم الاخلاق، ص 23 - بحار الانوار، ج 16، ص 220 و 238.

[2] صحیفه الرضا، ص 15 - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40 - بحار الانوار، ج 16، ص 225.

[3] مکارم الاخلاق، ص 25 - بحار الانوار، ج 16، ص 239.

[4] بحار الانوار، ج 16، ص 284 به نقل از تمحیص.

[5] سوره توبه: آیه 55.

[6] سوره طه: آیه 131.

[7] اصول کافی، ج 2، ص 137 - روضه کافی، ص 168 - بحار الانوار، ج 16، ص 280.

[8] فروع کافی، ج 1، ص 253 - بحار الانوار،

ج 16، ص 275.

[9] عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 64.

تواضع و سادگی

حضرت امام باقرعلیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل بردگان غذا می خورد و مثل بردگان می نشست، بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید [1].

«ابن عباس» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خاک می نشست، و بر روی زمین غذا می خورد، و گوسفند را خود می بست و رسیدگی می کرد، و دعوت بردگان را برای صرف نان جوی می پذیرفت [2].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

پنج خصلت است که تا هنگام مرگ از آنها دست نمی کشم:

روی زمین همراه بردگان غذا می خورم، بر الاغ پالانی سوار می شوم، گوسفند را به دست خود می دوشم، لباس خشن و پشمین می پوشم، و به کودکان سلام می کنم تا سنّت و روشی شود که پس از من بدان عمل کنند [3].

«عبدالله بن مسعود» می گوید:

مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و (از هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله) بر خود لرزید؛

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

آرام باش من پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد !

و «ابوذر» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب و یاران خود (بدون هیچ امتیازی) می نشست به طوری که شخص غریبی می آمد و نمی توانست دریابد که پیامبر صلی الله علیه و آله کدام است و از دیگران می پرسید (و به او نشان می دادند) ...

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او بر پا بایستند جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد [4].

امام صادق علیه السلام می فرماید:

رسول خدا

صلی الله علیه و آله سوار شدن بر الاغ پالانی، و غذا خوردن روی زمین با بردگان، و به دست خود چیزی به سائل و فقیر دادن را دوست می داشت [5].

و نیز می فرماید:

زنی بدوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد که بر خاک نشسته و غذا می خورد، گفت:

ای محمد، به خدا سوگند تو مانند بندگان غذا می خوری و مانند آنان می نشینی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خشنود باشی؛ کدام بنده از من بنده تر است؟

آن زن گفت:

یک لقمه از غذایت به من بده! پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه ای به او داد،

و او گفت:

نه به خدا سوگند، همان لقمه که در دهان داری به من بده! پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه را از دهان خود بیرون آورد و به او داد و او آن را خورد!

امام علیه السلام فرمودند:

آن زن تا پایان عمر هرگز بیمار نشد [6].

نیز فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی از قبیله «بنی فهد» بر خورد که غلام خود را می زد،

و غلام می گفت:

«به خدا پناهنده ام» و آن مرد دست از او بر نمی داشت؛

وقتی غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید گفت:

«به محمد پناه می برم» ! و آن مرد از زدن او دست برداشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی به خدا پناهنده شد او را پناه ندادی، وقتی به محمد پناهنده شد او را رها کردی؟ ! خداوند از محمد سزاوارتر است که پناهنده اش را پناه دهند ...

آن مرد گفت:

او در راه خدا آزاد است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به آن خدای که مرا به حق و درستی به پیامبری برانگیخته

است اگر این کار را نمی کردی به رو در آتش سوزان دوزخ می افتادی! [7].

پاورقی ها

[1] فروع کافی، ج 2، ص 157 و 158 - محاسن، ص 457 - بحار الانوار، ج 16، ص 225 و 261 و 262 و 263.

[2] امالی طوسی، ص 250 - بحار الانوار، ج 16، ص 222.

[3] امالی صدوق، ص 44 - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 81 - علل الشرایع، ص 54 - من لا یحضره الفقیه، ص 59 - خصال صدوق، ج 1، ص 130 - بحار الانوار، ج 16، ص 98 و 99 و 100 و 215.

[4] مکارم الاخلاق، ص 14 و 15 و 25 - بحار الانوار، ج 16، ص 229 و 240.

[5] مکارم الاخلاق، ص 23 - بحار الانوار، ج 16، ص 238.

[6] محاسن، ص 457 - مکارم الاخلاق، ص 15 - فروع کافی، ج 2، ص 157 - بحارالانوار ج 16، ص 226.

[7] بحار الانوار، ج 16، ص 282 به نقل از کتاب «حسین بن سعید».

نیک خویی و خوش اخلاقی و رفتار پیامبر

برخی از علما وضع و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را در امور مختلف از اخبار و روایات گوناگون استخراج و چنین گرد آورده اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مردم در حکم و داوری بهتر، و بردبارترین و دلیرترین و عادل ترین و دلسوزترین مردم بود، هرگز دست او با دست زنی به حرام تماس نیافت؛ از همه مردم سخاوتمندتر بود و دینار و درهمی نزد او نمی ماند، اگر شب فرا می رسید و از بیت المال چیزی باقی مانده بود که محل مصرف آن را نمی یافت به خانه نمی آمد تا آن را به نیازمندش برساند و ذمّه خود را برئ سازد، از آنچه خدای متعال به او عطا کرده بود برای

خود جز به قدر آذوقه سالش آنهم از قوت و غذای ساده مثل خرما و جو چیز دیگری نمی گرفت و باقی را در راه خدا صرف می کرد، هر کس از او چیزی درخواست می کرد می داد، و از آذوقه عائله خود نیز ایثار می کرد و به دیگران می داد چنانکه گاهی پیش از گذشتن سال اگر چیزی برایش نمی رسید آذوقه تمام می شد و محتاج می شدند؛ بر زمین می نشست، بر زمین می خوابید، بر زمین غذا می خورد، به دست خود کفش و لباس را وصله می زد، و درب را می گشود، و گوسفند را می دوشید، و شتر را می بست و می دوشید، و اگر خدمتکار خسته شده بود به او کمک می کرد و همراه او خمیر درست می کرد، شبها به دست خود آب و وسائل طهارت و وضو را آماده می کرد، از حیا و نجابت بیش از همه سر به زیر می افکند و سکوت می کرد، تکیه کرده نمی نشست، در امور خانه و زندگی کار و خدمت می کرد و گوشت را می برید، و چون بر سفره غذا می نشست متواضع و فروتن بود، انگشتان خود را از غذا می لیسید، هرگز آروغ نمی زد، دعوت هر فرد آزاد یا برده را هر چند برای صرف پاچه گوسفندی باشد می پذیرفت، هدیه را هر چند یک جرعه شیر باشد می پذیرفت و می خورد، و صدقه نمی خورد، به روی کسی چشم نمی دوخت و خیره نگاه نمی کرد، برای خدا خشمگین می شد و برای خود خشم نمی گرفت، گاه از گرسنگی سنگ بر شکم می بست، هر چه حاضر و میسّر بود می خورد و غذائی را ردّ نمی کرد، دو لباس نمی پوشید، پارچه برد یمنی و عبای پشمین می پوشید، پارچه خشنِ پنبه ای و کتانی

می پوشید،

لباسش بیشتر سپید رنگ بود، عمامه بر سر می نهاد، پیراهن را از طرف راستش می پوشید، لباس ویژه ای برای شرکت در اجتماع نماز جمعه داشت، وقتی لباس نوی می پوشید لباس کهنه را به مستمندی می بخشید، عبایی داشت که هر جا می رفت آن را برایش چهار تا کرده زیر انداز او می ساختند، انگشتر نقره به انگشت کوچک دستِ راست می کرد، خربزه را دوست داشت، بوی بد ناخوشایند او بود، هنگام وضو مسواک می زد، در سواری غلام خود یا دیگری را پشت خود سوار می کرد، هر چه میسّر بود سوار می شد؛ اسب یا استر یا الاغ؛ بر الاغ بدون زین که فقط افسار داشت سوار می شد، گاه پیاده و با پای برهنه راه می رفت و گاه بدون عبا و بدون عمامه و بدون عرقچین نیز؛ به تشیّیع جنازه در گذشتگان می رفت،

تا دورترین نقاط مدینه از بیماران عیادت می کرد، با فقیران معاشرت می کرد، با مستمندان هم غذا می شد، و به دست خود به آنان غذا می داد، صاحبان فضیلت اخلاقی را احترام می کرد، افراد شریف و سرشناس را با نیکی کردن جلب می کرد، نسبت به خویشان خود صله رحم می کرد بدون آنکه آنان را بر دیگران مقدم دارد و ترجیح دهد مگر در آنچه خدا فرمان داده بود؛ به هیچکس بدی و جفا نمی کرد، عذر کسی را که از او عذر خواهی می کرد می پذیرفت، تا وقتی قرآنی بر او نازل نشده یا موعظه ای در میان نبود از همه بیشتر تبسّم و لبخند داشت، گاهی نیز بدون قهقهه می خندید، در خوراک و پوشاک بر غلام و کنیز خود برتری نمی جست، هرگز به کسی دشنام نداد، هرگز زنی یا خدمتکاری را لعن

و نفرین نکرد،

هر کس را نزد او نکوهش می کردند می فرمود:

او را واگذارید؛ هر کسی چه آزاد و چه غلام و کنیز به او مراجعه می کرد بر می خاست و به کار او رسیدگی می کرد، سنگدل نبود، درشتخو نبود، در اجتماعات فریادگر و عربده جو نبود، بدی را به بدی پاسخ نمی داد بلکه می بخشید و گذشت می کرد، با هر کس روبرو می شد در سلام پیشی می گرفت،

هر کس با او کاری داشت آنقدر می ماند و روبرو نمی تافت تا او برود، هر کس دست او را می گرفت دستش را نمی کشید تا او اوّل دست بر دارد، هر جا مسلمانی را ملاقات می کرد نخست با او دست می داد، جز با ذکر خدا بر نمی خاست و نمی نشست، هر کس نزد او می آمد اگر در حال نماز بود نمازش را سبکتر به جا می آورد و به او رو می کرد و می فرمود:

آیا کاری داری؟ بیشتر اوقات در نشستن هر دو ساق پا را بلند می کرد (و چمپاتمه می نشست)، در هر محفلی در دنباله مجلس هر محلّی جا بود می نشست، بیشتر اوقات روبه قبله می نشست،

به هر کس بر او وارد می شد احترام می کرد حتّی گاهی عبای خود را برای او می گسترد، زیر اندازی را که خود بر آن نشسته بود به کسی که بر او وارد می شد می داد؛ در حال خشم و خشنودی جز حق نمی گفت، بیشتر غذایش آب و خرما بود، گاهی شیر را با خرما تناول می فرمود و آن را «دو غذای پاکیزه» می نامید، از میوه های آبدار خربزه و انگور را بیشتر دوست داشت، خیار را با خرما و نیز با نمک می خورد، از غذاها گوشت را بیشتر دوست داشت و ترید با

گوشت می خورد، از گوشت گوسفند دست و شانه را دوست داشت، و از دیگ غذا ته دیگ را، و از نانخورشها سرکه را، و از خرماها نوعی را که به آن «عجوه» می گفتند (خرمائی پر شهد که پر و فشرده در خیک نگهداری می کنند)، و از سبزیها کاسنی و ریحان و سبزیهای نرم و لطیف را [1].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

مرا خدا ادب آموخته است و علی را من ادب آموخته ام؛ پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داده و از بخل و جفا کردن نهی فرموده است، نزد خدای متعال هیچ چیز منفورتر از بخل و بد اخلاقی نیست که آن عمل را تباه می سازد همان طور که سرکه عسل را تباه می کند [2].

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

من به مکارم الاخلاق و محاسن آن مبعوث شده ام [3].

و نیز می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم بخشنده تر و دلیرتر و راستگوتر، و با وفاتر، و نرمخوتر بود و از همه محترم تر زندگی می کرد، هر کس او را ناگهان و بی سابقه آشنائی می دید از او هیبت می برد، و هر کس با او معاشرت و آشنائی پیدا می کرد دوستدار او می شد؛ با هر کس دست می داد دست خود را نمی کشید تا او دستش را بکشد،

و هر کس با او کاری داشت یا با او صحبت می کرد پیامبر صلی الله علیه و آله می ماند و رو نمی گرداند تا او برود، حرف دیگری را قطع نمی کرد تا او خود ساکت شود، هرگز دیده نشد حضور کسی پایش را دراز کند، هرگاه در برابر دو

وضعیت قرار می گرفت آن را که سخت تر بود بر می گزید، برای امور شخصی و ستمی که بر خودش شده بود علیه کسی اقدام نمی کرد مگر آنکه دین و فرمان الهی مورد بی حرمتی و تجاوز قرار گرفته باشد که در این صورت خشم و اقدام او برای خدای متعال بود؛ تا پایان زندگی هرگز تکیه داده چیزی نخورد، هرگز چیزی از او خواسته نشد که «نه» بگوید و هیچ نیازمندی را ردّ نکرد یا حاجتش را بر آورده می ساخت و یا اگر مقدور نبود با گفتاری نیکو و خوش آیند پاسخش می داد؛

نماز را در عین حال که کامل و بی نقص به جا می آورد از همه ساده تر و کوتاه تر برگزار می کرد، خطبه را نیز از همه کوتاه تر و بدون سخنان زائد می خواند، بهر طرف رو می آورد بوی خوش او به مشام می رسید، وقتی با دیگران غذا می خورد پیش از همه شروع می کرد و بعد از همه دست می کشید، در خوردن غذا فقط به قسمت جلوی خود دست می برد امّا اگر آن خوراک رطب و خرما بود به همه سوی آن دست می برد،

آب و آشامیدنی های دیگر را در سه نفس می نوشید، آب را با ملایمت می مکید و یکباره و یک نفس نمی آشامید، برای خوردن و آشامیدن و گرفتن و دادن چیزی دست راست را به کار می برد، و دست چپ را برای امور دیگر بدنش به کار می گرفت، در همه امور دوست داشت که از راست آغاز کند، در لباس پوشیدن و کفش پوشیدن و کفش درآوردن؛ وقتی کسی را فرا می خواند سه بار فرا می خواند،

و اگر سخنی می گفت یک بار می گفت، و اگر اذن و اجازه ورود

می خواست سه بار اذن می طلبید، سخنش روشن و قاطع بود که هر شنونده ای آن را در می یافت، وقتی سخن می گفت به نظر می رسید که از میان دندانهایش نور می تراود، چون او را می دیدی می گفتی میان دو دندان پیشین اوفاق و فاصله است در حالی که فاصله نداشت، نظرش نگاه با کنار چشم بود (به کسی خیره نمی شد و تیز نگاه نمی کرد)،

با هیچکس سخنی ناخوشایند او نمی گفت، وقتی راه می رفت گویی در سرا شیب راه می رود، می فرمود:

بهترین شما کسی است که اخلاقش بهتر باشد؛ از هیچ خوراکی بدگویی نمی کرد و تعریف هم نمی کرد؛ یاران و همنشینانش نزد او جرّ و بحث نمی کردند؛ توصیف کننده او می گفت:

پیش از او و بعد از او همانند او را ندیده ام (صلی الله علیه و آله) [4].

نیز امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از چیزی خشنود می شد می فرمود:

«الحمدلله الّذی بنعمته تتمّ الصالحات» سپاس خدایی را که به انعام او نیکی ها به کمال و سرانجام می رسد.

و «عبدالله بن مسعود» می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین می شد چهره اش سرخ و بر افروخته می شد.

و «انس» گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر فردی از برادران دینی را سه روز نمی یافت در مورد او سؤال می کرد؛ اگر جایی رفته بود و غایب بود برایش دعا می کرد، اگر حضور داشت به دیدنش می رفت، و اگر بیمار بود از او عیادت می کرد [5].

پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه می خورد و صدقه نمی خورد؛

و می فرمود:

اگر پاچه گوسفندی به من هدیه کنند می پذیرم [6].

امام صادق علیه السلام فرمودند:

خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد و

پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدن او خوشحال شد و عبای خود را برای او گسترد و او را بر آن نشاند و با او صحبت می کرد و در روی او می خندید؛ سپس آن خواهر بر خاست و برادرش خدمت پیامبر آمد؛ پیامبر آنطور که به خواهرش اکرام و محبت کرده بود با او آنطور رفتار نکرد؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند چرا به او با آنکه مرد است به قدر خواهرش محبّت و احترام نکردید؟!

فرمود:

خواهرش نسبت به پدر خود از او نیکوکارتر و مهربانتر بود [7]. یکی از یهودیان چند دینار از رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب کار بود و آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبه کرد،

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

اکنون چیزی که به تو بدهم ندارم!

یهودی گفت:

ای محمد از تو جدا نمی شوم تا طلب مرا بپردازی!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

در این صورت نزد تو می نشینم. و همان جا با او نشست به طوری که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح روز بعد را همان جا خواند؛ در این میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن یهودی را تهدید می کردند و برای او خط و نشان می کشیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان نظر افکند و فرمود:

با او چه می کنید و چه کار دارید؟

عرض کردند:

ای رسول خدا آیا (بگذاریم) یک فرد یهودی شما را باز داشت کند؟

فرمود:

خدای متعال مرا بر آن مبعوث نفرموده که به فردی ذمّی یا غیر او ستم کنم.

وقتی روز بالا آمد آن یهودی

گفت:

اشهد ان لا اله الّا الله، و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله، نیمی از اموال خود را در راه خدا می دهم، به خدا سوگند این رفتار من با تو برای آن بود که وصفی که در تورات از تو شده ببینم؛ زیرا من در تورات وصف ترا چنین خوانده ام:

«محمد بن عبدالله، در مکّه به دنیا می آید و محل هجرت او مدینه طیّبه است، نه سنگدل است و نه درشتخو و نه عربده جو، دهان به فحش و زشت گویی نمی آلاید». من گواهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و تو رسول و فرستاده اویی؛ اینک این اموال من در آن طبق دین الهی عمل کن! و آن یهودی فردی ثروتمند بود ... [8]

«جابر بن عبدالله انصاری» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خود در بیست و یک جنگ و جهاد شرکت داشت و من در نوزده مورد آنها حضور داشتم و در دو جنگ نبودم؛ در یکی از این سفرهای جنگی شتر من از رفتن باز ماند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر اردو همراه عقب مانده ها می آمد و به افراد ناتوان کمک می کرد و برخی را (اگر لازم بود) پشت سر خود سوار می کرد و برای آنان دعا می فرمود، در این وضعیت به من رسید و من می گفتم:

ای وای ... این شتر همیشه برای ما شتر بدی بود!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

این کیست؟

عرض کردم:

پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، من جابر هستم.

فرمود:

چه شده است؟

عرض کردم:

شترم از رفتن وا مانده است!

فرمود:

عصا داری؟

عرض کردم:

آری ... و پیامبر با آن به شترم زد و او را بر انگیخت، سپس او

را خواباند و بر دست شتر پا نهاد، و فرمود:

سوار شو؛ و من سوار شدم و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدم و شتر من (چنان توانا و رهوار شده بود که) از مرکب پیامبر سبقت می گرفت؛ و در آن شب پیامبر صلی الله علیه و آله بیست و پنج بار برای من استغفار فرمود، و به من فرمود:

از (پدرت) عبدالله [9] چند فرزند باز مانده است؟

عرض کردم:

هفت دختر!

فرمود:

آیا پدرت بدهی و دینی دارد؟

عرض کردم:

آری.

فرمود:

وقتی به مدینه آمدی با آنان قرار «مقاطعه» بگذار (که در برابر طلب آنان بر ایشان کار کنی) و اگر نپذیرفتند وقتی زمان برداشت خرما فرا رسید مرا خبر کن.

و فرمود:

ازدواج کرده ای؟

عرض کردم: آ

ری.

فرمود:

با چه زنی ازدواج کرده ای؟

عرض کردم:

با زنی بیوه که در مدینه زندگی می کرد و نامش فلان دختر فلان است.

فرمود:

چرا با یک دختر ازدواج نکردی که تو با او، و او با تو معاشقه کند؟!

عرض کردم:

ای رسول خدا، نزد من چند دختر که هنوز عاقل و فهمیده نشده اند (یعنی خواهرانم) زندگی می کنند، نخواستم که یک زن که مثل آنان نورس و نادان باشد کنار آنان قرار بدهم و با خود اندیشیم که این زن بیوه برای سر و سامان دادن به امور کار آمدتر است.

فرمود:

درست عمل کردی و کار عاقلانه ای انجام دادی.

و فرمود:

شترت را چند خریده ای؟

عرض کردم:

به پنج اوقیه [10].

فرمود:

به همین قیمت آن را خریدارم، آن را به من بفروش و تا رسیدن به مدینه هم بر آن سوار باش. وقتی به مدینه آمدیم شتر را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بردم،

و او به «بلال» فرمود:

پنج اوقیه طلا به او بده که در پرداخت بدهی

پدرش «عبدالله» صرف کند و سه اوقیه هم اضافه بر آن به او بده و شترش را هم به خودش برگردان.

و فرمود:

آیا با طلبه کاران «عبدالله» قرار (مقاطعه و کار کردن) گذاشتی؟ !

عرض کردم:

نه ای رسول خدا.

فرمود:

آیا مالی که با آن بدهیش را بپردازی از خود باقی گذاشته است؟

عرض کردم:

نه.

فرمود:

اشکالی ندارد وقتی زمان برداشت خرمای شما رسید مرا خبر کن. هنگام برداشت محصول، پیامبر صلی الله علیه و آله را خبر کردم و او برای (برکت محصول) ما دعا کرد، و آنقدر برداشت کردیم که طلب همه بدهکاران پرداخت شد و برای خودمان نیز مقدار زیادی باقی ماند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله (در مورد باقی مانده محصول) فرمود:

بدون کیل و پیمانه کردن بر دارید و ببرید؛ و چنان کردیم و مدّتی از آن می خوردیم (و تمام نمی شد) [11].

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش را میان اصحابش تقسیم و به این و آن به طور مساوی نظر می کرد؛ و هرگز در حضور اصحابش پای خود را دراز نکرد، اگر کسی با او دست می داد پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را نمی کشید تا او دست بکشد، و یارانش چون این موضوع را

دریافتند وقتی با ایشان دست می داد دست خود را از دست او بر می داشتند [12].

و نیز فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله «حذیفه» را ملاقات کرد و دست خود را پیش آورد (که با او دست بدهد) و حذیفه دست خود را عقب کشید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای حذیفه، دستم را به سوی تو می گشایم و تو دستت را عقب می بری؟!

حذیفه عرض

کرد:

ای رسول خدا به دست شما میل و رغبت دارم، امّا من جنب بودم و دوست نداشتم در حال جنابت دست من به دست شما بخورد !

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا نمی دانی وقتی دو مسلمان با هم ملاقات کنند و به هم دست بدهند گناهانشان مثل برگ درخت می ریزد [13]. پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در مسجد نشسته بود، مردی وارد شد، آن گرامی برای او از مکانی که نشسته بود کنار کشید و جا باز کرد؛

آن مرد عرض کرد:

ای رسول خدا، جا باز است (و نیازی نیست که شما خود را به زحمت افکنده و برای من حرکت کنید و جا باز نمائید).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

یکی از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که وقتی می خواهد نزد او بنشیند برایش کنار بکشد و جا باز کند [14].

حضرت امام باقرعلیه السلام فرمودند:

فردی یهودی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و «عایشه» هم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت، آن یهودی (به جای سلام) گفت:

السّام علیکم (که معنای آن مرگ بر شما است) !

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند:

علیک.

آنگاه یک یهودی دیگر آمد و همان را گفت و پیامبر همان پاسخ را داد، و باز نفر سوّم آمد و همچنان گفت و همان پاسخ را شنید؛ «عایشه» خشمگین شد و گفت:

مرگ و غضب و لعنت بر شما ای یهودیان ای برادران میمونها و خوکها !

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عایشه، فحش اگر مجسّم شود شکل و صورتی زشت دارد، مدارا و ملایمت به هر چیزی ضمیمه شود آن را

زینت می بخشد و از هر چیزی سلب شود آن را زشت می سازد.

عایشه گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا نشیندی که گفتند:

السام علیکم؟!

فرمود:

آری، تو نیز نشنیدی که چه پاسخشان دادم؟

گفتم:

علیکم؛ وقتی مسلمانی به شما سلام بگوئید:

السلام علیکم، و اگر کافر به شما کرد بگوئید:

علیک [15].

گاهی کودک خرد سالی را نزد پیامبر می آوردند تا برایش دعا بفرماید یا نامگذاری کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله برای رعایت صاحبان طفل، آن را می گرفت و در دامان خود می گذاشت، و گاه اتفاق می افتاد که آن طفل بول می کرد و برخی وقتی چنین می دیدند فریاد می کشیدند (و می خواستند آن طفل را دور کنند) امّا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

بول بچه را قطع نکنید، و طفل را همچنان وامی گذاشت تا بولش را بکند، آنگاه دعا یا نامگذاری او را انجام می داد و صاحبان کودک را خشنود و شادمان می کرد و آنان در رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی که حاکی از آزردگی باشد نمی دیدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رفتن آنها لباس خود را می شست [16].

«بحر سقّا» می گوید حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

ای بحر، خوش اخلاقی موجب سرور و شادمانی است؛ آیا برای تو حدیثی بگویم که در دست هیچ یک از اهل مدینه نیست؟

عرض کردم:

آری بفرمائید.

فرمودند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار آمد و گوشه لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله برای او بلند شد و ایستاد، و آن کنیز چیزی نگفت و پیامبر صلی

الله علیه و آله هم به او چیزی نگفت؛ آن کنیز سه بار این کار را تکرار کرد؛ و در دفعه چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله باز برای او بلند شد و ایستاد و آن کنیز این بار پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نخی از لباس او جدا کرد و برگشت؛ مردم به آن کنیز بدگوئی کردند و گفتند سه بار رسول خدا صلی الله علیه و آله را معطّل کردی و چیزی نگفتی و او به تو چیزی نگفت، چه کار داشتی؟

گفت:

بیماری داریم، و بستگانم مرا فرستادند تا برای شفای او نخی و ریشه ای از لباس پیامبر صلی الله علیه و آله بیاورم، وقتی می خواستم از لباس او نخی بگیرم مرا می دید و بر می خاست و من خجالت می کشیدم و نمی خواستم به خودش بگویم آن را جدا کند، سرانجام آن را جدا کردم و گرفتم ! [17]

جناب سلمان فارسی می فرماید:

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم آن بزرگوار به یک پشتی تکیه داده بود، آن پشتی را برای من گذاشت و فرمود:

ای سلمان هر مسلمانی که برادر مسلمانش بر او وارد شود و جهت احترام و بزرگداشت برای او پشتی بگذارد خداوند او را می آمرزد [18]. برخی از اهل مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را برای صرف غذائی دعوت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت آنان را پذیرفت، در راه فرد دیگری به آنان بر خورد و همراهشان آمد، وقتی به خانه ای که دعوت داشتند نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به

آن فرد ششم فرمود:

اینها ترا دعوت نکرده اند، منتظر بمان تا ما آمدن ترا به دعوت کنندگان بگوییم و برای تو اذن و اجازه بخواهیم (اگر پذیرفتند بیایی) [19].

پاورقی ها

[1] مناقب شهرآشوب، ج 1، ص 100 و 101 بحار الانوار، ج 16، ص 226 و 228.

[2] مکارم الاخلاق، ص 16 - بحار الانوار، ج 16، ص 231.

[3] امالی شیخ طوسی، ص 27 - بحار الانوار، ج 16، ص 287.

[4] مکارم الاخلاق، ص 22 و 23 - بحار الانوار، ج 16، ص 236 و 237.

[5] مکارم الاخلاق، ص 18 - بحار الانوار، ج 16، ص 233.

[6] فروع کافی، ج 1، ص 369 - بحار الانوار، ج 16، ص 275.

[7] بحار الانوار، ج 16، ص 281 به نقل از کتاب «حسین بن سعید».

[8] امالی صدوق، ص 297 - بحار الانوار، ج 16، ص 216 و 217.

[9] «عبدالله» پدر «جابر» از شهدای نبرد اُحُد و همراه حضرت «حمزه بن عبدالمطلب» و سایر شهیدان در اُحُد مدفون است.

[10] هر اوقیه برابر با چهل در هم بود و بعداً برابر با شصت در هم شد، و در اصطلاح زرگران برابر با دوازده در هم است (به نقل از فرهنگ لاروس عربی).

[11] مکارم الاخلاق، ص 18 و 19 - بحار الانوار، ج 16، ص 233 و 234.

[12] اصول کافی، ج 2، ص 671 و 672 - روضه کافی، ص 268 - بحار الانوار، ج 16، ص 260 و 269.

[13] اصول کافی، ج 2، ص 183 - بحار الانوار، ج 16، ص 269.

[14] مكارم الاخلاق، ص 25 - بحار الانوار، ج 16، ص 240.

[15] اصول كافى، ج 2، ص 648 - بحار الانوار،

ج 16، ص 258 و 259.

[16] مکارم الاخلاق، ص 25 - بحار الانوار، ج 16، ص 260.

[17] اصول کافی، ج 2، ص 102 - بحار الانوار، ج 16، ص 264.

[18] مکارم الاخلاق، ص 20 - بحار الانوار، ج 16، ص 235.

[19] مکارم الاخلاق، ص 22 - بحار الانوار، ج 16، ص 236.

مزاح و شوخی

«معمّر بن خلاد» می گوید:

از حضرت امام موسی بن جعفرعلیهما السلام پرسیدم:

فدایت شوم، کسی با آشنایان خود حرف می زنند و شوخی می کنند و می خندند، اشکالی ندارد؟

فرمودند:

اشکالی ندارد تا وقتی اجتناب می کنند. «معمّر» می گوید گمان می کنم منظور آن گرامی آن بود که از فحش و زشتگویی اجتناب کنند.

آنگاه امام فرمودند:

یک عرب بدوی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه و سوغاتی به پیامبر صلی الله علیه و آله اهداء می کرد،

بعد همان ساعت می گفت:

پولِ سوغات و هدیه ما را بدهید! و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خندید؛ و هر وقت غمگین می شد می فرمود:

آن اعرابی کجاست کاش پیش ما می آمد [1]. پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت سر کسی آمد و بازوی او را گرفت و فرمود:

چه کسی این «بنده» را می خرد؟! (و منظورش «بنده خدا» بود).

و نیز شتری را دید که گندم بار او بود؛ فرمود:

هریسه (هلیم) دارد راه می رود!

پیامبر صلی الله علیه و آله به پیر زنی فرمود:

پیر زنان به بهشت نمی روند! «بلال» آن زن را دید که از این جهت می گریست، و به پیامبر صلی الله علیه و آله تأثّر و گریه آن پیر زن را خبر داد،

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

افراد سیاهپوست هم به بهشت نمی روند!.. «بلال» نیز به گریه افتاد ...

«عباس»

عموی پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را گریان دید و نزد پیامبر آمد و تأثّر و گریه آن دو را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد،

پیامبر به او فرمود:

پیر مرد هم به بهشت نمی رود! آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و آنان را دلداری داد و فرمود:

یعنی خداوند آنان را به بهترین صورت در حالی که جوان و زیبا و شاداب شده اند به بهشت می برد. جوانی زنی را بوسیده بود و آن زن به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله آن جوان را احضار کرد و او به جرم خود اعتراف نمود و گفت:

اینک اگر او مایل است مرا قصاص کند و به تلافی مرا ببوسد!! پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او خندیدند، و سرانجام پیامبر به شرط آنکه دیگر تکرار نکند او را عفو کرد [2]. و شوخی و مزاح ظریف و زیبای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام در رابطه با خوردن خرما نیز معروف است که آن دو گرامی با هم خرما می خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله هسته ها را جلوی امیرمؤمنان علیه السلام می گذاشت، و در پایان فرمود:

هر که هسته اش بیشتر باشد پر خورده است!

و امیرمؤمنان در پاسخ گفت:

هر که با هسته خورده باشد پر خورتر بوده است!

و پیامبر صلی الله علیه و آله از این پاسخ زیبا چنان شادمان شد که به او جایزه ای داد.

پاورقی ها

[1] اصول کافی، ج 2، ص 663 - بحار الانوار، ج 16، ص 259.

[2] مناقب شهرآشوب، ج

1، ص 101 و 102 - بحار الانوار، ج 16، ص 294 و 295.

سخاوت و بخشندگی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده وسائلی را منع و ردّ نمی کرد؛ اگر داشت به او عطا می کرد و اگر نداشت می فرمود:

خدا می دهد [1].

و نیز فرمودند:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب ردّ بدهد، اگر داشت عطا می کرد و اگر نداشت می فرمود:

انشاء الله می رسد ... و هرگز با بدی و رفتار زشتِ کسی مقابله به مثل نکرد ... [2]

و فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله (پس از نبرد حنین که غنائم زیادی به دست آمده بود) به «جعرانه» (محلّی میان مکّه و طائف) آمد و در آنجا غنائم را تقسیم می کرد، و مردمان پیایی از او درخواست می کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان عطا می فرمود تا از فشار ازدحام او را به بن درختی کشاندند که پیامبر به آن تکیه کرد و رد ای پیامبر برداشته شد و پشت او خراشیده شد و از آن درخت نیز او را ردّ کردند و همچنان از او درخواست می کردند؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم، ردای مرا به من برگردانید، به خدا سوگند اگر نزد من به تعداد درختان سر زمین تهامه شتر باشد همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت؛ آنگاه در ذیقعده از «جعرانه» بیرون رفت؛ و آن درخت را همواره سر سبز و شاداب می دیدند چنانکه گویی بر آن آب زده اند [3].

پاورقی ها

[1] فروع کافی، ج 2، ص 183 - بحار الانوار، ج 16، ص 269.

[2] تفسیر عیاشی ذیل آیه» 84 سوره نساء» ، بحار الانوار، ج

16، ص 340 - تفسیر برهان، ج 1، ص 398.

[3] بحار، ج 16، ص 226 و ج 17، ص 379 به نقل از خرائج.

وفای به وعده

رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار صخره ای با مردی قرار گذاشت و فرمود من اینجا منتظر تو می مانم تا بیائی! سپس تابش خورشید توقف در آنجا را سخت و دشوار کرد، یاران آن حضرت به او عرض کردند از آنجا به جای دیگری که سایه باشد بروید، فرمود:

اینجا با او قرار گذاشته ام، اگر او نیاید تخلّف از طرف اوست [1].

و نیز:

فردی با پیامبر صلی الله علیه و آله خرید و فروش کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با او قرار گذاشت در جای معینی یکدیگر را ببینند و معامله را تمام کنند؛ او آن روز و فردایش را فراموش کرد در وعده گاه حاضر شود و روز سوّم به آنجا رفت و دید پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان منتظر او مانده است،

پیامبر صلی الله علیه و آله چون او را دید فرمود:

ای جوان، مرا به زحمت افکندی، سه روز است (برای وفای به وعده) من همین جا مانده ام و انتظار می کشم! [2]

پاورقی ها

[1] مکارم الاخلاق، ص 24 - بحار الانوار، ج 16، ص 239.

[2] مکارم الاخلاق، ص 20 - بحار الانوار، ج 16، ص 235.

مسابقه

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله (در اطراف مدینه مسابقه اسب دوانی ترتیب داد و) اسبهایی را که مدّتی تحت مراقبت قرار گرفته بودند از

«حصباء» تا مسجد «بنی زریق» دواند و پایان مسافت جائی بود که سه در خت نخل قرار داشت؛ و به نفر اوّل یک خوشه خرما و به نفر دوّم یک خوشه خرما و به نفر سوّم نیز یک خوشه خرما جایزه داد [1].

و فرمودند:

یک اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

ای رسول خدا آیا بر این شترت با من مسابقه می دهی؟! (گویا پیامبر صلی الله علیه و آله بر شتری سوار بوده است که همه از آن تعریف می کرده اند).

پیامبر صلی الله علیه و آله با او مسابقه داد و اعرابی پیش افتاد و مسابقه را برد؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

شما این شتر را بالا بردید و خدا خواست آن را فرود آورد؛ همانا کوهها برای کشتی نوح علیه السلام بر یکدیگر برتری جستند و کوه «جودی» از همه برای خدا متواضع تر بود و خداوند کشتی را بر «جودی» قرار داد! [2].

پاورقی ها

[1] فروع کافی، ج 1، ص 431 - بحار الانوار، ج 16، ص 266.

[2] بحار، ج 16، ص 283 به نقل از کتاب «حسین بن سعید».

دلیری و شجاعت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از شجاعترین شخصیت ها در تاریخ بشر است؛ او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر و نامردمی قد بر افراشت و در مقابل اعراب که از خشن ترین مردمان روی زمین بودند بی هیچ محابا به انتقاد از رسوم و عقاید آنان پرداخت و مدّت قریب به 15 سال بدون هیچ اقدام انتظامی و فقط با اعتماد به لطف الهی در برابر همه عرب که با تعصّبی کور از عقاید سخیف قبیلگی و بتهای خود دفاع می کردند ایستادگی و مقاومت کرد؛ در حالی که بت پرستان بسیاری از

گرویدگان به او را به سخت ترین وجهی شکنجه می کردند و تعدادی از آنان را نیز به قتل رساندند.

پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر او نازل شد در نبردهای بسیاری که روی می داد خود شرکت می کرد، و شگفت آنکه با وجود رأفت و رحمتی که در او همواره حضور داشت و نمایان بود و بدان جهت خود به کسی حمله نمی کرد و شمشیر نمی زد در عین حال در عرصه جنگ از همه به دشمن نزدیکتر می ایستاد و هیچ واهمه و هراسی از خطر در او مشاهده نمی شد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما مسلمانان در جنگها آنگاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیکتر نبود [1]. و امام صادق علیه السلام می فرماید:

از وقتی آیه

«فقاتل فی سبیل اللّه لا تکلّف الّا نفسک» [2]. (در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن)، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد به هر جنگ و جهادی خود می رفت و فرماندهی را بر عهده می گرفت و دیگری را مأمور آن نمی فرمود.

و فرمود:

از وقتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد شجاعترین فرد کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق می شد و به او پناه می جست (زیرا پیامبر از همه بی باکتر و به دشمن و خطر نزدیکتر بود) [3].

نیز می خوانیم که:

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از آن گرامی حراست و پاسداری می کردند؛ وقتی آیه «یا ایهّا الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و الّا ما بلّغت رسالته و اللّه یعصمک من النّاس» [4] (ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت - در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام - بر تو نازل شده ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا ترا از خطر مردم حفظ می کند) بر پیامبر نازل شد آن گرامی حراست و پاسداری آنان را ترک کرد زیرا خدای متعال فرموده است (خدا ترا از مردم حفظ می کند) [5].

پاورقی ها

[1] بحار، ج 16، ص 340 و 232 - مکارم الاخلاق، ص 17.

[2] سوره نساء: آیه 84.

[3] تفسیر عیاشی ذیل آیه 84 سوره نساء، بحار الانوار، ج 16، ص 340 - تفسیر برهان بحرانی، ج 1، ص 398.

[4] سوره مائده، آیه 67.

[5] تفسیر فرات، ص 37 - بحار الانوار، ج 16، ص 257.

فصاحت و بلاغت و نمونه ای از سخن و خطبه پیامبر

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و ابری از افق بالا آمد، حاضران گفتند ای رسول خدا این ابر را که بالا آمده است مشاهده می کنید؟

فرمود:

«کیف ترون قواعدها» بنیان آن را چگونه می بینید؟

گفتند:

بسیار خوب و فراگیر است.

فرمود:

«کیف ترون بواسقها» بازوها و شعبه های آن را چگونه می یابید؟

گفتند:

خیلی خوب و انبوه و متراکم است.

فرمود:

«کیف ترون جَوْنها» سیاهی و تیرگی آن چطور است؟

گفتند:

بسیار تیره و سیاه است.

فرمود:

«کیف ترون رحاها» دایره و گردش آن چگونه است؟

گفتند:

خوب و کاملاً چتر بسته است.

فرمود:

«فکیف ترون برقها، أخفواَ أم و میضاَ أم یشقّ شقّاَ» آذرخش آن را چطور می بینید، آیا در گوشه و کنار برقی خفیف می زند، یا اندکی می درخشد و پنهان می ماند، یا برق آن تا میان آسمان تیغ می کشد و می شکافد؟

گفتند:

آری تا میان آسمان تیغ می کشد و می تابد.

فرمود:

«الحیا ...» باران می آید.

گفتند:

ای رسول خدا شما چقدر فصیح و شیوا سخن می گوئید! هیچ کس را ندیده ایم که از شما فصیح تر سخن بگوید.

فرمود:

چرا چنین نباشد، در حالی که قرآن به زبان من که زبان عربی روشن و فصیح است نازل شده است [1].

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی خطبه می خواندند حمد و ثنای الهی به جا می آوردند آنگاه می گفتند:

امّا بعد راستترین

سخن، کتاب الهی است؛ و برترین هدایت، هدایت و ارشاد محمد است؛ و بدترین امور تو پدیده های آن است، و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است ... و صدای خود را بلند می کرد و دو گونه مبارکش سرخ می شد؛ و قیامت و بر پائی آن را یاد می کرد چنانکه گویی از آمدن لشکر دشمن خبر می دهد، و می فرمود قیامت بامداد بر شما فرود می آید، قیامت شامگاه بر شما فرود می آید؛ (یعنی هر صبح و شام منتظر قیامت باشید)،

سپس می فرمود:

«بعثت من و قیامت چون این دو انگشت من کنار هم است - و دو انگشت اشاره خود را کنار هم قرار می داد هر کس مالی از خود باز گذارد از آن خانواده و بستگان اوست، و هر کس دَیْن و بدهی از خود بگذارد بر عهده من و با من است» [2].

«عبدالله بن عباس» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی حدیثی می فرمود یا مطلبی از او می پرسیدند سه بار آن را تکرار می کرد تا آن را تفهیم نماید و سخن او را دریابند [3].

و حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز به کُنه و ژرفای عقل خود با مردم سخن نگفت و می فرمود:

ما پیامبران مأموریم که با مردم مطابق عقل و درک آنان سخن بگوییم [4].

پاورقی ها

[1] معانی الاخبار، ص 92 - بحار الانوار، ج 17، ص 156 و 158 - اختصاص، ص 187.

[2] مجالس مفید، ص 123 - بحار الانوار، ج 16، ص 256.

[3] مکارم الاخلاق، ص 19 - بحار الانوار، ج 16، ص 234.

[4] روضه کافی، ص 268 - بحار الانوار، ج 16، ص 280 و

.281

احترام و هیبت پیامبر

«جابر بن عبدالله انصاری» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه ای چرمین بودند و دیدم «بلال حبشی» از نزد او بیرون آمد و باز مانده آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را می برد و مردم آن را از دست او می ربودند و هر کس به قدری از آن دست می یافت آن را به چهره می کشید، و کسی که به آن دست نمی یافت از دست دیگری می گرفت و به چهره خود می کشید؛ و در مورد بازمانده آب وضوی امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز همین طور عمل می شد [1].

«انس» گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم که سلمانی موی او را می تراشید و اصحاب و یارانش دور او می گشتند و هر موی او به دست مردی می افتاد.

و «مغیره» گفته است:

اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله درب منزل او با سر انگشت در می زدند. «اسامه بن شریک» گفته است:

به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و اصحاب او پیرامون او چنان (ساکت و آرام) بودند که گویی پرنده ای روی سر آنان نشسته است! «عروه بن مسعود» که در جریان «صلح حدیبیّه» از طرف قریش برای مذاکره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود با تعجّب احترام مسلمانان را نسبت به آن گرامی ملاحظه کرد؛ او دید وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وضو می گرفت چنان آب وضوی او را می ربودند که نزدیک بود بر سر آن مرتکب قتل شوند، و اگر مویی از او می افتاد می ربودند، و اگر به آنان فرمانی می داد در انجام آن از هم پیشی می گرفتند، و اگر

سخن می گفت صدایشان را نزد او پایین می آوردند، و به احترام او به او خیره نگاه نمی کردند. وقتی «عروه» نزد قریش برگشت گفت:

ای قریشیان، گویی من به دیدار کسری در دستگاه سلطنتش رفتم، یا به دیدار قیصر در پادشاهیش، یا نجاشی در حکومتش؛ به خدا سوگند پادشاهی را در میان مردمش ندیده ام که مثل محمد در میان یارانش (چنین باعظمت و محترم) باشد.

«براء بن عازب» می گوید:

می خواستم چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسم ولی از هیبت او چند سال نپرسیدم [2].

پاورقی ها

[1] عیون اخبار الرضا 7، ص 227 - بحار الانوار، ج 17، ص 33.

[2] بحار الانوار، ج 17، ص 32 به نقل از شرح شفای قاضی عیاض، ص 72 - 67.

نماز و دعا و خوف از خدا

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند:

جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه خداوند گذشته و آینده او را بخشوده و آمرزیده بود کوشش و بندگی برای خدا را رها نمی کرد تا آنجا که ساق و قدمش (از کثرت عبادت) ورم کرد؛ پدر و مادرم فدای او؛ برخی به او گفتند آیا اینطور عمل می کنی در حالی که خدا گناه گذشته و آینده ات را آمرزیده است؟!

فرمود:

آیا بنده شاکر و سپاسگزار نباشم ... [1] حضرت امام صادق علیه السلام در مورد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله وقت خواب آب وضو را در ظرفی سر پوشیده بالای سر خود می گذاشت، و مسواک را نیز زیر بستر خود می نهاد، آنگاه

تا وقتی خدا می خواست می خوابید، و چون بیدار می شد می نشست و به آسمان نگاه می کرد و آیات سوره آل عمران:

«انّ فی خلق السّموات و الارض و اختلاف الّلیل و النّهار لآیات لاولی الالباب. الّذین یذکرون اللّه قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکّرون فی خلق السّموات و الارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النّار. ربّنا انّک من تدخل النّار فقد اَخزیته و ما للظّالمین من انصار. ربّنا انّنا سمعنا منادیاً ینادی للایمان اَن آمنوا بربّکم فآمنّا ربّنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفّر عنّا سیّئاتنا و توفّنا مع الابرار. ربّنا و آتناما و عدتنا علی رسلک و لاتخزنا یوم القیمه انّک لاتخلف المیعاد» [2]

را تلاوت می فرمود، آنگاه مسواک می زد و وضو می گرفت و به جایگاه نماز خود می رفت و چهار رکعت نماز می خواند، و رکوع را به قدر قرائت و سجود را نیز به قدر رکوع انجام می داد؛ رکوع را آنقدر طول می داد که می گفتند کی سر بر می دارد؟! و سجود را نیز تا حدّی که می گفتند کی سر از سجده بر می دارد؟

آنگاه به بستر خود باز می گشت؛ و باز تا وقتی خدا می خواست می خوابید، سپس بیدار می شد و می نشست و آیات سوره آل عمران را تلاوت می کرد و به اطراف آسمان نظر می انداخت، آنگاه مسواک می زد و وضو می گرفت و در جایگاه نماز و عبادت می ایستاد و چهار رکعت نماز مثل دفعه قبل می خواند، و باز به بستر خود بر می گشت و تا وقتی خدا می خواست می خوابید. سپس بار دیگر بیدار می شد و آیات سوره آل عمران را می خواند و به اطراف آسمان نگاه می کرد، و مسواک می زد و وضو می گرفت و در جایگاه نماز می ایستاد و (سه رکعت شفع و) وتر را می خواند و دو رکعت (نافله صبح) را نیز می خواند، آنگاه (از خانه) برای نماز (صبح) بیرون می آمد (و به مسجد می رفت) [3].

حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نیایش و دعا دستهای خود را همچون مستمندی که غذا می طلبد بالا می آورد [4]. و امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از برخاستن از هر مجلسی هر چند کوتاه هم بود، بیست و پنج مرتبه استغفار و از خدای متعال طلب آمرزش می کرد [5].

و فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد

مرتبه «استغفر اللّه» و هفتاد مرتبه «اتوب الی الله» می فرمود. (هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می کرد) [6].

و فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز سیصد و شصت بار به عدد عروق بدن، حمد خدا می گفت، می فرمود:

«الحمدللّه ربّ العالمین کثیراً علی کلّ حال» [7].

حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی در نوبت عایشه نزد او بودند؛

عایشه گفت:

ای رسول خدا، چرا خود را (در عبادت) رنج و مشقت می دهی در حالی که خداوند گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است؟

(اشاره به آیه: لیغفر الله لک ما تقدّم من ذنبک و ماتأخّر ... سوره فتح آیه 2).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای عایشه، آیا بنده ای سپاسگزار نباشم؟

و فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر انگشتان پا به عبادت می ایستاد، و خدای سبحان این آیه را نازل فرمود:

«طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» (ای پیامبر مطهّر، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت و مشقت بیفتی) [8] و [9].

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر شتری می رفتند، ناگاه پیاده شدند و پنج بار سجده کردند.

وقتی سوار شدند همراهان عرض کردند:

ای رسول خدا، دیدیم عملی انجام دادید که قبلاً چنین نمی کردید؟ !

فرمود:

آری، جبرئیل (علیه السلام) نزد من آمد و از سوی خدای متعال به من بشارتهایی داد، و برای ادای شکر و سپاس خدا سجده کردم؛ برای هر بشارت یک سجده [10].

و فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی که نوبت «امّ سلمه» بود در خانه او بودند، یک وقت «امّ سلمه» متوجّه شد

که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر خود نیست، و به گمان آنکه او نزد برخی دیگر از همسران خود رفته است خشم و رشک زنانه او را فرا گفت، از جابر خاست و در اطراف خانه به جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت تا او را در گوشه ای از خانه یافت که بر پا ایستاده و دست به دعا برداشته و می گریست و می گفت:

«اللهمّ لا تنزع منّی صالح ما أعطیتنی أبداً، اللهمّ لا تشمت بی عدوّاً و لاحاسداً أبداً، اللهمّ و لاتردّنی فی سوء استنقذتنی منه أبداً، اللهمّ و لاتکلنی الی نفسی طرفه عین أبداً».

(بار خدایا هرگز آنچه از نیکی و صلاح به من عطا کرده ای از من سلب نفرما، بار خدایا هرگز مرا مورد شماتت دشمنی و حسودی قرار مده، بار خدایا هرگز مرا به بدی و ناروائی که از آن نجاتم داده ای باز مگردان، بار خدایا هرگز مرا چشم بر همزدنی به خودم وامگذار). «امّ سلمه» گریان باز گشت و چنان می گریست که پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه او نزد او آمد و فرمود:

ای امّ سلمه برای چه گریه می کنی؟

عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، چگونه گریه نکنم در حالی که شما با منزلتی که نزد خدا دارید و خدای متعال گذشته و آینده شما را آمرزیده است [11] باز از خدا مسئلت می دارید که شما را هرگز دشمن شاد نسازد، و به هیچ سوء و ناروائی که از آن نجاتتان داده باز نگرداند، و هیچ نیکی و صلاحی که به شما عطا کرده از شما باز نگیرد، و شما را چشم بر همزدنی به

خود وا مگذارد؟!

فرمود:

ای امّ سلمه، چه امن و اطمینانی داشته باشم؛ خداوند «یونس بن متی» را یک چشم به هم زدن به خود واگذاشت و شد آنچه شد! [12]

پاورقی ها

[1] امالی شیخ طوسی، ص 47 و 48 - بحار الانوار، ج 16، ص 288.

[2] سوره آل عمران: آیه 94 - 90.

[3] تهذیب الاحکام، ج 1، ص 231 چاپ قدیم «و ج 2، ص 358 چاپ مکتبه الصدوق با تصحیح استاد علی اکبر غفاری» ، بحار الانوار، ج 16، ص 276.

[4] امالی شیخ طوسی، ص 22 - بحار الانوار، ص 16، ص 287.

[5] اصول کافی، ج 2، ص 504 - بحار الانوار، ج 16، ص 258.

[6] اصول کافی، ج 2، ص 504 و 505 - بحار الانوار، ج 16، ص 258.

[7] اصول کافی، ج 2، ص 503 - بحار الانوار، ج 16، ص 257.

[8] سوره طه: آیه 1 و 2.

[9] اصول کافی، ج 2، ص 95 - بحار الانوار، ج 16، ص 264.

[10] اصول کافی، ج 2، ص 98 - بحار الانوار، ج 16، ص 264.

[11] اشاره به آیه 2 سوره فتح.

[12] تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص 432 - بحار الانوار، ج 16، ص 217 و 218.

روزه

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ماه شعبان و ماه رمضان و سه روز از هر ماه پنجشنبه اوّل، و چهارشنبه وسط، و پنجشنبه آخر ماه را روزه می داشت [1]. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دهه آخر رمضان را در مسجد معتکف می شد.

و فرموده اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله چون دهه آخر رمضان فرا می رسید کمر می بست و از بانوان دوری می جست و شبها را احیا می کرد و همه وقت خود را برای عبادت فارغ می ساخت [2].

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

رجب ماه خداست و شعبان ماه

من است و ماه رمضان ماه امّت من است، کسی که یک روز از ماه رجب را روزه بدارد مستوجب خشنودی بزرگ خدا می شود، و غضب الهی از او دور می گردد و دری از درهای دوزخ بر او بسته می شود.

و امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون هلال ماه شعبان را می دید فردی را مأمور می کرد که از جانب او در مدینه ندا دهد:

ای مردم من فرستاده رسول خدا به سوی شمایم؛ می فرماید آگاه باشید که ماه شعبان ماه من است، خدا رحمت کند کسی را که مرا بر ماه من یاری کند یعنی آن را روزه بدارد؛

و امیر مؤمنان می فرمود:

از وقتی ندای منادی پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم روزه شعبان را از دست نداده ام و تا زنده هستم نیز از دست نخواهم داد. پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را مشاهده کرد که روز روزه به کنیز خود دشنام داد، غذایی طلبید و به آن زن گفت:

بخور.

عرض کرد:

روزه هستم!

فرمود:

چگونه روزه ای در حالی که به کنیز خود دشنام دادی؟! روزه فقط خود داری از خوردن و نوشیدن نیست بلکه خداوند روزه را حجاب همه امور زشت و ناروا ساخته است؛ چه کم هستند روزه داران و چه بسیار گرسنگی کشندگان!

و نیز به «جابر بن عبدالله انصاری» فرمود:

ای جابر، این ماه رمضانست؛ هر کس روز آن را روزه بدارد، و قسمتی از شب آن را به عبادت بایستد، و شکم و فرج خود را از حرام باز دارد، و

زبان خود را نگاهدارد، از گناهان خود مثل بیرون رفتن از این ماه بیرون می رود.

جابر عرض کرد:

ای رسول خدا

چه نیکوست این سخن که گفتی!

فرمود:

و چه سخت است این شرطهایی که نمودم.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه را با حلوا و شیرینی افطار می کرد، و اگر نبود با قدری شکر یا چند دانه خرما؛ و اگر هیچ یک از اینها ممکن نبود با آب خالص افطار می کرد [3].

و فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله وقت افطار می گفت:

«اللهّم لک صمنا، و علی رزقک افطرنا، فتقبّله منّا»

(بار خدایا برای تو روزه داشتیم، و از روزی تو افطار کردیم، پس آن را از ما بپذیر و قبول فرما).

و در پی آن می فرمود:

تشنگی به سر آمد و رگ و پی آب گرفت، و اجر و پاداش آن باقی است.

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

دعای روزه دار وقت افطار مستجاب است.

و فرمودند:

پیامبر صلی الله علیه و آله با چیزی شیرین افطار می کرد،

و اگر چیزی شیرین نمی یافت با آب خالص افطار می کرد و می فرمود:

آن کبد و معده را تصفیه می کند، و دهان را خوشبو می سازد، و دندانها و چشمها را نیرو می بخشد، و بینایی را تیز می سازد، و گناهان را می شوید،

و هیجان عروق و صفرای چیره شده بر مزاج را تسکین می دهد، و بلغم را می برد، و حرارت معده را فرو می نشاند، و سر درد را رفع می کند [4].

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نزد دیگران افطار می کرد و غذا می خورد می فرمود:

روزه داران نزد شما افطار کردند، و نیکان از طعام شما خوردند، و فرشتگان نیکوکار بر شما درود فرستادند [5].

پاورقی ها

[1] فروع کافی، ج 2، ص 207 - بحار الانوار، ج 16، ص 271.

[2]

فروع کافی، ج 1، ص 205 و 212 - بحار الانوار، ج 16، ص 273 و 274.

[3] فروع کافی، ج 1، ص 205 - بحار الانوار، ج 16، ص 273.

[4] مکارم الاخلاق، ص 27 - بحار الانوار، ج 16، ص 242.

[5] نوادر راوندی، ص 35 - بحار الانوار، ج 16، ص 293.

طواف

حضرت امام صادق علیه السلام در مورد طواف خانه خدا فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبانه روز ده طواف انجام می داد و هر طوافی هفت شوط بود؛ سه طواف اوّل شب، و سه طواف آخر شب، و دو طواف صبحگاه، و دو طواف بعدازظهر، و میان این اوقات استراحت می کرد [1]. [1] فروع کافی، ج 1، ص 283 - بحار الانوار، ج 16، ص 274.

قربانی

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید قربان دو قوچ ذبح می کرد یکی برای خودش، و یکی برای افرادی از امتش که قدرت بر قربانی کردن ندارند [1]. [1] فروع کافی، ج 1، ص 301 - بحار الانوار، ج 16، ص 274.

رقّت قلب و گریستن

پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار رقیق القلب و عطوف و مهربان بود؛ در سال ششم هجرت وقتی از «ابواء» (محلی بین مکّه و مدینه) عبور می کرد قبر مادر خود را زیارت و مرمّت نمود و کنار قبر او غمگنانه گریست ... [1] پس از نبرد اُحُد، وقتی پیامبر بالای سر شهدا حاضر شد با دیدن پیکر جناب «حمزّه بن عبدالمطلب» که پس از شهادت توسط «هند» مادر «معاویه بن ابی سفیان» مثله شده بود، دردمندانه گریه کرد؛ [2] پس از توّلد امام حسین علیه السلام، وقتی نوزاد را جهت مشاهده و نامگذاری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بردند پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بوسید و با تأثر شدید گریه کرد، و چون از آن گرامی پرسیدند برای چه گریه می کند؟

فرمود:

«برای این فرزند دلبند خود گریه می کنم که گروهی کافران ستمگر از بنی امیّه او را می کشند، خداوند آنان را مشمول شفاعت من نفرماید ...».

در وفات «ابراهیم» فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن گرامی اشک می ریخت و می فرمود:

چشم اشک می ریزد و دل اندوهمند است، امّا سخنی که خلاف رضای الهی باشد نمی گویم، و ما برای تو ای ابراهیم غمگین هستیم ! [3] در سال دهم پس از بعثت اندکی پس از نجات از محاصره اقتصادی قریش در شعب مکّه؛ به

فاصله اندکی دو یار و حامی صمیمی و وفادار پیامبر یعنی حضرت ابوطالب عموی ارجمند و بزرگوار او، و حضرت خدیجه همسر مهربان و ایثارگر او، در گذشتند؛ وفات آن دو عزیز بر پیامبر گرامی بسیار سخت و اندوهبار بود، پیامبر در سوگ هر یک از آن دو سخت گریست؛ و بعدها نیز از آنان همیشه یاد می کرد، و بسیار اتفاق می افتاد که با زنده شدن خاطره خدیجه به یاد او و نیکی ها و مهربانی های او گریه می کرد ...

پاورقی ها

[1] طبقات ابن سعد چاپ بیروت، ج 1، ص 116.

[2] تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص 100 و 115 - بحار الانوار، ج 20، ص 63.

[3] مکارم الاخلاق، ص 20 - بحار الانوار، ج 16، ص 235.

بلا و رنج و گرفتاری

پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله در طیّ بیست و سه سال دعوت و تبلیغ رسالت با انواع رنجها و گرفتاریها قرین بود؛ پیش از هجرت به مدینه در مدّت سیزده سال که در مکّه مردم را دعوت به آیین جدید می فرمود صدمات بسیار دید، دشمنان مشرک و متصدیان کفر و بت پرستی از هیچ آزار و زحمت و توهین و عداوتی نسبت به او اجتناب نمی کردند؛ حتّی کودکان جاهل و بی خبر را بر آن می داشتند که در کوی و بر زن مکّه هر جا او را می دیدند او را به سنگ بزنند چنانکه گاه از کثرت ضربات سنگ قدمهای مبارکش خونین بود؛ و یا هنگام عبور از کنار هر خانه و دیواری بر سر مبارک او خاک و خاکستر می ریختند؛

و پیوسته (درصدد) ایذاء و حتّی قتل او بودند تا آنجا که مدافع بزرگ او «ابوطالب» علیه السلام ناچار بود برای حفظ او از کنیه و توطئه دشمن شبها جایگاه خواب و استراحت او را چند نوبت عوض کند و با جوانان خود گردا گرد او پاس دهد و ... و بسیاری رنجهای گوناگون دیگر که در تواریخ مختلف شرح آنها درج است؛ و پس از هجرت به مدینه نیز در طی ده سال اقامت در مدینه تا رحلت از دنیا هماره با ستیزه و جنگ قبائل مختلف بت پرست درگیر و هم آغوش سلاح و نیزه و

شمشیر می برد ... و در مجموع آنقدر رنج و گرفتاری کشید که می فرمود هیچ پیامبری چون من آزار و اذیّت ندید! در نبرد اُحُد پس از آنکه سواران دشمن به سر کردگی «خالد بن ولید» از پشت سر به مسلمانان حمله کردند نظام سپاه مسلمین به هم ریخت و عموم مسلمانان سراسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط «علی بن ابی طالب» در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماند و کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هر سو به جانبی که پیامبر ایستاده بود حمله ور می شدند و تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را از میان بر دارند، و در این گیرو دار سنگی بر پیشانی آن گرامی اصابت کرد و ضربتی بر دهان مبارک؛ و خون بر چهره مطهّر او جاری شد و دندان او شکست، در همه این امور تحمّل می فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت:

خدایا از این گروه در گذر که جاهل و نادانند! [1] در بستر وفات که روزا روز حال پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین تر می شد و آن گرامی از تب شدیدی رنج می برد؛

از «ابو سعید خدری» نقل شده است که:

دست بر بدن پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و حرارت تب را از روی ملحفه احساس کرد و عرض کرد:

ای رسول خدا چقدر تب شما شدید است!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بلا و گرفتاری بر ما چنین سخت و شدید است و اجر و ثواب ما نیز مضاعف است [2].

وصیت

«عبدالله بن عباس» می گوید:

رسول خدا صلی الله

علیه و آله در میان ما برخاست و خطبه خواند و فرمود:

«حمد و سپاس خدای را بر نعمتهای او و بلای او که به ما اهل بیت داده است، و از خدا بر همه مصائب دنیا و مشکلات آخرت یاری و استعانت می جویم، و گواهم که معبودی جز خدای یکتانیست، یگانه است و شریکی ندارد، و من «محمّد» بنده و فرستاده اویم که مرا به رسالت خود به سوی همه آفریدگان خویش فرستاده است (تا آنکه هلاک می شود یا بینش و آگاهی هلاک شود و آنکه زنده می گردد با بینش و آگاهی زنده گردد) [1].

و مرا بر همه جهانیان از اوّلین و آخرین برگزیده است، و همه کلیدهای خزائن خود را به من عطا فرموده و سرّ خویش را به من سپرده و به امر خود مرا مأمور نموده است، و او قائم (بر همه امور) است و من خاتم (پیامبرانم)، و هر توان و نیرویی از خدای والای بزرگوار است، و (در پیشگاه خدا چنانکه حق پرهیز کاری است پرهیز کار باشید و جز با اسلام و مسلمانی از دنیا نروید) [2].

و بدانید که خداوند بر همه چیز احاطه دارد و به همه چیز داناست؛ ای مردم به زودی پس از من گروهی خواهند بود که بر من دروغ می بندند پس آن را از آنان نپذیرید؛ و اموری پس از من می آید که اهل آن می پندارند آنها از من است و پناه بر خدا که جز حق و حقیقت بر خدا بگویم؛ من به شما فرمان ندادم جز آنچه خدا به من فرمان داد، و شما را جز به سوی خدا نخواندم، (و به زودی

ستمگران در می یابند که به کجا باز می گردند و با چه سر انجامی روبرو خواهند شد) [3].

در این جا «عباده بن صامت انصاری» برخاست و عرض کرد:

این موضوع چه وقت خواهد بود و آنان کیستند؟ آنان را به ما معرفی کن تا از ایشان بپرهیزیم و بر حذر باشیم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

گروههایی هستند که از هم اکنون برای به دست گرفتن خلافت آماده شده اند و زمینه چینی می کنند! و به زودی وقتی جان من به اینجا برسد (و با دست به گلوی خود اشاره فرمود یعنی وقت رحلت من) بر شما آشکار می شوند.

«عباده بن صامت» عرض کرد:

ای رسول خدا، وقتی چنین شد ما به چه کسی رو بیاوریم و مراجعه کنیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی چنین شد بر شما باد که از پیشگامان عترت من بشنوید و اطاعت کنید که آنان شما را از گمراهی باز می دارند و به رشد و درستی هدایت می کنند، و به سوی حق فرا می خوانند و کتاب و سنت و حدیث مرا زنده می دارند، و بدعتها را می میرانند و اهل آن را با حق سرکوب و قلع و قمع می کنند، و همواره هر جا حق باشد با آن همراهند؛ و گمان نمی کنم که شما به این توصیه های من عمل نمایید، ولی من بدین وسیله بر شما اتمام حجت می کنم؛ وقتی به شما آگاهی داده ام شما را به آن آگاه ساخته ام. ای مردم! خدای متعال مرا و اهل بیت مرا از طینتی خلق کرد که هیچ کس غیر ما را از آن طینت خلق نکرده است، و از همه آفریدگان ما نخستین مخلوقی بودیم که آفرینش او

را آغاز کرد، و چون ما را آفرید به نور ما هر ظلمتی را شکافت و به ما هر سرشت پاکیزه ای را حیات بخشید و هر طینت پلیدی را میراند؛ آنگاه فرمود اینان برگزیدگان خلق منند، و حاملان عرش من، و گنجوران علم من، و سروران اهل آسمان و زمین منند؛ اینان نیکوکاران هدایت یافته هدایت گرند، هر کس با اطاعت و ولایت ایشان نزد من آید او را در بهشت خود و کرامتم در می آورم، و هر کس با دشمنی و برائت ایشان نزد من آید او را به آتش دو زخم در می افکنم و عذابم را بر او دو چندان می سازم و این سزای ستمگران است.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ما اهل ایمان به خداییم، قوام و نظام ایمان و تمامیت آن به درستی و حقیقت وابسته به ماست، و به ما اعمال نیکو درست و مستحکم می شود، و ما توصیه و سفارش خدا در اوّلین و آخرین هستیم، و مراقب و نگاهبان بر آفریدگان خدا از ماست؛ و قسم خداوند ماییم؛ به ما قسم یاد کرده است آنجا خدای متعال می فرماید (پرهیزکار باشید در پیشگاه خدائی که در امور و خواسته هایتان به او قسم می دهید و به ارحام، همانا مراقبت شماست) [4].

ای مردم! خداوند ما اهل بیت را معصوم و بر کنار داشته از آنکه به فتنه و گمراهی در افتیم، یا موجب فتنه و گمراهی دیگران شویم، یا فتنه انگیزی کنیم؛ و نیز از دروغ گویی و کهانت و جادوگری و نظایر آن، و خیانت و بدعت گری و شک آوری و باز داری از حق و از نفاق ما را معصوم و بر

کنار داشته است، و هر کس چیزی از این صفات در او باشد از ما نیست و ما نیز از او نیستم، و خدا از او بری و بیزار است و ما نیز از او بری و بیزاریم، و هر کسی خدا از او برائت جوید او را به دوزخ در می آورد که جایگاه ناپسندی است؛ و خداوند ما اهل بیت را از هر پلیدی پاک داشته است و ما چون سخن بگوییم راستگوییم و چون از ما بپرسند داناییم، و آنچه به ما سپرده شده نگهدار آنیم؛ خداوند برای ماده خصلت گرد آورده که برای فردی پیش از ما جمع نشده و برای فردی بعد از ما نیز نخواهد بود:

علم و دانایی، حلم و مدارا، حکم و فرمان، عقل و خردمندی، پیامبری، شجاعت و دلیری، صدق و راستی، صبر و شکیبایی، طهارت و پاکی، عفاف و پاکدامنی؛ و ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه اعلی و حجت بزرگتر و رشته محکمتریم، (پس بعد از حق چه چیزی جز گمراهی خواهد بود و به کجا می روید) [5] و [6].

نیز «عبدالله بن عباس» می گوید:

... به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم به من سفارش و وصیّتی بفرما!

فرمود:

بر تو باد که پیوسته ملازم مودّت و دوستداری علی بن ابی طالب باشی؛ به آن خدای که مرا به حقّ و درستی به پیامبری بر انگیخته است خداوند کار نیکی را از بنده ای می پذیرد تا از او در مورد محبّت و دوستداری علی بن ابی طالب بپرسد و خدای متعال داناتر است، پس اگر با ولایت و دوستداری علی آمده باشد عمل را هر گونه باشد می پذیرد،

و اگر ولایت او را نداشته باشد بی آنکه از او از چیز دیگری سؤال کند فرمان می دهد او را در آتش دوزخ در افکنند! ای «پسر عباس» به خدایی که مرا به حق و درستی برانگیخته است خشم دوزخ بر دشمن علی شدیدتر است از خشم آن بر کسی که برای خدا فرزندی قائل است.

ای «پسر عباس» ، اگر فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل هم به بغض و دشمنی با علی می پرداختند - که هرگز چنین نکرده و نمی کنند خداوند آنان را به آتش عذاب می فرمود!

«عبدالله بن عباس» می گوید عرض کردم:

ای رسول خدا، آیا کسی با او بغض و دشمنی می ورزد؟!

فرمود:

ای «پسر عباس» ، آری گروهی که خود را از امّت من محسوب می دارند و خداوند به آنان از اسلام بهره ای نبخشیده با او دشمنی می ورزند. ای «پسر عباس» از نشانه های بغض و کینه آنان با او آن است که افراد ما دون او را بر او تفضیل و برتری می دهند، و به خدائی که مرا به حق و درستی به پیامبری برانگیخته سوگند که خدا پیامبری گرامی تر از من نزد او و جانشین پیامبری گرامی تر از وصیّ و جانشین من علیّ نفرستاده است.

«عبدالله بن عباس» می گوید:

من پیوسته همان طور که رسول خدا به من وصیّت و سفارش فرمود ملازم محبت و ولایت علی علیه السلام بوده ام و ولایت او را برترین عمل خود می دانم؛ آنگاه زمان سپری شد تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، و من به خدمت او شتافتم و عرض کردم:

پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، همانا اجل و رحلت شما نزدیک شده اینک به من

چه می فرمایی؟!

فرمود:

ای «پسر عباس» با مخالف علی مخالفت کن و پشتیبان و دوستدار مخالف او مباش ... ای «پسر عباس» اگر می خواهی خدا را ملاقات کنی و او از تو راضی و خشنود باشد به راه و روش علی بن ابی طالب گام بردار و بهر سر او رو کند رو آور، و او را به امامت بپذیر، و با دشمن او دشمنی و با دوست او دوستی کن ... [7]

پاورقی ها

[1] سوره انفال: آیه 42.

[2] سوره آل عمران: آیه 102.

[3] سوره شعراء، آیه 227.

[4] سوره نساء: آیه 1.

[5] سوره یونس: آیه 32.

[6] تفسیر فرات، ص 110 و 111 - بحار الانوار، ج 16، ص 376 - 375.

[7] مجالس شیخ طوسی، ص 64 و 65 - بحار الانوار، ج 16، ص 318 و 320.

درود و صلوات بر آن گرامی

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«انّ الله و ملائکته یصلّون علی النبّی یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً» [1]. (خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای مؤمنان بر او درود بفرستید و بسیار سلام بگویید - یا از او بپذیرید و تسلیم باشید).

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله یاد می شود بسیار بر او صلوات بفرستید زیرا هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله یک صلوات بفرستد خداوند هزار صلوات در هزار صف از فرشتگان بر او می فرستد، و همه آفریدگان خدا به جهت صلوات خدا و فرشتگان، بر آن بنده صلوات می فرستند؛ و کسی که در این رغبت نورزد نادان فریب خورده ای است که خدا و پیامبر خدا و اهل بیت پیامبر از او بری و بیزارند [2].

و فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر گروهی که در محفلی گرد آیند و نام خدای متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان صلوات نفرستند آن مجلس و محفل موجب حسرت و وبال آنان خواهد بود [3].

«زراره بن اعین» می گوید:

حضرت امام باقرعلیه السلام فرمودند:

هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله را یاد کردی یا دیگری او را نزد تو یاد کرد، چه در اذان و چه غیر اذان؛ بر

آن گرامی صلوات بفرست [4].

از حضرت امام صادق صلی الله علیه و آله پرسیدند:

چگونه بر محمد و آل او صلوات بفرستیم؟

فرمودند:

بگویید «صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمه الله و برکاته».

پرسیدند:

ثواب کسی که بر پیامبر و آل او چنین صلوات بفرستد چیست؟

فرمودند:

به خدا سوگند از گناهان بیرون می رود مانند روزی که از مادر متولد شده است [5].

پاورقی ها

[1] سوره احزاب: آیه 56.

[2] اصول کافی، ج 2، ص 492 - بحار الانوار، ج 17، ص 31.

[3] تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 301 به نقل از اصول کافی.

[4] تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 302 به نقل از کافی و من لایحضره الفقیه.

[5] تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 303 به نقل از معانی الاخبار.

پیامبر، اسوه و مقتدای مسلمانان

خدای متعال به همه مسلمانان فرمان می دهد که پیامبر ارجمند اسلام را مقتدا و سرمشق خود قرار دهند و در همه امور از او پیروی کنند:

«لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه لمن کان یرجو اللّه و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً» [1]. (برای شما در رسول خدا نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است برای آن کسی که به خدا و آخرت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می کند). و نیز می فرماید:

«و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا ...» [2]. (آنچه رسول خدا به شما می فرماید بگیرید و از آنچه شما را نهی می کند اجتناب کنید).

و می فرماید:

«اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول ...» [3]. (از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا اطاعت کنید).

و می فرماید:

«من یطع الرسول فقد اطاع اللّه ...» [4]. (آنکه از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در فرازی از نهج البلاغه می فرماید:

«همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است که نمونه و سرمشق تو قرار گیرد، و راهنمای تو بر نکوهیدگی و عیبناکی دنیا و خواریها و زشتی های فراوان آن شود؛ چرا که هر سوی آن از او گرفته و برای غیر او گسترده شد و بر خورداری از آن

ازاو بریده و زینتهایش از او دور کرده شد ...».

«پس به پیامبر پاک و مطهّر خود اقتدا کن که روش او نمودار و سرمشقی است برای کسی که اقتدا جوید و تسّلایی برای کسی که تسلیت خواهد، و محبوبترین بندگان نزد خدا کسی است رفتار پیامبرش را سرمشق خود سازد و به دنبال او رود.

از دنیا اندکی به قدر ضرورت و با سختی و مشقت می خورد و به آن با گوشه چشم نیز نگاه و توجّه نمی کرد؛ پهلوی او از همه مردم تهی تر و شکم او از همه خالی تر بود؛ دنیا به او عرضه شد و او از پذیرفتن آن سر بر تافت، دانست که خدای سبحان چیزی را دشمن می دارد او نیز آن را دشمن داشت،

و چیزی را خوار شمرده او نیز آن خوار انگاشت، و چیزی را کوچک ساخته او نیز آن را کوچک دانست؛ و اگر در ما جز این نبود که آنچه خدا و رسول او دشمن داشته اند دوست می داریم و آنچه خدا و رسول او حقیر و ناچیز دانسته اند بزرگ و عظیم می پنداریم همین برای نشان دادن مخالفت ما با خدا و سرپیچی ما از فرمان الهی کافی بود! همانا آن بزرگوار صلی الله علیه و آله بر روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست، و به دست خود کفش خود را پینه می زد و لباس خود را وصله می کرد، و بر الاغ بی پایان سوار می شد و دیگری را بر ترک خود سوار می کرد، و پرده ای بر در خانه او آویختند که نقشهایی داشت به یکی از زنان خود فرمود:

«این پرده را از پیش چشم من دور کن که

هر گاه به آن می نگرم دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم» ؛ و با دل خود از دنیا رو گرداند، و یاد آن را در خاطر خود میراند، و دوست داشت که زینت دنیا از چشم او پنهان بماند تا زیوری از آن بر نگیرد، و دنیا را پایدار نمی دانست و امید ماندن در آن نداشت. و آن را از خود بیرون راند و دل از آن برکند،

و دیده از آن فرو پوشاند؛ و چنین است هر کس چیزی را دشمن دارد خوش ندارد که به آن بنگرد یا نزد وی آن را یاد کنند؛ و در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه هایی است که ترا به زشتیها و عیبهای دنیا راهنمایی می کند، چرا که او همراه با بستگان نزدیک خود در دنیا گرسنه به سر می برد، و با منزلت بزرگی که داشت زینتهای دنیا از او دور مانده بود.

پس بیننده با خرد خویش بنگرد که آیا خدا محمّد صلی الله علیه و آله را به این ترتیب (که از عیش و نوش دنیا به دور داشته بود) اکرام فرموده یا او را خوار و خفیف ساخته است؟ !

اگر بگوید او را خوار ساخته به خدای عظیم سوگند دروغ گفته است؛ و اگر بگوید او را اکرام کرده پس باید دریابد که خداوند غیر او را خوار که دنیا را برایش گسترانده و آن را از کسی که از همه به او نزدیکتر و مقربّتر است دور داشته است ! پس باید اقتدا کننده به پیامبر خود اقتدا کند و از او پیروی نماید و پا بر جای پای او گذارد، و

گرنه از بدبختی و هلاکت ایمن نخواهد بود که خدای متعال محمّد صلی الله علیه و آله را نشانه ای برای قیامت و بشارت دهنده به بهشت و بیم دهنده از کیفر و عذاب قرار داده است؛

از دنیا گرسنه بیرون رفت و به آخرت سالم و بی عیب وارد شد، تا آنگاه که از جهان رحلت کرد سنگی بر سنگی ننهاد؛ و خدا بر ما منّتی بزرگ دارد که به احسان خود او را برای ما پیشروی که از او پیروی کنیم و پیشوایی که پا بر جای پای او گذاریم قرار داده است. به خدا سوگند بر این ردای پشمین خود چندان وصله نهادم که از وصله زننده شرمنده گشتم،

و گوینده ای گفت:

آیا آن را دور نمی اندازی؟!

گفتم:

از من دور شو که بامدادان مردم شبروان را می ستایند [5].

پاورقی ها

[1] سوره احزاب: آیه 21.

[2] سوره حشر: آیه 7.

[3] سوره نساء: آیه 59 –

سوره مائده: آیه 92 –

سوره نور: آیه 54 –

سوره محمّد صلی الله علیه و آله: آیه 33 –

سوره تغابن: آیه 12.

[4] سوره نساء: آیه 80.

[5] نهج البلاغه: خطبه 160.

جانشینان

امام اول

حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام

قتل علی فی محرابه لشده عدله. (علی علیه السلام در محراب عبادت به خاطر شدت عدلش کشته شد.)

در شجاعت شیر ربانیستی

در مروّت خود که داند کیستی؟ (مولوی)

حضرت علی علیه السلام چهارمین پسر حضرت ابوطالب (یعنی بعد از طالب و عقیل و جعفر) است که 23 سال قبل از هجرت، به دنیا آمد. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است. محل تولد حضرت علی را خانه کعبه نوشته اند و آن 13 رجب مصادف با روز جمعه بوده است.

حضرت علی علیه السلام تا شش سالگی در خانه پدر بود، از آن سال به بعد به جهت خشکسالی در مکه، زندگی ابوطالب دچار سختی شد و این کار هم حکمتی داشت زیرا همین امر موجب شد که حضرت علی علیه السلام در مکتب رسالت و در آغوش پر مهر محمّد صلی الله علیه و آله قرار گیرد. علی علیه السلام در سایه تربیت محمّد هرگز در سراسر عمر در مقابل بتها تواضع نکرد. و از بین مردان نخستین کسی بود که به پیامبری رسول مکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد؛ زیرا در حدود هفت سال با پیغمبر صلی الله علیه و آله و در خانه رسول خدا زندگی کرد تا بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد.

حضرت علی علیه السلام رسالت پیامبر را از دل و جان پذیرفت.

علی علیه

السلام نیز در این باره می فرماید:

(چنانکه بچه به دنبال مادرش می دود؛ پیوسته پیرو رسول خدا بودم و هر روز درسی از فضایل اخلاقی به من می آموخت و مرا دستور داد از وی پیروی کنم). از زمان بعثت پیامبر، علی علیه السلام همیشه در کنار پیامبر و در غم و شادیش شریک و در تمام فراز و نشیبهای زندگی همراه وی بود. در سختی های سیزده ساله مکه و در جنگهای بدر و احد و خندق تا پیروزی فتح مکه و حنین و ... در مدینه، همیشه تلاش و فداکاری و ایثار کرد. همگان، علی علیه السلام را مظهر عدالت، صداقت و فداکاری شناخته اند و چنین بود.

شدت سختگیری علی علیه السلام در اجرای عدالت و تحقق حق، بین دوست و دشمن، ضرب المثل است و چنین است. در سالهای آغازین اسلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز خواندن به دره های مکه می رفت و علی علیه السلام را با خود همراه می برد و با هم نماز می گزاردند و شب بر می گشتند. روزی حضرت ابیطالب فرزند خود را دید با پسرعمویش مشغول نمازاند. اول مقداری با رسول خدا صحبت کرد،

سپس به فرزندش چنین گفت:

(پسر جان، چه کار می کنی؟).

گفت:

پدرجان، من اسلام آورده ام و برای خدا، با پسرعموی خود نماز می گزارم. ابوطالب گفت:

(از وی جدا مشو که البته ترا جز به خیر و سعادت دعوت نکرده است).

آغاز فداکاریهای علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام چه در آغاز دعوت اسلام و چه در جنگها، فداکاریهای زیادی کرده است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را آشکار نمود، اذیت و آزارهای قریش هم شروع شد. بسیاری از

مواقع - در ابتدای امر - رسول خدا را در حال نماز اذیت می کردند و انواع ناروائیها را بر آن حضرت روا می داشتند. در این موقع علی بن ابیطالب علیه السلام و گاه زید بن حارثه به نوبت و گاه هر دو با هم از رسول خدا محافظت می کردند علی علیه السلام در بسیاری از غزوات اسلام با از جان گذشتگی و برداشتن زخمهای فراوان دست از دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله برنداشت. سپر تیرها و بلاهایی بود که از سوی کفار به جانب پیامبر روان می شد. در لحظات بحرانی و خطر جان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از خطر نجات می داد.

در سال چهارم بعثت

وقتی از طرف خداوند امر شد (خویشان خود را از این دعوت با خبر کن و آنها را بیم ده) زخم زبان ابولهب و دیگران را به جان تحمل کرد و با شجاعت بی نظیر آمادگی خود را برای کمک به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد و در نوبت سوم که تنها علی در آن جمع برخاست،

پیغمبر اکرم فرمود:

بنشین که تویی برادر من و وصی من و وزیر من و وارث و خلیفه بعد از من. این مسؤولیت سنگین از همان آغاز دعوت علنی بر دوش پرتوان علی علیه السلام قرار گرفت.

فداکاری دیگر

در مقابل عهدنامه ای که قریش برای سرکوب کردن بنی هاشم و در تنگنا قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله امضاء کرده و در خانه کعبه آویخته بودند، در اول محرم سال هفتم بعثت رسول خدا و یاران تصمیم گرفتن در شعب ابوطالب ساکن شوند، این محاصره اقتصادی تا نیمه رجب سال دهم بعثت یعنی در حدود سه سال و شش ماه طول کشید. در این مدت پیامبر اکرم و خدیجه و دختر نازنینش فاطمه در نهایت مضیقه و در عین گرفتاری بودند.

حتی چند نفر با یک خرما زندگی می کردند. برای اینکه گزندی به جان عزیز پیامبر وارد نشود، ابوطالب شبها چند ساعتی که از شب می گذشت پیغمبر را می برد و در جای دیگر می خوابانید، و آن گاه پسرش علی علیه السلام را می آورد و در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواباند تا اگر

قریش ناگهان حمله کند، فرزندش علی علیه السلام به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شود.

شب هجرت و فداکاری علی علیه السلام

در شهر مکه فقط چند تنی از مسلمانان مانده بودند. عده ای به حبشه هجرت کردند و چند تنی هم قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله به یثرب مهاجرت کرده بودند در مکه جز از محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ابوبکر و چند تن از زنان و یا زندانیان کسی باقی نمانده بود. اختناق در مکه به حد اعلای خود رسیده بود.

عده ای از مسلمانان در زیر تازیانه در زندان به سر می بردند. اگر جوانانی بودند که پنهانی به محمّد صلی الله علیه و آله و دین اسلام عشق می ورزیدند، جرأت ابراز عقیده نداشتند.

محمّد صلی الله علیه و آله تصمیم بر هجرت به مدینه گرفته و راز خود را تنها به علی علیه السلام رازدار همیشگی خود، گفته بود. قرار شد آن شب هولناک را هم علی علیه السلام در رختخوابش بیارامد و برد خضرمی سبز رنگش را روی خود اندازد، و آن چنان عمل کند که قریش کوچکترین گمانی در این باره نبرند. جوانان تبه روزگار قریش در اطراف خانه محمّد صلی الله علیه و آله منتظر انجام جنایت خود بودند. سکوت بر تمام شهر حکمفرما بود. شمشیرهای کشیده برق می زد. به سوی خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله حمله بردند. محمّد است یا علی؟ خوابند یا بیدار؟ چه کنند؟ محمّد دیگر از چنگ آنها رها شده است! علی علیه السلام را تحت فشار قرار می دهند.

با اصرار و پافشاری مخفیگاه محمّد را از علی می پرسند. او را تهدید به قتل می کنند ولی جز این که محمّد از مکه خارج شده است چیزی از علی علیه السلام نمی شنوند. علی علیه السلام در مکه می ماند تا به سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند. امانتها را به صاحبانشان رد کند. سپس با تنی چند از زنان و مردان راهی مدینه می شود. این همه فداکاری و سختی فقط برای خدا و پیغمبر خداست.

علی علیه السلام مصداق این آیه مبارکه است:

(بعضی مردانند که از جان خود در راه رضای خدا در می گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است). (46)

در جنگ احد

در جنگ احد، آن چنان شجاعتی از علی علیه السلام دیده شد که دوست و دشمن را به شگفت آورد. مسلمانان هفتصد تن و کفار قریش سه هزار سوار

و دو هزار پیاده با تجهیزات کامل به میدان آمدند. علی علیه السلام با شمشیر جانشکار خود کفار زیادی را کشت. هر زمان که دشمنان کینه توز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در میان می گرفتند؛ علی علیه السلام حملات آنها را دفع می کرد. قدرت جنگاوری علتی علیه السلام باعث شد که شمشیرش شکست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله شمشیر خاص خود را که (ذوالفقار) نام داشت به علی علیه السلام داد. بدن علی علیه السلام در این جنگ بیش از شصت زخم برداشته بود. در همین جنگ بود که پیغمبر پیک وحی را در میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید:

(لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی) (شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی وجود ندارد.)

در جنگ خندق

اولین نمایش جنگی دشمن بدین طریق آغاز شد. عمرو بن عبدود از پهلوانان نامدار قریش سر تا پا پوشیده از اسلحه آهنین با چند تن از سپاهیان کفر از خندق گذشت. در این سوی خندق علتی بن ابیطالب علیه السلام با چند تن دیگر به استقبال آنها می رود و راه را بر آنها می بندد. عمرو سه بار مبارز می طلبد. علی علیه السلام داوطلب جنگ با اوست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نوبت اول و دوم اجازه نمی فرماید. در نوبت سوم رسول مکرم صلی الله علیه و آله اجازه می دهد. علی رو در روی عمرو قرار می گیرد. در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(برز الایمان کله الی الشرک کله) یعنی تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت. شجاعت فوق العاده علی علیه السلام موجب می شود که عمر بن

عبدود در این جنگ به خاک در غلطد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن لحظه حساس فرمود:

(ضربه علی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه.)

یعنی:

ضربت علی روز خندق از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است. همین فتح نمایان و عوامل دیگر باعث ضعیف شدن لشکر دشمن که ده هزار سپاهی مجهز بودند، گردید و همه به سوی مکه فرار کردند.

علی علیه السلام در جنگ خیبر

در سال هفتم هجری جنگ خیبر پیش آمد و علی علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در همین غزوه است که محمّد صلی الله علیه و آله فرمود:

(فردا علم سپاه را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. او هرگز در جنگ فرار نمی کند بلکه حمله می کند. بر نمی گردد تا خدا گره این مشکل را به دست او بگشاید).

در فتح مکه

علی علیه السلام همراه رسول خدا بود. بعضی نوشته اند که برای واژگون کردن بتها در کعبه و برای ریشه کن ساختن بت پرستی پای خود را بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و برای شکستن بتها بالا رفت.

در جنگ حنین و طایف

نیز علی علیه السلام همراه رسول خدا بود. در جنگ حنین جز نه نفر از جمله حضرت علی علیه السلام که در جنگ پایداری کردند، همه گریختند.

در غزوه تبوک

که در سال نهم هجرت پیش آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به جانشینی خود در مدینه گذاشت و این تنها غزوه ای بود که بعد از 27 غزوه علی علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود. علتی

علیه السلام در ماندن در مدینه - اگر چه به دستور رسول خدا - بود کمی غمنده شد، و میل داشت که همچنان در رکاب رسول اللّه بجنگد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی فرمود:

(مگر خشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون نسبت به موسی باشد؟ جز آنکه پس از من پیامبری نیست). این حدیث به (حدیث منزلت) شهرت یافت. در سال دهم (حجه الوداع)، داستان (غدیر خم) پیش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند حضرت علی علیه السلام را در حضور دهها هزار نفر مسلمان به عنوان (وصی) و (جانشین) خود تعیین فرمود و آیه 4 از سوره مائده که به (اکمّال دین) و (اتمام نعمت) شهرت دارد نازل شد:

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا).) (47) در آخرین لحظه های عمر رسول مکرم، علی علیه السلام بر بالین آن سرور بود و در حالی که سر مبارک رسول صلی الله علیه و آله بر روی سینه علی بود چشم از جهان فرو بست. علی علیه السلام خود بدن مقدس رسول گرامی را غسل داد

و کفن کرد و با دستهای خود - آن پیکر نازنین را - به درون قبر برد. علی آخرین کسی بود که از قبر منور محمّد صلی الله علیه و آله بیرون آمد.

سیمای علی علیه السلام در قرآن

بیش از صد مورد، بر حسب مدارک قابل قبول، آیاتی است که درباره علی نازل شده، ما در این جا چند آیه را که به اتفاق شیعه و سنی درباره علی علیه السلام نازل شده است نقل می کنیم:

آیه مبارکه (افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون -) آیا پس کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد (چنین نیست) اینان یکسان نیستند. سوره سجده آیه 19). (48) آیه مبارکه:

(انما انت منذر و لکل قوم هاد -) جز این نیست که بیم دهنده ای و از برای هر قومی راهنمایی است سوره رعد آیه 9) فخر رازی در ذیل این آیه منظور از (هادی) را حضرت علی علیه السلام نقل می کند. (49) آیه مبارکه (انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین یقیمون الصلوه و یؤ تون الزکوه و هم راکعون -) جز این نیست که ولی شما خداست و رسولش و آنان که بر پای می دارند نماز را و زکات را وقتی که در رکوع اند می دهند (سوره مائده - آیه 61). فخر رازی در ذیل آیه مبارکه از ابوذر غفاری نقل می کند و همچنین زمخشری در تفسیر کشاف در ذیل آیه مبارکه می گوید:

این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است. (50) علی علیه السلام مفسر قرآن بود و از رموز و اسرار آن با خبر بود زیرا از سرچشمه دانش و بینش پیغمبر صلی الله علیه و آله

سیراب شده بود.

علی گام به گام با پیغمبر و شاهد نزول آیات کریمه قرآن بوده است و این پیغمبر است که در حق علی علیه السلام فرمود:

(علی با قرآن است و قرآن با علی است، این دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض کوثر وارد شوند). علی علیه السلام خود کاتب وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و آیاتی را که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می شد به امر آن حضرت بی درنگ حفظ و ضبط می کرد. پس از وفات پیغمبر بلافاصله در خانه نشست و به جمع آوری قرآن پرداخت تا از پراکندگی و تحریف بر کنار باشد. علتی علیه السلام در تفسیر و تبیین قرآن کریم از همه شایسته تر بود و این قولیست که جملگی (شیعه و سنی) برآنند.

بعد از پیامبر اکرم (ص)

طبق سفارش پیغمبر بنا بود علی علیه السلام خلیفه مسلمین باشد، امّا وقتی اشخاص دیگری در این کار پیشدستی کردند و زمامداری را به دست گرفتند، با آنکه علی علیه السلام خلافت را حق خود می دانست و جمعی از یاران و اصحاب هم بدین امر اعتراف و حتی اصرار داشتند، ولی علی علیه السلام برای پیشگیری از بروز اختلافات و جنگ داخلی با حالتی که از آن به (خار در چشم و استخوان در گلو) تعبیر نموده، صبر کرد و تنها با ارائه دلایل منطقی و حجت آوردن به دفاع از حق خود پرداخت. طبق آنچه در مدارک تاریخی موجود است علی علیه السلام تا پس از وفات فاطمه علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد و در زمان خلیفه اول تقریبا از دخالت در اوضاع عمومی کناره

گیری فرمود. در مدت نزدیک به 25 سال (از سال 11 هجری تا سال 35 هجری) که خلفای سه گانه زمامداری می کردند، امیرالمؤمنین با کمال بزرگواری و نیکنامی و خیرخواهی دوره بسیار حساسی را گذراند. به مشکلات مردم و تربیت اصحاب رسیدگی می کرد.

به درختکاری و کشاورزی و حفر قنات و کارهای سودبخش و عام المنفعه و عبادت پروردگار متعال اوقات خویش را صرف می کرد. تا دوران خلافت آن حضرت فرا رسید. امّا به محض اینکه علتی علیه السلام بنا به خواهش مردم زمامداری را به عهده گرفت و در ابتدای برنامه خود اعلام کرد:

(هر چه را عثمان بی جهت به مردم داده به خدا قسم پس می گیرم و به بیت المال بر می گردانم، اگر چه به مصرف مهر زنان و خرید کنیزان رسیده باشد) دسته ای سر از بصره در آوردند و جنگ جمل آغاز شد.

از طرفین در این جنگ 13 هزار نفر مسلمان کشته شدند. چندی بعد، جنگ صفین راه افتاد و آن همه مشکلات برای علی علیه السلام و عالم اسلام پیش آمد و جریان حکمیت؛ که برای اسلام گران تمام شد نتیجه این جنگ این بود که معاویه با دسیسه و حیله بر شام مسلط شد و به اغفال مردم پرداخت. چندی نگذشت که جنگ (خوارج نهروان) رخ نمود و گرفتاری دیگری برای مولی علتی علیه السلام پیش آمد. علی علیه السلام با خوارج سخن گفت و اتمام حجت کرد.

عده ای هم توبه کردند و به حقانیت امیرالمؤمنین تسلیم شدند، امّا برخی از آنان بر جنگ اصرار کردند و چند نفر از یاران علی علیه السلام را کشتند. ناچار علی علیه السلام دستور دفاع

و جنگ صادر کرد و سرانجام به شکست خوارج انجامید.

این جنگها - در حقیقت - فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تحقق بخشید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرموده بود:

بعد از من با سه دسته جنگ می کنی - با (ناکثان) یعنی پیمان شکنان، همان اصحاب جمل که ابتدا بیعت کردند و سپس بیعت را شکستند، با (قاسطان) یعنی یاغیان و زورگویان یعنی معاویه و اهل شام که از ابتدا سر به طغیان و یاغیگری برداشته بودند، و با (مارقان) یعنی آنها که از اطاعت امام زمان خود و دولت قانونی و شرعی بیرون رفتند، یعنی خوارج نهروان.

قتل علی علیه السلام و پایان حکومتش

سه تن از خوارج در مکه هم عهد و هم قسم شدند، که به گمان خود سه تن از زمامداران وقت را:

معاویه و عمرو عاص و مولی علی علیه السلام را به قتل رسانند و زندگی مسلمانان را از آشوبها برهانند.

از آن سه تن نگون بخت، عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشتن امیرالمؤمنین را پذیرفت، ابن ملجم به کوفه آمد و در میان قبیله (تیم الرباب) با زنی زیبا به نام (قطام) دختر (اخضر تیمی) آشنا شد. آن زن که کینه دیرینه ای از علی علیه السلام در دل داشت، کشتن علی علیه السلام را جزو مهریه خود قرار داد. ابن ملجم با دو نفر دیگر و آن زن فتنه انگیز شب نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجری به مسجد آمدند. آن بخت برگشته از کمینگاه بیرون آمد و با شمشیری که قبلا زهر داده بود فرق منوّر علی علیه السلام را در محراب عبادت شکافت.

علی علیه السلام از بامداد روز

نوزدهم تا حدود ثلثی از شب بیست و یکم رمضان در بستر بود؛ در حال مرض و ضعف، امّا با این همه سخن می گفت، نصحیت می کرد مخصوصا به فرزندان عزیزش حسن علیه السلام و حسین علیه السلام گفت:

(همیشه به تقوا آراسته باشید، به دنبال دنیا نروید و بر آنچه از دنیا از دست می دهید افسوس نخورید. حق را بگویید ... با ستمگران ستیزه کنید و ستمدیدگان را یاری نمائید.

به دو فرزند دلبندش حسن و حسین فرمود:

(کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا) دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید.

آری، علی پاک زیست و پاک از جهان رفت. همیشه با حق بود و حق نیز با علتی بود. آراسته به تقوا و عدالت.

به راستی همچنان که خود فرمود:

فزت برب الکعبه) راستی علتی رستگار شد. و نه تنها نامش در نزد خدا و فرشتگان خدا و مسلمانان بویژه شیعیان، بلکه در تاریخ بشریت یکی از مقدس ترین و بزرگترین و گرامی ترین نامهای بشریت است و این کلمه (علی) درخشندگی جالبی به صفحات تاریخ بخشیده است.

و این را نه تنها شیعیان و مسلمانان جهان، بلکه پیروان ادیان دیگر هم می گویند. پس از آنکه در بستر بیماری، ضعف و حالت نزع بر آن حضرت مستولی شده بود باری چشمانش را گشود و نگاهی به یکایک فرزندان عزیزش کرد و این آیه بر لبان نازنینش نقش بست:

(لمثل هذا فلیعمل العاملون) (آیه 61 سوره 37). آری دیگران هم باید چنین عمل کنند، تا چنین سرافراز بمیرند. آنگاه بر همه درود فرستاد و کلمه طیبه (لا اله الا اللّه) را آن قدر تکرار کرد تا روح مقدسش از پیکر نازنینش جدا شد و

به بهشت جاودان شتافت. بدن مقدس على عليه السلام در نجف اشرف مدفون شد. درود خدا بر او باد جاودانه.

امام و امامت

کسانی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله راهنمایی مردم را بر عهده دارند (امام) نامیده می شوند. همچنان که دین را خدا - به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله - برای مردم مقرر می دارد و سرچشمه الهی و منشاء خدایی دارد، پیامبر و امام را هم خداوند برای مردم تعیین می نماید. خداوند کسانی را که شایستگی رهبری مردم را دارند بر می گزیند. امام علیه السلام علوم و معارف دینی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر از طریق وحی از خداوند فرا می گیرد. همچنان که مردم محتاج دین هستند محتاج به امامان و رهبران دینی نیز می باشند، زیرا:

اولا، اصول احکام و دستورهای دینی به وسیله وحی به پیامبر ابلاغ می شود؛ امّا تفسیر و بیان تفصیلی آیات و احکام و حل مشکلات تازه مردم نیاز به امامان و رهبرانی دارد که در هر زمان مردم را با جزء جزء مسائل دین آشنا کنند و از منحرف شدن آنها جلوگیری نمایند.

ثانیا، دین اسلام، دین کامل جامعی است که هم شامل مسائل دینی و رهبری دینی می شود و هم دارای سازمان اجرایی حکومت است. امام است که همچون زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باید و می تواند با حق حاکمیت خود در کارهای فردی و اجتماعی مردم دخالت کند و با استنباط و درک صحیح مسائل مورد نیاز، آنها را دقیقا در خط سیر قوانین و احکام الهی پیش برد و در اجرای دقیق آنها نظارت کند و در مسائلی

که تازه است نظر قاطع بدهد.

امام دارای صفاتی است ممتاز به شرح زیر:

1 - چون رهبری دینی و علمی با امام است بنابراین امام احاطه کامل به مسائل دینی و عقیدتی و اجتماعی دارد.

2 - امام دارای (عصمت) است و از گناه و خطا به دور است. همچنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خطا و لغزش مصون است امام هم معصوم است. امام دچار نافرمانی خدا نمی شود و دستخوش هوا و هوس نمی گردد.

3 - امام دارای فضیلت و تقواست و نمونه پاکی و راستی است و دارای کمالات اخلاقی و معنوی است. امامی که می خواهد مربی دیگران باشد، خود باید سرمشق فضیلت و تقوا و درستی گفتار و عمل برای همه و در همه اعصار و قرون باشد.

امام در اجرای عدالت و رعایت حقوق مردم دچار کوچکترین انحرافی نمی شود و هرگز حق را فدای مصلحت نمی کند. با توجه به شرایطی که یاد کردیم، امام را مردم نمی توانند تعیین کنند.

امام را پیغمبر صلی الله علیه و آله به امر خدا - برای این منصب الهی - تعیین فرموده و در احادیثی که آمده، پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و نه فرزندش را تا حضرت مهدی موعود علیه السلام تعیین فرموده است.

امامان معصوم در هر دوره و زمان با نشر و تفسیر و بیان احکام معارف اسلامی و تربیت شاگردانی - که هر یک خود شاگردان دیگری داشته اند - و بیان روایات و احادیث که در کتب شیعه و سنی گرد آمده است چراغ روشن دین اسلام را همچنان

روشنی بخش و نورافشان نگاه داشته و به آیندگان خود سپرده اند.

نهج البلاغه

مجموعه ای است از خطبه ها و نامه ها و مواعظ و کلمات قصار (کوتاه و پر معنی) حضرت علی علیه السلام که نمونه فصیح ترین و بلیغ ترین ادبیات زبان عرب است. پایین تر از قرآن و کلمات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بالاتر از سخنان افراد بشر است. در نامه ها و دستورالعمل هایی که علی علیه السلام به حاکمان و والیان زمان خود داده است، بهترین دستورهای سعادت بخش دیده می شود. این مجموعه بلند پایه به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و شرحهای گوناگونی بر آن تاکنون نگاشته شده است.

سید رضی که خود از اولاد علی علیه السلام است و در سخنوری و شاعری در عصر خود بی نظیر بوده است؛ در نیمه دوم قرن چهارم هجری بخشی از خطبه ها و نامه های آن حضرت را بنا به ذوق خود برگزیده و به یادگار بر جای نهاده است. همین مجموعه به نام (نهج البلاغه) شهرت دارد. با خواندن این اثر، به درستی می توان دریافت که علی فقط مرد شمشیر نبوده بلکه در ملک سخنوری، نیز پهلوانی بی همتا و سخندانی بی نطیر بوده است. همچنان که در سایر ابعاد مردی نامتناهی و امامی راستین بوده است.

زنان و فرزندان مولی علی علیه السلام

پسران و دختران علی علیه السلام را بیست و هفت تن نوشته اند که چهار نفر ایشان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و زینب کبری و ام کلثوم و مادرشان حضرت فاطمه زهرا علیه السلام بوده است.

فرزندان دیگر آن حضرت عبارتند از:

محمّد (ابوالقاسم) که مادر او خوله حنفیه است معروف به محمّد حنفیه که مردی شجاع و قوی بود و در جنگ جمل

و صفین در رکاب پدر بزرگوار شجاعتها از خود بروز داد. عمر و رقیه که هر دو تواءم از مادر متولد شدند. مادرشان امّ حبیب دختر ربیعه است.

حضرت عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه اکبر که مادرشان امّالبنین بوده و در واقعه کربلا شهید شدند. شجاعت و رشادت و وفاداری حضرت اباالفضل العباس و دیگر بزرگواران در داستان کربلا ضرب المثل است. محمّد اصغر و عبداللّه که مادرشان لیلا دختر مسعود دارمیه است و در کربلا شهید شدند. یحیی که مادرش اسماء دختر عمیس می باشد. ام الحسن و رمله که مادرشان ام سعید است. نفیسه - زینب صغری - رقیه صغری - ام هانی - ام الکرام - جمانه - امامه - ام سلمه - میمونه - خدیجه - فاطمه. حضرت علی علیه السلام تا زمانی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام زنده بودند با زن دیگری ازدواج نفرمود؛ بعد از وفات حضرت فاطمه علیه السلام بنابر وصیت آن مخدره حضرت علی علیه السلام با امامه دختر خواهر حضرت زهرا علیه السلام ازدواج فرمود.

از سخنان علی علیه السلام

1 - جهاد و مبارزه دری از درهای بهشت است که خداوند به روی دوستان خویش گشوده است. جهاد لباس تقوا و زره محکم و نگهبان و سپر مستحکم خداوند است. کسی که از جهاد روی بگرداند، خداوند لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند و او را در گرفتاری و بلا غوطه ور می سازد و زبون و حقیر و بیچاره اش می کند، رحمت خدا از دلش بیرون می رود و بی خرد می شود. با ضایع کردن جهاد از حق دور شده و به ذلت دچار می گردد و از عدالت و

انصاف محروم می شود.

2 - در دگرگونی اوضاع، حقیقت و گوهر اشخاص معلوم می گردد.

3 - هر روزی که در آن نافرمانی خدا نشود آن روز عید است.

4 - ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله (در میدانهای جنگ برای یاری دین) چنان بودیم که با پدران، فرزندان، برادران، عموهای خدا جنگ و نبرد می کردیم و این نبرد و قتال، ایمان ما را به خدا بیشتر و تسلیم و اطاعت ما را در برابر خدا و ثبات و استقامت ما را زیادتر می کرد، و ما را در برابر مصائب و مشکلات و اندوهها بردبارتر و تلاش و جدیت ما را در نبرد با دشمنان (و جهاد با کفار) بیشتر می ساخت.

5 - خداوند هنگامی پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد که مردم گمراه و سرگردان و در فتنه و فساد فرو رفته و در هواپرستی و آز غوطه ور بودند. کبر و نخوت موجب لغزشها و اشتباهات آنان شده و جهل و نادانی خوار و زبونشان کرده بود. در کار خویش حیران و سرگردان و مضطرب بوده و جهل و نادانی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در هدایت و نصیحت آنان تلاش فراوان کرد و آنان را به راه راست به سوی حکمت و دانش و پند و موعظه نیکو فرا خواند. (از: نهج البلاغه)

امام دوم

معصوم چهارم - امام حسن مجتبی علیه السلام

به خدا سوگند، اگر یارانی می یافتم شب و روز را در (جهاد) با معاویه می گذرانیدم.

امام حسن امام حسن علیه السلام فرزند امیرمؤمنان علی بن ابیطالب و مادرش مهتر زنان فاطمه زهرا دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. امام

حسن علیه السلام در شب نیمه ماه رمضان سال سوّم هجرت در مدینه تولد یافت. وی نخستین پسری بود که خداوند متعال به خانواده علی و فاطمه عنایت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله پس از ولادتش، او را گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس برای او گوسفندی قربانی کرد، سرش را تراشید و هم وزن موی سرش - که یک درم و چیزی افزون بود - نقره به مستمندان داد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هم وزن موی سر نوزاد سنت شد.

این نوزاد را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت. کنیه او را ابومحمّد نهاد و این تنها کنیه اوست.

لقب های او:

سبط، سید، زکی، مجتبی است که از همه معروفتر (مجتبی) می باشد. (55) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسن و برادرش حسین علاقه خاصی داشت و بارها می فرمود که حسن و حسین فرزندان منند و به پاس همین سخن علی به سایر فرزندان خود می فرمود:

شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند. امام حسن هفت سال و خرده ای زمان جد بزرگوارش را درک نمود و در آغوش مهر آن حضرت به سر برد و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که با رحلت حضرت فاطمه دو ماه یا سه ماه بیشتر فاصله نداشت، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت. (56) امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر

خدا و طبق وصیت آن حضرت، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را نیز اشغال کرد، و نزدیک به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت. در این مدت، معاویه که دشمن سرسخت علی علیه السلام و خاندان او بود و سالها به طمع خلافت (در آغاز به بهانه خونخواهی عثمان و در آخر آشکارا به طلب خلافت) جنگیده بود؛ به عراق که مقر خلافت امام حسن علیه السلام بود لشکر کشید و جنگ آغاز کرد.

ما در این باره کمی بعدتر سخن خواهیم گفت. امام حسن علیه السلام از جهت منظر و اخلاق و پیکر و بزرگواری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار مانند بود.

وصف کنندگان آن حضرت او را چنین توصیف کرده اند:

(دارای رخساری سفید آمیخته به اندکی سرخی، چشمانی سیاه، گونه ای هموار، محاسنی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، شانه ایی عریض، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه چندان کوتاه. سیمایی نمکین و چهره ای در شمار زیباترین و جذاب ترین چهره ها). ابن سعد گفته است که (حسن و حسین به رنگ سیاه، خضاب می کردند).

کمالات انسانی

امام حسن علیه السلام در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جدّ بزرگوار خود بود. تا پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود، او و برادرش حسین در کنار آن حضرت جای داشتند، گاهی آنان را بر دوش خود سوار می کرد (57) و می بوسید و می بویید.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که درباره امام حسن و امام حسین علیه السلام می فرمود:

این دو فرزند من، امام هستند خواه برخیزند و خواه

بنشینند (کنایه از این که در هر حال امام و پیشوایند). امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار حج کرد، پیاده، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان نعره می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می پیچید. از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد. چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت.

گفته اند:

(امام حسن علیه السلام در زمان خودش عابدترین و بی اعتناترین مردم به زیور دنیا بود). در سرشت و طینت امام حسن علیه السلام برترین نشانه های انسانیت وجود داشت. هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد.

محمّد بن اسحاق گفت:

(پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید. بر در خانه اش فرش می گستردند و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمید؛ بر

می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند).

در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن علیه السلام مسن تر بود، رکاب اسبشان را می گرفت و بدین کار افتخار می کرد و می گفت:

اینها پسران رسول خدایند. با این شان و منزلت، تواضعش چنان بود که:

روزی بر عده ای مستمند می گذشت، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند:

(ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو).

امام حسن علیه السلام فورا از مرکب فرود آمد و گفت:

(خدا متکبران را دوست نمی دارد) و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک. در جود و بخشش امام حسن علیه السلام داستانها گفته اند.

از جمله مدائنی روایت کرده که:

حسن و حسین و عبداللّه بن جعفر به راه حج می رفتند. توشه و تنخواه آنان گم شد. گرسنه و تشنه به خیمه ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می کرد. از او آب طلبیدند.

گفت این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید. چنین کردند. سپس از او غذا خواستند. گفت همین گوسفند را داریم بکشید و بخورید. یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند.

هنگام رفتن

به پیرزن گفتند:

ما از قریشیم به حج می رویم. چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد. و رفتند.

شوهر زن که آمد و از جریان خبر یافت، گفت:

وای بر تو گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می کشی آنگاه می گویی از قریش بودند؟ روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد، از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد.

حسن بن علی علیه السلام او را دید و شناخت.

پیش رفت و گفت:

مرا می شناسی؟

گفت نه.

گفت:

من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم. و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی فرستاد. آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود. او را نزد عبداللّه بن جعفر فرستاد او نیز عطایی همانند آنان به او داد. (58) حلم و گذشت امام حسن علیه السلام چنان بود که به گفته مروان، با کوهها برابری می کرد.

بیعت مردم با حسن بن علی علیه السلام

هنگامی که حادثه دهشتناک ضربت خوردن علی علیه السلام در مسجد کوفه پیش آمد و مولی علیه السلام بیمار شد به حسن دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند، و در آخرین لحظات زندگی، او را به این سخنان وصی خود قرار داد:

(پسرم ! پس از من، تو صاحب مقام و صاحب خون منی). و حسین و محمّد و دیگر فرزندانش و رؤسای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود:

(پسرم ! رسول خدا دستور داده است که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را به تو

تحویل دهم. همچنانکه آن حضرت مرا وصی خود ساخته و کتاب و سلاحش را به من داده است و مرا مامور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگیت، آنها را به برادرت حسین بدهی). امام حسن علیه السلام به جمع مسلمانان درآمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد. خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش، علی علیه السلام با مردم سخن بگوید.

آنگاه پس از حمد و ثنای بر خداوند متعال و رسول مکرم صلی الله علیه و آله چنین گفت:

(همانا در این شب آن چنان کسی وفات یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید). و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و کوشش هایی که علی علیه السلام در راه اسلام انجام داد و پیروزیهایی که در جنگها نصیب وی شد، سخن گفت و اشاره کرد که از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال، که می خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند. در این موقع در مسجد جامع که مالامال از جمعیت بود، عبداللّه بن عباس بپا خاست و مردم را به بیعت با حسن بن علی تشویق کرد.

مردم با شوق و رغبت با امام حسن بیعت کردند. و این روز، همان روز وفات پدرش، یعنی روز بیست و یکم رمضان سال چهلم از هجرت بود. مردم کوفه و بصره و مدائن و عراق و حجاز و یمن همه با میل با حسن بن علی بیعت کردند جز معاویه که خواست از راهی دیگر برود و با او همان رفتار پیش گیرد که با پدرش

پیش گرفته بود.

پس از بیعت مردم، به ایراد خطبه ای پرداخت و مردم را به اطاعت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یکی از دو یادگار گران وزن و در ردیف قرآن کریم هستند تشویق فرمود، و آنها را از فریب شیطان و شیطان صفتان بر حذر داشت. باری، روش زندگی امام حسن علیه السلام در دوران اقامتش در کوفه او را قبله نظر و محبوب دلها و مایه امید کسان ساخته بود. حسن بن علی علیه السلام شرایط رهبری را در خود جمع داشت زیرا اولا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دوستی او یکی از شرایط ایمان بود، دیگر آنکه لازمه بیعت با او این بود که از او فرمانبرداری کنند.

امام علیه السلام کارها را نظم داد و والیانی برای شهرها تعیین فرمود و انتظام امور را به دست گرفت. امّا زمانی نگذشت که مردم چون امام حسن علیه السلام را مانند پدرش در اجرای عدالت و احکام و حدود اسلامی قاطع دیدند، عده زیادی از افراد با نفوذ به توطئه های پنهانی دست زدند و حتی در نهان به معاویه نامه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک نمودند، و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی علیه السلام نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند.

(59) خوارج نیز به خاطر وحدت نظری که در دشمنی با حکومت هاشمی داشتند در این توطئه ها با آنها همکاری کردند. در برابر این عده منافق، شیعیان علی علیه السلام و جمعی از مهاجر و انصار بودند

که به کوفه آمده و در آنجا سکونت اختیار کرده بودند.

این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل - چه در آغاز بعد از بیعت و چه در زمانی که امام علیه السلام دستور جهاد داد - ثابت کردند. امام حسن علیه السلام وقتی طغیان و عصیان معاویه را در برابر خود دید با نامه هایی او را به اطاعت و عدم توطئه و خونریزی فرا خواند ولی معاویه در جوانب امام علیه السلام تنها به این امر استدلال می کرد که (من در حکومت از تو با سابقه تر و در این امر آزموده تر و به سال از تو بزرگترم همین و دیگر هیچ!).

گاه معاویه در نامه های خود با اقرار به شایستگی امام حسن علیه السلام می نوشت:

(پس از من خلافت از آن توست زیرا تو از هر کس بدان سزاوارتری) و در آخرین جوابی که به فرستادگان امام حسن علیه السلام داد این بود که (برگردید، میان ما و شما بجز شمشیر نیست).

و بدین ترتیب دشمنی و سرکشی از طرف معاویه شروع شد و او بود که با امام زمانش گردنکشی آغاز کرد. معاویه با توطئه های زهرآگین و انتخاب موقع مناسب و ایجاد روح اخلالگری و نفاق، توفیق یافت. او با خریداری وجدانهای پست و پراکندن انواع دروغ و انتشار روحیه یأس در مردم سست ایمان، زمینه را به نفع خود فراهم می کرد و از سوی دیگر، همه سپاهیانش را به بسیج عمومی فرا خواند. امام حسن علیه السلام نیز تصمیم خود را برای پاسخ به ستیزه جویی معاویه دنبال کرد و رسما اعلان جهاد داد.

اگر در لشکر معاویه

به کسانی بودند که به طمع زر آمده بودند و مزدور دستگاه حکومت شام می بودند، امّا در لشکر امام حسن علیه السلام چهره های تابناک شیعیانی دیده می شد مانند حجر بن عدی، ابو ایوب انصاری، و عدی بن حاتم ... که به تعبیر امام علیه السلام (یک تن از آنان افزون از یک لشکر بود). امّا در برابر این بزرگان، افراد سست عنصری نیز بودند که جنگ را با گریز جواب می دادند، و در نفاق افکنی توانایی داشتند، و فریفته زر و زیور دنیا می شدند. امام حسن علیه السلام از آغاز این ناهماهنگی بیمناک بود. مجموع نیروهای نظامی عراق را 350 هزار نوشته اند امام حسن علیه السلام در مسجد جامع کوفه سخن گفت و سپاهیان را به عزیمت به سوی (نخیله) تحریض فرمود. عدی بن حاتم نخستین کسی بود که پای در رکاب نهاد و فرمان امام را اطاعت کرد. بسیاری کسان دیگر نیز از او پیروی کردند.

امام حسن علیه السلام عبیداللّه بن عباس را که از خویشان امام و از نخستین افرادی بود که مردم را به بیعت با امام تشویق کرد، با دوازده هزار نفر به (مسکن) که شمالی ترین نقطه در عراق هاشمی بود اعزام فرمود. امّا وسوسه های معاویه او را تحت تاثیر قرار داد و مطمئن ترین فرمانده امام را، معاویه در مقابل یک میلیون درم که نصفش را نقد پرداخت به اردوگاه خود کشاند. در نتیجه، هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر سپاهی نیز به دنبال او به اردوگاه معاویه شتافتند و دین خود را به دنیا فروختند.

پس از عبیداللّه بن عباس، نوبت فرماندهی به قیس بن سعد

رسید.

لشکریان معاویه و منافقان با شایعه مقتول او، روحیه سپاهیان امام حسن علیه السلام را ضعیف نمودند. عده ای از کارگزاران معاویه که به (مدائن) آمدند و با امام حسن علیه السلام ملاقات کردند، نیز زمزمه پذیرش صلح را به وسیله امام علیه السلام در بین مردم شایع کردند. از طرفی یکی از خوارج تروریست نیزه ای بر ران حضرت امام حسن زد، به حدی که استخوان ران آن حضرت آسیب دید و جراحتی سخت در ران آن حضرت پدید آمد. بهر حال وضعی برای امام علیه السلام پیش آمد که جز (صلح) با معاویه، راه حل دیگری نماند.

باری، معاویه وقتی وضع را مساعد یافت، به حضرت امام حسن علیه السلام پیشنهاد صلح کرد. امام حسن علیه السلام برای مشورت با سپاهیان خود خطبه ای ایراد فرمود و آنها را به جانبازی و یا صلح - یکی از این دو راه - تحریک و تشویق فرمود. عده زیادی خواهان صلح بودند.

عده ای نیز با زخم زبان امام معصوم را آزردند. سرانجام، پیشنهاد صلح معاویه، مورد قبول امام حسن واقع شد ولی این فقط بدین منظور بود که او را در قید و بند شرایط و تعهداتی گرفتار سازد که معلوم بود کسی چون معاویه دیر زمانی پای بند آن تعهدات نخواهد ماند، و در آینده نزدیکی آنها را یکی پس از دیگری زیر پای خواهد نهاد، و در نتیجه، ماهیت ناپاک معاویه و عهد شکنی های او و عدم پای بندی او به دین و پیمان؛ بر همه مردم آشکار خواهد شد.

و نیز امام حسن علیه السلام با پذیرش صلح از برادر کشی و خونریزی که هدف اصلی معاویه

بود و می خواست ریشه شیعه و شیعیان آل علی علیه السلام را بهر قیمتی هست، قطع کند، جلوگیری فرمود.

بدین صورت چهره تابناک امام حسن علیه السلام - همچنان که جد بزرگوارش رسول اللّه صلی الله علیه و آله پیش بینی فرموده بود - به عنوان (مصلح اکبر) در افق اسلام نمودار شد. معاویه در پیشنهاد صلح هدفی جز مادیات محدود نداشت و می خواست که بر حکومت استیلا یابد. امّا امام حسن علیه السلام بدین امر راضی نشد مگر بدین جهت که مکتب خود و اصول فکری خود را از انقراض محفوظ بدارد و شیعیان خود را از نابودی برهاند.

از شرطهایی که در قرارداد صلح آمده بود؛ اینهاست:

معاویه موظف است در میان مردم به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیرت خلفای شایسته عمل کند و بعد از خود کسی را به عنوان خلیفه تعیین ننماید و مکری علیه امام حسن علیه السلام و اولاد علی علیه السلام و شیعیان آنها در هیچ جای کشور اسلامی نیندیشد. و نیز سب و لعن بر علی علیه السلام را موقوف دارد و ضرر و زیانی به هیچ فرد مسلمانی نرساند.

بر این پیمان، خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و عده زیادی را شاهد گرفتند. معاویه به کوفه آمد تا قرارداد صلح در حضور امام حسن علیه السلام اجرا شود و مسلمانان در جریان امر قرار گیرند.

سیل جمعیت به سوی کوفه روان شد. ابتدا معاویه بر منبر آمد و سخنی چند گفت از جمله آنکه:

(هان ای اهل کوفه، می پندارید که به خاطر نماز و روزه و زکات و حج با

شما جنگیدم؟ با اینکه می دانسته ام شما این همه را به جای می آورید.

من فقط بدین خاطر با شما به جنگ برخاستم که بر شما حکمرانی کنم و زمام امر شما را به دست گیرم، و اینک خدا مرا بدین خواسته نائل آورد، هر چند شما خوش ندارید. اکنون بدانید هر خونی که در این فتنه بر زمین ریخته شود هدر است و هر عهدی که با کسی بسته ام زیر دو پای من است).

و بدین طریق عهدنامه ای را که خود نوشته و پیشنهاد کرده و پای آن را مهر نهاده بود زیر هر دو پای خود نهاد و چه زود خود را رسوا کرد! سپس حسن بن علی علیه السلام با شکوه و وقار امامت - چنانکه چشمها را خیره و حاضران را به احترام وادار می کرد - بر منبر بر آمد و خطبه تاریخی مهمی ایراد کرد.

پس از حمد و ثنای خداوند جهان و درود فراوان بر رسول اللّه صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

(... به خدا سوگند من امید می دارم که خیرخواه ترین خلق برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که کینه هیچ مسلمانی را به دل نگرفته ام و خواستار ناپسند و ناروا برای هیچ مسلمانی نیستم ...)

سپس فرمود:

(معاویه چنین پنداشته که من او را شایسته خلافت دیده ام و خود را شایسته ندیده ام. او دروغ می گوید. ما در کتاب خدای عزوجل و به قضاوت پیامبرش از همه کس به حکومت اولی تریم و از لحظه ای که رسول خدا وفات یافت همواره مورد ظلم و ستم قرار گرفته ایم).

آنگاه به جریان غدیر خم و غصب خلافت پدرش علی علیه السلام

و انحراف خلافت از مسیر حقیقی اش اشاره کرد و فرمود:

(این انحراف سبب شد که بردگان آزاد شده و فرزندانشان - یعنی معاویه و یارانش - نیز در خلافت طمع کردند). و چون معاویه در سخنان خود به علی علیه السلام ناسزا گفت، حضرت امام حسن علیه السلام پس از معرفی خود و برتری نسب و حسب خود بر معاویه نفرین فرستاد و عده زیادی از مسلمانان در حضور معاویه آمین گفتند. و ما نیز آمین می گوییم.

امام حسن علیه السلام پس از چند روزی آماده حرکت به مدینه شد. (60) معاویه به این ترتیب خلافت اسلامی را در زیر تسلط خود آورد و وارد عراق شد، و در سخنرانی عمومی رسمی، شرایط صلح را زیر پا نهاد و از هر راه ممکن استفاده کرد، و سخت ترین فشار و شکنجه را بر اهل بیت و شیعیان ایشان روا داشت.

امام حسن علیه السلام در تمام مدت امامت خود که ده سال طول کشید، در نهایت شدت و اختناق زندگی کرد و هیچگونه امنیتی نداشت، حتی در خانه، نیز در آرامش نبود.

سرانجام در سال پنجاهم هجری به تحریک معاویه به دست همسر خود (جعده) مسموم و شهید و در بقیع مدفون شد.

همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام

دشمنان و تاریخ نویسان خود فروخته و مغرض در مورد تعداد همسران امام حسن علیه السلام داستانها پرداخته و حتی دوستان ساده دل سخنانی به هم بافته اند امّا آنچه تاریخ های صحیح نگاشته اند همسران امام علیه السلام عبارتند از:

(ام الحق) دختر طلحه بن عبیداللّه - (حفصه) دختر عبدالرحمن بن ابی بکر - (هند) دختر سهیل بن عمر و (جعده) دختر اشعث بن قیس.

بیاد نداریم که تعداد

همسران حضرت در طول زندگیش از هشت یا ده به اختلاف دو روایت تجاوز کرده باشند. با این توجه که (ام ولد) هایش هم داخل در همین عددند.

(ام ولد) کنیزی است که از صاحب خود دارای فرزند می شود و همین امر موجب آزادی او پس از مرگ صاحبش می باشد. (61)

فرزندان آن حضرت از دختر و پسر 15 نفر بوده اند به نامهای:

زید، حسن، عمرو، قاسم، عبداللّه، عبدالرحمن، حسن اثرم، طلحه، ام الحسن، ام الحسین، فاطمه، ام سلمه، رقیه، ام عبداللّه و فاطمه.

نسل او فقط از دو پسرش حسن و زید باقی ماند و از غیر این دو انتساب به آن حضرت درست نیست. (62)

سخنان حضرت امام حسن علیه السلام

1 - با نیکوکاری از کارهای ناپسند جلوگیری کنید.

2 - شداید و مشکلات را با صبر چاره کنید.

3 - دین خود را حفظ و محبت مردم را به خود جلب کنید.

4 - درد بیچارگان را پیش از آنکه بگویند درمان کنید.

5 - در کارها از مشورت مضایقه مکنید.

6 - خویشاوند کسی است که به انسان محبت دارد، اگر چه بیگانه باشد.

7 - با مردم در زندگی بسازید تا با شما مهربان شوند.

8 - از سخن بیفایده احتراز کنید.

9 - مردم حریص فقیرند (زیرا هیچوقت راضی نیستند و همیشه باید تلاش کنند).

10 - پستی و ناکسی اینست که شکر نعمت نکنی.

11 - چیزی كه شرّ ندارد شكر بر نعمت است و صبر بر ناگوار.

12 - هرگاه یكی از شماها به برادر خود برخورد كند باید محل نور پیشانی او را ببوسد (یعنی محل سجده در پیشانی).

13 - هیچ مردمی با هم مشورت نكنند جز اینكه به درستی رهبری شوند.

14 - به كار بردن

حرص (در طلب روزی) به کار بردن گناه است.

((تحف العقول))

امام سوّم

معصوم پنجم حضرت سیدالشهداء علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حسین منی و انا من حسین. احب اللّه من احب حسینا حسین از من و من از حسینم. خداوند هر کسی که حسین علیه السلام را دوست بدارد دوست می دارد صحیح ترمذی ص 307 ج 2 امام حسین علیه السلام فرزند دوم علی علیه السلام از فاطمه علیه السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، در سال چهارم هجری در سوم شعبان چشم به جهان گشود. آن حضرت پس از شهادت برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام به امر خدا و بنا به وصیت برادر به امامت رسید.

چنانکه در زندگی معصوم چهارم حضرت امام حسن علیه السلام اشاره کردیم، حضرت امام حسن علیه السلام به علت نفاق عده زیادی از لشکریان خود و فرار عبیداللّه بن عباس سردار لشکرش به اردوی معاویه و فریفته شدن جمعی دیگر که به نقل تاریخ، دو سوم تمام لشکر بود و عهد شکنی های بقیه سپاه و اخلال خوارج و اوج تهمتها و سخنان ناروایی که به امام علیه السلام می گفتند. ناچار به پیشنهاد معاویه، برای صلح حاضر شد و ضمن قرار داد صلح، معاویه قبول کرد که:

یاران علی علیه السلام و پیروان و شیعیان او در همه بلاد اسلامی از تعرض مصون و محفوظ باشند و علیه آنها مکری و حیله ای نیندیشد و پس از خود، کسی را به جانشینی انتخاب نکند.

امّا پس از صلح، در اندک زمانی نشان داد که به راستی به پیمان خود پای بند نیست. امام حسن علیه السلام برای مصالح اسلامی و عدم آمادگی اوضاع

به نفع آل علی علیه السلام و جلوگیری از برادر کشی، پیشنهاد معاویه را برای صلح پذیرفته و معاویه هم به ظاهر تمام مواد صلحنامه را قبول کرده بود؛ ولی در حقیقت به اسلام عقیده ای نداشت و مانند پدرش ابوسفیان، اسلام ظاهری را از ترس یا به خاطر بهره مندیهای دنیای پذیرفته و به تدریج پرده از کار برگرفت و هدف خود را که قدرت و حکومت است برای همگان بیان کرد و بی پایگی ایمان خود را - کم کم - روشن ساخت. معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام بیست سال زمامدار مطلق شام بود. ده سال در حیات امام حسن علیه السلام و ده سال دیگر در زمان امامت امام حسین علیه السلام.

معاویه به علت سابقه و نفوذ امام حسن علیه السلام و همچنین به سبب عهدنامه ای که بسته بود، مجبور بود و اگر چه به ظاهر - طغیان و تجاوز خود را محدود کند و گاهی با سازش و فریب، برای خود دوستانی فراهم کند و چون امام حسن علیه السلام را - در هر حال - مخالف بسیاری از هدفهای ضد اسلامی و جاه طلبانه خود می دید، توطئه شهادت آن حضرت را - با فریب جعده زوجه امام حسن علیه السلام - ترتیب داد و سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله را در اواخر سال پنجاهم هجری شهید کرد.

پس از شهادت امام حسن علیه السلام معاویه خود را برای اجرای مقاصد شوم خود آزادتر دید. به زجر و آزار و قتل شیعیان و هواخواهان حضرت علی علیه السلام - بیش از پیش - روی آورد. این دوران

وحشت بار مصادف بود با امامت حضرت امام حسین علیه السلام. امام حسین علیه السلام ده سال امامت نمود و تمام این مدت - بغیر از شش ماه آخر عمر - در خلافت معاویه گذشت. اوضاع و احوال به ناگوارترین صورت و در نهایت اختناق می گذشت.

بازگشت به دوران جاهلیت و گستردن بساط سلطنت و شکوه درباری و حیف و میل بیت المال مسلمین و بخششهای ناروا و ظلم و ستمهایی که به نام اسلام صورت می گرفت، محروم کردن کسانی که از طرفدار آل علی علیه السلام بودند از حق مسلم خود از بیت المال و بخشیدن آنها به متملقین و چاپلوسان درباری و بالاتر از همه بی اعتبار کردن قوانین دین و احکام اسلامی و تباه کردن حدود الهی و بی اعتنایی به اوامر و نواهی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه موجبات نهضت بزرگ حسین علیه السلام را فراهم می کرد.

معاویه و دستیاران او تلاش بسیار داشتند که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را گوشه نشین کنند، و شیعیانشان را - به هر قیمت و به هر حیله - نابود و نام علی علیه السلام و آل علی علیه السلام را محو نمایند.

و اگر نامی از آن بزرگوار می برند با ناسزا همراه باشد و دستگاه تبلیغ شام به مردم بقبولاند که ناسزاگویی به بزرگمردی چون علی علیه السلام اجر و پاداش اخروی دارد و عبادت است!

معاویه با برنامه های پلید و مزوّرانه خود در صدد بود پایه های حکومت و سلطنت فرزند پلیدش یزید شرابخوار فاسق را کم کم استوار سازد. وقتی نقشه معاویه درباره فرزندش یزید که

به فسق و بدکاری مشهور بود. کم کم آشکار شد، گروهی از مسلمانان از این امر خشنود نبودند و زمزمه مخالفت، ساز کردند؛ ولی معاویه برای جلوگیری از ظهور مخالفت به سختگیریهای تازه تری دست زد. امام حسین علیه السلام به خوبی می دانست که خانواده ابوسفیان اصولا با اسلام و نام محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله مخالفند و برای خاموش کردن نور اسلام هر چه در توان داشته اند به کار بسته اند.

این نیت پلید را، بیش از همه معاویه داشت. برای درک این مطلب به نقل روایتی می پردازیم که در کتابهای معتبر آمده است.

(... مطرف بن مغیره گفت:

من با پدرم در شام مهمان معاویه بودیم. پدرم در دربار معاویه رفت و آمدی داشت. شبی از شبها پدرم از نزد معاویه برگشت ولی زیاد اندوهگین و ناراحت بود. من سبب آن را پرسیدم.

گفت:

این مرد یعنی معاویه مردی بسیار بد بلکه پلیدترین مردم روزگار است. گفتم مگر چه شده؟ گفت من به معاویه پیشنهاد کردم اکنون که تو به مراد خود رسیدی و دستگاه خلافت اسلامی را صاحب گشتی، بهتر است که در آخر عمر با مردم به عدالت رفتار نمایی و با فرزندان هاشم این قدر بدرفتاری نکنی، چون آنها هم خویش تو از ارحام تواند و اکنون چیز دیگری برای آنها باقی نمانده که بیم آن داشته باشی که بر تو خروج کنند.

معاویه گفت:

هیهات ! هیهات ! ابوبکر خلافت کرد و عدالت گستری نمود و بیش از این نشد که بمرد و نامش هم از بین رفت و نیز عمر و عثمان همچنین مردند با اینکه با مردم نیکو رفتار کردند امّا جز نامی

باقی نگذاشتند و هلاک شدند ولی نام این مرد هاشمی (یعنی رسول خدا) را هر روزه پنج نوبت در مأذنه های دنیای اسلام فریاد می کنند: (اشهد ان محمدا رسول اللّه.) حال پس از آنکه نام خلفای سه گانه بمیرد و نام (محمّد) زنده باشد دیگر چه عملی باقی خواهد ماند جز آنکه نام (محمّد) دفن شود و اسم او هم از بین برود). (63)

امام حسین علیه السلام و معاویه

امام حسین علیه السلام - تا برادر بزرگوارش زنده بود - نمی بایست با تصمیم برادرش که حجت خدا و امام علیه السلام بود، امامی که اطاعت از او بر هر مسلمانی واجب است و اطاعتش همانند اطاعت از خدا و رسول بود، مخالفت کند. از سوی دیگر، علت هایی که امام حسن علیه السلام را به صلح مجبور می کرد از نظر حضرت امام حسین علیه السلام پوشیده نبود.

امام مجتبی علیه السلام کاری جز به فرمان عقل و مصلحت مسلمانان انجام نداد تا برادرش با آن موافق نباشد، و اگر امام حسین علیه السلام به جای برادر می بود، همان کاری را می کرد که امام حسن علیه السلام در زمان خود انجام داد. خط امامت و رهبری در هر حال یکی است، امّا در روش (تاکتیک) به اقتضای زمان تفاوت وجود دارد:

زمانی صلح زمانی شمشیر، زمانی دعا و زمانی دیگر ارشاد و تعلیم به کار می آید. چنانکه هر یک از پیشوایان بزرگوار - در هر زمان - به نحوی با دستگاه جبار ستیزه کرده و پرچم حق را بر پا داشته اند باری معاویه کم کم نقشه پلید خود را آشکار و مقدمات آن را فراهم می کرد. معاویه می خواست قدرت و سلطنت را در خاندان

خود موروثی کند و با این عمل خطرناک، ریشه اسلام را بخشکاند. می خواست یزید را امیر مؤمنین و زمامدار مسلمانان قرار دهد. یزیدی که جز عیش و مستی و لباس رنگارنگ پوشیدن هنری نداشت.

یزیدی که به آسانی حرام محمّد صلی الله علیه و آله را حلال می کرد و کوچکترین پروایی نداشت.

آری یزید است که می گوید:

(و ان حرمت یوم علی دین احمد ادرها علتی دین مسیح بن مریم)

یعنی:

(اگر باده و شراب به دین محمّد صلی الله علیه و آله حرام شده است، جام می را به کیش مسیح پسر مریم به گردش درآور). یزید کسی بود که از ازدواج با محارم خود - در حال مستی و بی خبری - پرهیزی نداشت.(64) یزید پیوسته در عیاشی و شرابخواری و میمون بازی و لهو و لعب غرق بود. یزید کسی بود که آنچه در دل داشت، یعنی کفر و الحاد و عدم اعتقاد به دین اسلام را در هنگام باده نوشی این چنین زمزمه می کرد:

(همنشینان من برخیزید و به نوای مستی افزای خوانندگان گوش دهید. جامهای پی در پی سر کشید و مذاکرات معانی علمی را کنار گذارید. نغمه دلپذیری که از دل چنگ و عود بیرون کشیده می شود مرا از ندای ((اللّه اکبر) باز می دارد. من حوران بهشت را با دردهای ته خم شراب عوض نمودم. این آهنگ هیجان انگیز موسیقی و این رقص اغوا کننده و این رقاصه ها که از اندام موزونشان موج شهوت می ریزد و آن پیاله های شراب عقیقی برای من بس است، نه حوران بهشتی خواهم و نه غیر آن). معاویه برای چنین فرزند پلیدی به زور از مردم بیعت گرفت. ابتدا

معاویه کار بیعت را در شهرهایی غیر از مدینه صورت داد.

چون می دانست اهمیت مدینه از همه شهرها بیشتر است. ابتدا به مروان بن حکم دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد ... حتی از حسین بن علی علیه السلام و ... برای زمینه سازی معاویه به قصد حج از شام بیرون آمد و به مدینه رفت و با حسین بن علی علیه السلام و فرزند زبیر و فرزند عمر با خشونت سخن گفت. سپس مردم را در مسجد جمع کرد و درباره شایستگی یزید برای آنها سخن گفت و ضمن سخنرانی گفت:

تمام مسلمانان جز شما بیعت کرده اند ... امام حسین علیه السلام برخاست و سخن او را برید و فرمود:

به خدا قسم کسی را که پدرش از پدر و مادرش از مادر یزید و خودش از خود یزید بهتر و شایسته تر است کنار می گذاری و یزید را جلو می کشی؟

معاویه گفت:

مثل اینکه خودت را می گویی؟

فرمود:

آری.

معاویه گفت:

امّا سخن تو که مادرت از مادر یزید بهتر است، صحیح است زیرا که فاطمه دختر رسول خدا است و دین و سابقه درخشان وی بر کسی پوشیده نیست ... و امّا اینکه می گویی پدرت از یزید بهتر بود، خدا پدر یزید را بر پدر تو برتری داد.

امام فرمود:

این نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برتری می دهی.

معاویه گفت:

و امّا اینکه می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا قسم یزید برای امت محمّد صلی الله علیه و آله از تو بهتر و شایسته تر است.

امام علیه السلام فرمود:

این سخن دروغ و بهتان است. آیا یزید شرابخوار و لاابالی از من بهتر است؟

معاویه چون این مخالفت آشکار را دید دستور داد در انجمنی که می خواهد بیعت بگیرد بالای سر هر یک از آنها دو نفر مامور مسلح بگذارند تا اگر حرفی از دهان آنها خارج شد هماندم کارشان را بسازند. - امّا این کار از نظر امام حسین علیه السلام پذیرفتنی نبود و تلاش معاویه به جایی نرسید.

بررسی حالات حضرت حسین علیه السلام نشان می دهد که آن حضرت در زمان معاویه همیشه به فکر قیام علیه حکومت ظالمانه آل ابوسفیان بود و پیوسته بدعت و خلافکاریهای او را یادآوری می فرمود، امّا صلح برادر بزرگوارش حضرت مجتبی علیه السلام و وجود معاویه را مانع از قیام می دید و در انتظار فرصت مناسب به سر می برد تا مردم، خود در جریان فساد دستگاه اموی قرار گیرند و از تبلیغات زهرآگین علیه خاندان علی علیه السلام به خوبی آگاه شوند.

برای این کار سالها وقت لازم بود که مردم مزه تلخ حکومت دیکتاتوری را بچشند تا ارزش قیام پاکمردی چون حسین علیه السلام را دریابند و آن را سرمشق خود - برای همیشه - قرار دهند.

اگر امام حسین علیه السلام در عصر معاویه نهضت خود را آغاز می کرد، معاویه با حیله گری و تدبیرهای مکارانه خود هم می توانست آن حضرت را بکشد و هم می توانست اثر خون پاک آن حضرت را خنثی نماید. امّا سقوط دستگاه معاویه در راه منکرات و ستم و ناپاکی، کم کم زمینه را مساعد کرد و این امر در زمان یزید به اوج خود رسید. به ناچار قیام خونین و حماسه جاوید فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به حد رشد خود رسید و

آماده ظهور شد.

مقدمات حماسه جاوید کربلا

در سال شصتم از هجرت، روز پانزدهم رجب، معاویه از دنیا رفت و پسرش یزید بر تخت نشست. پیش از همه کار، تصمیم گرفت از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیرد. بدین منظور نامه ای به ولید بن عتبه که حاکم مدینه بود، نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیرد و به تاءخیر این کار اجازه ندهد. ولید همان شب ماموری نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و آن حضرت را به کاخ خود دعوت کرد.

امام جماعتی از بستگان خود را فرا خواند و فرمود تا مسلح شوند و در رکاب وی به دارالحکومه بیایند و به آنان گفت:

ولید مرا خواسته، گمان می کنم کاری پیشنهاد کند که من نتوانم انجام دهم. شما تا در خانه همراه من باشید، هرگاه صدای من بلند شد، وارد شوید و شرّ او را از من دفع کنید. سپس امام علیه السلام نزد ولید آمد. ولید با خوشرویی و تواضع از امام علیه السلام استقبال کرد، سپس نامه را خواند و موضوع بیعت را در میان نهاد. مروان بن حکم نیز در مجلس حضور داشت.

امام به ولید فرمود:

(گمان نمی کنم که به بیعت پنهانی من قانع شوی. اگر خواستار بیعت من هستی باید این امر در حضور مردم باشد.)

ولید گفت:

آری بهتر است.

امام علیه السلام فرمود:

بنابراین تا بامداد فردا صبر کن. ولید گفت بفرمائید بروید تا فردا در جلسه همگانی شرکت کنید.

مروان برای خوش خدمتی گفت:

مگذار حسین بن علی بیرون رود. دیگر چنین فرصتی به دست نخواهد آمد.
یا او را زندانی کن، یا از او بیعت بگیر، یا

گردنش را هم اکنون بزن. امام از جای برخاست و آثار خشم در چهره نازنینش نمودار شد و فرمود:

ای پسر زن کبود چشم، تو مرا خواهی کشت یا ولید؟ به خدا قسم دروغ گفتی و گناهکار شدی. این بگفت و از نزد ولید بیرون رفت. چون امام حسین علیه السلام بهیچوجه با بیعت موافق نبود به فاصله یک روز یعنی شب شنبه بیست و نهم ماه رجب سال 60 هجری از مدینه خارج شد و راه مکه را در پیش گرفت.

امام علیه السلام وقتی با خانواده و عده ای از بستگان خود از مدینه خارج شد با قبر جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیه السلام و برادرش وداع کرد، برای برادرش محمّد حنفیه که مردی بزرگوار و شجاع و باتقوا بود وصیت نامه ای نوشت و در آن علاوه بر اعلام نهضت خود، جهت قیام خویش را نیز بیان فرمود و روشن نمود که در این قیام قصدی جز امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن دین خدا و روش جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش علی مرتضی علیه السلام ندارد.

نامه ای نیز به بنی هاشم نوشت و آنان را به یاری خویش دعوت کرد.

نامه ای نیز به اهل بصره نوشت و فلسفه قیام خود را برای آنها روشن نمود. باری، امام حسین علیه السلام که پاسدار حق و عدالت اسلامی بود به مکه وارد شد، تا در آنجا که مرکز آمد و رفت مسلمانان از همه سرزمینهای اسلامی بود به اقدامات لازم دست زند و از طریق خطبه های بلیغ و روشن و نامه ها و گفتگوها

مردم را به خطری که اسلام را تهدید می نماید آگاه سازد.

چند ماه در مکه بود و برای معرفی یزید و نشان دادن چهره زشت و بدنام وی و کارگزارانش و بیدار کردن مردم مذاکرات و مکاتبات بسیار کرد. اقامت امام حسین علیه السلام در مکه ادامه داشت تا موسم حج فرا رسید. مسلمانان جهان اسلام، دسته دسته، گروه گروه، وارد مکه و آماده انجام دادن اعمال حج شدند.

در این موقع امام علیه السلام از هر موقع و هر موضع برای تبلیغ دین و ارشاد مردم و روشن کردن هدفهای مقدس خود و نابسامانی روزگار اسلام و مسلمین، برای مسلمانان سخن می گفت و نامه می نوشت.

در این هنگام، امام علیه السلام اطلاع حاصل کرد که جمعی از کسان یزید به نام حج و در معنی برای ترور و قتل امام علیه السلام به سوی مکه گسیل شده اند و ماموریت دارند با سلاحی که در زیر لباس احرام پوشیده اند در ماه حرام و در کنار کعبه، خون پاک فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بریزند.

بدین جهت امام علیه السلام حج تمتع را به عمره مفرده تبدیل فرمود و برای گروهی از مردم ایستاده، سخنرانی کوتاهی کرد، و از آمادگی خود برای شهادت جهت زنده کردن دین جدش سخن گفت، و از مسلمانان در اجرای این مقصود کمک خواست، و فردای آن روز - هشتم ذیحجه - با خاندان و گروهی از یاران و برادران و خویشاوندان رهسپار سفر عراق شد. عده ای از بزرگان قوم خواستند مانع حرکت آن حضرت شوند امّا امام فرمود:

من نمی توانم با یزید بیعت کنم و حکومت ظلم و فسق را بپذیرم، اکنون

برای رعایت حرمت خانه خدا، مکه را ترک می کنم.

دعوت مردم کوفه

مردم کوفه در مدت پنج سال حکومت عادلانه علتی علیه السلام با گوشه هایی از فضایل مولی علیه السلام آشنایی داشتند و به زهد و تقوا و عدالت علی علیه السلام و خاندانش معتقد بودند. کوفیان شنیدند که امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع فرموده و به مکه آمده است. بدین جهت نامه های فراوانی به حضرت حسین علیه السلام نوشتند و او را برای عزیمت به کوفه دعوت نمودند. امام حسین علیه السلام ابتدا عموزاده خود - مسلم بن عقیل - را که مردی کاردان، رشید، شجاع و فداکار بود به کوفه فرستاد تا مردم را بیازماید و به درستی دعوت آنها پی ببرد.

کوفیان ابتدا مقدمش را گرامی داشتند و 12 هزار نفر با وی بیعت کردند و با شور و شعف چشم به راه امام حسین علیه السلام نشستند.

مسلم به امام علیه السلام نامه نوشت و اوضاع مساعد کوفه و اشتیاق مردم آن سامان را به امام گزارش داد.

از طرفی دستگاه اموی که از این دعوت هراسان شده بود عبیداللّه بن زیاد را که مردی خونخوار و بی رحم بود به حکومت کوفه تعیین کرد. عبیداللّه به کوفه آمد و مردم را با تهدید و تطمیع از دور مسلم بن عقیل پراکنده کرد، به طوری که در پایان امر مسلم تنها ماند. سرانجام سربازان خونخوار عبیداللّه، مسلم را محاصره کردند.

مسلم با شجاعت و مقاومت شگفت انگیزی در برابر آنها ایستاد، ولی سرانجام دستگیر و شهید شد. حرّ بن یزید ریاحی که چندی بعد در صف یاران و شهدای کربلا درآمد، مامور

شد راه را بر حسین بن علی علیه السلام که به طرف کوفه روان بود ببندند؛ امّا حسین علیه السلام که برای فداکاری و جنگ با یزید تصمیم قاطع گرفته بود، در بین راه کوفه از مرگ مسلم عموزاده اش اطلاع حاصل کرد با وجود این به راه خود ادامه داد.

حرّ خواست به دستور عبیداللّه پسر زیاد آن حضرت را وادار به تسلیم نماید، امّا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر به تسلیم نشد، و راه خود را به سمت دیگر کج کرد تا روز دوم محرم در سرزمینی که (کربلا) نامیده می شود فرود آمد.

امام حسین علیه السلام پیش از آنکه به کربلا وارد شود در محلی به نام (بیضه) خطبه ای ایراد فرمود و در آن خطبه که خطاب به حرّ و لشکریان وی و حاضران در آن محل بود، درباره نهضت مقدس خود و علتهای آن سخن گفت،

اینک فرازهایی از آن خطبه مهم:

(ای مردم، هر کس ببیند که حکومتی ستم پیشه کرده و به حریم قوانین الهی تجاوز می کند، و عهد و پیمان خدا را می شکند، و با سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می نماید، در این موقع هر کس از عمل ستمگرانه او جلوگیری ننماید، بر خداوند حق است که چنین کسی را با ستمکار عذاب کند ...). سپس اشاره به حکومت جابرانه یزید کرد و فرمود:

(ایشان اطاعت خدا را پشت سر انداخته اند، و پیروی از شیطان را پیش گرفته اند حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می دانند. اینک من که فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام دختر رسول

خدا هستم، از همه شایسته ترم که در مقام جلوگیری از این کارها برآیم ... اگر همچنان که در نامه های خود نوشته اید حاضرید مرا یاری کنید به سعادت ابدی خواهید رسید). سپس امام حسین علیه السلام در منزل (شراف) با یاران خود و لشکریان حرّ بن یزید نماز خواند، و همگی در نماز ظهر و عصر با امام علیه السلام نماز خواندند و بعد از نماز به آن مردم فرمود:

(ای مردم اگر شما مردمی با تقوا باشید و حق را از آن اهل حق بدانید این کار، خدا را خشنود می سازد. ما خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله شایسته تریم که پیشوا و زمامدار شما باشیم، از این کسانی که امروز بر سر کارند و بر شما ستم و تعدی می کنند. اگر رای شما غیر آن است که نامه ها و فرستادگان شما حکایت می کند، بر می گردم).

حرّ بن یزید گفت:

به خدا قسم که من از این نامه ها اطلاعی ندارم. امام علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود دو ظرف از نامه های مردم کوفه را پیش حرّ بریزد.

حرّ گفت:

من از نامه ها خبری ندارم بلکه ماموریت دارم شما را به نزد ابن زیاد ببرم. امام فرمود:

مرگ از این کار به تو نزدیکتر است. سپس امام علیه السلام به یاران خود دستور داد سوار شوند و برگردند.

حرّ مانع شد و به گمان خود به نصیحت امام علیه السلام پرداخت و گفت:

تو را به خدا قسم جنگ مکن که اگر جنگ کردی کشته می شوی.

امام علیه السلام برآشفت و فرمود:

آیا مرا با مرگ می ترسانی؟ مگر با کشتن من آسوده خواهید شد و مشکلتان حل خواهد گردید؟

سخنان گهربار حضرت حسین علیه السلام را همه شنیدند، امّا تنها یک دل آگاه بود که آن را شنید و در آن اثر کرد، و آن خود حرّ بود که بامداد روز عاشورا به اردوگاه حق پیوست و در راه حسین علیه السلام شهید شد.

روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال شصت و یکم امام حسین علیه السلام در یکی از نواحی نینوا به نام (کربلا) فرود آمد، و خیمه و خرگاه خاندان عصمت و طهارت برافراشته شد. فردای آن روز عمر بن سعد با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام علیه السلام جای گرفت. از آن روز به بعد مذاکرات فراوانی صورت گرفت که حاصل آنها این پیشنهاد بود که امام حسین علیه السلام برای تسلیم در برابر یزید و بیعت با او آماده گردد.

حسین بن علی علیه السلام می فرمود:

(من زیر بار ذلت نمی روم و دست در دست یزید نمی گذارم. من مرگ در راه خدا را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز هلاکت و بدبختی نمی دانم).

آری:

مرد خدای تن به مذلت نمی دهد انسان به کسب عزت و ذلت مخیر است سرانجام در روز عاشورای سال 61 هجری مهمترین حادثه غم انگیز و در عین حال درخشان و حماسی تاریخ اسلام بلکه جهان به وقوع پیوست. امام حسین علیه السلام و فرزندانش و یارانش تا پای جان مردانه ایستادگی کردند، و هر گونه مصیبت را - برای زنده نگهداشتن اسلام و بر پا داشتن حق - به جان خریدند، و جان عزیز را فدا کردند تا کاخ ستم دودمان ظلم و فساد بنی امیه را واژگون کنند، و چهره زشت ستم

را به مردم بشناسانند. امام حسین علیه السلام از آغاز تا پایان روز عاشورا با مصیبتها و سختی هایی روبرو شد. که کوچکترین آنها به تنهایی آدمی را از پای در می آورد، ولی آن مرد حق، با ایمان کامل و اعتمادی که به خداوند داشت از همه آن امتحانها و رنجها با سر بلندی بیرون آمد، و تن و روح بلند خود را به ذلت و خواری نسپرد، و با کمال شهامت فرمود:

(به خدا قسم دستم را مانند فردی ذلیل پیش شما نمی آورم، و همچون بردگان از پیش شما فرار نمی کنم). باری، روز عاشورا جنگ به شدت آغاز شد. غلامان و یاران و اصحاب و بنی هاشم هر یک به نوبه خود با چند تن جنگیدند و رجز می خواندند و با اشعار و رجزهای بلیغ و فصیح و کوتاه خود حقیقت قیام خود را روشن می ساختند و دلیل حمایت خود را از امام علیه السلام بیان می کردند. حضرت زینب علیه السلام خواهر امام حسین علیه السلام در این گیر و دار شگفت انگیز، چون کوهی استوار و پا بر جا به آرام کردن زنان و کودکان و یاری امام علیه السلام و همراهی با آورندگان اجساد مطهر شهیدان و از همه مهمتر مواظبت از فرزند عزیز امام علیه السلام - حضرت سجاد علیه السلام - که بنا به مصلحت الهی در آن روزها مریض و تبدار بود با دقت می کوشید.

زینب علیه السلام از پایان کار و اسرار جهاد بزرگ حسینی با خبر بود. بردباری و شکیبایی خود را حفظ می فرمود.

هر چه فشار بیشتر می شد و یاران عزیز امام به خاک می افتادند و تعدادشان رو به

کاهش می گذاشت؛ امام علیه السلام چون گل بهاری شکفته تر می شد، و بر روی شاهد شهادت لبخند می زد. جنگ تا عصر عاشورا ادامه یافت. شاید هشت ساعت بدون وقفه نبرد تن به تن و حملات دسته جمعی 72 نفر با سی هزار نفر بطول انجامید - چه واقعه شگفت آوری ! یک تن و یک دریا لشکر ! آری حسین علیه السلام جام بلای عشق را یکجا به سر کشید و سر بر خاک داغ کربلا نهاد، در حالی که سراسر بدنش پر از زخمهای جانکاه بود و خون چون فواره از زخمها فوران می کرد.

امّا در این حال - مثل همیشه - به یاد محبوب و معشوق خود خدا بود، و چنین مناجات می کرد:

(رضا بقضائک و صبرا علی بلائک، لا معبود سواک یا غیاث المستغثین.) به قضا و حکم تو راضی ام، بر بلایی که تو فرستی شکیبایم، جز تو معبود و مقصودی ندارم، ای فریادرس ستمدیدگان و فریاد خواهان. بعد از این، آتش زدن خیمه ها و اسارت خاندان پاک سیدالشهدا و رفتن به کوفه و شام و سرانجام رسیدن به مدینه پیش می آید که هر یک واقعه ایست جانکاه، و هر گام آن خون از دیده شیعه و دوستانشان جاری می سازد. (درود خدا بر تو باد ای سرور شهیدان).

از سخنان حضرت سیدالشهداء علیه السلام

1 - مردم بندگان دنیا هستند، دین بر سر زبان آنها قرار دارد، تا آنجا که دین زندگی مادی آنان را تامین می نماید به آن تظاهر می کنند ولی هنگامی که گرفتار شدند (و دین در جهتی مخالف منافع آنان قرار گرفت) در این هنگامه ها دینداران واقعی کم اند.

2 - چون پای امتحان در میان آید، مردم را

می توان شناخت (آن گاه می توان دانشت که دیندار واقعی کیست؟)

3 - نیکوکاری و احسان باید مانند باران رحمت شامل حال آشنا و بیگانه هر دو بشود.

4 - هنگام سفر به کربلا می فرمود:

راستی این دنیا دگرگونه و ناشناس شده، و خیرش رفته و از آن جز نمی که بر کاسه نشیند نمانده، و جز زندگی وبال آوری. راستی که من مرگ را جز سعادت نمی دانم و زندگی با ظالمان را جز هلاکت نمی شناسم ...

5 - به مردی که در نزد آن حضرت از دیگری بد می گفت فرمود:

(دست از غیبت بردار که غیبت نان خورش سگهای دوزخ است).

6 - غافلگیر کردن خدا بنده را در این است که به او نعمت فراوان دهد و شکرگزاری را از او بگیرد.

7 - فرمود:

چنین نیست که احسان کردن به نا اهل هدر باشد، بلکه احسان به مانند باران تند است که به نیک و بد هر دو می رسد.

امام چهارم

معصوم ششم حضرت امام زین العابدین علیه السلام

هذا الذی تعرف البطحاء و طاءته و البیت یعرفه و الحل و الحرم این، که تو او را نمی شناسی، همان کسی است که سرزمین (بطحا) جای گامهایش را می شناسد و کعبه و حلّ و حرم در شناسائیش همدم و همقدمند. این، فرزند بهترین همگی بندگان خداست ... این، همان علی است، که پدرش پیامبر خداست. این، فرزند فاطمه سرور بانوان جهان است ... آری، او به قلّه مجد و عظمت و ستیغ جلال و عزّتی نسب همی برد که مسلمانان عرب و عجم از رسیدن به آن فرو مانده و به زانو در آمده اند ... (ترجمه از قصیده فرزدق) نام معصوم ششم علی علیه السلام است. وی فرزند حسین بن علی بن ابیطالب

علیه السلام و ملقب به (سجاد) و (زین العابدین) می باشد.

امام سجاد در سال 38 هجری در مدینه ولادت یافت. حضرت سجاد در واقعه جانگداز کربلا حضور داشت ولی به علت بیماری و تب شدید از آن حادثه جان به سلامت برد، زیرا جهاد از بیمار برداشته شده است و پدر بزرگوارش - با همه علاقه ای که فرزندش به شرکت در آن واقعه داشت - به او اجازه جنگ کردن نداد. مصلحت الهی این بود که آن رشته گسیخته نشود و امام سجاد وارث آن رسالت بزرگ، یعنی امامت و ولایت گردد.

این بیماری موقت چند روزی بیش ادامه نیافت و پس از آن حضرت زین العابدین 35 سال عمر کرد که تمام آن مدت به مبارزه و خدمت به خلق و عبادت و مناجات با حق سپری شد. سن شریف حضرت سجاد علیه السلام را در روز دهم محرم سال 61 هجری که بنا به وصیت پدر و امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت رسید به اختلاف روایات در حدود بیست و چهار سال نوشته اند.

مادر حضرت سجاد بنا بر مشهور (شهربانو) دختر یزدگرد ساسانی بوده است. (65) آنچه در حادثه کربلا بدان نیاز بود، بهره برداری از این قیام و حماسه بی نظیر و نشر قیام شهادت حسین علیه السلام بود، که حضرت سجاد علیه السلام در ضمن اسارت با عمه اش زینب علیه السلام آن را با شجاعت و شهامت و قدرت بی نظیر در جهان آن روز فریاد کردند.

فریادی که طنین آن قرنهاست باقی مانده و - برای همیشه - جاودان خواهد ماند. واقعه کربلا با همه

ابعاد عظیم و بی مانندش پر از شور حماسی و وفا و صفا و ایمان خالص در عصر روز عاشورا ظاهرا به پایان آمد؛ امّا ماموریت حضرت سجاد علیه السلام و زینب کبری از آن زمان آغاز شد.

اهل بیت اسیر را از قتلگاه عشق و راهیان به سوی (اللّه) و از کنار نعش های پاره پاره به خون خفته جدا کردند. حضرت سجاد علیه السلام را در حال بیماری بر شتری بی هودج سوار کردند و دو پای حضرتش را از زیر شکم آن حیوان به زنجیر بستند. سایر اسیران را نیز بر شتران سوار کرده روانه کوفه نمودند.

کوفه ای که در زیر سنگینی و خفقان حاکم بر آن بهت زده بر جای مانده بود، و جرات نفس کشیدن نداشت، زیرا ابن زیاد دستور داده بود رؤسای قبایل مختلف را به زندان اندازند و مردم را گفته بود بدون اسلحه از خانه ها خارج شوند.

در چنین حالتی دستور داد سرهای مقدس شهداء را بین سرکردگان قبایلی که در کربلا بودند تقسیم و سر امام شهید حضرت اباعبداللّه الحسین را در جلو کاروان حمل کنند. بدین صورت کاروان را وارد شهر کوفه نمودند.

عبیداللّه زیاد می خواست وحشتی در مردم ایجاد کند و این فتح نمایان خود را به چشم مردم آورد. با این تدبیرهای امنیتی چه شد که نتوانستند جلو بیانات آتشین و پیام کوبنده زن پولادین تاریخ حضرت زینب را بگیرند؟ گویی مردم کوفه تازه از خواب بیدار شده و دریافته اند که این اسیران اولاد علی علیه السلام و فرزندان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشند که مردانشان در کربلا نزدیک کوفه به شمشیر بیداد کشته

شده اند.

همهمه از مردم برخاست و کم کم تبدیل به گریه شد. حضرت سجاد علیه السلام در حال اسارت و خستگی و بیماری به مردم نگریست و فرمود:

اینان بر ما می گریند؟ پس عزیزان ما را چه کسی کشته است؟ زینب خواهر حسین علیه السلام مردم را امر به سکوت کرد و پس از حمد و ثنای خداوند متعال و درود بر پیامبر گرانقدرش، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله فرمود:

(... ای اهل کوفه، ای حیلت گران و مکر اندیشان و غداران، هرگز این گریه های شما را سکون مباد. مثل شما، مثل زنی است که از بامداد تا شام رشته خویش می تابید و از شام تا صبح به دست خود باز می گشاد. هشدار که بنای ایمان بر مکر و نیرنگ نهاده اید ...).

سپس حضرت زینب علیه السلام مردم کوفه را سخت ملامت فرمود و گفت:

(همانا دامان شخصیت خود را با عاری و ننگی بزرگ آلوده کردید که هرگز تا قیامت این آلودگی را از خود نتوانید دور کرد. خواری و ذلت بر شما باد. مگر نمی دانید کدام جگر گوشه از رسول اللّه صلی الله علیه و آله را بشکافتید، و چه عهد و پیمان که بشکستید، و بزرگان عترت و آزادگان ذریه او را به اسیری بردید، و خون پاک او به ناحق ریختید ...). مردم کوفه آن چنان ساکت و آرام شدند که گویی مرغ بر سر آنها نشسته ! سخنان کوبنده زینب علیه السلام که گویا از حلقوم پاک علی علیه السلام خارج می شد، مردم بی وفای کوفه را دچار بهت و حیرت کرد. شگفتا این صدای علی علیه السلام است که گویا

در فضای کوفه طنین انداز است ... امام سجاد علیه السلام عمه اش را امر به سکوت فرمود. ابن زیاد دستور داد امام سجاد علیه السلام و زینب کبری و سایر اسیران را به مجلس وی آوردند، و در آن جا جسارت را نسبت به سر مقدس حسین علیه السلام و اسیران کربلا به حد اعلا رسانید، و آنچه در چنته دنائت و رذالت داشت نشان داد، و آنچه لازمه پستی ذاتش بود آشکار نمود.

پیام خون و شهادت

ابن زیاد با پسر مرجانه اسیران کربلا را پس از مکالماتی که در مجلس او با آنان روی داد، دستور داد به زندانی پهلوی مسجد اعظم کوفه منتقل ساختند، و دستور داد سر مقدس امام علیه السلام را در کوچه ها بگردانند تا مردم دچار وحشت شوند. یزید در جواب نامه ابن زیاد که خبر شهادت حسین علیه السلام و یارانش و اسیر کردن اهل و عیالش را به او نوشته بود، دستور داد:

سر حسین علیه السلام و همه یارانش را و همه اسیران را به شام بفرستند. بر دست و پا و گردن امام همام حضرت سجاد زنجیر نهاده بر شتر سوارش کردند و اهل بیت را چون اسیران روم و زنگبار بر شتران بی جهاز سوار کردند و راهی شام نمودند. اهل بیت عصمت از راه بعلبک به شام وارد شدند.

روز اول ماه صفر سال شصت و یکم هجری - شهر دمشق غرق در شادی و سرور است زیرا یزید اسیران کربلا را که اولاد پاک رسول اللّٰه هستند، افراد خارجی و یاغیگر معرفی کرده که اکنون در جنگ آنهایند - یزید دستور داد اسیران و سرهای شهداء را

از کنار (جیرون) که تفریحگاه خارج از شهر و محل عیش و عشرت یزید بود عبور دهند. یزید از منظر جیرون اسیران را تماشا می کرد و شاد و مسرور به نظر می رسید. همچون فاتحی بلامنازع! در کنار کوچه ها مردم ایستاده بودند و تماشا می کردند.

پیرمردی از شامیان جلو آمد و در مقابل قافله اسیران بایستاد و گفت:

(شکر خدای را که شما را کشت و شهرهای اسلام را از شرّ مردان شما آسوده ساخت و امیرالمؤمنین یزید را بر شما پیروزی داد).

امام زین العابدین علیه السلام به آن پیرمردی که در آن سن و سال از تبلیغات زهرآگین اموی در امان نمانده بود فرمود:

(ای شیخ، آیا قرآن خوانده ای؟).

گفت:

آری.

فرمود:

این آیه را قرائت کرده ای:

(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.) (66)

گفت:

آری.

امام علیه السلام فرمود:

آن خویشاوندان که خداوند تعالی به دوستی آنها امر فرموده، و برای رسول اللّه اجر رسالت قرار داده مائیم. سپس آیه تطهیر را که در حق اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله است تلاوت فرمود:

(انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.) (67) پیرمرد گفت:

این آیه را خوانده ام.

امام علیه السلام فرمود:

(مراد از این آیت مائیم که خداوند ما را از هر آلایش ظاهر و باطن پاکیزه داشته است. (پیرمرد بسیار تعجب کرد و گریست و گفت چقدر من بی خبر مانده ام. سپس به امام علیه السلام عرض کرد:

اگر توبه کنم آیا توبه ام پذیرفته است؟

امام علیه السلام به او اطمینان داد.

این پیرمرد را به خاطر همین آگاهی شهید کردند. باری، قافله اسیران راه خدا را در جلو مسجد جامع دمشق متوقف ساختند. سپس آنها را در حالی

که به طنابها بسته بودند به زندانی منتقل کردند. چند روزی را در زندان گذراندند. زندانی خراب. بهر حال یزید در نظر داشت با دعوت از برجستگان هر مذهب و سفیران و بزرگان و چاپلوسان درباری مجلسی فراهم کند تا پیروزی ظاهری خود را به همه نشان دهد. در این مجلس یزید همان جسارتی را نسبت به سر مقدس حضرت سیدالشهداء انجام داد که ابن زیاد دست نشانده پلیدش در کوفه انجام داده بود.

چوبه دستی خود را بر لب و دندانی نواخت که بوسه گاه حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه زهراء علیهماالسلام بوده است. وقتی زینب علیه السلام این جسارت را از یزید مشاهده فرمود و اولین سخنی که یزید به حضرت سید سجاد علیه السلام گفت چنین بود (شکر خدای را که شما را رسوا ساخت) بی درنگ حضرت زینب علیه السلام در چنان مجلسی بر پا خاست.

دلش به جوش آمد و زبان به ملامت یزید و یزیدیان گشود و با فصاحت و بلاغت علوی پیام خون و شهادت را بیان فرمود، و در سنگر افشاگری پرده از روی سیه کاری یزید و یزیدیان برداشت، و خلیفه مسلمین را رسواتر از مردم کوفه نمود. امّا یزید سر به زیر انداخت و آن ضربات کوبنده و بر باد دهنده شخصیت کاذب خود را تحمل کرد، و تنها برای جواب بیتی خواند که ترجمه آن اینست:

(ناله و ضجه از داغدیدگان رواست و زنان اجیر نوحه کننده را مرگ در گذشته آسان است.)

امام سجاد علیه السلام در دمشق

علاوه بر سخنانی که حضرت سجاد علیه السلام با استناد به قرآن کریم فرمود و حقیقت

را آشکار کرد، حضرت زین العابدین علیه السلام وقتی با یزید روبرو شد - در حالی که از کوفه تا دمشق زیر زنجیر بود - فرمود:

ای یزید، به خدا قسم، چه گمان می بری اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را به این حال بنگرد؟ این جمله چنان در یزید اثر کرد که دستور داد زنجیر را از آن حضرت برداشتند، و همه اطرافیان از آن سخن گریستند. فرصت بهتری که در شام به دست امام چهارم آمد روزی بود که خطیب رسمی بالای منبر رفت، و در بدگویی علی علیه السلام و اولاد طاهرینش و خوبی معاویه و یزید داد سخن داد.

امام سجاد علیه السلام به یزید گفت:

به من هم اجازه می دهی روی این چوبها بروم، و سخنانی بگویم که هم خدا را خشنود سازد و هم برای مردم موجب اجر و ثواب باشد؟ یزید نمی خواست اجازه دهد، زیرا از علم و معرفت و فصاحت و بلاغت خانواده عصمت علیهم السلام آگاه بود و بر خود می ترسید. مردم اصرار کردند. ناچار یزید قبول کرد. امام چهارم علیه السلام پای به منبر گذاشت و آن چنان سخن گفت که دلها از جا کنده شد و اشکها یکباره فرو ریخت، و شیون از میان زن و مرد برخاست. خلاصه بیانات امام علیه السلام چنین بود:

(ای مردم شش چیز را خدا به ما داده است و برتری ما بر دیگران بر هفت پایه است. علم نزد ماست، حلم نزد ماست، جود و کرم نزد ماست، فصاحت و شجاعت نزد ماست، دوستی قلبی مؤمنین مال ماست. خدا چنین خواسته است که مردم با ایمان ما را

دوست بدارند، و این کاری است که دشمنان ما نمی توانند از آن جلوگیری کنند.

سپس فرمود:

پیغمبر خدا محمّد صلی الله علیه و آله، از ماست؛ وصی او علی بن ابیطالب از ماست، حمزه سیدالشهداء از ماست، جعفر طیار از ماست، دو سبط این امت حسن و حسین علیه السلام از ماست، مهدی این امت و امام زمان از ماست). سپس امام خود را معرفی کرد و کار به جایی رسید که خواستند سخن امام را قطع کنند، پس دستور دادند تا مؤذن اذان بگوید. امام علیه السلام سکوت کرد.

تا مؤ ذن گفت:

(اشهد ان محمدا رسول اللّه.)

امام عمامه از سر بر گرفت و گفت:

ای مؤذن ترا به حق همین محمّد خاموش باش.

سپسر و به یزید کرد و گفت:

آیا این پیامبر ارجمند جد تو است یا جد ما؟ اگر بگویی جد تو است همه می دانند دروغ می گویی، و اگر بگویی جد ماست پس چرا فرزندش حسین علیه السلام را کشتی؟ چرا فرزندانش را کشتی؟ چرا اموالش را غارت کردی؟ چرا زنان و بچه هایش را اسیر کردی؟ سپس امام علیه السلام دست برد و گریبان چاک زد و همه اهل مجلس را منقلب نمود. به راستی آشوب بپا شد.

این پیام حماسی عاشورا بود که به گوش همه می رسید. این ندای حق بود که به گوش تاریخ می رسید. یزید در برابر این اعتراضها زبان به طعن و لعن ابن زیاد گشود، و حتی بعضی از لشکریان را که همراه اسیران آمده بودند - به ظاهر - مورد عتاب و سرزنش قرار داد. سرانجام بیمناک شد و از آنان روی پوشید و سعی کرد کمتر با مردم تماس بگیرد. بهر

حال، یزید بر اثر افشاگریهای امام علیه السلام و پریشان حالی اوضاع مجبور شد در صدد استمالت و دلجویی حال اسیران برآید.

از امام سجاد علیه السلام پرسید:

آیا میل دارید پیش ما در شام بمانید یا به مدینه بروید؟

امام سجاد علیه السلام و زینب کبری فرمودند:

میل داریم پهلوی قبر جدمان در مدینه باشیم.

حرکت به مدینه

در ماه صفر سال 61 هجری اهل بیت عصمت با جلال و عزت به سوی مدینه حرکت کردند. نعمان بن بشیر با پانصد نفر به دستور یزید کاروان را همراهی کرد. امام سجاد و زینب کبری و سایر اهل بیت به مدینه نزدیک می شدند. امام سجاد علیه السلام محلی در خارج شهر مدینه را انتخاب فرمود و دستور داد قافله در آنجا بماند. نعمان بن بشیر و همراهانش را اجازه مراجعت داد.

امام علیه السلام دستور داد در همان محل خیمه هایی برافراشتند. آنگاه به بشیر بن جذلم فرمود مرثیه ای بسرای و مردم مدینه را از ورود ما آگاه کن. بشیر یکسره به مدینه رفت و در کنار قبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله با حضور مردم مدینه ایستاد و اشعاری سرود که ترجمه آن چنین است:

(هان! ای مردم مدینه شما را دیگر در این شهر امکان اقامت نماند، زیرا که حسین علیه السلام کشته شد، و اینک این اشکهای من است که روان است. آوخ! که پیکر مقدسش را که به خاک و خون آغشته بود در کربلا بگذاشتند، و سرش را بر نیزه شهر به شهر گردانیدند). شهر یکباره از جای کنده شد. زنان بنی هاشم صدا به ضجه و ناله و شیون برداشتند. مردم در خروج از منزلهای خود

و هجوم به سوی خارج شهر بر یکدیگر سبقت گرفتند.

بشیر می گوید:

اسب را رها کردم و خود را به عجله به خیمه اهل بیت پیغمبر رساندم. در این موقع حضرت سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد و در حالی که اشکهای روان خود را با دستمالی پاک می کرد به مردم اشاره کرد ساکت شوند، و پس از حمد و ثنای الهی لب به سخن گشود و از واقعه جانگداز کربلا سخن گفت.

از جمله فرمود:

(اگر رسول اللّه صلی الله علیه و آله جد ما به قتل و غارت و زجر و آزار ما دستور می داد، بیش از این بر ما ستم نمی رفت، و حال اینکه به حمایت و حرمت ما سفارش بسیار شده بود. به خدا سوگند به ما رحمت و عنایت فرماید و از دشمنان ما انتقام بگیرد). سپس امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیه السلام و یاران و دلسوختگان عزای حسینی وارد مدینه شدند.

ابتدا به حرم جدّ خود حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سپس به بقیع رفتند و شکایت مردم جفا پیشه را با چشمانی اشک ریزان بیان نمودند. مدتها در مدینه عزای حسینی برقرار بود. و امام علیه السلام و زینب کبری از مصیبت بی نظیر کربلا سخن می گفتند و شهادت هدفدار امام حسین علیه السلام را و پیام او را به مردم تعلیم می دادند و فساد دستگاه حکومت را بر ملا می کردند تا مردم به عمق مصیبت پی ببرند و از ستمگران روزگار انتقام خواستن را یاد بگیرند.

آن روز در جهان اسلام چهار نقطه بسیار حساس و مهم بود:

دمشق، کوفه، مکه و مدینه حرم مقدس رسول

اللّه صلی الله علیه و آله مرکز یادها و خاطره اسلام عزیز و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله. امام سجاد علیه السلام در هر چهار نقطه نقش حساس ایفا فرمود، و به دنبال آن بیداری مردم و قیامها و انقلابات کوچک و بزرگ و نارضایتی عمیق مردم آغاز شد. از آن پس تاریخ اسلام شاهد قیامهایی بود که از رستاخیز حسینی در کربلا مایه می گرفت، از جمله واقعه حرّه که سال بعد اتفاق افتاد، و کارگزاران یزید در برابر قیام مردم مدینه کشتارهای عظیم به راه انداختند.

اولاد علی علیه السلام هر یک در گوشه و کنار در صدد قیام و انتقام بودند تا سرانجام به قیام ابومسلم خراسانی و انقراض سلسله ناپاک بنی امیه منتهی شد. مبارزه و انتقاد از رفتار خودخواهانه و غیر عادلانه خلفای بنی امیه و بنی عباس به صورتهای مختلف در مسلمانان به خصوص در شیعیان امام علی علیه السلام در طول تاریخ زنده شد و شیعه به عنوان عنصر مقاوم و مبارز که حامل پیام خون و شهادت بود در صحنه تاریخ معرفی گردید.

گرچه شیعیان همیشه زجرها دیده و شکنجه ها بر خود هموار کرده اند، ولی همیشه این روحیه انقلابی را حتی تا امروز - پس از چهارده قرن - در خود حفظ کرده اند امام سجاد علیه السلام گرچه به ظاهر در خانه خود نشست ولی همیشه پیام شهادت و مبارزه را در برابر ستمگران به زبان دعا و وعظ بیان می فرمود و با خواص شیعیان خود مانند (ابوحمزه ثمالی) و (ابوخالد کابلی) و ... در تماس بود، و در عین حال به امر به معروف و نهی از

منکر اشتغال داشت، و شیعیان خاص وی معارف دینی و احکام اسلامی را از آن حضرت می گرفتند، و در میان شیعیان منتشر. می کردند، و از این راه ابعاد تشیع توسعه فراوانی یافت.

بر اثر این مبارزات پنهان و آشکار بود که برای بار دوم امام سجاد را به امر عبدالملک خلیفه اموی، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند، و بعد از زمانی به مدینه برگرداندند.

(68) امام سجاد علیه السلام در مدت 35 سال امامت با روشن بینی خاص خود هر جا لازم بود، برای بیداری مردم و تهییج آنها علیه ظلم و ستمگری و گمراهی کوشید، و در موارد بسیاری به خدمات اجتماعی وسیعی در زمینه حمایت بینوایان و خاندانهای بی سرپرست پرداخت، ونیز از طریق دعاهایی که مجموعه آنها در صحیفه سجادیه گرد آمده است، به نشر معارف اسلام و تهذیب نفس و اخلاق و بیداری مردم اقدام نمود.

صحیفه سجادیه

که از ارزنده ترین آثار اسلامی است شامل 57 دعا است که مشتمل بر دقیق ترین مسائل توحیدی و عبادی و اجتماعی و اخلاقی است، و بدان زبور آل محمّد صلی الله علیه و آله نیز می گویند. یکی از حوادث تاریخ که دورنمایی از تلا لؤ شخصیت امام سجاد علیه السلام را به ما می نمایاند - گرچه سراسر زندگی امام درخشندگی و شور ایمان است - قصیده ای است که فرزدق شاعر در مدح امام علیه السلام در برابر کعبه معظمه سروده.

مورخان نوشته اند:

(در دوران حکومت ولید بن عبدالملک اموی، ولیعهد و برادرش هشام بن عبدالملک به قصد حج، به مکه آمد و به آهنگ طواف قدم در مسجدالحرام گذاشت. چون به منظور

استلام (69) حجرالا سود به نزدیک کعبه رسید، فشار جمعیت میان او و حطیم حائل شد، ناگزیر قدم را پس نهاد و بر منبری که برای وی نصب کردند، به انتظار فرو کاستن ازدحام جمعیت بنشست و بزرگان شام که همراه او بودند در اطرافش جمع شدند و به تماشای مطاف پرداختند.

در این هنگام کوکبه جلال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که سیمایش از همگان زیباتر و جامه هایش از همگان پاکیزه تر و شمیم نسیمش از همه طواف کنندگان دلپذیرتر بود، از افق مسجد بدرخشید، و به مطاف در آمد، و چون به نزدیک حجرالا سود رسید، موج جمعیت در برابر هیبت و عظمتش واپس نشست و منطقه استلام را در برابرش خالی از ازدحام ساخت، تا به آسانی دست به حجر بسود و به طواف پرداخت. تماشای این منظره موجی از خشم و حسد در دل و جان هشام بن عبدالملک برانگیخت، و در همین حال که آتش کینه در درونش زبانه می کشید، یکی از بزرگان شام رو به او کرد و با لحنی آمیخته به حیرت گفت:

این کیست که تمام جمعیت به تجلیل و تکریم او پرداختند، و صحنه مطاف برای او خلوت گردید؟ هشام با آنکه شخصیت امام را نیک می شناخت، امّا از شدت کینه و حسد از بیم آنکه درباریانش به او مایل شوند و تحت تاثیر مقام و کلامش قرار گیرند، خود را به نادانی زد و در جواب مرد شامی گفت:

(او را نمی شناسم). در این هنگام روح حساس ابوفراس (فرزدق) از این تجاهل (70) و حق کشی سخت آزرده شد و با آنکه خود شاعر دربار اموی

بود، بدون آنکه از قهر و سطوت هشام بترسد و از درنده خویی آن امیر مغرور خودکامه بر جان خود بیندیشد، رو به مرد شامی کرد و گفت:

(اگر خواهی تا شخصیت او را بشناسی از من بپرس، من او را نیک می شناسم). آن گاه فرزدق در لحظه ای از لحظات تجلی ایمان و معراج روح، قصیده جاویدان خود را که از الهام وجدان بیدارش مایه می گرفت با حماسه های افروخته و آهنگی پر شور سیل آسا بر زبان راند و اینک دو بیتی از آن قصیده و قسمتی از ترجمه آن:

(هذا الذی تعرف البطحاء و طاءته و البیت یعرفه و الحل و الحرم هذا الذی احمد المختار والده صلی علیه الهی ماجری القلم) (اینکه تو او را نمی شناسی، همان کسی است که سرزمین (بطحاء) جای گامهایش را می شناسد و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و همقدمند).

این کسی است که احمد مختار پدر اوست، که تا هر زمان قلم قضا در کار باشد، درود و رحمت خدا بر روان پاک او روان باد ... این فرزند فاطمه، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر وصی پیغمبر است، که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد ...). و از این دست اشعاری سرود که همچون خورشید بر تارک آسمان ولایت می درخشد و نور می پاشد. وقتی قصیده فرزدق به پایان رسید، هشام مانند کسی که از خوابی گران بیدار شده باشد، خشمگین و آشفته به فرزدق گفت:

(چرا چنین شعری - تاکنون - در مدح ما نسروده ای؟

فرزدق گفت:

(جدی به مانند جد او و پدری همشأن پدر او و مادری

پاکیزه گوهر مانند مادر او بیاور تا تو را نیز مانند او بستایم). هشام بر آشفت و دستور داد تا نام شاعر را از دفتر جوائز حذف کنند و او را در سرزمین (عسفان) میان مکه و مدینه به بند و زندان کشند. چون این خبر به حضرت سجاد علیه السلام رسید دستور فرمود دوازده هزار درم به رسم صله و جایزه نزد فرزدق بفرستند و عذر بخواهند که بیش از این مقدور نیست.

فرزدق صله را نپذیرفت و پیغام داد (من این قصیده را برای رضای خدا و رسول خدا و دفاع از حق سروده ام و صله ای نمی خواهم). امام علیه السلام صله را باز پس فرستاد و او را سوگند داد که بپذیرد و اطمینان داد که چیزی از ارزش واقعی آن، در نزد خدا کم نخواهد شد. (71) باری، این فضایل و ارزشهای واقعی است که دشمن را بر سر کینه و انتقام می آورد. چنانکه نوشته اند:

سرانجام به تحریک هشام، خلیفه اموی، به دست ولید بن عبدالملک امام زین العابدین و سیدالساجدین علیه السلام را مسموم کرد و در سال 95 هجری درگذشت و در بقیع مدفون شد.

کلمات حضرت سجاد علیه السلام

ای صاحب آیات درخشان و ای نقشبند دستگاه آسمان و ای آفریننده روان انسان، سپاس تو را سپاسی که به دوام تو دائم ماند، و سپاس تو را سپاسی که به نعمت تو جاوید بپاید، و سپاس تو را سپاسی که با کردار و احسانت برابر باشد ... پروردگارا! رحمت فرست بر پاکیزه تران از اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله که ایشان را برای قیام به امر خود برگزیده ای، و خزانه داران علم

و نگهداران دین و جانشینان خویش در زمین و حجت های خویش بر بندگان خود قرار داده ای، و ایشان را به خواست خود، از پلیدی و آلودگی یک باره پاک کرده ای، و وسیله توسل به خود و راه بهشت خود ساخته ای.

پروردگارا! رحمت فرست بر محمّد و آلش، چنان رحمتی که به وسیله آن بخشش و اکرامت را درباره ایشان بزرگ گردانی، و همه چیز از عطایا و تبرعات خود را درباره ایشان کامل سازی، و بهره ایشان را از عواید و فواید خود سرشار کنی.

پروردگارا! رحمت فرست بر او و بر ایشان، رحمتی که آغازش را حدی و مدتش را فرجامی و آخرش را پایانی نباشد. پروردگارا! بر ایشان رحمت فرست، به وزن عرش خود و آنچه زیر عرش است، و به گنجایش آسمانهایت، و آنچه بالای آنهاست و به شمار زمینهایت و آنچه در زیر آنها و میان آنهاست. چنان رحمتی که ایشان را به وسیله آن به کمال قریب خود رسانی و برای تو و ایشان مایه خشنودی شود، و جاودانه به نظایر آن رحمتها پیوسته باشد.

خدایا تو در هر زمان دین خود را به وسیله پیشوایی تایید فرموده ای که او را برای بندگانت به عنوان علم و در کشورهایت به جای نورافکن بر پا داشته ای، پس از آن که پیمان او را به پیمان خود در پیوسته و او را وسیله خشنودی خود ساخته ای و طاعتش را واجب کرده ای و از نافرمانیش بیم داده ای و به اطاعت فرمانهایش و به باز ایستادن در برابر نهیش و به سبقت جستن بر او و واپس نماندن از او فرمان دادی. پس او، نگهدار

پناهندگان و ملجاء مؤمنان و دستاویز متمسکان و جمال جهانیان است. (72)

امام پنجم

معصوم هفتم امام محمّد باقر علیه السلام

نهال گلشن دین، نور دیده زهرا سپهر دانش و بینش محیط علم و ادب شه سریر ولایت محمّد بن علی علیه السلام که آمدش ز خدا (باقرالعلوم) لقب. (دکتر رسا) نام مبارک امام پنجم محمّد بود. لقب آن حضرت باقر یا باقرالعلوم است، بدین جهت که:

دریای دانش را شکافت و اسرار علوم را آشکارا ساخت. القاب دیگری مانند شاکر و صابر و هادی نیز برای آن حضرت ذکر کرده اند که هر یک باز گوینده صفتی از صفات آن امام بزرگوار بوده است. کنیه امام (ابوجعفر) بود. مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است.

بنابراین نسبت آن حضرت از طرف مادر به سبط اکبر حضرت امام حسن علیه السلام و از سوی پدر به امام حسین علیه السلام می رسید. پدرش حضرت سیدالساجدین، امام زین العابدین، علی بن الحسین علیه السلام است. تولد حضرت باقر علیه السلام در روز جمعه سوم ماه صفر سال 57 هجری در مدینه اتفاق افتاد. در واقعه جانگداز کربلا همراه پدر و در کنار جدش حضرت سیدالشهداء کودکی بود که به چهارمین بهار زندگیش نزدیک می شد.

دوران امامت امام محمّد باقر علیه السلام از سال 95 هجری که سال درگذشت امام زین العابدین علیه السلام است آغاز شده و تا سال 114 ه یعنی مدت 19 سال و چند ماه ادامه داشته است. در دوره امامت امام محمّد باقر علیه السلام و فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام مسائلی مانند انقراض امویان و بر سر کار آمدن عباسیان و پیدا شدن مشاجرات سیاسی و ظهور سرداران و مدعیانی مانند ابوسلم

هخلال و ابومسلم خراسانی و دیگران مطرح است، ترجمه کتابهای فلسفی و مجادلات کلامی در این دوره پیش می آید، و عده ای از مشایخ صوفیه و زاهدان و قلندران وابسته به دستگاه خلافت پیدا می شوند.

قاضی ها و متکلمانی به دلخواه مقامات رسمی و صاحبه قدرتان پدید می آیند و فقه و قضاء و عقاید و کلام و اخلاق را - بر طبق مصالح مراکز قدرت خلافت شرح و تفسیر می نمایند، و تعلیمات قرآنی - بویژه مساله امامت و ولایت را، که پس از واقعه عاشورا و حماسه کربلا، افکار بسیاری از حق طلبان را به حقانیت آل علی علیه السلام متوجه کرده بود، و پرده از چهره زشت ستمکاران اموی و دین به دنیا فروشان بر گرفته بود، به انحراف می کشاندند و احادیث نبوی را در بوته فراموشی قرار می دادند. برخی نیز احادیثی به نفع دستگاه حاکم جعل کرده و یا مشغول جعل بودند و یا آنها را به سود ستمکاران غاصب خلافت دگرگون می نمودند.

اینها عواملی بود بسیار خطرناک که باید حافظان و نگهبانان دین در برابر آنها بایستند.

بدین جهت امام محمّد باقر علیه السلام و پس از وی امام جعفر صادق علیه السلام از موقعیت مساعد روزگار سیاسی، برای نشر تعلیمات اصیل اسلامی و معارف حقه بهره جستند، و دانشگاه تشیع و علوم اسلامی را پایه ریزی نمودند. زیرا این امامان بزرگوار و بعد شاگردانشان وارثان و نگهبانان حقیقیت علیمات پیامبر صلی الله علیه و آله و ناموس و قانون عدالت بودند، و می بایست به تربیت شاگردانی عالم و عامل و یارانی شایسته و فداکار دست یازند، و فقه آل محمّد صلی الله علیه و آله را

جمع و تدوین و تدریس کنند.

به همین جهت محضر امام باقر علیه السلام مرکز علماء و دانشمندان و راویان حدیث و خطیبان و شاعران به نام بود. در مکتب تربیتی امام باقر علیه السلام علم و فضیلت به مردم آموخته می شد. ابوجعفر امام محمّد باقر علیه السلام متولی صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و پدر و جد خود بود و این صدقات را بر بنی هاشم و مساکین و نیازمندان تقسیم می کرد، و اداره آنها را از جهت مالی به عهده داشت. امام باقر علیه السلام دارای خصال ستوده و مؤدب به آداب اسلامی بود. سیرت و صورتش ستوده بود.

پیوسته لباس تمیز و نو می پوشید. درکمال وقار و شکوه حرکت می فرمود.

از آن حضرت می پرسیدند:

جدت لباس کهنه و کم ارزش می پوشید، تو چرا لباس فاخر بر تن می کنی؟

پاسخ می داد:

مقتضای تقوای جدم و فرمانداری آن روز، که محرومان و فقرا و تهیدستان زیاد بودند، چنان بود. من اگر آن لباس بپوشم در این انقلاب افکار، نمی توانم تعظیم شعائر دین کنم. امام پنجم علیه السلام بسیار گشاده رو و با مؤمنان و دوستان خوش برخورد بود. با همه اصحاب مصافحه می کرد و دیگران را نیز بدین کار تشویق می فرمود.

در ضمن سخنانش می فرمود:

مصافحه کردن کدورتهای درونی را از بین می برد و گناهان دو طرف - همچون برگ درختان در فصل خزان - می ریزد. امام باقر علیه السلام در صدقات و بخشش و آداب اسلامی مانند دستگیری از نیازمندان و تشییع جنازه مؤمنین و عیادت از بیماران و رعایت ادب و آداب و سنن دینی، کمال مواظبت را داشت.

می خواست سنت های جدش رسول

اللّه صلی الله علیه و آله را عملا در بین مردم زنده کند و مکارم اخلاقی را به مردم تعلیم نماید. در روزهای گرم برای رسیدگی به مزارع و نخلستانها بیرون می رفت، و با کارگران و کشاورزان بیل می زد و زمین را برای کشت آماده می ساخت.

آنچه از محصول کشاورزی - که با عرق جبین و کدّ یمین - به دست می آورد در راه خدا انفاق می فرمود. بامداد که برای ادای نماز به مسجد جدش رسول اللّه صلی الله علیه و آله می رفت، پس از گزاردن فریضه، مردم گرداگردش جمع می شدند و از انوار دانش و فضیلت او بهره مند می گشتند.

مدت بیست سال معاویه در شام و کارگزارانش در مرزهای دیگر اسلامی در واژگون جلوه دادن حقایق اسلامی - با زور و زر و تزویر و اجیر کردن عالمان خود فروخته - کوشش بسیار کردند.

ناچار حضرت سجاد علیه السلام و فرزند ارجمندش امام محمّد باقر علیه السلام پس از واقعه جانگداز کربلا و ستمهای بی سابقه آل ابوسفیان، که مردم به حقانیت اهل بیت عصمت علیه السلام توجه کردند، در اصلاح عقاید مردم بویژه در مساله امامت و رهبری، که تنها شایسته امام معصوم است، سعی بلیغ کردند و معارف حقه اسلامی را - در جهات مختلف - به مردم تعلیم دادند؛ تا کار نشر فقه و احکام اسلام به جایی رسید که فرزند گرامی آن امام، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دانشگاهی با چهار هزار شاگرد پایه گذاری نمود، و احادیث و تعلیمات اسلامی را در اکناف و اطراف جهان آن روز اسلام انتشار داد.

امام سجاد علیه السلام با زبان دعا و مناجات و

یادآوری از مظالم اموی و امر به معروف و نهی از منکر و امام باقر علیه السلام با تشکیل حلقه های درس، زمینه این امر مهم را فراهم نمود و مسائل لازم دینی را برای مردم روشن فرمود. رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله در پرتو چشم واقع بین و با روشن بینی وحی الهی وظایفی را که فرزندان و اهل بیت گرامی اش در آینده انجام خواهند داد و نقشی را که در شناخت و شناساندن معارف حقه به عهده خواهند داشت، ضمن احادیثی که از آن حضرت روایت شده، تعیین فرموده است. چنان که در این حدیث آمده است: روزی جابر بن عبداللّه انصاری که در آخر عمر دو چشم جهان بینش تاریک شده بود به محضر حضرت سجاد علیه السلام شرفیاب شد. صدای کودکی را شنید، پرسید کیستی؟

گفت من محمّد بن علی بن الحسینم،

جابر گفت:

نزدیک بیا.

سپس دست او را گرفت و بوسید و عرض کرد:

روزی خدمت جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم.

فرمود:

شاید زنده بمانی و محمّد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد من است ملاقات کنی.

سلام مرا به او برسان و بگو:

خدا به تو نور حکمت دهد. علم و دین را نشر بده. امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و در تمام مدت عمر به نشر علم و معارف دینی و تعلیم حقایق قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله پرداخت. این جابر بن عبداللّه انصاری همان کسی است که در نخستین سال بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به همراهی عطیه که مانند جابر از بزرگان و عالمان

با تقوا و از مفسران بود، در اربعین حسینی به کربلا آمد و غسل کرد، و در حالی که عطیه دستش را گرفته بود در کنار قبر مطهر حضرت سیدالشهداء آمد و زیارت آن سرور شهیدان را انجام داد. باری، امام باقر علیه السلام منبع انوار حکمت و معدن احکام الهی بود.

نام نامی آن حضرت با دهها و صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و اندرزهایی همراه است، که بویژه در 19 سال امامت برای ارشاد مستعدان و دانش اندوزان و شاگردان شایسته خود بیان فرموده است.

بنا به روایاتی که نقل شده است، در هیچ مکتب و محضری دانشمندان خاضع تر و خاشع تر از محضر محمّد بن علی علیه السلام نبوده اند (73) در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوئیا، مقام علم و ارزش دانش هنوز - چنان که باید - بر مردم روشن نبود، گویا مسلمانان هنوز قدم از تنگنای حیات مادی بیرون ننهاده و از زلال دانش علوی جامی ننوشیده بودند، و در کنار دریای بیکران وجود علی علیه السلام تشنه لب بودند و جز عده ای معدود قدر چونان گوهری را نمی دانستند. بی جهت نبود که مولای متقیان بارها می فرمود:

(سلونی قبل ان تفقدونی) پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید.

و بارها می گفت:

من به راههای آسمان از راههای زمین آشناترم. ولی کو آن گوهرشناسی که قدر گور وجود علی را بداند؟ امّا به تدریج، بویژه در زمان امام محمّد باقر علیه السلام مردم کم کم لذت علوم اهل بیت و معارف اسلامی را درک می کردند، و مانند تشنه لبی که سالها از لذات آب گوارا محروم مانده و یا قدر

آن را ندانسته باشد، زلال گوارای دانش امام باقر علیه السلام را دریافتند و تسلیم مقام علمی امام علیه السلام شدند، و به قول یکی از مورخان:

(مسلمانان در این هنگام از میدان جنگ و لشکرکشی متوجه فتح دروازه های علم و فرهنگ شدند). امام باقر علیه السلام نیز چون زمینه قیام بالسیف (قیام مسلحانه) در آن زمان - به علت خفقان فراوان و کمبود حماسه آفرینان - فراهم نبود، از این رو، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی را و هم مبارزه عقیدتی و معنوی با سازمان حکومت اموی را، از این طریق مناسب تر می دید، و چون حقوق اسلام هنوز یک دوره کامل و مفصل تدریس نشده بود، به فعالیت های ثمربخش علمی در این زمینه پرداخت. امّا بدین خاطر که نفس شخصیت امام و سیر تعلیمات او - در ابعاد و مرزهای مختلف - بر ضرر حکومت بود، مورد اذیت و ایذاء دستگاه قرار می گرفت. در عین حال امام هیچگاه از اهمیت تکلیفی شورش (علیه دستگاه) غافل نبود، و از راه دیگری نیز آن را دامن می زد:

و آن راه، تجلیل و تایید برادر شورشی اش زید بن علی بن الحسین بود. روایاتی در دست است که وضع امام محمّد باقر علیه السلام که خود - در روزگارش - مرزبان بزرگ فکری و فرهنگی بوده و نقش مهمی در نشر اخلاق و فلسفه اصیل اسلامی و جهان بینی خاص قرآن، و تنظیم مبانی فقهی و تربیت شاگردانی (مانند امام شافعی) و تدوین مکتب داشته، موضع انقلابی برادرش (زید) را نیز تایید می کرده است چنانکه نقل شده امام محمّد باقر علیه السلام می فرمود:

خداوندا پشت مرا

به زید محکم کن. و نیز نقل شده است که روزی زید بر امام باقر علیه السلام وارد شد، چون امام علیه السلام زید بن علی را دید، این آیه را تلاوت کرد:

(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء للّه) (74) یعنی:

(ای مؤمنان، بر پای دارندگان عدالت باشید و گواهان، خدای را).

آنگاه فرمود:

(انت و اللّه یا زید من اهل ذلک.) ای زید، به خدا سوگند تو نمونه عمل به این آیه ای. می دانیم که زید برادر امام محمّد باقر علیه السلام که تحت تاثیر تعلیمات ائمه علیه السلام برای اقامه عدل و دین قیام کرد. سرانجام علیه هشام بن عبدالملک اموی، در سال (120 یا 122) زمان امامت جعفر صادق علیه السلام خروج کرد و دستگاه جبار، ناجوانمردانه او را به قتل رساند. بدن مقدس زید را سالها بر دار کردند و سپس سوزانیدند.

و چنانکه تاریخ می نویسد:

گرچه نهضت زید نیز به نتیجه ای نینجامید و قیامهای دیگری نیز که در این دوره به وجود آمد، از جهت ظاهری به نتایجی نرسید، ولی این قیامها و اقدامها در تاریخ تشیع موجب تحریک و بیداری و بروز فرهنگ شهادت علیه دستگاه جور به شمار آمده و خون پاک شیعه را در جوشش و غلیان نگهداشته و خط شهادت را تا زمان ما در تاریخ شیعه ادامه داده است. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام گرچه به ظاهر به این قیامها دست نیازیدند، که زمینه را مساعد نمی دیدند، ولی در هر فرصت و موقعیت به تصحیح نظر جامعه درباره حکومت و تعلیم و نشر اصول اسلام و روشن کردن افکار، که نوعی دیگر از مبارزه

است، دست زدند.

چه در این دوره، حکومت اموی رو به زوال بود و فتنه عباسیان دستگیر شاگردان و آزادگان و ترسیم خط درست حکومت، پیش آمده بود و در حقیقت مبارزه سیاسی به شکل پایه ریزی و تدوین اصول مکتب - که امری بسیار ضروری بود - پیش آمد. امّا چنانکه اشاره شد، دستگاه خلافت آنجا که پای مصالح حکومتی پیش می آمد و احساس می کردند امام علیه السلام نقاب از چهره ظالمانه دستگاه بر می گیرد و خط صحیح را در شناخت (امام معصوم علیه السلام و امامت که دنباله خط (رسالت) و بالاخره (حکومت اللّه) است تعلیم می دهد، تکان می خوردند و دست به ایذاء و آزار و شکنجه امام علیه السلام می زدند و گاه به زجر و حبس و تبعید ... برای شناخت این امر، به بیان این واقعه که در تاریخ یاد شده است می پردازیم:

(در یک از سالها که هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، به حج می آید، جعفر بن محمّد، امام صادق، در خدمت پدر خود، امام محمّد باقر، نیز به حج می رفتند. روزی در مکه، حضرت صادق، در مجمع عمومی سخنرانی می کند و در آن سخنرانی تاکید بر سر مساله پیشوایی و امامت و اینکه پیشوایان بر حق و خلیفه های خدا در زمین ایشانند نه دیگران، و اینکه سعادت اجتماعی و رستگاری در پیروی از ایشان است و بیعت با ایشان و ... نه دیگران.

این سخنان که در بحبوحه قدرت هشام گفته می شود، آن هم در مکه در موسم حج، طنینی بزرگ می یابد و به گوش هشام می رسد. هشام در مکه جرات نمی کند و به مصلحت خود نمی بیند که متعرض آنان شود.

امّا چون به دمشق می رسد، مامور به مدینه می فرستد و از فرمانبردار مدینه می خواهد که امام باقر علیه السلام و فرزندش را به دمشق روانه کند، و چنین می شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

چون وارد دمشق شدیم، روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید. هنگامی که به مجلس او در آمدیم، هشام بر تخت پادشاهی خویش نشسته و لشکر و سپاهیان خود را در سلاح کامل غرق ساخته بود، و در دو صف در برابر خود نگاه داشته بود. نیز دستور داده بود تا آماج خانه ای (جاهایی که در آن نشانه برای تیراندازی می گذارند) در برابر او نصب کرده بودند، و بزرگان اطرافیان او مشغول مسابقه تیراندازی بودند. هنگامی که وارد حیاط قصر او شدیم، پدرم در پیش می رفت و من از عقب او می رفتم، چون نزدیک رسیدیم، به پدرم گفت:

(شما هم همراه اینان تیر بیندازید) پدرم گفت:

(من پیر شده ام. اکنون این کار از من ساخته نیست اگر مرا معاف داری بهتر است). هشام قسم یاد کرد:

(به حق خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود گرامی داشت، تو را معاف نمی دارم). آن گاه به یکی از بزرگان بنی امیه امر کرد که تیر و کمان خود را به او (یعنی امام باقر علیه السلام بده تا او نیز در مسابقه شرکت کند. پدرم کمان را از آن مرد بگرفت و یک تیز نیز بگرفت و در زه گذاشت و به قوت بکشید و بر میان نشانه زد. سپس تیر دیگر بگرفت و بر فاق تیر اول زد ... تا آنکه نه تیر پیاپی افکند. هشام از دیدن این چگونگی خشمگین گشت و

گفت:

(نیک تیر انداختی ای ابوجعفر، تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی، چرا می گفتی من بر این کار قادر نیستم؟ ...

بگو:

این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است).

پدرم فرمود:

(می دانی که در میان ما اهل مدینه، این فن شایع است. من در جوانی چندی تمرین این کار کرده ام). (75) سپس امام صادق علیه السلام اشاره می فرماید که:

هشام از مجموع ماجرا غضبناک گشت و عازم قتل پدرم شد. در همان محفل هشام بر سر مقام رهبری و خلافت اسلامی با امام باقر علیه السلام سخن می گوید. امام باقر علیه السلام درباره رهبری رهبران بر حق و چگونگی اداره اجتماع اسلامی و اینکه رهبر یک اجتماع اسلامی باید چگونه باشد، سخن می گوید. اینها همه هشام را - که فاقد آن صفات بوده است و غاصب آن مقام - بیش از پیش ناراحت می کند.

بعضی نوشته اند که:

امام باقر را در دمشق به زندان افکند. و چون به او خبر می دهند که زندانیان دمشق مرید و معتقد به امام علیه السلام شده اند، امام را رها می کند و به شتاب روانه مدینه می نماید. و پیکی سریع، پیش از حرکت امام از دمشق، می فرستد تا در آبادیها و شهرهای سر راه همه جا علیه آنان (امام باقر و امام صادق – علیه السلام) تبلیغ کنند تا بدین گونه، مردم با آنان تماس نگیرند و تحت تاثیر گفتار و رفتارشان واقع نشوند.

با این وصف امام علیه السلام در این سفر، از تماس با مردم - حتی مسیحیان - و روشن کردن آنان غفلت نمی ورزد. جالب توجه و قابل دقت و یادگیری است که امام محمّد باقر علیه السلام وصیت می کند

به فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام که مقداری از مال او را وقف کند، تا پس از مرگش، تا ده سال در ایام حج و در منی محل اجتماع حاجی ها برای سنگ انداختن به شیطان (رمی جمرات) و قربانی کردن برای او محفل عزا اقامه کنند.

توجه به موضوع و تعیین مکان، اهمیت بسیار دارد. به گفته صاحب (الغدیر) - زنده یاد علامه امینی - این وصیت برای آنست که اجتماع بزرگ اسلامی، در آن مکان مقدس با پیشوای حق و رهبر دین آشنا شود و راه رشاد در پیش گیرد، و از دیگران ببرد و به این پیشوایان بپیوندد، و این شهادت حرص بر هدایت مردم است و نجات دادن آنها از چنگال ستم و گمراهی. (76)

شهادت امام باقر علیه السلام

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام 19 سال و ده ماه پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام زندگی کرد و در تمام این مدت به انجام دادن وظایف خطیر امامت، نشر و تبلیغ فرهنگ اسلامی، تعلیم شاگردان، رهبری اصحاب و مردم، اجرا کردن سنت های جد بزرگوارش در میان خلق، متوجه کردن دستگاه غاصب حکومت به خط صحیح رهبری و راه نمودن به مردم در جهت شناخت رهبر واقعی و امام معصوم، که تنها خلیفه راستین خدا و رسول صلی الله علیه و آله در زمین است، پرداخت و لحظه ای از این وظیفه غفلت نفرمود.

سرانجام در هفتم ذیحجه سال 114 هجری در سن 57 سالگی در مدینه به وسیله هشام مسموم شد و چشم از جهان فرو بست. پیکر مقدسش را در قبرستان بقیع - کنار پدر بزرگوارش - به خاک سپردند.

زنان و فرزندان

فرزندان آن حضرت را هفت نفر نوشته اند:

ابوعبداللّه جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام و عبداللّه که مادرشان امّ فروه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود. ابراهیم و عبیداللّه که از امّ حکیم بودند و هر دو در زمان حیات پدر بزرگوارشان وفات کردند. علی و زینب و امّ سلمه که از ام ولد بودند.

از سخنان امام محمّد باقر علیه السلام

1 - اسلام بر پنج پایه استوار است:

نماز، زکات، حج، روزه، ولایت از ولایت می پرسند، امام می فرماید:

با ولایت امور مسلمانان نظم و نظام پیدا می کند.

2 - هیچ چیز در نزد خداوند بهتر از سؤال و عرض حاجت بدو نیست.

3 - هیچ چیز در دفع بلاها و حوادث ناگوار بهتر از دعا نیست.

4 - بزرگترین عیب آن است که انسان چشم خود را به عیبهای مردم بدوزد و از عیب خود چشم پوشی کند. مردم را به کارهایی امر کند که خود از انجام دادن آنها ناتوان است. همنشین و دوست خود را که یاور و مددکاری ندارد، آزار دهد و به کمک او نشتابد.

5 - هنگامی که نزد دانشمندی نشستی، به شنیدن، حریص تر از گفتن باش، و نیکو شنیدن را بیاموز، همانطور که نیکو گفتن را می آموزی، و سخن هیچکس را قطع مکن.

6 - اگر بندگان وقتی نمی دانند، توقف کنند (و اظهار نظر ننمایند) و آنچه را که درک نکرده اند انکار نکنند، کافر نمی شوند.

7 - دانشمندی که مردم از دانس وی سود ببرند از هفتاد هزار عابد برتر است.

8 - هر کس که خدا او را با واعظ خودش قرار ندهد، پندهای دیگران او را سودی نخواهد بخشید.

امام ششم

معصوم هشتم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

ما رات عین و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمّد چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به دلی خطور نکرده که کسی از جعفر بن محمّد فاضل تر باشد مالک رئیس مذهب مالکی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب جعفری (شیعه) در روز 17 ربیع الاول سال 83 هجری چشم به جهان گشود. پدرش امام محمّد

باقر علیه السلام و مادرش (امّ فروه) دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر می باشد.

کنیه آن حضرت:

(ابوعبداللّه) و لقبش (صادق) است. حضرت صادق تا سن 12 سالگی معاصر جد گرامیش حضرت سجاد بود و مسلما تربیت اولیه او تحت نظر آن بزرگوار صورت گرفته و امام علیه السلام از خرمن دانش جدش خوشه چینی کرده است. پس از رحلت امام چهارم مدت 19 سال نیز در خدمت پدر بزرگوارش امام محمّد باقر علیه السلام زندگی کرد و با این ترتیب 31 سال از دوران عمر خود را در خدمت جد و پدر بزرگوار خود که هر یک از آنان در زمان خویش حجت خدا بودند، و از مبداء فیض کسب نور می نمودند گذرانید. بنابراین صرف نظر از جنبه الهی و افاضات رحمانی که هر امامی آن را دارا می باشد، بهره مندی از محضر پدر و جد بزرگوارش موجب شد که آن حضرت با استعداد ذاتی و شمّ علمی و ذکاوت بسیار، به حد کمال علم و ادب رسید و در عصر خود بزرگترین قهرمان علم و دانش گردید.

پس از درگذشت پدر بزرگوارش 34 سال نیز دوره امامت او بود که در این مدت (مکتب جعفری) را پایه ریزی فرمود، و موجب بازسازی و زنده نگهداشتن شریعت محمدی صلی الله علیه و آله گردید. زندگی پربار امام جعفر صادق علیه السلام مصادف بود با خلافت پنج نفر از بنی امیه (هشام بن عبدالملک - ولید بن یزید - یزید بن ولید - ابراهیم بن ولید - مروان حمار) که هر یک بنحوی موجب تالم و تاثر و کدورت روح بلند امام معصوم علیه السلام را فراهم می کرده اند،

و دو نفر از خلفای عباسی (سفاح و منصور) نیز در زمان امام علیه السلام مسند خلافت را تصاحب کردند و نشان دادند که در بیداد و ستم بر امویان پیشی گرفته اند چنانکه امام صادق علیه السلام در 10 سال آخر عمر شریفش در ناامنی و ناراحتی بیشتری به سر می برد.

عصر امام صادق علیه السلام

عصر امام صادق علیه السلام یکی از طوفانی ترین ادوار تاریخ اسلام است، که از یک سو اغتشاش ها و انقلابهای پیاپی گروههای مختلف، بویژه از طرف خونخواهان امام حسین علیه السلام رخ می داد، که انقلاب (ابوسلمه) در کوفه و (ابومسلم) در خراسان و ایران از مهمترین آنها بوده است. و همین انقلاب سرانجام حکومت شوم بنی امیه را برانداخت و مردم را از یوغ ستم و بیدادشان رها ساخت. لیکن سرانجام بنی عباس با تردستی و توطئه، بناحق از انقلاب بهره گرفته و حکومت و خلافت را تصاحب کردند.

دوره انتقال حکومت هزار ماهه بنی امیه به بنی عباس طوفانی ترین و پر هرج و مرج ترین دورانی بود که زندگی امام صادق علیه السلام را فرا گرفته بود. و از دیگر سو عصر آن حضرت، عصر برخورد مکتبها و ایده ئولوژی ها و عصر تضاد افکار فلسفی و کلامی مختلف بود، که از برخورد ملتهای اسلام با مردم کشورهای فتح شده و نیز روابط مراکز اسلامی با دنیای خارج، به وجود آمده و در مسلمانان نیز شور و هیجانی برای فهمیدن و پژوهش پدید آورده بود.

عصری که کوچکترین کم کاری یا عدم بیداری و تحرک پاسدار راستین اسلام، یعنی امام علیه السلام، موجب نابودی دین و پوسیدگی تعلیمات حیات بخش اسلام، هم از درون و هم

از بیرون می شد. اینجا بود که امام علیه السلام دشواری فراوان در پیش و مسؤ ولیت عظیم بر دوش داشت.

پیشوای ششم در گیر و دار چنین بحرانی می بایست از یک سو به فکر نجات افکار توده مسلمان از الحاد و بدبینی و کفر و نیز مانع انحراف اصول و معارف اسلامی از مسیر راستین باشد، و از توجیهات غلط و وارونه دستورات دین به وسیله خلفای وقت جلوگیری کند. علاوه بر این، با نقشه ای دقیق و ماهرانه، شیعه را از اضمحلال و نابودی برهاند، شیعه ای که در خفقان و شکنجه حکومت پیشین، آخرین رمقها را می گذراند، و آخرین نفرات خویش را قربانی می داد، و رجال و مردان با ارزش شیعه یا مخفی بودند، و یا در کرّ و فرّ و زرق و برق حکومت غاصب ستمگر ذوب شده بودند، و جرات ابراز شخصیت نداشتند، حکومت جدید هم در کشتار و بی عدالتی دست کمی از آنها نداشت و وضع به حدی خفقان آور و ناگوار و خطرناک بود که همگی یاران امام علیه السلام را در معرض خطر مرگ قرار می داد، چنانکه زبده هایشان جزو لیست سیاه مرگ بودند. (جابر جعفی) یکی از یاران ویژه امام است که از طرف آن حضرت برای انجام دادن امری به سوی کوفه می رفت.

در بین راه قاصد تیز پای امام به او رسید و گفت:

امام علیه السلام می گوید:

خودت را به دیوانگی بزن، همین دستور او را از مرگ نجات داد و حاکم کوفه که فرمان محرمانه ترور را از طرف خلیفه داشت از قتلش به خاطر دیوانگی منصرف شد. جابر جعفی که از اصحاب سر امام باقر علیه السلام

نیز می باشد می گوید:

امام باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث به من آموخت که به کسی نگفتم و نخواهم گفت ... او روزی به حضرت عرض کرد مطالبی از اسرار به من گفته ای که سینه ام تاب تحمل آن را ندارد و محرمی ندارم تا به او بگویم و نزدیک است دیوانه شوم.

امام فرمود:

(به کوه و صحرا برو و چاهی بکن و سر در دهانه چاه بگذار و در خلوت چاه بگو: (حدثنی محمّد بن علی بکذا و کذا ...) (یعنی امام باقر علیه السلام به من فلان مطلب را گفت، یا روایت کرد).

آری، شیعه می رفت که نابود شود، یعنی اسلام راستین به رنگ خلفا درآید، و به صورت اسلام بنی امیه ای یا بنی عباسی خود نمایی کند. در چنین شرایط دشواری، امام دامن همّت به کمر زد و به احیاء و بازسازی معارف اسلامی پرداخت و مکتب علمی عظیمی به وجود آورد که محصول و بازده آن، چهار هزار شاگرد متخصص (همانند هشام، محمّد بن مسلم و ...) در رشته های گوناگون علوم بودند، و اینان در سراسر کشور پهناور اسلامی آن روز پخش شدند.

هر یک از اینان از طرفی خود، بازگو کننده منطق امام که همان منطق اسلام است و پاسدار میراث دینی و علمی و نگهدارنده تشیع راستین بودند، و از طرف دیگر مدافع و مانع نفوذ افکار ضد اسلامی و ویرانگر، در میان مسلمانان، نیز بودند.

تاسیس چنین مکتب فکری و این سان نوسازی و احیاگری تعلیمات اسلامی، سبب شد که امام صادق علیه السلام به عنوان رئیس مذهب جعفری (تشیع) مشهور گردد. لیکن طولی نکشید که بنی عباس پس از تحکیم پایه

های حکومت و نفوذ خود، همان شیوه ستم و فشار بنی امیه را پیش گرفتند و حتی از آنان هم گوی سبقت را ربودند. امام صادق علیه السلام که همواره مبارزی نستوه و خستگی ناپذیر و انقلابیی بنیادی، در میدان فکر و عمل بوده، کاری که امام حسین علیه السلام به صورت قیام خونین انجام داد، وی قیام خود را در لباس تدریس و تاسیس مکتب و انسان سازی انجام داد و جهادی راستین کرد.

جنبش علمی

اختلافات سیاسی بین امویان و عباسیان و تقسیم شدن اسلام به فرقه های مختلف و ظهور عقاید مادی و نفوذ فلسفه یونان در کشورهای اسلامی، موجب پیدایش یک نهضت علمی گردید. نهضتی که پایه های آن بر حقایق مسلم استوار بود.

چنین نهضتی لازم بود، تا هم حقایق دینی را از میان خرافات و موهومات و احادیث جعلی بیرون کشد و هم در برابر زندیق ها و مادی ها با نیروی منطق و قدرت استدلال مقاومت کند و آراء سست آنها را، محکوم سازد. گفتگوهای علمی و مناظرات آن حضرت با افراد دهری و مادی مانند (ابن ابی العوجاء) و (ابوشاکر دیصانی) و حتی (ابن مقفع) معروف است.

به وجود آمدن چنین نهضت علمی در محیط آشفته و تاریک آن عصر، کار هر کسی نبود، فقط کسی شایسته این مقام بزرگ بود که ماموریت الهی داشته باشد و از جانب خداوند پشتیبانی شود، تا بتواند به نیروی الهام و پاکی نفس و تقوا وجود خود را به مبداء غیب ارتباط دهد، حقایق علمی را از دریای بیکران علم الهی به دست آورد، و در دسترس استفاده گوهر شناسان حقیقت قرار دهد.

تنها وجود گرامی حضرت

صادق علیه السلام می توانست چنین مقامی داشته باشد، تنها امام صادق علیه السلام بود که با کناره گیری از سیاست و جنجالهای سیاسی از آغاز امامت در نشر معارف اسلام و گسترش قوانین و احادیث راستین دین مبین و تبلیغ احکام و تعلیم و تربیت مسلمانان کمر همت بر میان بست.

زمان امام صادق علیه السلام در حقیقت عصر طلایی دانش و ترویج احکام و تربیت شاگردانی بود که هر یک مشعل نورانی علم را به گوشه و کنار بردند و در (خودشناسی) و (خداشناسی) مانند استاد بزرگ و امام بزرگوار خود در هدایت مردم کوشیدند. در همین دوران درخشان - در برابر فلسفه یونان - کلام و حکمت اسلامی رشد کرد و فلاسفه و حکمای بزرگی در اسلام پرورش یافتند.

همزمان با نهضت علمی و پیشرفت دانش به وسیله حضرت صادق علیه السلام در مدینه، منصور خلیفه عباسی که از راه کینه و حسد، به فکر ایجاد مکتب دیگری افتاد که هم بتواند در برابر مکتب جعفری استقلال علمی داشته باشد و هم مردم را سرگرم نماید و از خوشه چینی از محضر امام علیه السلام باز دارد.

بدین جهت منصور مدرسه ای در محله (کرخ) بغداد تاسیس نمود. منصور در این مدرسه از وجود ابوحنیفه در مسائل فقهی استفاده نمود و کتب علمی و فلسفی را هم دستور داد از هند و یونان آوردند و ترجمه نمودند، و نیز مالک را - که رئیس فرقه مالکی است - بر مسند فقه نشاند ولی این مکتب ها نتوانستند وظیفه ارشاد خود را چنانکه باید انجام دهند.

امام صادق علیه السلام مسائل فقهی و علمی و کلامی را که پراکنده بود

به صورت منظم درآورد، و در هر رشته از علوم و فنون شاگردان زیادی تربیت فرمود که باعث گسترش معارف اسلامی در جهان گردید. دانش گستری امام علیه السلام در رشته های مختلف فقه، فلسفه و کلام، علوم طبیعی و ... آغاز شد. فقه جعفری همان فقه محمّدی یا دستورهای دینی است که از سوی خدا به پیغمبر بزرگوارش از طریق قرآن و وحی رسیده است. بر خلاف سایر فرقه ها که بر مبنای عقیده و رای و نظر خود مطالبی را کم یا زیاد می کردند، فقه جعفری توضیح و بیان همان اصول و فروعی بود که در مکتب اسلام از آغاز مطرح بوده است.

ابوحنیفه رئیس فرقه حنفی درباره امام صادق علیه السلام گفت:

من فقیه تر از جعفر الصادق کسی را ندیده ام و نمی شناسم. فتوای بزرگترین فقیه جهان تسنن شیخ محمّد شلتوت رئیس دانشگاه الا زهر مصر که با کمال صراحت عمل به فقه جعفری را مانند مذاهب دیگر اهل سنت جایز دانست - در روزگار ما - خود اعترافی است بر استواری فقه جعفری و حتی برتری آن بر مذاهب دیگر. و اینها نتیجه کار و عمل آن روز امام صادق علیه السلام است. در رشته فلسفه و حکمت حضرت صادق علیه السلام همیشه با اصحاب و حتی کسانی که از دین و اعتقاد به خدا دور بودند مناظراتی داشته است.

نمونه ای از بیانات امام علیه السلام که در اثبات وجود خداوند حکیم است، به یکی از شاگردان و اصحاب خود به نام (مفضّل بن عمر) فرمود که در کتابی به نام (توحید مفضّل) هم اکنون در دست است. مناظرات امام صادق علیه السلام با طبیب

هندی که موضوع کتاب (اهلیلجه) است نیز نکات حکمت آموز بسیاری دارد که گوشه ای از دریای بیکران علم امام صادق علیه السلام است.

برای شناسایی استاد معمولا دو راه داریم، یکی شناختن آثار و کلمات او، دوم شناختن شاگردان و تربیت شدگان مکتبش. کلمات و آثار و احادیث زیادی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که ما حتی قطره ای از دریا را نمی توانیم به دست دهیم مگر (نمی از یمی). امّا شاگردان آن حضرت هم بیش از چهار هزار بوده اند، یکی از آنها (جابر بن حیان) است.

جابر از مردم خراسان بود. پدرش در طوس به دارو فروشی مشغول بود که به وسیله طرفداران بنی امیه به قتل رسید. جابر بن حیان پس از قتل پدرش به مدینه آمد. ابتدا در نزد امام محمّد باقر علیه السلام و سپس در نزد امام صادق علیه السلام شاگردی کرد. جابر یکی از افراد عجیب روزگار و از نوابغ بزرگ جهان اسلام است. در تمام علوم و فنون مخصوصا در علم شیمی تالیفات زیادی دارد، و در رساله های خود همه جا نقل می کند که (جعفر بن محمّد) به من چنین گفت یا تعلیم داد یا حدیث کرد. از اکتشافات او اسید استیک (تیزآب) و تیزاب سلطانی و الکل است. وی چند فلز و شبه فلز را در زمان خود کشف کرد.

در دوران (رنسانس اروپا) در حدود 300 رساله از جابر به زبان آلمانی چاپ و ترجمه شده که در کتابخانه های برلین و پاریس ضبط است. (77) حضرت صادق علیه السلام بر اثر توطئه های منصور عباسی در سا 148 هجری مسموم و در قبرستان بقیع در

مدینه مدفون شد.

عمر شریفش در این هنگام 65 سال بود.

از جهت اینکه عمر بیشتری نصیب ایشان شده است به (شیخ الائمه) موسوم است. حضرت امام صادق علیه السلام هفت پسر و سه دختر داشت. پس از حضرت صادق علیه السلام مقام امامت بنا به امر خدا به امام موسی کاظم علیه السلام منتقل گردید. دیگر از فرزندان آن حضرت اسماعیل است که بزرگترین فرزندان امام بوده و پیش از وفات حضرت صادق از دنیا رفته است. طایفه اسماعیلیه به امامت وی قائلند.

خلق و خوی حضرت صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام مانند پدران بزرگوار خود در کلیه صفات نیکو و سجایای اخلاقی سرآمد روزگار بود. حضرت صادق علیه السلام دارای قلبی روشن به نور الهی و در احسان و انفاق به نیازمندان مانند اجداد خود بود. دارای حکمت و علم وسیع و نفوذ کلام و قدرت بیان بود.

با کمال تواضع و در عین حال با نهایت مناعت طبع کارهای خود را شخصا انجام می داد، و در برابر آفتاب سوزان حجاز بیل به دست گرفته در مزرعه خود کشاورزی می کرد و می فرمود:

اگر در این حال پروردگار خود را ملاقات کنم خوشوقت خواهم بود، زیرا به کدّ یمین و عرق جبین آذوقه و معیشت خود و خانواده ام را تامین می نمایم.

ابن خلکان می نویسد:

امام صادق علیه السلام یکی از ائمه دوازده گانه مذهب امامیه و از سادات اهل بیت رسالت است.

از این جهت به وی صادق می گفتند که هر چه می گفت راست و درست بود و فضیلت او مشهورتر از آنست که گفته شود.

مالک می گوید:

با حضرت صادق علیه السلام سفری به حج رفتم، چون شترش به محل احرام رسید، امام صادق علیه السلام حالش

تغییر کرد نزدیک بود از مرکب بیفتد و هر چه می خواست لبیک بگوید صدا در گلویش گیر می کرد.

به او گفتم:

ای پسر پیغمبر ناچار باید بگویی لبیک،

در جوابم فرمود:

چگونه جسارت کنم و بگویم لبیک، می ترسم خداوند در جواب بگوید:

(لا لبیک و لا سعدیک.)

از کلمات حضرت صادق علیه السلام

1 - بی نیازترین مردم کسی است که گرفتار حرص نباشد.

2 - بی رغبتی نسبت به دنیا موجب راحتی قلب و سلامت بدن است.

3 - چون خدا خیر بنده ای بخواهد او را نسبت به دنیا بی رغبت و نسبت به دین دانشمند کند و او را به عیوبش آگاه گرداند و به هر که این خصلتها داده شود خیر دنیا و آخرت داده شده است.

4 - پیروان ما کسانی هستند که در کارهای نیک پیشقدمند و از انجام اعمال بد خودداری می کنند. نیکویی را آشکار می کنند و به کارهای خوب پیشی می گیرند، و برای علاقه ای که به رحمت خداوند جلیل دارند. اینان از ما هستند و هر کجا که ما باشیم با ما هستند.

5 - برای مؤمن چقدر زشت است خواهشی داشته باشد که در راه خواستن آن خوار گردد.

6 - مؤمن از آهن سخت تر است، زیرا اگر آهن در آتش گداخته شود رنگش تغییر پیدا می کند، ولی مؤمن اگر کشته شود و دوباره زنده گردد و مجددا او را بکشند، دل او از ایمان بر نمی گردد.

7 - حضرت صادق علیه السلام در آخرین لحظه های عمر که همه خویشانش گرداگردش جمع بودند فرمود:

شفاعت ما شامل حال کسی که نماز را سبک بشمارد نخواهد شد.

مناظره امام جعفر صادق علیه السلام با ابوحنیفه

در زندگینامه های پیشوایان بزرگوار علیه السلام سخن از احتجاجات (مناظره های) آنها با دهری ها (مادی ها) و مردم فرقه های دیگر به میان آمد. برای نمونه یکی از مناظره های قاطع و کوبنده و در عین حال مختصر حضرت صادق علیه السلام را نقل می کنیم تا به درجه قدرت کلام و منطق امام علیه السلام تا حدی پی

برید که (مشت نمونه خروار است). روزی ابوحنیفه (78) برای ملاقات با امام صادق علیه السلام در خانه امام آمد، و اجازه ملاقات خواست امام اجازه نداد.

ابوحنیفه گوید:

دم در مقداری توقف کردم تا اینکه عده ای از مردم کوفه آمدند، و اجازه ملاقات خواستند، به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم وقتی به حضورش رسیدم گفتم:

(شایسته است که شما نماینده ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمّد نهی کنید. بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می گویند).

امام:

مردم از من نمی پذیرند.

ابوحنیفه:

چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟ امام:

تو خودت یکی از همانها هستی که گوش به حرف من نمی دهی. مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی؟ و بدون اینکه بگویم نشستی؟ و بی اجازه شروع به سخن گفتن ننمودی؟ شنیده ام که تو بر اساس قیاس فتوا می دهی. (79)

ابوحنیفه:

آری.

امام:

وای بر تو اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود. وقتی که خداوند به او دستور داد که به آدم سجده کند،

گفت:

من سجده نمی کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و (آتش گرامی تر از خاک است). (سپس امام برای باطل بودن قیاس مواردی از قوانین اسلام را که بر خلاف این اصل است ذکر نمود) و فرمود:

به نظر تو کشتن کسی به ناحق مهمتر است یا زنا؟

ابوحنیفه گفت:

کشتن کسی به ناحق.

امام:

بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد، پس چرا برای اثبات قتل دو شاهد کافی است ولی برای ثابت نمودن زنا چهار شاهد لازم است؟ آیا

این قانون اسلام با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه:

نه.

امام:

بول کثیف تر است یا منی؟ (80)

ابوحنیفه:

بول.

امام:

پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو گرفتن امر کرده، ولی در مورد دوم دستور غسل کردن صادر فرموده؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه:

نه.

امام:

نماز مهمتر است یا روزه؟

ابوحنیفه:

نماز.

امام:

پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه:

نه.

امام فرمود:

شنیده ام که این آیه را ((ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم) (81) یعنی (در روز قیامت به طور حتم از نعمتها سؤال می شوید) چنین تفسیر می کنی که:

خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می خورند مؤاخذه و بازخواست می کند.

ابوحنیفه گفت:

درست است من این آیه را این طور تفسیر کرده ام.

امام فرمود:

اگر مردی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت بگذارد، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟

ابوحنیفه گفت:

می گویم آدم بخیلی است.

امام فرمود:

آیا خداوند بخیل است تا اینکه در روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده ما را بازخواست کند؟

ابوحنیفه گفت:

پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می گوید انسان مؤاخذه می شود چیست؟

امام فرمود:

مقصود نعمت دوستی ما خاندان رسالت و اهل بیت است. (82)

امام هفتم

معصوم نهم حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر، ذی الساق المرضوض بحلق القیود درود بر آن سروری که در تنگنای زندان ها و در تاریکیهای زیر زمین ها، حلقه های زنجیر پاهای مبارکش را مجروح ساخته بود نام امام هفتم ما، موسی و لقب آن حضرت کاظم علیه السلام کنیه آن امام (ابوالحسن) و (ابو ابراهیم)

است. شیعیان و دوستداران لقب (باب الحوائج) به آن حضرت داده اند.

تولد امام موسی کاظم علیه السلام روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال 128 هجری در (ابواء) اتفاق افتاد.

دوران امامت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مقارن بود با سالهای آخر خلافت منصور عباسی و در دوره خلافت هادی و سیزده سال از دوران خلافت هارون که سخت ترین دوران عمر آن حضرت به شمار است. امام موسی کاظم علیه السلام از حدود 21 سالگی بر اثر وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید، و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندکی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است، البته غیر از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه.

صفات ظاهری و باطنی و اخلاق آن حضرت

کاظم علیه السلام دارای قامتی معتدل بود. صورتش نورانی و گندمگون و رنگ مویش سیاه و انبوه بود. بدن شریفش از زیادی عبادت ضعیف شد، ولی همچنان روحی قوی و قلبی تابناک داشت. (83) امام کاظم علیه السلام به تصدیق همه مورخان، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است.

موسی بن جعفر از عبادت و سختکوشی به (عبد صالح) معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود. بدره های (کیسه های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می آورد و بر ناتوانان و نیازمندان تقسیم می کرد. (84) از حضرت موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود:

(پدرم (امام صادق - ع) پیوسته مرا به سخاوت داشتن و کرم کردن سفارش می کرد). امام علیه السلام با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر

تن می کرد، چنانکه نقل کرده اند:

(امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود) (85) و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی اعتنایی آن امام به زرق و برقهای گول زننده دنیا. امام موسی کاظم علیه السلام نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود. همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود، و پنهان و آشکار به آنها کمک می کرد. برخی از فقرای مدینه او را شناخته بودند امّا بعضی - پس از تبعید حضرت از مدینه به بغداد - به کرم و بزرگواریش پی بردند و آن وجود عزیز را شناختند. امام کاظم علیه السلام به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می کرد.

آن چنانکه مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می آمدند و از روی شوق و رقت گریه می کردند. بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامیش را - روی در روی - بد می گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می راندند، ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبرو می شد، و حتی گاهی با احسان آنها را به صلاح می آورد، و تنبیه می فرمود. تاریخ، برخی از این صحنه ها را در خود نگهداشته است. لقب (کاظم) از همین جا پیدا شد.

کاظم یعنی:

نگهدارنده و فرو خورنده خشم. این رفتار در برابر کسی یا کسانی بوده که از راه جهالت و نادانی یا به تحریک دشمنان به این کارهای زشت و دور از ادب دست می زدند. رفتار حکیمانه و صبورانه آن حضرت علیه السلام کم کم، بر آنان حقانیت خاندان عصمت و اهل

بیت علیه السلام را روشن می ساخت، امّا آنجا که پای گفتن کلمه حق - در برابر سلطان و خلیفه ستمگری - پیش می آمد،

امام کاظم علیه السلام می فرمود:

(قل الحق و لو کان فیه هلاکک)

یعنی:

حق را بگو اگر چه آن حقگویی موجب هلاک تو باشد. ارزش والای حق به اندازه ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند. در فروتنی - مانند صفات شایسته دیگر خود - نمونه بود. با فقرا می نشست و از بینوایان دلجویی می کرد. بنده را با آزاد مساوی می دانست و می فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده های خدائیم.

از ابوحنیفه نقل شده است که گفت:

(او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است. به راستی امام موسی بن جعفر علیه السلام فقیهی دانا و توانا و متکلمی مقتدر و زبر دست بود). محمّد بن نعمان نیز می گوید:

(موسی بن جعفر را دریایی بی پایان دیدم که می جوشد و می خروشید و بذرهای دانش به هر سو می پراکند).

امام علیه السلام در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه

نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق علیه السلام و پیش از آن در زمان امام محمّد باقر علیه السلام آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند. خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه در صدد نابودی

بنی هاشم بودند تا اولاد علی علیه السلام را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند.

اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله:

چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومتهای وقت و بعد از آن - برای دست یابی به قدرت - از این مذهبها پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند.

در سالهای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود (بسیاری از سادات شورشی - که نوعا از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند - شهید شدند.

این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، بپا می خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می دادند، و جانهای خفته را بیدار می کردند.

طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی در می آوردند و بر در و دیوار شهرها نقش جاوید می نگاشتند و بانگ اذان مؤذنان را بر ماذنه های مساجد اسلام شعله ور می ساختند).

(86) در مدینه کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت

به آل علی علیه السلام آنچه توانستند بدرفتاری کردند. داستان دردناک (فخ) (87) در زمان هادی عباسی پیش آمد.

علت بروز این واقعه این بود که (حسین بن علی بن عابد) از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری (عبدالعزیز عمری) که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین فخ عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند. مسعودی می نویسد:

بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. (88) سیاهکاریهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود.

این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارها و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندان ها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فرو خواباندن فتنه انجام می دادند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند. امام کاظم علیه السلام سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از 4 سال تا 14 سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندان ها و تک سلولها و سیاهچالهای بغداد - در غل

و زنجیر - به سر می برد.

امام موسی بن جعفر علیه السلام بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی به دل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت.

آن زمان که امام علیه السلام در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام علیه السلام می گذرد، وی را آگاه کنند.هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام علیه السلام سخت بیمناک بود. چنانکه نوشته اند که هارون، درباره امام موسی بن جعفر علیه السلام می گفت:

(می ترسم فتنه ای برپا کند که خونها ریخته شود) (89) و پیداست که این (قیامهای مقدس) را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق (فتنه) نامیده می شد.

از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام علیه السلام لحظه ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام علیه السلام می گوید (آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می دهی) (90) که دستگاه ستمگر عباسی از امام علیه السلام و یاران و شیعیانش داشته است. به راستی نفوذ معنوی امام موسی کاظم علیه السلام در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستداران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند.

سخن چینان دستگاه از علی بن یقطین در نزد هارون

سخنها گفته و بدگوئیها کرده بودند، ولی امام علیه السلام به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه) که در مواردی، برای ردّ گمی حیله های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی علیه السلام و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد - بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود ... سرانجام بدگوئی هایی که اطرافیان از امام کاظم علیه السلام کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال 179 ه به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام علیه السلام و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم علیه السلام قائل بودند پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد.

وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام علیه السلام یعنی فرزند پیامبر گرفت. هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می کرد:

(ببار که هر کجا بباری در کشور من باریده ای و به آفتاب می گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است!) آن چنان از امام علیه السلام هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام علیه السلام بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام علیه السلام را به کجا و با کدام کسان

بردند، تا یاس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا بر ندارند و از تبعیدگاه امام علیه السلام بی خبر بمانند. و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود، از امام علیه السلام و از یارانی که - گمان می کرد - همیشه امام علیه السلام آماده خدمت دارد می ترسید، این یاران با وفا - در چنین هنگامی - شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام علیه السلام را فریبه کارانه و با احتیاط انجام داد.

باری، هارون، امام موسی کاظم علیه السلام را - با چنین احتیاطها و مراقبت هایی از مدینه تبعید کرد. هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم علیه السلام را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال حضرت امام کاظم علیه السلام را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام علیه السلام مامور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست. هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم علیه السلام در زندان فضل بود.

در این مدت و در این زندان امام علیه السلام پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل را مامور قتل امام علیه السلام کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. باری، چندین سال

امام علیه السلام از این زندان به آن زندان انتقال می یافت.

در زندان های تاریک و سیاهچالهای دهشتناک، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (اللّٰه) راز و نیاز می کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می نمود. عاقبت آن امام بزرگوار در سال 183 هجری در سن 55 سالگی به دست مردی ستمکار به نام (سندی بن شاهک) و به دستور هارون مسموم و شهید شد.

شگفت آنکه، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر علیه السلام پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، امّا حقیقت هرگز پنهان نمی ماند. بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش - در نزدیکی بغداد - به خاک سپردند.

از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد، و مورد توجه خاص واقع گردید، و شهر (کاظمین) از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت. (91)

زنان و فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

تعداد زوجات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روشن نیست. بیشتر آنها از کنیزان بودند که اسیر شده و حضرت موسی کاظم علیه السلام آنها را می خریدند و آزاد کرده یا عقد می بستند.

نخستین زوجه آن حضرت (تکتم) یا (حمیده) یا (نجمه) دارای تقوا و فضیلت بوده و زنی بسیار عفیفه و بزرگوار و مادر امام هشتم شیعیان حضرت رضا علیه السلام است. فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را 37 تن نوشته اند:

19 پسر و 18 دختر که ارشد آنها حضرت علی بن

موسی الرضا علیه السلام وصی و امام بعد از آن امام بزرگوار بوده است. حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) که در شیراز مدفون است. حضرت محمّد بن موسی نیز که در شیراز مدفون است. حضرت حمزه بن موسی که در ری مدفون می باشد. از دختران آن حضرت، حضرت فاطمه معصومه در قم مدفون است، و قبه و بارگاهی با عظمت دارد.

سایر اولاد و سادات موسوی هر یک مشعلدار علم و تقوا در زمان خود بوده اند، که در گوشه و کنار ایران و کشورهای اسلامی پراکنده شده، و در همانجا مدفون گردیده اند، روحشان شاد باد.

صفات و سجایای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

موسی بن جعفر علیه السلام به جرم حقگویی و به جرم ایمان و تقوا و علاقه مردم زندانی شد. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضایل معنوی برتر بود به زندان انداختند.

شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید:

(او عابدترین و فقیه ترین و بخشنده ترین و بزرگ منش ترین مردم زمان خود بود، زیاد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال داشت. این جمله را زیاد تکرار می کرد (اللهم انی اسالک الراحه عند الموت و العفو عند الحساب) (خداوندا در آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضرم کنی عفو را به من ارزانی دار).

امام موسی بن جعفر علیه السلام بسیار به سراغ فقرا می رفت. شبها در ظرفی پول و آرد و خرما می ریخت و به وسائلی به فقرای مدینه می رساند، در حالی که آنها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است. هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود،

با آواز خوشی قرآن می خواند، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می داد، شنوندگان از شنیدن قرآنش می گریستند، مردم مدینه به او لقب (زین المجتهدین) داده بودند. مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند. آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می آمده است.

از سخنان موسی بن جعفر علیه السلام

1 - کوشش کنید اوقات شبانه روزی خود را به چهار بخش قسمت کنید:

بخشی برای نیایش با خدا بخشی دیگر برای تامین معاش و زندگی، بخش سوم برای معاشرت با برادران دینی که مورد اعتماد شما هستند و می توانند لغزشهای شما را یاد آورند و در باطن خیرخواه شما می باشند، و بخش چهارم برای پرداختن به تفریحات سالم و لذات مشروع، شما در پرتو این برنامه می توانید وظایف خود را در سه مورد دیگر نیز به خوبی انجام دهید.

2 - هرگز با خود از فقر سخن نگویید، و به عمر طولانی نیندیشید زیرا هر کس خود را فقیر پندارد یا در فکر فقر در آینده باشد بخل می ورزد، و هر کس به عمر طولانی بیندیشد آزمند می شود. در زندگی دنیا از لذتهای حلال و آنچه به آبروی شما لطمه نمی زند و اسراف شمرده نمی شود، بهره مند شوید و از این راه به انجام وظایف دینی کمک بگیرید،

زیرا:

هر کس که دنیای خود را به خاطر دین، یا دین را به خاطر دنیا ترک نماید از ما نیست.

3 - خود را از غضب خدا حفظ کن و سخن حق را بی پروا بگو هر چند نابودی تو در آن باشد. امّا بدان که

حق موجب نابودی نیست بلکه نجات دهنده است. باطل را همواره رها کن. هر چند نجات تو در آن باشد و هرگز باطل نجات بخش نیست، بالاخره سبب نابودی است.

4 - دانشمند را به خاطر علمش بزرگ بدار و از مجادله با او بپرهیز، و نادان را به خاطر نادانیش کوچک دار، ولی طردش نکن بلکه او را نزدیک بخوان و به او دانش بیاموز.

امام هشتم

معصوم دهم حضرت امام رضا علیه السلام

ای رضا مظهر اسمای الهی به عدد

خرم آن نامه که با نام تو گردد آغاز

بر عجم تافت چو خورشید ولایت ز عرب

پرچم کشور ما یافت از او زیب و طراز

مغتنم مقدم مهمان گرامی شمرید

که ولی نعمت ما آمده از راه دراز

دکتر رسا

دهمین معصوم و هشتمین امام شیعیان حضرت علی بن موسی علیه السلام ملقب به (رضا) می باشد. حضرت رضا علیه السلام در روز یازدهم ذیقعده سال 148 هجری در مدینه چشم به جهان گشود. مادر بزرگوارش (تکتم) بود که او را (نجمه) نیز می نامیدند. پس از شهادت امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بغداد، به امر خدا و معرفی پدران بزرگوارش در سن 35 سالگی عهده دار مقام امامت و رهبری مسلمانان و نگهبانی و نشر معارف و حقایق اسلام گردید. حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در آغاز امامت با هارون الرشید و پس از وی با پسرش امین و سرانجام با مامون همزمان بود. محل اقامت آن حضرت مدینه بود و از آنجا به عراق و ایران آمد.

دوران امامت آن حضرت مجموعا 20 سال بود که ده سال اول مقارن خلافت هارون و 5 سال بعد با خلافت امین و 5 سال آخر با دوره

خلافت مامون در خراسان سپری شد، و سال شهادت حضرت رضا علیه السلام 203 هجری بوده است، بنابراین عمر شریف آن حضرت 55 سال می باشد. پس از مرگ هارون، بین دو پسرش امین و مامون اختلافات شدیدی بروز کرد، که سرانجام با جنگهای خونین و کشته شدن امین اختلاف به آرامش ظاهری انجامید، و مامون توانست به قدرت برسد و زمام حکومت کشورهای اسلامی را به دست گیرد. خلفای عباسی نسبت به آل علی علیه السلام یعنی سادات علوی رفتاری بسیار خصمانه داشتند.

قیامهای پی در پی سادات علوی دستگاه خلافت را در چند گاه یک بار به نوعی تهدید می کرد، اگر چه امامان بزرگوار و جانشینان حقیقی پیامبر مکرم اسلام با این نوع قیامهای خونین همراهی نمی کردند، امّا دستگاه فاسد خلافت که بساط اشرافی هزار و یکشب و بسیار تجملی گسترده بودند، و در خوش گذرانی غوطه ور بودند، با این قیامها دچار تزلزل و وحشت می گردیدند. پیروان ائمه اطهار علیه السلام که عده شان در آن زمان رو به افزونی گذاشته بود، از دستگاه اشرافی عباسیان روی گردان و بیزار بودند و اطاعت از ائمه اطهار علیه السلام را واجب و لازم می دانستند. بیدادگری هارون و دیگر خلفای عباسی نیز موجب شده بود که ایرانیان میل قلبی عمیقی نسبت به آل علی علیه السلام پیدا کنند.

از جمله ستمگریهای خاندان عباسی یکی آن بود که هارون به والی (فرماندار) خود حمید پسر قحطبه اختیار کامل داده بود، طرفداران شیعه و پیروان آل علی علیه السلام را هر جا پیدا کنند به قتل برسانند. همین والی ستمگر بی رحم در یک شب 60 هزار از افراد

محترم و بیگناه شیعه را که در زندان به سر می بردند سر برید و اجساد آنها را در چاه افکند.

(92) و نیز همین حمید بن قحطبه عبداللّه افطس برادر حضرت رضا علیه السلام را در زمان هارون به زندان انداخت، و پسرش یحیی را با آنکه به ظاهر امان داده بود دستور داد هر روز صد تازیانه بزنند، و سرانجام یحیی نوه موسی بن جعفر علیه السلام را از گرسنگی کشتند و بدنش را زیر پایه ساختمان نهادند. (93) این کارها باعث افزایش نفرت مردم از دستگاه خلافت عباسی شد.

اگر چه در ابتدا گمان می رفت، که عباسیان در ترویج دین اسلام و محبت و دوستی با فرزندان علی علیه السلام که بنی اعمام و خویشان آنها بودند کوشش کنند، امّا به تدریج و در عمل، سادگی زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای اولیه و برابری و برادری و عدالت و اعتقاد به تقوا و فضیلت و روز رستاخیز در حکومت عباسیان مانند عهد امویان، دستخوش فراموشی و زوال شد، و همان اعتقادات زمان جاهلی و اشراف منشی های دوران جاهلیت در زیر نقاب مسلمان نمایی دوباره زنده شد. تقوا و علم و فضیلت جای خود را به فخر فروشی های قومی و زندگی شاهانه داد. در نتیجه، ائمه بزرگوار که قدم جای قدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و اجداد طاهرین خود می گذاشتند، و در همه موارد طرفدار عدالت و حق محض و تحقق آرمانهای اسلامی در جامعه بودند، تحت زجر و آزار و زیر نظر جاسوسان و حکام ستمکار خلفای ظاهر فریب اموی و عباسی به سر می بردند.

داشتن تقوا و علم و فضیلت برای پیشوایان بزرگوار ما گناه به حساب می آمد و مورد حسد و کینه خلفای عباسی قرار می گرفت.

چرا حضرت رضا علیه السلام به خراسان دعوت شدند

پس از آنکه امین شکست خورد و به قتل رسید، میدان برای خلافت و فرمانروایی مامون - به کمک طرفداران ایرانی اش - آماده شد. در زمان هارون، مامون که پس از امین برادرش، می بایست به خلافت برسد، والی خراسان شده بود. وقتی امین از میدان خلافت رانده شد و مامون بر خلافت اسلامی تسلط پیدا کرد، و مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل نمود.

مامون برای اینکه به دربار خود حشمت و موقعیت علمی بدهد، و از سوی دیگر نارضایتی طرفداران آل علی علیه السلام کم کند و جبران ستمگریهای گذشته را بنماید، به فکر افتاد حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو دعوت نماید. مامون پس از مشورت با اطرافیان خود، مخصوصا فضل بن سهل که امور کشوری و لشکری را در دست داشت و مردی باهوش و استعداد بود، با اصرار و پافشاری از حضرت رضا علیه السلام خواست از مدینه به خراسان بیایند.

نظر مامون با این دعوت استواری پایگاه قدرت خود و شاید با کشاندن حضرت رضا علیه السلام به دستگاه حکومت وقت تضعیف موقعیت امام علیه السلام بود. مامون خود مردی دانشمند و زیرک بود و بیش از همه به دانش وسیع و تقوا و فضیلت امام رضا علیه السلام آگاهی داشت.

فضل بن سهل نیز قدرت معنوی امام علیه السلام را می دانست و آگاه بود که آوازه دانش و پاکی و صفای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به سراسر جهان رسیده و

زمینه روحی مردم برای قبول رهبری امام علیه السلام به حد کافی و مساعد فراهم شده است. پس از تصمیم بر دعوت از آن حضرت، مامون (رجاء بن ابی ضحاک) را با برخی از درباریان مورد اعتماد خود به مدینه گسیل داشت، تا حضرت رضا علیه السلام را به سفر خراسان وادار نماید.

ابتدا حضرت رضا علیه السلام دعوت آنان را قبول نفرمود، تا به آنها و مردم بفهماند که دستگاه حکومت در دعوت از آن حضرت، چه مقاصد پنهان و آشکاری دارد. عاقبت، پس از اصرار فراوان؛ حضرت رضا علیه السلام قبول فرمود که از طریق مکه و عراق به سوی خراسان روان گردد.

حضرت رضا علیه السلام در مدینه با قبر منوّر جدّ بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همه اعضای خانواده و حتی تنها فرزند عزیز و جانشین گرامی اش حضرت امام محمّد تقی جواد علیه السلام وداع فرمود، و داعی سوزناک و شکیب سوز. موکب و محمل و هودجهای مجلل که به دستور دستگاه خلافت فراهم شده و همراهان آن حضرت که والی مدینه و بزرگان قوم بودند تا بصره با شکوه و عظمت چشمگیری به راه افتادند. مامون که کشتن امین و آوردن سر برادرش را به پایتخت و بر پا کردن جشن و سرور جایزه دادن را مقصد و مقصود خود قرار داده بود، چگونه می توانست از خلافت چشم بپوشد و آن را به آل علی علیه السلام واگذار نماید؟

این امر باور کردنی نبود. امّا آنچه در تجلیل و بزرگداشت حضرت رضا علیه السلام ظاهرا انجام می داد، وسیله ای برای قدرت و شوکت بخشیدن به خلافتش و کارها و

نقشه هایی بود که به دستور (فضل بن سهل) وزیر با سیاستش انجام می داد. باری، امام هشتم علیه السلام از طریق بصره، خرمشهر و اهواز و اراک و قم و ری و نیشابور در دهم شوال سال 201 هجری به مرو ورود فرمود. مردم این شهرها مقدم یگانه یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله را از هر جهت گرامی و مغتنم می دانستند و از فرصت با ارزشی که پیش آمده بود برای حل مشکلات دینی و دنیایی خود از آن حضرت کمک می خواستند.

حدیث

حدیث ((سلسله الذهب) -) در نیشابور (94) مردم نیشابور مشتاق زیارت حضرت رضا علیه السلام بودند. از حضرت تقاضا کردند اندکی توقف فرماید تا چهره جذاب و متین آن یادگار رسول را ببینند. امام علیه السلام در حالی که لباس ساده ای بر تن داشت، در برابر مردم قرار گرفت. مردم در دیدن آن حضرت بی تابانه فریاد شوق برداشتند. دو نفر از حافظان حدیث به نام ابوذرعه و محمّد بن اسلم مردم را به سکوت دعوت می کردند و کلمات درربار آن حضرت را برای مردم - با صدای بلند - بیان می فرمودند. حضرت رضا علیه السلام حدیثی را که مربوط به (توحید و یگانگی ذات حق) است بدین سان بیان فرمود:

(کلمه لا اله الا اللّه حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی) یعنی (کلمه طیبه (لا اله الا اللّه) دژ استوار من است، هر کس آن را بگوید در این دژ استوار داخل می شود، و اگر در آن وارد شد از عذاب روز رستاخیز در امان خواهد بود. (و سپس هنگامی که موکب آن حضرت

می خواست به راه افتد، برای تکمیل این سخن والا و ارزنده سر از هودج و کجاوه بیرون آورد. مردم همه متوجه شدند که امام علیه السلام قصد بیان مطلبی فرموده است. دیگر بار سکوت بر همه جا حکمفرما شد. امام علیه السلام به دنبال حدیث افزود:

(و لکن بشرطها و انا من شروطها) یعنی:

و امّا به شرط و شروطش (و با اشاره به خود فرمود:) و من از شروط آن هستم. منظور امام از بیان حدیث قدسی (95) سه نکته بود:

اول آنکه با نقل نام پدران و اجداد خود که هر کدام از دیگری حدیث را روایت کرده اند تا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اینکه آن حضرت از طریق جبرئیل امین از مقام ربوبی، این حدیث را شنیده است پدران بزرگوار خود را که همه امامان شیعه و خلفای واقعی حق اند به مردم باز گفت و آنها را به یاد مردم آورد. دوم آنکه، موضوع یگانه پرستی و خدا پرستی را که پایه همه اعتقادات است به یاد مردم آورد که گول طاغوتهای زمان و زورمندان طاغوت صفت نخورند.

سوم آنکه، یگانه پرستی واقعی و خالی از شرک و روی و ریا مستلزم و همراه (ولایت) اهل بیت علیه السلام است و تا رهبری عادلانه در جامعه مسلمانان برقرار نشود، بتها و بت نماها و طاغوتها نخواهند گذاشت توحید در مسیر درست قرار گیرد.

در تاریخ آمده است که:

هنگام نوشتن این حدیث مردم مشتاق آن چنان آمادگی داشتند که 24 هزار قلمدان در اختیار گرفته بودند، تا در نوشتن کلمات گهربار فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله به کار گیرند. (96)

در مرو

هنگام

ورود موکب حضرت رضا علیه السلام به مرو، مامون و فضل بن سهل و عده زیادی از بزرگان درباری و حکومتی تا چند فرسنگ به استقبال امام علیه السلام رفتند. پس از چند روز مامون مقصد خود را - که واگذاری خلافت به حضرت رضا علیه السلام بود - با آن حضرت در میان گذاشت تا به خیال خود با یک تیر دو نشانه را هدف سازد:

هم قیامهای علویان را علیه دستگاه حکومت از بین ببرد یا از آن بکاهد و هم با وارد کردن حضرت رضا علیه السلام به دستگاه حکومتی که همیشه مورد انتقاد و بد گویی آل علی علیه السلام بود و کارگردانان حکومت را ناپاک و آلوده می دانستند، از وجهه معنوی و تقوایی امام علیه السلام بکاهد. و با این نقشه همبستگی مذهبی علویان و شیعیان آل علی علیه السلام را از بین ببرد، تا دیگر خطری دستگاه خلافت را تهدید ننماید. بعد مامون و دار و دسته اش با خیال راحت به حکمرانی خود ادامه خواهند داد. ولی حضرت رضا علیه السلام - بر خلاف انتظار مامون و فضل بن سهل و دنیا پرستان متملق - از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع فرمود.

حضرت رضا علیه السلام از دستگاه فاسد و نابسامان خلفای عباسی و از بخشش های فراوان و افراطهایی که از نیم قرن پیش در دستگاه اشرافی عباسیان آغاز شده بود و به عنوان (حق السکوت) به این و آن داده می شد و انحراف محور حکومت از مسیر حق و حقیقت، در زیر نقاب مسلمان نمایی و دینداری و سپردن کارهای مهم اسلامی و حکومتی به دست افراد فاسد و

زراندوز و ریاکار کاملا آگاه بود، چنین وضع نابسامانی را چگونه ولی حق و امام معصوم می توانست تحمل کند؟ امام علیه السلام وقتی زمام حکومت را به دست می گیرد که بتواند دست ستمگری را از سر مظلومی کوتاه کند و ستمدیده ای را به حقش برساند، حق را به حقدار باز پس دهد و الاّ باید حکومت و خلافت را رها سازد.

ولایت عهدی

وقتی مامون از پذیرفتن خلافت به وسیله امام علیه السلام ناامید شد، با مشاوران خود طرح دیگری انداخت تا بتواند کارهای خوب و بدش را با رضایت ضمنی امام رضا علیه السلام جنبه اسلامی و بر حق بدهد و مردم را اغفال نماید. چه کند؟ خوب است از امام علیه السلام بخواهد که ولایت عهدی مامون را بپذیرند و البته بعد از مامون زمامدار امور مسلمین شوند.

امّا امام علیه السلام به این پیشنهاد رضا نمی دهد. چه باید کرد؟ ناچار مامون با اصرار زیاد حضرت رضا علیه السلام را به قبول ولایت عهدی وادار می کند.

حضرت رضا علیه السلام با این شرط که در عزل و نصب و دیگر کارهای حکومتی دخالتی نفرماید و این قبیل امور را به حاکمان و زمامداران حکومتی واگذار نماید ولایت عهدی را می پذیرند. مامون (نوشته ای) به خط و مهر خود در نهم رمضان سال 201 هجری نوشت و در آن حضرت رضا علیه السلام را به عنوان مظهر پاکی، تقوا، دانش و پاکدامنی معرفی کرد، و بعد نوشت که تمام مسلمانان باید بیعت خود را ابتدا با امیرالمؤمنین (مامون) و سپس با علی بن موسی علیه السلام استوار سازند.

حضرت رضا علیه السلام در پشت آن نوشته با خط خود

مطالبی بدین شرح نوشت:

(ستایش خای جهان را که آنچه بخواهد می کند و قضا و حکم او را رد کننده ای نیست. او از خیانت چشمها و اسرار پنهانی سینه ها آگاه است و درود خدا بر محمّد صلی الله علیه و آله که آخرین پیامبرش می باشد، و بر آل او که پاکان و نیکانند.) سپس در روز دهم ماه رمضان سال 201 ه همه بزرگان کشوری و لکشری دست بیعت به آن حضرت دادند.

از این موقع دستور داده شد که لباس سیاه که شعار عباسیان است به لباس سبز و شعار سبز که شعار آل علی علیه السلام و سادات علوی است مبدل شود. نتیجه انتقال خلافت و گرایش آن به علویان حسودان و دنیا پرستانی که در گوشه و کنار امپراطوری اسلامی بودند و دستهاشان تا مرفق به خود بی گناهان رنگین بود و زندگانی اشرافی و اعیانی داشتند از این امر ناراضی شدند.

اینها به خوبی می دانستند که حضرت رضا علیه السلام نمی تواند ظلم و ستم را یک لحظه تحمل کند. این علی علیه السلام فرزند همان علی علیه السلام است که دنیا و خلافت دنیا در نظرش ارزشی ندارد، و اگر حکومت را می پذیرد تنها به عنوان وسیله ای برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع و مردم ستمدیده است و بس. بنابراین با چنین روش قاطع و انحراف ناپذیر نمی توانستند عاشقان زرق و برق دنیا و خفاش صفتان متملق چرب زبان را راضی نگهدارند.

مامون و وزیرش و اطرافیانش از همان آغاز، در صدد بر آمدند قبولی ولایت عهدی را از سوی حضرت رضا علیه السلام نقطه ضعفی جلوه دهند و به مردم

بقبولانند که امام علیه السلام شیفته دنیا و مقام ظاهری دنیا شده است، هیهات! چقدر این شیوه تفکر از هدف عالی امام علیه السلام به دور است؟ باری، آفتاب حقیقت زیر ابر نمی ماند:

سادگی و بی آلایشی رفتار و کردار علی بن موسی الرضا علیه السلام و علم و دانش وسیع و تقوای راستین آن حضرت، پرتو افشانی آغاز کرد، و به زودی همه و همه به حقانیت امام معصوم و وسعت دانش آن حضرت پی بردند.

جلسات بحث و مناظره که در حضور مامون و امثال یحیی بن اکثم فقیه بزرگ دربار و کسان دیگری که دم از علم و اطلاع می زدند؛ تشکیل می شد؛ آفتاب حقیقت ولایت و امامت را روشن کرد. همگان، حتی پیشوایان ادیان دیگر، به درجه دانش و بصیرت امام علیه السلام پی بردند و دانستند که در مقابل عالم آل محمّد صلی الله علیه و آله قدرت سخن گفتن و اظهار نظر ندارند. این بود که چاره ای جز تعظیم و تسلیم در برابر امام علیه السلام نداشتند. به ناچار تلاش دشمن در این مورد نیز، نه تنها به نتیجه ای نرسید؛ بلکه نتیجه معکوس داد.

مامون که خود درس خوانده و دانشمند بود کاملا به عظمت علمی و روحی امام علیه السلام پی برده بود، امّا بر افکار و اسرار پنهانی خود ظاهرا سر پوش می نهاد، و تظاهر به محبت و ارادت می کرد. در عید فطر سال 202 هجری، مامون از امام رضا علیه السلام با اصرار خواست که نماز عید فطر را برای مسلمانان اقامه فرماید. در ابتدا امام علیه السلام از این کار هم سر باز زد تا مامون و اطرافیان و

مردم بدانند که امام علیه السلام نمی تواند و نمی خواهد آلت اجرای مقاصد حکومت باشد.

علاوه بر این، امام علیه السلام نمی خواست اجرا کننده تشریفات ظاهری دین باشد در حالی که خانه دین از پای بست ویران است. مامون و اطرافیان و مردم اصرار کردند، عاقبت امام علیه السلام این پیشنهاد را قبول فرمود با این شرط:

(من حاضرم نماز عید فطر را برگزار کنم منتهی با همان سنتی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در زمان خود اجرا می فرموده است).

مردم بسیار کنجکاو شدند تا شیوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جای تشریفات ظاهری دربار اجرا گردد. مامون دستور داد که همه درباریان با کبکبه و جلال و شکوه لباسهای فاخر خود را بپوشند و بر اسبهای زرین لگام سوار شوند و در رکاب امام علیه السلام در نماز عید فطر شرکت نمایند.

امّا، حضرت رضا علیه السلام به روش جد بزرگوارش غسل کرد و پیراهنی سپید و ساده که از پنبه بافته شده بود، پوشید. عمامه ای سفید بر سر بست و دو طرف آن را از روی سینه و پشت رها کرد. خود را، خوشبو ساخت. دامن پیراهن به کمر زد. با پای برهنه به راه افتاد وقتی به فضای باز رسید، سر به سوی آسمان بلند کرد و با صدای رسا گفت:

(اللّه اکبر، اللّه اکبر.) مردم وقتی صدای امام علیه السلام را شنیدند با شکوهی خبره کننده همه:

(اللّه اکبر،) گفتند. و تکرار کردند لشکریان و کشوریان و درباریان نیز تحت تاثیر روحانیت و جذابیت معنوی امام علیه السلام قرار گرفتند. از اسبها پیاده شدند. پاها را از چکمه ها در

آوردند با پای پیاده به دنبال امام علیه السلام راه افتادند. بر تعداد جمعیت دقیقه به دقیقه افزوده می شد.

صدای ملکوتی امام و دیگران در فضای باز، طنین انداز بود.

سیل جمعیت به سوی بیابان در حرکت بود.

وضع عجیبی بود. جریان را به مامون گزارش دادند. مامون دچار وحشت شد. فکر کرد اگر بگذارد که امام علیه السلام با همین وضع به صحرا برود و سپس دو خطبه غرّا و مهم ایراد فرماید، به یقین سخنان آتشین و از دل برخاسته امام علیه السلام بر دلها خواهد نشست و زلزله بر ارکان حکومتش خواهد افتاد.

باید دست به کار شد؛ زیرا احتمال دارد سخنان مؤثر امام منتهی به انقلابی در دستگاه حکومت شود. بدین جهت، در نیمه راه، به امام علیه السلام پیام فرستاد که نماز گزاردن بدین صورت برای شما ایجاد زحمتی خواهد کرد. امام علیه السلام از نیمه راه برگشت و فرد دیگری مامور شد به جای آن حضرت نماز عید فطر را برگزار نماید. به یقین این کار چقدر به بدبینی مردم نسبت به دستگاه سلطنت مامون کمک کرده، و ماهیت دستگاه حکومت را برملا نموده است، خدا می داند.

آخرین دسیسه و نیرنگها

عده ای که شیوه عادلانه و عالمانه حضرت رضا علیه السلام را در جهت زیان مادی خود می دیدند، دست به کار توطئه شدند تا هم حضرت رضا علیه السلام و هم مامون و هم فضل بن سهل را از میان بردارند. ابتدا فضل بن سهل را در حمام معروف سرخس قطعه قطعه کردند.

مامون برای اینکه خود را بی تقصیر نشان دهد و تبرئه کند در صدد قتل حضرت رضا علیه السلام برآمد و آن امام بزرگوار را

- که خود به خراسان دعوت کرده بود، مسموم و شهید کرد. شگفت این بود که مامون و دستگاه خلافتش کوشش می کرد شهادت حضرت رضا علیه السلام را مرگ طبیعی جلوه دهد. از این پیشامد ناگوار اظهار تاسف بسیار می کرد و این امر هم به خاطر وحشتی بود که از طرفداران آن حضرت و خاندان علوی داشت.

محل دفن حضرت رضا علیه السلام

می دانیم که هارون الرشید پدر مامون در سفری که آخر عمرش برای دفع شورشی از سوی مردم ستمدیده به خراسان آمد؛ بیمار شد و چندی بعد جان سپرد و در باغ حمید بن قحطبه به خاک سپرده شد.

وقتی حضرت رضا علیه السلام با زهر جانگداز مامون شهید گردید، دستور داد آن حضرت را در کنار پدرش هارون دفن کنند. در آن موقع باغ حمید در محلی به نام سناباد واقع بود که بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام به مشهد الرضا و بعدها به مشهد شهرت یافت. مدفن آن حضرت از همان آغاز دفن (در سال 203 هجری) محل ظهور فیوضات و برکات الهی و زیارتگاه شیعیان و مزار اهل اخلاص و ایمان گردید، و به تدریج به جایی رسید که جلال و شکوه آستان قدس، همه مظاهر دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد.

آثار و کلمات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام همانطور که اشاره کردیم، حضرت رضا علیه السلام بارها با پیشوایان سایر ادیان زردشتی، کلیمی، مسیحی و حتی دهریها و مادیها بحث و مناظره می فرمود خوشبختانه آن مناظرات و مباحثات تحت عنوان (احتجاجات) در کتابهای معتبر ثبت شده و به دست ما رسیده است. احادیث و اخبار و کلمات گرانمایه آن حضرت

در کتابهای (عیون اخبار الرضا) به وسیله شیخ صدوق در قرن چهارم هجری و (علل الشرایع) و (تحف العقول) و کتابهای دیگر معتبر بر جای مانده و روشنی بخش جهان اسلام و تشیع است.

از کلمات حضرت رضا علیه السلام

1 - دوست هر کس عقل اوست و نادانی اش دشمن اوست.

2 - اظهار دوستی با مردم نصف عقل است.

3 - هر کسی که از نعمتی برخوردار است بر او واجب است که در زندگی افراد خانواده خود گشایشی فراهم کند.

4 - از حضرت رضا علیه السلام درباره توکل پرسیدند، فرمود:

توکل این است که جز از خدا از دیگر کسی نترسی.

5 - کمک تو به ناتوان بهتر از صدقه دادن است.

6 - سزاوار است مردم در مورد افراد عائله خود تسهیلات لازم را فراهم نمایند و رفتار آنان طوری نباشد که اعضای خانواده آرزومند مرگ سرپرست خود باشند.

7 - بکوشید اوقات شبانه روزتان به چهار بخش تقسیم شود:

قسمتی مخصوص عبادت و راز و نیاز با پروردگار - ساعتی برای تامین امور زندگی - بخشی خاص معاشرت با دوستان مورد اعتمادی که عیبهایتان را به شما باز گویند و در دوستی خالص باشند. ساعاتی را هم به استراحت و بهره مندی از تفریحات سالم و لذتهای مشروع بگذرانید؛ چه استفاده مطلوب از این قسمت شما را بر انجام دادن آن سه بخش دیگر توانایی خواهد بخشید.

8 - در بر آوردن نیازمندیهای افراد با ایمان و شادمان ساختن و دفع و رفع ناگواریهایشان نهایت کوشش را به کار برید و بدانید که هیچ عملی نزد پروردگار متعال، بعد از انجام دادن فرائض و واجبات، بهتر از شادمان کردن افراد مؤمن نیست.

9 - خبر

و خوبی را نسبت به هر اهل و نااهلی روا دار؛ اگر کسی در خور و شایسته آن خوبی بود که بود، اگر نبود تو خود لایق و سزاوار آنی.

10 - هیچ پرهیزگار مفیدتر از دوری کردن از محرمات (چیزهای حرام) و خودداری از آزار رساندن به افراد مؤمن نیست. (97)

امام نهم

معصوم یازدهم حضرت امام محمّد تقی جوادالائمه علیه السلام

السلام علیک ایها الا یه العظمی

السلام علیک ایها الحجه الکبری

السلام علیک ایها المطهر من الزلاّت ...

درود خدا بر تو باد ای نشانه بزرگ الهی

درود خدا بر تو باد ای حجت کبرای الهی

درود خدا بر تو باد ای امامی که از لغزشها پاک و بر کنار بوده ای،

سلام بر تو ای ابن الرضا ...

امام نهم شیعیان حضرت جواد علیه السلام در سال 1095 هجری در مدینه ولادت یافت. نام نامی اش محمّد معروف به جواد و تقی است. القاب دیگری مانند:

رضی و متقی نیز داشته ولی تقی از همه معروفتر می باشد. مادر گرامی اش سبیکه یا خیزران است که این هر دو نام در تاریخ زندگی آن حضرت ثبت است. امام محمّد تقی علیه السلام هنگام وفات پدر حدود 8 ساله بود.

پس از شهادت جانگداز حضرت رضا علیه السلام در اواخر ماه صفر سال 203 ه مقام امامت به فرزند ارجمندش حضرت جوادالائمه علیه السلام انتقال یافت. مامون خلیفه عباسی که همچون سایر خلفای بنی عباس از پیشرفت معنوی و نفوذ باطنی امامان معصوم و گسترش فضائل آنها در

بین مردم هراس داشت، سعی کرد ابن الرضا را تحت مراقبت خاص خویش قرار دهد.

(از اینجا بود که مامون نخستین کاری که کرد، دختر خویش امّ الفضل را به ازدواج حضرت امام جواد علیه السلام درآورد، تا

مراقبی دائمی و از درون خانه، بر امام گمارده باشد. رنجهای دائمی که امام جواد علیه السلام از ناحیه این مامور خانگی برده است، در تاریخ معروف است).

(98) از روشهایی که مامون در مورد حضرت رضا علیه السلام به کار می بست، تشکیل مجالس بحث و مناظره بود. (99) مامون و بعد معتصم عباسی می خواستند از این راه - به گمان باطل خود - امام علیه السلام را در تنگنا قرار دهند. در مورد فرزندش حضرت جواد علیه السلام نیز چنین روشی را به کار بستند.

به خصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد علیه السلام نگذشته بود. مامون نمی دانست که مقام ولایت و امامت که موهبتی است الهی، بستگی به کمی و زیادی سالهای عمر ندارد.

باری، حضرت جواد علیه السلام با عمر کوتاه خود که همچون نوگل بهاران زودگذر بود، و در دوره ای که فرقه های مختلف اسلامی و غیر اسلامی میدان رشد و نمو یافته بودند و دانشمندان بزرگی در این دوران، زندگی می کردند و علوم و فنون سایر ملتها پیشرفت نموده و کتابهای زیادی به زبان عربی ترجمه و در دسترس قرار گرفته بود، با کمی سن وارد بحثهای علمی گردید و با سرمایه خدایی امامت که از سرچشمه ولایت مطلقه و الهام ربانی مایه ور بود، احکام اسلامی را مانند پدران و اجداد بزرگوارش گسترش داد و به تعلیم و ارشاد پرداخت و به مسائل بسیاری پاسخ گفت.

برای نمونه، یکی از مناظره های (احتیاجات) حضرت امام محمّد تقی علیه السلام را در زیر نقل می کنیم:

(عیاشی در تفسیر خود از ذرقان که همنشین و دوست احمد بن ابی دؤاد بود،

نقل می کند که ذرقان گفت:

روزی دوستش (ابن ابی دؤ اد) از دربار معتصم عباسی برگشت و بسیار گرفته و پریشان حال به نظر رسید.

گفتم:

چه شده است که امروز این چنین ناراحتی؟

گفت:

در حضور خلیفه و ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا جریانی پیش آمد که مایه شرمساری و خواری ما گردید.

گفتم چگونه؟

گفت:

سارقی را به حضور خلیفه آورده بودند که سرقتش آشکار و دزد اقرار به دزدی کرده بود. خلیفه طریقه اجرای حد و قصاص را پرسید. عده ای از فقها حاضر بودند، خلیفه دستور داد بقیه فقیهان را نیز حاضر کردند، و محمّد بن علی الرضا را هم خواست.

خلیفه از ما پرسید:

حد اسلامی چگونه باید جاری شود؟

من گفتم:

از مچ دست باید قطع گردد.

خلیفه گفت:

به چه دلیل؟

گفتم:

بدلیل آنکه دست شامل انگشتان و کف دست تا مچ دست است، و در قرآن کریم در آیه تیمم آمده است:

(فامسحوا بوجوهکم و ایدیک.) بسیاری از فقیهان حاضر در جلسه گفته مرا تصدیق کردند.

یک دسته از علماء گفتند:

باید دست را از مرفق برید.

خلیفه پرسید:

به چه دلیل؟

گفتند:

به دلیل آیه وضو که در قرآن کریم آمده است:

... (و ایدیکم الی المرافق.) و این آیه نشان می دهد که دست دزد را باید از مرفق برید.

دسته دیگر گفتند:

دست را از شانه باید برید چون دست شامل تمام این اجراء می شود. و چون بحث و اختلاف پیش آمد، خلیفه روی به حضرت ابوجعفر محمّد بن علی کرد و گفت:

یا اباجعفر، شما در این مسئله چه می گویید؟

آن حضرت فرمود:

علمای شما در این باره سخن گفتند. مرا از بیان مطلب معذور بدار.

خلیفه گفت:

به خدا سوگند که شما هم باید نظر خود را بیان کنید.

حضرت جواد فرمود:

اکنون که مرا سوگند

می دهی پاسخ آن را می گویم. این مطالبی که علمای اهل سنت درباره حد دزدی بیان کردند خطاست. حد صحیح اسلامی آنست که باید انگشتان دست را غیر از انگشت ابهام قطع کرد.

خلیفه پرسید:

چرا؟

امام علیه السلام فرمود:

زیرا رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرموده است سجود باید بر هفت عضو از بدن انجام شود:

پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت ابهام پا، و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سجده حق تعالی محلی باقی نمی ماند، و در قرآن کریم آمده است:

(و ان المساجد للّه ...) سجده گاه ها از آن خداست، پس کسی نباید آنها را ببرد. معتصم از این حکم الهی و منطقی بسیار مسرور شد، و آن را تصدیق کرد و امر نمود انگشتان دزد را برای حکم حضرت جواد علیه السلام قطع کردند.

ذرقان می گوید:

ابن ابی دؤاد سخت پریشان شده بود، که چرا نظر او در محضر خلیفه رد شده است. سه روز پس از این جریان نزد معتصم رفت و گفت:

یا امیرالمؤمنین، آمده ام تو را نصیحتی کنم و این نصیحت را به شکرانه محبتی که نسبت به ما داری می گویم.

معتصم گفت:

بگو.

ابن ابی دؤاد گفت:

وقتی مجلسی از فقها و علما تشکیل می دهی تا یک مسئله یا مسائلی را در آن جا مطرح کنی، همه بزرگان کشوری و لشکری حاضر هستند، حتی خادمان و دربانان و پاسبانان شاهد آن مجلس و گفتگوهایی که در حضور تو می شود هستند، و چون می بینند که رای علمای بزرگ تو در برابر رای محمّد بن علی الجواد ارزشی ندارد، کم کم مردم به آن حضرت توجه می کنند و خلافت از خاندان

تو به خانواده آل علی منتقل می گردد، و پایه های قدرت و شوکت تو متزلزل می گردد. این بدگویی و اندرز غرض آلود در وجود معتصم کار کرد و از آن روز در صدد برآمد این مشعل نورانی و این سرچشمه دانش و فضیلت را خاموش سازد. (100) این روش را - قبل از معتصم - مامون نیز در مورد حضرت جوادالائمه علیه السلام به کار می برد، چنانکه در آغاز امامت امام نهم، مامون دوباره دست به تشکیل مجالس مناظره زد و از جمله از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ دربار وی بود، خواست تا از امام علیه السلام پرسشهایی کند، شاید بتواند از این راه به موقعیت امام علیه السلام ضربتی وارد کند.

امّا نشد، و امام از همه این مناظرات سربلند در آمد. روزی از آنجا که (یحیی بن اکثم) به اشاره مامون می خواست پرسشهای خود را مطرح سازد مامون نیز موافقت کرد، و امام جواد علیه السلام و همه بزرگان و دانشمندان را در مجلس حاضر کرد. مامون نسبت به حضرت امام محمّد تقی علیه السلام احترام بسیار کرد و آن گاه از یحیی خواست آنچه می خواهد بپرسد، یحیی که پیرمردی سالمند بود، پس از اجازه مامون و حضرت جواد علیه السلام گفت:

اجازه می فرمایی مساله ای از فقه بپرسم؟

حضرت جواد فرمود:

آنچه دلت می خواهد بپرس.

یحیی بن اکثم پرسید:

اگر کسی در حال احرام قتل صید کرد چه باید بکند؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود:

آیا قاتل صید محلّ (101) بوده یا محرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ به عمد صید کرده یا به خطا؟ محرم آزاد بوده یا بنده؟ صغیر بوده یا کبیر؟ اول قتل او بوده یا صیاد

بوده و کارش صید بوده؟ آیا حیوانی را که کشته است صید تمام بوده یا بچه صید؟ آیا در این قتل پشیمان شده یا نه؟ آیا این عمل در شب بوده یا روز؟ احرام محرم برای عمره بوده یا احرام حج؟ یحیی دچار حیرت عجیبی شد. نمی دانست چگونه جواب گوید، سر به زیر انداخت و عرق خجالت بر سر و رویش نشست. درباریان یکدیگر نگاه می کردند.

مامون نیز که سخت آشفته حال شده بود در میان سکوتی که بر مجلس حکمفرما بود، روی به بنی عباس و اطرافیان کرد و گفت:

دیدید و ابوجعفر محمّد بن علی الرضا را شناختید؟ (102) سپس بحث را تغییر داد تا از حیرت حاضران بکاهد. باری، موقعیت امام جواد علیه السلام پس از این مناظرات بیشتر استوار شد. امام جواد علیه السلام در مدت 17 سال دوران امامت به نشر و تعلیم حقایق اسلام پرداخت، و شاگردان و اصحاب برجسته ای داشت که:

هر یک خود قله ای بودند از قله های فرهنگ و معارف اسلامی مانند:

ابن ابی عمیر بغدادی، ابوجعفر محمّد بن سنان زاهری، احمد بن ابی نصر بزنطی کوفی، ابو تمام حبیب اوس طائی، شاعر شیعی مشهور، ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری که در قرن سوم هجری می زیسته اند اینان نیز (همچنانکه امام بزرگوارشان همیشه تحت نظر بود) هر کدام به گونه ای مورد تعقیب و گرفتاری بودند. فضل بن شاذان را از نیشابور بیرون کردند.

عبداللّه بن طاهر چنین کرد و سپس کتب او را تفتیش کرد و چون مطالب آن کتابها را - درباره توحید و ... به او گفتند قانع نشد و گفت می خواهم عقیده سیاسی او

را نیز بدانم. ابوتمام شاعر نیز از این امر بی بهره نبود، امیرانی که خود اهل شعر و ادب بودند حاضر نبودند شعر او را - که بهترین شاعر آن روزگار بود، چنانکه در تاریخ ادبیات عرب و اسلام معروف است - بشنوند و نسخه از آن داشته باشند. اگر کسی شعر او را برای آنان، بدون اطلاع قبلی، می نوشت و آنان از شعر لذت می بردند و آن را می پسندیدند، همین که آگاه می شدند که از ابوتمام است یعنی شاعر شیعیت معتقد به امام جواد علیه السلام و مروّج آن مرام - دستور می دادند که آن نوشته را پاره کنند.

ابن ابی عمیر - عالم ثقه مورد اعتماد بزرگ - نیز در زمان هارون و مامون، محبت های بسیار دید. او را سالها زندانی کردند، تازیانه ها زدند. کتابهای او را که ماخذ عمده علم دین بود، گرفتند و باعث تلف شدن آنها شدند و ... (103) بدین سان دستگاه جبار عباسی با هواخواهان علم و فضیلت رفتار می کرد و چه ظالمانه !

شهادت حضرت جواد علیه السلام

این نوگل باغ ولایت و عصمت گرچه کوتاه عمر بود ولی رنگ و بویش مشام جانها را بهره مند ساخت. آثار فکری و روایاتی که از آن حضرت نقل شده و مسائلی را که آن امام پاسخ گفته و کلماتی که از آن حضرت بر جای مانده، تا ابد زینت بخش صفحات تاریخ اسلام است.

دوران عمر آن امام بزرگوار 25 سال و دوره امامتش 17 سال بوده است. معتصم عباسی از حضرت جواد علیه السلام دعوت کرد که از مدینه به بغداد بیاید. امام جواد در ماه محرم سال 220 هجری به بغداد وارد شد.

معتصم که عموی امّ الفضل زوجه حضرت جواد بود، با جعفر پسر مامون و امّ الفضل بر قتل آن حضرت همداستان شدند. علت این امر - همچنان که اشاره کردیم - این اندیشه شوم بود که مبادا خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود. از این جهت، در صدد تحریک امّ الفضل بر آمدند و به وی گفتند تو دختر و برادرزاده خلیفه هستی، و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمّد بن علی الجواد، مادر علتی هادی فرزند خود را بر تو رجحان می نهد.

این دو تن آن قدر وسوسه کردند تا امّ الفضل - چنانکه روش زنان ناز است - تحت تاثیر حسادت قرار گرفت و در باطن از شوهر بزرگوار جوانش آزرده خاطر شد و به تحریک و تلقین معتصم و جعفر برادرش، تسلیم گردید.

آنگاه این دو فرد جنایتکار سمی کشنده در انگور وارد کردند و به خانه امام فرستادند تا سیاه روی دو جهان، امّ الفضل، آنها را به شوهرش بخوراند. امّ الفضل طبق انگور را در برابر امام جواد علیه السلام گذاشت، و از انگورها تعریف و توصیف کرد، و حضرت جواد علیه السلام را به خوردن انگور وادار و در این امر اصرار کرد.

امام جواد علیه السلام مقداری از آن انگور را تناول فرمود. چیزی نگذشت آثار سم را در وجود خود احساس فرمود و درد و رنج شدیدی بر آن حضرت عارض گشت. امّ الفضل سیه کار با دیدن آن حالت دردناک در شوهر جوان، پشیمان و گریان شد؛ امّا پشیمانی سودی نداشت.

حضرت جواد علیه السلام فرمود:

چرا گریه می کنی؟ اکنون که مرا کشتی گریه تو

سودی ندارد. بدان که خداوند متعال در این چند روزه دنیا تو را به دردی مبتلا کند و به روزگاری بیفتی که نتوانی از آن نجات یافت.

در مورد مسموم کردن حضرت جواد علیه السلام قولهای دیگری هم نقل شده است. (104)

زن و فرزندان حضرت جواد علیه السلام

زن حضرت جواد علیه السلام ام الفضل دختر مامون بود. حضرت جواد علیه السلام از ام الفضل فرزندی نداشت. حضرت امام محمّد تقی زوجه دیگری مشهور به امّ ولد (105) و به نام سمانه مغربیه داشته است. فرزندان آن حضرت را 4 پسر و 4 دختر نوشته اند بدین شرح:

1 - حضرت ابوالحسن امام علی النقی (هادی)

2 - ابواحمد موسی مبرقع 3

ابواحمد حسین

4 - ابوموسی عمران

5 - فاطمه

6 - خدیجه

7 - امّ کلثوم

8 - حکیمه حضرت جواد علیه السلام مانند جده اش فاطمه زهرا کوتاه زندگانی و عمری سراسر رنج و مظلومیت داشت. بدخواهان نگذاشتند این مشعل نورانی نورافشانی کند. امام نهم ما در آخر ماه ذیقعده سال 220 ه به سرای جاویدان شتافت. قبر مطهرش در کاظمیه یا کاظمین است، عقب قبر منور جدش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام زیارتگاه شیعیان و دوستداران است.

از سخنان حضرت جواد علیه السلام

1 - اعتماد به خداوند متعال بهای هر چیز گران است و نردبانی است به سوی هر بلندی.

2 - عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

3 - ولی و دوستدار خدا در آشکار و دشمن خدا در پنهانی مباش.

4 - هر که به برادری به جهت خداوند تعالی، بهره دهد (یا بهره گیرد) خانه ای در بهشت بهره داده (یا بهره گرفته) است.

5 - کسی که خداوند متعال یذیرنده تعهد اوست چگونه تلف شود؟ کسی که از خدا برید و به دیگری پیوست چگونه نجات یابد؟ کسی که از راه غیر علم (یعنی از طریق جهالت و نادانی) عمل کند، بیش از آنکه اصلاح امور کند موجب فساد و تباهی خواهد شد.

6 - از دوستی با آدم نادان و

بد بپرهیز، زیرا مانند شمشیر کشیده است، منظرش نیکوست ولی آثارش زشت می باشد.

7 - کسی که امین خیانتکاران باشد، همین کار در دغلی و خیانتش کافی است.

8 - شخص مؤمن نیازمند به خصلت است:

توفیق از جانب حق تعالی، واعظی از نفس خود که پیوسته او را پند دهد و قبول کند، پذیرش نصیحت از آنکه او را به هدایت وادارد و نصحیت کند. (106)

امام دهم

معصوم دوازدهم حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام

ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر

ز نور فاطمه طاووس باغ علیین

ستاره ای که ز انوار چهره روشن کرد

فضای کون و کمان را به نور علم و یقین

مه سپهر فضیلت محیط جود و کرم

شه سریر ولایت چراغ شرع مبین

به سالکان حقیقت دهید مژده که گشت

امام هادی علیه السلام فرمانروا و رهبر دین

دکتر رسا

تولد

تولد امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی علیه السلام را نیمه ذیحجه سال 212 هجری قمری نوشته اند پدر آن حضرت، امام محمّد تقی

جوادالائمه علیه السلام و مادرش سمانه از زنا درست کردار پاکدامنی بود که دست قدرت الهی او را برای تربیت مقام ولایت و امامت مامور کرده بود، و چه نیکو وظیفه مادری را به انجام رسانید و بدین ماموریت خدایی قیام کرد. نام آن حضرت - علی - کنیه آن امام همام (ابوالحسن) و لقب های مشهور آن حضرت (هادی) و (نقی) بود. حضرت امام هادی علیه السلام پس از پدر بزرگوارش در سن 8 سالگی به مقام امامت رسید و دوران امامتش 33 سال بود.

در این مدت حضرت علی النقی علیه السلام برای نشر احکام اسلام و آموزش و پرورش و شناساندن مکتب و مذهب جعفری و تربیت شاگردان و اصحاب گرانقدر گامهای بلند برداشت.

نه تنها تعلیم و تعلم و نگاهبانی فرهنگ اسلامی را امام دهم علیه السلام در مدینه عهده دار بود، و لحظه ای از آگاهانیدن مردم و آشنا کردن آنها به حقایق مذهبی نمی آسود، بلکه در امربه معروف و نهی از منکر و مبارزه پنهان و آشکار با خلیفه ستمگر وقت – یعنی متوکل عباسی - آنی آسایش نداشت. به همین جهت بود که عبداللّه بن

عمر والی مدینه بنابر دشمنی دیرینه و بدخواهی درونی، به متوکل خلیفه زمان خود نامه ای خصومت آمیز نوشت، و به آن امام بزرگوار تهمتها زد، و نسبت های ناروا داد و آن حضرت را مرکز فتنه انگیزی و حتی ستمکاری وانمود کرد و در حقیقت آنچه در شان خودش و خلیفه زمان شود به آن امام معصوم علیه السلام منسوب نمود، و این همه به جهت آن بود که جاذبه امامت و ولایت و علم و فضیلتش مردم را از اطراف جهان اسلام به مدینه می کشانید و این کوته نظراندون همت که طالب ریاست ظاهری و حکومت مادی دنیای فریبنده بودند، نمی توانستند فروغ معنویت امام را ببینند.

و نیز (مورخان و محدثان نوشته اند که امام جماعت حرمین (مکه و مدینه) از سوی دستگاه خلافت، به متوکل عباسی نوشت:

اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی است، علی بن محمّد (هادی) را از ای دیار بیرون بر، که بیشتر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است) (107) این نامه و نامه حاکم مدینه نشان دهنده نفوذ معنوی امام هادی علیه السلام در سنگر مبارزه علیه دستگاه جبار عباسی است. از زمان حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و حوزه چهار هزار نفری آن دوران پربار، شاگردانی در قلمرو اسلامی تربیت شدند که هر یک مشعلدار فقه جعفری و دانشهای زمان بودند، و بدین سان پایه های دانشگاه جعفری و موضع فرهنگ اسلامی، نسل به نسل نگهبانی شد و امامان شیعه، از دوره حضرت رضا علیه السلام به بعد، از جهت نشر معارف جعفری آسوده خاطر بودند، و اگر این

فرصت مغتنم در زمان امام جعفر صادق علیه السلام پیش نیامده بود، معلوم نبود سرنوشت این معارف مذهبی به کجا می رسید؟ به خصوص که از دوره زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به بعد دیگر چنین فرصت های وسیعی برای تعلیم و نشر برای امامان بزرگوار ما که در برابر دستگاه عباسی دچار محدودیت بودند و تحت نظر حاکمان ستمکار - چنانکه باید و شاید پیش نیامد.

با این همه، دوستداران این مکتب و یاوران و هواخواهان ائمه طاهرین - در این سالها به هر وسیله ممکن، برای رفع اشکالات و حل مسائل دینی خود، و گرفتن دستور عمل و اقدام - برای فشرده تر کردن صف مبارزه و پیشرفت مقصود و در هم شکستن قدرت ظاهری خلافت به حضور امامان والا قدر می رسیدند و از سرچشمه دانش و بینش آنها، بهره مند می شدند (108) و این دستگاه ستمگر حاکم و کارگزارانش بودند که از موضع فرهنگی و انقلابی امام پیوسته هراس داشتند و نامه حاکم مدینه و مانند آن، نشان دهنده این هراس همیشگی آنها بود. دستگاه حاکم، کم کم متوجه شده بود که حرمین (مکه و مدینه) ممکن است به فرمانبری از امام علیه السلام درآیند و سر از اطاعت خلیفه وقت در آورند.

بدین جهت پیک در پیک و نامه در پی نامه نوشتند، تا متوکل عباسی دستور داد امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا - که مرکز حکومت وقت بود - انتقال دهند. متوکل امر کرد حاجب مخصوص وی حضرت هادی علیه السلام را در نزد خود زندانی کند و سپس آن حضرت را در محله عسکر سالها

نگاه دارد تا همواره زندگی امام، تحت نظر دستگاه خلافت باشد. برخی از بزرگان مدت این زندانی و تحت نظر بودن را - بیست سال - نوشته اند پس از آنکه حضرت هادی علیه السلام به امر متوکل و به همراه یحیی بن هرثمه که مامور بردن حضرت از مدینه بود، به سامرا وارد شد، والی بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهری از آمدن امام علیه السلام به بغداد با خبر شد،

و به یحیی بن هرثمه گفت:

ای مرد، این امام هادی فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد و می دانی متوکل نسبت به او توجهی ندارد اگر او را کشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت از تو بازخواست می کند.

یحیی گفت:

به خدا سوگند متوکل نظر بدی نسبت به او ندارد. نیز در سامرا، متوکل کارگزاری ترک داشت به نام وصیف ترکی. او نیز به یحیی سفارش کرد در حق امام مدارا و مرحمت کند. همین وصیف خبر ورود حضرت هادی را به متوکل داد. از شنیدن ورود امام علیه السلام متوکل به خود لرزید و هراسی ناشناخته بر دلش جنگ زد. از این مطالب که از قول یحیی بن هرثمه مامور جلب امام هادی علیه السلام نقل شده است درجه عظمت و نفوذ معنوی امام در متوکل و مردان درباری به خوبی آشکار می گردد، و نیز این مطالب دلیل است بر هراسی که دستگاه ستمگر بغداد و سامرا از موقعیت امام و موضع خاص او در بین هواخواهان و شیعیان آن حضرت داشته است. باری، پس از ورود به خانه ای که قبلا در نظر گرفته شده بود،

متوکل از یحیی پرسید:

علی بن محمّد

چگونه در مدینه می زیست؟

یحیی گفت:

جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و پرهیزگاری و بی اعتنایی به دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه از او چیزی ندیدم، و چون خانه اش را - چنانکه دستور داده بودی - بازرسی کردم، جز قرآن مجید و کتابهای علمی چیزی نیافتم. متوکل از شنیدن این خبر خوشحال شد، و احساس آرامش کرد.

با آنکه متوکل از دشمنان سر سخت آل علی علیه السلام بود و بنا به دستور او بر قبر منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام آب بستند و زیارت کنندگان آن مرقد مطهر را از زیارت مانع شدند، و دشمنی یزید و یزیدیان را نسبت به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تازه گردانیدند، با این همه در برابر شکوه و هیبت حضرت هادی علیه السلام همیشه بیمناک و خاشع بود.

مورخان نوشته اند:

مادر متوکل نسبت به مقام امام علی النقی علیه السلام اعتقادی بسزا داشت.

روزی متوکل مریض شد و جراحتی پیدا کرد که اطباء از علاجش درماندند. مادر متوکل نذر کرد اگر خلیفه شفا یابد مال فراوانی خدمت حضرت هادی هدیه فرستد. در این میان به فتح بن خاقان که از نزدیکان متوکل بود گفت:

یک نفر را بفرست که از علی بن محمّد درمان بخواهد شاید بهبودی یابد.

وی کسی را خدمت آن حضرت فرستاد امام هادی فرمود:

فلان دارو را بر جراحت او بگذارید به اذن خدا بهبودی حاصل می شود. چنین کردند، آن جراحت بهبودی یافت.

مادر متوکل هزار دینار در یک کیسه چرمی سر به مهر خدمت امام هادی علیه السلام فرستاد. اتفاقا چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی

از بدخواهان به متوکل خبر داد دینار فراوانی در منزل علی بن محمّد النقی دیده شده است. متوکل سعید حاجب را به خانه آن حضرت فرستاد. آن مرد از بالای بام با نردبان به خانه امام رفت. وقتی امام متوجه شد، فرمود همان جا باش تا چراغ بیاورند تا آسیبی به شما نرسد. چراغی افروختند.

آن مرد گوید:

دیدم حضرت هادی به نماز شب مشغول است و بر روی سجده نشسته.

امام فرمود:

خانه در اختیار توست. آن مرد خانه را تفتیش کرد. چیزی جز آن کیسه ای که مادر متوکل به خانه امام فرستاده بود و کیسه دیگری سر به مهر در خانه وی نیافت، که مهر مادر خلیفه بر آن بود.

امام فرمود:

زیر حصیر شمشیری است آن را با این دو کیسه بردار و به نزد متوکل بر. این کار، متوکل و بدخواهان را سخت شرمنده کرد. امام که به دنیا و مال دنیا اعتنایی نداشت پیوسته با لباس پشمینه و کلاه پشمی روی حصیری که زیر آن شن بود مانند جد بزرگوارش علی علیه السلام زندگی می کرد و آنچه داشت در راه خدا انفاق می فرمود. با این همه، متوکل همیشه از اینکه مبادا حضرت هادی علیه السلام بر وی خروج کند و خلافت و ریاست ظاهری بر وی به سر آید بیمناک بود. بدخواهان و سخن چینان نیز در این امر نقشی داشتند.

روزی به متوکل خبر دادند که:

(حضرت علی بن محمّد در خانه خود اسلحه و اموال بسیار جمع کرده و کاغذهای زیاد است که شیعیان او، از اهل قم، برای او فرستاده اند). متوکل از این خبر وحشت کرد و به سعید حاجب که از نزدیکان او

بود دستور داد تا بی خبر وارد خانه امام شود و به تفتیش بپردازد. این قبیل مراقبت ها پیوسته - در مدت 20 سال که حضرت هادی علیه السلام در سامره بودند - وجود داشت.

و نیز نوشته اند:

(متوکل عباسی سپاه خود را که نود هزار تن بودند از اتراک و در سامرا اقامت داشتند امر کرد که هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند، و در میان بیابان وسیعی، در موضعی روی هم بریزند. ایشان چنین کردند. و آن همه به منزله کوهی بزرگ شد. اسم آن را تل (مخالی) (109) نهادند آن گاه خلیفه بر آن تل بالا رفت و حضرت امام علی النقی (علیه السلام) را نیز به آنجا طلبید و گفت:

شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنید سپاهیان مرا. و از پیش امر کرده بود که لشکریان با آرایشهای نظامی و اسلحه تمام و کمال حاضر شوند، و غرض او آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنمایاند، تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خروج بر او نمایند). (110) در این مدت 20 سال زندگی امام هادی علیه السلام در سامرا، به صورتهای مختلف کارگزاران حکومت عباسی، مستقیم و غیر مستقیم، چشم مراقبت بر حوادث زندگی امام و رفت و آمدهایی که در اقامتگاه امام علیه السلام می شد، داشتند از جمله:

(حضور جماعتی از بنی عباس، به هنگام فوت فرزند امام دهم، حضرت سید محمّد - که حرم مطهر وی در نزدیکی سامرا (بلد) معروف و مزار است - یاد شده است.

این نکته نیز می رساند که افرادی از بستگان و ماموران خلافت، همواره به

منزل امام سر می زده اند (111)

اصحاب و یاران امام دهم علیه السلام

در میان اصحاب امام دهم، بر می خوریم به چهره هایی چون (علی بن جعفر میناوی) که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد. دیگر ادیب معروف، ابن السکیت که متوکل او را شهید کرد.

و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سکیت درس می خواندند. متوکل از طریق فرزندان خود کم کم، متوجه شد که ابن سکیت از هواخواهان علی علیه السلام و آل علی علیه السلام است. متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی علیه السلام بود روزی ابن سکیت را به حضور خود خواست و از وی پرسید:

آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی علیه السلام؟

ابن سکیت که از شیعیان و دوستداران با وفای خاندان علوی بود، بدون ترس و ملاحظه جواب داد:

فرزندان تو نسبت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که دو نوگل باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند. فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی کجا؟

آنها را با قنبر غلام حضرت علیه السلام هم نمی توان سنجید.

متوکل از این پاسخ گستاخانه سخت برآشفت. در همان دم دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعی خالص و یار راستین امام دهم علیه السلام را شهید کرد. (112)

دیگر از یاران حضرت هادی علیه السلام حضرت عبدالعظیم حسنی است. بنا بر آنچه محدث قمی در (منتهی الا مال) آورده است:

(نسب شریفش به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود

... از اکابر محدثین و اعاظم علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد علیه السلام و حضرت امام هادی علیه السلام بود. صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته.

نوشته اند:

(حضرت عبدالعظیم از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد و پیک گردش می کرد تا به ری آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد ...). (113)

(حضرت عبدالعظیم، اعتقاد راسخی به اصل امامت داشت. چنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان، به خاطر زاهد بودن و حدیث گفتن وی نبوده است، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است.

او نیز مانند دیگر داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلامی می کوشیده است، و چه بسا از ناحیه امام، به نوعی برای این کار ماموریت داشته است.

زیرا که نمی شود کسی با این قدر و منزلت و دیانت و تقوا، کسی که حتی عقاید خود را بر امام عرضه می کند تا از درست بودن آن عقاید، اطمینان حاصل کند - به طوری که حدیث آن معروف است - اعمال او، بویژه اعمال اجتماعی و موضعی او، بر خلاف نظر و رضای امام باشد.

حال چه به این رضایت تصریح شده باشد، با خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و فقه سیاسی بدان رسیده باشد). (114)

صورت و سیرت حضرت امام هادی علیه السلام

حضرت امام دهم علیه السلام دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود. گونه هایش اندکی بر آمده و سرخ و سفید بود.

چشمانش فراخ و ابروانش گشاده بود. امام هادی علیه

السلام بذل و بخشش بسیار می کرد. امام آن چنان شکوه و هستی داشت که وقتی بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریانش بی درنگ به پاس خاطر وی و احترام بر می خاستند.

خلفایی که در زمان امام علیه السلام بودند:

معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، همه به جهت شیفتگی نسبت به قدرت ظاهری و دنیای فریبنده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی علیه السلام دشمنی دیرینه داشتند و کم و بیش دشمنی خود را ظاهر می کردند ولی همه، به خصال پسندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند، و این فضیلتها و قدرت های علمی و تسلط وی را بر مسائل فقهی و اسلامی به تجربه، آزموده و مانند نیاکان بزرگوارش علیه السلام در مجالس مناظره و احتجاج، وسعت دانش وی را دیده بودند. شبها اوقات امام علیه السلام پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت.

لباس وی جبّه ای بود خشن که بر تن می پوشید و زیر پای خود حصیری پهن می کرد. هر غمگینی که بر وی نظر می کرد شاد می شد. همه او را دوست داشتند. همیشه بر لبانش تبسم بود، با این حال هیبتش در دلهای مردم بسیار بود.

شهادت امام هادی علیه السلام

امام دهم، حضرت هادی علیه السلام در سال 254 هجری به وسیله زهر به شهادت رسید. در سامرا در خانه ای که تنها فقط فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود. معتمد عباسی امام دهم را مسموم کرد. از این سال امام حسن عسکری پیشوای حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت. و در همان خانه ای که در آن بیست

سال زندانی و تحت نظر بود، سرانجام به خاک سپرده شد.

زن و فرزندان امام هادی علیه السلام

حضرت هادی علیه السلام یک زن به نام سوسن یا سلیل و پنج فرزند داشته است.

1 - ابومحمّد حسن علیه السلام (امام عسکری علیه السلام یازدهمین اختر تابناک ولایت و امامت است) ...

2 - حسین ...

3 - سید محمّد که یک سال قبل از پدر بزرگوارش فوت کرد، جوانی بود آراسته و پرهیزگار که بسیاری گمان می کردند مقام ولایت به وی منتقل خواهد شد. قبر مطهرش که مزار شیعیان است در نزدیکی سامرا می باشد.

4 - جعفر

5 - عایشه، یا به نقل شادروان شیخ عباس قمی (علیّه).

از سخنان حضرت هادی علیه السلام

1 - هر که از خود راضی و خودپسند باشد مردم بر او خشمناک می شوند.

2 - مصیبت شخص صبر کننده یکی است، امّا برای آن که در مصیبت جزع و بی تابی کند دوتاست.

3 - بیهوده گویی و شوخی کردن، خوش منشی بیخردان و صفت نادانان است.

4 - بیداری بسیار موجب افزایش لذت خواب می شود، و گرسنگی بسیار، خوشی و خوبی طعام را افزون می کند.

5 - مقدرات، چیزهایی را به تو نشان دهد که حتی به دل تو خطور نکرده اند.

6 - حکمت در طبعهای فاسد تاثیر نمی کند.

7 - خدا را بقعه هاست که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود، و او آن دعاها را به اجابت رساند و حائر حسین علیه السلام یکی از آنهاست.

8 - هر که از خدا پروا کند مردم از او پروا کنند. هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند. هر که مطیع خداست باک از خشم مخلوق ندارد، هر که خدا را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.

9 - به راستی

خدا را نتوان وصف کرد، جز بدانچه خودش خود را وصف کرده. کجا وصف شود آنکه حواس از درکش عاجز است و اوهام بدو نرسد.

امام یازدهم

معصوم سیزدهم امام حسن عسکری علیه السلام

وارث دیهیم ولایت حسن

آیت دانایی و دانشوری

نوگل (قائم) دمد از گلشنی

با گل (نرگس) چو کند همسری

گلشن ایام نیارد دگر

غنچه، بدین لطف و صفا و طری

شادروان دکتر رسا

امام حسن عسکری علیه السلام در سال 232 هجری در مدینه چشم به جهان گشود.

مادر والاگهرش سوسن یا سلیل زنی لایق و صاحب فضیلت و در پرورش فرزند نهایت مراقبت را داشت، تا حجت حق را آن چنان که شایسته است پرورش دهد. این زن پرهیزگار در سفری که امام عسکری علیه السلام به سامرا کرد همراه امام بود و در سامرا از دنیا رحلت کرد. کنیه آن حضرت ابامحمّد بود.

صورت و سیرت امام حسن عسکری علیه السلام

امام یازدهم صورتی گندمگون و بدنی در حد اعتدال داشت. ابروهای سیاه کمانی، چشمهای درشت و پیشانی گشاده داشت. دندان ها درشت و بسیار سفید بود. خالی بر گونه راست داشت.

امام حسن عسکری علیه السلام بیانی شیرین و جذاب و شخصیتی الهی با شکوه و وقار و مفسری کم مانند برای قرآن مجید بود. راه مستقیم عترت

و شیوه صحیح تفسیر قرآن را به مردم و بویژه برای اصحاب بزرگوارش - در ایام عمر کوتاه خود - روشن کرد. دوران امامت به طور کلی دوران عمر 29 ساله امام حسن عسکری علیه السلام به سه دوره تقسیم می گردد:

دوره اول 13 سال است که زندگی آن حضرت در مدینه گذشت. دوره دوم 10 سال در سامرا قبل از امامت.

دوره سوم نزدیک 6 سال امامت آن حضرت می باشد. دوره امامت حضرت عسکری علیه السلام با قدرت ظاهری بنی عباس رو در روی بود. خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلند پروازیهایی داشتند. امام حسن عسکری علیه السلام

از شش سال دوران اقامتش، سه سال را در زندان گذرانید. زندانبان آن حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته بود، تا بتواند آن حضرت را - به وسیله آن دو غلام - آزار بیشتری دهد، امّا آن دو غلام که خود از نزدیک ناظر حال و حرکات امام بودند تحت تاثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گرائیده بودند.

وقتی از این غلامان جویای حال امام شدند، می گفتند این زندانی روزها روزه دار است و شبها تا بامداد به عبادت و راز و نیاز با معبود خود سرگرم است و با کسی سخن نمی گوید. عبیداللّه خاقان وزیر محمّد عباسی با همه غروری که داشت وقتی با حضرت عسکری ملاقات می کرد به احترام آن حضرت بر می خاست، و آن حضرت را بر مسند خود می نشانید.

پیوسته می گفت:

در سامره کسی را مانند آن حضرت ندیده ام، وی زاهدترین و داناترین مردم روزگار است. پسر عبیداللّه خاقان می گفت:

من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می پرسیدم. مردم را نسبت به او متواضع می یافتم. می دیدم همه مردم به بزرگواریش معترفند و دوستدار او می باشند. با آنکه امام علیه السلام جز با خواص شیعیان خود آمیزش نمی فرمود، دستگاه خلافت عباسی برای حفظ آرامش خلافت خود بیشتر اوقات، آن حضرت را زندانی و ممنوع از معاشرت داشت. (از جمله مسائل روزگار امام حسن عسکری علیه السلام یکی نیز این بود که از طرف خلافت وقت، اموال و اوقاف شیعه، به دست کسانی سپرده می شد که دشمن آل محمّد علیه السلام و جریانهای شیعی بودند، تا بدین گونه بنیه مالی نهضت تقویت نشود. چنانکه نوشته اند

که احمد بن عبداللّه بن خاقان از جانب خلفا، والی اوقاف و صدقات بود در قم، و او نسبت به اهل بیت رسالت، نهایت مرتبه عداوت را داشت).

(نیز اصحاب امام حسن عسکری، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود، کسانی چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل اسماعیل نوبختی در بغداد می زیستند، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی، پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام معمول داشت، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با سخت ترین نوع درگیری واداشته بود. این جناح نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی، این همه سختی را تحمل می کرد، و لحظه ای از حراست (و نگهبانی) موضع غفلت نمی کرد). (115)

اینکه گفتیم:

حضرت هادی علیه السلام و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما - جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی خود به آنها مراجعه می نمودند - کمتر معاشرت می کردند به جهت آن بود که دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام نزدیک بود، و مردم می بایست کم کم بدان خو گیرند، و جهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنها عجیب نیاید.

باری، امام حسن عسکری علیه السلام بیش از 29 سال عمر نکرد ولی در مدت شش سال امامت و ریاست روحانی اسلامی، آثار مهمی از تفسیر قرآن و نشر احکام و بیان مسائل فقهی و جهت دادن

به حرکت انقلابی شیعیانی که از راههای دور برای کسب فیض به محضر امام علیه السلام می رسیدند بر جای گذاشت در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظرات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد، و فرهنگ شیعی - که تا آن زمان شناخته شده بود - در رشته های دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث ظهور مردان بزرگی چون یعقوب بن اسحاق کندی، که خود معاصر امام حسن عسکری بود و تحت تعلیمات آن امام گردید.

در قدرت علمی امام علیه السلام - که از سرچشمه زلال ولایت و اهل بیت عصمت مایه ور بود - نکته ها گفته اند.

از جمله:

همین یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب که دانشمند معروف ایرانی ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است، در مناظره با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که بر ردّ قرآن نوشته بود سوزانید و بعده از دوستداران و در صف پیروان آن حضرت در آمد.

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

شهادت آن حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال 260 هجری نوشته اند در کیفیت وفات آن امام بزرگوار آمده است:

فرزند عبداللّه بن خاقان گوید روزی برای پدرم (که وزیر معتمد عباسی بود) خبر آوردند که ابن الرضا - یعنی حضرت امام حسن عسکری - رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد.

خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحریر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود، امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند، و بر احوال آن حضرت مطلع

گردند. و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود، و از احوال او آگاه شود.

بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده است، و ضعف بر او مستولی گردیده. پس بامداد سوار شد، نزد آن حضرت رفت و اطبا را - که عموما اطبای مسیحی و یهودی در آن زمان بودند - امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضات (داور داوران) را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند.

و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر نسازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته، پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع الاول سال 260 ه ق آن امام مظلوم در سن 29 سالگی از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود.

بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد، زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد ... تا دو سال تفحص احوال او می کرد ... (116) این جستجوها و پژوهش ها نتیجه هراسی بود که معتصم عباسی و خلفای قبل و بعد از او - از طریق روایات مورد اعتمادی که به حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله می پیوست، شنیده بودند که از نرگس خاتون و حضرت امام حسن عسکری فرزندی پاک گهر ملقب به

مهدی آخرالزمان - همنام با رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولادت خواهد یافت و تخت ستمگران را واژگون و به سلطه و سلطنت آنها خاتمه خواهد داد.

بدین جهت به بهانه های مختلف در خانه حضرت عسکری علیه السلام رفت و آمد بسیار می کردند، و جستجو می نمودند تا از آن فرزند گرامی اثری بیابند و او را نابود سازند. به راستی داستان نمرود و فرعون در ظهور حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام تکرار می شد. حتی قابله هایی را گماشته بودند که در این کار مهم پی جویی کنند.

امّا خداوند متعال - چنانکه در فصل بعد خواهید خواند - حجت خود را از گزند دشمنان و آسیب زمان حفظ کرد، و همچنان نگاهداری خواهد کرد تا ماموریت الهی خود را انجام دهد. باری، علت شهادت آن حضرت سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به آن حضرت خورانید و بعد از کردار زشت خود پشیمان شد. به ناچار اطبای مسیحی و یهودی که در آن زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند، بویژه در ماموریت هایی که توطئه قتل امام بزرگواری مانند امام حسن عسکری علیه السلام در میان بود، برای معالجه فرستاد.

البته از این دلسوزیهای ظاهری هدف دیگری داشت، و آن خشنود ساختن مردم و غافل نگهداشتن آنها از حقیقت ماجرا بود.

بعد از آگاه شدن شیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شهر سامره را غبار غم گرفت. و از هر سوی صدای ناله و گریه برخاست. مردم آماده سوگواری و تشییع جنازه آن حضرت شدند. ماجرای جانشین بر حق امام عسکری

ابوالادیان می گوید:

من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می کردم. نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. در مرض موت، روزی مرا طلب فرمود و چند نامه ای نوشت به مدائن تا آنها را برسانم.

سپس امام فرمود:

پس از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای گریه و شیون از خانه من خواهی شنید، و در آن موقع مشغول غسل دادن من خواهند بود.

ابوالادیان به امام عرض می کند:

ای سید من، هرگاه این واقعه دردناک روی دهد، امامت با کیست؟

فرمود:

هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند.

ابوالادیان می گوید:

دوباره پرسیدم علامت دیگری به من بفرما.

امام فرمود:

هر که بر من نماز گزارد.

ابوالادیان می گوید:

باز هم علامت دیگری بگو تا بدانم.

امام می گوید:

هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست.

ابوالادیان می گوید:

مهابت و شکوه امام باعث شد که نتوانم چیز دیگری بپرسم. رفتم و نامه ها را رساندم و پس از پانزده روز برگشتم. وقتی به در خانه امام رسیدم صدای شیون و گریه از خانه امام بلند بود. داخل خانه امام، جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری را دیدم که نشسته، و شیعیان به او تسلیت می دهند و به امامت او تهنیت می گویند.

من از این بابت بسیار تعجب کردم پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم. امّا او جوابی نداد و هیچ سؤالی نکرد. چون بدن مطهر امام را کفن کرده و آماده نماز گزاردن بود، خادمی آمد و جعفر کذّاب را دعوت کرد که بر برادر خود نماز بخواند. چون جعفر به نماز ایستاد، طفلی گندمگون و پیچیده موی، گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت:

ای عمو پس

بایست که من به نماز سزاوارترم. رنگ جعفر دگرگون شد. عقب ایستاد. سپس آن طفل پیش آمد و بر پدر نماز گزارد و آن جناب را در پهلوی امام علی النقی علیه السلام دفن کرد. سپس و به من آورد و فرمود:

جواب نامه ها را که با تو است تسلیم کن. من جواب نامه را به آن کودک دادم. پس (حاجز وشاء) از جعفر پرسید:

این کودک که بود،

جعفر گفت:

به خدا قسم من او را نمی شناسم و هرگز و را ندیده ام. در این موقع، عده ای از شیعیان از شهر قم رسیدند، چون از وفات امام علیه السلام با خبر شدند، مردم به جعفر اشاره کردند. چند تن از آن مردم نزد جعفر رفتند و از او پرسیدند:

بگو که نامه هایی که داریم از چه جماعتی است و مالها چه مقدار است؟

جعفر گفت:

ببینید مردم از من علم غیب می خواهند! در آن حال خادمی از جانب حضرت صاحب الامر ظاهر شد و از قول امام گفت:

ای مردم قم با شما نامه هایی است از فلان و فلان و همیانی (کیسه ای) که در آن هزار اشرفی است که در آن ده اشرفی است با روکش طلا.

شیعیانی که از قم آمده بودند گفتند:

هر کس تو را فرستاده است امام زمان است این نامه ها و همیان را به او تسلیم کن. جعفر کذاب نزد معتمد خلیفه آمد و جریان واقعه را نقل کرد.

معتمد گفت:

بروید و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام جستجو کنید و کودک را پیدا کنید. رفتند و از کودک اثری نیافتند. ناچار (صیقل) کنیز حضرت مام عسکری علیه السلام را گرفتند و مدتها تحت نظر داشتند به

تصور اینکه او حامله است. ولی هر چه بیشتر جستند کمتر یافتند. خداوند آن کودک مبارک قدم را حفظ کرد و تا زمان ما نیز در کنف حمایت حق است و به ظاهر از نظرها پنهان می باشد. (117) درود خدای بزرگ بر او باد.

سخنان امام حسن عسکری علیه السلام

1 - دو صفتی که برتر از آن چیزی نیست:

ایمان به خداوند عالم و کمک و نفع رساندن به برادران دینی ات.

2 - هیچ عزیز و صاحب اقتداری حق را ترک نکرد مگر آنکه ذلیل و خوار شد و هیچ ذلیلی به حق تمسک نکرد مگر آنکه عزیز شد.

3 - چه بد بنده ای است آنکه دو رو باشد، و نسبت به برادران دینی خود دو زبان داشته باشد. در حضور، آنها را بستاید و از آنها تعریف کند و در غیاب از آنها مذمت و نکوهش نماید و غیبت نماید. اگر همان برادر دینی به او بخشش کند حسد ورزد، و اگر مبتلا شود خیانت نماید.

4 - خشم و غضب کلید همه زشتی هاست.

5 - پارساترین و پرهیزکارترین مردم آن کسی است که حرام را ترک کند.

6 - شرک به خدا در مردم مخفی تر است از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک.

7 - خدا و مرگ را پیوسته به یاد آورید و بر تلاوت قرآن و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله مواظبت کنید.

8 - عبادت تنها به روزه گرفتن و نماز گزاردن نیست بلکه در این است که درباره آثار عظمت حق و عالم خلقت تفکر کنید. (118)

امام دوازدهم

معصوم چهاردهم حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام

ای حجت حق:

صاحب الامری و منجی بشر مصلح کل

چهره بگشای که اوضاع جهان گشت وخیم

عهد کردی که گشایی گره از مشکل ما

ای شه دادرس از یاد مبر عهد قدیم

پرچم نصر من اللّه بر افراز و بیا

که به فرمان تو گردد همه عالم تسلیم

پرچم صلح و عدالت ز نو گردد بر پا

پایه دین و فضیلت ز تو باید تحکیم

دکتر رسا

ولادت

ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام در شب جمعه، نیمه شعبان سال 255 یا 256 هجری بوده است. پس از اینکه دو قرن و اندی از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت، و امامت به امام دهم حضرت هادی علیه السلام و امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام رسید، کم کم در بین فرمانروایان و دستگاه حکومت جبار، نگرانی هایی پدید آمد.

علت آن اخبار و احادیثی بود که در آنها نقل شده بود:

از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی تولد خواهد یافت که تخت و کاخ جباران و ستمگران را واژگون خواهد کرد و عدل و داد را جانشین ظلم و ستم ستمگران خواهد نمود. در احادیثی که به خصوص از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده بود، این مطلب زیاد گفته شده و به گوش زمامداران رسیده بود.

در این زمان یعنی هنگام تولد حضرت مهدی علیه السلام، معتصم عباسی، هشتمین خلیفه عباسی، که حکومتش از سال 218 هجری آغاز شد، سامرا، شهر نو ساخته را مرکز حکومت عباسی قرار داد. این اندیشه - که ظهور

مصلحی پایه های حکومت ستمکاران را متزلزل می نماید و باید از تولد نوزادان جلوگیری کرد، و حتی مادران بی گناه را کشت، و یا قابله هایی

را پنهانی به خانه ها فرستاد تا از زنان باردار خبر دهند - در تاریخ نظایری دارد.

در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود چنین کرد. در زمان حضرت موسی علیه السلام فرعون نیز به همین روش عمل نمود. ولی خدا نخواست. همواره ستمگران می خواهند مشعل حق را خاموش کنند، غافل از آنکه، خداوند نور خود را تمام و کامل می کند، اگر چه کافران و ستمگران نخواهند. در مورد نوزاد مبارک قدم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز داستان تاریخ به گونه ای شگفت انگیز و معجزه آسا تکرار شد.

امام دهم بیست سال - در شهر سامرا - تحت نظر و مراقبت بود، و سپس امام یازدهم علیه السلام نیز در آنجا زیر نظر و نگهبانی حکومت به سر می برد. (به هنگامی که ولادت، این اختر تابناک، حضرت مهدی علیه السلام نزدیک گشت، و خطر او در نظر جباران قوت گرفت، در صدد بر آمدند تا از پدید آمدن این نوزاد جلوگیری کنند، و اگر پدید آمد و بدین جهان پای نهاد، او را از میان بردارند. بدین علت بود که چگونگی احوال مهدی، دوران حمل و سپس تولد او، همه و همه، از مردم نهان داشته می شد، جز چند تن معدود از نزدیکان، یا شاگردان و اصحاب خاص امام حسن عسکری علیه السلام کسی او را نمی دید.

آنان نیز مهدی را گاه بگاه می دیدند، نه همیشه و به صورت عادی). (119) شیعیان خاص، مهدی علیه السلام را مشاهده کردند در مدت 5 یا 4 سال آغاز عمر حضرت مهدی که پدر بزرگوارش حیات داشت، شیعیان خاص به حضور حضرت مهدی علیه السلام می رسیدند. از جمله چهل تن

به محضر امام یازدهم رسیدند و از امام خواستند تا حجت و امام بعد از خود را به آنها بنمایاند تا او را بشناسند، و امام چنان کرد. آنان پسری را دیدند که بیرون آمد، همچون پاره ماه، شبیه به پدر خویش.

امام عسکری فرمود:

(پس از من، این پسر امام شماست، و خلیفه من است در میان شما، امر او را اطاعت کنید، از گرد رهبری او پراکنده نگردید، که هلاک می شوید و دینتان تباه می گردد. این را هم بدانید که شما او را پس از امروز نخواهید دید، تا اینکه زمانی دراز بگذرد. بنابراین از نایب او، عثمان بن سعید، اطاعت کنید). (120) و بدین گونه، امام یازدهم، ضمن تصریح به واقع شدن غیبت کبری، امام مهدی را به جماعت شیعیان معرفی فرمود، و استمرار سلسله ولایت را اعلام داشت. (121) یکی از متفکران و فیلسوفان قرن سوم هجری که به حضور امام رسیده است، ابوسهل نوبختی می باشد.

باری، حضرت مهدی علیه السلام پنهان می زیست تا پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری در روز هشتم ماه ربیع الاول سال 260 هجری دیده از جهان فرو بست. در این روز بنا به سنت اسلامی، می بایست حضرت مهدی بر پیکر مقدس پدر بزرگوار خود نماز گزارد، تا خلفای ستمگر عباسی جریان امامت را نتوانند تمام شده اعلام کنند، و یا بدخواهان آن را از مسیر اصلی منحرف کنند، و وراثت معنوی و رسالت اسلامی و ولایت دینی را به دست دیگران سپارند. بدین سان، مردم دیدند کودکی همچون خورشید تابان با شکوه هر چه تمامتر از سرای امام بیرون آمد، و جعفر کذاب عموی خود را که آماده

نمازگزاران بر پیکر امام بود به کناری زد، و بر بدن مطهر پدر نماز گزارد.

ضرورت غیبت آخرین امام

بیرون آمدن حضرت مهدی علیه السلام و نماز گزاردن آن حضرت همه جا منتشر شد. کارگزاران و ماموران معتمد عباسی به خانه امام حسن عسکری علیه السلام هجوم بردند، امّا هر چه بیشتر جستند کمتر یافتند، و در چنین شرایطی بود که برای بقای حجت حق تعالی، امر غیبت امام دوازدهم پیش آمد و جز این راهی برای حفظ جان آن (خلیفه خدا در زمین) نبود؛ زیرا ظاهر بودن حجت حق و حضورش در بین مردم همان بود و قتلش همان.

پس مشیت و حکمت الهی بر این تعلق گرفت که حضرتش را از نظرها پنهان نگهدارد؛ تا دست دشمنان از وی کوتاه گردد، و واسطه فیوضات ربانی، بر اهل زمین سالم ماند. بدین صورت حجت خدا، هر چند آشکار نیست، امّا انوار هدایتش از پس پرده غیبت راهنمای موالیان و دوستانش می باشد.

ضمنا این کیفر کردار امت اسلامی است که نه تنها از مسیر ولایت و اطاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان معصومش روی برتافت، بلکه به آزار و قتل آنان نیز اقدام کرد، و لزوم نهان زیستی آخرین امام را برای حفظ جانش سبب شد.

در این باب سخن بسیار است و مجال تنگ، امّا برای اینکه خوانندگان به اهمیت وجود امام غایب در جهان بینی تشیع پی برند؛ به نقل قول پروفسور هانری کربن - مستشرق فرانسوی - در ملاقاتی که با علامه طباطبائی داشته، می پردازیم:

(به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه را میان خدا و خلق، برای همیشه، نگهداشته و به طور استمرار

و پیوستگی ولایت را زنده و پا بر جا می دارد ... تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمّد - صلی الله علیه و آله و سلم - ختم شده می داند، ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل می باشد، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می داند. رابطه ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی کشف نماید، بواسطه دعوتهای دینی قبل از موسی و دعوت دینی موسی و عیسی و محمّد - صلوات اللّه علیهم - و بعد از حضرت محمّد، بواسطه ولایت جانشینان وی (به عقیده شیعه) زنده بوده و هست و خواهد بود، او حقیقتی است زنده که هرگز نظر علمی نمی تواند او را از خرافات شمرده از لیست حقایق حذف نماید ... آری تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت، لباس دوام و استمرار پوشانیده و معتقد است که این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی، برای همیشه، باقی و پا بر جاست) (122) یعنی با اعتقاد به امام حیّ غایب.

صورت و سیرت مهدی علیه السلام

چهره و شمایل حضرت مهدی علیه السلام را راویان حدیث شیعی و سنی چنین نوشته اند:

(چهره اش گندمگون، ابروانی هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت و جذاب، شانه اش پهن، دندان هایش براق و گشاد، بینی اش کشیده و زیبا، پیشانی اش بلند و تابنده، استخوان بندی اش استوار و صخره سان، دستان و انگشتهایش درشت، گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی - که از بیداری شب عارض شده - بر گونه راستش خالی مشکین.

عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوش ریخته، اندامش متناسب و زیبا، هیاتش

خوش منظر و رباینده، رخساره اش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند غرق، قیافه اش از حشمت و شکوه رهبری سرشار. نگاهش دگرگون کننده، خروشش دریاسان، و فریادش همه گیر). (123) حضرت مهدی صاحب علم و حکمت بسیار است و دارنده ذخایر پیامبران است. وی نهمین امام است از نسل امام حسین علیه السلام اکنون از نظرها غایب است.

ولیّ مطلق و خاتم اولیاء و وصی اوصیاء و قائد جهانی و انقلابی اکبر است. چون ظاهر شود، به کعبه تکیه کند، و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست گیرد و دین خدا را زنده و احکام خدا را در سراسر گیتی جاری کند. و جهان را پر از عدل و داد و مهربانی کند.

حضرت مهدی علیه السلام در برابر خداوند و جلال خداوند فروتن است. خدا و عظمت خدا در وجود او متجلی است و همه هستی او را فرا گرفته است. مهدی علیه السلام عادل است و خجسته و پاکیزه. ذره ای از حق را فرو نگذارد. خداوند دین اسلام را به دست او عزیز گرداند. در حکومت او، به احدی ناراحتی نرسد مگر آنجا که حدّ خدایی جاری گردد. (124) مهدی علیه السلام حق هر حقداری را بگیرد و به او دهد.

حتی اگر حق کسی زیر دندان دیگری باشد، از زیر دندان انسان بسیار متجاوز و غاصب بیرون کشد و به صاحب حق باز گرداند. به هنگام حکومت مهدی علیه السلام حکومت جباران و مستکبران، و نفوذ سیاسی منافقان و خائنان، نابود گردد. شهر مکه - قبله مسلمین - مرکز حکومت انقلابی مهدی شود.

نخستین افراد قیام او، در آن شهر

گرد آیند و در آنجا به او بپیوندند ... برخی به او بگویند، با دیگران جنگ کند، و هیچ صاحب قدرتی و صاحب مرامی، باقی نماند و دیگر هیچ سیاستی و حکومتی، جز حکومت حقه و سیاست عادله قرآنی، در جهان جریان نیابد. آری، چون مهدی علیه السلام قیام کند زمینی نماند، مگر آنکه در آنجا گلبانگ محمدی:

(اشهد ان لا اله الا اللّه، و اشهد ان محمّدا رسول اللّه،) بلند گردد. در زمان حکومت مهدی علیه السلام به همه مردم، حکمت و علم بیاموزند، تا آنجا که زنان در خانه ها با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت کنند.

در آن روزگار، قدرت عقلی توده ها تمرکز یابد. مهدی علیه السلام با تایید الهی، خردهای مردمان را به کمال رساند و فرزانگی در همگان پدید آورد ... مهدی علیه السلام فریادرسی است که خداوند او را بفرستد تا به فریاد مردم عالم برسد. در روزگار او همگان به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بی مانند دست یابند. حتی چهارپایان فراوان گردند و با دیگر جانوران، خوش و آسوده باشند. زمین گیاهان بسیار رویاند آب نهرها فراوان شود، گنجها و دفینه های زمین و دیگر معادن استخراج گردد. در زمان مهدی علیه السلام آتش فتنه ها و آشوبها بیفسرد، رسم ستم و شبیخون و غارتگری برافتد و جنگها از میان برود.

در جهان جای ویرانی نماند، مگر آنکه مهدی علیه السلام آنجا را آباد سازد. در قضاوتها و احکام مهدی علیه السلام و در حکومت وی، سر سوزنی ظلم و بیداد بر کسی نرود و رنجی بر دلی ننشیند. (125) مهدی، عدالت را، همچنان که

سرما و گرما وارد خانه ها شود، وارد خانه های مردمان کند و دادگری او همه جا را بگیرد.

شمشیر حضرت مهدی علیه السلام

شمشیر مهدی، (سیف اللّه و سیف اللّه المنتقم) است. شمشیری است خدایی، شمشیری است انتقام گیرنده از ستمگران و مستکبران. شمشیر مهدی شمشیر انتقام از همه جانیان در طول تاریخ است. درندگان متمدن آدمکش را می کشد، امّا بر سر ضعیفان و مستضعفان رحمت می بارد و آنها را می نوازد.

روزگار موعظه و نصیحت در زمان او دیگر نیست. پیامبران و امامان و اولیاء حق آمدند و آنچه لازمه پند دادن بود به جای آورند. بسیاری از مردم نشنیدند و راه باطل خود را رفتند و حتی اولیاء حق را زهر خوراندند و کشتند. امّا در زمان حضرت مهدی باید از آنها انتقام گرفته شود.

مهدی علیه السلام آن قدر از ستمگران را بکشد که بعضی گویند:

این مرد از آل محمّد صلی الله علیه و آله نیست. امّا او از آل محمّد صلی الله علیه و آله است یعنی از آل حق، آل عدالت، آل عصمت و آل انسانیت است. از روایات شگفت انگیزی که مورد حضرت مهدی علیه السلام آمده است، خبری است که از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده و مربوط است به 1290 سال قبل. در این روایت حضرت باقر علیه السلام می گویند:

(مهدی، بر مرکبهای پر صدایی، که آتش و نور در آنها تعبیه شده است، سوار می شود و به آسمانها، همه آسمانها سفر می کند). و نیز در روایت امام محمّد باقر علیه السلام گفته شده است که بیشتر آسمانها، آباد و محل سکونت است. البته این آسمان شناسی اسلامی، که از مکتب ائمه طاهرین

علیه السلام استفاده می شود، ربطی به آسمان شناسی یونانی و هیئت بطلمیوسی ندارد ... و هر چه در آسمان شناسی یونانی، محدود بودن فلک ها و آسمانها و ستارگان مطرح است، در آسمان شناسی اسلامی، سخن از وسعت و ابعاد بزرگ است و ستارگان بی شمار و قمرها و منظومه های فراوان.

و گفتن چنین مطالبی از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام جز از راه ارتباط با عالم غیب و علم خدایی امکان نداشته است. (126) غیبت کوتاه مدت یا غیبت صغری مدت غیبت صغری بیش از هفتاد سال بطول نینجامید (از سال 260 ه تا سال 329 ه) که در این مدت نایبان خاص، به محضر حضرت مهدی علیه السلام می رسیدند، و پاسخ نامه ها و سؤالات را به مردم می رساندند. نایبان خاص که افتخار رسیدن به محضر امام علیه السلام را داشته اند، چهار تن می باشند که به (نواب خاص) یا (نایبان ویژه) معروفند.

1 - نخستین نایب خاص مهدی علیه السلام عثمان بن سعید اسدی است. که ظاهرا بعد از سال 260 هجری وفات کرد. و در بغداد به خاک سپرده شد. عثمان بن سعید از یاران و شاگردان مورد اعتماد امام دهم و امام یازدهم بود و خود در زیر سایه امامت پرورش یافته بود.

2 - محمّد بن عثمان:

دومین سفیر و نایب امام علیه السلام محمّد بن عثمان بن سعید فرزند عثمان بن سعید است که در سال 305 هجری وفات کرد و در بغداد به خاک سپرده شد. نیابت و سفارت محمّد بن سعید نزدیک چهل سال به طول انجامید.

3 - حسین بن روح نوبختی:

سومین سفیر، حسین

بن روح نوبختی بود که در سال 326 هجری فوت کرد.

4 - علی بن محمّد سمری:

چهارمین سفیر و نایب امام حجه بن الحسن علیه السلام است که در سال 329 هجری قمری درگذشت و در بغداد دفن شد. مدفن وی نزدیک آرامگاه عالم و محدث بزرگ ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی است. همین بزرگان و عالمان و روحانیون برجسته و پرهیزگار و زاهد و آگاه در دوره غیبت صغری واسطه ارتباط مردم با امام غایب و حل مشکلات آنها به وسیله حضرت مهدی علیه السلام بودند.

غیبت دراز مدت یا غیبت کبری و نیابت عامه این دوره بعد از زمان غیبت صغری آغاز شد، و تاکنون ادامه دارد. این مدت دوران امتحان و سنجش ایمان و عمل مردم است. در زمان نیابت عامه، امام علیه السلام ضابطه و قاعده ای به دست داده است تا در هر عصر، فرد شاخصی که آن ضابطه و قاعده، در همه ابعاد بر او صدق کند، نایب عام امام علیه السلام باشد و به نیابت از سوی امام، ولی جامعه باشد در امر دین و دنیا. بنابراین، در هیچ دوره ای پیوند امام علیه السلام با مردم گسیخته نشده و نبوده است.

اکنون نیز، که دوران نیابت عامه است، عالم بزرگی که دارای همه شرایط فقیه و دانای دین بوده است و نیز شرایط رهبری را دارد، در راس جامعه قرار می گیرد و مردم به او مراجعه می کنند و او صاحب (ولایت شرعیه) است به نیابت از حضرت مهدی علیه السلام. بنابراین، اگر نایب امام علیه السلام در این دوره، حکومتی را درست و صالح نداند آن حکومت طاغوتی است، زیرا رابطه ای

با خدا و دین خدا و امامت و نظارت شرعی اسلامی ندارد. بنابر راهنمایی امام زمان (عجل اللّه فرجه) برای حفظ و انتقال موجودیت تشیع و دین خدا، باید همیشه عالم و فقیهی در راس جامعه شیعه قرار گیرد که شایسته و اهل باشد، و چون کسی - با اعلمیت و اولویت - در راس جامعه دینی و اسلامی قرار گرفت باید مجتهدان و علمای دیگر مقام او را پاس دارند، و برای نگهداری وحدت اسلامی و تمرکز قدرت دینی او را کمک رسانند، تا قدرتهای فاسد نتوانند آن را متلاشی و متزلزل کنند. گرچه دوری ما از پناهگاه مظلومان و محرومان و مشتاقان - حضرت مهدی علیه السلام - بسیار دردآور است، ولی بهر حال - در این دوره آزمایش - اعتقاد ما اینست که حضرت مهدی علیه السلام به قدرت خدا و حفظ او، زنده است و نهان از مردم جهان زندگی می کند، روزی که (اقتضای تام) حاصل شود، ظاهر خواهد شد، و ضمن انقلابی پر شور و حرکتی خونین و پر دامنه، بشریت مظلوم را از چنگ ظالمان نجات خواهد داد، و رسم توحید و آیین اسلامی را عزت دوباره خواهد بخشید.

اعتقاد به مهدویت در دوره های گذشته

اعتقاد به دوره آخرالزمان و انتظار ظهور منجی در دینهای دیگر مانند:

یهودی، زردشتی، مسیحی و مدعیان نبوت عموما، و دین مقدس اسلام، خصوصا، به عنوان یک اصل مسلم مورد قبول همه بوده است. اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام منحصر به شیعه نیست عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام فقط مربوط به شیعیان و عالم تشیع نیست، بلکه بسیاری از مذاهب اهل سنت (مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی و

...) به این اصل اعتقاد دارند و دانشمندان آنها، این موضوع را در کتابهای فراوان خود آورده اند و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره مهدی علیه السلام از حدیثهای متواتر و صحیح می دانند. (127) قرآن و حضرت مهدی علیه السلام در قرآن کریم درباره حضرت مهدی و ظهور منجی در آخرالزمان و حکومت صالحان و پیروزی نیکان بر ستمگران آیاتی آمده است از جمله:

(ما در زبور داوود، پس از ذکر (تورات) نوشته ایم که سرانجام، زمین را بندگان شایسته ما میراث برند و صاحب شوند). (128) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره (بندگان شایسته) فرموده است:

منظور اصحاب حضرت مهدی در آخرالزمان هستند.

و نیز:

(ما می خواهیم تا به مستضعفان زمین نیکی کنیم، یعنی:

آنان را پیشوایان سازیم و میراث برای زمین). (129) (بسم اللّه الرحمن الرحیم. انا انزلناه فی لیله القدر ...) ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم، تو شب قدر را چگونه شبی می دانی؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است. در آن شب، فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا، همه فرمانها و سرنوشتها را فرود می آورند. آن شب، تا سپیده دمان، همه اسلام است و سلامت.

چنانکه از آیه های (سوره قدر) به روشنی فهمیده می شود، در هر سال شبی هست که از هزار ماه به ارزش و فضیلت برتر است. آنچه از احادیثی که در تفسیر این سوره، و تفسیر آیات آغاز سوره دخان فهمیده می شود، این است که فرشتگان، در شب قدر، مقدرات یک ساله را به نزد (ولی مطلق زمان) می آورند و به او تسلیم می دارند. در روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محل فرشتگان

در شب قدر، آستان مصطفی علیه السلام بوده است.

هنگامی که در شناخت قرآنی، به این نتیجه می رسیم که (شب قدر) در هر سال هست، باید توجه کنیم پس (صاحب شب قدر) نیز باید همیشه وجود داشته باشد وگرنه فرشتگان بر چه کسی فرود آیند؟ پس چنانکه (قرآن کریم) تا قیامت هست و (حجت) است، صاحب شب قدر هست و همو (حجت) است. (حجت) خدا در این زمان جز حضرت ولی عصر علیه السلام کسی نیست. چندان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

(امام، امانتدار خداست در زمین، و حجت خداست در میان مردمان، و خلیفه خداست در آبادیها و سرزمینها ...). فیلسوف معروف و متکلم بزرگ و ریاضی دان مشهور اسلامی، خواجه نصیرالدین طوسی می گوید:

(در نزد خردمندان روشن است که لطف الهی منحصر است در تعیین امام علیه السلام و وجود امام به خودی خود لطف است از سوی خداوند، و تصرف او در امور لطفی است دیگر، و غیبت او، مربوط به خود ماست. (130)

طول عمر امام زمان علیه السلام

درازی عمر امام علیه السلام با در نظر گرفتن عمرهای درازی که قرآن بدان ها گواهی می دهد، و در کتابهای تاریخی نیز افراد معمر (دارای عمر دراز) زیاد بوده اند، و در گذشته و حال نیز چنین کسانی بوده و هستند، عمر زیاد حضرت مهدی علیه السلام به هیچ دلیلی محال نیست، بلکه از نظر عقلی و دید وسیع علمی و امکان واقع شدن به هیچ صورت بعید نیست. از اینها گذشته اگر از نظر قدرت الهی، بدان نظر کنیم، امری ناممکن نیست.

در برابر قدرت خدا - که بر هر چیز تواناست - عمرهایی مانند عمر حضرت نوح علیه السلام و عمر

بیشتر از آن حضرت و یا کمتر از کاملا امکان دارد. برای خدا قدیر و حکیم، کوچک و بزرگ، کم و بسیار، همه و همه مساوی است. بنابراین حکمت کامل و بالغ او، تا هر موقع اقتضا کند بنده خود را در نهایت سلامت زنده نگاه می دارد. پس طبق حکمت الهی، امام دوازدهم، مهدی موعود علیه السلام باید از انظار غایب باشد و سالها زنده بماند و رازدار جهان و واسطه فیض برای جهانیان باشد تا هر وقت خدا اراده کند ظاهر گردد، و عالم را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده، از قسط و عدل پر کند.

انتظار ظهور قائم علیه السلام

بر خلاف آنان که پنداشته اند انتظار ظهور یعنی دست روی دست گذاشتن و از حرکتهای اصلاحی جامعه کنار رفتن و فقط (گلیم) خود را از آب بیرون بردن، و به جریانات اسلام دینی و اجتماعی بی تفاوت ماندن، هرگز چنین پنداری درست نیست ... بر عکس، انتظار یعنی در طلب عدالت و آزادگی و آزادی فعالیت کردن و در نپذیرفتن ظلم و باطل و بردگی و ذلت و خواری، مقاومت کردن و در برابر هر ناحقی و ستمی و ستمگری ایستادن است.

(مجاهدات خستگی ناپذیر و (فوران های خونین شیعه) در طول تاریخ، گواه این است که در مکتب، هیچ سازشی و سستی راه ندارد. شیعه در حوزه (انتظار) یعنی، انتظار غلبه حق بر باطل، و غلبه داد بر بیداد، و غلبه علم بر جهل، و غلبه تقوا بر گناه، همواره آمادگی خود را برای مشارکت در نهضتهای پاک و مقدس تجدید می نماید، و با یاد تاریخ سراسر خون و حماسه سربازان فداکار تشیع، مشعل

خونین مبارزات عظیم را بر سر دست حمل می کند).

اینکه به شیعه دستور داده اند که به عنوان (منتظر) همیشه سلاح خود را آماده داشته باشد، و با یاد کردن نام (قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله قیام کند ناشی از همین آمادگی است. ناشی از همین قیام و اقدام است. پایان این بحث را از نوشته زنده یاد آیه اللّه طالقانی، عالم مبارز اسلامی بهره می بریم که می گوید:

(... توجه دادن مردم به آینده درخشان و دولت حق و نوید دادن به اجرای کامل عدالت اجتماعی، و تاسیس حکومت اسلام و ظهور یک شخصیت خدا ساخته و بارز، که مؤ سس و سرپرست آن حکومت و دولت است، از تعالیم مؤسس ادیان است، و در مکتب تشیع، که مکتب حق اسلام و حافظ اصلی معنویات آن است، جزء عقیده قرار داده شده ... و پیروان خود را به انتظار چنین روزی ترغیب نموده، و حتی انتظار ظهور را از عبادات دانسته اند، تا مسلمانان حق پرست، در اثر ظلم و تعدی زمامداران خودپرست و تسلط دولتهای باطل، و تحولات اجتماعی و حکومت ملل ماده پرست، اعم از شرقی و غربی، خود را نبازند و دل قوی دارند و جمعیت را آماده کنند.

و همین عقیده است که هنوز مسلمانان را امیدوار و فعال نگاه داشته است، این همه فشار و مصیبت از آغاز حکومت دودمان دنائت و رذالت اموی، تا جنگهای صلیبی و حمله مغول، و اختناق و تعدیهای دولتهای استعماری، بر سر هر ملتی وارد می آمد، خاکسترش هم به باد فنا رفته بود. لیکن دینی که پیشوایان حق آن دستور می دهند که چون اسم صریح (قائم)

مؤ سس دولت حقه اسلام برده می شود، بپا بایستید و آمادگی خود را برای انجام تمام دستورات اعلام کنید، و خود را همیشه نیرومند و مقتدر نشان دهید، هیچ وقت، نخواهد مرد ... (131)

پاورقی ها

1 - ستاره برجیس - بزرگترین سیارات منظومه شمسی

2 - آسمان کبود رنگ - آبی

3 - جعبه کوچک جواهر پاکی و پاکدامنی

4 - گهواره

5 - گرداگرد خانه - مکانی که حمایت آن واجب است

6 - مادر حضرت عیسی علیه السلام

7 - زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام مادر اسمعیل علیه السلام

8 - نشانه

9 - خداوندی که از اول بدون اول (همیشه) بوده است

10 - جواهر فروش

11 - جمع آیه: نشانه ها

12 - بردباری

13 - طریقه - مذهب - روش

14 - زیبایی

15 - بهشت

16 - برهان - دلیل

17 - پنجمین امام معصوم علیه السلام حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

18 - جمع حقیقت (اصل چیزی - حق - راستی و درستی)

19 - پایه مذهب جعفری (شیعه امامیه)

20 - چشمه - سرچشمه - محل جوشیدن آب - اصل

21 - دلیل - برهان

22 - با طراوت و شاداب و خرم

23 - مهربانی - بخشش و احسان

24 - نرگس خاتون مادر حضرت حجه بن الحسن علیه السلام

25 - هستی

26 - شادروان دکتر قاسم رسا

27 - خداوند حکیم

28 - حکومت - سنجش اعمال - منظور روز قیامت است.

29 - عبداللّه پسر عبدالمطلب و عبدالمطلب پسر هاشم و او پسر عبد مناف است.

30 - جاهایی که بر آن می ایستند و اذان می گویند مانند مناره های مسجد.

32 - فروغ ابدیت، ص 152.

33 - سوره حجر آیه 94.

34 - سوره شعرا، آیه 214.

35 - ترساندن.

36 - کسی را به طمع

چیزی انداختن.

37 - (دلائل النبوه) بیهقی، ترجمه دکتر مهدوی دامغانی، ج 1 ص 287 (باب اعتراض مشرکان قریش به اعجاز قرآن و اینکه قرآن شبیه لغات آنها نیست).

38 - در این ماهها جنگ و ستیز را حرام می دانستند.

39 - درخت کنار است بر فلک هفتم، که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق و منتهای رسیدن جبرئیل علیه السلام است و هیچکس از آن نگذشته مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله (لغتنامه دهخدا - ذیل حرف (علیها السلام) ص 375).

40 - نخستین آیات سوره اسراء.

41 - (و ما ارسلناک الا کافه الناس بشیرا و نذیرا) (سوره سبا آیه 28).

یعنی:

(ای محمّد ما تو را برای همه مردم بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم).

42 - کنیه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به همین جهت:

ابوالقاسم بود. در اول کنیه کلمه (اب) و یا (ام) می آید.

43 - مائده آیه 67.

44 - دانشمندان خارجی که درباره اسلام و شرق مطالعه می کنند.

45 - سوره مزمل آیه 25.

46 - سوره بقره آیه 203.

47 - امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و اسلام را که بهترین آیین است برای شما آوردم. (مائده آیه 4).

48 - ر.ک: (اسباب النزوال) واحدی صفحه 263 –

مؤلف کتاب می گوید:

این آیه درباره علی علیه السلام است که مؤمن اوست:

نیز: تفسیر طبری، ج 21 ص 68.

49 - ر.ک: (مستدرک الصحیحین،) حاکم نیشابوری، ج 3، ص 129 نیز:

از تفسیر نمونه، ج 10، ص 131.

50 - تفسیر طبری، ج 6 ص 186

نیز: ر.ک: تفسیر نمونه ج 4، ص 421.

51 - لقب (ذوالنورین) برای عثمان از همین جا پیدا شد.

52

- برابر قوانین حقوق اسلام، مدعی باید شاهد بیاورد و کسی که انکار می کند قسم یاد کند.

53 - جانم با آه و ناله های سوزناکم زندانی است، کاش مرغ جان از این قفس پرواز می کرد و با ناله هایم خارج می شد. به راستی بعد از تو (ای همسر گرامی) در زندگانی من سودی نیست. گریه من از این جهت است که می ترسم زندگی من بعد از تو به درازا کشد (و در فراقت همچنان بسوزم).

54 - در نوشتن این فصل بیشتر از کتاب (چهارده معصوم) حسین عمادزاده از صفحه 212 به بعد بهره برده ام.

55 - صلح امام حسن نوشته شیخ راضی آل یاسین ترجمه سید علی خامنه ای ص 37.

56 - شیعه در اسلام، علامه طباطبایی صفحه 130.

57 - ماخذ قبل صفحه 131.

58 - صلح امام حسن ص 43.

59 - کتاب ارشاد مفید و (اعلام الوری) طبرسی. (به نقل از صلح امام حسن، ص 100).

60 - صلح امام حسن، شیخ راضی آل یاسین ترجمه سید علی خامنه ای (با تلخیص و تغییر).

61 - صلح امام حسن علیه السلام ص 38.

62 - ماخذ قبل ص 39.

63 - مقدمه بررسی تاریخ عاشورا، دکتر محمّد ابراهیم آیتی، صفحه 17.

64 - ترجمه بیت و مطالب مربوط به آن از کتاب (زینب ع) تالیف دبیر حاج سید جوادی - حاج سید حسن صفحه 59 نقل شده است.

65 - مادر امام سجاد یعنی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی ایران در حدود 24 سال پیش از واقعه کربلا وفات کرده بود. نقل از (بررسی تاریخ عاشورا) دکتر محمّد ابراهیم آیتی ص 124.

66 - سوره شوری، آیه 22.

67 - سوره احزاب، آیه 42.

68 -

(جلاء العیون،) مرحوم مجلسی.

69 - دست کشیدن - بوسیدن - ادای احترام کردن.

70 - تجاهل: خود را به نادانی و نفهمی زدن.

71 - با تلخیص و تغییر اندک (صحیفه سجادیه) ترجمه آقای صدر بلاغی صفحه 12 و 16 و 17 بخشی از دعا که نقل شده است نیز به ترجمه همین مترجم است.

72 - به (صحیفه سجادیه) به ترجمه صدر بلاغی صفحه 521 مراجعه فرمایید.

73 - ر.ک: چهارده معصوم، حسین عمادزاده صفحه 175.

74 - سوره نساء آیه 135.

75 - به خصوص که (سبق و رمایه) جزو آداب اسلامی است.

76 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی، از صفحه 53 به بعد (با تغییراتی مختصر).

77 - حضرت صادق علیه السلام، تالیف فضل اللّه کمپانی، چاپ آخوندی.

78 - نامش نعمان بن ثابت رئیس فرقه حنفی (یکی از چهار مذهب اهل سنت).

79 - سنجش دو مطلب که هر کدام حکم جداگانه ای دارد با هم مثل اینکه بگوئیم: هر گردی گردوست.

80 - آبی که از مرد در موقع شهوت خارج می شود.

81 - سوره تکاثر آیه 8.

82 - مناظره، محمدی ری شهری، ص 130، به نقل از (بحارالانوار.)

83 - چهارده معصوم عمادزاده، ص 306.

84 - اسلام در ایران، توضیحات آقای محمّد رضا حکیمی، صفحه 490.

85 - ماخذ قبل، همان صفحه.

86 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی، ص 57.

87 - فخ بر وزن (حق) محلی است در یک فرسنگی مکه از راه مدینه.

88 - چهارده معصوم، حسن عمادزاده به نقل از (مروج الذهب) مسعودی ...

89 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی ص 59 به نقل از ((منتهی الا مال) شیخ عباس قمی.

90 - ماخذ قبل به

نقل از ((وفیات الاعیان) ابن خلکان ج 2 ص 256.

91 - چهارده معصوم علیه السلام عمادزاده، ص 336، به نقل از تاریخ یعقوبی، ص 145.

92 - علی غفوری، یادبود هشتمین امام شیعیان، امام رضا علیه السلام، صفحه 17 به نقل از (عیون اخبار الرضا ج 1 ص 108.

93 - ماخذ قبل.

94 - حدیثی که راویان آن تا حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله همه معصوم و امام باشند که ترجمه آن (زنجیره زرین) است.

95 - حدیثی که از عالم ربوبیت بر قلب مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده باشد.

96 - حاج شیخ عباس قمی، (منتهی الامال) ص 40 (بخش حالات حضرت رضا علیه السلام).

97 - (دررالکلام:) سخنان گوهربار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...، حسین حائری کرمانی، 1363، سازمان چاپ مشهد.

98 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی ص 76.

99 - در فصل قبل بدین مطلب اشاره شد.

100 - چهارده معصوم حسین عمادزاده ص 511 با تلخیص و تغییر.

101 - به کسی که برای انجام اعمال حج لباس سفید احرام پوشد محرم (بر وزن ممکن) می گویند و به کسی که این لباس را بر تن ندارد مُحل می گویند.

102 - چهارده معصوم عمادزاده ص 501. برای جوابهای امام مراجعه کنید به همین ماخذ ص 505.

103 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی ص 77 با تغییر اندک.

104 - چهارده معصوم، عمادزاده، ص 520.

105 - درباره این کلمه در صفحه 102 توضیح داده شد.

106 - از (منتهی الا مال.)

107 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی ص 82.

108 - ماخذ قبل صفحات 84 و 85 با

تلخیص و اندکی تغییر.

109 - مخالی جمع (مخلاه) است یعنی توبره.

110 - امام در عینیت جامعه، ص 95 - به نقل از (منتهی الا مال.)

111 - همان ماخذ ص 88.

112 - جاذبه و دافعه علی علیه السلام، استاد شهید مطهری، ص 24.

113 - از (منتهی الا مال) شیخ عباس قمی با اندکی تغییر.

114 - امام در عینیت جامعه.

115 - امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی ص 91.

116 - امام در عینیت جامعه، ص 92، به نقل از (منتهی الا مال.)

117 - (منتهی الا مال -) شیخ عباسی قمی، با تلخیص و تغییر اندک.

118 - (تحف العقول،) ابی محمّد حسن بن علی الحرّانی. از صفحه 516 به بعد کتابفروشی اسلامیه، تهران.

119 - خورشید مغرب، محمّد رضا حکیمی، ص 21 و 22 (مشخصات در ماخذ بیاید).

120 - خورشید مغرب، ص 24 به نقل از (منتخب الاثر) ص 355.

121 - خورشید مغرب، ص 24 به نقل از (منتخب الاثر) ص 355.

122 - مکتب تشیع، سالنامه 2 (اردیبهشت 1339 ه ش)، مصاحبات استاد علامه طباطبائی با پروفسور هانری کربن فرانسوی درباره شیعه، ص 20 - 21.

123 - خورشید مغرب، ص 32، 34، با تلخیص و اندک تغییر.

124 - خورشید مغرب، ص 32، 34، با تلخیص و اندک تغییر.

125 - مآخذ قبل، به نقل از ((المهدی الموعود) با تلخیص و اندک تغییر.

126 - ر.ک: خورشید مغرب، ص 46 به بعد.

127 - رجوع کنید: خورشید مغرب، از ص 76 به بعد.

128 - سوره نساء آیه 105.

129 - سوره قصص آیه 5 - در قرآن کریم آیات دیگری نیز آمده است. ر.ک: خورشید مغرب از ص 140 به بعد.

130 - ماخذ

قبل ص 195.

131 - خورشيد مغرب، محمّد رضا حكيمى ص 338، به نقل از مجله (مجموعه حكمت) شماره 1 و 2 و سال 3. مطالب اين فصل از كتاب بسيار پر ارزش (خورشيد مغرب) به اختصار نقل شده است.

سخنان

نهج الفصاحه

نویسنده

غلامحسین مجیدی

مقدمه مؤلف

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

کلمات گهربار پیامبر صلی الله علیه و آله، آن شمس فروزان تاریکی ها و روشنی بخش و هدایت گر انسان ها، کلامی بر گرفته از وحی و الهامات الهی و تفسیر کننده سخن حق است. این سخنان، تمامی احکام و مسائل مورد نیاز زندگی انسان ها را در برگرفته، به گونه ای که با هیچ مسئله ای مواجه نمی شویم، جز آن که رهنمودهای ایشان، چراغ راه ما در آن مرحله است:

«و نزّلنا عَلیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلّ شَیء» (1)؛و ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است. اگر تاریخ را ورق بزنیم، نافذتر، فرهنگ آفرین تر، آگاهی بخش تر و تمدن سازتر از شخصیت والای الهی او را پیدا نخواهیم کرد؛ کسی که تمامی رفتار و کردارش مورد نظر و رضایت خداوند است. آن حضرت، نه فقط در عرصه دین و اخلاق، بلکه در تمام زمینه ها، کلمات و راهنمایی نافذ و هدایت گری دارد.

اوست پیامبری که دارای خلق عظیم است:

«إنّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم» (2)؛ به راستی که تو را خویی والاست. اوست پیامبری که نرمخوی و مهربان است:

«فَبِما رَحمَهٍ مِنَ اللَّه لِنتَ لَهُم و لَو کُنتَ فَظّاً غَلیظَ القَلبِ لانفَضُّوا مِن حَولِکَ» (3)؛ پس به (برکت) رحمت الهی با آنان نرمخو (و پر مهر) شدی و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. اوست پیامبری که دعوت گر به سوی خدا و چراغ فروزان است:

«و داعِیاً إلَی اللَّه بِإذنِهِ و سِراجاً مُنیراً» (4)؛ و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک است. او متصّف به جمیع صفات خوبان و نیکان

است:

«آنچه

همه خوبان دارند تو تنها داری». وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همچون خورشید تابانی است که ظلمت های جهل و شرک و نفاق و کفر را از افق آسمان روح انسان ها می زداید و انسان را تا منتهی الیه کمال - جایی که انسان بجز خدا را نبیند - می کشاند.

دشمنان پیامبر آن گونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند و خفاشانی که چشمانشان توانایی دیدن نور خورشید را ندارد؛ خود را از آن پنهان می دارند، کوردلان لجوج و خفاش صفتان کوردل نیز از نور پیامبر هرگز استفاده نکرده و نمی کنند. تا جایی که دست در گوش می نهادند تا آهنگ روح بخش قرآن را از زبان او نشنوند. ابوجهل وار می زیستند تا مرگشان فرا می رسید؛

ابوجهلی که چهارده سال کنار نور بود، اما نتوانست نور را درک کند و با همان جهل و نادانی مُرد؛ چرا که او با دید جاهلانه و دنیایی به پیامبر می نگریست و پیامبر را همان بچه یتیم عبداللّٰه می دید، نه برگزیده و مبعوث شده از طرف پروردگار و نه خلیفه اللّٰه روی زمین.

امثال او نه تنها از نور او استفاده نکردند، بلکه با دشمنی های خود موجب اذیت و آزار آن حضرت می شدند. ولی پیامبر در برابر همه این آزار و اذیت ها ایستادگی نمود و در مقابل تمام زخم زبان ها و بدگویی ها و جسارت ها و آزارهای بدنی و روحی تسلیم دشمنان نشده و سرانجام در اهداف خود پیروز شد. هدف پیامبر پیامبر صلی الله علیه و آله با تبلیغ و مبارزه با ظلم و فساد، رسالت خود را دنبال نمود؛ رسالتی که خود فرمود:

«إنّما بُعثت لأتمم مكارم الأخلاق» (5)؛ همانا

من برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شدم.

مسئله تهذیب نفس و متخلق شدن به محاسن اخلاقی چنان اهمیت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکمیل نمودن اخلاق را، هدف بعثت خود می شمرد و از او به عنوان جهاد اکبر یاد می کند. مرحوم طبرسی در مجمع البیان درباره آیه «وَ جاهِدهُم بِهِ جِهاداً کَبیراً» (6) می فرماید:

این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق، از بزرگترین جهادهاست. و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر که فرمود:

«رَجَعنا مِن الجِهاد الأصغَر إلی الجِهاد الأکبَر» ؛ (7) «ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم» ، اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

در قرآن آمده است:

«کَما أرسَلنا فیکُم رَسولاً مِنکُم یَتلُوا عَلیکُم آیاتِنا و یُزَکّیکُم و یُعَلِّمُکُمُ الکِتابَ و الحِکمَةَ و یُعَلِّمُکُم ما لَم تَکونوا تَعلَمونَ» (8)؛ رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم که آیات ما را برای شما می خواند و شما را تزکیه می کند و کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را که نمی دانستید به شما یاد می دهد. این آیه هدف از بعثت را روشن می کند؛ آغاز کار رسول خدا و دستور جاودانه اسلام را به دست رسول خدا می سپارد و هدف او را چنین بیان می کند که پیامبر سخنان خدا را بر نظام صحیح و مناسبی پی در پی بر شما می خواند تا قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند.

او شما را پرورش می دهد و با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادی شما می افزاید و روحتان را نمو می دهد؛ گل های فضیلت را

بر شاخسار وجودتان آشکار می سازد و انواع صفات زشت را - که در عصر جاهلیت جامعه شما را فرا گرفته بود - از آن می زداید و کتاب و حکمت را به شما می آموزد. او الگوی برانگیخته از طرف پروردگار است که برای نجات و سعادت ما آمده است:

«لَقَد کانَ لَکُم فی رَسولِ اللَّهِ أُسوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَن کانَ یَرجُوا اللَّهَ و الیَومَ الآخِرَ و ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً» (9)؛ قطعاً برای شما در رفتار رسول خدا مایه اقتدا و سرمشق زندگی است برای کسی که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند. کلام او او الگویی است که کلامش، عملش، رفتارش و همه خصوصیاتش الهی است. خود حضرت می فرماید که من تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می کنم که از طریق وحی و از ناحیه پروردگار به من می رسد:

«إن أَتّبِعُ إلاَّ ما یُوحی إلَیَّ» (10)؛ من جز از آنچه به من وحی می شود پیروی نمی کنم. از این جمله استفاده می شود که هر چه داشت و هر چه کرد و هر چه گفت، از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود. و در جای دیگر نیز فرمود:

«وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی، إن هُوَ إلاّ وَحیٌ یُوحی» (11)؛ هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید، جز وحی ای که به او القا می شود نیست. چرا که گمراهی ها غالباً نتیجه پیروی از هوای نفس است:

«وِ لا تَتّبِعِ الهَوی فَیُظِلَّکَ عَن سَبیلِ اللَّه» (12)؛ از هوای نفس پیروی مکن که تو را از طریق خداوند گمراه می سازد. کلام او هرگز انسان را به انحراف نمی کشاند، بلکه راه سعادت را به دنبال دارد تا جایی که خداوند

در قرآن قسم یاد می کند و می فرماید:

«ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی» (13)؛ هرگز دوست شما - محمد - منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. چرا که او رسول خداست و خداوند در تمام زمینه ها راه صحیح را به او تعلیم می نماید؛ چنان که پیامبر را در قرآن مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

«و اتَّبِعْ ما یوحی إلَیکَ مِن ربِّکَ» (14)؛ از آنچه از طرف پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن. وظیفه ما در مقابل پیامبر «لا تَجعَلوا دُعاءَ الرّسولِ بَینَکُم کَدُعاءِ بَعضِکُم بَعضاً» (15)؛ دعوت پیامبر را میان خودتان همانند دعوت برخی از شما برخی دیگر را قرار مدهید.

او هنگامی که شما را برای مسئله ای فرا می خواند، حتماً یک موضوع مهم الهی و دینی است و باید آن را با اهمیت تلقی کنید و دعوت های او را ساده نگیرید. قرآن امر می کند که آنچه را رسول خدا برای شما آورده است، بگیرید و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرد، از آن خودداری نمایید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدید العقاب است:

«وَ ما آتاکُمُ الرّسولُ فَخُذوهُ و ما نَهاکُم عنهُ فَانتَهُوا وَاتّقوا اللّهَ إنّ اللّهَ شَدیدُ العِقابِ» (16)؛ آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را منع و نهی کرد، باز ایستید، و از خدا بترسید که خداوند سخت کیفر است. اگر چه این آیه در یک مورد خاص آمده، ولی بنا بر قاعده جرمی و انطباق یک حکم عمومی و کلی است. همه مسلمانان موظف اند اوامر و نواهی پیامبر را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند؛ خواه در زمینه مسائل

مربوط به حکومت اسلامی باشد یا مسائل اقتصادی یا اخلاقی یا عبادی و یا غیر آن.

خصوصاً اینکه در ذیل آیه، کسانی را که مخالفت کنند، به عذاب شدید تهدید کرده است. و در جایی دیگر آمده:

«استَجیبُوا لِلّهِ و لِلرّسُولِ إذا دَعاکُم لِما یُحییکُم» (17)؛ به ندای خداوند و پیامبر وقتی که شما را به پیامی حیات بخش می خوانند لبیک گویید. گفتنی است آنچه انسان را به «حیاه طیّبه» ، حیاتی که در تمام زمینه های زندگی از آن نور الهی منتشر می شود، و انسان در آن احساس آرامش و امنیت دارد، می رساند، آیین پر مهر اسلام است که در چهارچوب کتاب نورانی و مقدس قرآن فرو فرستاده شده است و در کنارش کلمات گهربار ائمه هدی و در رأس آن کلمات الهام یافته و برگرفته از کلام وحی الهی، یعنی سخنان پیامبر مکرم اسلام است که در قالب احادیث در دسترس ما پیروان سنت نبوی قرار گرفته است.

حفظ این احادیث شریف و عمل به آن و انتشار آن، یکی از وظایف مهم سالکان و رهروان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است که باید کسانی که عطش معرفت سیره نبوی دارند را، با انتشار و در دسترس قرار دادن این احادیث به شیوه های نوین سیراب ساخت. باید اندیشید تا بهترین راه برای ارائه این فرهنگ و نشر این کلمات پیدا نمود و با سبک های نوین آن را برای عموم عرضه ساخت. اگر چه گذشتگان ما نیز قدم اساسی برای ترویج احادیث و کلمات نورانی پیامبر برداشته و توانسته اند در این زمینه خدماتی را ارائه دهند و در قالب های گوناگون و سبک های مختلف این احادیث را به

نسل های بعد از خود انتقال دهند، ولی این از ما سلب مسئولیت نمی کند و ما نیز باید برای نسل های دیگر قدم برداشته و با سبک های جدید و جذابْ مردم را با این فرهنگ غنی آشنا نماییم.

از جمله شیوه هایی که تاکنون در جمع احادیث به کار رفته می توان بدان اشاره کرد عبارت اند از:

1. جمع آوری کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون ذکر نام قائل آن؛ مانند: کتاب های جامع الصغیر، کنزالعمال، الفردوس.

2. جمع آوری کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب راوی؛ مانند:

کتاب های مسنداحمد، طبقات الکبری، تاریخ دمشق، معجم الکبیر.

3. جمع آوری احادیث نبوی بر اساس صور حدیث؛ مانند:

کتاب فردوس الأخبار.

4. جمع آوری احادیث نبوی بر اساس ارتباط منطقی یا موضوعی؛ مانند:

کتاب های صحیح البخاری، صحیح مسلم. اثری که پیش روی شماست، مجموعه ای از کلمات گهر بار رسول خدا صلی الله علیه و آله است که توسط مرحوم ابوالقاسم پاینده جمع آوری شده بود؛ ولی اکنون شالوده آن کتاب تغییر یافته و با کارهای نوینی که بر روی آن صورت گرفته، می توان گفت حیات جدیدی به خود گرفته است. از جمله کارهایی که انجام شده، می توان به این موارد اشاره کرد:

1. تمام احادیث جمع آوری شده، در 412 موضوع اصلی و 1774 موضوع فرعی موضوع بندی شده است.

2. تمام موضوعات اصلی بر حسب حروف الفبا مرتب شده است تا دستیابی به موضوعات را برای مطالعه کننده آسان سازد.

3. تمام روایات، مستند سازی شده و به خاطر اختصار، به ذکر یک مصدر اکتفا کرده ایم.

4. تمام روایات، با صرف نظر از ترجمه سابق، به طور روان و گویا ترجمه شده است. به نظر می رسد انجام این گونه کارها

به کتاب ارزش و اعتبار بیشتری داده و باعث جذابیت کتاب شود. امید است علاقه مندان بیشتری بتوانند از این مجموعه - که راهی است برای به کمال و سعادت رسیدن انسان - استفاده بیشتری بنمایند. از آنجا که هر کتابی خالی از اشکال و ایراد نیست، این کتاب هم از این قاعده مستثنا نیست و ما نیز مدعی بی نقص بودن آن نیستیم.

لذا از شما مطالعه کنندگان عزیز و علاقه مندان به معارف الهی خواستاریم که با هدیه دادن ایرادها و نواقص، ما را در احیای این گونه مجموعه ها یاری نمایند. در پایان از تمامی مراکز علمی و تحقیقی که به نحوی در تکمیل این مجموعه ما را یاری کردند، مخصوصاً مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و کتابخانه مدینه العلم آیت اللّٰه خویی رحمه الله کمال تشکر و امتنان را دارم.

همچنین از آقایان احسان سرخه ای و عبدالهادی مسعودی واز کلیه کسانی که باعث تشویق و تکمیل این اثر شدند؛ مخصوصاً از جناب آقای آریانی که در امر ترجمه مساعده کامل نمودند سپاسگزارم. و نیز از همسر گرامی ام که در پدید آمدن این مجموعه مرا یاری کرد، کمال تشکر را دارم. غلامحسین مجیدی شعبان المعظم 1425 ه. ق - 1383 ه. ش

پاورقی ها

(1). نحل: آیه 89.

(2). قلم: آیه 4.

(3). آل عمران: 159.

(4). احزاب: آیه 46.

(5). بحار الأنوار: 210 / 16.

(6). فرقان: آیه 52.

(7). بحارالأنوار: 21 / 71 / 70.

(8). بقره: آیه 151.

(9). احزاب: آیه 21.

(10). انعام: آیه 50.

(11). نجم: آیه 3 و 4.

(12). ص: آیه 26.

(13). نجم: آیه 2.

(14). احزاب: آیه 2.

(15). نور: آیه 63.

(16). حشر: آیه 7.

(17). انفال: آیه 24

آخرالزمان

نشانه های آخرالزمان

1. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه آخرالزمان فرا رسد، مرگ، نیکان امت مرا گلچین می نماید؛ چنان که یکی از شما خرماهای خوب را از طبق برمی گزیند.

2. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه پیمان شکنی ها و سست امانتی های مردم را دیدی و این چنین بودند - حضرت مابین انگشتانش را باز کرد (کنایه از این که با هم اختلاف داشتند) -. در این صورت، خانه نشین و ساکت باش! و معروف را اختیار و منکر را رها ساز، تنها به کار خویش مشغول شده و از کار جامعه کناره گیری کن!

3. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بهترینتان فرمانروا، بخشندگانتان ثروتمند و کارهایتان با مشورت باشد، روی زمین از شکم آن برایتان بهتر است. و هر گاه بدترین تان فرمانروا، بخیلانتان ثروتمند و کارهایتان به دست زنان باشد، شکم زمین از روی آن برایتان بهتر است.

4. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کار (امارت و فرمانروایی جهان) به دست نااهلان سپرده شد، در انتظار رستاخیز باشید.

5. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(هر چه) رستاخیز نزدیک می گردد، بر حرص و طمع مردم نسبت به دنیا افزوده می شود؛ (غافل از این که) دنیا از آنان فاصله می گیرد.

6. پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله:

پیش از رستاخیز، دروغگویان زیاد می شوند؛ از آنها برحذر باشید.

7. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله نشانه های رستاخیز، اینهاست؛ برچیدن دانش، بروز نادانی، رواج زنا، شراب خواری، مردن مردان و ماندن زنان به طوری که برای پنجاه زن، یک سرپرست باشد.

8. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(از نشانه های آخر الزمان این که) پیش از رستاخیز، آشفتگی روزگار است.

9. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیش از رستاخیز، فتنه هایی چون پاره های شب تاریک، پدید می آید.

10. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه سه رویداد را مشاهده کردی، قیامت برپا می شود:

ویران کردن آبادی و آباد کردن ویرانی، نیکی، بد و بدی، نیک تلقی شود و شخصْ با امانت بازی کند؛ چنان که شتر با درخت بازی می کند.

11. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(در آینده) فتنه هایی پیش خواهد آمد؛ به طوری که مرد به هنگام روز مؤمن و به هنگام شب کافر گردد، مگر کسی که خداوند او را به وسیله علم و آگاهی نجات بخشد.

12. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر مردم پیش می آید که مردْ میان ناتوانی و نادرستی (گناه) مخیر شود. هر کس چنین زمانی را دریافت، ناتوانی (و بی عرضگی) را بر نادرستی برگزیند.

13. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این دین به وسیله مردانی که نزد خداوند بهره ای ندارد، نیرو خواهد گرفت. در آخرالزمان، خسف (فرورفتگی یا خواری)، قذف (قی کردن) و مسخ (تغییر قیافه) پیش می آید؛ آن گاه که نوازندگان و آرایش گران پدیدار شوند و شراب، حلال به شمار آید.

14. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر امت من پیش می آید که فقیرانْ بسیار و

فقیهانْ اندک شوند و راه دانش بسته شود و آشوب گسترش یابد. و پس از آن، روزگاری فرا رسد که مردانی از امت من قرآن بخوانند، ولی از گلویشان بالاتر نرود (به مفاهیم و عمل به آن کاری ندارند). و پس از آن، زمانی می رسد که مشرک به خدا با مؤمن مجادله می کند و سخنی مانند او می گوید.

15. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه دستاویزهای اسلام یکی پس از دیگری شکسته خواهد شد. هر گاه دستاویزی شکسته شد، مردم به دستاویز بعدی چنگ خواهند زد و نخستین دستاویزی که خواهد شکست حکومت حق و آخرین آنها نماز است.

16. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه من می دانم آگاه بودید، هر آینه بسیار گریه و کمتر خنده می کردید؛ نفاقْ آشکار گشته، امانت (داری) برچیده، (درِ) رحمتْ بسته، امینْ متهم شده و خیانت پیشه امین شمرده خواهد شد؛ به طوری که فتنه ها همچون شب تاریک شما را فرا خواهد گرفت.

17. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر مردم پیش آید که مرد به مالی که دریافت می کند بی اعتنا باشد که آیا از حلال است یا حرام؟.

18. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر مردم پیش آید که همه رباخوار شوند؛ اگر کسی هم رباخواری نکند، غبارش بدو برسد.

19. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر مردم پیش آید که راست گو تکذیب شود و دروغ گو تصدیق گردد؛ امینْ خائن شمرده شود و خائنْ امین؛ مرد شهادت دهد، بی آن که از او درخواست شهادت شود؛ و قسم خورد، هر چند از او درخواست قسم نشود. و (در این صورت) خوش بخت ترین مردم،

فرومایه پسر فرومایه گردد که به خدا و پیامبرش ایمان ندارد.

20. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از من، امتم را فتنه هایی همانند پاره های شب تاریک فرا می گیرد که مرد در آن (روزگار) به هنگام صبح، مؤمن و به هنگام شب، کافر می گردد. و گروه هایی دینشان را در مقابل مال اندک دنیا می فروشند.

21. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از علائم قیامت، بدگویی، بدکاری، قطع رحم، خائن شمردن امین و امین شمردن خائن است.

22. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که آن که بر حفظ دینش مقاومت می کند، مانند این است که آتش به دست گرفته باشد.

23. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که مؤمن در آن از گوسفندش خوارتر باشد.

آخرت

برتری آخرت

24. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دنیا چیزی از آخرت نمی گیرد، جز به اندازه ی سوزنی که در دریا فرو برند و از آب آن گیرد.

آخرت سرای همیشگی است

25. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه تعجب در این است که کسی خانه جاوید (آخرت) را باور دارد؛ امّا برای خانه ی غرور (دنیا) تلاش می کند.

آنچه موجب بزرگی در آخرت می شود

26. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به بزرگی در آخرت علاقه مند است، زینت دنیا را رها کند.

آنچه سزاوار اهل آخرت نیست

27. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دنیا بر اهل آخرت و آخرت بر اهل دنیا حرام است. و دنیا و آخرت هر دو بر اهل خدا حرام است.

نکوهش کسی که آخرتش را برای دنیای دیگران نابود کند

28. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که آخرتش را برای دنیای دیگران نابود کند، از بدترین مردمان است.

آدم

آدم

29. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هوشیار باشید! که همه انسان ها از آدم پدید آمده اند و آدم از خاک (پس مغرور نباشید و بدانید که) گرامی ترین انسان ها نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست.

30. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم! پروردگارتان یکی و پدرتان یکی است. همه شما از آدم و آدم نیز از خاک آفریده شده است. همانا بزرگوارترین شما، پرهیزکارترین شماست. هیچ عربی بر عجمی برتری ندارد، مگر به پرهیزکاری.

31. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم فرزندان آدم اند و آدم از خاک است.

32. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن گاه که خدای تعالی آدم را در بهشت آفرید، هر قدر که خداوند خواست او را رها نمود پس ابلیس بر گرد او می چرخید و او را زیر نظر داشت. وقتی که او را توخالی دید، فهمید که او مخلوقی خویشتن دار نیست.

اقسام فرزندان آدم

33. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هوشیار باشید! که بنی آدم در طبقات مختلف آفریده شده اند؛ بعضی مؤمن متولد می شوند، مؤمن زندگی می کنند و مؤمن می میرند؛ برخی کافر متولد می شوند، کافر زندگی می کنند و کافر می میرند؛ بعضی، کافر متولد می شوند، کافر زندگی می کنند، (ولی عاقبت) مؤمن می میرند.

آفت ها

آفت ها

34. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی)، منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

35. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز آفت دین داری (مردم) است:

دانشمند بدکار، پیشوای ستمکار و تلاشگر نادان.

36. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فراموشی، آفت دانش است و بازگو کردن و در میان گذاشتن و سپردن آن به نااهل، موجب تلف آن می گردد.

37. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی آفتی دارد که آن را فاسد می کند و آفت این دین (اسلام) والیان بد است.

نیکان

صفات نیکان

38. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس دارای سه ویژگی باشد، از نیکان است: رضا به قضا، مقاومت در برابر محرمات الهی و خشم در راه خداوند عزّوجلّ.

خوشا به حال این ها

39. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که فروتنی اش از روی کمبود نیست؛ خواری نفسش از روی فقر نیست؛ از مالی که بدون گناه جمع کرده، انفاق نماید؛ با اهل دانشمندان و حکیمان اختلاط کند؛ و به ذلیلان و فقیران رحم نماید. خوشا! به حال آن که نفسش خوار، کسبش حلال، باطنش نیکو، ظاهرش گرامی و شرّش از مردم به دور باشد. خوشا! به حال آن که به علمش عمل کند؛ زیادی مالش را انفاق نماید؛ و زیادی سخنش را بازدارد.

40. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که عمرش دراز و عملش نیکو باشد که در نتیجه خوش عاقبت خواهد بود؛ زیرا پروردگار عزّوجلّ از او خشنود است و بدا! به حال آن که عمرش دراز و عملش بد باشد که در نتیجه بدعاقبت خواهد بود؛ زیرا پروردگار عزّوجلّ از او خشمگین است.

41. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که عیب خودش او را از پرداختن به عیب های مردم بازدارد؛ از مالی که بدون گناه کسب نموده انفاق کند؛ با دانشمندان و حکیمان اختلاط نماید؛ و از فرومایگان و گناه کاران کناره گیری کند.

42. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که در نزد خویش خوار ولی فطرتش نیکو باشد؛ زیادی مالش را انفاق کند؛ زیادی سخنش را بازدارد؛ سنت برایش فراگیر باشد تا او را به بدعت باز نگرداند.

اجاره

تعیین کارمزد

43. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما کارگری را اجیر می کند، او را از مزدش آگاه سازد.

آداب پرداخت مزد

44. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به گدا

چیزی بده؛ هر چند با اسب نزد تو آید و مزد کارگر را قبل از خشکیدن عرقش عطا کن.

پاداش

پاداش عظیم

45. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هنگام گرفتاری، پاداش بزرگ می گردد. و هر گاه خداوند قومی را دوست بدارد، گرفتارشان می کند.

پاداش به مقدار خرد عطا می گردد

46. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم نیکی ها را به جا می آورند؛ اما روز قیامت پاداش آنان بر اساس اندازه ی خردشان عطا می گردد.

اجل

هر پدیده ای عمری دارد

47. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کنیزان خویش را به خاطر شکستن ظروف تان (کتک) نزنید؛ زیرا آنها نیز همانند مردم مرگی دارند.

احتکار

احتکار

48. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

احتکار مواد غذایی در سرزمین مکه (به منزله ی) کفر است.

نکوهش احتکار

49. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز خطاکار احتکار نمی کند.

محتکر

50. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بد بنده ای است احتکار کننده؛ اگر خدای تعالی قیمت ها را پایین بیاورد، غمگین؛ ولی اگر بالا ببرد، خوشحال می گردد.

51. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که به بازار ما (اجناس مورد نیاز مسلمانان را) وارد می نماید، مانند جهادگر در راه خداست. و آن که در بازار ما (مسلمانان) احتکار می کند، مانند کسی است که در کتاب خدا کافر به شمار رفته است.

52. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وارد کننده ی (اجناس به بازار مسلمانان) روزی می خورد؛ ولی احتکار کننده لعنت می برد.

53. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس غذای مسلمانان را احتکار نماید، خداوند او را به جُذام مبتلا سازد.

نیکی کردن

حقیقت نیکی کردن

54. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی آن است که خدا را چنان عبادت نمایی، که گویا او را می بینی؛ اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند.

ترغیب به نیکی کردن

55. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی نیکوکار است. پس شما نیز نیکی کنید.

زیباترین نیکی ها

56. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا زیباترین نیکی ها، اخلاق خوش است.

خوبی کردن به برده

57. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لباس، ثروتمندی را آشکار می سازد، روغن (خوشبو) فقر را از بین می برد و نیکی به برده (باعث می شود که) خداوند به سبب آن دشمن را سرشکسته نماید.

خوبی کردن به کسی که بدی کرده است

58. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیوند خود را با کسی که از تو بریده، بر قرار ساز، به کسی که به تو بدی کرده، نیکی کن و حق را بگو؛ هر چند علیه خودت باشد.

نشانه ی نیکوکار

59. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر همسایگانْ تو را به نیکی می ستایند، بدان که نیکوکاری، و اگر آنها تو را به بدی یاد می کنند، بدان که بدکاری.

برادر

برادر

60. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد با (تکیه بر) برادرش بسیار (نیرومند) می گردد.

آداب برادری

61. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چرا یکی از شما برادرش را می کشد؟ هر گاه یکی از شما از برادرش چیزی (مالی) که مایه شگفتی او شود ببیند، باید برای او برکت بخواهد.

تشویق به برادری

62. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با یکدیگر دشمنی نکنید، از همدیگر روی برنگردانید و در میان یکدیگر هم چشمی ننمایید. ای بندگان خدا! با هم برادر باشید.

63. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر یکدیگر حسد نورزید، در معامله بالا دست هم نزنید، با یکدیگر دشمنی نکنید و از همدیگر روی نگردانید. ای بندگان خدا! با یکدیگر برادر باشید و عیب جو، ثناگو و طعنه زن نباشید.

آزمودن برادران

64. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه سه ویژگی در برادر دینی خود مشاهده نمودی، بدو امیدوار باش:

حیا، امانت و راستی. پس هر گاه این ویژگی ها را نداشت، به او امید نبند.

حکایت دو برادر

65. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت دو برادر، مانند دو دست است که یکی دیگری را می شوید.

تشویق به نفع رسانی به برادران

66. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کدام از شما بتواند به برادرش سود رساند، باید به او سود رساند.

مؤمن آيينه ى مؤمن است

67. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر يک از شما آيينه ى برادر دينى خود است. پس هر گاه عيبى در او ديد، بايد آن را از او بزدايد.

بهترين برادران

68. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين برادران شما كسى است كه عيب هاى شما را به خودتان هديه كند (بدون رودربايستى به خودتان بگويد).

برآوردن نياز برادران

69. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

برادران (كوچک تر) بندگان شمايند كه خداوند آنها را تحت اختيارتان قرار داده است. بنابراين، هر كس برادر زير دست دارد، بايد او را از غذاى خود سير كند، از لباس خود به او بپوشاند، كار طاقت فرسا بر او تحميل نكند و در كار سنگين به او يارى رساند.

آنچه براى برادرى سزاوار نيست

70. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

به برادرت نيرنگ نزن و با او شوخى نكن و به او وعده اى نده كه تخلف در پى دارد.

71. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

با برادر خويش مماطله، دشمنى و حيله گرى نكن.

72. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آنچه براى خود نمى پسندى، براى ديگرى نيز نپسند.

و آنچه برای خود می پسندی، برای برادرت نیز بپسند.

اخلاص

سرانجام کسی که چهل صبح برای خدا اخلاص ورزد

73. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر که چهل صبح برای خداوند اخلاص ورزد، چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری گردد.

نقش اخلاص در پاداش

74. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاداش در مقابل خلوص است و (قبولی) عمل به نیّت وابسته است.

نقش اخلاص در پذیرفته شدن عمل

75. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خالصانه دین داری کن؛ آن گاه، عمل اندک برای تو کافی است.

76. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اعمالتان را برای خدا خالص کنید؛ زیرا که خداوند، تنها عمل خالص را می پذیرد.

فضیلت مخلصان

77. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا به حال مخلصان! آنان چراغ های هدایت اند که از (درخشش) آنها هر فتنه ی تاریکی آشکار و فاش می گردد.

ادب

ادب

78. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرا پروردگارم نیکو، ادب آموخت.

79. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ادب ندارد، عقل ندارد.

فضیلت ادب کردن

80. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه، اگر مرد فرزندش را ادب نماید، برای او از یک صاع (پیمانه) صدقه دادن، بهتر است.

اذان

نکوهش کسی که صدای اذان را بشنود، ولی اجابت نکند

81. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بالاترین ستم و کفر این است که کسی (ندای) منادی خدای تعالی را بشنود که او را به نماز فرا می خواند و به رستگاری دعوت می کند، امّا آن را اجابت نکند.

ارزش اذان گو

82. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت مؤذنان از همه مردم سرافرازترند.

گوش

پرهیز از آنچه برای گوش ناگوارست

83. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هر چه برای گوشْ ناگوار است، بپرهیز.

اجازه

نکوهش نگاه به نوشته ی برادرت بدون اجازه

84. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس بدون اجازه به نوشته ی برادرش نگاه کند، گویی به آتش جهنم نگریسته است.

ارث

ارث

85. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر ورثه ی خود را بی نیاز ترک نمایی، بهتر است از این که فقیر رها کنی.

86. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگام وصیت، فقط ثلث دارایی خود را برای دیگران قرار بده، که ثلث هم سهم بسیاری است؛ زیرا تو اگر وارثان خویش را بی نیاز سازی بهتر است از این که محتاج دیگران رها کنی. هر چه در راه خدا خرج کنی، پاداش آن را در می یابی؛ حتی آنچه برای همسرت انفاق می کنی.

زمین

زمین

87. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از زمین مراقبت کنید؛ زیرا که آن (به منزله ی) مادر شماست. و هر کس در روی زمین، خوبی یا بدی نماید، زمین از آن خبر می دهد.

88. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زمین را مسح کنید؛ زیرا نسبت به شما نیکوست.

تشویق به زنده کردن زمین

89. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مردی زمینی را آباد کند و تشنه جگری از آن آب بنوشد، خداوند در قبال آن برایش پاداشی مقرر فرماید.

هر کس زمینی را احیا نماید، از آن اوست

90. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زمین، زمین خدا است و بندگان، بندگان خدا. هر کس زمین مرده ای را آباد نماید، آن زمین متعلق به اوست.

91. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه بندگان، بندگان خدای اند و همه سرزمین ها، سرزمین های خدا. هر کس چیزی از زمین موات را احیا نماید، متعلق به خودش است.

طلب خیر

طلب خیر

92. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه برای انجام کاری همّت گماشتی، هفت مرتبه از پروردگار خویش خیرخواهی کن. آن گاه به چیزی که بر دلت خطور می کند بنگر، که همانا خیر و صلاح تو در آن است.

93. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خیر بطلبد، نومید نگردد، هر که مشورت نماید، پشیمان نشود و هر که محرمات قرآن را حلال شمارد، به قرآن ایمان ندارد.

طلب نمودن باران

آداب دعا کردن برای طلب باران

94. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیغمبری برای طلب باران از خدای تعالی با مردم بیرون آمد. ناگهان، مورچه ای را دید که دستان خود را به سوی آسمان بلند کرده است.

آن گاه فرمود:

برگردید که خدا به خاطر این مورچه دعای شما را پذیرفت.

پناه بردن

پناه بردن

95. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از شر همسایه ی ماندگار به خدا پناه برید؛ زیرا همسایه ی مسافر، قبل از این که مفارقت او را بخواهند، خودش دور می شود.

96. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از فقر و تنگ دستی و نیز از ستم و ستم پذیری به خدا پناه برید.

97. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از زنان بد به خدا پناه برید و از نیکانشان بر حذر باشید.

98. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از چشم بد به خدا پناه برید؛ زیرا بد چشمی حقیقت دارد.

آنچه را که باید برای آن به خدا پناه برد

99. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از سه چیز کمرشکن به خدا پناه برید:

همسایه بد که اگر نیکی ببینید کتمان نماید و اگر بدی ببیند، پخشش کند، و همسر بد که با او همبستر شوی بدزبانی کند و اگر از او غایب بودی خیانت کند، و پیشوای بد که اگر به او نیکی کنی نمی پذیرد و اگر بدی کنی نمی بخشد.

100. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از سختیِ بلا، شدت بدبختی، قضای بد و سرزنش دشمنان به خدا پناه برید.

طلب آمرزش

آمرزش

101. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر دردی دوایی دارد و دوای گناهان، آمرزش خواهی است.

ترغیب بر استغفار نمودن

102. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سزاوار است که مرد جلسات خلوتی داشته باشد و گناهانش را یاد کند و از خداوند برای آنها آمرزش بخواهد.

نتیجه استغفار

103. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

استغفار (آمرزش خواهی) سبب محو گناهان است.

104. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بسیار استغفار کند، خداوند برای او از هر غمی گشایش، و از هر تنگنایی، راه فراری قرار می دهد و او را از جایی که گمان نبرد روزی رساند.

استقامت

تشویق به پایداری

105. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پایداری کن و با مردم خوش اخلاق باش.

106. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پایداری کنید و چه زیباست که پایدار باشید !

اسراف

پرهیز از اسراف

107. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخوریدوبیاشامیدوصدقه دهید و بدون اسراف و تکبر، لباس بپوشید.

نتیجه اسراف

108. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که میانه روی کند، خداوند بی نیازش سازد. هر که اسراف نماید، خداوند فقیرش می کند. هر که فروتنی نماید، خداوند او را بالا برد. و هر که ستمگری کند، خداوند او را درهم کوبد.

109. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که اندازه نگه دارد، خداوند روزی اش دهد. و هر که اسراف نماید، خداوند او را محروم سازد.

آنچه اسراف به شمار می آید

110. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یکی از اقسام اسراف این است که هر چه و هر اندازه بخواهی بخوری.

اسلام

اسلام

111. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا نمی دانی که اسلام، پیش از خود را محو می سازد؛ هجرت، پیش از خود را محو می سازد؛ حج، پیش از خود را محو می سازد (هر سه این ها، آثار مترتب بر عقیده و رفتار گذشته را از بین می برند)؟

112. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام، امری ظاهری و آشکار است؛ ولی ایمان امری قلبی و باطنی است.

113. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام پاکیزه است. پس شما نیز پاکیزه باشید؛ زیرا (کسی) جز پاکیزه به بهشت داخل نمی گردد.

114. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا دین اسلام غریبانه ظهور خواهد کرد، و مانند آغازش، به زودی غریب خواهد گشت. پس خوشا به حال غریبان !

115. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه خدای تبارک و تعالی اسلام را به وسیله مردانی خارج از اسلام، یاری و تایید می کند.

116. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام برتر است و چیزی بر آن برتری نمی یابد.

بهترین اسلام

117. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بهترین ایمان آن است که مردم از تو در امان باشند (یا مردم تو را امین شمارند) و بهترین اسلام آن است که مردم از دست و زبان تو در آسایش باشند.

پایه های اسلام

118. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستی و دشمنی در راه خدا، محکم ترین دستاویز اسلام است.

119. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام بر پنج چیز استوار است: شهادت بر یگانگی خدا و رسالت محمد، صلی اللّٰه علیه و آله وسلم، برپایی نماز، پرداخت زکات، حج خانه خدا و روزه ماه رمضان.

120. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره (درستی) سه چیز قسم می خورم:

(اول) خدای تعالی کسی را که در اسلام سهمی دارد با کسی که سهمی ندارد، یکسان قرار نداده است. و سهم های اسلام سه چیز است:

نماز، روزه و زکات. (دوم) هرگاه خداوند در دنیا با بنده ای دوستی کرد، روز قیامت او را به دیگری واگذار نمی کند. (سوم) هر که قومی را دوست بدارد، خداوند او را با آن قوم محشور گرداند. و (بر مطلب) چهارم اگر قسم بخورم، امیدوارم که گناه نکرده باشم (و آن این که) هر گاه خداوند در دنیا (عیب) بنده ای را پوشاند، روز قیامت نیز آن را می پوشاند.

آنچه اسلام را نابود می کند

121. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیز مانند بخل، اسلام (مسلمان) را پایمال نمی کند.

حرمت مسلمان

122. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه چیز مسلمان؛ خون، آبرو و مال او بر مسلمان حرام است.

خوشا به حال آن که اسلام آورد

123. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا ! به حال آن که به سوی اسلام هدایت یافته و زندگی اش در حد کفاف و قانع است.

آنچه برای هر مسلمان لازم است

124. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز بر هر مسلمانی لازم است:

غسل روز جمعه، مسواک زدن و استعمال بوی خوش.

مسلمان کیست

125. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش درامان باشند.

126. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمان برادر مسلمان است؛ بر او ستم روا نمی دارد و (به دشمن) تسلیمش نمی کند.

127. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمان، آیینه مسلمان است؛ هر گاه چیزی روی او دید، باید برگیرد.

مسلمانان کیانند

128. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمانان در برابر دیگران، یک دست (متحد) هستند.

129. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمانان برادر یکدیگرند؛ کسی را بر دیگری جز به تقوا برتری نیست.

130. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمانان (باید) به شروط خویش مادامی که مطابق حق است، وفادار باشند.

بهترین مسلمانی

131. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در سلامت و امان باشند و بهترین مؤمنان خوش اخلاق ترین آنهاست.

132. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ناسزا و ناسزاگویی از اسلام به دورند. و بهترین مسلمان کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد.

133. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مسلمانان، کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در آسایش باشند.

134. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از میان شما اسلام آن کس بهتر است که اخلاقش نیکوتر است در صورتی که (در کار دین) دانا باشد.

135. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در شگفتم از مسلمان (راستین)؛ هر گاه گرفتاری برایش پیش آید، عبرت گیرد و شکیبایی نماید و هر گاه خیری بدو رسد، خداوند را ستایش نموده و سپاس گزارد.

136. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نشانه خوب بودن اسلام کسی این است که چیزی را که به او مربوط نیست رها کند (فضولی نکند).

خدا به خاطر مسلمان نیکوکار بلا را دفع می نماید

137. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به احترام یک مسلمان نیکوکار، بلا را از اهل خانه صد همسایه اش دور می نماید.

نام

نامهای نیکو

138. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نام نیک، ملایمت و اعتدال، جزئی از بیست و چهار جزا نبوّت است.

139. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نام نیک، جزئی از هفتاد و پنج جزا نبوّت است.

اطعام کردن

تشویق به اطعام کردن

140. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذایتان را طعام پرهیزکاران و نیکی هایتان را برای مؤمنان قرار دهید.

141. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبا سخن بگوی و طعام و غذا عطا کن.

آداب اطعام کردن

142. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از آن چیزی که خودتان نمی خورید به مستمندان اطعام نکنید.

فضیلت غذا دادن به گرسنه

143. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مسلمانی، مسلمان برهنه ای را بپوشاند، خدای تعالی او را از پارچه های سبز بهشتی می پوشاند. و هر مسلمانی، مسلمان گرسنه ای را سیر نماید، روز قیامت خدای تعالی او را از میوه های بهشتی اطعام می دهد. و

هر مسلمانی، مسلمان تشنه ای را سیراب نماید، روز قیامت خدای تعالی به او از شراب سربسته بنوشاند.

144. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه در راه خدا یک لقمه غذا دادن به برادر مسلمانی در نزد من از یک درهم صدقه دادن محبوب تر است و هر آینه در راه خدا یک درهم عطا کردن به برادر مسلمانی در نزد من از ده درهم صدقه محبوب تر است. و نیز ده درهم عطا کردن در نزد من از آزاد کردن یک بنده محبوب تر است.

145. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کاری بهتر از سیر کردن شکم گرسنه نیست.

146. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مسلمان گرسنه ای را اطعام کند، خداوند از میوه های بهشتی او را اطعام نماید.

پوزش خواهی

پوزش خواهی

147. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عذر هر کس را تا سن شصت سالگی می پذیرد.

پرهیز از کاری که موجب عذر خواهی می شود

148. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هر کار عذر داری بپرهیز.

تشویق به پذیرفتن عذر، عذرخواه

149. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاک دامن باشید تا زنانتان پاک دامن باشند؛ به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند؛ و هر کس از چیزی که از ناحیه او به برادر مسلمانش رسیده، عذر به درگاه او آورد ولی برادر مسلمان عذر او را نپذیرد، (روز قیامت) بر حوض من وارد نمی شود.

150. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نسبت به زنان مردم پاک دامنی پیشه کنید تا زنانتان پاک دامن باشند؛ به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی نمایند؛ و هر کس از برادرش عذرخواهی نمود، او باید بپذیرد؛ چه حق باشد چه باطل، و گرنه، (روز قیامت) بر حوض من وارد نمی شود.

151. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرکه عذرخواهی کننده را نپذیرد؛ راست باشد یا دروغ، به شفاعت من نایل نمی شود.

152. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که برادرش عذر به درگاه وی آورد، باید بپذیرد؛ چه حق باشد یا باطل، اگر چنین نکرد، بر سر حوض کوثر نزد من نمی آید.

153. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کس بیش از خداوند ستایش را دوست ندارد. و هیچ کس بیش از خداوند عذرپذیر نیست.

غنیمت شمردن

آنچه سزاوار غنیمت شمردن است

154. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار:

جوانی را پیش از پیری، سلامتی را پیش از بیماری، بی نیازی را پیش از نیازمندی، فراغت را پیش از اشتغال و زندگی را پیش از مرگ.

155. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگام رقّت و نرمی دل، دعا را غنیمت شمارید؛ زیرا رقّت قلب، مایه رحمت است.

156. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای مؤمن مبتلا و گرفتار را غنیمت

شمارید.

میانه روی

میانه روی

157. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(نه افراط و و نه تفریط بلکه) راهی میان آن دو؛ زیرا بهترین کارها، میانه روی است.

158. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تانّی، میانه روی و نیک نامی (یا خوش رویی)، جزیی از بیست و چهار جزا پیغمبری است.

159. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که میانه روی کند، فقیر نمی شود.

160. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نام نیک، ملایمت و اعتدال، جزئی از بیست و چهار جزا نبوّت است.

161. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه زیباست ! اعتدال هنگام بی نیازی؛ چه زیباست ! اعتدال هنگام نداری؛ و چه زیباست ! اعتدال در عبادت.

تشویق به میانه روی

162. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم ! میانه رو باشید، میانه رو باشید؛ زیرا خدای تعالی (ازمیانه روی) ملول نمی گردد تا این که شما ملول شوید.

نتیجه میانه روی

163. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میانه روی در خرج کردن، نصف معیشت (زندگی داری)، دوستی با مردم، نصف عقل و زیبایی پرسش، نصف علم است.

164. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میانه روی، نصف معیشت و خوش اخلاقی، نصف دین داری است.

165. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که (در کار خیر) سبقت می گیرد و آن که اعتدال را رعایت می نماید، هر دو بدون حساب به بهشت وارد می شوند ولی آن که به خویشتن ستم نموده، به آسانی حساب رسی گردیده سپس به بهشت می رود.

166. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که مشورت نماید، پشیمان نمی گردد و آن که میانه روی کند، فقیر نمی شود.

167. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که اندازه نگه دارد، خداوند روزی اش دهد. و هر که اسراف نماید، خداوند او را محروم سازد.

168. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که میانه روی کند، خداوند بی نیازش سازد. و هر که اسراف نماید، خداوند فقیرش می کند. و هر که فروتنی نماید، خداوند او را بالا برد. و هر که ستمگری کند، خداوند او را درهم کوبد.

خوردن

از آداب سفره

169. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانند بندگان غذا می خورم و مانند آنان (بر زمین) می نشینم.

170. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خادمتان غذایی برایتان بیاورد که خود تهیه کرده و دودش را خورده، باید او را هم نشین خود سازید و یا این که از آن غذا یک یا دو لقمه به او بدهید.

171. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذا خوردن در بازار، نشانه پستی است.

172. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذا خوردن با خدمتکار، نشانه فروتنی است.

173. پیامبر خدا صلی الله

علیه و آله:

غذایتان را سرد نمایید تا برای شما برکت داشته باشد.

174. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با هم غذا بخورید و پراکنده نشوید؛ زیرا غذای یک نفر برای دو نفر و غذای دو نفر برای سه و چهار نفر کافی است. با هم غذا بخورید و پراکنده نشوید؛ زیرا برکت با جماعت است.

175. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که غذا بخورد در حالی دیگری بدو می نگرد و به او چیزی ندهد، به بلایی گرفتار آید که درمان نداشته باشد.

کم خوری

176. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمی ظرفی را پر نمی کند که بدتر از شکم باشد. برای آدمیزاد خوراکی که او را برپا دارد کافی است.

آثار پرخوری

177. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پرخوری، دل را سخت می کند.

178. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

علاقه به دنیا، غم و اندوه را بسیار می کند و پرخوری، دل را سخت می گرداند.

179. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به پر خوردن و آشامیدن عادت داشته باشد، دلش سخت گردد.

180. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که کم خوری کند، بدنش سالم ماند، و هر که پر خوری کند، بدنش بیمار و دلش سخت گردد.

شام بخورید هر چند به اندازه مشتی خرما باشد

181. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شام بخورید هر چند به اندازه مشتی خرما باشد؛ زیرا شام نخوردن ضعف و پیری می آورد.

نتیجه پاکیزگی غذا

182. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاکیزگی غذا، خود غذا را و (نیز)، دین و روزی را زیاد می کند.

غذای سخاوتمند دوا است

183. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذای سخاوتمند، دوا و غذای بخیل، درد است.

فضیلت غذاخور سپاس گزار

184. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا ! غذاخور سپاسگزار، پاداشش بیشتر از روزه دار شکیبا باشد.

185. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذاخور شکرگزار، به منزله روزه دار شکیباست.

محرمات خوردن

186. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که در ظرف نقره و طلا می خورد و می آشامد، همانا آتش جهنم را غرغره کرده (و در شکم خود فرو می برد).

خدا

مشاهده خدا

187. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جبرئیل پرسیدم:

آیا پروردگارت را می بینی؟

گفت:

بین من و او هفتاد پرده نورانی وجود دارد که اگر نزدیک ترین آنها را مشاهده کنم، آتش می گیرم.

صفات خداوند

188. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد.

189. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی نمی خوابد و خواب بر او روا نیست؛ قسمت (یا میزان) را پایین و بالا می برد؛ طاعت شبانه قبل از طاعت روزانه و نیز طاعت روزانه قبل از طاعت شبانه به پیشگاهش برده می شود؛ پرده او از جنس نور است که اگر پرده کنار زند؛ عظمت و انوار جلوه خداوندی اش هر آنچه از مخلوقاتش بدو چشم گشاید، خواهد سوخت.

190. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

کبریا (بزرگی) ردای من است. هر کس درباره ردایم با من بستیزد، او را درهم می کوبم.

خداوند خالق است

191. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر آن آبی را که از آن فرزند به وجود می آید بر روی سنگی بریزی، خدای تعالی از همان سنگ، فرزند بیرون می آورد و به تحقیق، خدای تعالی کسی را که خود خالق اوست می آفریند.

خداوند غیرتمند است

192. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچکس غیرتمندتر از خدا نیست.

خداوند قدرتمند است

193. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قدرت خداوند بر تو بیشتر از قدرت تو نسبت به خداست.

خداوند ستایش را دوست دارد

194. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کس بیش از خداوند ستایش را دوست ندارد. و هیچ کس بیش از خداوند عذرپذیر نیست.

همه چیزها از ناحیه خداست

195. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه چیزها؛ چه نیک چه بد، از ناحیه خداست (خوب و بد را خدا آفریده است).

هنگامی که خداوند چیزی را اراده نماید

196. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند آفرینش چیزی را اراده نماید، هیچ چیز دیگر نمی تواند مانع او شود.

197. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بخواهد کاری انجام شود، عقل خردمندان را سلب می کند (تا اندیشه مخالف نداشته باشند).

198. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده ای حکمی کند، هیچ چیز نمی تواند قضا و حکم او را تغییر دهد.

199. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند تحقق امری را اراده نماید، عقل مردان را می گیرد تا فرمان خود را به انجام رساند. وقتی که آن را انجام داد، عقل آنان را بازمی گرداند در حالی که برای آنان پشیمانی به جا مانده است.

ترغیب به گرامی داشتن سلطان خدایی

200. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به قدرت الهی توهین کند، خداوند او را خوار سازد. و هر که قدرت الهی را بزرگ شمارد، خداوند او را گرامی دارد.

امامت

حدیث ثقلین

201. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اما بعد، هان ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است فرستاده پروردگارم (برای گرفتن جانم) پیش من آید تا این که او را اجابت نمایم در حالی که من دو چیز گرانبها را میان شما می گذارم:

یکی از آن دو، کتاب خدا (قرآن)؛ که در آن هدایت و نور (آگاهی) است؛ هر کس بدان چنگ زند و بدان دست یازد، راه هدایت خواهد پیمود و هر کس

آن را خطا پندارد، گمراه خواهد شد. بنابراین، کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید و (دومی) اهل بیت (و عترت) من؛ که درباره اهل بیتم خدا را یادآورتان می شوم (و تاکیداً) درباره اهل بیتم خدا را یادآورتان می شوم.

202. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو چیز را در میان شما گذاشتم که با وجود آنها، هرگز گمراه نمی شوید:

کتاب خدا، وسنت و روش من، که آن دو از یکدیگر جدا نمی گردند تا بر سر حوض به من برسند.

بهترین پیشوایان

203. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین پیشوایان شما، کسانی هستند که آنان را دوست دارید و آنان نیز، شما را دوست دارند؛ بر آنان درود می فرستید و آنان نیز، بر شما درود می فرستند. و بدترین پیشوایان شما، کسانی هستند که آنان را دشمن دارید و آنان نیز، شما را دشمن دارند.

فضیلت پیشوای عادل

204. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در پیشگاه خداوند، شخصی برتر از آن پیشوایی نیست که گفتارش راست و حکومتش عادلانه باشد.

ظهور امام زمان

205. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه زمین از ظلم و تجاوز (دشمنی) پُر خواهد شد آن گاه مردی از اهل بیت من ظهور می کند تا این که زمین را از قسط و عدل پُر می نماید آن چنان که از ظلم و تجاوز پُر شده بود.

206. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیوسته گروهی از امت من بر حق استوارند تا این که امر الهی فرا رسد.

فرمانروایان ستمگر

207. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(در آینده) پیشوایانی بر شما حکومت می کنند که روزی هایتان را تصرف می نمایند؛ با شما سخن به دروغ می گویند؛ بد عمل می کنند؛ از شما خشنود نگردند تا این که کار بدشان را نیک بشمارید؛ دروغشان را تصدیق کنید. بنابراین، مادامی که به حق گردن نهادند، شما نیز حقشان را عطا کنید ولی اگر تعدّی نمودند، هر که در این راه کشته شود، شهید است.

208. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت عذاب پیشوای ستمگر از همه مردم سخت تر است.

امان دادن

نشانه امان دادن

209. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تو را سرزنش نمود، تو را (از کینه خویش) ایمن ساخته است.

امانتداری

امانتداری

210. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امانت را به صاحبش برگردان، و خیانت را با خیانت پاسخ نده.

211. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دارای چهار ویژگی هستی، دیگر به نداری دنیا غم مخور:

راستی در گفتار، امانت داری، اخلاق نیکو و پاکی در خوراک.

آثار امانتداری

212. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امانت مایه جلب روزی و خیانت مایه جلب فقر است.

مجالس امانت است

213. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همنشینان در برابر امانت خدای تعالی با همدیگر اختلاط می نمایند. بنابراین، بر یکی روا نیست که راز دیگری را افشا کند.

214. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه سخنی (رازی) از زبان کسی فاش گشته و سپس متوجه اطراف شد، آن سخن نزد شما امانت است.

کسی که امانتدار نباشد ایمان ندارد

215. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که امانت دار نیست، ایمان ندارد.

امت

امت

216. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی دو شمشیر (جنگ) را بر این امت (مسلمانان) جمع نمی نماید:

شمشیری (جنگی) از خودشان و شمشیری (جنگی) از ناحیه دشمن. (هر گاه گرفتار جنگ با دشمن خارجی شدند، نزاع های داخلی را کنار گذاشته و متحد می شوند).

نیکان امت

217. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین امت من، تندخویانی هستند که هر گاه به خشم آیند، (زود) باز گردند.

218. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین امت من، دانشمندان آن و بهترین دانشمندان آن، بردبارترین آنهاست.

219. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین امت من، دانشمندان آن و بهترین دانشمندان آن، مهربان ترین آنهاست ... هان! دانشمند مهربان، روز قیامت می آید و در حالی که همچون ستاره درخشان نور می دهد، مابین مشرق و مغرب را می پیماید.

220. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین امت من، کسی است که (مردم را) به سوی خدای تعالی بخواند و بندگان خدا را دوستدار او گرداند.

221. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین افرادامّت من آنهایند که به دنیا بی اعتناترند و به آخرت مشتاق تر.

222. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگان امت من آنهایی هستند که نه چنان بهره مندند تا طغیان کنند و نه چنان درمانده اند تا گدایی کنند.

بدان امت

223. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین امت من، کسی است که عهده دار قضاوت شود؛ اگر (امر) بر او مشتبه شود، مشورت ننماید؛ اگر به صواب برسد گردن فرازد؛ و اگر خشمگین شد، درشتی کند و نویسنده ی بدی، مانند عمل کننده به آن است.

224. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدان امت من، پرگویان پرچانه ی پرمدعایند و نیکان امت من، خوش اخلاق ترین آنهاست.

امت ناشایسته

225. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی امتی را که حق ضعیفان خود را عطا نمی کنند، تقدیس نمی نماید.

نخستین چیزی که از میان این امت می رود

226. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین چیزی که از دینتان از دست می دهید، امانت، و آخرین چیز نماز است.

227. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین چیزی که از میان این امت برچیده می شود، حیا و امانت است.

نگرانی پیامبر درباره امتش

228. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله چیزهایی که بیش از هر چیز از (گرفتاری) امتم به آنها بیمناکم؛ شکم پرستی، پرخوابی، تنبلی و ضعف یقین است.

229. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترسناک ترین چیزی که بر امتم از آن هراس دارم، هوس و آرزوی دراز است.

230. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناکم، شرک به خداست. هان! نمی گویم که آنها خورشید و ماه و بت می پرستند بلکه (به خاطر) کارهایی که برای غیر خدا انجام می دهند و گرفتار شهوت پنهانی می گردند.

231. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناکم، پیشوایان گمراه کننده است.

232. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناکم، عمل قوم لوط است.

233. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من پس از خودم از سه کار امتم بیمناکم:

لغزش دانشمند، فرمان ستمگر و پیروی هوس.

234. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای امت من! از ندانسته هایتان بیم ندارم ولی دقت کنید که درباره دانسته هایتان چگونه رفتار می نمایید؟.

235. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه من درباره شما از فتنه آسایش بیشتر از فتنه تنگ دستی هراسانم؛ شما به فتنه تنگ دستی مبتلا شدید و شکیبایی نموید (ولی باید مواظب باشید که) دنیا شیرین و سرسبز و خرم (فریبنده) است.

236. پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله:

درباره امتم از اراذل و اوباشی که آنان را بکشند و نیز از دشمنی که آنان را پامال کند، بیم ندارم ولیکن درباره امتم از پیشوایان گمراه می ترسم که اگر اطاعت شان کنند، گمراهشان می نمایند و اگر نافرمانی شان کنند، به قتلشان می رسانند.

237. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر امت خودم جز درباره ضعف یقین (ایمان) بیم ندارم.

238. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هیچ فتنه ای ترسناک تر از زنان و شراب، بر امت خود بیم ندارم.

239. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره شما از فقر بیم ندارم ولیکن از ثروت اندوزی شما می ترسم و نیز درباره شما از خطا بیم ندارم ولیکن از (گناهان) و کارهای عمدی شما می ترسم.

برای هر امتی امتحانی است

240. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر امتی امتحانی است و امتحان امت من در مال و دارایی می باشد.

حکایت امت من

241. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت امت من، مانند باران است که معلوم نیست (آیا) آغازش بهتر است یا پایانش؟.

چیزهایی که دامن گیر امت من است

242. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز دامن گیر امت من است:

بدگمانی، حسد و فال زدن. هر گاه گمان بردی، آن را حق نپندار؛ هر گاه حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه؛ و هر گاه فال زدی، به آن اعتنا نکن و به کار خود بپرداز.

آرزو

آرزو رحمت است

243. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امید و آرزو برای امت من رحمتی از ناحیه خدا می باشد؛ زیرا اگر آرزو نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ درختکاری، درختی نمی کاشت.

آرزو و مرگ

244. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر اجل و راه آن را ببینی، آرزو و دل خوشی آن را دشمن می داری.

245. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به اجل و راه آن بیندیشید، هر آینه آرزو و دلخوشی آن را دشمن می دارید.

کسی که همه توان خود را در آرزوهایش به کار گیرد

246. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیان کارترین مردم کسی است که همه توان خود را برای رسیدن به آرزوهایش به کار گیرد و در حالی که روزگار او را در تحقق آرزوها یاری نکرده با دست خالی از دنیا برود و در پیشگاه خدای تعالی بدون حجت و دلیلی حاضر گردد.

پرهیز دادن از آرزوهای باطل

247. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما آرزویی می کند، در آن بیندیشد؛ زیرا نمی داند که کدام یک از آرزوهایش برای او مقدر شده است.

248. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که برای امت من به اندازه یک شب، گرانی را آرزو نماید، خداوند چهل سال عملش را تباه می سازد.

نتایج آرزوی دراز

249. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از اهمال کاری و آرزوی طولانی بپرهیزید؛ زیرا آنها عامل نابودی امّتها هستند.

امنیت

امنیت

. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امنیت و سلامتی، دو نعمتی است که بسیاری از مردم در آن مغبونند.

پیامبران

ویژگی های پیامبران

251. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چشمانم می خوابد ولی دلم به خواب نمی رود.

252. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از روش های پیامبران است:

حیا، بردباری، حجامت، مسواک و عطر زدن.

253. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی، هیچ پیامبری را به غیر لغت (و زبان) قومش مبعوث نفرموده است.

حکایت رسول خدا

254. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت من و شما، همانند مردی است که آتشی افروخت وقتی پروانه ها و ملخ ها می خواستند در آن بیفتند، او آنها را دور می کرد. و من نیز کمربندهای شما را گرفته ام تا در آتش نیفتید ولی شما از دست من درمی روید.

انتظار

انتظار گشایش

255. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با شکیبایی در انتظار فرج بودن، عبادت است.

256. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انتظار گشایش از ناحیه خداوند، عبادت است. و هر کس به روزی اندک خشنود باشد، خداوند به وسیله عبادت اندک از او خشنود می گردد.

انتقام

کسانی که سزاوار نیست از آنها انتقام بگیرند

257. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کس از سه کس انتقام نمی گیرد: آزاد از بنده، دانا از نادان و توانا از ناتوان.

از کسی که به تو بدی کرده دادخواهی کن

258. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نسبت به کسی که به تو نیکی کرده، فروتن باش هر چند غلام حبشی باشد. و از کسی که به تو بدی کرده، دادخواهی کن هر چند که آزاد قرشی باشد.

انسان

ارزش انسان

259. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز انسان، چیزی از هزار مثل خودش بهتر نیست.

انفاق

انفاق

260. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به گدا چیزی بده هر چند با اسب نزد تو آید و مزد کارگر را قبل از خشکیدن عرقش عطا کن.

261. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خطاب به یک زنی فرمود:) بی حساب، انفاق کن وگرنه، خداوند نیز (نعمت هایش را) بر تو حساب می کند. و بخل ورزی نکن وگرنه، خداوند نیز بر تو بخل ورزد.

262. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخشش کن و تنگ نگیر که بر تو تنگ گیرند.

263. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مسلمانی، مسلمان برهنه ای را بپوشاند، خدای تعالی او را از پارچه های سبز بهشتی می پوشاند. و هر مسلمانی، مسلمان گرسنه ای را سیر

نماید، روز قیامت خدای تعالی او را از میوه های بهشتی اطعام می دهد. و هر مسلمانی، مسلمان تشنه ای را سیراب نماید، روز قیامت خدای تعالی به او از شراب سربسته بنوشاند.

انفاقی که بیشترین اجر را دارد

264. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دیناری را در راه خدا، دیناری را برای آزاد کردن بنده ای؛ دیناری را به فقیر؛ و دیناری را به خاندان خود انفاق می کنی. اما (بدان) آنچه را به خاندان خود انفاق می نمایی، پاداشش بیشتر است.

265. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند به یکی از شما خیری ارزانی داشت، ابتدا آن را برای خود و خاندانش مصرف نماید.

تشویق به انفاق

266. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دستها سه گونه است:

دست خدا که از همه دستها بالاتر است، دست بخشنده که زیر دست خدا است و دست گدا که پایین تر است. بنابراین، بخشش کن و خود را وامانده ننما.

267. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند کسی را که از زیادی در گفتار خودداری نماید و مازاد مالش را انفاق نماید.

268. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دست فقیر، چیزی بگذار هر چند سُم سوخته باشد.

269. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه در راه خدا یک لقمه غذا دادن به برادر مسلمانی در نزد من از یک درهم صدقه دادن محبوب تر است و هر آینه در راه خدا یک درهم عطا کردن به برادر مسلمانی در نزد من از ده درهم صدقه محبوب تر است. و نیز ده درهم عطا کردن در نزد من از آزاد کردن یک بنده محبوب تر است.

270. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کدام از شما بتواند با جامه ای برادر مؤمنش را بپوشاند، این کار را انجام دهد.

نتیجه انفاق

271. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خود را از آتش جهنم برحذر دارید هر چند با بخشش پاره خرمایی، اگر آن هم نبود پس با اهدای سخنی نیکو.

272. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به خاطر یک لقمه نان و یک مشت خرما و مانند آن که به فقیر داده می شود، سه نفر را به بهشت می برد؛ صاحبخانه را که فرمان داده، زنی که آن را آماده ساخته و خادمی که آن را به کام فقیر رسانده است.

273. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عطا

به مستمندان از مرگ بد محافظت می کند.

دعای ملائکه برای انفاق کننده

274. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! خورشید طلوع نمی کند مگر این که دو فرشته از دو سوی آن می گویند:

خدایا! انفاق کننده را زودتر عوض ده و بازدارنده (بخیل) را زودتر تلف رسان.

فضیلت انفاق در حال حیات

275. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر مرد در حیاتش یک درهم صدقه دهد، برای او از صدقه دادن یک صد درهم هنگام مرگ بهتر است.

ارزش انفاق هنگام سلامتی

276. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درهمی را که مرد در حال سلامتی انفاق می کند، بهتر از آزاد کردن بنده به هنگام مرگ است.

اولیاء خدا

اولیاء خدا

277. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا! ژولیده ی غبارآلود که دو لباس کهنه دارد و چشم مردم از او بیزار است، اگر از جانب خدا (بر تحقق امری) قسم بخورد، خداوند (به خاطر او)، آن امر را محقق می سازد.

توهین کردن

توهین کردن

278. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوارترین مردم کسی است که آنان را خوار کند.

خاندان

حکایت خاندان من

279. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت خاندان من، مانند کشتی نوح است که هر کس سوار آن شود، نجات یابد و هر کس از آن بازماند، غرق شود.

اهل و عیال

اهل و عیال

280. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کمی عیال، یکی از دو آسایش است.

281. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای! بر کسی که به نیکی عیالش را ترک کند و به بدی نزد پروردگارش رود.

کمی عیال

282. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوراندیشی، نصف زندگانی؛ مهر و دوستی، نصف عقل؛ غم و اندوه، نصف پیری؛ و کمی عیال بخشی از آسایش است.

نتیجه نیکی به آنهایی که سرپرستی می کند

283. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس از امت من، سه دختر یا سه خواهر را سرپرستی نماید و به آنان نیکی کند، (روز قیامت) آنان برای او پوششی از آتش جهنم می گردند.

فضیلت انفاق مرد بر خاندانش

284. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انفاق (خرجی) مرد بر خاندانش، صدقه محسوب می گردد.

نکوهش سخت گیری بر عیال

285. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که خداوند به او روزی فراوان عطا فرموده ولی او بر عیال خود سخت بگیرد، از ما نیست.

روزها

روزها

286. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انسان همیشه میان دو روز واقع است؛ روز گذشته که اعمال آن محاسبه و بر آن مُهر زده شده است و روز آینده که نمی داند و شاید بدان نرسد.

آزردن

آزردن

287. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت در پیشگاه خداوند عذاب کسی که در دنیا مردم را بیشتر آزار رسانده، سخت تر است.

پرهیز از اذیت کردن

288. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی کنید که فروتنی یک امر قلبی است و نباید مسلمانی، مسلمان دیگر را آزار دهد.

آزردن مؤمن

289. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که از گناه توبه می کند مانند کسی است که اصلاّ گناه ندارد و کسی که از گناه آمرزش خواهد در حالی که اصرار بر گناه دارد مانند کسی است که پروردگارش را مسخره می نماید. و هر کس مسلمانی را آزار دهد، به اندازه نخلستانها، گناه بر او نوشته می شود.

290. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مسلمانان را در راه هایشان بیازارد، لعنت آنان بر او واجب است.

291. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مسلمانی را بیازارد، مرا آزرده است. و هر که مرا بیازارد خداوند را آزرده است.

تشویق به دفع آنچه موجب آزار می شود

292. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آزار از راه مسلمانان دور کن.

293. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آزار و اذیت (و موانع پیشرفت) را از سر راه مسلمانان برطرف کن.

شکیبایی بر آزار دیدن در راه خدا

294. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه در راه خدا آزار شدم آن هنگامی که (هنوز) کسی آزار ندیده بود. و در راه خدا ترسیدم آن هنگامی که (هنوز) کسی نترسیده بود. و هر آینه

سی روز و شب بر من می گذشت که من و بلال غذایی جز به اندازه ای که در زیر بغل پنهان می شد، نداشتیم.

295. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کس به اندازه من در راه خداوند اذیت نشده است.

نتیجه آزردن

296. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آزار رسانی در آتش جهنم است.

نتیجه بر طرف کردن اسباب اذیت

297. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسباب اذیت و آزار از راه مسلمانان برطرف ساز تا نیکی های تو افزایش یابد.

298. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه مردی را در حال گردش در بهشت دیدم، به خاطر درختی را که به مردم آزار می رسانده، از سر راه بریده بود.

299. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی که شاخه تیغی را از سر راه بردارد، خداوند عزّوجلّ گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد.

300. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر سر راه، شاخه درختی بود که مردم را آزار می رساند، مردی آن را کنار زد و به همین خاطر وارد بهشت گردید.

301. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سنگی را از سر راه بردارد، حسنه ای برایش ثبت می شود.

ایمان

حقیقت ایمان

302. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی حقیقتی دارد و بنده ای به حقیقت ایمان دست نمی یابد تا این که بداند آنچه نصیبش شده ممکن نبود که بدو نرسد و آنچه از آن محروم شده ممکن نبود که بدو برسد (به مقام تفویض الامر الیه رسیده باشد).

303. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(حقیقت) ایمان، شکیبایی و بخشش است.

304. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(مراتب) ایمان، شناخت قلبی، اعتراف زبانی و رفتار ظاهری است.

305. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام یک امر ظاهری و آشکار است ولی ایمان یک امر قلبی و باطنی است.

306. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان دو نیمه است:

نیمی در شکیبایی و نیمی در سپاس گزاری است.

307. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان با آرزو کردن محقق نمی شود ولیکن ایمان (واقعی) آن است که

در قلب جای گیرد و عمل آن را تصدیق نماید.

308. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از شما مؤمن نیست مگر این که دوست بدارد برای برادر خویش آنچه را که برای خود دوست می دارد.

309. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده به حقیقت ایمان نمی رسد مگر این که زبانش را حفظ نماید.

310. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده به حقیقت ایمان نمی رسد مگر این که بداند آنچه بدو رسیده یا نرسیده از روی تقدیر است.

311. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ایمان بنده ای استوار نگردد تا این که دل او محکم شود و دل او محکم نمی شود تا این که زبانش اصلاح گردد.

312. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از شما حقیقت ایمانش را کامل نکند تا این که زبانش را حفظ نماید.

نقش عمل در ایمان

313. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان، پذیرفته نیست.

ارکان ایمان

314. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از لوازم ایمان است که هر کس نداشته باشد، ایمان ندارد:

تسلیم در برابر فرمان خداوند؛ به قضای الهی خشنود بودن؛ تفویض کارها به خداوند؛ توکل بر خداوند؛ و شکیبایی هنگام صدمه نخستین.

بهترین ایمان

315. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ایمان آن است که مردم از تو در امان باشند (یا مردم تو را امین شمارند) و بهترین اسلام آن است که مردم از دست و زبان تو در آسایش باشند.

316. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ایمان به خدا، این است که یقین بدانی هر کجا باشی، خدا با تو است.

317. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ایمان، این است که دوستی و دشمنی ات برای خدا باشد، زبانت را در یاد خدا به کارگیری، آنچه برای خود می پسندی برای دیگران بپسندی، آنچه برای خود روا نداری برای دیگران روا نداری و سخن نیک بگویی یا خاموش باشی.

318. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ثمره ایمان شکیبایی و گذشت است.

ایمان و عمل همراه یکدیگرند

319. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان و عمل همراه یکدیگرند و هر یک بدون دیگری درست نیست.

شرم و ایمان

320. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حيا و ايمان، هميشه همراه يكديگرند، هرگاه يكى نباشد، ديگرى نيز نخواهد بود.

فارس و ايمان

321. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اگر ايمان در ثريّا باشد، هر آينه مردانى از فارس بدان مى رسند.

آنچه از لوازم ايمان است

322. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

سه چيز از لوازم ايمان است:

آن كه هنگام خشم، به باطل نيفتد؛ آن كه هنگام رضايت، از حق دور نگردد؛ و آن كه هنگام قدرت، در مال ديگرى تصرف نكند.

323. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

سه چيز نشانه ايمان است:

بخشش به هنگام تنگ دستى؛ اهداى سلام به دانشمند؛ و رعايت عدالت (حتى) نسبت به خود.

324. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

سه چيز نشانه ايمان حقيقى است:

بخشش به هنگام تنگ دستى؛ عدالت، (حتى) نسبت به خود؛ و بذل علم براى دانش آموز.

325. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

حيا و لكنت زبانى، دو شعبه اى از ايمان و بدزبانى و بيان (شيرين زبانى)، دو شعبه اى از نفاق و دورويى مى باشند.

كسى كه حلاوت ايمان را مى چشد

326. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در هر که باشد، شیرینی ایمان را خواهد چشید:

خداوند و پیامبرش را بیشتر از همه دوست داشته باشد؛ دیگری را به خاطر خدا دوست بدارد؛ و پس از آن که خداوند او را از کفر نجات بخشید، بازگشت به کفر را نپسندد هم چنان که افتادن در آتش را نمی پسندد.

آنچه با ایمان سازگار نیست

327. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ویژگی در مؤمن جمع نمی شود:

بخل و دروغ.

آنچه ایمان را کامل می کند

328. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در هر که باشد ایمانش کامل است:

مردی که در راه خدا از سرزنش ملامت گیر بیم ندارد، در کارش ریا نمی کند و اگر در برابر دو کار قرار گیرد که یکی برای دنیا و دیگری برای آخرت باشد، کار آخرت را بر کار دنیا ترجیح می دهد.

329. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در هر که باشد، صفات ایمان در او کامل است:

آن که هنگام رضایت، در باطل نیفتد؛ هنگام خشم، از حق بیرون نشود؛ و هنگام قدرت، به حقوق دیگران تجاوز نکند.

330. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سه چیز را داشته باشد، مستحق پاداش گردیده و ایمانش کامل می شود:

اخلاق خوش، که به واسطه آن در بین مردم زندگی کند؛ پارسایی، که او را از محرمات الهی بازدارد؛ و بردباری، که او را از نادانی نادان برکنار دارد.

331. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که بلا را نعمت و آسایش را مصیبت نداند، از ایمان کامل برخوردار نیست.

332. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده بدون سه ویژگی ایمانش را کامل نمی کند:

انفاق از روی تنگ دستی، انصاف (و عدالت حتی) درباره خویش و اهدای سلام.

333. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خاطر خدا، دوستی، دشمنی، عطا و منع نماید، ایمانش کامل است.

تازه کردن ایمان

334. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(با گذشت زمان) ایمان در دلتان کهنه می شود چنانچه لباس کهنه می گردد. بنابراین، از خدا بخواهید که ایمان را در دلهایتان تازه نماید.

335. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمانتان را تازه کنید، و کلمه «ل االه الا الله» را بسیار

بگویید.

چشیدن طعم ایمان

336. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد مزه ایمان را بچشد، شخصی را فقط به خاطر خدای تعالی دوست داشته باشد.

337. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد مزه ایمان را بچشد، پس شخصی را به خاطر خداوند دوست داشته باشد.

نتیجه ایمان به تقدیر

338. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان و اعتقاد به تقدیر غم و اندوه را از بین می برد.

منفورترین مردم نزد خدا

339. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم نزد خدا، کسی است که ایمان آورد سپس کفر ورزد.

ارمغان مؤمن

340. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ، ارمغان مؤمن است.

341. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارمغان مؤمن در دنیا، فقر است.

ارجمندی مؤمن

342. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شرافت مؤمن، در شب زنده داری اوست و عزت وی، در بی نیازی او از مردم است

.

مؤمن کیست؟

343. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش بیاموز؛ زیرا دانش، دوست صمیمی مؤمن؛ بردباری، وزیر او؛ خرد، راهنمای او؛ عمل، سرپرست او؛ مدارا، پدر او؛ ملایمت، برادر او؛ و شکیبایی، فرمانده لشکر اوست.

344. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را کار نیکش خوشحال و کار بدش ناراحت کند، او مؤمن است.

345. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خداوند و آخرت ایمان دارد، باید سخن خوب بگوید یا خاموش باشد.

346. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خداوند و آخرت ایمان دارد، مسلمانی را نمی ترساند.

347. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله کرامت مؤمن نزد خدای تعالی این است که جامه اش پاکیزه و به اندک قانع باشد.

348. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن کسی است که مردم او را امین جان، مال و خونشان بدانند.

349. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت مؤمن در سایه صدقه اش است.

350. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، (با پرهیزکاری) شیطان را لاغر می کند چنان که یکی از شما (با سوارکاری) در سفر شترش را لاغر می کند.

351. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن برای مؤمن مانند پایه های ساختمان است که همدیگر را استوار سازند.

352. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، برادر مؤمن است که در هر حال نباید خیرخواهی او را ترک نماید.

353. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، سراسر منفعت است؛ اگر همراهی اش کنی، سودت دهد؛ اگر با او مشورت کنی، سودت

دهد؛ اگر شریکش شوی، سودت دهد؛ و همه کارهایش مایه منفعت است.

354. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، آیینه مؤمن است، برادر مؤمن است و از پشت سر مراقب اوست.

355. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن برای مؤمن، همانند پایه های محکم ساختمان است که همدیگر را استوار می سازند.

356. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، الفت می گیرد (زود می جوشد) و کسی که الفت نگیرد و دیگری نیز با او الفت نگیرد، خیری در او نیست.

357. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، مورد غیرت قرار می گیرد (حمایت می شود) و غیرت خداوند شدیدتر است.

358. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، در هر حال خوب است؛ در حال جان کندن نیز خداوند را ستایش می نماید.

صفتهای مؤمن

359. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کار نیکویت تو را شادمان و کار پلیدت تو را نگران ساخت، (بدان که) مؤمن حقیقی هستی.

360. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشبخت ترین مردم نزد من مؤمنی است که:

متعلقاتش کم، از نماز بهره مند، تا لقای حق بر روزی به حد کفاف صبر کند، پروردگارش را نیکو بندگی نماید، در بین مردم گمنام، مرگش زود فرا می رسد، ارثش اندک و گریندگانش کم باشد.

361. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا مؤمن در سایه خوش اخلاقی به مقام شب زنده داری و روزه داری دست می یازد.

362. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده مؤمن خدا؛ بر دشمن خویش ستم نمی کند، در راه دوست مرتکب گناه نمی شود، امانت را ضایع نمی سازد، حسد نمی ورزد، طعنه نمی زند، لعن نمی کند، به حق اعتراف می کند هر چند در موردش از او درخواست شهادت ننمایند، لقب های بد

به کار نمی برد، در نماز خاشع، در زکات شتابنده، در گرفتاری ها با وقار، در آسایش سپاس گزار، به آنچه دارد قانع است، آنچه برای او نیست مدعی آن نمی گردد، بخل او را از کار خیر باز نمی دارد، با مردم می آمیزد تا چیزی یاد بگیرد، با مردم سخن می گوید تا چیزی بفهمد و اگر مورد ستم و تجاوز قرار گیرد، شکیبایی پیشه می کند تا خدای رحمان یاری رسان او باشد.

363. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن با شمشیر و زبانش به مبارزه می پردازد.

364. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن چنان است که (در راه خیر) هر چه در توان دارد می کوشد. و ناتوانی هایش را آرزو می کند.

365. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن از شنیدن (سخن) نیک سیر نمی گردد تا این که عاقبتش بهشت باشد.

366. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده ای مؤمن نیست مگر این که از نیکی آنچه برای خود دوست می دارد برای برادر مسلمانش نیز دوست بدارد.

367. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود.

368. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با نام خدا از شما پناه خواست، پناهش دهید. و هر که با نام خدا از شما درخواست نمود، عطایش دهید. و هر که شما را خواند، اجابتش کنید. و هر که به شما نیکی کرد جبرانش کنید و اگر چیزی نیافتید، برایش آن قدر دعا کنید که بدانید نیکی او را جبران کرده اید.

369. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خداوند و آخرت ایمان دارد، باید به همسایه اش نیکی کند. و هر که به خداوند و آخرت ایمان دارد،

باید مهمانش را گرامی بدارد. و هر که به خداوند و آخرت ایمان دارد، باید سخن خوب بگوید یا خاموش باشد.

370. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، شریف و بزرگوار است و فاجر، فریب کار و فرومایه است.

371. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، زیرک، باهوش و محتاط است.

372. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، کم خرج (و کم زحمت) است.

373. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، آسان گیر و ملایم است حتی به خاطر نرمخویی او را احمق می پنداری.

374. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، مانند شتر رام شده، آسان گیر و ملایم است؛ اگر کشیده شود، می رود و اگر بر سنگی خوابانده شود، می خوابد.

375. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سزاوار است که مؤمن دارای هشت ویژگی باشد:

در حوادث سخت، باوقار؛ هنگام بلا، شکیبا؛ هنگام آسایش، سپاس گزار؛ به روزی الهی، قانع باشد؛ بر دشمنان ستم نکند؛ مزاحم دوستان نشود؛ تنش در زحمت باشد و مردم از دست او در آسایش باشند.

بزرگی مؤمن

376. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، نزد خداوند از برخی فرشتگان گرامی تر است.

فضیلت مؤمن

377. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار مؤمن، شگفت انگیز است؛ زیرا همه کارهایش (هر چه پیش آید) برایش خیر است و این مسئله فقط برای مؤمن چنین است؛ اگر آسایش و خوش بختی برایش پیش آید، سپاس گزاری کند و این، برای او خیر است و اگر ناگواری و بدبختی برایش پیش آید، شکیبایی کند و این نیز، برای او خیر است.

378. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نزد خداوند، چیزی گرامی تر از مؤمن نیست.

379. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیزی را سراغ نداریم که از هزار مثل خودش بهتر باشد جز مرد مؤمن.

بهترین مؤمن

380. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در سلامت و امان باشند و بهترین مؤمنان خوش اخلاق ترین آنهاست.

381. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان مؤمنی بهتر است که هر گاه از او بخواهند، عطا کند و هر گاه به او عطا نشود، راه بی نیازی در پیش گیرد.

382. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

باایمان ترین شما، خوش اخلاق ترین شماست.

383. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کامل ترین مؤمنان خوش اخلاق ترین آنهاست و بهترین شما، کسانی هستند که برای زنانشان نیکوترند.

384. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مؤمنان، کسی است که قانع باشد و بدترین شان، کسی است که طمع کار باشد.

385. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمنی که با مردم اختلاط می کند و اذیّتشان را تحمل می نماید، بهتر است از مؤمنی که با مردم اختلاط نمی کند و اذیّتشان را تحمل نمی نماید.

حکایت مؤمن

محلی که بسته شده است (خویش جولان کند سپس به آنجا بازگردد.

391. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت مؤمن، همانند عطار است؛ اگر با او بنشینی، سودت دهد؛ اگر با او راه بروی، سودت دهد؛ و اگر با او شریک باشی، سودت دهد.

392. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت مؤمن، مانند نخل است؛ هر چه از آن بگیری، برایت مفید است.

393. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت مؤمن، همانند ساقه کشت است؛ از هر سو که باد وزد آن را منحنی کند و هر گاه باد آرام گرفت، راست شود. مؤمن نیز چنین است که با بلا و گرفتاری منحنی می شود. و حکایت بدکار، مانند درخت صنوبر است تا خداوند نابودی

آن را بخواهد.

394. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت مؤمن، مانند شمش طلاست؛ اگر بر آن دمیده شود، سرخ گردد و اگر وزن شود، کاهش نیابد.

395. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت مؤمن، در ظاهر مانند خانه ویران است اما وقتی داخلش شدی آن را پاکیزه می یابی. و حکایت بدکار، همانند قبر مرتفع گچ کاری شده است که هر بیننده ای را به شگفت آورد در حالی که باطن آن از عفونت پر است.

بخشش مؤمن

396. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن بابت هر چه خرج و انفاق نماید (از خدا) پاداش می گیرد جز آنچه در خاک (زراعت) یا ساختمان مصرف نماید.

برای مؤمن راحتی نیست

397. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد، خداوند کسی را برایش مهیا نماید که آزارش دهد.

برای مؤمن دشمنانی است

398. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن چهار گونه دشمن دارد:

مؤمنی که نسبت به او حسادت می کند؛ منافقی که با او دشمنی می نماید؛ شیطانی که گمراهش می کند؛ و کافری که با او می جنگد.

وضع مؤمن در روز قیامت

399. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(روز قیامت) خدای تعالی مؤمن را به خود نزدیک گردانده و او را از (دیدگان) مردم در کنف حمایت و پوشش خود نگه داشته و به گناهانش معترف می سازد.

آن گاه به او می فرماید:

آیا فلان گناه را می شناسی؟ آیا فلان گناه (دیگر) را می شناسی؟

عرض می کند:

آری، ای پروردگار من! وقتی که خدا او را به گناهانش معترف نمود و او نیز خود را هلاک شده یافت، خدا می فرماید:

من در دنیا گناهان تو را پوشاندم و امروز آنها را بر تو می بخشم سپس نامه اعمال نیکش را به دست راست او عطا می کند. و اما خدا درباره کافر و منافق به طور آشکار و علنی می فرماید:

«اینها کسانی هستند که بر خدای خود دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد».

صفاتی که با مؤمن سازگاری ندارد

400. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ویژگی در مؤمن جمع نمی شود:

بخل و بداخلاقی.

401. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن با هر صفتی سازگار است جز خیانت و دروغ.

402. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طعنه زن، لعنت گو، فحش دهنده و بدزبان، مؤمن نیست.

403. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چاپلوسی از اخلاق مؤمن نیست و همچنین حسد مگر در طلب دانش.

404. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چاپلوسی از اخلاق مؤمن نیست.

405. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن، ترور نمی کند.

406. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نشاید که مؤمن، خود را خوار کند.

407. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روا نیست که مؤمنی با تندی به برادرش نگاه آزارآمیز بنماید.

408. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر خویی با طبع مؤمن سازگار است جز خیانت و دروغ.

نتیجه کسی که درمذمت مؤمنی شرکت نماید

409. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر اهل آسمان و زمین در مذمت مؤمنی شرکت نمایند، هر آینه خداوند عزّوجلّ همه آنها را در آتش جهنم واژگون سازد.

کامل ترین مؤمنان

410. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله کامل ترین مؤمنان کسی است که اخلاقش بهتر و نسبت به خاندانش مهربان تر باشد.

411. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نشانه کامل ایمان بنده این است که در هر سخنش إن شاء الله بگوید.

مؤمنان همچون یک پیکرند

412. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمنان در رحم و دوستی و عطوفت بین یکدیگر، همانند جسمی می باشند که هر گاه عضوی از آن به تب و تاب افتد، سایر اعضا نیز با او هم ناله گردند.

413. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمن نسبت به مؤمنان به منزله به سر از بدن است؛ مؤمن به خاطر رنج مؤمنان، رنجور می شود چنانچه بدن به خاطر دردسر، دردناک می گردد.

بهار مؤمن

414. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زمستان، بهار مؤمن است.

باطل

باطل

415. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق را از سوی هر کس که باشد، بپذیر چه کوچک و چه بزرگ، هر چند دشمن و بیگانه باشد و باطل را از سوی هر کس که باشد به خودش برگردان چه کوچک و چه بزرگ، هر چند دوست و نزدیک باشد.

بخل

بخل

416. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خطاب به یک زنی فرمود:) بی حساب، انفاق کن وگرنه، خداوند نیز (نعمت هایش را) بر تو حساب می کند. و بخل ورزی نکن وگرنه، خداوند نیز بر تو بخل ورزد.

417. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کدام دردی از بخل رنج آورتر است؟.

418. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر بخل مرد همین بس که بگوید:

همه حق خود را می گیرم و چیزی از آن را رها نمی کنم.

419. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخاوت، درختی از درختان بهشت است که شاخه های آن در دنیا آویزان است؛ هر کس شاخه ای از آن را بگیرد، همان شاخه او را به سوی بهشت راهبری می نماید. و بخل، درختی از درختان جهنم است که شاخه های آن در دنیا آویزان است؛ هر کس شاخه ای از آن را بگیرد، همان شاخه او را به سوی جهنم می کشاند.

نکوهش بخل

420. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حسود کمتر از دیگران (از زندگی) لذت می برد.

نتیجه بخل

421. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بخل بپرهیزید؛ زیرا بخل پیشینیان را هلاک نموده و آنان را به ریختن خون همدیگر و حلال شمردن (ازدواج) با محرمهایشان وادار ساخت.

422. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخیل، به بهشت وارد نمی شود.

بخیل

423. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخیل، کسی است که پیش او از من یاد شود ولی بر من درود نفرستد.

424. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص سخاوتمند، به خدا، مردم و بهشت، نزدیک و از جهنم، دور است و شخص بخیل، از خدا، مردم و بهشت، دور و به جهنم، نزدیک است. و نادان سخاوتمند نزد خداوند از دانشمند بخیل، محبوب تر است.

425. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سخاوتمند، به دلیل خوش گمانی به خدا، کرم می نماید. و بخیل، به دلیل بدگمانی به خدا، بخل می ورزد.

نفرین ملائکه بر علیه بخیل

426. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! خورشید طلوع نمی کند مگر این که دو فرشته از دو سوی آن می گویند:

خدایا! انفاق کننده را زودتر عوض ده و بازدارنده (بخیل) را زودتر تلف رسان.

خسیس ترین مردم

427. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ناتوان ترین مردم کسی است که در کار دنیا عاجز باشد و خسیس ترین مردم کسی است که در ادای سلام بخل ورزد.

428. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخیل ترین مردم کسی است که در سلام دادن بخیلی کند. و ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد.

کسی که از بخل به دور است

429. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، زکات بپردازد، مهمان نوازی کند و هنگام سختی بخشش نماید، از بخل به دور است.

بدعت

بدعت

430. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، عمل بدعت گزار را نمی پذیرد تا این که از بدعت خویش دست بردارد.

431. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند توبه را بر هر بدعت گذاری ممنوع ساخته است.

بطلان عمل بدعتگزار

432. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در کار ما (دین) بدعتی بگذارد، مردود است.

نتیجه بدعت گزاری

433. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در این امت بدعت جدیدی بگذارد، نمیرد تا سزای آن بدو برسد.

روی گرداندن از بدعتگزار

434. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدعت گری را خوار کند، خداوند روز وحشت بزرگ، او را ایمن دارد.

435. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدعت گزاری را توبیخ نماید، خداوند دلش را از امنیت و ایمان پُر کند.

436. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدعت گزاری را گرامی بدارد، هر آینه بر نابودی اسلام کمک کرده است.

نیکوکاری

نیکوکاری

437. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز از شاخه های نیکوکاری است:

بخشنده گی طبع، خوش گفتاری و شکیبایی بر آزار.

438. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز از گنجینه های نیکی است:

صدقه در نهان، کتمان مصیبت و کتمان شکایت.

خداوند می فرماید:

هرگاه بنده ام را مبتلا ساختم ولی او شکیبایی ورزید و به عیادت کنندگان ابراز شکایت ننمود، گوشت و خونی بهتر از گوشت و خون (قبلی) خودش به او می دهم. اگر او را شفا دادم، از گناه پاک می کنم و اگر جانش را گرفتم، مشمول رحمتم می شود.

439. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز از گنجینه های نیکی است:

نهان داشتن دردها، گرفتاری ها و مصیبت ها. و هر که مصیبت خود را آشکار سازد، نمی تواند صبور باشد.

حقیقت نیکی

440. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، (همان) خوش اخلاقی است و بدی، چیزی است که در سینه جا می گیرد و دوست نداری که مردم بر آن آگاه شوند.

441. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، آن است که دل و نفس (روح) بدان آرام گیرند و بدی، آن است که در نفس جای گیرد و دل بدان شک و تردید داشته باشد گرچه موافق نظر صاحب نظران باشد.

442. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، در زیبایی لباس و ظاهر زندگی نیست ولیکن نیکی، همان آرامش و وقار است.

تشویق به نیکوکاری

443. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی کن؛ زیرا نیکوکار دوست دارد که مردم در خیر و خرّمی باشند.

آنچه نیکویی شمرده شده است

444. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله نیکویی، پیوند با دوست پدر است.

از گنجینه های نیکی

445. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گنجینه های نیکی، کتمان مصیبت ها، مرض ها و صدقه است.

ثمره نیکی

446. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی و صله رحم، عمرها را طولانی، شهرها را آباد و دارایی ها را فراوان می کند هر چند از ناحیه قوم بدکار باشد.

447. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، مندرس و کهنه نمی شود، و گناه، فراموش نمی گردد، و خدای دادگر، نمی میرد. (بنابراین،) هر چه می خواهی انجام بده (اما بدان که) همان طوری که وام می دهی، وام می گیری.

448. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه رشد؛ بداخلاقی مایه بدبختی؛ نیکوکاری مایه افزایش عمر؛ و صدقه مرگ بد را دفع می کند.

449. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، قضا را دفع می نماید؛ نیکی، روزی را افزون می کند؛ و بنده، به وسیله گناهی که مرتکب می شود، خود را از روزی، محروم می گرداند.

450. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه به جا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل می کنند؛ عمر را زیاد می نمایند؛ و از سقوطهای بد (مرگهای ناگوار) نگه می دارند.

451. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قضا را جز دعا دفع نمی کند و جز نیکی، عمر را زیاد نمی کند.

بهترین راه های نیکی

452. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین راه های نیکی، صدقه دادن است.

بهترین نیکی ها

453. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین نیکی آن است که شخص بعد از مرگ پدرش، با دوستان او پیوند نماید.

454. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ویژگی است که نیکوتر از آنها چیزی نیست:

ایمان به خدا و سودمندی برای بندگان خدا.

نیکوکاری کامل

455. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کمال نیکی این است که در نهان همان کنی که آشکارا می کنی.

فضیلت نیکوکاران

456. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چنانچه از خار، انگور نمی توان چید هم چنین بدکاران به مقامات نیکوکاران نمی رسند. پس به هر راهی که می خواهید بروید که هر راهی را بروید بر اهل آن وارد می شوید.

برکت

برکت

457. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مجلسی که در آن گروهی همنشین هستند ولی سخن همدیگر را گوش نمی دهند، برکت ندارد.

458. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خانه ای که بچه در آن نباشد، برکت ندارد.

459. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برکت در بزرگان ماست؛ هر کس بر کوچک ما رحم نکند و بزرگ ما را محترم نشمارد، از ما نیست.

460. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برکت در پیشانی اسبان (جنگی) است.

461. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برکت (در همراهی) با بزرگانتان است.

462. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سحری بخورید؛ زیرا در غذای سحر (سحری) برکت است.

463. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز مایه برکت است:

نسیه فروشی، به همدیگر قرض دادن و آمیختن گندم با جو برای مصرف خانه، نه برای فروش.

464. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس سه کار را با تکیه بر خدا و امید ثواب انجام دهد، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رسانده و برکت دهد:

هر کس در راه آزادی خویش با تکیه بر خدا و امید ثواب، تلاش نماید، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رسانده و برکت دهد؛ هر کس با تکیه بر خدا و امید ثواب، ازدواج نماید، خدای تعالی بر خود لازم

فرموده است که او را یاری رساننده و برکت دهد؛ و هر کس زمین مواتی را با تکیه بر خدا و امید ثواب آباد نماید، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رساننده و برکت دهد.

پیک

ویژگی پیک

465. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه قاصدی نزد من روانه می کنید آن را از زیبا چهرگان و نیک نامان برگزینید.

بینش

بینش

466. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کور آن نیست که دیده اش کور باشد، بلکه کور (واقعی) آن است که بینشش (چشم دل) کور باشد.

بغض و نفرت

افراد مبغوض نزد خدا

467. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چهار کس را دشمن دارد:

فروشنده قسم خور، فقیر متکبر، پیر زنا کار و پیشوای ستمگر.

468. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی ثروتمند ستمکار، پیر نادان و فقیر متکبر را دشمن دارد.

469. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کسی را که در برابر برادران دینی خود عبوس باشد، دشمن دارد.

470. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کسی را که در دوران زندگی بخیل و نزدیک مرگ بخشنده باشد، دشمن دارد.

471. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی مؤمن بی خرد را دشمن دارد.

472. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی ناسزا و ناسزاگویی را دشمن دارد.

473. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کسی را که در بین خاندان خود (پیر) هفتاد ساله است اما در رفتار و مرامش چون (جوان) بیست ساله باشد، دشمن دارد.

474. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، پیر زناکار، ثروتمند ستمکار و فقیر متکبر را دشمن دارد.

475. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند سه کس را دوست و سه کس را دشمن دارد. اما سه نفری که خداوند عزّوجلّ آنان را دوست دارد:

مردی که پیش گروهی آید و برای خدا از آنها چیزی درخواست کند نه به جهت خویشاوندی، ولی آنان امتناع ورزند آن گاه مردی مخفیانه به او چیزی عطا کند به طوری که جز خدا از آن باخبر نشود؛ گروهی شبانه راه سپارند تا این

که وقتی خواب دوست داشتنی تر شد، همه سرهایشان را گذاشتند و خوابیدند.

آن گاه یکی برخیزد و به من تقرب جوید و قرآن تلاوت کند؛ و مردی که با گروهی به جنگ رود وقتی با دشمن مواجه شدند، یارانش فرار کنند ولی او در مقابل دشمن سینه سپر کرده و بجنگد تا کشته شود یا این که پیروز گردد. و اما سه نفری که خداوند آنها را دشمن دارد:

پیر زناکار؛ فقیر متکبر؛ و ثروتمند ستمکار است.

476. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند سه کس را دوست و سه کس را دشمن دارد.

(اما سه نفر اول):

مردی به همراه گروهی با دشمن مواجه می شود و سینه اش را سپر آنان نماید تا این که کشته شود یا پیروزی نصیب یارانش کند؛ گروهی مسافرت می کنند تا این که در اثر طولانی شدن سفر به خواب می روند ولی یکی از آنان بیدار می ماند و مشغول نماز می شود تا به هنگام حرکت، یارانش را بیدار نماید؛ و مردی که همسایه اش به او آزار می رساند ولی او شکیبایی می ورزد تا این که مرگ یا سفر بین آنان جدایی افکند. و اما سه نفری خداوند آنان را دشمن دارد:

تاجر قسم خوار؛ فقیر متکبر؛ و بخیل منت گذار است.

منفورترین مردم نزد خدا

477. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

منفورترین مردان در پیشگاه خداوند، دشمن کینه توز است.

478. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مبغوض ترین بندگان نزد خدا، شخص پلید و منفوری است که در مال و فرزند، مصیبتی بدو نرسیده باشد.

479. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا روز قیامت محبوب ترین مردم نزد خدای تعالی و نزدیک ترین آنها به خدا، پیشوای عادل است. و مبغوض ترین مردم نزد خدای

تعالی و دورترین آنها از خدا، پیشوای ستمگر است.

480. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تبارک و تعالی هر دانای به دنیا و نادان به آخرت را دشمن دارد.

481. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشت گروه، منفورترین مخلوقات خدا در روز قیامت هستند:

لعنت شدگان که همان دروغ گویانند؛ خیال پردازان که همان متکبرانند؛ آنان که دشمنی برادران (دینی) را در دل دارند ولی هنگام دیدارشان خوش رویی می کنند؛ آنان که دعوت به سوی خدا و رسول را به کندی پذیرند ولی هرگاه به سوی شیطان دعوت شوند، می شتابند؛ آنان که هر گاه به مطامع دنیا می رسند آن را با قسمهایشان هر چند به ناحق باشد، برای خود حلال می شمارند؛ سخن چینان؛ آنان که بین دوستان (برادران دینی) تفرقه بیاندازند؛ و ستمکارانی که دیگران را ضعیف می کنند و پر لغزشند که خداوند عزّوجلّ آنها را ناپاک می داند.

هر گاه خداوند بنده ای را دشمن بدارد

482. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد محبتش را در دل فرشتگان جای می دهد و هر گاه بنده ای را دشمن بدارد ابتدا کینه اش را در دل فرشتگان و سپس در دل آدمیان می اندازد.

483. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خدا بخواهد بنده ای را هلاک کند، حیا را از او می گیرد. و هر گاه حیا را از او گرفت، مورد نفرت و دشمنی قرار می گیرد. و هر گاه منفور واقع شد، امانت از او گرفته می شود. و هر گاه امانت از او سلب شد، خیانت پیشه گشته و دیگران نیز به او خیانت می کنند و رحم از او برداشته می شود. و هر گاه رحم از او جدا شود، مطرود و ملعون می گردد

به طوری که طوق اسلام را از گردن او بردارند.

484. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خدای تعالی بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را خواسته و می فرماید:

من فلانی را دوست دارم پس تو او را دوست بدار. جبرئیل نیز او را دوست داشته و در آسمان ندا سر می دهد:

خداوند فلانی را دوست دارد پس شما او را دوست بدارید. اهل آسمان نیز او را دوست می دارند و هم چنین در میان اهل زمین فرد مقبول و معتبری می گردد. و (بر عکس) هر گاه خداوند بنده ای را دشمن بدارد، جبرئیل را خواسته و می فرماید:

من فلانی را دشمن دارم پس تو او را دشمن بدار. جبرئیل نیز او را دشمن داشته و به اهل آسمان ندا سر می دهد:

خدای تعالی فلانی را دشمن دارد پس شما او را دشمن بدارید. آنان نیز او را دشمن می دارند و هم چنین در میان اهل زمین فردی مبغوض و منفور می گردد.

کارهای منفور نزد خدا

485. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خدای تعالی بر بنده ای انعام فرمود، دوست دارد اثر نعمتش روی او نمایان گردد و تنگدستی و تظاهر به آن را دوست ندارد. و گدای پررو را دشمن و شخص باحیا و عفیف را دوست دارد.

486. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی طلاق را دشمن دارد.

487. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کثافت و ژولیدگی را دشمن دارد.

488. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوردن بی گرسنگی، خواب بدون خستگی؛ و خنده بدون شگفتی، نزد خداوند به سختی منفور است.

دشمنی موروثی است

489. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستی و دشمنی موروثی هستند (به نسل بعدی منتقل می شوند).

490. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستی و دشمنی، موروثی است.

آنچه که نزد رسول خدا منفور است

491. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن گاه به نوجوانی رسیدم، بتها نزد من مبغوض شدند و شعر نیز نزد من منفور گشت و به هیچ چیزی که در دوران جاهلیت انجام می شد اهتمام نورزیدم جز دو بار که خداوند مرا از (شرّ) آن دو حفظ نمود و دیگر تکرار نکردم.

زورگویی

پرهیز از ستمگری

492. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تعدی و ستمگری بپرهیزید؛ زیرا هیچ کیفری برای اجرا شدن مهیاتر از آن نیست.

نکوهش زورگویی

493. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(حتی) اگر کوهی بر کوه دیگر تجاوز نماید، خداوند آن کوه متجاوز را درهم می کوبد.

494. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز زنازاده بر مردم ستم نمی کند مگر این که رگی از زناکار در او باشد.

گریستن

گریستن

495. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گریه جزو رحمت است ولی (شیون و) فریاد از ناحیه شیطان است.

تشویق به گریه از ترس خدا

496. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند دیده ای را که از ترس خدا بگرید و خداوند رحمت کند دیده ای را که در راه خدا بیدار ماند.

آزمایش

آزمایش

497. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با بلای قحطی مواجه شدید (و خوب امتحان داده و) شکیبایی نمودید ولی من از آزمایش ناز و نعمت (زینت دنیا و خوشگذرانی) که از ناحیه ی زنان ترتیب داده می شود، نسبت به شما بیم دارم، آن گاه که آنان النگوی طلا و لباس های فاخر شام و یمن بر تن کنند و (به خاطر تامین امیال خود) توانگران را به زحمت اندازند و فقیران را به چیزی که ندارند تکلیف کنند.

498. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) فتنه از راه می رسد و بندگان را درهم می کوبد (ولی) دانشمند به یاری دانش خویش از آن نجات می یابد.

499. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بلا (و امتحان) در بند سخن بنده ای است که می گوید:

به خدا سوگند هرگز فلان کار را انجام نمی دهم. مگر این که شیطان همه کارهایش را رها می کند تا او را نسبت به آن کار حریص و دلبسته کرده و به گناه وادارد.

500. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بلا (و امتحان) در بند سخن است؛ اگر مردی دیگری را به خوردن شیر سگ، سرزنش کند، هر آینه خود از او شیر خواهد خورد.

فایده آزمایش

501. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لحظات سختی این دنیا، لحظات سختی آخرت را از بین می برد.

502. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لحظه های (سخت) بیماری ها، لحظه های (عذاب مربوط به) گناهان را از بین می برد.

فلسفه امتحان

503. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، او را گرفتار بلا سازد و هر گاه او را کاملاّ دوست داشته باشد، وی را خاص خود می سازد.

گفتند:

چگونه او را خاص خود می سازد؟

فرمود:

مال و فرزندی برای او باقی نمی گذارد.

504. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد او را از دنیا بازمی دارد، چنان که یکی از شما مریض را از آب بازمی دارد.

505. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، گرفتارش می سازد تا گریه و زاری او را بشنود.

506. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده ای را دیدی که خدا رنج فقر و بیماری به او می چشاند، (بدانید که) خدا می خواهد او را خالص گرداند.

507. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بنده مؤمنش را به مرض گرفتار می سازد تا همه گناهانش را محو کند.

بیشترین کسانی که بلا می بینند

508. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ابتلای پیامبران بیشتر از همه مردم است، سپس آنان که به پیامبران نزدیک ترند. هر کس به اندازه ایمانش مبتلا می گردد؛ اگر در دین داری محکم باشد، ابتلای او سخت، و اگر در آن سست باشد، به همان اندازه بلا می کشد. بنابراین، بلا از بنده دور نمی شود تا این که همه گناهان او آمرزیده گردد.

آنچه مردم به آن امتحان می شوند

509. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم را به وسیله دوستان (و معشوقانشان) بشناسید؛ زیرا هر فردی به کسی عشق می ورزد که برایش جالب است.

سخت ترین آزمایش بندگان

510. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طاقت فرساترین گرفتاری این است که به آنچه دیگران دارند محتاج شوید ولی آنان از شما دریغ نمایند.

511. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخت ترین بلا، کم صبری است.

512. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخت ترین گرفتاری، در عیالمندی همراه با تنگدستی است.

513. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز کمرشکن است:

بدرفتاری با پدر و مادر؛ زنی که شوهرش او را امین شمارد ولی او خیانت کند؛ پیشوایی که مردم او را اطاعت کنند ولی او از خدا نافرمانی نماید؛ مردی که وعده کار نیک دهد ولی تخلف نماید؛ و بدگویی شخص درباره نسب مردم.

514. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز خداوند، بنده ای را به چیزی بدتر از شرک آزمایش ننموده و بعد از شرک، هرگز به چیزی سخت تر از کور شدن آزمایش ننموده و هر گاه بنده ای به کوری مبتلا شد و شکیبایی ورزید، خداوند او را آمرزید.

دعا کردن هنگام دیدن اهل بلا

515. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مصیبت زدگان را دیدید، از خدا تندرستی طلب نمایید.

زدودن گناهان به وسیله بلا

516. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ بنده ای در دنیا به بلایی گرفتار نگردد مگر در قبال گناهی. و کرم و عفو خداوند بزرگ تر از این است که روز قیامت از آن گناه بازخواست نماید.

آنچه بلا را دفع می کند

517. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با زکات، اموالتان را حفظ کنید؛ با صدقه، بیمارانتان را درمان نمایید؛ و دعا را در مقابل گرفتاری سپر سازید.

بهتان

تهمت

518. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، به ناحق کسی (فرزندی) را به گروهی ملحق نماید، خداوند هیچ عنایتی بدو ننموده و او را به بهشت نمی برد. و هر مردی فرزند خود را در حالی که بدو می نگرد، انکار نماید، خداوند خود را از او مستور نموده و او را در میان انسان های اولین و آخرین رسوا می کند.

آرامش

آرامش

519. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تانّی و وقار در هر چیزی خوب است مگر در کار آخرت (که در آن باید شتاب کرد).

520. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خواستی کار (مهمی) انجام بدهی تامل کن تا خداوند راه آن را به تو نشان دهد.

521. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حوصله و بردباری از (لطف) خداوند ولی عجله و شتاب از (وسوسه) شیطان است.

522. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آرامش، غنیمت است و ترک آن، خسارت است.

فضیلت آرامش

523. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تانی و آرامش از ناحیه خداوند، ولی عجله و شتاب، وسوسه شیطان است.

524. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تانّی، میانه روی و نیک نامی (یا خوش رویی)، جزیی از بیست و چهار جزا پیغمبری است.

ثمره آرامش

525. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که شکیبایی ورزد، به آرزویش می رسد.

526. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تامل کند، به هدف یا نزدیک به آن می رسد. و هر که شتاب ورزد، به خطا یا نزدیک به آن می رود.

بازرگانی

انواع بازرگانان

527. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاجر ترسو، محروم است (و به چیزی دست نمی یابد) ولی تاجر جسور و پردل به روزی می رسد.

528. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاجر در انتظار روزی است ولی محتکر لعنت را انتظار می کشد.

بهترین تجارت

529. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر خدای تعالی اجازه تجارت به اهل بهشت می داد، هر آینه آنان پارچه و عطر تجارت می کردند.

آداب خرید و فروش

530. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما بخواهد خانه و ملکش را بفروشد، ابتدا باید به همسایه اش پیشنهاد کند.

531. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آسان گیری مایه سود است و سخت گیری شوم (نحس) است.

532. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با اولین عَرضه، معامله را بپذیر (خوش معامله باش)؛ زیرا منفعت، با آسان گیری همراه است.

533. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیزی که قیمتش را ندارم، نمی خرم.

534. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند دوست می دارد بنده ای را که در خرید و فروش و پرداخت و دریافت (قرض) آسان گیر باشد.

پذیرفتن تقاضای فسخ معامله

535. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که معامله شخص پشیمانی را اقاله کند، خدای تعالی لغزش های او را نادیده می گیرد.

نهی از کم فروشی

536. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گرفتار حسد شدید، ستم نکنید و هر گاه گمان بردید، به آن ترتیب اثر ندهید و هر گاه چیزی را وزن کردید، زیادی بدهید.

خرید و فروش طعام

537. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ه

ر که طعامی خرید، آن را نفروشد مگر در صورتی که آن را تحویل گرفته باشد.

نکوهش فروختن هر چیز معیوب

538. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای چیز فاسدی بفروشد، خداوند تلف کننده ای بر او مسلط نماید.

539. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که چیز معیوبی را بدون بیان عیبش بفروشد، پیوسته در دشمنی خداونداست وپیوسته فرشتگان او را لعنت کنند.

بهترین بازرگانان

540. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید ! که بهترین تاجران کسی است که نیکو داد و ستد کند (خوش حساب باشد) و بدترین آنها کسی است که داد و ستدش بد باشد. حال، اگر

فردی نیکو پرداخت کند اما بد بستاند یا بد پرداخت کند ولی نیکو بستاند، این هم بخشی از تاجران است.

فضیلت بازرگان امین و راستگو

541. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاجر راستگو و امین، (روز قیامت) همراه پیامبران، درستکاران و شهیدان است.

542. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاجر راستگوی، (روز قیامت) از درهای بهشت منع نمی گردد.

543. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاجر راست گو، فقیر نمی شود.

544. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاجر مسلمانی که امین و راستگو باشد، روز قیامت همراه شهیدان است.

بازرگانان ستمکار

545. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای گروه تاجران ! همانا روز قیامت خداوند شما را بدکار محشور می نماید مگر آن که راست گوید و امانت را ادا کند.

تجسس

نهی از عیب جویی مردم

546. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من مامور نیستم تا دل های مردم را بشکافم و شکمهایشان را پاره نمایم.

تحقیر

کسانی که سزاوار تحقیر نیستند

547. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کس را جز منافق حقیر نشمارد: آن که مویش در (راه) اسلام سفید شده است، دانشمند و پیشوای دادگر.

تربیت

تربیت فرزندان

548. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزندانتان را گرامی داشته و نیکو تربیتشان نمایید.

کار امروز را به فردا افکندن

کار امروز را به فردا افکندن

549. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اهمال و سستی، شعار شیطان است که به دل های مؤمنان القا می کند.

نهی از کار امروز را به فردا افکندن

550. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از اهمال کاری و آرزوی طولانی بپرهیزید؛ زیرا آنها عامل نابودی امّتها هستند.

551. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از اهمال کاری ناشی از آرزوهای دراز، بپرهیز؛ زیرا تو برای امروز آفریده شدی نه فردا. پس اگر فردایی در کار بود، فردا نیز مثل امروز باش و اگر نبود، دیگر فردا به خاطر اهمال امروز خود پشیمان نیستی.

شبیه شدن

شبیه شدن

552. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(با رنگ کردن) موی سپیدتان را تغییر دهید و خود را شبیه یهودیان نکنید.

553. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، لعنت کند مردی را که لباس زن را بپوشد و زنی را که لباس مرد را بپوشد.

554. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، مردان زن نما و زنان مردنما را لعنت کند.

555. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که خود را به دیگران (کفار) شبیه سازد، از ما نیست.

556. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خود را به گروهی شبیه سازد، از آنان است.

تسلیت

تسلی دادن به سوگوار

557. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مصیبت زده را تسلّی دهد، همانند او پاداش دارد.

سرزنش کرد

نکوهش سرزنش کردن

558. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که برادرش را به خاطر گناهی سرزنش نماید، نمیرد تا این که مرتکب آن گناه شود.

559. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که کار بدی را شایع نماید، مانند عامل آن است. و هر که مؤمنی را به چیزی عیب گذارد، نمیرد تا خود مرتکبش گردد.

اندیشیدن

فضیلت اندیشیدن

560. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوراندیشی، نصف زندگانی؛ مهر و دوستی، نصف عقل؛ غم و اندوه، نصف پیری؛ و کمی عیال بخشی از آسایش است.

561. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ساعتی اندیشیدن از شصت سال عبادت کردن بهتر است.

تشویق به اندیشیدن

562. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دل هایتان را به انتظار عادت دهید و بسیار تفکر و اندیشه نمایید.

دوراندیشی قبل از شروع عمل

563. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره کار خود دوراندیشی کن؛ اگر سراسنجام آن را خیر می بینی، اقدام نما؛ و اگر از عاقبت بدش بیم داری، خودداری کن.

اندیشیدن ممنوع

564. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در نعمت های الهی بیندیشید ولی درباره ذات خدا در فکر فرو نروید.

565. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره مخلوقات بینديشيد ولی درباره خالق در فکر فرو نرويد؛ زيرا مقام و منزلت او را در نمی يابيد.

566. پيامبر خدا صلی الله عليه و آله:

درباره مخلوقات بینديشيد ولی در ذات خدا به فکر فرو نرويد؛ چون هلاک می شويد.

567. پيامبر خدا صلی الله عليه و آله:

در هر چيزی بینديشيد ولی در ذات خدا به فکر فرو نرويد.

نزديکی

نزديکی

568. پيامبر خدا صلی الله عليه و آله:

خدای تعالی فرمود:

هر گاه بنده يک وجب به سوی من بيايد، من يک ذراع به او نزديک می شوم. هر گاه يک ذراع به سوی من بيايد، من بيش از دو ذراع به او نزديک می شوم. و هر گاه آرام به سوی من بيايد، من با شتاب به او نزديک می شوم.

وسايل نزديک شدن به خدا

569. پيامبر خدا صلی الله عليه و آله:

به وسيله دشمنی با گناهکاران، به خدا نزديک شويد؛ با چهره های عبوس با آنان ديدار کنيد؛ خشنودی خدا را در ناخشنودی آنان بجوييد؛ و با دوری از آنها به خدا نزديک گرديد.

تقليد

تقليد نکوهيده

570. پيامبر خدا صلی الله عليه و آله:

هر آینه راه و روش پیشینیان خود را وجب به وجب و ذراع به ذراع خواهید پیمود (به طوری که) حتی اگر یکی از آنان به سوراخ سوسماری داخل شده باشد شما نیز داخل خواهید شد و حتی اگر یکی از آنان در راه با همسرش مجامعت نموده باشد شما نیز چنین خواهید کرد.

تقوا

تقوا

571. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین بندگان نزد خدا، پرهیزکاران گمنامند.

572. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، مایه زینت؛ تقوا، مایه بزرگی؛ بهترین سواری، شکیبایی؛ و انتظار گشایش از ناحیه خداوند عزّوجلّ، عبادت است.

573. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، تقوا را توشه راهت سازد؛ گناهت را ببخشاید؛ و هر جا هستی خوبی را برایت آسان گرداند.

574. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را تقوا روزی شود، خیر دنیا و آخرت روزی اش شده است.

تشویق به داشتن تقوا

575. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در سختی و راحتی، از خدا بترس.

576. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا ترس باش، و هیچ کار نیکی را کوچک مشمار، هر چند خالی نمودن (آب) سطل در ظرف تشنه باشد و با برادر دینی ات با چهره گشاده دیدار کن.

577. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر جا هستی، خدا ترس باش، و در پی گناه، نیکی کن تا آن را محو کند و با مردم، خوش اخلاق و نیکو رفتار باش.

578. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در کار نهان و آشکارت، تو را به ترس از خدای تعالی سفارش می نمایم. و هر گاه بدی کردی، (به دنبال آن) نیکی کن. و از کسی چیزی درخواست نکن. و امانت نگیر. و بین دو نفر قضاوت نکن.

579. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خدا بترس؛ زیرا تقوای الهی، دربردارنده همه نیکی هاست.

580. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به قدر طاقت، تقوای الهی پیشه کن. و خدا را نزد هر سنگ و درختی یاد کن. و هر گاه گناهی از تو سر زد، بلافاصله توبه کن:

توبه

پنهانی در برابر گناه پنهانی و توبه آشکار در برابر گناه آشکار.

پرهیزگارترین مردم

581. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پرهیزکارتر از همه مردم کسی است که در نفع و ضررش، حق را بگوید.

بهترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست

582. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنگر (و بدان) که تو جز به واسطه تقوا و پرهیزکاری بر هیچ سرخ پوست و سیاه پوستی برتری نداری.

583. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم! پروردگارتان یکی و پدرتان یکی، همه شما از آدم و آدم نیز از خاک آفریده شده است. همانا بزرگوارترین شما، پرهیزکارترین شماست، هیچ عربی بر عجمی برتری ندارد مگر به پرهیزکاری.

پرهیزگاران

584. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده به مقام پرهیزکاران نرسد مگر این که مباح را (نیز) به خاطر ترس افتادن در غیرمباح ترک نماید.

معدن پرهیزگاری

585. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی معدنی دارد و معدن پرهیزگاری دل عارفان است.

586. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از معدن های پرهیزکاری است که ندانسته ها را بیاموزی و به دانسته ها ضمیمه کنی و کوتاهی در ازدیاد دانسته ها، مایه نقصان آن است و بهره برداری کم از دانسته ها، شخص را در دست یابی به ندانسته ها بی اعتنا می سازد.

ثمره تقوا

587. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از دنیا توشه برگیرد، در آخرت سودش دهد.

588. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از خدا بترسد، زبانش کند شود و خشمش را فرو نشاند (انتقام نمی گیرد).

589. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از خدا بترسد، خداوند او را از (شر) هر چیزی حفظ می نماید.

590. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند. و هر که از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند.

591. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیزی را از ترس خدا رها نمی کنی، مگر آنکه خداوند بهتر از آن را به تو عطا خواهد کرد.

بهترین یاور برای تقوا

592. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین یاور برای تقوای الهی، دارایی است.

آنچه برای پرهیزگار زیان آور نیست

593. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ثروتمندی برای پرهیزکار زیان آور نیست. و سلامتی برای پرهیزکار از ثروتمندی بهتر است و پاکی باطن از جمله نعمت هاست.

تکلف

نشانه های شخص متکلف

594. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای کسی که بی جهت خود را به زحمت می اندازد سه نشانه است:

در حضور، چاپلوسی می کند، در غیاب، غیبت می نماید و در مصیبت، دشنام دهد.

تکلیف

خدا هر کسی را به اندازه توانش تکلیف داده است

595. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کس تکلیف ندارند:

دیوانه ی عقل باخته، تا زمانی که شفا یابد؛ خوابیده، تا زمانی که بیدار شود؛ و طفل، تا زمانی که بالغ گردد.

596. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از امت من (آثار) خطا، فراموشی و اجبار، برداشته شده است.

چاپلوسی

چاپلوسی

597. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر چهره ستایشگران، خاک بیفشانید.

موارد جایز بودن تملق

598. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چاپلوسی جز برای پدر و مادر و پیشوای عادل روا نیست. نیکویی جز نزد شرافتمند و دین دار، روا نیست.

فروتنی

ترغیب به فروتنی نمودن

599. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به من وحی فرموده که فروتنی نمایید تا یکی بر دیگری فخر فروشی و تعدی ننماید.

600. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی کنید که فروتنی یک امر قلبی است و نباید مسلمانی، مسلمان دیگر را آزار دهد.

نتیجه فروتنی

601. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید ! چه بسیارند کسانی که خود را عزیز می شمارند در حالی که این کار او را خوار می کند و چه بسیارند کسانی که خود را خوار می شمارند که البته این کار او را عزیز می گرداند.

602. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی، مقام بنده را بالا می برد پس فروتنی نمایید تا خداوند بر مقامتان بیفزاید. و گذشت، عزت بنده را زیاد می کند پس گذشت کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. و صدقه، مایه افزایش دارایی است پس صدقه دهید تا خداوند دارایی شما را فزونی بخشد.

603. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی، مقام بنده را بالا می برد پس، فروتنی نمایید تا خداوند مقامتان را بالا ببرد. بخشش، عزت بنده را زیاد می کند پس، بخشش کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. صدقه، دارایی را افزون کند پس، صدقه دهید تا خداوند بر شما رحمت نازل فرماید.

604. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه از دارایی نمی کاهد. خداوند عزت بنده بخشنده را افزون می کند. و هر که به خاطر خدا فروتنی کند، خداوند مقامش را بالا برد.

605. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خاطر خدا فروتنی نماید، خداوند او را بالا برد. و هرکه تکبر نماید خداوند او را پایین آورد. و هر که به خدا قسم

دروغ خورد، خداوند تکذیبش می کند.

606. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که میانه روی کند، خداوند بی نیازش سازد. و هر که اسراف نماید، خداوند فقیرش می کند. و هر که فروتنی نماید، خداوند او را بالا برد. و هر که ستمگری کند، خداوند او را درهم کوبد.

کسی که سزاوار فروتنی است

607. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نسبت به کسی که به تو نیکی کرده، فروتن باش هر چند غلام حبشی باشد. و از کسی که به تو بدی کرده، دادخواهی کن هر چند که آزاد قرشی باشد.

608. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در برابر استاد و شاگرد خود، فروتن باشید و از دانشمندان گردن کش نباشید.

609. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با فقیران، فروتنی و هم نشینی کنید تا از بزرگان الهی گردیده و از تکبر به دور باشید.

توبه

توبه

610. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، قاتل مؤمن را به توبه موفّق نمی کند.

611. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشنودی خداوند از توبه بنده اش بیشتر از خوشحالی یکی از شماهاست در وقتی که شتر گم شده اش را در بیابان می یابد.

612. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشنودی خداوند از توبه بنده اش از خشنودی عقیمی که بچه دار می شود؛ گم کرده ای که می یابد؛ و تشنه ای که به آب می رسد، بیشتر است.

613. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشنودی خداوند از توبه شخص توبه کار از خشنودی تشنه ای که به آب می رسد؛ عقیمی که بچه دار می شود؛ و گم کرده ای که می یابد، بیشتر است. بنابراین، هر کس با توبه خالص به سوی او بازگردد، خداوند خطاها و گناهان او را از یاد دو فرشته نگهبان و هم چنین اعضای وی و همه نقاط زمین به فراموشی می سپارد.

حقیقت توبه

614. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

توبه کردن از گناه این است که به سوی آن باز نگردی.

تشویق به توبه کردن

615. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مرتکب گناهی شدی، بی درنگ در پی آن توبه کن؛ توبه پنهانی از گناه پنهانی و توبه آشکار از گناه آشکار.

616. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به سوی خدای تعالی توبه و بازگشت نمایید؛ زیرا من هر روز صد بار به سوی او توبه می کنم.

617. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیش از مرگ، به سوی پروردگارتان توبه کنید. و پیش از اشتغال و گرفتاری، به کارهای نیک بپردازید.

618. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به قدر طاقت، تقوای الهی پیشه کن. و خدا را نزد هر سنگ و درختی یاد کن.

و هر گاه گناهی از تو سر زد، بلافاصله توبه کن:

توبه پنهانی در برابر گناه پنهانی و توبه آشکار در برابر گناه آشکار.

پشیمانی نوعی توبه است

619. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بداند که بنده ای از گناهش پشیمان گشته، پیش از استغفار او را می آمرزد.

620. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خطایی یا گناهی مرتکب شود سپس پشیمان گردد، همان کفاره اش محسوب می شود.

621. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پشیمانی، توبه است. و توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه ندارد.

درب توبه باز است

622. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای توبه دری در مغرب است که وسعت آن به مقدار هفتاد سال راه پیمودن می باشد و پیوسته باز است تا این که برخی از آیات الهی نمایان گردد (مانند) طلوع خورشید از مغرب (قیامت برپا شود).

توبه نصوح

623. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

توبه نصوح، همان پشیمانی از گناه است، آن گاه که گناه از تو صادر شود سپس از خدای تعالی آمرزش بخواهی و هرگز پی آن نروی.

ثمره توبه

624. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که از گناه توبه می کند مانند کسی است که اصلاً گناه ندارد، و هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، هیچ گناهی او را زیان نمی رساند (گرفتار گناه نمی شود).

625. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که از گناه توبه می کند مانند کسی است که اصلاً گناه ندارد و کسی که از گناه آمرزش خواهد در حالی که اصرار بر گناه دارد مانند کسی است که پروردگارش را مسخره می نماید. و هر کس مسلمانی را آزار دهد، به اندازه نخلستانها، گناه بر او نوشته می شود.

برای هر گناهی توبه ای است

626. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گناهی نزد خداوند توبه ای دارد جز بداخلاقی؛ زیرا بداخلاق از گناهی توبه نکرده به گناه بدتر از آن بازمی گردد.

پذیرش توبه

627. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای توبه دری است که فاصله بین دو لنگه آن به وسعت مشرق و مغرب می باشد و آن در، مادامی که خورشید از مغرب طلوع نکرده (قیامت نشده) بسته نمی شود.

628. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر آن قدر گناه کنید که گناهانتان تا آسمان رسید سپس توبه نمایید، باز خداوند توبه شما را می پذیرد.

چه زمانی توبه پذیرفته می شود

629. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی توبه بنده را مادامی که جان به لب نرسیده، می پذیرد.

630. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از مرگ، (دیگر) جای عذر پذیری نیست.

کسی که توبه او پذیرفته نمی شود

631. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند توبه را بر هر بدعت گذاری ممنوع ساخته است.

یگانگی خدا

نتیجه کسی که صادقانه شهادت بگوید

632. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشحال باشید و به دیگران نیز مژده دهید که هر کسی صادقانه شهادت دهد که معبودی جز الله نیست، وارد بهشت می گردد.

توفیق

فضیلت توفیق بر عقل

633. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کم توفیقی بهتر از بسیاری عقل است. عقل در کار دنیا زیان است (حیف است که عقل در راه کسب دنیا به کار گرفته شود) ولی عقل و خردورزی در کار دین مایه سرور است.

توکل

آداب توکل

634. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زانوی شتر را ببند و توکل کن (در کارها عزم خویش را جزم کرده و با توکل به خدا اقدام کن).

635. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شتر را ببند و بر خدا توکل کن.

نتیجه توکل

636. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به شایستگی بر خدای تعالی توکل نمایید، خداوند روزی شما را می رساند چنانچه مرغان را روزی می دهد؛ که صبح گرسنه اند و شب سیر.

637. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از همه چیز بریده و به خدا بپیوندد، خداوند تمام مخارج او را تامین می نماید و از جایی که گمان نمی برد روزی اش می دهد. و هر که (از خدا بریده و) به دنیا بپیوندد، خداوند او را به دنیا واگذار می کند.

تهمت

تهمت

638. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به مؤمنی نسبت کفر دهد، مانند این است که او را کشته باشد.

نکوهش تهمت

639. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دزد زده، آن قدر افراد بی گناه را متهم می سازد که جرم خودش از دزد بزرگ تر گردد.

فرجام تهمت زدن

640. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که درباره شخصی چیزی که در او نیست بگوید تا معیوبش نماید، خداوند او را در آتش جهنم محبوس دارد تا این که گفته خویش را ثابت کند.

آنچه موجب تهمت می شود

641. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با متهمان همنشین گردد، به تهمت سزاوارتر است.

ثواب

خداوند به مؤمن ظلم نمی کند

642. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی در نیکی به مؤمن ستم نمی کند (او را از نیکی محروم نمی سازد)؛ در دنیا به او نیکی عطا فرموده و در آخرت نیز ثوابش می دهد. اما کافر در دنیا به خاطر نیکی هایش روزی می خورد، همین که به آخرت رسید، دیگر هیچ کار نیکی ندارد تا بدان پاداش یابد.

همسایه

همسایه

643. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران بپسند تا مؤمن (حقیقی) باشی و در همسایگی نیکو مرام باش تا مسلمان (حقیقی) باشی.

644. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره همسایه به شما سفارش می نمایم.

محدوده همسایگی

645. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محدوده ی همسایگی تا چهل خانه است.

خوش همسایگی

646. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حرمت همسایه بر همسایه مانند حرمت خون اوست.

647. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش همسایگی، شهرها را آباد و عمرها را طولانی می کند.

648. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صله رحم، خوش اخلاقی و خوش همسایگی؛ شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

649. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر مرد با ده زن زنا نماید، برای او از زنای با زن همسایه، بهتر است. و هر آینه اگر مرد از ده خانه دزدی نماید، برای او از دزدی کردن از خانه همسایه، آسان تر است.

650. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیوسته جبرئیل درباره همسایه به من سفارش می نمود به طوری که گمان کردم همسایه ارث خواهد برد.

651. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خداوند و آخرت ایمان دارد، باید همسایه اش را گرامی دارد.

حق همسایه

652. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایه در خرید خانه همسایه نسبت به دیگران مقدم است.

653. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایه در خرید از همسایه اش، بر دیگران مقدم است و اگر غائب باشد در صورتی که راه خانه آنها یکی است، باید منتظر او بماند.

654. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق همسایه این است که اگر مریض شد، عیادت کنی؛ اگر مُرد، تشییع نمایی؛ اگر از تو قرض طلب کند، به او بدهی؛ اگر خیری به او رسید، تهنیت گویی؛ اگر مصیبتی بر او وارد شد، تعزیت گویی؛ و ساختمان خود را از ساختمان او بالاتر نبری تا جریان باد را بر او مسدود نمایی.

655. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایه حقی

دارد.

656. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که سیر باشد در حالی که همسایه اش گرسنه است، مؤمن نیست.

اول همسایه سپس خرید خانه

657. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیش از خرید خانه، همسایه (خوب)، و پیش از سفر، رفیق (خوب) جستجو کنید.

658. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایه را پیش از (خرید) خانه (باید شناخت)؛ رفیق را پیش از راه (افتادن باید جست)؛ و توشه را پیش از سفر (باید تهیه کرد).

آزردن همسایه

659. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که همسایه اش از بدی های او در امان نباشد، مؤمن نیست.

جویا شدن از حال همسایه

660. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نباید مؤمن بدون همسایه اش سیر باشد.

661. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که سیر بخوابد در حالی که می داند همسایه اش گرسنه است، به من ایمان نیاورده است.

اقسام همسایگان

662. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایگان سه قسمند:

همسایه ای که یک حق دارد که او کمترین حق همسایگی را داراست؛ همسایه ای که دو حق دارد؛ و همسایه ای که سه حق دارد؛ اما قسم اول، همسایه مشرک است که هیچ رابطه خویشاوندی ندارد و تنها حق همسایگی دارد. اما قسم دوم، همسایه مسلمان است که او حق اسلام و حق همسایگی دارد. و اما قسم سوم، همسایه مسلمان و خویشاوند است که او حق اسلام، حق همسایگی و حق خویشاوندی، هر سه را داراست.

بهترین همسایگان نزد خدا

663. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین یاران نزد خداوند، سودمندترین آنان برای رفیقش است. و بهترین همسایگان نزد خدا سودمندترین آنان برای همسایه اش است.

مجادله کردن

پرهیز از جدال

664. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بگو مگو، بسیار درخواست کردن و تلف کردن مال، دوری کن.

نکوهش مجادله کردن

665. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مجادله درباره ی قرآن، کفر است.

مجادله نکوهیده

666. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ناآگاهانه در مناقشه ای مجادله کند، پیوسته مورد خشم الهی است تا این که (از جدال) دست بردارد.

جماع

آداب جماع کردن

667. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگام هم بستر شدن با همسر یا کنیز خویش به عورتش نگاه نکنید؛ زیرا این کار، مایه کوری است.

جماعت

جماعت

668. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(وحدت و) جماعت، مایه رحمت، و تفرقه، موجب عذاب است.

669. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که یک وجب از جماعت دوری کند، خداوند طوق اسلام را از گردنش برمی دارد.

670. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از جماعت دوری کند، به مرگ جاهلیت مرده است.

دست خدا با جماعت است

671. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اجتماع دو نفر از تنهایی، سه نفر از دو نفر و چهار نفر از سه نفر بهتر است. بنابراین، همواره با جماعت بودن و یکپارچگی را حفظ کنید.

672. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دست خداوند همراه جماعت است.

زیبایی

زیبایی

673. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما به کسی که از جهت مالی و جسمی از او بالاتر است می نگرد، باید به کسی که از او پایین تر است بنگرد (در امور مادی همیشه خود را با پایین تر از خودت مقایسه کن).

674. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

675. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبایی، مطابق حق سخن گفتن است. و کمال، مطابق راستی رفتار کردن است.

آفت جمال

676. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

زیبایی انسان

677. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبایی مرد، در زبان اوست.

زیبایی قرآن

678. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر چیزی زیبایی هست و زیبایی (قرائت) قرآن، صوت خوش است.

جن

جن

679. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جن کسی را که در خانه اش، اسب اصیلی دارد، مخبّط و لگدمال نمی کند.

اقسام جن

680. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عزّوجلّ جن را سه قسم آفرید:

قسم اول؛ مارها، عقرب ها و حشراتند.

قسم دوم؛ مانند باد در هوا روانند.

قسم سوم؛ حساب و عقاب دارند و خداوند انسان را نیز سه قسم آفرید:

قسم اول؛ مانند حیواناتند.

قسم دوم؛ دارای جسم آدمی ولی روح شیطانی اند.

قسم سوم؛ در سایه خداوند هستند آن روزی که سایه ای جز سایه او نیست.

بهشت

بهشت

681. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میان بنده و بهشت هفت عقبه فاصله است که آسان ترین آنها، مرگ و سخت ترین آنها، توقف در پیشگاه خدای تعالی آن هنگامی که ستمدیدگان، دامن ستمگران را می گیرند.

682. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت و جهنم از بند کفشتان به هر یک از شما نزدیک تر است.

683. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیزی مانند جهنم ندیدم که گریزنده اش خواب باشد و چیزی مانند بهشت ندیدم که طالب آن خواب باشد.

صفت بهشت

684. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت، چیزهایی هست که آنها را نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است.

685. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ساختمان بهشت، خشتی از نقره و خشتی از طلا؛ ملاط (گِل) آن، مشک اذفر؛ سنگریزه آن لؤلؤ و یاقوت؛ و خاک آن زعفران است. و هر که وارد آن شود پیوسته متنعم و از بدبختی به دور است؛ جاودانه است و نمی میرد؛ لباسهایشان کهنه نمی گردد؛ و جوانی شان پایان ندارد.

686. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت چیزهایی (نعمت هایی) است که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه بر خاطر کسی گذشته است.

687. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه یک سحرخیزی یا شب زنده داری در راه خدا از دنیا و آنچه در آن می باشد، بهتر است. و هر آینه به اندازه کمان یا جای پای یکی از شما در بهشت از دنیا و آنچه در آن می باشد، بهتر است. و اگر یکی از زنان بهشتی به روی زمین درخشش نماید، هر آینه میان آسمان و زمین را خوش بو و

نورانی می کند و سرپوش آن از دنیا و آنچه در آن می باشد، بهتر است.

688. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بهشت را سفید آفرید و محبوب ترین چیز (رنگ) نزد خدا، سفیدی است.

خانه سخاوتمندان

689. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت، خانه ای است که آن را خانه سخاوتمندان نامند.

690. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت، خانه سخاوتمندان است.

خانه شادی

691. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت، خانه ای است که آن را خانه شادی نامند و تنها کسانی که یتیمان مؤمنان را خوشحال نمایند در آن وارد می گردند.

بهای بهشت

692. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جبرییل به من گفت که خدای تعالی می فرماید:

(کلمه) «لا اله الا الله» قلعه من است؛ هر که در آن وارد شود از عذاب من درامان خواهد بود.

درجات بهشت

693. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت، صد طبقه و مقام است که اگر همه جهانیان در یکی از آنها جمع شوند، در آن جای گیرند.

694. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت دارای صد درجه (و طبقه) است که میان دو طبقه آن فاصله بین آسمان و زمی

ن است.

695. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت دارای صد درجه (و طبقه) است که میان دو طبقه آن، مسافت پانصد سال راه است.

696. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت دارای صد درجه (و طبقه) است که اگر جهانیان در یکی از آنها اجتماع کنند، گنجایش دارد.

697. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت، مقامی است که تنها غم خواران بدان می رسند.

بازار بهشت

698. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت، بازاری است که در آن فقط تصویر مردان و زنان، خرید و فروش می شود. هر گاه مردی به تصویری علاقه داشت، وارد آن می گردد.

راه بهشت

699. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر چیزی راهی است و راه بهشت، دانش است.

کلید بهشت

700. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی کلیدی دارد و کلید بهشت، دوستی مستمندان و فقیران است.

کسانی که بهشت برایشان واجب است

701. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شما نسبت به رعایت شش صفت پیش من متعهد شوید تا بهشت را برایتان ضمانت کنم:

در تقسیم ارث به یکدیگر ستم نکنید، (حتی درباره خودتان) با مردم به عدالت رفتار کنید، در جنگ با دشمنتان نهراسید، در غنیمت های خودتان خیانت ننمایید، ستمگرانتان را از ظلم بر ستمدیدگان منع کنید.

702. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر شش چیز را برای من تعهد کنید، بهشت را برایتان تضمین می کنم:

هرگاه یکی از شما سخنی گفت، دروغ نگوید؛ وعده داد، تخلف نکند؛ امانت گرفت، خیانت نکند؛ چشمانتان را (از نگاه حرام) ببندید؛ دستانتان را (از کار حرام) باز دارید و عورت خود را از (حرام) حفظ کنید.

703. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز رحیم و مهربان به بهشت نمی رود.

704. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کیست که تعهد کند این که از مردم چیزی نخواهد و من برایش بهشت عهده دار شوم؟.

705. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند شر دهان و عورت هر که را حفظ نماید، به بهشت می رود.

706. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بهشت را بر هر ریاکاری حرام نموده است.

707. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بهشت را بر سه کس حرام نموده است:

شراب خوار، بدرفتاری کننده با پدر و مادر؛ و دیوثی که شخص پلید را در بین خانواده اش راه دهد.

708. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کس هرگز وارد بهشت نمی شوند:

دیوث؛ زنان مردنما؛ و شراب خوار.

709. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کس وارد بهشت نمی شوند:

عاق پدر و مادر؛ دیوث؛ و زنان مردنما.

710. پیامبر خدا صلی الله علیه

و آله:

سه کس وارد بهشت نمی شوند:

شراب خوار؛ قطع کننده رحم؛ و تصدیق کننده سحر و جادو.

711. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ورود هر بدزبانی به بهشت حرام است.

712. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، بهشت را، به هر بدزبانی که نسبت به گفته ها و شنیده ها بی مبالات است، حرام نموده است.

713. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از ناحیه خدای تعالی سوگند یاد شده که هیچ بخیلی به بهشت وارد نمی شود.

714. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیله گر و بخیل به بهشت نمی روند.

715. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بد سیرت به بهشت نمی رود.

716. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده ای که همسایه اش از بدی های او در امان نیست، به بهشت نمی رود.

717. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قطع کننده رحم به بهشت نمی رود.

718. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تهمت زن به بهشت نمی رود.

کسی که بوی بهشت را نمی یابد

719. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به سه کس بوی بهشت نمی رسد:

مردی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد؛ مردی که بر من دروغ بندد؛ و مردی که برخلاف دیده اش (سخن) دروغ گوید.

720. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بوی بهشت از فاصله پانصد سالی پیداست و کسی که با عمل آخرتی به دنبال دنیا باشد، آن را در نمی یابد.

عوامل رفتن به بهشت

721. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای این که باسلام و امنیت وارد بهشت گردید؛ سلام را آشکار، اطعام غذا، صله رحم کرده و هنگام شب که مردم خوابند، نماز بخوانید.

722. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی به بهشت می رود که آرزویش می کند و کسی از جهنم اجتناب می کند که از آن بیم دارد و خداوند به کسی رحم می نماید که او نیز رحم کند.

723. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به سه چیز قایل شود (اعتقاد داشته باشد) به بهشت وارد می گردد:

آن که خداوند را پروردگار، اسلام را دین و محمد را پیغمبر خود بداند. و چهارمی جهاد در راه خداوند عزّوجلّ است که فضیلتی به اندازه مابین آسمان و زمین دارد.

724. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در هر کس باشد، خداوند او را در کنف حمایتش پناه داده و رحمتش را بر او گسترانده و (سرانجام) به بهشت وارد می کند:

آن که هر گاه به او عطا شود، سپاس گزارد؛ هر گاه قدرت یابد، عفو کند؛ و هر گاه خشمگین شود، کوتاه بیاید.

725. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سه چیز را داشته باشد، خداوند او را روزی که هیچ سایبانی جز سایبان

خدا نیست، در زیر سایه عرش نگه می دارد:

وضوی با زحمت گرفتن؛ در تاریکی ها به مساجد رفتن؛ و غذا دادن به گرسنه.

726. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در هر که باشد، خدای تعالی او را در کنف حمایتش پناه داده و به بهشت وارد می نماید:

مدارا با ناتوان؛ مهربانی با پدر و مادر؛ و نیکی با زیردست.

727. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت زیر پای مادران است.

728. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت زیر سایه شمشیرهاست.

729. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت، جایگاه هر توبه کار، و رحمت، جایگاه هر وقف گزار است.

730. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مشتاق بهشت است، به سوی نیکی ها می شتابد. و هر که از آتش جهنم بهراسد، از شهوات دوری می کند. و هر که در انتظار مرگ است، از لذت ها چشم می پوشد. و هر که در دنیا زاهد باشد، مصیبت ها بر او آسان گردد.

731. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد که در دل بهشت جای گیرد، باید با جماعت باشد.

732. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شما نسبت به شش چیز پیش من متعهد شوید تا بهشت را برایتان ضمانت کنم: راستگویی در گفتار، وفای به وعده، ادای امانت، نگهداری دامن (از آلودگی)، بستن نگاههای (حرام) و بازداری دستان (از کارهای ناپسند).

733. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا درهای بهشت زیر سایه شمشیرها گشوده می شود.

734. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی با یک تیر، سه نفر را به بهشت می برد؛ سازنده تیر که آن را به قصد استفاده در راه خیر می سازد، آن که تیر را

می اندازد و آن که تیر را در اختیار تیرانداز قرار می دهد.

735. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به خاطر یک لقمه نان و یک مشت خرما و مانند آن که به فقیر داده می شود، سه نفر را به بهشت می برد؛ صاحبخانه را که فرمان داده، زنی که آن را آماده ساخته و خادمی که آن را به کام فقیر رسانده است.

بهشت پوشیده از ناخوشی هاست

736. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت با ناملایمات و سختی ها ولی جهنم با شهوات و لذات پوشیده است.

نخستین کسانی که وارد بهشت می شوند

737. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکوکاران و بدکاران آخرت همان نیکوکاران و بدکاران دنیا هستند و (بدان که) نیکوکاران نخستین کسانی اند که وارد بهشت می گردند.

738. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین کسانی که به بهشت دعوت می شوند، بسیار ستایشگران خدایند.

آنچه در دو نمای بهشت نوشته شده است

739. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وارد بهشت شدم، آن گاه دیدم که در دو نمای آن سه سطر با طلا نوشته شده است:

سطر اول، «معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست» ؛ سطر دوم، «آنچه پیش فرستادیم، یافتیم و آنچه خوردیم، سود بردیم و آنچه جا گذاشتیم، زیان کردیم» ؛ و سطر سوم، «امت گناه کار و پروردگار آمرزنده».

آنچه از دنیا در بهشت است

740. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز نامی از آنچه در دنیا هست چیزی در بهشت نیست (نعمت های بهشتی بالاتر از اینهاست).

آنچه به عرش آویخته شده است

741. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز به عرش آویخته اند:

خویشاوندی، گوید:

خدایا! من به تو وابسته ام پس، بریده نشوم؛ امانت، گوید:

خدایا! من به تو وابسته ام پس، به من خیانت نشود؛ و نعمت، گوید:

خدایا! من به تو وابسته ام پس، مورد کفران قرار نگیرم.

بهشتیان

742. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان، کمترین ساکنان بهشتند.

743. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیشتر بهشتیان، ابلهانند.

744. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترس از خدا واخلاق زیبا، بیشتر از هر چیز مردم را راهی بهشت می گرداند.

745. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشتیان، صاحبان غرفه های بالای بهشتی را می بینند همان طوری که شما ستارگان آسمان را می بینید.

746. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر یکی از زنان بهشت، خود را به زمین بنمایاند، هر آینه زمین را از بوی مشک پُر کرده و نور خورشید و ماه را محو می نماید.

صفت نعمت بهشتیان

747. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر نعمتی زوال پذیر است مگر نعمت بهشتیان و هر اندوهی، قطع شدنی است مگر اندوه جهنمیان.

سخاوت

سخاوت

748. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد و اخلاق عالی را دوست ولی اخلاق پست را دشمن دارد.

749. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد. بنابراین، آستانه خانه هایتان را پاکیزه نگهدارید تا به یهودیان شباهت نداشته باشید.

آفت سخاوت

750. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

مبارزه

مبارزه

751. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاکیزه ترین کسب مرد مسلمان، تیراندازی او در راه خداست.

حقیقت جهاد

752. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهاد (صرفاً) شمشیر زدن مرد در راه خدای تعالی نیست، بلکه هر کس پدر، مادر و فرزندش را سرپرستی نماید، او در حال جهاد است و نیز هر کس خود را اداره نموده و از محتاج شدن به مردم حفظ کند، او در حال جهاد است.

فضیلت مبارزه در راه خدا

753. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه یک ساعت به صف ایستادن در راه خدا از عبادت شصت سال، بهتر است.

754. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تازیانه بستن یکی از شما در بهشت از آنچه میان آسمان و زمین می باشد، بهتر است.

فضیلت نگهبانی

755. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک شب نگهبانی در راه خداوند عزّوجلّ از شب زنده داری هزار شب که روزش هم روزه باشد، بهتر است.

756. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دو چشم، آتش جهنم حرام است:

چشمی که از ترس خدا بگرید و چشمی که در برابر کفار از اسلام و مسلمانان نگهبانی کند.

تشویق بر مبارزه

757. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهاد (و تلاش) کنید تا سالم و بی نیاز گردید.

758. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با مال و جان و زبانتان به جهاد با مشرکان برخیزید.

اقسام جهاد

759. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهاد، چهار قسم است:

امر به معروف؛ نهی از منکر؛ راستی در موقع صبر (و سختی)؛ و تنفر از فاسق.

محبوب ترین مبارزه نزد خدا

760. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین مبارزه نزد خدا، گفتن سخن حق در مقابل پیشوای ستمگر است.

761. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین جهاد سخن حق گفتن نزد پادشاه ستمگر است.

762. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مجاهد کسی است که روز را بدون اندیشه ظلم بر دیگری آغاز نماید.

763. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگ ترین جهاد، مبارزه با نفس و تمایلات خود است.

آثار مبارزه

764. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا درهای بهشت زیر سایه شمشیرها گشوده می شود.

مبارزه و جهاد اوج مسلمانی است

765. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اوج مسلمانی، جهاد در راه خداست که جز مسلمانان برتر، به آن (مقام) نرسند.

مبارزه برای مردان مقرر شده است

766. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی غیرت و تکبر (در مقابل نامحرمان) را بر زنان و جهاد (در راه خدا) را بر مردان مقرر فرموده است؛ هر یک از آنان از روی ایمان و امتحان (در این راه) شکیبایی ورزد، ثواب شهید دارد.

مبارزه زن

767. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حج، جهاد هر ناتوانی است. و جهاد زن، نیکو شوهرداری کردن است.

مجاهد

768. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شمشیرها، کلیدهای بهشتند.

فضیلت مبارزه کنندگان

769. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بر مجاهدان جنگ بدر نظر افکند و فرمود:

هر گونه می خواهید رفتار کنید، همانا شما را بخشیدم.

مجاهد کسی است که با نفس خویش مبارزه کند

770. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مجاهد کسی است که در راه اطاعت الهی با نفس خویش مبارزه نماید.

نتیجه کمک کردن به مبارزین

771. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی با یک تیر، سه نفر را به بهشت می برد؛ سازنده تیر که آن را به قصد استفاده در راه خیر می سازد، آن که تیر را می اندازد و آن که تیر را در اختیار تیرانداز قرار می دهد.

برای زنان مبارزه کنندگان حرمت است

772. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حرمت زنان مجاهدان بر غیر مجاهدان مانند حرمت مادرانشان است؛ هر مردی از غیر مجاهدان درباره خانواده ای از مجاهدان خیانتی بنماید، او را در روز قیامت به پای دارند و به مجاهد گویند:

او درباره خانواده تو خیانت کرده، از کارهای نیک او هر چه می خواهی، برگیر. وی نیز از اعمال او هر چه خواست برگیرد. پس (ای خیانت کاران!) چه گمان کردید؟

نادانی

نادانی

773. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها، شناخت خداست؛ کار آگاهانه چه کم و چه زیادش برای تو مفید است ولی کار از روی نادانی، کم و زیادش هیچ فایده ای برای تو ندارد.

774. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر جهل تو همین بس که هر چه را می دانی، آشکار سازی.

تشویق به رها کردن جهل

775. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا ! به حال آن که نادانی را رها کند؛ زیادی را ببخشد؛ و به عدالت رفتار نماید.

صفت جاهل

776. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نادان بر معاشران ستم؛ بر زیردستان تعدی؛ به بزرگان تکبر؛ و بدون فرق گذاشتن (بین خوب و بد) سخن می گوید.

وای بر جاهل از عالم

777. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای بر عالم از جاهل ! و وای بر جاهل از عالم !.

چاره نادانی

778. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چاره نادانی، پرسش است.

دوزخ

779. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت و جهنم از بند کفشتان به هر یک از شما نزدیک تر است.

780. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهنم به امور شهوانی و بهشت به مکروهات پوشانده شده است.

781. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر خدا گران است که جان دو دختر بنده مسلمانی را بگیرد، آن گاه او را به جهنم ببرد.

782. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر گرزی از آهن جهنم در زمین قرار گیرد، همه جهانیان جمع شوند نمی توانند آن را از زمین بردارند. و اگر کوهی را با گرزی از آهن جهنم بکوبند آن طوری که اهل جهنم را می کوبند، هر آینه کوه ریز ریز شده و غبار می گردد.

783. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیزی مانند جهنم ندیدم که گریزنده اش خواب باشد و چیزی مانند بهشت ندیدم که طالب آن خواب باشد.

تشویق به نگهداری خویش از آتش جهنم

784. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کسی باید روی خویش را از آتش جهنم نگه دارد هر چند به وسیله (صدقه دادن) پاره خرمایی باشد.

صفت آتش جهنم

785. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: آتش این دنیای شما یک جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است. و همین یک جزء اگر دو مرتبه با آب خاموش نگردیده بود، (به خاطر شدّت حرارت) از آن نمی توانستید بهره مند شوید. و این جزء از خدا می خواهد که دوباره او را به جهنم باز نگرداند.

786. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر پاره ای از شعله های جهنم در مشرق قرار گیرد، آن که در مغرب است حرارت آن را درمی یابد.

درهای جهنم

787. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای جهنم دری است که تنها کسی که خشم خود را با نافرمانی خدا چاره می کند، از آن وارد می گردد.

788. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهنم، دری دارد که از آن، جز کسی که خشمش را با نارضایتی خدای تعالی فرو نشانده وارد نمی گردد.

آنچه دور می کند از آتش

789. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار ویژگی است که خدای تعالی دارندگان آن را از آتش جهنم و شر شیطان باز می دارد:

آن که هنگام رغبت، بیم، شهوت و غضب، بر نفس خویش مسلّط باشد.

790. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی به بهشت می رود که آرزویش می کند و کسی از جهنم اجتناب می کند که از آن بیم دارد و خداوند به کسی رحم می نماید که او نیز رحم کند.

کسانی که از آتش جهنم پوشانده نمی شوند

791. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کس از آتش جهنم پوشانده نمی شوند: منت گذار، عاق پدر و مادر؛ و شراب خوار.

کسی که آتش جهنم بر او حرام می شود

792. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کسی را که ذکر «لااله الاالله» را صرفاً به قصد (خشنودی) خدا بگوید، بر آتش جهنم حرام نموده است.

793. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آتش جهنم، جز سجده گاه، تمام بدن آدمیزاد را می سوزاند؛ زیرا خداوند عزّوجلّ سوزاندن سجده گاه را بر آتش جهنم حرام فرموده است.

794. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهنم بر چشمی که از ترس خدا بگرید؛ در راه خدا بیدار ماند؛ از محرمات الهی پوشانده شود؛ یا در راه خدا در آید، حرام است.

795. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو چشم را آتش جهنم هرگز نمی سوزاند: چشمی که از ترس خدا بگرید وچشمی که شبانه در راه خدا نگهبانی دهد.

کسی که از آتش بیرون می آید

796. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اما جهنمیانی که در آتش جاودانه اند، مرگ و زندگی برای آنان معنی ندارد ولی کسانی که به خاطر گناهانشان در آتش افتاده اند؛ آتش جهنم آنان را می میراند تا این که ذغال شوند، آن گاه درباره ایشان اجازه شفاعت داده می شود، سپس گروه گروه آنان را آورده و بر کنار نهرهای بهشتی می افکنند، آن گاه ندا می دهند:

ای اهل بهشت! بر آنان (آب) بپاشید. در نتیجه، آنان همانند دانه ای که در گذرگاه سیل بوده از نو می رویند.

عوامل رفتن به آتش

797. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو شکاف، بیشتر از هر چیز مردم را به جهنم می برند:

دهان و عورت.

آتش دوزخ پوشیده از شهوات است

798. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهشت با ناملایمات و سختی ها ولی جهنم با شهوات و لذات پوشیده است.

آسان ترین عذاب

799. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آسانترین عذاب جهنمیان، عذاب کسی است که در اثر حرارت کفش آتشین بر پایش، مغزش به جوش می آید.

800. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، آسان ترین عذاب از آن کسی است که بر کف پاهایش دو قطعه آتش نهند به طوری که مغز سرش به جوش آید.

بیشترین اهل جهنم

801. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیشتر جهنمیان، زنان هستند.

صفات اهل جهنم

802. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا تو را باخبر سازم که چه کسانی اهل جهنم هستند؟ هر کس که متکبر، خودخواه، گردنکش، حریص و بخیل باشد.

خوراک دوزخیان

803. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دلوی از آشامیدنی جهنم را در دنیا بریزند، اهل دنیا متعفن می شوند.

804. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر قطره ای از زقوم در دنیا بیفتد، هر آینه زندگی اهل دنیا را تباه می سازد. پس، چگونه است حال کسی که زقوم، غذایش باشد؟.

وصف کسانی که در دوزخ جاویدانند

805. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به اهل جهنم گفته شود که به شماره ریگ های دنیا در جهنم خواهید ماند، به این خبر خوشحال شوند ولی اگر به اهل بهشت گفته شود که به شماره ریگ های دنیا در بهشت خواهید ماند، غمگین شوند ولیکن بهشت برای آنان ابدی است.

نیاز

نیاز

806. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در جستجوی نیازمندی ها، عزت نفس داشته باشید؛ زیرا جریان کارها با تقدیر و اندازه است.

807. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که غمی از غم های دنیا را از مسلمانی دور کند، خداوند غمی از غم های روز قیامت را از او برطرف می کند. و هر که بر تنگ دستی، آسان

بگیرد، خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان بگیرد. و هر که بر مسلمانی رازپوشی کند، خداوند در دنیا و آخرت درباره او رازپوشی نماید.

808. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بهترین اعمال، شاد کردن مؤمن است؛ یعنی قرضش را بپردازی، حاجتش برآوری و رنجی را از او برطرف نمایی.

آداب درخواست نیاز

809. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما از برادر دینی اش حاجتی می طلبد، قبلاً با ستایش بر کول او بار سنگین نزند (حمارش نکند).

برآوردن نیاز مؤمن

810. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر برادر مؤمن خویش را بر حاجتش یاری نمایم در نزد من از روزه یک ماه و اعتکاف در مسجدالحرام، محبوب تر است.

811. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که حاجت برادر مسلمانی را برآورد، پاداش او مانند کسی است که حج و عمره به جا آورده باشد.

812. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به دست هر کسی برای مسلمانی گشایشی فراهم نماید، رنج دنیا و آخرت را از او بردارد.

فایده کسی که برای حاجت برادرش بکوشد

813. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در پی حاجت برادرش بکوشد، خداوند حاجت او را برطرف می کند.

آنچه که موجب روا شدن حاجت می شود

814. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا دوست داری نرم دل و حاجت روا گردی؟ پس به وسیله نوازش و اطعام یتیم از غذای خود، با او مهربانی کن، آن گاه دلت نرم گشته و حاجتت را در می یابی.

بهترین کارها

815. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین کارها نزد خدا، سیر کردن بینوا یا پرداخت قرض او یا رفع اندوه از او است.

حج

حج

816. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا نمی دانی که اسلام، پیش از خود را محو می سازد؛ هجرت، پیش از خود را محو می سازد؛ حج، پیش از خود را محو می سازد (این هر سه، آثار مترتب بر عقیده و رفتار گذشته را از بین می برند).

817. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حج، جهاد هر ناتوانی است. و جهاد زن، نیکو شوهرداری کردن است.

آثار حج

818. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حج به جا آورید تا بی نیاز گردید و مسافرت کنید تا سالم بمانید.

آداب حج رفتن

819. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کسی با مال غیر حلال حج به جا آورد، آن گاه که لبیک می گوید، خداوند در پاسخ می فرماید:

لبیک و سعدیک تو درست نیست و این به خودت باز گردانده می شود (حج تو مقبول نمی باشد).

حج نیکو

820. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حج نیکو، پاداشی جز بهشت ندارد.

حجامت کردن

آثار حجامت کردن

821. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حجامت مایه شفاست.

حجت

حجت

822. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مادامی که سرمستی نادانی و دنیاپرستی از شما پدیدار نگشته، در برابر خداوند برای دفاع از خود صاحب بیّنه و دلیل می باشید.

حدود

حدود

823. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تا آنجا که می توانید حدود (شرعی و مجازات ها) را از مسلمانان دور کنید؛ زیرا که خطای پیشوا در عفو بهتر از خطای او در کیفر است.

824. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حدود را با شبهات دفع نمایید (با طرح شبهه از ثبوت حد ممانعت کنید) و لغزش های بزرگان را مادامی که به حدی از حدود الهی منجر نشده، ببخشید.

جاری کردن حدود

825. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قانون و حدود الهی را درباره بیگانه و نزدیک برپا دارید و در راه خدا سرزنش دیگران شما را ملول نسازد.

ترغیب به اجرای حدود

826. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اجرای یک حد شرعی در زمین برای مردم مفیدتر از چهل روز باریدن است.

سزای ساحر

827. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سزای ساحر، یک ضربه شمشیر است.

سخن

سخن

828. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم! هر چیزی (حکمی) از ناحیه من برای شما نقل شد؛ اگر موافق کتاب خدا بود، آن را من گفته ام ولی اگر مخالف کتاب خدا بود، آن را من نگفته ام.

آفت سخن

829. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

تشویق به حفظ حدیث

830. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند کسی را که سخنی از ما بشنود و آن را حفظ کند سپس آن را به کسی رساند که بیشتر از او، آن را حفظ می نماید.

بهترین هدیه

831. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین هدیه ها، سخنی از سخنان حکمت آمیز است.

محدث

832. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند یاری می کند کسی را که از ما چیزی بشنود و همان طوری که شنیده به دیگران برساند.

833. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند یاری می کند کسی را که از ما سخنی را بشنود و آن را به خاطر بسپارد تا این که به دیگری برساند. و چه بسیارند کسانی که دانایی را به داناتر از خود رسانند. و چه بسیارند عامل دانایی که خود دانا نیستند.

حرام

حرام

834. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر پادشاهی قرقی است و قرق خدا در زمین، محرمات است.

835. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم! هیچ چیز را به من ارتباط ندهید؛ زیرا من چیزی را حلال یا حرام نکردم جز این که خدای تعالی آن را حلال یا حرام گردانید.

836. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حلال آن است که خداوند در قرآن حلال کرده و حرام آن است که خداوند در قرآن حرام کرده است و هر چه را مسکوت گذاشته، مورد عفو و گذشت می باشد.

نکوهش حرام

837. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر یکی از شما در دهانش خاکی بگذارد، برای او از گذاشتن چیز حرام در دهانش، بهتر است.

پرهیز از حرام

838. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از به کارگیری سنگ (مال) حرام در بنیان (زندگی) اجتناب کنید؛ زیرا مایه ویرانی (و فروپاشی زندگی) است.

839. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

واجبات خدای تعالی را انجام بده تا عابدترین مردم باشی، و از محرّمات خدا دوری کن تا پارساترین مردم باشی و به سهمی که خدا برایت تقدیر نموده، راضی باش تا بی نیازترین مردم باشی.

آنچه حرام شمرده شده

840. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیمت (پول) شراب، مهر زناکار و قیمت سگ حرام است و (بازی) شطرنج (نیز به عنوان قمار) حرام است. و اگر صاحب سگ قیمت آن را از تو درخواست کرد، دستانش را پُر از خاک بنما و شراب و قمار حرام است. و هر چیز مست کننده حرام است.

841. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر (عمل سخت و) مشکلی حرام است و در دین (عمل) مشکل وجود ندارد.

جنگ

جنگ

842. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جنگ؛ یعنی نیرنگ.

نهی از جنگیدن با خدا

843. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با خداوند بستیزد، خدا بر او پیروز شود. و هر که با خداوند فریبه کاری کند، خدا او را فریب دهد.

آزمندی

آزمندی

844. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا فرزند آدم بر چیزی که از آن منع می شود، حریص است.

845. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تو را از سه خصلت نهی می کنم:

حسد، حرص و تکبر.

846. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو گرسنه سیر نمی شوند:

طالب علم و طالب مال.

پرهیز از حرص

847. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تکبر بپرهیزید؛ زیرا تکبر، شیطان را وادار کرد تا آدم را سجده نکند. از حرص بپرهیزید؛ زیرا حرص آدم را وادار ساخت تا از میوه آن درخت (ممنوع) بخورد. و از حسد بپرهیزید؛ زیرا یکی از فرزندان آدم، دیگری را از روی حسد کشت. پس اینها (تکبر، حرص و حسد) ریشه همه گناهانند.

حریص

848. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طمع کار، کسی است که از راه کسب حرام سود جوید.

سیری ناپذیری آزمند

849. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

ای فرزند آدم! هر روز روزی داده می شوی ولی باز تو غمگینی! هر روز از عمرت کاسته می شود ولی باز تو شادمانی! تو در حد کفایت، بهره مندی ولی باز چیزی را که مایه سرکشی توست می طلبی! نه به اندک قانع می شوی و نه از بسیار سیر می گردی!.

850. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر برای آدمیزاد دو بیابان (و درّه) طلا بود، باز به دنبال درّه سومی بود. و شکم آدمیزاد را غیر خاک پُر نمی کند. و هر که توبه نماید، خداوند توبه اش را می پذیرد.

851. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر آدمیزاد یک درّه (بیابان) سرمایه داشت، دومی را نیز می خواست و اگر دو درّه سرمایه داشت، سومی را می جست و شکم آدمیزاد را جز خاک پر نمی کند و خداوند توبه هر توبه کاری را می پذیرد.

852. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر آدمیزاد بیابانی از نخل می داشت، همانند آن را آرزو می کرد سپس همانند آن را آرزو می کرد تا این که بیابان هایی از نخل را آرزو می کرد و شکم آدمیزاد را جز خاک پر نمی کند.

دوراندیشی

دوراندیشی

853. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوراندیشی و احتیاط، (نوعی) بدگمانی است.

اندوه

ارزش محزون بودن

854. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(همواره) محزون باشید؛ چون که حزن، چراغ دل است. خودتان را (پیوسته) گرسنه و تشنه نگه دارید.

فلسفه اندوه

855. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مصیبت ها، مرض ها و اندوه ها، کیفرهای دنیوی هستند.

آنچه که موجب اندوه می شود

856. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به خاطر حکمت و فضل خویش، آسایش و شادی را در یقین و رضا و غم و اندوه را در دو دلی و غضب قرار داده است.

عوامل اندوه زا

857. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه برای شما ذخیره شده آگاه بودید، بر آنچه از شما بازداشته شده غم نمی خوردید.

حسابرسی

حسابرسی

858. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه روز قیامت حقوق همگان به صاحبش بازگردانده می شود حتی بز شاخ دار که بز بی شاخ را شاخ زده، تقاص می گردد.

859. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هر که حساب کشی شود، عذاب بیند.

860. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، حسابگر خویشتن است.

محاسبه کنید قبل از آن که به حسابتان رسیدگی کنند

861. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند بنده ای را که ستمی نسبت به آبرو و مال برادرش نموده و پیش از بازخواست، حلالیت بخواهد. چون آنجا (روز قیامت) دینار و درهمی نیست؛ اگر کارهای نیکی داشت، از آن می گیرند. وگرنه، بخشی از گناهان ستمدیده را بر گناهان او می افزایند.

آنچه مورد بازخواست قرار می گیرد

862. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بنده را درباره زیادی دانشش همانند زیادی دارایی اش مورد سؤال قرار می دهد.

863. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بیهوده گنجشکی را بکشد، روز قیامت می آید و نزد عرش فریاد می زند: پروردگارا ! از این بپرس که چرا بی فایده مرا کشت؟.

864. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به ناحق گنجشکی را بکشد، روز قیامت از او بازخواست می کند.

آنچه خداوند روز حسابرسی می گوید

865. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

ای فرزند آدم ! مریض شدم ولی تو از من عیادت نکردی.

عرض کرد:

ای پروردگار من ! چگونه تو را که پروردگار جهانیانی عیادت می کردم؟

فرمود:

آیا ندانستی که فلان بنده من مریض شد و تو از او عیادت نکردی؟ آیا ندانستی که اگر از او عیادت می کردی، مرا نزد او می یافتی؟

ای فرزند آدم ! از تو غذا خواستم ولی تو غذایم ندادی.

عرض کرد:

ای پروردگار من ! چگونه تو را که پروردگار جهانیانی غذا می دادم؟

فرمود:

آیا ندانستی که فلان بنده من از تو غذا خواست و تو ندادی؟ آیا ندانستی که اگر تو به او غذا می دادی، (پاداش) آن را نزد من می یافتی؟ ای فرزند آدم ! از تو آب خواستم و تو آبم ندادی.

عرض کرد:

ای پروردگار من ! چگونه تو را که پروردگار جهانیانی آب می دادم؟

فرمود:

فلان بنده من از تو آب خواست و تو ندادی. آیا ندانستی که اگر تو او را آب می دادی، (پاداش) آن را نزد من می یافتی؟.

نخستین چیزی که از انسان حسابرسی می شود

866. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، نخستین داوری میان مردم، درباره خونهاست.

آنچه که حسابرسی روز قیامت را آسان می سازد

867. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دارای سه ویژگی باشد، خدای تعالی حساب را بر او آسان گرفته و با نظر رحمتش او را به بهشت وارد می کند:

به آن که تو را محروم ساخته، عطا کن؛ آن که را به تو ستم روا داشته، عفو بنما؛ و با آن که از تو بریده، بپیوند.

کسی که حسابش سخت تر است

868. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که دو درهم دارد، حسابش از آن که یک درهم دارد، سخت تر است و آن که دو دینار دارد، حسابش از آن که یک دینار دارد، سخت تر است.

گروه های مردم در حسابرسی

869. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خدای تعالی بر عوام (مردم عادی) چیزهایی را می بخشد که بر دانشمندان نمی بخشد.

حسابرسی امت رسول خدا

870. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خداوند خواستم که (روز قیامت) حساب رسی امتم را برعهده خودم بگذارد تا این که پیش امت های دیگر رسوا نشوند.

خداوند عزّوجلّ به من وحی فرمود:

ای محمد ! بلکه آنان را خودم حساب رسی می کنم که اگر لغزش و گناهی از آن ها سرزده باشد، آن را حتی از تو نیز بپوشانم تا این که پیش تو هم رسوا نگردند.

شرافت

معنای شرافت

871. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عقلی مانند تدبیر، تقوایی مانند خویشتن داری و شرفی مانند خوش اخلاقی نیست.

شرافت

872. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مقام و شخصیت، (نوعی) سرمایه است.

873. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(اندازه) بزرگواری مرد به دین (داری)، جوان مردی او به عقل و شخصیت او به اخلاقش (مربوط) است.

آفت شرافت

874. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

حسد

حسد

875. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تو را از سه خصلت نهی می کنم:

حسد، حرص و تکبر.

876. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نزدیک بود که حسد، بر تقدیر چیره گردد.

حسادت و ایمان

877. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حسد، ایمان را فاسد می کند چنانچه صبر (شیره تلخ درختی است) عسل را فاسد (و تلخ) می نماید.

پرهیز از حسد

878. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از حسد بپرهیزید؛ زیرا حسد، نیکی ها را از بین می برد چنانچه آتش، هیزم را می سوزاند.

879. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تکبر بپرهیزید؛ زیرا تکبر، شیطان را وادار کرد تا آدم را سجده نکند. از حرص بپرهیزید؛ زیرا حرص آدم را وادار ساخت تا از میوه آن درخت (ممنوع) بخورد. و از حسد بپرهیزید؛ زیرا یکی از فرزندان آدم، دیگری را از روی حسد کشت. پس اینها (تکبر، حرص و حسد) ریشه همه گناهانند.

نکوهش حسد

880. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آسایش حسود از همه کمتر است.

آثار حسد

881. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کینه و حسد، نیکی ها را می خورند چنانچه آتش، هیزم را می خورد (می سوزاند).

در حسادت تعدی نکنید

882. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گرفتار حسد شدید، تعدی نکنید و هر گاه گمان بردید، آن را حقیقت ندانید و هر گاه چیزی را وزن کردید، زیادی بدهید.

چه موقع حسادت حسود زیان می رساند؟

883. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه فرزندان آدم، حسودند ولیکن هیچ حسودی را حسدش زیان نمی رساند مادامی که به زبان نیاورد، یا دست به کار نشود.

هر متنعمی محسود است

884. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر صاحب نعمتی، در معرض حسادت است مگر صاحب تواضع.

حسرت

دریغ خورترین انسان ها در روز قیامت

885. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت حسرت دو نفر از همه مردم بیشتر است:

مردی که در دنیا فرصت تحصیل علم داشته ولی در پی آن نرفته و مردی که دیگران از دانش او سود بردند ولی خود بی بهره ماند.

نیکی

بهترین نیکی ها

886. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین نیکی ها، گرامی داشت هم نشینان است.

چند برابر شدن نیکی ها

887. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی نیکی ها و بدی ها و چیزهای میان آن دو را (برای خلق خود) دیکته نمود؛ هر کس اراده کرد تا کار نیکی انجام دهد ولی به جا نیاورد، خدای تعالی نزد خود آن را یک نیکی کامل می نویسد، اما اگر انجام کار نیک را اراده کرده و بدان نیز عمل نماید، خداوند در پیشگاه خود آن را ده تا هفتصد برابر و بلکه بیشتر می نویسد؛ و اگر کسی تصمیم به انجام کار بدی گرفت ولی مرتکب آن نگردید، خداوند در پیشگاه خود آن را یک نیکی کامل قلمداد می کند، اما اگر تصمیم به انجامش گرفت و مرتکب آن نیز گردید، خداوند آن را یک بدی می نویسد. بدین ترتیب کسی در پیشگاه خداوند هلاک نمی گردد جز این که خودش خویشتن را هلاک سازد.

حق

حق

888. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من هم بشرم و شما که برای رفع خصومت، به من رجوع می کنید، چه بسا برخی از شما دلایل خود را بهتر از دیگری برای من مطرح نماید که در نتیجه، من هم بر طبق شنیده ام به نفع او داوری کنم. اما اگر من در مقابل حق مسلمانی به نفع کسی حکم کرده باشم، آن چیزی که در اثر این حکم نصیبش می گردد، پاره ای از آتش است؛ می خواهد نگهدارد یا رهایش کند (و به صاحب حقیقی آن بدهد).

889. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گویا ! حق در این دنیا بر غیر از ما واجب گشته و گویا ! مرگ در این دنیا بر غیر از ما نوشته شده و گویا ! مردگانی که تشییع می شوند سفر کوتاهی نموده دوباره به

سوی ما بازمی گردند در حالی که اجسادشان را دفن می کنیم و میراث شان را می خوریم گویا! ما بعد از آنان جاودانیم به طوری که هر موعظه ای را فراموش نموده و از هر حادثه ای خود را ایمن ساخته ایم.

شتافتن به ادای حق

890. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(ادای) هیچ حقی را به فردا نگذارید؛ زیرا از ناحیه خدای تعالی برای هر روزی تکلیفی است.

حق پذیری

891. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق را از سوی هر کس که باشد، بپذیر چه کوچک و چه بزرگ، هر چند دشمن و بیگانه باشد و باطل را از سوی هر کس که باشد به خودش برگردان چه کوچک و چه بزرگ، هر چند دوست و نزدیک باشد.

892. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال پیشی گیرندگان به زیر سایه الهی، آنان که هر گاه حق به ایشان عرضه گردد، می پذیرند؛ و (هنگام داوری) همانند خودشان برای مردم نیز حکم می کنند.

لزوم حق گویی هر چند بر علیه خود

893. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! هر گاه کسی بر حقی آگاه است، ترس مردم نباید او را از گفتن حق باز دارد.

894. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با کسی که از تو بریده، پیوند رسان؛ به کسی که به تو بدی کرده، نیکی کن؛ و حق را بگو هر چند علیه خودت باشد.

895. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق را بگو هر چند تلخ باشد.

896. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترس مردم، یکی از شما را از اقامه حقی که می داند، باز ندارد.

حقوق

حق خدا بر هر مسلمان

897. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق خدا بر هر مسلمانی این است که هفته ای یک روز غسل نماید و سر و تنش را بشوید.

حق مسلمان بر مسلمان

898. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است:

هر گاه ملاقات کردی، بر او سلام کن؛ هر گاه دعوت کرد، بپذیر؛ هر گاه مشورت (و نصیحت) خواست، برایش خیرخواهی کن؛ هر گاه عطسه زد و حمد خدا گفت، برایش عافیت بخواه؛ هر گاه بیمار شد، عیادت کن؛ هر گاه مُرد، تشییع کن.

899. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمان بر (عهده) مسلمان دیگر پنج حق دارد:

هر گاه او را ببیند، بر او سلام نماید؛ هر گاه او را دعوت کند، بپذیرد؛ هر گاه مریض شد، از او عیادت کند؛ هر گاه مُرد، جنازه اش را تشییع نماید؛ و آنچه برای خود می پسندد برای او نیز بپسندد.

900. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر مؤمنان لازم است که از غم یکدیگر رنجور شوند همان طوری که سر، جسم را به درد می کشاند.

حق برادر بزرگ تر بر برادر کوچک

901. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق برادر بزرگ تر بر برادر کوچک تر همچون حق پدر بر فرزند است.

حق همسایه

902. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق همسایه این است که اگر مریض شد، عیادت کنی؛ اگر مُرد، تشییع نمایی؛ اگر از تو قرض طلب کند، به او بدهی؛ اگر خیری به او رسید، تهنیت گویی؛ اگر مصیبتی بر او وارد شد، تعزیت گویی؛ و ساختمان خود را از ساختمان او بالاتر نبری تا جریان باد را بر او مسدود نمایی.

حق شوهر بر همسرش

903. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق شوهر بر همسرش این است که بدون اجازه او یک روز هم روزه غیر واجب نگیرد؛ اگر چنین کرد، گناهکار است و روزه اش قبول نمی شود. و نیز بدون اجازه او از خانه شوهرش چیزی عطا نکند که اگر چنین کرد، پاداش متعلق به شوهر ولی گناه برای زن است. و نیز بدون اجازه شوهر از خانه خارج نشود که اگر چنین کرد، خداوند و فرشتگان عذاب او را لعنت می کنند تا این که توبه نماید یا بازگردد اگرچه شوهرش ستمگر باشد.

904. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق شوهر بر زن این است که:

از بستر او دوری نگیرد؛ قسم او را به جا آورد؛ از فرمانش پیروی ننماید؛ بدون اجازه او بیرون نرود؛ و کسی را که او دوست ندارد به خانه اش نیاورد.

905. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق زن بر شوهرش این است که:

هر گاه غذا خورد به زنش هم بدهد؛ هر گاه لباس پوشید به او نیز بپوشاند؛ به صورت او نزند؛ به او بد نگوید؛ جز در خانه از او دوری نگیرد.

906. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر زن، به حق شوهر آگاه بود، هنگام صبح و شام او (هنگام

غذا خوردن شوهر) نمی نشست تا این که او از (خوردن) فارغ شود.

907. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شوهر بیش از دیگران بر گردن زن و مادر بیش از دیگران بر گردن مرد حق دارد.

حق مملوک

908. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذا و لباس خوب داشتن، حق مملوک (برده) است و نباید بیش از توانایی، بر او تکلیف شود.

909. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آقا (و مولای) مملوک درباره او باید سه خصلت را رعایت نماید:

او را در خواندن نماز شتاب زده نکند؛ از سر غذا بلندش نکند؛ و کاملاّ او را سیر نماید.

حق فرزند بر پدرش

910. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق فرزند (پسر) بر پدر این است که: نام نیک بر او نهد؛ جایگاهش را نیکو سازد؛ و نیکو ادب نماید.

911. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق فرزند (پسر) بر پدر این است که:

نوشتن، شنا کردن و تیراندازی به او بیاموزد؛ روزی حلال و پاکیزه به او بدهد؛ و هر گاه بالغ شد، برایش زن بگیرد.

912. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق فرزند (پسر) بر پدر این است که: نام نیک بر او نهد؛ وقتی بالغ شد، برایش زن بگیرد؛ و نوشتن را بر او بیاموزد.

صاحب حق

913. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که حق دار است، سخن شنیدنی دارد.

وای بر کسی که از حق مسلم بکاهد

914. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای! بر کسی که کار مسلمانی را به تاخیر اندازد تا از حق او بکاهد.

حکمت

سر منشا حکمت

915. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سر منشا حکمت، ترس از خداست.

916. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سر منشا حکمت، شناخت خداست.

حکمت گمشده مؤمن است

917. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکمت گم شده مؤمن است و آن را از هر که بشنود، می گیرد و اهمیّت نمی دهد که از کجا آمده است.

918. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخن حکیمانه گم گشته هر حکیمی است.

919. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخن حکیمانه، گم گشته مؤمن است؛ هر گاه آن را بیابد، او شایسته (دریافت) آن است.

مراقبت از حکمت

920. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکمت را به نااهل نسپارید تا این که بر آن ستم روا دارند، و آن را از اهلش باز ندارید تا این که بر آن ستم کنید.

آثار حکمت

921. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکمت (و دانایی)، شرافت شخص شریف را افزایش می دهد.

922. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند با نور حکمت دل های مرده را زنده می کند چنانچه زمین را به وسیله باران آسمان سرسبز و خرّم می نماید.

آنچه حکمت می آورد

923. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر انسانی در سر خویش حکمتی دارد که به دست فرشته ای است. هر گاه فروتنی کند، به فرشته خطاب شود:

حکمتش را بالا بر و هر گاه تکبر کند، به فرشته خطاب شود:

حکمتش را پایین آر.

حکیم

924. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز آن كه لغزيده، بردبار نيست و جز آن كه تجربه اندوخته، حكيم نيست.

ويژگى هاى حكيمان

پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه اهل گرسنگى و تفكر (زاهدان عارف) را ديديد نزديكشان شويد؛ زيرا حكمت بر زبانشان جارى است.

آنچه سزاوار حكيم نيست

926. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خردمند نيست كسى كه با ملازم قهرى خويش كه خداوند روزى او را از اين راه قرار داده، به نيكى رفتار ننمايد.

حلال

حلال

927. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اى مردم! هيچ چيز را به من ارتباط ندهيد؛ زيرا من چيزى را حلال يا حرام نكردم جز اين كه خداى تعالى آن را حلال يا حرام گردانيد.

928. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

حلال آن است كه خداوند در قرآن حلال كرده و حرام آن است كه خداوند در قرآن حرام كرده است و هر چه را مسكوت گذاشته، مورد عفو و گذشت مى باشد.

نكوهش كسى كه حلال را حرام نمايد

929. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آن كه حلال را حرام مى كند، مانند كسى است كه حرام را حلال گرداند.

استفاده از مال مؤمن جز با رضايتش حلال نيست

930. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حرمت مال مسلمان، مانند حرمت خون اوست.

قسم

قسم

931. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نتیجه قسم، شکستن آن یا پشیمانی است.

932. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سوگند تو (باید) بر اساس تایید رفیق تو باشد.

933. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سوگند بر اساس نیّت سوگند خور است.

قسم نابود کننده برکت است

934. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قسم (در معامله) جنس را تمام و برکت را نابود می کند.

پرهیز از قسم خوردن چه جدی چه شوخی

935. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس از شما بر جدّی قسم خوردن جراتش بیشتر باشد، بر آتش جهنّم نیز جدّی تر و نزدیک تر است.

نهی از قسم خوردن به خدای سبحان

936. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(بدون ضرورت) به خداوند سوگند نخورید؛ زیرا هر که به خدا سوگند خورد، خداوند او را تکذیب می نماید.

937. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدون ضرورت، به خداوند سوگند دروغ و راست نخور؛ خداوند را در معرض قسم خود قرار نده؛ زیرا خداوند به کسی که به نام او قسم دروغ بخورد، رحم ننموده و مراقبتش نمی کند.

نهی از قسم خوردن به غیر خدا

938. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که (می خواهد) قسم بخورد، جز به خدا قسم نخورد.

939. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به غیر خداوند قسم خورد، مشرک شده است.

940. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی شما را از قسم یاد کردن به پدرانتان نهی فرموده است.

آثار قسم دروغ خوردن

941. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قطع رحم کند یا قسم دروغ خورد، پیش از آن که بمیرد وبالش را می بیند.

942. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قسم دروغ کالا را تمام (و آب) می کند و کسب را از بین می برد.

کفّاره قسم

943. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قسمی خورد و از آن خیری دید، باید کفّاره قسمش را بدهد سپس کاری بهتر از آن انجام دهد.

کسی که قسمش رد نمی شود

944. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی بندگان خدا، اگر قسم خورند که خدا چنان خواهد کرد، خداوند سوگندشان را تصدیق می کند.

بردباری

بردباری

945. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! خداوند به وسیله نادانی کسی را عزیز نمی گرداند. و هرگز! خداوند به وسیله بردباری کسی را خوار نمی سازد.

تشویق به بردباری

946. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، سگ از او بهتر است: پرهیزگاری که او را از محرّمات الهی بازدارد؛ بردباری که به وسیله آن نادانی جاهل را دفع نماید؛ اخلاق خوشی که به وسیله آن با مردم زندگی می کند.

آفت بردباری

947. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

آنچه بردباری می آورد

948. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش فرآیند یادگیری، بردباری فرآیند بردباری جستن و هر که نیکی بجوید، می یابد و هر که از بدی بپرهیزد، در امان می ماند.

بردبارترین مردم

949. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قوی ترین شما کسی است که هنگام غضب، بر نفش خویش مسلط باشد و شکیباترین شما کسی است که بعد از قدرت و تسلط (بر دیگری او را) عفو نماید.

بردبار

950. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نزدیک بود که شخص بردبار، پیامبر گردد.

951. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز آن که لغزیده، بردبار نیست و جز آن که تجربه اندوخته، حکیم نیست.

952. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(شخص) بردبار، در دنیا و آخرت، بزرگوار است.

حماقت

احمق

953. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص احمق به واسطه حماقتش بیشتر از شخص بدکار، گرفتار گناه می گردد.

954. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با احمق آمیزش مکن.

شرم

شرم

955. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن گاه که تو را حیا نباشد، هر چه خواهی کن.

956. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی با حیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد. پس هرگاه یکی از شما غسل می کند (یا خود را شستشو می دهد)، باید (بدن) خود را بپوشاند.

957. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، همه نیکی است (هر که حیا دارد، همه نیکی را داراست).

958. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، مایه زینت؛ تقوا، مایه بزرگی؛ بهترین سواری، شکیبایی؛ و انتظار گشایش از ناحیه خداوند عزّوجلّ، عبادت است.

959. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، همه دین است (هر که حیا دارد، دینش کامل است).

960. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر حیا، مرد بود، هر آینه مرد صالحی بود.

961. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! دشنام در هر چیزی جز مایه خواری نیست و هرگز! حیا در هر چیزی جز مایه زینت نیست.

962. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا و ایمان، همیشه همراه یکدیگرند، هرگاه یکی نباشد، دیگری نیز نخواهد بود.

963. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر دینی، خلق و خوی (برجسته ای) دارد و خلق و خوی (برجسته) این دین (اسلام) حیاست.

964. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، شعبه ای از ایمان است.

965. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا و ایمان قرین یکدیگرند، آنجا که حیا نیست، دین نیست.

966. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا و ایمان، دو همراهی هستند که در یک بند قرار دارند. هر گاه یکی رفت، دیگری نیز می رود.

967. پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله:

حیا و ایمان دو همراهی هستند که جز با هم از کسی دور نمی گردند.

968. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا و لکنت زبانی، دو شعبه ای از ایمان و بدزبانی و بیان (شیرین زبانی)، دو شعبه ای از نفاق و دورویی می باشند.

شرم داشتن از خدا

969. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هم چنان که از دو تن از خویشان شایسته ات شرم داری، از خدا حیا کن.

970. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به شایستگی از خدای تعالی حیا و آزرم داشته باشید؛ زیرا خداوند اخلاق را همانند ارزاق ما بین شما تقسیم نموده است.

971. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تو را سفارش می نمایم که از خدا چنان شرم کنی که از شخص صالح قوم خود شرم می کنی.

972. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به شایستگی از خدا آزرم داشته باشید و هر کس بخواهد چنین باشد، باید مراقب سر و اعضای آن و نیز شکم و متعلقات آن باشد و مرگ و بلا را به خاطر داشته باشد.

و هر کس (سعادت) آخرت را می خواهد، زینت زندگانی دنیا را رها می کند. بنابراین، هر کس این چنین باشد، به شایستگی از خدا شرم دارد.

شرم داشتن از دو فرشته همراه آدمی

973. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر یک از شما باید از دو فرشته ای که همواره با اوست شرم نماید همان طوری که از دو مرد نیکوکار از همسایگان خویش شرم دارد در حالی که آن دو فرشته شب و روز همراه او می باشند.

ثمره شرم کردن

974. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، جز نیکی به بار نمی آورد.

شرم نکوهیده

975. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای از حلال شرم کند، خداوند او را به حرام گرفتار سازد.

نتیجه بی شرمی

976. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که پرده حیا را بدرد، غیبتش حرام نیست.

977. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از مردم شرم نکند، از خداوند نیز شرم نکند.

زندگی

زندگی

978. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار:

جوانی را پیش از پیری، سلامتی را پیش از بیماری، بی نیازی را پیش از فقر، و زندگی را پیش از مرگ.

حیوان

ترغیب به رحم کردن به حیوانات

979. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(حتی) اگر به گوسفند رحم کنی، خداوند به تو رحم خواهد کرد.

980. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن روسپی ای که بر لب چاهی سگی را دید که نزدیک است تشنگی او را هلاک کند. آن گاه او کفش خود را درآورده و به سرپوش (چادر) خویش بست و برای آن سگ آب کشید. بدین خاطر آن زن بخشوده شد.

حقوق حیوانات

981. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر حیوان پرنده و غیر پرنده ای به ناحق کشته شود، روز قیامت با قاتل خویش مخاصمه می نماید.

982. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بیهوده گنجشکی را بکشد، روز قیامت می آید و نزد عرش فریاد می زند: پروردگارا ! از این بپرس که چرا بی فایده مرا کشت؟.

983. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به ناحق گنجشکی را بکشد، روز قیامت از او بازخواست می کند.

کیفر آزار دادن حیوانات

984. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنی به جهنم رفت به خاطر این که گربه ای را بسته و به او غذا نداده و از خوردن چیزهای زمین او را بازداشته تا بمیرد.

آنچه شیر در غرش خود می گوید

985. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا می دانید شیر در غرش خود چه می گوید؟

می گوید:

خدایا ! مرا بر هیچ یک از نیکوکاران مسلّط نکن.

خبر

خبر

986. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد خوب، خبر خوب و مرد بد، خبر بد می آورد.

987. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خبر خوب را مرد خوب، و خبر بد را مرد بد می آورد.

نان

نان را گرامی شمارید

988. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نان را گرامی شمارید؛ زیرا خداوند آن را از برکات آسمان فرو فرستاد و از برکات زمین بیرون آورد.

نیرنگ

نیرنگ

989. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که همسر کسی یا مملوک (برده) او را بفریبد، از ما نیست.

آثار نیرنگ

990. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مکر، فریب و خیانت، در آتش جهنم است.

ستیزه جویی

ستیزه جویی

991. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مسلمانی علیه برادر دینی اش شمشیر کشد، تا زمانی که شمشیر در غلاف نکرده، فرشتگان خدای تعالی او را لعنت می کنند.

خوشنویسی

خوشنویسی

992. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خط زیبا، بر روشنی حق می افزاید.

اخلاق

خوشخویی

993. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دارای چهار ویژگی هستی، دیگر به نداری دنیا غم مخور:

راستی در گفتار، امانت داری، اخلاق نیکو و پاکی در خوراک.

994. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(از سوی خدا) چیزی بهتر از خوشخویی به مردم عطا نگردیده است.

995. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تانّی، میانه روی و نیک نامی (یا خوش رویی)، جزئی از بیست و چهار جزء پیغمبری است.

996. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی، اخلاق خداوند بزرگ است.

997. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی، افساری از رحمت خداوندی در بین صاحبش است و افسار در دست مالک (خدا) است و خدا نیز به سوی نیکی و نیکی به سوی بهشت می کشاند. و بداخلاقی افساری از عذاب خداوندی در بین صاحبش است و افسار در دست شیطان است و شیطان به سوی بدی و بدی به سوی آتش جهنم می کشاند.

998. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی، نصف دین است.

999. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی، دوستی را پایدار می کند.

1000. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی، گناهان را نابود می کند چنانچه خورشید، یخ را ذوب می نماید.

1001. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه برکت و بداخلاقی مایه بدبختی است.

1002. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه برکت؛ بداخلاقی مایه بدبختی؛ اطاعت (از) زن مایه پشیمانی؛ و صدقه سرنوشت بد را دفع می نماید.

1003. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین چیزی که به مردم عطا شده، اخلاق خوش است.

1004. پیامبر خدا صلی الله

علیه و آله:

در میزان و حساب (روز قیامت)، چیزی سنگین تر از خوش اخلاقی نیست.

1005. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیزی در ترازوی سنجش اعمال (روز قیامت) سنگین تر از خوش اخلاقی نیست.

1006. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی از سعادت مرد است.

تشویق به خوشخویی

1007. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پایداری کن و با مردم خوش اخلاق باش.

1008. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با دارایی تان نمی توانید همه مردم را بهره مند سازید ولیکن خوش اخلاقی تان را همگانی کنید.

1009. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، سگ از او بهتر است: پرهیزگاری که او را از محرمات الهی بازدارد؛ بردباری که به وسیله آن نادانی جاهل را دفع نماید؛ اخلاق خوشی که به وسیله آن با مردم زندگی می کند.

1010. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاق باش؛ زیرا خوش اخلاق ترین مردم، دینش هم نیکوتر است.

1011. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی و خاموشی طولانی پیشه کن؛ زیرا سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، خلایق به مانند آن دو، زینت نمی یابند.

اخلاق قابل تغییر نیست

1012. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه شنیدید که کوهی جابه جا شد، باور کنید. ولی اگر شنیدید که کسی از خوی خود دست برداشته، باور نکنید؛ زیرا عاقبت به ذاتش باز می گردد.

1013. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تغییر دادن اخلاق مانند تغییر دادن خلقت (محال) است؛ زیرا تو توانایی تغییر خلقت را نداری تا این که بتوانی اخلاق را تغییر دهی.

اخلاقی که خداوند دوست یا نفرت دارد

1014. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند دو نوع اخلاق را دوست، و دو نوع دیگر را دشمن دارد:

اما آن دو را که دوست دارد، جود و بخشش است. و اما آن دو را که دشمن دارد، بداخلاقی و بخل است. و هر گاه خداوند درباره بنده ای نیکی اراده نماید، او را در قضای حاجات مردم به کار می گیرد.

پیامدهای خوشخویی

1015. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده به وسیله خوش اخلاقی مقام و درجه روزه دار نمازگزار را درمی یابد.

1016. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه خوش اخلاقی، گناه را محو می کند چنانچه خورشید، یخ را آب می نماید.

1017. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میانه روی، نصف معیشت و خوش اخلاقی، نصف دین داری است.

1018. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گشاده رویی، کینه را از بین می برد.

1019. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اخلاق خوش، گناهان را ذوب می کند چنانچه آب، یخ را ذوب می نماید. و اخلاق بد، عمل (نیک) را فاسد می کند چنانچه سرکه، عسل را فاسد می نماید.

1020. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صله رحم، خوش اخلاقی و خوش همسایگی؛ شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

1021. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند، صورت و سیرت بنده ای را نیکو ساخت، شرم دارد که گوشت او را طعمه آتش جهنم نماید.

نکوهش بدخویی

1022. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بداخلاقی، شوم است و بدترین شما، بداخلاق ترین شماست.

1023. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بداخلاقی شوم است؛ اطاعت از زنان، پشیمانی آورد؛ و نیک سیرتی مایه پیشرفت است.

1024. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بداخلاقی، عمل (نیک) را از بین می برد چنانچه سرکه عسل را فاسد و تلخ می کند.

1025. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر بداخلاقی (به صورت) مردی که در بین مردم راه می رود (ظاهر) بود، هر آینه مرد بدی بود و خدای تعالی مرا بد زبان نیافرید.

1026. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه رشد؛ بداخلاقی مایه بدبختی؛ نیکوکاری مایه افزایش عمر؛ و صدقه مرگ بد را دفع

می کند.

1027. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه برکت و بداخلاقی مایه بدبختی است.

1028. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدزبانی، شومی آورد و بدسیرتی، پستی.

1029. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بداخلاق باشد، خودش را عذاب دهد. و هر که زیاد غصه بخورد، تنش را بیمار گرداند. و هر که با مردم منازعه کند، کرامتش می رود و جوانمردی اش نابود می شود.

مکارم اخلاق

1030. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد و اخلاق عالی را دوست ولی اخلاق پست را دشمن دارد.

1031. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا من برای کامل نمودن فضایل اخلاقی مبعوث گردیدم.

1032. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در پیشگاه خداوند از فضایل اخلاقی شمرده می شود:

بخشیدن کسی که بر تو ستم روا داشته، عطا کردن به کسی که تو را محروم ساخته و با کسی که از تو بریده پیوند گیری.

1033. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دارای سه چیز باشد، همان دارد که خاندان داوود علیه السلام داشتند: عدالت، هنگام خشم و رضا؛ اعتدال، هنگام فقر و توانگری؛ و ترس از خدا، در نهان و آشکار.

1034. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز در دنیا و آخرت از فضیلت های اخلاقی شمرده می شود:

کسی را که بر تو ستم روا داشته عفو کنی؛ با کسی که از تو بریده پیوند نمایی؛ و در برابر کسی که بر تو نادانی کرده شکیبایی ورزی.

1035. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به وسیله سه چیز بنده به خواسته های دنیوی و اخروی خویش می رسد:

صبر بر بلا؛ رضا به قضا؛ و

دعا در فراخی.

1036. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اخلاق خوب از اعمال بهشت است.

1037. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اخلاق خوب ده چیز است که (چه بسا) در مرد باشد ولی در پسرش نباشد و (بالعکس) در پسر باشد ولی در پدر نباشد و (نیز ممکن است) در بنده باشد ولی در مولای او نباشد. خداوند اینها را برای آن که بخواهد قسمت می کند:

راستی گفتار، پایمردی در جنگ، عطا به سائل، نیکی در عوض نیکی، حفظ امانت، صله رحم، حمایت همسایه، حمایت دوست، مهمان داری و سرسلسله اینها که حیا است.

1038. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عدالت، خوب است ولیکن از فرمان روایان، خوب تر؛ سخاوت، خوب است ولیکن از ثروتمندان، خوب تر؛ پرهیزکاری نیکوست ولیکن از دانشمندان، نیکوتر؛ شکیبایی نیکوست ولیکن از فقیران، نیکوتر؛ توبه، خوب است ولیکن از خوبان، خوب تر؛ و شرم و حیا، خوب است ولیکن از زنان، خوب تر است.

آفرینش

آفرینش

1039. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به رحم مادر فرشته ای را مامور می کند که می گوید:

پروردگارا! (اکنون) نطفه است، پروردگارا! (اکنون) علقه است، پروردگارا! (اکنون) مضغه است، وقتی خداوند آفرینش کامل او را اراده نمود، فرشته می گوید:

پروردگارا! آیا بدبخت است یا خوشبخت؟ پسر است یا دختر؟ روزی اش چگونه است؟ عمرش چقدر است؟ بدین ترتیب همه اینها در شکم مادرش مقرر می شود.

آفرینش انسان

1040. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آفرینش هر یک از شما چهل روز در شکم مادر به صورت نطفه، سپس چهل روز به صورت علقه (آویزک)، سپس چهل روز به صورت مضغه (لقمه جویده) است، آن گاه خداوند فرشته ای به سوی او فرستاده و به چهار سخن او را مامور می کند و به او گفته می شود:

عمل، روزی، عمر او را و این که بدبخت است یا خوش بخت، بنویسد، سپس روح در او دمیده می شود.

خداوند خلق را در تاریکی آفرید

1041. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی خلق را در تاریکی آفرید، آن گاه بر آنان نور تابانید؛ آن روز به هر که از آن نور اصابت کرد، هدایت یافت و از هر که خطا رفت، گمراه گشت.

نکوهش کسی که بخواهد مانند خلق خدا خلق کند

1042. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

کیست ستمگرتر از آن که می خواهد مخلوقی مانند من بیافریند؟ (اگر می تواند) دانه ای یا ذره ای یا یک دانه جو بیافریند.

شراب

شراب

1043. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

همه گناهان در خانه اى، و كليد آن در شراب خوارى قرار داده شده است.

1044. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، شراب را حرام نموده است و هر چيز مست كننده، حرام است.

1045. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

تجارت شراب، حرام است.

1046. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

شراب، مجموعه (دربردارنده) گناهان است.

1047. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، شراب، شراب خوار، ساقى شراب، فروشنده شراب، تهيه كننده شراب، حمل كننده شراب، آن كه شراب براى او حمل مى شود و آن كه پول را مى خورد (همه) را لعنت كند.

پرهيز از شراب

1048. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

از خمر (و شراب خوارى) دورى كنيد؛ زيرا آن كليد هرگونه بدى است.

1049. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

پس از بت پرستى، نخستين چيزى كه پروردگارم مرا از آن نهى فرمود، شراب خوارى و بدگويى مردان به يكديگر بود.

1050. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

شراب خوارى نكنيد؛ زيرا شراب، كليد هر بدى است.

نكوهش شرابخوار

1051. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چهار کس را وارد بهشت نمی کند تا از نعمتهای آن بچشند:

شراب خوار، ربا خوار، آن که به ناحق مال یتیم خورد و آن که پدر و مادرش از او ناخشنود باشند.

1052. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شراب خوار، مانند بت پرست است.

فرجام شرابخواری

1053. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از شراب بپرهیزید؛ زیرا از گناه آن، گناهان دیگر تولید می شوند هم چنان که از درخت شراب، درختان دیگر به بار می آیند.

1054. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شراب مادر ناپاکی هاست؛ هر که شراب بخورد، چهل روز نمازش پذیرفته نمی شود؛ اگر کسی در حالی که شراب در شکم دارد بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

1055. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شراب، مادر بدی ها و بزرگترین گناهان بزرگ است؛ هر که شراب بخورد، به زنای با مادر، خاله و عمه گرفتار می شود.

1056. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همواره بنده از ناحیه دینش در گشایش است مادامی که شراب نخورد و هر گاه شراب خورد، خداوند پرده اش را پاره می کند (در حقیقت او با این کارش پرده دری کرده است) و شیطان، مولا و گوش و چشم او می گردد و او را به سوی هر شرّی می راند و از هر خیری بازمی دارد.

1057. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که زنا یا شراب خواری نماید، خداوند ایمانش را می کند چنانچه انسان پیراهن را از سرش درمی آورد.

1058. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که شراب خواری کند، روز قیامت تشنه محشور گردد.

1059. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که شراب خواری کند، نور ایمان از ضمیرش بیرون رود.

ترس

ترس و امید

1060. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مؤمن از کیفر در پیشگاه خداوند آگاه بود، هیچ کس طمع بهشت نمی نمود، و اگر کافر از رحمت در پیشگاه خداوند آگاه بود، هیچ کس از بهشت ناامید نمی گشت.

1061. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امید و ترس در دل مؤمن گرد نمی آید مگر این که

خداوند عزّوجلّ بدو امید عطا فرموده و از ترس، ایمنش سازد.

پیامدهای ترس

1062. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند. و هر گاه بنده از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند.

1063. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، کسی را بر آدمیزاد مسلط می نماید که آدمیزاد از او می ترسد، در حالی که اگر آدمیزاد از کسی جز خدا نمی ترسید، خداوند، هیچ کس را بر او مسلط نمی کرد. خداوند آدمیزاد را بر کسی که به او امید بسته، وامی گذارد، در حالی که اگر آدمیزاد به کسی جز خدا امیدوار نبود، خداوند، او را به غیر خودش واگذار نمی کرد.

1064. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترس از خدا، سرچشمه هر حکمتی است و پارسایی، سرور اعمال است.

1065. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

به عزّت و جلالم سوگند! که برای بنده ام دو امنیت و دو ترس جمع نمی کنم؛ اگر او در دنیا از من ایمن باشد، روز قیامت او را می ترسانم و اگر در دنیا از من بترسد، روز قیامت او را ایمن خواهم ساخت.

1066. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بترسد، همه شب راه سپرد. و هر که همه شب راه سپرد، به منزل می رسد.

1067. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از خداوند بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند.

ثمره گریه از ترس خدا

1068. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دو چشم، آتش جهنم حرام است: چشمی که از ترس خدا بگرید و چشمی که در برابر کفار از اسلام و مسلمانان نگهبانی کند.

نکوهش کسی که مؤمنی را می ترساند

1069. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمان را نترسانید؛ زیرا ترساندن مسلمان ستم بزرگی است.

1070. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روا نیست که مسلمانی مسلمان دیگر را بترساند.

1071. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مؤمنی را بترساند، روز قیامت خداوند ترس او را به امنیت تبدیل نمی کند. و هر که مؤمنی را سعایت (بدگویی) کند، روز قیامت خداوند او را خوار و زبون گرداند.

نتیجه کسی که مردم را بترساند

1072. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مؤمنی را بترساند، بر خداوند است که روز قیامت او را ایمن نسازد.

خیاطی

تشویق به رد باقی مانده نخ و پارچه

1073. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

باقی مانده نخ و پارچه را پس بدهید؛ هر که در نخ و پارچه خیانت کند، روز قیامت او را مکلف می کنند که نظیر آن را بیاورد در حالی که او نخواهد

توانست.

خیانت

خیانت

1074. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امانت را به صاحبش برگردان، و خیانت را با خیانت پاسخ نده.

1075. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، هر خیانت کاری پرچمی دارد که بِدان شناخته می شود.

پیامد خیانت

1076. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه فحشا (زنا) رواج یافت، زلزله می شود. و هر گاه حاکمان ستم کردند، باران کم می گردد. و هر گاه به هم پیمانان ذمی خیانت شود، دشمن چیره می گردد.

1077. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امانت مایه جلب روزی و خیانت مایه جلب فقر است.

1078. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خیانت (در امانت)، فقر می آورد.

1079. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مکر، فریب و خیانت، در آتش جهنم است.

اوج خیانت

1080. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خیانت بزرگی است که به برادرت سخنی بگویی به طوری که او تو را راست گو ولی تو او را دروغ گو شماری.

خوبی

خوبی

1081. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

القا و دیکته نمودن نیکی بهتر از خاموشی است ولی خاموشی از دیکته کردن بدی بهتر است.

1082. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را خداوند خیری داد، باید اثرش نمایان گردد.

معنای خوبی در موارد مختلف

1083. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ازدواج آن است که مراسمش سبک تر باشد.

1084. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ذکرها، آن است که پنهان باشد و بهترین روزی ها، آن است که کافی باشد.

1085. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین روزی ها، آن است که برای هر روز، کافی باشد.

1086. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین دوستان و همراهان، چهار نفری؛ بهترین طلایه داران (و پیش قراولان)، چهارصد نفری؛ و بهترین لشکریان، چهار هزار نفری هستند.

1087. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین توشه، تقوا و بهترین چیزی که به قلب القا می شود، یقین است.

1088. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شهادت ها، شهادتی است که پیش از پرسش، صاحبش آن را ادا کند.

1089. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین گواهان، کسی است که پیش از پرسش، گواهی دهد.

1090. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مهریه ها، سبک ترین آنهاست.

1091. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که صدقه دهنده (بعد از آن) بی نیاز بماند. و دست دهنده بهتر از دست گیرنده است. و صدقه دادن را از عائله خود آغاز کن.

1092. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد.

1093. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین عبادت ها، پنهان ترین آنهاست.

1094. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها، جدایی از دنیاست در حالی

که زبانت به ذکر خدا مشغول باشد.

1095. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها، آن است که سود برساند و بهترین هدایت ها، آن است که پیروی گردد.

1096. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین درآمدها، آن است که از دسترنج کارگر حاصل شود در صورتی که کار صاف و دقیق انجام دهد.

1097. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مجالس، وسیع ترین آنهاست.

1098. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مسلمانان، کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در آسایش باشند.

1099. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین خانه های مسلمانان، خانه ای است که در آن یتیم، نوازش می شود و بدترین خانه های مسلمانان، خانه ای است که با یتیم بدرفتاری می شود. من و کفیل یتیم در بهشت (مانند دو انگشت) همراه یکدیگر هستیم.

1100. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین دین داری شما، پارسایی است.

1101. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین (روشهای) دین داری شما، آسان ترین آنهاست.

1102. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین جوانان شما، کسی است که شبیه پیران رفتار نماید و بدترین پیران شما، کسی است شبیه جوانان رفتار نماید.

1103. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صف های مردان، صف اول و بدترینش، صف آخر است و بدترین صف های زنان، صف اول و بهترینش، صف آخر است.

1104. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین عطر مردان، آن است که بویش آشکار و رنگش نهان باشد ولی بهترین عطر زنان، آن است که رنگش آشکار و بویش نهان باشد.

1105. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که نسبت به دنیا بی اعتناتر و نسبت به آخرت راغب تر باشد.

1106. پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله:

از میان شما اسلام آن کس بهتر است که اخلاقش نیکوتر است در صورتی که (در کار دین) دانا باشد.

1107. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که از خاندانش دفاع نماید، مادامی که به گناه نیفتد.

1108. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، سودمندترین شما برای خاندانش است و من بهترین شما برای خاندانم هستم. جز شخص کریم، زنان را گرامی نمی دارد و جز شخص پلید، آنها را خوار نمی کنند.

1109. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که نسبت به زنان نیکوتر باشد.

1110. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که نسبت به زنان و دخترانش نیکوتر باشد.

1111. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که قرآن را بیاموزد و آن را به دیگری یاد دهد.

1112. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که آخرتش را به خاطر دنیایش، و دنیایش را به خاطر آخرتش رها نکند، و نیز سربار مردم نباشد.

1113. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که به خیرش امید و از شرّش امان باشد. و بدترین شما، کسی است که نه به خیرش امید و نه از شرّش امان باشد.

1114. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین سرگرمی مرد مؤمن، شناگری، و بهترین سرگرمی زن، نخ ریسی است.

1115. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین چیزی که به مرد مؤمن عطا شده، اخلاق خوش است و بدترین چیزی که به مرد داده شده، قلب (و سیرت) بد در صورت زیباست.

1116. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین چیزی که

بر قلب القا می شود، یقین است.

1117. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین چیزهایی که انسان بعد از خود به جای می گذارد، سه چیز است:

فرزند صالحی که همواره برای او دعا کند؛ صدقه جاریه ای که پاداش آن همواره برای او می رسد؛ و دانشی که همواره بعد از او از آن بهره مند شوند.

1118. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مساجد زنان، کنج خانه شان است.

1119. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان امت من، آنهایی هستند که چهره زیباتر و مهر کمتر دارند.

1120. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان شما، زن عفیف و خدمت گزار است؛ یعنی در ناموس خود پاکدامن و نسبت به شوهرش خدمت گزار است.

1121. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان شما، آن است که فرزند بسیار آورد، مهربان باشد و شریک و مطیع شوهر باشد اگر از خدا بترسند.

و بدترین زنان شما، آنهایی هستند که آرایش و زینت هایشان را آشکار کنند و متکبر و منافق باشند و از آنها جز به اندازه کلاغی که خط سفید به گردن دارد به بهشت نمی روند.

1122. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان، آنهایی هستند که مهرشان کمتر باشد.

تشویق به تعجیل در کارهای خوب

1123. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که درِ خیری برایش گشوده شد، فرصت را دریابد؛ زیرا نمی داند که آن در کی بسته می شود.

ملاک بندگان خوب خدا

1124. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

ملاک نیکی و بدی بنده ام در نوع گمان او نسبت به من است؛ اگر گمانش خوب بود، بنده نیک و اگر بد بود، بنده بدی است.

سریع ترین کار خیری که به ثواب می رسد

1125. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاداش نیکوکاری و صله رحم از سایر نیکی ها زودتر داده می شود و کیفر ستمکاری و قطع رحم از سایر بدی ها زودتر می رسد.

راهنمای به نیکی مانند خود نیکوکار است

1126. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راهنمای به نیکی، (در ثواب) مانند خود نیکوکار است.

1127. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راهنمای به نیکی، (در ثواب) مانند خود نیکوکار است و خدای تعالی فریادرسی بیچارگان را دوست دارد.

1128. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انجام دهنده نیکی از خود نیکی بهتر و انجام دهنده بدی از خود بدی بدتر است.

1129. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر كه به سوى نيكى راهنمايى كند، همانند فاعل نيكى پاداش دارد.

اسباب خير

1130. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

نيكى به همراه بزرگان شماست.

نتيجه خوبى

1131. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداى تعالى درباره بنده اى كه در او كوچک ترين خيرى باشد، پرده درى نمى كند.

1132. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه نيكى به كارد، غبطه (ديگران) را درو كند. و هر كه بدى به كارد، پشيمانى درو كند.

خزينه هاى خير نزد خداوند است

1133. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خزينه هاى خير و شر، نزد خداوند است و كليدهاى آن، مردان مى باشند؛ خوشا ! به حال آن كه خداوند او را كليد خير و قفل شر و بدا ! به حال آن كه خداوند او را كليد شر و قفل خير قرار داده است.

هر گاه خداوند براى اميرى خوبى بخواهد

1134. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه خداوند درباره امير نيكى اراده كند، براى او وزير صديق و درستكارى مى گمارد كه در فراموشى، امير را يادآورى و در هوشيارى، يارى نمايد و هر گاه درباره او غير از اين اراده كند، براى او وزير بدكردار مى گمارد كه در فراموشى امير را يادآورى نكند و در هوشيارى، يارى اش نرساند.

1135. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده ای اراده نیک داشته باشد، او را در دین دانشمند، در دنیا پارسا و به عیب هایش آشنا می سازد.

1136. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده ای اراده نیک داشته باشد، حاجت های مردم را در دست او قرار می دهد.

1137. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده اش اراده نیک داشته باشد، کیفر او را در دنیا قرار می دهد و هر گاه برای او بد اراده کند او را با گناهش رها می کند تا روز قیامت کیفرش دهد.

1138. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده ای اراده نیک داشته باشد، قفل دلش را گشوده، یقین و راستی در آن می نهد و دل او را به رفتارش آگاه می سازد و قلبش را سالم، زبانش را راستگو، اخلاقش را مستقیم، گوشهایش را شنوا و چشمانش را بینا می سازد.

1139. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده ای نیکی اراده کند، در نفس او واعظی می گمارد که او را امر و نهی نماید.

1140. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده ای نیکی اراده کند، پیش از مرگ او را پاکیزه می سازد.

گفتند:

چه چیز بنده را پاک

می کند؟

فرمود:

کار نیکی به او الهام می نماید تا هنگام انجام آن، جانش را بستاند.

1141. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، در خواب به او هشدار می دهد.

1142. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، شیرینش می سازد.

گفتند:

چه چیز او را شیرین می کند؟

فرمود:

پیش از مرگ کار نیکی به رویش می گشاید تا هنگام انجام آن، جانش را بستاند.

1143. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، او را به کار می گیرد.

گفتند:

به کارگیری او چگونه است؟

فرمود:

نزدیک مرگ (در لحظات آخر عمر) کار نیکی به رویش می گشاید تا اطرافیانش ازاو خشنود گردند.

1144. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای (قومی) نیکی اراده کند، در زندگی شان مدارا برقرار می سازد و هرگاه برای آنان بدی اراده نماید، زندگی شان را با اختلاف و شکاف همراه می سازد.

1145. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، ساز و کار او را در میان حق شناسان قرار می دهد و هر گاه خداوند برای بنده ای بدی اراده کند، ساز و کار او را در میان حق ناشناسان قرار می دهد.

1146. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، بی نیازی او را در نفس و جانش و پرهیزکاری اش را در دلش قرار می دهد و هر گاه برای بنده ای بدی اراده نماید، فقر را پیش چشمانش جای می دهد.

1147. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این اخلاق خداوند است که؛ خدای تعالی درباره هر کس نیکی اراده کند، به او اخلاق نیکو می بخشد و درباره هر کس

بدی اراده نماید، اخلاق بد به او می دهد.

1148. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند درباره هر کسی نیکی اراده کند، مبتلایش می کند.

1149. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند درباره هر کس نیکی اراده کند، او را در دین فقیه (دانا) ساخته، راه کمال را به او الهام می نماید.

1150. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند درباره هر کسی نیکی اراده نماید، دوست خوب نصیبش می گرداند.

هر گاه خداوند برای قومی خوبی بخواهد

1151. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره خانواده ای اراده نیک نماید، آنان را در دین، صاحب دانش می کند و خرد سالانشان بزرگسالان را احترام می کنند و نیز خداوند، مدارای در زندگی و اعتدال در مخارج را نصیبشان نموده، نسبت به معایبشان آشنا می سازد تا این که توبه کنند و هر گاه برای آنها غیر از این اراده نماید، به خودشان وا می گذارد.

1152. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خداوند برای قومی نیکی اراده کند، عمرشان را طولانی و زبان سپاس گزاری عطایشان می کند.

1153. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی رشد و توسعه اراده نماید، آنان را صاحب بخشش و عفت می کند و هر گاه انقراض قومی را اراده کند، درِ خیانت را به رویشان می گشاید.

1154. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی نیکی اراده کند، خردمندانشان را فرمان روایشان می نماید و دانشمندانشان میان شان داوری می کنند و خداوند ثروت را در دست کریمانشان قرار می دهد و هر گاه برای قومی بدی اراده کند، سفیهانشان را فرمان روایشان، نادانانشان را داورشان و بخیلانشان را ثروتمند قرار می دهد.

1155. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خداوند نسبت

به اهل خانه ای نیکی اراده کند، میانشان مدارا برقرار می سازد.

1156. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی نیکی اراده کند، دانشمندانشان را زیاد و نادانهایشان را کم می نماید، به طوری که اگر دانشمند قوم سخن بگوید به یاری اش می شتابند ولی اگر نادان سخن بگوید رهایش کنند و هر گاه خداوند برای قومی بدی اراده کند، نادانهایشان را زیاد و دانایانشان را کم می کند، به طوری که اگر نادان سخن بگوید یاری اش می کنند ولی اگر دانا سخن بگوید رهایش می نمایند.

1157. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خداوند درباره قومی، نیکی اراده نماید، آنان را (به جهت امتحان) مبتلا سازد.

خصلت های خوب

1158. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شش ویژگی نیکوست:

پیکار با دشمنان خدا به وسیله شمشیر؛ روزه در روز تابستان؛ نیک صبری هنگام مصیبت؛ ترک مجادله؛ انفاق پنهانی؛ و دوستی در راه خدا.

بهترین مردم

1159. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بندگان خوب خدا، خوش پیمانان و خوش بویانند.

1160. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، خوش اخلاق ترین شماست که (با مردم) مانوسند و (مردم نیز با آنان) انس می گیرند.

1161. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که در پرداخت قرض، خوش حساب تر باشد.

1162. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که عمرش طولانی تر و اخلاقش نیکوتر باشد.

1163. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسانی هستند که برای زنان شان بهتر باشند.

1164. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که برای خاندانش بهتر باشد.

1165. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد، گفتارش بر دانشتان افزاید و کردارش به آخرت ترغیبتان نماید.

1166. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که عمرش طولانی تر و اعمالش نیکوتر باشد.

1167. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا از بهترین و بدترینتان به شما خبر دهم؟ بهترین شما کسی است که بتوان به خیرش امید داشت و از شرش در امان بود و بدترین شما کسی است که به خیرش امید و از شرش امان نیست.

بهترین کارها

1168. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها، میانه آنهاست.

کننده کار نیک اندک است

1169. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(زمینه) کار نیک بسیار است، اما کسی که بدان عمل کند، اندک است.

آنچه در آن خیری نیست

1170. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در همراهی کسی که تو را هم سنگ خود نمی داند، برای تو خیری نیست.

1171. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در همراهی کسی که حقی برای تو همانند حقی که تو برای او قایلی، قایل نباشد، خیری نیست.

1172. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در مالی که آفت بدان نرسد و تنی که مصیبت نبیند، خیری نیست.

1173. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که مهمانی ندهد، در او خیری نیست.

عوامل رسیدن به خیر دنیا و آخرت

1174. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز است که به هر کس عطا شود از خیر دنیا و آخرت بهره مند می گردد:

زبانی که یاد خدا کند، دلی که سپاس گزارد، تنی که بر بلا صبور باشد و زنی که شوهرش را در ناموس و مال خیانت نکند.

1175. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سود دنیا و آخرت در سایه دانش است و زیان دنیا و آخرت نیز در سایه نادانی است.

1176. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را تقوا روزی شود، خیر دنیا و آخرت روزی اش شده است.

1177. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را صورت زیبا، سیرت زیبا؛ همسر شایسته و سخاوتی نصیب گشته، هر آینه از خیر دنیا و آخرت بهره مند گردیده است.

کسی که بر کار خیری بمیرد

1178. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بر خیری که انجام داده بمیرد، امید خیر برای او داشته باشید و هر که بر شرّی که انجام داده بمیرد، برای او بیمناک باشید ولیکن نومید نشوید.

اسب

اسب

1179. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی؛ یعنی پاداش و غنیمت، تا روز قیامت، به پیشانی اسبان بسته شده است.

در اسب برکت است

1180. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برکت اسب در رنگ بور اوست.

فایده اسب داری

1181. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جن کسی را که در خانه اش، اسب اصیلی دارد، مخبّط و لگدمال نمی کند.

شرط بندی روی اسب

1182. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شرطبندی روی اسب (اسب سواری)، مباح است.

نیکی تا روز قیامت بر پیشانی اسبان بسته شد

1183. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، تا روز قیامت، به پیشانی اسبان بسته شده و کسی که خرج اسب را می دهد، مانند این است که دستش را به نفقه دادن باز نموده که هیچ وقت نباید بسته شود.

1184. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی و کام روایی، تا روز قیامت، به پیشانی اسبان بسته شده و صاحبان اسبان به وسیله آنها یاری می شوند. بنابراین، پیشانی اسبان را دست بکشید و برای آنها برکت بخواهید و چیزی به گردنشان غیر از زه کمان بیاویزید.

1185. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی و کام روایی، تا روز قیامت، به پیشانی اسبان بسته شده و صاحبان اسبان به وسیله آنها یاری می شوند و کسی که خرج آنها را می دهد، مانند کسی است که دستش را برای صدقه دادن باز نموده است.

درد

هر دردی را دارویی است

1186. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هیچ دردی را بدون درمان نیافرید.

1187. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند جز پیری، هیچ دردی را بدون درمان نیافرید.

1188. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند جز مرگ، هیچ دردی را بدون درمان نیافرید؛ بعضی آن را می دانند و بعضی نمی دانند.

دعا

دعا

1189. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، سپاهی از سپاهیان خداوند است که قضای حتمی را دفع می نماید.

1190. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، سلاح مؤمن است.

1191. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، کلید رحمت؛ وضو کلید نماز؛ و نماز کلید بهشت است.

1192. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خود دعا عبادت است.

1193. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، بلا را دفع می نماید.

1194. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نزد خداوند، چیزی گرامی تر از دعا نیست.

1195. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر یک از شما پیوسته (از مردم) درخواست نماید خداوند را دیدار می کند در حالی که در صورت او تکه گوشتی نباشد.

1196. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین سلاح مؤمن، صبر و دعاست.

فضیلت دعا

1197. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه کارهای نیک، نصف عبادت و دعا (به تنهایی) نصف دیگر آن است. هر گاه خدای تعالی درباره بنده ای نیکی اراده نماید، قلبش را به دعا متمایل می سازد.

دعا کلید اجابت است

1198. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در را مدام بکوبد، به زودی در به روی او گشوده می شود.

دعا قضا و قدر حتمی را دفع می کند

1199. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انسان به سبب گناه از روزی محروم می گردد. و تقدیر جز به سبب دعا تغییر نمی کند. و عمر جز به سبب نیکی افزایش نمی یابد.

1200. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی به پدر و مادر، عمر را زیاد، دروغ، روزی را کم و دعا، قضا را دفع می کند.

1201. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، قضا را دفع می نماید؛ نیکی، روزی را افزون می کند؛ و بنده، به وسیله گناهی که مرتکب می شود، خود را از روزی، محروم می گرداند.

1202. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قضا را جز دعا دفع نمی کند و جز نیکی، عمر را زیاد نمی کند.

1203. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بسیار دعا کنید؛ زیرا دعا قضا را باز می گرداند.

بهترین دعا

1204. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زهد و پارسایی آن است که دل تو به آنچه داری آرام گیرد و بهترین خواسته تو از خدای عزّوجلّ باید عافیت و سلامتی در دین و دنیا باشد.

1205. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین دعا، دعای هر کس برای خودش است.

تشویق به دعا کردن

1206. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، درباره (بلایی که) نازل شده و نازل نشده، سودمند است. پس ای بندگان خدا! دعا را فراموش نکنید.

1207. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از فضل خدا طلب کنید؛ زیرا خداوند دوست دارد که از او خواسته شود و بهترین عبادت، انتظار فرج است.

1208. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه خداوند تبریک می گوید به مردی درباره حاجتی که بسیار در خصوص آن دعا کند؛ چه خواسته اش را عطا کند یا از آن امتناع ورزد.

آداب دعا

1209. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، اصرار کنندگان در دعا را دوست دارد.

1210. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای پنهانی معادل هفتاد دعای آشکار است.

1211. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز با مسواک از هفتاد رکعت نماز بدون مسواک، بهتر است؛ و یک دعای پنهانی از هفتاد دعای آشکار، بهتر است؛ و یک صدقه پنهان از هفتاد صدقه آشکار، بهتر است.

1212. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دو وقت درهای آسمان گشوده می شود و به ندرت دعای دعا کننده ای در آن رد می گردد:

هنگام نماز و هنگام صف آرایی در راه خدا.

1213. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه چیز، حتی بند کفش را از خدا بخواهید؛ زیرا اگر خداوند آن را میسور ننماید، میسر نخواهد شد.

انتخاب زمان مناسب برای دعا کردن

1214. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیمه شب درهای آسمان گشوده می شود و منادی ندا می دهد:

آیا دعا کننده ای هست تا دعایش مستجاب شود؟ آیا درخواست کننده ای هست تا به او عطا شود؟ آیا گرفتاری هست تا گشایشی برایش بشود؟ در این هنگام، هر مسلمانی چیزی بخواهد، حاجتش برآورده شود مگر زن زناکاری که با ناموس خود کسب کند یا مالیات گیرنده (ای که با ستم مال مردم را بگیرد).

1215. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در چهار موقع درهای آسمان گشوده و دعاها مستجاب می گردد:

هنگام پیوستگی صفوف مبارزان راه خدا، هنگام نزول باران، هنگام نماز و هنگام دیدن کعبه.

1216. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای بین اذان و اقامه، رد نمی شود.

دعایی که از همه زودتر به اجابت می رسد

1217. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای غایبی برای غایب دیگر زودتر از هر دعایی به اجابت می رسد.

شرایط استجابت دعا

1218. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا را بخوانید در حالی که ایمان به اجابتش دارید، و بدانید که خداوند دعایی را که از دل غافل فراموش کار برخیزد، نمی پذیرد.

1219. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگام رقّت و نرمی دل، دعا را غنیمت شمارید؛ زیرا رقّت قلب، مایه رحمت است.

1220. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خواهد دعایش مستجاب شود و اندوهش برطرف گردد، باید تنگ دستی را گشایش دهد.

1221. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد که خداوند دعای او را در سختی ها و بلاها اجابت نماید، باید در آسایش، زیاد دعا کند.

1222. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند از بنده شرم می کند که دستان او را که برای دعا بالا رفته با ناامیدی برگرداند.

1223. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ قومی دست نیاز به سوی خدای تعالی دراز نکرد جز این که خداوند بر خود لازم فرمود که خواسته آنان را در دستشان قرار دهد.

1224. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی با حیا و بخشنده است و شرم دارد دستان کسی را که به سویش بلند شده خالی و ناامید بازگرداند.

دعاهایی که مستجاب می شود

1225. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای مؤمن مبتلا و گرفتار را غنیمت شمارید.

1226. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نفرین مظلوم بپرهیزید، هر چند از کافری باشد؛ زیرا میان او و خدای عزّوجلّ مانعی وجود ندارد (و دعایش زود به اجابت می رسد).

1227. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پروردگار تو عزّوجلّ دعای سه کس را اجابت نمی کند:

مردی که در خانه ویران ساکن شود؛ مردی که بر سر راه، منزل

گزینند؛ و مردی که حیوان خود را رها کند سپس از خدا بخواهد که آن را نگه دارد.

1228. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند دعای سه کس را رد نمی کند:

آن که بسیار خدا را یاد کند، ستمدیده و پیشوای دادگر.

1229. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در سه مورد درخواست بنده رد نمی شود:

مردی که در بیابانی که جز خداوند هیچ کس او را نمی بیند، نماز بپا دارد؛ مردی که (در جنگ،) یارانش فرار کنند و او استوار بماند؛ و مردی که آخر شب برای عبادت برخیزد.

1230. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عزّوجلّ دعای سه نفر را اجابت نمی کند:

مردی که زن بداخلاق دارد ولی او را طلاق نمی دهد؛ مردی که مالی پیش دیگری دارد ولی بر آن شاهد نمی گیرد؛ و مردی که مال خود را به سفیه بسپارد در حالی که خداوند عزّوجلّ فرموده است:

اموالتان را به سفیهان نسپارید.

1231. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بر خود لازم کرده است که دعای سه نفر را رد نکند:

روزه دار، تا زمانی که افطار کند؛ ستمدیده، تا زمانی که یاری شود؛ و مسافر، تا زمانی که بازگردد.

1232. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای سه نفر بدون شک پذیرفته می شود:

دعای ستمدیده، دعای مسافر و نفرین پدر بر فرزند.

1233. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بر خود لازم کرده است که دعای ستم دیده ای را که او نیز نسبت به دیگری ستم روا داشته، نپذیرد.

1234. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج دعاست که مستجاب می شود:

دعای مظلوم تا یاری شود؛ دعای حاجی تا بازگردد؛ دعای سرباز تا به اقامتگاه خود برسد؛ دعای مریض تا بهبود یابد؛ و

دعای برادری برای برادرش در غیاب او. و دعای آخری از همه دعاها زودتر مستجاب می گردد.

1235. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعایی که برادر برای برادرش در پشت سر می کند، رد نمی شود.

1236. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای کسی که به او نیکی شده، برای نیکی کننده رد نمی شود.

1237. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای مرد مسلمان برای برادرش در پشت سر پذیرفته می شود؛ بالای سر او فرشته ای موکل است که هر گاه دعای خیری برای برادرش بکند، فرشته می گوید:

آمین و برای تو نیز مانند همان باشد.

1238. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای پدر برای فرزندش، مانند دعای پیامبر برای امتش است (پذیرفته می شود).

1239. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای ستمدیده پذیرفته می شود هر چند بدکار باشد؛ چون بدی او به خودش بازمی گردد.

1240. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو دعا است که بین آن دو و خداوند پرده ای وجود ندارد:

دعای ستمدیده و دعای برادر پشت سر برادرش.

1241. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بیماران عیادت کنید و از ایشان بخواهید که برایتان دعا کنند؛ زیرا دعای بیمار، مستجاب و گناهش آمرزیده است.

دعاهای پیامبر

1242. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! بیشترین روزی ات را بر من (روزی مرا)، هنگام پیری و پایان عمرم قرار بده.

1243. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! آنچنان مرا از خود بترسان که گویا تو را می بینم و به وسیله تقوایت (پرهیزکاری ات) سعادتمندم کن و به نافرمانی ات بدبختم نکن و قضایت را برایم خیر و قدر خود را برایم مبارک گردان تا این که تقدیم آنچه برایم مؤخر کردی و تاخیر آنچه برایم مقدم

داشتی را دوست نداشته باشم. و بی نیازی مرا در روحم قرار ده.

1244. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا مرا از جمله کسانی قرار ده که وقتی نیکی کنند، خوشحال می شوند و آن گاه که بدی کنند آمرزش می طلبند.

1245. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا در همه امور، ما را عاقبت به خیر گردان و از خواری دنیا و عذاب آخرت نجاتمان ده.

1246. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! مرا در حالات ایستاده و نشسته و خوابیده به برکت اسلام حفظ کن و دشمن شاد و حسود قرار نده. خدایا! هر نیکی را که گنجینه اش در اختیار توست، از تو مسئلت می کنم و از هر شری که گنجینه اش در تحت سلطه توست، به تو پناه می برم.

1247. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! مرا فقیر زنده بدار و فقیر بمیران و در بین فقیران محشور فرما و بدترین بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت را یکجا دارد.

1248. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! میان ما را اصلاح کن و دلهایمان را به همدیگر مهربان گردان و ما را به راههای امن و آرام هدایت فرما و از تاریکی ها به سوی روشنایی رهایی بخش و از زشتی های آشکار و نهان دور ساز. خدایا! گوشها، چشم ها، دلها، زن ها و فرزندان ما را مبارک گردان و توبه ما را بپذیر که هر آینه تو توبه پذیر و مهربانی.

1249. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! چشمان اشک باری به من عطا کن که دل را به وسیله ریزش اشکهای ترس تو شفا دهد پیش از آن که این اشکها خون و دندانها، پاره

آتش گردند.

1250. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! دینداری ام را اصلاح کن که کارم را از خطا و گناه حفظ می کند و کار دنیایم را اصلاح کن که زندگی من در آن است و امر آخرتم را اصلاح کن که بازگشتم در آن است. زندگی را مایه افزایش نیکی ها و مرگ را مایه آسایش از همه بدی ها برای من قرار بده.

1251. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا مرا بر تحمل فشار و سختی مرگ و حالت احتضار، یاری فرما.

1252. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! از ترس خود آنقدر که میان ما و گناهان فاصله اندازد و از اطاعت خود آنقدری که ما را به بهشت رساند و از یقین خود آن قدری که مصیبت های دنیا را بر ما آسان سازد نصیبمان کن و ما را تا زمانی که زنده نگه داشتی، از گوش و چشم و قدرت بهره مند کن و آن را وارث ما قرار ده (تا آخر عمر برایمان نگهدار) و انتقام ما را از ستمگران بگیر و ما را بر دشمنان پیروز کن و مصیبت ما را در دینمان قرار نده و دنیا را بزرگترین اندوه و نهایت دانشمان قرار نده و کسی را که بر ما رحم نکند بر ما مسلط نگردان.

1253. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا من از تو هدایت، تقوا، عفت و بی نیازی خواستارم.

1254. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از تو سلامتی همراه ایمان، ایمان همراه با نیک خویی و توفیقی که رستگاری در پی دارد، مسئلت می کنم.

1255. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! سحرخیزی امت مرا مبارک گردان.

1256. پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! تو را به علم غیب و قدرت بر آفرینش هستی سوگند! مادامی که زندگی را برایم سودمند می دانی، مرا زنده بدار و آن گاه که مرگ را برایم نیکو می دانی، مرا بمیران، خدایا! ترس تو را در آشکار و نهان، کلمه اخلاص را در حال خشنودی و خشم و اعتدال را در فقر و توانگری، از تو خواستارم.

1257. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! پروردگارا! در دنیا و آخرت، نیکی عطایمان فرما و از عذاب جهنم محفوظمان بدار.

1258. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! بر (روزی) ما بیفزا و از (روزی) ما کم نکن، ما را گرامی دار و خوار نساز، به ما عطا کن و محروم نساز، ما را برتری ده و کسی را بر ما برتری نده و ما را خشنود ساز و از ما خشنود باش.

1259. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! هم چنان که مرا نیکو آفریدی، اخلاق مرا نیز نیکو گردان.

1260. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! لحظه ای مرا به خودم وا مگذار و چیزهای خوبی که به من عطا فرمودی، از من نگیر.

1261. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! هر کس عهده دار کار امت من گردید و بر آنان سخت گرفت، تو نیز بر او سخت بگیر و هر کس عهده دار امت من گردید و با آنان مدارا نمود، تو نیز با او مدارا نما.

1262. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بگو خدایا ! باطن مرا از ظاهرم بهتر و ظاهرم را شایسته گردان. خدایا ! از چیزهای شایسته ای که به مردم عطا می کنی از قبیل مال، زن

و فرزند، به من نیز عطا فرما غیر از آنچه که گمراه و گمراه کننده است.

1263. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بگو خدایا ! آن چنان نفس مطمئنی از تو می خواهم که به دیدار تو ایمان داشته باشد، به قضای تو خشنود باشد؛ و به عطای تو قانع گردد.

دعاهای پیامبر در استعاذه

1264. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! من از تو همه نیکی ها را خواستارم چه آنچه می دانم و چه آنچه نمی دانم، و از همه بدی ها به تو پناه می برم چه آنچه می دانم و چه آنچه نمی دانم.

1265. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! من از برص، دیوانگی، جذام و بیماری های بد، به تو پناه می برم.

1266. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! من از ناتوانی، تنبلی، ترسویی، بخل، پیری، سنگدلی، غفلت، تنگدستی، ذلت و مستمندی، به تو پناه می برم. و نیز از فقر، کفر، فسق، اختلاف، نفاق؛ سُمعه و ریا، به تو پناه می برم. و نیز از کری، گنگی، دیوانگی، خوره، برص و بیماری های بد به تو پناه می برم.

1267. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! من از ناتوانی، تنبلی، ترسویی، بخل و پیری، به تو پناه می برم. و نیز از عذاب قبر، عذاب جهنم و گرفتاری در زندگی و مرگ، به تو پناه می برم.

1268. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! من از فقر، تنگدستی، ذلت، ستمگری و ستمدیدگی، به تو پناه می برم.

1269. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از تنبلی، پیری، گناه، غرامت، شکنجه و عذاب قبر، شکنجه و عذاب جهنم، سختی امتحان ثروت و امتحان فقر، به تو پناه می برم.

1270. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از همسایه بد

در خانه اقامت، به تو پناه می برم؛ زیرا همسایه صحرا، به زودی تغییر می کند.

1271. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از دوست حیله بازی که با دو چشمانش مرا می پاید و دلش مراقب من است؛ اگر از من نیکی ببیند، آن را می پوشاند و اگر بدی ببیند، آن را شایع می کند به تو پناه می برم.

1272. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از زوال نعمت، تغییر عافیت، ناگهانی بلا و همه چیزهایی که مایه ناخشنودی توست، به تو پناه می برم.

1273. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از دانش بی سود، عبادت غیر مقبول و دعای غیر مستجاب، به تو پناه می برم.

1274. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از دانش بی سود، دل بی سوز، دعای غیر مستجاب و نفسی که سیری ندارد، به تو پناه می برم. خدایا! از شر این چهار تا (به تو پناه می برم).

1275. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از چیرگی قرض، غلبه دشمن و سرزنش مخالفان، به تو پناه می برم.

1276. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از فریب زنان و عذاب قبر، به تو پناه می برم.

1277. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از خوی ها، کارها، هوس ها و مرض های زشت، به تو پناه می برم.

1278. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! من از روز بد، شب بد، ساعات (اوقات) بد، یار بد و همسایه بد در خانه اقامت، به تو پناه می برم.

دعاهای پیامبر در درخواست عافیت

1279. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! تو جانم را آفریدی و تو آن را پس می گیری، مرگ و زندگی آن برای توست؛ اگر زنده اش داشتی، حفظش

کن و اگر به مرگ رساندی، او را بیامرز. خدایا! من از تو خواستار عافیت هستم.

1280. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! بدن، گوش و چشم مرا عافیت و سلامتی عطا فرما. خدایا! من از کفر و فقر به تو پناه می برم. خدایا! من از عذاب قبر به تو پناه می برم، (ای که) معبودی جز تو نیست.

دعاهای پیامبر در درخواست دانش

1281. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا مرا از آنچه یادم دادی، بهره مند گردان و چیزی که مرا سود رساند یادم ده و دانش مرا زیاد کن.

1282. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! مرا به وسیله دانش، بی نیاز و به وسیله بردباری، زینت و به وسیله تقوا، عزیز و به وسیله عافیت، زیبایی عطا فرما.

دعاهای پیامبر در درخواست بخشش

1283. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! گناهم را بیامرز، خانه ام را وسعت بخش و روزی ام را مبارک گردان.

1284. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا! از گناه، نادانی و اسراف کاری من و آنچه تو بدان از من آگاهتری، گذشت کن. خدایا! خطا، عمد، شوخی، جدی و هر بدی که در من است همه را ببخشای.

ثمره دعا کردن به برادر خویش غیاباً

1285. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده مسلمانی غیاباً برادر خویش را دعا کند، فرشته گوید:

مانند آن برای تو باد.

پاداش دعا کننده و آمین گو

1286. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا کننده و آمین گوینده، در پاداش شریکند؛ قاری (قرآن) و مستمع، در پاداش شریکند؛ و دانشمند و دانش آموز، در پاداش شریکند.

آنچه که سزاوار است دعا کننده ترک نماید

1287. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم! از خدا بترسید و در طلب (حاجت) معتدل باشید؛ زیرا هرگز کسی نمی میرد تا این که روزی خود را به طور کامل دریافت نماید هر چند دیرتر باشد. پس، از خدا بترسید و در طلب معتدل باشید.

علل مستجاب نشدن دعا

1288. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) خداوند به دلیل مصلحتی، حاجت کسی را برآورده نمی کند در نتیجه، (آن شخص ندانسته) مردم را به ناحق متهم می سازد و می گوید:

کی حق مرا برد؟

پیامد دعا نکردن

1289. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

هر کس مرا نخواند، بر او غضب می کنم.

دنیا

دنیا

1290. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا از کسی دور نمی گردد مگر این که خیر او در آن باشد.

1291. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، خانه کسی است که خانه ندارد و مال کسی است که مالی ندارد و کسی برای دنیا مال جمع می کند که عقل ندارد.

حقیقت دنیا

1292. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از شما از دنیا انتظاری ندارد جز بی نیازی طغیان آور، فقر نسیان آور، مرض فسادآور، پیری خوار کننده و مرگ مهیا کننده.

دنیا سرایی آکنده از بلاست

1293. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دنیا فقط بلا و فتنه باقی مانده است.

دنیا متغیر است

1294. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، متغیر است؛ آنچه نصیب توست به تو می رسد هر چند ضعیف باشی؛ و آنچه بر ضرر توست (باز به تو می رسد و) به قدرت خود نمیتوانی آن را دفع کنی.

دنیا ساعتی است

1295. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه آمدنی است، نزدیک است.

دنیا زندان مؤمن است

1296. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، زندان مؤمن است و بهشت کافر است.

دنیا پلی است

1297. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دنیا چنان باش که گویا غریب یا رهگذری و (پیوسته) خود را از اهل قبور بشمار.

دنیا مهمان خانه است

1298. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دنیا چون میهمانانی باشید؛ مسجدها را خانههای خودتان قرار دهید؛ دلهایتان را به مهربانی عادت دهید؛ بسیار تفکر و گریه کنید، هوسها شما را بیراهه نبرد تا بناهایی را بسازید که در آنها ساکن نمیشوید و دارایی هایی را جمع کنید که خودتان نمی خورید؛ و آرزوهایی کنید که بدانها نمی رسید.

دنیا ملعون است

1299. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا و آنچه در آن است، ملعون است جز امر به معروف و نهی از منکر و یاد خدا.

1300. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا و آنچه در آن است، ملعون است جز یاد خدا و متعلقات آن و دانشمند و دانش آموز.

1301. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا و آنچه در آن است، ملعون می باشد جز چیزی که برای خداوند عزّوجلّ باشد.

1302. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا و آنچه در آن است، ملعون می باشد جز چیزی که برای رضای خداوند عزّوجلّ باشد.

برگرفتن از دنیا به قدر ضرورت

1303. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا را برای اهلش واگذارید (دلبستگی به آن نداشته باشید)؛ زیرا هر کس بیش از اندازه از آن برگیرد، ناخودآگاه بر هلاک خویش می کوشد.

1304. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در طلب دنیا معتدل باشید؛ زیرا هر کس به اندازه تقدیرش بدان دست می یابد.

1305. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیای خویش را اصلاح نمایید و آن چنان برای (سعادت در) آخرت تلاش کنید که گویا فردا خواهید مُرد.

1306. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر در دنیا به اندازه توشه مسافر چیزی همراه دارید، شما را کفایت می کند.

1307. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خانه هایی) می سازید که خود ساکن نمی شوید، (ثروتی) جمع آوری می کنید که خود نمی خورید، و (چیزهایی) آرزو می نمایید که بدان نمی رسید.

1308. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا را برای اهلش رها کنید، هر که بیش از کفایت و نیاز از دنیا برگیرد، ناخودآگاه مرگش را دربرگرفته است.

برگرفتن از دنیا به اندازه توشه مسافر

1309. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر یک از شما را به اندازه توشه (راه) مسافر کافی است.

1310. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهره هر کدامتان از این دنیا باید به اندازه توشه مسافر باشد.

نتیجه دنیا دوستی

1311. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اما بعد، همانا دنیا سرسبز و شیرین است و خداوند شما را در آن جانشین ساخته و بر چگونگی کردارتان می نگرد. پس مراقب (دام های) دنیا و زنان باشید؛ زیرا اولین گمراهی بنی اسراییل (یهودیان) درباره زنان بود.

1312. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

علاقه به دنیا، غم و اندوه را بسیار می کند و پرخوری، دل را سخت می گرداند.

دنیا دوستی منشا هر گناهی است

1313. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا دوستی، سر منشا همه گناهان است.

دنیا منفورترین مخلوق خدا

1314. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی زمانی که جهان را آفرید، از آن روی گرداند و به دلیل ناچیزی آن در پیشگاه خداوند هیچگاه به آن نظر نیفکند.

1315. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چیزی را که در نزد او منفورتر از دنیا باشد نیافرید و به خاطر همین نفرت، از زمان آفرینش آن، بدو ننگریسته است.

پاداش کسی که از راه حق به دنیا دست یابد

1316. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، شیرین و سبز (تازه) است؛ پس هر که از راه حق بدان دست یازد، برایش مبارک باد و چه بسا کسانی در خواهش های نفسانی خویش فرو رفته اند که روز قیامت برایشان جز آتش جهنم سودی ندارد.

1317. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، سبز (تازه) و شیرین است؛ هر که از راه حلال در آن مالی کسب نماید و در راه حق انفاق کند، خداوند او را پاداش داده و به بهشت می برد؛ و هر که از غیر راه حلال مالی به دست آورد و در راه باطل مصرف نماید، خداوند، خانه خواری را بر او روا می دارد (به جهنم می برد).

خدا دنیا را با هدف رسیدن به آخرت عطا فرمود

1318. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند دنیا را با هدف رسیدن به آخرت عطا می کند اما از اعطای آخرت برای به دست آوردن دنیا امتناع می ورزد.

فراهم آمدن دنیا و آخرت

1319. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما کسی نیست که دنیایش را به خاطر آخرتش و آخرتش را به خاطر دنیایش رها کند تا این که از هر دو بهره مند شود؛ زیرا دنیا راه رسیدن به آخرت است. و شما سربار مردم نباشید.

پرهیز از دل خوش کردن به دنیا

1320. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای محمد! هر چه می خواهی زنده بمان، (اما بدان) که عاقبت می میری؛ و هر چه را می خواهی دوست داشته باش، (اما بدان) که عاقبت از آن جدا می شوی؛ و هر کار می خواهی انجام بده، (اما بدان) که پاداش آن را دریافت می کنی و بدان که شرف و افتخار مؤمن به شب زنده داری و سربلندی او در بی نیازی (مالی) از مردم است.

1321. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از (دلبستگی) دنیا برحذر باشید، که سوگند به آن که جانم در کف اوست! هر آینه دنیا ساحرتر از هاروت و ماروت است.

1322. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه می توانید خود را از غم دنیا رها سازید؛ زیرا هر کس، دنیا، بیشترین غمش باشد، خداوند سرمایه اش را فراوان کند ولی فقر را همیشه پیش چشمانش قرار دهد. و هر کس، آخرت، بیشترین غمش باشد، خدای تعالی کارش را نظم دهد و بی نیازی را در دلش جای دهد.

پرهیز از دنیا

1323. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی در حالی که بنده مؤمنش را دوست دارد، او را از دنیا پرهیز می دهد چنانچه شما مریضتان را به خاطر ترس از ضرر از (بعضی) خوردنی ها و آشامیدنی ها پرهیز می دهید.

1324. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، بر اهل آخرت و آخرت بر اهل دنیا، حرام است. و دنیا و آخرت هر دو بر اهل خدا حرام است.

تشویق به برگزیدن آخرت

1325. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رساند. و هر که آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رساند. پس باقی را بر فانی ترجیح دهید.

دوست داشتنی های دنیا

1326. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دنیا (زنان و بوی خوش) نزد من دوست داشتنی است:

و روشنی چشم من، در نماز است.

1327. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا، کالاهایی است و بهترین کالای آن، زن پارسا است.

ترک دنیا

1328. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترک دنیا از شکیبایی تلخ تر، و از شکستن شمشیر در راه خدای عزّوجلّ سخت تر است.

نکوهش دنیا

1329. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دنیا به اندازه بال پشه ای نزد خداوند ارزش داشت، جرعه آبی از آن را به کافر نمی نوشانید.

1330. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا کسی هست که بر روی آب رود ولی قدم هایش تر نشود؟ هم چنین است صاحب دنیا (و ثروت) که از گناه مصون نخواهد ماند.

عمر دنیا

1331. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(همه عمر) دنیا، با هفت روز از روزهای آخرت برابر است.

خوشی دنیا اندوه آخرت است

1332. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیرینی دنیا، مایه تلخی آخرت و تخلی دنیا، مایه شیرینی آخرت است.

1333. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با کار اُخروی، دنیا بجوید، در آخرت بهره ای ندارد.

مثل دنیا

1334. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذای آدمیزاد ضرب المثل دنیا شده است، هر چند آن را ادویه و نمک بزنند باید دید عاقبت چه می شود.

1335. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(بهره گیری از) دنیا در مقابل آخرت، غیر از این نیست که یکی از شما انگشت اشاره خویش را در دریا نهد آن گاه بنگرد که با چه برمی گردد (متاع دنیا قطره ای از دریای آخرت است).

1336. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت این دنیا، مانند لباسی است که سر تا پا پاره شده و از نخ آخرش آویزان است و نزدیک باشد که آن نخ نیز ببرد.

1337. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت دنیا نسبت به آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خویش را در دریا نهد سپس نگاه کند که چه برمی گرداند. (صرفاً رطوبتی از دریا در آن می ماند).

حکایت انسان در دنیا چون سواره است

1338. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت من و دنیا چون سواره ای است که در یک روز گرمی زیر درختی بخوابد سپس راه بیفتد و آن را ترک نماید.

1339. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرا با دنیا چه کار؟ من نسبت به دنیا جز یک مسافری نیستم که در سایه درختی نشسته و استراحت کرده سپس آن را رها می کند.

دارو

دارو

1340. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی هر جا درد آفرید، دوا نیز آفرید. پس دردهای خود را مداوا نمایید.

دارو و درمان از تقدیرات است

1341. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوا (و درمان) از مصادیق تقدیر است که با اذن خدای تعالی مفید می گردد.

هر دردی را دارویی است

1342. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بندگان خدا! خود را معالجه نمایید؛ زیرا خدای تعالی هیچ دردی را بی درمان نگذاشته است جز یک درد را، و آن پیری است.

1343. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خود را معالجه نمایید؛ زیرا آن که درد داده، درمان نیز داده است.

1344. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر دردی دوایی است؛ هر گاه دوایی به درد برخورد، به اذن خدای تعالی بهبود یابد.

درمان کردن با صدقه

1345. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیمارانتان را با صدقه درمان کنید؛ زیرا صدقه، بیماری ها و پیشامدها را از شما دفع می نماید.

با شیر گاو خودتان را درمان کنید

1346. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خودتان را با شیر گاو، درمان کنید؛ زیرا من امید دارم که خداوند در آن شفا قرار داده باشد؛ به خاطر این که از همه درختان (و گیاهان) می چرد (بنابراین، خواص دارویی هر نوع گیاهی را ممکن است داشته باشد).

روزگار

روزگار

1347. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رفته رفته کارها، سخت تر شده؛ دنیا، ادبار نموده و مردم بخیل تر می شوند.

به روزگار ناسزا نگویید

1348. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

آدمیزاد با ناسزاگویی به روزگار، مرا آزار می دهد؛ زیرا روزگار منم و کارها به دست من است و منم که شب و روز را تغییر می دهم.

روغن

روغن

1349. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

لباس، غنا (و ثروتمندى) را آشكار مى سازد؛ روغن (خوشبو) فقر را از بين مى برد؛ و نيكى به مملوک (برده) (باعث مى شود كه) خداوند به سبب آن دشمن را سرشكسته نمايد.

دين

دين

1350. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اميد به آفريدگارم مرا بس است و دينم از دنيايم مرا كافى است.

1351. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

دين مرد، همان خرد اوست و هر كه خرد ندارد، دين ندارد.

1352. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

همه دين، خيرخواهى است.

1353. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

دين، طلايه دارانى جز وظيفه شناسى، وفادارى و ستايش ندارد.

1354. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

دين جز به جوانمردى، پايدار نيست.

فضيلت دين

1355. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

این دین (اسلام) محکم است پس با ملایمت در آن راه برو و عبادت خدا را منفور خود نگردان؛ زیرا رهروی عجول، عاقبت نه راهی سپرد و نه مرکوب خود را حفظ کند.

سر منشا دین

1356. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس دین، پرهیزکاری است.

1357. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس دین، خیرخواهی برای خدا، دین خدا، پیغمبر خدا، کتاب خدا، پیشوایان مسلمانان و برای همه مسلمانان است.

آرایش دین

1358. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، این دین را خاص خود نموده و جز بخشش و خوش اخلاقی، با دین شما سازگار نیست. هان! دین (داری) خود را به وسیله آن دو آرایش دهید.

ستون دین

1359. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی ستونی دارد و ستون این دین (اسلام) فقه است.

هر دینی خلقی و خویی دارد

1360. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر دینی، خلق و خوی (برجسته ای) دارد و خلق و خوی (برجسته) این دین (اسلام) حیاست.

معیار دین داری

1361. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

معیار دین داری، پارسایی است.

نصف دین

1362. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هر که را زنی شایسته روزی داده، هر آینه او را بر نصف دینش یاری نموده و باید در نصف باقی از خدا بترسد.

آسانی دین

1363. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از کنجکاوی و فرو رفتن در (مباحث دشوار) دین بپرهیزید؛ زیرا خدای تعالی (اصل) دین را آسان قرار داده است. پس به اندازه توانایی خویش از آن فرا بگیرید؛ زیرا خداوند کار نیک ولی مداوم را دوست دارد، هر چند اندک باشد.

1364. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من با دین مستقیم و آسان مبعوث شدم. هر کس، با روش من مخالفت ورزد، از من نیست.

1365. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر (عمل سخت و) مشکلی حرام است و در دین (عمل) مشکل وجود ندارد.

آفت دین

1366. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

1367. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز آفت دین داری (مردم) است:

دانشمند بدکار، پیشوای ستمکار، تلاشگر نادان.

1368. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی آفتی دارد که آن را فاسد می کند و آفت این دین (اسلام) والیان بد است.

1369. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که تعهد ندارد، دین ندارد.

پرهیز از غلو و افراط در دین

1370. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از غلو و افراط در دین بپرهیزید؛ همانا پیشینیان شما به سبب غلو در دین هلاک گردیدند.

دین استوار

1371. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همواره این دین (اسلام) پایدار خواهد بود و گروهی از مسلمانان بر اساس آن، پیکار می نمایند تا این که قیامت برپا گردد.

روش شناخت دین

1372. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا من یک بشرم. هرگاه شما را به چیزی از دینتان فرمان دادم، بدان رفتار کنید ولی هر گاه درباره چیزی نظر خود را بیان کردم، همانا من یک بشرم.

1373. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(بدانید که) من هم مانند شما بشرم و (سخن از روی) گمان، گاهی مخالف واقع و گاهی مطابق آن درمی آید ولی آنچه به شما گفتم، «خدا می گوید» در آن صورت من هرگز بر خدا دروغ نمی بندم.

تقویت دین با افرادی بی بهره از آن

1374. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قطعاً خداوند، دین خود را با مرد بدکار نیز تایید می کند.

بهترین دین داری شما

1375. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین دین داری شما، پارسایی است.

1376. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین (روشهای) دین داری شما، آسان ترین آنهاست.

کسی که دین ندارد

1377. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه نیکی ها تنها با خردورزی به دست می آید. و کسی که خردمند نیست، دین ندارد.

وام

وام

1378. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وارد بهشت شدم، آن گاه دیدم بر در آن (نوشته است):

صدقه، ده برابر و قرض، هیجده برابر پاداش دارد.

گفتم:

ای جبرئیل ! چرا صدقه، ده برابر و قرض هیجده برابر؟

گفت:

زیرا صدقه، به دست بی نیاز و نیازمند می افتد ولی قرض، فقط به دست کسی که به آن محتاج است می رسد.

1379. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی بود که به مردم قرض می داد و همواره به خدمتگزارش می گفت:

هر گاه به تنگ دستی برخورد نمودی، از او درگذر شاید خداوند نیز از ما درگذرد. آن گاه به دیدار حق شتافت و خداوند نیز از او درگذشت.

1380. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر قرضی، صدقه است.

1381. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی یار قرض دار است تا زمانی که قرض خود را بپردازد، مگر این که قرض او برخلاف رضای خدا باشد.

1382. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض (گرفتن)، از دین (داری) و شخصیت می کاهد.

از وام گرفتن دوری کنید

1383. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض کمتر بگیر تا آزاد زندگی کنی.

1384. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مادامی که بدهکار قرضش را پرداخت ننموده، طلبه کار بر او سلطنت دارد.

1385. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از قرض گرفتن دوری کنید؛ زیرا مایه اندوه (و بی خوابی) شب و خواری روز است.

1386. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض، پرچم خدا در زمین است؛ هر گاه خداوند اراده کند که بنده ای را ذلیل گرداند، آن را بر گردنش می نهد.

1387. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض (گرفتن)، مایه خواری دین (داری) است.

1388. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض (گرفتن)، مایه غم شب

و خواری روز است.

1389. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیوسته جان مرد به قرضش آویخته است تا این که ادا شود.

1390. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خودتان را با قرض نترسانید.

انواع قرض گرفتنها

1391. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض، دو نوع است:

هر گاه کسی که قصد داشت قرضش را ادا کند بمیرد، من ولیّ او (در پرداخت قرضش) هستم و اما کسی که قصد نداشت قرض خود را ادا کند بمیرد، (روز قیامت در مقابل آن) از نیکی هایش برداشته می شود؛ زیرا در آن روز، درهم و دیناری نیست.

وام دادن بهتر از صدقه است

1392. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض دادن چیزی، بهتر از صدقه دادن آن است.

1393. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو بار قرض دادن، بهتر از یک بار صدقه دادن است.

مهلت دادن به بدهکار تنگ دست

1394. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تنگ دستی را مهلت دهد یا او را واگذارد، خداوند روز قیامت؛ روزی که سایه ای جز سایه خدا نیست، او را در زیر سایه عرش خویش جای

دهد.

1395. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به بدهکار خویش مهلت دهد یا بدهی او را نادیده بگیرد (و از دفترش پاک کند)، روز قیامت در سایه عرش خواهد بود.

1396. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تنگ دستی را تا زمان گشایش، مهلت دهد، خداوند او را در گناهش تا زمان توبه مهلت می دهد.

تشویق به پرداخت وام

1397. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای قصد پرداخت قرضش را داشته باشد خداوند عزّوجلّ او را یاری می کند.

1398. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قرضی دارد که پرداخت آن را قصد نموده، روز قیامت خداوند قرض او را ادا می کند.

1399. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قرضی داشته باشد و به پرداخت آن اهتمام ورزد، پیوسته از جانب خداوند بر او نگهبانی گمارده می شود.

نهی از تعلل در پرداخت بدهی

1400. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، قرضی بگیرد و قصد نپرداختن آن را داشته باشد، به صورت دزد با خدا دیدار خواهد کرد.

1401. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، با زنی ازدواج نماید و قصد نپرداختن مهریه او را داشته باشد، زناکار می میرد. و هر کس، چیزی بخرد و قصد نپرداختن قیمت آن را داشته باشد، خیانت کار می میرد و جایگاه خائن جهنم است.

1402. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مماطله (و امروز و فردا کردن) کردن ثروتمند، ظلم است.

1403. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تاخیر در پرداخت دین، بخشی از ظلم است.

قرض دار در قبر خود زنجیر است

1404. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرض دار، در قبر خود زنجیر می شود و جز پرداخت قرضش چیز دیگری او را آزاد نمی کند.

دینار

دینار

1405. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دینارها و درهم ها، مُهرهای خداوند در زمین است. هر که مهر مولایش را بیاورد، حاجتش برآورده می شود.

یاد خدا

یاد خدا

1406. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کسی را که «لااله الاالله» را صرفاً به قصد (خشنودی) خدا بگوید، بر آتش جهنم حرام نموده است.

1407. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مردی در اتاق خویش مشغول تقسیم درهم و دینار (برای مستمندان) باشد و دیگری یاد خدا کند، آن که خدا را یاد می کند بهتر است.

فضیلت ذکر خدا

1408. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یاد خدا، از صدقه دادن بهتر است.

تشویق به یاد خدا بودن

1409. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به قدر طاقت، تقوای الهی پیشه کن. و خدا را نزد هر سنگ و درختی یاد کن. و هر گاه گناهی از تو سر زد، بلافاصله توبه کن:

توبه پنهانی در برابر گناه پنهانی و توبه آشکار در برابر گناه آشکار.

به یاد من باشید تا به یاد شما باشم

1410. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر در موقع آسایش، خداشناس باشی، در موقع سختی، خدا تو را می شناسد.

بهترین ذکرها

1411. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ذکرها، آن است که پنهان باشد و بهترین روزی ها، آن است که کافی باشد.

گفتن لا اله الا الله کلید آسمانهاست

1412. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی کلیدی دارد و کلید آسمان ها، گفتن «لا اله الا الله» است.

مثال یاد کنندگان خدا

1413. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که در میان غافلان، خدا را یاد کند، مانند کسی که در میان فراریان جنگ، ثابت قدم است، مقام و منزلت دارد.

1414. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یاد کننده خدا در میان غافلان، مانند کسی است که از فراریان جنگ دفاع نماید؛ یاد کننده خدا در میان غافلان، چون چراغی در خانه تاریک است؛ یاد کننده خدا در میان غافلان، مانند درخت سبزی است در میان درختانی که برگشان ریخته است؛ خداوند، جایگاه یاد کننده خدا در میان غافلان را، در بهشت به او معرفی می کند؛ خداوند، به عدد هر شخص فصیح و گنگ، از گناهان یاد کننده خدا در میان غافلان می بخشد.

پیامدهای یاد خدا

1415. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا را یاد کن؛ زیرا یاد خدا تو را در خواسته هایت یاری می کند.

1416. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

(پیوسته) بنده ام را همراهی می کنم مادامی که به یاد من باشد و لبهایش به نام (و خاطر) من بجنبد.

1417. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر رهسپاری، نهایتی دارد و پایان آدمیزاد، مرگ است. بنابراین، به یاد خدا باشید؛ زیرا یاد خدا کارها را آسان و شما را به کار آخرت تشویق می نماید.

1418. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یاد خدا، شفای دلهاست.

آثار روی گرداندن از یاد خدا

1419. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ ساعتی بی یاد خداوند بر آدمیزاد نگذرد مگر این که روز قیامت نسبت به آن حسرت خورد.

خواری

خواری

1420. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بنده ای را خوار نکرد مگر این که دانش و ادب را از او بازداشت.

سرانجام کسی که مؤمنی نزد او ذلیل شود و او یاریش نکند

1421. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر در نزد کسی مؤمنی خوار شود و او را با وجود توانایی یاری نرساند، روز قیامت خداوند او را پیش همگان خوار سازد.

مؤمن نباید خود را خوار سازد..

1422. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خود را در اطاعت الهی حقیر سازد، او عزیزتر از کسی است که قصد دارد خود را با معصیت الهی عزیز کند.

گناه

گناه

1423. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا گناهم را ببخش و خانه ام را وسعت بخش و روزی ام را مبارک گردان.

1424. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه بنده مرتکب گناهی شود، در دل او نقطه سیاهی پدید می آید که اگر آن را زدود و استغفار و توبه نمود، (دوباره) دلش صاف و پاک می گردد. ولی اگر گناه را تکرار کرد، آن نقطه سیاه، بزرگتر شده، قلب او را می پوشاند که این همان «زنگار گناه» است که خدای تعالی درباره اش در قرآن فرموده است:

هرگز، بلکه زنگار رفتارشان بر دلهایشان چیره گشته است.

1425. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر تو گناه نمی کردی، خداوند قومی را می آورد که گناه کنند تا آنان را بیامرزد و به بهشت داخلشان نماید.

1426. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر (هیچ یک از) بندگان گناه نمی کردند، خداوند خلقی را می آفرید که گناه کنند سپس آنها را بیامرزد (تا معلوم گردد) که خدا بخشنده و مهربان است.

1427. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر گناه نمی کردید، هر آینه به چیزی بدتر از آن بر شما بیمناک بودم (که همان) خودپسندی است، خودپسندی!

حقیقت گناه

1428. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، (همان) خوش اخلاقی است و بدی، چیزی است که در سینه جا می گیرد و دوست نداری که مردم بر آن آگاه شوند.

1429. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، آن است که دل و نفس (روح) بدان آرام گیرند و بدی، آن است که در نفس جای گیرد و در سینه جریان یابد، دیگران هر چه می خواهند

بگويند.

1430. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر چه را دوست ندارى مردم

از تو ببینند. در خلوت نیز آن را انجام نده.

نقش نیت در گناه

1431. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گناهی در زمین رخ داد، آن که آن را دید و از آن نفرت جست، مانند کسی است که حاضر نبوده است. و کسی که حاضر نبوده ولی بدان راضی باشد، مانند کسی است که حضور داشته است.

1432. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی از حدیث نفس (آنچه در دل می گذرد) امت من درمی گذرد مادامی که به گفتار و کردار تبدیل نشود.

1433. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که معصیتی را ببیند و از آن ناراحت شود، گویا آن را ندیده است. و هر که معصیتی را نبیند ولی بدان راضی باشد، گویا آن در حضور او صورت گرفته است.

نقش گناهان در فرود آمدن بلاها

1434. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از آثار پنج چیز است:

هر قومی پیمان شکنی کند، دشمن شان بر آنان مسلط گردد؛ آنان که بر خلاف قانون خدا قضاوت نمایند، میانشان فقر رواج یابد؛ کسانی که فحشا (زنا) در بینشان آشکار شود، مرگ میانشان شایع گردد؛ کسانی که کم فروشی پیشه کنند، به قحط سالی گرفتار آیند؛ و آنان که زکات ندهند، به خشکسالی مبتلا شوند.

همین گناه بس

1435. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این گناه برای مرد کافی است که نان خور خویش را ضایع سازد.

1436. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر گناه مرد همین بس که هر شنیده ای را بگوید.

1437. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر تو همین گناه بس که غذا را از مملوک (بنده) خویش بازداری.

1438. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر تو همین گناه بس که پیوسته دشمنی کنی.

1439. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر گناه مرد همین بس که بدزبان، بدکار و بخیل است.

1440. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر گناه مرد همین بس که با انگشت به او اشاره شود؛ اگر (آن اشاره به خاطر) نیکی باشد، مایه لغزش است مگر آن که خدای تعالی به او رحم کند اگر (آن اشاره به خاطر) بدی باشد، پس او بد است.

هیچ مؤمنی نیست مگر این که گناهی دارد که از آن دوری نمی کند

1441. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ مؤمنی نیست مگر این که گناهی دارد که گاه به گاه آن را مرتکب می شود و از آن دوری نمی کند تا این که از دنیا برود.

هر که گناهی را شایع کند مانند عامل آن است

1442. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که کار بدی را شایع نماید، مانند عامل آن است. و هر که مؤمنی را به چیزی عیب گذارد، نمیرد تا خود مرتکبش گردد.

کسی که با نافرمانی خدا به دنبال کاری باشد

1443. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بخواهد کاری را از طریق معصیت الهی انجام دهد، از امیدش زودتر نومید شود و به چیزی که از آن می هراسد نزدیک تر گردد.

گناه بر غیر گنهکار نیز شوم و نحس است

1444. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گناه، بر غیر گنهکار نیز شوم (نحس) است که اگر از او عیب گیری کند، خود نیز بدان گرفتار آید و اگر غیبت او کند، گناه کرده و اگر به گناه او راضی شود، شریک وی می گردد.

پرهیز از گناهانِ به نظر کوچک

1445. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناهان کوچک بپرهیزید، همانا مَثَل گناهان کوچک مانند آن است که گروهی به دره ای وارد شوند و هر یک، آن قدر هیزم جمع کند تا آن که با آتش آن نان خود را بپزند. و نیز هر گاه صاحب گناهان کوچک بازخواست شود، همان گناهان، او را هلاک می سازد.

1446. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناهان کوچک بپرهیزید؛ زیرا خداوند از آنها بازخواست می کند.

بیشترین گنهکاران در روز قیامت

1447. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنان که بیشتر سخن ناروا گویند، گنهکارترین مردم در روز رستاخیزند.

شاد شدن به گناه

1448. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خندان گناه کند، گریان به جهنم رود.

اصرار بر گناه

1449. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با استغفار هیچ گناهی کبیره نیست و با اصرار (بر گناه) هیچ گناهی صغیره نیست.

1450. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که استغفار کند هر چند در روز، هفتاد بار به گناه بازگشته باشد، اصرار بر گناه محسوب نمی شود.

اقسام گناه

1451. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گناهی است که آمرزیده نمی شود؛ گناهی است که رها نمی گردد (از آن چشم پوشی نمی شود)؛ و گناهی است که بخشیده می شود. اما آن که بخشیدنی نیست، شرک به خداست. اما آن که بخشیده می شود، گناه بنده است که میان او و خداوند عزّوجلّ است و اما آن که از آن چشم پوشی نمی شود، ستم بندگان به یکدیگر است.

1452. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گناهی است که آمرزیده می شود؛ گناهی است که بخشیده نمی شود؛ و گناهی است که مجازات دارد. اما آن که بخشیدنی نیست، شرک به خداست. اما آن که بخشیده می شود، همان گناه تو میان خود و پروردگارت می باشد. و اما آن که مجازات دارد، ستم تو بر برادرت می باشد.

گناهانی که در کیفرش شتاب می شود

1453. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، در کیفر دو چیز در این جهان شتاب می کند؛ تعدی (و تجاوز به حقوق دیگران) و ناسپاسی پدر و مادر.

1454. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی (مجازات) همه گناهان را تا روز قیامت به تاخیر می اندازد مگر بدرفتاری با پدر و مادر را، که خداوند در زندگی دنیا (پیش از مرگ) درباره (مجازات) آن شتاب می نماید.

1455. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیزی سریع تر از ظلم، به کیفر نمی رسد.

1456. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از اطاعت های الهی چیزی سریع تر از صله رحم به ثواب نمی رسد. و چیزی سریع تر از ظلم و قطع رحم به کیفر نمی رسد. و قسم دروغ، سرزمین ها را به ویرانی می کشاند.

1457. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ نوع اطاعت الهی، سریع تر از صله رحم به پاداش نمی رسد. و هیچ نوع معصیت الهی

سریع تر از ستم به کیفر نمی رسد.

1458. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ گناهی همانند قطع رحم، خیانت و دروغ شایسته تعجیل خدای تعالی بر کیفر آن در دنیا نیست با این که در آخرت نیز کیفر دارد. و پاداش عبادت صله رحم زودتر می رسد حتی خاندان بدکار، اگر صله رحم نمایند دارایی شان رشد کرده، تعدادشان بیشتر می گردد.

گناهانی که بخشیده نمی شود

1459. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خداوند از سه کس هیچ عوضی را نمی پذیرد:

عاق پدر و مادر، منت گذار و آن که تقدیر را تکذیب کند.

1460. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سه ویژگی را داشته باشد، خدای تعالی سایر گناهانش را می آمرزد:

آن که بدون شرک به خدا بمیرد؛ جادوگر نباشد و جادوگران را پیروی نکند؛ و به برادر دینی خود حسادت نورزد.

1461. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امید است که خداوند هر گناهی را ببخشد مگر کسی که مشرک بمیرد یا عمداً مؤمنی را بکشد.

گناهانی که با وجود آنها هیچ کاری سودمند نیست

1462. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه گناه است که با وجود آنها هیچ کاری سودمند نیست:

به خدا شرک ورزیدن؛ بدرفتاری با پدر و مادر؛ و فرار از جنگ.

گناهانی که کفاره ندارند

1463. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج گناه است که کفاره (محو کننده) ندارد:

شرک به خداوند؛ کسی را به ناحق کشتن؛ به مؤمن بهتان زدن؛ فرار از جنگ؛ و قسم اجباری که به واسطه آن مال دیگری را به ناحق تصرف نمایند.

بزرگترین گناهان

1464. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگ ترین گناهان کبیره؛ شرک به خدا، قتل نفس، بدرفتاری با پدر و مادر و شهادت دروغ است.

1465. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگ ترین گناه کبیره، بدگمانی به خداست.

1466. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعد از گناهان کبیره که خداوند از آنها نهی کرده، بزرگترین گناه نزد خدا برای بنده ای که خدا را ملاقات می نماید این است که شخصی بمیرد و قرضی داشته باشد و برای پرداخت آن، چیزی باقی نگذارد.

1467. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگ ترین گناه نزد خدا، این است که شخصی (حق) نان خور خود را ضایع سازد.

1468. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به ناحق تصرف کردن مال مسلمان، از بزرگترین گناهان است و عیادت از مریض از کارهای نیک است.

آثار گناهان

1469. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گناه و فساد بنده به اوج خود رسید، صاحب اختیار چشمان خود می شود و با آن ها هر گاه بخواهد می گرید.

1470. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گناه پنهانی باشد، جز گنهکار را ضرر نمی رساند، اما وقتی آشکار شد و زود اصلاح نگردید، جامعه را آسیب می رساند.

1471. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز است که هر یک به تنهایی انسان را خانه خراب می کند به طوری که با برکت نیز آباد نگردد:

خیانت، دزدی، شراب خواری و زنا.

1472. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا آدم قبل از آن که دچار خطا و گناه گردد، مرگش پیش چشمش و آرزویش پشت سرش بود اما وقتی که مرتکب گناه گشت، خداوند آرزویش را پیش چشمش و مرگش را پشت سرش قرار

داد. از این رو، پیوسته آرزو می کند تا می میرد (و به آرزوهایش نمی رسد).

1473. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بر امتی غضب نماید آنها را در زمین فرو نبرد و مسخ ننماید، قیمت ها گران و آسمان از باریدن بر آنها منع شود و اشرارشان زمام امورشان را به دست گیرند.

1474. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) خدای تعالی بنده را از گناهی که انجام داده، منتفع می سازد (و به او حال توبه و انابه و مناجات می دهد).

1475. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی، مندرس و کهنه نمی شود، و گناه، فراموش نمی گردد، و خدای دادگر، نمی میرد. (بنابراین،) هر چه می خواهی انجام بده (اما بدان که) همان طوری که وام می دهی، وام می گیری.

1476. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

داود علیه السلام فرمود:

ای کشت کننده گناهان ! تو خارهای آن را درو خواهی کرد.

آثار دوری از گناه

1477. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کمتر گناه کن تا مرگ بر تو آسان گردد.

1478. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کاری را که بنده صرفاً به خاطر خدا ترک کند، خداوند در عوض، چیزی را که برای دین و دنیای او بهتر باشد بدو می دهد.

1479. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به انجام گناهی همّت گمارد سپس آن را ترک کند، (این ترک گناه) برای او نیکی محسوب گردد.

بهترین گنهکاران

1480. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه فرزندان آدم، خطاکارند و بهترین خطاکاران، توبه کنندگانند.

نکوهش گنهکاران

1481. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره سه کس پرسش نکن (و نسبت به آنها بی اعتنا باش): مردی که از جماعت دوری گزیند و پیشوای خود را نافرمانی کند و سرکش و گناهکار بمیرد؛ کنیز یا غلامی که از مولای خود بگریزد و بمیرد؛ و زنی که در غیاب شوهرش در حالی که مخارج او را داده است، آرایش نماید. پس، درباره آنها چیزی نپرس.

گناه نادان دو گناه محسوب می شود

1482. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(هر) گناه دانا، یک گناه است ولی (هر) گناه نادان، دو گناه محسوب می شود.

پرده پوشی خدا نسبت به گنهکار

1483. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این چنین نیست که خداوند گناه بنده ای را در دنیا بپوشاند، سپس روز قیامت او را سرزنش نماید.

1484. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مرتکب گناهی شود و خداوند آن را بپوشاند و در دنیا مورد بخشش قرار دهد، خداوند بزرگوارتر از آن است که درباره چیزی که بخشیده است تجدید نظر کند.

زبان ریشه گناهان است

1485. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

تظاهر به گناه

1486. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کار است که هر کس آن ها را انجام دهد، مجرم است:

هر کس پرچم ناحقی را برافرازد؛ یا با پدر و مادرش بدرفتاری کند؛ یا با ستمگری قدم بردارد تا او را یاری نماید.

دوای گناهان

1487. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر دردی دوایی است و دوای گناهان، آمرزش خواهی است.

برای هر گناهی توبه ای است

1488. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گناهی، توبه ای دارد مگر بداخلاقی.

کفاره گناهان

1489. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کفاره گناه، پشیمانی است و اگر شما گناه نمی کردید، خداوند قوم گناه کاری را می آورد تا آنان را بیامرزد.

پاک کننده گناهان

1490. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر جا هستی، خدا ترس باش، و در پی گناه، نیکی کن تا آن را محو کند و با مردم، خوش اخلاق و نیکو رفتار باش.

1491. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بدی کردی، (بی درنگ) نیکی کن (تا محو شود).

1492. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بدی نمودی، بی درنگ نیکی کن؛ زیرا نیکی ها، بدی ها را از بین می برد.

1493. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گناهان بنده ای افزایش یافت و کار نیکی که بتواند آن را جبران نماید نداشته باشد، خداوند او را به اندوه گرفتار می سازد تا گناهانش بخشوده شود.

1494. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) بنده گناه می کند (ولی) به سبب آن وارد بهشت می شود؛ زیرا گناه پیوسته در خاطر اوست و همیشه در حال توبه و گریز از گناه است تا این که به بهشت داخل گردد.

1495. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی از گناهان را نماز، روزه، حج و عمره محو نمی کند، بلکه تنها گرفتاری در تهیه معاش آن را نابود می سازد.

1496. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

استغفار (و آمرزش خواهی) سبب محو گناهان است.

ریاست

ریاست

1497. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه فرمان روایی یافتید نیکویی کنید و رعیت خود را عفو نمایید.

1498. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بر دَه نفر زمامداری کند، عقل چهل نفر با او باشد، و هر که بر چهل نفر زمامداری کند، عقل چهارصد نفر با او باشد.

آنچه سزاوار ریاست است

1499. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که چیزی از اموال مسلمانان را به عهده گرفت، خداوند به حاجت او نظر نمی کند تا این که او به حاجت مسلمانان نظر کند.

نکوهش ریاست

1500. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هان ! که زمامدار ظالم به سوی آتش جهنم رانده می شود.

1501. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر می خواهید، از ریاست و ماهیت آن به شما خبر دهم؛ مرحله اول آن، ملامت و سرزنش است؛ مرحله دوم آن، پشیمانی است؛ مرحله سوم آن، عذاب روز قیامت است.

خطر ریاست طلبی برای دین

1502. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(وجود) دو گرگ گرسنه در آغل گوسفندان از حب جاه و مال بر دین مسلمان خطرناک تر نیست.

مأمور مالیات

1503. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جایگاه مامور مالیات (ناروا)، جهنم است.

آثار ستم حکمرانان

1504. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه فحشا (زنا) رواج یافت، زلزله می شود. و هر گاه حاکمان ستم کردند، باران کم می گردد. و هر گاه به هم پیمانان ذمی خیانت شود، دشمن چیره می گردد.

رؤیا

رؤیا

1505. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رؤیای مؤمن، سخنی است که بنده در خواب با پروردگارش می گوید.

رؤیا و نبوت

1506. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رؤیای مؤمن، بخشی از چهل بخش نبوّت است و آن رؤیا، مادامی که بیان نشده، بر پای مرغی بسته است، اما وقتی که بیان شد، (از اعتبار) می افتد و آن را جز برای خردمند یا دوست بیان نکن.

1507. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رؤیای مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوّت است.

1508. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نبوت، به غیر از بشارت دهنده ها (چیز دیگری) باقی نمانده است (و بشارت دهنده همان) رؤیای نیک است.

رؤیای نیک

1509. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بشارت این جهان، رؤیای نیک است (مژدگانی دنیا، خواب های خوب دیدن است).

راست ترین خواب ها

1510. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راست ترین خواب ها، خواب هنگام سحر است.

انواع رؤیا

1511. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خواب و) رؤیا سه گونه است:

بشارت و مژده از ناحیه خدا؛ حدیث نفس؛ و تهدید شیطان. هر گاه یکی از شما رؤیای خوش و پسندیده دید، اگر خواست برای دیگران نقل کند. و اگر رؤیای بدی دید، آن را بر هیچ کس نقل نکند بلکه برخیزد و نماز بپا دارد.

1512. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خواب و) رؤیا سه گونه است:

بخشی از آن، تهدیدهای شیطان است تا آدمیزاد را غمگین کند؛ بخشی آرزوهایی است که شخص در بیداری کند و در خواب بیند؛ و بخش دیگر، یک جزء از چهل و شش جزء نبوّت است.

آسایش

آنچه آسایش را می برد

1513. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

افسردگی بر هر که چیره گردد، راحتی از او رخت برمی بندد.

موجبات آسایش

1514. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به خاطر حکمت و فضل خویش، آسایش و شادی را در یقین و رضا، و غم و اندوه را در دو دلی و غضب قرار داده است.

1515. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خانه ای بفروشد و با پول آن خانه دیگری نخرد، آن پول برایش برکت نخواهد داشت.

1516. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از فوت شده قطع امید کند، تنش آرام گیرد. و هر که به قسمت الهی خشنود باشد، چشمش روشن گردد.

ربا

معنای ربا

1517. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر قرضی که سودآور باشد، رباست.

پرهیز از ربا

1518. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آسان ترین ربا مانند این است که کسی با مادرش همبستر شود و بدترین ربا، این است که کسی بر عرض برادر (دینی) خود تجاوز نماید.

1519. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند ربا، رباخوار، نویسنده ربا و شاهد ربا را در صورتی که آگاه به ربا باشند، لعنت کند.

1520. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، رباخوار، ربا دهنده، نویسنده معامله ربوی و مانع صدقه را لعنت کند.

گناه ربا

1521. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانسته یک درهم ربا خوردن، نزد خداوند از سی و شش زنا، بدتر است.

بدترین ربا

1522. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین ربا، دشنام (ناسزاگویی) بر نوامیس و سخت ترین دشنام، هجو (بدگویی) است و نقل کننده آنها، مانند یکی از ناسزاگویان است.

1523. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ربا، هفتاد و سه قسم دارد که سبک ترین آنها مانند زنای با مادر است. و بدترین ربا، (گرفتن) آبروی مرد مسلمان است.

آنچه که در زیاده آن ربا هست

1524. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خُرما در مقابل خرما، گندم در مقابل گندم، جو در مقابل جو و نمک در مقابل نمک از اقلام مِثلی هستند و به طور برابر معامله می شوند. و هر کس زیادتر بدهد یا بستاند، معامله ربوی انجام داده مگر این که رنگهایشان (و جنس شان) متفاوت باشد.

ربا خوار و ربا دهنده در گناه برابرند

1525. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رباخوار و ربا دهنده در گناه ربا برابرند.

سرانجام ربا

1526. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه در قریه ای زنا و ربا پدیدار گشت، مردم آن، عذاب الهی را بر جان خریده اند.

1527. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ربا، هر چند بسیار باشد، ولی سرانجام اندک می گردد.

1528. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در رباخواری، زیاده روی کند عاقبت کارش به نداری می انجامد.

1529. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میان هر قومی رباخواری آشکار گردد به قحطی گرفتار آیند. و میان هر قومی رشوه خواری شایع شود به ترس مبتلا گردند.

نکوهش بازار داغ کن رباخوار

1530. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بازار داغ کن رباخوار، ملعون است.

ربا خوار

1531. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چهار کس را وارد بهشت نمی کند تا از نعمتهای آن بچشند:

شراب خوار، ربا خوار، آن که به نا حق مال یتیم خورد و آن که پدر و مادرش از او ناخشنود باشند.

امید

امید

1532. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امید به آفریدگارم مرا بس است و دینم از دنیایم مرا کافی است.

نتیجه امید به خدا

1533. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، کسی را بر آدمیزاد مسلط می نماید که آدمیزاد از او می ترسد، در حالی که اگر آدمیزاد از کسی جز خدا نمی ترسید، خداوند، هیچ کس را بر او مسلط نمی کرد. خداوند آدمیزاد را بر کسی که به او امید بسته، وامی گذارد، در حالی که اگر آدمیزاد به کسی جز خدا امیدوار نبود، خداوند، او را به غیر خودش واگذار نمی کرد.

فضیلت امیدوار

1534. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدکاری که به رحمت خدای تعالی امیدوار است از عابد مایوس، به رحمت خدا نزدیک تر است.

مردان

بدترین خصلت مردان

1535. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی مردان و زنانی را که در ازدواج و طلاق هوس باز هستند دوست ندارد.

خویشاوندی

خویشاوندی

1536. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(نسل) انسان با برادر و پسر عمویش بسیار می گردد.

خویشاوندی رشته ای از ناحیه خداوند است

1537. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خویشاوندی، رشته ای از ناحیه خدای رحمان است؛ هر کس صله رحم نماید، خداوند نیز او را پیوند رساند و هر کس قطع رحم نماید، خداوند نیز او را قطع خواهد نمود.

1538. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خویشاوندی، بر عرش آویخته، می گوید: هر کس مرا پیوند دهد، خداوند نیز او را پیوند رساند و هر کس مرا قطع نماید، خداوند نیز او را قطع خواهد نمود.

صله رحم

1539. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از اطاعت های الهی چیزی سریع تر از صله رحم به ثواب نمی رسد. و چیزی سریع تر از ظلم و قطع رحم به کیفر نمی رسد. و قسم دروغ، سرزمین ها را به ویرانی می کشاند.

1540. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ نوع اطاعت الهی، سریع تر از صله رحم به پاداش نمی رسد. و هیچ نوع معصیت الهی سریع تر از ستم به کیفر نمی رسد.

تشویق به صله رحم

1541. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با خویشان، پیوند دوستی برقرار سازید ولی با آنان همسایه نباشید؛ زیرا همسایگی میان شما کینه ها پدید آورد.

1542. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با خویشاوند به وسیله بسیار یاد کردن از او، پیوستگی نمایید.

1543. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با ارحام و خویشانتان رابطه نزدیک داشته باشید، اگر چه به وسیله سلام دادن باشد.

پیامدهای صله رحم

1544. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی و صله رحم، عمرها را طولانی، شهرها را آباد و دارایی ها را فراوان می کند هر چند از ناحیه قوم بدکار باشد.

1545. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی خلق را آفرید و هنگامی که از آفریدن فراغت یافت، رحم (خویشاوندی) به پا خواست. خدا فرمود:

(مطلب) چیست؟

او گفت:

من از بریدن رشته خویش به تو پناه می برم.

خدا فرمود:

آری، آیا راضی نیستی هر که تو را پیوند دهد او را پیوند رسانم و هر که از تو پیوند ببرد از او ببرم؟

او گفت:

چرا پروردگارا!

فرمود:

چنین باشد.

1546. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه پنهانی، خشم پروردگار را فرو می نشاند، صله رحم، عمر را افزایش می دهد و کارهای نیک، از مرگ های بد جلوگیری می کند.

1547. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صله رحم، عمر را افزون کند و مرگ بد را دفع نماید.

1548. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صله رحم، خوش اخلاقی و خوش همسایگی؛ شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

1549. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صله رحم، عمر را زیاد می کند و صدقه پنهانی، خشم پروردگار را خاموش می نماید.

1550. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیوند با خویشان، مایه فراوانی دارایی است و محبت

در بین خاندان، موجب تاخیر در اجل می گردد.

1551. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه به جا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل می کند؛ عمر را زیاد می نماید؛ و از سقوط های بد نگه می دارد.

1552. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد که روزی اش گسترش یابد و اجلش فراموش گردد، باید صله رحم نماید.

پیوند با خویشاوندی که قطع رحم کرده است

1553. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با کسی که از تو بریده، بپیوند؛ به هر که تو را محروم ساخته عطا کن؛ و از هر که به تو ستم روا داشته، بگذر.

1554. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با کسی که از تو بریده، بپیوند؛ به کسی که به تو بدی کرده، نیکی کن؛ و حق را بگو هر چند علیه خودت باشد.

روز حسابرسی، خویشاوندی زبان دارد

1555. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رحم (و خویشاوندی) هنگام حساب رسی (روز قیامت) زبانی دارد که می گوید:

ای پروردگار من! هر که مرا برید، او را ببر و هر که مرا پیوست، او را بپیوند.

آثار کسی که قطع رحم می کند

1556. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قطع رحم کند یا قسم دروغ خورد، پیش از آن که بمیرد و بالش را می بیند.

مهربانی

مهربانی

1557. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برکت در بزرگان ماست؛ هر کس بر کوچک ما رحم نکند و بزرگ ما را محترم نشمارد، از ما نیست.

1558. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مؤمنان در رحم و دوستی و عطوفت بین یکدیگر، همانند جسمی می باشند که هر گاه عضوی از آن به تب و تاب افتد، سایر اعضا نیز با او هم ناله گردند.

1559. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که رحم نکند، به او رحم نشود.

تشویق به مهربانی با یکدیگر

1560. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با اهل زمین مهربانی کن، تا اهل آسمان بر تو رحم کنند.

1561. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهربانی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید و گذشت کنید تا آمرزیده شوید.

1562. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی به بهشت می رود که آرزویش می کند و کسی از جهنم اجتناب می کند که از آن بیم دارد و خداوند به کسی رحم می نماید که او نیز رحم کند.

1563. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به بندگان مهربانش، رحم می نماید.

1564. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده ای که خدای تعالی محبت انسان ها را در دلش قرار نداده، بدبخت و زیان کار است.

1565. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمان (تبارک و تعالی)، به مهربانان رحم می نماید. (بنابراین)، به زمینیان رحم کنید تا آسمانیان بر شما رحم نمایند.

1566. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که رحم نکند، به او رحم نمی شود و هر که نیامرزد، آمرزیده نمی شود.

1567. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به مردم رحم نکند، خداوند نیز به او رحم نمی کند.

1568. پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله:

هر که به زمینیان رحم نکند، آسمانیان نیز بدو رحم نمی کنند.

1569. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(حتی) اگر به گوسفند رحم کنی، خداوند به تو رحم خواهد کرد.

کسانی که سزاوار مهربانی و ترحمند

1570. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر عزیز خوار شده، ثروتمند فقیر شده و دانشمند ضایع شده میان نادانان، رحم کنید.

نتیجه مهربانی کردن

1571. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دلسوزی کند هر چند درباره سر بریده ای گنجشک باشد، روز قیامت خداوند بدو رحم می کند.

رحمت خدا

1572. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، صد رحمت آفرید؛ رحمتی را در بین خلق قرار داد که به واسطه آن به همدیگر رحم می کنند و نود و نه رحمت را نزد خود نگه داشت.

کسی که خداوند به او رحم می کند

1573. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند از بین بندگانش جز بر رحیمان، رحم نمی کند.

مهربانان

1574. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهربانان امت من، متوسطانند.

کسی که خداوند به او رحم نمی کند

1575. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به کسی که به مردم رحم نمی کند، رحم نمی نماید.

رحمت

رحمت خدا

1576. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی رحمت را صد قسمت آفرید؛ نود و نه قسمت آن را نزد خود نگهداشت و یک قسمت را در بین همه خلق پراکنده ساخت. اگر کافر به همه رحمت های نزد خدا آگاه می شد، از رفتن به بهشت ناامید نمی گشت. و اگر مؤمن به (بزرگی) عذاب نزد خدا آگاه می شد، خود را از آتش جهنم در امان نمی دید.

1577. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی زمانی که مخلوقات را آفرید، با دست (قدرت) خویش نوشت:

بر من (واجب) است رحمت بر غضبم غلبه کند.

1578. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، روزی که آسمان و زمین را آفرید، صد رحمت نیز آفرید که هر یک به اندازه مابین آسمان و زمین بود. یکی را در زمین قرار داد که به وسیله آن، مادر بر فرزندش و حیوانات و پرندگان به یکدیگر مهر می ورزند. و نود و نه رحمت را نگه داشت که روز قیامت آن یک رحمت را نیز به آنها بیفزاید تا (برای اهل قیامت) صد رحمت کامل گردد.

1579. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت را صد جزء قرار داد و نود و نه جزء آن را نزد خود نگه داشت و یک جزء باقی را بر زمین نازل فرمود که رحمت و مهربانی انسان ها به همدیگر از همین جزء سرچشمه می گیرد. حتی اسب سم خود را بلند می کند تا این که به فرزندش آسیب نرساند.

1580. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رحمت در پیشگاه خداوند، صد

جزء است؛ یک جزء آن را میان خلق تقسیم نموده و نود و نه جزء آن را تا روز قیامت به تاخیر انداخته است.

1581. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به ارزش و اندازه رحمت الهی آگاه بودید، بر آن اعتماد می نمودید.

خداوند رحمت را تعهد کرده است

1582. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هر چه آفریده، چیزی که بر آن غلبه کند را نیز آفریده است و رحمتش را برای غلبه بر غضبش آفریده است.

دور شدگان از رحمت خدا در روز قیامت

1583. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند روز قیامت به دو کس نظر (رحمت) نمی کند؛ قطع کننده رحم و همسایه بد.

آنچه که رحمت را قطع می کند

1584. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر قومی که در میانشان قاطع رحم باشد، رحمت نازل نمی گردد.

1585. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رحمت، جز از بدبخت، جدا نمی گردد.

رخصت

آنچه در آن رخصتی نیست

1586. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از مردم به ترک سه چیز مجاز نمی باشند:

نیکی به پدر و مادر، مسلمان باشند یا کافر؛ وفای به عهد نسبت به مسلمان یا کافر؛ و رد امانت به مسلمان یا کافر.

روزی

روزی

1587. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزی را در نهان گاه های زمین جستجو کنید.

1588. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدان ! آنچه به تو رسیده است، به ناچار می رسید و آنچه از تو فوت شده به ناچار فوت می شد (به آنچه در دست داری قانع باش).

1589. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا گناهم را ببخش و خانه ام را وسعت بخش و روزی ام را مبارک گردان.

1590. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بسیار غم مخور؛ آنچه مقدر است محقق می شود و آنچه روزی ات شده به تو می رسد.

تقدیر روزی ها

1591. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر آدمیزاد از روزی خود همانند مرگ بگریزد، باز روزی اش او را درمی یابد همان طوری که مرگ او را درمی یابد.

بهترین روزی ها

1592. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاک ترین خوراک شما آن است که از کسب خود به دست آورید و فرزندانتان جزو کسبتان محسوب می گردند.

1593. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ذکرها، آن است که پنهان باشد و بهترین روزی ها، آن است که کافی باشد.

1594. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین روزی ها، آن است که برای هر روز، کافی باشد.

1595. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اندکی که کافی باشد، بهتر از زیادی است که به بیهودگی کشاند.

تضمین روزی

1596. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدان ! که اگر همه جهانیان دست به دست هم دهند تا چیزی را نصیب تو گردانند ولی خدا نخواهد، نمی توانند و هم چنین اگر چیزی را که خدا برای تو خواسته است بخواهند از تو بازدارند، نمی توانند. بنابراین، هر گاه حاجتی و کمکی خواستی از خدا بخواه.

1597. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم ! از خدا بترسید و در طلب معتدل باشید؛ زیرا هرگز کسی نمی میرد تا این که روزی خود را به طور کامل دریافت نماید هر چند دیرتر باشد. پس، از خدا بترسید و در طلب معتدل باشید.

1598. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم را رها کنید تا خداوند خودش روزی بعضی را با (دست) بعضی دیگر برساند.

خوشا به حال آن که خدا در حد کفاف روزی اش کند

1599. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که خداوند در حد کفاف (بخور و نمیر) روزی اش دهد سپس بر آن شکیبایی ورزد.

وسیع ترین روزی

1600. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده از روزی ای وسیع تر از صبر برخوردار نمی شود.

تشویق به طلب روزی

1601. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صبحگاهان پی روزی و حاجت های خویش بروید؛ زیرا صبح مایه برکت و رستگاری است.

روزی و جوینده اش

1602. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزی بنده، بیشتر از مرگش به دنبال اوست.

1603. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزی، بیشتر از اجل (و مرگ) در جستجوی بنده است.

آنچه روزی را می رساند و می افزاید

1604. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در باره ناتوانان، مرا یاری دهید؛ زیرا تنها به خاطر آنان به روزی می رسید و نصرت می یابید.

1605. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزی، به خانه ای که در آن بخشش است شتابان تر از کارد به کوهان شتر است.

روزی رسان

1606. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، روزی بنده مؤمن خود را از جایی که گمان (و حساب) نمی کند، می رساند.

1607. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گرانی و ارزانی قیمت های شما به دست خداست.

تشویق به میانه روی در طلب روزی

1608. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روح القدس (جبرییل) در دلم انداخت (وحی کرد) که هیچ کس نمیرد تا این که اجلش کامل شود و تمام روزی اش را دریابد. بنابراین، از خدا بترسید و در طلب معتدل باشید و تاخیر روزی، کسی از شما را وادار نکند که آن را از راه نافرمانی خدا بجوید؛ زیرا آنچه نزد خداست جز از راه طاعت به دست نمی آید.

1609. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رسیدن روزی را دیر مپندارید؛ زیرا بنده ای نمی میرد تا این که آخرین روزی اش بدو برسد. از خداوند بترسید و در طلب ملایمت کنید؛ که (ملایمت در طلب) همان گرفتن حلال و رها کردن حرام است.

آنچه روزی را قطع می کند

1610. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انسان به سبب گناه از روزی محروم می گردد. و تقدیر جز به سبب دعا تغییر نمی کند. و عمر جز به سبب نیکی افزایش نمی یابد.

1611. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خواب صبحگاهی مانع بخشی از روزی می گردد.

1612. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی به پدر و مادر، عمر را زیاد، دروغ، روزی را کم و دعا، قضا را دفع می کند.

1613. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، قضا را دفع می نماید؛ نیکی، روزی را افزون می کند؛ و بنده، به وسیله گناهی که مرتکب می شود، از روزی خود محروم می گردد.

رشوه

بر حذر داشتن از رشوه

1614. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لعنت خداوند بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده باد.

1615. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، رشوه دهنده، رشوه گیرنده و آن که میان آنان واسطه گری می کند را لعنت کند.

1616. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هدیه گرفتن امیر حرام و رشوه پذیرفتن قاضی به منزله کفر است.

1617. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رشوه دهنده و رشوه گیرنده (هر دو) در آتش جهنمند.

آثار رشوه خواری

1618. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ميان هر قومى رباخوارى آشكار گردد به قحطى گرفتار آيند. و ميان هر قومى رشوه خوارى شايع شود به ترس مبتلا گردند.

خشنودى

نتيجه ناخرسندى

1619. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه راضى به قضاى الهى نباشد و به تقدير الهى ايمان نداشته باشد، بايد خداى ديگرى غير از اللّٰه بجويد.

1620. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداى تعالى فرمود:

هر كس به قضاى من خشنود نباشد و بر بلاى من صبر نكند، پروردگارى غير از من بجويد.

بى نياز ترين مردم

1621. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

واجبات خداى تعالى را انجام بده تا عابدترين مردم باشى، و از محرمات خدا دورى كن تا پارساترين مردم باشى و به سهمى كه خدا برايت تقدير نموده، راضى باش تا بى نياز ترين مردم باشى.

خشنودى به روزى اندک

1622. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

انتظار گشايش از ناحيه خداوند، عبادت است. و هر كس به روزى اندک خشنود باشد، خداوند با عبادت اندک از او خشنود مى گردد.

خشنود شدن به عمل ديگران

1623. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر که به روزی کم الهی راضی باشد، خداوند به عمل کم او خشنود می گردد.

1624. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کسی از روش و کار دیگری خشنود باشد (در پاداش و جزا) همانند اوست.

خشنودی خلق و ناخشنودی خالق

1625. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در برابر خشم مردم خشنودی خداوند را بجوید، خداوند از او خشنود شده، مردم را نیز از او راضی می کند. و هر که در برابر خشم خداوند رضایت مردم را بجوید، خداوند بر او خشم نموده، مردم را نیز بر او خشمگین می سازد.

خشنودی خدای سبحان

1626. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشنودی پروردگار در خشنودی پدر و مادر، و خشم او در خشم آنهاست.

1627. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشنودی پروردگار در خشنودی پدر، و خشم پروردگار در خشم پدر است.

شیرخوارگی

شیرخوارگی

1628. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیر دادن، سرشت ها را تغییر می دهد.

رعد و برق

رعد و برق

1629. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رعد (و برق)، فرشته ای از فرشتگان خداست که موکّل بر ابر هاست و تازیانه هایی از آتش را به همراه دارد که ابرها را به هر جا که خدا خواهد می راند.

بزرگی

بزرگی به دست خدا است

1630. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم چیزی بالا نمی برند مگر آن که خداوند آن را فرود می آورد.

1631. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر خداست که چیزی از کار دنیا را بالا نبرد جز این که آن را خوار نماید.

آنچه موجب بزرگی می شود

1632. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر می خواهید پیش خداوند به منزلتی بلند دست یابید، عمل نابخردانه (دیگران) را با بردباری تلافی کنید و به کسانی که شما را (از بخشش) محروم نموده اند، عطا کنید.

عوامل بزرگی در آخرت

1633. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت مقام کسی را بالا می برند، او (با تعجب) می پرسد:

این مقام از کجا برای من حاصل شد؟

پاسخ می دهند:

فرزندت برای تو آمرزش طلبید.

نرمی

1634. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با دیگران آسان گیر، تا با تو آسان گیرند.

1635. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهربانی کنید تا ستایش شوید و پاداش گیرید.

1636. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به آسایش این امت خشنود گشته و سختی را برای او روا نمی دارد.

1637. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی نرم و اهل مدارا است و نرمی و مدارا را دوست دارد و بر پایه آن عطایی می بخشد که در سایه خشونت نمی دهد.

1638. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی مرا برای ایراد گیری و دردسر تراشی مبعوث نکرد ولیکن برای آموزگاری و آسان سازی برانگیخت.

1639. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی ملایمت و مدارا را در هر کاری دوست دارد.

1640. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی آسان گیر آزاده را دوست دارد.

1641. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشونت، شوم و نحس، و مدارا میمون و مبارک است.

1642. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه را آسان گیری، آسان گذرد.

1643. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا به اهل هر خانه ای عطا شد، سود شان رساند.

1644. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا اساس حکمت است.

فضیلت نرمی

. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا مایه میمنت، و خشونت موجب شومی است. هر گاه خداوند برای اهل خانه ای نیکی اراده نماید، آنها را اهل مدارا می کند؛ زیرا مدارا در هر چیزی، زینت بخش است و خشونت در هر چیزی، مایه خواری است.

1646. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا در هر چیزی مایه زینت است و خشونت در هر چیزی مایه

خواری است.

1647. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا در هر چیزی جز مایه زینت نیست و از چیزی دور نشود مگر این که خوارش کند.

1648. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نصیب خویش را از ملایمت دریابد، نصیب خویش را از خیر دنیا و آخرت دریافته است.

1649. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از ملایمت نصیب خویش را دریابد، هر آینه از خیر، نصیب خود را دریافته است. و هر که از ملایمت محروم گشت، از خیر نیز محروم گشته است.

1650. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آسان گیری مایه سود و سخت گیری، شوم (و نحس) است.

تشویق به نرم خویی

1651. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به سرگرمی و بازی بپردازید؛ زیرا من نفرت دارم از این که در دین شما خشونت و سخت گیری دیده شود (عملاً دین باید با چهره آسان و جذاب معرفی گردد نه سخت و خشک).

1652. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز.

1653. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا کن؛ زیرا مدارا در هر چه باشد مایه زینت و در هر چه نباشد مایه ذلّت است.

1654. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آسان بگیرید و سخت نگیرید.

ترغیب به نرمی در عمل

1655. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این دین (اسلام) محکم است پس با ملایمت، در آن راه برو و عبادت خدا را منفور خود نگردان؛ زیرا رهرو عجول عاقبت، نه راهی سپرد و نه مرکوب خود را حفظ کند.

1656. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند بنده ای را که هنگام خرید و فروش و هنگام پرداخت و دریافت، آسان گیر باشد.

تشویق به نرمی در زندگانی

1657. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملایمت در زندگانی، از دانایی مرد است.

پیامدهای نرمی

1658. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر نرمخویِ ملایمِ آسان گیر با مردم، بر آتش جهنم حرام است.

1659. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با مدارا، فزونی و برکت حاصل می شود و هر که از مدارا محروم باشد، از خوبی محروم است.

1660. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه در کار خدمت گزارت سبک بگیری، روز قیامت پاداشی در میزان اعمال تو خواهد بود.

1661. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با امت من مدارا کند، خداوند با او مدارا کند.

1662. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که آسان گیر، نرم و ملایم باشد، خداوند او را به آتش جهنم حرام می نماید.

محرومیت از نرمی

1663. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از مدارا محروم گشت، از همه خوبی ها بی بهره گشت.

تیراندازی

تیراندازی

1664. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای فرزندان اسماعیل ! تیراندازی کنید؛ چون که پدرتان تیرانداز بود.

1665. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تیراندازی را بعد از آموزش رها کند، نعمتی را ناسپاسی نموده است.

1666. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تیرانداز خوبی باشد سپس آن را رها کند، یکی از نعمت ها (ی الهی) را رها کرده است.

روح

ارواح، سپاهیانی فراهم آمده اند

1667. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارواح مانند سپاهیان منظم می باشند؛ روح های آشنا با هم اتحاد دارند ولی روحهای ناآشنا با هم اختلاف دارند.

ریاکاری

نکوهش ریاکاری

1668. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در جلوی دیدگان مردم نمازش را نیکو ولی در خلوت، بد به جا آورد، این اهانتی است که به پروردگار خویش می کند.

1669. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به وسیله کار خدایی برای غیر خدا ریا کند، هر آینه از خداوند بیزاری نموده است.

1670. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین بندگان نزد خدا، بنده ای است که لباس ظاهرش زیباتر از کردارش باشد؛ یعنی لباس پیامبران بر تن کرده ولی مانند ستمگران رفتار می نماید.

پرهیز از ریاکاری

1671. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مبادا در ظاهر آثار نیکوکاران داشته و در واقع از آن تهی باشی، در این صورت، با ریا کاران محشور خواهی شد.

عظمت عبادت پنهانی

1672. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(نیکی) پنهانی از (نیکی) آشکارا بهتر است و (نیکی) آشکارا برای کسی که می خواهد سرمشق دیگران گردد (تا آنها نیز به کار نیک تشویق شوند)

بهتر است.

نشانه های ریاکار

1673. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ریاکار سه نشانه دارد:

هر گاه پیش مردم باشد، با نشاط و شادمان است؛ هر گاه تنها باشد، کسل و بی حال است؛ و دوست دارد در همه کارهایش مورد ستایش قرار گیرد.

کشاورزی

ارزش کشاورزی و درختکاری

1674. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که درختی بنشاند، خداوند به اندازه میوه ای که از آن درخت به بار می نشیند برای او پاداش منظور فرماید.

1675. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که درختی به کارد، هر بار که انسان یا یکی از مخلوقات خداوند از آن بخورد برایش صدقه محسوب می گردد.

1676. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که زراعتی کشت کند و پرنده ای از آن بخورد، برای او صدقه است.

زکات

زکات

1677. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زکات، (پل یا ساختمان بلند) اسلام است.

زکات بدن

1678. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی زکاتی دارد و زکات بدن، روزه است.

زکات خانه

1679. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی زکاتی دارد و زکات خانه، اتاق مهمانی است.

فایده زکات

1680. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با زکات، اموالتان را حفظ کنید؛ و با صدقه، بیما رانتان را درمان نمایید؛ و دعا را در مقابل گرفتاری سپر سازید.

نتیجه ندادن زکات

1681. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از آثار پنج چیز است:

هر قومی پیمان شکنی کند، دشمنشان بر آنان مسلط گردد؛ آنان که بر خلاف قانون خدا قضاوت نمایند، میانشان فقر رواج یابد؛ کسانی که فحشا (زنا) در بینشان آشکار شود، مرگ میانشان شایع گردد؛ کسانی که کم فروشی پیشه کنند، به قحط سالی گرفتار آیند؛ و آنان که زکات ندهند، به خشکسالی مبتلا شوند.

زنا

پرهیز از زنا

1682. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از زنا بپرهیزید؛ زیرا چهار خاصیت (منفی) دارد:

رونق چهره را می برد، روزی را قطع می کند، خدای رحمان را خشمگین می نماید و موجب جاودانگی در جهنم می گردد.

آثار زنا

1683. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده ای زنا کند، ایمانش (از دل) بیرون می رود و چون سایه بر بالای سرش می ایستد، هنگامی که از آن دست برداشت، به سویش باز می گردد.

1684. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه در قریه ای زنا و ربا پدیدار شود، (مردم آن جا) عذاب الهی را به جان خریده اند.

1685. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه فحشا (زنا) رواج یافت، زلزله می شود. و هر گاه حاکمان ستم کردند، باران کم می گردد. و هر گاه به هم پیمانان ذمی خیانت شود، دشمن چیره می گردد.

1686. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم و غضب خداوند بر زنا کاران بسیار شدید است.

1687. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(روز قیامت) زنا کاران با چهره های شعله ور از آتش محشور می گردند.

1688. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیر زناکار را آسمان ها و زمین های هفتگانه و کوهها لعنت می کنند. و بوی بد عورت زنا کاران جهنمیان را می آزارد.

1689. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خداوند به کسی که با زن همسایه زنا کند نمی نگرد و او را پاک نمی گرداند و به او می گوید:

با جهنمیان به جهنم برو.

1690. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنا، مایه فقر است.

1691. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که زنا کند، ایمانش می رود؛ سپس اگر توبه نماید، خداوند توبه اش را می پذیرد.

1692. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که زنا

یا شراب خواری نماید، خداوند ایمانش را می کند چنانچه انسان پیراهن را از سرش درمی آورد.

1693. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که (با ناموس دیگران) زنا کند، (با ناموس او) زنا می شود.

1694. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با کنیزی که زنا کاری اش را ندیده زنا کند، خداوند روز قیامت با تازیانه آتشین بر او زند.

زنان زناکار

1695. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان زناکار کسانی هستند که بدون داشتن شرایط، ازدواج می کنند.

نکوهش زنا

1696. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر بر سر یکی از شما با سوزن آهنین کوبیده شود، برای او از تماس با بدن زن نامحرم، بهتر است.

نکوهش اصرار ورزیدن بر زنا

1697. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که بر زنا اصرار ورزد، مانند بت پرست است.

هر عضوی از بدن بهره ای از زنا دارد

1698. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه زنی خود را خوشبو کند و از بین مردم عبور نماید تا رایحه او را دریابند، آن زن، زنا کار است.

1699. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، خود را معطر نموده و بیرون رود و از میان گروهی عبور کند تا بوی خوش او را دریابند، آن زن، زناکار است و (بلکه) هر دیده (ناروایی) زناکار است.

1700. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بخشی از زنا را برای آدمیزاد رقم زده است که به ناچار دچارش می شود؛ زنای چشم، نگاه (ناروا) و زنای زبان، سخن (بی جا) است. و این نفس است که آرزو می کند و می خواهد، و این عورت است که خواسته نفس را (در عمل) تحقق می بخشد یا تکذیب می کند.

1701. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نگاه (ناروا)، زنای چشمان است.

1702. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخن (بیهوده)، زنای زبان است.

1703. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چشمان، دستان و پاها (نیز) زنا می کنند (چنانچه) عورت، زنا می کند.

1704. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر آدمیزاد سهمی از زنا مقرر شده که ناچار آن را درمی یابد:

زنای چشمان، نگاه (ناروا) است؛ زنای گوش ها، شنیدن (ناروا) است؛ زنای زبان، سخن (ناروا) است؛ زنای دستان، تعدّی است؛ زنای پاها، رفتن (به جای ناروا) است؛ و دل، هوس و آرزو می نماید و عورت نیز آن را (با عمل) تصدیق یا تکذیب می کند.

1705. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چشمی، زناکار است. و هر گاه زن، خود را

معطّر سازد و بر مجلسی گذر کند، زناکار است.

زنا زاده

1706. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنازاده اگر مانند پدر و مادرش عمل (زنا) کند، بدتر از آنهاست.

ازدواج

تشویق بر ازدواج کردن

1707. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر جوانی، در آغاز جوانی ازدواج نماید، شیطان او فریاد برمی آورد:

ای وای بر من! که دینش را از (شرّ) من نگه داشت.

1708. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن بگیرید؛ زیرا زنان، توانگری می آورند.

1709. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ازدواج کنید؛ زیرا من در بین سایر امت ها به کثرت شما افتخار می کنم. و مانند راهبان مسیحی (که ترک ازدواج می کنند) نباشید.

1710. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ازدواج کنید تا نسلتان افزایش یابد؛ زیرا روز قیامت، به شما در میان امت های دیگر مباهات خواهم کرد.

1711. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ازدواج نماید، نصف ایمانش را کامل کرده و در نصف باقی باید از خداوند بترسد.

تشویق بر عجله کردن در ازدواج

1712. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه اخلاق و دینداری خواستگار را پسندیدید، با او وصلت نمایید و گرنه، آشوب و فساد در زمین گسترش می یابد.

1713. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه همتایان از دختران تان خواستگاری نمودند، با آنها وصلت کنید و برای آن ها منتظر حوادث (تلخ و شیرین) روزگار نباشید.

فایده ازدواج

1714. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زناشویی (و تولید مثل) نمایید؛ زیرا من به فزونی شما مباهات می کنم.

با ازدواج روزی زیاد می شود

1715. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بر خود لازم کرده است که هر کس به خاطر پاکدامنی و حفظ خود از محرمات الهی ازدواج نماید، او را یاری رساند.

1716. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به وسیله ازدواج، روزی طلب کنید.

نماز متأهل

1717. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز شخص متاهل از هشتاد و دو رکعت نماز شخص مجرد، بهتر است.

1718. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز شخص ازدواج کرده از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد، بهتر است.

آداب خواستگاری

1719. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما در حالی که موهایش را رنگ مشکی می بندد، زنی را خواستگاری کند، باید رنگ بستن موهای خود را به آن زن اطلاع دهد.

اهمیت دادن به انتخاب زن

1720. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(دقت کن و) بنگر که فرزند و نسل خویش را در چه ریشه ای قرار می دهی؟ زیرا رگ و ریشه تاثیر پنهانی دارد.

1721. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای نطفه های خود جایگاه مناسبی اختیار کنید؛ با کفو و همتایان خودتان ازدواج نمایید (کفو بودن عروس و داماد، عامل مهم موفقیت در زندگی است).

1722. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای نطفه های خود جایگاه مناسبی اختیار کنید؛ زیرا زنان، شبیه برادران و خواهران خودشان فرزند به دنیا می آورند.

1723. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای نطفه های خود جایگاه مناسبی اختیار کنید و از (ازدواج) با سیاهان بپرهیزید؛ زیرا سیاهی رنگ زشتی است.

1724. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همتایان زن بدهید و از همتایان زن بگیرید. و برای نطفه های خود، محل مناسبی برگزینید.

اهمیت دادن به دین در ازدواج

1725. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با زن به خاطر دین، مال و زیبایی اش ازدواج می کنند. تو زن دین دار بگیر تا مال به دست آوری.

1726. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به خاطر چهار چیز با زن ازدواج می کنند:

دارایی، شخصیت، زیبایی و دین داری؛ تو زن دین دار بیاب تا مال به دست آوری.

خودداری از پرداخت مهریه زن

1727. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، با زنی ازدواج نماید و قصد نپرداختن مهریه او را داشته باشد، زناکار می میرد. و هر کس، چیزی بخرد و قصد نپرداختن قیمت آن را داشته باشد، خیانت کار می میرد و جایگاه خائن جهنم است.

با چه زنانی نباید ازدواج کرد

1728. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از سبزه مزبله بپرهیزید.

عرض شد:

سبزه مزبله چیست؟

فرمود:

زن زیبایی که در محیط بد تربیت و رشد کرده باشد.

1729. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان زیبای عقیم را رها کنید ولی با زنان سیاه چهره ای که بسیار فرزند آورند، ازدواج کنید؛ زیرا روز قیامت به فزونی شما بر امت های دیگر، تفاخر می نمایم.

1730. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن زیبای نازا را رها کنید ولی با زن سیاه چهره که بسیار فرزند آورد، ازدواج نمایید.

1731. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن سیاه چهره ای که بسیار فرزند آورد از زن زیبایی که فرزند نیاورد، بهتر است. و من (در روز قیامت) به فزونی شما بر امت های دیگر مباهات می کنم.

1732. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با عجوزه و نازا ازدواج نکنید؛ زیرا من (روز قیامت) به فراوانی شما بر امت های دیگر مباهات می کنم.

زن شایسته ازدواج

1733. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با زنانی که بسیار مهربانند و بسیار فرزند می آورند، ازدواج کنید؛ زیرا من در بین سایر پیامبران به کثرت شما افتخار می نمایم.

1734. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان آزاد مایه اصلاح خانه و زنان بنده (کنیزان) مایه فساد خانه اند.

بهترین ازدواج

1735. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین ازدواج آن است که آسان تر (و مراسمش سبک تر) باشد.

نکوهش ازدواج کردن بدون شاهد

1736. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان زناکار کسانی هستند که بدون داشتن شاهد، ازدواج می کنند.

تشویق به آشکار سازی ازدواج

1737. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیمان زناشویی را استوار و آشکار سازید.

بهترین مهریه ها

1738. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مهریه ها، سبک ترین آنهاست.

نگاه کردن به زن در هنگام ازدواج

1739. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نگاه کردن به زنی که خداوند مهر او را برای خواستگاری به دلش اندازد اشکالی ندارد.

حق شوهر بر همسرش

1740. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شوهر در پیش زن مقامی دارد که هیچ چیز ندارد.

1741. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق شوهر بر همسرش این است که بدون اجازه او یک روز هم روزه غیر واجب نگیرد؛ اگر چنین کرد، گناهکار است و روزه اش قبول نمی شود. و نیز بدون اجازه او از خانه شوهرش چیزی عطا نکند که اگر چنین کرد، پاداش متعلق به شوهر ولی گناه برای زن است. و نیز بدون اجازه شوهر از خانه خارج نشود که اگر چنین کرد، خداوند و فرشتگان عذاب او را لعنت می کنند تا این که توبه نماید یا بازگردد اگرچه شوهرش ستمگر باشد.

1742. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق شوهر بر زن این است که:

از بستر او دوری نگیرد؛ قسم او را به جا آورد؛ از فرمانش پیروی نماید؛ بدون اجازه او بیرون نرود؛ و کسی را که او دوست ندارد به خانه اش نیاورد.

1743. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق زن بر شوهرش این است که:

هر گاه غذا خورد به زنش هم بدهد؛ هر گاه لباس پوشید به او نیز بپوشاند؛ به صورت او نزند؛ به او بد نگوید؛ و جز در خانه از او دوری نگیرد.

1744. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر زن، به حق شوهر آگاه بود، هنگام صبح و شام او (هنگام غذا خوردن شوهر) نمی نشست تا این که او از (خوردن) فارغ شود.

1745. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر (قرار بود)

که احدی را به سجده بر دیگری فرمان دهم، هر آینه دستور می دادم که زن بر شوهرش سجده کند.

1746. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر (قرار بود) که احدی را به سجده بر دیگری فرمان دهم، هر آینه دستور می دادم که زنان بر شوهرانشان سجده نمایند؛ به دلیل حقی که خداوند بر ایشان قرار داده است.

1747. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن حق ندارد چیزی از دارایی خویش را بدون اجازه شوهرش ببخشد (یا دور بریزد).

خدمت کردن به زن

1748. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدمت نمودن تو به همسرت، صدقه محسوب می گردد.

1749. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، سودمندترین شما برای خاندان خویش است و من بهترین شما برای خاندانم هستم. جز شخص کریم، زنان را گرامی نمی دارد و جز شخص پلید، آنها را خوار نمی کنند.

1750. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که نسبت به زنان نیکوتر باشد.

1751. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که نسبت به زنان و دخترانش نیکوتر باشد.

1752. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه مردم، عیال خداوند هستند. بنابراین، محبوب ترین مردم نزد خداوند، سودمندترین آنها برای عیالش است.

آثار رعایت نکردن عدالت بین زنان

1753. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مردی دو زن داشته باشد و ما بینشان به عدالت رفتار نکند، روز قیامت در حالی که یک نیمه او ساقط شده است محشور می گردد.

تصمیم زن درباره کار خودش مقدم بر ولی اوست

1754. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(تصمیم) زن درباره کار خودش مقدم بر سرپرست اوست و پدر نیز درباره دوشیزه نیز باید از خودش اجازه بگیرد و (البته) سکوت دوشیزه، اجازه اوست.

سرپرستی پدر

1755. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار (ازدواج) زنان (دختران) به دست پدرانشان است و سکوت نشانه رضایت آنهاست.

حکایت کسی که از قوم خویش زن بگیرد

1756. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از قوم خویش زن بگیرد مانند این است که از خانه خویش علف چیده است.

زهد

حقیقت زهد

1757. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زهد و بی اعتنایی به دنیا این نیست که حلال را بر خود حرام کنی و دارایی خویش را ضایع سازی. ولیکن زهد این است که به آنچه در توست بیشتر از آنچه در دست خداست اعتماد نکنی. و به ثواب مصیبت بیشتر از مصیبت ندیدن علاقه مند باشی.

بهترین زهد

1758. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زهد و پارسایی آن است که دل تو به آنچه داری آرام گیرد و بهترین خواسته تو از خدای عزّوجلّ عافیت و سلامتی در دین و دنیا باید باشد.

1759. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پارساترین مردم کسی است که؛ قبر و بلا را فراموش نکند، بهترین زینت دنیا را ترک نماید، نعمت باقی را بر نعمت فانی ترجیح دهد، فردا را از عمر خویش به حساب نیاورد و خود را در ردیف مردگان شمارد.

عوامل زهد

1760. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زاهد نمی گردی تا وقتی که متواضع گردی (تواضع قبل از زهد است).

پیامدهای زهد

1761. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نسبت به دنیا پارسایی کن تا خدا تو را دوست دارد. و نسبت به مال مردم بی اعتنایی کن تا مردم تو را دوست دارند.

1762. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فردای قیامت همنشینان خداوند، صاحبان ورع و زهد در دنیا هستند.

1763. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زهد و بی اعتنایی به دنیا، دل و تن را آرام؛ علاقه به دنیا، غم و اندوه را بسیار؛ و پرخوری، دل را سخت می کند.

1764. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زهد و بی اعتنایی به دنیا، دل و تن را آرام؛ و علاقه به دنیا، دل و تن را خسته می کند.

1765. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در دنیا زهد پیشه کند، خداوند بدون تعلّم او را عالم می گرداند و او را بینا و آگاه می سازد.

دیدار

آداب زیارت

1766. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به دیدار خویشان، کمتر برو تا بیشتر محبوب باشی (دوری و دوستی).

گرامی داشتن زیارت کننده

1767. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کسی به دیدارتان آمد، گرامی اش بدارید.

تشویق به دید و بازدید برای خدا

1768. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی برای دیدن برادرش به دهکده ای رفت.

خداوند فرشته ای را در گذرگاه او گماشت که به او گفت:

کجا می روی؟

جواب داد:

برادری در این دهکده دارم.

فرشته گفت:

آیا فایده ای از تو به او می رسد که می خواهی آن را زیاد کنی؟

جواب داد:

نه، جز این که من او را به خاطر خدا دوست دارم.

فرشته گفت:

من فرستاده خدا به سوی تو هستم (تا بگویم) همان طوری که تو او را دوست داری، خدا نیز تو را دوست دارد.

تشویق به زیارت قبور

1769. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قبرها را زیارت کن تا به یاد آخرت باشی. مردگان را غسل بده؛ زیرا زیر و رو کردن جسد بی حرکت موعظه کاملی است. بر مردگان، نمازگزار، شاید تو را محزون سازد؛ زیرا روز قیامت، محزون در سایه خدا به هر خیری دست می یازد (در معرض همه نیکی هاست).

1770. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قبرها را زیارت کنید؛ زیرا آخرت را به یاد شما می آورد.

آرایش

تشویق به آرایش نمودن

1771. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبا بپوشید و لوازم خود را اصلاح نمایید تا بین مردم چون خالی پیدا باشید.

بهترین زینت ها

1772. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هیچ بنده ای را به زینتی بهتر از عفت در دین و عورت، مزیّن نفرموده است.

1773. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، بندگان را به زیوری بهتر از زهد در دنیا و عفت در شکم و عورت، زینت نبخشیده است.

زیورهای حرام

1774. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(پوشیدن) لباس ابریشم و طلا بر مردان امت من حرام، ولی بر زنانشان حلال است.

1775. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(پوشیدن) طلا و ابریشم بر زنان امت من حلال و بر مردانشان حرام است.

از سرخی بپرهیزید

1776. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از سرخی بپرهیزید؛ زیرا سرخی، محبوب ترین زینت شیطان است.

آرایش مرد

1777. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبایی مرد در شیوایی سخن اوست.

آرایش شیطان

1778. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرخی آرایش شیطان است.

بدی

بدی

1779. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! من از روز بد، شب بد، ساعات (اوقات) بد، یار بد و همسایه بد در خانه اقامت، به تو پناه می برم.

1780. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی بدی بخواهد، امورشان را به دست ثروتمندان ستمگرشان می سپارد.

1781. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از یار بد بپرهیز؛ زیرا تو به وسیله او شناخته می شوی.

1782. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که عملی بد کند، در دنیا سزایش را می بیند.

1783. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدزبانی، شومی آورد و بدسیرتی، پستی.

نیاز خواهی

ترغیب به طلب نیاز از خداوند

1784. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از خدای تعالی چیزی نخواهد، خدا بر او خشم می کند.

نهی از نیاز خواهی

1785. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خدای تعالی بر بنده ای انعام فرمود، دوست دارد اثر نعمتش روی او نمایان گردد و تنگدستی و تظاهر به آن را دوست ندارد. و گدای پررو را دشمن و شخص باحیا و عفیف را دوست دارد.

1786. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

داود علیه السلام فرمود: اگر دست خویش را تا مرفق در دهان اژدها به قصد از پا درآوردن آن فرو کنی، برای تو بهتر است از این که از کسی که چیزی نداشته و حالا به چیزی رسیده، تقاضایی کنی.

1787. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر یکی از شما ریسمانش را برگیرد آن گاه از صبح به سوی کوه برود تا هیزم جمع کند و بفروشد و بخورد و صدقه دهد، برای او از درخواست نمودن از مردم، بهتر است.

1788. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر یکی از شما لباسی با وصله های زیاد بپوشد، برای او بهتر است از این که چیزی را که خود ندارد از دیگری بگیرد.

1789. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به چیزی که در درخواست نمودن است آگاه بودید، هیچ یک از شما از دیگری چیزی را درخواست نمی کرد.

1790. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یکی از شما اگر ریسمان خویش را برگیرد تا بر پشت خود هیزم حمل نماید، آسان تر (و آبرومندانه تر) است از این که حاجت خویش را پیش کسی که خداوند از فضل خود بدو عطا نموده ببرد

که (معلوم نیست آیا او) چیزی به او می دهد یا نه؟.

1791. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از مردم چیزی درخواست نکن، حتی اگر تازیانه ات افتاد، خود فرود آی و آن را بردار.

پرهیز از نیاز خواهی

1792. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درخواست (و گدایی) بی نیاز، روز قیامت یک خواری در چهره اوست.

1793. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درخواست (و گدایی) شخص بی نیاز، (موجب) آتش جهنم است.

1794. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با وجود بی نیازی، گدایی کند، رنجی به سرش و دردی به شکمش افتد.

1795. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که برای ثروت اندوزی چیزی از اموال مردم را درخواست کند، همانا آن، پاره آتشی است؛ چه کم گیرد یا زیاد.

1796. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدون احتیاج گدایی کند، گویا شراب خواری می کند.

نیاز خواهی کلید فقر است

1797. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دری از سؤال را به روی خویش بگشاید، خداوند دری از فقر را به رویش می گشاید.

1798. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ مردی دری از عطای صدقه یا هدیه را نمی گشاید جز این که خدای تعالی به سبب آن بر دارایی اش بیفزاید. و هیچ مردی دری از درخواست افزایش را نمی گشاید جز این که خدای تعالی بر نداری و کمبود او بیفزاید.

1799. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از درخواست نمودن بپرهیز؛ زیرا آن خواری آماده و فقری است که خود رسیدنش را پیش انداختی.

1800. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر حقانیت سه چیز علم دارم:

هر که از ستم کسی گذشت کند، خدای تعالی به سبب آن، عزت او را زیاد می کند؛ هر که به جهت افزون طلبی، دری از گدایی را به روی خود بگشاید، خدای تعالی به سبب آن، بر فقر او می افزاید. و هر که به خاطر خدا، دری از صدقه را به روی خود

بگشاید، خداوند دارایی او را بیشتر می نماید.

1801. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر (درستی) سه چیز قسم می خورم:

هرگز مالی با صدقه دادن، کاهش نمی یابد پس، صدقه بدهید. هر که از ستمی که بر او شده گذشت نماید، خدای تعالی بر عزت او می افزاید. و هر که در گدایی از مردم را به روی خود بگشاید، خداوند در فقر را به روی او می گشاید.

گدا هدیه خدا برای مؤمن است

1802. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گدای در خانه مؤمن، هدیه خداوند به اوست.

نهی از ناامید کردن سائل

1803. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دروغ گویی گدایان نبود، هر که آنان را نومید می ساخت، تقدیس نمی شد (پس اگر گدایی راست گفت، نباید او را رد کرد).

1804. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سائل را رد نکنید هر چند به پاره خرمایی باشد.

1805. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درخواست کننده حقی دارد هر چند سوار بر اسب بیاید.

پرسیدن

پرسیدن

1806. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میانه روی در خرج کردن، نصف معیشت (زندگی داری)، دوستی با مردم، نصف عقل و زیبایی پرسش، نصف علم است.

1807. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکو پرسیدن، نصف دانستن است.

ترغیب به پرسش کردن

1808. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، خزینه هایی دارد که پرسش، کلیدشان می باشد. پس بپرسید تا خداوند بر شما رحمت کند؛ زیرا او چهار کس را در این باره پاداش می دهد:

پرسش گر، آموزگار، شنونده و دوست دار آنها.

ناسزاگویی

نهی از ناسزاگویی

1809. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کسی تو را به آنچه درباره تو می داند دشنام دهد، تو در پاسخش به آنچه درباره اش می دانی، دشنام نده، تا این که ثواب این کار برای تو و عقابش برای او باشد.

1810. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به روزگار ناسزا نگویید؛ زیرا خداوند همان روزگار است.

1811. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به شیطان ناسزا نگویید ولیکن از شر او به خداوند پناه برید.

نهی از ناسزاگویی به یکدیگر

1812. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ناسزا گو هر چه بگویند گناهش بر آغازگر است مادامی که مظلوم از حد تجاوز نکند.

نهی از دشنام دادن به مردگان

1813. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردگان را دشنام ندهید؛ زیرا آنان به آنچه از پیش فرستاده بودند، رسیدند.

1814. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردگان را دشنام ندهید تا زندگان را اذیت کنید.

نکوهش کسی که پدر و مادرش را دشنام دهد

1815. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملعون است کسی که به پدرش دشنام دهد. ملعون است کسی که به مادرش دشنام دهد.

ناسزاگویی به مسلمان

1816. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دشنام بر مسلمان، گناه؛ جنگ با او، کفر؛ و حرمت مال او، مانند حرمت خونش است.

بدترین ناسزاگویی

1817. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین ربا، دشنام (ناسزاگویی) بر نوامیس و سخت ترین دشنام، هجو (بدگویی) است و نقل کننده آنها، یکی از ناسزاگویان است.

پوشش

تشویق به پوشش

1818. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه نزد خاندان خویش می روید خود را بپوشانید و مانند شتران برهنه نباشید.

نتیجه کسی که برادر مسلمانش را بپوشاند

1819. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که (راز) برادرش را بپوشاند، خداوند (راز) او را در دنیا و آخرت می پوشاند.

1820. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در دنیا (راز) برادر مسلمانش را بپوشاند و رسوایش نکند، خداوند روز قیامت (راز) او را می پوشاند.

سجود

آثار سجده برای خدا

1821. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همواره سجده کن؛ زیرا هر سجده ای برای خدا به جا آوری، خداوند به واسطه آن یک درجه بر مقامت می افزاید و گناهی را از تو محو می نماید.

جادو

سزای ساحر

1822. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سزای ساحر، یک ضربه شمشیر است.

بخشندگی

بخشندگی

1823. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

1824. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخاوت، از اخلاق خدای بزرگ تر است.

1825. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخاوت، درختی از درختان بهشت است که شاخه های آن در دنیا آویزان است؛ هر کس شاخه ای از آن را بگیرد، همان شاخه او را به سوی بهشت راهبری می نماید. و بخل، درختی از درختان جهنم است که شاخه های آن در دنیا آویزان است؛ هر کس شاخه ای از آن را بگیرد، همان شاخه او را به سوی جهنم می کشاند.

بخشنده

1826. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص سخاوتمند، به خدا، مردم و بهشت، نزدیک و از جهنم، دور است و شخص بخیل، از خدا، مردم و بهشت، دور و به جهنم، نزدیک است. و نادان سخاوتمند نزد خداوند از دانشمند بخیل، محبوب تر است.

1827. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخاوتمند، به دلیل خوش گمانی به خدا، کرم می نماید. و بخیل، به دلیل بدگمانی به خدا، بخل می ورزد.

1828. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخاوتمند نادان، نزد خداوند از دانشمند بخیل، محبوب تر است.

شادمانی

معنای شاد کردن مؤمن

1829. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

از بهترين اعمال، شاد كردن مؤمن است؛ يعنى قرضش را بپردازى، حاجتش برآورى و رنجى را از او برطرف نمايى.

ثواب زدودن غم از دل مؤمن

1830. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه بر تنگ دستى آسان بگيرد، خداوند در دنيا و آخرت بر او آسان گيرد.

موجبات شادى

1831. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند به خاطر حكمت و فضل خويش، آسايش و شادى را در يقين و رضا، و غم و اندوه را در دو دلى و غضب قرار داده است.

شادى به ناحق

1832. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مسرتى نيست مگر اين كه كدورتى در پى دارد.

سرشت

سرشت

1833. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه داراى باطنى نيكو يا بد باشد، خداوند نشانى از آن را آشكار سازد كه بدان شناخته گردد.

1834. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه ريشه اش محترم و مولدش پاكيزه باشد، محضرش نيكوست.

پاكى درون و بيرون

1835. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بین خود و خدا را نیک سازد، خداوند بین او و مردم را نیز نیک نماید. و هر که باطن خویش را اصلاح کند، خداوند ظاهر وی را اصلاح نماید.

آشکار شدن درون ها

1836. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر یکی از شما در دل سنگ کاری کند که در و روزنه ای نداشته باشد، هر چه باشد کار او در بین مردم شایع و آشکار خواهد گشت.

1837. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ بنده ای امری باطنی را پنهان نمی سازد مگر این که خداوند نشانه آن را آشکار نماید؛ اگر نیک باشد نیک و اگر بد باشد بد (نمایان شود).

خوشبختی

خوشبخت از شکم مادرش

1838. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سعادتمند کسی است که در شکم مادرش سعادت یافته و شقاوتمند کسی است که در شکم مادرش شقاوت یافته است (بخش عمده خوشبختی و بدبختی انسان را نطفه تعیین می کند).

1839. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند یحیی فرزند زکریا را در شکم مادرش مؤمن آفرید و فرعون را در شکم مادرش کافر آفرید.

خوشبخت

1840. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سعادتمند کسی است که از فتنه ها کناره گیری کند و در برابر گرفتاری ها شکیبا باشد.

1841. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قلم به واسطه (نوشتن درباره) بدبخت و سعادتمند خشکید (سرنوشت آنها رقم خورده است).

آنچه از سعادت شمرده می شود

1842. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عمر طولانی و توفیق الهی بر توبه، از سعادت مرد است.

1843. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز مایه خوش بختی و سه چیز مایه بدبختی است.

آنچه مایه خوش بختی است:

زن پارسایی که دیدارش تو را شادمان سازد، در غیاب خود او را بر عفت نفسش و مال خودت امین یابی؛ مرکب راهواری که تو را به مقصد رساند؛ و خانه وسیعی که دارای منافع بسیار باشد. آنچه مایه بدبختی است:

زنی که دیدارش تو را دل گیر سازد، با تو زبان درازی کند در غیاب خود او را بر عفت نفسش و مال خودت امین ندانی؛ مرکب کندروی که اگر او را بزنی، ایجاد زحمت کند و اگر رها کنی، تو را به مقصد نرساند؛ و خانه تنگی که منافع کمتری داشته باشد.

1844. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی مایه خوش بختی مرد مسلمان در دنیاست:

همسایه خوب، خانه وسیع و سواری خوش رکاب.

1845. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز از آسایش دنیا محسوب می گردد هر چند که دنیا آسایشی ندارد:

سواری راهوار، زن پارسا و خانه وسیع.

1846. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز نشانه خوشبختی مرد است:

زن شایسته، فرزندان نیکو، معاشران درستکار و روزی در شهر خود داشتن.

1847. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کمال سعادت، عمر طولانی داشتن در اطاعت خداوند است.

1848. پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله:

بر خوش بختی مرد همین بس که در کار دین و دنیایش مورد اعتماد باشد.

1849. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسکن، همسایه خوب و سواری خوش رکاب از سعادت مرد است.

1850. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی از سعادت مرد و بداخلاقی از شقاوت اوست.

1851. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شباهت به پدر، از سعادت مرد است.

بدگویی

نتیجه بدگویی

1852. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مؤمنی را بترساند، روز قیامت خداوند ترس او را به امنیت تبدیل نمی کند. و هر که مؤمنی را سعایت (و بدگویی) کند، روز قیامت خداوند او را خوار و زبون گرداند.

نکوهش بدگویی

1853. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بین مردم سعایت (و بدگویی) کند، بی عقل است یا کمبودی در عقل دارد.

کوشش

کوشش

1854. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی تلاش و کوشش را بر شما واجب فرموده است، پس (در راه خیر) بکوشید.

1855. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با جدّیت چیزی را بجوید، می یابد.

1856. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در را مدام بکوبد، به سرعت در به روی او گشوده می شود.

مسافرت

مسافرت

1857. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سفر، پاره ای از عذاب است (مسافرت، نوعاً سختی جسمی در پی دارد اما فواید زیادی هم دارد و به نوع هدف دار آن در اسلام سفارش فراوان شده است).

فضیلت سفر در راه خدا

1858. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک سفر در راه خدا از پنجاه حج، بهتر است.

آداب مسافرت

1859. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما از سفری می آید، با خود هدیه ای بیاورد هر چند در توبره اش سنگ بگذارد.

1860. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایه را پیش از (خرید) خانه (باید شناخت)؛ رفیق را پیش از راه (افتادن باید جست)؛ و توشه را پیش از سفر (باید تهیه کرد).

1861. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با بهره مندان و ثروتمندان مسافرت کنید.

آثار مسافرت

1862. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حج به جا آورید تا بی نیاز گردید و مسافرت کنید تا سالم بمانید.

1863. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سفر کنید تا تندرست و بهره مند گردید.

1864. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سفر کنید تا تندرست گردید و روزی یابید.

نادان

شیوه برخورد با آدم سبکسر

1865. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تجاوز سفیهانتان جلوگیری کنید.

سقایت

فضیلت سقایت

1866. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مسلمانی، مسلمان برهنه ای را بپوشاند، خدای تعالی او را از پارچه های سبز بهشتی می پوشاند. و هر مسلمانی، مسلمان گرسنه ای را سیر نماید، روز قیامت خدای تعالی او را از میوه های بهشتی اطعام می دهد. و

هر مسلمانی، مسلمان تشنه ای را سیراب نماید، روز قیامت خدای تعالی به او از شراب سربسته می نوشاند.

آنچه بر ساقی سزاوار است

1867. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سقایت گر قوم، آخر از همه بنوشد.

1868. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آقای قوم، خدمت گزارشان و سقایت گر آنان، آخر از همه بنوشد.

مستی

انواع مستی

1869. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو نوع مستی، شما را احاطه می کند:

مستیِ عیشْ دوستی و جهلْ دوستی. در این هنگام امر به معروف و نهی از منکر ننمایید.

پرهیز از هر مست کننده

1870. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هر چیز مست کننده، دوری نمایید.

1871. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شما را از اندک آن چیزی که زیادش مست کننده است، نهی می کنم.

سلام کردن

تشویق به سلام کردن

1872. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلام، نامی از نام های الهی است که خداوند آن را در زمین قرار داده است. پس، آشکارا به یکدیگر سلام کنید؛ زیرا هرگاه مرد مسلمان به قومی گذر کند و بر آنان سلام دهد؛ اگر جواب دهند، یک درجه بر آنان به خاطر یادآوری سلام (نام خدا) برتری دارد ولی اگر جواب ندهند، آن (خدایی) که از آنان بهتر و پاکیزه تر است جواب‌ش را می دهد.

1873. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر آشکارا سلام کنید تا رشته دوستی شما استوار گردد.

1874. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلام را آشکار کنید تا در سلامت و امان باشید.

تحیت مسلمانان

1875. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلام، تحیتی برای ملت ما (مسلمانان) و امانی برای اهل ذمه ما (از پیروان ادیان دیگر) است.

کمال تحیت گفتن

1876. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کمال سلام کردن به دست دادن است.

پیشدستی کردن در سلام

1877. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که اول سلام می دهد، از تکبر به دور است.

سلام کردن قبل از شروع سخن است

1878. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلام (باید) پیش از سؤال باشد؛ هر که پیش از سلام، سؤال کرد، جوابش ندهید.

1879. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که پیش از سلام کردن سخن آغاز کرد، جوابش را ندهید.

جواب سلام واجب است

1880. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جواب سلام را رد کنید؛ دیده را (از نامحرم) بپوشانید؛ و سخن نیکو بگویید.

1881. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلام دادن مستحب است ولی جواب سلام، واجب است.

تندرستی

عوامل تندرستی

1882. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جان سالم بردن از فتنه، در سایه خانه نشینی است.

1883. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد سالم بماند، باید خاموشی گزیند.

سلطان

سلطان

1884. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه پادشاه خشمگین شد، شیطان سلطه می یابد.

نقش فرمانروا در جهان

1885. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو گروه از مردم هستند که اگر صالح شوند، مردم نیز صالح و اگر فاسد شوند، مردم نیز فاسد گردند:

دانشمندان و زمامداران.

فضیلت سلطان دادگر

1886. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پادشاه عدالت پیشه، سایه خدا در زمین است؛ هر که او را گرامی بدارد، خداوند، او را گرامی خواهد داشت و هر که او را خوار کند، خداوند، او را خوار می نماید.

1887. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پادشاه عدالت پیشه، سایه خدا در زمین است؛ هر گاه یکی از شما به سرزمینی که پادشاه عادل ندارد وارد شد، در آنجا اقامت نکند.

1888. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پادشاه عدالت پیشه متواضع، سایه خدا و نیزه او در زمین است و برای او به اندازه عمل هفتاد صدّیق، بالا برده می شود.

1889. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پادشاه عدالت پیشه، سایه خدا در زمین است که ناتوان به او پناه می برد و ستمدیده به واسطه او یاری می شود.

آمیزش با سلطان

1890. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به دربار پادشاهان نزدیک شود، گرفتار می شود.

سنت

روایات در باب عمل به کتاب و سنت

1891. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو چیز میان شما به جای گذاشتم که با وجود آنها هرگز گمراه نمی شوید:

کتاب خدا (قرآن) و سنت (روش) من؛ و این دو از هم جدا نمی شوند تا این که بر سر حوض به من برسند.

مسواک زدن

مسواک زدن

1892. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسواک زدن، نصف ایمان و وضو گرفتن نیز، نصف ایمان است.

1893. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسواک زدن، اقتضای فطرت است (ضروری می باشد).

1894. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وضو، نصف ایمان و مسواک کردن، نصف وضو است.

تشویق به مسواک زدن

1895. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(آن چنان) به مسواک زدن فرمان یافتم که ترسیدم بر من واجب شود.

1896. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(آن چنان) به مسواک زدن فرمان یافتم که بر (از بین رفتن) دندان هایم ترسیدم.

1897. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

دهان هاى شما راههاى عبور قرآن است، بنابراين، آن را با مسواک زدن پاكيزه كنيد.

1898. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند رحمت كند كسانى از امت من را كه هنگام وضو، (لاى انگشتان را) و بعد از غذا (لاى دندان ها را) خلال مى نمايند.

1899. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مسواک زدن، سنت (مستحب مؤكد)، است. از اين رو، هر گاه خواستيد، مسواک بزنيد.

1900. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

به وسيله مسواک زدن، دهان هاى خويش را خوشبو نماييد.

1901. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مسواک بزنيد؛ زيرا دهان را پاكيزه و پروردگار را خشنود مى سازد.

1902. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اگر مايه زحمت امتم نمى شدم، هر آينه آنان را به مسواک زدن هنگام هر نمازى فرمان مى دادم.

1903. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اگر مايه زحمت امتم نمى شدم، هر آينه آنان را به مسواک زدن هنگام سحر فرمان مى دادم.

1904. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه جبرئيل نزد من آمد (با تاكيد) مرا به مسواک زدن فرمان داد

به طوری که من ترسیدم جلوی دهانم را ببُرم.

آثار مسواک زدن

1905. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسواک زدن، بر شیوایی سخن مرد می افزاید.

1906. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسواک زدن، دهان را پاکیزه؛ پروردگار را خشنود؛ و چشم را روشن می نماید.

1907. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسواک بزنید که چیز خوبی است؛ لثه را محکم می کند؛ بوی دهان را می برد؛ معده را سالم می نماید؛ درجات بهشتی را افزایش می دهد؛ پروردگار را خشنود و شیطان را خشمگین می سازد.

1908. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسواک زدن، هشت خاصیت دارد:

دهان را پاک و خوشبو می کند؛ لثه را محکم می کند؛ چشم را روشنایی می بخشد؛ بلغم را برطرف می نماید؛ فرشتگان را شاد می کند؛ پروردگار را خشنود می سازد؛ بر نیکی ها می افزاید؛ و معده را سالم می گرداند.

آداب مسواک زدن

1909. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مسواک می زنید، آن را در عرض دندانها بکشید.

ستایش مسواک کنندگان

1910. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه نیکویند از میان امت من کسانی که در وضو و غذا مسواک می زنند.

1911. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دندانها را خلال نمایید؛ زیرا مایه پاکیزگی است و پاکیزگی، (انسان را) به سوی ایمان هدایت می کند و جایگاه ایمان به همراه صاحبش، در بهشت است.

بازار

نکوهش بازار

1912. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان ها صبحگاهان با پرچم هایشان به سوی بازارها می روند و با اولین نفر وارد بازار می گردند و با آخرین نفر از آن خارج می شوند.

بدترین مکانها نزد خدا

1913. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوبترین مکان شهرها نزد خدا، مسجدها و منفور ترین آن بازارها است.

فضیلت وارد کننده جنس به بازار مسلمین

1914. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که به بازار ما (اجناس مورد نیاز مسلمانان را) وارد می نماید، مانند جهادگر در راه خداست. و آن که در بازار ما (مسلمانان) احتکار می کند، مانند کسی است که در کتاب خدا کافر به شمار رفته است.

1915. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وارد کننده (اجناس به بازار مسلمانان) روزی می خورد ولی احتکار کننده لعنت می برد.

سرور

سرور

1916. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آقای قوم، خدمت گزارشان و سقایت گر آنان، آخر از همه بنوشد.

1917. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر یک از فرزندان آدم، سرور و آقایند؛ مرد، آقای خانواده و زن، آقای خانه است.

آنچه مانع سروری می شود

1918. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آقا (و شخص بزرگوار)، بخل نمی ورزد.

بیننده

بیننده

1919. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنچه را که حاضر می بیند، غایب نمی بیند.

جوانی

جوانی

1920. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی جوان توبه کار را دوست دارد.

1921. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند جوانی را که در اطاعت خدا، جوانی خود را سپری می کند، دوست دارد.

1922. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار: جوانی را پیش از پیری، سلامتی را پیش از بیماری، بی نیازی را پیش از فقر، و زندگی را پیش از مرگ.

1923. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جوان سخاوتمند خوش اخلاق نزد خدا از پیر بخیل عابد بداخلاق، محبوب تر است.

1924. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جوانی، شعبه ای از دیوانگی است.

1925. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جوانی، شعبه ای از دیوانگی و زنان، دام شیطانند.

1926. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پروردگار تو از جوانی که خصلت بچه گانه ندارد، در شگفت است.

1927. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی در شگفت است از جوانی که غرور جوانی ندارد.

بهترین جوان

1928. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین جوانان شما، کسی است که شبیه پیران رفتار نماید و بدترین پیران شما، کسی است که شبیه جوانان رفتار نماید.

ارزش کسی که جوانیش را در طاعت خدا می گذراند

1929. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی در برابر فرشتگان به جوانی که عبادت می کند، مباهات می نماید و می فرماید:

به بنده من بنگرید که به خاطر من تمایلات شهوانی اش را رها ساخته است.

1930. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برتری جوان عابدی که در کوچکی عبادت می کند بر پیری که بعد از کهنسالی عبادت می نماید، مانند برتری پیامبران بر سایر مردم است.

1931. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در نزد خدای تعالی هیچ چیزی از جوان توبه گر محبوب تر نیست و نیز در نزد خدای تعالی هیچ چیزی از پیری که بر گناهانش باقی است منفورتر نیست.

1932. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در راه اسلام مویی سفید کند، روز قیامت برای وی نوری خواهد بود.

آنچه که سزاوار جوان است

1933. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر جوانی، در آغاز جوانی ازدواج نماید، شیطان او فریاد برمی آورد:

وای بر من! دینش را از (شرّ) من نگه داشت.

1934. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر نوجوانی، در راه کسب دانش و عبادت رشد نموده، بزرگ شود، روز قیامت خداوند پاداش هفتاد و دو راستگو را بدو عطا می فرماید.

سیری

آثار سیری

1935. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سیرترین مردم دنیا، گرسنه ترین آنها در روز قیامت است.

1936. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سیران این دنیا، گرسنگان آخرتند.

شبهه

وجوب فرو گذاشتن شبهات

1937. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حرام، روشن است و حلال نیز، روشن است. پس برای دست یابی به چیزهای بی شبهه، چیزهای شبهه ناک را رها کن.

1938. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حلال روشن است و حرام نیز روشن است و میان آن دو، چیزهای شبهه ناک هستند که بسیاری از مردم آنها را نمی دانند:

هر که از چیزهای شبهه ناک دوری کند. از آبرو و دینش مراقبت نموده است و هر که در شبهات افتاد، در حرام واقع می شود؛ مانند چوپانی که اطراف قرقگاه دیگری گوسفند می چراند که بیم آن می رود در قرق افتد. بدانید که برای هر پادشاهی قرقی است و قرق خدای تعالی در زمین، محرماتند. بدانید که در تن، پاره گوشتی است که اگر صحیح و سالم بود همه بدن سالم و اگر فاسد شد همه بدن فاسد می گردد و آن (پاره گوشت) قلب است.

1939. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیز شبهه ناک را برای دست یابی به چیزی که شبهه ناک نیست، رها کن؛ زیرا راستی، نجات بخش است.

1940. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیز شبهه ناک را برای دستیابی به چیز غیر شبهه ناک رها کن؛ زیرا آنچه را برای خدا رها کردی، از دست ندادی.

1941. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیز شبهه ناک را برای دستیابی به چیز غیر شبهه ناک رها کن؛ هر که اطراف قرق (گوسفند) بچراند، ممکن است در آن بیفتد.

شجاعت

آفت شجاعت

1942. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، اسراف آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

شجاع ترین مردم

1943. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خویش چیره گردد.

1944. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کمال دلیری آن است که کسی به خشم آید سپس خشمش شدید گردد و رویش سرخ شود و مویش بلرزد، آن گاه خشم و غضبش را بر زمین بکوبد (بر آن چیره شود).

تنگ چشم

نکوهش تنگ چشمی

1945. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیز مانند بخل، اسلام را پایمال نکرده است.

آثار تنگ چشمی

1946. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از حرص بپرهیزید همانا پیشینیان شما به سبب آن نابود شدند؛ زیرا حرص، آنان را به بخل وادار ساخت و آنان نیز بخل ورزیدند، به قطع رحم فرمانشان داد و آنان نیز از خویشان بریدند، و به بدکاری وادارشان نمود و آنان نیز بدکار شدند.

آنچه مایه تنگ چشمی می شود

1947. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سه چیز را رعایت کند، خود را از بخل محفوظ داشته است:

آن که زکات بپردازد؛ مهمان پذیری کند؛ و در سختی بخشش نماید.

بدی

بدی

1948. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

القا و دیکته نمودن نیکی بهتر از خاموشی است، ولی خاموشی از دیکته کردن بدی بهتر است.

1949. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انجام دهنده نیکی از خود نیکی بهتر، و انجام دهنده بدی از خود بدی بدتر است.

نکوهش بدی

1950. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی کاهش می یابد مگر شرّ، که فزونی گیرد.

معنای بدی در موارد مختلف

1951. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین صفتی که در مرد است، بخل مفرط و ترس شدید است.

1952. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین جای شهرها، بازارشان است.

1953. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین غذاها، غذای ولیمه است؛ (در صورتی) که هر که بخواهد، بدو ندهند و هر که امتناع کند، او را دعوت نمایند.

1954. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین غذاها، غذای ولیمه است؛ (در صورتی) که سیران را بدان دعوت کنند ولی گرسنگان را از آن بازدارند.

1955. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مجلس ها، (در میان) بازارها و راه هاست.

1956. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین امور، چیزهای نوپیداست؛ بدترین کوری ها، کوری دل است؛ بدترین عذرخواهی ها، هنگام احتضار (مرگ) است؛ بدترین پشیمانی، در روز قیامت است؛ بدترین خوردن ها، خوردن مال یتیم است؛ و بدترین کسب ها، کسب ربوی است.

بدترین مردم

1957. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا تو را به بدترین مردم آگاه سازم؟ آن که تنها بخورد و دیگران را محروم سازد و تنها سفر کند و غلامش را بزند. آیا به بدتر از این هم آگاهت سازم؟ آن که از شرش بترسند و به خیرش امیدوار نباشند. آیا به بدتر از این هم آگاهت سازم؟ آن که آخرتش را به خاطر دنیای دیگری بفروشد. آیا به بدتر از این هم آگاهت سازم؟ آن که به وسیله دین از دنیا بهره مند شود.

1958. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، بدترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که مردم (در دنیا) از شر او بترسند.

1959. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، بدترین مردم در پیشگاه خداوند

کسی است که مردم (در دنیا) از ترس ناسزاگویی اش از او کناره گیری کنند.

1960. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، پست ترین مردم در پیشگاه خداوند بنده ای است که آخرتش را به خاطر دنیای دیگری نابود کند.

سریع ترین کار شری که به عذاب می رسد

1961. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاداش نیکوکاری و صله رحم از سایر نیکی ها زودتر داده می شود و کیفر ستمکاری و قطع رحم از سایر بدی ها زودتر می رسد.

هر گاه خداوند برای بنده اش بدی بخواهد

1962. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند درباره بنده اش اراده نیک داشته باشد، کیفر او را در دنیا قرار می دهد و هر گاه برای او بد اراده کند او را با گناهش رها می کند تا روز قیامت کیفرش دهد.

1963. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای (قومی) نیکی اراده کند، در زندگی شان مدارا برقرار می سازد و هر گاه برای آنان بدی اراده نماید، زندگی شان را با اختلاف و شکاف همراه می سازد.

1964. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، احسان و نیکی او را در میان حق شناسان قرار می دهد و هر گاه خداوند برای بنده ای بدی اراده کند، احسان و نیکی او را در میان حق ناشناسان قرار می دهد.

1965. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای بنده ای نیکی اراده کند، بی نیازی او را در نفس و جانش و پرهیزکاری اش را در دلش قرار می دهد و هر گاه برای بنده ای بدی اراده نماید، فقر را پیش چشمانش جای می دهد.

1966. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند زمین گیر شدن کسی را اراده نماید، راه های چاره را بر او می بندد.

1967. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این خُلق ها از خداوند است؛ خدای تعالی درباره هر کس نیکی اراده کند، به او خُلق نیکو می بخشد و درباره هر کس بدی اراده نماید، خُلق بد به او می دهد.

هرگاه خداوند برای قومی بدی بخواهد

1968. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی رشد و توسعه اراده نماید، آنان را صاحب بخشش و عفت می کند و هر گاه انقراض قومی را اراده کند،

درِ خیانت را به رویشان می گشاید.

1969. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی نیکی اراده کند، خردمندانشان را فرمان روایشان می نماید و دانایانشان میانشان داوری می کنند و خداوند ثروت را در دست کریمانشان قرار می دهد و هر گاه برای قومی بدی اراده کند، سفیهانشان را فرمان روا، نادانانشان را داور و بخیلانشان را ثروتمند آنها قرار می دهد.

1970. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی بدی بخواهد، امورشان را به دست ثروتمندان ستمگرشان می سپارد.

1971. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند نابودی قریه ای را اراده نماید، زنا را در میانشان پدیدار می سازد.

1972. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند برای قومی نیکی اراده کند، دانشمندانشان را زیاد و نادانهایشان را کم می نماید، به طوری که اگر دانشمند قوم سخن بگوید به یاری اش می شتابند ولی اگر نادان سخن بگوید رهایش کنند و هر گاه خداوند برای قومی بدی اراده کند، نادانهایشان را زیاد و دانایانشان را کم می کند، به طوری که اگر نادان سخن بگوید یاری اش می کنند ولی اگر دانا سخن بگوید رهایش می نمایند.

خزینه های شر نزد خداوند است

1973. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خزینه های خیر و شر، نزد خداوند است و کلیدهای آن، مردان می باشند؛ خوشا ! به حال آن که خداوند او را کلید خیر وقفل شر وبدا ! به حال آن که خداوند او را کلید شر وقفل خیر قرار داده است.

بر شرارت مرد همین بس

1974. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر شرارت مرد همین بس که با انگشت نشانش دهند (که انگشت نما باشد).

1975. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه چیز مسلمان؛ مال، آبرو و خونش بر مسلمان حرام است. بر بدی مرد همین بس که برادر مسلمانش را خوار سازد.

نتیجه بدی

1976. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نیکی به کارد، غبطه درو کند. و هر که بدی به کارد، پشیمانی درو کند.

تشویق به بازداری از شر

1977. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شر خود را از مردم بازدار؛ زیرا که آن، صدقه ای است که به خویشتن داده ای.

صفات اهل شر

1978. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا از بهترین و بدترینتان به شما خبر دهم؟ بهترین شما کسی است که بتوان به خیرش امید داشت و از شرش در امان بود و بدترین شما کسی است که به خیرش امید و از شرش امان نیست.

عوامل رسیدن به شر دنیا و آخرت

1979. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سود دنیا و آخرت در سایه دانش است و زیان دنیا و آخرت نیز در سایه نادانی است.

ملاک بندگان بد نزد خدا

1980. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

ملاک نیکی و بدی بنده ام، در نوع گمان او نسبت به من است؛ اگر گمانش خوب بود، بنده نیک و اگر بد بود، بنده بدی است.

نوشیدن

محرمات نوشیدن

1981. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که در ظرف نقره و طلا می خورد و می آشامد، همانا آتش جهنم را غرغره کرده (و در شکم خود فرو می برد).

شرافت

بزرگی مؤمن

1982. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای محمد! هر چه می خواهی زنده بمان، (اما بدان) که عاقبت می میری؛ و هر چه را می خواهی دوست داشته باش، (اما بدان) که عاقبت از او جدا می شوی؛ و هر کار می خواهی انجام بده، (اما بدان) که پاداش آن را دریافت می کنی و بدان که شرف و افتخار مؤمن به شب زنده داری، و سربلندی او در بی نیازی (مالی) از مردم است.

1983. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگواری به تقوا، افتخار به فروتنی و یقین (در سایه) بی نیازی است.

شرک

1984. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به آن که از همه جهنمیان عذابش آسان تر است می فرماید:

اگر همه دنیا مال تو بود، آن را فدای آزادی خود از این عذاب می کردی؟

عرض کرد:

آری.

خدا می فرماید:

آنگاه که تو در صلب (پشت) آدم بودی، من آسان تر از این را از تو خواستم (و آن این بود) که چیزی را با من شریک نسازی، اما تو دریغ نمودی.

بر حذر داشتن از شرک

1985. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جبرئیل نزد من آمد و گفت:

امت خود را مژده بده که هر کس غیر مشرک بمیرد، وارد بهشت می گردد.

پرسیدم:

ای جبرئیل ! حتی اگر مرتکب دزدی و زنا شود؟

گفت:

آری، (بار دیگر)

پرسیدم:

حتی اگر مرتکب دزدی و زنا شود؟

گفت:

آری.

(بار سوم) پرسیدم:

حتی اگر مرتکب دزدی و زنا شود؟

گفت:

آری، حتی اگر مرتکب شرب خمر شود.

1986. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

ای فرزند آدم! سه چیز است که یکی برای من، دیگری برای تو و سومی بین من و توست:

اما آنچه برای من است، این که مرا بپرستی و شرک نورزی؛ اما آنچه برای توست، این که هر کار (نیکی) انجام دهی جزای آن را به تو بدهم و اگر بیامرزم همانا من بخشنده و مهربانم؛ و اما آنچه بین من و توست، این که تو دعا کنی و بخواهی و من اجابت کنم و عطا نمایم.

شرک پنهان

1987. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شرک پنهان آن است که مرد به خاطر مرد دیگری کاری را انجام دهد.

1988. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شرک در امت من، از عبور مورچه بر صخره در شب تاریک، پنهان تر است. و پایین ترین درجه شرک آن است که کوچک ترین ستم را دوست، و کوچک ترین عدالت را دشمن بداری. و آیا دین، غیر از دوستی و دشمنی در راه خداست؟

خدای تعالی می فرماید:

بگو اگر می خواهید خدا را دوست بدارید، از من (پیامبر) پیروی کنید تا خداوند، شما را دوست بدارد.

آنچه شرک محسوب می شود

1989. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شهوت پنهانی و ریا، شرک است.

خداوند بی نیازترین شریکان است

1990. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

من درباره موضوع شرک، بی نیازترین شریکان هستم؛ هر که کاری کند و در آن دیگری را با من شریک گرداند، او را با شرکش رها می سازم.

1991. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

من بهترین تقسیم کننده (مال شراکت) هستم برای کسی که با من شریک قرار داده شده است؛ زیرا عمل کم و زیاد مشرک من، همه متعلق به آن شریک است و من از آن بی نیازم.

شریک

شریک

1992. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

مادامی که یکی از دو شریک بر دیگری خیانت نکند، من نفر سومی آن دو هستم. اما هر گاه یکی خیانت نمود، از میانشان خارج می شوم.

شعر

شعر

1993. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی بیان ها سحر، بعضی شعرها حکمت، بعضی سخن ها مبهم و برخی دانشجویی ها نادانی است.

1994. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شعر به منزله سخن است؛ شعر نیک، سخن نیک است و شعر بد، سخن بد است.

گویاترین شعر

1995. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گویاترین و زیباترین شعری که عرب گفته است، سخن لبید است که گوید:

آگاه باشید! جز خدا همه چیز باطل است.

نکوهش شعر

1996. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر شکم مردی از چرک پر شود، برای او بهتر است که از شعر پر گردد.

مو

مو

1997. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

موی زیبا، یکی از دو زیبایی ست که خداوند به وسیله آن برای مرد مسلمان پوششی ساخته است.

شفاعت

1998. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

واسطه گری میان دو نفر در کار ازدواج، از بهترین واسطه گری هاست.

مقدار شفاعت

1999. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شفاعت هر کس، مانع اجرای حدود الهی گردد، پیوسته مورد خشم خداوند است تا از این کار دست بردارد.

شفاعت پیامبر در روز قیامت

2000. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(از ناحیه خداوند) میان شفاعت و داخل شدن بخشی از امتم در بهشت مخیّر شدم، من شفاعت را اختیار کردم؛ زیرا دامنه آن وسیع تر است و کفایت آن بیشتر است. آیا خیال می کنید که شفاعت برای مؤمنان پرهیزکار است؟ نه، بلکه برای گناه کاران آلوده و خطاکار است.

2001. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شفاعت من، مربوط به اهل گناهان کبیره امت من است (اهل گناهان صغیره، بدون شفاعت به بهشت می روند).

شفاعت کردن فرزند

2002. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کوچک تران شما، زالوهای بهشتند که یکی از آنان لباس پدرش را می گیرد و دست برنمی دارد تا این که خداوند او و پدرش را به بهشت وارد نماید.

شفاعت قرآن در روز قیامت

2003. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، قرآن شفیع خوبی برای قرآن خوان است.

محرومان از شفاعت

2004. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که شفاعت را دروغ شمارد، روز قیامت بدان نمی رسد.

بدبختی

بدبخت

2005. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قلم (تقدیر) درباره بدبخت و سعادتمند خشک شده (و سرنوشت آنها رقم خورده است).

بدبخت ترین مردم

2006. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدبخت ترین بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت را یکجا دارد.

2007. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدبخت کامل، همان کسی است که رستاخیز او را زنده درمی یابد.

بدبخت از شکم مادرش بدبخت است

2008. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند یحیی فرزند زکریا را در شکم مادرش مؤمن آفرید و فرعون را در شکم مادرش کافر آفرید.

2009. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سعادتمند کسی است که در شکم مادرش سعادت یافته و شقاوتمند کسی است که در شکم مادرش شقاوت یافته است (بخش عمده خوشبختی و بدبختی انسان را نطفه تعیین می کند).

آنچه از بدبختی شمرده می شود

2010. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز مایه خوش بختی و سه چیز مایه بدبختی است.

آنچه مایه خوش بختی است:

زن پارسایی که دیدارش تو را شادمان سازد و در غیاب خود او را بر عفت نفسش و مال خودت امین یابی؛ مرکب راهواری که تو را به مقصد رساند؛ و خانه وسیعی که دارای منافع بسیار باشد.

اما آنچه مایه بدبختی است:

زنی که دیدارش تو را دل گیر سازد و با تو زبان درازی کند و در غیاب خود او را بر عفت نفسش و مال خودت امین ندانی؛ مرکب کندروی که اگر او را بزنی، ایجاد زحمت کند و اگر رها کنی، تو را به مقصد نرساند؛ و خانه تنگی که منافع کمتر داشته باشد.

نشانه شقاوت

2011. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز نشانه بدبختی است:

خشکی چشم، سختی دل، آرزوی دراز و حب (بیش از حد) بقا.

سپاسگزاری

سپاسگزاری

2012. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نعمت های الهی، نیکو استفاده نمایید و آن را از خود مرانید؛ زیرا به ندرت اتفاق می افتد که نعمتِ از دست رفته، باز گردد.

2013. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا مرا سپاسگزار و شکیبا کن و در چشم خودم کوچک و در چشم دیگران بزرگ گردان.

2014. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(در مسایل مادی) به پایین تر از خودتان بنگرید نه بالاتر؛ زیرا این کار روشی بهتر است در این که نعمت های الهی را کوچک نشمارید.

2015. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نیکی ببیند و پاداشی جز ستایش نیابد (که تلافی کند)، هر آینه شکر آن را به جا آورده است و هر که آن را پنهان نماید، هر آینه کفران نموده است.

حقیقت سپاسگزاری

2016. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گفتگو و ذکر نعمت های الهی، سپاس گزاری و ترک آن، کفران نعمت است. و هر کس شکر اندک را به جا نیاورد، (نعمت) بسیار را نیز سپاس نگزارد. و هر کس از مردم سپاس و قدردانی نکند، خداوند را نیز سپاس نگوید. وحدت مایه خیر و نیکی، و تفرقه مایه عذاب و بدبختی است.

2017. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آشکار ساختن نعمت، سپاس گزاری آن است.

2018. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خوبی ببیند، باید آن را جبران کند و اگر توانایی نداشت، باید از او به نیکی یاد کند که اگر یادش کند، شکرش را به جا آورده است.

سپاس گزارترین مردم

2019. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سپاس گزارترین مردم کسی است که بیشتر، آنان را سپاس گزارد.

کسی که شکر مخلوق به جا نیاورد شکر خالق را به جا نیاورده است

2020. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خداوند خیر کسی را به دست دیگری انجام دهد، اگر او را سپاس نگزارد، سپاس خدا را نیز به جا نیاورده است.

2021. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که مردم را سپاس نگوید، خداوند را سپاس نگزارد.

2022. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از اندک سپاس گزاری نکند، از بسیار نیز سپاس نگزارد.

فایده سپاسگزاری

2023. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند از بنده ای که بعد از خوردن و آشامیدن، خدا را سپاس گزارد، خشنود می گردد.

2024. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سپاس بر نعمت مایه امنیت از زوال آن است.

نتیجه ترک سپاس گزاری

2025. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من درباره شما نسبت به نعمت ها بیشتر از گناهان بیم دارم. هان! نعمت هایی که شکرگزاری نمی گردند عوامل هلاکت قطعی هستند.

2026. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بر بنده ای نعمتی عطا کند ولی او سپاس نگزارد، (اگر) بر او نفرین کند، نفرینش پذیرفته می شود.

سپاس گزار

2027. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ویژگی در هر که باشد خداوند او را سپاس گزار و شکیبا رقم می زند. وگرنه، او را سپاس گزار و شکیبا رقم نمی زند؛ آن که درباره دینش به بالاتر از خود بنگرد و به او اقتدا نماید و درباره دنیایش به پایین تر از خود بنگرد و خداوند را به خاطر آن برتری ستایش نماید، خداوند او را سپاس گزار و شکیبا رقم می زند. و (اما) کسی که درباره دینش به پایین تر از خود و درباره دنیایش به بالاتر از خود بنگرد و نسبت به آنچه ندارد تاسف خورد، خداوند او را سپاس گزار و شکیبا رقم نمی زند.

پاداش سپاس گزار

2028. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذاخور سپاسگزار، همانند روزه دار شکیبا پاداش دارد.

سرزنش

نهی از سرزنش

2029. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برادر خویش را شماتت نکن (وگرنه)، خداوند او را معاف داشته تو را مبتلا می سازد.

مشورت

مشورت

2030. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! مردی بعد از مشورت، هلاک نمی گردد.

2031. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پشتوانه ای مطمئن تر از مشورت، و ایمانی مانند حیا نیست.

2032. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که مشورت نماید، پشیمان نمی گردد و آن که میانه روی کند، فقیر نمی شود.

2033. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! بنده ای به سبب مشورت، بدبخت نشده و به سبب خودرایی، سعادتمند نگشته است.

2034. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خیر (از خدا) طلبد، نومید نگردد؛ هر که مشورت نماید، پشیمان نشود؛ و هر که محرمات قرآن را حلال شمارد به قرآن ایمان ندارد.

2035. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که کاری را اراده نماید و درباره آن با مرد مسلمانی مشورت کند، خداوند او را به کامل ترین کارها موفق گرداند.

2036. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با زنان درباره دخترانشان مشورت کنید.

آداب مشورت

2037. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما برادر دینی اش را به مشاوره فرا خواند، باید نظر مشورتی خود را برایش آشکار سازد.

کسی که با او مشورت می شود

2038. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که با وی مشورت می شود امانت دار است؛ اگر خواست، راهنمایی می کند (و نظر می دهد) و اگر نخواست، ساکت می ماند. اما اگر راهنمایی کرد، باید به چیزی راهنمایی کند که اگر خودش بود همان را انجام می داد.

2039. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که با او مشورت می شود امانت دار است؛ مختار است که راهنمایی کند (نظر دهد) یا راهنمایی نکند.

نتیجه مشورت کردن

2040. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با یکدیگر مشورت کردن، حصار از ندامت و ایمنی از ملامت است.

آنچه که سزاوار مشاور نمی باشد

2041. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مادامی که کسی مشورت خواه خود را خیر خواهانه راهنمایی کند، پیوسته نظر او صحیح خواهد بود وگرنه، خداوند صحت رای و نظر را از او سلب می کند.

افراد شایسته مشورت

2042. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از خردمند راهبری جویید تا هدایت شوید و از او نافرمانی نکنید که پشیمان گردید.

شاهد شدن

شاهد شدن

2043. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شاهد (و حاضر) چیزی را می بیند که غایب نمی بیند.

بهترین گواهان

2044. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شهادت ها، شهادتی است که پیش از پرسش، صاحبش آن را ادا کند.

2045. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین گواهان، کسی است که پیش از پرسش، گواهی دهد.

گواهان را گرامی بدارید

2046. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گواهان را گرامی بدارید؛ زیرا خداوند به وسیله آنان احقاق حق و دفع ستم می نماید.

شهادت دروغ

2047. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شاهد دروغ، هنوز قدم برنداشته، خداوند آتش جنهم را بر او واجب می کند.

2048. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شاهد دروغ، هنوز جا به جا نشده، خداوند جهنم را بر او واجب می گرداند.

2049. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که شهادتی دهد که به سبب آن، مال مرد مسلمانی مباح

گردد یا خونی ریخته شود، هر آینه سزاوار آتش جهنم است.

2050. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت شاهد دروغ با زبان آویخته محشور می گردد.

کتمان شهادت

2051. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که شهادتِ خواسته شده را کتمان نماید، مانند این است که به دروغ شهادت داده است.

کسانی که گواهی شان پذیرفته نیست

2052. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گواهی بادیه نشین بر ده نشین روا نیست.

کشته شدن در راه خدا

شهیدان

2053. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس از امت من، سه دختر یا سه خواهر را سرپرستی نماید و به آنان نیکی کند، (روز قیامت) آنان برای او پوششی از آتش جهنم می گردند.

کسانی که شهید شمرده می شوند

2054. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که غریبانه بمیرد، شهید است.

2055. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ غریب، شهادت است.

2056. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در راه (دفاع از) مالش کشته شود، شهید است.

2057. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در راه (دفاع از) دینش کشته شود، شهید است.

شهرت

شهرت

2058. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای آوازه ای دارد؛ هر گاه نیکوکار باشد، در زمین، نیکوکار و هر گاه بدکار باشد در زمین، بدکار شهرت می یابد.

2059. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای در آسمان شهرتی دارد؛ اگر شهرتش در آسمان نیکو باشد همان در زمین جای گیرد و اگر شهرتش در آسمان بد باشد (باز) همان در زمین جای گیرد.

نکوهش لباس شهرت

2060. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان، سرخی را دوست دارد پس شما از سرخی و هر لباس شهرت آوری اجتناب کنید.

شهوت

شهوت

2061. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از خود، از سه چیز درباره امتم بیم دارم:

گمراهی خواهشها، پیروی از شهوت های شکم و فرج، غفلت پس از معرفت و شناخت.

شیطان

شیطان

2062. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان همانند خون در تن انسان جاری است (همه جای انسان را تحت تاثیر قرار می دهد).

پناه بردن به خدا از شیطان

2063. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان و فرشته هر دو به آدمیزاد نزدیکند؛ امّا (اثر) نزدیکی شیطان، وعده بدی و تکذیب حق است ولی (اثر) نزدیکی فرشته، وعده نیکی و تصدیق حق است. بنابراین، هر کس این (نیکی و حق) را دریافت، باید بداند که آن از ناحیه خدای تعالی است پس خدا را سپاس گزارد. و هر کس نزدیکی شیطان نصیبش شد، باید از (شرّ) شیطان به خدا پناهنده شود.

سلاح شیطان

2064. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان مطمئن ترین سلاح شیطانند.

دامهای شیطان

2065. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از (گرفتاری در دام) دنیا و زنان (بد) بپرهیزید؛ زیرا شیطان آگاهانه کمین گرفته، و هیچ یک از دامهایش برای شکار پرهیزکاران، مطمئن تر از دام زنان نیست.

2066. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان دارای دام ها و تله هایی است که از جمله آنها:

مغرور شدن به نعمت های خدای تعالی، فخر فروشی به وسیله بخشش های خداوند، تکبر بر بندگان خدا و در راه غیر خدا پیرو هوای نفس بودن است.

دریچه های نفوذ شیطان

2067. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان تخت خود را بر روی آب برقرار می سازد، آن گاه دسته های لشکرش را به اطراف ماموریت می دهد؛ هر کدام از آنها که جنایت بزرگتری انجام دهد، به دربار او نزدیک تر است؛ (به عنوان مثال) یکی از آنها بازمی گردد و می گوید:

چنین و چنان کردم. شیطان در جواب گوید:

کاری انجام نداده ای.

دیگری بازمی گردد و می گوید:

کسی را رها نکردم مگر این که بین او و قومش تفرقه انداختم.

آن گاه شیطان او را به نزد خود خوانده و می گوید:

تو چه خوبی !.

2068. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا شیطان، سرسخت ترین و نیرومندترین یارانش را سراغ (گمراهی) کسی می فرستد که به وسیله دارایی اش نیکی می نماید.

دشمنی شیطان با انسان

2069. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان به خدا عرض کرد:

پروردگارا ! به عزت تو سوگند ! مادامی که بندگان تو روح در بدن دارند، همواره آنان را گمراه خواهم ساخت.

پروردگار فرمود:

به عزت و جلالم سوگند ! مادامی که آنان آمرزش بخواهند، پیوسته آنان را خواهم بخشید.

آنچه که شیطان دوست دارد

2070. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان، سرخی را دوست دارد پس شما از سرخی و هر لباس شهرت آوری اجتناب کنید.

آنچه که انسان را از شیطان باز می دارد

2071. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار ویژگی است که خدای تعالی دارندگان آن را از آتش جهنم و شر شیطان باز می دارد:

آن که هنگام رغبت، بیم، شهوت و غضب، بر نفس خویش مسلّط باشد.

2072. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان با شخص تنهاست، اما وقتی دو نفر با هم شدند، دورتر می شود.

2073. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان نزد یکی از شما آمده و می پرسد:

چه کسی تو را آفرید؟

پاسخ می دهد:

خدا.

سپس می پرسد:

چه کسی خدا را آفرید؟ هر گاه یکی از شما در برابر چنین پرسشی قرار گرفت باید پاسخ دهد:

به خدا و رسولش ایمان آوردم؛ زیرا این پاسخ، اثر آن (وسوسه) را از بین می برد.

2074. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز، روی شیطان را سیاه می کند؛ صدقه، پشت او را می شکند؛ و نوع دوستی در راه خدا، او را ریشه کن می کند. هر گاه این کارها را انجام دادید، از شما به اندازه فاصله میان مشرق و مغرب دور می شود.

2075. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان (به گمراهی) یک و دو نفر اهتمام می ورزد. اما هر گاه سه نفر شدند، به آنان مشغول نمی شود.

صبح

صبحی نیست مگر بانگ زنی ندا دهد

2076. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بندگان هر روز که صبح می کنند، بانگ زنی ندا می دهد:

ای مردم! برای به خاک سپردن، (فرزند) بزایید؛ برای فانی شدن گرد آورید؛ و برای ویران شدن بنا کنید.

آنچه در شروع صبح سزاوار و ناسزاوار است

2077. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرکه تنش سالم است و در اجتماعش امنیت دارد و خرج روزش را دارد، مثل این است که جهان، سراسر مال اوست.

2078. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که صبح را با اهتمام به تقوا آغاز کند سپس در اثنا گناهی مرتکب شود، خداوند او را می آمرزد.

2079. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که صبح را با اهتمام به غیر خدا آغاز کند، چیزی نزد خداوند ندارد و هر که صبح را بدون اهتمام به کار مسلمانان آغاز کند، از مسلمانان نیست.

صبحدم چراغ روشن کنید

2080. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سپیده دم (برخیزید و) نورانی شوید؛ زیرا پاداشی بزرگ تر دارد.

صبر

حقیقت صبر

2081. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شکیبایی (حقیقی)، هنگام صدمه نخستین است.

صبر و ایمان

2082. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شکیبایی، نصف ایمان و یقین همه ایمان است.

2083. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شکیبایی نسبت به ایمان بمنزله سر نسبت به بدن است.

ارزش صبر

2084. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صبر مایه خشنودی است.

2085. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شکیبایی و آرامش از آزاد نمودن بندگان بهتر است و خداوند صاحب آن را بی حساب به بهشت می برد.

2086. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را سود برسانی، سودت دهد. و هر که در برابر حوادث روزگار مهیای شکیبایی نباشد، عاجز شود. و هر که مردم را مدح (یا ذمّ) کند، او را مدح (یا ذمّ) می کنند. و هر که آنان را رها نماید، آنان رهایش نمی کنند.

2087. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، مایه زینت؛ تقوا، مایه بزرگی؛ و بهترین سواری، شکیبایی است؛ و انتظار گشایش از ناحیه خداوند عزّوجلّ عبادت است.

2088. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر صبر، مرد بود، هر آینه مرد بزرگواری بود.

2089. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صبر و دعا، سلاح خوبی برای مؤمن است.

صبر خواستن از خدا

2090. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کمک و یاری را به اندازه نیاز و هزینه، و شکیبایی را به اندازه گرفتاری فرو می فرستد.

2091. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا مرا سپاس گزار و شکیبا کن و در چشم خودم کوچک و در چشم دیگران بزرگ گردان.

آثار صبر

2092. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه از اصلاح امور ناتوان شدید، شکیبایی کنید تا خداوند آن را اصلاح نماید.

صبر کننده

2093. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ویژگی در هر که باشد خداوند او را سپاس گزار و شکیبا رقم می زند. وگرنه، او را سپاس گزار و شکیبا رقم نمی زند؛ آن که درباره دینش به بالاتر از خود بنگرد و به او اقتدا نماید و درباره دنیایش به پایین تر از خود بنگرد و خداوند را به خاطر آن برتری ستایش نماید، خداوند او را سپاس گزار و شکیبا رقم می زند. و (اما) کسی که درباره دینش به پایین تر از خود و درباره دنیایش به بالاتر از خود بنگرد و نسبت به آنچه ندارد تاسف خورد، خداوند او را سپاس گزار و شکیبا رقم نمی زند.

سلامتی

سلامتی

2094. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار:

جوانی را پیش از پیری، سلامتی را پیش از بیماری، بی نیازی را پیش از فقر، و زندگی را پیش از مرگ.

2095. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو صفت است که بسیاری از مردم به آنها دلباخته اند:

سلامتی و فراغت.

2096. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلامتی و فراغت، دو نعمتی هستند که (معمولاً) مورد ناسپاسی قرار می گیرند.

2097. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره دو نعمت بسیاری از مردم مغبونند:

تندرستی و فراغت.

مهریه

مهریه

2098. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای زنان مهریه قرار دهید هر چند انگشتری از آهن باشد.

راستی

راستی

2099. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دارای چهار ویژگی هستی، دیگر به نداری دنیا غم مخور:

راستی در گفتار، امانت داری، اخلاق نیکو و پاکی در خوراک.

2100. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا راستگوست پس او را تصدیق کن و وعده هایش را باور داشته باش.

2101. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستگویی، مایه آرامش و دروغ، موجب اضطراب است.

تشویق به راستی

2102. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی با نیکی همراه است و آن دو در بهشتند. و از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ با بدی همراه است و آن دو در جهنمند. از خداوند یقین و عافیت بخواهید؛ زیرا بعد از یقین چیزی بهتر از عافیت به کسی عطا نشده است. با یکدیگر حسادت و دشمنی ننمایید و پیوندتان را قطع نکنید. و ای بندگان خدا! چنانچه خداوند شما را فرمان داده با هم برادر باشید.

2103. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی، به سوی نیکی و نیکی، به سوی بهشت هدایت می نماید و مرد (باید) پیوسته راست گوید و راستی بجوید تا در پیشگاه خداوند، صدّیق (بسیار راست گو) محسوب گردد. و از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ، به سوی بدی و بدی، به سوی جهنم سوق می دهد و مرد پیوسته دروغ می گوید و دروغ می جوید تا این که در پیشگاه خداوند، کذّاب (بسیار دروغ گو) محسوب می گردد.

2104. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی، دری از درهای بهشت است و از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ، دری از درهای جهنم است.

پیامد راستی

2105. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی (انسان را) به سوی نیکی و نیکی به سوی بهشت رهنمون می سازد و انسان پیوسته راست می گوید تا نزد خدا راستگو قلمداد شود. (ولی) دروغ، (انسان را) به سوی بدی و بدی، به سوی جهنم سوق می دهد و انسان آن قدر دروغ می گوید تا نزد خدا دروغگو محسوب گردد.

2106. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی، عمل بهشت است و هر گاه بنده راست گفت، نیکی

کرده و هر گاه نیکی کرد، ایمن گشته و هر گاه ایمن گشت، به بهشت وارد می شود. و دروغ، عمل جهنم است و هر گاه بنده دروغ گفت، بدی کرده و هر گاه بدی کرد، کفر ورزیده و هر گاه کفر ورزید، به جهنم وارد می شود.

2107. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به شایستگی راستی پیشه کنید اگرچه پندارید هلاکت در آن است؛ زیرا نجات در آن است. و از دروغ دوری کنید اگر چه پندارید که نجات یابید؛ زیرا هلاکت در آن است.

راستگوترین مردم

2108. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستگوترین مردم کسی است که سخن آنان را زودتر باور کند. و دروغگوترین آنها کسی است که بیشتر سخن مردم را دروغ پندارد.

آنچه سزاوار راستگو نیست

2109. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شایسته نیست که راستگو، لعنت کننده باشد.

راستی که خداوند آن را منفور می داند

2110. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای عزّوجلّ دروغی را که مایه خیر و صلاح باشد، دوست دارد و راستی را که مایه فساد باشد، دشمن دارد.

صدقه

صدقه

2111. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(صدقه را) از آنچه خداوند آغاز کرده، شروع کنید.

2112. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه با هر مالی (به ناحق) مخلوط شود، نابودش می کند.

2113. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه آتش خشم پروردگار را فرو نشاند و مرگ بد را دفع می نماید.

2114. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه، حرارت قبور صدقه دهندگان را خاموش می کند. و روز قیامت، صدقه سایبان مؤمن است.

2115. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد در سایه صدقه اش (آسوده) است تا بین مردم حکم شود.

2116. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه، گناه را خاموش می کند چنانچه آب، آتش را خاموش می کند.

هر کار نیکی صدقه است

2117. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لبخند تو بر روی برادرت، صدقه است و امر به معروف و نهی از منکر تو صدقه است و هدایت شخص گمراه، صدقه است و کنار زدن سنگ و خار و استخوان از راه برای تو صدقه است.

2118. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کار نیکی صدقه است.

2119. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کار نیکی را نسبت به ثروتمند یا فقیر انجام بدهی، صدقه است.

2120. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلام کردن بر مردم با چهره گشوده، صدقه است.

2121. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله صدقه این است که مرد، دانش آموزد و بدان عمل کند و به دیگری بیاموزد.

2122. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه دادن، بر هر مسلمانی لازم است؛ ولی اگر چیزی (برای صدقه دادن) نیابد، باید کار کند تا هم خود سود ببرد و هم صدقه بدهد؛ اگر قادر (به کار

کردن) نبود، حاجت مند را یاری رساند؛ اگر این کار را نیز انجام نداد، امر به معروف و نیکی نماید؛ و اگر این کار را نیز انجام نداد، از بدی بازدارد (و نهی از منکر کند)؛ زیرا همین برای او صدقه محسوب می گردد.

2123. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه به همسرت اطعام کنی، صدقه است؛ هر چه به فرزندت اطعام کنی، صدقه است؛ هر چه به خدمتگزارت اطعام کنی، صدقه است؛ و هر چه به خودت اطعام کنی، صدقه است.

2124. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کار نیکی، صدقه است. و آنچه مسلمان برای خود و خانواده اش انفاق می نماید، صدقه است. و هر چه مسلمان نسبت به آبرویش وفاداری کند، برای او به عنوان صدقه ثبت می گردد.

2125. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هزینه کردن مرد بر خاندانش، صدقه محسوب می گردد.

بهترین صدقه

2126. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که از روی بی نیازی انجام شود و دست بالا (و دهنده) بهتر از دست پایین (و گیرنده) است و صدقه دادن را از خانواده خویش آغاز کن.

2127. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، دانش آموزی مرد مسلمان سپس تعلیم آن به برادر مسلمانش است.

2128. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه زبان، شفاعتی است که به وسیله آن، اسیر را آزاد سازی، از ریختن خون جلوگیری کنی، به برادر دینی ات نیکی و احسان برسانی و

بدی را از او دور نمایی.

2129. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، نگهداری زبان است.

2130. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، صدقه زبان (و سخن نیکو) است.

2131. پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که در حال سلامتی و تنگدستی، آن گاه که به ثروت امیدوار و از فقر بیمناکی، صدقه بدهی. نه این که بگذاری تا جان به گلو برسد و در آن وقت بگویی:

این مال فلانی و این مال فلانی؛ زیرا در این هنگام آنها مال فلانی (ورثه) شده است.

2132. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، آشتی میان مردم است.

2133. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که آن را به خویشاوندی که با تو قهر است، بدهی.

2134. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که صدقه دهنده (بعد از آن) بی نیاز بماند. و دست دهنده بهتر از دست گیرنده است. و صدقه دادن را از عائله خود آغاز کن.

2135. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد.

2136. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ صدقه مردم، بهتر از نشر دانش نیست.

2137. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه ای بهتر از یاد خدای تعالی نیست.

2138. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه ای بهتر از سخن (نیکو) نیست.

2139. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نزد خداوند صدقه ای محبوب تر از سخن حق نیست.

درمان کردن با صدقه

2140. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیمارانتان را با صدقه درمان کنید؛ زیرا صدقه، بیماری ها و پیشامدها را از شما دفع می نماید.

تشویق به صدقه دادن

2141. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صبحگاهان صدقه دهید؛ زیرا بلا نمی تواند از صدقه عبور کند.

2142. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه بدهید؛ زیرا صدقه، وسیله رهایی شما از آتش جهنم است.

2143. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه بدهید (وگرنه)، زمانی می رسد که انسان صدقه را برای کسی می برد و او می گوید:

اگر آن را دیروز آورده بودی می پذیرفتم، اما حالا به آن احتیاج ندارم. پس کسی را نمی یابد تا آن را بپذیرد.

2144. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه بدهید هر چند یک دانه خرما باشد؛ زیرا گرسنه را نجات می دهد و گناه را محو می نماید چنانچه آب، آتش را خاموش می کند.

صدقه کلید روزی است

2145. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه، دارایی را افزایش می دهد.

2146. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی، مقام بنده را بالا می برد، پس فروتنی نمایید تا خداوند بر مقامتان بیفزاید. و گذشت، عزت بنده را زیاد می کند پس گذشت کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. و صدقه، مایه افزایش دارایی است، پس صدقه دهید تا خداوند دارایی شما را فزونی بخشد.

2147. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی، مقام بنده را بالا می برد پس، فروتنی نمایید تا خداوند مقامتان را بالا ببرد. بخشش، عزت بنده را زیاد می کند پس، بخشش کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. صدقه، دارایی را افزون کند پس، صدقه دهید تا خداوند بر شما رحمت نازل فرماید.

صدقه و دفع بلا

2148. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به سبب صدقه، هفتاد نوع مرگ بد را دفع می کند.

2149. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه برکت؛ بداخلاقی مایه بدبختی؛ و اطاعت از زن مایه پشیمانی است؛ و صدقه سرنوشت بد را دفع می نماید.

2150. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه، مرگ بد را دفع می کند.

2151. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه، درِ هفتاد بدی را می بندد.

2152. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقات صبحگاهان، مرض ها را نابود می کند.

2153. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه مرد مسلمان، عمر را افزون می کند؛ از مرگ بد جلوگیری می نماید؛ و خدای تعالی به وسیله آن، فخرفروشی و تکبر را از بین می برد.

2154. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه به جا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل می کند؛ عمر را زیاد می نماید؛

و از سقوطهای بد نگه می دارد.

2155. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه رشد؛ بد اخلاقی مایه بدبختی؛ و نیکوکاری مایه افزایش عمر است؛ و صدقه مرگ بد را دفع می کند.

نتیجه صدقه

2156. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) بنده یک پاره نان صدقه می دهد و آن نزد خدا به اندازه کوه اُحُد رشد می کند.

2157. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی صدقه را می پذیرد و آن را به دست راست خود گرفته و بزرگ می نماید هم چنان که یکی از شما کره اسبش را بزرگ می کند، به طوری آن لقمه صدقه به اندازه کوه اُحُد می گردد.

2158. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر حقانیت سه چیز علم دارم:

هر که از ستم کسی گذشت کند، خدای تعالی به سبب آن، عزت او را زیاد می کند؛ هر که به جهت افزون طلبی، دری از گدایی به روی خود بگشاید، خدای تعالی به سبب آن، بر فقر او می افزاید؛ و هر که به خاطر خدا، دری از صدقه به روی خود بگشاید، خداوند دارایی او را بیشتر می نماید.

2159. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر (درستی) سه چیز قسم می خورم:

هرگز مالی با صدقه دادن، کاهش نمی یابد پس، صدقه بدهید. هر که از ستمی که بر او شده گذشت نماید، خدای تعالی بر عزت او می افزاید. و هر که دری از گدایی از مردم را به روی خود بگشاید، خداوند دری از فقر را به روی او می گشاید.

2160. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده ای به نیکی صدقه دهد، خداوند جایگزین خوبی بر ترکه او باقی گذارد.

2161. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ

مردی دری از عطای صدقه یا هدیه را نمی گشاید جز این که خدای تعالی به سبب آن بر دارایی اش می افزاید. و هیچ مردی دری از درخواست افزایش را نمی گشاید جز این که خدای تعالی بر نداری و کمبود او می افزاید.

پاداش صدقه

2162. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه نفر بودند؛ یکی، ده دینار داشت که یک دینارش را صدقه داد؛ دومی، ده اوقیه طلا داشت که یک اوقیه آن را صدقه داد؛ سومی، صد اوقیه طلا داشت که ده اوقیه آن را صدقه داد. پاداش این سه نفر مساوی است؛ زیرا هر کدام، یک دهم دارایی اش را صدقه داده است.

2163. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وارد بهشت شدم و دیدم بر در آن (نوشته است):

صدقه، ده برابر و قرض، هیجده برابر پاداش دارد.

گفتم:

ای جبرئیل ! چرا صدقه، ده برابر و قرض هیجده برابر؟

گفت:

زیرا صدقه، به دست بی نیاز و نیازمند می افتد، ولی قرض، فقط به دست کسی که به آن محتاج است می رسد.

ارزش صدقه پنهانی و آثار آن

2164. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه پنهانی، خشم پروردگار را فرو می نشاند، صله رحم، عمر را افزایش می دهد و کارهای نیک، از مرگ های بد جلوگیری می کند.

2165. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز با مسواک از هفتاد رکعت نماز بدون مسواک، بهتر است؛ یک دعای پنهانی از هفتاد دعای آشکار، بهتر است؛ و یک صدقه پنهان از هفتاد صدقه آشکار، بهتر است.

2166. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه پنهانی خشم پروردگار را خاموش می کند.

2167. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صله رحم، عمر را زیاد می کند و صدقه پنهانی، خشم پروردگار را خاموش می نماید.

2168. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک انجام دهید؛ زیرا از (شکست ها و) سقوطهای بد بازمی دارد. و در پنهانی، صدقه دهید؛ زیرا خشم خداوند عزّوجلّ را خاموش می نماید.

ارزش صدقه با وجود کمی مال

2169. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) یک درهم از صد هزار درهم پیش گیرد؛ مردی که دو درهم دارد و یکی را صدقه دهد و مردی که دارایی فراوانی دارد و از بخشی از آن صد هزار درهم صدقه دهد.

مال با صدقه دادن کم نمی شود

2170. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ مالی با صدقه دادن کاهش نمی یابد و مردی از ستمی نگذرد مگر این که خداوند در مقابل آن، عزتش را بیفزاید.

2171. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه از دارایی نمی کاهد. خداوند عزت بنده بخشنده را افزون می کند. و هر که به خاطر خدا فروتنی کند، خداوند مقامش را بالا برد.

2172. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ مالی با صدقه دادن کاهش نمی یابد.

کسانی که مستحق صدقه نیستند

2173. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه گرفتن، بر بی نیاز و شخص توانا و نیرومند، روا نیست.

مصارف صدقه

2174. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(در صورت مستحق بودن) صدقه را اول برای خود قرار بده؛ اگر چیزی از آن باقی ماند، برای خاندان خود؛ اگر چیزی از آن باقی ماند، برای نزدیکان خود؛ اگر چیزی از آن باقی ماند، به همین ترتیب برای بقیه تا آخر و نیز صدقه را ابتدا به عایله خود بده.

حق تقدم خویشاوندان در صدقه

2175. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه دادن به نزدیکان، هم صدقه است و هم صله رحم.

2176. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه دادن به فقیر، صدقه است ولی صدقه دادن به خویشان، دو چیز است؛ هم صدقه است و هم صله رحم.

2177. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با وجود خویشاوند محتاج، صدقه دادن روا نیست.

2178. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دست بالا از دست پایین بهتر است. و (صدقه دادن را) از عیال خود شروع کن.

2179. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه بر خویشاوندان، پاداش آن را دو برابر می کند.

دوست

دوست

2180. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد، بر دین دوستش است، پس هر یک از شما باید بنگرد با چه کسی دوستی می کند.

بهترین یاران

2181. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین یاران کسی است که هنگام هشیاری، تو را یاری و هنگام فراموشی، هشیارت کند.

2182. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین یاران، کسی است که هنگام یاد خدا تو را یاری رساند و هنگام فراموشی، خدا را به یادت آورد.

2183. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین یاران نزد خداوند، سودمندترین آنان برای رفیقش است. و بهترین همسایگان نزد خدا سودمندترین آنان برای همسایه اش است.

تشویق به زیاد کردن دوست

2184. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستان و برادران دینی خود را زیاد کنید؛ زیرا پروردگارتان با حیا و بخشنده است و روز قیامت از عذاب بنده اش در بین دوستانش شرم می کند.

افراد شایسته دوستی

2185. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز با مؤمن، همراهی نکن و جز پرهیزکار، غذای تو را نخورد.

آنچه دوستی را خالص می گرداند

2186. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز دوستی برادر (دینی) نسبت به تو را خالص می گرداند: هنگام دیدار، بر او سلام کنی؛ در مجلس برایش جا باز کنی؛ و او را با زیباترین اسم صدا بزنی.

انسان با دوستان خود

2187. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(اندازه شایستگی) دوست را با دوست دیگر ارزیابی کنید.

یاران ناشایسته

2188. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از همراهی با دروغگو بپرهیز؛ زیرا مانند سراب است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور، جلوه می دهد.

2189. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از همراهی با احمق بپرهیز؛ زیرا که او به قصد سود، به تو ضرر می زند.

2190. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با کسی که آن قدر که تو برایش فضیلت قائلی برایت فضیلت قائل نیست، همراهی نکن.

2191. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از یار بد بپرهیز؛ زیرا تو به وسیله او شناخته می شوی.

2192. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تنهایی، بهتر از هم نشین بد است. و هم نشین خوب، بهتر از تنهایی است. و نیکو سخن گفتن، بهتر از سکوت است. و سکوت، بهتر از بد سخن گفتن است.

نماز

نماز

2193. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین چیزی که به حساب‌ش می رسند، نماز است.

2194. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، کلید رحمت؛ وضو کلید نماز؛ و نماز کلید بهشت است.

2195. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز نور مؤمن است.

2196. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز، ستون دین است.

2197. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز، معیار سنجش (اعمال) است پس، هر که آن را کامل کند، پاداش کامل دریابد.

2198. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز، نزدیک کننده هر پرهیزکاری (به خدا) است.

حقیقت نماز

2199. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را نمازش از فحشا و منکر بازندارد، نماز، او را از خداوند دورتر می نماید.

ارزش نماز

2200. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمیزاد، کاری بهتر از نماز، آشتی میان کسان و اخلاق نیکو، ندارد.

2201. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جایگاه نماز نسبت به دین مانند موقعیت سر نسبت به بدن است.

فضیلت نماز با مسواک

2202. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نمازی پس از مسواک زدن از هفتاد نماز بدون مسواک بهتر است.

2203. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز با مسواک از هفتاد رکعت نماز بدون مسواک، بهتر است؛ یک دعای پنهانی از هفتاد دعای آشکار، بهتر است؛ و یک صدقه پنهان از هفتاد صدقه آشکار، بهتر است.

فضیلت نماز مستحبی پنهانی

2204. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک نماز مستحبی مرد که از دیده مردم پنهان باشد بیست و پنج برابر نماز او در پیش چشمان مردم است.

فضیلت نماز ایستاده

2205. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(ثواب) نماز نشسته، نصف نماز ایستاده است (گفتنی است که:

در نمازهای نافله، دو رکعت نشسته، یک رکعت ایستاده محسوب می گردد).

آثار نماز

2206. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، فرشته ای دارد که هنگام هر نمازی فریاد می زند:

ای فرزندان آدم! برخیزید و به وسیله نماز، آتش هایی را که برای خودتان شعله ور ساخته اید، خاموش نمایید.

انتظار کشیدن نماز

2207. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده مادامی که در انتظار نماز است، پیوسته در (حال) نماز است.

چنان با ورع و ترس نماز بخوان

2208. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چنان با ورع و ترس نماز بگزار که گویا خدا را می بینی؛ اگر او را نمی بینی، او تو را می بیند و از آنچه در دستان مردم است مایوس باش تا بی نیاز شوی. و از چیزی که عذرخواهی در پی دارد، بپرهیز.

کسانی که نمازشان پذیرفته نمی شود

2209. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو کسند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی رود؛ بنده ای که از مولایش گریخته باشد تا هنگامی که بازگردد و زنی که شوهرش را نافرمانی کرده باشد تا هنگامی که بازگردد (و فرمان برد).

2210. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز سه کس از گوشهایشان بالاتر نمی رود:

غلام فراری تا زمانی که بازگردد؛ زنی که شب را بخوابد در حالی که شوهرش از او ناراضی باشد؛ و پیشوای قومی که آنان از او متنفر باشند.

2211. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه کسند که نمازشان قبول نمی شود و کار نیکشان را به آسمان نبرند:

غلام فراری تا زمانی که به پیش صاحبانش برگردد؛ زنی که شوهرش بر او خشم کند تا زمانی که از او خشنود گردد؛ و خمار و مست تا زمانی که به هوش آید.

2212. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا! شب زنده دار (نمازگزاری) که از نمازش، فقط بیداری نصیبش گشته است. و چه بسا! روزه داری که از روزه، فقط گرسنگی و تشنگی نصیبش شده است.

منزلت نمازگزار

2213. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نمازگزار همواره درگاه خداوند را می کوبد و هر که پیوسته دری را بکوبد، سرانجام به روی او باز می گردد.

بی نماز و کفر

2214. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرز بین بنده (بندگی) و کفر، ترک نماز است.

2215. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میان بنده و شرک، مانعی جز نماز نیست، پس هر گاه نماز را ترک نمود، مشرک می گردد.

ارزش نماز زن در خانه

2216. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نماز زن در تنهایی، بیست و پنج درجه بر نماز جماعت او برتری دارد.

2217. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نمازی که زن در تاریک ترین اطاقش می خواند در پیشگاه خداوند محبوب ترین نماز اوست.

آثار نماز شب

2218. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به آنان که در تاریکی شب به سوی مساجد می روند، مژده روشنایی کامل روز قیامت را بده.

2219. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نماز شبانه اش بسیار باشد، چهره اش در روز زیبا شود.

آنچه امام جماعت باید رعایت کند

2220. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما (در نماز) امام جماعت شد باید آن را سبک به جا آورد؛ زیرا در بین نمازگزاران، کوچک و بزرگ و ناتوان و بیمار و حاجت مند هست و هر گاه کسی به تنهایی برای خود نماز می گزارد، هر چه می خواهد آن را طول دهد.

نماز جمعه

2221. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آمدن به نماز جمعه بر هر بالغی واجب است.

صلح

اهمیت آشتی دادن مردم

2222. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خدا ترس باشيد و در ميان همديگر به اصلاح بپردازيد.

2223. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

شايسته ترين مردم، كسى است كه بيشتر به صلاح مردم كار كند.

2224. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين صدقه، آشتى ميان مردم است.

2225. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آيا شما را از چيزى بهتر از روزه و نماز و صدقه باخبر سازم؟ آن، اصلاح و آشتى ميان مردم است؛ زيرا افساد و برهم زدن ميان مردم، مايه هلاكت است.

2226. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آدميزاد، كارى بهتر از نماز، آشتى ميان كسان، و اخلاق نيكو ندارد.

جايز بودن دروغ در اصلاح

2227. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

ميان مردم آشتى بده هر چند با دروغ باشد.

صلح نامشروع

2228. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر نوع صلح و آرامشى ميان مسلمانان رواست، مگر آن صلحى كه حرامى را حلال يا حلالى را حرام نمايد.

خاموشى

فضيلت خاموشى

2229. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین مرحله عبادت، خاموشی است.

2230. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاموشی از دیکته کردن شر، بهتر است.

2231. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاموشی، خردمندی است ولی خاموشان کمند.

2232. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاموشی، رفیع ترین عبادتها است.

2233. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاموشی، زینت دنیا و پوشش نادان است.

2234. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاموشی، سرور خُلق ها است و هر که شوخی کند، او را سبک شمارند.

2235. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تنهایی، بهتر از هم نشین بد است. و هم نشین خوب، بهتر از تنهایی است.

و نیکو سخن گفتن، بهتر از سکوت است و سکوت، بهتر از بد سخن گفتن است.

تشویق به سکوت

2236. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش اخلاقی و خاموشیِ طولانی پیشه کن؛ زیرا سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، خلایق به مانند آن دو، زینت نمی یابند.

فواید سکوت

2237. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند بنده ای را که سخن نیکو بگوید تا بهره مند گردد یا از بدگویی ساکت باشد تا سالم بماند.

2238. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سکوت اختیار کرد، نجات یافت.

روزه

روزه

2239. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه، سپر عذاب الهی است.

2240. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه، نصف شکیبایی است.

2241. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه، سپر است مادامی که به وسیله دروغ و غیبت، پاره نگردد.

2242. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که پیوسته روزه دار باشد، نه روزه داشته و نه افطار کرده است.

آداب روزه داری

2243. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج کار (گناه) روزه و وضو را باطل می کند:

دروغ، غیبت، سخن چینی، نگاه شهوت آلود و قسم دروغ.

2244. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه دار، از صبح تا شب در عبادت است مادامی که غیبت نکند. وقتی که غیبت کرد، روزه اش پاره می شود.

2245. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه سپری در برابر آتش جهنم است؛ هر که روزه دار باشد، آن روز نادانی نمی کند و اگر کسی او را به بند کشد و بر او نادانی کند، نباید به او ناسزا و بدگویی کند بلکه باید بگوید:

من روزه دارم.

تشویق به روزه داری

2246. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه بگیرید تا تندرست شوید.

فضیلت روزه در زمستان و گرما

2247. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه در زمستان، سود گواراست.

روزه گرفتن زکات بدنهاست

2248. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزه داری، نصف شکیبایی است. و هر چیزی زکاتی دارد و زکات تن، روزه است.

کسی که روزه اش ارزش ندارد

2249. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا ! شب زنده دار (نمازگزاری) که از نمازش، فقط بیداری نصیبش گشته، و چه بسا ! روزه داری که از روزه، فقط گرسنگی و تشنگی نصیبش شده است.

فضیلت روزه دار

2250. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم (یا من پاداش آن هستم). برای روزه دار دو شادی است؛ آن گاه که افطار کند، خوشحال می شود و آن گاه که با خدای تعالی دیدار کند و خدا پاداشش دهد نیز خوشحال می گردد.

2251. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سکوت روزه دار تسبیح، خوابش عبادت، دعایش مستجاب و عملش دو برابر است.

2252. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعای روزه دار، رد نمی شود.

2253. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خواب روزه دار، عبادت؛ سکوتش، تسبیح؛ عملش، دو چندان؛ دعایش، مستجاب؛ و گناهش، آمرزیده است.

ارزش کسی که روزه داری را افطار می دهد

2254. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که روزه داری را افطار دهد، مثل پاداش او را دارد.

شکار

شکار

2255. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که صید را جستجو کند، آن را به دام آرد.

گمشده

گمشده

2256. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که گمشده ای را پناه دهد، مادامی که وجود او را اعلام نکرده گمراه است.

ملالت

پرهیز از افسردگی

2257. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دو خصلت برحذر باش:

افسردگی و تنبلی؛ اگر افسرده و دلتنگ شدی، حق را تحمل نمی کنی و اگر تنبلی کردی، حق را ادا نمی کنی.

خنده

انواع خنده

2258. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خنده دو قسم است: خنده ای که خداوند آن را دوست دارد و خنده ای که خداوند آن را دشمن دارد. اما خنده ای که خداوند آن را دوست دارد، لبخندی است که مرد در اثر شوق دیدار به روی برادرش می زند و اما خنده ای که خدای تعالی آن را دشمن دارد، این که مرد برای خندیدن یا خنداندن، سخن ناروا و باطلی بگوید که به سبب آن، هفتاد پاییز در جهنم سرنگون گردد.

نکوهش خندیدن زیاد

2259. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خنده بسیار، دل را می میراند.

2260. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بسیار خنده نکن؛ زیرا خنده بسیار، دل را می میراند.

ضرر

ضرر

2261. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملعون است کسی که به مؤمنی زیان رساند یا با او حیله ورزد.

2262. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که زیان رساند، خداوند بدو زیان رساند. و هر که سخت گیری کند، خداوند بر او سخت گیرد.

ناتوان

ناتوان

2263. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره ناتوانان، مرا یاری دهید؛ زیرا در سایه آنان به روزی رسیده و نصرت می یابید.

2264. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شما را به زیر دستانتان سفارش می کنم شما را به زیر دستانتان سفارش می کنم، پس از غذای خود به آنها بخورانید و از نوع لباسهای خود به آنها بپوشانید و اگر مرتکب خطایی شدند که نمی خواهید آن ها را ببخشید، آنان را بفروشید ولی عذابشان نکنید.

2265. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بردگان شما، برادران شمایند پس با آنها نیکی کنید؛ در کارهای سخت خود از آنان کمک بگیرید و آنان را در کارهای سختشان یاری کنید.

2266. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره رفتار با بندگان (بردگان) خود، از خدا بترسید؛ ظاهرشان را بپوشانید، شکمشان را سیر کنید و با آنها به ملایمت سخن بگویید.

2267. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره کسی که جز خدا یاوری ندارد، از خدا بترسید.

2268. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(روز قیامت) خدای تعالی از هر کس درباره زیر دستانش و حتی درباره اهل خانه اش می پرسد که آیا از آنان خوب مراقبت نموده، یا ضایعشان ساخته است؟

گمراهی

گمراهی

2269. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به گمراه جز گمراه، عشق نمی ورزد.

نکوهش گمراه کنندگان

2270. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کسی، (مردم را) به سوی گمراهی بخواند و از او پیروی کنند، نظیر گناهان پیروان خود را بر دوش می کشد بدون آن که از گناهان آن ها چیزی کاسته شود. و هر کسی (مردم را) به راه هدایت دعوت نماید، نظیر پاداش پیروان خود را در می یابد بدون آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود.

2271. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به (راه) هدایتی دعوت نماید، پاداشی همانند پاداش کسانی را داراست که از آن پیروی نموده و این، چیزی از پاداش آنان نمی کاهد. و هر که به (راه) ضلالتی دعوت کند، گناه او همانند گناهان کسانی است که از آن پیروی نموده و این، چیزی از گناهان آنان نمی کاهد.

موجبات گمراهی

2272. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ قومی پس از هدایت گمراه نگردد مگر این که جدل داده شوند.

غرامت

غرامت و تاوان

2273. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس هر آنچه در دست گرفت ضامن است تا آن را (به صاحبش) ادا کند.

میهمانی

نکوهش خانه ای که مهمان در آن نمی رود

2274. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بدند مردمانی که مهمان به خانه نمی آورند.

آثار مهمانی کردن

2275. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه میهمان وارد قوم می گردد، روزی خود را به همراه می آورد و آن گاه که می رود، گناهان قوم را نیز می برد.

2276. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهمان، روزی خویش را می آورد و گناهان قوم را می برد؛ گناهان آنان را محو می کند.

آداب مهمانی کردن

2277. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدرقه مهمان تا درب منزل، مستحب است.

2278. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهمانی، سه روز است و مازاد بر آن، صدقه محسوب می شود. و بر مهمان لازم است که بعد از سه روز جایش را عوض کند.

2279. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در خوردن، با مهمان همراهی کن؛ زیرا مهمان شرم دارد که تنها بخورد.

به زحمت انداختن خود برای میهمان

2280. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای مهمان، بر خود (و خانواده) سخت نگیرید.

2281. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نباید کسی خارج از حد توان، برای مهمان، خود را به زحمت اندازد.

نکوهش به کار گیری مهمان

2282. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به کارگیری مهمان، نشانه سبکی (و بی مغزی) مرد (خانه) است.

آداب مهمان

2283. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مهمان قومی شد، بدون اجازه آنان روزه مستحبی نگیرد.

پذیرش دعوت

2284. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه شما را (به جایی، و یا برای تناول چیزی) دعوت کردند، بپذیرید.

2285. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعوت کننده را اجابت نمایید، هدیه را بر نگردانید و مسلمانان را نزنید.

2286. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دو نفر هم زمان تو را دعوت نمودند، دعوت آن را که خانه اش نزدیک تر است بپذیر؛ چون در همسایگی مقدم است. اما اگر یکی پیش تر دعوت کرد، دعوت او را بپذیر.

2287. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر پاچه (گوسفندی) به من هدیه شود، می پذیرم. و اگر برای (خوردن) آن دعوت شوم، اجابت می کنم.

نکوهش کسی که بی دعوت به مهمانی می رود

2288. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بی دعوت به سوی غذایی برود، (مانند) دزد وارد می شود و با سرزش بیرون می رود.

بدترین غذاها

2289. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بد است غذای عروسی؛ ثروتمندان آن را می خورند ولی فقیران محروم می مانند.

2290. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین غذاها، غذای ولیمه است؛ (در صورتی) که هر که بخواهد، بدو ندهند و هر که امتناع کند، او را دعوت نمایند.

2291. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین غذاها، غذای ولیمه است؛ (در صورتی) که سیران را بدان دعوت کنند ولی گرسنگان را از آن بازدارند.

فرمانبری

فرمانبری

2292. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ گناهی همانند قطع رحم، خیانت و دروغ شایسته تعجیل خدای تعالی بر کیفر آن در دنیا نیست با این که در آخرت نیز کیفر دارد. و پاداش عبادت صله رحم زودتر می رسد حتی خاندان بدکار، اگر صله رحم نمایند دارایی شان رشد کرده، تعدادشان بیشتر می گردد.

تشویق به اطاعت پذیری

2293. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به گوش بودن و اطاعت پذیری در چیزهایی که دوست دارد یا مکروه دارد، شایسته مرد مسلمان است مادامی که به انجام گناه مامور نشود. اما هر گاه به کار گناهی فرمان یافت، آنجا دیگر نه جای گوش دادن است و نه اطاعت پذیری.

طاعت و بندگی فقط در کارهای نیک است

2294. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در معصیت الهی، برای کسی طاعتی نیست بلکه طاعت (و بندگی) فقط در کار نیک است.

2295. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق، طاعتی نیست.

فرمانبری خدا و آثار آن

2296. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای فرزند آدم! پروردگار خویش را اطاعت کن تا عاقلت نامند و از او سرپیچی نکن وگرنه، نادانت خوانند.

2297. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده ای که از پدر، مادر و پروردگارش اطاعت نماید، جایگاهش در بالاترین درجات بهشت است.

عابدترین مردم

2298. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

واجبات خدای تعالی را انجام بده تا عابدترین مردم باشی، و از محرمات خدا دوری کن تا پارساترین مردم باشی و به سهمی که خدا برایت تقدیر نموده، راضی باش تا بی نیازترین مردم باشی.

کاری که سریع تر از هر چیز ثواب داده می شود

2299. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ثواب صله رحم زودتر از هر عبادتی داده می شود.

پزشکی

پزشک واقعی

2300. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طبیب (حقیقی) خداست و شاید چیزهایی برای تو مفید باشد که همانا برای دیگری مضر است.

زیتون

2301. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیتون بخورید و با زیتون، روغن مالی نمایید؛ زیرا زیتون از درختی مبارک است.

آثار مویز

2302. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مویز بخورید؛ زیرا صفرا را غلیظ می کند؛ بلغم را از بین می برد؛ عصب را قوی می کند؛ کند ذهنی را برطرف می نماید؛ اخلاق را نیکو می کند؛ نفس را پاکیزه می گرداند؛ و غم و غصه را می زداید.

غذا

محبوب ترین غذا

2303. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین غذا نزد خدا، آن است که دست های زیادی در آن وارد شود.

بهترین غذاها

2304. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشمزه ترین غذاهای شما آن است که با آتش پخته شود.

2305. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکه، غذای مطبوعی است.

طلاق

طلاق

2306. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نفرت انگیزترین کار حلال نزد خدا، طلاق است.

2307. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، بدون دلیل از شوهرش درخواست طلاق نماید، بوی بهشت بر او حرام است.

2308. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین حلال، نزد خداوند، طلاق است.

نکوهش طلاق

2309. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ازدواج کنید و طلاق ندهید؛ زیرا خداوند مردان بسیار زن گیر، و زنان بسیار شوهرکن را دوست ندارد.

2310. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ازدواج کنید و طلاق ندهید؛ زیرا عرش از وقوع طلاق می لرزد.

2311. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان را جز از روی بدگمانی طلاق ندهید؛ زیرا خداوند مردان بسیار زن گیر و زنان بسیار شوهرکن را دوست ندارد.

2312. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند چیزی که نزد خودش بدتر از طلاق باشد حلال نکرده است.

طمع

پرهیز از طمع

2313. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از طمع بپرهیزید؛ زیرا طمع، فقر آماده است.

2314. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از آنچه در دست مردم است مایوس باش، و از طمع بپرهیز که خود، فقر نقد و حاضر است.

نکوهش طمع

2315. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طمعکار، از همه مردم فقیرتر است.

2316. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کدام از شما به دنبال طمعی باشد، باید درنگ کند.

پیامدهای طمع

2317. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طمع، سنگ لغزانی است که گامهای دانشمندان بر آن استوار نمی ماند.

2318. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

طمع، حکمت را از دل های دانشمندان می زداید.

پاکی

تشویق به طهارت و پاکی

2319. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بول بپرهیزید؛ زیرا بیشتر عذاب قبر از آن ناشی می شود.

عطر

عطر

2320. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد. بنابراین، آستانه خانه هایتان را پاکیزه نگهدارید تا به یهودیان شباهت نداشته باشید.

بهترین عطرها

2321. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین بوی خوش، بوی مشک است.

بهترین عطرها برای مردان و زنان

2322. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین عطر مردان، آن است که بویش آشکار و رنگش نهان باشد ولی بهترین عطر زنان، آن است که رنگش آشکار و بویش نهان باشد.

ناخن

ترغیب به کوتاه کردن ناخن ها

2323. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ریش خود را شانه کنید و ناخن هایتان را کوتاه نمایید؛ زیرا شیطان میان گوشت و ناخن روان می گردد.

ستمگری

ستمگری

2324. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خدای تعالی کسانی را که در دنیا مردم را عذاب کرده اند، عذاب می نماید.

2325. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، ستم، مایه تاریکی هایی است.

پرهیز از ستمگری

2326. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای مردم ! از خدا بترسید. به خدا سوگند که هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر ستم نمی کند جز این که روز قیامت، خدای تعالی از او انتقام می گیرد.

آثار ظلم

2327. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از ستمگری بپرهیزید؛ زیرا که در قیامت سیه روزی باعث تاریکی هایی است.

2328. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم و غضب خدا بر کسی که ظلم کند بر آن که یاوری جز خدا ندارد بسیار شدید است.

2329. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ستمگران و یاورانشان همگی در آتش جهنمند.

بزرگ ترین ستم

2330. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگ ترین ستم، تصرف مردی در ذراعی از زمین برادر دینی است که روز قیامت ریگ های آن بر گردن او آویخته می شود.

انواع ستم

2331. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ظلم سه قسم است:

ظلمی که خداوند آن را نمی بخشد؛ ظلمی که خداوند آن را می بخشد؛ و ظلمی که خداوند آن را رها نمی کند. اما ظلمی که خداوند آن را نمی بخشد، شرک است؛ خداوند می فرماید:

همانا ظلم، شرک بزرگی است. اما ظلمی که خداوند آن را می بخشد، ظلم بندگان بر خویشتن است که میان خود و پروردگارشان صورت می گیرد و اما ظلمی که خداوند آن را رها نمی کند، ظلم بندگان بر یکدیگر است.

ستم به خویشتن

2332. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که (در کار خیر) سبقت می گیرد و آن که میانه روی می نماید، هر دو بدون حساب به بهشت وارد می شوند ولی آن که به خویشتن ستم نموده، به آسانی حساب رسی گردیده سپس به بهشت می رود.

ترغیب به انتقام گرفتن از ستمگر

2333. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مردم، وقتی ستمکار را دیدند مچ او را نگرفتند، باید منتظر عذاب همگانی خدا باشند.

انتقام گرفتن از ظالم روز قیامت

2334. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده ای در دنیا بر مردی ستمی روا دارد و آن مرد خودش نتواند او را تقاص نماید، خدای تعالی روز قیامت تقاص او را می گیرد.

2335. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از روی ستم مملوک (برده) خویش را بزنند، روز قیامت تقاص می گردد.

2336. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از روی ستم تازیانه ای بزند، روز قیامت تقاص می گردد.

پرهیز از کمک به ستمگر

2337. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ستمگران و یارانشان اهل جهنمند.

2338. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با ستمگری همراهی کند، مجرم است.

2339. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ستمگری را یاری دهد، خداوند ستمگر را بر او مسلط نماید.

2340. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به وسیله ستم، بر خصومتی یاری رساند، پیوسته مورد خشم خداوند است تا دست بردارد.

2341. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ستمگری را یاری کند تا به وسیله باطلش حقی را پایمال نماید، هر آینه ذمه خداوند و رسولش از او بری است.

پرهیز از دعای ستمدیده

2342. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دعای مظلوم بترس؛ زیرا او حقش را از خدا طلب می نماید و خدا نیز از حق هیچ حق داری دریغ نمی کند.

2343. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دعای مظلوم بترسید؛ زیرا دعای او بر فراز ابرها حمل می گردد در حالی که خداوند متعال، خطاب می فرماید:

سوگند به عزت و جلالم که هر آینه تو را هر چند بعد از مدتی، یاری خواهم رساند.

2344. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نفرین مظلوم بترسید؛ زیرا همانند شعله آتش به سوی آسمان زبانه می کشد.

2345. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نفرین مظلوم بترسید هر چند کافر باشد؛ زیرا مانعی از اجابت آن نیست.

2346. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مراقب نفرین های مظلوم باشید؛ چونکه بین نفرینهای او و خدا مانعی نیست (و زود به اجابت می رسد).

تشویق به یاری کردن مظلوم

2347. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه کسی در ملا عام مورد ستم قرار گرفت، او را یاری کن و قوم را از ستم او باز دار و آنان را ترک گو.

2348. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بر ستمگر خویش نفرین کند، یاری می گردد.

جایگاه ستمدیدگان در روز قیامت

2349. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ستمدیدگان (دنیا) روز قیامت، رستگاران هستند.

گمان

گمان

2350. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گرفتار حسد شدید، تعدی نکنید و هر گاه گمان بردید، آن را حقیقت ندانید و هر گاه چیزی را وزن کردید، زیادی بدهید.

خوش گمانی

2351. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش گمانی از نیکی عبادت است.

نقش گمان در خیر و شر

2352. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

من با بنده ام به همان گمانی که نسبت به من دارد رفتار می نمایم؛ اگر گمان نیک دارد، به نیکی و اگر گمان بد دارد، به بدی رفتار می کنم.

ارزش خوش بینی به خداوند

2353. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش گمانی به خدا از خوب عبادت کردن او به حساب می آید.

بد گمانی

2354. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(حضرت) عیسی بن مریم مردی را دید که دزدی می کند.

بدو فرمود:

آیا دزدی کردی؟

عرض کرد:

هرگز! قسم به خدایی که جز او معبودی نیست.

حضرت فرمود:

به خدا ایمان دارم، (احیاناً) چشم من خطا کرده است.

موارد جایز بودن سوء ظن

2355. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به وسیله بدگمانی از (آسیب) مردم در امان باشید.

ننگ

ننگ در روز قیامت

2356. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، ننگ چنان گریبانگیر انسان می گردد که او با این که از سختی عذاب خبر دارد ولی باز می گوید: پروردگارا! اگر مرا به جهنم بفرستی، بهتر از این است که با این وضع رهایم سازی.

عافیت

عافیت

2357. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امنیت و سلامتی، دو نعمتی است که بسیاری از مردم در آن مغبونند.

تشویق به طلب نمودن عافیت از خدا

2358. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعد از کلمه اخلاص (لا اله الا اللّٰه)، چیزی مانند عافیت داده نشده اید، بنابراین، از خداوند، عافیت طلب کنید.

نتیجه عافیت

2359. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از پروردگار خود، عافیت و معاف بودن در دنیا و آخرت را طلب کن؛ زیرا اگر عافیت در دنیا و آخرت را به دست آوری، رستگار می گردی.

2360. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خدا بخشایش و عافیت بخواهید؛ زیرا پس از مقام یقین، به هیچ یک از شما چیزی بهتر از عافیت عطا نمی گردد.

عواملی که عافیت می آورد

2361. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سلامتی خواهد، باید مراقب گفتارش باشد، از باطن خویش خبر ندهد، عملش را نیکو سازد و آرزویش را کوتاه نماید.

2362. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عافیت و سلامتی را برای دیگران آرزو کن تا روزی تو گردد.

دعاهای پیامبر در درخواست عافیت

2363. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! تو جانم را آفریدی و تو آن را پس می گیری، مرگ و زندگی آن برای توست؛ اگر زنده اش داشتی، حفظش کن و اگر به مرگ رساندی، او را بیامرز. خدایا ! من از تو عافیت خواستارم.

2364. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدایا ! بدن، گوش و چشم مرا عافیت و سلامتی عطا فرما. خدایا ! من از کفر و فقر به تو پناه می برم. خدایا ! من از عذاب قبر به تو پناه می برم، ای که معبودی جز تو نیست.

عاقبت

عاقبت

2365. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی از شما تا یک ذراعی بهشت، کار بهشتیان را انجام می دهد ولی عاقبت، سرنوشت بر او چیره گشته، به کار جهنمیان مشغول می شود که در نتیجه، به جهنم وارد می گردد. و (بر عکس) برخی از شما تا یک ذراعی جهنم، به کار جهنمیان سرگرم است ولی سرانجام، سرنوشت بر او پیروز گشته، به کار بهشتیان مشغول می شود و در نتیجه، به بهشت داخل می شود.

2366. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد یا زنی، شصت سال خداوند را اطاعت می کند، ولی وقتی مرگش فرا می رسد، در وصیت، (عدالت را رعایت نمی کند و) ضرر می رساند، در نتیجه، (آخر عمر) جهنم بر او واجب می گردد.

2367. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) شخصی در نظر مردم به کار بهشتیان مشغول است در حالی که او از جهنمیان می باشد. و (گاهی) شخصی در نظر مردم به کار جهنمیان مشغول است در حالی که او از بهشتیان می باشد.

2368. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برخی مدت طولانی را به کار بهشتیان مشغولند اما در پایان، کارشان به

کار جهنمیان ختم می گردد. و برخی نیز مدت طولانی را به کار جهنمیان مشغولند اما عاقبت، کارشان به کار بهشتیان پایان می پذیرد.

عبادت

معنای عبادت

2369. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدتر از نادانی، فقری نیست؛ سودمندتر از عقل، سرمایه ای نیست؛ وحشتناک تر از خودپسندی، تنهایی (و غربتی) نیست؛ شرفی مانند خوش اخلاقی نیست؛ و عبادتی مانند تفکر نیست.

تشویق به عبادت کردن

2370. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی می فرماید:

ای فرزند آدم ! در عبادت من کوشش کن تا سینه ات را از بی نیازی پُر کنم و فقرت را برطرف سازم وگرنه، تو را سخت به دنیا مشغول ساخته، نیازمندی ات را برطرف نمی نمایم.

عابدترین مردم

2371. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناهان و کارهای حرام دوری کن تا عابدتر از دیگران باشی و به قسمت الهی خشنود باش تا ثروتمندتر از دیگران گردی.

بهترین عبادتها

2372. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا را چنان بندگی کن که گویا او را می بینی؛ زیرا اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.

2373. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگترین پاداش، برای عبادت پنهانی است.

2374. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انتظار فرج، بهترین عبادت است.

2375. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین عبادت ها، پنهان ترین آنهاست.

2376. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

بهترین چیزی که بنده با آن مرا عبادت می نماید، خیرخواهی برای من است.

2377. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به واسطه چیزی بهتر از (پرداختن به) دین شناسی، عبادت نشده است.

2378. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خوبی عبادت مرد، خوش گمانی اوست.

راحت ترین عبادت

2379. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا شما از راحت ترین عبادت که (انجام آن) برای بدن آسان تر است، آگاه سازم؟ (یکی) خاموشی و (دیگری) خوش اخلاقی است.

پرهیز از عابد نادان

2380. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا ! عابدی که نادان است و چه بسا ! دانایی که بدکار است. بنابراین، از عابدان نادان و دانایان بدکار، برحذر باشید.

فضیلت عبادت کنندگان

2381. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن گاه که دانشمند و عابد بر پل صراط اجتماع می کنند،

به عابد خطاب می رسد:

به بهشت در آی و از ثمره عبادت خویش بهره مند شو.

ولی به دانشمند خطاب می رسد:

اینجا بایست و هر که را دوست داری شفاعت کن؛ زیرا شفاعت تو درباره هر کسی پذیرفته است. آن گاه خود او در جایگاه پیامبران می ایستد.

حکایت عابد بی دانش

2382. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عابد بی دانش، مانند الاغ آسیاست.

بنده

بنده

2383. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زمین، زمین خداست و بندگان، بندگان خدا، هر کس زمین مرده ای را آباد نماید، آن زمین متعلق به اوست.

محبوب ترین بندگان

2384. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین بندگان نزد خدا، پرهیزکاران گمنامند.

منفورترین مردم نزد خدا

2385. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین بندگان نزد خدا، بنده ای است که لباس ظاهرش زیباتر از کردارش باشد؛ یعنی لباس پیامبران بر تن کند ولی مانند ستمگران رفتار نماید.

عبرت گرفتن

عوامل عبرت آموز

2386. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به قبرها (با اندیشه) نگاه کن و از (آمدن روز) رستاخیز عبرت بگیر.

2387. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چیزی را که از (شکم) آدمیزاد بیرون می آید، عبرت دنیا قرار داده است.

خود پسندی

پیامدهای عجب

2388. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خودپسندی، عبادت هفتاد سال را نابود می کند.

نکوهش عجب

2389. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر خودپسندی، مرد بود، هر آینه مرد بدی بود.

2390. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدتر از نادانی، فقری نیست؛ سودمندتر از عقل، سرمایه ای نیست؛ وحشتناک تر از خودپسندی، تنهایی (و غربتی) نیست؛ شرفی مانند خوش

اخلاقی، و عبادتی مانند تفکر نیست.

شگفتی

از کار هیچ کس شگفت زده نشوید

2391. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از کار (نیک) هیچ کس شگفت زده نشوید تا این که ببینید عاقبتش چه می شود.

ناتوانی

ناتوان ترین مردم

2392. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ناتوان ترین مردم کسی است که در کار دنیا عاجز باشد و خسیس ترین مردم کسی است که در ادای سلام بخل ورزد.

2393. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخیل ترین مردم کسی است که در سلام دادن بخیلی کند. و ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد.

ناتوان

2394. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیرک کسی است که نفس خویش را کوچک شمارد و برای پس از مرگ کار کند، ولی عاجز و ناتوان کسی است که پیرو هوای نفس خود باشد و آرزوهایی از خدا داشته باشد.

شتابزدگی

شتابزدگی

2395. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تانی و آرامش از ناحیه خداوند، ولی عجله و شتاب، وسوسه شیطان است.

2396. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حوصله و بردباری از (لطف) خداوند است، ولی عجله و شتاب از (وساوس) شیطان است.

نتیجه عجله کردن

2397. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تانّی کند، به هدف یا نزدیک به آن می رسد. و هر که شتاب ورزد، به خطا یا نزدیک به آن می رود.

شتاب نابجا

2398. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کاری که به کندی پیش می رود شما را وادار نکند که آن را با شتاب انجام دهید؛ زیرا خداوند عزّوجلّ به خاطر عجله کسی، عجله نمی کند.

اموری که سزاوار شتاب کردن است

2399. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز را نباید به تاخیر انداخت:

نماز، هنگامی که وقتش رسید؛ (حمل) جنازه، هنگامی که آماده شد؛ و (شوهر دادن) بیوه، هنگامی که همتایی یافت.

دشمنی

دشمنی

2400. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز، اندکش هم زیاد است:

نداری، درد، دشمنی و آتش جهنم.

خطرناک ترین دشمن تو

2401. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خطرناک ترین دشمن تو، نفس توست که میان دو پهلوی توست.

2402. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خطرناک ترین دشمن تو، همسر و کنیز (نابابی) است که با تو همبستر می شود.

2403. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دشمن (اصلی) تو آن نیست که اگر او را بکشی، برای تو نور باشد و اگر او تو را بکشد، به بهشت می روی. ولیکن بدترین دشمن تو فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده و نیز بدترین دشمن تو دارایی توست که در برگرفته ای.

عدالت

ارزش عدالت

2404. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک ساعت عدالت و دادگری از عبادت هفتاد سال بهتر است.

تشویق به عدالت

2405. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که نادانی را رها کند؛ زیادی را ببخشد؛ و به عدالت رفتار نماید.

عادل ترین مردم

2406. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عادل ترین مردم کسی است که آنچه برای خود می پسندد، برای مردم نیز بپسندد و آنچه برای خود روا نمی دارد، برای آنان نیز روا ندارد.

2407. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به خدا قسم بعد از من، کسی که عادل تر از من بر شما باشد پیدا نخواهید کرد.

جایگاه عدالت پیشگان در روز قیامت

2408. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، عدالت پیشگان درگاه الهی، جایگاهشان روی منبرهای نورانی و سمت راست خدای رحمان می باشد - که البته هر دو دست (سمت) خدا، راست است - آنان که در داوری شان و نسبت به خاندان و زیردستانشان به عدالت رفتار می نمایند.

عذاب

عذاب

2409. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به آن که از همه جهنمیان عذابش آسان تر است می فرماید:

اگر همه دنیا مال تو بود، آن را فدای آزادی خود از این عذاب می کردی؟

عرض کرد:

آری.

خدا می فرماید:

در حالی که تو در صلب (پشت) آدم بودی، من آسان تر از این را از تو خواستم (و آن این بود) که چیزی را با من شریک نسازی، اما تو دریغ نمودی.

کسانی که عذابشان روز قیامت شدیدتر است

2410. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت سخت ترین عذاب از آن عالمی است که خداوند او را از علمش بهره ای (از عمل) نرسانده است.

کسانی که خدا آنها را در روز قیامت عذاب می کند

2411. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خدای تعالی کسانی را که در دنیا مردم را عذاب کرده اند، عذاب می نماید.

2412. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی از بندگان خود جز سرکش مغروری را که از اطاعت فرمان خدا سرپیچی نموده و از گفتن کلمه «ل االه الا اللَّه» امتناع می ورزد؛ عذاب نمی کند.

کسانی که در روز قیامت عذابشان دردناکست

2413. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خداوند با سه کس سخن نمی گوید و برایشان عذاب دردناکی است:

پیر زناکار، پادشاه دروغگو و فقیر متکبر.

عذاب امت اسلام در دنیا

2414. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عذاب این امت را در دنیایشان قرار داده است.

2415. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عذاب این امت، به دست خودشان در دنیا قرار داده شده است.

آبرو

تشویق به آبرواری

2416. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به وسیله اموالتان از آبرویتان دفاع نمایید.

2417. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به وسیله دارایی هایتان از آبروهایتان حفاظت کنید.

2418. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیزی (از مال) که مرد به وسیله آن آبروی خویش را حفظ می نماید، برایش صدقه نوشته می شود.

پاداش دفاع از حیثیت مسلمان

2419. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که زبانش را از آبروی مردم بازدارد، روز قیامت خداوند لغزش های او را نادیده می گیرد.

2420. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در غیاب برادرش از آبروی وی دفاع نماید، بر خداوند است که آتش جهنم را از او بازدارد.

2421. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از آبروی برادرش دفاع نماید، خداوند آتش جهنم را از چهره اش بازدارد.

کسانی که پیش تو محترم نیستند

2422. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آبروی سه کس پیش تو محترم نیست:

آن که آشکارا فسق می کند؛ پیشوای ستمکار؛ و بدعت گذار.

غیب گو

غیب گو

2423. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که پیش غیب گو و کاهن برود و گفتار او را تصدیق نماید، هر آینه به دینی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است.

عزت

عزت جستن از غیر خدا

2424. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به وسیله بندگان عزت بجوید، خداوند ذلیلش گرداند.

موجبات عزت

2425. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرمان الهی را عزیز بدار تا خداوند تو را عزیز گرداند.

2426. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! خداوند به وسیله نادانی، کسی را عزیز نمی گرداند. و هرگز! خداوند به وسیله خرد و بردباری کسی را خوار نمی سازد.

2427. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خواری و فروتنی برای حق، از عزت طلبی به وسیله باطل، به شوکت و عظمت نزدیک تر است.

گوشه گیری

ارزش گوشه گیری

2428. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مردم را شناخت، قرین بلا شد ولی هر که مردم را نشناخت، میان آنان آسوده زیست.

معاشرت

معیار در معاشرت کردن با مردم

2429. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پرهیزکار باش تا عابدترین مردم گردی؛ قانع باش تا سپاس گزارترین مردم گردی؛ آنچه را برای خود می پسندی برای مردم نیز بپسند تا مؤمن محسوب گردی؛ با همسایه ات نیکویی کن تا مسلمان محسوب گردی؛ و خنده کم کن؛ زیرا خنده بسیار، دل را می میراند.

نیک رفتاری

2430. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جوانمردی است که برادر ساکت شود و به گفتار برادرش گوش دهد. و از جمله نیک رفتاری است که برادر برای برادرش که بند کفشش بریده، توقف کند.

2431. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با مردم مطابق اخلاقشان اختلاط نمایید ولی در رفتارشان مخالفت کنید (اگر اخلاقشان بد بود، یک جوری با آنها کنار بیایید اما اگر رفتارشان بد بود، مخالف آنها عمل کنید).

2432. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا ترس باش، و هیچ کار نیکی را کوچک مشمار، هر چند خالی نمودن (آب) سطل در ظرف تشنه باشد و با برادر دینی ات با چهره گشاده دیدار کن.

2433. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر جا هستی، خدا ترس باش، و در پی گناه، نیکی کن تا آن را محو کند و با مردم، خوش اخلاق و نیکو رفتار باش.

2434. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خردمند نیست کسی که با ملازم قهری خویش تا روزی که خداوند او را رهایی بخشد او را به نیکی رفتار ننماید.

عفت

عفت

2435. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عفت و پاک دامنی، زینت زنان است.

تشویق به عفت

2436. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عورت خویش را جز از همسر و کنیزت بپوشان.

پرسیدند:

اگر قوم، خویشاوند یکدیگر باشند؟

فرمود:

اگر توانستی (بپوشانی) که دیگری آن را نبیند، نباید ببیند.

پرسیدند:

اگر یکی از ما تنها باشد؟

فرمود:

شرم و حیا از خداوند سزاوارتر از مردم است.

2437. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی نمایند، و عفیف باشید تا زنان شما عفیف باشند.

2438. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاک دامن باشید تا زنانتان پاک دامن باشند؛ به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند؛ و هر کس از چیزی که از ناحیه او به برادر مسلمانش رسیده، عذر به درگاه او آورد ولی برادر مسلمان، عذر او را نپذیرد، (روز قیامت) بر حوض من وارد نمی شود.

تشویق در پاکی خوراک

2439. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دارای چهار ویژگی هستی، دیگر به نداری دنیا غم مخور:

راستی در گفتار، امانت داری، اخلاق نیکو و پاکی در خوراک.

بخشودن

فضیلت بخشش

2440. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخشش، شایسته ترین عملی است که انجام می شود.

2441. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر پیشوایی هنگام خشم، عفو نماید، روز قیامت خداوند او را می بخشد.

2442. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بخشنده است و بخشش را دوست دارد.

تشویق به گذشت

2443. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناهان همدیگر که مجازات دارند، درگذرید. وگرنه، اگر حدّی نزد من اثبات شود، اجرای آن واجب می گردد.

2444. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همدیگر را ببخشید تا کینه هایتان از بین برود.

2445. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر گاه فرمان روایی یافتید نیکویی کنید و رعیت خود را عفو نمایید.

2446. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خطای دیگران بگذر، ولی اگر خواستی مجازات کنی، به اندازه خطا کیفر بده و مراقب صورت (خطاکار) باش.

2447. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی از پیشینیان را حساب رسی می نمایند و (در پرونده اعمالش) کار نیکی نمی یابند جز این که او مرد توانگری بوده و پیوسته با مردم اختلاط داشته و به غلامانش دستور می داده که نسبت به درماندگان و تنگدستان گذشت نمایند. آن گاه خداوند عزّوجلّ به فرشتگان می فرماید:

ما در این باره (گذشت) شایسته تر از او هستیم، پس شما نیز از او بگذرید.

تشویق به گذشت هنگام قدرت

2448. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که بر مجازات کردن تواناتر است، به عفو کردن سزاوارتر است.

2449. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به هنگام قدرت ببخشد، خداوند روز سختی او را می بخشد.

نتیجه بخشودن

2450. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهربانی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید و گذشت کنید تا آمرزیده شوید.

2451. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فروتنی، مقام بنده را بالا می برد پس فروتنی نمایید تا خداوند بر مقامتان بیفزاید. و گذشت، عزت بنده را زیاد می کند پس گذشت کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. و صدقه، مایه افزایش دارایی است پس صدقه دهید تا خداوند دارایی شما را فزونی بخشد.

2452. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر حقانیت سه چیز علم دارم:

هر که از ستم کسی گذشت کند، خدای تعالی به سبب آن، عزت او را زیاد می کند؛ هر که به جهت افزون طلبی، درِ گدایی را به روی خود بگشاید، خدای تعالی به سبب آن، بر فقر او می افزاید؛ و هر که به خاطر خدا، درِ صدقه را به روی خود بگشاید، خداوند دارایی او را بیشتر می نماید.

2453. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر (درستی) سه چیز قسم می خورم:

هرگز مالی با صدقه دادن، کاهش نمی یابد، پس صدقه بدهید؛ هر که از ستمی که بر او شده گذشت نماید، خدای تعالی بر عزت او می افزاید؛ و هر که درِ گدایی از مردم را به روی خود بگشاید، خداوند دری از فقر را به روی او می گشاید.

2454. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه از دارایی نمی کاهد. خداوند عزت بنده بخشنده را افزون می کند. و هر که

به خاطر خدا فروتنی کند، خداوند مقامش را بالا می برد.

2455. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بیامرزد، خداوند او را می آمرزد و هر که عفو کند، خداوند او را عفو می کند.

بخشایش خدا

2456. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزهای دوشنبه و پنج شنبه، اعمال را بر خدای تعالی عرضه می نمایند و خداوند همه را می بخشد مگر گناه ستیزه جویان و قطع کننده رحم.

2457. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخشش خداوند از گناهان تو بزرگ تر است.

2458. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

عفو من گرامی تر و بزرگ تر از آن است که در دنیا (گناه) بنده مسلمانی را بپوشانم، سپس او را رسوا سازم، در حالی که من پیوسته بنده ام را می بخشم هر وقت که آمرزش بطلبد.

بخشش خدا در دنیا

2459. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بخشش خداوند نسبت به بنده در دنیا، پوشاندن گناهان اوست.

گذشت های بجا

2460. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناه سخاوتمند صرف نظر کنید؛ زیرا هر گاه او بلغزد، خداوند دستش را می گیرد.

2461. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از کیفر جوانمردان صرف نظر کنید مادامی که مجازاتشان حدّی از حدود الهی نباشد.

2462. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناه سخاوتمند، لغزش دانشمند، و سطوت (و سخت گیری) پادشاه عادل بگذرید؛ زیرا هرگاه آنان بلغزند، خدای تعالی دستشان را می گیرد.

2463. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از لغزش های جوانمردان بگذرید؛ زیرا قسم به کسی که جانم در اختیار اوست، هرگاه یکی از آنان بلغزد، دستش در دست خدا خواهد بود.

2464. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از لغزش شخص سخاوتمند بگذرید؛ زیرا هر دم بلغزد، خدا دست او را می گیرد.

خرد

معنی خرد

2465. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عقلی مانند تدبیر، تقوایی مانند خویشتن داری و شرفی مانند خوش اخلاقی نیست.

میوه عقل

2466. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که خرد دارد، رستگار می گردد.

2467. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با خردورزی همه نیکی ها به دست می آید. و کسی که خردمند نیست، دین ندارد.

سر منشا خرد

2468. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس خرد، مدارا کردن است و نیکوکاران دنیا، نیکوکاران آخرتند.

2469. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس خرد بعد از ایمان به خدا، دوستی با مردم و نیکی کردن با هر شخص نیکوکار و بدکار است.

2470. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس خرد بعد از ایمان به خدا، حیا و خوش اخلاقی است.

2471. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس خرد بعد از ایمان به خدا، دوستی با مردم است. و هیچ مردی از مشورت نمودن بی نیاز نیست. و نیکوکاران دنیا، نیکوکاران آخرت و بدکاران دنیا، بدکاران آخرتند.

2472. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عاقل ترین مردم کسی است که بیشتر با آنان مدارا کند.

فضیلت خرد

2473. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدتر از نادانی، فقری نیست؛ سودمندتر از عقل، سرمایه ای نیست؛ وحشتناک تر از خودپسندی، تنهایی (و غربتی) نیست؛ شرفی مانند خوش اخلاقی، و عبادتی مانند تفکر نیست.

2474. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(صاحب) خردورزی انس گیرنده و انس پذیرنده است.

2475. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

استواری مرد به عقل اوست، و کسی که عقل ندارد، دین ندارد.

دین و خرد

2476. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دین مرد، همان خرد اوست و هر که خرد ندارد، دین ندارد.

عقل در زمین از گوگرد سرخ کمتر است

2477. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند چیزی کمتر از عقل در زمین نیافریده است و عقل در زمین از گوگرد سرخ کمتر است.

عقل در راه کسب دنیا زیان است

2478. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اندکی توفیق بهتر از عقلی بسیار است. عقل (ورزی) در کار دنیا زیان است (و هدر دادن عقل است) ولی عقل و خردورزی در کار دین مایه سرور است.

2479. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در کار دنیا، خسران است، ولی (بهره گیری از) عقل در کار دین، مسرت بخش است.

ویژگی های خردمند

2480. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از ویژگی های عاقل این است که:

نسبت به نادان، بردباری نماید؛ از کسی که بدو ستم نموده، بگذرد؛ نسبت به پایین تر از خود فروتنی کند؛ در نیک خواهی از بالاتر از خود سبقت بگیرد؛ و هر گاه خواست سخن بگوید، آینده نگری کند که اگر مفید است، بگوید و اگر مضر است، سکوت کند تا این که سالم بماند.

فضیلت عاقل در روز قیامت

2481. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا شخص عاقلی که نزد مردم، خوار و بد چهره است ولی فردای قیامت، نجات می یابد. و چه بسا شخص خوش زبان و زیباروی و بزرگ مقامی که فردای قیامت، هلاک می گردد.

هیچ عاقلی نلغزد

2482. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من بر کار خدا گواهم که هیچ عاقلی نلغزد مگر این که خدا او را بلند کند سپس (بار دوم) نلغزد مگر این که خدا او را بلند کند سپس (بار سوم) نلغزد مگر این که خدا او را بلند کند سپس (بار چهارم) نلغزد مگر این که خدا او را بلند کند تا این که سرانجام او را به بهشت منتقل سازد.

مجازات

تشویق به عدالت در مجازات

2483. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خطای دیگران بگذر، ولی اگر خواستی مجازات کنی، به اندازه خطا کیفر بده و مراقب صورت (خطاکار) باش.

2484. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بردگان خویش را در حد درک و فهمشان، تنبیه نمایید.

سختگیری در کیفر عالم

2485. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(روز قیامت) ماموران عذاب، فاسقان قرآن خوان را زودتر از بت پرستان به جهنم می برند.

آنها می گویند:

(چرا) قبل از بت پرستان، ما را می برید؟

در جواب گویند:

آن که می داند مانند آن که نمی داند، نیست.

کسی که برای گناهی در دنیا عقاب شود در قیامت عقاب نمی شود

2486. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در دنیا مرتکب گناهی شود و کیفر ببیند، خداوند عادل تر از آن است که کیفرش را بر بنده تکرار نماید.

2487. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که گناهی (که حد شرعی دارد) مرتکب شود و در دنیا کیفرش را ببیند، خداوند عادل تر از آن است که کیفرش را بر بنده اش تکرار نماید. و هر که گناهی مرتکب شود و خداوند آن را بپوشاند، خداوند کریم تر از آن است که در چیز بخشیده تجدید نظر کند.

آنچه خداوند در مجازاتش شتاب می کند

2488. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز است که خداوند برای مجازات صاحبش شتاب می نماید:

ستم، خیانت، بدرفتاری با پدر و مادر، بریدن از خویشاوندان و ناسپاسی از نیکی.

آنچه کیفرش در دنیا داده می شود

2489. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مجازات دو چیز، (زودتر از موعد) در دنیا داده می شود:

ستم و بدرفتاری با پدر و مادر.

دانش

دانش

2490. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها، شناخت خداست؛ کار آگاهانه چه کم و چه زیادش برای تو مفید است ولی کار از روی نادانی، کم و زیادش هیچ فایده ای برای تو ندارد.

2491. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش فرآیند یادگیری، و بردباری فرآیند بردباری جستن است و هر که نیکی بجوید، می یابد و هر که از بدی بپرهیزد، در امان می ماند.

2492. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

منع علم روا نیست.

ارزش دانش و دانایی

2493. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، گم گشته مؤمن است؛ هر گاه سخنی آموخت، سخن دیگری مطلوب او گردد.

2494. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، مایه حیات اسلام و ستون دین است. هر کس دانشی بیاموزد، خداوند پاداش او را کامل می کند و هر کس دانش بیاموزد و بدان عمل کند، خداوند به او آنچه را که نمی داند یاد می دهد.

2495. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش و دارایی، هر گونه عیبی را می پوشانند ولی نادانی و نداری، هرگونه عیبی را آشکار می نمایند.

2496. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کس فضیلتی مانند دانش به دست نمی آورد که صاحبش را هدایت نماید یا خطری را از او دفع کند. و دین کسی استوار نشود تا این که عقلش سالم گردد (دین پایدار در عقل سالم است).

2497. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، ارث من و پیامبران پیش از من است.

برتری علم بر عبادت

2498. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، از عبادت بهتر است و معیار دین (داری)، (در میزان) ترس از خداست.

2499. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارزش دانش نزد خداوند عزّوجلّ از ارزش عبادت، محبوبتر است.

برتری علم بر عمل

2500. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، از عمل (عبادت) بهتر است. معیار دین (داری)، (در میزان) ترس از خداست. و دانشمند (حقیقی) کسی است که (به علمش) عمل می کند.

2501. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، از عمل (عبادت) بهتر است. و بهترین عمل ها، معتدل ترین آنهاست.

برتری دانش بر ثروت

2502. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حضرت سلیمان بین مال، پادشاهی و دانش، مخیّر شد، وی دانش را اختیار کرد. آن گاه پادشاهی و مال نیز به دنبال اختیار دانش، به او عطا گردید.

ارزش دانش با بردباری

2503. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ چیزی با چیز دیگری جمع نمی شود که بهتر از جمع شدن دانش با بردباری باشد.

از شرافتمندان دانش بجویید

2504. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از شرافتمندان، دانش بجویید، و اگر نزد آنان دانشی یافتید، آن را بنویسید؛ زیرا آنان دروغ نمی گویند.

تشویق به طلب دانش

2505. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش را بجویید هر چند در چین باشد؛ زیرا دانشجویی بر هر مسلمانی واجب است. هر آینه فرشتگان بالهایشان را برای دانشجو به خاطر خشنودی از کارش، پهن می کنند.

2506. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گهواره تا گور دانش بجویید.

2507. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر نوجوانی، در راه کسب دانش و عبادت رشد نموده، بزرگ شود، روز قیامت خداوند پاداش هفتاد و دو راستگو را به او عطا می فرماید.

2508. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش بیاموزید و برای تقویت دانش، آرامش و وقار فرا گیرید و نسبت به آموزگار خویش فروتنی نمایید.

2509. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در طلب دانش بشتابید که سخن راست، از دنیا و آنچه از طلا و نقره در آن است، بهتر است.

2510. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خدا دانش سودمند طلب کنید و از دانش بی سود به خدا پناه برید.

2511. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشجویی بر هر مسلمانی واجب است و همه چیز، حتی ماهیان دریا، برای دانشجو آمرزش می خواهد.

2512. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشجویی بر هر مسلمانی واجب است. و دانش را پیش نااهلان نهادن، همانند گوهر، مروارید و طلا بر گردن خوکان آویختن است.

2513. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشجویی

بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.

2514. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش بیاموز؛ زیرا دانش، دوست صمیمی مؤمن؛ بردباری، وزیر او؛ خرد، راهنمای او؛ عمل، سرپرست او؛ مدارا، پدر او؛ ملایمت، برادر او؛ و شکیبایی، فرمانده لشکر اوست.

2515. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دلی که در آن بهره ای از حکمت نباشد مانند خانه ویران است. بنابراین، دانش بیاموزید و دانش تعلیم دهید و فقه یاد بگیرید و جاهل نمیرید؛ زیرا خداوند عذر جهل را نمی پذیرد.

دانش در کوچکی

2516. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محفوظات پسر کوچک مانند نقش بر سنگ است (که پایدار می ماند) ولی محفوظات مرد بزرگ مانند نوشتن روی آب است (که زود زایل می شود).

فارس و دانش

2517. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دانش از ثریّا آویزان باشد، هر آینه قومی از فرزندان فارس بدان می رسند.

ثمره دانش

2518. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(گاهی) فتنه از راه می رسد و بندگان را درهم می کوبد (ولی) دانشمند به یاری دانش خویش از آن نجات می یابد.

خطر افزایش علم بدون عمل

2519. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانش بیفزاید ولی بر زهدش نیفزاید، از خداوند جز دوری نیفزاید.

نقش دانش در عبادت

2520. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز دانشمند از هفتاد رکعت نماز غیر دانشمند، بهتر است.

2521. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک رکعت نماز خداشناس از هزار رکعت نماز خدانشناس، بهتر است.

دو پر خور سیر ناشدنی

2522. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمند از دانش خویش، اشباع نمی شود تا عاقبت به بهشت رسد.

میراث دانش

2523. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه من می دانم آگاه بودید، هر آینه کمتر می خندیدید و بسیار می گریستید و خوردن و آشامیدن برای شما گوارا نبود.

2524. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه من می دانم آگاه بودید، هر آینه بسیار می گریستید و کمتر می خندیدید و به سوی بلندی ها صعود کرده، به پیشگاه خدای تعالی پناهنده می شدید و نمی دانستید که آیا نجات می یابید یا نه؟

2525. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه نزد خداوند برای شماست آگاه بودید، هر آینه علاقه مند می شدید که بر فقر و حاجت شما افزوده شود.

2526. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به اندازه من درباره دنیا آگاه بودید، هر آینه جانهایتان از (غم) آن می آرمید.

2527. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به شایستگی از خدای تعالی می ترسیدید، هر آینه دانشی فرا می گرفتید که در آن جهل نباشد. و اگر به شایستگی خدای تعالی را می شناختید، هر آینه از دعایتان، کوه ها نابود می شدند.

انواع دانش

2528. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، سه چیز است:

کتاب ناطق (قرآن)، سنت تایید شده و (گفتن کلمه) نمی دانم.

2529. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، دو گونه است:

دانشی که در دل جای دارد و این، همان دانش سودمند است. و دانشی که بر سر زبان است که آن، حجت خداوند بر آدمیزاد می باشد.

پرهیز از کتمان علم

2530. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در کار دانش، یار و خیرخواه همدیگر باشید و آن را از یکدیگر کتمان نکنید؛ زیرا خیانت در دانش، از خیانت در دارایی، بدتر است.

2531. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که دانش را کتمان کند، همه چیز او را لعنت نماید حتی ماهیان دریا و مرغان آسمان.

2532. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند به هیچ دانشمندی دانش نداد مگر این که از او پیمان گرفت که آن را کتمان ننماید.

2533. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از دانشی مورد پرسش قرار گیرد ولی او آن را کتمان کند، لجامی از آتش بر (دهان) او زده می شود.

2534. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانشی را از اهلش پنهان نماید، روز قیامت لجامی از آتش بدو زده می شود.

پرهیز از قراردادن دانش نزد نااهل

2535. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که دانش به نااهل سپارد، مانند کسی است که گوهر و مروارید و طلا به خوکان آویزد.

آداب دانشجویی

2536. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش را به وسیله نوشتن، در بند کنید.

2537. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صبحگاهان در پی علم باشید؛ زیرا صبح خیزی مایه برکت و کام یابی است (سحر خیز باش تا کامروا گردی).

بر دانش مرد همین بس

2538. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دانایی مرد همین بس که از خدا بترسد و بر نادانی مرد همین بس که خودپسند باشد.

آفت علم

2539. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی آفت شجاعت، تفاخر آفت شرافت (فامیلی) منّت آفت گشاده دستی، خودپسندی آفت زیبایی، دروغ آفت سخن، فراموشی آفت دانش، سفاهت آفت بردباری، زیاده روی آفت بخشش و هوس آفت دین داری است.

2540. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فراموشی، آفت دانش است، و بازگو کردن و در میان گذاشتن و سپردن آن به نااهل، موجب تلف آن می گردد.

دانشمند

2541. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جز دانشمند و دانش آموز از من نیست.

2542. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یا دانشمند یا دانش آموز یا گوش به علم یا دوستدار علم باش و پنجمی (غیر از اینها) مباش و گرنه، هلاک می شوی.

فضیلت دانشمند

2543. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تنها دانشمندان، وارثان پیامبران هستند که دانش را از آنان به ارث برده اند هر کس دانش فراگیرد سهم زیادی (از ارث) را به دست آورده است.

2544. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمند، امین خداوند در زمین است.

2545. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمندان، امینان خداوند بر مردم هستند.

2546. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمندان، چراغ های زمین؛ جانشینان پیامبران؛ وارثان من و وارثان پیامبران هستند.

2547. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمندان، رهبرانند پرهیزکاران، سرورانند و هم نشینی با آنان، مایه فزونی است.

2548. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برتری دانشمند بر دیگران همانند برتری پیامبر بر امتش است.

2549. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خواب آگاهانه از نماز جاهلانه بهتر است.

2550. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای دانشمند، همه چیز حتی ماهیان دریا آمرزش می خواهند.

فضیلت عالم بر عابد

2551. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن گاه که دانشمند و عابد بر پل صراط اجتماع می کنند،

به عابد خطاب می رسد:

به بهشت درآی و از ثمره عبادت خویش بهره مند شو.

ولی به دانشمند خطاب می رسد:

اینجا بایست و هر که را دوست داری شفاعت کن؛ زیرا شفاعت تو درباره هر کسی پذیرفته است. آن گاه او در جایگاه پیامبران می ایستد.

2552. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مابین عالم و عابد هفتاد درجه فاصله است.

2553. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک ساعت دانشمندی که بر بستر خود تکیه زده و مطالعه می کند از هفتاد سال عبادت عابد، بهتر است.

2554. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمندی که علمش سودمند باشد از هزار عابد بهتر است.

2555. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برتری

دانشمند بر عابد، مانند برتری من بر امتم می باشد.

2556. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برتری دانشمند بر عابد همانند برتری من بر پست ترین شماست. خداوند عزّوجلّ، فرشتگان و اهل آسمان ها و زمین حتی مورچه در سوراخش و حتی ماهیان بر کسی که به مردم نیکی یاد می دهد، درود می فرستند.

2557. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برتری دانشمند بر عابد همانند برتری ماه شب بدر (شب چهارده) بر سایر ستارگان است.

2558. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برتری دانشمند بر عابد، هفتاد درجه است که مابین دو درجه فاصله از زمین تا آسمان است.

2559. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خواب دانشمند از عبادت عابد برتر است.

فضیلت دانشمندان بر شهدا

2560. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرکب دانشمندان، با خون شهیدان سنجیده شد، اولی رجحان یافت.

2561. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، مداد دانشمندان با خون شهیدان سنجیده می شود که مداد دانشمندان بر خون شهیدان رجحان می یابد.

حکایت دانشمندان

2562. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مَثَل دانشمندان در زمین همچون مَثَل ستارگان در آسمان است که (مخلوقات) به وسیله آنها در تاریکی های خشکی و دریا هدایت می یابند. پس هر گاه ستارگان ناپدید شدند، گمراهی ره یافتگان فرا می رسد.

ویژگی های دانشمند

2563. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر دانشمندی، گرسنه دانش دیگر است.

داناترین مردم

2564. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را به دانش خود بیفزاید (در انجام امور از دانش دیگران بهره بگیرد).

انواع دانشمندان

2565. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمندان سه گونه اند:

مردی که مردم در سایه او زندگی می کنند و او نیز در سایه علمش؛ مردی که مردم در سایه او زندگی می کنند ولی او خود را نابود می کند؛ و مردی که خود در سایه علمش زندگی می کند ولی هیچ کس در سایه او زندگی نمی کند (از او سود نمی برد).

دانشمندان را گرامی بدارید

2566. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمندان را گرامی بدارید؛ زیرا آنان وارثان پیامبرانند. بنابراین، هر کس آنان را عزیز شمارد، خدا و رسولش را عزیز شمرده است.

دانشمند و دانش هر دو در بهشتند

2567. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمند و دانش (هر دو) در بهشتند؛ هر گاه دانشمند به آنچه می داند عمل نکند، دانش و عمل (هر دو) در بهشت اما خود دانشمند در جهنم است.

پاداش دانشمند و دانش آموز

2568. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا کننده و آمین گو، در پاداش شریکند؛ قاری (قرآن) و مستمع، در پاداش شریکند؛ و دانشمند و دانش آموز، در پاداش شریکند.

2569. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشمند و دانش آموز در خیر شریکند و سایر مردم خیری ندارند.

بی رغبت ترین مردم نسبت به عالم

2570. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خویشان و همسایگان شخص دانشمند از همه مردم نسبت به او بی رغبت ترند.

نقش دانشمندان در جهان

2571. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو گروه از مردم هستند که اگر صالح شوند، مردم نیز صالح و اگر فاسد شوند، مردم نیز فاسد گردند:

دانشمندان و زمامداران.

جوینده دانش

2572. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از همه گرسنه تر کسی است که در پی دانش باشد و از همه سیرتر کسی است که در پی کسب آن نباشد.

2573. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه فرشتگان بالهای خویش را برای دانشجو فرش می نمایند؛ زیرا از آنچه او می جوید خشنودند.

2574. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرشتگان، بالهایشان را برای دانشجو به خاطر خشنودی از آنچه او در جستجویش است، می گشایند.

2575. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشجو، میان جاهلان همانند زنده، میان مردگان است.

2576. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که به خاطر خدا دانش بجوید، نزد خداوند از مجاهد در راه خدا برتر است.

2577. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشجو، جویای رحمت است. دانشجو، رکن اسلام است و به همراه پیامبران، پاداش می گیرد.

2578. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانشجویی، نزد خداوند از نماز، روزه، حج و جهاد در راه خدای عزّوجلّ، برتر است.

2579. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک ساعت دانش جستن، بهتر از یک شب نمازگزاری و یک روز دانش جستن، بهتر از سه ماه روزه گرفتن است.

2580. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مردی در جستجوی دانش از خانه اش بیرون رود، خداوند راه بهشت را بر او هموار سازد.

2581. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در پی دانش از خانه اش بیرون رود، فرشتگان به جهت خشنودی از کار وی بال هایشان را برای

او می گسترانند تا وقتی که بازگردد.

2582. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانشی را بجوید و آن را بیابد، دو پاداش دارد. و هر که دانشی را بجوید و آن را نیابد، یک پاداش برای او منظور گردد.

2583. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانش بجوید، خداوند روزی اش را عهده دار است.

2584. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانش بجوید، کفاره گناهان گذشته اش محسوب می گردد.

2585. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانش بجوید (با این هدف) که با دانشمندان هم چشمی کند یا با سفیهان مجادله نماید یا توجه مردم را به سوی خود جلب کند، خداوند او را به جهنم می برد.

2586. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که راهی را در پی دانش سپری کند، خداوند راه بهشت را برایش آسان گرداند.

مرگ دانشجو

2587. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دانشجو را مرگ فرا رسد، شهید محسوب می گردد.

دانش آموزی و یاد دادن

2588. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، دانش آموزی مرد مسلمان سپس تعلیم آن به برادر مسلمانش است.

ارزش آموختن

2589. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صبح و شام در پی آموزش دانش بودن، نزد خداوند از جهاد بهتر است.

ثواب آموختن

2590. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دانشی (به دیگری) بیاموزد، پاداش کسی را دارا است که بدان عمل نموده و چیزی از پاداش عامل کم نمی شود.

آداب آموختن

2591. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با سهل گیری تعلیم دهید نه سخت گیری؛ (با شاگردان) گشاده رویی نمایید نه خشونت؛ و هر گاه یکی از شما خشمگین شد، باید خاموش شود.

2592. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدون خشونت (و سخت گیری) تعلیم دهید؛ زیرا آموزگار بهتر از خشونت گر است.

نکوهش آموختن دانشی که نفع ندارد

2593. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه روزی بر من درآید که در آن دانشی که مرا به خدای تعالی نزدیک گرداند، نیاموزم، طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد.

2594. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش بی سود مانند گنجی است که در راه خدا مصرف نگردد.

2595. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش بی سود مانند گنجی است که از آن مصرف نشود و هر چیزی زکاتی دارد، و زکات تن، روزه است.

2596. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش بی سود مانند گنج بی مصرف است.

2597. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که عملش برایش سودمند نباشد، جهلش او را ضرر رساند.

2598. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی بیان ها سحر، بعضی شعرها حکمت، بعضی سخن ها مبهم و برخی دانشجویی ها نادانی است.

حکایت دانش آموز

2599. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت کسی که دانش می آموزد ولی از آن سخن نمی گوید، مانند کسی است که گنج ذخیره می کند ولی انفاق نمی نماید.

2600. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت کسی که در کودکی دانش می آموزد، مانند نقش زدن بر سنگ است. و حکایت کسی که در پیری دانش می آموزد، مانند کسی است که روی آب می نویسد.

حکایت معلم

2601. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت دانشمندی که به مردم نیکی می آموزد و خود را فراموش می کند، مانند چراغی است که برای مردم روشنی می دهد و خود را می سوزاند.

کسی که برای خدا دانش آموزد

2602. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دانشمند، دانش خویش را در مسیر الهی به کار بندد، همه چیز از او می ترسد، ولی هر گاه در راه ثروت اندوزی از آن بهره گیرد، از همه چیز می ترسد.

معلم و دانش آموز را احترام کنید

2603. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به کسی که از او دانش می آموزید، احترام کنید و نیز به کسی که به او دانش می آموزید، احترام کنید.

تشویق به عمل کردن به علم

2604. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دانشمند دانش خویش را به کار نگیرد، همانند چراغ برای مردم روشنی می بخشد ولی خویشتن را می سوزاند.

2605. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه می خواهید بدانید، بیاموزید. (اما) خداوند شما را از دانشتان بهره مند نمی سازد تا این که به آنچه می دانید، عمل کنید.

2606. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای ! بر کسی که نداند و وای ! بر کسی که بداند سپس عمل نکند.

بر حذر داشتن از علم بدون عمل

2607. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت، هر دانشی وبال گردن صاحبش است مگر این که بدان عمل کند.

آثار دانش بدون عمل

2608. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برخی از بهشتیان به وضع برخی از جهنمیان آگاه می شوند و به آنان می گویند:

به چه دلیل داخل آتش جهنم شدید؟ به خدا سوگند! ما به واسطه آنچه از شما آموختیم به بهشت داخل شدیم.

آنان پاسخ می گویند:

ما می گفتیم ولی عمل نمی کردیم.

نکوهش علمای بد کردار

2609. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای بر امتم از دست دانشمندان بد!

نکوهش کسی که از راه علم ارتزاق کند

2610. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از راه دانش، نان خورد، خداوند چهره اش را دگرگون ساخته، و او را به عقب برگرداند و آتش جهنم سزاوار او باشد.

لغزش دانشمند

2611. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لغزش دانشمند، مانند طبل صدا می دهد ولی لغزش نادان را، جهل می پوشاند.

2612. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از لغزش دانشمند، برحذر باشید و بازگشت و اصلاح خطایش را در انتظار کشید.

2613. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مراقب لغزش دانشمند باشید که خطایش او را در آتش جهنم سرنگون خواهد ساخت.

سرانجام کسی که گوش مردم را از شهرت علمش پر می کند

2614. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از شهرت علم خویش گوش مردم را پُر کند، روز قیامت خداوند از فضیحت وی گوش مردم را پُر نموده، خوار و ناچیزش می کند.

آنچه سزاوار دانشمند نمی باشد

2615. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گروهی از امت من، دانشجوی دین هستند و قرآن قرائت می کنند ولی می گویند:

با امیران همراهی می کنیم تا از دنیایشان بهره مند شویم و در دین داری از آنان کناره می گیریم. (زهی خیال باطل) که چنین چیزی مقدور نیست؛ زیرا از نزدیکی با آنان جز گناه نصیب نمی گردد چنانچه از درخت قتاد جز خار نمی توان چید.

وای بر عالم از جاهل

2616. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای بر عالم از جاهل ! و وای بر جاهل از عالم !.

پرهیز از عالم بدکار

2617. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا ! عابدی که نادان است و چه بسا ! دانایی که بدکار است. بنابراین، از عابدان نادان و دانایان بدکار، برحذر باشید.

عمر

عمر

2618. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(بیشتر) امت من مابین شصت سال تا هفتاد سال عمر می کنند.

عمر طولانی

2619. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عمر مسلمان، هر چه طولانی تر شود برایش نیکوتر است.

آنچه عمر را زیاد می کند

2620. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انسان به سبب گناه از روزی محروم می گردد. و تقدیر جز به سبب دعا تغییر نمی کند. و عمر جز به سبب نیکی افزایش نمی یابد.

2621. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی عمر انسان را به خاطر نیکی به پدر و مادرش زیاد می کند.

کسی که عمرش علیه او حجت است

2622. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هر که را شصت سال عمر دهد، هر آینه عذر و بهانه عمر را بر او بسته است.

کار

کار

2623. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به صورت ها و دارایی های شما نمی نگرد و لیکن به دلها و کردارتان نگاه می کند.

2624. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نیکی کشت کند، حاصلش را درو می کند. و هر که بدی کشت کند، بدی درو می کند.

محکم کاری

2625. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما کاری انجام می دهد، باید آن را استوار سازد.

2626. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دنیا همانند کسی که گمان می برد هیچگاه نمی میرد، تلاش کن و همانند کسی که می ترسد فردا بمیرد، بترس.

2627. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محکم کاری کنید (کار مناسب انجام دهید) و تقرب جویید.

2628. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند دوست دارد کسی که کاری می کند نیکو انجام دهد.

به سرانجام رساندن کار

2629. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به انجام رساندن کار نیک، بهتر از آغاز کردن آن است. (کار را آن کرد که تمام کرد).

اعتبار کار

2630. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره صلاح و فساد کارها به نفس خویش رجوع کن، دیگران هر چه می خواهند بگویند.

2631. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اعتبار کار به سرانجام آن است.

عملی که مورد قبول خدا واقع می شود

2632. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی از عبادت و عمل جز آنچه به طور خالص و به قصد او انجام می گیرد، نمی پذیرد.

ایمان و عمل همراه یکدیگرند

2633. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان و عمل همراه یکدیگرند و هر یک بدون دیگری صلاح نیست.

تشویق به اندیشیدن قبل انجام کار

2634. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خواستی کار (مهمی) را انجام بدهی در عاقبت آن اندیشه کن؛ اگر خوب بود، آن را انجام بده و اگر بد بود، از آن دوری کن.

تشویق به کار نیک

2635. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تلاش کنید؛ که هر کس به آنچه برایش آفریده شده، خواهد رسید.

2636. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در انجام کارهای نیک شتاب کنید پیش از این که به شش چیز گرفتار آیید: فرمانداری سفیهان، کثرت شرط (در معاملات)، فروش حکم (خدا با رشوه)، کوچک شمردن خون ریزی، قطع رحم، نورسیده هایی که قرآن را با آواز خوانند و یکی را پیش می فرستند تا برای آنان تغنّی کند هر چند دانش وی از دیگران کمتر باشد.

2637. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در انجام کارهای نیک شتاب کنید پیش از این که به فتنه هایی که چون پاره های شب تاریکند، گرفتار آیید:

(مانند) آن که انسان صبح مؤمن است ولی شب کافر می شود، شب مؤمن است ولی صبح کافر می شود؛ به طوری که یکی از آنان دینش را در مقابل دنیای ناچیزی می فروشد.

2638. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کدام از شما بتواند ذخیره ای از عمل شایسته داشته باشد، باید چنین کند.

عمل برای آخرت

2639. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیای خویش را اصلاح نمایید آن چنان برای آخرت تلاش کنید که گویا فردا خواهید مرد.

کار و پاداش

2640. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز در هر که باشد، (آثارش) به صاحبش برمی گردد: ستم، نیرنگ و پیمان شکنی.

2641. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که عملی بد کند، در دنیا سزایش را می بیند.

حکایت عمل بهشتیان و جهنمیان

2642. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! که کار بهشتیان نظیر به سختی بر تپه مرتفع صعود کردن است. اما کار جهنمیان همانند به آسانی فرود آمدن از سراشیبی است.

نیاز شدید به عمل در قیامت

2643. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مردی از روز تولد تا هنگامی که پیر می میرد در خشنودی خدای تعالی به سر برد، (باز) روز قیامت عمل خویش را کوچک می شمارد.

پیگیری در کار

2644. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر رستاخیز به پا گشت در حالی که نهالی در دست یکی از شما بود، اگر توانست پیش از قیامت، آن را به کارد باید آن را به کارد.

نکوهش کار بدون علم

2645. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدون علم کاری کند، افسادش بیش از اصلاحش خواهد بود.

فضیلت عمل بر نسب

2646. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را عملش پس اندازد، نسبش پیش نبرد.

کسانی که عملشان سودی به حالشان ندارد

2647. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی در هر که نباشد، کارش به سرانجام نمی رسد:

پارسایی که او را از نافرمانی خدا بازدارد؛ اخلاق نیکویی که به وسیله آن با مردم مدارا کند؛ و بردباری که نادانی نادانان را دفع نماید.

کسی که عملش او را سود می بخشد

2648. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عمل کم همراه با آگاهی سود می رساند ولی عمل بسیار با نادانی، سود نمی رساند.

آنچه موجب قبولی عمل می شود

2649. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عمل هیچ بنده ای را نمی پذیرد تا این که از گفتارش نیز خشنود گردد.

آثار کار برای غیر خدا

2650. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه روز قیامت فرا رسد، منادی فریاد بر می آورد:

هر کس کاری برای غیر خدا انجام داده، پاداش آن را از او طلب نماید.

آثار کوتاهی در عمل

2651. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده ای در انجام وظایفش کوتاهی کند، خداوند او را به اندوه گرفتار می سازد.

ارزش کارها به نیت است

2652. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(پاداش) کارها به نیت وابسته است.

2653. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارزش کارها به نیت و سرانجام آنها وابسته است.

2654. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاداش در مقابل خلوص است و (قبولی) عمل به نیّت وابسته است.

2655. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! که بسیارند شب زنده دارانی که از نماز جز بی خوابی، سودی نمی برند، و بسیارند روزه دارانی که از روزه جز گرسنگی و تشنگی، بهره ای ندارند.

استوارترین اعمال

2656. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

استوارترین کارها سه چیز است:

همواره به یاد خدا بودن، رعایت عدالت درباره خود (هر چند بر ضررت باشد) و تقسیم مال خود با برادر دینی.

بهترین کارها

2657. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین کارها نزد خدا، کار بادوام تر آنهاست هر چند اندک باشد.

2658. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها، خوشحال نمودن برادر مؤمن یا قرضی از او پرداختن است.

2659. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کارها بعد از ایمان به خدا، دوستی و مهربانی با مردم است.

2660. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترين كارها، كسب حلال است.

2661. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين كارها، شناخت خداست؛ كار آگاهانه چه كم و چه زيادش براى تو مفيد است ولى كار از روى نادانى، كم و زيادش هيچ فايده اى براى تو ندارد.

2662. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين كارها، دوستى و دشمنى در راه خداست.

2663. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين كارها، سير كردن شكم گرسنه است.

2664. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين عمل، كار بادوام تر است هر چند اندک باشد.

2665. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين عمل، نيّت راست و صادقانه است.

2666. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مقرب ترين كارها نزد خدا، جهاد در راه خداست كه هيچ چيز به پاى آن نمى رسد.

2667. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين عمل مؤمن، جهاد در راه خداست.

2668. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بهترين كارها، جدا شدن از دنياست، در حالى كه زبانت به ذكر خدا مشغول باشد.

2669. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش، از عمل (و عبادت) بهتر است.

و بهترین عمل ها، معتدل ترین آنهاست.

2670. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمیزاد، کاری بهتر از نماز، آشتی میان کسان و اخلاق نیکو، ندارد.

نابود شدن اعمال

2671. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد یا زنی، شصت سال خداوند را اطاعت می کنند ولی وقتی مرگشان فرا می رسد، در وصیت، (عدالت را رعایت نکرده) ضرر می رسانند، در نتیجه، (آخر عمر) آتش جهنم بر آنان واجب می گردد.

سبب نابودی اعمال

2672. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شش چیز اعمال (خوب) را نابود می سازد:

به عیب مردم پرداختن؛ سخت دلی؛ دنیا دوستی؛ کم حیایی (بی شرمی)؛ درازی آرزو؛ و ستمگری که (از ظلم) دست بردار نیست.

نامه اعمال

2673. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دفاتر (اعمال بندگان) سه تا است:

دفتری که خداوند چیزی از آن را نمی بخشد؛ دفتری که خداوند بدان اعتنا نمی کند؛ و دفتری که خداوند هیچ چیزی از آن را رها نمی کند. اما دفتری که خداوند چیزی از آن را نمی بخشد، شرک به خدا است، اما دفتری که خداوند بدان اعتنا نمی کند، ستم بنده بر نفس خویش است نسبت به چیزهایی که میان او و پروردگارش می باشد؛ مانند روزه یا نمازی که ترک نموده؛ زیرا خداوند اگر بخواهد آن را می بخشد و از آن می گذرد. و اما

دفتری که خداوند هیچ چیزی از آن را رها نمی کند، ستم های بندگان به یکدیگر است که ناچار باید قصاص شوند.

عرضه شدن کارها

2674. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روزهای دوشنبه و پنج شنبه، اعمال را بر خدای تعالی عرضه می نمایند و خداوند نیز همه را می بخشد مگر گناه ستیزه جویان و قطع کننده رحم.

2675. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اعمال، روزهای دوشنبه و پنج شنبه بر خداوند، و روز جمعه، بر پیامبران و پدران و مادران عرضه می گردد. بنابراین، نسبت به نیکی های آنها، شاد گشته، صورتهایشان سفید و روشن می گردد. پس از خدا بترسید و مردگان خود را اذیت نکنید.

به اندازه توانتان کارهای نیک به جا آورید

2676. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تا می توانید، کارهای نیک به جا آورید؛ زیرا تا شما را ملالت نیاید خداوند را نمی آید.

حکایت کسی که بعد از کارهای بد کار خوب می کند

2677. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مَثَل کسی که ابتدا کارهای بد و سپس کارهای نیک انجام می دهد، مانند مردی است که زره تنگ به تن دارد که نَفس او را می گیرد، سپس کار نیک می کند و حلقه ای از آن گشوده می شود سپس کار نیک دیگری می نماید و حلقه دیگری باز می شود تا این که به زمین می افتد.

خشونت

پرهیز از خشونت

2678. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز.

نکوهش خشونت

2679. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشونت، شوم و نحس، و مدارا میمون و مبارک است.

2680. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا مایه میمنت، و خشونت موجب شومی است. هر گاه خداوند برای اهل خانه ای نیکی اراده نماید، آنها را اهل مدارا می کند؛ زیرا مدارا در هر چیزی، زینت بخش آن است و خشونت در هر چیزی، مایه خواری آن است.

2681. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدون خشونت (و سخت گیری) تعلیم دهید؛ زیرا آموزگار بهتر از خشونت گر است.

2682. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا در هر چیزی مایه زینت است و خشونت در هر چیزی مایه خواری است.

عورت

عورت

2683. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مراقب میان دو فک (دهان) و میان دو پای (فرج) خود باش.

تشویق به پوشاندن عورت

2684. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ران خويش را بپوشان؛ زيرا ران مرد، از عورت محسوب مى شود.

آنچه عورت محسوب مى شود

2685. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

ران، جزو عورت محسوب مى گردد.

يارى

يارى

2686. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مادامى كه بنده اى برادر دينى خويش را يارى مى كند، خدا ياور اوست.

2687. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداى تعالى يارى رساندن به شخص غمخوار و اندوهگين را دوست دارد.

2688. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بر پيروزى مرد همين بس كه دشمن خود را غرق در نافرمانى هاى خداوند ببيند.

2689. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آن كه خود را از (ديدگان) مردم پوشاند، از آتش جهنم نپوشانده است.

فضيلت يارى كردن

2690. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

يک روز يارى نمودن برادر (دينى) از يک ماه اعتكاف بهتر است.

تشويق بر يارى كردن

2691. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

برادر دینی خود را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستم دیده؛ اگر ستمگر است، او را از ستم بازدار. و اگر ستم دیده است، او را (در مقابل ستم) یاری کن.

2692. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد باید برادر خویش را یاری کند؛ چه ظالم باشد یا مظلوم؛ اگر ظالم بود، او را نهی کند؛ زیرا همین برای او یاری نمودن است و اگر مظلوم بود، او را یاری رساند.

ثمره یاری نمودن

2693. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که غیاباً برادرش را یاری نماید، خداوند او را در دنیا و آخرت یاری می کند.

2694. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که کوری را چهل قدم به دنبال خود بکشد، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود.

نقش ضعیفان در یاری

2695. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا جز به دعا و عقل ضعیفانتان یاری می گردید؟.

2696. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره ناتوانان، مرا یاری دهید؛ زیرا در سایه آنان به روزی رسیده و نصرت می یابید.

آنچه موجب یاری خدا بر بنده می شود

2697. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یاری نمودن سه کس بر خدای تعالی لازم است:

آن که در راه خدا می جنگد؛ غلامی که با پرداخت قیمت برای آزادی خود تلاش می کند؛ و آن که به منظور عفت و پاکدامنی ازدواج می کند.

2698. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس سه کار را با تکیه بر خدا و امید ثواب انجام دهد، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رساند و برکت دهد:

هر کس در راه آزادی خویش با تکیه بر خدا و امید ثواب، تلاش نماید، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رساند و برکت دهد؛ هر کس با تکیه بر خدا و امید ثواب، ازدواج نماید، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رساند و برکت دهد؛ و هر کس زمین مواتی را با تکیه بر خدا و امید ثواب آباد نماید، خدای تعالی بر خود لازم فرموده است که او را یاری رساند و برکت دهد.

2699. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کمک و یاری را به اندازه نیاز و هزینه، و شکیبایی را به اندازه گرفتاری فرو می فرستد.

پیمان

پیمان

2700. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوش پیمانی جزو ایمان است.

پیمان خداوند

2701. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: پیمان خدای تعالی، شایسته وفاداری است.

ترغیب به وفای به عهد

2702. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین بندگان خدا، خوش پیمانان و خوش بویانند.

نتیجه پیمان شکنی

2703. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از آثار پنج چیز است:

هر قومی پیمان شکنی کند، دشمن شان بر آنان مسلط گردد؛ آنان که بر خلاف قانون خدا قضاوت نمایند، میانشان فقر رواج یابد؛ کسانی که فحشا (زنا) در بینشان آشکار شود، مرگ میانشان شایع گردد؛ کسانی که کم فروشی پیشه کنند، به قحط سالی گرفتار آیند؛ و آنان که زکات ندهند، به خشکسالی مبتلا شوند.

2704. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت برای پیمان شکن، پرچمی برافراشته می شود که می گویند:

هان ! این پیمان شکن فلانی پسر فلانی است.

عیادت

فضیلت عیادت کردن

2705. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به ناحق تصرف کردن مال مسلمان، از بزرگترین گناهان است و عیادت مریض از کارهای نیک است.

تشویق به عیادت کردن

2706. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عیادت کن (حتی) کسی را که تو را عیادت نکند و هدیه کن (حتی) به کسی که به تو هدیه نکند.

2707. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بیما ران عیادت کنید و از ایشان بخواهید که برایتان دعا کنند؛ زیرا دعای بیمار، مستجاب و گناهش آمرزیده است.

2708. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بیمار عیادت کنید و جنازه ها را تشییع نمایید که آخرت را یادآورتان می شود.

آداب عیادت

2709. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ثواب زود برخاستن از پیش مریض، از سایر عبادت ها بیشتر است.

آثار عیادت

2710. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مسلمان از برادر مسلمانش عیادت نماید، پیوسته مشغول چیدن میوه های بهشت است تا هنگامی که بازگردد.

عیب

عیب پوشی

2711. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پرده هیچ کس را مدر.

2712. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر در دنیا، بنده ای (راز) بنده دیگر را بپوشاند، روز قیامت خداوند (نیز راز) او را می پوشاند.

2713. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که عورتی را دید و پوشاند، مانند کسی است که دختر زنده به گور شده ای را از قبر زنده درآورده است.

ترغیب به ذکر عیوب نفس

2714. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خواستی از عیوب دیگری یاد کنی، به یاد عیوب خویش باش.

2715. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی از شما، خس را در چشم برادرش می بیند اما تنه درخت را در چشم خویش نمی بیند.

عیب

2716. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب های مردم بازدارد.

خوشی

خوشی

2717. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جامه نو بپوش و پسندیده زندگی کن.

خوش ترین زندگی

2718. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که اسلام آورد و دارای زندگی در حد کفاف (که بتوان به آن بسنده کرد) است.

تشویق به اصلاح نمودن زندگانی

2719. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اصلاح زندگانی، از دانایی مرد است. و جستجوی چیزی که به صلاح توست، دنیاپرستی نیست.

تشویق به نرمی در زندگانی

2720. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملایمت در زندگانی، از دانایی مرد است.

چشم

چشم

2721. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند دیده ای را که از ترس خدا بگرید و خداوند رحمت کند دیده ای را که در راه خدا بیدار ماند.

چشم زخم

2722. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما در خود یا مال یا برادرش چیز جالبی دید، از خدا بخواهد که آن را مبارک گرداند؛ زیرا چشم زخم حق است.

2723. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چشم بد، وجود حقیقی دارد و اگر (ممکن بود که) چیزی بر تقدیر پیشی بگیرد، چشم بد، پیشی می گرفت.

2724. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چشم بد، حقیقت دارد و شیطان و حسد آدمیزاد آن را مهیا می سازد.

پیامدهای چشم زخم

2725. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چشم بد، مرد را به قبر و شتر را به دیگ می کشاند.

پناه به خدا بردن از چشم زخم

2726. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از چشم بد به خدا پناه برید؛ زیرا بد چشمی حقیقت دارد.

غریب

انواع غریب ها

2727. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غریبان جهان، چهارند:

قرآن در خاطر ستم گر؛ مسجد در میان قومی که در آن نماز نمی خوانند؛ قرآن در خانه ای که قرائت نمی شود؛ و مرد درست کار همراه قوم بد.

شستن

شستن

2728. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق خدا بر هر مسلمانی این است که هفته ای یک روز غسل نماید و سر و تنش را بشوید.

دغلکاری

نکوهش دغلکاری

2729. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ما را فریب دهد، از ما نیست.

2730. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که (در معامله) با مسلمانی تقلب کند؛ یا به او ضرر رساند؛ یا با وی حیله کند، از ما نیست.

2731. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که ما را بفریبد، از ما نیست؛ حیله و نیرنگ در آتش جهنم است.

غصب

غصب

2732. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، به اندازه یک وجب زمین دیگری را غصب نماید، خدای تعالی او را مجبور می کند که آن را تا عمق هفت زمین حفر نموده سپس روز قیامت آن را به گردن آویزد تا زمانی که رسیدگی به حساب مردم پایان یابد.

2733. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که اموال مردم را به قصد باز پرداخت بگیرد، خداوند از ناحیه او می پردازد. و هر که با قصد تلف کردن بگیرد، خداوند آن را تلف می نماید.

خشم

نکوهش غضب کردن

2734. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! همانا خشم پاره آتش است که دل فرزند آدم را شعله ور می سازد؛ آیا هنگام خشم، سرخی چشمان و تورم رگهای او را نمی بینید؟ بنابراین، هر گاه یکی از شما خشمگین شد، حتماً روی زمین بنشیند.

پرهیز از غضب

2735. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از خشم دوری نما.

2736. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم نکن؛ زیرا خشم مایه فساد است.

آنچه غضب را خاموش می کند

2737. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما ایستاده خشمگین شود، باید بنشیند و اگر با نشستن غضب از او دور نشد، باید به پهلو دراز بکشد.

2738. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خشمگین شدی، خاموش باش.

2739. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم از (عمل) شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده و آتش را فقط آب خاموش می نماید. بنابراین، هر گاه یکی از شما خشمگین شد، وضو بگیرد.

2740. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم، از ناحیه شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده و آب، آتش را خاموش می کند. بنابراین هر گاه یکی از شما خشمگین شد، غسل نماید.

افراد مبغوض نزد خدا

2741. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم و غضب خدا بر کسی که گمان می برد صاحب دارایی ها (یا پادشاه پادشاهان) است، بسیار شدید است؛ زیرا مالک و پادشاهی جز خدا نیست.

2742. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم و غضب الهی بسیار شدید است بر زنی که (از راه نامشروع) فرزندی را برای قومی به دنیا آورد که محارم آنان را ببیند و در اموالشان

شریک شود (هم فرزند، ولد حرام است و هم اطلاع او بر محارم و شرکت در اموال آنان حرام است).

2743. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم و غضب خدا بر کسی که ظلم کند بر آن که یاوری جز خدا ندارد بسیار شدید است.

هر گاه خداوند بر امتی غضب نماید

2744. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بر امتی غضب نماید آنها را در زمین فرو نبرد و مسخ ننماید، (بلکه) قیمت ها گران و آسمان از باریدن بر آنها منع می شود و اشرارشان زمام امورشان را به دست گیرند.

ثمره فرو نشاندن غضب

2745. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دور اندیش ترین مردم کسی است که در فرو نشاندن خشم تواناتر باشد.

2746. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ جرعه ای نزد خداوند از جرعه خشم مردی که آن را فرو برد یا جرعه صبر بر مصیبت، محبوب تر نیست. و نیز هیچ قطره ای از قطره اشکی که از ترس خدا جاری می شود و یا قطره خونی که در راه خداوند ریخته می شود محبوب تر نیست.

2747. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ جرعه ای در پیشگاه خداوند از جرعه خشمی که به خاطر رضای خدا فرو برده شده، بهتر و گواراتر نیست.

2748. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ جرعه ای نزد خدای تعالی از جرعه خشمی که بنده ای آن را فرو برد، محبوب تر نیست و هر بنده ای خشمش را فرو برد، خدای تعالی ضمیر او را از ایمان پر نماید.

2749. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خشم خویش را فرو نشاند در حالی که بر اجرای آن توانا باشد، خداوند او را از امنیت و ایمان سرشار سازد.

2750. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خشمش را دفع کند، خداوند عذابش را دفع می نماید، و هر که زبانش را حفظ کند، خداوند زشتی اش را می پوشاند.

2751. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا نیرومندی را در حمل سنگ (و بار سنگین) می پندارید؟ بی تردید، نیرومند حقیقی کسی

است که بر خشم سنگین خود پیروز گردد.

2752. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بر مصیبت صبر کند، خداوند او را عوض دهد. و هر که خشمش را بنشاند، خداوند او را پاداش دهد.

2753. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبت خداوند بر کسی که به خشم آید سپس بردباری نماید، واجب است.

غفلت

غفلت

2754. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از خود، از سه چیز درباره امتم بیم دارم:

گمراهی خواهشها، پیروی از شهوت های شکم و فرج و غفلت پس از معرفت و شناخت.

غافل ترین مردم

2755. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غافل ترین مردم کسی است که از تغییر و تحول روزگار پند نگیرد.

غافلی که مورد غفلت نیست

2756. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در شگفتم از غافلی که (هرگز) از او غفلت نمی شود؛ در شگفتم از آرزومند به دنیا که (همواره) مرگ در پی اوست؛ و در شگفتم از خندانی که دهان (و نیش) خود را به خنده آشکار سازد در حالی که نمی داند که آیا خداوند از او خشنود است یا خشمگین؟.

کینه

آثار کینه

2757. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کینه و حسد، نیکی ها را می خورند چنانچه آتش، هیزم را (می سوزاند) و می خورد.

پرهیز از کینه و خیانت

2758. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کینه ها را دور بیندازید.

آنچه کینه را می برد

2759. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با یکدیگر دست بدهید، تا کینه را از دلهایتان ببرد.

2760. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیه بدهید تا رشته محبت مابین شما پایدار شود؛ زیرا هدیه، دوستی و محبت را افزایش دهد و کینه ها را از سینه ها بیرون کند.

آوازه خوانی

آثار آوازه خوانی

2761. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غنا و آوازه خوانی نفاق را در دل می رویاند چنانچه آب، زراعت را می رویاند.

گوسفند

گوسفند

2762. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گوسفند مایه برکت است.

توانگری

توانگر

2763. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار:

جوانی را پیش از پیری، سلامتی را پیش از بیماری، بی نیازی را پیش از فقر، و زندگی را پیش از مرگ.

حقیقت بی نیازی

2764. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(کمال) بی نیازی، نومیدی است از آنچه در دست مردم است. و هر که از شما به دنبال طمعی می رود، لازم است که آهسته (و با احتیاط) گام بردارد.

2765. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بی نیازی از بسیاری مال حاصل نمی گردد ولیکن بی نیازی (واقعی)، غنای باطن است.

آنچه موجب بی نیازی می شود

2766. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد که بی نیازترین مردم باشد، اعتمادش به آنچه در دست خداست از آنچه در دست مردم است بیشتر باشد.

بی نیازترین مردم

2767. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از گناهان و کارهای حرام دوری کن تا عابدتر از دیگران باشی و به قسمت الهی خشنود باش تا ثروتمندتر از دیگران گردی.

2768. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بی نیازترین مردم کسی است که اسیر و دربند حرص و آز نباشد.

تشویق بر بی نیازی از مردم

2769. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیازمند مردم نباشید هر چند به اندازه چوب مسواک باشد.

مسؤولیت توانگران

2770. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای بر ثروتمندان از (عدم رسیدگی به) فقیران !.

پیش توانگران کمتر بروید

2771. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیش توانگران کمتر بروید؛ زیرا موجب می شود که نعمت های خداوند عزّوجلّ را خوار بشمارید.

حسرت ثروتمندان در روز قیامت

2772. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر ثروتمندی روز قیامت آرزو می کند که ای کاش ! در دنیا فقط خوراکی می داشت.

غیبت

معنی غیبت

2773. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک را به جا آور و از کار بد بپرهیز و ببین دوست داری دیگران در غیاب تو، درباره ات چه بگویند، همان طور رفتار کن و از آن چه نمی خواهی در غیاب تو، درباره تو بگویند، بپرهیز.

2774. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غیبت، این است که درباره برادرت چیزی را که او دوست ندارد بگویی.

2775. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه را دوست نداری که رو در روی برادرت انجام دهی، (انجام آن) غیبت محسوب می گردد.

2776. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که درباره مردی چیزی که در او هست بگوید، هر آینه غیبتش را کرده است.

نهی از غیبت

2777. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زبانتان را از بدگویی مسلمانان باز دارید و هر گاه یکی از شما مرد، درباره او به نیکی سخن بگویید.

2778. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غیبت مسلمانان را نکنید و درباره عیوبشان تجسس ننمایید.

پاداش رد غیبت

2779. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نزد او غیبت برادر مسلمانش شود و از او دفاع نکند در حالی که می تواند، خدای تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل گرداند.

فرجام غیبت

2780. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از غیبت بپرهیزید؛ زیرا غیبت از زنا بدتر است؛ (زیرا) گاهی زناکار توبه می نماید و خداوند توبه او را می پذیرد ولی غیبت کننده آمرزیده نمی شود تا این که غیبت شونده او را ببخشد.

2781. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن گاه که پروردگار عزّوجلّ مرا به معراج برد، به قومی گذر کردم که ناخن های مسی داشتند و صورتها و سینه هایشان را می خراشیدند.

گفتم:

ای جبرئیل ! اینها کیانند؟

گفت:

اینها کسانی هستند که گوشت مردم می خورند و درباره اعراض (و نوامیس) آنان سخن می گویند.

کفاره غیبت کردن

2782. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کفاره غیبت این است که برای کسی که غیبتش را کردی، آمرزش بخواهی.

کسی که غیبتش رواست

2783. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غیبت فاسق، ممنوع نیست.

2784. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخت گیری شخص دارا، مایه آبرویزی و عقوبت اوست.

2785. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که پرده حیا را بدرد، غیبتش حرام نیست.

غیرت

غیرت

2786. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند غیرتمند است و غیرتمند را دوست دارد.

2787. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غیرت مندی، از ایمان و بی بندوباری از نفاق است.

غیرت خدا

2788. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی غیرت می ورزد و مؤمن (نیز) غیرت می ورزد و (امّا) غیرت خدا در این است که مؤمن چیزی را که خدا بر او حرام کرده، انجام دهد (پس از او در خشم می شود).

2789. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند (حتی) علیه مسلمان (ظالم) به سود مسلمان دیگر، غیرت می ورزد (و او را یاری می نماید) پس هر مسلمان نیز باید چنین باشد.

2790. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچکس غیرتمندتر از خدا نیست.

پیروزی

آنچه که باعث پیروزی می شود

2791. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدان! که پیروزی قرین صبر، گشایش قرین رنج و آسانی قرین سختی است.

فتوا

پرهیز از ندانسته فتوا دادن

2792. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدون علم فتوا دهد (و حرامی انجام شود) گناهش بر گردن فتوا دهنده است. و هر که به برادرش مشورتی دهد که می داند صلاح در غیر آن است، هر آینه بدو خیانت ورزیده است.

ناسزا

نکوهش ناسزا

2793. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از بت پرستی، نخستین چیزی که پروردگارم مرا از آن نهی فرمود، شراب خواری و بدگویی مردان به یکدیگر بود.

2794. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدزبانی، شومی آورد و بدسیرتی، پستی.

2795. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! دشنام در هر چیزی جز مایه خواری نیست و هرگز! حیا در هر چیزی جز مایه زینت نیست.

2796. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ناسزا و ناسزاگویی از اسلام به دورند. و بهترین مسلمان کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد.

2797. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر دشنام، مخلوق بود، هر آینه بدترین مخلوق خداوند بود.

2798. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مردم از زبانش بترسند، اهل آتش است.

زیرکی

زیرکی

2799. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مراقب فراست مؤمن باشید؛ زیرا او (در تدبیر امور) با نور خدای عزّوجلّ می نگرد.

2800. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند بندگانی دارد که مردم را به وسیله فراست و دقت نظرشان می شناسند.

فراغت

فراغت

2801. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو صفت است که بسیاری از مردم به آنها دلباخته اند:

سلامتی و فراغت.

2802. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سلامتی و فراغت، دو نعمتی هستند که (معمولاً) مورد کفران قرار می گیرند.

2803. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره دو نعمت، بسیاری از مردم مغبونند:

صحت و فراغت.

گشایش

گشایش

2804. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرج وقتی حاصل می شود که کار به نهایت سختی برسد.

انتظار گشایش

2805. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا، مایه زینت؛ تقوا، مایه بزرگی؛ بهترین مَرکب، شکیبایی است؛ و انتظار گشایش از ناحیه خداوند عزّوجلّ، عبادت است.

2806. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه واقع شدن در سختی که آسایش در پی دارد در نزد من از واقع شدن در آسایشی که سختی در پی دارد، محبوب تر است.

با هر سختی آسایش است

2807. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! یک سختی بر دو گشایش چیره نمی شود؛ زیرا (خداوند می فرماید: قطعاً) با سختی، گشایشی هست و قطعاً با سختی، گشایشی (دیگر هم) هست.

2808. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر سختی بیاید و داخل این سوراخ شود، هر آینه آسایش می آید و داخل آن گردیده، سختی را بیرون می کند.

2809. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر سختی در سوراخی بود، آسایش بر آن داخل می شد تا آن را بیرون کند.

2810. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیروزی با شکیبایی و گشایش با سختی همراه است. و با هر سختی، آسایشی است.

فرصت

فرصت را غنیمت شمار

2811. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده باید از جان خویش برای خود، از دنیایش برای آخرتش، از جوانی قبل از پیری و از زندگی قبل از مرگ، توشه برگیرد؛ (زیرا) بعد از دنیا، خانه دیگری جز بهشت و جهنم نخواهد بود.

جدایی

نکوهش کسی که بین مادر و فرزندش جدایی افکند

2812. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بین مادر و فرزندش جدایی افکند، خداوند روز قیامت بین او و دوستانش جدایی افکند.

عمل ناروا

نکوهش تظاهر به فسق

2813. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه امت من بخشوده اند مگر آنان که تظاهر به فسق می نمایند و از جمله تظاهر این است که مرد شبانه عمل (ناروایی) انجام دهد و در حالی که خدای تعالی آن را پوشانده صبح کند و بگوید که دیشب چنین و چنان کردم. پروردگار آن را شب می پوشاند، ولی او صبح از آن پرده برمی دارد.

فصیح بودن

فصیح ترین مردم

2814. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من فصیح ترین مردم عرب هستم.

رسوایی

رسوایی

2815. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رسوایی دنیا از رسوایی آخرت، آسان تر است.

فضیلت

فضیلت

2816. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فضیلت و کمال را نزد مهربانان امت من جستجو نموده، در پناهشان زندگی کنید، نه از سنگدلان آنها.

بهترین فضیلت ها

2817. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین فضیلت ها، آشتی نمودن با کسی است که از تو قهر کرده، عطا کردن به کسی است که تو را محروم ساخته و گذشت از کسی است که بر تو ستم روا داشته است.

فضیلت اهل فضل

2818. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فضیلت اهل فضیلت را فقط صاحبان فضیلت می شناسند.

آنچه موجب فضیلت و برتری انسان است

2819. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی را بر دیگری جز به دین و عمل صالح، برتری نیست.

فقر

فقر

2820. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزند آدم از دو چیز بیزار است:

یکی مرگ، در حالی که مرگ برای او بهتر از فتنه است؛ دیگری کمی مال، در حالی که هر چه مال کمتر باشد حساب آسان تر است.

2821. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز، اندکش هم زیاد است:

نداری، درد، دشمنی و آتش جهنم.

2822. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فقر، امانت (الهی) است، پس هر کس آن را کتمان نماید، عبادت است.

معنای فقر

2823. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدتر از نادانی، فقری نیست؛ سودمندتر از عقل، سرمایه ای نیست؛ وحشتناک تر از خودپسندی، تنهایی (و غربتی) نیست؛ شرفی مانند خوش اخلاقی نیست؛ و عبادتی مانند تفکر نیست.

فقر ارمغان مؤمن است

2824. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارمغان مؤمن در دنیا، فقر است.

فقر در پیشگاه خداوند زینت است

2825. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فقر، در نزد مردم، خواری است ولی روز قیامت در پیشگاه خداوند، زینت است.

فضیلت فقرا

2826. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت نگریستم و بیشتر اهل آن را از فقیران دیدم و در جهنم نگریستم و بیشتر اهل آن را از زنان دیدم.

برتری فقر بر توانگری

2827. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بشارت باد! مؤمنان فقیر را به آسایش روز قیامت پیش از ثروتمندان به اندازه پانصد سال؛ اینان در بهشت متنعمند و آنان در حال حساب پس دادن.

نکوهش فقیری کردن

2828. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به فقر تظاهر کند، فقیر گردد.

نکوهش فقر

2829. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دانش و دارایی، هر گونه عیبی را می پوشانند ولی نادانی و نداری، هرگونه عیبی را آشکار می سازند.

2830. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نزدیک بود که فقر، کفر محسوب گردد.

مسکین

2831. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسکین آن نیست که میان مردم بچرخد (و گدایی کند) تا یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما بدو رسد ولیکن مسکین (واقعی و مستحق) کسی است که نیازش برطرف نمی شود و مورد توجه قرار نمی گیرد تا صدقه ای بدو داده شود و (برای حفظ آبرو) خودش نیز برنمی خیزد تا درخواست نماید.

فقه

فقه

2832. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند درباره هر که نیکی خواهد، او را در دین فقیه و دانا گرداند.

فقیه کیست؟

2833. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا ! حامل دانشی، که خود دانشمند نیست و هر که را علمش سود نرساند، جهلش زیان رساند.

فقیه شدن در دین

2834. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی ستونی دارد و ستون این دین (اسلام)، دانش است. هر آینه یک دانشمند (دینی) از هزار عابد در مقابل شیطان مقاوم تر است.

بر فقاهت مرد همین بس

2835. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دانش مرد همین بس که خدا را بپرستد و بر جهل مرد همین بس که خودرای باشد.

فضیلت فقه بر عبادت

2836. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اندکی فقه از عبادتی بسیار بهتر است. در فقه مرد همین بس که خدا را بپرستد و در جهل مرد همین بس که خودرای باشد. مردم دو گونه اند:

مؤمن و جاهل. مؤمن را اذیت نکن و بر جاهل تعدی نکن.

گران بودن وجود فقیه بر ابلیس

2837. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای شیطان، تحمل یک فقیه سخت تر از تحمل هزار عابد است.

رستگاری

رستگاری

2838. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که به سوی اسلام هدایت یافت و به زندگی به قدر حاجت قانع شد، رستگار گردید.

موجبات رستگاری

2839. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حقیقتاً رستگار است کسی که قلبش را برای ایمان خالص نمود و نیز قلبش را سالم؛ زبانش را صادق؛ نفسش را مطمئن؛ اخلاقش را مستقیم؛ گوشش را شنوا؛ و چشمش را بینا ساخت.

2840. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حقیقتاً رستگار است کسی که خرد روزی شده است.

موانع رستگاری

2841. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قومی که زمام کار خویش را به زنی بسپارند، هرگز رستگار نمی شوند.

2842. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قومی که زمامدارش زن باشد، رستگار نمی گردد.

قبر

قبر

2843. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قبر، نخستین منزل از منازل آخرت است.

کشتن

کشتن انسان

2844. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه نابودی دنیا از کشته شدن یک مرد مسلمانی نزد خداوند آسان تر است.

کشتن مؤمن

2845. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند سه مرتبه درخواست مرا درباره کسی که مؤمنی را کشته بود، رد کرد.

کشنده و کشته شده هر دو در آتشند

2846. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دو مسلمان بر همدیگر شمشیر بکشند، آن گاه یکی دیگری را بکشد، جایگاه هر دو در جهنم خواهد بود.

گفتند:

ای رسول خدا ! سرنوشت قاتل روشن است اما مقتول چرا؟

فرمود:

چونکه او هم به کشتن دیگری راغب بود.

قحطی

قحطی

2847. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، قحطی را بر قومی مسلط نمی کند مگر به خاطر نافرمانی از خدا.

توانایی

توانایی

2848. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به خدا سوگند قدرت خداوند بر تو بیشتر از قدرت تو نسبت به خداست.

حقیقت قدرت

2849. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیرومند، کسی است که بر هوای نفس خود چیره گردد.

2850. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیرومندی به کشتی گرفتن نیست، بلکه نیرومند، کسی است که هنگام خشم بر خود مسلط باشد.

نشانه نیرومندی

2851. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا نیرومندی را در حمل سنگ (بار سنگین) می پندارید؟ بی تردید، نیرومند حقیقی کسی است که بر خشم سنگین خود پیروز گردد.

آنچه موجب قدرت می شود

2852. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد که نیرومندترین مردم باشد، باید بر خداوند توکل نماید.

2853. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را نیرومندترین مردم بودن خوشحال می کند، باید بر خداوند توکل کند.

قدرتمندترین مردم

2854. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قوی ترین شما کسی است که هنگام غضب، بر نفس خویش مسلط باشد و شکیباترین شما کسی است که بعد از قدرت و تسلط (بر دیگری او را) عفو نماید.

قدرت و اقتدار نزد فقرا است

2855. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قدرت و اقتدار را نزد فقرا بجویید؛ زیرا روز قیامت صاحب دولتند.

قرآن

ارزش قرآن

2856. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرآن، مایه بی نیازی است که پس از آن، فقری نیست و بدون قرآن، بی نیازی نیست.

2857. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با قرآن باشید و آن را برای خود پیشوا و رهبر بگیرید؛ زیرا قرآن سخن پروردگار عالمیان است؛ پروردگاری که قرآن از اوست و به سوی او بازمی گردد. به متشابه آن ایمان بیاورید و از مَثَل های آن عبرت بیاموزید.

آداب قرآن خواندن

2858. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مادامی که دلهایتان بر قرآن اتفاق دارد، آن را قرائت کنید و هر گاه درباره آن اختلاف پیدا کردید، از جا برخیزید.

2859. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرآن را بخوانید و بدان عمل کنید و از آن فاصله نگیرید و درباره آن غلو نکنید و به وسیله آن نان نخورید (امرار معاش نکنید) و آن را ابزار افزون طلبی و مال اندوزی خویش قرار ندهید.

2860. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مادامی که قرآن تو را از کار بد بازمی دارد، آن را بخوان. وگرنه، حقیقتاً قرآن نمی خوانی.

حکایت قرآن

2861. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت قرآن، مانند شتر بسته است که اگر صاحبش آن را ببندد، می ماند و اگر رهایش کند، می رود.

قرآن شفا دهنده همه بیماری هاست

2862. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرآن، تنها دوا (ی حقیقی) است.

خواندن قرآن با صدای خوش

2863. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر چیزی زیبایی هست و زیبایی (قرائت) قرآن، صوت خوش است.

2864. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قرآن را با آهنگ نخواند، از ما نیست.

تشویق به خواندن قرآن

2865. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قرآن را بخوانید؛ زیرا خدای تعالی قلبی را که جایگاه قرآن باشد، عذاب نمی کند.

2866. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده ای که قرآن بخواند، درماندگی ندارد و برای او غنایی بالاتر از قرآن نیست.

پاداش قاری و مستمع قرآن

2867. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا کننده و آمین گوینده، در پاداش شریکند؛ قاری (قرآن) و مستمع، در پاداش شریکند؛ و دانشمند و دانش آموز، در پاداش شریکند.

روایات در باب عمل به کتاب و سنت

2868. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو چیز میان شما به جای گذاشتم که با وجود آنها هرگز گمراه نمی شوید:

کتاب خدا (قرآن) و سنت من؛ و این دو از هم جدا نمی شوند تا این که بر سر حوض به من برسند.

2869. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همواره بر مدار کتاب خدا بچرخید (و تابع حکم قرآن باشید).

داوری

آداب قضاوت

2870. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه حکم می کنید، به عدالت رفتار کنید و هر گاه سخن می گویید، نیکو بگویید؛ زیرا خداوند نیکوست و نیکوکاران را دوست دارد.

2871. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما به کار قضاوت میان مسلمانان دچار شد، نباید هنگام غضب داوری کند و در نگاه کردن و جایگاه نشستن و اشاره نمودن بین آنان فرق نگذارد.

2872. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به داوری میان مسلمانان مبتلا گردید، باید عدالت را بین آنان در نگاه، اشاره، جایگاه و مجلس، رعایت نماید.

2873. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به داوری میان مسلمانان مبتلا گشت، صدای خویش را بر یکی از آنان بلند نکند مگر این که بر دیگری نیز بلند کند.

انواع داوران

2874. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو قاضی در جهنمند و یک قاضی در بهشت است:

قاضی ای که حق را بشناسد و بر حق حکم دهد، او در بهشت است. قاضی ای که حق را بشناسد ولی عمداً ستم نماید یا بدون شناخت حکم دهد هر دو در آتش جهنمند.

قاضی گاهی مخالف واقع و گاهی مطابق آن حکم می کند

2875. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من هم بشرم و شما که برای رفع خصومت، به من رجوع می کنید، چه بسا برخی از شما دلایل خود را بهتر از دیگری برای من مطرح نماید که در نتیجه، من هم بر طبق شنیده ام به نفع او داوری کنم. اما اگر من در مقابل حق مسلمانی به نفع کسی حکم کردم، آن چیزی که در اثر این حکم نصیبش می گردد، پاره ای از آتش است؛ می خواهد نگهدارد یا رهایش کند.

خدا یاور قاضی است

2876. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا یاور قاضی است مادامی که ستم نکند. هرگاه ستم کرد، خدا او را رها کرده، شیطان همراهی اش می نماید.

2877. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی یار قاضی است مادامی که ستم عمدی نکند.

نتیجه قضاوت برخلاف قانون خداوند

2878. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از آثار پنج چیز است:

هر قومی پیمان شکنی کند، دشمنشان بر آنان مسلط گردد؛ آنان که بر خلاف قانون خدا قضاوت نمایند، میانشان فقر رواج یابد؛ کسانی که فحشا (زنا) در بینشان آشکار شود، مرگ میانشان شایع گردد؛ کسانی که کم فروشی پیشه کنند، به قحط سالی گرفتار آیند؛ و آنان که زکات ندهند، به خشکسالی مبتلا شوند.

اهمیت کار قضاوت

2879. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زبان قاضی میان دو راه قرار دارد؛ یا به سوی بهشت یا به سوی جهنم است.

2880. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت بر قاضی عادل ساعتی پیش آید که آرزو کند ای کاش! بین دو نفر حتی درباره دانه خرمایی قضاوت نکرده بود.

2881. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به داوری میان مردم منصوب شد، همانا با غیر کارد ذبح شده است.

2882. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت قاضی عادل را می آورند و از سختی حساب چیزهایی را می بیند که آرزو می کند ای کاش حتی درباره دانه خرمایی بین دو نفر قضاوت نکرده بود.

نکوهش کسی که در داوری عادلانه حکم نمی دهد

2883. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بین دو نفری که به او مرافعه نموده و به داوری اش راضی شده اند حکم غیرعادلانه دهد، لعنت خداوند بر او باد!.

هیچ قاضی نیست مگر این که دو فرشته با او است

2884. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با هر یک از قضات مسلمانان دو فرشته ای است که او را به سوی حق می کشانند مادامی که غیر حق را اراده نکند، ولی اگر غیر حق را اراده کند و عمداً ستم نماید، آن دو فرشته از او بیزاری جویند و او را به حال خودش وا می گذارند.

قضا و قدر

2885. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدان که قلم تقدیر بر امورِ ممکن و شدنی نوشته شده است.

2886. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی حقیقتی دارد و بنده ای به حقیقت ایمان دست نمی یابد تا این که بداند آنچه نصیبش شده ممکن نبود که بدو نرسد و آنچه از آن محروم شده ممکن نبود که بدو برسد (به مقام تفویض الامر الیه رسیده باشد).

2887. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنچه در رحم (مادر) مقدر گردیده، همان خواهد شد.

2888. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قلم (درباره نوشتن) درباره آنچه تو خواهی دید خشک شده (و سرنوشت تو رقم خورده است).

2889. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، خلق را آفرید، آن گاه عمر، رفتار و روزی شان را تعیین فرمود.

2890. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره مؤمن در شگفتم؛ زیرا به خداوند سوگند! که خدا برای مؤمن جز سرنوشت نیک، مقرر نمی فرماید.

2891. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر (قرار بود) چیزی بر تقدیر سبقت بگیرد، هر آینه چشم بد بر آن پیشی می گرفت.

2892. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از شما، کاسب تر از دیگری نیست؛ خداوند است که مصیبت و مرگ را مقرر فرموده و معیشت و کار را تقسیم نموده است.

هر چیزی به تقدیر است

2893. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی به تقدیر (وابسته) است حتی ناتوانی و زیرکی.

آنچه خدا برای انسان از پیش تعیین فرموده است

2894. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عزّوجلّ، عمر، روزی، آرامگاه، بدبختی و نیک بختی هر بنده ای را از پیش تعیین کرده است.

2895. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، چهار چیز آدمیزاد را از پیش تعیین کرده است:

آفرینش (شکل ظاهری)، اخلاق (سیرت)، روزی و عمر.

2896. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، عمل، عمر، آرامگاه و روزی هر بنده ای را از پیش تعیین کرده که هرگز از آن تجاوز نمی کند.

2897. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به رحم مادر فرشته ای را مامور می کند که می گوید:

پروردگارا! (اکنون) نطفه است، پروردگارا! (اکنون) علقه است، پروردگارا! (اکنون) مضغه است، وقتی خداوند آفرینش کامل او را اراده نمود، فرشته می گوید:

پروردگارا! آیا بدبخت است یا خوشبخت؟ پسر است یا دختر؟ روزی اش چگونه است؟ عمرش چقدر است؟ بدین ترتیب همه اینها در شکم مادرش مقرر می شود.

2898. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی تقدیر خلایق را پنجاه هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینند مقرر فرمود در حالی که عرش او بر روی آب قرار داشت.

هر گاه خداوند اراده قضا نماید

2899. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خدای تبارک و تعالی اجرای قضا و قدرش را اراده نماید، ابتدا خردمندان را از عقل تهی می سازد سپس فرمان خویش را جاری می کند، آن گاه که فرمانش تحقق یافت، عقول آنان را باز می گرداند در حالی که پشیمانی حاصلشان شده است.

کسی را به خاطر تقدیراتش مذمت نکن

2900. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی را (به بهای) خشمگین ساختن خداوند، خشنود نکن؛ کسی را به خاطر فضلی که خداوند به او عطا فرموده ستایش نکن؛ کسی را به خاطر چیزی که خداوند به تو نداده، مذمت نکن؛ زیرا آز طمع کار روزی الهی را به سوی تو نمی کشاند و نارضایتی ناراضی آن را از تو دور نمی کند.

احتیاط انسان را از تقدیر بی نیاز نمی کند

2901. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

احتیاط نمودن در مقابل تقدیر، هرگز مفید (و کارساز) نیست ولیکن دعا کردن در مقابل بلای نازل شده و نازل نشده سودمند است.

2902. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

احتیاط (انسان را) از تقدیر بی نیاز نمی کند.

دل

دل

2903. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(هر یک از) دلها به اقتضای فطرت، آن که را به او نیکی کرده دوست دارد و آن که را به او بدی نموده دشمن دارد.

2904. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ایمان بنده ای استوار نگردد تا این که دل او محکم شود و دل او محکم نمی شود تا این که زبانش اصلاح گردد.

2905. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هر دل غمگینی را دوست دارد.

هر دلی بین دو انگشت خدا است

2906. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر دلی بین دو انگشت (قدرت) خدای رحمان آویخته است؛ اگر خواست، آن را به پا دارد و اگر خواست، بگرداند. معیار کارها به دست خداست؛ و تا روز قیامت، گروهی را بالا می برد و گروهی دیگر را پایین می آورد.

2907. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دلها (ی آدم ها) بین دو انگشتان خداست که پیوسته آنها را می چرخاند.

ویژگی های دل

2908. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه دل آدمیزاد از دیگ جوشان، تغییر پذیرتر است.

کوری دل

2909. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کوری دل، گمراهی پس از هدایت است.

ارزش دل سپاس گزار

2910. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دل سپاس گزار، زبان ذکرگوی و زن شایسته ای که تو را در کار دنیا و دینت یاری می رساند، بهترین چیزهایی است که مردم ذخیره می نمایند.

آنچه مناسب قلب نیست

2911. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دل هایتان را به یاد دنیا مشغول نسازید.

هیچ دلی نیست مگر این که پاره ابری دارد

2912. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ دلی نیست مگر این که پاره ابری مانند پاره ابر ماه دارد؛ هنگامی که ماه نور می افشاند پاره ابری آن را می پوشاند و تاریک می شود یا باز روشن می گردد.

آنچه دل را صیقل می دهد

2913. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این دلها نیز مانند آهن زنگ می زند.

عرض شد:

صیقل آن چیست؟

فرمود:

یاد مرگ و تلاوت قرآن.

آنچه دل را جوان می کند

2914. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دل پیر در دوستی دو چیز جوان است:

دوستی زندگی و دوستی مال.

آنچه که قلب را نرم می کند

2915. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا دوست داری نرم دل و حاجت روا گردی؟ پس به وسیله نوازش و اطعام یتیم از غذای خود، با او مهربانی کن، آن گاه دلت نرم گشته و حاجتت را در می یابی.

آنچه قلب را می میراند

2916. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بسیار خنده نکن؛ زیرا خنده بسیار، دل را می میراند.

2917. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با پرخوری و پرنوشی، دل هایتان را نمیرانید؛ زیرا دل همانند زراعت اگر زیاد به آن آب برسد می میرد.

آنچه موجب سلامت دل می شود

2918. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه نسبت به چیزی دل مشغول و دل چرکین شدی، آن را دور بیانداز.

مثل قلب

2919. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دل آدمیزاد مانند گنجشک، هفت بار در روز دگرگون می شود.

2920. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت دل، مانند پر مرغی است که در بیابانی از شاخه درختی آویزان شده و باد آن را این سو و آن سو می کند.

2921. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت دل، مانند پَری روی ریشه در زمین است که بادها آن را جا به جا می کند.

جایگاه دل نسبت به بدن

2922. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاره گوشتی در تن است که هر گاه صحیح و سالم باشد، تمام تن سالم و هر گاه فاسد گردد، تمام تن فاسد می شود. بدان که آن قلب است.

2923. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دل، پادشاهی است که سپاهیانی دارد؛ هر گاه پادشاه درست کار باشد، سپاهیانش نیز درست کار خواهند بود و هر گاه پادشاه فاسد باشد، سپاهیانش نیز فاسد خواهند بود.

ثمره کسی که دارای قلبی شایسته باشد

2924. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دارای قلب شایسته باشد، خداوند بدو عشق می ورزد.

آنچه دلت نپذیرفت رهایش کن

2925. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه را دلت نپذیرفت رهایش کن.

بهترین دلها

2926. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این دلها مانند ظروفند. پس بهتر از همه، دلی است که ظرفیتش بیشتر باشد.

دلها را استراحت بدهید

2927. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دلها را ساعت به ساعت، استراحت بدهید (آرام کنید).

قمار

قمار

2928. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که نرده بازی کند، همانند کسی است که دستش را در گوشت و خون خوک فرو برده باشد.

قناعت

قناعت

2929. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای فرزند آدم ! هر گاه در آسایش جسم و امنیت خاطر همراه با برخورداری از هزینه روزمره، شب را به صبح رساندی (زندگی مرفهی داشته ای)، آن گاه خاک بر سر دنیا. (چون راحتی مطلق مؤمن در آخرت است).

2930. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ای فرزند آدم ! (تو همانی که) آنچه تو را کفایت کند فراهم است (ولی) آنچه تو را به طغیان می رساند، می طلبی ! ای فرزند آدم ! (این را بدان) نه اندک، تو را قانع می سازد و نه تو با بسیار سیر می شوی.

2931. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه گرسنگی فشار آورد، قرص نانی و جرعه آبی بر کف گیر و بگو:

دنیا و اهلش نباشند (برای جهان و جهانیان آرزوی نابودی کن).

2932. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه نیازمنديِ تو فراهم است، چیزی را که تو را به طغیان می کشاند طلب نکن.

2933. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر در دنیا به اندازه توشه مسافر چیزی همراه دارید، شما را کفایت می کند.

فضیلت قناعت

2934. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(سرمایه) کم که بتوانی شکرش را به جا آوری بهتر از (سرمایه) بسیار است که طاقت آن را نداری.

2935. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اندک و کافی، بهتر از بسیار و باطل است.

تشویق به قناعت نمودن

2936. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از آنچه در دست مردم است مایوس باش، و از طمع بپرهیز که خود، فقر نقد و حاضر است.

2937. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قناعت پیشه باشید؛ زیرا قناعت، دارایی ای است که تمام نمی شود.

2938. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از آنچه در دست مردم است مایوس باش.

2939. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دنیا را برای اهلش واگذارید (دلبستگی به آن نداشته باشید)؛ زیرا هر کس بیش از اندازه از آن برگیرد، ناخودآگاه بر هلاک خویش می کوشد.

2940. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که به سوی اسلام هدایت یافته و زندگی اش در حد کفاف و قناعت می کند.

قوم

بدترین مردمان

2941. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بدند مردمانی که مهمان به خانه نمی آورند.

2942. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بدند مردمانی که مؤمن در میان آنان با تقیه و کتمان راه می رود.

زورمند

نشانه نیرومندی

2943. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا شما را بر قوی ترینتان، راهنمایی کنم؟ آن که هنگام خشم، بیشتر بر خود مسلط است.

کافر

سخن خدا با کافر در روز قیامت

2944. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(روز قیامت) خدای تعالی مؤمن را به خود نزدیک گردانده، او را از (دیدگان) مردم در کنف حمایت و پوشش خود نگه داشته، به گناهانش

معترف می سازد.

آن گاه به او می فرماید:

آیا فلان گناه را می شناسی؟ آیا فلان گناه (دیگر) را می شناسی؟

عرض می کند:

آری، ای پروردگار من! وقتی که خدا او را به گناهانش معترف نمود و او نیز خود را هلاک شده یافت، خدا می فرماید:

من در دنیا گناهان تو را پوشاندم و امروز آنها را بر تو می بخشم سپس نامه اعمال نیکش را به دست راست او عطا می کند. اما خدا درباره کافر و منافق به طور آشکار و علنی می فرماید:

«اینها کسانی هستند که بر خدای خود دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد».

تکبر

پرهیز از کبر

2945. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تکبّر و خودخواهی دوری کنید؛ زیرا بنده پیوسته کبر می ورزد، خدای تعالی به فرشتگان خطاب می فرماید:

که نام این بنده ام را در زمره گردن کشان بنویسد.

2946. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تکبر بپرهیزید؛ زیرا تکبر، شیطان را وادار کرد تا آدم را سجده نکند. از حرص بپرهیزید؛ زیرا حرص آدم را وادار ساخت تا از میوه درخت (ممنوع) بخورد. و از حسد بپرهیزید؛ زیرا یکی از فرزندان آدم، دیگری را از روی حسد کشت. پس اینها (تکبر، حرص و حسد) ریشه همه گناهانند.

2947. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تو را از سه خصلت نهی می کنم:

حسد، حرص و تکبر.

زدودن کبر

2948. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که کالای خویش را حمل کند، از تکبر بری شود.

نکوهش تکبر

2949. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! چه بسیارند کسانی که خود را عزیز می شمارند در حالی که این کار، آنها را خوار می کند و چه بسیارند کسانی که خود را خوار می شمارند در حالی که این کار، آنها را عزیز می گرداند.

2950. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مردی خود را بزرگ شمارد و با تکبر راه رود، خداوند را در حالی که بر او خشمگین است دیدار کند.

علت تکبر

2951. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تکبر، نتیجه بی اعتنایی به حق و تحقیر مردم است.

پیامدهای تکبر

2952. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خداوند به کسی که با تکبر جامه اش را بکشد (و فخرفروشی کند)، نمی نگرد.

2953. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی از پیشینیان شما حلّه ای پوشید و متکبرانه بیرون آمد. آن گاه خداوند به زمین فرمان داد تا او را گرفت و او تا روز قیامت در آن دست و پا می زند.

2954. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به خاطر خدا فروتنی نماید، خداوند او را بالا برد. و هر که تکبر نماید خداوند او را پایین آورد. و هر که به خدا قسم دروغ خورد، خداوند تکذیبش می کند.

پرهیز از کارهایی که متکبرین انجام می دهند

2955. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به لباس کسی که او را نمی پوشانی، دست نکش.

رازداری

تشویق به رازداری در کارها

2956. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از پرده پوشی (و رازداری) در کارهایتان یاری بجویید؛ زیرا به هر صاحب نعمتی رشک برده می شود.

دروغ

دروغ

2957. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شما را از دروغ نهی می کنم.

2958. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی، مایه آرامش و دروغ، موجب اضطراب است.

2959. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زبانِ بسیار دروغ گو داشتن از بزرگ ترین گناهان است.

پرهيز از دروغ

2960. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ از ایمان بیگانه است.

2961. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ، جدی و شوخی اش روا نیست و انسان نباید به کودک خود وعده بدون وفا بدهد. و (انسان را) دروغ، به بدکاری و بدکاری به جهنم می کشاند. و راستی، به نیکی و نیکی نیز به بهشت می رساند.

2962. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی با نیکی همراه است و آن دو در بهشتند. از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ با بدی همراه است و آن دو در جهنمند. از خداوند یقین و عافیت بخواهید؛ زیرا بعد از یقین چیزی بهتر از عافیت به کسی عطا نشده است. با یکدیگر حسادت و دشمنی ننمایید و پیوندتان را قطع نکنید. و ای بندگان خدا! چنانچه خداوند شما را فرمان داده با هم برادر باشید.

2963. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی، به سوی نیکی و نیکی، به سوی بهشت هدایت می نماید و مرد (باید) پیوسته راست گوید و راستی بجوید تا در پیشگاه خداوند، صدّیق (بسیار راست گو) محسوب گردد. و از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ، به سوی بدی و بدی، به سوی جهنم سوق می دهد و مرد پیوسته دروغ می گوید و دروغ می جوید تا این که در پیشگاه خداوند، کذّاب (بسیار دروغ گو) محسوب

می گردد.

2964. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی، دری از درهای بهشت است و از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ، دری از درهای جهنم است.

2965. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای بر کسی که سخن دروغ گوید تا قوم را بخنداند! وای بر او! وای بر او!.

پیامد دروغ

2966. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستی (انسان را) به سوی نیکی و نیکی به سوی بهشت رهنمون می سازد و انسان پیوسته راست می گوید تا نزد خدا راستگو قلمداد شود. (ولی) دروغ، (انسان را) به سوی بدی و بدی، به سوی جهنم سوق می دهد و انسان آن قدر دروغ می گوید تا نزد خدا دروغگو محسوب گردد.

2967. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عمل بهشت، راستگویی است و هر گاه بنده راست گفت، نیکی کرده و هر گاه نیکی کند، ایمن گشته و هر گاه ایمن گشت، به بهشت وارد می شود. و دروغ، عمل جهنم است و هر گاه بنده دروغ گفت، بدی کرده و هر گاه بدی کرد، کفر ورزیده و هر گاه کفر ورزید، به آتش جهنم وارد می شود.

2968. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دروغ، مایه روسیاهی، و سخن چینی، باعث عذاب قبر است.

2969. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شوخی نکن که ارزشت زایل می شود و دروغ نگو که نورت خاموش می گردد.

هلاکت در دروغ است

2970. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به شایستگی راستی پیشه کنید اگرچه پندارید که هلاک می شوید؛ زیرا نجات در آن است. و از دروغ دوری کنید اگر چه پندارید که نجات یابید؛ زیرا هلاکت در آن است.

دروغگوترین مردم

2971. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

راستگوترین مردم کسی است که سخن آنان را زودتر باور کند. و دروغگوترین آنها کسی است که بیشتر سخن مردم را دروغ پندارد.

در دروغ گویی مرد همین بس

2972. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دروغ گویی مرد همین بس که هر شنیده ای را بگوید.

2973. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دروغ گویی مرد همین بس که هر شنیده ای را بگوید. و بر بخل مرد همین بس که بگوید:

من حقم را می گیرم و رهایش نمی کنم.

2974. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر دروغگویی تو همین بس که هر چه را شنیدی، نقل کنی.

نکوهش کسی که بر پیامبر دروغ ببندد

2975. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دروغ بستن بر من، همانند دروغ گفتن بر دیگری نیست؛ زیرا هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او جهنم است.

2976. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که عمداً بر من دروغ بندد، جایگاهش از آتش جهنم پُر گردد.

توریه

2977. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخنان با کنایه و گوشه دار، وسیله رهایی از دروغ است (اگر ناچار باشد، بهتر است با کنایه سخن بگوید نه دروغ).

موارد جایز بودن دروغ

2978. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای عزّوجلّ دروغی را که مایه خیر و صلاح باشد، دوست دارد و راستی را که مایه فساد باشد، دشمن دارد.

2979. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر نوع دروغی (در نامه عمل) آدمیزاد ثبت می گردد مگر سه دروغ؛ آن که مرد در جنگ دروغ بگوید؛ زیرا جنگ نوعی حیله و نیرنگ است؛ آن که مرد به زن دروغ بگوید تا خشنودش نماید؛ و آن که مرد دروغ بگوید تا میان دو نفر آشتی دهد.

2980. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه دروغ ها، گناه است مگر دروغی که به واسطه آن، مسلمانی سود ببرد.

2981. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخن کسی که میان دو نفر به قصد اصلاح، سخن چینی می نماید، دروغ محسوب نمی شود.

2982. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که به قصد اصلاح میان دو نفر (حتی به دروغ) سخنان نیک رد و بدل نماید، دروغ گو نیست.

بزرگواری

بزرگواری

2983. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد. بنابراین، آستانه خانه هایتان را پاکیزه نگهدارید تا به یهودیان شباهت نداشته باشید.

2984. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(اندازه) بزرگواری مرد به دین (داری)، جوان مردی او به عقل و شخصیت او به اخلاقش (مربوط) است.

2985. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگواری به تقوا، افتخار به فروتنی و یقین (در سایه) بی نیازی است.

بزرگ داشتن

2986. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برکت در بزرگان ماست؛ هر کس بر کوچک ما رحم نکند و بزرگ ما را محترم نشمارد، از ما نیست.

2987. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر جوانی که پیری را به خاطر سنّش گرامی بدارد، خداوند برای دوران پیری او کسی را مهیا می کند که وی را گرامی بدارد.

2988. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مرد مسلمانی را گرامی بدارد، همانا خدای تعالی را گرامی داشته است.

تشویق بر تکریم بزرگواران

2989. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حدود را با شبهات دفع نمایید (با طرح شبهه از ثبوت حد ممانعت کنید) و لغزش های بزرگان را مادامی که به حدی از حدود الهی منجر نشده، ببخشید.

2990. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بزرگ طایفه ای نزد شما آمد، گرامی اش بدارید.

ثمره بزرگداشت

2991. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در دنیا به یکی از خاندان عبدالمطّلب نیکی کند و او نتواند جبرانش کند، روز قیامت من از جانب او جبرانش می کنم.

مقدار احترام کردن

2992. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای مردم به اندازه نیکی و بدی شان ارزش قایل شوید.

بزرگوارترین مردم

2993. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! که همه انسان ها از آدم پدید آمده اند و آدم از خاک (پس مغرور نباشید و بدانید که) گرامی ترین انسان ها نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست.

2994. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دوست دارد گرامی ترین مردم باشد، باید از خداوند بترسد.

کسب

بهترین کسب

2995. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاکیزه ترین کسب ها، کار کردن مرد با دستان خود است.

2996. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاکیزه ترین کسب مرد مسلمان، تیراندازی او در راه خداست.

2997. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین کسب، معامله نیک (و حلال) و کار مرد با دستان خویش است.

2998. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(حلال ترین و) بهترین کسب ها، کسب تاجرانی است که هنگام سخن، دروغ نمی گویند، در امانت، خیانت نمی کنند، از وعده، تخلف نمی نمایند، در پرداخت قرض تعلل نمی ورزند، و در طلب خود سخت گیری نمی کنند، و هنگام فروش، در ستایش جنس خود مبالغه و هنگام خرید، جنس دیگری را مذمت نمی کنند.

تشویق به کسب درآمد از دسترنج

2999. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین درآمدها، آن است که از دسترنج کارگر حاصل شود در صورتی که کار صاف و دقیق انجام دهد.

3000. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آن که به دست خویش کاسبی کند، دوست خداوند است.

3001. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز کسی بهتر از دست رنج خویش طعامی نخورده است. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت داوود همواره از دست رنج خویش می خورد.

تشویق به کسب حلال

3002. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند کسی را که کسب حلال کند؛ به اعتدال مصرف نماید؛ و مازاد را برای روز تنگ دستی و نیازش پیش فرستد.

فضیلت مشقت در به دست آوردن

3003. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یک افتادن (و به زمین خوردن) در راه کسب حلال نزد خداوند از یک سال کامل شمشیر زدن، بهتر است.

تنبلی

پرهیز از تنبلی

3004. پیامبر خدا 9:

از دو خصلت برحذر باش:

افسردگی و تنبلی؛ اگر افسرده و دلتنگ شدی، حق را تحمل نمی کنی و اگر تنبلی کردی، حق را ادا نمی کنی.

سخن

سخن

3005. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پروردگارم به من فرمان داد که سخنم، ذکر و نگاهم مایه عبرت باشد.

3006. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی بیان ها سحر، بعضی شعرها حکمت، بعضی سخن ها مبهم و برخی دانشجویی ها نادانی است.

تشویق به زیبا سخن گفتن

3007. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند بنده ای را که سخن نیکو بگوید تا بهره مند گردد یا از بدگویی ساکت باشد تا سالم بماند.

3008. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبا سخن بگوی و طعام و غذا عطا کن.

3009. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سخن نیکو، صدقه است.

3010. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه حکم می کنید، به عدالت رفتار کنید و هر گاه سخن می گویید، نیکو بگویید؛ زیرا خداوند نیکوست و نیکوکاران را دوست دارد.

تشویق به کم گویی

3011. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کم سخن باشید، و شیطان گولتان نزند (تا سخن ناپسند بگویید).

مجموعه سخن ها

3012. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کلمات جامع و پر معنی به من بخشیده شد و همه سخن برای من به طور خلاصه بیان گردید.

3013. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مجموعه سخن ها را به من عطا کردند.

نکوهش زیاده گویی

3014. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از زیاده گویی بپرهیز، و سخن به قدر حاجت، تو را کفایت می نماید.

3015. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت بیشترین گناهان مردم، از ناحیه پُر حرفی درباره اموری است که به آنان مربوط نیست.

3016. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند کسی را که از زیادی در گفتار خودداری نماید و مازاد مالش را انفاق نماید.

3017. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه سخنان آدمیزاد بر ضرر خودش است مگر این که امر به معروف و نهی از منکر یا ذکر خدای تعالی باشد.

3018. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بسیار سخن بگوید، بسیار خطا می کند و هر که بسیار خطا کند، گناهانش بسیار گردد و هر که گناهانش بسیار شود، جهنم سزاوار او باشد.

عوامل شیوایی بیان

3019. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(شیوایی) بیان به کثرت گفتار نیست بلکه پرداختن به چیزهایی است که خداوند و پیامبرش دوست دارند. و لکنت به زبان نیست بلکه از عدم شناخت کافی حق ناشی می گردد.

محبوب ترین سخن

3020. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین سخن نزد من، راست ترین آن است.

دو چیز عجیب

3021. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو چیز عجیب است: سخن حکیمانه از سفیه، پس آن را بپذیرید و سخن زشت از حکیم، پس آن را ببخشید.

نیکو سخن گفتن بهتر از سکوت است

3022. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تنهایی، بهتر از هم نشین بد است. و هم نشین خوب، بهتر از تنهایی است. و نیکو سخن گفتن، بهتر از سکوت است. و سکوت، بهتر از بد سخن گفتن است.

تشویق به سکوت از گفتار شر

3023. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خیر (و صلاح) را بگویید تا بهره مند گردید و از کلام شر (و فساد) ساکت باشید تا سالم بمانید.

ارزش مجاز در گفتار

3024. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به مجاز گویی در سخن، مامور شده ام؛ زیرا مجاز در گفتار، نیکوست.

با مردم به اندازه خردشان سخن بگویید

3025. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با مردم به اندازه شناخت خودشان سخن بگویید. آیا می خواهید خدا و پیغمبرش را تکذیب کنند؟ (هرگز!).

3026. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تو نباید به قومی سخنی فراتر از عقولشان بگویی؛ زیرا برای برخی از آنان مایه فتنه می گردد.

کمال

کمال

3027. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبایی، مطابق حق سخن گفتن است. و کمال، مطابق راستی رفتار کردن است.

زیرکی

زیرک

3028. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیرک کسی است که نفس خویش را کوچک شمارد و برای پس از مرگ کار کند، عاجز و ناتوان کسی است که پیرو هوای نفس خود باشد ولی آرزوهایی از خدا داشته باشد.

پوشاک

پوشاک

3029. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لباس، غنا (و ثروتمندی) را آشکار می سازد؛ روغن (خوشبو) فقر را از بین می برد؛ و نیکی به برده (باعث می شود که) خداوند به سبب آن دشمن را سرشکسته نماید.

لباس جدید بپوش

3030. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جامه نو بپوش و پسندیده زندگی کن.

لباس های ممنوع

3031. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی از پیشینیان شما حلّه ای پوشید و متکبرانه بیرون آمد. آن گاه خداوند به زمین فرمان داد تا او را گرفت در حالی تا روز قیامت در آن دست و پا می زند.

3032. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که لباس تفاخر بپوشد تا این که مردم بدو بنگرند، خداوند بدو نمی نگرد تا این که آن را بر کند.

لجاجت

پرهیز از لجاجت

3033. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از لجاجت بپرهیز؛ زیرا آغاز آن، نادانی و پایانش، پشیمانی است.

محاسن

محاسن

3034. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ریش خود را شانه کنید و ناخن هایتان را کوتاه نمایید؛ زیرا شیطان میان گوشت و ناخن روان است.

زبان

زندانی کردن زبان

3035. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چیزی سزاوارتر از زبان به زندان شدن نیست.

خطر زبان

3036. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم را جز حاصل زبانشان با بینی بر زمین نمی کوبد.

سلامت انسان در نگهداری زبان است

3037. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه فرزند آدم صبح می کند همه اعضا به تعظیم زبان می پردازند و به آن می گویند:

درباره ما از خدا بترس؛ زیرا پایداری و انحراف ما وابسته به توست؛ اگر (در راه خدا) استوار بودی و یا از آن به بیراهه رفتی، ما نیز در آن استواریم و یا از آن به بیراهه خواهیم رفت.

3038. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاموشی زبان نشانه سلامتی انسان است.

3039. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

باید ضرر و زیان خود را از مردم بازداری. و زبان خویش را جز از (سخن) نیک نگه دار؛ زیرا بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.

صدقه زبان

3040. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه زبان، شفاعتی است که به وسیله آن، اسیر را آزاد سازی، از ریختن خون جلوگیری کنی، به برادر دینی ات نیکی و احسان برسانی و بدی را از او دور نمایی.

3041. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، نگهداری زبان است.

3042. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صدقه، صدقه زبان (و سخن نیکو) است.

تشویق به اصلاح زبان

3043. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند مردی را که زبانش را اصلاح نماید.

ترغیب به محافظت کردن از زبان

3044. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مراقب زبان و گفتارت باش.

3045. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مراقب میان دو فک (دهان) و میان دو پای (فرج) خود باش.

3046. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مالک زبان خویش باش (تا بر تو ضرر نرساند).

3047. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی مراقب زبان هر گوینده ای است. بنابراین، بنده خدا باید از او بترسد و در گفتار خویش اندیشه نماید.

3048. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند کسی را که زبانش را نگه دارد؛ روزگارش را بشناسد؛ و راه و رسمش، استوار باشد.

3049. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خوشا ! به حال آن كه اختيار زبان خويش دارد و بر گناهش بگريد.

3050. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه دهان و عورت خويش را نگه دارد، به بهشت مى رود.

زبان ريشه گناهان است

3051. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بيشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

3052. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

بزرگترين گناهان، (از ناحيه) زبان دروغ پرداز است.

اعضاى بدن از آزار زبان مى نالند

3053. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هيچ عضوى از بدن نيست مگر اين كه از آزار زبان مى نالد.

لعنت

لعنت شدگان

3054. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، زنان مردنما را لعنت مى كند.

3055. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، زنان مردنما و مردان زن نما را لعنت كند.

3056. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

لعنت خداوند بر رشوه دهنده و رشوه گيرنده باد.

3057. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، شراب، شراب خوار، ساقى شراب، فروشنده شراب، تهيه كننده شراب، حمل كننده شراب، آن كه شراب براى او حمل مى شود و آن كه پول را مى خورد (همه) را لعنت كند.

3058. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، رشوه دهنده، رشوه گيرنده و آن كه ميان آنان واسطه گرى مى كند را لعنت كند.

3059. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند ربا، رباخوار، نويسنده ربا و شاهد ربا را در صورتى كه آگاه به ربا هستند را لعنت كند.

3060. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، لعنت كند مردى را كه لباس زن را بپوشد و زنى را كه لباس مرد را بپوشد.

3061. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند لعنت كند محلِّل و كسى را كه براى او محلِّل مى شود (شوهرى كه سه بار زنش را طلاق داده است).

3062. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، مردان خنثى نما و زنان مردنما را لعنت كند.

3063. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداوند، زنان مماطله گر را لعنت كند؛ زنانى كه هر گاه شوهرش او را به بستر بخواند بگويد:

«كمى بعد» تا اين كه خواب بر چشمان شوهر غلبه كند (به خواب رود).

3064. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، رباخوار،

ربا دهنده، نویسنده معامله ربوی و مانع صدقه را لعنت کند.

3065. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، سه کس را لعنت کند:

آن که توشه اش را تنها بخورد؛ آن که به تنهایی بیابان گردی کند؛ و آن که در خانه ای به تنهایی بخوابد.

3066. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، لعنت کند کسی را که میان مادر و فرزند و میان دو برادر جدایی افکند.

3067. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن نماید.

3068. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، لعنت کند کسی را که در چهره اش نشانه گذارد.

3069. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده دینار و درهم، ملعون.

3070. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملعون است کسی که بار خویش را بر دوش مردم افکند.

3071. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملعون است کسی که به مؤمنی زیان رساند یا با او حیله ورزد.

3072. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ملعون است کسی که به پدرش دشنام دهد. ملعون است کسی که به مادرش دشنام دهد.

3073. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رو ملعون است، دو زبان ملعون است.

رنگ

بهترین رنگ ها نزد خدا

3074. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بهشت را سفید آفرید و محبوب ترین چیز (رنگ) نزد خدا، سفیدی است.

پرهیز از رنگ قرمز

3075. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شیطان، سرخی را دوست دارد پس شما از سرخی و هر لباس شهوت آوری اجتناب کنید.

سرگرمی و بازی

بهترین سرگرمی

3076. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تیراندازی، بهترین سرگرمی های شماست.

محبوب ترین سرگرمی نزد خدا

3077. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین بازی و سرگرمی نزد خدا، اسب دوانی و تیراندازی است.

انواع بازی

3078. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بازی و سرگرمی در سه چیز است:

تربیت اسب، تیراندازی با کمان و ملاعبه با همسر.

شرط بندی روی اسب

3079. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شرطبندی روی اسب (اسب سواری)، مباح است.

سرگرمی مؤمن

3080. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تیراندازی و سوارکاری کنید، البته من تیراندازی را بیشتر از سوارکاری دوست دارم. مرد با هر چیزی سرگرم شود بیهوده است، جز تیراندازی با کمان، تربیت اسب و عشق بازی با زن خود؛ همه اینها جایز است. و هر کس تیراندازی را بعد از آموختن، رها کند، همانا حق معلم خود را انکار کرده است.

3081. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به سرگرمی و بازی بپردازید؛ زیرا من نفرت دارم از این که در دین شما خشونت و سخت گیری دیده شود (عملاّ دین باید با چهره آسان و جذاب معرفی گردد نه سخت و خشک).

3082. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین سرگرمی مرد مؤمن، شناگری، و بهترین سرگرمی زن، نخ ریسی است.

3083. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به فرزندانتان، شنا و تیراندازی بیاموزید. سرگرمی خوب برای زن مؤمن در خانه همان نخ ریسی است. هر گاه پدر و مادرت (یک جا) تو را خواندند (صدا زدند)، مادرت را اجابت کن.

3084. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

تيراندازى كنيد؛ زيرا تيراندازى از نيكوترين تلاش هاى شماست.

3085. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

فرشتگان فقط بازى اسب دوانى و كشتى شما را تماشا مى كنند.

آنچه شوخى بردار نيست

3086. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

سه چيز است كه جدّى و شوخى آنها، جدّى است (شوخى بردار نيستند):

ازدواج، طلاق و رجوع (از طلاق).

3087. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

سه چيز شوخى بردار نيست:

طلاق، ازدواج و بنده آزاد كردن.

آب

آب

3088. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آب پاک است و چيزى آن را نجس نمى كند.

3089. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آب را چيزى نجس نمى كند مگر نجسى كه بو، مزه و رنگ آن را تغيير دهد.

دارايى

فضيلت مال

3090. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

دانش و دارایی، هر گونه عیبی را می پوشانند ولی نادانی و نداری، هرگونه عیبی را آشکار می نمایند.

مال از آن خداست

3091. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمیزاد بیش از سایه خانه ای و خشک نانی و لباسی که عورت مرد را بپوشاند و آب، حق دیگری ندارد.

3092. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دارایی تو جز برای این نیست که بخوری و تمام کنی؛ یا بپوشی و کهنه کنی؛ یا صدقه دهی و بگذری.

ثروت زیاد

3093. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(سرمایه) کم که بتوانی شکرش را به جا آوری بهتر از (سرمایه) بسیار است که طاقت آن را نداری.

3094. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه یکی از شما کسی را که از جهت مالی و جسمی بالاتر است را دید، باید به کسی که از او پایین تر است بنگرد (در امور مادی همیشه خود را با پایین تر از خودت مقایسه کن).

آنچه دارایی شمرده شده

3095. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زیبایی مو دارایی است؛ زیبایی چهره دارایی است؛ زیبایی زبان دارایی است؛ و همه مال هم دارایی است.

حق دارایی

3096. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دارایی غیر از زکات، حق دیگری هست.

بهترین سرمایه

3097. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارزشمندترین پولها، پولی است که مرد برای خانواده خود خرج می کند.

3098. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مال شایسته برای مرد شایسته است.

3099. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین دارایی، نخل در گِل محکم است.

حفظ کردن دین با دنیا

3100. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کدام از شما بتواند به وسیله دارایی اش، دین و آبرویش را حفظ نماید، باید چنین کند.

3101. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به وسیله دارایی هایتان از آبروهایتان حفاظت کنید.

مال امتحان است

3102. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای هر امتی امتحانی است و امتحان امت من در مال و دارایی می باشد.

کسی که مالی را از راه ناروا به دست آورد

3103. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از راه های حرام به ثروت رسد، خداوند در حوادث آن را نابود می سازد.

آثار دوستی مال

3104. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این درهم و دینار، پیشینیان شما را هلاک ساخت و شما را نیز هلاک خواهد کرد.

افتخار دنیا پرستان

3105. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا مایه افتخار دنیاپرستان که به سوی آن می شتابند همین مال دنیا است.

تشویق به انفاق

3106. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدان! که هر یک از شما مال وارث خویش را بیشتر از مال خویش دوست دارد؛ مال تو آن است که از پیش (برای آخرت) می فرستی و مال وارث تو آن است که (در دنیا) به جا می گذاری.

3107. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای! بر کسی که به نیکی عیالش را ترک کند و به بدی نزد پروردگارش رود.

3108. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوست ندارم که کوه احد برایم طلا گردد و دیناری از آن بیش از سه روز نزد من باقی بماند مگر دیناری برای قرض دادن ذخیره نمایم.

3109. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به اندازه کوه احد طلا داشتم، خوشحال می شدم که بیش از سه روز چیزی از آن پیش من نباشد مگر این که برای قرض چیزی ذخیره کرده باشم.

هر صاحب مال به مال خودش حق دارد

3110. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صاحب مال، بر حمل آن سزاوارتر است مگر این که ناتوان بوده و از حمل آن عاجز باشد که در این صورت، برادر مسلمانش او را یاری می رساند.

3111. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر صاحب مالی حق دارد که با مال خودش هر کاری خواست انجام دهد.

همنشینی

با که همنشینی کنیم؟

3112. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با نیکان همنشینی کن؛ زیرا هر گاه کار خوبی انجام دادی، تو را ستایش می کنند. و اگر خطا کردی با تو سخت نمی گیرند.

3113. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با بزرگان بنشینید؛ از دانشمندان بپرسید؛ و با حکیمان اختلاط کنید.

3114. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همنشینی با فقیران، نشانه فروتنی است.

یاران ناشایسته

3115. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در همراهی کسی که تو را هم سنگ خود نمی داند، برای تو خیری نیست.

3116. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در همراهی کسی که حقی برای تو همانند حقی که تو برای او قایلی، نباشد، خیری نیست.

3117. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که از دین و دنیایش سود نبری، در همنشینی او برای تو خیری نیست. و هر که احترام تو را رعایت نکرد، تو هم احترام او را رعایت نکن.

حکایت همنشین

3118. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت هم نشین خوب، مانند عطار است که اگر عطر به تو ندهد حداقل بوی عطرش را به تو می رساند. و حکایت هم نشین بد، مانند آهنگر است که اگر شعله آتش او تو را نسوزاند حداقل بوی (بد) آن را به تو می رساند.

نتیجه بد همنشینی

3119. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بد همنشینی، بخل، ناسزاگویی و بداخلاقی به دنبال دارد.

مجلس

مجلس

3120. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ مجلسی برای دو دوست تنگ نیست.

آداب نشستن

3121. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانند بندگان غذا می خورم و مانند آنان (بر زمین) می نشینم.

بدترین مجلس ها

3122. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مجلس ها، (در میان) بازارها و راه هاست.

بهترین مجلس ها

3123. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مجالس، وسیع ترین آنهاست.

تشویق به حضور در مجالس یاد خدا

3124. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه قومی در مجلسی خدای تعالی را یاد کردند آن گاه برمی خیزند به آنان خطاب شود که بپاخیزید که خداوند گناهانتان را آمرزید و بدی هایتان را به نیکی تبدیل فرمود.

مجالس امانت است

3125. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ گروهی بدون اعتماد بر یکدیگر نمی توانند (بر سر میز مذاکره) بنشینند.

نکاتی که باید در مجالس رعایت شود

3126. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدون اجازه بین دو مرد ننشینید.

3127. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نباید مرد در مجلس میان پسرش و مرد دیگر بنشیند.

مجالسی که در آن برکت نیست

3128. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مجلسی که در آن گروهی همنشین هستند ولی سخن همدیگر را گوش نمی دهند، برکت ندارد.

محبت

فضیلت دوستی

3129. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوراندیشی، نصف زندگانی؛ مهر و دوستی، نصف عقل؛ غم و اندوه، نصف پیری؛ و کمی عیال بخشی از آسایش است.

نشانه دوستی

3130. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران بپسند تا مؤمن (حقیقی) باشی و در همسایگی نیکو مرام باش تا مسلمان (حقیقی) باشی.

3131. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران بپسند.

3132. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نشانه دوستی خدای تعالی، دوستی یاد خداوند است و نشانه دشمنی خدا، دشمنی یاد خداوند عزّوجلّ است.

3133. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که چیزی را دوست بدارد، بیشتر از آن یاد می کند.

دوستی موروثی است

3134. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستی و دشمنی موروثی هستند (به نسل بعدی منتقل می شوند).

3135. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستی و دشمنی، موروثی است.

آنچه دوستی آفریند

3136. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر آشکارا سلام کنید تا رشته دوستی شما استوار گردد.

3137. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرض امّت های پیشین در شما نفوذ کرده است؛ حسد و دشمنی که بنیان کَن است و ریشه دین را می زند نه ریشه مو را. قسم به آن که جان محمد صلی الله علیه و آله به دست اوست! به بهشت نمی روید تا این که ایمان بیاورید و مؤمن نمی گردید تا این که به همدیگر محبت کنید. آیا شما را آگاه سازم به چیزی که اگر بدان عمل کنید، همدیگر را دوست خواهید داشت؟ آشکارا به یکدیگر سلام کنید.

آنچه محبت را پایدار می کند

3138. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبت خود را نسبت به کسی که تو را دوست دارد، ابراز کن؛ زیرا این گونه دوستی پایدار است.

3139. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه برادر (دینی) خود را دوست داشتید، آن را برایش آشکار سازید؛ زیرا این کار باعث بقای مهربانی و پایداری در دوستی می گردد.

آثار محبت

3140. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبت (و دلبستگی) تو نسبت به چیزی، چشم تو را کور و کر می نماید (تا حقیقت را در نیابی).

آنچه که در دوستی سزاوار نیست

3141. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کسی را دوست داشتی، با او مجادله و رقابت مکن و به او شر مرسان و درباره او از کسی چیزی مپرس؛ زیرا شاید به دشمن او برخورد کنی و او درباره آن کس خبر نادرست به تو بدهد و میان شما جدایی افکند.

آنچه که خداوند دوست دارد

3142. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی ملایمت و مدارا در هر کاری را دوست دارد.

3143. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی آسان گیر آزاده را دوست دارد.

3144. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی تداوم دوستی دیرینه را دوست دارد پس شما نیز در دوستی مداومت کنید.

3145. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی یاری رساندن به شخص غمخوار و اندوهگین را دوست دارد.

3146. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند هرگاه به بنده ای انعام فرمود، دوست دارد اثر آن آشکار گردد، و از فقر و اظهار آن بیزار است.

3147. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند چشمی را که هنگام هجوم فساد و شهوت، انتقادگر و تیزبین و هنگام تهاجم شبهات (علمی و فرهنگی) کامل و دارای بصیرت باشد، دوست دارد. (خداوند) بخشش را اگرچه یک دانه خرما و شجاعت را اگرچه نسبت به کشتن ماری باشد، دوست دارد.

3148. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند دوست دارد خواسته اش عملی شود هم چنان که دوست دارد نافرمانی اش ترک گردد.

3149. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند کارهای عالی و شریف را دوست دارد و از کارهای پست بیزار است.

نتیجه دوست داشتن برای خدا

3150. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردی برای دیدن برادرش به دهکده ای رفت. خداوند فرشته ای را در گذرگاه او گماشت که به او گفت:

کجا می روی؟

جواب داد:

برادری در این دهکده دارم.

فرشته گفت:

آیا فایده ای از تو به او می رسد که می خواهی آن را زیارت کنی؟

جواب داد:

نه، جز این که من او را به خاطر خدا دوست دارم.

فرشته گفت:

من فرستاده خدا به سوی تو هستم (تا بگویم) همان طوری که تو

او را دوست داری، خدا نیز تو را دوست دارد.

3151. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که محبّت خداوند را بر محبّت مردم ترجیح دهد، خداوند زحمت مردم را از او کفایت می کند (بازمی دارد).

3152. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوستان خدایی در سایه عرش جای دارند.

3153. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای به خاطر خداوند بنده دیگر را دوست بدارد پروردگارش او را گرامی می دارد.

آنچه دوستی خداوند را دنبال دارد

3154. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دوستی خدا را خواستی، با دنیا دشمنی کن و هر گاه دوستی مردم را خواستی، مازاد دنیای خویش را پیش آنها بریز.

3155. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر می خواهید که خداوند و رسولش، دوستدار شما باشند؛ امانت را به صاحبش بازگردانید؛ سخن راست گویید؛ با همسایه به نیکی رفتار کنید.

3156. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند را در پیش بندگانش محبوب سازید تا خداوند شما را دوست داشته باشد.

ملاک منزلت داشتن نزد خدا

3157. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خواستید درباره منزلت بنده ای نزد خدا باخبر شوید، بنگرید که در پشت سر چگونه او را توصیف می کنند.

3158. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دیدار خداوند را دوست بدارد، خداوند نیز دیدار با او را دوست می دارد. و هر که دیدار خدا را ناخوش دارد، خداوند نیز دیدار با او را ناخوش دارد.

3159. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که خواهد بداند پیش خدا چه دارد؟، باید بنگرد که خدا پیش او چه دارد؟

کسانی که خداوند آنها را دوست ندارد

3160. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی ناسزا و ناسزاگویی و نیز فریاد زنان در بازارها را دوست ندارد.

3161. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی مردان و زنانی را که در ازدواج و طلاق هوس باز هستند دوست ندارد.

کسانی که خداوند آنها را دوست دارد

3162. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خدای تعالی بر بنده ای انعام فرمود، دوست دارد اثر نعمتش روی او نمایان گردد و تنگدستی و تظاهر به آن را دوست ندارد. و گدای پررو را دشمن و شخص با حیا و عفیف را دوست دارد.

3163. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی جوان توبه کار را دوست دارد.

3164. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بنده مؤمن پیشه ور را دوست دارد.

3165. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بندگان غیرتمندش را دوست دارد.

3166. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بنده مؤمنش را که فقیر، عفیف و عیالمند است، دوست دارد.

3167. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی بنده پرهیزکار ثروتمند مهربان را دوست دارد.

3168. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند نیکوکاران پنهان پرهیزکار را دوست دارد.

3169. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند جوانی را که در اطاعت خدا، جوانی خود را سپری می کند، دوست دارد.

3170. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، اصرار کنندگان در دعا را دوست دارد.

3171. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عزّوجلّ سه کس را دوست دارد:

مردی که شب برای تلاوت قرآن برخیزد؛مردی که آن چنان صدقه دهد که وقتی با دست راست صدقه داد، دست چپش آگاه نشود؛ و مردی که در جنگی تمام یارانش بگریزند ولی او

بر دشمن بتازد.

3172. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند سه کس را دوست و سه کس را دشمن دارد. اما سه نفری که خداوند عزّوجلّ آنان را دوست دارد:

مردی که پیش گروهی آید و به نام خدا از آنها چیزی درخواست کند نه به جهت خویشاوندی، ولی آنان امتنان ورزند آن گاه مردی مخفیانه به او چیزی عطا کند به طوری که جز خدا از آن باخبر نشود؛ گروهی شبانه راه سپارند تا این که وقتی خواب دوست داشتنی تر شد، همه سرهایشان را گذاشتند و خوابیدند. آن گاه یکی برخیزد و به من تقرّب جوید و قرآن تلاوت کند؛ و مردی که با گروهی به جنگ رود وقتی با دشمن مواجه شدند، یارانش فرار کنند ولی او در مقابل دشمن سینه سپر کرده و بجنگد تا کشته شود یا این که پیروز گردد. و اما سه نفری که خداوند آنها را دشمن دارد:

پیر زناکار؛ فقیر متکبر؛ و ثروتمند ستمکار است.

3173. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند سه کس را دوست و سه کس را دشمن دارد.

(اما سه نفر اول):

مردی به همراه گروهی با دشمن مواجه می شود و سینه اش را سپر آنان نماید تا این که کشته شود یا پیروزی نصیب یارانش کند؛ گروهی مسافرت می کنند تا این که در اثر طولانی شدن سفر به خواب می روند ولی یکی از آنان بیدار می ماند و مشغول نماز می شود تا به هنگام حرکت، یارانش را بیدار نماید؛ و مردی که همسایه اش به او آزار می رساند ولی او شکیبایی می ورزد تا این که مرگ یا سفر بین آنان جدایی افکند. و اما سه نفری خداوند آنان را

دشمن دارد:

تاجر قسم خوار؛ فقیر متکبر؛ و بخیل منت گذار است.

هر گاه خداوند بنده ای را دوست داشته باشد

3174. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد محبتش را در دل فرشتگان جای می دهد و هرگاه بنده ای را دشمن بدارد ابتدا کینه اش را در دل فرشتگان و سپس در دل آدمیان می اندازد.

3175. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگاه خدای تعالی بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را خواسته و می فرماید:

من فلانی را دوست دارم پس تو او را دوست بدار. جبرئیل نیز او را دوست داشته و در آسمان ندا سر می دهد:

خداوند فلانی را دوست دارد پس شما او را دوست بدارید. اهل آسمان نیز او را دوست می دارند و هم چنین در میان اهل زمین فرد مقبول و معتبری می گردد. و (بر عکس) هر گاه خداوند بنده ای را دشمن بدارد، جبرئیل را خواسته و می فرماید:

من فلانی را دشمن دارم پس تو او را دشمن بدار. جبرئیل نیز او را دشمن داشته و به اهل آسمان ندا سر می دهد:

خدای تعالی فلانی را دشمن دارد پس شما او را دشمن بدارید. آنان نیز او را دشمن می دارند و هم چنین در میان اهل زمین فردی مبغوض و منفور می گردد.

3176. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خدای تعالی بنده ای را دوست بدارد، روزی به قدر کفایت در اختیارش قرار می دهد.

3177. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا روز قیامت محبوب ترین مردم نزد خدای تعالی و نزدیک ترین آنها به خدا، پیشوای عادل است. و مبغوض ترین مردم نزد خدای تعالی و دورترین آنها از خدا، پیشوای ستمگر است.

3178. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا محبوب ترین بندگان نزد خدا، خیرخواه ترین آنها بر بندگان خداست.

3179. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همانا

محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که نیکی و انجام کار نیک را محبوب او ساخته است.

انسان با کسی است که دوستش دارد

3180. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر بنده ای با کسی که دوست دارد همراه است.

3181. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که قومی را دوست بدارد، خداوند او را با آنان محشور نماید.

3182. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(رفتار) هر کس بر دین (و روش) دوستش است.

3183. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد، با محبوب خویش (هم پیاله) است و نتیجه عملش را درمی یابد.

محبوب ترین مردم نزد رسول خدا

3184. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین شما نزد من، خوش اخلاق ترین شما است.

مدارا کردن

مدارا کردن

3185. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من برای مدارا با مردم مبعوث شدم.

3186. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا کردن با مردم نصف ایمان و ملایمت با آنان نصف زندگانی خوش است.

3187. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مدارا کردن با مردم، صدقه است.

3188. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند مرا به مدارای با مردم فرمان داده چنانچه مرا به برپایی واجبات مامور ساخته است.

ستایش

ستایش

3189. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدا را به جلال وعظمت بستایید تا شما را بیامرزد.

3190. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هان! پروردگار تو ستایش را دوست دارد.

نکوهش ستایش

3191. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از تمجید و ستایش (غیر خدا) بپرهیزید؛ زیرا آن مانند سر بریدن و خفه کردن است.

3192. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به ثنا و ستایش مردم دلخوش بودن، چشم را نابینا و گوش را ناشنوا می کند.

3193. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سر بریدن مرد به این است که در حضورش از او تمجید و ستایش نمایی.

ستایش نابجا از کسی

3194. پیامبر خدا 9:

هر که به سبب معصیت های الهی ستایش های مردم را بجوید، همان ستایش گر، مذمت گر او می گردد.

بی بند و باری

بی بند و باری

3195. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غیرت مندی، از ایمان و بی بندوباری از نفاق است.

زن

زن

3196. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با زنان درباره دخترانشان مشورت کنید.

3197. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با بلای قحطی مواجه شدید (و خوب امتحان داده و) شکیبایی نمودید ولی من از آزمایش ناز و نعمت (زینت دنیا و خوشگذرانی) که از ناحیه زنان ترتیب داده می شود، نسبت به شما بیم دارم، آن گاه که آنان النگوی طلا و لباس های فاخر شام و یمن بر تن کنند و (به خاطر تامین امیال خود) توانگران را به زحمت اندازند و فقیران را به چیزی که ندارند تکلیف کنند.

3198. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، زنان مردنما را لعنت کند.

3199. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، زنان مردنما و مردان زن نما را لعنت کند.

3200. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آنها؛ یعنی زنان چیره ترند.

میمنت زن

3201. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خواستگاری آسان و مهریه سبک، نشانه میمنت زن است.

پاداش زنان

3202. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا یکی از شما (زنان) خشنود نمی گردد زمانی که از شوهرش آبستن شده و شوهر از او راضی باشد، به این که برای او مانند پاداش و ثواب کسی است که در راه خدا روزه داری و شب زنده داری کند، هر گاه وضع حمل نمود، به ازای هر جرعه شیرش و هر پستان مکیدنش یک حسنه و ثوابی برای او منظور می گردد، هر گاه (برای بچه داری) شبی را بیدار بماند، مانند آزاد ساختن هفتاد اسیر در راه خدا ثواب دارد؟.

بهترین زنان

3203. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان، کسی است که اگر مرد بدو بنگرد، شادمانش سازد؛ اگر بدو فرمان دهد، اطاعتش نماید و با جان و مالش برخلاف رضای شوهر رفتار نکند.

3204. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان، کسی است که فرزند، بسیار آورد و مهربان باشد.

3205. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان، کسی است که هرگاه دیدی، شادمانت سازد؛ هر گاه فرمان دادی، پیروی ات نماید. و از جان و مالش در غیاب تو مراقبت کند.

3206. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان امّت من، آنهایی هستند که چهره زیباتر و مهر کمتر دارند.

3207. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان شما، زن عفیف و خدمت گزار است؛ یعنی در ناموس خود پاکدامن و نسبت به شوهرش خدمت گزار است.

3208. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان شما، آنهایی هستند که فرزند بسیار آورد، مهربان باشد و شریک و مطیع شوهر باشد اگر از خدا بترسند. و بدترین زنان شما، آنهایی هستند که آرایش و زینت هایشان را آشکار کنند و

متکبّر و منافق هستند و از آنها جز به اندازه کلاغی که خط سفید به گردن دارد به بهشت نمی روند.

3209. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان، آنهایی هستند که مهرشان کمتر باشد.

3210. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین زنان، چهره زیباتر و مهریه کمتر دارند.

3211. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مبارک ترین زنان، کم هزینه ترین آنهاست.

3212. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، بمیرد در حالی که شوهرش از او راضی است، وارد بهشت می گردد.

3213. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا تو را از بهترین گنجینه مرد باخبر سازم؟ آن زن شایسته ای است که هرگاه نگاهش کند، شادمان می شود و هرگاه فرمانش دهد، اطاعت می کند و در غیاب مرد، امانت او را محفوظ دارد.

3214. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا شما را از آن دسته زنانتان که اهل بهشتند آگاه سازم؟ او، زن بسیار محبوبی است که فرزند زیاد آورد و زود آشتی کند، زنی که هر گاه بدی کند، می گوید:

این دست من در دست توست، چشم بر هم نمی گذارم تا از من خشنود گردی.

3215. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند زنی را که بسیار فرزند آورد، بیشتر از زنی که زیباست ولی فرزند نمی آورد دوست دارد. همانا من در روز قیامت به فزونی شما افتخار می کنم.

3216. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی غیرت و تکبر (در مقابل نامحرمان) را بر زنان و جهاد (در راه خدا) را بر مردان مقرر فرموده است؛ هر یک از آنان از روی ایمان و امتحان (در این راه) شکیبایی ورزد، ثواب شهید دارد.

3217. پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله:

مؤمن پس از تقوای الهی چیزی نمی یابد که بهتر از زن پارسایی باشد که اگر فرمانش دهد، اطاعت نماید؛ اگر نگاهش کند، شاد گردد؛ اگر بر او قسم خورد، رعایتش نماید؛ و اگر از او غایب شود، عفّت خویش و مال او را حفظ کند.

نکوهش زنان

3218. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بهشت نگریستم، آن گاه بیشتر اهل آن را از فقیران دیدم و در جهنم نگریستم، آن گاه بیشتر اهل آن را از زنان دیدم.

3219. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن از دنده ای آفریده شده که به هیچ روشی راست نمی گردد پس اگر با همین وضع از او استمتاع جُستی، کام یافتی ولی اگر خواستی راستش کنی، آن را می شکنی و شکستن او، طلاق دادن است.

3220. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن از دنده ای آفریده شده که اگر بخواهی راستش کنی، آن را می شکنی. بنابراین، با او مدارا کن تا با او زندگی کنی.

حکایت زن

3221. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت زن، مانند دنده کجی است که اگر بخواهی راستش کنی، می شکند و اگر بخواهی از او لذّت ببری، با همان کجی اش می توانی.

حکایت زن پارسا در میان زنان

3222. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت زن پارسا در میان زنان، همانند کلاغ نشان دار است که یک پای آن سفید است.

3223. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان را با بی لباسی، حجله نشین سازید.

در مراقبت زنان از بی لباسی یاری بجویید

3224. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در مراقبت زنان از بی لباسی یاری بجویید؛ زیرا هر گاه زنی لباس فراوان (و رنگارنگ) و زینت زیبا داشت، او را به بیرون رفتن (و گردش) ترغیب می گرداند.

درباره زنان همدیگر را به خوشرفتاری سفارش کنید

3225. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره زنان همدیگر را به خوش رفتاری سفارش کنید؛ زیرا زن از دنده کج آفریده شده و بیشترین کجی دنده در قسمت بالای آن است؛ اگر راستش کنی می شکند و اگر رهایش کنی همیشه کج می ماند. بنابراین، درباره زنان (مراقب باشید و) همدیگر را به خوش رفتاری با آنان سفارش نمایید.

تشویق به رعایت حقوق زن

3226. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره زنان از خدا بترسید (و حقوق آن ها را رعایت کنید) زیرا آن ها در نزد شما اسیرند.

3227. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من (ضایع نمودن) حقوق دو ضعیف را بر شما حرام می کنم:

یتیم و زن.

نکوهش خلوت کردن با زنان نامحرم

3228. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هشيار باشيد! كه هيچ مردى با زنى خلوت نمى كند مگر اين كه شيطان، نفر سوم آنهاست.

3229. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مردى با زنى خلوت ننمايد؛ زيرا سومى آن دو شيطان است.

نكوهش زن دوستى

3230. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

از بدان زنان به خدا پناه بريد و از نيكانشان بر حذر باشيد.

3231. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اما بعد، همانا دنيا سرسبز و شيرين است و خداوند شما را در آن جانشين ساخته و بر چگونگى كردارتان مى نگرد. پس مراقب (دام هاى) دنيا و زنان باشيد؛ زيرا اولين گمراهى بنى اسراييل (يهوديان) درباره زنان بود.

3232. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

زن در صورت و شكل شيطان آمد و رفت مى كند. هرگاه يكى از شما زنى را ديد و او را به شگفت واداشت، همسرش را دريابد؛ زيرا اين كار، وسوسه نفس را دور مى كند.

3233. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

زنان مطمئن ترين سلاح شيطانند.

3234. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

از گفتگو با زنان بپرهيزيد؛ زيرا هيچ مردى با زن نامحرمى خلوت نكند جز اين كه قصد او نمايد.

3235. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

جوانی، شعبه ای از دیوانگی و زنان، دام شیطانند.

3236. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر زن نبود، هر آینه مرد به بهشت می رفت.

3237. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر زنان نبودند، بندگی خداوند به شایستگی انجام می گرفت.

3238. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از من بر مردان فتنه ای زیان بارتر از فتنه زنان نیست.

3239. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زنان، دام های شیطانند.

نکوهش اطاعت از زن

3240. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیک خویی مایه برکت؛ بداخلاقی مایه بدبختی؛ اطاعت (از) زن مایه پشیمانی؛ و صدقه سرنوشت بد را دفع می نماید.

3241. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگامی که مردان از زنان اطاعت کنند، نابود می شوند.

ستایش زن دوستی

3242. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی شما را درباره زنان که همان مادرانتان، دخترانتان و خاله هایتان می باشند، به نیکی سفارش نموده است.

ارزش اشتغال زن در خانه اش

3243. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اشتغال هر یک از شما (زنان) در خانه اش (ثواب) جهاد مجاهدان را در پی دارد «ان شاءاللّه».

برای زنان دو پوشش است

3244. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برای زن دو پوشش است:

قبر و ازدواج.

آنچه برای زن سزاوار نیست

3245. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه زنی خود را خوشبو کند و از بین مردم عبور نماید تا رایحه او را دریابند، آن زن، زنا کار است.

3246. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه زنی شب را دور از بستر شوهرش بخوابد، فرشتگان تا صبح او را لعنت می کنند.

3247. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه زنی خود را برای غیر شوهرش خوشبو سازد، کار او مایه آتش و عار است.

3248. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خشم و غضب الهی بسیار شدید است بر زنی که (از راه نامشروع) فرزندی را برای قومی به دنیا آورد که محارم آنان را ببیند و در اموالشان شریک شود (هم فرزند، ولد حرام است و هم اطلاع او بر محارم و شرکت در اموال آنان حرام است).

3249. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من دشمن دارم زنی را که از خانه اش دامن کشان برای شکایت از شوهرش بیرون رود.

3250. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، خود را معطر نموده و بیرون رود و از میان گروهی عبور کند تا بوی خوش او را دریابند، آن زن، زناکار است و (بلکه) هر دیده (ناروایی) زناکار است.

3251. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، بدون اجازه شوهر از خانه اش بیرون رود، مورد خشم خدای تعالی است تا زمانی که به خانه بازگردد و یا شوهرش از او راضی شود.

3252. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، بدون دلیل از شوهرش درخواست طلاق نماید، بوی بهشت

بر او حرام است.

3253. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، لباسش را در غیر خانه خود در آورد، خداوند عزّوجلّ پوشش خود را از او برمی دارد.

3254. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر زنی، لباسش را در غیر خانه شوهرش بگذارد، هر آینه پرده ما بین خود و خداوند عزّوجلّ را دریده است.

3255. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر زنان باردار، فرزنددار و شیرده که با فرزندان خویش مهربانند با شوهرانشان بدرفتاری نمی کردند، نمازگزاران آنها به بهشت می رفتند.

3256. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، زنان مماطله گر را لعنت کند؛ زنانی که هر گاه شوهرش او را به بستر بخواند بگوید:

«کمی بعد» تا این که خواب بر چشمان شوهر غلبه کند (به خواب رود).

3257. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زن حق ندارد چیزی از دارایی خویش را بدون اجازه شوهرش ببخشد (یا دور بریزد).

حکایت زنی که خود را برای دیگران زینت می نماید

3258. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت زنی که خود را برای دیگران زینت کند، مانند ظلمتی است که روز قیامت نور ندارد.

وای بر زنان از دو چیز رنگین

3259. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وای ! بر زنان از دو چیز رنگین:

طلا و جامه زیبا.

مجادله

پرهیز از مجادله کردن

3260. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند شما را از بگو مگو (و مشاجره لفظی) نهی کرده است.

مراقبت

تشویق به مراقبت

3261. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جانب خدا را نگهدار تا او را در پیش روی خود یابی.

3262. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دل هایتان را به مراقبه عادت دهید و بسیار تفکر و اندیشه نمایید.

بیماری

بیماری

3263. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز، اندکش هم زیاد است:

نداری، درد، دشمنی و آتش جهنم.

فلسفه بیماری

3264. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیماری، تازیانه خداوند در زمین است که بندگانش را بدان ادب می نماید.

3265. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مصیبت ها، مرض ها و اندوه ها، کیفرهای دنیوی هستند.

ثمره تب

3266. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تب، گناهان را می ریزد چنانچه درخت، برگهایش را می ریزد.

3267. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تب، سهم هر مؤمنی از آتش جهنم است و تب یک شب، گناهان یک سال را محو می کند.

3268. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تب، پیشاهنگ مرگ و زندان خداوند در زمین است.

ثواب بیماری

3269. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیماری مؤمن، کفاره گناهان است.

معده خانه مرض است

3270. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

معده خانه مرض است و پرهیز، سرآمد همه دواهاست.

هر دردی را دارویی است

3271. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، هیچ درد بی درمانی نازل نفرموده است.

درمان کردن با صدقه

3272. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

با زكات، اموالتان را حفظ كنيد؛ با صدقه، بيمارانتان را درمان نماييد؛ و دعا را در مقابل گرفتارى سپر سازيد.

عيادت از بيمار

3273. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

عيادت كننده مريض، (گويا) در راه بهشت قدم مى زند تا وقتى كه (از عيادت) بازگردد.

آداب عيادت

3274. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

عيادت كننده مريض، در رحمت شناور است؛ هر گاه نزد مريض مى نشيند، رحمت او را فرو مى برد. و كمال عيادت مريض اين است كه يكى از شما دستش را بر صورت يا دست او بگذارد و حالش را بپرسد. و كمال تحيّت و سلام شما با همديگر دست دادن است.

نتيجه كسى كه غذاى دلخواه مريضى را بدهد

3275. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه غذاى دلخواه مريضى را بدهد، خداوند از ميوه هاى بهشتى بدو اطعام كند.

پرهيز از بيمار جذامى

3276. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

از بيمار جذامى بپرهيزيد هم چنان كه از شير درنده مى گريزيد؛ هر گاه او در سرزمينى جاى گرفت، شما مكان ديگرى را براى زندگى برگزينيد.

مردانگى

مردانگی

3277. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(اندازه) بزرگواری مرد به دین (داری)، جوان مردی او به عقل و شخصیت او به اخلاقش (مربوط) است.

آنچه از مردانگی به شمار می آید

3278. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جوانمردی است که برادر به گفتار برادر خویش گوش فرا دهد. و از جمله نیک رفتاری است که برادر برای برادرش که بند کفشش بریده، توقف کند.

کسی که مردانگی ندارد

3279. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سودجویی از برادران، از جوان مردی نیست.

بخشش از لغزات افراد با مروت

3280. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هر وسیله ای برای بخشایش جوانمردان بهره جویید.

شوخی

شوخ طبع راستگو مؤاخذه نمی شود

3281. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند شوخ طبعی را که در شوخی خود راستگو باشد، مؤاخذه نمی کند.

نتیجه شوخی کردن

3282. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شوخی نکن که ارزشت زایل می شود و دروغ نگو که نورت خاموش می گردد.

مسؤولیت

مسؤولیت همگانی

3283. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه شما رعایت گر و مراقب هستید و همه شما مسئول رعیت خویش می باشید.

مستضعف

فضیلت مستضعف

3284. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا تو را از پادشاهان بهشت باخبر سازم؟ او مرد ضعیف و ناتوان ژنده پوشی است که کسی به او اعتنا نمی کند. ولی اگر (بر وقوع چیزی) به خدا قسم خورد، خداوند (با محقق ساختن آن چیز) قسم او را تصدیق می کند.

نقش مستضعفان در جامعه

3285. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چگونه خداوند امتی را که حق ضعیفانشان را از قدرتمندانشان نمی گیرند، تقدیس نماید.

مسجد

مسجد

3286. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسجد خانه هر پرهیزکاری است.

بهترین مکانها نزد خدا

3287. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوبترین مکان شهرها نزد خدا، مسجدها و منفورترین آن بازارها است.

ثواب ساختن مسجد

3288. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مسجدی بسازد هر چند به اندازه لانه شتر مرغ باشد، خداوند برای او خانه ای در بهشت می سازد.

نکوهش زینت کردن مساجد

3289. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! کار قومی بد نمی شود مگر این که مساجدشان را زینت کنند.

آباد کنندگان مسجدها

3290. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خدای تعالی آفت و مرضی را از آسمان بر زمینیان فرود آورد، آن را از آباد کنندگان مسجدها برمی گرداند.

مسجد زن خانه اوست

3291. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مساجد زنان، کنج خانه شان است.

3292. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه نماز خواندن زن در اتاقش از نماز خواندن او در ایوان خویش بهتر است؛ هر آینه نماز خواندن زن در ایوانش از نماز خواندن او در صحن خانه اش بهتر است؛ و نیز نماز خواندن زن در صحن خانه اش از نماز خواندن او در مسجد بهتر است.

3293. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نمازی که زن در تاریک ترین اطاقش می خواند در پیشگاه خداوند محبوب ترین نماز اوست.

مسکن

بهترین مکان برای مسلمان

3294. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین صومعه (عبادت گاه) مسلمان، خانه اش است.

محبوب ترین خانه ها

3295. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین خانه ها نزد خدا، خانه ای است که در آن، یتیم نوازش می گردد.

بهترین خانه ها

3296. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین خانه های مسلمانان، خانه ای است که در آن یتیم، نوازش می شود و بدترین خانه های مسلمانان، خانه ای است که با یتیم بدرفتاری می شود. من و کفیل یتیم در بهشت (مانند دو انگشت) همراه یکدیگر هستیم.

3297. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین خانه های شما، خانه ای است که در آن یتیم محترم باشد.

خانه حرم است

3298. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خانه حرم است، هر که (برای ضرر رساندن) بر تو به حرم تو وارد شد، او را بکش.

فضیلت خانه ای که در آن قرآن خوانده شود

3299. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خانه ای که در آن، قرآن خوانده می شود، برای اهل آسمان نمایان و درخشنده است چنانچه ستارگان برای اهل زمین می درخشند.

آثار کسی که صحرا نشین است

3300. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که صحرانشین باشد، خشن گردد.

فروش خانه

3301. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدون ضرورت، خانه ای را بفروشد، خداوند بر قیمت آن آفتی زند که او را از بین ببرد.

مسلمان

حق مسلمان بر مسلمان

3302. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است:

هر گاه ملاقات کردی، بر او سلام کن؛ هر گاه دعوت کرد، بپذیر؛ هر گاه مشورت (و نصیحت) خواست، برایش خیرخواهی کن؛ هر گاه عطسه زد و حمد خدا گفت، برایش عافیت بخواه؛ هر گاه بیمار شد، عیادت کن؛ هر گاه مُرد، تشییع کن.

3303. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مسلمان بر (عهده) مسلمان دیگر پنج حق دارد:

هر گاه او را ببیند، بر او سلام نماید؛ هر گاه او را دعوت کند، بپذیرد؛ هر گاه مریض شد، از او عیادت کند؛ هر گاه مُرد، جنازه اش را تشییع نماید؛ و آنچه برای خود می پسندد برای او نیز بپسندد.

خوشا به حال آن که اسلام آورد

3304. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوشا! به حال آن که اسلام آورد و دارای زندگی در حد کفاف (بخور و نمیر) است.

مصیبت

مصیبت

3305. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد، خداوند کسی را برایش مهیا نماید که آزارش دهد.

معنای مصیبت

3306. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چیزی که مؤمن را محزون سازد، مصیبت است.

فلسفه مصیبت

3307. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مصیبت ها، مرض ها و اندوه ها، کیفرهای دنیوی هستند.

آنچه از مصیبت های دنیا محسوب می شود

3308. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از مصیبت های دنیاست:

مرگ دوست؛ تلف شدن مال؛ سرزنش دشمنان؛ ترک دانش؛ و زن بد.

هر چه مصیبت به مسلمان برسد کفاره محسوب می شود

3309. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(در راه خدا) معتدل و استوار باشید؛ زیرا هر چه (سختی) به مسلمان برسد کفاره (گناهان) است حتی مصیبتی که می بیند و خاری که در پایش فرو می رود.

3310. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

رنج، سختی، مرض، آزار و غمی به مؤمن نمی رسد مگر این که خداوند به سبب آن، گناهانش را محو کند.

پاداش مصیبت

3311. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مؤمن به بیماری دچار شد، او را از گناهان پاک می سازد چنانچه کوره، ضایعات آهن را برطرف می کند.

مصیبت فرزند

3312. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مسلمانی، سه فرزندش پیش از آن که به رشد عقلی برسند بمیرند، بر هشت درِ بهشت با او دیدار می کنند تا این که از هر کدام خواست وارد گردد.

تا این که 3313. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سه فرزندش را به خاک سپارد، خداوند آتش جهنم را بر او حرام گرداند.

نتیجه شکیبایی در مصیبت

3314. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

هر گاه به یکی از بندگانم مصیبتی در بدن یا فرزند یا دارایی اش متوجه می سازم و به زیبایی در برابر آن شکیبایی می ورزد، روز قیامت شرم دارم که برای او میزانی برپا کنم یا دفتری بگشایم (بدون حساب و کتاب او را به بهشت می فرستم).

3315. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر بنده ای دو چشم خویش را از دست بدهد و شکیبایی ورزد و به رضای خدا خشنود باشد، به بهشت می رود.

3316. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بر مصیبت صبر کند، خداوند او را عوض دهد. و هر که خشمش را بنشاند، خداوند او را پاداش دهد.

پنهان کردن مصیبت

3317. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به مصیبتی در مال و تنش گرفتار آید و آن را پنهان دارد و شکایتش را پیش مردم نبرد، بر خداوند است که او را بیامرزد.

آثار ستایش خدا و استرجاع در هنگام مصیبت

3318. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه فرزند بنده ای بمیرد، خدای تعالی به فرشتگان خطاب می فرماید:

آیا جان فرزند بنده ام را گرفتید؟

عرض می کنند:

آری.

می فرماید:

بنده ام چه گفت؟

عرض می کنند:

تو را حمد و استرجاع گفت.

آن گاه خداوند فرمان می دهد:

خانه ای در بهشت برای بنده ام بنا کنید و نام آن «خانه حمد» بگذارید.

کم فروش

نتیجه کسی که کم فروشی می کند

3319. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج چیز از آثار پنج چیز است:

هر قومی پیمان شکنی کند، دشمن شان بر آنان مسلط گردد؛ آنان که بر خلاف قانون خدا قضاوت نمایند، میانشان فقر رواج یابد؛ کسانی که فحشا (زنا) در بینشان آشکار شود، مرگ میانشان شایع گردد؛ کسانی که کم فروشی پیشه کنند، به قحط سالی گرفتار آیند؛ و آنان که زکات ندهند، به خشکسالی مبتلا شوند.

معاد

معاد

3320. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من؛ بیم دهنده ام و مرگ، یغماگر و رستاخیز، وعده گاه است.

نشانه های فرا رسیدن قیامت

3321. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیامت، جز بر اشرار مردم برپا نشود.

3322. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیامت برپا نشود تا این که مردان، اندک و زنان، بسیار شوند.

3323. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیامت برپا نشود تا این که فرزند، مایه خشم گردد و پلیدان، فراوان شوند و کریمان، کمیاب گردند و کوچک بر بزرگ و پلید بر کریم جسارت نماید.

3324. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیامت برپا نشود تا این که پارسایی و پرهیزکاری، ساختگی شود.

3325. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیامت برپا نشود تا این که سعادتمندترین مردم در دنیا فرومایه پسر فرومایه گردد.

3326. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قیامت برپا نشود تا این که مرد بر سر قبر دیگری بگوید:

ای کاش! جای او بودم.

محشور شدن مردم در روز قیامت

3327. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت مردم بر اساس نیت هایشان محشور می شوند.

کسانی که عذابشان روز قیامت شدیدتر است

3328. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت عذاب پیشوای ستمگر از همه مردم سخت تر است.

3329. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت در پیشگاه خداوند عذاب کسی که در دنیا مردم را بیشتر آزار رسانده، سخت تر است.

3330. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت سخت ترین عذاب از آن کسی است که در بین مردم به نیکوکاری تظاهر می نماید در حالی که هیچ خیری در او نیست.

کسانی که در روز قیامت خدا به آنها نظر نمی کند

3331. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خداوند با سه کس سخن نمی گوید و به آنها نمی نگرد:

مردی که به دروغ قسم بخورد که جنس خود را بیشتر از قیمت واقعی خریده است؛ مردی که به دروغ قسم بخورد تا این که مال مسلمانی را تصرف نماید؛ و مردی که مازاد آب خود را از دیگران دریغ نماید. بدین جهت، خداوند می فرماید:

من هم امروز فضل و کرم خویش را از تو دریغ می کنم چنانچه تو دریغ کردی از چیزی که دست تو در آن کارساز نبود.

3332. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت خداوند با سه کس سخن نمی گوید و برایشان عذاب دردناکی است:

پیر زناکار، پادشاه دروغگو و فقیر متکبر.

3333. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فردای قیامت خداوند به سه کس (با نظر لطف) نمی نگرد:

پیر زناکار؛ مردی که ایمان را ابزار سرمایه اش قرار داده که در حق و باطل قسم می خورد؛ و فقیر گردن کشی که کبر می ورزد.

3334. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

روز قيامت خداوند به سه كس (با نظر لطف) نمى نگرد:

عاق پدر و مادر؛ زنى كه خود را شبيه مردان كرده باشد؛ و ديوث.

3335. پيامبر خدا صلى الله عليه

و آله:

روز قیامت خداوند به سه کس نمی نگرد و پاکشان نمی کند و برایشان عذاب دردناکی است:

آرایشگر زناکار؛ فقیر متکبر؛ و مردی که خداوند را سرمایه خود قرار داده که هر چیز می خرد یا می فروشد به خدا قسم می خورد.

کسانی که خدا آنها را زیر سایه خود قرار می دهد

3336. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، آن روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست، هفت کس را زیر سایه عرش خود جای می دهد:

مردی که (عاشق و) دلبند مسجدهاست؛ مردی که زن صاحب مقامی، او را (به کام گیری) دعوت کند ولی او پاسخ دهد:

من از خدا می ترسم؛ دو مردی که همدیگر را به خاطر خدا دوست دارند؛ مردی که چشمش را از محرمات الهی بپوشاند؛ چشمی که در راه خدا نگهبانی دهد؛ و چشمی که از ترس خدا بگرید.

3337. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند آن روز که هیچ سایه ای جز سایه او نیست، هفت کس را زیر سایه خود جای می دهد:

پیشوای عدالت گر؛ جوانی که در راه عبادت خدا رشد کند؛ مردی که هر گاه از مسجد بیرون می رود، دلش در بند مسجد است تا به آن بازگردد؛ دو مردی که به خاطر خدا با یکدیگر دوستی می کنند، لذا در راه خدا به هم می پیوندند و در راه خدا از هم جدا می شوند؛ مردی که در خلوت خدا را یاد کند و چشمانش اشک ریز گردد؛ مردی که زن صاحب مقام و زیبایی او را (به کام گیری) دعوت نماید ولی او پاسخ دهد:

من از خدایی که پروردگار عالمیان است می ترسم؛ و مردی که صدقه پنهانی دهد به طوری که دست چپش نداند که دست راستش چه انفاق می

کند.

کسانی که در سایه عرش خواهند بود

3338. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت؛ روزی که هیچ سایه ای جز سایه خدا وجود ندارد؛ سه کس در سایه عرش خواهند بود:

آن که صله رحم می کند که خداوند، روزی او را زیاد و عمرش را طولانی می کند؛ زنی که شوهرش بمیرد و

یتیمان صغیری را باقی گذارد و زن بگوید:

دیگر، شوهر نمی کنم تا این که یتیمان بمیرند یا خداوند آنان را بی نیاز سازد؛ و آن که غذایی آماده کند و از مهمان پذیرایی نماید و به خوبی نفقه دهد سپس یتیم و فقیر را بر آن غذا دعوت نماید و برای رضای خداوند عزّوجلّ به آنها غذا دهد.

3339. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت سه نفر با خدا هم سخن می شوند:

مردی که هرگز میان دو نفر سخن چینی نکند؛ مردی که هرگز به فکر زنا نیفتد؛ و مردی که هرگز کسب خود را با ربا آلوده نکند.

3340. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه نفرند که در آرامش خاطر در سایه عرش الهی گفتگو می کنند در حالی که مردم مشغول حساب پس دادن هستند:

مردی که در راه خدا از سرزنش ملامت گر باکی ندارد؛ مردی که دست خود را به سوی مال حرام دراز نکند؛ و مردی که به آنچه خداوند حرام نموده ننگرد.

شناخت

شناخت

3341. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه من می دانم آگاه بودید، هر آینه خنده کمتر ولی گریه بسیار می کردید.

3342. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه بعد از مرگ می بینید آگاه بودید، هرگز! بااشتها نمی خوردید و نمی آشامیدید. و نیز به خانه ای که در سایه آن آرام گیرید داخل نمی

شدید. (بلکه) هر آینه به بلندی ها رفته و سینه خود می خراشیدید و به حالتان گریه می کردید.

امر به معروف و نهی از منکر

تشویق به امر کردن به نیکی ها

3343. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

امر به معروف کنید هر چند خودتان بدان عمل نمی کنید. و نهی از منکر کنید هر چند خودتان از همه آن دوری نمی کنید.

3344. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که به نیکی فرمان می دهد، گویا این که آن را انجام می دهد.

3345. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک را به جا آور و از کار بد بپرهیز و ببین دوست داری دیگران در غیاب تو، درباره ات چه بگویند، همان طور رفتار کن و از آن چه نمی خواهی در غیاب تو، درباره تو بگویند، بپرهیز.

کمترین مرتبه نهی از منکر

3346. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کدام از شما منکری دید، باید به دست خویش آن را تغییر دهد؛ اگر نتوانست، به زبانش و اگر نتوانست، به قلبش که حداقل ایمان همین است.

3347. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مردی کار ناروایی را دید ولی قادر به تغییر آن نبود، برای او کافی است که خدای تعالی بداند که او از آن کار بیزار است.

آداب امر به معروف و نهی از منکر

3348. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو نوع مستی، شما را احاطه می کند:

مستی عیش دوستی و جهل دوستی. در این هنگام امر به معروف و نهی از منکر ننمایید.

3349. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به کار نیکی امر کند، باید همان امر کردنش نیز به نیکی باشد.

3350. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله کسانی که بر مردم سخت و بر خود آسان گیرند مباش.

خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر

3351. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه (یا) باید امر به معروف و نهی از منکر کنید یا (وگرنه) خداوند بدترین هایتان را بر شما مسلط می گرداند آن گاه، بهترین هایتان دعا می کنند ولی مورد اجابت قرار نمی گیرند.

3352. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در میان هر قومی گناهکارانی باشند در حالی که آن قوم از آنان قوی تر و بیشتر باشند آن گاه با این وجود آنان را تغییر ندهند، خدای تعالی کیفر و عقاب خویش بر همه آنان عام می گرداند.

خوبی کردن

خوبی کردن

3353. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خوبی، (شاید) در میان مردم فراموش شود ولیکن میان خداوند و آن که خوبی کرده (هرگز) فراموش نمی گردد.

تشویق به کار نیک نمودن

3354. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک را برای اهل و غیر اهل آن انجام بده؛ یا به اهل آن می رسد یا نمی رسد، در هر صورت تو نیکوکاری.

3355. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک انجام دهید؛ زیرا از (شکست ها و) سقوطهای بد بازمی دارد. و در پنهانی، صدقه دهید؛ زیرا خشم خداوند عزّوجلّ را خاموش می نماید.

3356. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غذایتان را طعام پرهیزکاران و نیکی هایتان را برای مؤمنان قرار دهید.

دوستاران و دشمنان نیکوکاری

3357. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی از بین خلق خود افرادی را برای نیکوکاری مقرر فرموده که نیکی را محبوب آنان ساخته و میل به انجام آن را در دلشان انداخته و طالبان نیکی را به سویشان گسیل داشته و عطای نیکی بر آنان آسان نموده چنانچه باران را به آسانی بر زمین خشکیده جاری کرده تا زمین و اهل آن را احیا نماید و خدای تعالی از میان خلق خویش کسانی را نیز دشمن نیکوکاری قرار داده که نیکی را مبغوض آنان ساخته و آنان را از عطای آن محروم نموده چنانچه باران را از زمین خشکیده منع کرده تا زمین و اهل آن را هلاک گرداند.

پیامدهای خوبی کردن

3358. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه پنهانی، خشم پروردگار را فرو می نشاند، صله رحم، عمر را افزایش می دهد و کارهای نیک، از مرگ های بد جلوگیری می کند.

نتیجه خوبی کردن

3359. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک، دری از درهای بهشت است که مرگ های بد را دفع می نماید.

دستگردانی احسان و کمک

3360. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی دست به دست صد مرد می چرخد که پاداش آخریشان مانند اولی است.

3361. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار نیک انجام دهید؛ زیرا از (شکست ها و) سقوطهای بد بازمی دارد. و در پنهانی، صدقه دهید؛ زیرا خشم خداوند عزّوجلّ را خاموش می نماید.

3362. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه پنهانی، خشم پروردگار را فرو می نشاند، صله رحم، عمر را افزایش می دهد و کارهای نیک، از مرگ های بد جلوگیری می کند.

فضیلت نیکوکاران

3363. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکوکاران و بدکاران آخرت همان نیکوکاران و بدکاران دنیا هستند و (بدان که) نیکوکاران نخستین کسانی اند که وارد بهشت می گردند.

3364. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اساس خرد، مدارا کردن است و نیکوکاران دنیا، نیکوکاران آخرتند.

3365. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کارهای نیک، از سقوطهای بد جلوگیری می کند؛ صدقه پنهانی، خشم پروردگار را خاموش می نماید؛ صله رحم، عمر را زیاد می کند؛ هر کار خوبی، صدقه است؛ نیکوکاران، صدقه اند؛ نیکوکاران دنیا، همان نیکوکاران آخرتند؛ بدکاران دنیا، همان بدکاران آخرتند؛ و نخستین کسانی که به بهشت می روند، نیکوکارانند.

نشانه خوبی کنندگان

3366. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه در پی کسب معروف بودید آن را نزد خوب رویان بجویید.

3367. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کار خوب، جز پیش (انسان) شریف و دین دار، فایده ندارد.

تشویق به جبران کردن خوبی

3368. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به شما نیکی کرد، جبرانش کنید و اگر چیزی نیافتید، برایش دعا کنید.

آمرزش

آمرزش

3369. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بیامرزد، خداوند او را می آمرزد و هر که عفو کند، خداوند او را عفو می کند.

خداوند آمرزنده است

3370. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی فرمود:

هر که مرا بر آمرزش گناهان صاحب قدرت بداند، او را می آمرزم و اعتنا نمی کنم (که چه گناهی باشد) مادامی که چیزی را با من شریک نسازد.

زمان آمرزش

3371. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درهای آسمان در روزهای دوشنبه و پنج شنبه گشوده می شود و هر بنده ای که به خدا شرک نورزد، آمرزیده می شود مگر کسی که بین او و برادرش، دشمنی باشد.

موجبات آمرزش

3372. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شادمان کردن برادر مؤمن از عوامل آمرزش است.

3373. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اهدای سلام و زیبایی کلام از عوامل آمرزش است.

3374. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را گناهش ناراحت کند، آمرزیده می شود هر چند استغفار نکند.

3375. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

یکی از عوامل مغفرت، اطعام مسلمان گرسنه است.

3376. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که گناهی مرتکب شود با اعتقاد به این که پروردگاری دارد که اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب می کند، بر خداوند است که او را بیامرزد.

3377. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که گناهی مرتکب شود با اعتقاد به این که خداوند بر او آگاه است، خدا او را می آمرزد هر چند استغفار نکند.

مقربان

وسایل نزدیک شدن به خدا

3378. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده با چیزی بهتر از سجده پنهانی به خداوند تقرب نمی جوید.

نامه نگاری

نامه

3379. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اعتبار نامه به مهر آن است.

جواب نامه واجب است

3380. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جواب نامه مانند جواب سلام لازم است.

3381. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ردّ جواب نامه مانند ردّ جواب سلام، لازم است.

فرشتگان

فرشتگان

3382. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: شیطان و فرشته هر دو به آدمیزاد نزدیکند؛ امّا (اثر) نزدیکی شیطان، وعده بدی و تکذیب حق است ولی (اثر) نزدیکی فرشته، وعده نیکی و تصدیق حق است. بنابراین، هر کس این (نیکی و حق) را دریافت، باید بداند که آن از ناحیه خدای تعالی است پس خدا را سپاس گزارد. و هر کس نزدیکی شیطان نصیبش شد، باید از (شرّ) شیطان به خدا پناهنده شود.

3383. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، در زمین فرشتگانی دارد که به زبان آدمیزاد از نیک و بد اشخاص سخن می گویند.

3384. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، فرشته ای دارد که هنگام هر نمازی فریاد می زند:

ای فرزندان آدم ! برخیزید و به وسیله نماز آتش هایی را که برای خودتان شعله ور ساخته اید، خاموش نمایید.

نزاع کردن

نتیجه نزاع کردن

قدر و منزلت

قدر و منزلت

3386. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بلند پایه ترین مردم در دنیا کسی است که دنیا نزد او بی قدر باشد.

3387. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عالی قدرترین مردم کسی است که در آنچه به او مربوط نیست مداخله نکند.

3388. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ارزشمندترین مردم، دانشمندترین آنهاست.

برابری

برابری

3389. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بین خودتان مواسات و برابری را رعایت نمایید و از اختلاف فاصله طبقاتی بپرهیزید وگرنه، دلهایتان نیز مختلف می شود.

3390. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با یکدیگر برابر شوید تا دلهایتان نیز برابر (و صاف) گردد و با یکدیگر آمیزش و اختلاط نمایید تا با هم مهربان شوید.

3391. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من در امور غیر وحیانی، همانند یکی از شما هستم.

مرگ

مرگ

3392. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزند آدم از دو چیز بیزار است؛ یکی مرگ، در حالی که مرگ برای او بهتر از فتنه است. دیگری کمی مال، در حالی که هر چه مال کمتر باشد حساب آسان تر است.

3393. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه کسی از میان شما مرد، او را بگذارید و درباره اش بدگویی نکنید.

3394. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه بنده ای بمیرد، مردم گویند:

چه به جا گذاشت؟

ولی فرشتگان گویند:

چه پیش فرستاد؟.

3395. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من؛ بیم دهنده ام و مرگ، یغماگر و رستاخیز، وعده گاه است.

3396. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گویا! حق در این دنیا بر غیر از ما واجب گشته و گویا! مرگ در این دنیا بر غیر از ما نوشته شده و گویا! مردگانی که تشییع می شوند سفر کوتاهی نموده دوباره به سوی ما بازمی گردند در حالی که اجسادشان را دفن می کنیم و میراث شان را می خوریم گویا! ما بعد از آنان جاودانیم به طوری

که هر موعظه ای را فراموش نموده و از هر حادثه ای خود را ایمن ساخته ایم.

3397. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چه بسا کسی که به روزی

برسد ولی آن را به پایان نبرد و چه بسا کسی که منتظر فردایی است ولی بدان نمی رسد.

3398. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمیزاد هرگز در بین مخلوقات الهی چیزی سخت تر از مرگ ندیده است. سپس (بدان که) مرگ از مابعد خودش، آسان تر است.

3399. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر حیوانات هم مانند آدمیزاد از مرگ آگاه بودند، شما گوشت چاقی از آنها نمی خوردید.

3400. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر به آنچه بعد از مرگ می بینید آگاه بودید، هرگز! بااشتها نمی خوردید و نمی آشامیدید. و نیز به خانه ای که در سایه آن آرام گیرید داخل نمی شدید. (بلکه) هر آینه به بلندی ها رفته و سینه خود می خراشیدید و به حالتان گریه می کردید.

3401. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کس بدون حسن ظن (و خوش گمانی) به خداوند نمی میرد.

3402. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به هر حالی بمیرد، خداوند او را به همان حال برانگیزاند.

3403. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند اراده کند که بنده ای را در سرزمین خاصی بمیراند، حاجتی در آنجا برایش قرار می دهد (تا به آن سرزمین برود).

3404. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ نسبت به مابعدش مانند یک شاخ زدن بز است.

یقین به مرگ

3405. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

زمین هر روز هفتاد مرتبه فریاد برمی آورد:

ای آدمیزادگان! هر چه می خواهید و اشتها دارید بخورید، سوگند به خدا! هر آینه گوشت و پوست شما را خواهم خورد.

مرگ در تعقیب انسان است

3406. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شایستگان گروه گروه یکی پس از دیگری می روند و از آنها جز پوستی مانند پوست خرما و جو باقی نمی ماند به طوری که خداوند بدانها اعتنا نمی کند.

مرگ ارمغان مؤمن است

3407. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ، ارمغان مؤمن است.

3408. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ برای هر مرد مسلمان و زن مسلمان، کفاره (گناهان) است.

آماده شدن برای مرگ

3409. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیش از فرا رسیدن مرگ، مهیای آن باش.

3410. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دنیا همانند کسی که گمان می برد هیچگاه نمی میرد، تلاش کن و همانند کسی که می ترسد فردا بمیرد، بترس.

3411. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همسایه را پیش از (خرید) خانه (باید شناخت)؛ رفیق را پیش از راه (افتادن باید جست)؛ و توشه را پیش از سفر (باید تهیه کرد).

3412. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که فردا را از عمر خویش بشمارد، هر آینه مرگ را خوب نشناخته است.

آرزوی مرگ

3413. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ را آرزو ننمایید.

3414. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند؛ اگر نیکوکار بود، شاید به نیکی اش بیفزاید و اگر بدکار بود، شاید متنبه گردد.

3415. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ یک از شما نباید به خاطر زیانی که بدو رسیده، آرزوی مرگ نماید.

مرگ مؤمن

3416. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیرون شدن مؤمن را از دنیا به بیرون شدن نوزاد از شکم مادرش تشبیه می نمایم که از مکان محنت و تاریکی به دنیای راحت می آید.

کمترین فشارهای مرگ

3417. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ضعیف ترین کشش ها و فشارهای مرگ همانند صد ضربت شمشیر، قدرت دارد.

عوامل مرگ

3418. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نصف قبرهایی که برای امّت من حفر می گردد از ناحیه چشم بد و معده است.

آثار یاد مرگ

3419. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ را بسیار یاد کن؛ زیرا یاد آن (دل) تو را از رنج های دیگر آرام می کند.

3420. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ را بسیار یاد کنید؛ زیرا گناهان را پاک و میل به دنیا را کم می کند. بنابراین، یاد مرگ هنگام توانگری، دلبستگی شما را به ثروت زایل می کند و هنگام نیازمندی، شما را به زندگی خشنود می سازد.

3421. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نابود کننده لذت ها (مرگ) را بسیار یاد کنید؛ زیرا یاد مرگ (لذت) بسیار را کم و کم را کافی جلوه می دهد.

3422. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ، برای موعظه و یقین، برای بی نیازی کافی است.

3423. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرگ، برای زهد در دنیا و رغبت به آخرت، کافی است.

مردگان را به نیکی یاد کنید

3424. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی های مردگانتان را یاد کنید و از بدی هایشان چشم بپوشید.

3425. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کسی که نسبت به مردگان بدگویی می نماید مانند کسی است که خود را در معرض هلاکت قرار داده است.

تشویق به تشییع کردن

3426. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از بیمار عیادت کنید و جنازه ها را تشییع نمایید که آخرت را یادآورتان می شود.

آنچه پس از مرگ دنبال انسان می آید

3427. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مرگ انسان فرا رسد،

جز در سه مورد دستش از کار نیک کوتاه می گردد:

صدقه پایدار، دانش سودمند و فرزند شایسته ای که برایش دعا کند.

3428. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله اعمال و نیکی هایی که بعد از مرگ به انسان ملحق می گردند؛ دانش منتشر شده، فرزند نیکوکار، قرآن، مسجد، خانه برای درماندگان، رودخانه آب و صدقه در دوران سلامتی و حیات، که همه اینها پس از مرگ به او می رسد.

3429. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین چیزهایی که انسان بعد از خود به جای می گذارد، سه چیز است:

فرزند صالحی که همواره برای او دعا کند؛ صدقه جاریه ای که پاداش آن همواره برای او می رسد؛ و دانشی که همواره بعد از او از آن بهره مند شوند.

3430. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاداش هفت چیز برای بنده بعد از مرگش در قبر نیز جاری است:

هر که دانشی بیاموزد؛ نهری جاری کند؛ چاهی بکند؛ (درخت) نخلی به کارد؛ مسجدی بسازد؛ مصحفی به ارث گذارد؛ فرزند (صالحی) باقی گذارد که پس از مرگش برای او آمرزش بخواهد.

3431. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز دنبال میت می رود، دو تا برمی گردد و یکی می ماند:

خاندان، مال و عملش دنبال او می روند، خاندان و مال بازمی گردند ولی عملش می ماند.

شفاعت کردن مؤمن پس از مرگش

3432. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین پاداشی که به مؤمن بعد از مرگش داده می شود، آمرزش همه تشییع کنندگان اوست.

هر که بمیرد پشیمان می شود

3433. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بمیرد، پشیمان می شود؛ اگر نیکوکار باشد:

از زیاد نیکی نکردن پشیمان است و اگر بدکار باشد از دوری نکردن پشیمان است.

آنچه مرده را معذب می گرداند

3434. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میّت در قبر از شیون و زاری که بر او می شود، معذّب می گردد.

آنچه مردگان می دانند

3435. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه مرده، کسی را که او را حمل می کند، غسل می دهد و در قبر می نهد، می شناسد.

3436. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه مرده به خاک سپرده شد، صدای کفش کسانی را که از او دور می شوند، می شنود.

فرشته مرگ

3437. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(قبض روح و) جان گرفتن توسط فرشته مرگ، از هزار ضربه شمشیر سخت تر است.

دوستی

دوستی

3438. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دوستی و دشمنی، معتدل باش (نه افراط و نه تفریط)، چه بسا روزی دوست، دشمن و دشمن، دوست گردد.

3439. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

میانه روی در خرج کردن، نصف معیشت، (زندگی داری) دوستی با مردم، نصف عقل و زیبایی پرسش، نصف علم است.

اندرز

پند و اندرز

3440. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا تو را صفاتی بیاموزم که (اگر آنها را دارا شدی) خداوند به وسیله آنها تو را بهره مند سازد؟ دانش بیاموز که دانش، دوست مؤمن، بردباری دستیار او، عقل رهبر او، عمل قیّم او، مدارا پدر او، ملایمت برادر او و شکیبایی فرمانده لشکر اوست.

3441. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر چه (و هر طور که) می خواهی زندگی کن (اما بدان که) سرانجام می میری. و هر چه را که می خواهی دوست بدار (اما بدان که) سرانجام از او جدا می شوی. و هر کار که می خواهی انجام بده (اما بدان که) به تناسب همان پاداش می گیری (هر چه کشتی، خوردی).

3442. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گویا ! حق در این دنیا بر غیر از ما واجب گشته و گویا ! مرگ در این دنیا بر غیر از ما نوشته شده و گویا ! مردگانی که تشییع می شوند سفر کوتاهی نموده دوباره به سوی ما بازمی گردند در حالی که اجسادشان را دفن می کنیم و میراث شان را می خوریم گویا ! ما بعد از آنان جاودانیم به طوری که هر موعظه ای را فراموش نموده و از هر حادثه ای خود را ایمن ساخته ایم.

رساترین پندها

3443. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

قبرها را زیارت کنید تا به یاد آخرت باشید. مردگان را غسل بده؛ زیرا زیر و رو کردن جسد بی حرکت موعظه کاملی است. بر مردگان، نمازگزار، شاید تو را محزون سازد؛ زیرا روز قیامت، محزون در سایه خدا به هر خیری دست می یابد (در معرض همه نیکی هاست).

آنچه سزاوار پند گرفتن است

3444. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خود) روزگار، برای موعظه و مرگ، برای جدایی کافی است.

3445. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(خود) مرگ، برای موعظه و یقین، برای توانگری کافی است.

ترازو

نخستین چیزی که در ترازوی بنده نهاده می شود

3446. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین چیزی که در ترازوی (قیامت) سنجیده می شود، اخلاق نیکو است.

3447. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نخستین چیزی که در ترازوی بنده نهاده می شود، خرجی او بر خاندان خویش است.

آتش

آتش

3448. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چهار چیز، اندکش هم زیاد است:

نداری، درد، دشمنی و آتش جهنم.

کسی که آتش جهنم بر او حرام می شود

3449. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا شما را از کسی که فردای قیامت آتش جهنم بر او حرام می شود آگاه سازم؟ او، هر شخص ملایم، نرم، زودجوش و آسان گیر است.

مردم

مردم

اشاره

3450. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم فرزندان آدم اند و آدم از خاک است.

3451. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم به روزگار خویش شبیه ترند.

مردم خانواده خداوند هستند

3452. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

همه مردم خانواده خداوند هستند و محبوب ترین آنان نزد خداوند، سودمندترین آنان نسبت به خانواده خداست.

طبقات مردم

3453. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! چه بسیارند کسانی که در این جهان، سیر و خوشند ولی روز قیامت، گرسنه و برهنه. و چه بسیارند کسانی که در این جهان، گرسنه و برهنه اند ولی روز قیامت، سیر و خوش.

3454. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بعضی از مردم کلید خیر و قفل شرّند و برخی کلید شرّ و قفل خیرند. پس خوشا به حال آنان که خداوند کلید خیر را به دستشان قرار داده و بدا به حال آنان که خداوند کلید شر را به دستشان نهاده است.

3455. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند عزّوجلّ جنّ را سه قسم آفرید:

قسم اول؛ مارها، عقرب ها و حشراتند.

قسم دوم؛ مانند باد در هوا روانند.

قسم سوم؛ حساب و عقاب دارند، و خداوند انسان را نیز سه قسم آفرید:

قسم اول؛ مانند حیواناتند.

قسم دوم؛ دارای جسم آدمی ولی روح شیطانی اند.

قسم سوم؛ در سایه خداوند هستند آن روزی که سایه ای جز سایه او نیست.

انواع مردم

3456. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر (درستی) سه چیز قسم می خورم:

دارایی هیچ بنده ای با صدقه دادن کاهش نمی یابد. هر بنده ای در برابر ستمی که بر او رفته، شکیبایی ورزد، خداوند عزّوجلّ عزّت او را افزایش می دهد و هر بنده ای در گدایی را به روی خود بگشاید، خداوند در فقر را به روی او می گشاید. سخنی را به شما می گویم که آن را به خاطر بسپارید؛ مردم دنیا چهار گونه اند:

بنده ای که خداوند (نعمت) دارایی و دانش نصیبش کرده و او نیز با تقوای الهی از آن استفاده کند و صله رحم می نماید و می داند که برای خدا در این (نعمت) حقی هست. پس،

این بالاترین مقام و منزلت (در پیشگاه خداوند) است. بنده ای که خداوند (نعمت) دانش به او عطا کرده ولی دارایی نصیبش ننموده در حالی که نیّت راست دارد و می گوید:

اگر مالی داشتم، مانند فلانی رفتار می کردم. پس، او در سایه نیّتش با او پاداش مساوی دارد.

بنده ای که خداوند (نعمت) دارایی را به او عطا کرده ولی دانش نصیبش ننموده و بدون دانش در سرمایه اش تصرف می نماید؛ تقوای الهی در آن رعایت نمی کند و صله رحم نمی نماید و در آن (نعمت) حقی برای خدا قایل نیست. پس، این پست ترین مقام و منزلت (در پیشگاه خداوند) است. و بنده ای که خداوند نه دارایی به او داده و نه دانش، که او می گوید:

اگر مالی داشتم، مانند فلانی رفتار می کردم. پس، او در سایه نیّتش با او کیفر مساوی دارد.

3457. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردان چهار قسمند:

سخاوتمند، بزرگوار، بخیل و فرومایه؛ سخاوتمند، کسی است که هم خود می خورد و هم به دیگران عطا می کند؛ بزرگوار، کسی است که خود نمی خورد ولی به دیگران عطا می کند؛ بخیل، کسی است که خود می خورد ولی به دیگران نمی دهد؛ و فرومایه کسی است که نه خود می خورد و نه به دیگران می دهد (نه خود خورد نه کس دهد بگندد و به سگ دهد).

3458. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره کارهای مردم و اخلاقشان با شما سخن می گویم:

مردی که زود به خشم آید و زود آرام گیرد، نه خوب است نه بد، (بلکه) دو کفّه برابرند؛ مردی که دیر به خشم آید ولی زود آرام گیرد، این خوب است نه بد؛ مردی که حق خود را بگیرد و حق دیگری را

بپردازد، این خوب است نه بد؛ و مردی که حق خود را بگیرد و ولی در پرداخت حق دیگری تعلّل ورزد، این بد است نه خوب.

3459. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم دو قسمند:

دانشمند و دانش آموز و در بقیّه خیری نیست.

بزرگوارترین مردم

3460. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگوارترین مردم، پرهیزکارترین آنهاست.

بهترین مردم

3461. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردم، کسی است که (در کار خیر) تمام توان خود را به کار بندد.

3462. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردم کسی است که در حال بلندپایگی، فروتنی و در حال ثروتمندی، پارسایی و در حال نیرومندی، انصاف و در حال قدرت، بردباری کند.

3463. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! که بهترین مردان کسی است که دیر به خشم آید و زود خشنود گردد و بدترین مردان کسی است که زود به خشم آید و دیر خشنود گردد. حال، اگر مردی دیر به خشم آید و دیر هم بازگردد و یا زود به خشم آید و زود هم بازگردد، این هم یک قسمی از انسان ها ست.

3464. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره هر مسلمانی، چهار نفر به نیکی شهادت دهند، خدای تعالی او را وارد بهشت می گرداند.

3465. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردمان، خوش اخلاق ترین آنهاست.

3466. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردمان، کسی است که قرآن بهتر بخواند؛ در کار دین داناتر باشد؛ از خدا بیشتر بترسد؛ بیشتر از دیگران امر به معروف و نهی از منکر کند؛ و نیز بیشتر از دیگران صله رحم نماید.

3467. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردمان، سودمندترین آنها به مردم است.

3468. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردمان، مؤمن فقیری است که به قدر توانایی تلاش می نماید.

3469. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین مردمان، کسی است که مردم از او بهره مند می شوند.

3470. پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله:

بهترین مردمان، کسی است که عمرش طولانی و عملش نیکو باشد. و بدترین مردمان، کسی است که عمرش طولانی ولی عملش بد باشد.

3471. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که نسبت به دنیا بی اعتناتر ولی نسبت به آخرت راغب تر باشد.

3472. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که از خاندانش دفاع نماید، مادامی که به گناه نیفتد.

3473. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که قرآن را بیاموزد و آن را به دیگری یاد دهد.

3474. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که آخرتش را به خاطر دنیایش، و دنیایش را به خاطر آخرتش رها نکند، و نیز سربار مردم نباشد.

3475. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین شما، کسی است که به خیرش امید و از شرّش امان باشد. و بدترین شما، کسی است که نه به خیرش امید و نه از شرّش امان باشد.

بدترین مردم

3476. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! که بهترین مردان کسی است که دیر به خشم آید و زود خشنود گردد و بدترین مردان کسی است که زود به خشم آید و دیر خشنود گردد. حال، اگر مردی دیر به خشم آید و دیر هم بازگردد و یا زود به خشم آید و زود هم بازگردد، این هم یک قسمی از انسان ها ست.

3477. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر بدی مرد همین بس، که درباره دین و دنیایش با انگشت به او اشاره نمایند مگر کسی که خداوند او را محفوظ دارد.

3478. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم، کسی است که

مردم را دشمن دارد و مردم نیز او را دشمن دارند.

3479. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم، کسی است که مردم از ترس شرّش به او اقدام نمایند.

3480. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم، کسی است که خدا را در قضایش متّهم سازد (قضای الهی را ناصواب پندارد).

3481. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم، کسی است که آخرتش را به خاطر دنیایش بفروشد. و بدتر از او، کسی است که آخرتش را به خاطر دنیای دیگری بفروشد.

3482. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم، کسی است که به تنهایی بخورد؛ از بخشش خودداری کند؛ و بنده اش را بزند. و بدتر از او، کسی است که از خطا نگذرد؛ و عذری را نپذیرد. و بدتر از او، کسی است که امیدی به خیرش نباشد و از شرّش ایمن نباشد.

3483. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردمان، دانشمندان بدند.

3484. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین شما، مجردهایند و پست ترین مردگانتان نیز، مجردهایند.

3485. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم، کسی است که به نام خدا از او چیزی بخواهند ولی او عطا نکند.

3486. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترين مردم، كسى است كه بر خاندان خويش سخت گيرد.

3487. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

روز قيامت پست ترين مقام، متعلق به مردمى است كه از زبان و شرّشان مى هراسند.

محبوب ترين مردم نزد خدا

3488. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

محبوب ترين بندگان نزد خدا، خوش اخلاق ترين آنهاست.

3489. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

محبوب ترين بندگان نزد خدا، سودمندترين آنها به بندگان خداست.

3490. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

همه مردم، عيال

خداوند هستند. بنابراین، محبوب ترین مردم نزد خداوند، سودمندترین آنها برای عیالش است.

حکایت مردم

3491. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم مانند معدن ها (متفاوتند) و نژاد (در شخصیت افراد) مؤثر است. و ادب بد مانند نژاد بد است.

3492. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم مانند دندانه های شانه، برابرند.

3493. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم مانند معدن های طلا و نقره (متفاوتند).

3494. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم مانند شترانند که صد شتر را می بینی ولی در میانشان یک باربر نمی بینی.

آنچه مردم به آن امتحان می شوند

3495. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام مردی، شما را شگفت زده نکند تا این که به کنه (و حقیقت) عقل او آگاه گردید.

نبوت

بعد از رسول خدا پیامبری نخواهد بود

3496. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پیامبری پایان یافت و پس از من پیامبری نخواهد بود جز بشارت دهندگان؛ خواب های نیکویی که مرد بیند یا برای او ببینند.

خلاصی یافتن

عوامل نجات

3497. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز مایه نجات است:

زبانت را حفظ کن؛ بر گناهت ناله کن؛ و خانه ات جایگاه تو باشد.

3498. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز مایه هلاکت و سه چیز مایه نجات است. هلاک کنندگان: بخلی که اطاعت گردد؛ هوسی که پیروی شود؛ و خودپسندی.

نجات دهندگان:

ترس از خداوند در نهان و آشکار؛ میانه روی در توانگری و فقر؛ و دادگری هنگام خشم و خشنودی.

3499. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صلاح متقدمان این امّت با زهد و یقین است امّا متاخران آنان به وسیله بخل و آرزوی دراز نابود خواهند شد.

3500. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

متقدمان این امّت به وسیله یقین و زهد نجات یابند و متاخران این امّت به وسیله بخل و آرزو هلاک گردند.

نجوا

نجوا

3501. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه دو نفر با هم نجوى مى كنند، ميانشان داخل مشو.

3502. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه سه نفر با هم بوديد، دو نفرتان بدون سوّمى تا زمانى كه به مردم نپيوستيد با يكديگر نجوى نكند؛ زيرا اين كار باعث ناراحتى وى مى گردد.

3503. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه سه نفر با هم بودند، دو نفرشان بدون سومى با يكديگر نجوى نكند.

پشيمانى

پشيمان ترين مردم در روز قيامت

3504. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله: روز قيامت پشيمان ترين مردم، كسى است كه آخرت خويش را به دنياى ديگرى فروخته باشد.

نصيحت

نصيحت

3505. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه يكى از شما در خاطراتش نسبت به برادر دينى اش خير و صلاحى بيابد، آن را براى او بيان كند.

3506. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مردم را رها كنيد؛ زيرا بعضى از آنها توسط بعضى ديگر بهره مند مى گردد. هرگاه يكى از شما از برادرش خيرخواهى و مشورت خواست، بايد براى او خيرخواهى نمايد (و به او مشورت رساند).

پاكيزگى

پاكيزگى

3507. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خدای تعالی زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

3508. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد. بنابراین، آستانه خانه هایتان را پاکیزه نگهدارید تا به یهودیان شباهت نداشته باشید.

3509. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی کثافت و ژولیدگی را دشمن دارد.

3510. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاکیزگی از ایمان است.

ترغیب به پاکیزگی

3511. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(همواره) لباس هایتان را شستشو، موهایتان را کوتاه، دندانها را مسواک، خود را آراسته و پاکیزه کنید؛ زیرا بنی اسرائیل (یهودیان) چنین نکردند در نتیجه، زنانشان زناکار شدند.

3512. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دندانها را خلال نمایید؛ زیرا مایه پاکیزگی است. و پاکیزگی، (انسان را) به سوی ایمان هدایت می کند. و جایگاه ایمان به همراه صاحبش، در بهشت است.

3513. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نسبت به هر چه می توانید پاکیزگی پیشه کنید؛ زیرا خدای تعالی اسلام را بر نظافت استوار ساخته و هرگز، جز پاکیزگان به بهشت وارد نمی شوند.

نتیجه پاکیزگی

3514. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شستن ظرف ها و پاکیزگی حیاط، بی نیازی می آورد.

3515. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اسلام پاکیزه است، پس شما نیز پاکیزه باشید؛ زیرا جز پاکیزه به بهشت داخل نمی گردد.

نگاه کردن

تشویق به نگاه و عبرت گرفتن

3516. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پروردگارم به من فرمان داد که سخنم، ذکر و نگاهم مایه عبرت باشد.

تشویق به باز داشتن چشم

3517. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مسلمانی بعد از نگاه اوّل به زنی، چشم خود را از او بازدارد، خدای تعالی برای او عبادتی ایجاد می کند که لذّت آن را در دل احساس می نماید.

چشم ها دام های شیطانند

3518. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نگاه (بد) تیر مسمومی از تیرهای شیطان است.

نگاهی که بخشیده می شود

3519. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نگاه کردن به زنی که خداوند مهر او را برای خواستگاری به دلش اندازد اشکالی ندارد.

نکوهش نگاهی که مسلمانی از آن بترسد

3520. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرکه با نگاهش مسلمانی را به ناحق بترساند، روز قیامت خداوند او را می ترساند.

کسی که با نگاه محبت آمیز به برادرش بنگرد

3521. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با نگاه محبت آمیز و بدون کینه در دل به برادرش نظر کند، هنوز دیده برنداشته خداوند گناهان گذشته اش را می آمرزد.

نگاه کردن هر یک از زن و مرد به دیگری

3522. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه زن و شوهر (به نیکی) به یکدیگر نگاه کنند، خداوند با نظر رحمت به هر دو می نگرد.

آنچه به بینایی می افزاید

3523. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نگاه به سبزه، بینایی را افزایش می دهد.

3524. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نگاه به زن زیبا و سبزه، بینایی را افزایش می دهد.

3525. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز چشم را جلا می بخشد:

نگاه به سبزی؛ نگاه به آب جاری؛ و نگاه به چهره زیبا.

نعمت

نعمت

3526. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(در مسایل مادی) به پایین تر از خودتان بنگرید نه بالاتر؛ زیرا این کار روش خوبی است مبنی بر این که نعمت های الهی را کوچک نشمارید.

3527. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چنان که خداوند بر تو انعام فرموده، نفس خویش را بهره مند ساز.

بازگو کردن نعمت های خدا

3528. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند مالی به تو عطا فرمود لاجرم اثر نیک نعمت و کرم او باید در کردار تو جلوه گر شود.

3529. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند به بنده ای انعام فرماید، دوست دارد آن را آشکار بینند.

تشویق به محافظت از نعمت ها

3530. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که را چیزی نصیب شده، باید حفظش کند.

تشویق به شکر نعمت نمودن

3531. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به هر که نعمتی رسید، باید شکر آن را به جا آورد.

عوامل پایندگی نعمت ها

3532. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نمعت های الهی نیکو استفاده نمایید و آن را از خود مرانید؛ زیرا به ندرت اتفاق می افتد که نعمت از دست رفته، باز گردد.

3533. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، نعمت های خود را به گروه های خاصی عطا فرموده تا منافع بندگان را تامین نمایند. مادامی که بذل و بخشش کنند، آن نعمت ها را نزد آنان باقی می گذارد ولی اگر از بخشش امتناع ورزند، نعمت ها را از آنان گرفته و تحویل دیگران می دهد.

3534. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، نعمت هایی را نزد برخی از گروه ها مادامی که در جهت تامین نیازهای مردم مصرف می کنند، قرار داده است و هر گاه از این کار باز ماندند، آن نعمت ها را به اشخاص دیگر منتقل می سازد.

3535. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عظمت نعمت الهی بر بنده جز برای این نیست که زحمت مردم بر او بیشتر شود؛ هر کس این زحمت را برای مردم تقبّل نکند، آن نعمت نیز در معرض زوال قرار می گیرد.

آنچه موجب زوال نعمت ها می شود

3536. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من درباره شما نسبت به نعمت ها بیشتر از گناهان بیم دارم. هان! نعمت هایی که شکرگزاری نگردند عوامل هلاکت قطعی هستند.

غفلت از نعمت ها

3537. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

درباره دو نعمت بسیاری از مردم مغبونند:

صحت و فراغت.

سپاس گزاری نعمت از خود نعمت بهتر است

3538. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند به بنده ای نعمتی عطا فرمود و او خداوند را سپاس گزارد، این سپاس از آن نعمت هر چند بزرگ باشد، بهتر است.

نفاق

نفاق

3539. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترسناک ترین چیزی که بر امّتم از آن بیمناکم، هر منافقی است که بر احوال امّتم آگاهتر باشد (زیرا او بیشتر زیان می رساند).

نکوهش نفاق

3540. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(وحدت و) جماعت، مایه رحمت، و تفرقه، موجب عذاب است.

3541. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند، لعنت کند کسی را که میان مادر و فرزند و میان دو برادر جدایی افکند.

نشانه های منافق

3542. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نشانه منافق سه چیز است:

سخن به دروغ می گوید، از وعده تخلّف می کند و در امانت خیانت می نماید.

3543. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم کسی است که دورو دارد:

گروهی را با یک رو و گروه دیگر را با رویی دیگر ملاقات می کند.

3544. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که دارای سه ویژگی باشد، منافق است هر چند که روزه بگیرد، نماز بخواند، حج و عمره به جا آورد و بگوید که «من مسلمانم»:

آن که سخنش دروغ باشد؛ از وعده تخلف نماید؛ و در امانت، خیانت کند.

3545. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حیا و لکنت زبانی، دو شعبه ای از ایمان و بدزبانی و بیان (شیرین زبانی)، دو شعبه ای از نفاق و دورویی می باشند.

3546. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص دو رو، وجاهت (و آبرو) ندارد.

3547. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

منافق سه نشانه دارد:

سخن، به دروغ گوید؛ در وعده، خلاف کند؛ در امانت، خیانت نماید.

3548. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

منافق، بر چشمانش مسلط است؛ هر گاه بخواهد، گریه می کند.

نکوهش منافق

3549. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص دو رو در پیشگاه خداوند، امین نیست.

3550. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رو ملعون است، دو زبان ملعون است.

حکایت منافق

3551. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حکایت منافق، مانند گوسفند سرگردان بین دو گله است.

خصلت هایی که در منافق جمع نمی شود

3552. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو ویژگی در منافق جمع نمی شود:

نیک نامی و دانایی در امور دین.

چگونگی برانگیخته شدن منافقان و فرجام آن

3553. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرکه در دنیا دورویی کند، روز قیامت با دو چهره از آتش، محشور می گردد.

3554. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در دنیا دو زبانی باشد، روز قیامت برای او دو زبان از آتش جهنم قرار داده می شود.

3555. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که در دنیا دو رو باشد، روز قیامت دو زبان از آتش خواهد داشت.

سخن چینی

معنای سخن چینی

3556. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا می دانید سخن چینی چیست؟ آن عبارت از سخن گردانی بین مردم برای افساد در روابط آنهاست.

پرهیز از سخن چینی

3557. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از پلیدی سخن چینی بین مردم بپرهیزید.

نتیجه سخن چینی

3558. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دروغ، مایه روسیاهی و سخن چینی، باعث عذاب قبر است.

نوحه گری

نکوهش نوحه گری

3559. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نوحه گری از عمل جاهلیت است.

نیت

نیت

3560. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی به صورت ها و دارایی های شما نمی نگرد و لیکن به دلها و کردارتان نگاه می کند.

3561. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم بر اساس نیّتهایشان محشور می گردند.

نیت نیکو

3562. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بدون قصد ستم بر کسی صبح را آغاز کند، گناهش آمرزیده شود.

3563. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

نيّت نيكو، صاحبش را به بهشت مى برد.

نقش نيت در پاداش

3564. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

خداى تعالى فرمود: هر گاه بنده اى به انجام كار نيكى همّت گمارد ولى آن را انجام ندهد، براى او يك نيكى مى نويسم و اگر آن را انجام دهد، براى او ده تا هفتصد برابر نيكى مى نويسم. و هر گاه بر انجام كار بدى تصميم بگيرد، ولى آن را مرتكب نشود، بر او بدى نمى نويسم و اگر آن را مرتكب گشت، يك بدى بر او مى نويسم.

نقش نيت در عمل

3565. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

(پاداش) كارها به ازاى نيّت است.

3566. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

ارزش كارها به نيّت و سرانجام آنها وابسته است.

3567. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر گاه مردى كار ناروايى را ديد ولى قادر به تغيير آن نبود، براى او كافى است كه خداى تعالى بداند كه او از آن كار بيزار است.

3568. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هر كه كار قومى را بپسندد؛ كار خوب باشد يا بد، مانند كسى است كه آن را انجام داده است.

نيت مؤمن بهتر از عمل اوست

3569. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

نیّت مومن از عملش بهتر است و عمل منافق از نیّتش بهتر است. و هر کدام براساس نیّتش عمل می کند. هرگاه مؤمن عملی انجام دهد در دلش نوری روشن می گردد.

3570. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیّت مؤمن، رساتر از عملش است.

پدر و مادر

تشویق به اطاعت کردن از پدر و مادر

3571. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اطاعت از خدا، همان اطاعت از پدر است و نافرمانی از خدا، همان نافرمانی از پدر است.

تشویق به دوست داشتن پدر و مادر

3572. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در دوستی پدر پایدار باش و رشته آن را قطع نکن وگرنه، خداوند نور تو را خاموش می کند.

نتیجه کسی که با دیده رحمت به پدر و مادر بنگرد

3573. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مردی به چهره پدر و مادرش با دیده رحمت (و محبت) بنگرد، خداوند در قبال آن برایش یک حج مقبول و نیکو مقرر فرماید.

فضیلت کسی که بین دو چشم مادرش را ببوسد

3574. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که میان چشمان مادرش را ببوسد، این کار برای او پوششی از آتش جهنم خواهد بود.

تشویق به نیکی به پدر و مادر

3575. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(پیش از همه) مادرت را، مادرت را، سپس مادرت را دریاب! بعد از او پدرت را، سپس نزدیکان را به ترتیب.

3576. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی درباره مادرانتان، سه بار و درباره پدرانتان، دو بار و به همین ترتیب درباره خویشانتان، به شما سفارش نموده است.

3577. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خاک بر سر، خاک بر سر، خاک بر سر کسی که پیری پدر و مادرش (یکی یا هر دو) را دریابد ولی به بهشت نرود.

3578. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاک دامن باشید تا زنانتان پاک دامن باشند؛ به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند؛ و هر کس از چیزی که از ناحیه او به برادر مسلمانش رسیده، عذر به درگاه او آورد ولی برادر مسلمان عذر او را نپذیرد، (روز قیامت) بر حوض من وارد نمی شود.

3579. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که صبح را با اطاعت الهی درباره پدر و مادرش آغاز کند، دو در بهشت برای او گشوده می شود و اگر یکی (از پدر و مادرش) باشد، یک در بهشت برای او گشوده می شود.

3580. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که پدر و مادرش را خشنود سازد، خداوند او را خشنود ساخته است. و هر که پدر و مادرش را خشمگین سازد، خداوند را خشمگین ساخته است.

آثار نیکی به پدر و مادر

3581. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی به پدر و مادر از جهاد کفایت می کند.

3582. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

نیکی به پدر و مادر، عمر را زیاد، دروغ، روزی را کم و دعا، قضا را دفع

می کند.

3583. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی نمایند، و عفیف باشید تا زنان شما عفیف باشند.

3584. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صدقه به جا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل می کنند؛ عمر را زیاد می نمایند؛ و از سقوطهای بد نگه می دارند.

آزردن پدر و مادر

3585. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به پدرش نگاه خشم آلود کند، نیکی نبیند.

عاق پدر و مادر

3586. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چهار کس را وارد بهشت نمی کند و از نعمتهای آن نمی چشاند:

شراب خوار، ربا خوار، آن که به نا حق مال یتیم خورد و آن که پدر و مادرش از او ناخشنود باشند.

قائم مقام پدر

3587. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

برادر بزرگتر به منزله پدر است.

تنهایی

نکوهش تنهایی

3588. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر مردم درباره تنهایی به اندازه من آگاه بودند، هیچ سواری، هنگام شب به تنهایی راه نمی رفت.

پارسایی

پارسایی

3589. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

ترس از خدا، سرچشمه هر حکمتی است و پارسایی، سرور اعمال است.

3590. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پرهیزکاری، سرور اعمال است.

حقیقت پارسایی

3591. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پرهیزکاری، توقف به هنگام شبهه است.

3592. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عقلی مانند تدبیر، تقوایی مانند خویشتن داری و شرفی مانند خوش اخلاقی نیست.

تشویق به پارسایی

3593. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه ویژگی است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد،

سگ از او بهتر است:

پرهیزگاری که او را از محرّمات الهی بازدارد؛ بردباری که به وسیله آن نادانی جاهل را دفع نماید؛ اخلاق خوشی که به وسیله آن با مردم زندگی می کند.

نتیجه پارسایی

3594. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فردای قیامت همنشینان خداوند، صاحبان ورع و زهد در دنیا هستند.

نقش پارسایی در عبادت

3595. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دو رکعت نماز، مرد پارسا از هزار رکعت نماز فرد لاابالی و فرومایه، بهتر است.

نقش پارسایی در عمل

3596. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که تقوایی نداشته باشد که هنگام خلوت او را از معصیت الهی بازدارد، خداوند به هیچ یک از اعمال وی اعتنا نمی کند.

وصیت

وصیت

3597. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگام وصیّت، فقط ثلث دارایی خود را برای دیگران قرار بده که ثلث هم سهم بسیاری است؛ زیرا تو اگر وارثان خویش را بی نیاز سازی بهتر است از این که محتاج دیگران رها کنی. و تو هر چه در راه خدا خرج کنی، پاداش آن در می یابی حتی آنچه برای همسرت انفاق می کنی.

ترک کردن وصیت

3598. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وصیّت نکردن، مایه ننگ در دنیا و مایه آتش و رسوایی در آخرت است.

نهی از ظلم و ضرر زدن در وصیت

3599. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد یا زنی، شصت سال خداوند را اطاعت می کنند ولی وقتی مرگشان فرا می رسد، در وصیّت، (عدالت را رعایت نکرده و) ضرر می رسانند در نتیجه، (آخر عمر) جهنم بر آنان واجب می گردد.

وضو

وضو

3600. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دعا، کلید رحمت؛ وضو کلید نماز؛ و نماز کلید بهشت است.

3601. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وضو، نصف ایمان و مسواک کردن، نصف وضو است.

آداب وضو گرفتن

3602. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

(هنگام وضو) میان انگشتان خود فاصله دهید و (بشویید) تا خداوند به وسیله آتش جهنم میان آنها فاصله ندهد.

3603. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پنج کار (گناه) روزه و وضو را باطل می کند:

دروغ، غیبت، سخن چینی، نگاه شهوت آلود و قسم دروغ.

3604. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند کسانی از امّت من را که هنگام وضو، (لای انگشتان را) و بعد از غذا (لای دندان ها را) خلال می نمایند.

آثار وضو

3605. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وضو پیش از غذا، فقر را دور می کند و پس از غذا، وسواس را زایل و چشم را صحت می بخشد.

میهن

میهن

3606. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرزمین ها، سرزمین های خدا و بندگان، بندگان خدا. پس هر جا برای تو نیکو بود، آنجا اقامت گیر.

وعده

وعده، وام است

3607. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وعده مؤمن، (آن چنان استوار است که) همانند به دست گرفتن (مورد وعده) است.

3608. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وعده مؤمن، (بر عهده او) دَین است. و نیز، وعده مؤمن، همانند دریافت نمودن است.

3609. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وعده دادن (یک نوع) دَین است. وای! بر کسی که وعده دهد سپس تخلف نماید. وای! بر کسی که وعده دهد سپس تخلف نماید. وای! بر کسی که وعده دهد سپس تخلف نماید.

3610. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

وعده مؤمن حقی (است که ادای آن) واجب است.

وعده هایی که شایسته نیست داده شود

3611. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ کار نیکی را تحقیر نکن و چنان بر برادر خویش وعده نده که خلاف آن عمل کنی.

آنچه که خلف وعده نیست

3612. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

این که مرد وعده ای دهد و قصدش وفای به آن باشد (در صورت محقق نشدن وعده) خلف وعده محسوب نمی شود ولیکن خلف وعده آن است که مرد وعده دهد ولی قصدش وفا نکردن باشد.

ولایت

اهمیت کار ولایت

3613. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که فرمان روای ده نفر شد، روز قیامت او را دست بسته می آورند تا این که عدالت، او را آزاد کند یا ستم، او را نابود سازد.

ارزش وزیر درست کار

3614. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پاداش هیچ یک از مسلمانان از پاداش وزیر درست کاری که پیشوایش را اطاعت می کند و او را به سوی خداوند ارشاد می نماید، بزرگ تر نیست.

آنچه باید حکمران رعایت کند

3615. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، مردی را به ریاست ده نفر بگمارد در حالی که می داند در بین آن ده نفر، فردی برتر از او وجود دارد، هر آینه خدا، رسول و قاطبه مسلمانان را فریفته است.

آنچه موجب روی کار آمدن زمامداران نا به کاراست

3616. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

چنانچه هستید بر شما حکومت می شود.

زمامداران ستمگر

3617. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کسی، زمامدار مسلمانان گردد و آن چنان که از خود محافظت می کند از آنان حفاظت ننماید، بوی بهشت بدو نخواهد رسید.

3618. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر سرپرستی، زیردستان خود را بفریبد، جایگاهش جهنم است.

3619. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر سرپرستی، به زیردستانش رحم نکند، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند.

3620. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، سرپرستی گروهی را به عهده بگیرد ولی با آنان به امانت و خیرخواهی رفتار ننماید، دَر رحمت خدای تعالی که همه چیز را احاطه کرده، به روی او بسته می شود.

3621. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، سرپرستی کاری از امّت مرا به دست گیرد ولی برای آنان همچون خودش خیرخواهی و تلاش ننماید، روز قیامت خداوند او را در آتش واژگون سازد.

3622. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر فرمانروایی، بعد از من کار سرپرستی امّتم را به عهده بگیرد، روز قیامت او را بر پل صراط نگه می دارند و فرشتگان نامه اعمالش را می گشایند؛ اگر عادل بود، خداوند به خاطر عدالتش او را نجات می دهد. ولی اگر ستمگر بود، صراط، چنان او را می لرزاند که بندهای استخوانش از هم جدا به طوری که میان دو عضو بدنش به اندازه صد سال راه فاصله می افتد و آن گاه صراط پاره می شود.

3623. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بنده ای که خداوند او را سرپرست رعیتی قرار دهد سپس روزی که می میرد نسبت به رعیتش حیله گر باشد، خداوند بهشت را بر

او حرام می گرداند.

3624. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه خداوند، سرپرستی رعیتی را به کسی داد و او با خیرخواهی از وی محافظت ننمود، بهشت را بر او حرام می گرداند.

زمامداران دادگر

3625. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که برای مردم زمامداری کند و به آن ستم ننماید؛ برای مردم سخن بگوید و دروغ نگوید؛ به مردم وعده بدهد و تخلف ننماید، او از جمله کسانی است که مروّتش کامل، عدالتش آشکار، برادری با او واجب و غیبتش حرام است.

3626. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کس، به فرمانروایی رسید و با مردم به ملایمت و مدارا رفتار نمود، روز قیامت خداوند با او مدارا خواهد فرمود.

فرزند

فضیلت فرزند

3627. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر درختی، میوه ای دارد و میوه دل، فرزند است.

3628. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزند، از ریحان بهشت است.

فرزند برکت است

3629. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خانه ای که بچه در آن نباشد، برکت ندارد.

فرزند مایه فتنه است

3630. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزند، مایه بخل (از انفاق مال)، ترس (از جهاد)، نادانی و اندوه است.

3631. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزند، میوه دل و مایه ترس، بخل و اندوه است.

سرکشی طفل نشانه زیادی عقلش در بزرگیست

3632. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سرکشی طفل در دوران کودکی، نشانه زیادی عقل او در بزرگی است.

حق فرزند بر پدرش

3633. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از جمله حقوق فرزند بر پدر است؛ تعلیم نوشتن، نام نیکو نهادن و تزویج هنگام بلوغ.

3634. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق فرزند (پسر) بر پدر این است که:

نام نیک بر او نهد؛ جایگاهش را نیکو سازد؛ و نیکو ادب نماید.

3635. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق فرزند (پسر) بر پدر این است که:

نوشتن، شنا کردن و تیراندازی به او بیاموزد؛ روزی حلال و پاکیزه به او بدهد؛ و هر گاه بالغ شد، برایش زن بگیرد.

3636. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق فرزند (پسر) بر پدر این است که: نام نیک بر او نهد؛ وقتی بالغ شد، برایش زن بگیرد؛ و نوشتن را بر او بیاموزد.

تربیت فرزندان

3637. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزندان خود را در نیکوکاری یاری کنید؛ زیرا هر کس بخواهد می تواند نافرمانی (عاق والدین شدن) را از فرزند خود دور کند.

3638. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزندانتان را گرامی داشته و نیکو تربیتشان نمایید.

3639. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به فرزندانتان، شنا و تیراندازی؛ و به زنانتان نخ ریسی بیاموزید.

3640. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به فرزندانتان، تیراندازی بیاموزید که مایه سرشکستگی دشمن است.

3641. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر مرد فرزندش را ادب نماید، برای او از یک صاع (پیمانه) صدقه دادن، بهتر است.

3642. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پدر، سرمایه ای بهتر از ادب نیکو به فرزندش نمی دهد.

3643. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که طفلی را تربیت نماید تا «لا اله الا الله» بگوید، خداوند از او حساب نمی کشد.

دوستی فرزند

3644. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بر کودکان خود درود بفرستید؛ زیرا آنان پیشاهنگان شمایند.

ترغیب به رعایت عدالت میان فرزندان

3645. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در برپایی عدالت میان فرزندان، تقوای الهی را رعایت کنید. هم چنان که دوست دارید آنان بر شما نیکی نمایند.

3646. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بین فرزندانتان عادلانه بخشش کنید همان طوری که دوست دارید آنها در نیکی و احترام با شما به عدالت رفتار کنند.

3647. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی دوست دارد بین فرزندانتان حتی در بوسیدن نیز به عدالت رفتار نمایید.

3648. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

در بخشش میان فرزندانتان به عدالت رفتار کنید. اگر قرار باشد، که من کسی را برتری دهم، زنان را مقدم می دارم.

نهی از دوست نداشتن دختران

3649. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از دختران بدتان نیاید؛ زیرا آنها مایه انسند.

3650. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر مسلمانی که دارای دو دختر رشیده باشد و با آنان به نیکی رفتار نماید، همان دو دختر او را به بهشت می برند.

ثمره نیکی به دختران خود

3651. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به امتحان دختردارى دچار شود و به آنان نیکى نماید، آنان براى او پوششى از آتش جهنم گردند.

ثمره کسی که سه دختر را سرپرستی کند

3652. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که سه دختر را سرپرستى کند؛ ادبشان نماید، شوهرشان دهد و با آنان به نیکى رفتار نماید، بهشت پاداش اوست.

رحمت خداوند بر پدری که فرزندش را یاری می کند

3653. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند رحمت کند پدرى را که فرزندش را بر نیکى یارى نماید.

فرزند و اموالش مال پدر است

3654. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

فرزند مرد از جمله کسب اوست؛ از پاک ترین کسب اوست. بنابراین، از اموال فرزندانتان بخورید.

3655. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

تو و دارایى ات متعلق به پدر توست.

حق برادر بزرگ تر بر برادر کوچک

3656. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

حق برادر بزرگ تر بر برادر کوچک تر همچون حق پدر بر فرزند است.

قهر کردن

نهی از قهر بودن با برادر بیش از سه روز

3657. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جنگ با مسلمان، (به منزله) کفر و دشنام او، گناه است. و روا نیست که مسلمانی بیش از سه روز با برادر (دینی) خود قهر باشد.

3658. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بیش از سه روز با برادرش قهر باشد و بمیرد، به جهنم می رود.

3659. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که یک سال از برادرش قهر نماید، این کار مانند ریختن خون اوست.

هجرت

هجرت

3660. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا نمی دانی که اسلام، پیش از خود را محو می سازد؛ هجرت، پیش از خود را محو می سازد؛ حج، پیش از خود را محو می سازد (این هر سه، آثار مترتب بر عقیده و رفتار گذشته را از بین می برند).

3661. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از فتح (مکه)، هجرتی نیست (هجرت از مکه به مدینه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه، مانند هجرت پیش از فتح آن ارزشمند نیست).

مهاجر کیست؟

3662. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مهاجر کسی است که از آنچه خداوند نهی کرده دوری کند.

نتیجه هجرت

3663. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیه بدهید تا محبت مابین شما افزایش یابد. و (در راه خدا) مهاجرت کنید تا برای فرزندانتان عزت و افتخار برجای گذارید و لغزش بزرگواران را ببخشایید.

هدایت

هدایت یافتگان

3664. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که مبتلا شود و شکیبایی ورزد؛ عطا گیرد و سپاس گوید؛ ستم بیند و ببخشاید؛ و ستم نماید و استغفار کند، برای اینان جایگاه امنی است و هدایت یافتگانند.

پاداش هدایت کردن

3665. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کسی، (مردم را) به سوی گمراهی بخواند و از او پیروی کنند، نظیر گناهان پیروان خود را بر دوش می کشد بدون آن که از گناهان آن ها چیزی کاسته شود. و هر کسی (مردم را) به راه هدایت دعوت نماید، نظیر پاداش پیروان خود را در می یابد بدون آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود.

3666. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر آینه اگر خداوند به دست تو مردی را هدایت نماید، برای تو از چیزی که خورشید بر آن طلوع و غروب نماید، بهتر است.

3667. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که با دست وی، مردی اسلام آورد، بهشت برای او واجب شود.

3668. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که به (راه) هدایتی دعوت نماید، پاداشی همانند پاداش کسانی را داراست که از آن پیروی نموده و چیزی از پاداش آنان نمی کاهد. و هر که

به (راه) ضلالتی دعوت کند، گناه او همانند گناهان کسانی است که از آن پیروی نموده و چیزی از گناهان آنان نمی کاهد.

3669. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به خدا قسم اگر به وسیله تو یک مرد هدایت شود، برای تو از داشتن شتران سرخ مو بهتر است.

هدیه

هدیه

3670. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین چیزها، هدیّه پیش از حاجت است.

بهترین هدیه

3671. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مرد مسلمان به برادرش هدیّه ای بهتر از سخن حکمت آمیز نمی دهد که به سبب آن بر ایمانش بیفزاید یا خطری را از او دفع نماید.

3672. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بهترین عطاها، سخن حقی است که آن را می شنوی سپس به برادر مسلمانت می رسانی.

تشویق به هدیه دادن

3673. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عیادت کن (حتی) کسی را که تو را عیادت نکند و هدیّه کن (حتی) به کسی که به تو هدیه نکند.

نقش هدیه در ایجاد دوستی

3674. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیه بدهید تا رشته محبّت مابین شما پایدار شود؛ زیرا هدیّه، دوستی و محبّت را افزایش و کینه ها را از سینه ها بیرون کند.

3675. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیّه بدهید تا محبّت مابین شما افزایش یابد. و (در راه خدا) مهاجرت کنید تا برای فرزندانتان عزّت و افتخار برجای گذارید و لغزش بزرگواران را ببخشایید.

3676. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیّه بدهید؛ زیرا هدیّه، دوستی و محبت را افزایش، و کینه ها را از سینه ها بیرون کند.

هدیه خدا برای مؤمن

3677. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

گدای در خانه مؤمن، هدیه خداوند به اوست.

نتیجه هدیه

3678. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیّه بدهید؛ زیرا هدیّه، سینه تنگی را برطرف می سازد و هدیّه را حقیر نشمارید هر چند به اندازه یک استخوان کم گوشت باشد.

3679. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

به همدیگر هدیّه بدهید؛ زیرا هدیّه، کینه را از بین می برد. و اگر به (خوردن) یک پاچه (گوسفندی) دعوت شوم، اجابت می کنم. و اگر یک پاچه (گوسفندی) به من هدیّه شود، می پذیرم.

3680. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هدیّه، چشم حکیم را می بندد.

3681. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هديّه، گوش و چشم و دل را از كار مى اندازد.

تشويق به قبول كردن هديه

3682. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اگر پاچه (گوسفند) به من هديّه شود، مى پذيرم. و اگر براى (ميل) آن دعوت شوم، اجابت مى كنم.

3683. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

هديّه، روزى الهى است. به هر كه چيزى اهدا شد، بايد بپذيرد.

نهى از برگرداندن هديه

3684. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

دعوت كننده را اجابت نماييد، هديّه را بر نگردانيد و مسلمانان را نزنيد.

3685. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

نبايد مرد هديّه برادرش را رد نمايد؛ اگر داشت، عوضش را بدهد.

پس گرفتن بخشش

3686. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

مَثَل كسى كه بخشش خود را پس مى گيرد، مانند سگ است كه وقتى خورد و سير شد، قى كند آن گاه برگردد و قى خود را بخورد.

3687. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

آن كه بخشش خود را پس بگيرد همانند سگ است كه قى كرده خود را مى خورد.

حرام بودن هديه كارگزاران

3688. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله:

اما بعد، چگونه است حال کسى که او را براى انجام کارى مامور مى کنیم و بازمى گردد و مى گوید:

این قدر از کارتان را به انجام رساندم و این قدر هم به من اهدا شده است؟ آیا مى خواست در خانه پدر و مادرش منتظر بنشیند تا ببیند آیا به او هدیّه اى مى دهند یا نه؟.

3689. پیامبر خدا صلى الله علیه و آله:

هدیّه گرفتن امیر حرام و رشوه پذیرفتن قاضى به منزله کفر است.

کهنسالى

کهنسالى

3690. پیامبر خدا صلى الله علیه و آله:

خداى تعالى کسى را که در بین خاندان خود (پیر) هفتاد ساله است اما در رفتار و مرامش چون (جوان) بیست ساله باشد، دشمن دارد.

3691. پیامبر خدا صلى الله علیه و آله:

پیر در بین خاندانش، مانند پیامبر در میان امّتش است.

3692. پیامبر خدا صلى الله علیه و آله:

در نزد خداى تعالى هیچ چیزى از جوان توبه گر محبوب تر نیست و نیز در نزد خداى تعالى هیچ چیزى از پیرى که بر گناهانش باقى است منفورتر نیست.

احترام نهادن به سالخوردگان

3693. پیامبر خدا صلى الله علیه و آله:

هر که بزرگ تر را گرامى ندارد و به کوچک تر رحم ننماید و امر به معروف و نهى از منکر نکند، از ما نیست.

آنچه در هنگام پیرى در انسان جوان مى شود

3694. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص پیر، در علاقه مندی اش نسبت به دو چیز، جوانی می کند:

علاقه به درازی عمر و فراوانی دارایی.

3695. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

شخص پیر، ناتوان می شود ولیکن قلب در محبت دو چیز، جوانی می کند:

علاقه به درازی عمر و مال دوستی.

3696. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمیزاد پیر می شود در حالی که دو صفت در او باقی می ماند:

حرص و آرزو.

3697. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آدمیزاد پیر می شود در حالی که دو صفت در او جوان می گردد:

حرص بر مال و حرص بر عمر.

نابودی

نابودی

3698. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! مردم هلاک نمی شوند تا این که حجت بر ایشان تمام گردد.

3699. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مردم بی دلیل و بدون اتمام حجت، نابود نمی شوند.

عوامل نابودی

3700. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عامل هلاکت پیشینیان شما این بود که دزد معتبر را رها می کردند ولی بر دزد ضعیف حد جاری می نمودند.

3701. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

سه چیز مایه هلاکت و سه چیز مایه نجات است.

هلاک کنندگان:

بخلی که اطاعت گردد؛ هوسی که پیروی شود؛ و خودپسندی.

نجات دهندگان:

ترس از خداوند در نهان و آشکار؛ میانه روی در توانگری و فقر؛ و دادگری هنگام خشم و خشنودی.

3702. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

صلاح متقدمان این امّت با زهد و یقین است امّا متاخران آنان به وسیله بخل و آرزوی دراز نابود خواهند شد.

3703. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

متقدمان این امّت به وسیله یقین و زهد نجات یابند و متاخران این امّت به وسیله بخل و آرزو هلاک گردند.

3704. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هنگامی که مردان از زنان اطاعت کنند، نابود می شوند.

3705. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرگز! مردی بعد از مشورت، هلاک نمی گردد.

غم و اندوه

غم و اندوه

3706. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هرکه غمی از غم های دنیا را از مسلمانی دور کند، خداوند غمی از غم های روز قیامت را از او برطرف می کند. و هر که بر تنگ دستی، آسان بگیرد، خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان بگیرد. و هر که بر مسلمانی رازپوشی کند، خداوند در دنیا و آخرت درباره او رازپوشی می نماید.

نکوهش غم و اندوه

3707. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

دوراندیشی، نصف زندگانی؛ مهر و دوستی، نصف عقل؛ غم و اندوه، نصف پیری؛ و کمی عیال بخشی از آسایش است.

3708. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

غم، نصف پیری است.

نهی از غم و اندوه

3709. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بسیار غم مخور؛ آنچه مقدر است محقق می شود و آنچه روزی ات شده به تو می رسد.

هر اندوهی قطع شدنی است

3710. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر نعمتی زوال پذیر است مگر نعمت بهشتیان و هر اندوهی، قطع شدنی است مگر اندوه جهنمیان.

هیچ غمی بدتر از غم قرض نیست

3711. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هیچ غمی بدتر از غم قرض نیست و هیچ دردی بدتر از درد چشم نیست.

اندوهگین ترین مردم

3712. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اندوهگین ترین مردم، مؤمن است؛ زیرا به خاطر کار دنیا و آخرتش، بی قرار است.

پیامدهای اهتمام به دنیا و آخرت

3713. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر گاه آخرت مورد اهتمام بنده باشد، خدای تعالی نیازمندی او را (با تامین هزینه زندگی به قدر کفاف) می پوشاند و بی نیازی را در دل او قرار می دهد تا پیوسته بی نیاز به سر برد. و هر گاه دنیا مورد اهتمام او باشد، خدای تعالی نیازمندی او را آشکار ساخته و فقر را پیش چشمانش قرار می دهد تا پیوسته (صبح و شام) فقیر به سر برد.

نتیجه غم و اندوه

3714. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که بداخلاق باشد، خودش را عذاب دهد. و هر که زیاد غصه بخورد، تنش را بیمار گرداند. و هر که با مردم منازعه کند، کرامتش می رود و جوانمردی اش نابود می شود.

آنچه غم و اندوه را بر طرف می سازد

3715. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اندوه ها و غم ها را به وسیله صدقه دادنها، برطرف سازید، تا این که خداوند دشواری هایتان را گشوده و شما را بر دشمن، پیروز گرداند.

هوس

هوس

3716. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پس از خود، از سه چیز درباره امّتم بیم دارم:

گمراهی خواهشها، پیروی از شهوت های شکم و فرج، غفلت پس از معرفت و شناخت.

3717. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خطرناک ترین دشمن تو، نفس توست که میان دو پهلوی توست.

3718. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هوی و هوس (فکر گناه) مادامی که به کردار و گفتار نیامده، آمرزیده است.

مخالفت با هوای نفس

3719. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

با هوسهایتان مبارزه نمایید تا بر نفس خویش تسلط یابید.

آثار پیروی از هوس

3720. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هشیار باشید! که چه بسا لحظه ای خوشگذرانی (نامشروع) اندوه طولانی به جا گذارد.

3721. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از هوس بپرهیزید؛ زیرا هوس (انسان را) نابینا و ناشنوا می کند.

پرهیز از شهوت پنهانی

3722. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از شهوت پنهانی برحذر باشید؛ (مانند این که) دانشمند دوست دارد (مریدان) در محضر وی بنشینند.

هر کس با تمایلاتش محشور می گردد

3723. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر کسی با تمایلاتش محشور می گردد؛ هر که به کفّار متمایل باشد، (روز قیامت)، با کفّار همراه خواهد بود و عملش برای او سودی نخواهد داشت.

خطر شهوات

3724. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

جهنم به امور شهوانی و بهشت به مکروهات پوشانده شده است.

نومیدی

نکوهش ناامیدی

3725. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

پروردگار ما، از یاس و نومیدی بندگانش به شگفت آید.

یتیم

یتیم

3726. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

محبوب ترین خانه ها نزد خدا، خانه ای است که در آن، یتیم نوازش می گردد.

تشویق به سرپرستی یتیمان

3727. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

آیا دوست داری نرم دل و حاجت روا گردی؟ پس به وسیله نوازش و اطعام یتیم از غذای خود، با او مهربانی کن، آن گاه دلت نرم گشته و حاجتت را در می یابی.

3728. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

من (ضایع نمودن) حقوق دو ضعیف را بر شما حرام می کنم:

یتیم و زن.

3729. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

هر که یتیم خود یا دیگری را سرپرستی و یاری نماید تا این که خداوند او را بی نیاز سازد، بهشت بر او واجب است.

مال یتیم خوار

3730. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خدای تعالی چهار کس را وارد بهشت نمی کند تا از نعمتهای آن بچشند:

شراب خوار، ربا خوار، آن که به نا حق مال یتیم خورد و آن که پدر و مادرش از او ناخشنود باشند.

دست

تشویق به نگهداری دست

3731. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مالک دست خویش باش (و آن را از خطا باز دار).

یقین

موجبات یقین

3732. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بزرگواری به تقوا، افتخار به فروتنی و یقین (در سایه) بی نیازی است.

نشانه اهل یقین

3733. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

از نشانه های یقین (به خدا) این است که کسی را از راه خشم خدا خشنود نسازی و بر نعمتی که خدا به تو عطا فرموده دیگری را ستایش نکنی و به خاطر این که خدا تو را از نعمتی محروم ساخته دیگری را سرزنش نکنی؛ زیرا حرص آزمند روزی را جلب نمی کند و نفرت متنفری آن را باز نمی گرداند.

علم یقین

3734. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

خبر (شنیدن) مانند دیدن نیست چنانچه خدای تعالی به موسی خبر رفتار قومش درباره گوساله را دارد اما او الواح را نیفکند ولی همین که خودش رفتار آنان را دید، الواح را افکند و آنها شکستند (شنیدن کی بود مانند دیدن).

یهود

یهود

3735. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

اگر ده نفر از یهودیان به من ایمان آورده بودند، همه یهود به من ایمان می آورد.

داستان

یکصد و بیست داستان

نویسنده

حمید رضا کفاش

مقدمه

لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه ... (1)

زندگینامه رسول مکرم اسلام حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله کتاب قطور و بزرگی است که عصاره همه خوبیهای عالم در آن جمع شده است.

زندگی این اسوه بزرگ خلقت، عظمت و اعجازی است که در تاریخ بشریت نظیر ندارد.

جای جای این زندگی نور، سرمایه عظیمی برای پرورش انسانهای نمونه و ارائه آنها به عنوان الگو و سرمشق به دیگران است. از آنجا که آموختن راه و رسم زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله اولین وسیله مطمئن برای شناخت مقاصد و مفاهیم عالیه اسلام به شمار می رود. از دریای بیکران فضایل آن حضرت 120 درس زندگی (به یاد 120 ماه ایثار برای گسترش اسلام در مدینه) از منابع معتبر انتخاب و به ترتیب حروف الفبا مرتب شده، که به محضر عاشقان حضرتش تقدیم می شود.

با آرزوی توفیق - مؤلف

1 - آداب جنگ

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم می گرفت لشگری را به جنگی بفرستد، آنها را می طلبید و در مقابل خود نشانده و می فرمود:

به نام خدا و در راه خدا و بر روش پیامبر او حرکت کنید. به دشمنان خویش خیانت نکنید، آنها را مثله ننمائید و با آنها مکر نورزید. پیرمرد ضعیف و زن و کودک را نکشید. درختان را قطع ننمائید، مگر اینکه ناچار شوید. هر کس از مسلمین از کوچک و بزرگ توجهی به یکی از مشرکین داشته باشد

و او را پناه بدهد، او در امان است تا کلام خدا را بشنود، اگر از شما متابعت کرد از برادران دینی شما محسوب می شود، و اگر امتناع کرد، او را به منزلگاه

خود برسانید و از خدا استعانت جوئید. (2)

2 - آداب دیدار

مردی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و درخواست دیدار نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست از خانه خارج شود و به دیدار آن مرد برود، جلو آینه یا ظرف بزرگی از آب داخل اتاق ایستاد و سر و صورت خود را مرتب کرد.

عایشه از دیدن این کار تعجب کرد. پس از بازگشت آن حضرت پرسید:

یا رسول الله، چرا هنگام رفتن در برابر ظرف آب ایستادی و موها و سر و صورت خود را مرتب کردی؟

فرمود: ای عایشه، خداوند دوست دارد، هنگامی که مسلمانی برای دیدار برادرش می رود، خود را برای دیدار او بیاراید!! (3)

3 - آداب غذا خوردن

حضرت در کنار سفره همانند بنده متواضع می نشست، و سنگینی خود را بر روی ران چپ می افکند. هرگاه در حال صرف غذا بود، تکیه نمی داد. با نام و یاد خدا شروع می کرد، بین دو لقمه خدا را یاد می کرد و سپاس می گفت. وقتی غذا تناول می فرمود، نام خدا را می برد و حمد و سپاس خدا را بین دو لقمه به جا می آورد. این نکات حاکی از توجه به ولی نعمت و یا و نام خدای سبحان می باشد. او هیچ گاه زیاده روی در تناول غذا نداشت.

وقتی بر طعامی دست می نهاد، می فرمود:

به نام خدا، خدایا؛ بر ما مبارک قرار ده. او هیچ غذایی را بد نمی شمرد، اگر میل داشت، تناول می کرد و اگر به طعامی تمایل نداشت، آن را ترک می کرد. حضرت تنها غذا نمی خورد، دوست داشت دسته جمعی باشد:

بهترین طعام برای او طعام دسته جمعی بود. در هنگام غذا از همه زودتر شروع می کرد و آخر از همه دست می کشید، تا دیگران

در غذا خوردن شرم نکنند و گرسنه برنخیزند. از جلو خودش غذا می خورد، غذای داغ نمی خورد، و غذای او بسیار ساده، مانند نان جو بود، هرگز نان گندم نخورد، و به غذای ساده پرانرژی مانند رطب علاقه داشت. (4)

4 - آداب نشستن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جای خاصی برای نشستن در نظر نمی گرفت (5)، و سعی می کرد در پایین مجلس بنشیند. دوست نداشت در هنگام نشست و برخاست، کسی به احترام او برخیزد.

و در این رابطه فرمودند:

کسی که دوست دارد دیگران به احترام وی از جا برخیزد، جایگاهش آتش است.

5 - آزار همسایه

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

صبر کن.

دوباره آمد و شکایت کرد.

فرمود:

صبر کن.

سپس بار سوم باز آمد و شکایت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به مرد شاکی فرمودند:

روز جمعه که مردم به نماز جمعه روند، اثاث منزل خود را بر سر راه بنه تا هر کس به نماز جمعه می رود آن را ببیند و چون از تو سؤال کردند، موضوع را به آنها گزارش کن.

آن مرد:

چنین کرد و همسایه آزاردهنده اش آمد و گفت:

اثاث خانه ات را برگردان، برای تو با خدا عهد کنم که به آزارت برنگردم. (6)

6 - آموختن علم و دانش

مردی از انصار به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله ! اگر جنازه ای حاضر باشد و مجلس عالمی، کدامیک را دوست تر داری که من حضور یابم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

اگر برای تشییع و دفن، کسانی باشند که عهده دار انجام آن شوند، حضور یافتن در مجلس دانشمند، از حاضر شدن در تشییع هزار جنازه و عیادت هزار بیمار و از نماز هزار شب و روزه هزار روز و از هزار صدقه به مستمندان دادن و از هزار حج مستحب و از هزار جنگ مستحب در راه خدا با مال و جان برتر است، کجا اینها با فضیلت حضور در محضر عالم برابری می کند؟ ! آیا ندانسته ای که اطاعت و عبادت خدا وابسته به علم و دانش است و خیر دنیا و آخرت با علم می باشد و بدی دنیا

و آخرت با نادانی است؟ ! (7)

7 - احترام به دیگران

حضرت علی علیه السلام فرمود:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز با احدی دست نداد که دست خود را از دست او جدا کند، تا اینکه طرف دست خود را جدا می ساخت و احدی کاری به او نمی سپرد که آن را رها کند، تا زمانی که طرف از حاجت خود صرفنظر می کرد. و با احدی به گفتگو نپرداخت که سکوت کند، تا وقتی که طرف ساکت می شد، و بالاخره هرگز دیده نشد که آن حضرت پا مبارک را در برابر همنشینی دراز نماید.

8 - احترام به کودکان

روزی پیامبر نشسته بود، امام حسن و امام حسین علیه السلام وارد شدند. حضرت به احترام آنان از جای برخاست و به انتظار ایستاد. چون کودکان در راه رفتن ضعیف بودند، لحظاتی چند طول کشید. بدین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی آنان رفت و استقبال کرد. آغوش خود را گشود و هر دو را بر دوش خویش سوار کرد و به راه افتاد و می فرمود:

فرزندان عزیز، مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید. (8)

9 - احترام پدر و مادر

مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پرسید، ای رسول خدا ! من سوگند خورده ام که آستانه در بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. اکنون چه کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

پای مادر و پیشانی پدر را ببوس. (یعنی اگر چنین کنی، به آرزوی خود در مورد بوسیدن پیشانی حورالعین و آستانه در بهشت می رسی.)

او پرسید:

اگر پدر و مادرم مرده باشند، چه کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

قبر آنها را ببوس. (9)

10 - احترام مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه خدا نگاهی کردند و فرمودند:

خوشا به حال تو خانه ای که چقدر بزرگت داشته و احترامت را برافراشته است! به خدا قسم که مؤمن نزد خداوند از تو محترم تر است، زیرا خداوند بزرگ بر تو یک چیز را حرام کرده و آن قتل و کشتار پیرامون تست، ولی از برای مؤمن سه چیز را حرام و ناروا فرموده است؛ خون، مالش و گمان بد به او بردن. (10)

11 - ارزش کار

ابن عباس (ره) گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به مردی می نگریست و از دیدن او خوشوقت می شد، می پرسیدند:

کارش چیست؟ اگر می گفتند:

بیکار است، می فرمودند:

از نظر من افتاد.

عرض می شد:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله! چرا بی ارزش گردید؟

می فرمودند:

چون مؤمن بیکار بماند، ناچار با دین خود باید معیشت کند. (11)

12 - اشتغال

حضرت محمد صلی الله علیه و آله همین که به مردی نگاه می کرد و از وی خوشش می آمد، می فرمود:

آیا شغلی داری؟

اگر می گفتند، بیکار است، می فرمود:

از چشم من ساقط شد، عرض می کردند:

یا رسول الله برای چه از چشم شما افتاد؟

می فرمود:

زیرا مؤمن بیکار بود، دین خود را اسباب معیشت قرار می دهد! (12)

13 - اصولگرایی

عبدالله بن ابی، سردسته منافقان که با ادای کلمه شهادت مصونیت یافته بود، در باطن امر از اینکه با هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، بساط ریاست او برچیده شده بود، عداوت آن حضرت را در دل می پرورانید و ضمن همکاری با یهودیان مخالف اسلام، از کارشکنی و کینه توزی و شایعه سازی بر ضد او فروگذار نبود. آن حضرت نه تنها اجازه نمی داد یارانش او را به سزای عملش برسانند، بلکه با کمال مدارا با او رفتار می کرد و در حال بیماری به عیادتش می رفت!

در مراجعت از غزوه تبوک، جمعی از منافقان به قصد جانش توطئه کردند که به هنگام عبور از گردنه، مرکبش را رم دهند تا در پرتگاه سقوط کند و با این که همگی صورت خود را پوشانیده بودند، آنها را شناخت و با همه اصرار یارانش، اسم آنها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرفنظر کرد. (13)

14 - الگوی جامع

پیامبر صلی الله علیه و آله لباسش را خودش می دوخت، و کفشش را خودش وصله می کرد، و گوسفندش را خود می دوشید. و با بردگان غذا می خورد. روی زمین می نشست و سوار بر الاغ می شد، و کسی را همردیف خود قرار می داد، و شرم آن نداشت که خودش به بازار برود و نیازهای خانه را خریداری کرده و حمل کند. با همه افراد دست می داد، و تا

طرف، دستش را رها نمی کرد، او رها نمی کرد، به همگان سلام می کرد و اگر به چیزی دعوت می شد، هر چند به خرمای خشک، دعوت را رد نمی نمود. کم خرج و بزرگ طبع و خوش برخورد بود. چهره اش گشوده و خندان بود، اندوهش

آمیخته مهربان با خشم نبود، و در تواضعش ذلت نبود، اشراف در بخشش داشت، قلبی مهربان داشت، و همه مسلمانان مهربان بود. هرگز سر سفره ای سیر بر نخاست و هرگز دست طمع به چیزی دراز نکرد. (14)

15 - امتیاز

روایت شده، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در سفری بود. برای طعام، امر فرمود گوسفندی را ذبح نمایند.

شخصی عرض کرد:

یا رسول الله ! ذبح گوسفند به عهده من، و دیگری گفت که پوست کندن آن با من، و شخص دیگر گفت که پختن آن با من. آن حضرت فرمود: جمع کردن هیزم هم با من باشد.

گفتند:

یا رسول الله، ما هستیم و هیزم جمع می کنیم. نیاز به زحمت شما نیست.

فرمود:

این را می دانم، لیکن خوش ندارم که خود را بر شما امتیازی دهم. پس به درستی که حق تعالی کراهت دارد از بنده اش که ببیند او خود را بر دوستانش امتیاز داده است. (15)

16 - انصاف

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت ساله بود، روزی از دایه اش (حلیمه سعدیه) پرسید، برادرانم کجا هستند؟ (چون در خانه حلیمه بود، فرزندان او را برادر خطاب می کرد).

حلیمه جواب داد:

فرزندان عزیز، آنان گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو به ما مرحمت کرده است، به چرا برده اند.

طفل گفت:

مادر:

درباره من به انصاف رفتار ننمودی.

مادر پرسید:

چرا؟

گفت:

آیا سزاوار است که من در سایه خیمه بمانم و شیر بنوشم، ولی برادرانم در بیابان، زیر آفتاب سوزان باشند؟ (16)

17 - اوایل زندگی

از همان اوائل زندگانی که در سرزمینی به نام اجیاد در اطراف مکه به شبانی می پرداخت، با عزلت و تنهائی مانوس بود و در آن سکوت صحرا، ساعتها به فکر فرو می رفت و در امر وجود و حیات غور می نمود. او در دنیایی، غیر دنیای قوم خود می زیست، و هیچ گاه در مجالس لهو و تفریح آنها حضور نمی یافت، و در جشنها و مراسمی که به نام بتها برپا می داشتند، شرکت نمی کرد، و با گوشت قربانی که تقدیم بتها می شد، دست و دهان آلوده نمی ساخت. (17) او سیر و تفکر خود را در جزء کلمه توحید و نفی ماسوا خیلی زود به پایان رسانده بود.

از بتها تنفر داشت و می گفت:

هیچ چیز را به قدر این بتها دشمن نمی دارم. (18)

18 - اهمیت کودک

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسلمانان خواندن نماز ظهر را با جماعت شروع کردند، ولی بر خلاف معمول، دیدند آن حضرت دو رکعت آخر نماز ظهر را با شتاب به پایان رسانید. بعد از نماز، مردم از آن حضرت پرسیدند:

چه شده؟ مگر حادثه ای رخ داده که شما نماز را با عجله تمام کردید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

اما سمعتم صراخ الصبی.

یعنی:

آیا شما فریاد گریه کودک را نشنیدید؟ (19)

19 - بخل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طواف کعبه مشغول بود، مردی را دید که پرده مکه را گرفته و می گوید:

خدایا به حرمت این خانه مرا بیامرز.

حضرت پرسید:

گناهت چیست؟

او گفت:

من مردی ثروتمند هستم. هر وقت فقیری به سوی من می آید و چیزی از من می خواهد، گویا شعله آتشی به من رو می آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

از من دور شو! و مرا به آتش خود نسوزان.

سپس فرمود:

اگر تو بین رکن و مقام (کنار کعبه) دو هزار رکعت نماز بگزاری و آن قدر گریه کنی که از اشکهایت نهارها جاری گردد، ولی با خصلت بخل بمیری، اهل دوزخ خواهی بود. (20)

20 - بدهکاری

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن نماز گزارد. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود:

شما بر او نماز بخوانید، اما من نمی خوانم.

اصحاب گفتند:

یا رسول الله ! چرا بر او نماز نمی گزاری؟

حضرت فرمود:

زیرا بدهکار مردم است.

ابو قتاده گفت:

من ضامن می شوم که قرض او را ادا کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به طور کامل ادا خواهی کرد؟

ابو قتاده:

بله، به طور کامل خواهم کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد.

ابو قتاده گوید:

بدهکاری آن مرد هفده یا هجده درهم بود. (21)

21 - برخورد یکسان با فرزندان

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دیدند که روی یکی از فرزندانش را بوسه زد به دیگری توجهی نکرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ناراحتی فرمود:

چرا میان دو فرزندت فرق گذاشتی و برابر رفتار نکردی؟ (22)

22 - بردباری در مقابل دشنام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر گروهی از مردم فرمودند که پیرامون مردی که سخت ترین و سنگین ترین سنگ را بلند می کرد حلقه زده بودند حضرت فرمودند:

چه خبر است؟

عرض کردند:

این مرد سنگی را که وزنه بزرگ برای سنجش زورمندان است، بر می دارد. فرمودند:

آیا میل دارید به کسی که زورمندتر از او باشد، به شما خبر دهم؟ و آن مردی است که دیگری دشنامش گوید و او بردباری به خرج دهد و بر نفس و خشم خود و شیطان خویش حریف پیروز گردد. (23)

23 - بلند شدن به احترام مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند که مردی وارد شد و آن حضرت به احترام او از جای خویش برخاست.

مرد گفت:

ای رسول خدا! جای گسترده و وسیع است.

آن حضرت فرمود:

این از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر است که چون وی را برای نشستن نزدیک خویش دید، برای او جابجا شود. (24)

24 - بوسیدن دست کارگر

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک برگشتند. سعد انصاری به استقبال آن حضرت رفت و نبی اکرم صلی الله علیه و آله با او مصافحه کرد و چون دست در دست سعد گذاشت، فرمود، این زبری چیست که در دستهای توست؟

عرض کرد:

یا رسول الله! با بیل و کلنگ کار می کنم و برای خانواده ام روزی فراهم می نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست سعد را ببوسید و فرمود:

این، دستی است که حرارت آتش دوزخ به آن نرسد. (25)

25 - بی اعتنایی به دنیا

سهل بن سعد ساعدی گفت:

مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

ای رسول خدا! مرا به عملی راهنمایی فرمای که وقتی آن عمل را انجام دهم، محبوب خدا و خلق گردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

به دنیا بی رغبت باش تا خداوند تو را دوست بدارد و به آنچه از دنیا در اختیار مردم است، چشم پوش و بی اعتنا باش، تا مردم تو را دوست داشته باشند. (26)

26 - پاداش زنان

پیامبر صلی الله علیه و آله در باب جهاد و پاداش مجاهدان سخن می گفت.

در این بین، زنی بپاخاست و پرسید:

آیا برای زنان هم از این فضیلت ها بهره ای هست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

آری، از هنگامی که زنان باردار می شوند، تا لحظه ای که کودکان خود را از شیر باز می گیرند، همانند مجاهدان در راه خدا پاداش می برند. و اگر در این فاصله، اجل آنان فرا رسد و مرگ ایشان را دریابد، اجر و منزلت شهید را دریافت خواهند کرد. (27)

27 - پاداش نماز مؤمن

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که تبسمی داشتند، به آسمان نگاه می کردند. شخصی علت را سؤال کرد.

حضرت فرمودند:

به آسمان نگاه کردم، دیدم دو فرشته به زمین آمدند تا پاداش عبادت شبانه روزی بنده با ایمانی را که هر روز در محل نماز خود، به عبادت و نماز مشغول می شدند، بنویسند. اما او را در محل نماز خود نیافتند، بلکه در بستر بیماری یافتند.

آنها به سوی آسمان بالا رفتند و به خداوند عرضه داشتند:

ما طبق معمول برای نوشتن پاداش عبادت آن بنده باایمان، به محل نماز او رفتیم، ولی او را در محل نمازش نیافتیم، بلکه او در بستر بیماری آرمیده بود.

خداوند به آن فرشتگان فرمود:

تا او در بستر بیماری است، همان پاداش را که هر روز برای او هنگامی که در محل نماز و عبادتش بود، می نوشتید، بنویسید، و بر من است که پاداش اعمال نیک او را تا آن هنگام که در بستر بیماری است، برایش بنویسم. (28)

28 - پیوند با مادر مشرک

اسماء، دختر ابی بکر گوید:

بر من وارد شد. من به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندم، مادرم که زنی مشرک است، بر من وارد می شود، آیا با او پیوند برقرار کنم؟

فرمودند؟:

آری. (29)

29 - تاثیر نماز

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

با رسول خدا صلی الله علیه و آله به انتظار وقت نماز در مسجد نشسته بودیم، در این بین، مردی برخاست و گفت:

ای رسول خدا! من گناهی کرده ام، برای آمرزش آن چه باید بکنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند. هنگامی که نماز تمام شد، همان مرد برخاست و سخن خود را تکرار کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

آیا هم اینک با ما نماز نگزاردی، و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟

عرض کرد:

بلی، چنین کردم.

فرمود:

همین نماز، کفاره و سبب آمرزش گناه تو خواهد بود. (30)

30 - تحفه

ابن عباس روزی در محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بود و عده ای از مهاجرین و انصار حاضر در مجلس بودند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس با بازار برود و برای خانواده اش تحفه ای بخرد، مانند کسی است که برای محتاجها صدقه حمل نموده است.

و نیز فرمودند:

باید وقت قسمت میوه یا غذا و یا هر تحفه دیگر، اول به دخترها بدهد، بعد به پسرها.

به درستی که هر کس دختر خود را شاد کند، مثل این است که غلامی از اولاد اسماعیل را آزاد کرده است و هر کس پسرش را ساکت کند. نگذارد چشمش در دست دیگران باشد و به این سبب او را شاد کند، مانند این است که از ترس خدا گریه کرده است، و هر کس از ترس خدا گریه کند، خداوند او را داخل بهشت می نماید. (31)

31 - تعلیم و تعلم

در مدینه روزی پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام صلی الله علیه و آله وارد مسجد گردید، چشمش به دو اجتماع افتاد که در دو دسته تشکیل شده بودند و هر دسته ای حلقه ای تشکیل داده و سرگرم بودند؛ یک دسته به عبادت و ذکر خدا، و دسته ای به تعلیم و تعلم و یاد دادن و یاد گرفتن سرگرم و مشغول بودند. حضرت از دیدن هر دو دسته مسرور و خرسند گردید و به همراهانش فرمود:

این هر دو دسته کار نیک نموده و بر خیر و سعادتند. لکن من برای دانا کردن و دانا شدن مردم فرستاده شده و مبعوث گشته ام. پس خودش به طرف همان دسته که به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند، رفت و در

حلقه آنان (32) نشست.

32 - تنبیه بدنی

ابومسعود انصاری گوید:

من غلامی داشتم که را کتک می زدم.

از پشت سر خود صدایی شنیدم می فرمود:

ابومسعود، خداوند تو را بر او توانایی داده است (او را بنده تو ساخته)، برگشتم، نگاه کردم. دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم:

من او را در راه خدا آزاد کردم !!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر این کار را انجام نمی دادی، زبانه آتش تو را فرا می گرفت. (33)

33 - توجه به دیگران

پیامبر اکرم وقتی به کسی رو می کرد، نیم رخ برنمی گشت، و با تمام بدن به طرف او روبه رو می شد. به کسی جفا نمی کرد و عذر طرف را زود می پذیرفت. (34)

34 - ثواب کار

در یکی از سفرها بعضی از اصحاب، روزه دار بودند، از شدت گرما هر یک به گوشه ای افتاده و از حال رفتند. سایرین به نصب چادرها، سیراب نمودن چارپایان و خدمات دیگر می کوشیدند.

حضرت فرمود:

همه اجر و ثواب متعلق به کسانی است این کارها را انجام می دهند. (35)

35 - جواب سلام

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله (السلام علیک) گفت، حضرت در جواب فرمودند:

(و علیک السلام و رحمه الله). دیگری آمد و گفت:

(السلام علیک و رحمه الله و برکاته).

سومی آمد و عرض کرد:

(السلام علیک و رحمه الله و برکاته).

حضرت فرمودند:

(علیک).

آن مرد عرض کرد:

جواب مرا کم فرمودی، مگر دستور خدای تعالی نیست، و اگر به شما درود گفتند به بهترین وجه پاسخ دهید؟

حضرت فرمودند:

تو برای من جای پاسخ بهتر گفتن باقی نگذاشتی، ناگزیر من همانند سلام تو جواب گفتم. (36)

36 - جوانان

رسول الله صلی الله علیه و آله مسئولیت های بزرگ فرهنگی، اجتماعی و نظامی را به جوانان واگذار می کرد. پیش از هجرت به مدینه، مصعب بن عمیر که نوجوانی بیش نبود، از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله برای انجام رسالت فرهنگی و تبلیغی به مدینه اعزام می شود:

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لمصعب و کان فتا حدثا و امره رسول الله صلی الله علیه و آله بالخروج. (37) همین جوان در جنگ های بدر و احد فرمانده و پرچمدار سپاه حق است، که با حماسه آفرینی در جنگ احد به شهادت می رسد.

37 - حب علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در شب معراج هنگامی که مرا به آسمان می بردند، به هر جا می رسیدم، دسته هایی از فرشتگان با اظهار شادی و شادمانی به دیدارم می آمدند، تا اینکه به جایی رسیدم که جبرئیل به همراه جمعی از فرشتگان به استقبالم آمدند.

آن روز جبرئیل سخنی شنیدنی گفت:

اگر امت تو بر دوستی و مهر علی علیه السلام اجتماع می کردند، خداوند متعال آتش جهنم را نمی آفرید. (38)

38 - حسن معاشرت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لباس و کفش خود را می دوخت، گوسفندان خود را می دوشید، با بردگان هم غذا می شد، بر زمین می نشست، بدون اینکه خجالت بکشد، مایحتاج خانه اش را از بازار تهیه می کرد و هنگام مصافحه دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد. به هر کسی می رسید سلام می کرد، چه توانگر و چه درویش، چه کوچک و چه بزرگ، و اگر به مهمانی و خوردن چیزی دعوت می شد، آن را کوچک نمی شمرد، هر چند خرمایی پوسیده باشد ... و مخارج زندگی آن حضرت سبک، دارای طبع بزرگ و خوش معاشرت و خوشرو بود. بدون اینکه بخندد، همیشه تبسمی بر لب داشت، و بدون اینکه چهره اش در هم کشیده باشد، اندوهگین به نظر می رسید. بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود. بدون اینکه اسراف بورزد، سخی بود، دل نازک و با همه مسلمانان مهربان بود ... (39)

39 - حضرت خدیجه علیهماالسلام

حضرت خدیجه علیهماالسلام پانزده سال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگتر بود. پس از وفاتش هر وقت نام او برده می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با عظمت از وی یاد می فرمودند و گاهی اشکشان جاری می شد، که عایشه ناراحت می شد. (40) به درستی که من خدیجه را بر زنان امتم برتری می دهم. همانگونه که مریم علیهماالسلام بر زنان عالم برتری داده شد. قسم به خدا که بهتر از خدیجه پس از او برای من جایگزین نکرد.

40 - حفظ ارتباط

شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

یا رسول الله! بستگانم با من قطع رابطه کرده و مرا مورد حمله و شماتت قرار داده اند، آیا من هم با آنها قطع رابطه کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

با این وضع، خداوند نظر رحمتش را از همه شما بر می دارد.

آن مرد گفت:

پس چه کنم؟

حضرت فرمود:

ایجاد رابطه کن با کسی که با تو قطع رابطه کرده است، و ببخش به کسی که تو را محروم ساخته است، و عفو کن کسی را که به تو ظلم کرده است؛ در این صورت، از سوی خداوند پشتیبانی در برابر آنها خواهی داشت. (41)

41 - حق پیاده

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که سواره بودند، نمی گذاشتند کسی پیاده با آن حضرت حرکت کند، یا او را با خود سوار می کردند و چنانچه طرف قبول نمی کرد، می فرمودند:

جلوتر و در فلان جا منتظر باش. (42)

42 - حق فرزند

حق فرزند من چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

اسم نیکو برایش انتخاب کنی، و به خوبی او را ادب کنی، و به کار مناسب و پسندیده ای بگماری. (43)

43 - حلال و حرام

عربی شرفیاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید و عرض کرد:

یا رسول الله، از خداوند بخواه دعای مرا مستجاب گرداند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر می خواهی دعای تو مستجاب شود، کسبت را از حلال بگیر و مالت را پاک کن و از حرام به شکمت داخل نکن. (44)

44 - حلم

انس بن مالک می گوید:

ده سالم تمام خدمتگذار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم.

هرگز نفرمود:

چرا چنین و چنان کردی؟ یا چرا چنین و چنان نکردی؟ (45)

نیز از انس نقل شده که:

سالیانی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدمت کردم، هرگز مرا ناسزا نفرمود. هرگز مرا کتک نزد. هرگز مرا از خود نراند. هرگز به من پرخاش نکرد. هرگز در برابر سستی و سهل انگاری من نسبت به کاری، با من تندی و درشتی ننمودی. هرگاه کسی از خاندانش با من خشونت به خرج می داد،

حضرت می فرمود:

بازش گزار! هر چه باشد، پیش خواهد آمد.

45 - حمد شکر

در مواقعی که خبر خوشی برای آن حضرت می آوردند و شاد بود، می گفت:

الحمد لله علی کل نعمه. وقتی گرفتار مصیبت و اندوه می شد، می گفت:

الحمد لله علی کل حال. خلاصه شکر و حمد از زبان حضرتش نمی افتاد. (46)

46 - خشم

مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! چیزی به من بیاموز تا خدا سودم بخشد و سخن را کوتاه بگیر، شاید من آن را حفظ کنم،

فرمودند:

خشم مگیر،

عرض کرد:

یا رسول الله! چیزی به من بیاموز تا مرا سود دهد، و هر چقدر این تقاضا را تکرار می کرد، حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او می فرمودند:

خشم مگیر. (47)

47 - خوابیدن

حضرت محمد صلی الله علیه و آله بعد از بیدار شدن از خواب به سجده می رفتند، و این دعا را می خواندند:

الحمدلله بعثی مرقدی هذا و لوشاء لجعله الی یوم القیمه:

سپاس خدایی را که مرا از خوابگاهم برانگیخت، اگر می خواست تا قیامت مرقد من قرار می داد. و نیز هنگام خوابیدن و بعد از بیدار شدن مسواک می زدند. (48)

48 - خود برتر بینی

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از شخصی تعریف شد. روزی او به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

اصحاب عرض کردند:

یا رسول الله، این همان کسی است که از او به خوبی تعریف کردیم.

حضرت فرمود: من در چهره او نوعی سیاهی از شیطان می بینم. او نزدیک شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تو را به خدا سوگند، آیا در پیش خود نگفتی کسی بهتر از من در میان مردم نیست؟

او در پاسخ گفت:

بله، همین طور است که فرمودید. (49)

49 - خوردن غذا

عمربن ابی سلمه، فرزند ام سلمه همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت:

روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا می خوردم و من از اطراف ظرف غذا بر می داشتم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمودند:

از آنچه در پیش دست توست، بخور. (50)

50 - دارالنصره

عبدالله جزعان که پیرمرد فقیری بود، خانه ای می ساخت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آن هنگام هفت ساله بود. بچه ها را گرد آورد و به عبدالله کمک کرد تا خانه او ساخته شود. حتی خانه او را در دارالنصره نام نهاد و افرادی را برای کمک به مظلومان تعیین کرد. (51)

51 - در کنار مادر

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

من مردی با نشاط و جوان هستم و جهاد در راه خدا را دوست دارم، اما مادری دارم که این کار را خوش ندارد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

برگرد و در کنار مادرت باش. سوگند به خدائی که به حق مرا به پیامبری برگزیده است، انس یک شب او با تو از جهاد یکساله تو در راه خدا بهتر است. (52)

52 - دستبوسی

مردی خواست تا بر دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسه زند، پیامبر دست خود را کشید و فرمود:

این کاری است که عجم ها با پادشاهان خود می کنند و من شاه نیستم، من مردی از خودتان هستم. (53)

53 - دعا برای میزبان

جابر بن عبدالله گفت:

ابو الهیثم غذایی پخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را به خوردن آن دعوت کرد و چون اصحاب از خوردن غذا فارغ گشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود:

به برادر میزبانتان ثواب برسانید.

عرض کردند:

ثواب رسانیدن به او چگونه است؟

فرمودند:

هنگامی که کسانی به خانه مردی داخل شدند و غذایش را خورده و نوشیدنی هایش نوشیده شد و برای او دعای خیر کردند. همین کار موجب ثواب رسانیدن به او خواهد شد. (54)

54 - دفاع از آبروی مؤمن

ابو الدرداء گوید:

مردی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آبروی کسی را دستخوش بدگویی قرار داد، دیگری در مقام دفاع برآمد، رسول خدا صلی

الله علیه و آله فرمودند:

هر کس از آبروی برادر دینی خود دفاع کند، حجاب و پرده ای از آتش برای او خواهد بود. (55)

55 - دنیاطلبی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در روز قیامت گروهی را برای محاسبه می آورند که اعمال نیک آنان مانند کوههای تهامه بر روی هم انباشته است! اما فرمان می رسد که به آتش برده شوند! صحابه گفتند:

یا رسول الله! آیا اینان نماز می خواندند؟

فرمود:

بلی، نماز می خواندند و روزه می گرفتند و قسمتی از شب را در عبادت به سر می بردند! اما همین که چیزی از دنیا به آنها عرضه می شد، پرش و جهش می کردند تا خود را به آن برسانند. (56)

56 - دوری از مجادله

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اصحاب خود در آمد و دید که:

آنان با یکدیگر مجادله و مخاصمه می کنند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخت خشمگین شد که از شدت غضب چهره مبارکش چنان سرخ گشت، تو گویی دانه های انار بر رخسار مبارک شکسته شده است، و فرمود:

آیا برای همین کارها خلق و به خاطر این مسائل مامور شده اید که بعضی از کتاب خدا را با بعضی دیگر بیامیزید؟ بنگرید به چه ماموريد، به آن عمل کنید و از چه چیزهایی نهی شده اید، از ارتکاب آنها اجتناب ورزید. (57)

57 - دوستی اهلبیت

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر کس دوست داشته باشد که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در باغ بهشتی که پروردگارم پرورده، جای گیرد، باید بعد از من علی را و

دوست او را دوست بدارد و به پیشوایان بعد از من اقتدا کند که آنان عترت من هستند و از طینتم آفریده شده اند و از درک و دانش برخوردار گردیده اند، و وای بر آن گروه از امت من که برتری آنان را انکار کنند و پیوندشان را با من قطع نمایند، که خداوند شفاعت مرا شامل حال آنان نخواهد کرد. (58)

58 - دیدار مؤمن

از انس بن مالک نقل شده که گفت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنان بود که هرگاه یکی از برادران مؤمن خود را به مدت سه روز نمی دید. از حال او جویا می شد. چنانچه به مسافرت رفته بود. در حقش دعا می فرمود. اگر در وطن حضور داشت، به دیدارش می رفت. و هرگاه، خبر بیماریش را می شنید، از وی عیادت می کرد. (59)

59 - دیوانه واقعی

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جمعی گذشتیم،

نبی حق فرمود:

برای چه گرد هم جمع شدید؟

عرض کردند:

یا رسول الله، این مرد دیوانه است که غش می کند و ما بر گرد او جمع شدیم.

پیامبر فرمود:

این دیوانه نیست، بلکه بیمار است.

سپس فرمود:

دوست دارید دیوانه حقیقی را بشناسید؟

عرض کردند:

بلی یا رسول الله، پیامبر اسلام فرمود:

دیوانه آن کس است که از روی تکبر و غرور راه می رود، و با گوشه چشمش نگاه می کند، و شانه های خود را از سر بزرگی می جنباند، و با آنکه گناه خدا را می ورزد، آرزوی بهشت از خدا دارد.

مردم از شرش آسوده نیستند، و به خیرش امیدی نیست. دیوانه این است، ولی این مرد بیمار و گرفتار است. (60)

60 - ذکر و دعا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلند کردن صدا را به ذکر و دعا، که غالبا شیوه مردم متظاهر و ریاکار است، خوش نمی داشت. در یکی از سفرها، یارانش هرگاه که مشرف به دره می شدند، صدا با تکبیر و تهلیل بلند می کردند، فرمود:

آرام بگیرید، کسی که او را می خوانید نه گوشش کر است و نه جای دوری رفته است. او همه جا با شماست و شنوا و نزدیک است.. (61)

61 - راه رفتن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی سواره می رفتند، اجازه نمی دادند کسی پیاده همراه او برود. هنگام راه رفتن متواضع، محکم، باوقار و سریع می رفتند، و خود را عاجز و سست و کسل نمایان نمی ساختند. (62)

62 - رافت با حیوانات

عبدالرحمان بن عبدالله، اظهار می دارد:

در حال مسافرت، در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. چشم به حمره ای (پرنده ای همانند گنجشک) افتاد که دو جوجه با خود داشت. ما جوجه هایش را برداشتیم. حمره آمده، در اطراف ما بال و پر می زد.

هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلع گردید فرمود:

چه کسی نسبت به فرزند این پرنده، مرتکب خلاف شده، فرزندش را به وی برگردانید. (63)

63 - رعایت حال مردم

از معاذ بن جبل روایت شده است که گفت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد.

و به من فرمود:

ای معاذ! هرگاه فصل زمستان فرا رسد، نماز صبح را در آغاز طلوع صبح به جا آور، و قرائت را به اندازه طاقت و حوصله مردم، طول بده و آنان را خسته مکن. و در موسم تابستان، نماز صبح را در روشنایی فجر، اقامه کن. چه اینکه شب، کوتاه است. و مردم نیاز به استراحت دارند. آنان را واگذار تا نیاز خود را برطرف نمایند. (64)

64 - رعایت حقوق دیگران

ابو ایوب انصاری، میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می گوید:

شبی برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی همراه پیاز و سیر آماده کردیم و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بردیم. آن حضرت از غذا نخورد، و آن را رد کرد. ما جای انگشتان آن حضرت را در آن غذا ندیدیم.

من بی تابانه به حضور آن حضرت رفتم و عرض کردم:

پدر و مادرم به فدایت! چرا از غذا نخوردی، و جای دست شما در آن غذا نبود، تا با خوردن آن قسمت، طلب برکت کنیم؟

در پاسخ فرمود:

آری، غذای امروز سیر داشت و چون من در اجتماع شرکت می کنم و مردم از نزدیک با من تماس می گیرند و با من سخن می گویند، از خوردن غذا، معذورم. ما آن غذا را خوردیم، و از آن پس چنان غذایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آماده نکردیم. (65)

65 - رفتار با مردم

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله میدان جنگ بود، عربی به محضر او رسید و رکاب شترش را گرفت و گفت:

یا رسول الله، عملی را به من بیاموز که سبب رفتنم به بهشت گردد.

حضرت فرمود:

با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند، و از رفتار با آنها که خوشایند تو نیست، بپرهیز. (66)

66 - رفع مشکلات

حذیفه گوید:

شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون مشکلی برای او پیش می آمد، به نماز پناه می برد و از آن استعانت می جست. (67)

67 - روزه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر ماه رمضان و قسمت مهمی از شعبان، در سایر ایام سال، یک روز در میان روزه دار بود. (68) دهه آخر ماه رمضان را در مسجد به عبادت معتکف می شد (69)، ولی نسبت به دیگران تسهیل می نمود و می فرمود:

کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید، همیشه به اندازه وسع خودتان به عبادت بپردازید. عمل مداوم نزد خدا، محبوبتر از عمل بسیار و خسته کننده است. (70)

68 - ریا

شداد بن اوس گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و چهره مبارکش را بدان گونه افسرده دیدم که مرا ناراحت ساخت.

عرض کردم:

چه پیش آمده است؟

فرمودند:

بر امتم از شرک می ترسم.

عرض کردم:

آیا پس از شما مشرک می شوند؟

فرمودند:

آنان خورشید و ماه و بت و سنگ نمی پرستند، ولی ریا می کنند و ریا خود شرک است. (71) و سپس آیه 110 سوره کهف را تلاوت فرمودند:

فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا هر کس امید دیدار پروردگار خود دارد، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگار خویش، کسی از شریک نگیرد.

69 - ریزش گناهان

سلمان می گوید:

در محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه درختی به سر می بردیم. آن حضرت شاخه ای از آن درخت را گرفت و آن را تکان داد، برگهای آن ریخته شد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حاضران فرمودند:

آیا از من نمی پرسید این چه کاری بود که کردم؟

گفتم:

ای رسول خدا، علت این کار را به ما خبر بده،

فرمودند:

ان العبد المسلم اذا قام الی الصلاه تحتاتت عنه خطایاه کما تحتاتت ورق هذه الشجره.

یعنی همانا بنده مسلمان هرگاه به نماز ایستاد، گناهان او می ریزد، همان گونه که برگهای این درخت می ریزد. (72)

70 - ساده زیستی

عده ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند:

ما وضعمان خیلی ساده است. ما هم زر و زیور می خواهیم، از غنایم به ما هم بدهید.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند:

زندگی من، زندگی ساده است. من حاضرم شما را طلاق بدهم و طبق دستور قرآن که زن مطلقه را باید مجهز کرد، حاضرم چیزی هم به شما بدهم. اگر به زندگی ساده من می سازید، بسازید، و اگر می خواهید رهایتان کنم، زهایتان بکنم.

البته همه شان گفتند:

خیر، ما به زندگی ساده می سازیم. (73)

71 - سر آغاز دانش

مردی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

ای رسول خدا ! شگفتی ها و مسائل غریب علم را به من بیاموز،

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از آغاز دانش چه آموخته ای، که از انتهایش سؤال می کنی؟

عرض کرد:

یا رسول الله ! آغاز دانش چیست؟

فرمود:

خدای را به حق شناختن.

اعرابی گفت:

حق معرفت خداوند چیست؟

فرمود:

خدای بدون مثل و مانند و ضد و شریک را بشناسی، و نیز بدانی که خدای یکتا و یگانه، ظاهر و باطن و اول و آخر است و همتایی ندارد و چیزی نظیر او نمی باشد. این حق معرفت خداوند و سر آغاز دانش است. (74)

72 - سلام

وقتی یکی از مسلمانان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سلام می کرد و می گفت: سلام علیک، در جوابش می فرمود:

و علیک السلام و رحمه الله و اگر می گفت:

السلام علیک و رحمه الله، می فرمود:

و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. و به این کیفیت رسول الله صلی الله علیه و آله در پاسخ سلام اضافه می نمود. (75)

73 - سلام به کودکان

از انس بن مالک نقل شده که گفت:

همانا رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر گروهی از کودکان گذشت و به ایشان سلام داد. (76)

74 - سه حکمت

امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

روی یکی از شمشیرهای پیامبر صلی الله علیه و آله سه جمله نوشته شده بود:

وصل کن با کسی که با تو قطع رحم کرد، و حق را بگو اگر چه بر ضرر خودت تمام شود و خوبی کن بر کسی که به تو بدی کرده است. (77)

75 - شیوه معاشرت

او همواره خوشرو و خوشخو و فروتن بود. خشن و تندخو و فحاش و عیبجو نبود. کسی را بیش از استحقاق، مدح نمی کرد. از چیزی که مطلوب و

خوشایندش نبود، چشم پوشی و تغافل می کرد. طوری رفتار می نمود که مردم نه از او مایوس می شدند و نه ناامید. خود را از سه خصلت بازداشته بود:

جدال، پرحرفی، و گفتن مطالب بی فایده.

درباره مردم هم از سه کار پرهیز می کرد:

هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت، در جستجوی لغزشها و عیبهای مردم نبود. جز در جایی که امید ثواب داشت، سخن نمی گفت. (78)

76 - صله رحم

مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

یا رسول الله ! فامیل من تصمیم گرفته اند بر من حمله کنند و از من ببرند و دشنامم دهند، آیا من حق دارم آنها را ترک گویم؟

فرمودند:

در آن صورت خداوند همه شما را ترک می کند.

عرض کرد:

پس چه کنم؟

فرمودند:

بپیوند با هر که از تو ببرد، و عطا کن به هر که محرومت کند، و در گذر از هر که به تو ستم نماید، زیرا چون چنین کنی، خدا تو را بر آنها یاری دهد. (79)

77 - عاطفه

از مسیره بن معبد نقل شده که گفت:

مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اظهار داشت:

یا رسول الله! ما مردم زمان جاهلیت بودیم. بتها را پرستش می کردیم. فرزندان خود را به قتل می رساندیم. من دختری داشتم و از اینکه او را به مهمانی می بردم، خیلی خوشحال می شد.

روزی او را به قصد مهمانی بیرون بردم. دخترم دنبال سرم حرکت می کرد، رفتم تا به چاهی رسیدم. آن چاه از خانه ام، زیاد دور نبود. دست دختر را گرفته، او را در چاه انداختم. آخرین چیزی که از او به یاد دارم، این است که فریاد می کرد:

پدر! پدر! ...

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن این ماجرا، آن چنان گریه کرد که اشک دیدگانش خشک شد. (80)

78 - عالم بی عمل

انس بن مالک گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

شبی که مرا به آسمان بردند و سیر دادند، به گروهی از مردم گذشتم که لبهایشان با مقراض های آهنین بریده می شد، و من گفتم:

ای جبرئیل، اینها چه کسانی هستند؟

گفت:

ایشان گویندگانی از اهل دنیا و از جمله کسانی هستند که مردم را به کارهای خیر و نیک امر می کردند و خود را فراموش می نمودند. (81)

79 - عطر

امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول الله صلی الله علیه و آله ظرف مخصوص عطر داشتند، پس از هر وضو بلافاصله آن را به دست گرفته، خود را معطر و خوشبو می ساخت؛ در نتیجه چون از خانه بیرون می آمد، بوی عطر در محل عبور آن بزرگوار منتشر می شد. (82)

اگر عطر برای آن حضرت تعارف می آوردند، خود را به آن معطر می ساخت و می فرمود:

بویش پاکیزه و حمل کردنش آسان است. و بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می کرد، به عطر پول می داد. (83)

80 - عطوفت با همسر

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با همسران خود با عطوفت و عدل رفتار می کرد و بین آنها تبعیض و ترجیح قائل نمی شد، و در مسافرتها به هر کدام از آنها قرعه اصابت می کرد، او را همراه می برد. (84) او مطلقا خشونت اخلاقی نداشت، خاصه در مورد زنان، نهایت رفق و مدارا را به کار می برد و تندخوئی و بدزبانی همسران خود را تحمل می نمود.

81 - عفو

در کتاب تحف العقول است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از خانه بیرون رفتند و گروهی را دیدار کردند سنگی را می غلتاندند.

فرمودند:

قهرمان ترین شما کسی است که به هنگام خشم، خویشت داری کند، و بردبارترین تان آن کس باشد که در حین داشتن قدرت، عفو نماید. (85)

82 - عفو و گذشت

با اینکه قریش با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش، آن همه دشمنی کردند، آنان را شکنجه دادند؛ چه در آغاز دعوت و چه از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین علی رغم آن همه توطئه، جنگ و لشکرکشی در برابر پیامبر اکرم، آن حضرت بعد از فتح مکه، بر در کعبه ایستاد و خطاب به قریش فرمود:

هان ! قریشیان ! چه می گویید؟ فکر می کنید با شما چه خواهم کرد؟

قریشیان یکصدا فریاد زدند:

نیکی ... تو برادری بزرگوار و فرزند برادری کریم و بزرگواری.

حضرت فرمود:

حرف برادرم یوسف علیه السلام را تکرار می کنم:

امروز متاثر و شرمسار می باشید. من شما را عفو کردم، خدا هم گناه شما را ببخشد که مهربانترین مهربانان است. بروید، شما آزاد هستید. (86)

83 - غذای حرام

رسول الله صلی الله علیه و آله در سن هفت سالکی بودند که یهودیان گفتند ما در کتابهای خود خوانده ایم که پیامبر اسلام از غذای حرام و شبهه دار استفاده نمی کند و آنها را حرام می داند، خوب است او را امتحان کنیم. مرغی را سرقت کردند و برای ابوطالب فرستادند. همه از آن خوردند، چون نمی دانستند، ولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن دست نزد.

وقتی علت آن را پرسیدند، فرمود:

چون حرام بود و خداوند مرا از حرام حفظ می فرماید.

سپس مرغ همسایه را گرفته و فرستادند، به خیال آنکه بعد پولش را بدهند. آن حضرت باز هم میل نکرد و فرمود:

و ما اراها من شبهه یصوننی ربی عنها علیه السلام:

آنها متوجه نبودند که این غذا شبه دارد، ولی مرا پروردگارم حفظ فرمود.

آنگاه یهودیان گفتند:

لهذا شان عظیم:

این طفل دارای شان و مقام عالی

است. (87)

84 - غذا دادن به کودکان

سلمان فرمود:

وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم. حسن و حسین علیه السلام نزد وی غذا می خوردند. آن حضرت گاهی لقمه ای در دهان حسن علیه السلام و گاهی در دهان حسین علیه السلام می نهاد. پس از آن که خوردن غذا به پایان رسید، آن حضرت، حسین علیه السلام را بر دوش خود و حسین علیه السلام را روی زانوی خود نهاد. آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ای سلمان! آیا آنان را دوست داری؟

گفتم:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که می بینم چه اندازه نزد شما مقام و ارزش دارند؟! (88)

85 - غش در معامله

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کنار مردی گذشت که گندم می فروخت.

از او پرسید:

چگونه می فروشی؟ او چگونگی را به عرض رسانید. خدای تعالی وحی فرستاد که دست در گندم ببر. حضرت دست مبارکش را به گندم فرو برد. درون آن گندم را مرطوب و نمناک یافت.

پس فرمود:

کسی که در معامله غش و فریب به کار برد، از ما نیست. (89)

86 - غیبت

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در شان و فضیلت نماز سخن می گفتند، و به مسلمین سفارش می کردند که به مسجد بروند و در انتظار

وقت نماز به سر برند، و آماده باشند تا وقت نماز فرا رسد، و نماز را بپا دارند. ولی از آنجا که نماز کانون پرورش ارزشهای اخلاقی است، و ممکن است افرادی به مسجد برای انتظار نماز بروند و بنشینند، و در این فرصت مثلا غیبت کنند، که بر خلاف هدف نماز است، به مسلمانان هشدار دادند و فرمودند:

الجلوس فی المسجد لانتظار الصلوه عباده مالم تحدث، یعنی:.

نشستن در مسجد برای انتظار نماز، عبادت است، در صورتی که حدثی رخ ندهد. شخصی پرسید:

منظور از حدث چیست؟

فرمودند:

الاغتیاب:

غیبت کردن. (90)

87 - فرزند شهید

ابن هشام می نویسد:

اسماء دختر عمیس، همسر عبدالله بن جعفر گفته است:

روزی که جعفر در جنگ موته به شهادت رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ما آمد. من تازه از کار خانه، شست و شو و نظافت بچه ها فارغ شده بودم، به من فرمود:

فرزندان جعفر را پیش من آور. آنان را پیش آن حضرت بردم، بچه ها را در آغوش گرفت و شروع به نوازش آنان کرد، در حالی که اشک از دیدگان آن بزرگوار سرازیر بود.

من پرسیدم:

ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد. چرا گریه می کنی؟ مگر درباره جعفر و همراهانش به شما خبری رسیده است؟

فرمود:

آری، آنها امروز به شهادت رسیدند. (91)

88 - فضیلت سجده

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد، دعا کنید که خدا مرا به بهشت برد.

فرمودند:

من دعا می کنم، اما تو مرا با این امر کمک کن که دعای من مستجاب شود، و آن زیاد سجده کردن و سجده های طولانی کردن است. (92)

89 - فضیلت و شایستگی

عتاب بن اسید بعد از فتح مکه از سوی حضرت به عنوان والی مکه برگزیده شد، و مسئولیت امور سیاسی را به عهده گرفت؛ در حالی که بیست و یک سال بیش نداشت و افراد بزرگتر از وی در بین صحابه فراوان وجود داشتند.

این کار حضرت وقتی مورد اعتراض قرار می گیرد، که چرا جوان را بر بزرگسالان ترجیح داده است، حضرت بسیار متین جواب می دهد که ملاک مسئولیت، بزرگی سن نیست. فضیلت و شایستگی باعث بزرگی می باشد:

فلیس الاکبر هو الافضل بل الافضل هو الاکبر. (93) همین مطلب در مورد معاذبن جبل که 26 سال دارد، مطرح است و ایشان به عنوان مبلغ دینی در مکه منصوب می شود.

90 - قبول زحمت

رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه یکی از اصحاب مشرف شدند. چون غذا آوردند برخی از حاضران از خوردن امتناع کردند و گفتند:

روزه داریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

برادر مسلمانت برای پذیرایی تو قبول زحمت کرده است و تو می گویی من روزه دارم، روزه ات را که مستحبی است بخور، قضای آن را روز دیگر بگیر. (94)

91 - قدرشناسی

پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار وفادار و حق شناس بود، و بر همین اساس، ثویبه کنیز آزاد شده ابولهب با اینکه بیش از چند روز شیر به او نداده بود، آن حضرت بعدها همواره جویای حال ثویبه می شد، و به خاطر محبتهای او در دوران شیرخوارگی، از او احترام می کرد. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، برای او (که در مکه می زیست) لباس و هدیه های دیگر می فرستاد، ثویبه در سال هفتم هجرت از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله، از وفات او غمگین گردید و از خویشان او جویا شد، تا به آنها محبت کند. (95)

92 - قرائت قرآن

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که نمی خفت تا اینکه مسبحات را قرائت می فرمود.

و می گفت:

در این سوره ها آیه ای وجود دارد که از هزار آیه برتر است.

پرسیدند:

مسبحات چیست؟

حضرت فرمود:

سوره های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن. (96)

93 - کار و تلاش

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خود نشسته بودند. پیامبر جوان نیرومندی را دید که اول صبح مشغول کار و تلاش می باشد.

بعضی از حاضران گفتند:

این شایسته تمجید و ستایش بود، اگر نیروی جوانی خود را در راه خدا به کار می انداخت؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چنین نگویید، اگر این جوان کار می کند تا نیازمندیهای خود را تامین کند و از دیگران بی نیاز گردد، در راه خدا گام برداشته و همچنین اگر به نفع پدر و مادر ناتوان و کودکان خردسالش کار کند و آنها را از مردم بی نیاز سازد، باز هم در راه خدا قدم برداشته است ... (97)

94 - کاشتن درخت

جابربن عبدالله انصاری (ره) گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ام مبشر انصاری در نخلستانی که داشت، وارد شدند و فرمودند:

این نخل ها را مسلمان کاشته یا کافر؟

عرض کرد:

مسلمان آنها را کشت کرده است.

فرمودند:

مسلمان هر درختی بنشاند، یا زراعتی بکند و آدمی و چهارپایان از آن بخورند برای او صدقه به حساب می آید (98).

95 - کرامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از خانه های خود وارد شد و اصحاب او به محضرش مشرف شدند، تعداد اصحاب بسیار بود و اتاق پر شده بود.

جریربن عبدالله در این هنگام وارد شد، اما جایی برای نشستن نیافت و در نزدیکی درب نشست.

پیامبر صلی الله علیه و آله عبای خود را برداشت و به او داد و فرمود:

این عبا را زیرانداز خود قرار ده. جریر عبا را گرفت، و بر صورت خود واگذارد و آن را می بوسید و گریه می کرد آنگاه آن را جمع کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و گفت:

من هرگز بر روی جامه شما نمی نشینم. خداوند تو را گرامی بدارد، همان گونه که مرا گرامی داشتی.

پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به سمت چپ و راست خود کرد و سپس فرمود:

هرگاه شخص محترمی نزد شما آمد، او را گرامی بدارید، و همچنین هر کسی که را از گذشته بر شما حقی دارد؛ او را نیز گرامی بدارید (99).

96 - کسب معاش

انس بن مالک می گوید:

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک بازگشت، سعد انصاری به استقبال آن حضرت شتافت و به پیامبر صلی الله علیه و آله دست داد و مصافحه کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

چه صدمه و آسیبی به دست تو رسیده که دستت زبر و خشن شده است؟

سعد عرض کرد:

ای رسول خدا! با طناب و بیل کار می کنم و درآمدی برای معاش زندگی خود و خانواده ام کسب می نمایم. از این رو دستم خشن شده است

فقبل یده رسول الله قال:

هذا ید تمسهاالنار

پیامبر صلی الله

علیه و آله دست سعد را بوسید و فرمود:

این دستی است که آتش دوزخ با آن تماس پیدا نمی کند (100).

97 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله پیکر فرزندش ابراهیم را به خاک سپرد، چشمانش پر از اشک شد، فرمود:

چشم اشک می ریزد، و دل غمگین است ولی سخنی که موجب خشم خدا شود، نمی گویم.

سپس پیامبر علیه السلام گوشه ای از قبر را دید که به طور کامل درست نشده است، با دست خود آن را موزون و صاف کرد و آنگاه فرمود:

اذا عمل احدکم عملا فلیتقن:

هرگاه یکی از شما کاری را انجام داد، البته آن را محکم و استوار، انجام دهد (101).

98 - ماجرای حدود الهی

در فتح مکه زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردی. خویشاوندانش، که هنوز رسوبات نظام طبقاتی در خلایای مغزشان به جای مانده بود، اجرای مجازات را ننگ خانواده اشرافی خود می دانستند و به تکاپو افتادند بلکه بتوانند مجازات را متوقف سازند. اسامه بن زید را که مانند پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوبیت خاصی داشت - وادار کردند به شفاعت برخیزد. او همین که زبان به شفاعت گشود، رنگ صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت خشم برافروخته شد و با عتاب و تشدد فرمود:

چه جای شفاعت است؟! مگر می توان حدود قانون خدا را بلااجرا گذاشت؟

دستور مجازات صادر نمود. اسامه متوجه غفلت خود گردیده و از لغزش خود عذر خواست و استدعای طلب مغفرت نمود برای اینکه فکر تبعیض در

اجراء قانون را از مخیله مردم بیرون بنماید، به هنگام عصر در میان جمع به سخنرانی پرداخت و ضمن عطف به موضوع روز کردن، چنین گفت:

اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند، بدین سبب که

در اجرای قانون عدالت، تبعیض روا می داشتند. هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرم می شد، او را از مجازات معاف می کردند، و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه به آن مبادرت می کرد او را مجازت می کردند. قسم به خدایی که جانم در قبضه اوست! در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذار و سستی نمی کنم اگر چه مجرم از نزدیکترین خویشاوندان خودم باشد (102).

99 - مادر

مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف گردید، و عرض کرد:

یا رسول الله به چه کسی نیکی کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به مادرت

دوباره سؤال کرد:

سپس به چه کسی نیکی کنم؟

حضرت فرمود:

به مادرت

بار دیگر سوال کرد:

و سپس به چه کسی نیکی کنم؟

حضرت فرمود:

به مادرت

بار چهارم سؤال کرد:

آنگاه به چه کسی نیکی کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به پدرت (103).

100 - ماه رمضان

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون هلال ماه رمضان را می دید روی به قبله می آورد و دستهای مبارک را برمی داشت و می فرمود:

بارخدایا! این ماه را همراه ایمنی و ایمان، و سلامت و اسلام، و عافیت شکوهمند و روزی فراوان، و برطرف شدن دردها بر ما داخل گردان. بارالها! روزه و نماز این ماه و تلاوت قرآن کریم را در آن، روزی ما فرما. بار خدایا! از آغاز تا پایان این ماه را بر ما و غبار آلوده مساز، تا روزه گرفتن و افطار کردنش بر ما پوشیده و نامعلوم بماند و ما را از ارتکاب معصیت در آن به سلامت بدار و از بیماری و عوارضی که ما را از روزه گرفتن باز بدارد، سالم گردان (104).

101 - ماه شعبان

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هیچ ماهی به اندازه ماه شعبان، روزه نمی گرفت. به آن حضرت گفته شد:

ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! مشاهده نمی کنیم که در هیچ ماهی، مانند ماه شعبان، روزه بدارید؟

حضرت فرمود:

ماه شعبان، ماهی است که مردم از آن غافل می باشند. میان ماه رجب و ماه رمضان قرار گرفته و در آن، اعمال بندگان به سوی پروردگار جهانیان، بالا می رود. به همین جهت، دوست دارم، اعمال من به سوی خدایم، بالا رود و من در حال روزه باشم. (105)

102 - ماه مبارک رمضان

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دهه آخر ماه مبارک رمضان، به کلی بستر خواب را برمی چید و کمرش را محکم برای عبادت خدا می بست. چون خدا شب بیست و سوم فرا می رسید، اهل بیت خود را نیز بیدار نگه می داشت و به صورت هر کدام که خواب بر او غلبه می کرد، آب می

پاشید. حضرت فاطمه زهرا علیهماالسلام را نیز چنین می کرد. هیچ یک از اهل خانه اش را نمی گذاشت که در آن شب بخوابند و برای اینکه خوابشان نگیرد، غذای کمتری به آنان می داد و از آنان می خواست خود را برای شب زنده داری آماده کنند و می فرمود:

محروم کسی است که از خیر این شب بی بهره بماند. (106)

103 - مخنث

ابوهریره گوید:

مخنثی که دست و پایش را به حنا خضاب کرده بود را به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آوردند.

حضرت فرمودند:

این چیست؟ و چرا این کار را کرده است؟

عرض کردند:

یا رسول الله! خود را شبیه زنان ساخته است. حضرت فرمان دادند او را به نقیع تبعید کنند.

عرض کردند:

یا رسول الله! آیا او را به قتل نرسانیم؟

فرمودند:

من از کشتن نمازگزاران ممنوع هستم. (107)

104 - مدارا

از جابر بن حیان عبدالله (رض) روایت شده که گفت:

با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در محل ذات الرفاع بودیم. آن حضرت را در سایه درختی، رها ساختیم. ناگهان مردی از مشرکین بر سر حضرت آمد. شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به درخت آویخته بود. مرد مشرک، خود را کشید و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

از من می ترسی؟

حضرت فرمود:

نه !

گفت:

چه کسی به دادت خواهد رسید؟

حضرت فرمود:

خدا

با شنیدن کلمه الله شمشیر از دست آن مشرک افتاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر او را گفت و فرمود:

چه کسی به دادت خواهد رسید؟

مرد مشرک التماس گفت:

با من مدارا کن !

حضرت فرمود:

آیا به وحدانیت خدا و پیامبری من، شهادت می دهی؟

مرد مشرک گفت:

نه ! ولی پیمان می بندم که هرگز با تو نجنگم، و با کسانی هم که با تو می جنگند، نباشم.

پس حضرت او را رها ساخت. مرد مشرک، نزد یاران خود رفت و گفت:

هم اکنون از پیش بهترین مردم، به سوی شما آمدم (108).

105 - مسجد

هرگاه داخل مسجد می شد می گفت:

اللهم افتح لی ابواب رحمتک خدایا درهای رحمتت را به روی من بگشای؛ و چون می خواست از مسجد خارج گردد می گفت:

اللهم افتح لی ابواب رزقک خدایا درهای روزیت را به روی من بگشای، (109).

106 - مسلمان شدن یهودی

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از مسلمانان در مکانی نماز می گزارد.

هنگامی که آن حضرت به سجده می رفت، حسین علیه السلام که کودک خردسالی بود، بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار می شد و پاهای خود را حرکت می داد و هی هی می کرد.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست سر از سجده بردارد، او را می گرفت و کنار خود روی زمین می گذارد این کار تا پایان نماز ادامه داشت.

یک نفر از یهودیان، شاهد این جریان بود. پس از نماز به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد، با کودکان خود به گونه ای رفتار می کنید که ما هرگز انجام نمی دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر شما به خدا و فرستاده او ایمان داشتید، با کودکان خود مهربان بودید. مهر و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به کودک، مرد یهودی را سخت تحت تاثیر قرار داد؛ وی اسلام را پذیرفت (110).

107 - مشورت

رسول اکرم در جنگ بدر در سه مرحله اصحاب خود را به مشاوره دعوت نموده و فرمود: نظر خودتان را ابراز کنید:

اول:

درباره این که اصلا به جنگ با قریش اقدام بنمایند و یا آنها را به حال خود ترک کرده و به مدینه مراجعت کنند؟ همگی جنگ را ترجیح دادند، و تصویب

فرمود (111).

دوم:

محل اردوگاه را به معرض مشورت گذارد. نظر حباب بن منذر مورد تایید واقع شد.

سوم:

در خصوص اینکه با اسرای جنگ چه رفتاری بشود، به شور پرداخت. بعضی کشتن آنها را ترجیح دادند، و برخی تصویب نمودند آنها را در مقابل فدیه آزاد نمایند. رسول اکرم صلی الله علیه

و آله با گروه دوم موافقت کردند.

108 - مقام دانشجو

صفوان بن عسال گوید:

به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. حضرت در مسجد نشسته و بر برد سرخ رنگ خود تکیه زده بود.

عرض کردم:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله من به طلب علم آمده ام فرمود:

ای دانشجو، خوش آمدی. همانا فرشتگان با پر و بال خود دانشجو را فرا گیرند و آن چنان انباشته باشند و هجوم آورند که برخی بر برخی دیگر سوار شدند، تا به آسمان دنیا رسند، از جهت محبت و دوستی که به دانشجو و دانش دارند (112).

109 - مهربانی با کودکان

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله همراه یارانش از راهی عبور می کردند. در آن مسیر کودکانی مشغول بازی بودند، نزد یکی از آنان نشست، و پیشانی او را بوسید و با وی مهربانی کرد علت آن را از وی پرسیدند.

حضرت پاسخ داد:

من روزی دیدم ای کودک هنگامی که با فرزندم حسین علیه السلام بازی می کرد، خاکهای زیر پای حسین را بر می داشت، و به صورت خود می مالید. بنابراین چون او را از دوستان حسین است، من هم او را دوست دارم، جبرئیل مرا خبر داد این کودک از یاران حسین علیه السلام در کربلا خواهد بود (113).

110 - مهمان سرزده

عده ای از اهل مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را به غذایی که آماده کرده بودند، دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را

پذیرفت، اما وقتی به منزل میزبان می رفتند، در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود، به آنها گروید.

وقتی به منزل نزدیک شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت:

آنها تو را دعوت نکرده اند، همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان بگذارم و اجازه ورودت را بگیرم. (114)

111 - نصف اجر شهید

مردی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد:

یا رسول الله، زنی دارم هر وقت می خواهم از منزل بیرون روم، مرا مشایعت می کند و هر وقت می خواهم بیایم، مرا استقبال می کند و هر وقت غمگین می شوم، به من می گوید:

اگر غم تو برای دنیا یا مال دنیا است، خداوند کفیل روزی بندگان است و اگر غم تو برای امر آخرت است، خداوند غم تو را برای آخرت زیاد کرد تا از آتش جهنم خلاص شوی.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند متعال عمالی (کارگزاران) دارد و این زن از عمال خداوند است و برای آن زن نصف اجر شهید است. (115)

112 - نماز

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه که به نماز می ایستادند، چهره اش به جهت خوف از خداوند تغییر می کرد، و صدایی همچون جوشش دیگ از درون حضرت شنیده می شد. (116)

113 - نماز جماعت

روزی مردی مسلمانی که همه روز را آبیاری کرده بود، پشت سر معاذبن جبل به نماز ایستاد. معاذ به خواندن سوره بقره آغاز کرد! آن مرد طاقت ایستادن نداشت و منفردا نماز خود را با پایان رسانید.

معاذ به او گفت:

تو نفاق کردی و از صف ما جدا شدی! رسول خدا صلی الله علیه و آله از این ماجرا آگاه گردید و چنان خشمگین شد که نظیر آن حالت را از او ندیده بودند، و به معاذ فرمود:

شما مسلمانان را رم می دهید و از دین اسلام بیزارشان می کنید. مگر نمی دانید که در صف جماعت بیما ران، ناتوانان، سالخوردگان و کارکنان نیز ایستاده اند؟! در کارهای دسته جمعی باید طاقت ضعیف ترین افراد را در نظر گرفت، چرا از سوره های کوتاه نخواندی؟! (117)

114 - نماز شب

عبدالله بن عباس، راجع به نماز شب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین اظهار می دارد:

... شب که به نیمه می رسید - یا کمی قبل و بعد از آن - رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بیدار می شد. آثار خواب را از چهره مبارک می زدود. ده آیه آخر سوره آل عمران را قرائت می فرمود. سپس نزد مشک آب آویخته می رفت. از آن وضو می ساخت. وضوی نیکویی می گرفت. آنگاه به نماز می ایستاد. شش عدد نماز دورکعتی به جای می آورد. بعد از آن، نماز وتر می گزارد و به دنبال نماز وتر به رختخواب می رفت تا اینکه اذان گو، حاضر می گردید. در این هنگام از جا برمی خاست. دو رکعت نماز سبک به جای می آورد. و پس از آن بیرون می آمد و نماز صبح را می گزارد. (118)

115 - نیش زبان

در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یکی از بانوان مسلمان، روزها روزه می گرفت و شبها را با نماز و سایر عبادات سپری می کرد، ولی بداخلاق بود و با نیش زبانش همسایگان را می آزرد. شخصی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از آن بانو تعریف کرد، که با نماز و روزه سروکار دارد ولی یک عیب دارد و آن اینکه بداخلاق است، و با نیش زبانش همسایگان را می آزارد. وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

در چنین زنی خیری نیست، او اهل دوزخ است.

یعنی با اینکه او بر گناه خود ادامه می دهد. نماز و عبادات او بی خاصیت و بی خیر است. (119)

116 - وصف مرید از مراد

امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

از پیامبر پاک و نازنین پیروی کن. او لقمه دنیا را به اطراف می خورد (نه اینکه دهانش را پر کند) و دنیا را به گوشه چشم (دقیق) نمی نگریست. از جهت پهلو، لاغر، و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود. مانند بردگان سیاه بر روی زمین می نشست و کفش خود را با دست خود اصلاح می کرد، و لباس خود را با دست خود می دوخت. گاهی بر الاغ برهنه سوار می شد و از شدت تواضع و فروتنی، دیگری از همردیف خود سوار می کرد. یکی از همسرانش روزی پرده ای نسبتا زیبا و دارای نقش و نگار بر در خانه آویخته بود، به آن بانو فرمود:

بی درنگ این پرده رنگارنگ را از در خانه بردار، چرا که من با نگاه به این پرده، به یاد دنیا و زینت های آن

می افتم ... (120)

117 - وعده مؤمن

حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از آنکه به مقام نبوت برسند، مدتی چوپانی می کردند. عمار یاسر با حضرت قرار گذاشتند تا فردای آن روز، گوسفندان خود را به بیابان فخ که علفزار بود، بود، ببرند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فردای آن روز گوسفندان خود را به سوی بیابان فخ روانه کرد، ولی عمار دیرتر آمد.

عمار می گوید:

وقتی گوسفندانم را به بیابان فخ رساندم، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله جلو گوسفندان خود ایستاده و آنها را از چریدن در آن علفزار، باز می دارد.

گفتم:

چرا آنها را باز می داری؟

فرمود:

من با تو وعده کردم که با هم گوسفندان را به این علفزار بیاوریم، از این رو روا ندانستم که قبل از تو، گوسفندانم در این علفزار بچرند. (121)
118

118 - وفای به عهد

رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه مردی بود، و آن مرد خواست به جایی برود. رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار سنگی توقف کرد و به او فرمود:

من در همین جا هستم تا بیایی. آن مرد رفت و مدتی نیامد. نور خورشید بالا آمد و به طور مستقیم بر پیامبر صلی الله علیه و آله می تابید،

اصحاب عرض کردند:

ای رسول خدا،

از اینجا به سایه بروید آن حضرت در پاسخ فرمود:

قد وعدته الی ههنا.

من با او عهد کرده ام که به همین جا بیاید (122) (نه جای دیگر).

119 - وقت نماز

در مقام بیان شدت علاقه و توجه رسول معظم اسلام به خدای متعال و جلب توجه دیگران به آن ذات اقدس، عایشه در حدیثی اظهار می کند:

ما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم. و با آن حضرت گفت و شنود می کردیم. ولی به محض اینکه وقت نماز می رسید، چنان بود که گویا آن حضرت ما را نمی شناسد، و ما نیز او را نمی شناسیم. (123)

120 - همراهی با مؤمنین

حال پیامبر چنان بود که هر وقت با حضرتش می نشستیم، اگر راجع به آخرت گفتگو می کردیم، با ما بود. هرگاه درباره دنیا سخن می گفتیم، با مان سخن می فرمود. و در صورتی که راجع به خوردن و آشامیدن، حرف می زدیم، باز هم با ما هم صدا بود. (124)

پاورقی ها

1 - سوره احزاب، آیه 11.

2 - وسائل الشیعه، ج 11، ص 424.

3 - با ترتیب مکتبی آشنا شویم، 113.

4 - بحار الانوار، ج 16، ص 236 تا 246.

5 - بحارالانوار، ج 16، ص 152.

6 - سفینه البحار، ماده جور، ص 190 به نقل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام.

7 - بحارالانوار، ج 1، ص 204.

8 - بحارالانوار 43 / 285 ح 51، مناقب ابن شهر آشوب 3 / 388.

9 - بیست و پنج اصل از اصول اخلاقی امامان، ص 79.

10 - سفینه البحار، ماده امن.

11 - بحارالانوار، ج 100، ص 9.

12 - مستدرک، ج 2، ص 415.

13 - صحیح بخاری، ج 5، ص 152.

14 - المیزان، ج 6، 330.

15 - منتهی الامال، ج 1، ص 22.

16 - بحارالانوار 15 / 376.

17 - سیره احمد زینی، ص 95.

18 - سیره حبلی، ج 1، ص 270.

19 - فروع کافی، ج 6، ص 48.

20 - جامع السعادات، علامه نراقی، ج 2، ص 153.

21 - مستدرک الوسایل، ج 13، ص 404.

22 - بحارالانوار، ح 104، ص 97، ح 61 از نوادر راوندی و من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 483، ح 4704.

23 - مجموعه ورام، ص 340.

24 - بحارالانوار، ج 16، ص 240.

25 - اسدالغابه، ج 2، ص 269.

26 - سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1374.

27 - من لا

یحضره الفقیه، ج 3، ص 561.

28 - فروع کافی، ج 1، ص 31.

29 - بحجه البیضاء، ج 3، ص 429.

30 - بحارالانوار، ج 82، ص 319.

31 - تحفه الواعظین، ج 6، ص 109، نقل از وسائل الشیعه، ج 7، ص 227.

32 - در سایه اولیاء خدا، محمود شریعت زاده، ص 40.

33 - بحارالانوار 74 / 142، ح 12.

34 - بحارالانوار، ج 16، ص 228.

35 - صحیح مسلم، ج 3، ص 144.

36 - تفسیر المیزان ج 5، ص 33 به نقل از تفسیر صافی.

37 - بحارالانوار، ج 6، ص 405.

38 - بحارالانوار، ج 40، ص 35.

39 - سنن النبی، ص 41، ح 52، از ارشادالقلوب.

40 - بحارالانوار، ج 16، ص 81.

41 - محجه البیضاء، ج 3، ص 430.

42 - سنن النبی، ص 50، ح 68 از مکارم الاخلاق، ج 1، ص 22.

43 - وسائل الشیعه، ج 15، ص 198، ح 1.

44 - سفینه البحار، ج 1، ص 448.

45 - اخلاق النبی صلی الله علیه و آله و آدابه، ص 36.

46 - اصول کافی، ج 1، صص 503 - 490.

47 - سنن بیهقی، ج 10، ص 105.

48 - بحارالانوار، ج 73، ص 202.

49 - محجه البیضاء، ج 6، ص 240.

50 - صحیح بخاری، ج 7، ص 88.

51 - حیوه القلوب، ج 2، ص 67.

52 - اصول کافی، ج 4، ص 50، ح 8.

53 - خیانت در گزارش تاریخ، ج 3، ص 271.

54 - جامع الاصول من احادیث الرسول، ج 5، ص 101.

55 - وسائل الشیعه، ج 7، ص 607.

56 - امالی الاخبار، ص /465.

57 - محجه البیضاء، ج 6، ص 321.

58 - حلیه الاولیاء ج 1، ص

.86

59 - بحارالانوار، ج 16، ص 223 و اخلاق النبی، ص 74.

60 - خصال شیخ صدوق (قدس سره)، ص 295.

61 - صحیح بخاری، ج 4، ص 57.

62 - بحارالانوار، ج 16، ص 236.

63 - الرسول صلی الله علیه و آله، ج 1، ص 144.

64 - اخلاق النبی صلی الله علیه و آله، ص 75.

65 - سیره ابن هشام، ج 2، ص 144.

66 - اصول کافی، باب انصاف و عدل، ج 10.

67 - تفسیر الدالمنثور، ج 1، ص 67.

68 - صحیح بخاری، ج 2، ص 50

69 - صحیح بخاری، ج 2، ص 48.

70 - صحیح مسلم، ج 3، ص 161 - 162.

71 - مجموعه ورام، ص 423.

72 - امالی شیخ طوسی، چاپ سنگی، جزء 6، ص 105.

73 - المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 16، ص 314.

74 - تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 399.

75 - مستدرک الوسایل، ج 2، ص 70.

76 - مکارم الاخلاق، ص 16.

77 - سفینه البحار، ج 1، ص 516.

78 - بحارالانوار، ج 16، ص 152

79 - اصول کافی، ج 3، ص 221، ح 2.

80 - الوفاء، ج 2، ص 541.

81 - تفسیر و نورالثقلین، ج 1، ص 75.

82 - کافی، ج 6، ص 515.

83 - همان.

84 - صحیح بخاری، ج 4، ص 163.

85 - سفینه البحار، ج 2، ص 320.

86 - بحارالانوار، ج 21، فصل فتح مکه، الوفاء ج 2، ص 422.

87 - بحارالانوار، ج 15، ص 336.

88 - بحارالانوار 36 / 4، 3، ح 143، کفایه الاثر، 7.

89 - ولایه الفقیه، ج 2، ص 264.

90 - امالی شیخ صدوق، مجلس 65، ص 252.

91 - سیره ابن هشام 2 / 252، مترجم.

92 - من

لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 14، ص 135.

93 - سیره حلبی، ح 3، ص 59.

94 - جواهر الکلام، ج 29، ص 50

95 - بحارالانوار، ج 15، ص 401.

96 - سنن النبی صلی الله علیه و آله، ص 309، به نقل از مجمع البیان و بحارالانوار.

97 - محجه البیضاء، ج 3، ص 140

98 - صحیح مسلم، ج 3، ص 1188

99 - محجه البیضاء، ج 3 تص 373

100 - اسدالغابه، ج 2، ص 269

101 - فروع کافی، مطابق نقل بحار، ج 22، ص 157

102 - صحیح بخاری، ج 5، ص 152

103 - محجه البیضاء، ج 3، ص 439

104 - التهذیب ج 4، ص 197 به نقل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

105 - الوفاء باحوال المصطفی، ابن جوزی، ج 2، ص 516

106 - مستدرک الوسائل، تج 7، ص 470.

107 - ولایه الفقیه، ج 2، ص 324.

108 - ریاض الصالحین، صلی الله علیه و آله 23 - 24

109 - سنن النبی ص 321

110 - بحارالانوار، 43 / 294 تا 296

111 - سیره ابن هشام، ج 2، ص 253

112 - منیه المرید، ص 107

113 - بحارالانوار، 44 / 242 ح 36

114 - بحارالانوار، ج 16، ص 236.

115 - وسائل الشیعه، ج 7 ص 17.

116 - فلاح السائل، ص 161، بحارالانوار، ج 84، ص 248.

117 - صحیح مسلم، ج 2، ص 42.

118 - وسایل الشیعه، جلد 3.

119 - بحارالانوار، ج 71، ص 394.

120 - نهج البلاغه، خطبه 159.

121 - کحل البصر، ص 103.

122 - بحارالانوار، ج 75، ص 95

123 - اخلاق النبی و آدابه، ص 187.

124 - بحارالانوار، ج 16، صفحه 223.

شعر

1

شاعر: حبیب الله چایچیان

(حسان)

گل نکند جلوه در جوار محمد

رونق گل می برد، عذار محمد

گل شود افسرده از خزان ولیکن

نیست خزان از پی بهار محمد

سایه ندارد ولی تمام خلایق

سایه نشینند در جوار محمد

سایه ندارد ولی به عالم امکان

سایه فکنده است، اقتدار محمد

سایه نمی ماند از فروغ جمالش

هاله نور است در کنار محمد

شمس رخش همجوار زلف سیه فام

آیت و اللیل و النهار محمد

تا که بماند اثر ز نکهت مویش

خاک حسین است یادگار محمد

تربت خوشبوی کربلای معلاست

یک اثر از موی مُشکبار محمد

رایت فتحش به اهتزاز درآمد

دست خدا بود چون که یار محمد

من چه بگویم [حسان] به مدح و ثنایش

بس بودش مدح کردگار محمد

2

شاعر سعدی

ماه فرو ماند جمال محمد

سرو نباشد به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست

در نظر قدر با کمال محمد

وعده دیدار هر کسی به قیامت

لیله اسری، شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

آمده مجموع، در ظلال محمد

عرصه گیتی مجال همت او نیست

روز قیامت نگر، مجال محمد

و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس

بو که قبولش کند، بلال محمد

همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد

تا بدهد بوسه بر نعال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نتابد

پیش دو ابروی چون هلال محمد

چشم مرا، تا به خواب دید جمالش

خواب نمی گیرد از خیال محمد

«سعدی» اگر عاشقی کنی و جوانی

عشق محمد بس است و آل محمد

3 مدح خورشید بدون نقطه

شاعر: علی امینی

ای کردگار سرمدی

ای حامی محمدی

دارم دعای اوحدی

ما را مدد کاری دهی

در هر مسا و هر سحر

دردم که دارم دردسر

دادم همه ای دادگر

ما را کمک داری دهی

محمد صلی الله علیه و آله سرور و سالار عالم

محمد صلی الله علیه و آله حاصل دادار عالم

محمد والی کامکار عالم

محمد ده همه ما را رهائی

محمد سرو والا عالم آرا

محمد صلی الله علیه و آله هور دلها عالم آرا

محمد عطر گلهای عالم آرا

محمد هادی راه هدائی

محمد داور دارای دادار

محمد مرهمی در درد ما آر

محمد مردمی داری الم دار

محمد درد ما را ده دوائی

محمد را همه عالم هوادار

محمد راه الله کرده وادار

محمد گوو راه او در اصرار

محمد سوی او دارم دعائی

محمد ده مرادم کوی دادار

محمد سوی او همواره وادار

محمد کام ده در کار و کردار

محمد راه او ما را عطائی

محمد ای رسول الله والا

محمد ای همای عالم آرا

محمد کی عدوی را مدارا

محمد داد رس هردو سرائی

محمد دهر را گردی معلا

محمد حامی کل مصلا

محمد در مرام عالی

و اعلاء

محمد دوراو کی در مرائی

محمد هادی کل معالم

محمد حاصل حوا و آدم

محمد راکع دادار و صائم

محمد داده اعطا هرگدائی

محمد راوی وحی الهی

محمد دردها را ده رهائی

محمد سوی کوی او ده راهی

محمد ره ده کل سمائی

محمد در عمل ماعور و هم عار

محمد عاصی را رحم و کمک آر

محمد در صراط ما را هوادار

محمد در حرم اصل کسائی

محمد در ورع ما را سوادی

محمد همه را در سوی هادی

محمد داد، درس ما اورادی

محمد در همه عالم رسائی

محمد در الم ما را مدد ده

محمد راه ما سوی صمد ده

محمد در سرور ما را رسد ده

محمد در دو عالم کامروائی

محمد را علی دائم مددکار

محمد را علی دائم هوادار

محمد را علی آ گه در اسرار

محمد اعلم کل علائی

محمد هر سحر سرما و گرما

محمد سوی او سردادم آوا

محمد آه کردم در دعاها

محمد داد ما رس در کرائی

محمد در ره علام دادار

محمد عالمی را کرده وادار

محمد ره صراط در کار و کردار

محمد آ گه سر ماورائی

محمد که کلام الله ادا کرد

محمد در عمل اصرارها کرد

محمد همسری را او روا کرد

محمد عاصی ام ارداد دارم

محمد را ولی امداد دارم

محمد رسول راه آسائی

4 مدح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

شاعر: محمد علی مردانی

بر سر کوی تو هر که راه ندارد

وای به حالش که داد خواه ندارد

نام تو نازم که در صحیفه هستی

فاصله جز (میم)، با اله ندارد

خواند احد، (احمد) ت، از آنکه به عالم

غیر تو کس این مقام و جاه ندارد

بس که بلند است قاف قدر تو، ای جان

چرخ، بر آن پایگاه، راه ندارد

ختم به نام تو شد رسالت و دنیا

بعد تو جز عترتت پناه ندارد

بعد تو غیر از دوازده وصی تو

عالم اسلام، پادشاه ندارد

درس عفاف از بشر ز فاطمه

علیها السلام گیرد

روز جزا نامه سیاه ندارد

روشنی طلعت حسین و حسن (علیهماالسلام) را

نیر تابان و نور ماه ندارد

لرزد و ریزد بنای گنبد گیتی

دست ولایت گرش نگاه ندارد

کیست که چون از پس مباهله آید

جز علی و آل او سپاه ندارد؟

جز در احسان مهدی علیه السلام تو به عالم

امت پاکت پناهگاه ندارد

جز به تو گوید خدا درود به وصفت؟

گر شکند سر، قلم، گناه ندارد

شیوه (مردانی) است مدحتت امروز

پیش تو فردا، جز این گواه ندارد

5 مدح پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

شاعر: خلیل شفیعی

ای جلوه رخت زده آتش به جان گل

نامت محمد است و نشانت، نشان گل

میلاد باشکوه تو ای باغبان نور

همزاد نغمه خوانی بلبل زمان گل

قرآن تویی چو خیره نظر می کنم به نور

گل می کند دوباره نگاهم میان گل

این جای حیرت است که در گلشن کساء

هم شاخه گلی تو و هم باغبان گل

ای باغبان آل خدا در زمین به کار

با مهدیت دوباره تو یک آسمان گل

6 سید بارگاه کونین

شاعر: نظامی گنجوی

سلطان خرد به چیره دستی

ای شاه سوار ملک هستی

حلوای پسین و ملح اول

ای ختم پیمبرانِ مرسل

فرمانده ی کشتی ولایت

ای حاکمِ کشور کفایت

و ای منظر عرش، پایگاهت

ای بر سر سدره گشته راهت

روشن به تو چشم آفرینش

ای خاکِ تو توتیای بینش

داننده ی راز صبحگاهی

دارنده ی حجت الهی

7

نسّابه ی شهر قاب قوسین

ای سید بارگاه کونین

محراب زمین و آسمان هم

ای صدر نشین عقل و جان هم

بر هفت فلک جنیبه رانده

ای شش جهت از تو خیره مانده

بوالقاسم و آنگهی محمد

ای کنیت و نام تو مؤید

مقصود جهان، جهان مقصود

صاحب طرف ولایت جود

با تو نکند چو خاک پستی

آن کیست که بر بساط هستی

وز بهر تو آفریده شد کون

اکسیر تو داد خاک را لون

مقصود تویی، همه طفیلند

سر خیل تویی و جمله خیلند

شاهنشه کشور حیاتی

سلطانِ سریر کایناتی

گیسوی تو چتر و غمزه، طغرا

لشکر گه تو سپهر خضرا

در نوبتی تو پنج نوبه است

وین پنج نماز کاصل توبه است

بستی درِ صد هزار بیداد

در خانه ی دین به پنج بنیاد

8 رسول مهربانی

شاعر: محمود ژولیده

دُردی کِش بلای تو ام یا محمدا

دیوانه ی ولای تو ام یا محمدا

گویند هرکه را تو بخواهی بلا دهی

مستانه ی بلای تو ام یا محمدا

بیمارم و نگاه تو اعجاز می کند

مبهوت چشمهای تو ام یا محمدا

من از ازل در عافیتم زان که تا ابد

در سایه ی لوای تو ام یا محمدا

مولاست بنده ی تو و من بنده ی علی

من، بنده ی خدای تو ام یا محمدا

ای اسم اعظم اسم تو یا احمدا مدد

وی قلبها طلسمِ تو یا احمدا مدد

ای مکه از فروغ تو پاینده احمدا

مِهر و قمر ز روی تو رَخشنده احمدا

ای کِسوت خِتام رسالت به راستی ...

بر قامت رسای تو زیبنده احمدا

کو دایه ای که کامِ تو را مایه ای دهد

بر دایه ات، تو دایه ی بخشنده احمدا

ساطِع شود چو نور ز پیشانی ات،، شود...

خورشید از جمال تو شرمنده احمدا

رضوان و حوریان و همه خازِنانِ آن

حیرانِ آن تبسُّمِ تابنده احمدا

گویا نمک ز خنده ی تو آفریده شد

دریا به وجد رفت و نمکزار دیده شد

وقتی سخن ز کشف و

کرامات می شود

کَسری تو را گواهِ مقامات می شود

اینجا سخن ز خشت و سرشت و بهشت نیست

جنت یکی تو را، ز کرامات می شود

ای نسلِ تو ستاره ی دنباله دارِ عشق

روشن رَهت ز نورِ علامات می شود

حُبِّ تو را چگونه شود شعله کارگر

آتشکده ز دیدنِ تو مات می شود

ای هادیِ سُبُل نرود هر که راهِ تو ...

بی شک دچار رنجش و طامات می شود

ای سنگِ سخت زیر قدومِ تو نرمِ نرم

دلهای ما خَلَق به وجودِ تو گرمِ گرم

ای مایه ی ازل و ابد، آیه ی شَرَف

انسانِ کامل، ای به بشر مایه ی شرف

خورشید جاودانی و بی سایه ای، ولی

افکنده ای به کون و مکان سایه ی شرف

ایمانِ تو، پیمبریِ تو، کتابِ تو

اسلامِ تو نباشد بر پایه ی شَرَف

اینک پس از گذشتنِ دهها هزار سال

ایران شده از دعای تو همسایه ی شرف

تو ماندی و، عدوی فرومایه ات، نمانْد

ای تا اَبَد ولای تو سرمایه ی شرف

عالم ز تو تصرّفِ هستی گرفته است

دلها ز تو تشرّفِ مستی گرفته است

در شعرِ عشق و عقل، امیرِ غزل تویی

در خُلق و خوی و عاطفه، حُسنِ اَزَل تویی

دیباچه ی امانت و دیوان عاشقی

تأویلِ حمد و آیه ی بیت الغزل تویی

در وحدتِ کلام، اگر لم یَلِد خداست

در محور معانیِ آن، لم یَزل تویی

غارِ حَراسْت میکده ی حق شناسی ات

در خانه ی ولای علی، مُعتزَل تویی

چونکه دلت سِرشتْ خدا، بر کِلت نوشت

زیبا تویی، جمیل تویی و گُزَل تویی

کامل ترین محبتِ ما نذرِ مقدمت

جان و جهان و باغِ جنان بذرِ مقدمت

حقِّ تو را به شیوه ی عاشق ادا کنیم

دِین تو را به رسمِ شقایق ادا کنیم

اُمُّ القُری به یُمنِ تو مَهدِ تشیُّع است

حقِّ تو را به حضرت صادق ادا کنیم

ای عقلِ کُل، سلوک، چو زاهِق نمی کنیم

سِیرِ تو با مُلازمِ لاحِق ادا کنیم

در معرکه چو امر تو دائر

شود به حَرب

تکلیف را به کُشتن فاسِق ادا کنیم

با دشمنان برائتِ دل را وفور کن

تا دِین خود به نعمتِ رازق ادا کنیم

در بندگی اگر صَنَما، لایقت شویم

در شیعگی شهیدِ رهِ صادقت شویم

9 خورشید آسمان نبوت

شاعر: ملک الشعرای بهار

ای آفتاب گردان تاری شو و متاب

کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب

آن آفتاب روشن شد جلوه گر که هست

ایمن ز انکساف و مبرّا ز احتجاب

بنمود جلوه ای و ز دانش فروخت نور

بگشود چهره ای و ز بینش گشود باب

شمس رسل محمد مرسل که در ازل

از ما سوا الله آمده ذات وی انتخاب

تابنده بُد ز روز ازل نور ذات او

با پرتو و تجلی بی پرده و نقاب

لیکن جهان به چشم خود اندر حجاب داشت

امروز شد گرفته ز چشم جهان حجاب

تا دید بی حجاب رخی را که کردگار

بر او بخواند آیت و الشمس 1 در کتاب

رویی که آفتاب فلک پیش نور او

باشد چنان که کتّان در پیش ماهتاب 2

شاهی که چون فراشت لوای پیمبری

بگسسته شد ز خیمه پیغمبران طناب

با مهر اوست جنت و با حب او نعیم

با قهر اوست دوزخ و با بغض او عذاب

با مهر او بود به گناه اندرون نوید

با قهر او بود به صواب اندرون عقاب

شیطان به صلب 3 آدم اگر نور او بدید

چندین چرا نمود ز یک سجده اجتناب

زان شد چنین ز قرب خداوندگار دور

کاندر ستوده گوهر او داشت ارتیاب 4

مقرون به قرب حضرت بیچون شد آنکه او

سلمان صفت نمود به وصل وی اقتراب

امروز جلوه ای به نخستین نمود و گشت

زین جلوه چشم گیتی انگیخته ز خواب

یرلیغی 5 آمدش به دوم جلوه از خدای

کای دوست سوی دوست به یک ره عنان بتاب

پس برد مرکبیش خرامان تر از تذرو

جبریل، همعنانش و

میکال همرکاب

بنشست بر بُراق سبک پوی گرم سیر

و افلاک در نوشت الی منتهی الجناب

چندان برفت کش رهیان 6 و ملازمان

گشتند بی توان و بماندند بی شتاب

و آنگه به قاب قوسین اندر نهاد رخت

و آمد ز پاک یزدان او را بسی خطاب

چون یافت قرب وصل، دگر باره بازگشت

سوی زمین، ز نه فلک سیمگون قباب 7

اندر ذهاب 8، خوابگه خود نهاد گرم

هم خوابگاه خویش چنان یافت در ایاب 9

از فرّ پاک مقدمش امروز گشته اند

احباب در تنعّم و اعدا در اضطراب

جشنی بود ز مقدم او در نُه آسمان

جشنی دگر به درگه فرزند بوتراب 10

پاورقی

1 و الشمس:

اشاره است به آغاز سوره ای به همین نام:

و الشمس و ضحیها:

" سوگند به خورشید و پرتوش" که بنا به نقل برخی از مفسرین در شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد.

2. اشاره است به اعتقادی که قدما داشته اند که کتان در برابر ماهتاب مقاومت ندارد و از هم فرو می پاشد.

3. صلب: پشت

4. ارتیاب: شک و ریب

5. یرلیغ: فرمان

6. رهیان (جمع: رهی) چاکر، نوکر، خدمتگزار

7. قباب (جمع قبه):

بارگاهی که بر فراز آن گنبدی باشد، سقف برجسته و گنبد مانند. کنایه از افلاک و آسمانهاست.

8. ذهاب: رفتن

9. ایاب: آمدن

10. منظور بارگاه حضرت رضا علیه السلام است

10 وصف پیامبر

شاعر: ادیب الممالک فراهانی

برخیز شتربانا، بر بند کجاوه

کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

در شاح شَجَر برخاست آوایِ چکاوه

و ز طول سفر، حسرت من گشت علاوه

بگذر بشتاب اندر از رود سماوه

در دیده من بنگر (دریاچه ساوه)

وز سینه ام (آتشکده پارس) نمودار

از رود سماوه ز رهِ نجد و یمامه

بشتاب و گذر کن به سوی أرض تهامه

بردار پس آنگه گهر افشان سرِ خامه

این واقعه را زود نما نقش به نامه

در مُلکِ عجم بفرست با پرّ حمامه

تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن کبک به کهسار

بنویس یکی نامه به شاپور (ذوالأکتاف)

کز این عربان دست مبر، نایژه مشکاف

هشدار که سلطان عرب، داور انصاف

گسترده به پهنای زمین دامن ألطاف

بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف

اینک بدرد خشمش پشت و جگر و ناف

آن را که دَرْدْ نامه اش از عُجب و ز پندار

با (ابرهه) گو خیر به تعجیل نیاید

کاری که تو می خواهی از فیل نیاید

رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید

بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید

تا

دشمن تو مَهْبط جبریل نیاید

تا کید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند به تو آزار

زنهار بترس از غضبِ صاحب خانه

بسپار به زودی شتر سبط (کنانه)

برگَرد از این راه و مجو عذر و بهانه

بنویس به (نجاشی) اوضاع نشانه

آگاه کُنشْ از بدِ أطْوارِ زمانه

و ز طیرِ (ابابیل) یکی بر به نشانه

کانجا شَوَدَش صدقِ کلامِ تو پدیدار

(بوقحف) چرا چوب زند بر سرِاشتر

کاشتر به سجود آمده با ناز و تَبَخْتُرْ

افواج ملک را نگر، ای خواجه بهادر

کز بال همی لعل فشانند وز لب دُر

وز عدّتشان سطح زمین یکسره شده پر

چیزی که عیانست چه حاجت به تفکّر

آنرا که خبر نیست فگار است ز افکار

زی کشور (قسطنطین) یک راه بپویید

وز طاق (أیا صوفیه) آثار بجویید

با (پطرک) و مطران و به قسیس بگویید

کز نامه (انگلیون) اوراق بشویید

مانند گیا بر سر هر خاک مرویید

و ز باغ نبوّت گل توحید ببویید

چونان که ببویید (مسیحا) به سرِدار

این است که ساسان به (دساتیر) خبر داد

(جاماسب) به روز سوم تیر خبر داد

بر (بابک) برنا، پدرِ پیر، خبر داد

(بودا) به صنم خانه ی (کشمیر) خبر داد

(مخدوم سرائیل) به ساعیر خبر داد

و آن کودک ناشسته لب از شیر) خبر داد

ربیون گفتند و نیوشیدند أحبار

از شق سطیح این سخنان پرس زمانی

تا بر تو بیان سازند اسرارِ نهانی

گر خواب انوشیروان تعبیر ندانی

از کنگره ی کاخش تفسیر توانی

بر عید مسیح این سخنان گر برسانی

آرد به مداین درت از شام نشانی

بر آیتِ میلاد نبی سیِّد مختار

فخر دو جهان خواجه ی فرّخِ رخِ اسعد

مولای زمان مهتر صاحبدلِ أمْجَد

آن سیِّدِ مسعود و خداوندِ مؤیَّد

پیغمبرِ محمود ابوالقاسم احمد صلی الله علیه و آله

وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلّد

این بس که خدا گوید (ما کان محمّد)

بر منزلت و قَدْرَش،

یزدان کند اقرار

اندر کفِ او باشد از غیب مفاتیح

و اندر رُخ او تابد از نور مصابیح

خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح

نوش لب لعلش به روان سازد تفریح

قدرش ملک العرش به ما ساخته تصریح

وین معجزه اش بس که همی خواند تسبیج

سنگی که ببوسد کفِ آن دستِ گهربار

ای لعل لبت کرده سَبُک، سنگ گهر را

وی ساخته شیرین، کلماتِ تو شکر را

شیروی به امرِ تو دَرَدْ نافِ پدر را

انگشتِ تو فرسوده کند، قرص قمر را

تقدیر به میدانِ تو افکنده سپر را

و آهوی ختن نافه کند خونِ جگر را

تا لایقِ بزمِ تو شود نغز و بهنجار

موسی ز ظهورِ تو خبر داده به یوشع

ادریس بیان کرده به اخنوخ و همیلع

شامول به یثرب شده از جانب تبع

تا بر تو دهد نامه ی آن شاه سمیدع

ای از رخ دادار بر انداخته بُرقَع

بر فرق تو بنهاده خدا تاجِ مرصّع

در دستِ تو بسپرده قضا صارم تبّار

تا کاخِ صمد ساختی ایوان صنم را

پرداختی از هر چه بجز دوست، حَرَم را

برداشتی از روی زمین رسم ستم را

سهمِ تو دریده، دلِ دیوانِ دژم را

کرده تهی از أهْرمنان، کشورِ جم را

تأییدِ تو بنشانده شهنشاهِ عجم را

بر تخت چو بر چرخ برین ماه ده و چار

ای پاکتر از دانش و پاکیزه تر از هوش

دیدیم ترا کردیم این هر دو فراموش

دانش ز غلامیت کَشَد حلقه فرا گوش

هوش از اثرِ رأیِ تو بنشیند خاموش

از آن لب پر لَعل و از آن باده ی پر نوش

جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش

خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

برخیز و صبوحی زن بر زُمره ی مستان

کاینان ز تو مستند در این نغز شبستان

بشتاب و تلافی کن تاراج ز مستان

گو سوخته سر و چمن و لاله ی بُستان

دادِ دلِ

بُستان زدی و بهمن بِستان

بین کودک گهواره جدا گشته ز پستان

مادرش به بستر شده بیمار و نگونسار

ماهت به محاق اندر و شاهت به غری شد

وز باغ تو ریحان و سپر غم سپری شد

اندُه ز سفر آمد و شادی سفری شد

دیوانه به دیوانِ تو گستاخ و جری شد

و آن اهرمن شوم به خرگاهِ پری شد

پیراهنِ نسرین تنِ گلبرگِ طری شد

آلوده به خون دل و چاک از ستم خار

مرغان بساتین را منقار بریدند

اوراق ریاحین را طومار دریدند

گاوانِ شکم خواره به گلزار چریدند

گرگان، ز پی یوسف، بسیار دویدند

تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند

یاران بفرختندش و أغیار خریدند

آوخ ز فروشنده، دریغا ز خریدار !

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم

زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم

دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم

اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم

وز پیکرشان دیبه دیباج گرفتیم

ماییم که از دریا امواج گرفتیم

و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تَیّار

در چین و ختن، ولوله از هیبتِ ما بود

در مصر و عدن، غلغله از شوکتِ ما بود

در اندلس و روم، عیان، قدرت ما بود

غرناطه و اشبیلیه، در طاعتِ ما بود

صقلیه نهان در کنفِ رایتِ ما بود

فرمانِ همایونِ قضا، آیتِ ما بود

جاری به زمین و فلک و ثابت و سیّار

خاک عرب از مشرق أقصی گذراندیم

و ز ناحیه ی غرب به افریقیه راندیم

دریای شمالی را بر شرق نشاندیم

و ز بحر جنوبی به فلک گَرْدْ فشاندیم

هند از کف هندو، ختن از ترک ستاندیم

ماییم که از خاک بر افلاک رساندیم

نامِ هنر و رسمِ کرم به سزاوار

امروز گرفتارِ غم و محنت و رنجیم

درد او فره باخته اندر شش و پنجیم

با ناله و افسوس در این دیر سپنجیم

چون زلف عروسان همه در چین

و شکنجیم

هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم

ماییم که در سوک و طرب قافیه سنجیم

جغدیم به ویرانه، هزاریم به گلزار

ای مقصدِ ایجاد سر از خاک، بدر کن

وز مزرعِ دین این خس و خاشاک بدر کن

زین پاک زمین مردمِ ناپاک، بدر کن

از کشور جم لشکر ضحّاک بدر کن

از مغز خود، نشأه ی تریاک بدر کن

این جوق شغالان را از تاک بدر کن

و ز گلّه أغنام بران گرگِ ستمکار

افسوس که این مرزعه را آب گرفته

دهقان مصیبت زده را خواب گرفته

خونِ دلِ ما رنگِ میِ ناب گرفته

وز سوزشِ تب پیکرمان تاب گرفته

رخسارِ هنر، گونه ی مهتاب گرفته

چشمان خرد پرده ی ز خوناب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحّت شده بیمار

ابری شده بالا و گرفته است فضا را

از دود و شرر تیره نموده است هوا را

آتش زده سُکّان زمین را و سما را

سوزانده به چرخ اختر و در خاک، گیا را

ای واسطه ی رحمت حق بهر خدا را

زین خاک بگردان رهِ طوفانِ بلا را

بشکاف ز هم سینه ی این ابر شرر بار

چون برّه بیچاره به چوپانش نپیوست

از بیم به صحرا در نه خفت و نه بنشست

خرسی به شکار آمده، بازوش فرو بست

با ناخن و دندان ستخوانش همه بشکست

شده بر ما طعمه ی آن خرس زبردست

افسوس از آن بره نوزاده ی سر مست

فریاد از آن خرسِ کهن سال شکمخوار

چون خانه خدا خفت و عسس ماند ز رفتن

خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن

جاسوس، پس پرده پی راز نهفتن

قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن

واعظ، به فسون گفتن و افسانه شنفتن

نه وقت شنفتن ماند نه موقع گفتن

و آمد سرِ همسایه برون از پسِ دیوار

ای قاضی مطلق که تو سالار قضایی

وی قایم بر حق که در این خانه خدایی

تو

حافظِ أرضی و نگهدار سمایی

بر لوح مه و مهر فروغی و ضیایی

در کشور تجرید، مهین راهنمایی

بر لشکر توحید امیر الأُمرایی

حق را تو ظهیرستی و دین را تو نگه دار

در پرده نگویم سخن خویش عَلیَ الله

تا چند در این کوه و در آن دشت و در آن چَه

برخیز که شد روز شب و موقع، بیگه

بشتاب که دزدان بگرفتند سرِ رَه

آن پرده زرتار که بودی به درِ شه

تاراجِ حوادث شد با خیمه و خرگه

در دار نمانده است ز یارانِ تو دیّار

با فرِّ خداوند تعالی و تَقَدَّس

از لوثِ زَلَل پاک کن این خاک مقدَّس

در دولتِ شاهی که در ین کاخ مسدّس

با تاج مرصّع شد و با تخت مقرنس

پرداخت صف باغ ز هر خار و ز هر خس

بر او دو جهان اندک و او بر دو جهان بس

بسیار برش اندک و زو اندک بسیار ...

خویَشْ به رخ ما، دَرِ فردوس گشوده است

عدلش همه گیتی را فردوس نموده است

کِلکش همه جا غالیه و عنبر سوده است

دین در کنفش رخت کشیده است و غنوده است

قهرش سر بیدینان با تیغ درو ده است

تا تیرگی از آینه مُلک زدوده است

وز صارم دین شسته و پرداخته زنگار

11 نور محمدی صلی الله علیه و آله

شاعر: مسود ارشادی فر

چو تکوین جهان را ساز کردند

نخست از نور او آغاز کردند

محمد صلی الله علیه و آله مصطفای آفرینش

محمد صلی الله علیه و آله نور چشم اهل بینش

شب اسرا چو در عرش خدا گشت

فکان قاب قوسینش سزا گشت

محمد صلی الله علیه و آله شافع روز پسین است

محمد صلی الله علیه و آله رحمه ی للعالمین است

محمد صلی الله علیه و آله فاتح بدر و حنین است

محمد صلی الله علیه و آله مرشد راه حسین است

محمد صلی

الله علیه و آله هم بشیر و هم نذیر است

محمد صلی الله علیه و آله در دو عالم بی نظیر است

محمد صلی الله علیه و آله محرم اسرار عشق است

محمد صلی الله علیه و آله مطلع انوار عشق است

محمد صلی الله علیه و آله صاحب دختی چو زهراست

محمد صلی الله علیه و آله زینت ام ابیهاست

محمد صلی الله علیه و آله معجزه خلق الهی است

که بی نورش سیاهی در سیاهی است

چو دریای وجودش بی کران است

در اوصافش سخن بس ناتوان است

نویسنده

مرحوم شیخ عباس قمی (منتهی الآمال)

سلمان رحمه اللّه

اوّل سلمان محمّدی است رضوان اللّه علیه (376)، که اوّل ارکان اربعه و مخصوص به شرافت (سَلْمانُ منَّا اَهْلَ الْبَیْتِ) (377) و منخرط در سِلک اهل بیت نبوّت و عصمت است و در فضیلت او، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده:

سَلْمانُ بَحْرٌ لایُنْزَفُ وَ کَنْز لایُنْفَدُ، سلمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ یَمْنَحُ الْحِکمَةَ وَیُؤ تی الْبُرهانَ. (378) و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام او را مثل لقمان حکیم بلکه حضرت صادق علیه السّلام او را بهتر از لقمان فرموده و حضرت باقر علیه السّلام او را از (متوسّمین) (379) شمرده است.

(380) و از روایات مستفاد شده که آن جناب (اسم اعظم) می دانست (381) و از مُحدَّثین (382) (به فتح دال) بوده. و از برای ایمان ده درجه است و او در درجه دهم بوده و عالم به غیب و منایا و از تُحَف بهشت در دنیا میل فرموده و بهشت مشتاق و عاشق او بوده و خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست می داشتند.

و حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را امر فرموده به محبّت چهار نفر که سلمان یکی از ایشان است و آیاتی در مدح او و اَقران او نازل شده و جبرئیل هر وقت بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم نازل می شد امر می کرده از جانب پروردگار که سلمان را سلام برساند و مطّلع گرداند او را به علم منایا و بلایا و انساب (383)؛ و شبها برای او در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلّم مجلس خلوتی بوده و حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما و آلهما چیزهائی تعلیم او فرمودند از مکنون و مخزون علم اللّه که احدی غیر او قابل و قوّه تحمّل آن را نداشته؛ و رسیده به مرتبه ای که حضرت صادق علیه السّلام فرموده:

(اَدْرَکَ سَلْمانُ الْعِلْمَ الاَوَّلَ وَالْعِلْمَ الا خِرَ وهُوَ بَحْرٌ لا یُنْزَحُ وَهُوَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ). (384) سلمان درک کرد علم اوّل و آخر را و او دریائی است که هرچه از او برداشته شود تمام نشود و او از ما اهل بیت است.

قاضی نوراللّه فرموده:

(سلمان فارسی از عنفوان صبا در طلب دین حقّ ساعی بود و نزد علماء ادیان از یهود و نصاری و غیرهم تردّد می نمود و در شدائدی که از این ممَرّ به او می رسید صبر می ورزید تا آنکه در سلوک این طریق زیاده از ده خواجه او را فروختند و آخر الا مر نوبت به خواجه کاینات علیه و آله افضل الصّلوه رسید و او را از قوم یهود به مبلغی خرید و محبّت و اخلاص و مودّت و اختصاص او و نسبت به آستان نبوی به جائی رسید که از زبان مبارک آن سرور به مضمون عنایت مشحون سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ سرافراز گردید وَ لَنِعْمَ ما قیلَ:

شعر:

کانَتْ مَوَدَّهُ سَلْمان لَهُ نَسَبا وَلَمْ یَکُنْ بَیْنَ نُوحٍ وَ ابْنِه رَحِما). (385) شیخ اجلّ ابوجعفر طوسی نَوَّرَاللّهُ مَشْهَدَهُ در کتاب (امالی) از منصور بن بزرج روایت نموده که گفت به حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم که ای مولای من از شما بسیار ذکر سلمان فارسی می شنوم سبب آن چیست؟ آن حضرت در جواب فرمودند که مگو سلمان فارسی

بگو سلمان محمّدی و بدان که باعث بر کثرت ذکر من او را سه فضیلت عظیم است که به آن آراسته بود، اوّل اختیار نمودن او هوای امیرالمؤمنین علیه السّلام را بر هوای نفس خود، دیگر دوست داشتن او فقرا را و اختیار او ایشان را بر اغنیاء و صاحبان ثروت و مال، دیگر محبّت او به علم و علماء. اِنَّ سَلْمانَ کانَ عَبْدا صالحا حَنیفا مُسْلِما وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ (386) و همچنین روایت نموده به اسناد خود از سُدَیْر صیرفی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که جماعتی از صحابه با هم نشسته بودند و ذکر نسب خود می نمودند و به آن افتخار می کردند و سلمان نیز در آن میان بود، پس عُمر رو به جانب سلمان کرد و گفت:

ای سلمان! اصل و نسب تو چیست؟ فَقالَ سَلْمانُ:

اَنَا سَلْمانُ بْنُ عَبْدِاللّهِ کُنْتُ ضالاً فَهَد انِیَ اللّهُ بِمُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَکُنْتُ عائِلاً فَاَغْنانِیَ اللّهُ بِمُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَکُنْتُ مَمْلوکا فَاَعْتَقَنی اللّهُ تعالی بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَهذا حَسَبی وَنَسَبی یا عُمَرُ. انتهی. (387) و در خبر است که وقتی ابوذر بر سلمان وارد شد در حالتی که دیگی روی آتش گذاشته بود ساعتی با هم نشستند و حدیث می کردند ناگاه دیگ از روی سه پایه غلتید و سرنگون شد و ابدا از آنچه در دیگ بود قطره ای نریخت، سلمان آن را برداشت و به جای خود گذاشت؛ باز زمانی نگذشته بود که دوباره سرنگون شد و چیزی از آن نریخت؛ دیگر باره سلمان آن را برداشت و به جای خود گذاشت.

ابوذر وحشت زده از

نزد سلمان بیرون شد و به حالت تفکّر بود که جناب امیرالمؤمنین علیه السّلام را ملاقات نمود و حکایت را برای آن حضرت بگفت، آن جناب فرمود:

ای ابوذر! اگر خبر دهد سلمان ترا به آنچه می داند هرآینه خواهی گفت رَحِم اللّهُ قاتِلَ سَلْمانَ! ای ابوذر سلمان باب اللّه است در زمین، هر که معرفت به حال او داشته باشد مؤمن است و هرکه انکار او کند کافر است و سلمان از ما اهل بیت است. (388) و هم وقتی مقداد بر سلمان وارد شد دید دیگی سر بار گذاشته بدون آتش می جوشد، به سلمان گفت:

ای ابوعبداللّه! دیگ بدون آتش می جوشد؟! سلمان دودانه سنگ برداشت و در زیر دیگ گذاشت سنگها شعله کشیدند مانند هیزم دیگ جوشش زیادتر شد.

سلمان فرمود:

جوش دیگ را تسکین کن.

مقداد گفت:

چیزی نیست که در دیگ بزنم تا جوش او را فرو نشانم. سلمان دست مبارک خود را مانند کفچه داخل در دیگ کرد و دیگ را بر هم زد تا جوشش ساکن شد و مقداری از آن آش برداشت با دست خود و با مقداد میل فرمود. مقداد از این واقعه خیلی تعجّب کرد و قصّه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل کرد. (389) بالجمله؛ روایات در مدح او زیاده از آن است که ذکر شود و بیاید جمله ای از آنها در احوال حضرت ابوذر رضی اللّه عنه.

در سَنَه 36 در مدائن وفات کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در همان شب از مدینه به (طیّ الارض) بر سر جنازه او حاضر شد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز بر او خواند

و در همانجا به خاک رفت. و در روایتی است که چون امیرالمؤمنین علیه السّلام بر سر جنازه سلمان وارد شد رِداء از صورت او برداشت سلمان به صورت آن جناب تبسّمی کرد حضرت فرمود:

(مَرْحَبا یا اَبا عَبْداللّهِ اِذا لَقیتَ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْ لَهُ مامَرَّ عَلی اَخیک مِنْ قَوْمِکَ).

پس حضرت او را تجهیز کرد و بعد از تجهیز و تکفین ایستاد به نماز بر او، حضرت جعفر طیّار و حضرت خضر در نماز حضرت سلمان حاضر شدند در حالتی که با هر کدام از آن دو نفر هفتاد صف از ملائکه بود که در هر صفی هزار هزار فرشته بود. (390) و حضرت امیر علیه السّلام در همان شب به مدینه مراجعت فرمود و فعلاً قبر شریف سلمان در مدائن با بقعه و صحن بزرگی ظاهر و مزار هر بادی و حاضر است. و من در (هدیه الزّائرین) و (مفاتیح) زیارت آن جناب را نقل کرده ام. (391)

ابوذر غفاری

دوم اَبُوذَر رضی اللّه عنه است، اسم آن جناب جُندب بن جُناده (392) از قبیله بَنی غِفار است و آن جناب یکی از ارکان اربعه و سوم کس و به قولی چهارم یا پنجم کس است که اسلام آورد (393) و بعد از مسلمانی به اراضی خود شد و در جنگ بَدْر و اُحُد و خَنْدق حاضر نبود آنگاه به خدمت حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلّم شتافت و ملازمت خدمت داشت و مکانت او در نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلّم زیاده از آن است که ذکر شود و حضرت در حق او فراوان

فرمایش کرده و او را (صِدّیقُ امّت) (394) و (شبیه عِیسی بن مریم) (395) در زهد گرفته و در حق او حدیث مشهور (ما اَظَلَّتِ الخَضْراء الخ) فرموده.

(396) علامه مجلسی در (عین الحیاه) فرموده که آنچه از اخبار خاصّه و عامّه مستفاد می شود آن است که بعد از رتبه معصومین علیهماالسّلام در میان صحابه کسی به جلالت قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر و مقداد نبود و از بعضی اخبار ظاهر می شود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد. (397) و فرموده از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام مروی است که در روز قیامت منادی از جانب ربّالعزّه ندا کند که کجایند حواری و مخلصان محمّد بن عبداللّه که بر طریقه آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را نشکستند؟ پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد.

(398) و مروی است از حضرت صادق علیه السّلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که خدا مرا امر کرده است به دوستی چهار کس از صحابه، گفتند:

یا رسول اللّه کیستند آن جماعت؟ فرمود که علیّ بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر. (399) و به اسانید بسیار در کتب سنی و شیعه مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که آسمان سایه نکرده بر کسی و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد. (400) و ابن عبدالبرّ که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب (استیعاب) از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود:

ابوذر در میان امّت من

به زهد عیسی بن مریم است. و به روایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است در زهد. (401) و ایضاً روایت نموده است ک حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل آن عاجز بودند و گرهی بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد. (402) ابن بابویه رحمه اللّه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که روزی ابوذر رحمه اللّه بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلّم گذشت، جبرئیل به صورت دحیه کلبی در خدمت آن حضرت به خلوت نشسته و سخنی در میان داشت، ابوذر گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرف نهانی دارد بگذشت، جبرئیل گفت:

یا رسول اللّه ! اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد اگر سلام می کرد ما او را جواب سلام می گفتیم به درستی که او را دعائی هست که در میان اهل آسمانها معروف است، چون من عروج کنم از وی سؤال کن. چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد، حضرت فرمود که ای ابوذر! چرا بر ما سلام نکردی؟

ابوذر گفت:

چنین یافتم که دحیه کلبی در حضرتت بود و برای امری او را به خلوت طلبیده ای نخواستم کلام شما را قطع کنم؛ حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت، ابوذر بسیار نادم شد، حضرت فرمود:

چه دعا است که خدا را به آن می خوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروف است؟ گفت این دعا را می خوانم:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ الایمانَ بِکَ وَالتَّصْدیقَ بِنَبِیِّکَ وَ الْعافِیَهَ مِنْ جَمیعِ الْبَلاءِ وَ الشُّکْرَ عَلی الْعافیَهِ وَ الْغِنی عَنْ شِرار النّاسِ. (403) از

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد، به او گفتند که دعا کن که خدا چشم تو را شفا بخشد.

گفت:

مرا چندان غم آن نیست.

گفتند چه غم است که ترا از چشم خود بی خبر کرده؟

گفت:

دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است! (404) ابن بابویه از عبداللّه بن عبّاس روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در مسجد قُبا نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت او بودند فرمود:

اوّل کسی که از این در درآید در این ساعت، شخصی از اهل بهشت باشد! چون صحابه این را شنیدند جمعی برخاستند که شاید مبادرت به دخول نمایند؛ پس فرمود:

جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند هرکه در میان ایشان مرا بشارت دهد به بیرون رفتن آذر ماه، او از اهل بهشت است؛ پس ابوذر با آن جماعت داخل شد، حضرت به ایشان فرمود:

ما در کدام ماهیم از ماههای رومی؟ ابوذر گفت که آذر به در رفت یا رسول اللّه.

حضرت فرمود که من می دانستم ولیکن می خواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشی و حال آنکه ترا بعد از من از حرم من به سبب محبّت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد، پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد، و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزکاران را وعده فرموده. (405) ارباب

سِیَر معتمده نقل کرده اند که حاصلش این است که ابوذر در زمان عُمَر به ولایت شام رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان و بنابر آنکه مُعاویه بن ابی سفیان از جانب عثمان والی آن ولایت بود و به تجملات دنیا و تشیید مبانی و عما رات عُلیا مشعوف و مایل بود زبان به توبیخ و سرزنش او گشاده و مردم را به ولایت خلیفه بحق حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام ترغیب می نمود و مناقب آن حضرت را بر اهل شام می شمرد به نحوی که بسیاری از ایشان را به تشیّع مایل گردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و (جَبَل عامل) اند به برکت ابوذر است. مُعاویه حقیقت حال را به عثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف می گرداند.

عثمان در جواب او نوشت که چون نامه من به تو برسد البتّه باید که ابوذر را بر مرکبی درشت رَوْ نشانی و دلیلی عنیف با او فرستی که آن مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش شود. چون آن نامه به معاویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت رَوْ و برهنه بنشاند و مرد درشت عنیف را با او همراه کرد. ابوذر رحمه اللّه مردی دراز بالا و لاغر بود و آن وقت شیب و پیری اثری تمام بر او کرده بود و موی سر و روی او سفید گشته ضعیف و نحیف شده. (دلیل) شتر را

به عنف می راند و شتر جهاز نداشت از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر می رفت رانهای ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور به مدینه داخل شد و با عثمان ملاقات نموده آنجا نیز بر اعمال و اقوال عثمان اعتراض می کرد و هرگاه او را می دید این آیه را می خواند:

(یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نار جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ..). (406) و غرضش تعریض بر عثمان بود الی غیر ذلک. (407) بالجمله؛ عثمان تاب امر به معروف و نهی از منکر ابوذر نیاورد و حکم به خروج او و اهل و عیال او را از مدینه به رَبَذَه که بهترین مواضع نزد او بود نمود و به این اکتفا نکرده او را از فتوی دادن مسلمانان منع نمود و به این نیز اکتفا ننموده در حین خروج ابوذر، حکم نمود که هیچ کس بر تشییع او اقدام ننماید. امیرالمؤمنین علیه السّلام و حسنین علیهماالسّلام و عقیل و عمّار یاسر و بعضی دیگر به مشایعت او بیرون رفتند و مروان بن الحکم در راه ایشان را پیش آمده گفت:

چرا از شما حرکتی صادر گردد که خلاف حکم خلیفه عثمان باشد؟ و میان امیرالمؤمنین علیه السّلام و مروان گفتگویی شد حضرت امیر علیه السّلام تازیانه در میان دو گوش اشتر مروان زد، مروان نزد عثمان رفته شکایت کرد. چون حضرت امیر علیه السّلام و عثمان با هم ملاقات کردند عثمان به حضرت امیر علیه السّلام، گفت که مروان از تو شکوه دارد که تازیانه در میان دو گوش اشتر او زده ای؟ آن حضرت جواب دادند که اینک شتر من بر دَر

سرای ایستاده است حکم بفرمای تا مروان بیرون رود و تازیانه در میان دو گوش او زند.

(408) بالجمله؛ ابوذر در رَبَذَه شد و ابتلای او به جائی رسید که فرزندش (ذَرّ) وفات یافت و او را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال به آنها می گذرانید آفتی در میان آنها به هم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش نیز در رَبَذَه وفات یافت. همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی می بود، دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و پدرم گذشت که هیچ به دست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدر به من گفت که ای فرزند، بیا به این صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی به دست آوریم و بخوریم؛ چون به صحرا رفتیم چیزی به دست نیامد؛ پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم چشمهای او را دیدم می گردد و به حال احتضار افتاده، گریستم و گفتم:

ای پدر من! با تو چه کنم در این بیابان با تنهائی و غربت؟

گفت:

ای دختر! مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجّه امور من شوند و به درستی که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مرا در غزوه تَبوک چنین خبر داده؛ ای دختر چون من به عالم بقاء رحلت کنم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است وفات یافته. دختر گفت که در این حال

جمعی از اهل رَبَذَه به عیادت او آمدند و گفتند:

ای ابوذر! چه آزار داری و از چه شکایت داری؟

گفت:

از گناهان خود.

گفتند:

چه چیز خواهش داری؟

گفت:

رحمت پروردگار خود می خواهم.

گفتند:

آیا طبیبی می خواهی که برای تو بیاوریم؟

گفت:

طبیب مرا بیمار کرده، طبیب خداوند عالمیان است درد و دوا از اوست! دختر گفت که چون نظر وی بر ملک الموت افتاد گفت:

مرحبا به دوستی که در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج به او دارم و رستگار مباد کسی که از دیدار تو نادم و پشیمان گردد، خداوندا! مرا زود به جوار رحمت خویش برسان به حق تو سوگند که می دانی که همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کارِهْ مرگ نبوده ام. دختر گفت که چون به عالم قدس ارتحال نمود عبا را بر سر او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم، جمعی پیدا شدند به ایشان گفتم که ای گروه مسلمانان! ابوذر مصاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم وفات یافته؛ ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گزارده و دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود.

(409) مروی است که مالک گفت من او را در حلّه ای کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حلّه چهار هزار درهم بود. (410) و ابن عَبْدالبرّ ذکر

کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و عبداللّٰه بن مسعود بر او نماز گزاشت. (411)

مقداد

سوم ابومعبد مقداد بن الاسود است، اسم پدرش عمرو بَهْرائی است و چون اسود بن عبد یغوث او را تبنّی نموده معروف

به مقداد بن الاسود شده است. آن بزرگوار قدیم الا سلام و از خواصّ اصحاب سیّد اَنام و یکی از ارکان اربعه و بسیار عظیم القدر و شریف المنزله است؛ دینداری و شجاعت او از آن افزون است که به تحریر آید سُنّی و شیعه در فضیلت و جلالت او همداستانند. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده اند که فرمود خداوند تعالی مرا به محبّت چهار تن امر فرموده و فرموده که ایشان را دوست بدارم، گفتند:

ایشان کیستند؟

فرمود:

علی علیه السّلام و مقداد و سلمان و ابوذر رضوان اللّه علیهم اجمعین. (412) و ضُباعه بنت زبیر بن عبدالمطّلب که دختر عموی رسول خدا باشد زوجه او بوده و در جمیع غزوات در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مجاهده کرده و او یکی از آن چهار نفر است که بهشت مشتاق ایشان است (413) و اخبار در فضیلت او زیاده از آن است که در اینجا ذکر شود و کافی است در این باب آن حدیثی که شیخ کَشّی از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

(اِرتَدَّ النّاسُ اِلاّ ثَلاثَ نَفَرٍ سَلْمانُ وَ اَبُوذَر وَالْمِقْدادُ، قالَ فَقُلْتُ عَمّار؟ قالَ کانَ حاصَ حَیْصَةً ثُمّ رَجَعَ ثُمّ قالَ اِنْ اَرَدْتَ الذی لَمْ یَشُکَّ وَلمْ یَدْخُلْهُ شَیٌ فَالمِقدادُ)؛ (414) یعنی حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که مردم مرتد شدند مگر سه نفر که آن سلمان و ابوذر و مقداد است، پس راوی پرسید که آیا عمّار بن یاسر با ظهور محبّت او نسبت به اهل البیت علیهماالسّلام در این چند کس داخل نبود؟

حضرت فرمود که اندک

میلی و تردّدی در او ظاهر شد بعد از آن رجوع به حق نمود؛ آنگاه فرمود که اگر خواهی آن کسی را که هیچ شکّی برای او حاصل نشد پس بدان که او مقداد است و در خبر است که دل مقدّس او مانند پاره آهن بود از محکمی. وَ عَنْ کِتاب (الاِخْتِصاص) عَنْ اَبی عَبْدِاللّهِ علیه السّلام قالَ إِنَّما مَنْزِلَهُ الْمِقْدادِ بْنِ الاَسْوَدِ فی ه ذِهِ الاُمَّهِ کَمَنْزلَهِ اَلِف فِی الْقُرْآنِ لا یَلْزَقُ بِها شَیٌ.

(415) جایگاه مقداد در این امّت مانند جایگاه الف در قرآن است که حرف دیگر به آن نمی چسبد در سنه 33 در (جُرْف) که یک فرسخی مدینه است وفات کرد. پس جنازه او را حمل کردند و در بقیع دفن نمودند و قبری که در شهر (وان) به وی نسبت دهند واقعیّت ندارد بلی محتمل است که قبر فاضل مقداد سیوری یا قبر یکی از مشایخ عرب باشد.

پسر مقداد دشمن علی علیه السّلام بود و از غرائب آن است که مقداد با این جلالت شان پسرش معبد نااهل اتّفاق افتاد و در حَرْب جَمَل به همراهی لشکر عایشه بود و کشته شد و چون امیرالمؤمنین علیه السّلام بر کشتگان عبور فرمود به معبد که گذشت فرمود:

خدا رحمت کند پدر این را که اگر او زنده بود رایش اَحْسَن از رای این بود. عمّار یاسر در خدمت آن جناب بود عرضه داشت که الحمد للّه خدا معبد را کیفر داد و به خاک هلاکش انداخت به خدا قسم یا امیرالمؤمنین که من باک در کشتن کسی که از حق عدول کند از هیچ پدر و پسری ندارم، حضرت فرمود:

خدا رحمت کند

ترا و جزای خیر دهد. (416)

بلال

چهارم بِلالِ بْنِ رِیاح مؤذّن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم، مادرش حُمامَه، کُنْیَتش ابو عبداللّه و ابوعمر و از سابقین در اسلام است و در بدر و اُحُد و خندق و سایر مَشاهد با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بوده و نقل شده که (شین) را (سین) می گفت و در روایت است که (سین) بلال نزد حق تعالی (شین) است. (417) و از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که فرمود:

خدا رحمت کند بلال را که ما اهل بیت را دوست می داشت و او بنده صالح بود و گفت اذان نمی گویم برای اَحَدی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پس از آن روز ترک شد (حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ) (418) و شیخ ما در (نفس الرّحمن) نقل کرده که چون بلال از حبشه آمد در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم خواند:

شعر:

اره بره کنکره

کرا کرامندره

حضرت فرمود به حَسّان که معنی این شعر بالا را به عربی نقل کن.

حَسّان گفت:

شعر:

اِذِ الْمَکارِمُ فی آف اقِن ا ذُکِرَتْ

فَاِنَّما بِکَ فینا یُضْرَبُ الْمَثَلُ(419)

شعر:

وفات کرد بلال در شام به طاعون در سنه 18 یا سنه 20 و در باب صغیر مدفون شد. فقیر گوید:

اینک قبر او مزاری است مشهور و من به زیارت او رفته ام.

جابر بن عبداللّه انصاری

پنجم جابر بْنِ عبدالله بن عمرو بن حرام الانصاری، صحابی جلیل القدر و از اصحاب بَدْر است. روایات بسیار در مدح او رسیده و او است که سلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم را به حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام رسانیده و او

اوّل کسی است که زیارت کرده حضرت امام حسین علیه السّلام را در روز اربعین و اوست که لوح آسمانی را که در اوست نصّ خدا بر ائمّه هدی علیهماالسّلام در نزد حضرت فاطمه (صلوات اللّه علیها) زیارت کرده و از آن نسخه برداشته.

از (کشف الغمّه) نقل است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام با پسرش امام محمّد باقر علیه السّلام به دیدن جابر تشریف بردند و حضرت باقر در آن وقت کودکی بود پس حضرت سجاد علیه السّلام به پسرش فرمود که ببوس سر عمویت را، حضرت باقر علیه السّلام نزدیک جابر شد و سر او را بوسید، جابر در آن وقت چشمانش نابینا بود عرض کرد که کی بود این؟ حضرت فرمود که پسرم محمّد است. پس جابر آن حضرت را به خود چسبانید و گفت:

یا محمّد! محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ترا سلام می رساند. و از روایت (اختصاص) منقول است که جابر از حضرت باقر علیه السّلام درخواست کرد که ضامن شود شفاعت او را در قیامت، حضرت قبول فرمود. (420) و این جابر در بسیاری از غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم بود و در غزوه صِفّین با امیرالمؤمنین علیه السّلام همراه بود و در اعتصام به حبل اللّه المتین و متابعت امیرالمؤمنین علیه السّلام فروگذار نکرد و پیوسته مردم را به دوستی امیرالمؤمنین علیه السّلام تحریص می نمود و مکرّر در کوچه های مدینه و مجالس مردم عبور می کرد و می گفت:

عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَر فَمَنْ اَبی فَقَد کَفَر (421)

و هم می فرمود:

معاشر اصحاب، تادیب کنید اولاد خود را به دوستی علی علیه السّلام، پس

هر که اباء کرد از دوستی او ببینید مادرش چه کرده.

شعر:

محبّت شه مردان مَجُو ز بی پدری

که دست غیر گرفته است پای مادر او (422)

در سنه 78 وفات کرد و در آن وقت چشمان او نابینا شده بود و زیاده از نود سال عمر کرده بود و او آخر کسی است از صحابه که در مدینه وفات کرد و پدرش عبداللّه انصاری از نُقَباء حاضرین بَدْر و اُحُد است و در اُحُد شهید شد و او را با شوهر خواهرش عمروبن الجموح در یک قبر دفن کردند و قصّه شکافتن قبر او با قبور شهداء اُحُد در زمان معاویه برای جاری کردن آب معروف است.

حُذیفه

ششم حُذیفه بن الیمان العنسی است که از بزرگان اصحاب سیّدالمرسلین و خاصّان جناب امیرالمؤمنین علیهما و آلهما السّلام است و یکی از آن هفت نفری است که بر حضرت فاطمه علیهاالسّلام نماز گذاشتند و او با پدر و برادر خود صفوان در حرب اُحُد در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلّم حاضر بوده و در آن روز یکی از مسلمانان، پدر او را به گمان آنکه از مشرکین است در اثنای گرمی جنگ شهید کرده و بنابر سرّی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم با او در میان نهاده بود به حال منافقین صحابه معرفت داشت (423) و اگر در نماز جنازه کسی حاضر نمی شد خلیفه ثانی بر او نماز نمی گزارد و از جانب او سالها در مدائن والی بود، پس او را عزل کرد و حضرت سلمان رضی اللّه عنه والی آنجا شد، چون وفات کرد دوباره حُذیفه والی

آنجا شد و مستقر بود تا نوبت به شاه ولایت علی علیه السّلام رسید، پس از مدینه رقمی مبارک باد و فرمان همایونی به اهل مداین صادر شد و از خلافت خود و استقرار حُذیفه در آنجا به نحوی که بود اطّلاع داد ولکن حُذیفه بعد از حرکت آن حضرت از مدینه به جانب بصره به جهت دفع شرّ اصحاب جَمَل و قبل از نزول موکب همایون به کوفه، وفات کرد و در همان مداین مدفون شد. و از ابوحمزه ثمالی روایت است که چون حذیفه خواست وفات کند فرزند خود را طلبید و وصیّت کرد او را به عمل کردن این نصیحتهای نافعه فرمود:

ای پسر جان من! ظاهر کن مایوسی از آنچه که در دست مردم است که در این یاس، غنی و توانگری است و طلب مکن از مردم حاجات خود را که آن فقر حاضر است و همیشه چنان باش که روزی که در آن هستی بهتر باشی از روز گذشته، و هر وقت نماز می کنی چنان نماز کن که گویا نماز وداع و نماز آخر تو است و مکن کاری را که از آن عذر بخواهی. (424) و از (رجال ابن داود) و غیره نقل شده که فرموده حُذَیفه بن الیمان یکی از ارکان اربعه است.

و بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم در کوفه ساکن شد و بعد از بیعت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به چهل روز در مدائن وفات یافت (425) و در مرض موت، پسران خود صفوان و سعید را وصیّت نمود که با حضرت امیر علیه السّلام بیعت نمایند و ایشان

به موجب وصیّت پدر عمل نموده در حرب صِفّین به درجه شهادت رسیدند. (426)

ابوایّوب انصاری

هفتم اَبُو ایَّوب انصاری خالد بن زید است که از بزرگان صحابه و حاضر شدگان در بَدر و سایر مَشاهد است و او همان است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در وقت هجرت از مکّه و ورود به مدینه به خانه او وارد شد و خدمات او و مادرش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مادامی که در خانه او تشریف داشت معروف است (427) و در شب زفاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم به صفیّه، ابوایوب سلاح جنگ بر خود راست کرده بود و در گرد خیمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به حراست بود بامداد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دید برای او دعا کرد و گفت:

اَللّهُمَّ احْفَظْ اَبا اَیُّوبَ کَما حَفِظَ نَبِیَّکَ. (428)

سیّد شهید قاضی نوراللّه در (مجالس) در ترجمه او فرموده: ابوایوب بن زید الانصاری، اسم او خالد است امّا کُنْیه او بر اسم غلبه نموده، در غزای بدر و دیگر مَشاهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم حاضر بوده و آن حضرت از خانه ابوایّوب نقل نموده و در حرب جَمَل و صِفّین و خوارج در ملازمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام مجاهده می نموده (429) و در (ترجمه فتوح ابن اعثم کوفی) (430) مسطور است که ابوایّوب در بعضی از ایّام حرب صفین از لشکر امیر علیه السّلام بیرون آمد و در میدان حرب مبارز خواست هر چند آواز داد

از لشکر شام کسی به جنگ او روی ننهاد و بیرون نیامد چون هیچ مبارزی رغبت محاربه او نکرد ابوایّوب اسب را تازیانه زد و بر لشکر شام حمله کرد هیچ کس پیش حمله او نایستاد روی به سراپرده معاویه آورد. معاویه بر دَرِ سراپرده خود ایستاده بود ابوایّوب را بدید بگریخت و به سراپرده درآمد و از دیگر جانب بیرون شد، ابو ایوب بر در او بایستاد و مبارز خواست جماعتی از اهل شام روی به جنگ او آوردند ابو ایوب بر ایشان حمله ها کرد و چند کس نامی را زخمهای گران زد پس به سلامت بازگشت و به جای خویشتن آمد.

معاویه با رنگی زرد و رویی تیره به سراپرده خود در آمد و مردم خود را سرزنش بسیار نمود که سواری از صف علی علیه السّلام چندین تاخت که به سراپرده من در آمد مگر شما را بند کرده و دستهای شما را بسته بودند که هیچ کس را یارای آن نبود که مشتی خاک بر گرفتی و بر روی اسب او پاشیدی. مردی از اهل شام که نام او مُتَرَفَع بن منصور بود گفت:

ای معاویه دل فارغ دار که من همان نوع که آن سوار حمله کرد و به سراپرده تو در آمد حمله خواهم کرد و به در سراپرده علی بن ابی طالب علیه السّلام خواهم رفت اگر علی را ببینم و فرصت کنم او را زخمی زنم و تو را خوش دل گردانم؛ پس اسب براند و خویشتن را در لشکرگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام انداخت و به سراپرده او تاخت.

ابوایّوب انصاری چون او را بدید اسب به سوی او براند

چون بدو رسید شمشیری بر گردن او زد، گردن او ببرید و شمشیر به دیگر سو بگذشت و از صافی دست و تیزی شمشیر سر او بر گردن او بود چون اسب سکندری خورد سر او به یک جانب افتاد و تنه او بر جانبی دیگر به زمین آمد و مردمان که نظاره می کردند از نیکوئی زخم ابوایّوب تعجّبها نمودند و بر وی ثناها کردند. ابوایّوب در زمان معاویه به غزای روم رفت و در اثنای ورود به آن دیار بیمار گردید و چون وفات یافت وصیّت نمود که هرجا با لشکر خصم ملاقات واقع شود او را دفن کنند بنابراین در ظاهر استانبول نزدیک به سُور آن بلده او را مدفون ساختند و مرقد منوّر او محل استشفای مسلمانان و نصاری است. صاحب (استیعاب) (431) در باب کُنی آورده که چون اهل روم از حرب فارغ شدند قصد آن کردند که نبش قبر او نمایند، مقارن آن حال باران بسیار که یاد از قهر پروردگار می داد بر ایشان واقع شد و ایشان متنبّه شدند دست از آن بداشتند (432) انتهی.

فقیر گوید:

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مدفن ابوایّوب خبر داده در آنجا که فرموده دفن می شود نزد قسطنطنیّه مرد صالحی از اصحاب من. (433)

خالد بن سعید

هشتم خالد بن سَعید بن العاص بن اُمیّه بن عبد الشمس بن عبدمناف بن قصّی القرشی الا موی، نجیب بنی امیّه و از سابقین اوّلین و متمسّکین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده. و سبب اسلام او آن شد که در خواب دید آتش افروخته است و پدرش می خواهد او را در آن آتش افکند

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را به سوی خود کشید و از آتش نجاتش داد. خالد چون بیدار شد اسلام آورد.

(434) و او با جعفر به حبشه مهاجرت کرد و با جعفر مراجعت نمود و در غزوه طائف و فتح مکّه و حُنَین بوده و از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم والی بر صدقات یمن بوده و اوست که با نجاشی پادشاه حبشه، امّ حبیبه دختر ابوسفیان را در حبشه برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم عقد بستند.

خالد بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم با ابوبکر بیعت نکرد تا آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السّلام را اکراه بر بیعت نمودند او از روی کراهت بیعت نمود و او یکی از آن دوازده نفر بود که انکار بر ابوبکر نمودند و محاجّه کردند با او در روز جمعه در حالی که بر فراز منبر بود و حدیث آن در کتاب (احتجاج) و (خصال) است. (435) در (مجالس المؤمنین) است که دو برادران او ابان و عمر نیز از بیعت با ابوبکر ابا نمودند و متابعت اهل بیت نمودند. وَ قالُوا لَهُمْ اِنَّکُمْ لَطُوالُ الشَّجَرِ طَیِّبَهُ الثَّمَر وَ نَحْنُ تَبَعٌ لَکُمْ.

(436) نهم خُزیمَه (437) ابن ثابت الا نصاری مُلَقَّب به (ذو الشَّهادَتَیْن)؛ به سبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم شهادت او را به منزله دو شهادت اعتبار فرموده در غزای بدر و مابعد آن از مَشاهد حاضر بوده و از سابقین که رجوع کردند به امیرالمؤمنین علیه السّلام معدود است. از (کامل بهائی) نقل

است که در روز صِفّین خُزَیمه بن ثابت و ابوالهیثم انصاری جِدی می نمودند در نصرت علی علیه السّلام، آن حضرت فرمود:

اگرچه در اوّل امر مرا خذلان کردند امّا به آخر، توبه کردند و دانستند که آنچه کردند بد بود.

(438) صاحب (استیعاب) (439) آورده که خزیمه در حرب صفین ملازم حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و چون عمّار یاسر شهید شد او نیز شمشیر کشیده با دشمنان کارزار می کرد تا شربت شهادت چشید رضوان اللّه تعالی علیه. و روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السّلام در هفته آخر عمر خود خطبه خواند و آن آخر خطبه حضرت بود و در آن خطبه فرمود:

اَیْنَ اِخْوانِی الَّذینَ رَکِبُوا الطَّریقَ وَمَضَوْا عَلَی الحَقِّ؟ اَیْنَ عَمّارُ؟ وَاَیْنَ ابْنُ التَّیهانُ؟ وَاَیْنَ ذُو الشَّهادَتَیْنِ؟ وَاَیْنَ نُظَراَؤُهُمْ مِنْ اِخْوانِهِمُ الذینَ تَعاقَدوُا عَلَی الَمَنِیَّهِ وَاُبْرِدَ بِرُؤُسِهِمْ اِلَی الْفَجَرَهِ. ثُمَّ ضَرَبَ علیه السّلام یَدَهُ اِلی لِحْیَتِهِ الشَریفَهِ فَاَطالَ الَبُکاءَ ثُمَّ قالَ اءَوْهِ عَلی اِخْوانِیَ الَّذینَ تَلَوُا الْقُرآنَ فَاَحْکَمُوهُ. (440)

یعنی:

کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمّار؟ کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذو الشَّهادتَیْن؟ و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند؟ پس دست به ریش مبارک خود گرفت و زمانی دراز گریست سپس فرمود:

دریغا ! از برادرانم که قرآن را خواندند و در حفظ آن کوشیدند.

زید بن حارثه

دهم زید بن حارثه بن شُراحیل الکَلْبی، و او همان است که در زمان جاهلیت اسیر شد حکیم بن حزام او را در بازار عُکاظ از نواحی مکّه بخرید از برای خدیجه آورد؛ خدیجه رضی الله عنها او

را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بخشید. حارثه چون این بدانست خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمد و خواست تا فدیه دهد و پسر خود را برهاند،

حضرت فرمود:

او را بخوانید و مختار کنید در آمدن با شما یا ماندن به نزد من؛

زید گفت:

هیچ کس را بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم اختیار نکنم!

حارثه گفت:

ای فرزند! بندگی را بر آزادگی اختیار می نمائی و پدر را مهجور می گذاری؟

گفت:

من از آن حضرت آن دیده ام که ابدا کسی را بر آن حضرت اختیار نخواهم کرد. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سخن از زید شنید او را به حجر مکّه آورد و حضّار را فرمود:

ای جماعت! گواه باشید که زید فرزند من است، ارث از من می برد و من ارث از او می برم. چون حارثه این بدید از غم فرزند آسوده گشت و مراجعت کرد. از آن وقت مردم او را زید بن محمد صلی الله علیه و آله و سلّم نام کردند. این بود تا خداوند اسلام را آشکار نمود و این آیه مبارکه فرود شد:

(ما جَعَلَ اَدْعِیآءَكُمْ اَبْنآءَكُمْ..). (441)

چون حکم برسید فی قَوْلِهِ تعالی:

(اُدْعُوهُمْ لاِبائِهِمْ) که فرزند خوانده را به اسم پدرش بخوانند، این هنگام زید بن حارثه خواندند و دیگر زید بن محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم نگفتند (442) و آیه شریفه (ما کانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ) (443) نیز اشاره

به همین مطلب است نه آنکه مراد آن باشد که پدر حسن و حسین نیست؛
چه آنها پسران رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلّم می باشند به حکم (اَبْناَئَنا) (444) در آیه مباهله و غیره. و زید، کُنْیَه اش ابواُسامه است به نام پسرش اُسامه و شهادتش در مؤ ته واقع شد در همان جائی که جعفر بن ابی طالب علیه السّلام شهید گشته. (445)

سَعْد بن عُباده

یازدهم سَعْد بْن عُبادَه بْن دُلَیْم بْن حارِثَهِ الْخَزْرَجی الا نصاری، سیّد انصار و کریم روزگار و نقیب رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلّم بوده؛ در عقبه و بدر حاضر شده و در روز فتح مکّه رایت مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم به دست او بوده و او مردی بزرگ بوده وجودی به کمال داشت و پسرش قیس و پدر و جدّش نیز (جواد) بودند و در اطعام مهمان و واردین خودداری نمی فرمودند؛ چنانچه در زمان دُلیم جدّش منادی نداءدرمی داد هر روز در اطراف دار ضیافت او (مَنْ اَرادَ الشَّحْمَ وَ اللَّحْمَ فَلْیَأْتِ دارَ دُلَیْم).

بعد از دُلَیْم، پسرش عُباده نیز به همین طریق بود و از پس او سعد نیز بدین قانون می رفت و قیس بن سعد از پدران بهتر بود. و دُلَیْم و عُباده هر سال ده نفر شتر از برای صنم منات هدیه می کردند و به مکّه می فرستادند و چون نوبت به سعد و قیس رسید که مسلمانی داشتند آن شتران را همه سال به کعبه می فرستادند. و وارد شده که وقتی ثابت بن قیس با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، گفت:

یا رسول اللّه! قبیله معد در جاهلیّت پیشوایان جوانمردان ما بودند، حضرت فرمود:

النّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَالفِضَّهِ خِیارُهُمْ فِی الْجاهِلِیَّهِ خِیارُهُمْ فِی الاِسْلامِ اِذا

فَقَهُوا.

و سعد چندان غیور بود که غیر از دختر باکره تزویج نکرد و هر زنی که طلاق گفت کسی جرئت تزویج او نکرد. (446)

بالجمله؛ این سعد همان است که در روز سقیفه او را آورده بودند در حالتی که مریض بود و خوابانیده بودند و خَزْرَجیان می خواستند با او بیعت کنند و مردم را نیز به بیعت او می خواندند لکن بیعت از برای ابوبکر شد و چون مردم جمع شدند که با ابوبکر بیعت کنند بیم می رفت که سعد در زیر قدم طریق عدم سپارد، لاجَرَم فریاد برداشت که ای مردم مرا کشتید!

عُمر گفت:

اُقْتُلُوا سَعْدا قَتَلَهُ اللّهُ؛

بکشید او را که خدایش بکشد.

قیس بن سعد که چنین دید برجست و ریش عمر را بگرفت و بگفت:

ای پسر صَهّاک حبشیّه و ای ترسنده گریزنده در میدان و شیر شرزه امن و امان! اگر یک موی سَعد بن عُباده جنبش کند از این بیهوده گوئی یک دندان در دهان تو به جای نماند از بس دهانت با مشت بکوبند. (447)

و سعد بن عباده به سخن آمد و گفتا:

ای پسر صَهّاک! اگر مرا نیروی حرکت بود در کیفر این جسارت که ترا رفت هر آینه تو و ابوبکر در بازار مدینه از من نعره شیری می شنیدید که با اصحاب خود از مدینه بیرون می شدید و شما را ملحق می کردم به جماعتی که در میان ایشان بودید ذلیل و ناکس تر مردم به شمار می شدید.

آنگاه گفت:

یا آلَ خَزْرَج احْمِلُونی مِنْ مَکانِ الْفِتْنَهِ.

او را به سرای خویش حمل کردند و بعد هم هرچه خواستند که از وی بیعت بگیرند بیعت نکرد و گفت:

سوگند به خدای که هرگز با شما بیعت نکنم

تا هرچه تیر در تیرکش دارم بر شما بیندازم و سنان نیزه ام را از خون شما خضاب کنم و تا شمشیر در دستم است بر شما شمشیر زنم و با اهل بیت و عشیره ام با شما مقاتلت کنم و به خدا سوگند که اگر تمام جن و انس با شما جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا خدای خود را ملاقات کنم.

و آخر الا مر بیعت نکرد تا در زمان عمر از مدینه به شام رفت و او را قبیله بسیار در حوالی دمشق بود هر هفته در دهی پیش خویشان خود می بود در یک وقتی از دهی به دهی دیگر می رفت از باغی که در رهگذر او بود او را تیر زدند و به قتل رسانیدند و نسبت دادند قتل او را به جنّ و از زبان جنّ ساختند:

شعر:

قَدْ قَتَلْنا سَیّدَ الخَزْرَج سَعْدَ بْنَ عُبادَه

فَرَمَیْناهُ بِسَهْمَیْن فَلَمْ نَخْطَ فُؤ ادَهُ (448)

ابودُجانه

دوازدهم اَبُودُجانه (449) اسمش سِماک بن خَرَشَه بن لَوْذان است و از بزرگان صحابه و شجاعان نامی و صاحب حِرْز معروف است و او همان است که در جنگ یمامه حاضر بود و چون سپاه مُسَیْلمه کذّاب در حدیقه الرّحمن که به حدیقه الموت نام نهاده شد پناه بردند و در باغ را استوار بستند، ابودُجانه که دل شیر و جگر نهنگ داشت مسلمانان را گفت که مرا در میان سپری بر نشانید و سر نیزه ها را بر اطراف سپر محکم دارید آنگاه مرا بلند کنید و بدان سوی باغ اندازید.

مسلمانان چنین کردند پس ابودجانه به باغ جستن کرد و چون شیر بخروشید و شمشیر بکشید و همی

از سپاه مسیلمه بکشت. بَراءِ بن مالک از مسلمانان داخل باغ شد و دَرِ باغ را گشود تا مسلمانان داخل باغ شدند ولکن ابو دُجانه و بَراء هر دو در آنجا کشته شدند و به قولی ابُودُجانه زنده بود چندانکه در صِفّین ملازم رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام گشت. (450)

شیخ مفید در (ارشاد) فرمود:

روایت کرده مفضّل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود:

بیرون می آید با قائم علیه السّلام از ظَهْر کوفه بیست و هفت مرد تا آنکه فرموده و سلمان و ابوذر و ابودُجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس می باشند ایشان در نزد آن حضرت از انصار و حُکّام. (451)

ابن مسعود

سیزدهم عبداللّه بْن مسعُود الْهُذَلی حلیف بنی زهره از سابقین مسلمین است و در میان صحابه به علم قرائت قرآن معروف است. علمای ما فرموده اند که او مخالطه داشته با مخالفین و به ایشان میل داشته و علمای سنّت او را تجلیل بسیار کنند و گویند که او اَعْلَم صحابه بوده به کتاب اللّه تعالی؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده که قرآن را از چهار نفر اخذ کنید و ابتدا کرد به ابن امّ عبد که عبداللّه بن مسعود باشد و سه نفر دیگر مُعاذ بن جَبَل و اُبَیّ بن کَعْب و سالم مولی ابوحُذیفه. وَقالُوا قالَ صلی الله علیه و آله و سلّم:

مَنْ اَحَبَّ اَن یَسْمَعَ الْقُرآنَ غَضًّا فَلْیَسْمَعْهُ مِنْ ابْنِ اُمّ عَبْدٍ (452)

و ابن مسعود همان است که سر ابوجهل را در یوم بَدْر از تن جدا کرد (453) و اوست که به جنازه حضرت ابوذر رضی اللّه عنه حاضر شده (454) و اوست

از آن جماعتی که انکار کردند بر ابوبکر جُلوسش را در مجلس خلافت (455)؛ اِلی غَیْر ذلک. و او را اَتباع و اصحابی بود که از جمله ایشان است رَبیع بن خُثَیْم که معروف است به خواجه ربیع و در مشهد مقدّس مدفون است.

عمّار

چهاردهم عَمّار بْن یاسِر الْعَنسی (بالنّون) حلیف بنی مخزوم مُکَنّی به ابی یَقْظان از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و از اَصْفیاء اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام و از معذّبین فی اللّه و از مهاجرین به حبشه و از نماز گزارندگان به دو قبله و حاضر شدگان در بدر و مَشاهد دیگر است.

و آن جناب و پدرش یاسر و مادرش سُمیَّه و برادرش عبداللّه در مبدء اسلام، اسلام آوردند و مشرکین قریش ایشان را عذابهای سخت نمودند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بر ایشان می گذشت ایشان را تسلّی می داد و امر به شکیبائی می نمود و می فرمود:

صَبْرا یا آل یاسِر فَاِنَّ مَوْعِدَکُمْ الْجَنَّهُ (456) و می گفت:

خدایا ! بیامرز آل یاسر را و آمرزیده ای.

(ابن عبدالبرّ) روایت کرده که کفّار قریش یاسر و سمیّه و پسران ایشان عمّار و عبداللّه را با بلال و خَبّاب و صُهَیْب می گرفتند و ایشان را زره های آهنین بر تن می کردند و به صحرای مکّه در آفتاب، ایشان را نگاه می داشتند به نحوی که حرارت آفتاب و آهن بدن ایشان را می پخت و دماغشان را به جوش می آورد طاقتشان تمام می شد با ایشان می گفتند اگر آسودگی می خواهید کفر بگوئید و سَبّ نَبیّ نمائید، ایشان لاعلاج تقیّهً اظهار کردند. آن وقت قوم ایشان آمدند و بساطهائی از پوست آوردند که

در آن آب بود ایشان را در میان آن آبها افکندند و چهار جانب آنها را گرفتند و به منزل بردند.

فقیر گوید:

که قوم یاسر و عمّار ظاهرا بنی مخزومند؛ چه آنکه یاسر قحطانی و از عنس بن مذحج است و با دو برادر خود حارث و مالک به جهت طلب برادر دیگر خود از یمن به مکّه آمدند، یاسر در مکّه بماند و دو برادرش برگشتند به یمن و یاسر حلیف ابوحُذیفه بن المغیره المخزومی گردید و سمیّه کنیز او را تزویج کرد و عمّار متولّد شد ابوحذیفه او را آزاد کرد لاجَرَم ولاء عمّار برای بنی مخزوم شد و به جهت همین حلف و ولاء بود که چون عثمان، عمّار را بزد تا فتق پیدا کرد و ضلعش شکست بنی مخزوم اجتماع کردند و گفتند:

واللّه اگر عمّار بمیرد ما احدی را به مقابل او نخواهیم کشت مگر عثمان را ! (457)

شهادت سمیه رحمه اللّه علیها

بالجمله؛ کفّار قریش یاسر و سمیّه را هر دو را شهید کردند و این فضیلت از برای عمّار است که خودش و پدر و مادرش در راه اسلام شهید شدند. و سمیّه مادر عمّار از زنهای خَیْرات و فاضلات بود و صدمات بسیار در اسلام کشید آخر الامر ابوجهل او را شتم و سَبّ بسیار نمود و حربه بر او زد و او را شقّه نمود و او اوّل زنی است که در اسلام شهید شده.

وَ فی الْخَبَر اَنَّهُ قالَ عَمّارُ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلّم:

یا رَسُولَ اللّهِ ! بَلَغَ الْعَذابُ مِنْ اُمّی کُلَّ مَبْلَغٍ فَقالَ صَبْرا یا اَبَا الْیَقْظانِ اَللّهُمَّ لا تُعَذِّبْ اَحَدا مِنْ آلِ یاسِرٍ بِالنّار (458)

و

امّا عمّار؛ نقل است که مشرکین قریش او را در آتش افکندند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا نارُ کونی بَرْدا وَ سَلاما عَلی عَمّار کَما کُنْتِ بَردا وَ سَلاما عَلی اِبْراهیمَ. (459)

آتش او را آسیب نکرد. و حمل کردن عمّار در وقت بناء مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم دو برابر دیگران احجار را و رجز او و گفتگوی او با عثمان و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در جلالت شان او مشهور است و از (صحیح بخاری) نقل است که عمّار دو برابر دیگران حمل اَحْجار می نمود تا یکی از برای خود و یکی در ازای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم باشد؛ آن حضرت گرد از سر و روی او می سترد و می فرمود:

وَیْح عَمّار تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْباغِیَه یَدْعُوهُمْ اِلَی الْجَنَّهِ وَ یَدْعُونَهُ اِلَی النّ ارِ. (460)

و هم روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در حق او فرموده:

عَمّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمّار حَیْثُ کانَ عَمّار جَلَده بَیْنَ عَیْنی وَ اَنْفی تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الباغِیَه. (461) و نیز فرمود که عمّار از سر تا پای او مملو از ایمان است. (462)

بالجمله؛ عمّار در نهم صفر سنه 37 به سن نود در صِفّین شهید شد رضوان اللّه علیه و در (مجالس المؤمنین) است که حضرت امیر علیه السّلام به نفس نفیس بر عمّار نماز کرد و به دست مبارک خود او را دفن نمودو مدّت عمر عمّار یاسر نود و یک سال بود. (463)

و بعضی از مورّخین آورده اند که عمار یاسر رضی اللّه عنه

در آن روزی که به سعادت شهادت فائز شد روی سوی آسمان کرد و گفت:

ای بار خدای! اگر من دانم که رضای تو در آن است که خود را در آب فرات انداخته غرقه گردانم چنین کنم و نوبتی دیگر گفت که اگر من دانم که رضای تو در آن است که من شمشیر بر شکم خود نهاده زور کنم تا از پشت من بیرون رود چنین کنم و بار دیگر فرمود که ای بار خدای! من هیچ کاری نمی دانم که بر رضای تو اقرب باشد از محاربه با این گروه و چون از این دعا و مناجات فارغ شد با یاران خویش گفت که ما در خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سه نوبت با این عَلَمها که در لشکر معاویه اند با مخالفین و مشرکین حرب کرده ایم و این زمان با اصحاب این رایات حرب می باید کرد و بر شما مخفی و پوشیده نماند که من امروز کشته خواهم شد و من چون از این عالم فانی رو به سرای جاودانی نهم کار من حواله به لطف ربّانی کنید و خاطر جمع دارید که امیرالمؤمنین علیه السّلام مقتدای ما است، فردای قیامت از جهت اَخیار با اَشرار خصومت خواهد کرد. و چون عمّار از گفتن امثال این کلمات فارغ گشت تازیانه بر اسب خود زد و در میدان آمده قتال آغاز نهاد و علی التّعاقب و التّوالی حمله ها می کرد و رجزها می گفت تا جماعتی از تیره دلان شام به گرد او درآمدند و شخصی مُکَنّی به آبی العادیه زخمی بر تهیگاه وی زد و از آن زخم بی تاب و

توان شد و به صف خویش مراجعت نمود و آب طلب داشت غلام او (رشد) نام قَدَحی شیر پیش او آورد، چون عمّار نظر در آن قدح کرد فرمود:

صَدَقَ رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله و سلّم و از حقیقت این سخن استفسار نمودند، جواب فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مرا اخبار نموده که آخر چیزی که از دنیا روزی تو باشد شیر خواهد شد؛ آنگاه قدح شیر را بر دست گرفته بیاشامید و جان شیرین نثار جانان کرده به عالم بقا خرامید و امیرالمؤمنین علیه السّلام بر این حال اطلاع یافته بر بالین عمار آمد و سر او را به زانوی مبارک نهاده فرمود:

شعر:

اَلا اَیُّهَا الْمَوْتُ الَّذی هُوَ قاصِدی

اَرِحْنی فَقَدْ اَفْنَیْتَ کُلَّ خَلیلٍ

اَراکَ بَصیرا بِالَّذینَ اُحِبُّهُمْ

کَاَنَّکَ تَنْحُو نَحْوَهُمْ بِدَلیلٍ

پس زبان به کلمه اِنا للّه و اِنا اِلَیْه راجِعُونَ گشوده فرمود هرکه از وفات عمّار دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیب نباشد خدای تعالی بر عمّار رحمت کند در آن ساعت که او را از بدو نیک سؤال کنند، هرگاه که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم سه کس دیده ام چهارم ایشان عمار بوده و اگر چهار کس دیده ام عمّار پنجم ایشان بوده، نه یک بار عمار را بهشت واجب شد بلکه بارها استحقاق آن پیدا کرده جَنّات عَدْن او را مُهَیّا و مُهَنّا باد که او را بکشتند و حق با او بود و او با حق بود؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در شان او فرموده:

یَدُورُ مَعَ عَمّارٍ حَیْثُ دارَ و بعد از آن علی

علیه السّلام فرمود کشنده عمّار و دشنام دهنده و رباینده سلاح او به آتش دوزخ معذب خواهد شد. آنگاه قدم مبارک پیش نهاد بر عمّار نماز گزارد و به دست همایون خویش او را در خاک نهاد. رَحْمَهُ اللّهِ وَ رِضْوانُه عَلَیْه وَ طُوبی لَهُ و حُسْنُ مآب.

شعر:

خوش دمی کز بهر یار مهربان میرد کسی

چون بباید مُرد باری این چنین میرد کسی

چون شهید عشق را در کوی خود جا می دهند

جای آن دارد که بهر آن زمین میرد کسی (464)

قیس بن عاصم

پانزدهم قیس بْن عاصِم الْمِنْقَریّ در سال نهم با وَفْد بنی تَمیم به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد حضرت فرمود:

ه ذ ا سَیِّدُ اَهْلِ الْوَبَر. (465) و او مردی عاقل و حلیم بود؛ چندان که احنف بن قیس معروف به کثرت حلم، حلم را از او آموخته؛ چنانکه در تاریخ است که وقتی از احنف پرسیدند که از خود حلیم تر کسی یافته ای؟

گفت:

آری من این حلم را از قیس بْن عاصم منقری آموخته ام.

یک روز به نزد او آمدم او با مردی سخن می گفت ناگاه چند تن از مردم بَرادَر او را با دست بسته آوردند و گفتند هم اکنون پسرت را مقتول ساخت او را بسته آوردیم، قیس این بشنید و قطع سخن خویش نکرد آنگاه که سخنش تمام گشت پسر دیگرش را طلبید و گفت:

قُمْ یا بُنَیَّ اِلی عَمِّکَ فَاَطْلِقْهُ وَ اِلی اَخیکَ فَاَدْفِنْهُ؛

یعنی برخیز ای پسرک من، دست عمویت را بگشا و برادرت را به خاک سپار! آنگاه فرمود:

مادر مقتول را صد شتر عطا کن باشد که حزن او اندک شود این بگفت و
از طرف

اَیمَن به سوی اَیْسَر تکیه زد و بگفت:

شعر:

اِنّی امْرؤٌ لایَعْتَری خُلْقی

دَنَسٌ یُفَنِّدُهُ و لا اءَفِنُ (466)

و این قیس همان است که با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم رسیدند و از آن حضرت موعظه نافعه خواستند آن حضرت ایشان را موعظه فرمود به کلمات خود، از جمله فرمود:

ای قیس! چاره ای نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و دفن می شوی تو با او و تو مرده ای پس او اگر (کریم) باشد گرامی خواهد داشت ترا و اگر او (لئیم) باشد واخواهد گذاشت ترا و به داد تو نرسد و محشور نخواهی شد مگر با او و مبعوث نشوی مگر با او و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او؛ پس قرار مده آن را مگر عمل صالح؛ زیرا که اگر صالح باشد اُنس خواهی گرفت با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او عمل تو است.

قیس عرض کرد:

یا نبی اللّه! دوست داشتم که این موعظه به نظم آورده شود تا ما افتخار کنیم به آن بر هر که نزدیک ما است از عرب و هم آن را ذخیره خود می کردیم. آن جناب فرستاد حَسّان بن ثابت شاعر را حاضر کنند که به نظم آورد آن را؛ صَلْصال بن دَلْهَمِسْ حاضر بود و به نظم درآورد آن را پیش از آنکه حَسّان بیاید، و گفت:

شعر:

تَخَیَّرْ خلیطا مِنْ فِعالِکَ اِنَّما

قَرینُ الْفَتی فِی الْقَبْر ما کانَ یَفْعَلُ

ولابُدَّ قَبْلَ الْمَوْتِ مِنْ اَنْ تُعِدَّهُ

لِيَوْمٍ يُنادِى المَرْءُفيهِ فَيُقْبِلُ

فَاِنْ كُنْتَ مَشْغُولاً بِشَى ءٍ فلا تَكُنْ

بِغَيْرِ الَّذى يَرْضى بِهِ اللّٰهُ

تَشْغَلُ

فَلَنْ يَصْحُبَ الاِنْسانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ

وَمِنْ قَبْلِهِ اِلا الَّذی کانَ یَعْمَلُ

اَلا اِنَّمَا الا نسانُ ضَیْفٌ لاَهْلِهِ

یُقیمُ قَلیلاً بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَرْحَلُ (467)

مالک بن نُوَیْره

شانزدهم مالِکِ بْنِ نُوَیْرَه الحنفی الیربوعی از ارداف ملوک و شجاعان روزگار و فُصحای شیرین گفتار و صحابه سیّد مختار و مخلصان صاحب ذوالفقار بوده. قاضی نوراللّه در (مجالس) شطری از احوال خیر مآل او و شهادت یافتن او به سبب محبّت اهل بیت در دست خالد بن ولید ذکر کرده و هم در احوال او گفته از برآء بن عازب روایت کرده اند که گفت در اثنای آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم با اصحاب خود نشسته بودند رؤسای بنی تمیم که یکی از ایشان مالک بن نُوَیْره بود درآمدند و بعد از ادای خدمت گفت:

یا رسول اللّه ! عَلِّمْنِی الایمانَ فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله و سلّم:

الایمانُ اَنْ تَشْهَدَ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اَنّی رَسُولُ اللّهِ وَ تُّصَلِّیَ الْخَمْسَ وَ تَصُومَ شَهْرَ رَمَضانَ وَ تُؤَدِّیَ الزَّکوهَ وَ تَحُجَّ الْبَیْتَ وَ تُوالی وَصِیّی هذا. وَ اَشارَ اِلی عَلِیّ بْنِ ابی طالب علیه السّلام.

؛ یعنی مالک به حضرت رسالت گفت:

مرا طریق ایمان بیاموز، آن حضرت فرمود:

ایمان آن است که گواهی دهی به آنکه لا اِلهَ اِلا اللّه و به آنکه من رسول خدایم و نماز پنجگانه بگزاری و روزه ماه رمضان بداری و به ادای زکات و حجّ خانه خدای رو آوری و این را که بعد از من وصِیّ من خواهد بود دوست داری و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السّلام کرد، و دیگر آنکه خون ناحق نریزی و از دزدی و خیانت

بپرهیزی و از خوردن مال یتیم و شُرْب خَمْر بگریزی و ایمان به احکام شریعت من بیاوری و حلال مرا حلال و حرام مرا حرام دانی و حقگذاری ضعیف و قوی و صغیر و کبیر به جا آری. آنگاه شرایع اسلام و احکام آن را بر او شمرد تا یاد گرفت. آنگاه مالک برخاست و از غایت نشاط دامن کشان می رفت و با خود می گفت:

تَعَلَّمْتُ الایمانَ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ؛ یعنی به خدای کعبه که احکام دین آموختم و چون از نظر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم دور شد آن حضرت فرمودند که:

(مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَنْظُرَ اِلی رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الجَنَّهِ فَلْیَنْظُرْ اِلی هذا الرّجُلِ)

دو نفر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم دستوری طلبیده از عقب او رفتند و آن بشارت به وی رسانیدند و از او التماس نمودند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم ترا از اهل جنّت شمرده می خواهیم که جهت ما طلب مغفرت کنی، مالک گفت:

لا غَفَرَ اللّهُ لکُم ا؛خدای تعالی شما را نیامرزد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم که صاحب شفاعت است می گذارید و از من درخواست می کنید که جهت شما استغفار کنم !؟ پس آن دو نفر مُکَدَّر بازگشتند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم را نظر بر روی ایشان افتاد گفت که فِی الْحَقِّ مَبْغضَهٌ؛

یعنی شنیدن سخن حق گاه است که آدمی را خشمناک و مُکَدَّر سازد. و آخر چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم وفات یافت مالک به مدینه آمد و تفحّص نمود که

قائم مقام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم کیست؟ در یکی از روزهای جمعه دید که ابوبکر بر منبر رفته و از برای مردم خطبه می خواند، مالک بی طاقت شد با ابوبکر گفت که تو همان برادر تیمی ما نیستی؟

گفت:

بلی،

مالک گفت:

چه کار پیش آمد آن وصّی حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم را که مرا به ولایت او مامور ساخته بود؟

مردم گفتند:

ای اعرابی! بسیار است که کاری از پس کاری حادث می شود.

مالک گفت:

واللّه! هیچ کاری حادث نشده بلکه شما خیانت کرده اید در کار خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بعد از آن متوجه ابوبکر شد و گفت:

کیست که ترا بر این منبر بالا برده و حال آنکه وصّی پیغمبر نشسته است، ابوبکر به حاضران گفت که این اعرابی بَوالٌ عَلی عَقِبیه را از مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بیرون کنید.

پس قُنْفُذ و خالد بن ولید برخاستند و مالک را پی گردنی زده از مسجد بیرون کردند. مالک بر اشتر خود سوار شد صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرستاد و بعد از صلوات این ابیات بر زبان راند:

شعر:

اَطَعْنا رَسُولَ اللّهِ ما کانَ بَیْنَنا

فَی ا قَوْمِ ما شَاْنی وَشَاْنِ اَبی بَکْرٍ

اِذا ماتَ بَكّْرٌ قامَ بَكّْرٌ مَقامَهُ

فَتِلْکَ وَبَيْتِ اللّهِ قاصِمَهُ الظَّهْرِ (468)

مؤ لف گويد:

كه شيعه و سنى نقل كرده اند كه خالد بن وليد، مالک را بى تقصير بكشت و سر او را ديک پايه نمود و در همان شب كه او را به قتل رسانيد با زوجه اش همبستر شد و طايفه مالک را بكشت و زنان

ایشان را اسیر کرده به مدینه آوردند و ایشان را اهل (رِدَّه) نامیدند. (469)

329 ابن بابویه در باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ابن عباس روایتی نقل کرده که ملخص آن چنین است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به بستر بیماری خوابید اصحاب آن حضرت بر گرد او جمع گردیدند عماربن یاسر برخاست و سؤالی از آن حضرت کرد پس حضرت دستورالعملی در باب تجهیز خود به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود پس به بلال فرمود که:

ای بلال مردم را به نزد من بطلب که در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد عمامه مبارک را بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه کرده بود تا آنکه وارد مسجد شد و بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را ادا کرد و فرمود:

ای گروه اصحاب! چگونه پیغمبری بودم برای شما آیا خود به نفس نفیس جهاد نکردم در میان شما؟ آیا دندان پیش مرا نشکستید؟ آیا جبین مرا خاک آلود نکردید؟ آیاخون بر روی من جاری نکردید تا آنکه ریش من رنگین شد؟ آیا متحمل تَعَبهاو شدتها نشدم از نادانان قوم خود؟ آیا سنگ از گرسنگی نبستم برای ایثار امت بر خود؟

صحابه گفتنند:

بلی، یا رسول الله به تحقیق که صبر کننده بودی از برای خدا و نهی کننده بودی از بدیها، پس جزا دهد ترا خدا از ما بهترین جزاها.

حضرت فرمود:

که شما را خدا نیز جزای خیر دهد پس فرمود:

که حق تعالی حکم کرده و سوگند یاد نموده است که نگذرد از ظلم ستمکاری؛ پس سوگند می دهم شما را به خدا که

هر که او را مظلمه بوده باشد نزد محمد البته برخیزد و قصاص کند که قصاص نزد من محبوبتر است از قصاص عقبی در حضور ملائکه و انبیاء. پس مردی از آخر مردم برخاست که او را سواده بن قیس می گفتند گفت:

پدر و ماردم فدای تو یا رسول الله ! در هنگامی که از طایف می آمدی من به استقبال تو آمدم تو بر ناقه غضبای خود سوار بودی و عصای ممشوق در دست داشتی چون بلند کردی او را که بر راحله خود بزنی بر شکم من آمد ندانستم که به عمد کردی یا به خطا؟ حضرت فرمود که معاذالله که به عمد کرده باشم پس فرمود که ای بلال، برو به خانه فاطمه همان عصا را بیاور ! چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندا می کرد که ای گروه مردم کیست که قصاص فرماید نفس خود را پیش از روز قیامت اینک محمد صلی الله علیه و آله خود را در معرض قصاص در آورده است پیش از روز جزا چون به در خانه فاطمه علیهاالسّلام رسید در راکوبید و گفت:

ای فاطمه ! بر خیز که پدرت عصای ممشوق خود را می طلبد.

فاطمه علیهاالسّلام گفت:

امروز روز کار فرمودن عصا نیست برای چه آن را می خواهد؟

بلال گفت:

که ای فاطمه ! مگر نمی دانی که پدرت بر منبر بر آمده و اهل دین و دنیا را وداع می کند؟ چون فاطمه علیهاالسّلام سخن وداع شنید فریاد برآورد و گفت:

زهی غم و اندوه و حسرت دل فکار من برای اندوه تو ای پدر بزرگوار بعد از تو فقیران و بیچارگان و درماندگان بگو پناه به که برند ای حبیب خدا و

محبوب قلوب فقرا. پس بلال عصا را گرفت و به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شتافت و چون عصا را به حضرت داد فرمود که به کجا رفت آن مرد پیر؟

او گفت:

من حاضرم، یا رسول الله ! پدرو مادرم فدای تو باد ! و حضرت فرمود که بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی از من !

آن مرد گفت:

شکم خود را بگشا یا رسول اللّه !

چون حضرت شکم محترم خود را گشود گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد !

یا رسول اللّه دستور می دهی که دهان خود را بر شکم تو گذارم چون رخصت یافت شکم مکرم آن حضرت را بوسید و گفت:

پناه می برم به موضع قصاص شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله از آتش جهنم در روز جزا. حضرت فرمود که ای سواده ! آیا قصاص می کنی یا عفو می نمایی؟

گفت:

عفو می نمایم یا رسول اللّه !

حضرت فرمود:

خداوندا تو عفو کن از سواده بن قیس چنانکه او عفو کرد از پیغمبر تو، پس حضرت از منبر به زیر آمد و داخل خانه ام سلمه شد ومی گفت:

پروردگارا ! تو سلامت دار امّت محمد را از آتشX. در زیر لحاف با تو می گفت؟ حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود ! (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه

پاورقی ها

330 (ارشاد شیخ مفید) 1/179. (اعلام الوری) طبرسی 1/266، 267.

331 به ضمّ جیم و سکون راء، موضعی است در یک فرسخی مدینه.

332 (ارشاد شیخ مفید) 1/180 184.

333 (ارشاد شیخ مفید) 1/184.

334 (مسند احمد حنبل) 1/585، حدیث 3326 (مسند عبداللّه بن عباس). (حدیقه الشیعه اردبیلی) 1/364.

335 (ارشاد شیخ مفید) 1/186

336 سوره آل عمران

(3)، آیه 144.

337 (ارشاد شیخ مفید) 1/179 189، (اعلام الوری طبرسی) 1/263 270.

338 (بصائر الدرجات صفّار) ص 503، باب (الائمه انّهُ کلّمهم غیر الحیوانات)، حدیث پنجم.

339 ماخذ پیشین، حدیث ششم.

340 (الدّروس الشرعیّه) شهید اول، 2/16.

341 (قُرْب الا سناد حِمْیَری) ص 9، حدیث 29.

342 تزویج زینب به ابی العاص پیش از بعثت و حرام شدن دختر به کافران بود و از زینب امامه دختر ابی العاص به وجود آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از فاطمه علیهاالسّلام به مقتضای وصیّت آن مخدره او را تزویج فرمود و نقل شده که ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد و زینب قلاده ای که حضرت خدیجه به او داده بود به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد برای (فدای) شوهر خود چون حضرت نظرش بر قلاده افتاد خدیجه را یاد نمود و رقّت کرد و از صحابه طلب نمود که (فدای) او را ببخشند و ابوالعاص را بی فدا رها کنند؛ صحابه چنین کردند.

حضرت از ابی العاص شرط گرفت که چون به مکّه برگردد زینب را به خدمت آن حضرت فرستد او به شرط خود وفا نمود زینب را فرستاد بعد از آن خود به مدینه آمد و مسلمان شد. و زینب در مدینه سال هفتم و به قولی در سال هشتم هجرت به رحمت ایزدی واصل شد. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

343 (بحار الانوار) 6/266.

344 (إ علام الوری طبرسی) 1/276.

345 ابونصر فراهی در عدد اولاد امجاد آن حضرت گفته:

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیّب و طاهر زرَهِ تعظیم است

با فاطمه و رقیه امّ کلثوم

زینب شمر ار ترا سر تعظیم است

ر.ک: (نصاب الصّبیان

346 (مناقب آل

ابی طالب) ابن شهر آشوب 4/89، تحقیق: دکتر بقاعی

347 به فتح غین معجمه و دال مهمله.

348 به کسر ضاد معجمه.

349 به ضمّ میم و فتح قاف و تشدید واو. (قمی رحمه اللّه)

350 (إعلام الوری) طبرسی 1/281.

351 به ضمّ جیم.

352 به ضم قاف و فتح مثلّثه.

353 به فتح میم موحّده.

354 (شرح درایه) شهید ثانی ص 137، چاپ مکتبه المفید، قم.

355 (تمام) مانند سَحاب (قمی رحمه اللّه) (سفینه البحار 1/318 چاپ آستان قدس).

356 (الاستیعاب) ابن عبدالبرّ 1/196، تحقیق: علی محمد البجاوی.

357 (إعلام الوری طبرسی) 1/283.

358 به فتح حاء و سکون میم و فتح نون.

359 مانند زُبیر.

360 (مناقب آل ابی طالب) ابن شهر آشوب 1/62، تحقیق دکتر بقاعی.

361 (بحار الانوار) 35/134.

362 (دفاع از تشیع) (ترجمه الفصول المختاره شیخ مفید) ص 522.

363 (بحارالانوار) 35/115.

364 (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید 14/84.

365 بیاید این شعر و معنی آن در ذکر سیّد فخّار در اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

366 (قُرْب الاسناد حمیری) ص 25، حدیث 84.

367 (تفسیر قمی) علی بن ابراهیم قمی 2/347.

368 سوره احزاب (33)، آیه 23.

369 (تفسیر قمی) 2/188.

370 (بصائر الدرجات صفّار) ص 121، حدیث اول

371 (امالی شیخ طوسی) ص 497، حدیث 1092.

372 (امالی شیخ طوسی) ص 362، حدیث 754.

373 بعضی گفته اند مراد آن است که آلت مردی بریدن تو فایده نمی کند؛ زیرا که عبداللّه از تو به هم رسیده است و آن فرزندان از او به هم خواهند رسید و محتمل است که مراد معنی دیگر باشد. (قمی رحمه اللّه).

374 (مَنْ لا یحضره الفقیه) ابن بابویه 1/252.

375 (امالی شیخ صدوق) ص 191، مجلس 27، حدیث سوم.

376 امام صادق علیه

السلام فرمود:

به او سلمان فارسی نگوئید بلکه بگوئید سلمان محمدی ... ر.ک: (امالی شیخ طوسی) ص 133، مجلس پنجم، حدیث 214.

377 (اختصاص) ص 12

378 (بحارالانوار) 22/348.

379 متوسمین یعنی به فراست احوال مردم را می دانست (علامه مجلسی رحمه اللّه).

380 (رجال کشّی) 1/56.

381 (رجال کشّی) 1/56.

382 محدَّث یعنی کسی که فرشتگان با او سخن می گویند (ویراستار).

383 ر.ک: به کتاب ارزنده (نَفَس الرحمان فی فضائل سلمان) تالیف علامه محدّث نوری رحمه اللّه.

384 (بحارالانوار) 22/373.

385 (مجالس المؤمنین) 1/205.

386 (امالی شیخ طوسی) ص 133، مجلس پنجم، حدیث 214.

387 (نفس الرحمان فی فضائل سلمان) محدّث نوری، ص 520، چاپ آفاق.

388 (رجال کَشّی) ص 14، حدیث 33. (بحارالانوار) 22/373.

389 (نفس الرحمان..). محدّث نوری رحمه اللّه ص 352، باب نهم.

390 (بحارالانوار) 22/373.

391 (هدیه الزّائرین و بهجه الناظرین) ص 57 59، چاپ تبریز، سال 1343 ق. (مفاتیح الجنان) باب سوم، فصل هشتم.

392 به جیمین مضمومتین و دالین مهملتین.

393 (الاستیعاب) ابن عبدالبرّ 1/252، تحقیق: البجاوی.

394 (بحارالانوار) 22/405.

395 (عین الحیاه) علامه مجلسی 1/13، چاپ دار الاعتصام.

396 (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید 8/259، (سُنن ترمذی) حدیث 3827.

397 (عین الحیاه) علامه مجلسی 1/12.

398 (بحارالانوار) 22/342.

399 (بحارالانوار) 22/321.

400 (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید 8/259.

401 (الاستیعاب) 1/255، تحقیق: علی محمد البجاوی.

402 ماخذ پیشین.

403 (امالی شیخ صدوق) ص 426، مجلس 55، حدیث 562.

404 (بحار الانوار) 22/431، حدیث 40.

405 (معانی الاخبار) شیخ صدوق ص 205.

406 سوره توبه (9)، آیه 35.

407 تاریخ پیامبران (حیاه القلوب مجلسی) 4/1698، با مختصر تفاوت.

408 (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید 8/252.

409 تاریخ پیامبران (حیاه القلوب مجلسی) 4/1724.

410 ماخذ پیشین.

411 (الاستیعاب) ابن عبدالبرّ 1/253، تحقیق: البجاوی.

412 (الخصال شیخ صدوق) 1/253، حدیث 126.

413 (بحارالانوار) 22/324.

414 (رجال کَشّی)

1/46.

415 (اختصاص) ص 10

416 (اَلْجَمَل) شیخ مفید ص 392 393.

417 (نفس الرحمان..). محدّث نوری رحمه اللّه ص 378.

418 (نفس الرحمان..). ص 379.

419 (نفس الرحمان ...) محدّث نوری (استادِ محدّث قمی)، ص 378.

420 (اختصاص) ص 62.

421 (فردوس الاخبار) 3/62، (حدیقه الشیعه) 1/316، چاپ انصاریان.

422 (کاشف الحق) اردستانی ص 266 (نسخه خطی کتابخانه مدرسه حجتیّه قم).

423 ر.ک: (تفسیر کشّاف) زمخشری، 2/291، ذیل آیه 74، سوره توبه.

424 (امالی شیخ صدوق) ص 401، مجلس 52، حدیث 518.

425 (رجال ابن داود) ص 71.

426 (تنقیح المقال) مامقانی 1/259، چاپ سه جلدی.

427 (بحار الانوار) 19/121.

428 (بحارالانوار) 21/32. با مختصر تفاوت.

429 (مجالس المؤمنین) 1/231.

430 (ترجمه الفتوح) ابن اعثم، ص 539.

431 (الاستیعاب) 4/1606، تحقیق: علی محمد البجاوی.

432 (مجالس المؤمنین) شهید قاضی شوشتری 1/231 232.

433 (بحارالانوار) 22/113.

434 (مجالس المؤمنين) 1/223.

435 (الاحتجاج) 1/97، (الخصال) 2/462، الاثنی عشر، حدیث 4.

436 ماخذ پیشین

437 به معجمتين مصغّرا (قمی رحمه اللّه)

438 این مطلب را در کتاب (کامل بهائی) چاپ انتشارات مرتضوی تهران، با مقدمه محدّث قمی رحمه اللّه، نیافتم.

439 (الاستيعاب) 2/448، تحقیق: البجاوی.

440 (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص 192، خطبه 182.

441 سوره احزاب (33)، آیه 4 6.

442 (بحارالانوار) 22/172 و 215.

443 سوره احزاب، آیه 40.

444 سوره آل عمران (3)، آیه 61.

445 (بحارالانوار) 21/50.

446 (بحارالانوار) 22/46.

447 (بحارالانوار) 28، 175 و 337.

448 (انساب الاشراف) 2/272، تحقیق: دکتر سهیل زکّار.

449 به ضمّ دال مهمله و تخفیف جیم (قمی رحمه اللّه)

450 (بحارالانوار) 20/133.

451 (ارشاد شیخ مفید) 2/386. نام (ابوذر) در (ارشاد) ذکر نشده است.

452 (الاستیعاب) 3/989 و 990، تحقیق: البجاوی.

453 (بحارالانوار) 19/257.

454 (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید 3/44.

455 (بحارالانوار) 28/208.

456 (بحارالانوار) 18/210.

457 (بحارالانوار) 31/195.

458 (الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه) ص 256.

459 (رجال کشّی)

.1/127

460 (صحیح بخاری) 1/93، باب (التعاون فی بناء المسجد).

461 (رجال کشّی) 1/127.

462 (بحارالانوار) 19/35.

463 (مجالس المؤمنین) 1/213.

464 (مجالس المؤمنین) شهید قاضی نوراللّه شوشتری، 1/213 215.

465 (الاستیعاب) 3/1295.

466 ماخذ پیشین.

467 (املی شیخ صدوق) ص 51، مجلس اول، حدیث چهارم.

468 (مجالس المؤمنین) شهید قاضی نوراللّه، 1/266 268.

469 (حدیقه الشیعه) مقدّس اردبیلی 1/350، (النصّ و الاجتهاد) ص 97، (کامل ابن اثیر) 2/504، (بحارالانوار) 30/494.

مصائب

پیامدهای رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیدگاه حضرت زهرا (س)

پدیدآورندگان

جبرئیلی، محمد صفر

مقدمه

الف:

رحلت جانسوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حکومت اسلامی و امت اسلام حادثه ای سخت و جانسوز بود.

چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِکَ ما لَمْ یَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَیْرِکَ مِنَ النُّبُوَّهِ وَالاِنْباءِ وَ اَخْبارِ السَّماءِ. خَصَّصْتَ حَتّی صِرْتَ مُسَلِّیا عَمَّنْ سِواکَ وَ عَمَّمْتَ حَتّی صارَ النّاسُ فیکَ سَواءً وَ لَوْلا اَنَّکَ اَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْجَزَعِ، لاَنْفَدْنا عَلَیْکَ ماءَالشُّؤُونِ.

وَ لَکانَ الدّاءُ مُماطِلاً وَ الکَمَدُ مُحالِفَا وَ قَلاّلَکَ ... 1؛

پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا، با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران چنین قطع نشد و آن نبوّت و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی بود. مصیبت تو دیگر مصیبت دیدگان را تسلّی دهنده است یعنی پس از مصیبت تو دیگر مرگها اهمیتی ندارد. و از طرفی این یک مصیبت همگانی است که عموم مردم به خاطر تو عزا دارند. اگر نبود که امر به صبر و شکیبایی فرموده ای و از بی تابی نهی نموده ای آنقدر گریه می کردم که اشکهایم تمام شود. و این درد جانکاه همیشه در من می ماند و حزن و اندوهم دائمی می شد. که همه اینها در مصیبت تو کم و ناچیز است.» سختی مصیبت رحلت پیامبر به قدری بود که امام علی علیه السلام می فرماید:

«فضَجَّتِ الدّارُ الافنیهُ 2؛

گویا در و دیوار خانه فریاد می زد»

ب:

اجمالی از آثار پربرکت بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شاید تصور آن روز برای خیلی ها امری مشکل به نظر می رسید، چرا که پیامبر توانسته بود در مدت کمی علاوه

بر ایجاد الفت و اخوت و صفا و صمیمیت بین مردم، حکومتی عدل گستر و نظامی قانونمند را پی ریزی کند که مردم خصوصا طبقه عامه از آن بهره مند باشند. چنانکه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«فانظُروا اِلی مَواقِعِ نِعَمِ اللّهِ عَلَیْهِمْ حینَ بَعَثَ اِلَیْهِمْ رَسُولاً. فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طاعَتَهُم. وَ جَمَعَ عَلی دَعْوَتِهِ اُلْفَتَهُمْ، کَیْفَ نَشَرَت النِّعْمَهُ عَلَیْهِمْ جَناحَ کَرامَتِها وَ اَسالَتْ لَهُمْ جَداوِلَ نِعْمتِها وَالْتَفَّت المِلَّهُ به هم فی عَوائِدِ بَرکتِها فَاصبَحُوا فی نِعْمَتِها غَرقینَ. وَ فی خُضْرَهِ عَیْشِها فکِهینَ. قَدْ تَرَبَّعَتِ الاُمورُ به هم فی ظِلِّ سُلْطانٍ قاهِرٍ. وَ آوَتْهُمُ الْحالُ اِلی کَنَفِ عِزٍّ غالِبٍ، وَ تَعَطَّفَتِ الْاُمُورُ عَلَیْهِمْ فی ذُرَی مُلْکٍ ثابِتٍ. فَهُمْ حُکّامٌ عَلَی الْعالَمینَ وَ مُلُوکٌ فی اَطْرافِ الاَرَضینَ یَمْلِکُونَ الاُمُورَ عَلی مَنْ کانَ یَمْلِکُها عَلَیْهِمْ، وَ یُمْضُونَ الاَحْکامَ فیمَنْ کانَ یُمْضیها فیهِمْ لاتُغْمَزلَهُمْ قَناهُ و لا تُقْرَعْ لَهُمْ صَفاهٌ؛3

حال به نعمتهای بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر آنان فروریخت بنگرید.

که چگونه اطاعت آنان را دین خود پیوند داد. و با دعوتش آنها را به وحدت رساند. چگونه نعمت های الهی بالهای کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه برایشان روان ساخت و تمام برکات آیین حق، آنها را در بر گرفت در میان نعمت ها غرق شدند و در خرمی زندگانی شادمان. امور اجتماعی آنان در سایه حکومت اسلام استوار شد. در پرتو عزتی پایدار آرام یافتند و به حکومتی پایدار رسیدند.

آنگاه آنان حاکم و زمامدار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می کردند

که مجریان احکام بودند و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند.»

ج:

شمه ای از حالات فرصت طلبان عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرایط قبل از اسلام و حتی بعد از حکومت اسلامی پیامبر به گونه ای نبود که تمام کسانی که در جزیره العرب آن روز می زیستند از جان و دل تسلیم اوامر حکومت نبوی شوند و چه بسا بودند کسانی که نه از سر تسلیم بلکه از ناچاری به بیعت حکومت حضرتش درآمده بودند. و حتی کسانی که در حیات حضرت نتوانستند کاری کنند.

چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید:

«فَارادَ قَومُنا قَتْلَ نَبِیّنا وَاجْتِیاحَ اَصْلِنا وَ هَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَ فَعَلُوا بِنا الاَفاعیلَ وَ مَنَعُونا الْعَذْبَ وَاَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَاضْطَرُّونا اِلی جَبَلٍ وَعْرٍ وَاَوْقَدُوا لَنا نارَالْحَرْبِ فَعَزَمَ اللّهُ لَنا عَلَی الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ وَالرَّمی مِنْ وَراءِ حُرْمَتِهِ؛4

خویشاوندان ما از قریش می خواستند پیامبرمان صلی الله علیه و آله را بکشند و ریشه ما را درآورند و در این راه اندیشه ها از سر گذراندند و هرچه خواستند نسبت به ما انجام دادند.

و زندگی خوش را از ما سلب کردند. و با ترس و وحشت به هم آمیختند و ما را به پیمودن کوه های صعب العبور مجبور کردند و برای ما آتش جنگ افروختند. امّا خدا خواست که ما پاسدار دین او باشیم و شرّ آنان را از حریم دین باز داریم. آنان منتظر رحلت پیامبر بودند تا بتوانند به مطامع نفسانی خود دست یازند. چنانکه امام علی علیه السلام خطاب به برادرش عقیل نوشتند:

«فَدَعْ عَنْکَ قُرَیشا وَ تَرْکاضَهُمْ فی الضَّلالِ وَ تَجْوالَهُمْ فِی

الشِّقاقِ وَ جِماحَهُمْ فی التّیهِ، فَاِنَّهُمْ قَدْ اَجْمَعُوا عَلی حَرْبی کَاِجْماعِهِمْ عَلی حَرْبِ رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله قَبْلی ...؛5

قریش را بگذار تا در گمراهی بتازند و در جدایی سرگردان باشند. و با سرکشی و دشمنی زندگی کنند همانا آنان در جنگ با من متحد شدند آنگونه که پیش از من در نبرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله هماهنگ بودند.» البته بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین و در رأس آنها در غدیر خم توانسته بود از شدت و حدّت آن بکاهد. چنانکه حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند:

«... کَاَنَّکُمْ لَمْ تَعْلَمُوا ما قالَ یَوْمَ غَدیرَ خُمٍّ، وَاللّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ (علی علیه السلام) یَوْمَئِذٍ الْوَلاءَ لِیَقْطَعَ مِنْکُمْ بِذلِکَ مِنْهَا الرَّجاءَ ...؛6

گویا از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود، آگاهی ندارید؟ سوگند به خدا که ایشان در آن روز ولایت و رهبری امام علی علیه السلام را مطرح کردو از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را قطع نماید.» گروهی نیز توان و توفیق معرفت پیامبر و حکومت حضرتش را پیدا نکرده بودند. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

«قالَتِ الاَعْرابُ آمَنّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمّا یَدْخلِ الایْمانُ فی قُلُوبِکُمْ». 7

د:

شرایط حاد و تأسف بار بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این عوامل و عواملی دیگر دست به دست هم داده بود تا بعد از رحلت پیامبر اکرم جامعه آن روز با مشکلات خاصی مواجه شود. چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید:

«... حَتّی رَأَیْتُ راجِعَهَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ

الاِسْلام، یَدْعُونَ اِلی مَحْقِ دینِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَخَشیتُ اِنْ لَمْ اَنْصُرِ الاِسْلامَ وَ اَهْلَهُ اَنْ اَری فیهِ ثَلْماً اَوْ هَدْمًا تَکُونُ الْمُصیبَهُ بِهِ اَعْظَمَ مِنْ وِلایَتِکُمْ ...؛8

تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمّد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست.» پیامدهای رحلت از زبان حضرت زهرا علیها السلام

در این مقال بنابر آن است که پیامدهای رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نگاه تنها یادگارش حضرت فاطمه سلام الله علیها بیان شود. او که بضعه الرّسول است 9 و به تعبیر امام علی علیه السلام بقیَّهُ النّبوه 10 است و به اعتراف دیگران، خیرهُ النساء و ابنَهُ خَیْرِ الانبیاء، صادقَه فی قولِک، سابقَه فی وفور عقلِکِ است. 11 او که خلیفه اول در جمع مردم مدینه درباره اش چنین گفته است:

أنت معدنُ الحکمَهِ و موطنُ الهدی و الرّحمهِ و رُکْنُ الدّین و عینُ الحجه است. 12 و حتی عائشه نیز گفته است:

«ما رأیت احدا کان اصدق لهجه من فاطمه الاّ ان یکون الّذی ولّدها». 13

او که هم مردمان مکه و مدینه را دیده و هم شاهد حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و هم در کنار پیامبر و حضرت امیر علیه السلام حوادث ریز و درشت عصر نبوت و روزهای بعد از رحلت و حوادث تلخ و دردناک آن ایّام کوتاه را به دقّت زیر نظر داشته است.

آری او می تواند پیامدهای تأسف بار رحلت پیامبر را خوب بیان کند. در اینجا به مواردی از آنها می پردازیم:

آن حضرت سلام الله علیها در خطبه فدکیه 14 و خطبه ای که بعدا در جمع زنان مدینه که به عیادت ایشان آمده بودند 15 ایراد فرموده اند پیامدهای رحلت پیامبر را بیان می کنند از جمله آنها عبارتند از:

1. ایجاد ضعف و سستی در میان مردم. استومَعَ وهْنُهُ «یا وَهیُهُ». 16 حضرت در خطبه ای که در حضور زنان مدینه که به

عیادت ایشان آمده بودند نیز این امر را تذکر دادند و با تأسف فرمودند:

«فقبحا لفلول الحدّ و اللعب بعد الجدّ و قرع الصّفاه؛17

چه زشت است سستی و بازیچه بودن مردانتان پس از آن همه تلاش و کوشش.»

2. تفرقه و اختلاف به وجود آمد.

«استنهَرَ فتقُهُ وانْفَتَقَ رَتْقُهُ؛18

تشتت و پراکندگی گسترش یافت. و وحدت و همدلی از هم گسست.» استنهر از نَهَرَ به معنای وسعت و زیادی است، فتق به معنای جدایی و پاره پاره شدن است. انفَتَقَ از انفتاق یعنی شکافتن و رتق هم به معنای همبستگی و اتحاد است. در قرآن کریم نیز آمده است که:

«انّ السموات و الارضَ کانتا رَتْقا ففَتَقْناهُما؛19

(آیا کافران ندیدند) که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم.»

3. امید و آرزوهای مسلمانان به نا امیدی تبدیل شد آنان که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و احکام عالیه اسلام ناب حضرتش دلخوش کرده بودند از نعمت دین الهی و حکومت اسلامی بهره مند گشته بودند.

اکنون با دیدن حوادث بعد از آن حضرت مأیوس شده و امیدشان به یأس مبدّل گشت. «و اکَدَتِ الاَمالُ». 20

4. به حریم پیامبر بی حرمتی شد. «اضیعَ الحَریمُ و اُزِیلَتِ الحُرْمَهُ عِنْدَ مَماتِهِ؛21

هنوز جسد مبارک پیامبر بر زمین است. در اجتماع سقیفه 22 بدون نظرخواهی از خاندان پیامبر به تعیین جانشین برای آن حضرت می پردازند. و حق اهل بیت حضرتش را ضایع می کنند. چنانکه حضرت امام علی علیه السلام می فرمایند:

فَواللّه ما کانَ یُلقی فی رُوعی، و لا یَخْطَرُ ببالی انَّ العرَبَ تُزعِجُ هذا الامْرَ مِنْ بعده صلی الله علیه و آله عَن اهل بیتِهِ و لا انَّهُم مُنَحّوهُ عنّی

مِنْ بَعْدِه؛23

به خدا سوگند نه در فکرم می گذشت و نه در خاطرم می آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا از اهل بیت او بگرداند. یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند.» و حتی در لحظات واپسین عمر حضرت و هنگام رحلت ایشان، هنگامی که قلم و لوحی طلب فرمودند به آن حضرت بی حرمتی کردند و ندای فانَّهُ یَهْجُر سر دادند 24 و مدتی هم از رحلت حضرت نگذشت که به درب خانه تنها یادگارش آمدند و چه بی حرمتیها که نکردند. چنانکه حضرت زهرا فرمود:

یا ابَتاهُ یا رسول اللهِ هکذا کانَ یفعل بحبیبتک و ابنتک ... 25

یا اَبتاه یا رسولَ اللّه ماذا لَقینا بعدَکَ مِنْ ابنِ الخطاب و ابن ابی قُحافه 26

بابا ای رسول خدا پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قُحافه چه بر سر ما آمد. 27

5. خط نفاق و دورویی آشکار شد «ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَهَ النّفاق». 28

حضرت در جای دیگری از همین خطبه، با کنایه زیبایی به این نفاق افکنی پرداخته است و فرموده است:

«تَشْرَبُونَ حَسْوا فیِ ارْتِغاءَ و تَمْشُونَ لاَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِی الْخَمْرِ وَ الضَّرّاءِ وَ تَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمُدی، وَ وَخْزِ السَّنانِ فِی الْحبشاء؛29

شیر را اندک اندک با آب ممزوج نمودید و به بهانه این که آب می نوشید، شیر را خوردید. کنایه از نفاق است که تظاهر به عملی می شود که در واقع خلاف آن است 30 و برای نابودی اهل بیت او در پشت تپه ها و درختان کمین کردید.

و ما بر این رفتار شما که مانند بریدن کارد و فروبردن نیزه در شکم، دردآور و کشنده است

صبر می کنیم.» 6. دین و معنویت کم رنگ شد. «و سَمَلَ جَلْبابُ الدّینَ» 31 «جَلْباب» چادر یا عبایی که بدن انسان را می پوشاند، حضرت زهرا علیها السلام تعبیر به جلباب دین فرموده. چون دین نیز تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد، همانگونه که چادر و عباء تمام بدن انسان را در بر می گیرد. 32

و در عبارتی دیگر فرموده اند:

«... اطفاء أنوار الدّین الجلیّ و اهمال سنن النّبیّ الصّفی؛33

به خاموش کردن انوار درخشان دین و بی اهمیت کردن و مهمل گذاردن سنت های پیامبر برگزیده خدا همّت گماردید»

7. مردم دچار بی تفاوتی شدند حضرت خطاب به انصار که با جان و مال پیامبر را کمک کرده بودند چنین فرمودند:

«یا مَعاشِرَ الْفِتْیَهِ وَ اَعْضاء الْمِلَّهِ، وَ حَضَنَهِ الاِسلامِ ما هذِهِ الْغمیزَهُ فی حَقّی والسّنهُ عَنْ ظلامَتی؛34

ای گروه جوانمرد، ای بازوان ملت و یاوران اسلام، این غفلت و سستی و ضعف شما در حق من و تغافل و بی تفاوتی و خواب آلودگی در مورد دادخواهی من، چیست؟»

8. مردم پیمان شکنی کردند فرمودند:

«فَانّی حِرْتُمْ بَعْدَ البَیانِ وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الاِعْلانِ وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الاِقْدامِ؛35

پس چرا بعد از بیان حق حیران و سرگردانید، و بعد از آشکار کردن عقیده پنهان کاری می کنید و بعد از آن پیشگامی و روی آوردن به عقب برگشته پشت نموده اید.» حضرت زهرا سلام الله علیها، در این فراز به حادثه غدیر اشاره می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را برای مردم بیان فرمود و به آنها اعلام کرد و آنان نیز با علی علیه السلام بیعت کردند.

اما اکنون بیعت خود را شکستند.

9. مردم دچار وسوسه های شیطانی شدند «تَسْتَجیبُونَ لِهتافِ الشَّیْطانِ

الْغَوِیّ؛36

به شیطان گمراه کننده پاسخ مثبت دادید» و در جای دیگر از خطبه فرموده اند:

«اَطْلَعَ الشَّیطانُ رَأسَهُ مِنْ مَغْزَرِهِ هاتِفا بِکُمْ فَاَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ؛37

شیطان سر خود را از مخفیگاه بدر آورد. شما را فراخواند. دید که پاسخگوی دعوت باطل او هستید ...» «مَغزر» یعنی مخفی گاه. در اینجا شیطان به سنگ پشت و خارپشت تشبیه شده است.

چون آن هم وقتی دشمن را می بیند، سرش را در لاک خود فرو می برد. امّا وقتی که محیط را بدون خطر احساس کرد، سر خود را بیرون می آورد. شیطان نیز تا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بودند، سرش را در لاک خود فرو برده بود و جرأت نمی کرد خود را نشان دهد. ولی بعد از آن سرش را بیرون آورد و به تحریک مردم پرداخت. 38

10 شتاب در شنیدن حرفهای بیهوده و بی اساس «مَعاشر النّاس الْمُسْرِعَهِ اِلی قیلِ الْباطِلِ الْمُغْضِیَهِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ؛39

ای گروه مردم که به سوی شنیدن حرفهای بیهوده شتاب می کنید، و کردار زشت زیانبار را نادیده می گیرید.»

11. نطفه مظاهر فساد روئیدن گرفت در پایان خطبه عیادت خطاب به زنان مهاجر و انصار فرمود:

«اَمّا لَعَمْری لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَهً رَیثما تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْ ءَ الْقَعْبِ دَما عَبیطَا وَ ذُعافا مُبیدا؛40

بجان خودم سوگند نطفه فساد بسته شد، باید انتظار کشید تا کی مرض فساد پیکر جامعه اسلامی را از پای درآورد که پس از این پستان شتر به جای شیر خون بدوشید و زهری که به سرعت هلاک کننده است.

12. فرصت طلبان به سر کار آمدند حضرت سلام الله علیها در فرازهایی از خطبه فدکیّه به گروههای فرصت طلب که منتظر بودند تا بعد

از رحلت پیامبر از موقعیت بهره برند پرداخته است. و ویژگی های آنها را نیز بیان فرموده است. گروههای فرصت طلب

الف:

گمراهان ساکت و منتظر.

«نَطقَ کاظِمُ الغاوینَ؛41

گمراهان خاموش به سخن درآمدند» اینان که در حیات پیامبر جرأت حرف زدن هم نداشتند با رحلت ایشان وارد میدان شدند. کسانی مانند ابوسفیان را می توان جزو این گروه نام برد.

ب:

فرومایگان بی نام و نشان. «و نَبَغَ خامِلُ الاقَلّین؛42

آدمهای پست و بی ارزش با قدر و منزلت شدند» کسانی که نه از سابقه در دین و نه فداکاری در جنگ های پیامبر برخوردار شدند. به بهانه ترس از فتنه در حالی که بدن پیامبر بر زمین بود در تعیین خلیفه پیامبر مردم را تحریص می کردند.

ج.

شجاعان و دلاور مردان از اهل باطل. «وَ هَدَرَ فنیقُ المبْطلین؛43

شتر اهل باطل بانگ برآورد و در میدان های شما به جولان درآمد.» ویژگی های فرصت طلبان حضرت در جای دیگری از همین خطبه ویژگی های آنان را چنین بیان می کند.

1. در ظاهر ساکت و آرام بودند. وادِعُونَ فروگذاران.
2. اهل خوشگذرانی بودند. فاکِهُون.
3. راحت طلب و رفاه زده بودند. انتُم فی رفاهیَّهٍ مِنَ العَیْش.
4. منتظر پیش آمد حوادث برای پیامبر و اهل بیت بودند.

تَتَربّصونَ بنا الدّوائِر.

5. اخبار و رویدادها را دنبال می کردند. تتوَلَفون الاخبارَ.

6. در جنگ ها عقب نشینی و یا فرار می کردند. تنكُصُونَ عِندَ النّزالِ و تَفِرّونَ مِنَ القِتال» 44

می توان با مطالعه تاریخ به عنوان نمونه ملاحظه کرد که در جنگ احد چه کسانی عقب نشینی کردند و یا فرار کردند و چه کسانی تا آخرین لحظات در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی بودند. 45

هرچند ممکن است با قدری دقّت و تأمّل موارد دیگری از این پیامدهای تأسف

بار را از بیانات حضرت زهرا علیها السلام به دست آورد، اما در این نوشتار به همین دوازده مورد اکتفا می شود.

متأسفانه جامعه امروز نیز با بعضی این پیامدها گریبانگیر است. امید است با بهره گیری از اسلام ناب و مکتب اهل بیت علیهم السلام و توجه به راه و خط امام راحل و منویّات مقام معظم رهبری در پیرایش این آفات کوشا باشیم.

صحابه و تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله

پدیدآورندگان

رهبر، محمدتقی

مقدمه

سخن از توسل و تبرک و مشروعیت آن، مطلبی است که از دیدگاه عقل و شرع، باید از بدیهیات شمرده شود؛ زیرا نه عقل مانع از آن است که انسانِ مؤمن، با اعتقادِ خالص به توحید خداوند، به مقدّسات این عالم تبرّک جوید و به آنها احترام بگذارد و یا آنها را وسیله تقرّب الهی قرار دهد و نه در میان ادلّه شرعی و نصوص قرآنی و روایی می توان دلیلی یافت که مشروعیت تبرک و توسل را زیر سؤال ببرد. افزون بر این، شواهد و دلایل بسیاری در کتاب و سنت وجود دارد که به تبرک و توسّل توصیه کرده و آن را وسیله قرب به خداوند قرار داده است. آیه کریمه:

... وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... 1

با صراحت، دستور می دهد که بندگان پرهیزکار، برای راه یابی به مقام قربِ ربوبی، از وسیله ای استفاده کنند. «وسیله» ، به گونه مطلق ذکر شده و شامل هر شخص و هر چیز و هر عملی است که بتواند انسان را به خداوند نزدیک کند و کدامین وسیله برتر از اولیا و انبیا و امامان علیهم السلام؟! که اینان رابطه فیض میان خدا و خلق اند. قرآن کریم آنجا که از یوسف صدیق علیه السلام سخن می گوید، تصریح دارد که یوسف پیراهن خود را برای پدرش یعقوب، که از فراق فرزند نابینا شده بود، فرستاد و گفت:

آن را بر دیدگان وی نهند تا بینایی خود را بازیابد؛ اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً ... 2

در برابر این بیان صریح قرآنی، کسی را چه رسد که بگوید:

این منافی با توحید است که پیراهن وسیله بینایی چشم نابینا شود !؟

در این میان، مایه شگفتی است که این موضوع عقلی و نقلی را که قرآن برآن مهر تأیید می زند و صدها دلیل و روایت از سنت نبوی و ائمه طاهرین علیهم السلام و سیره صالحین در مشروعیت آن می توان یافت گروه های متحجّر و افراطی (وهّابی) انکار کرده و تبرک و توسل را منافی با توحید خوانده اند و با این دستاویز پوچ و موهوم، بر شیعه تاخته اند که چرا به زیارت قبور امامان می روند و به آنان توسّل می جویند و آثار پیامبر و امامان علیهم السلام را گرامی می دارند و یا با زیارت آنان از خدا حاجت می طلبند؟! افزون بر دانشمندان شیعه، از علمای عامه و اهل سنت نیز با ذکر مستندات روایی و دلایل معتبرِ تاریخی، تبرّک و توسل و زیارت قبور اولیا را مشروع دانسته و بدان توصیه کرده و خود در عمل به آن مبادرت ورزیده اند که این پاسخ دندان شکنی است به گروه های افراطی و قشری که از بسیاری مسائل ضروری و وظایف حتمی، که حیات امت اسلام بدان وابسته است، روی برتافته و نیروهای فکری و علمی را مصروف بحث های بی حاصل و تفرقه افکن نموده اند و بدون هیچ دلیل عقلی و شرعی، بر طایفه عظیمی از امت مسلمان هجوم تبلیغاتی آورده و صدها کتاب و رساله و مقاله در این مورد نوشته و منتشر کرده اند و به اختلاف میان جامعه اسلامی دامن زده اند.

پاسخگویی به کسانی که این حرکت و هجوم تبلیغاتی را راه انداخته اند، از وظایف عالمان متعهّدی است که احساس مسؤولیت کرده و در این باره کتاب ها و مقالاتی نگاشته و نشر داده اند از آنجا که روشنگری در موسم حج و حرمین

شریفین، می تواند از معتقدات اسلامی و شیعی رفع ابهام کند، لذا آگاهی بیشتر به این آثار مکتوب، به ویژه اظهارات برادران اهل سنت و عالمان آزاد اندیش آنان در این مورد، برای روحانیان محترم و زائران گرامی می تواند سودمند و مغتنم باشد و ترجمه و برگردان حاضر، در راستای این هدف سامان یافته است.

مؤلّف محقق، محمد طاهر کردی، که از دانشمندان و مؤلفان اهل سنت است، در کتاب خود «تبرّک الصحابه به آثار رسول اللّه» صلی الله علیه و آله به موضوع تبرّک پرداخته و مشروعیت آن را از طریق روایات نبوی، که به تواتر معنوی می رسد، مورد تأکید قرار داده و از سیره صحابه، شواهدی آورده است که بر گردانِ آن با پاره ای حذف و اصلاحات، تقدیم خوانندگان گرامی فصلنامه «میقات حج» می گردد:

«مترجم»

آثار رسول اللّه صلی الله علیه و آله و تبرّک صحابه

ستایش آفریدگار جهانیان را و درود بر پایان بخش رسالت داران و خاندان و یاران و پیروانش!

در رساله حاضر که در موضوع خود نمونه و آرام بخش دل مؤمنان است روایاتی را با اسناد صحیح آورده ام که گواه است صحابه پیامبر به آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله تبرّک جسته اند؛ همانگونه که آیات قرآن از منزلت والای پیامبر صلی الله علیه و آله و نام بلند و جایگاه رفیع او سخن گفته و این فضیلتی است که خداوند حضرتش را بدان اختصاص داده و با وجود مبارکش سلسله نبوت را به پایان می برد و با مقام محمود، در روز باز پسین گرامی داشته است.

از خداوند بزرگ می خواهم که این نوشتار را، برای آنان که دارای قلب سلیم اند، سودمند گرداند و پاداش آن را برای روز جزا و جوار ربّ العالمین و بهشت برین،

که فوز عظیم است، ذخیره سازد.

این است فوز عظیم و اوست بهترین بخشنده کریم.

این رساله را در سال 1376 ه. ق. در مکّه مکرمه نکاشتم و برای نخستین بار در سال 1385 به چاپش رساندم و در سال 1394 برای چاپ دوم آماده ساختم و خدای را بر این توفیق سپاس می گویم.

تبرّک به آثار پیامبران علیهم السلام، از دیرباز یک سنت بوده که در آثار و اخبار پیشینیان آمده است. روایت کرده اند که در دوران خلیفه عباسی «متقی للّه» ، در سال 331 هجری پادشاه روم نامه ای به او نوشت و از وی خواست دستمالی را که در کنیسه رهبان نگهداری می شود و به عقیده آنها حضرت مسیح علیه السلام آن را به صورت خود مالیده و تصویر وی در آن منعکس است، برای او بفرستد و متعهّد شد که اگر این دستمال را بفرستد، ده هزار از اسیران مسلمان را آزاد کند. با آمدن این نامه، خلیفه فقها را فراخواند و از آنها در این خصوص استفسار کرد و آنان فتوا دادند که دستمال را برای او بفرستد و او چنین کرد و بدین گونه اسرای مسلمان آزاد شدند. 3

شک نیست که آثار رسول اللّه صلی الله علیه و آله، که برگزیده خلق خدا و برترین پیامبران است، قابل اعتمادتر و مشهورتر و بابرکت تر است و بدین سان شایان توجه و تبرّک بیشتری خواهد بود و ما بسیاری از صحابه را شاهدیم که به تبرّک به این آثار و اهتمام به گردآوری آنها، اجماع کرده و به درج و جمع آن مبادرت کرده اند.

آنان هدایتگران و هدایت شدگان و پیشوایانی بودند که به موی پیغمبر صلی الله علیه و

آله و آب وضو و لباس آن حضرت و لمس بدن مبارکش و دیگر آثار شریف آن بزرگوار تبرّک جسته و اخبار صحیح اینها را از پیشینیان صالح روایت نموده اند.

بدین سان تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله سنّت صحابه بوده و از آن پس، تابعین و صالحان، راه آنان را پیموده اند.

تبرّک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله، در زمان خودِ آن حضرت رایج بوده و ایشان هیچ گاه از آن نهی نکرده، بلکه تأیید نموده و بر آن صحّه گذاشته اند، که این خود دلیل قاطع بر مشروعیت تبرک است و اگر جز این بود، از آن نهی می کرد و امت را برحذر می داشت.

همچنین اخبار صحیح و اجماع صحابه بر مشروعیت آن دلالت دارد و نیز بر قوّت ایمان و علاقه شدید صحابه و ولایت و اطاعت آنان نسبت به پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله همانگونه که شاعر می گوید:

امرّ علی الدیار دیار سلمی

أقبّل ذا الجدار و ذا الدیارا

فما حبّ الدیار شَغَفْنَ قلبی

و لکن حبّ من سکن الدیارا 4

«بر دیار سلمی می گذرم و دیوارهای آن را می بوسم،

محبتِ سرزمین قلب مرا شیفته نساخته، بلکه محبت آن کس که ساکن آن سرزمین است، دل از من برده است.»

خواننده گرامی در این رساله خواهد دید حوادث و رخدادهایی که احادیث صحیح آورده است، بر تبرّک صحابه و تابعین و نسل های بعدی، به آثار گرانقدر نبوی دلالت دارد.

از جمله آنهاست روایتی که از غزوه بدر به ما رسیده است:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان صفوف سپاهیان قدم می زد، چوبی در دست داشت و به وسیله آن، صف ها را مرتب می کرد، در این

میان

چوب دستی به شکم «سواد بن غزیه» همپیمان بنی نجار که در خارج صف بود، اصابت کرد و بدین وسیله او را در صف وارد نمود. در این حال سواد عرضه داشت:

یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله مرا به درد آوردید، شما به حق و عدل برانگیخته شده اید. اجازه دهید آن را قصاص کنم.

پیامبر علیه السلام پیراهن خود را بالا زد و فرمود:

قصاص کن.

در این حال سواد پیامبر صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت و شکم مبارک آن حضرت را بوسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چرا چنین کردی؟ !

پاسخ داد:

ای پیامبر خدا، در وضعیت دشواری هستیم، شاید آخرین دیدار ما با شما باشد، خواستم بدنم با بدن شما تبرک شود.

پیامبر در حق وی دعا کرد.» 5

بنگرید این اعتقاد راسخ و محبت بی مانند را از صحابه نسبت به آن پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله که این ارادت و محبت از دیرباز نسبت به آن حضرت، و حتی پیش از رسالت، مشهود بوده است. در جوانی لقب «امین» به او دادند و خدایش برانگیخت تا مردم را از ظلمت بیرون آورد و به نور و روشنایی راهبری کند و با معجزات آشکار تأیید کرد تا محبّت مؤمنان را افزون سازد و علاقه آنان را مستحکم نماید؛ چرا چنین نباشد، در حالی که اوست رسول خدا و خلیل و برگزیده او. این محبّت عمیق و ارادت بی مانند، تا بدانجا بود که وقتی در صلح حدیبیه، قریش «عروه بن مسعود ثقفی» را که بزرگ اهل طائف بود، خدمت آن حضرت فرستادند و او رفتار صحابه را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

دید، که هرگاه وضو می گرفت، گردآمده وجهت گرفتن آب وضویش و تبرک به آن، سر و دست می شکستند و قطرات آب را به سر و صورت می کشیدند و هنگام سخن گفتن، صدایشان را فرو می نهادند و با تواضع تمام سرها را به زیر می افکندند، عروه چون این بدید، نزد قریش برگشت و به آنان گفت:

ای گروه قریش، به خدا سوگند من به دربار کسری و قیصر با آن عظمتی که داشتند، رفته ام. زمامداری را ندیده ام که مانند محمد صلی الله علیه و آله در میان قوم خود این گونه محبوبیت داشته باشد. قومی را دیدم که هرگز حاضر نیستند دست از او بردارند. پس به فکر کار خود باشید و اگر راه رشد و هدایت را به شما بنماید، بپذیرید. من به شما نصیحت می کنم، بیم آن دارم که در معارضه با او دستخوش شکست و ذلّت شوید.

یاران صادق پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نسبت به حضرتش ابراز علاقه و محبت می نمودند. دیگر مسلمانان نیز در هر زمان و مکان دوستدار او می باشند، بیش از آنکه دوستدار جان و مال و فرزندان هستند.

محبّت وی را بر همه چیز ترجیح می دهند و با عشق تمام به آثار شناخته شده آن حضرت تبرّک می جویند ...

تبرک به آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

1 بخاری در صحیح، باب «خاتم نبوّت» به اسناد خود از جعید بن عبدالرحمان روایت می کند که گفت:

«خاله من شرفیاب محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. مرا با خود برد و عرض کرد:

ای پیامبر خدا، فرزند خواهرم آسیب دیده است (و شفای او را می خواهم)، آن حضرت دست بر سر من کشید و دعا کرد و برای

من خیر و برکت خواست و وضو گرفت و من از آب وضوی آن حضرت نوشیدم ...» 6

از گفته این صحابی که می گوید:

از آب وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشیدم، می توان برای مشروعیت تبرک استفاده کرد.

2 همچنین بخاری در باب «صفات پیامبر» روایتی را از قول «ابی جحیفه» آورده که گفت:

«پیامبر در ابطح بود و برای آن حضرت خیمه ای سر پا کرده بودند، در این حال بلال اذان نماز را سرود و سپس مانده آب وضوی پیامبر را آورد، مردم هجوم آورده آن را گرفتند (و بدان تبرک جستند)». 7

بخاری این حدیث را در جای دیگر کتاب خود در باب «جواز استعمال آبِ وضوی غیر» آورده است. 8

3 و نیز بخاری در کتاب «لباس» به اسناد خود از «ابوجحیفه» آورده که گفت:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خیمه ای سرخ رنگ، که از پوست تعبیه شده بود، زیارت کردم. بلال را دیدم که آب وضوی آن حضرت را همراه دارد و مردم برای تبرک به آن، با یکدیگر مسابقه می دادند، آن را به بدن خود می مالیدند و کسانی که به آن آب دسترسی نداشتند رطوبت دست دیگری را می گرفتند و به آن تبرک می نمودند». 9

تبرک به نیم خورده آب آشامیدنی پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله موارد، تبرک اصحاب به نیم خورده آب آشامیدنی و یا آبی بود که آن حضرت دست های مبارک خود را در آن شستشو داده بود و تبرک به ظرف هایی که از آن آب می نوشید.

1 بخاری و مسلم در صحیح، از ابوموسی اشعری روایت کرده اند که گفت:

«پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله در منزل جِعرانه میان مکه و مدینه بودند و من شرفیاب محضر آن حضرت بودم، بلال

نیز حضور داشت. مرد اعرابی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

آیا به وعده ای که به من داده اید وفا می کنید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد:

تو را بشارت می دهم.

عرض کرد:

بیش از بشارت، بفرمایید.

پیامبر صلی الله علیه و آله با حالی شبیه خشمگین روبه ابوموسی و بلال کرد و گفت:

او بشارت مرا رد کرد! شما بشارت را بپذیرید.

گفتند:

پذیرفتم. آنگاه قدح آبی را طلبیدند و دست های خود را در آن شستند و با آب دهان خود تبرک نمودند و فرمودند:

از این آب بنوشید و به صورت و گردن خود بمالید.

آنها قدح را گرفتند. امّ سلمه از پشت پرده صدا زد:

«مقدار باقیمانده آن را به مادرتان بدهید. آنها بخشی از آن را به وی دادند.» 10

این روایت را بخاری در کتاب «مغازی» در غزوه طائف آورده و مسلم در کتاب «فضائل صحابه» ، ضمن احوالات ابوموسی اشعری ذکر کرده است.

2 امّ ثابت، کبشه دختر ثابت خواهر حسان بن ثابت می گوید:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد. از مشکی که آویزان کرده بودیم در حالت ایستاده آب نوشید. من از جای برخاستم و آن قسمت را که

پیامبر با دهانشان تبرک نموده بودند بریدم.

ترمذی می گوید:

این روایت، نیکو و صحیح است. 11

شارح این حدیث، مؤلف کتاب «ریاض الصالحین» می نگارد:

«آن قسمت از مشک را که با دهان پیامبر صلی الله علیه و آله تماس داشته، به این منظور جدا کرده که برای همیشه نگهدارد تا از بین نرود و به جایگاه دهان آن حضرت تبرک جوید. بدینگونه، صحابه به آشامیدن باقیمانده ظرف آشامیدنی پیغمبر صلی الله علیه و آله اصرار می ورزیدند.»

3 در

صحیح بخاری، کتاب «نوشیدنی ها» ، باب اول، ذیل عنوان «نوشیدن از ظرف آب پیامبر صلی الله علیه و آله» از قول عبداللّه بن سلام آورده، که گفت:

«به ابی برده گفتم:

آیا نمی خواهی از ظرفی که پیامبر از آن آب نوشیده است، تو را آب دهم؟»

و نیز بخاری در همین باب به اسناد خود از قول سهل بن سعد ساعدی رحمه الله حدیثی را نقل کرده که در بخشی از آن چنین آمده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی ساعده حضور پیدا کرد و نشست و یاران شرفیاب محضر او شدند. آن حضرت رو به سهل کرده، فرمود:

ای سهل، برای ما آب خوردن بیاور. سهل قدحی را آورد و از آن به آنها آب داد.»

ابوحازم گوید:

«سهل این قدح را آورد و ما با نوشیدن آب از آن، تبرک نمودیم چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نوشیده بود.»

سپس می افزاید:

«بعدها عمر بن عبدالعزیز از سهل خواهش کرد که آن قدح را به او هدیه کند و او آن را به وی بخشید.» 12

مسلم نیز این روایت را در کتاب «آشامیدنی ها» آورده است. 13

قرطبی در «مختصر بخاری» گوید:

در برخی نسخه های قدیمیِ بخاری چنین آمده است:

ابو عبداللّه بخاری گفت:

آن قدح را در بصره دیدم و از آن آب نوشیدم؛ از جمله اموال موروثی نضر بن انس بود که به هشتصد هزار خریداری شده بود ...»

4 و نیز بخاری در باب «شرب مبارک» با اسناد خود از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که گفت:

«همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، وقت نماز عصر رسید و جز اندکی آب نداشتیم، آن را در ظرفی ریخته

نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردیم، آن حضرت دست خود را در آن آب نهاد و انگشتان خود را گشود و گفت:

بشتابید به وضو! و برکت از خدا است.

در این حال دیدم که از میان انگشتان دست پیامبر صلی الله علیه و آله آب جاری شد و همه از آن آب وضو گرفتند و نوشیدند و من نیز سیر نوشیدم و می دانستم که این مایه برکت خواهد بود.»

«سالم بن ابی جعد» گوید:

«از جابر پرسیدم آن روز شما چند نفر بودید؟

پاسخ داد:

هزار و چهار صد نفر بودیم.» 14

روایات دیگری به این مضمون در کتب صحاح آمده است.

تبرک به مو و عرق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

روایات بسیار دیگری هست که دلالت می کند یاران به موی پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرق بدن مبارکش تبرک جسته و به آن شفا طلب می کردند؛ از جمله در روایت صحیح آمده که آن حضرت هرگاه سر خود را می تراشیدند، موی سر را به یکی از یاران؛ مانند ابو طلحه انصاری می دادند تا اصحاب به آن تبرک جویند.

انس بن مالک گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حلاّق (آرایشگر) سر او را می تراشید و اصحاب اطراف آن حضرت جمع شده بودند. آنان چیزی جز این نمی خواستند که هر تار موی آن حضرت به دست یکی از یاران بیفتد.» 15

بخاری از قول انس بن مالک نقل می کند:

«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سر خود را می تراشید، طلحه نخستین کسی بود که موی آن حضرت را می گرفت.» 16

ابوعوانه در صحیح مطلب را با این عبارت آورده است:

«رسول اللّه صلی الله علیه و آله به حلاّق می گفت:

سر او را بتراشد، نیمی از آن (سمت

راست) را به ابی طلحه می داد و نیمی از آن را به وی می سپرد تا میان مردم تقسیم کنند.»

همین معنا را مسلم از طریق ابی عینیه، از هشام بن حسن از ابن سیرین با این عبارت نقل می کند:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رمی جمره می کردند و قربانی خود را ذبح می نمودند، می گفتند نیمی از سر مبارکشان را بتراشند و ابوطلحه را طلب می کردند و آن را به وی می دادند، سپس نیم دیگر سمت چپ را می تراشیدند و به ابوطلحه می گفتند آن را در میان مردم تقسیم کند ...» 17

روایات دیگری با این مضمون در کتب صحاح وجود دارد که بنا به مفهوم آنها پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می داده موی سرشان را میان مردم تقسیم کنند و این امر و حرص مردم برای به دست آوردن یک یا دو تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله، قوی ترین دلیل است بر اینکه تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله امری رایج و فراگیر میان یاران بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را امضا کرده و مورد تأیید قرار داده اند و تنها کسانی به انکار آن پرداخته اند که خلل در ایمانشان رخنه کرده است.

بخاری در صحیح، در خلال کتاب وضو، ذیل عنوان:

«آبی که از موی انسان تراوش می کند» به اسناد خود از ابن سیرین نقل کرده که گوید:

«به عبیده گفتم:

تعدادی از موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ماست که به وسیله انس یا خاندان او به دست ما رسیده است.

او گفت:

اگر یک تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من باشد بیشتر دوست

دارم تا اینکه همه دنیا و ثروتش را داشته باشم.» 18

این عبارت بخاری بود. اسماعیلی با عبارت دیگر نقل کرده که «یک تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله را بهتر از گنجینه های طلا و نقره دوست می دارم».

در روایات دیگر آمده است که تعدادی از موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امّ سلمه بوده، که آن را در جعبه ای نهاده بود و مردم برای شفای بیماری ها بدان تبرک می جستند و گاه آنها را در قدح آب می نهادند و از آن می نوشیدند و گاه در طشتی نهاده و آن جعبه را در آن می نهادند و در آن آب می نشستند تا از بیماری شفا یابند. 19

به نقل مسلم در ترجمه ابوایّوب انصاری، این عبارت آمده است، سعید بن مسیب گوید:

«ابوایّوب از محاسن پیغمبر صلی الله علیه و آله تعدادی با خود داشت.

سعید به او گفت:

با داشتن موی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درد و رنج نخواهی دید.» 20

و نیز مسلم از قول «ثابت بنانی» روایت کرده که انس بن مالک یک تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله را به او داد و گفت:

«چون وفات کردم، آن را زیر زبان من بگذار و من چنین کردم و او را به خاک سپردند.»

در روایت بخاری آمده که انس بن مالک گفت:

«امّ سلمه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرشی از پوست می گسترانید و گاه پیامبر صلی الله علیه و آله روی آن می خوابید و هرگاه بدن آن حضرت عرق می کرد، آن را در شیشه ای جمع آوری می کرد و چون انس را مرگ در رسید وصیت کرد که آن را با حنوط بیامزند

و چنین کردند.» 21

تبرّک به مانده غذای پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایات آمده است که اصحاب، به مانده غذای پیامبر و به اثر انگشتان مبارک آن حضرت در ظرف غذا تبرک جسته و آن را مایه برکت می دانستند. 22

تبرک به لباس پیامبر صلی الله علیه و آله

بخاری در کتاب آداب، در باب «حسن خلق و سخاوت» ، از سهل بن سعد روایت کرده که گفت:

«یکی از بانوان مسلمان، ردایی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد.

سهل به اصحاب گفت:

می دانید این ردا چیست؟

پاسخ دادند:

عبایی است که حاشیه اش در آن بافته شده است.

آن زن گفت:

یا رسول اللّه این را آورده ام تا شما به تن کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله که به آن نیازمند بود، آن را گرفت و پوشید، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آن عبا را در تن پیامبر صلی الله علیه و آله دید و گفت:

چه زیباست! آن را به من بدهید در بر کنم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مانعی ندارد. همین که پیامبر صلی الله علیه و آله از مجلس حرکت کرد، یاران آن مرد را نکوهش کردند و گفتند:

کار خوبی نکردی و لباسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن نیازمند بود از او درخواست کردی، در حالی که می دانستی اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی طلب کنند، بخل نخواهد ورزید.

آن مرد گفت:

می خواستم به وسیله آن متبرّک شوم؛ چرا که با بدن پیامبر تماس داشته و بعدا کفن من شود.» 23

این حدیث را بخاری در باب «جنائز» و آماده ساختن کفن، آورده است. آن مرد صحابی، که

پیراهن را از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد، به گفته ابن حجر، عبدالرحمان بن عوف و به گفته بعضی، سعد بن ابی وقاص بوده است.

علاّمه شیخ حسین مخلوف، مفتی پیشین دیار مصر در کتاب خود «فتواهای شرعی و بحث های اسلامی» 24 بعد از آنکه از غسل دادن جنازه زینب دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گفته می نویسد:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به زنانی که عهده دار غسل وی بودند، دستور داد که پس از غسل، پیامبر صلی الله علیه و آله را مطلع سازند. همین که غسل او تمام شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، ردای خود را به آنها داد تا بر بدنش بپوشانند و سپس کفن کنند.» 25

نامبرده پس از ذکر این روایت می نویسد:

«پیامبر صلی الله علیه و آله ردای خود را به آن ها دادند و گفتند بدن زینب را با آن بپوشانند تا از برکت وجود مبارک آن حضرت، به وسیله لباس بهره مند شود و در آغاز به آنها نداد بلکه پس از غسل داد تا فاصله ای نباشد و پس از تماس لباس با بدن پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله به بدن او پوشانده شود و تأثیر خود را بگذارد و این نشانه محبت و علاقه و مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دخترش می باشد.»

سپس می افزاید:

«این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی است بر مشروعیت تبرّک به آثار صالحان.»

در روایت آمده است، احمد بن حنبل سه تار مو از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خود داشت که وصیت کرد وقتی او را

کفن کردند، دو تار از آنها را بر دیدگانش بگذارند و یکی را بر دهانش و این به عنوان تبرک به آثار رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است.

داستان کعب بن زهیر و اهتمام او به نگهداری ردایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به وی داده بود معروف است.

او از شعرای نامداری بود که پیش از مسلمان شدن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هجو کرده بود. همین که مکه فتح شد، گروهی از مشرکین؛ از جمله «کعب» و برادرش «بجیر» که او نیز شاعر بود، از مکه گریختند، بعدا بجیر به مدینه آمد و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و به سخن آن حضرت گوش داد و اسلام اختیار کرد.

این خبر وقتی به برادرش کعب رسید، بر او گران آمد و اشعاری را برای وی فرستاد که او را در آن اشعار نکوهش کرده بود.

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و دستور داد هر کس کعب بن زهیر را یافت به قتل رساند و این هنگامی بود که آن حضرت از جنگ طائف برگشته بود. بجیر نامه ای به کعب نوشت و یادآور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله خون تو را مباح نموده و اگر نیازی می بینی با پیامبر دیدار کن که او توبه کسانی را که از گذشته پشیمان باشند، می پذیرد و به اعمال قبل از اسلام مؤاخذه نمی کند.

کعب با آگاهی از این مطلب بر جان خود ترسید و قصیده ای در مدح رسول اللّه صلی الله علیه و آله سرود، رهسپار مدینه گشت و با مردی از «جهینه» که

از پیش آشنایی داشت، همراه شد و او کعب را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و به او اشاره کرد که این پیغمبر صلی الله علیه و آله است. برخیز و از او امان بخواه، کعب از جای برخاست و آمد و رو به روی آن حضرت نشست و دست پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت در حالی که حضرتش او را نمی شناخت.

سپس عرض کرد:

ای پیامبر خدا، من کعب بن زهیر هستم.

فرمود:

همان کسی که آن سخنان را سروده است؟

کعب رو به ابوبکر کرد و گفت:

شعری را که (در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله) سروده است بخواند ... آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به خدا او در امان است.

مردی از انصار از جای جست و گفت:

یا رسول اللّه ! اجازه دهید او را گردن بزنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

او توبه کرده و از گذشته دست برداشته است. سپس کعب به خواندن قصیده معروف خود «بأنت سعاد ...» مبادرت نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله گوش می داد تا به این بیت رسید:

إنّ الرسول لنور يستضاء به مهند من سيوف اللّه مسلول 26

«پیامبر، آن شمشیری که در پرتو وجودش مردم نور و فروغ گیرند، شمشیر آبدیده و برّان از شمشیرهای خدا.»

پیامبر صلی الله علیه و آله چون این را شنید، ردایی را که بر تن داشت بر او افکند، بعدها معاویه از کعب خواست آن ردا را به ازای دریافت ده هزار درهم به او ببخشد.

اما کعب امتناع ورزید و گفت:

احدی را در این ردا به خود ترجیح نمی دهم. همین که کعب در گذشت معاویه بیست

هزار درهم برای بازماندگانش فرستاد و ردا را از آنان گرفت و این همان جامه ای است که نزد زمامداران ماند و خلفا در اعیاد آن را می پوشیدند و به گفته «شامی» (ابن حجر عسقلانی) آن جامه در حمله تاتار از میان رفت و اکنون اثری از آن نیست. 27

تبرک به جایگاه جلوس و نماز پیامبر صلی الله علیه و آله

عبداللّه بن عمر هرگاه به یاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می افتاد، می گریست و هرگاه به محل نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت دیده فرو می نهاد. به گفته بیهقی با سند صحیح «ابن عمر» آثار پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال می کرد و در هر مسجدی نماز خوانده بود حاضر می شد و در راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله طی کرده بود خود رهسپار می شد. او حج را ترک نمی کرد و چون به عرفه می آمد در جایی وقوف می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وقوف کرده بود. 28

مالک در «موطأ» در باب دعا آورده است که:

«عبداللّه بن عمر به قریه بنی معاویه، که یکی از قریه های انصار بود، وارد شد و گفت:

آیا می دانید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کدام نقطه از مسجد شما نماز خوانده است؟ عبداللّه بن عبداللّه بن جابر گفت:

آری و با دست خود به نقطه ای از مسجد اشاره کرد ...» 29

این روایت نشان می دهد که صحابه و تابعین از جایگاه نماز پیامبر صلی الله علیه و آله تفحص می کرد و با نماز خواندن در آن جایگاه تبرک می جسته اند.

در حدیث معراج آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگامی که مرا بر براق نشانده و به معراج بردند، به

سرزمینی رسیدم که نخلستان فراوان داشت، جبرئیل گفت:

فرود آی، و نماز بگزار. نماز خواندم و سوار شدم.

جبرئیل گفت:

می دانی در چه مکانی نماز خواندی؟

گفتم:

نه.

گفت:

در (مدینه) طیبه نماز خواندی و بدانجا هجرت خواهی کرد.

براق حرکت کرد، جبرئیل گفت:

فرود آی و نماز بخوان، سپس گفت:

می دانی کجا نماز خواندی؟

گفتم:

نه !

گفت:

در طور سینا نماز خواندی، آنجا که شجره موسی قرار داشت و خدا با او سخن گفت.

براق حرکت کرد تا به مکان دیگر رسیدیم.

جبرئیل گفت:

فرود آی، نماز بخوان. نماز خواندم،

جبرئیل گفت:

می دانی کجا نماز خواندی؟

گفتم:

نه، گفت در «بیت لحم» نماز خواندی، جایی که عیسی بن مریم تولد یافت ...» 30

از این روایت استفاده می شود که هر جا اثری از پیامبران علیهم السلام یافت شود، آنجا نماز خواندن مطلوب و متبرّک و محترم است؛ به ویژه آنکه به پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ما از امت اوییم، منسوب باشد.

در روایت آمده است:

«صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می کردند که در خانه های آنها نماز بخواند و خانه هایشان تبرک شود».

بخاری در کتاب نماز آورده است:

«عتبان بن مالک از آن حضرت درخواست کرد که در محلی از خانه او نماز بگزارد تا آنجا را مصلّای نماز قرار دهد؛ زیرا به دلیل ضعف بینایی و بیم سیل نمی توانست در مسجد نبوی حاضر شود، و پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه او آمد و گفت:

دوست داری در کدام نقطه نماز بخوانم، او به نقطه ای از خانه اش اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند و جمعی به آن حضرت اقتدا کردند.» 31

پاورقیها

4 این شعر را به مجنون عامری نسبت

داده اند که بر دیار لیلی می گذشت و می سرود.

5 این داستان به گونه های دیگری نیز نقل شده که پیام و مفهوم همه آن ها یکی است.

6 صحیح بخاری، ج 6، ص 561، (3541)

7 صحیح بخاری، ج 6، ص 567

8 همان، ج 1، ص 394

9 همان، ج 10، ص 313، و 1، صص 575 576

15 صحیح مسلم، ج 4، ص 1812

13 صحیح مسلم، ج 2، ص 1591

11 صحیح ترمذی، ج 4، ص 270

17 صحیح مسلم، ج 2، ص 948، ر.ک. به: تاریخ الخمیس، ج 2، ص 151 و منهاج نووی و مناسک کرمانی.

14 صحیح بخاری، ج 10، ص 101

1. مائده: 35

12 صحیح بخاری، ج 10، ص 98 و 99

16 بخاری، ج 1، ص 273

10 صحیح بخاری، ج 8، ص 46؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1943

18 صحیح بخاری، ج 1، ص 273

19 ر.ک. به: فتح الباری، ج 10، ص 353؛ قسطلانی، ج 8، ص 465

22 صحیح مسلم، باب الاشربه، ج 3، ص 1623

20 صحیح مسلم، ج 5، ص 389

24 فتاوی شرعیه و بحوث اسلامیه، ص 357

21 بخاری، ج 11، ص 70

26. بحارالأنوار، ج 22، ص 252

27 ر.ک. به: الاصابه، ج 5، ص 593

23 صحیح بخاری، ج 10، ص 465

26. بحارالأنوار، ج 22، ص 252

28 ر.ک: الاصابه، ج 5، ص 186

2. یوسف: 93

29 موطأ، ج 1، ص 21629 موطأ، ج 1، ص 216

25 بخاری، کتاب الجنائز؛ فتح الباری، ج 3، ص 135

3 ر.ک. به: تاریخ الخمیس.

30 سبیل الهدی و الرشاد، ج 3، ص 80

31 بخاری، باب مساجد، خانه ها، ج 1، ص 519

وصیتی که نوشته نشد

پدیدآورندگان

غلامی، یوسف

نانوشته ای گویاتر از صد نوشته

رویدادهای پس از غدیر تا زمان گسیل سپاه اسامه و رفتارهای مخالفت جویانه عده ای نه چندان اندک از صحابیان، حکایت از آن داشت که جمعی با توجه به ناخوشی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در انتظار مرگ پیامبر

و در اندیشه تصاحب حکومت اند و برای این هدف از هیچ مخالفتی دریغ نمی ورزند.

از همین رو پیامبر با آگاهی از حوادثی که به انتظار مرگ حضرتش کمین کرده بود و با شناختی که از برخی اطرافیان خود داشت، در آخرین فرصت زندگی بر آن شد تا با بیان ساده و روشن مهم ترین پیام دوران رسالتش مسیر آیندگان را ترسیم نماید.

در روز پنجشنبه (چهار روز پیش از ارتحال) در آخرین روزها که ارتباط انسانها از آسمان قطع می گردید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در بستر بود، تقاضای قلم و کاغذی برای نوشتن وصیت نمود. چند تن از صحابه گرد بستر آن حضرت و زنان و فرزندش فاطمه علیها السلام در پس پرده ای حاضر بودند. عمر بن خطاب ماجرا را برای ابن عباس چنین نقل می کند:

ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتیم، بین ما و زنان پرده ای آویخته شده بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سخن در آمده، گفت:

«نوشت افزار بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید.»

زنان پیامبر از پس پرده گفتند:

خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله را برآورید.

من گفتم:

ساکت باشید! شما زنان همنشین پیامبر، هرگاه او بیمار شود، سیلاب اشک می ریزید و هرگاه شفا یابد، گریبان او را می گیرید!

در همین حال رسول خدا گفت:

«آنان از شما بهترند.» (1)

بخاری

می نویسد:

یکی از حاضران، سخن حضرت صلی الله علیه و آله را در حضورش رد کرد و گفت:

درد بر او غلبه کرده و نمی داند چه می گوید ... و رو به دیگران گفت:

قرآن نزد شماست، همان برای ما کافی است. در میان حاضران اختلاف شد و به یکدیگر پرخاش کردند. برخی سخن او را و برخی سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را تأکید می کردند. بدین ترتیب از نوشتن نامه جلوگیری شد.

ابن عباس می گوید:

چه روزی بود روز پنجشنبه ! ناخوشی پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز شدت یافت. فرمود:

کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

یکی از افراد حاضر گفت:

پیامبر خدا هذیان می گوید !

به پیامبر گفتند:

آیا خواسته ات را برآوریم؟

فرمود:

آیا بعد از آنچه انجام شد !؟ بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر آن را نطلبید. (2) نیز ابن عباس گوید:

... در حضور پیامبر مشاجره ای صورت گرفت، گفتند:

پیامبر را چه شده است، آیا هذیان می گوید؟ از او پرسیدند. آنان سخن خود را تکرار کردند.

حضرت فرمود:

مرا به حال خود واگذارید، زیرا حالت (درد و رنجی) که من دارم از آنچه شما مرا به آن می خوانید (و نسبت می دهید) بهتر است. چون به پیامبر چنین گفتند و با یکدیگر به گفتگو پرداختند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

از نزد من بیرون روید. (3) در روز پنجشنبه (چهار روز پیش از ارتحال) در آخرین روزها که ارتباط انسانها از آسمان قطع می گردید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در بستر بود، تقاضای قلم و کاغذی برای نوشتن وصیت نمود. با وجود اعتراف عمر به اینکه گوینده آن

سخن وی بوده است، همچنان اخبار این موضوع در کتابها با تقطیع و تحریف نقل می شود و جمله اهانت آمیز وی یا نام او ذکر نمی شود (4) و به توجیه آن پرداخته اند.

ابن ابی الحدید پس از پذیرش اخبار آن واقعه می نویسد:

البته (این رفتار از عمر بن خطّاب چندان دور از انتظار نبود. زیرا) همیشه در سخنان عمر درشتی و زشتی بود و اخلاقش با جفا و حماقت و تکبّر و اظهار بزرگی همراه بود. چون کسی این سخن او را بشنود تصور می کند او واقعا عقیده داشته است که پیامبر هذیان می گوید.

معاذالله که قصد او ظاهر این کلمه باشد؛ لکن جفا و خشونتِ سرشتِ وی، او را به ذکر این سخن واداشت که نتوانست نفس خود را مهار کند. بنابراین نباید بر او خرده گرفت، زیرا خدا او را چنین آفریده بود و او در این رفتار خود اختیاری نداشت، چون نمی توانست طبیعت خود را تغییر دهد. بهتر آن بود که بگوید ناخوشیِ بیماری بر پیامبر چیره شده است یا آنکه در غیر حال طبیعی (بیهوشی) سخن می گوید. (5)

باید از ابن ابی الحدید پرسید:

مگر تفاوت این دو جمله با جمله قبل چیست! به راستی آیا عمربن خطاب معتقد بود که پیامبر هذیان می گوید؟ آیا نمی دانست که با این اعتقاد، وی در زمره مشرکانی قرار خواهد گرفت که به رسول خدا جنون و سحر نسبت می دادند؟ آیا وی هیچ یک از آیات قرآن که این نسبتها را از پیامبر دور می دارد، نشنیده و نخوانده بود؟ آیات سوره نجم و حاقه را نشنیده بود که «ما ضلَّ صاحبکُم و غَوَی و ما یَنطقُ عن الهوَی إِن هو إلاّ وحیٌ

يُوحى عَلَّمه شديدُ القُوَى (6) إنّه لَقولُ رسولٍ كريمٍ و ما هو به قول شاعرٍ قَليلاً ما تُؤمنونَ و لا بهِ قول كاهنٍ قليلاً ما تَذكّرونَ تنزيلٌ من ربِّ العالَمين و لو تَقَوَّل علينا بعضَ الأَقاويلِ لَأَخذنا منه بِاليمينِ ثمّ لَقَطعنا منه الوَتينَ (7)»

جز این آیات، عقل این ویژگیها را از مقام نبوت دور می داند. زیرا در آن صورت، پیامبر هم همانند دیگران خواهد بود و به کمترین سخن او نمی توان اعتماد کرد. هدف او از اظهار این نسبت چه بود؟ چه بدی داشت که پیامبر چیزی بنویسد که جهانیان تا پایان روزگار از گمراهی برهند؟ آیا چیزی ارجمندتر از هدایت همه مردم تا پایان جهان وجود دارد؟

مصلحتِ چه امری از این بالاتر بود؟ چرا وقتی ابوبکر وصیت به خلافت عمر می کرد، عمر معتقد نبود که او هذیان می گوید! با آنکه مقام و شأن پیغمبر را نداشت؛ حال آنکه ابوبکر در ضمن تحریر فرمان خلافت بیهوش شد و عثمان از ترس آنکه ابوبکر پیش از وصیت بمیرد، فرمان را بدون آنکه ابوبکر بفهمد، به نام عمر تمام کرد و وقتی ابوبکر به هوش آمد، آن را امضاء نمود! (8) آیا فرمان و تقاضای رسول گرامی صلی الله علیه و آله الزام آور نبود؟ چگونه تنها عمر بدین نکته پی برد و اهل بیت حضرت از آن سخن، وجوب و الزام دانستند؟

آیا جایز است گفتارهای الزامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بدین گونه رد کرد، با آنکه روا نیست به حال بیماری و احتضار در حضور مردمان عادی چنین با بی احترامی بلند سخن گفت؟! اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله پس

از آن رفتار از نوشتن خودداری کرد نه بدان سبب بود که فرمان خویش را واجب نمی دانست بلکه علت دیگری داشت که ذکر خواهیم کرد.

آیا از میان همه آنچه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مدت زندگی و در روزهای پایانی عمر فرموده بود تنها همین جمله بود که از غلبه بیماری و ... صادر می شد؟! چگونه در مورد فرمان بسیج سپاه اسامه و تأکید و پیگیری آن، کسی نسبت هذیان به پیامبر صلی الله علیه و آله نداد و این مأموریت را فقط به تأخیر انداختند؛ چون با تأخیر سپاه نیز به هدف خود می رسیدند! به همین علت تا آخرین لحظه و حتی چهار روز بعد از درخواست قلم و کاغذ باز پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به بسیج لشکر اسامه اصرار می ورزید و سرپیچی کنندگان را مورد لعنت قرار می دهد، اما با چنین نسبتی مواجه نمی شود و آنان همچنان فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را پا بر جا می دانند و بعد از انجام بیعت با مردم با قوّت و اراده تمام، آن را به انجام می رسانند! وصیت شفاهی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از این اتهام مورد انکار و مخالفت قرار نمی گیرد. در آخرین ساعات زندگی نیز چنان که خود گویند:

پیامبر دستور داد ابوبکر برود نماز گزارد و این دستور را هذیان یاد نمی کنند! (9) ابن ابی الحدید می گوید:

زمانی نزد ابوجعفر نقیب اخبار معتبر و صریح درباره خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام را بیان کردم و گفتم:

بسیار بعید می دانم که اصحاب پیامبر همگی یکدست بکوشند تا دستور پیامبر را در این باره نادیده گیرند

و از آن جلوگیری نمایند! چنانکه بعید می دانم که برای از بین بردن یکی از ارکان دین (مانند نماز و روزه) همدست شوند! نقیب (ضمن پذیرش همدستی اصحاب بر جلوگیری از به خلافت رسیدن علی بن ابیطالب علیه السلام) در پاسخ گفت:

آنان معتقد نبودند که خلافت از شعایر مذهبی است و همانند دیگر احکام شرعی مثل نماز و روزه است. آنها مسأله خلافت را همچون مسایل دیگر دنیوی می پنداشتند، مانند فرماندهی فرماندهان و تدبیر جنگها و سیاست رعیت پروری. به همین سبب در صورتی که در آن مسایل مصلحتی می دیدند، از مخالفت با دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پروایی نداشتند ... (10) واقعیت چنین نشان می دهد که حاضران در آن مجلس از آن فرمان جز الزام و وجوب استنباط نکردند و اگر جز این بود کارشان به اختلاف و دعوا نمی انجامید. هر کس می خواست بدان عمل می کرد و هر که نمی خواست عمل نمی کرد.

اما چون گروه ناموافق نمی توانستند وجوب و الزام آن را بپذیرند و آنگاه آشکارا از آن سرپیچی نمایند در اصل اینکه تقاضای مورد نظر از روی عقل و حواس سالم صادر شده است تشکیک کردند تا اصلاً پیگیری آن لازم نباشد. همان طور که مردم هیچ گاه بهانه گیری مریض بیهوده گو را دنبال نمی کنند! (دور از مقام نبوت) مفاد وصیت چه بود؟

چرا از نوشتن آن جلوگیری کردند؟

این هر دو پرسش را عمر بن خطاب خود ناخواسته پاسخ داده است. او ضمن گفتگویش با ابن عباس می گوید: (11)

رسول خدا ستایش زیادی از علی می نمود که البته آن گفته ها چیزی را ثابت نمی کند و حجت نمی باشد. او (در حقیقت) می خواست با ستایش از علی امت خود را

بیازماید (که تا چه حد پیرو فرمان پیامبر خویش اند.) آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید، ولی من از آن جلوگیری کردم. (12)

و در روایت دیگر:

رسول خدا خواست او را نامزد خلافت نماید و من از ترس بروز فتنه مانع شدم. و پیامبر از درون من آگاه شد و (از اصرار بر تقاضای خود) خودداری کرد. (13)

پاورقیها

1 صحیح بخاری، ج 8، ص 9 و ج 4، ص 85؛ مسند احمد، ج 1، ص 425؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 224، بخاری در اینجا نامی از عمر نمی برد ولی در جلد 5، ص 243 (چاپ دارالفکر لبنان) نام می برد. نیز در همین باره، ر.ک:

صحیح بخاری، ج 5، ص 137 و 224 ج 7، ص 9.

2 الطبقات الکبری، ج 2، ص 242.

3 صحیح بخاری، ج 6، ص 11، ج 4، ص 85 و 121 و ج 7، ص 156؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 182 و ج 2، ص 20؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 242؛ الایضاح، ابن شاذان، ص 186، بیروت؛ مسند احمد، ج 1، ص 90 و 22 و ج 3، ص 343.

4 این خبر در هفت مورد در کتاب صحیح بخاری و مسلم ذکر شده است. در سه مورد آن که نام عمر بن خطاب وجود دارد، جمله او چنین یاد می شود:

قَدْ غَلَبَ عَلَیهِ الْوَجَعُ:

ناخوشی بر پیامبر چیره شده است. (سخنان پریشان می گوید.) در بقیه آن، که نام عمر برده نشده، جمله چنین است: ه

َجَرَ رسولُ اللّه:

رسول خدا هذیان می گوید! (سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، ص 367، دفتر انتشارات اسلامی). به هر تقدیر، در

منابع جز عمر بن خطاب نام هیچ فرد دیگری که در آن جلسه سخن گفته و از نوشتن وصیت جلوگیری کرده باشد، یاد نشده است. تنها افزوده اند:

جز عمر کسانی دیگر با وی همصدا شدند که عثمان بن عفّان یکی از آنهاست.

5 شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 61.

6 سوره نجم، آیات 2 5.

7 سوره الحاقه، آیات، 40 46.

8 اسرار سقیفه، ص 123.

9 اقتباس از سیاه ترین هفته تاریخ، ص 231 و 232.

10 شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 83.

11 روایت کامل آن را به نقل ابن ابی الحدید، در بخش ویژه جانشینی پیامبر، ذکر خواهیم کرد.

12 شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 97، به از نقل المراجعات، ص 106.

13 همان ج 2، ص 79.

راز انکار رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

پدیدآورندگان:

بوشهری، یوسف

متن

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین سفر حج (1) (در عرفه)، در مکه (2)، در غدیرخم (3)، در مدینه قبل از بیماری (4) و بعد از آن (5) در جمع یاران یا در ضمن سخنرانی عمومی، با صراحت و بدون هیچ ابهام، از رحلت خود خبر داد. چنان که قرآن رهروان رسول خدا صلی الله علیه و آله را آگاه ساخته بود که پیامبر هم در نیاز به خوراک و پوشاک و ازدواج و

وقوع بیماری و پیری مانند دیگر افراد بشر است و همانند آنان خواهد مُرد. (6) در حجه الوداع در هنگام رمی جمرات فرمود:

مناسک خود را از من فرا گیرید، شاید بعد از امسال دیگر به حج نیایم. (7) هرگز مرا دیگر در این جایگاه نخواهید دید. (8) هنگام بازگشت نیز در اجتماع بزرگ حاجیان فرمود:

نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم. (9) عبداللّه بن مسعود گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک ماه قبل از رحلت، ما را از وفات خود آگاه نمود ...

عرض کردیم:

ای رسول خدا! رحلت شما در چه موقع خواهد بود؟

فرمود:

فراق نزدیک شده و بازگشت به سوی خداوند است. (10)

زمانی نیز فرمود:

نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم و من دو چیز گران در میان شما می گذارم و می روم:

کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم ... و خداوند لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس خوب بیندیشید چگونه با آن دو رفتار خواهید نمود. (11) روزی به آن حضرت خبر دادند

که مردم از وقوع مرگ شما اندوهگین و نگرانند. پیامبر در حالی که به فضل بن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام تکیه داده بود به سوی مسجد رهسپار گردید و پس از درود و سپاس پروردگار، فرمود:

به من خبر داده اند شما از مرگ پیامبر خود در هراس هستید. آیا پیش از من، پیامبری بوده است که جاودان باشد؟! آگاه باشید، من به رحمت پروردگار خود خواهم پیوست و شما نیز به رحمت پروردگار خود ملحق خواهید شد ... (12) در فرصتی دیگر مردم را به رعایت حقوق انصار سفارش و در خطاب به انصار فرمود:

ای گروه انصار، زمان فراق و هجران نزدیک است، من دعوت شده و دعوت را پذیرفته ام ... بدانید دو چیز است که از نظر من بین آن دو هیچ تفاوتی نیست. اگر بین آن دو مقایسه شود به اندازه تار مویی بین آن دو فرقی نمی گذارم. هر کس یکی را ترک کند مثل این است که آن دیگری راهم ترک کرده است ... آن دو کتاب آسمانی و اهل بیت رسالت هستند ... سفارش مرا در مورد اهل بیت من رعایت کنید و ... (نیز فرمود:) آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر بدان چنگ زنید، پس از آن هرگز به ضلالت نیفتید؟

گفتند:

بلی، ای رسول خدا..

فرمود:

آن (چیز) علی است. با دوستی من دوستش بدارید و به احترام و بزرگداشت من، او را محترم و بزرگ بدارید. آنچه گفتم جبرئیل از طرف خداوند به من دستور داده بود. (13)

ابن حجر هیثمی گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیماری خود که به رحلتش انجامید، فرمود:

مرگ من به همین زودی فرا

می رسد و من سخن خود را به شما رساندم و راه بهانه و عذر را بر شما بستم. آگاه باشید، من کتاب پروردگارم و اهل بیت خود را در میان شما می گذارم و می روم. (سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود:) این شخص علی بن ابی طالب است که همراه با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت که با من ملاقات نمایند. (14) در روز دوشنبه آخرین روز از زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار در مسجد پس از انجام نماز صبح فرمود:

ای مردم! آتش فتنه ها شعله ور گردیده و فتنه ها همچون پاره های امواج تاریک شب روی آورده است. (15) رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی جان سپرد که سر در دامن علی بن ابی طالب علیه السلام داشت. (16) علی علیه السلام شیون کنان، رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را به اطرافیان خبر داد. در این زمان ابوبکر به محل سکونت خود در «سُنح» رفته بود و عایشه به دنبال وی فرستاد تا بی درنگ به شهر آید. (17)

انکار رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

چون خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله زمزمه شد، عمر (18) به نهیب فریاد برآورد:

هرگز چنین نیست. این بعضی از منافقانند که می پندارند پیامبر مرده است! مردم بدانید، به خدا سوگند، رسول خدا نمرده است بلکه به سوی پروردگار خود رفته، به همان گونه که موسی به سوی پروردگار خود رفت، او چهل روز از پیروان خود غایب بود و پس از این که گفته شد او مرده است به نزد ایشان بازگشت. به خدا سوگند، رسول خدا باز

می گردد و دست و پای کسانی را که گمان برده اند او مرده است، قطع خواهد کرد. (19) او بی وقفه مردم را بیم می داد و در هراس و تردید می گذارد (20) و آن کلمات را به قدری تکرار کرد که دهانش کف نمود. (21)

می گفت:

هر کس بگوید او مرده است با این شمشیر سرش را از تن جدا خواهم کرد. (22) خداوند تا وعده هایش را به دست او عملی نسازد، وی را نزد خود نمی برد. رحلت برای خاندان پیامبر و مردم چنان قطعی و بدیهی بود که ابن ام مکتوم نابینا نیز که جسد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی دید همانند عباس در اعتراض به عمر گفت:

تو از خود چه می گویی؟ !

ابن ابی الحدید عذرخواهی عمر را چنین نقل کرده است:

وقتی فهمیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، ترسیدم بر سر زمامداری، جنجال و آشوبی به پا شود و انصار و دیگران، زمامداری را به دست گیرند یا از اسلام بازگردند. در آن هنگامه از خانواده حضرت کسی تردید در رحلت رسول گرامی صلی الله علیه و آله نداشت و از همین رو جز عباس، شنیده نشد که کسی با عمر سخن گفته و به او توجهی کرده باشد. جز این که برخی چون آشوب آفرینی عمر را دیدند، گفتند:

او چه می گوید !! از وی بپرسید مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره به تو چیزی فرموده که این گونه سراسیمه و آشفته سخن می گویی !

و او در پاسخ گفت:

نه، اصلاً. (23) موضوع رحلت برای خاندان پیامبر و مردم چنان قطعی و بدیهی بود که ابن ام مکتوم

نابینا نیز که جسد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی دید همانند عباس در اعتراض به عمر گفت:

تو از خود چه می گویی؟ !

مگر قرآن نیست که می فرماید:

«و ما محمّدٌ الاّ رسولٌ قد خلت من قبله الرُّسُلُ أَفَإن ماتَ او قُتِلَ انقَلَبْتُم علی أَعْقابِکُم و من ینقلب علی عقبیهِ فلن یضُرَّ اللَّهَ شیئاً و سَیَجْزی اللّهُ الشّاکرین» (24) محمد جز فرستاده ای که پیش از او هم پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود (به شیوه جاهلیت) بر می گردید ! هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

عباس می افزود:

تردید نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده است. بیایید او را دفن کنیم. (با فرض قطعی که وی مرده است.) آیا خداوند شما را یک بار طعم مرگ می چشاند و رسولش را دوبار ! او بزرگوارتر از آن است که دوبار بمیرد. بیایید او را دفن کنیم. اگر راست باشد که او نمرده بر خداوند دشوار نیست که خاک را از روی او به یک سو زند و ... (25) با این حال، عمر بدون کمترین توجه به اعتراض آنان، بر نظر خود پافشاری می کرد تا آن که چند ساعتی بعد ابوبکر از محل سکونت خود در سُنح رسید. (26) و چون چشم به جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله دوخت، همان آیه را که پیشتر دیگران خوانده بودند خواند و عمر را به سکوت فراخواند و او نیز ساکت بر زمین نشست (27) و گفت:

گویا این آیه را پیش از این نشنیده

بودم. (28) آیا این از قرآن است؟ ! (29)

انگیزه انکار رحلت

محققان و مورخان اهل تسنن برپایه اعتراف عمر انگیزه او را زمینه سازی برای رسیدن ابوبکر به مدینه یاد کرده اند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

عمر با این اقدام می خواست فرصتی برای رسیدن ابوبکر به محل فراهم آورده باشد؛ زیرا او در فردای «سقیفه» قبل از سخنرانی ابوبکر در مسجد، ضمن عذرخواهی از اظهارات روز گذشته در انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، گفت:

وقتی فهمیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، ترسیدم بر سر زمامداری، جنجال و آشوب به پا شود و انصار و دیگران، زمامداری را به دست گیرند یا از اسلام برگردند. (30) در حقیقت اظهارات عمر، به منظور حفاظت از دین و دولت بود. (!) تا ابوبکر برسد ... چنین دروغ مصلحت آمیز در هر آیینی مشروع می باشد. (31) او مردم را در مورد مرگ حضرت تا حدّی به شک انداخت و آن ها را از فکر در مورد اوضاع بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و حوادثی که انتظار وقوع آن می رود، غافل نمود. (32) عمر هر چند برای اندیشیدن و چاره جویی به منظور توفیق در تصمیم خود فرصت نداشت، طرح وی جوانب فراوانی را در برداشت:

1 طرح او برای مردمِ دوستدار پیامبر امیدوار کننده بود. آن ها آرزو می کردند این سخن راست درآید و رهبر خود را بدین زودی از دست ندهند.

2 آن طرح با خود شاهدی از قرآن داشت و نوید می داد که محمد خاتم صلی الله علیه و آله نیز چون موسی به ملاقات خدا شتافته و به زودی باز می گردد.

3 برپایه آن ادعا چون پیامبر زنده

است نیازی به کوشش برای تعیین جانشین او نیست.

4 فرد معتقد به مرگ پیامبر، منافق است (33) و اقدام به بیعت با جانشین او علامت نفاق و تلاش برای ایجاد اختلاف میان مسلمانان است.

5 با آن که به مرگ پیامبر اعتقاد یابد و با کسی به عنوان جانشین پیامبر بیعت کند باید دست و پایش را قطع کرد.

6 این که عمر تا پیش از ورود ابوبکر به سخن هیچ کس توجه نکرد و چون ابوبکر رسید و جمله ای می گوید و عمر آرام می گیرد؛ زیرکانه نقش ابوبکر را بزرگ می نمایاند. این واقعه حتی اگر صحنه سازیِ از پیش طراحی شده نبود، تا همین جا می توانست مردم را به نقش ابوبکر در رهبری جامعه مسلمانان و آرام ساختن اوضاع متوجه سازد. بسی جای تعجب و تأسف است که برخی نویسندگان غیر شیعه، گاه در دفاع و توجیه واکنش عمر می نویسند:

این رفتار عمر از شدت علاقه اش به پیامبر و به موجب دهشت زدگی او از رحلت حضرت بود! (34) حال آنکه عمر خود در فردای آن روز در حضور مردم در مسجد پیرامون رفتار دیروزش مطالبی گفته است که هیچ این توجیه و جانبداری را تأیید نمی کند. ابن ابی الحدید عذرخواهی عمر را چنین نقل کرده است:

وقتی فهمیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، ترسیدم بر سر زمامداری، جنجال و آشوبی به پا شود و انصار و دیگران، زمامداری را به دست گیرند یا از اسلام بازگردند. (35) افزون بر این، باید پرسید:

1 اگر رفتار او از دهشت وی از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود، می بایست پس از اعلام قطعی ابوبکر،

بر دهشت وی افزوده می شد نه این که آرام گیرد و بر زمین نشیند!

2 پس از اطلاع چرا در مراسم عزاداری و تغسیل و تشییع پیامبر شرکت نجست و بی درنگ به سقیفه شتافت؟

3 چرا جز او چنین هراسان و دهشت زده نشد؟ آیا اندوه وی از دختر گرامی پیامبر بیشتر بود؟ چرا ابوبکر که خشونت و قساوت قلب او را نداشت دچار چنین حالی نشد؟ (36)

4 آیا آن رفتار نیز از علاقه به پیامبر بود که در حال حیات حضرت به وی نسبت هذیان و بیهوده گویی داد و به دیگران نیز نهیب زد که گوش به حرف او ندهید، درک و حواس درستی ندارد که چه می گوید؟!

5 چرا شبهه وفات نکردن پیامبر تنها برای عمربن خطاب پیش آمد؟ او از کجا و به کدام آیه و روایت چنین حدس زد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده است و چون موسی به میقات رفته و به زودی باز می گردد و دست و پا قطع می کند؟!

6 هنگامی که اسامه برای تأخیر در حرکت سپاه خود عذر می آورد که نخواستم از مسافران حال تو را جویا شوم، خوب بود عمر می گفت:

این بیتابی چرا؟! خداوند بر شما منت نهاده است که تا وعده هایش محقق نشود، پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا نخواهد رفت. (37) این که عمر خود عذر می آورد که در این روزهای حساس نباید پیامبر را بدین حال تنها گذاشت دلیل آن است که آن ها همه می دانستند که به زودی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت خواهد کرد.

7 چرا او پیش از تحقیق و اطمینان، این گونه جنجال برانگیخت؟

8 چه

حکمت داشت که تنها با تأیید ابوبکر آرام گرفت نه با سخن دیگران؟ «آیاتی که ابوبکر خواند، نباید سبب شود که او تغییر عقیده دهد، زیرا مفاد آیات جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به سان مردم می میرد، در صورتی که خلیفه منکر امکان مرگ او نبود بلکه می گفت:

هنوز وقت مرگ وی فرا نرسیده است، زیرا هنوز کارهایی ناتمام مانده و رسالتهایی انجام نگرفته است.» (38) به اعتراف ابن ابی الحدید آن جنجال همه بهانه اتلاف وقت برای رسیدن ابوبکر بود (39) و جز این، علتی نداشت.

پاورقیها

1 الکامل، ج 2، ص 302؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 205، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت.

2 تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 109.

3 همان، ص 110.

4 الکامل، ج 2، ص 318، دار صادر بیروت.

5 شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 189 و 190.

6 سوره فصیلت، آیه 6؛ آل عمران، آیه 144.

7 البدایه و النهایه، ج 5 6، ص 323، بیروت.

8 الکامل، ج 2، ص 302، دار صادر؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 205، بیروت دارالکتب العلمیه.

9 الغدیر، ج 1، ص 11.

10 سیره المصطفی، هاشم معروف، ص 709، دار القلم، به نقل از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 189 و 190.

11 مسند احمد، ج 3، ص 17 و 26.

12 السیره الحلبیه، ج 3، ص 348.

13 شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 170.

14 الصواعق المحرقه، باب 9، فصل 2، ص 75.

15 تاریخ طبری، ج 2، ص 231؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 254؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 350، و فرمود:

من از آن بیم ندارم که شما شرک ورزید؛ بیمناکم از این

که برای دنیا با یکدیگر به نزاع برخیزید و رقابت نمایید. (الطبقات الکبری، ج 2، ص 205)

16 الطبقات الکبری،

17 البدایه و النهایه، ج 5، ص 244.

18 عثمان بن عفّان نیز گفتار عمر را تکرار کرده است. (انساب الاشراف، ج 1، ص 567.)

19 تاریخ طبری، ج 2، ص 232، بیروت؛ الکامل، ج 2، ص 323؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 226؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 315؛ مسند احمد، ص 219؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 95؛ البدایه و النهایه، ج 5، ص 244.

20 السیره الحلبیه، ج 3، ص 349.

21 الطبقات الکبری، ج 2، ص 276.

22 تاریخ طبری، (6 جلدی)، ج 3، ص 198، چاپ حسینیه، 1323 ق.

23 البدایه و النهایه، ج 5، ص 243، بیروت، 1966.

24 سوره آل عمران، آیه 144.

25 الطبقات الکبری، ج 2، ص 382، دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ سنن دارمی، ج 1، ص 39 و 40.

26 ابوبکر ساعاتی پیش از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صلاحدید حضرت به سُنح رفته بود. (تاریخ طبری، ج 2، ص 231)، سُنح در یک میلی مدینه قرار داشت.

27 کنزالعمال، ج 4، ص 53، ح 1092.

28 السیره الحلبیه، ج 3، ص 354؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 307؛ البدایه والنهایه، ج 5، ص 242.

29 البدایه و النهایه، ج 5، ص 243.

30 شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 42.

31 همان، ص 43.

32 اسرار سقیفه، ص 163.

33 عمر در حالی این سخن را به زبان آورد که می دانست اولین فردی که رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خبر داد، علی بن ابی طالب بود.

34 با هزار تأسف در آثار برخی

از نویسندگان شیعه جملاتی دیده می شود که توجیه فوق را تأیید می کند. از آن نمونه، تاریخ تحلیلی اسلام، دکتر جعفر شهیدی، ص 104 و 105.

35 شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 42.

36 شیعه و سنی به صراحت از خشونت و قساوت عمر یاد کرده اند.

37 الشافی، سید مرتضی، ص 252، به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 198.

38 پیشوایی از نظر اسلام، ص 84 و 385.

39 شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 42 و 43.

مصائب

نویسنده

مرحوم حاج شیخ عباس قمی

در وقوع مصیبت عظمی یعنی وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم

بدان که اکثر علمای فریقین را اعتقاد آن است که ارتحال سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلّم به عالم بقا در روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعی را اعتقاد آن است که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و اکثر علمای اهل سنت دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند.

و در کشف الغمّه از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت در سال دهم هجرت به عالم بقا رحلت نمود و از عمر شریف آن حضرت شصت و سه سال گذشته بود؛ چهل سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند و چون به مدینه هجرت نمود پنجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه ماند و وفات آن حضرت در دوم ماه ربیع الاوّل روز دوشنبه واقع شد؛ مؤلف گوید:

که واقع شدن وفات آن حضرت در دوم ربیع الا وّل موافق با قول بعضی از اهل سنت است و از علمای شیعه کسی قائل به آن نشده پس شاید این

فقره از روایت محمول بر تقیه باشد. و بدان که در کیفیّت وفات آن سرور و وصیّت های آن بزرگوار روایت بسیار وارد شده (329) و ما در اینجا اکتفا می کنیم به آنچه شیخ مفید و طبرسی رضوان اللّٰه علیهما اختیار کرده اند گفته اند (330) که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حجّه الوداع مراجعت نمود و بر آن حضرت معلوم شد

که رحلت او به عالم بقا نزدیک شده است پیوسته در میان اصحاب خطبه می خواند و ایشان را از فتنه های بعد از خود به مخالفت فرموده های خود حذر می نمود و وصیّت می فرمود ایشان را که دست از سنّت و طریقه او بر ندارند و بدعت در دین الهی نکنند و متمسّک شوند به عترت و اهل بیت او به اطاعت و نصرت و حراست، و متابعت ایشان را بر خود لازم دانند و منع می کرد ایشان را از مختلف شدن و مرتد شدن و مکّرر می فرمود که ایّها النّاس من پیش از شما می روم و شما در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و از شما سؤال خواهم کرد که چه کردید با دو چیز گران بزرگ که در میان شما گذاشتم:

کتاب خدا و عترت که اهل بیت من اند، پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد در این دو چیز؛ به درستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند؛ به درستی که این دو چیز را در میان شما می گذارم و می روم پس سبقت مگیرید بر اهل بیت من و پراکنده مشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و چیزی تعلیم ایشان مکنید؛ به درستی که ایشان داناترند از شما و چنین نیابم شما را که بعد از من از دین برگردید و کافر شوید و شمشیرها بر روی یکدیگر بکشید پس ملاقات کنید من یا علی علیه السّلام را در لشکری مانند سیل در فراوانی

و سرعت و شدّت.

و بدانید که علی بن ابی طالب پسر عمّ و وصّی من است و قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن. و از این باب سخنان در مجالس متعدّده می فرمود؛ پس اُسامه بن زید را امیر کرد و لشکری از منافقان و اهل فتنه و غیر ایشان برای او ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثر صحابه بیرون رود به سوی بلاد روم به آن موضعی که پدرش در آنجا شهید شده بود و غرض حضرت از فرستادن این لشکر آن بود که مدینه از اهل فتنه خالی شود و کسی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام منازعه نکند تا امر خلافت بر آن حضرت مستقر گردد و مردم را مبالغه بسیار می فرمود در بیرون رفتن و اُسامه را به جُرْف (331) فرستاد و حکم فرمود که در آنجا توقف نماید تا لشکر نزد او جمع شوند و جمعی را مقرّر نمود که مردم را بیرون کنند و ایشان را حذر می فرمود از دیر رفتن؛

پس در اثنای آن حال آن حضرت را مرضی طارىء شد که به آن مرض به رحمت الهی واصل گردید، چون آن حالت را مشاهده نمود دست امیرالمؤمنین علیه السّلام را گرفت و متوجّه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند و فرمود که حق تعالی مرا امر کرده است که استغفار کنم برای مردگان بقیع چون به بقیع رسید گفت:

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ، ای اَهْل قبور گوارا باد شما را آن حالتی که صبح کرده اید در آن و نجات یافته اید از فتنه هائی که مردم را

در پیش است، به درستی که رو کرده است به سوی مردم فتنه های بسیار مانند پاره های شب تار؛ پس مدّتی ایستاد و طلب آمرزش برای جمیع اهل بقیع کرد و رو آورد به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و فرمود که جبرئیل در هر سال قرآن را یک مرتبه به من عرضه می کرد و در این سال دو مرتبه عرضه نمود و چنین گمان دارم که این برای آن است که وفات من نزدیک شده است؛ پس فرمود که یا علی به درستی که حق تعالی مرا مخیّر گردانیده است میان خزانه های دنیا و مخلّد بودن در آن یا رفتن به بهشت، و من اختیار لقای پروردگار خود کردم چون بمیرم عورت مرا بپوشان که هر که به عورت من نظر کند کور می شود؛ پس به منزل خود مراجعت نمود و مرض آن حضرت شدید شد و بعد از سه روز به مسجد آمد عصابَه به سر بست و به دست راست بر دوش امیرالمؤمنین علیه السّلام و به دست چپ بر دوش فضل بن عبّاس تکیه فرموده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و نشست و گفت:

ای گروه مردم! نزدیک شده است که من از میان شما غایب شوم هر که را نزد من وعده باشد بیاید و ... به نزد حضرت آمد و التماس کرد و آن حضرت را به خانه خود برد و چون به خانه عایشه رفت مرض آن حضرت شدید شد. پس بلال هنگام نماز صبح آمد و در آن وقت حضرت متوجّه عالم قدس بود چون بلال ندای نماز در داد حضرت مطلع نشد پس

عایشه گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز کند و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند! حضرت چون سخن ایشان را شنید و غرض ایشان را دانست فرمود که دست از این سخنان بدارید که شما به زنانی می مانید که یوسف را می خواستند گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که شیخَیْن با لشکر اُسامه بیرون روند و در این وقت از سخنان آن دو زن یافت که ایشان به مدینه برگشته اند بسیار غمگین شد و با آن شدّت مرض برخاست که مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز کند و این باعث شبهه مردم شود و دست بر دوش امیرالمؤمنین علیه السّلام و فضل بن عبّاس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای نازنین خود را می کشید تا به مسجد درآمد و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب به جای آن حضرت ایستاده است و به نماز شروع کرده است؛ پس به دست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب شد و نماز را از سر گرفت و اعتنا نکرد به آن مقدار نمازی که سابق شده بود و چون سلام نماز گفت به خانه برگشت و شیخَیْن و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که با لشکر اسامه بیرون روید؟

گفتند:

بلی یا رسول اللّه! چنین گفتی.

فرمود:

پس چرا امر مرا اطاعت نکردید؟ ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود را با تو تازه کنم.

عمر گفت:

یارسول اللّه! من بیرون نرفتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری

ترا از دیگران بپرسم. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه. (332) و موافق روایتی فرمود خدا لعنت کند کسی را که تخلّف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را اعاده فرمود (333) و مدهوش شد از تعب رفتن به مسجد و برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آن حضرت را به سبب آن ناملایماتی که مشاهده نمود؛ پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای نوحه و گریه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست؛ پس حضرت چشم مبارک گشود و به سوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی تا آنکه بنویسم از برای شما نامه ای که گمراه نشوید هرگز؛ پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت:

برگرد که این مرد هذیان می گوید! و بیماری بر او غالب گردیده است! و ما را کتاب خدا بس است! (334) پس اختلاف کردند آنها که در آن خانه بودند بعضی گفتند که قول، قول عُمر است و بعضی گفتند که قول، قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روا باشد؛ پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه خواستی یا رسول اللّه؟ فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجتی به آن نیست ولکن وصیّت می کنم شما را که با

اهل بیت من نیکو سلوک کنید.

و حضرت رو از ایشان گردانید و ایشان برخاستند و باقی ماند نزد او عبّاس و فضل پسر او و علی بن ابی طالب علیه السّلام و اهل بیت مخصوص آن حضرت.

پس عبّاس گفت:

یا رسول صلی الله علیه و آله و سلّم اگر این امر خلافت در ما بنی هاشم قرار خواهد گرفت پس ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر می دانی که بر ما ستم خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند کرد پس به اصحاب خود سفارش ما را بکن. حضرت فرمود که شما را بعد از من ضعیف خواهند کرد و بر شما غالب خواهند شد، و ساکت شد پس مردم برخاستند در حالی که گریه می کردند و از حیات آن حضرت ناامید گردیدند. پس چون بیرون رفتند حضرت فرمود که برگردانید به سوی من برادرم علی و عمویم عبّاس را؛ پس فرستادند کسی را که حاضر کرد ایشان را همین که در مجلس قرار گرفتند حضرت رو به عبّاس کرد و فرمود:

ای عمّ پیغمبر! قبول می کنی وصیّت مرا و وعده های مرا به عمل می آوری و ذمت مرا بری می گردانی؟

عبّاس گفت:

یا رسول اللّه! عموی تو پیرمردی است کثیر العیال و عطای تو بر باد پیشی گرفته و بخشش تو از ابر بهار سبقت کرده و مال من وفا نمی کند به وعده ها و بخششهای تو. پس حضرت روی مبارک را گردانید به سوی امیرالمؤمنین علیه السّلام و فرمود:

ای برادر! تو قبول می کنی وصیت مرا و به عمل می آوری وعده های مرا و ادا می کنی دیون مرا و ایستادگی می کنی در امور اهل من

بعد از من؟

امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت:

بلی، یا رسول اللّه !

فرمود:

نزدیک من بیا، چون نزدیک آن حضرت رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم او را به خود چسبانید پس بیرون کرد انگشتر خود را و فرمود:

بگیر این را و بر انگشت خود کن و طلبید شمشیر و زره و جمیع اسلحه خود را و به امیرالمؤمنین علیه السّلام عطا کرد و پس طلبید آن دستمالی را که بر شکم خود می بست وقتی که سلاح می پوشید در حَرْب و به امیرالمؤمنین علیه السّلام داد؛ پس فرمود برخیز برو به سوی منزل خود به استعانت خدای تعالی؛ پس چون روز دیگر شد مرض آن حضرت سنگین شد و مردم را منع کردند از ملاقات آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السّلام ملازم خدمت آن حضرت بود و از او مفارقت نمی نمود مگر برای حاجت ضروری؛ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم به حال خود آمد فرمود:

بخوانید برای من برادر و یاور مرا؛ پس ضعف او را فرو گرفت و ساکت شد. عایشه گفت:

بخوانید ابوبکر را ! پس ابوبکر آمد و بالای سر آن حضرت نشست چون حضرت چشم خود را باز کرد و نظرش به او افتاد روی خود را گردانید.

ابوبکر برخاست و بیرون شد و می گفت:

اگر حاجتی به من داشت اظهار می کرد. باز حضرت کلام سابق را اعاده فرمود؛ حفصه گفت:

بخوانید عمر را ! چون عمر حاضر شد و حضرت او را دید از او هم اعراض فرمود؛ پس فرمود بخوانید از برای من برادر و یاورم را؛

امّ سلمه گفت:

بخوانید علی را همانا که پیغمبر غیر او را قصد نکرده. چون امیرالمؤمنین علیه

السّلام حاضر شد اشاره کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به سوی او که نزدیک من بیا؛ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام خود را به آن حضرت چسبانید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به او راز گفت در زمان طویلی؛ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام برخاست و در گوشه ای نشست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در خواب رفت. پس امیرالمؤمنین علیه السّلام بیرون آمد مردم به او گفتند:

یا اباالحسن چه رازی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم با تو می گفت؟ حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود و وصیّت کرد مرا به آن چیزی که به جا خواهم آورد آن را ان شاء اللّه تعالی. پس چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سنگین شد و رحلت او به ریاض جنّت نزدیک گردید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را فرمود که یا علی سر مرا در دامن خود گذار که امر خداوند عالمیان رسیده است و چون جان من بیرون آید آن را به دست خود بگیر و بر روی خود بکش پس روی مرا به سوی قبله بگردان و متوجّه تجهیز من شو و اوّل تو بر من نماز کن و از من جدا مشو تا مرا به قبر من بسپاری و در جمیع این امور از حق تعالی یاری بجوی؛ چون حضرت امیر سر مبارک آن سرور را در دامن خود گذاشت حضرت بی هوش شد، پس حضرت فاطمه علیهاالسّلام نظر به جمال بی مثال

آن حضرت می کرد و می گریست و ندبه می کرد و می گفت:

شعر:

وَ اَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمامُ بِوَجْهِهِ ثِمال الْيَتامى عِصْمَةٌ لِلاَرامِلِ (335)؛ یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سفید روئی است که مردم به برکت روی او طلب باران می کنند و فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است؛ چون آن حضرت صدای نور دیده خود فاطمه را شنید دیده خود گشود و به صدای ضعیفی گفت که ای دختر! این سخن عمّ تو ابوطالب است این را مگو بلکه بگو:

(وَ ما مُحَّمَدٌ اِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْقُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى اَعْقابِكُمْ). (336)

پس فاطمه بسیار گریست، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را اشاره کرد که نزدیک من بیا؛ چون فاطمه علیهاالسّلام نزدیک او رفت، رازی در گوش او گفت که صورت فاطمه برافروخته شد و شاد گردید! پس چون روح مقدّس آن حضرت مفارقت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام دست راستش در زیر گلوی آن حضرت بود، پس جان شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان دست امیرالمؤمنین علیه السّلام بیرون رفت، پس دست خود را بلند کرد و بر رُوی خود کشید؛ پس دیده های حقّ بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را پوشانید و جامه بر قامت با کرامتش کشید، پس مشغول گردید بر امر تجهیز آن حضرت.

روایت شده که از حضرت فاطمه علیهاالسّلام پرسیدند که این چه راز بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم با تو گفت که اندوه تو مبدّل به شادی شد و قلق و اضطراب تو تسکین

یافت؟ فرمود که پدر بزرگوارم مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت به او ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او امتدادی نخواهد داشت و به این سبب شدت اندوه و حزن من تسکین یافت! پس امیرالمؤمنین متوجه غسل او شد و طلبید فضل بن عباس را و امر کرد او را که آب به او بدهد پس غسل داد او را بعد از اینکه چشم خود را بسته بود. پس پاره کرد پیراهن آن حضرت را از نزد گریبان تا مقابل ناف مبارک آن حضرت، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام مباشر غسل و حنوط و کفن آن حضرت بود و (فضل) آب به او می داد و اعانت می کرد آن حضرت را بر غسل دادن؛ پس چون امیرالمؤمنین علیه السّلام از غسل آن حضرت فارغ شد پیش ایستاد و به تنهایی بر آن حضرت نماز کرد و هیچ کس مشارکت نکرد و آن حضرت در نماز کردن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و مردم در مسجد جمع شده بودند و گفتگو می کردند در باب اینکه چه کسی را مقدم دارند در نماز بر آن حضرت و در کجا دفن کنند آن جناب را؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بیرون آمد و رفت نزد ایشان و فرمود:

که همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امام و پیشوای ما است در حال حیات و بعد از ممات پس دسته دسته مردم بیایند بر آن حضرت نماز کنند بدون تقدم امامی و بروند به درستی که حق تعالی قبض روح نمی فرماید پیغمبری را

در مکانی مگر اینکه پسندیده آن مکان را از برای قبر او و من پیغمبر را دفن خواهم نمود در حجره ای که وفات آن حضرت در آن واقع شده.

پس مردم تسلیم کردند این امر را و راضی شدند به آن پس چون مسلمانان از نماز بر آن حضرت فارغ شدند عباس عموی پیغمبر مردی را روانه کرد به سوی ابوعبیده جرّاح که (قبر کن) اهل مکه بود و دیگری را فرستاد به سوی زید بن سهل که (قبر کن) اهل مدینه بود و آنها را طلبید از برای کندن قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم؛ پس زید بن سهل را ملاقات نمود و امر کرد او را به حفر قبر آن حضرت، پس چون زید از حفر قبر فارغ شد امیرالمؤمنین علیه السّلام و عبّاس و فضل بن عباس و اسامه بن زید داخل در قبر شدند برای آنکه آن حضرت را دفن نمایند.

طایفه انصار چون چنین دیدند صدا بلند کردند و قسم دادند امیرالمؤمنین علیه السّلام را که یک نفر از ما نیز با خود مصاحب کن در دفن کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم تا آنکه ما نیز از این حظّ و بهره دارا شویم؛ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام اَوْس بْن خَوْلیّ را که مردی بَدْری و از افاضل قبیله خَزْرج بُود امر کرد که داخل قبر شود؛ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام جَسَد نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را برداشت و به اَوْس داد که در قبر بگذرد پس چون حضرت را داخل قبر نمود امر کرد او را که از قبر

بیرون بیاید پس اَوْس بیرون آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در قبر نازل شد و صورت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم را از کفن ظاهر گردانید و گونه مبارک آن حضرت را بر زمین مقابل قبله نهاد پس خشت لحد را چید و خاک بر روی او ریخت و این واقعه هایله در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم از هجرت بود.

و سنّ شریف آن حضرت شصت و سه سال بود و بیشتر مردم حاضر نشدند بر نماز و دفن آن حضرت به جهت مشاجره در امر خلافت که مابین مهاجر و انصار واقع بود. انتهی. (337)

آیا پیامبر به شهادت رسید؟

در احادیث معتبره وارد شده است که آن حضرت به شهادت از دنیا رفت چنانکه صفّار به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که در روز خیبر زهر دادند آن حضرت را در دست بزغاله چون حضرت لقمه ای تناول فرمود آن گوشت به سخن آمد و گفت:

یا رسول اللّه ! مرا به زهر آلوده اند؛ پس حضرت در مرض موت خود می فرمود که امروز پشت مرا در هم شکست آن لقمه که در خیبر تناول کردم و هیچ پیغمبر و وصیّ پیغمبری نیست مگر آنکه به شهادت از دنیا بیرون می رود. (338) و در روایت دیگر فرمود که زن یهودیه آن حضرت را زهر داد در ذراع گوسفندی و چون حضرت قدری از آن تناول فرمود آن ذراع خبر داد که من زهر آلوده ام پس حضرت آن را انداخت و پیوسته آن زهر در بدن آن حضرت اثر می کرد تا آنکه به همان علت از دنیا رحلت

فرمود. (339) صَلَواتُ اللّهِ علیه و آله. و مستحب است زیارت آن حضرت از نزدیک و دور چنانکه شیخ شهید در (دروس)

فرموده که مستحب است زیارت پیغمبر و ائمه در هر روز جمعه اگرچه زائر از قبرهای ایشان دور باشد و اگر در بالای بلندی بایستد و زیارت کند افضل است انتهی. (340) و نیز سزاوار است زیارت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در عقب هر نمازی به این الفاظی که حضرت امام رضا علیه السّلام تعلیم ابن ابی نصر بَزَنْطی، فرمودند:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّهِ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَهَ اللّه اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَهَ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللّهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللّهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عبدالله وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ رَبِّکَ وَ عَبَدْتَهُ حَتّی اَتی کَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللّهُ یا رَسُولَ اللّهِ اَفْضَل ما جَزی نَبِیا عَنْ اُمَّتِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ.

پاورقی ها

329 ابن بابویه در باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازابن عباس روایتی نقل کرده که ملخص آن چنین است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به بستر بیماری خوابید اصحاب آن حضرت بر گرد او جمع گردیدند عماربن یاسر برخاست و سؤالی از آن حضرت کرد پس حضرت دستورالعملی در باب تجهیز خود به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود پس به بلال فرمود که:

ای بلال مردم را به نزد من بطلب که در

مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد عمامه مبارک را بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه کرده بود تا آنکه وارد مسجد شد و بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را ادا کرد و فرمود:

ای گروه اصحاب! چگونه پیغمبری بودم برای شما آیا خود به نفس نفیس جهاد نکردم در میان شما؟ آیا دندان پیش مرا نشکستید؟ آیا جبین مرا خاک آلود نکردید؟ آیا خون بر روی من جاری نکردید تا آنکه ریش من رنگین شد؟ آیا متحمل تَعَبها و شدتها نشدم از نادانان قوم خود؟ آیا سنگ از گرسنگی نبستم برای ایثار امت بر خود؟

صحابه گفتنند:

بلی، یا رسول الله به تحقیق که صبر کننده بودی از برای خدا و نهی کننده بودی از بدیها، پس جزا دهد ترا خدا از ما بهترین جزاها.

حضرت فرمود:

که شما را خدا نیز جزای خیر دهد پس فرمود:

که حق تعالی حکم کرده و سوگند یاد نموده است که نگذرد از ظلم ستمکاری؛ پس سوگند می دهم شما را به خدا که هر که او را مظلمه بوده باشد نزد محمد البته برخیزد و قصاص کند که قصاص نزد من محبوبتر است از قصاص عقبی در حضور ملائکه و انبیاء.

پس مردی از آخر مردم برخاست که او را سواده بن قیس می گفتند گفت:

پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله! در هنگامی که از طایف می آمدی من به استقبال تو آمدم تو بر ناقه غضبای خود سوار بودی و عصای ممشوق در دست داشتی چون بلند کردی او را که بر راحله خود بزنی بر شکم من آمد ندانستم که به عمد کردی

یا به خطا؟ حضرت فرمود که معاذالله که به عمد کرده باشم پس فرمود که ای بلال، برو به خانه فاطمه همان عصا را بیاور!

چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندا می کرد که ای گروه مردم کیست که قصاص فرماید نفس خود را پیش از روز قیامت اینک محمد صلی الله علیه و آله خود را در معرض قصاص در آورده است پیش از روز جزا چون به در خانه فاطمه علیهاالسّلام رسید در را کوبید و گفت:

ای فاطمه! بر خیز که پدرت عصای ممشوق خود را می طلبد.

فاطمه علیهاالسّلام گفت:

امروز روز کار فرمودن عصا نیست برای چه آن را می خواهد؟

بلال گفت:

که ای فاطمه! مگر نمی دانی که پدرت بر منبر بر آمده و اهل دین و دنیا را وداع می کند؟ چون فاطمه علیهاالسّلام سخن وداع شنید فریاد برآورد و گفت:

زهی غم و اندوه و حسرت دل فکار من برای اندوه تو ای پدر بزرگوار بعد از تو فقیران و بیچارگان و درماندگان بگو پناه به که برند ای حبیب خدا و محبوب قلوب فقرا. پس بلال عصا را گرفت و به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شتافت و چون عصا را به حضرت داد فرمود که به کجا رفت آن مرد پیر؟

او گفت:

من حاضرم، یا رسول الله! پدرو مادرم فدای تو باد! و حضرت فرمود که بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی از من!

آن مرد گفت:

شکم خود را بگشا یا رسول اللّه!

چون حضرت شکم محترم خود را گشود گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد ! یا رسول اللّه دستور می دهی که دهان خود را بر شکم تو گذارم

چون رخصت یافت شکم مکرم آن حضرت را بوسید و گفت:

پناه می برم به موضع قصاص شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله از آتش جهنم در روز جزا.

حضرت فرمود که ای سواده ! آیا قصاص می کنی یا عفو می نمایی؟

گفت:

عفو می نمایم یا رسول اللّه !

حضرت فرمود:

خداوندا تو عفو کن از سواده بن قیس چنانکه او عفو کرد از پیغمبر تو، پس حضرت از منبر به زیر آمد و داخل خانه ام سلمه شد و می گفت:

پروردگارا ! تو سلامت دار امّت محمد را از آتش [جهنّم و بر ایشان حساب روز جزا را آسان گردان.

پس امّ سلمه گفت: یا رسول اللّه، چرا تو را غمگین می یابم و رنگ مبارک تو را متغیّر می بینم؟

حضرت فرمود که: جبرئیل در این ساعت خبر مرگ مرا رسانید. پس سلام بر تو باد در دنیا که بعد از این روز هرگز صدای محمّد را نخواهی شنید.

امّ سلمه چون این خبر وحشت اثر را از آن سیّد بشر شنید، خروش بر آورد و گفت: وا حزناه بر تو، اندوهی مرا روی داد یا محمّد که ندامت و حسرت تدارک او نمی کند.

پس حضرت فرمود که: ای امّ سلمه ! حبیب دل من و نور دیده من، فاطمه را طلب نما. این را گفت و مدهوش شد.

چون فاطمه زهرا علیها السّلام به خانه آمد پدر خود را بدان حال مشاهده نمود خروش برآورد و گفت: جانم فدای تو باد و رویم فدای روی تو باد ای پدر بزرگوار، تو را چنان می بینم که عزم سفر آخرت داری و لشکرهای مرگ تو را از هر سو فرو گرفته اند، آیا کلمه ای با فرزند مستمند خود سخن نمی گویی، و آتش حسرت

او را به زلال بیان خود تسکین نمی دهی؟

چون حضرت صدای غم زدای فرزند دلبند خود را شنید دیده مبارک خود را گشود و گفت: ای دختر گرامی! در این زودی از تو مفارقت می کنم و تو را وداع می نمایم، پس سلام بر تو باد.

حضرت فاطمه علیها السّلام چون این خبر وحشت اثر از آن سرور شنید، آه حسرت از دل برآورد و سؤالاتی چند از آن حضرت نمود تا آن که آن جناب مدهوش شد.

و چون بلال ندای نماز در داد و گفت الصّلاه رحمک اللّه، حضرت به هوش بازآمد، برخاست، و به مسجد درآمد و نماز را سبک اداء کرد، چون فارغ شد، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و اسامه بن زید را طلبید و فرمود: مرا به خانه فاطمه برید.

چون به خانه نور دیده خود درآمد سر خود را در دامن آن بهترین زنان عالمیان گذاشت و تکیه فرمود، چون حسنین جدّ بزرگوار خود را بر آن حالت مشاهده کردند بی تاب گردیدند و آب حسرت از دیده باریدند و خروش بر آوردند و می گفتند که: جانهای ما فدای جان تو باد، و روهای ما فدای روی تو باد.

حضرت پرسیدند که: ایشان کیستند؟ امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: یا رسول اللّه! فرزندان گرامی تو حسن و حسین می باشند، پس حضرت ایشان را به نزد خود طلبید و دست در گردن ایشان در آورد و آن دو جگرگوشه خود را به سینه خود چسبانید و چون حضرت امام حسن علیه السّلام بیشتر می گریست، حضرت فرمود: یا حسن! گریه را کم کن که گریه تو بر من دشوار است و موجب آزار دل فکار [است].

پس در

آن حال ملک موت نازل شد و گفت: السّلام علیک یا رسول اللّه! حضرت فرمود: و علیک السّلام یا ملک الموت مرا به سوی تو حاجتی است.

ملک موت گفت که: حاجت شما چیست ای پیغمبر خدا؟

فرمود که: حاجت من آن است که روح مرا قبض نکنی تا جبرئیل نزد من آید و بر من سلام کند و من بر او سلام کنم و او را وداع نمایم.

پس ملک موت بیرون آمد و می گفت: وا محمّداه! پس جبرئیل از هوا به ملک موت رسید و پرسید که قبض روح محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم کردی ای ملک موت؟

گفت: که ای جبرئیل! آن حضرت از من سؤال کرد که قبض روح ننمایم تا تو را ملاقات نماید و با تو وداع کند.

جبرئیل گفت: ای ملک موت! مگر نمی بینی که درهای آسمان را گشوده اند برای روح محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم. پس جبرئیل نازل شد و به نزد آن حضرت آمد و گفت: السّلام علیک یا ابا القاسم.

حضرت فرمود: و علیک السّلام یا جبرئیل، آیا در چنین حال مرا تنها می گذاری؟

جبرئیل گفت: یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم تو را می باید مرد و همه کس را مرگ در پیش است و هر نفسی چشنده مرگ است.

حضرت فرمود: نزدیک شو به من ای حبیب من.

پس جبرئیل نزدیک آن حضرت رفت و ملک موت نازل شد و جبرئیل به او گفت: ای ملک موت! به خاطر دار وصیّت حق تعالی را در قبض روح محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم.

پس جبرئیل در جانب راست آن حضرت ایستاد و میکائیل

در جانب چپ ملک الموت در پیش رو مشغول قبض روح اطهر آن حضرت گردید.

پس ابن عبّاس گفت که: آن حضرت در آن روز مکرّر می گفت که بطلبید از برای من حبیب دل مرا، و هر که را که می طلبیدند روی مبارک خود را از او می گردانید، پس به حضرت فاطمه علیها السّلام گفتند که: گمان ببریم که او علی علیه السّلام را می طلبد، حضرت فاطمه علیها السّلام رفت و امیر المؤمنین علیه السّلام را حاضر گردانید، چون نظر مبارک سیّد انبیاء صلّی اللّه علیه و آله و سلم بروی سیّد اوصیاء افتاد شاد و خندان گردید و مکرّر گفت: ای علی! نزدیک من بیا تا آن که دست او را گرفت و نزدیک بالین خود نشاند و باز مدهوش شد.

پس در این حال حسن مجتبی و حسین سیّد الشّهداء علیهما السّلام از در برآمدند چون نظر ایشان بر جمال بی مثال آن برگزیده ذو الجلال افتاد آن حضرت را بدان حال مشاهده کردند فریاد وا جدّاه! وا محمّداه بر آوردند و فغان کنان خود را بر سینه آن حضرت افکندند حضرت امیر علیه السّلام خواست که ایشان را دور کند در آن حالت حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلم به هوش آمد و گفت: یا علی! بگذار که من دو گل بوستان خود را ببویم، و ایشان گل رخسار مرا ببویند، و من ایشان را وداع کنم، و ایشان مرا وداع کنند به درستی که ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و به تیغ و زهر ستم کشته خواهند شد. پس سه مرتبه فرمود که: لعنت خدا بر کسی باد که

بر ایشان ستم کند پس دست به سوی امیر المؤمنین علیه السّلام دراز کرد و آن حضرت را کشید تا به زیر لحاف خود برد و دهان خود را بر دهان او. و به روایتی دیگر: به گوش او نهاد و با او راز بسیار گفت و اسرار الهی و علوم غیر متناهی بر گوش او می خواند تا آن که مرغ روح مقدسش به سوی آشیان عرش رحمت پرواز کرد، پس امیر مؤمنان از زیر لحاف سیّد پیغمبران بیرون آمد و گفت: حقّ تعالی مزد شما را عظیم گرداند در مصیبت پیغمبر شما به درستی که خداوند عالمیان روح آن حضرت را به سوی خود برد، پس صدای خروش و شیون از اهل بیت رسالت بلند شد، و جمعی از مؤمنان که در مقام تهیّه خلافت مشغول نگردیده بودند در تعزیه و مصیبت با ایشان موافقت نمودند.

ابن عبّاس گفت که: از حضرت امیر علیه السّلام پرسیدند که چه راز بود که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم

در زیر لحاف با تو می گفت؟ حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود! (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

330 (ارشاد شیخ مفید) 1/179. (اعلام الوری) طبرسی 1/266، 267.

331 به ضمّ جیم و سکون راء، موضعی است در یک فرسخی مدینه.

332 (ارشاد شیخ مفید) 1/180 184.

333 (ارشاد شیخ مفید) 1/184.

334 (مسند احمد حنبل) 1/585، حدیث 3326 (مسند عبداللّه بن عباس). (حدیقه الشیعه اردبیلی) 1/364.

335 (ارشاد شیخ مفید) 1/186

336 سوره آل عمران (3)، آیه 144.

337 (ارشاد شیخ مفید) 1/179 189، (اعلام الوری طبرسی) 1/263 270.

338 (بصائر الدرجات صفّار)

ص 503، باب (الائمه انّهُ کلّمهم غیر الحیوانات)، حدیث پنجم.

339 ماخذ پیشین، حدیث ششم.

340 (الدّروس الشرعیّه) شهید اول، 2/16.

کتابشناسی

ردیف: 1

نام کتاب 17: ربیع المولود جلوه گاه رسالت و امامت

نویسنده: حسن سعید

ناشر: چاپخانه پایا

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: بردیه، پیامبر ص، قرآن، معراج، غزوات

ردیف: 2

نام کتاب: آئین اسلام

نویسنده: شیخ عبدالله

ناشر: محمدعلی علمی

محل نشر: تهران

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: اسلام، عقاید، پیامبر ص، ابراهیم ع،

ردیف: 3

نام کتاب: آئین حق پرستی

نویسنده: عباسعلی سبزی خراسانی

ناشر: چاپ خراسان

محل نشر: مشهد

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، قرآن، عقاید، تاریخ،

ردیف: 4

نام کتاب: آئینه اسلام

نویسنده: طه حسین

ناشر: انتشار

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، تاریخ، اسلام،

ردیف: 5

نام کتاب: آئینه سکندری

نویسنده: زین العابدین مترجم الملک

ناشر:

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: تاریخ، ایران، ملوک، پیامبر ص،

ردیف: 6

نام کتاب: آخرین مرد آسمانی

نویسنده: رحیم جعفری

ناشر:

محل نشر:

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 7

نام کتاب: آداب معاشرت محمد ص

نویسنده: ملامحسن فیض کاشانی

ناشر: محمدی

محل نشر: تهران

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، اخلاق، آداب،

ردیف: 8

نام کتاب: آشنائی با شیوه زندگانی پیامبر اسلام

نویسنده: آموزش و پرورش

ناشر: آموزش و پرورش ایران

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: اخلاق، سیره پیامبر ص،

ردیف: 9

نام کتاب: آشنایی با مسائل مکی اسلام

نویسنده: ابراهیم امینی

ناشر: انصاریان

محل نشر: قم

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، احکام، اسلام

ردیف: 10

نام کتاب: آغاز نهضت اسلامی " بعثت تا هجرت "

نویسنده: شهید محمدجواد باهنر

ناشر: دفتر نشر محمد ص

محل نشر: قم

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: بعثت، هجرت، اسلام، پیامبر ص،

ردیف: 11

نام کتاب: آغاز و فرجام جهان از نظر قرآن ج 3

نویسنده: سید محمد رضا حسینی هاشمی

ناشر: کتابخانه احمدی شیراز

محل نشر: شیراز

کتابخانه:

موضوع: جاهلیت، پیامبر ص، غزوات،

ردیف: 12

نام کتاب: آفتاب ولایت

نویسنده: علی اکبر بابا زاده

ناشر: بدر

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: امام علی ع، امامت، پیامبر ص، اسلام،

ردیف: 13

نام کتاب: ابعاد زندگانی اسوه بشریت حضرت رسول

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: دانشگاه رسول اکرم ص

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 14

نام کتاب: اخلاق و کردار محمد ص

نویسنده: شیخ عباس قمی

ناشر: کتابفروشی صحفی قم

محل نشر: قم

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، اخلاق،

ردیف: 15

نام کتاب: از اسلام چه می دانیم (محمد ص)

نویسنده: سید حسن اسلامی

ناشر: خرم

محل نشر: قم

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، عربستان، حکومت

ردیف: 16

نام کتاب: از زندگی پیامبر ص درس بگیریم

نویسنده: سپاه

ناشر: سپاه

محل نشر:

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: اخلاق، پیامبر ص،

ردیف: 17

نام کتاب: اسرار الحکم در حکمت علمیه

نویسنده: شیخ محمدحسین قاسانی

ناشر:

محل نشر:

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: فلسفه، خدا، پیامبر ص، معاد، امامت،

ردیف: 18

نام کتاب: اسلام شناسی از دیدگاه فلسفه علمی

نویسنده: بابک دوستدار

ناشر: کاوه

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: خلفإ، قرآن، پیامبر ص، امام علی ع،

ردیف: 19

نام کتاب: اسلام و ملل

نویسنده: سیدجواد موسوی بختیاری

ناشر: چاپ طوس

محل نشر: مشهد

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، امام علی ع، اسلام، تاریخ،

ردیف: 20

نام کتاب: اصحاب رسول اکرم ص ج 2

نویسنده: محمدعلی بحرالعلوم

ناشر: حکمت

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: صحابه، پیامبر ص، تاریخ، اسلام،

ردیف: 21

نام کتاب: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان

نویسنده: خیرالله مردانی

ناشر: آئین جعفری

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: خدا، دانشمندان، قرآن، پیامبر ص،

ردیف: 22

نام کتاب: اعجاز شناسی

نویسنده: کاظمینی بروجردی

ناشر:

محل نشر:

کتابخانه:

موضوع: علی ع، پیامبر ص، فاطمه، تاریخ

ردیف: 23

نام کتاب: اعراب در آستانه یک تحول بزرگ

نویسنده: احمدرضا قدیمی

ناشر:

محل نشر:

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص،

ردیف: 24

نام کتاب: افق وحی

نویسنده: میرزا خلیل کمره ای

ناشر: جمعیت راه خدا

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: وحی، پیامبر ص، سیره،

ردیف: 25

نام کتاب: افکار جاوید محمد ص

نویسنده: مولوی محمدعلی لاهوری

ناشر: محمدی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، اخلاق،

ردیف: 26

نام کتاب: اکسیر سعادت

نویسنده: محمد صالح حائری مازندرانی

ناشر: غلامحسین سنگری

محل نشر:

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: نبوت، معراج، پیامبر ص،

ردیف: 27

نام کتاب: امام شناسی ج 10

نویسنده: سید محمد حسین حسینی تهرانی

ناشر: حکمت

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، امام علی ع، منافقین،

ردیف: 28

نام کتاب: امام شناسی ج 2

نویسنده: محمدحسین حسینی تهرانی

ناشر: حکمت

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: امام علی ع، پیامبر ص، عقاید، امامت،

ردیف: 29

نام کتاب: امیرالمومنین ع اسوه وحدت

نویسنده: محمدجواد شری

ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی

محل نشر: مشهد

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: امامت، امام علی ع، پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 30

نام کتاب: انقلابگر

نویسنده: منصور ناردست

ناشر: اعلمی

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، اسلام، تاریخ،

ردیف: 31

نام کتاب: انقلابی پاکباز

نویسنده: ع - س

ناشر: نشر حقایق مکتب اسلام

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: مصعب، پیامبر ص، تاریخ، اسلام

ردیف: 32

نام کتاب: انوار المواهب

نویسنده: علی اکبر نهاوندی

ناشر: کتابفروشی محمودی

محل نشر: مشهد

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، تاریخ، اسلام،

ردیف: 33

نام کتاب: اهل سنت واقعی ج 1

نویسنده: سید محمد تیجانی سماوی

ناشر: بنیاد معارف اسلامی

محل نشر: قم

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: شیعه، اهل سنت، و سنت پیامبر ص فقه

ردیف: 34

نام کتاب: بازرگانی محمد ص

نویسنده: سید علیرضا ریحان

ناشر: حافظ

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: تجارت، عرب، پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 35

نام کتاب: بررسی تاریخی منزلت زن از دیدگاه 0000

نویسنده: ثریا مکنون، مریم صانع پور

ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: زن، خانواده، زن پیامبر ص، و ائمه

ردیف: 36

نام کتاب: برگزیدگان خدا از خاندان محمدبن عبدا

نویسنده: سیدعباس مجذوب صفا

ناشر: محمدی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع،

ردیف: 37

نام کتاب: برهان معراج و شق القمر

نویسنده: محمدعلی صالح غفاری

ناشر: محمدعلی صالح غفاری

محل نشر:

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: معراج، پیامبر ص، عقاید،

ردیف: 38

نام کتاب: بعثت، غدیر، عاشورا، امام مهدی عج

نویسنده: محمدرضا حکیمی

ناشر: فجر

محل نشر:

کتابخانه:

موضوع: تاریخ، پیامبر ص، غدیر، بعثت،

ردیف: 39

نام کتاب: بعثت و تکامل

نویسنده: نسیم مشرقی

ناشر: شریف

محل نشر:

کتابخانه:

موضوع: انبیاء، پیامبر ص،

ردیف: 40

نام کتاب: پاسدار اسلام، ش 76، س 7

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی

محل نشر: قم

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: شعبان، ولایت فقیه، پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 41

نام کتاب: پاسدار اسلام، ش 77، س 7

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی

محل نشر: قم

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: ولایت فقیه، پیامبر ص، ائمه ع، بعثت،

ردیف: 42

نام کتاب: پاسدار اسلام، ش 78، س 7

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی

محل نشر: قم

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: معاد، ولایت فقیه، پیامبر ص، انسان،

ردیف: 43

نام کتاب: پاسدار اسلام ش 141

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، رهبری، آزادی، ایمان،

ردیف: 44

نام کتاب: پاسدار اسلام، شماره 118، سال 10

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: بهشت، پیامبر ص، دین، نماز، امامت

ردیف: 45

نام کتاب: پاسدار اسلام، شماره 116، سال 10

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: امام رضاع، امامت، شورای نگهبان، پیامبر ص

ردیف: 46

نام کتاب: پاسدار اسلام ش 18

نویسنده: گروهی

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، امام صادق، هادی ع، مومن، نماز،..

ردیف: 47

نام کتاب: پایگاه رهبری در قرآن

نویسنده: علاء الدین حجازی

ناشر: فلق

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: ولایت، رهبری، پیامبر ص، امام علی ع،

ردیف: 48

نام کتاب: پیام انقلاب ش 246

نویسنده: گروهی

ناشر: سپاه پاسداران

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، فتنه، چین، تاریخ

ردیف: 49

نام کتاب: پیامبر ص در مکه

نویسنده: اکبر پرورش

ناشر: شفق

محل نشر: قم

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: بعثت، هجرت، پیامبر ص،

ردیف: 50

نام کتاب: پیغمبر و یاران ج 1

نویسنده: محمدعلی عالمی دامغانی

ناشر: دانش

محل نشر: قم

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، اصحاب، تاریخ، تراجم،

ردیف: 51

نام کتاب: تاریخ اسلام ج 1

نویسنده: آموزش عقیدتی سپاه

ناشر: سپاه پاسداران

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: تاریخ پیامبر ص،

ردیف: 52

نام کتاب: تاریخ اسلام ج 1

نویسنده: سیدمحمود طباطبائی اردکانی

ناشر: دانشگاه پیام نور

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: مکه، پیامبر ص، میلاد، بعثت، تاریخ،

ردیف: 53

نام کتاب: تاریخ اسلام ج 2

نویسنده: سیدمحمود طباطبائی اردکانی

ناشر: دانشگاه پیام نور

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: غزوه، مدینه، هجرت، پیامبر ص، اسلام،

ردیف: 54

نام کتاب: تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم

نویسنده: حسین عمادزاده اصفهانی

ناشر: اسلام

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: انبیاء، پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 55

نام کتاب: تاریخ پیامبر اسلام

نویسنده: محمد ابراهیم آیتی

ناشر: دانشگاه تهران

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، تاریخ، اسلام، غزوات،

ردیف: 56

نام کتاب: تاریخ پیغمبر خاتم ج 1

نویسنده: لواسانی نجفی

ناشر:

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، اسلام، تاریخ، رجال،

ردیف: 57

نام کتاب: تاریخ پیغمبر خاتم ج 2

نویسنده: لواسانی نجفی

ناشر:

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، تاریخ اسلام،

ردیف: 58

نام کتاب: تاریخ تحلیل و سیاسی اسلام

نویسنده: علی اکبر حسنی

ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، خلافت امام علی ع، ابوبکر، عثمان

ردیف: 59

نام کتاب: تاریخ تحلیلی اسلام

نویسنده: جعفر شهیدی

ناشر: دفتر تبلیغات، مدرسه عالی شهید

محل نشر:

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، عربستان، اسلام، تاریخ،

ردیف: 60

نام کتاب: تاریخ تحلیلی اسلام

نویسنده: علی اکبر حسنی

ناشر: وزارت آموزش و پرورش

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، عربستان، اسلام، تاریخ،

ردیف: 61

نام کتاب: تاریخ تحلیلی اسلام ج 2

نویسنده: سیدهاشم رسولی محلاتی

ناشر: پاسدار اسلام

محل نشر: قم

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 62

نام کتاب: تاریخ تمدن اسلام و عرب

نویسنده: جرجی زیدان مسیحی گوستاولوبون 000

ناشر: کتابخانه صدر

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: عربستان، مکه، جاهیلیت، پیامبر ص

ردیف: 63

نام کتاب: تاریخ تمدن یا داستان زندگی انسان ج 3

نویسنده: محمود حکیمی

ناشر: شرکت سهامی انتشار

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، سقوط روم، تاریخ، اسلام،

ردیف: 64

نام کتاب: تاریخ جهان برای خردسالان

نویسنده: و. م. هیلیر

ناشر: فرانکلین

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: امریکا، اروپا، آسیا، پیامبر ص،

ردیف: 65

نام کتاب: تاریخ سیاسی اسلام تا سال 40

نویسنده: رسول جعفریان

ناشر: در راه حق

محل نشر: قم

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، جنگ ها، خلفا، امام علی

ردیف: 66

نام کتاب: تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا ج 1

نویسنده: رسول جعفریان

ناشر: سازمان چاپ و انتشارات

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، حجاز، اسلام، تاریخ،

ردیف: 67

نام کتاب: تاریخ طبری ج 3

نویسنده: محمدبن جریر طبری

ناشر: بنیاد فرهنگ ایران

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، قرن 1، تاریخ،

ردیف: 68

نام کتاب: تاریخ طبری ج 4

نویسنده: محمدبن جریر طبری

ناشر: بنیاد فرهنگ ایران

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: تاریخ اسلام، پیامبر ص،

ردیف: 69

نام کتاب: تاریخ مجاهدات پیغمبر اکرم ج 1

نویسنده: عباس صفائی حائری

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 70

نام کتاب: تاریخ مختصر اسلام

نویسنده: میر خلیل نقوی

ناشر: جامعه تعلیمات اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: تاریخ اسلام، پیامبر ص، امام علی ع،

ردیف: 71

نام کتاب: تاریخ نجوان یا آفتاب درخشان

نویسنده: محمد احمدآبادی اصفهانی

ناشر: فروزان

محل نشر: اراک

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، مباهله، اهل بیت ع، نصاری،

ردیف: 72

نام کتاب: تاریخ و تحلیل 5 سال از هجرت پیامبر ص

نویسنده: حسین ایرانی

ناشر: جامعه مدرسین

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، هجرت، تاریخ،

ردیف: 73

نام کتاب: تجلیات ولایت

نویسنده: علی اکبر بابازاده

ناشر: قدس

محل نشر: قم

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، معجزه، ولایت، توحید

ردیف: 74

نام کتاب: تحلیلی از تاریخ اسلام ج 1

نویسنده: سیدجعفر شهیدی

ناشر: نهضت زنان مسلمان

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: اسلام، تاریخ، پیامبر ص، خلفإ،

ردیف: 75

نام کتاب: تحلیلی از تاریخ دوران پیامبر ص

نویسنده: میر خلیل سید نقوی

ناشر: هدی

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، غزوات، تاریخ، اسلام،

ردیف: 76

نام کتاب: ترجمه الامام علی صوت العداله الانسانی

نویسنده: جرج جرداق

ناشر: اسلامیه

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، امام علی ع، تاریخ،

ردیف: 77

نام کتاب: ترجمه عبقریه محمد ص ج 1

نویسنده: عباس محمود العقاد

ناشر: اسدالله مبشری

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: سیره، پیامبر ص،

ردیف: 78

نام کتاب: ترجمه قصیده مبارکه برده

نویسنده: محمد بو صیری

ناشر: حسینی نسب

محل نشر:

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، اخلاق، مدح،

ردیف: 79

نام کتاب: ترجمه تاریخ پیامبر ص

نویسنده: رضا توفیق

ناشر:

محل نشر: بیروت

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، تاریخ، اسلام،

ردیف: 80

نام کتاب: تشکیلات و فرماندهی در اسلام

نویسنده: عقیدتی سیاسی سپاه

ناشر: سپاه

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: فرماندهی، حکومت، پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 81

نام کتاب: تمدن اسلام و عرب

نویسنده: گوستاولوبون

ناشر: کتابفروشی اسلامیه

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص تمدن عرب اسلام تاریخ

ردیف: 82

نام کتاب: جلوه هایی از شوق شهادت در صدر اسلام

نویسنده: سپاه پاسداران

ناشر: سپاه پاسداران

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: شهادت، جنگهای پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 83

نام کتاب: جنگهای پیامبر ص

نویسنده: سپاه پاسداران

ناشر: آموزش عقیدتی سپاه

محل نشر: قم

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: جهاد، جنگهای پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 84

نام کتاب: خلاصه تاریخ اسلام از پیدایش عرب ج 1

نویسنده: سیدهاشم رسولی محلاتی

ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، عربستان، خلفای راشدین،

ردیف: 85

نام کتاب: دائره المعارف قرآن کریم ج 1

نویسنده: حسن سعید

ناشر: حسن سعید

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: قرآن، پیامبر ص، ارکان دین، اسلام،

ردیف: 86

نام کتاب: درسهایی از تاریخ اسلام

نویسنده: احمد غروی

ناشر: دانشگاه تبریز

محل نشر: تبریز

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، حجاز، یهود،

ردیف: 87

نام کتاب: درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام ج 3

نویسنده: رسولی محلاتی

ناشر: وزارت ارشاد

محل نشر: قم

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، معجزات، مسلمین،

ردیف: 88

نام کتاب: درسهایی در باره اسلام

نویسنده: ایگناس گلدزیهر

ناشر: کمانگیر

محل نشر: تهران

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، جبر، اختیار، تصوف، تاریخ،

ردیف: 89

نام کتاب: درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام ج 4

نویسنده: سیدهاشم رسولی محلاتی

ناشر: وزارت ارشاد اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: مسجدالحرام، هجرت، پیامبر ص، اسلام، تاریخ،

ردیف: 90

نام کتاب: دروس تاریخ تحلیلی اسلام

نویسنده: عقیدتی سیاسی ارتش

ناشر: عقیدتی سیاسی ارتش

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: عربستان، پیامبر ص، ائمه ع،

ردیف: 91

نام کتاب: دروس سیاسی، عقیدتی

نویسنده: عقیدتی سیاسی ارتش

ناشر: عقیدتی سیاسی ارتش

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، اقتصاد اسلامی، امپریالیسم،

ردیف: 92

نام کتاب: دین

نویسنده: ح. ت

ناشر:

محل نشر:

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: دین، موسی ع، عیسی ع، پیامبر ص،

ردیف: 93

نام کتاب: راه و روش ما راه و روش پیامبر ماست

نویسنده: عبدالحسین امینی

ناشر: مکتبه الامام امیرالمومنین ع

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: ائمه ع، سوگواری، پیامبر ص،

ردیف: 94

نام کتاب: روح اسلام

نویسنده: امیر علی

ناشر: آستان قدس رضوی

محل نشر: مشهد

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، قریش، زن، برده داری

ردیف: 95

نام کتاب: روضه الصفا ج 2

نویسنده: محمد بن خاوند شاه بلخی

ناشر: علمی

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، جنگ های خلفای راشدین

ردیف: 96

نام کتاب: رهنمای سعادت ج 4

نویسنده: محبوب ابراهیم زاده سرابی

ناشر: عابدی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، کربلا، تاریخ،

ردیف: 97

نام کتاب: زمینه های قیام و پیروزی پیامبر ص

نویسنده: سیدهاشم رسولی محلاتی

ناشر: دار القرآن الکریم

محل نشر: قم

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، قرآن، اسلام، تاریخ،

ردیف: 98

نام کتاب: زنان پیامبر اسلام

نویسنده: عمادالدین حسین اصفهانی

ناشر: نشر محمد

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: زن، تاریخ، پیامبر ص، ازدواج

ردیف: 99

نام کتاب: زندگانی چهارده معصوم ع ج 1

نویسنده: سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: ائمه ع تا 4، پیامبر ص، اسلام تاریخ

ردیف: 100

نام کتاب: زندگانی حضرت محمد ص

نویسنده: عبدالله نوبخت

ناشر: نسبی کانون کتاب

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، بعثت، هجرت، غزوات، تاریخ،

ردیف: 101

نام کتاب: زندگانی علی علیه السلام

نویسنده: مجید محمد خانی

ناشر: حسینی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: امام علی ع، تاریخ، پیامبر ص

ردیف: 102

نام کتاب: زندگانی محمد پیامبری که از نو باید

نویسنده: کنستان ویرژیل کتورگیو

ناشر: آسیا

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، عبدالمطلب، قریش، جنگ،

ردیف: 103

نام کتاب: زندگانی محمد ص

نویسنده: محمد حسنین هیکل

ناشر: کتابفروشی علمی

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، تاریخ، اسلام،

ردیف: 104

نام کتاب: زندگانی محمد ص

نویسنده: توماس کارلایل

ناشر: کتابفروشی سروش

محل نشر: تبریز

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، اسلام، تعدد زوجات،

ردیف: 105

نام کتاب: زندگی پیامبر اسلام از بعثت تا هجرت

نویسنده: علی اکبر خدیور محسنی

ناشر: فروغی

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، اصحاب، اسلام، تاریخ،

ردیف: 106

نام کتاب: زندگی حضرت محمد خاتم النبیین

نویسنده: سیدهاشم رسولی محلاتی

ناشر: علمیه اسلامیه

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، اصحاب، تاریخ، امام علی ع،

ردیف: 107

نام کتاب: زندگی محمد پیامبر اسلام ج 1

نویسنده: ابن هشام

ناشر: کتابفروشی اسلامیه

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 108

نام کتاب: زندگینامه پیشوایان

نویسنده: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی

ناشر: نشر نوید اسلام

محل نشر: قم

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، تراجم، تاریخ

ردیف: 109

نام کتاب: سرگذشت اسلام و سرنوشت انسان

نویسنده: روژه دو پاسکیه

ناشر: موسسه انجام کتاب

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: انسان، پیامبر ص قرآن اسلام

ردیف: 110

نام کتاب: سروش ش 264

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: صدا و سیما

محل نشر: تهران

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: اوپک، سیره پیامبر ص، قره العین،

ردیف: 111

نام کتاب: سلام بر خورشید ج 2 الهی تا وصلت 000

نویسنده: سید علی اکبر حسینی

ناشر: اطلاعات

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، هجرت، مدینه

ردیف: 112

نام کتاب: سلام بر خورشید ج 1

نویسنده: سید علی اکبر حسینی

ناشر: اطلاعات

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، هجرت، بعثت

ردیف: 113

نام کتاب: سیرت رسول الله ج 1

نویسنده: ابن هشام متوفی 218

ناشر: خوارزمی

محل نشر: تهران

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، اسلام، تاریخ، سیره،

ردیف: 114

نام کتاب: سیرت رسول الله ج 2

نویسنده: ابن هشام

ناشر: خوارزمی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، اسلام، سیره، تاریخ،

ردیف: 115

نام کتاب: سیرت رسول الله

نویسنده: رفیع الدین اسحاق ابن محمد همدا

ناشر: مرکز

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: سیره، پیامبر ص، اسلام و تاریخ

ردیف: 116

نام کتاب: سیره علمی و عملی حضرت رسول اکرم ص

نویسنده: عبدالله جوادی آملی

ناشر: اسرإ

محل نشر: قم

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: سیره پیامبر ص، عصمت، معاد

ردیف: 117

نام کتاب: سیره نبوی

نویسنده: شهید مرتضی مطهری

ناشر: جامعه مدرسین

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: سیره، پیامبر ص، اخلاق،

ردیف: 118

نام کتاب: سیره نبوی " منطق عملی " ج 1

نویسنده: مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر: وزارت ارشاد اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: سیره پیامبر ص، اخلاق،

ردیف: 119

نام کتاب: سیره نبوی " منطق عملی " ج 2

نویسنده: مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر: وزارت ارشاد اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: سیره پیامبر ص، اجتماع، اخلاق،

ردیف: 120

نام کتاب: سیری در سیره نبوی

نویسنده: شهید مرتضی مطهری

ناشر: صدرا

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: سیره، پیامبر ص، تبلیغ، حدیث،

ردیف: 121

نام کتاب: شاهد ش 2

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: بنیاد شهید

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص، انقلاب، روحانیت، عاشورا،

ردیف: 122

نام کتاب: شمائل النبی ص

نویسنده: ابوعیسی محمدبن عیسی ترندی

ناشر: نشر نی

محل نشر: تهران

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، اخلاق، سیره، تاریخ،

ردیف: 123

نام کتاب: قصه های قرآن

نویسنده: محمد احمد جإ المولی و دیگران

ناشر: انتشارات فاطمه الزهرإ

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: قصص قرآن، انبیاء، پیامبر ص، جنگ

ردیف: 124

نام کتاب: گنجینه های ویران

نویسنده: محمد عبایی خراسانی

ناشر: دفتر تبلیغات

محل نشر: قم

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: حرمین، پیامبر ص، عربستان، تاریخ،

ردیف: 125

نام کتاب: لب التواریخ

نویسنده: یحیی بن عبداللطیف قزوینی

ناشر: خاور

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، مغول، تیموریان، صفویان

ردیف: 126

نام کتاب: لب التواریخ

نویسنده: یحیی بن عبداللطیف قزوینی

ناشر: خاور

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، مغول، تیموریان، صفویان

ردیف: 127

نام کتاب: مادر مومنان عایشه مبرئه

نویسنده: علی احمد ابوالعز

ناشر: سیدیان

محل نشر:

کتابخانه:

موضوع: عایشه، پیامبر ص، افک، تاریخ،

ردیف: 128

نام کتاب: مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید ش 51

نویسنده: گروهی

ناشر: کنگره هزاره شیخ مفید

محل نشر: قم

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: بعثت، معجره، پیامبر ص،

ردیف: 129

نام کتاب: محمد ص پیام آور آزادی ج 1

نویسنده: عبدالرحمن شرقاوی

ناشر: حکمت

محل نشر: تهران

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 130

نام کتاب: محمد ص پیام آور آزادی ج 2

نویسنده: عبدالرحمن شرقاوی

ناشر: حکمت

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، تاریخ،

ردیف: 131

نام کتاب: محمد ص پیامبر آزادی بخش

نویسنده: جواد نعیمی

ناشر: سازمان تبلیغات

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: پیامبر ص غزوات، معجزه، تاریخ

ردیف: 132

نام کتاب: محمد ص پیامبر خدا

نویسنده: ای. دنت و سلیمان بن ابراهیم

ناشر: کتابفروشی صحافیان

محل نشر:

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: سیره، پیامبر ص،

ردیف: 133

نام کتاب: محمد ص در تورات و انجیل

نویسنده: عبدالاحد داود

ناشر: نو

محل نشر: تهران

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: پیامبر ص، اسلام، مسیحیت، یهودیت،

ردیف: 134

نام کتاب: محمد ص ستاره ای که در مکه درخشید

نویسنده: م. ساواری محقق فرانسوی

ناشر: موسسه مطبوعاتی فرخی

محل نشر: تهران

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص، غزوات، تاریخ،

ردیف: 135

نام کتاب: مسلمانان در بستر تاریخ

نویسنده: یعقوب جعفری

ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: حکومت اسلام، پیامبر ص، قرآن، کلام

ردیف: 136

نام کتاب: مشکوه ش 26

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: آستان قدس رضوی

محل نشر: مشهد

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص، هجرت، اسلام ناب، ظهور،

ردیف: 137

نام کتاب: مصابیح القلوب شرح 53 حدیث اخلاقی از

نویسنده: حسن شیعی سبزواری

ناشر: بنیان، میراث مکتوبب

محل نشر: تهران

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: اخلاق، پیامبر ص

ردیف: 138

نام کتاب: مکت اسلام ش 9 سال 27

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: جنگ نهروان، مسیحیت، ایران پیامبر ص

ردیف: 139

نام کتاب: مکتب اسلام ش 10 سال 28

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: فتح مکه مذاهب امام حسین ع پیامبر ص

ردیف: 140

نام کتاب: مکتب اسلام ش 10 سال 26

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص جنگ صفین امام مهدی عج عثمان

ردیف: 141

نام کتاب: مکتب اسلام ش 5 سال 22

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: جهاد اسیر جنگ صلیبی پیامبر ص اسلام

ردیف: 142

نام کتاب: مکتب اسلام ش 6 سال 26

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: پیامبر ص جنگ صفین افشین حج حضرت عیسی

ردیف: 143

نام کتاب: مکتب اسلام ش 9 سال 29

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: مرگ اصحاب پیامبر ص وحی سلیمان بن صرد

ردیف: 144

نام کتاب: مکتب اسلامی ش 1 سال 23

نویسنده: گروهی

ناشر:

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: اخلاص انسان پیامبر ص تاریخ اسلام

ردیف: 145

نام کتاب: نقش عینی وحی

نویسنده: علی اکبر پرورش

ناشر: شفق

محل نشر: اراک

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: وحی، پیامبر ص، اسلام

ردیف: 146

نام کتاب: نگاهی بر زندگی 12 امام علیهم السلام

نویسنده: علامه حلی

ناشر: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین

محل نشر: قم

کتابخانه: پژوهشکده باقرالعلوم ع

موضوع: ائمه ع، پیامبر ص، جنگ ها، تاریخ

ردیف: 147

نام کتاب: نگرشی در جهان بینی علی ع و فاطمه س

نویسنده: عباس فرح بخش، جواد شفیعیان

ناشر: سپید

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: ایمان، کفر، صبر، امام ع، پیامبر ص،

ردیف: 148

نام کتاب: نور علم ش 23

نویسنده: گروهی از نویسندگان

ناشر: جامعه مدرسین

محل نشر: قم

کتابخانه:

موضوع: تجسس، ارث، حسن و قبح، پیامبر ص،

ردیف: 149

نام کتاب: نور و ظلمت

نویسنده: جواد معین زاده

ناشر: مولف

محل نشر: تهران

کتابخانه: دانشگاه باقرالعلوم ع

موضوع: امام علی ع اصحاب، پیامبر ص

ردیف: 150

نام کتاب: وسیله الخادم الی المخدوم در شرح

نویسنده: فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی

ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ره

محل نشر: قم

کتابخانه: آیه الله مرعشی نجفی

موضوع: پیامبر ص، ائمه ع، صلوات، تراجم،

ردیف: 151

نام کتاب: وصیت نامه

نویسنده: میرزا جهانگیر خان " ناظم الملک "

ناشر: عبدالرحیم

محل نشر:

کتابخانه:

موضوع: وصیت نامه، پیامبر ص، امام علی ع،

ردیف: 152

نام کتاب: وفود، مجموعه ای مختصر از تاریخ..

نویسنده: محمدباقر واصف

ناشر: استاد مطهری

محل نشر: قم

کتابخانه: سپاه پاسداران انقلاب

موضوع: پیامبر ص

ردیف: 153

نام کتاب: هدیه الاحباب

نویسنده: شیخ عباس قمی

ناشر: صدوق

محل نشر: تهران

کتابخانه: موسسه امام صادق ع

موضوع: رجال، تراجم، علمإ، اخلاق، پیامبر ص،

ردیف: 154

نام کتاب: هزار حدیث از سخنان حضرت فاطمه س

نویسنده: فضل الله کمپانی

ناشر: کتابفروشی اسلامیه

محل نشر: تهران

کتابخانه: آستان قدس رضوی ع

موضوع: اخلاق پیامبر ص، حدیث

ردیف: 155

نام کتاب: یک بحث تحلیلی و تاریخی در باره همسر

نویسنده: عقیقی بخشایشی

ناشر: دار التبلیغ اسلامی

محل نشر: قم

کتابخانه: دفتر تبلیغات اسلامی

موضوع: همسران پیامبر ص، اسلام، تاریخ،

زیارت

اوقات زیارت

شیخ در مصباح و سید در جمال الاسبوع در اعمال روز جمعه فرموده اند که مستحب است زیارت حضرت رسول و أئمه علیهم السلام در روز جمعه و روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

هر که خواهد زیارت کند قبر رسول خدا و قبر أمیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و قبرهای سایر حجج طاهره علیهم السلام را و در شهر خود باشد پس در روز جمعه غسل کند و دو جامه پاکیزه بپوشد و بیرون رود به صحرایی و به روایت دیگر بر بام خانه بالا رود پس چهار رکعت نماز بگزارد با هر سوره که میسر شود پس چون تشهد و سلام نماز دهد برخیزد رو به قبله و بگوید

السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ الْمُرْسَلُ وَ الْوَصِیُّ الْمُرْتَضَی وَ السَّیِّدَهُ الْکُبْرَی وَ السَّیِّدَهُ الزَّهْرَاءُ وَ السِّبْطَانِ الْمُنْتَجَبَانِ وَ الْأَوْلادُ الْأَعْلامُ وَ الْأُمَنَاءُ الْمُنْتَجَبُونَ [الْمُسْتَخْزَنُونَ] جِئْتُ انْقِطَاعا إِلَیْکُمْ وَ إِلَی آبَائِکُمْ وَ وَلَدِکُمُ الْخَلَفِ عَلَی بَرَکَهِ الْحَقِّ فَقَلْبِی لَکُمْ مُسَلِّمٌ وَ نُصْرَتِی لَکُمْ مُعَدَّهٌ حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ بِدِینِهِ فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ إِنِّی لَمِنَ الْقَائِلِینَ بِفَضْلِکُمْ مُقِرٌّ بِرَجْعَتِکُمْ لا أُنْکِرُ لِلَّهِ قُدْرَهً وَ لا أَزْعُمُ إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِی الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ یُسَبِّحُ اللَّهَ بِأَسْمَائِهِ جَمِیعُ خَلْقِهِ وَ السَّلامُ عَلَی أَرْوَاحِکُمْ وَ أَجْسَادِکُمْ وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ مؤلف گوید که روایات بسیار وارد شده که از هر کجا سلام و

صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاده شود به آن حضرت برسد (و در روایتی وارد شده که: ملکی موکل است بر آنکه هر مؤمنی که بگوید صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آن ملک در جواب او گوید وَ عَلَیْکَ پس از آن به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کند یا رسول الله فلان شخص سلام بر شما رسانید آن حضرت فرماید وَ عَلَیْهِ السَّلامُ) (و در روایت معتبر است که آن حضرت فرمود: هر که زیارت کند قبر مرا بعد از موت من خواهد بود مثل کسی که هجرت کرده به سوی من در حیات من پس هر گاه استطاعت ندارید که به زیارت قبر من بیایید سلام بفرستید به سوی من که آن سلام می رسد به من) و اخبار به این مضمون بسیار است و ما در باب اول در ذکر زیارت حجج طاهره در ایام هفته دو زیارت برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز شنبه نقل کردیم اگر خواستی به آنجا رجوع کن و به فیض خواندن آن خود را نایل ساز و بیاید در زیارت حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام در اذن دخول رواق مطهرش زیارت مختصری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و شایسته است صلوات فرستادن بر آن حضرت به آن صلواتی که حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام بر آن جناب فرستاده در یکی از خطب خود در روز جمعه چنانچه در روضه کافی است

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیما اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ

وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَحَنَّنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ تَحَنَّنْتَ وَ سَلَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدا الْوَسِيلَةَ وَ الشَّرَفَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الْمَنْزِلَةَ الْكَرِيمَةَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ أَعْظَمَ الْخَلائِقِ كُلِّهِمْ شَرَفا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْكَ مَقْعَدا وَ أَوْجَهَهُمْ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاها وَ أَفْضَلَهُمْ عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَ نَصِيبا اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدا أَشْرَفَ الْمَقَامِ وَ حِبَاءَ السَّلامِ وَ شَفَاعَةَ الْإِسْلامِ اللَّهُمَّ وَ أَلْحِقْنَا بِهِ غَيْرَ خَزَايَا وَ لا نَاكِثِينَ وَ لا نَادِمِينَ وَ لا مُبَدِّلِينَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ و بيايد در اواخر باب زيارات ذكر صلواتى بر آن حضرت و آل او

زيارت حضرت رسول صلى الله عليه و آله

پس چنين است هر گاه وارد شدى إن شاء الله مدينه پيغمبر صلى الله عليه و آله پس غسل كن براى زيارت و چون خواستى داخل مسجد آن حضرت شوى بايست نزد در و بخوان آن اذن دخول اول را و داخل شو از در جبرئيل و مقدم دار پاى راست را در وقت دخول پس صد مرتبه اللَّهُ أَكْبَرُ بگو پس دو ركعت نماز تحيت مسجد بگزار و برو به سمت حجره شريفه و دست بمال بر آن و ببوس آن را و بگو

السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عبدالله السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ وَ أَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ

فَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْکَ وَ رَحْمَتُهُ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِکَ الطَّاهِرِينَ

پس بايست نزد ستون پيش که از جانب راست قبر است رو به قبله که دوش چپ به جانب قبر باشد و دوش راست به جانب منبر که آن موضع سر رسول خدا صلى الله عليه و آله است و بگو أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عبدالله وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالاتِ رَبِّکَ وَ نَصَحْتَ لِأُمَّتِکَ وَ جَاهَدْتَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَاکَ الْيَقِينُ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ أَدَّيْتَ الَّذِی عَلَيْکَ مِنَ الْحَقِّ وَ أَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ غَلُظْتَ عَلَى الْکَافِرِينَ فَبَلَّغَ اللَّهُ بِکَ أَفْضَلَ شَرَفِ مَحَلِّ الْمُکَرَّمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنَا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَ الضَّلالَهِ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِکَ وَ صَلَوَاتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِکَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِکَ الصَّالِحِينَ وَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ وَ مَنْ سَبَّحَ لَکَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ نَبِيِّکَ وَ أَمِينِکَ وَ نَجِيِّکَ وَ حَبِيبِکَ وَ صَفِيِّکَ وَ خَاصَّتِکَ وَ صَفْوَتِکَ وَ خِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَهَ الرَّفِيعَهَ وَ آتِهِ الْوَسِيلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ وَ ابْعَثْهُ مَقَاما مَحْمُودا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ اللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابا رَحِيما وَ إِنِّی أَتَيْتُکَ مُسْتَغْفِرا تَائِبا مِنْ ذُنُوبِی وَ إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَى اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکَ لِيَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی

و اگر ترا حاجتى باشد بگردان قبر مطهر را در پشت کتف خود و

رو به قبله کن و دستها را بردار و حاجت خود را بطلب به درستی که سزاوار است که برآورده شود إن شاء الله تعالی و ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده از محمد بن مسعود که گفت: دیدم حضرت صادق علیه السلام را که به نزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و دست مبارک خود را بر قبر گذاشت و گفت أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی اجْتَبَاکَ وَ اخْتَارَکَ وَ هَدَاکَ وَ هَدَی بِکَ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَیْکَ پس فرمود إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیما

شیخ در مصباح فرموده که چون فارغ شدی از دعا در نزد قبر شریف پس برو به نزد منبر و دست بر آن بمال و بگیر دو قبه پائین منبر را که مثل انار می ماند و بمال صورت و چشمهای خود را به آن پس به درستی که در آن شفای چشم است و بایست نزد منبر و حمد و ثنای إلهی به جا آور و حاجت خود را بطلب (پس به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

ما بین قبر و منبر من باغی است از باغهای بهشت و منبر من بر دری است از درهای بهشت) پس می روی به مقام نبی صلی الله علیه و آله و نماز می کنی در آنجا آنچه خواهی و نماز بسیار کن در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس به درستی که نماز در آن معادل با هزار نماز است و هرگاه داخل مسجد می شوی یا بیرون می روی صلوات بفرست بر آن حضرت و

نماز گزار در خانه فاطمه صلوات الله علیها و برو در مقام جبرئیل علیه السلام و آن در زیر ناودان است پس به درستی که محل ایستادن جبرئیل علیه السلام در وقت اذن دخول خواستن از پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا بوده و بگو أَسْأَلُکَ أَیْ جَوَادُ أَیْ کَرِیمُ أَیْ قَرِیبُ أَیْ بَعِیدُ أَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ

زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از راه دور

علامه مجلسی در زاد المعاد در اعمال عید مولود که روز هفدهم ربیع الاول است فرموده شیخ مفید و شهید و سید بن طاوس رحمهم الله گفته اند که چون در غیر مدینه طیبه خواهی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کنی غسل بکن و شبیه به قبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارک آن حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آن حضرت گردان و بگو

أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّهُ سَیِّدُ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ أَنَّهُ سَیِّدُ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَیْتِهِ الْأَئِمَّهِ الطَّیِّبِینَ پس بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خَلِیلَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا صَفِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَحْمَهَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خِیَرَهَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حَبِیبَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نَجِیبَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خَاتَمَ النَّبِیِّینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا قَائِما بِالْقِسْطِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا فَاتِحَ الْخَیْرِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَعْدِنَ الْوَحْیِ وَ التَّنْزِیلِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُبَلِّغا عَنِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السِّرَاجُ الْمُنِیرُ السَّلامُ عَلَیْکَ

يَا مُبَشِّرُ [السَّلامُ عَلَيْکَ يَا نَذِيرُ] السَّلامُ عَلَيْکَ يَا مُنْذِرُ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِی يُسْتَضَاءُ بِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِکَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى جَدِّکَ عبدالمطلب وَ عَلَى أَبِيکَ عبدالله السَّلامُ عَلَى أُمِّکَ آمِنَةَ بِنْتِ وَهْبٍ السَّلامُ عَلَى عَمِّکَ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ السَّلامُ عَلَى عَمِّکَ الْعَبَّاسِ بْنِ عبدالمطلب السَّلامُ عَلَى عَمِّکَ وَ كَفِيلِکَ أَبِی طَالِبٍ السَّلامُ عَلَى ابْنِ عَمِّکَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ فِی جِنَانِ الْخُلْدِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا مُحَمَّدُ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا أَحْمَدُ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ السَّابِقَ إِلَى طَاعَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الْمُهَيْمِنَ عَلَى رُسُلِهِ وَ الْخَاتِمَ لِأَنْبِيَائِهِ وَ الشَّاهِدَ عَلَى خَلْقِهِ وَ الشَّفِيعَ إِلَيْهِ وَ الْمَكِينَ لَدَيْهِ وَ الْمُطَاعَ فِی مَلَكُوتِهِ الْأَحْمَدَ مِنَ الْأَوْصَافِ الْمُحَمَّدَ لِسَائِرِ الْأَشْرَافِ الْكَرِيمَ عِنْدَ الرَّبِّ وَ الْمُكَلَّمَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْفَائِزَ بِالسِّبَاقِ وَ الْفَائِتَ عَنِ اللِّحَاقِ تَسْلِيمَ عَارِفٍ بِحَقِّکَ مُعْتَرِفٍ بِالتَّقْصِيرِ فِی قِيَامِهِ بِوَاجِبِکَ غَيْرِ مُنْكِرٍ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِکَ مُوقِنٍ بِالْمَزِيدَاتِ مِنْ رَبِّکَ مُؤْمِنٍ بِالْكِتَابِ الْمُنْزَلِ عَلَيْکَ مُحَلِّلٍ حَلالَکَ مُحَرِّمٍ حَرَامَکَ أَشْهَدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَعَ كُلِّ شَاهِدٍ وَ أَتَحَمَّلُهَا عَنْ كُلِّ جَاحِدٍ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالاتِ رَبِّکَ وَ نَصَحْتَ لِأُمَّتِکَ وَ جَاهَدْتَ فِی سَبِيلِ رَبِّکَ وَ صَدَعْتَ بِأَمْرِهِ وَ احْتَمَلْتَ الْأَذَى فِی جَنْبِهِ وَ دَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ الْجَمِيلَةِ وَ أَدَّيْتَ الْحَقَّ الَّذِی كَانَ عَلَيْکَ وَ أَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ غَلُظْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصا حَتَّى أَتَاکَ الْيَقِينُ فَبَلَغَ اللَّهُ بِکَ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لا يَلْحَقُکَ لاحِقٌ وَ لا يَفُوقُکَ فَائِقٌ وَ لا يَسْبِقُکَ سَابِقٌ وَ لا

يَطْمَعُ فِى إِدْرَاكِكَ طَامِعٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى اسْتَنْقَذَنَا بِكَ مِنَ الْهَلَكَهِ وَ هَدَانَا بِكَ مِنَ الضَّلالَهِ وَ نَوَّرَنَا بِكَ مِنَ الظُّلْمَهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ مَبْعُوثٍ أَفْضَلَ مَا جَازَى [جَزَى] نَبِيّا عَنْ أُمَّتِهِ وَ رَسُولا عَمَّنْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى يَا رَسُولَ اللَّهِ زُرْتُكَ عَارِفا بِحَقِّكَ مُقِرّا بِفَضْلِكَ مُسْتَبْصِرا بِضَلالَهِ مَنْ خَالَفَكَ وَ خَالَفَ أَهْلَ بَيْتِكَ عَارِفا بِالْهُدَى الَّذِى أَنْتَ عَلَيْهِ بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى وَ نَفْسِى وَ أَهْلِى وَ مَالِى وَ وَلَدِى أَنَا أُصَلِّى عَلَيْكَ كَمَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ صَلَّى عَلَيْكَ مَلائِكَتُهُ وَ أَنْبِيَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ صَلاهً مُتَتَابِعَهً وَافِرَهً مُتَوَاصِلَهً لا انْقِطَاعَ لَهَا وَ لا أَمَدَ وَ لا أَجَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ كَمَا أَنْتُمْ أَهْلُهُ پس دستها را بگشا و بگو اللَّهُمَّ اجْعَلْ جَوَامِعَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِىَ بَرَكَاتِكَ وَ فَوَاضِلَ خَيْرَاتِكَ وَ شَرَائِفَ تَحِيَّاتِكَ وَ تَسْلِيمَاتِكَ وَ كَرَامَاتِكَ وَ رَحَمَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَئِمَّتِكَ الْمُنْتَجَبِينَ وَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ وَ مَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ شَاهِدِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ نَذِيرِكَ وَ أَمِينِكَ وَ مَكِينِكَ وَ نَجِيِّكَ وَ نَجِيبِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ خَلِيلِكَ وَ صَفِيِّكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ خَاصَّتِكَ وَ خَالِصَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ خَيْرِ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ نَبِىِّ الرَّحْمَهِ وَ خَازِنِ الْمَغْفِرَهِ وَ قَائِدِ الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَهِ وَ مُنْقِذِ الْعِبَادِ مِنَ الْهَلَكَهِ بِإِذْنِكَ وَ دَاعِيهِمْ إِلَى دِينِكَ الْقَيِّمِ بِأَمْرِكَ أَوَّلِ النَّبِيِّينَ مِيثَاقا وَ آخِرِهِمْ مَبْعَثا الَّذِى غَمَسْتَهُ فِى بَحْرِ الْفَضِيلَهِ وَ الْمَنْزِلَهِ الْجَلِيلَهِ وَ الدَّرَجَهِ الرَّفِيعَهِ وَ الْمَرْتَبَهِ الْخَطِيرَهِ وَ أَوْدَعْتَهُ الْأَصْلابَ الطَّاهِرَهَ

وَ نَقَلْتَهُ مِنْهَا إِلَى الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَهِ لُطْفا مِنْکَ لَهُ وَ تُحَنُّنا مِنْکَ عَلَيْهِ إِذْ وَكَّلْتَ لِصَوْنِهِ وَ حِرَاسَتِهِ وَ حِفْظِهِ وَ حِيَاطَتِهِ مِنْ قُدْرَتِکَ عَيْنا عَاصِمَهً حَجَبْتَ بِهَا عَنْهُ مَدَانِسَ الْعَهْرِ وَ مَعَايِبَ السِّفَاحِ حَتَّى رَفَعْتَ بِهِ نَوَاظِرَ الْعِبَادِ وَ أَحْيَيْتَ بِهِ مَيْتَ الْبِلادِ به آن كَشَفْتَ عَنْ نُورِ وِلادَتِهِ ظُلَمَ الْأَسْتَارِ وَ أَلْبَسْتَ حَرَمَکَ بِهِ حُلَلَ الْأَنْوَارِ اللَّهُمَّ فَكَمَا خَصَصْتَهُ بِشَرَفِ هَذِهِ الْمَرْتَبَهِ الْكَرِيمَهِ وَ ذُخْرِ هَذِهِ الْمَنْقَبَهِ الْعَظِيمَهِ صَلِّ عَلَيْهِ كَمَا وَفَى بِعَهْدِکَ وَ بَلَّغَ رِسَالاتِکَ وَ قَاتَلَ أَهْلَ الْجُحُودِ عَلَى تَوْحِيدِکَ وَ قَطَعَ رَحِمَ الْكُفْرِ فِى إِعْزَازِ دِينِکَ وَ لَبِسَ ثَوْبَ الْبَلْوَى فِى مُجَاهَدَهِ أَعْدَائِکَ وَ أَوْجَبْتَ لَهُ بِكُلِّ أَذًى مَسَّهُ أَوْ كَيْدٍ أَحَسَّ بِهِ مِنَ الْفِئَهِ الَّتِى حَاوَلَتْ قَتْلَهُ فَضِيلَهً تَفُوقُ الْفَضَائِلَ وَ يَمْلِکُ بِهَا الْجَزِيلَ مِنْ نَوَالِکَ وَ قَدْ [فَلَقَدْ] أَسَرَّ الْحَسْرَهَ وَ أَخْفَى الزَّفْرَهَ وَ تَجَرَّعَ الْغُصَّهَ وَ لَمْ يَتَخَطَّ مَا مَثَّلَ لَهُ وَحْيُکَ [مُثِّلَ مِنْ وَحْيِکَ] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ صَلاهً تَرْضَاهَا لَهُمْ وَ بَلِّغْهُمْ مِنَّا تَحِيَّهً كَثِيرَهً وَ سَلاما وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ فِى [مِنْ] مُوَالاتِهِمْ فَضْلا وَ إِحْسَانا وَ رَحْمَهً وَ غُفْرَانا إِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ پس چهار ركعت نماز زيارت بكن به دو سلام با هر سوره كه خواهى و چون فارغ شوى تسبيح فاطمه زهراء سلام الله عليها را بخوان پس بگو اللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ لِنَبِيِّکَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابا رَحِيما وَ لَمْ أَحْضُرْ زَمَانَ رَسُولِکَ عليه و آله السَّلامُ اللَّهُمَّ وَ قَدْ زُرْتُهُ رَاغِبا تَائِبا مِنْ سَيِّئِ عَمَلِى وَ مُسْتَغْفِرا لَکَ مِنْ

ذُنُوبِی وَ مُقِرّا لَکَ بِهَا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّی وَ مُتَوَجِّها إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ صَلَوَاتُکَ علیه و آله فَاجْعَلْنِی اللَّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ عِنْدَکَ وَجِیها فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ یَا مُحَمَّدُ یَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا نَبِیَّ اللَّهِ یَا سَیِّدَ خَلْقِ اللَّهِ إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللَّهِ رَبِّکَ وَ رَبِّی لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی وَ یَتَقَبَّلَ مِنِّی عَمَلِی وَ یَقْضِیَ لِی حَوَائِجِی فَکُنْ لِی شَفِیعا عِنْدَ رَبِّکَ وَ رَبِّی فَنِعْمَ الْمَسْئُولُ الْمَوْلَی رَبِّی وَ نِعْمَ الشَّفِیعُ أَنْتَ یَا مُحَمَّدُ عَلَیْکَ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِکَ السَّلامُ اللَّهُمَّ وَ أَوْجِبْ لِی مِنْکَ الْمَغْفِرَهَ وَ الرَّحْمَهَ وَ الرِّزْقَ الْوَاسِعَ الطَّیِّبَ النَّافِعَ کَمَا أَوْجَبْتَ لِمَنْ أَتَی نَبِیَّکَ مُحَمَّدا صَلَوَاتُکَ علیه و آله وَ هُوَ حَیٌّ فَأَقَرَّ لَهُ بِذُنُوبِهِ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُکَ علیه و آله السَّلامُ فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَمَّلْتُکَ وَ رَجَوْتُکَ وَ قُمْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ رَغِبْتُ إِلَیْکَ عَمَّنْ سِوَاکَ وَ قَدْ أَمَّلْتُ جَزِیلَ ثَوَابِکَ وَ إِنِّی لَمُقِرٌّ [مُقِرٌّ] غَیْرُ مُنْکِرٍ وَ تَائِبٌ إِلَیْکَ مِمَّا اقْتَرَفْتُ وَ عَائِذٌ بِکَ فِی هَذَا الْمَقَامِ مِمَّا قَدَّمْتُ مِنَ الْأَعْمَالِ الَّتِی تَقَدَّمْتَ إِلَیَّ فِیهَا وَ نَهَیْتَنِی عَنْهَا وَ أَوْعَدْتَ عَلَیْهَا الْعِقَابَ وَ أَعُوذُ بِکَرَمِ وَجْهِکَ أَنْ تُقِیمَنِی مَقَامَ الْخِزْیِ وَ الذُّلِّ یَوْمَ تُهْتَکُ فِیهِ الْأَسْتَارُ وَ تَبْدُو فِیهِ الْأَسْرَارُ وَ الْفَضَائِحُ وَ تَرْعَدُ فِیهِ الْفَرَائِصُ یَوْمَ الْحَسْرَهِ وَ النَّدَامَهِ یَوْمَ الْآفِکَهِ یَوْمَ الْآزِفَهِ یَوْمَ التَّغَابُنِ یَوْمَ الْفَصْلِ یَوْمَ الْجَزَاءِ یَوْما کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ یَوْمَ النَّفْخَهِ یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ یَوْمَ النَّشْرِ یَوْمَ الْعَرْضِ یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ

وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ وَ أَكْنَافُ السَّمَاءِ يَوْمَ تَأْتِی كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا يَوْمَ يُرَدُّونَ إِلَی اللَّهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ لا يُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَيْئا وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ يَوْمَ يُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ يَوْمَ يُرَدُّونَ إِلَی اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعا كَأَنَّهُمْ إِلَی نُصُبٍ يُوفِضُونَ وَ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَی الدَّاعِ إِلَی اللَّهِ يَوْمَ الْوَاقِعَهِ يَوْمَ تُرَجُّ الْأَرْضُ رَجّا يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَ لا يُسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيما يَوْمَ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ يَوْمَ تَكُونُ الْمَلائِكَهُ صَفّا صَفّا اللَّهُمَّ ارْحَمْ مَوْقِفِی فِی ذَلِكَ الْيَوْمِ بِمَوْقِفِی فِی هَذَا الْيَوْمِ وَ لا تُخْزِنِی فِی ذَلِكَ الْمَوْقِفِ [الْيَوْمِ] بِمَا جَنَيْتُ عَلَی نَفْسِی وَ اجْعَلْ يَا رَبِّ فِی ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَائِكَ مُنْطَلَقِی وَ فِی زُمْرَهِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عليهم السلام مَحْشَرِی وَ اجْعَلْ حَوْضَهُ مَوْرِدِی وَ فِی الْغُرِّ الْكِرَامِ مَصْدَرِی وَ أَعْطِنِی كِتَابِی بِيَمِينِی حَتَّی أَفُوزَ بِحَسَنَاتِی وَ تُبَيِّضَ بِهِ وَجْهِی وَ تُيَسِّرَ بِهِ حِسَابِی وَ تُرَجِّحَ بِهِ مِيزَانِی وَ أَمْضِیَ مَعَ الْفَائِزِينَ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ إِلَی رِضْوَانِكَ وَ جِنَانِكَ إِلَهَ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَفْضَحَنِی فِی ذَلِكَ الْيَوْمِ بَيْنَ يَدَیِ الْخَلائِقِ بِجَرِيرَتِی أَوْ أَنْ أَلْقَی الْخِزْیَ وَ النَّدَامَهَ بِخَطِيئَتِی أَوْ أَنْ تُظْهِرَ فِيهِ سَيِّئَاتِی عَلَی حَسَنَاتِی أَوْ أَنْ تُنَوِّهَ بَيْنَ الْخَلائِقِ بِاسْمِی يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ الْعَفْوَ الْعَفْوَ السَّتْرَ السَّتْرَ اللَّهُمَّ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِی ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي مَوَاقِفِ الْأَشْرَارِ مَوْقِفِی أَوْ فِی مَقَامِ الْأَشْقِيَاءِ مَقَامِی وَ إِذَا مَيَّزْتَ بَيْنَ خَلْقِكَ فَسُقْتَ كُلا بِأَعْمَالِهِمْ

زُمَرا إِلَى مَنَازِلِهِمْ فَسُقْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ وَ فِی زُمْرَهِ أَوْلِیَائِکَ الْمُتَّقِینَ إِلَی جَنَّاتِکَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ پس وداع کن آن حضرت را و بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَشِیرُ النَّذِیرُ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السِّرَاجُ الْمُنِیرُ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّفِیرُ بَیْنَ اللَّهِ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ أَشْهَدُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّکَ کُنْتَ نُورا فِی الْأَصْلابِ الشَّامِخَهِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَهِ لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجَاهِلِیَّهُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ ثِیَابِهَا وَ أَشْهَدُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّی مُؤْمِنٌ بِکَ وَ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ مُوقِنٌ بِجَمِیعِ مَا أَتَیْتَ بِهِ رَاضٍ مُؤْمِنٌ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ أَعْلامُ الْهُدَی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی وَ الْحُجَّهُ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَهِ نَبِیِّکَ علیه و آله السَّلامُ وَ إِنْ تَوَفَّیْتَنِی فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَمَاتِی عَلَی مَا أَشْهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیَاتِی أَنَّکَ أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ وَ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ وَ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ أَوْلِیَاؤُکَ وَ أَنْصَارُکَ وَ حُجَجُکَ عَلَی خَلْقِکَ وَ خُلَفَاؤُکَ فِی عِبَادِکَ وَ أَعْلامُکَ فِی بِلادِکَ وَ خُزَّانُ عِلْمِکَ وَ حَفَظَهُ سِرِّکَ وَ تَرَاجِمَهُ وَحْیِکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَلِّغْ رُوحَ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی سَاعَتِی هَذِهِ وَ فِی کُلِّ سَاعَهٍ تَحِیَّهً مِنِّی وَ سَلاما وَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ تَسْلِیمِی عَلَیْکَ. پایان.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109